بسم الله الرحمن الرحیم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

«إِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَعِتْرَتی أَهْلَ بَیْتی.»

اصول کافی، شیخ کلینی (متوفی ۳۲۹ ق)؛ ۱/۲۹۴

مسند احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱ ق)؛ ۳/۱۴ ، ۴/۳۶۷، ۳۶۷

منابع فقه شیعه

ترجمهٔ

جامع أحاديث الشيعة

حضرت آية الله العظمى سيّد حسين بروجردى

جلد ۲۴

معاملات (۲)

عاريه، اجاره، جعاله، وكالت، غصب، شفعه، وقف و صدقات، سكنى و حبس، هبه، مسابقه و تيراندازى، وصيت، عتق، تدبير و استيلاد و مكاتبه، اقرار، سوگند، نذر و عهد

مترجمان

احمد اسماعيل‌تبار، سيد احمدرضا حسينى و محمدحسين مهورى

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سرشناسه: بروجردی، حسین، ۱۲۵۳ ـ ۱۳۴۰
عنوان قراردادی: جامع احادیث الشیعه. فارسی. برگزیده.
عنوان و نام پدیدآور: منابع فقه شیعه: ترجمهٔ جامع احادیث الشیعه حضرت آیة الله العظمی سید حسین بروجردی رحمه الله جلد ۲۴ معاملات (۲) عاریه، اجاره، جعاله.../ مترجمان: احمد اسماعیل‌تبار، سیّد احمدرضا حسینی و محمدحسین مهوری.
مشخصات نشر: تهران، فرهنگ سبز، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۹۵۶ ص.
شابک: دوره ۴ ـ ۴۵ ـ ۹۹۰۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸؛ ۱۵۰۰۰۰ ریال: ۸ ـ ۶۳ ـ ۹۹۰۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۴.
موضوع: احادیث احکام.
موضوع: معاملات (فقه) -- احادیث.
شناسه افزوده: اسماعیل‌تبار، احمد ۱۳۴۳ ـ ، مترجم.
شناسه افزوده: حسینی، سیّد احمدرضا، ۱۳۴۲ ـ ، مترجم.
شناسه افزوده: مهوری، محمدحسین، ۱۳۴۰ ـ ، مترجم.
رده‌بندی کنگره: BP۱۳۶/۹/ب۴ج۲۰۴۲۱۱۷۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۹۵۱۱۰

نام کتاب: منابع فقه شیعه
نام نویسنده: حضرت آیت‌الله العظمی سیّد حسین بروجردی
مترجمان: احمد اسماعیل‌تبار، سیّد احمدرضا حسینی و محمدحسین مهوری
صفحه‌آرا: علی قربانی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸
شمارگان: ۱۵۰۰
ناشر: انتشارات فرهنگ سبز
چاپ و صحافی: هنر سرزمین سبز
شابک دوره: ۴-۴۵-۹۹۰۶-۹۶۴-۹۷۸
شابک: ۸-۶۳-۹۹۰۶-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

نشانی: صندوق پستی ۳۷۵۱ ـ ۱۵۸۱۵
تلفن و دورنگار: ۳ـ ۸۸۵۰۳۹۸۱

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپذیری دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه با تکمیل معارف قدیمی و فراگرفتن مفاهیم جدید جاری است و هرگز معارف انسانی و دستاوردهای نوین آن در حوزهٔ علوم ریاضی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایدها و نبایدها برمی‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هستند و به اعتبار کنندهٔ این مفاهیم بستگی دارند. مسلمانان بایدها ونبایدها را به کلام خدای بزرگ و سخنان پیامبرﷺ و جانشینان او مربوط می‌دانند و شیعیان جانشینان پیامبرﷺ را خاندان معصومﷺ آن فرستادهٔ الهی می‌دانند.

انتشارات فرهنگ سبز سعی دارد با ترجمهٔ کلام امامان شیعه که جانشینان معصوم آن رسول الهی هستند، قدمی در جهت نشر فرهنگ اسلام بر پایهٔ اندیشه‌های اهل بیتﷺ بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلام از طریق نشر آموزه‌های پیامبر اسلامﷺ و جانشینان معصومش به منظور مواد اندیشه و تحلیل فکری مردم از وظایف انتشارات است. امید آن که نشر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شجاعی مهر و حاج محمدرضا دارابی و برادران احمد و مهدی اسماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشد که خداوند بزرگ به دعای پیامبرﷺ و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

اعداد و نشانه‌های اختصاری

کا .... الکافی

فقیه .... من لا یحضره الفقیه

یب .... التهذیب

صا .... الاستبصار

ئل .... وسائل الشیعه

ک .... مستدرک الوسائل

الدعائم .... دعائم الاسلام

المعانی .... معانی الاخبار

البصائر .... بصائر الدرجات

م .... مترجم

خ .... نسخه (کتاب) خطی

ظ .... ظاهراً

مجمع .... مجمع‌البیان

آت .... مرآت العقول

خ‌ل .... نسخه بدل

ط .... طبع

ج .... جلد

ن............... نگاه کنید ـ علامتی است که بعد از حدیثی که نیاز به توضیح دارد گذاشته می‌شود.

معلق ـ الی‌هنا .... حذف آن قسمت از سند لاحق که با حدیث سابق مشترک است.

بهذا الاسناد .... عدم تکرار سند روایت لاحق در صورتی که با روایت سابق بطور کلی یا در صدر سند مشترک باشد

صحٌ .... صحیح است

۳۴۷۵۲ .... شماره تعداد احادیث روایت شده از جلد اول

(۱) .... شماره مربوط به روایت هر باب

۱ .... شماره مربوط به تعداد روایات در این جلد

مقدمه

بعد از شناخت کسب‌های حرام در جلد ۲۲ مکاسب محرمه و شناخت قرارداد و عقد بیع و شماری از عقود و اسباب تملک در جلد ۲۳ به ادامه فصول مباحث معاملات در جلد ۲۴ منابع فقه شیعه می‌رسیم. در جلد ۲٤، شمار دیگری از عقود معین و اسباب تملک و تعهد مانند عاریه، اجاره، جعاله، وکالت و... غصب، شفعه، وقف و صدقات و ...، اقرار و ایمان و نذر و عهد مورد مطالعه قرار می‌گیرد بنابراین کلیه مباحث حقوق مدنی در جلدهای ۲۳ و ۲٤ و مباحث فقهی نکاح و خانواده در جلدهای ۲۵ و ۲٦ و ۲۷ و مباحث خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و حرام در جلد ۲۸ و مباحث ارث در جلد ۲۹ تقدیم دانش‌پژوهان محترم می‌شود.

تعهدی عبادی و غیر عبادی

شماری از تعهدها قصد قربت الهی نیاز ندارند بلکه حسب تحقق اسباب آنها تعهد برعهده شخص قرار می‌گیرد تعهد ناشی از اجاره، غصب، شفعه، هبه، وصیت، سبق و رمایه و... نیازی به قصد قربت الهی ندارد و چنین تعهدی جنبه عبادی ندارد بلکه فیمابین دو طرف متعهد و متعهدله منعقد می‌گردد اما برخی از تعهدها که از نذر و عهد و صدقات تحقق پیدا می‌کنند باید همراه با قصد قربت الهی و نیت و اراده برای خدا بودن باشد در غیر این صورت اسباب تعهد عبادی تحقق پیدا نمی‌کند.

ادله اثبات دعوی و جرم

اقرار مدعی علیه و متهم به ارتکاب جرم سبب اثبات ادعای مدعی و جرم متهم می‌شود. منابع فقه شیعه نحوه پذیرش ادله اثبات دعوی و جرم را مطابق سنت پیامبر اسلامﷺ بیان می‌کند که پایه و اساس رسیدگی قضائی در کتاب قضاء و ابواب حدود و تعزیرات و قصاص و دیات و بطور کلی پرونده‌های حقوقی و جزائی است.

اقرار و قسم دو دلیل مهم در رسیدگی قضائی فقهی نسبت به پرونده‌های حقوقی و کیفری است که در پایان جلد ۲٤ منابع فقه شیعه بدان پرداخته شده است.

ورزش و فقه

شاید بسیاری از مردم مایلند که بدانند وجود مقدس پیامبر اسلامﷺ در مسابقه اسب‌دوانی و شترسواری شرکت می‌جست و حتی در بعضی از موارد فرماندهان ایشان در مسابقه پیروز می‌شدند و حضرت رسولﷺ با گشاده‌روئی از مسابقه و پیروز شدن دیگران استقبال می‌فرمودند. برد و باخت در سایر مسابقات جایز نیست اما مسابقه سوارکاری با اسب و شتر و همچنین در مسابقه تیراندازی که از گرایش‌های شاخص ورزشی در عصر کنونی است بلا اشکال است. فقه اسلام نشاط و تحرک را برای جامعه به ویژه جوانان می‌خواهد تا روح سستی و خمودی بر جامعه مستولی نشود و این مباحث را در فصل سبق و رمایه مورد مطالعه قرار دهید.

آشنایی با منابع جلد ۲۴

جلد ۲٤ منابع فقه شیعه از مجموعه آثار قرآنی و حدیثی از قرن اول هجری به بعد تدوین شده است که آشنایی مختصر با شرح حال نویسندگان آن ذخایر گرانقدر، ضروری است. فقه شیعه از کتاب خدا و سنت رسول خداﷺ که از طریق اسناد معتبر، به ویژه بیان‌های نورانی اهل بیتﷺ نقل شده است، رشد یافته است که همراه با تحلیل‌ها و تعریف‌های عرفی به عنوان علمی مستقل در کنار گرایش حدیث و تفسیر مطرح شده است. منابع و

مآخذ جامع احادیث الشیعه جلد ۲۴ به شرح موارد ذیل است:

قرن اول

۱ ـ *قرآن کریم*

قرن دوم

۲ ـ *فقه‌الرضا*. منسوب به امام رضا ﷺ. (؟ ـ ؟)

قرن سوم

۳ ـ *المحاسن*. احمد بن محمد بن خالد برقی. (؟ ـ ۲۷٤ یا ۲۸۰ ق)

٤ ـ *الغارات*. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی. (؟ ـ ۲۸۳ ق)

۵ ـ *النوادر*. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی. (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری)

قرن چهارم

٦ ـ *تفسیر العیاشی*. محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی. (؟ ـ حدود ۳۲۰ ق)

۷ ـ *تفسیر القمی*. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی. (؟ ـ ۳۲۹ ق)

۸ ـ *الکافی*. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. (؟ ـ ۳۲۹ ق)

۹ ـ *رجال الکشی*. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشّی. (؟ ـ حدود ۳٤۰ ق)

۱۰ ـ *اثبات الوصیة*. علی بن حسین مسعودی (؟ ـ ۳٤٦ ق)

۱۱ ـ *دعائم‌الاسلام*. نعمان بن محمد تمیمی. (۲۵۹ ـ ۳٦۳ ق)

۱۲ ـ *من لایحضره الفقیه*. شیخ صدوق. (۳۰٦ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۳ ـ *عیون اخبارالرضا*. شیخ صدوق. (۳۰٦ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱٤ ـ *المقنع*. شیخ صدوق. (۳۰٦ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۵ ـ *الامالی*. شیخ صدوق. (۳۰٦ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱٦ ـ *الخصال*. شیخ صدوق. (۳۰٦ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۷ ـ *ثواب الاعمال وعقاب الاعمال*. شیخ صدوق. (۳۰٦ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۸ ـ *علل الشرائع*. شیخ صدوق. (۳۰٦ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۹ـ *معانی الاخبار*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۲۰ـ *الهدایة*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۲۱ـ *فضائل الشیعه، صفات الشیعه*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۲۲ـ *کمال الدین و تمام النعمة*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۲۳ـ *قرب الاسناد*. عبدالله بن جعفر حمیری. (؟ ـ ؟)

۲۴ـ *تحف العقول*. ابن شعبه. (؟ ـ ؟)

۲۵ـ *الجعفریات*. محمد بن محمد اشعث. (؟ ـ ؟)

۲۶ـ *التفسیر*. فرات بن ابراهیم کوفی. (؟ ـ ؟)

قرن پنجم

۲۷ـ *نهج البلاغه*. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹ـ۴۰۶ ق)

۲۸ـ *المجازات النبویة*. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹ـ۴۰۶ ق)

۲۹ـ *الامالی*. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۳۰ـ *الارشاد*. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۳۱ـ *المقنعة*. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۳۲ـ *الاختصاص*. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۳۳ـ *رسالة المحکم والمتشابه*. سید مرتضی. (۳۵۵ـ۴۳۶ ق)

۳۴ـ *تهذیب الاحکام*. شیخ طوسی. (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

۳۵ـ *الاستبصار*. شیخ طوسی. (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

۳۶ـ *الامالی*. شیخ طوسی. (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

۳۷ـ *الغیبة*. شیخ طوسی. (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

قرن ششم

۳۸ـ *مجمع البیان*. فضل بن حسن طبرسی. (حدود ۴۶۹ ـ ۵۴۸ ق)

۳۹ـ *مکارم الاخلاق*. حسن بن فضل طبرسی. (؟ ـ ۵۴۸ ق)

۴۰ ـ *غرر الحکم و درر الکلم*. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی. (۵۱۰ ـ ۵۵۰ ق)

۴۱ ـ *الدعوات*. سید فضل الله راوندی.(؟ – ۵۷۰ ق)

۴۲ ـ *مناقب آل ابیطالب* علیهم‌السلام. ابن شهرآشوب. (۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق)

۴۳ ـ *السرائر*. محمد بن ادریس. (۵۴۳ ـ ۵۹۸ ق)

۴۴ ـ *الاحتجاج*. احمد بن علی طبرسی. (؟ ـ ؟)

۴۵ ـ *جامع الاخبار*. تاج الدین شعیری. (؟ ـ ؟)

قرن هفتم

۴۶ ـ *مشکاة الانوار فی غرر الاخبار*. ابوالفضل علی طبرسی. (اوایل قرن هفتم)

۴۷ ـ *تنبیه الخواطر*. ورام بن ابی‌فراس. (؟ ـ ۶۰۵ ق)

۴۸ ـ *کشف الغمة*. علی بن عیسی اربلی. (؟ ـ ۶۹۳ ق)

۴۹ ـ *بشارة المصطفی لشیعة المرتضی*. عمادالدین طبری. (؟ ـ زنده در ۶۹۸ ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن نهم

۵۰ ـ *عدة الداعی و نجاح الساعی*. ابن فهد حلی. (۷۵۷ ـ ۸۴۱ ق)

قرن دهم

۵۱ ـ *عوالی اللئالی*. ابن ابی‌جمهور احسائی. (حدود ۸۴۰ ـ زنده در ۹۰۲ ق)

قرن دوازدهم

۵۲ ـ *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*. شیخ حر عاملی. (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰۴ ق)

۵۳ ـ *بحارالانوار*. محمدباقر مجلسی. (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۵۴ ـ *مستدرک الوسائل*. میرزا حسین نوری طبرسی. (۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۰ ق)

آشنایی با مولفان منابع جامع احادیث شیعه جلد ۲۴

آشنایی با مؤلفان و تدوین‌کنندگان منابع فقه شیعه بـه لحـاظ اهـمیت روایـی آن مـنابع ضروری است. شناخت کامل نویسندگان و شرح حال راویان روایات که میزان اعـتبار توثیق سند کتاب و روایت را تأیید می‌کند، در این مختصر نمی‌گنجد اما به طـور اجـمال و به قدر امکان با مؤلفان منابع دست‌اول فقه شیعه از قرن سوم تا قرن چهاردهم هـجری آشنا می‌شویم.

قرن سوم

۱ـ برقی (؟ ـ ۲۷۴ یا ۲۸۰ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی، عالم و مـحدث شیعه، اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زندگی می‌کردند و چون یوسف بن علی ـ والی عراق ـ محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن حسین علیه‌السلام بود، دستگیر و به شهادت رساند، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهرا رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز وی اطلاعی در دست نیست اما احتمالا در قم زاده شده است. وی عصر چند تن از ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد و هادی علیهماالسلام قرار داده؛ بنابراین مـی‌توان گفت نخستین استادان وی، ایشان بودند.

چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.

شاگردانی که در محضرش بودند: محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری و...

وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آنها را نـیز بـه المحاسن نـامگذاری مـی‌کرده و

در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرة المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ المحاسن

۲ ـ الرجال

۲ـ ابراهیم بن محمد ثقفی (؟ ـ ۲۸۳ ق)

ابو اسحاق ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی از شیعیان عالم و صاحب تألیف قرن سوم هجری است. ابوالفرج محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم در کتاب الفهرست او را از ثقات علما و مصنفین معرفی کرده است.

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، اصل او را کوفی دانسته و برای او مصنفات زیادی نقل کرده است. ابراهیم ثقفی از احفاد سعید بن مسعود، عموی مختار ثقفی است که امیرالمؤمنین علی ﷺ او را والی مدائن کرده بود و در زمان امام حسن ﷺ نیز والی بود. هنگامی که جراح بن سنان در مظلم ساباط مداین امام حسن ﷺ را زخمی کرد، امام ﷺ بر سعید بن مسعود وارد شد و او طبیب آورد تا زخم امام ﷺ را مداوا کند.

از تألیفات وی:

۱ ـ المغازی

۲ ـ الغارات

۳ ـ المعرفه

٤ ـ الجامع الکبیر فی الفقه

۳ـ عبدالله اشعری قمی (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری)

ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. از راویان بزرگ شیعه در قرن سوم هجری و از یاران ائمه می‌باشد. او در شهر قم به دنیا آمد. از نوجوانی زیرنظر پدر خود محمد بن عیسی اشعری به فراگیری علوم و معارف اسلامی پرداخت. او خدمت امام

رضا، امام جواد و امام هادیعليهم‌السلام نیز رسیده بود و روایات فراوانی از ائمه اطهارعليهم‌السلام نقل کرده است. شیخ طوسی وی را محدثی ثقه نامیده است. از جمله شاگردان وی می‌توان به محمد بن حسن صفار، سعد بن عبدالله، علی بن ابراهیم، داود بن کوره، احمد بن ادریس، محمد بن حسن بن ولید و... اشاره کرد.

از تاریخ وفات وی دقیقاً اطلاعی در دست نیست لیکن ایشان در سال ۲۷٤ ه.ق در قید حیات بوده‌اند.

از تألیفات وی:

۱ ـ النوادر

۲ ـ التوحید

۳ ـ فضل النبی

٤ ـ المتعه

۵ ـ الناسخ و المنسوخ

٦ ـ طب الکبیر

۷ ـ طب الصغیر

۸ ـ المکاسب

۹ ـ الاظله و...

قرن چهارم

۴ ـ محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ حدود ۳۲۰ ق)

ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلَمی سمرقندی کوفی معروف به عیاشی، از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه‌پردازان اندیشور اسلامی. یگانهٔ روزگار خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.

وی در ۲٦۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سرآمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

محمد علی مدرس تبریزی صاحب ریحانة الادب درباره وی می‌گوید: «عـیاشی در علم، فضل، ادب، تبحر و تنوع علمی، یکتای زمان خود بوده است.»

عیاشی همدورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است. در رجال، تفسیر، طب، نجوم، قیافه‌شناسی و... دست داشت و کتاب نگاشت. تلاش وی به حدی بود که گروهی وی را استاد کلینی، عالم بزرگ شیعه دانسته‌اند. کشیّ از شاگردان وی بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ کتاب التفسیر

۲ ـ کتاب معاریض الشعر

۳ ـ الدعوات

٤ ـ کتاب محاسن الاخلاق

٥ ـ الانبياء و الائمه عليهم السلام و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵ـ علی بن ابراهیم قمی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی مشهور به شیخ اقدم از بزرگان و موثقین حدیث و فقه، از مفسران بزرگ شیعه در قرن سوم و چهارم هجری. او فرزند ابراهیم بـن هاشم قمی از علما و مشایخ بزرگ شیعه است و زمان دو امام معصوم (امام هادی و امـام حسن عسکری علیهما السلام) را درک کرده است. وی تا سال ۳۰۷ قمری زنده بود. محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است. وی اولین کسی است که احادیث کوفیین را در قم رواج داد. او در اواسط عمر و یا به نقل بعضی‌ها در اواخر عمر نابینا شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ التفسیر

۲ ـ الناسخ و المنسوخ

۳ ـ قرب الاسناد

٤ ـ الشرائع

۵ ـ الحیض

۶ ـ التوحید و الشرک

۷ ـ المغازی

۸ ـ الانبیاء و...

۶ـ شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.

وی در دهی از کلین (فشافویه) در ۳۸کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیتعليهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین ـ نزدیک حسن آباد شهرری ـ مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علّان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علّان در سفر حج و در راه زیارت خانهٔ خدا به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیتعليهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و ضبط احادیث حضرات معصومینعليهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسکریعليه السلام، احمد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و استاد گرانقدر عبدالله بن جعفر

حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضیلت و حفظ و ضبط احادیث آنچنان سرآمد روزگار خود شد که شیعه و سنی در اخذ فتوا به وی مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقة الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.

کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعمأه وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند که با اثر خود، کافی (اصول، فروع و روضه)، نقش و ردپای شیعه را زیباتر و استوارتر کرد.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب و... بودند.

وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفهٔ» بغداد به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ـ کافی (اولین کتاب از کتب اربعه شیعه)

۲ـ کتاب رجال

۳ـ رد بر قرامطه

٤ـ رسائل ائمه علیهم‌السلام

۵ـ تعبیر الرؤیا (تفسیر الرؤیا)

۷ـ کشیّ (؟ـ حدود ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ، فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.

انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند برمی‌گردد. نجاشی وی را ثقه و مورد اعتماد می‌داند و می‌گوید: «از ضعفا بسیار روایت کرده است.» وی از ملازمان عیاشی بود.

در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، فارغ‌التحصیل شد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.

اساتید وی محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، محمد بن قولویه قمی، ابواسحاق ابراهیم بن نصیر کشی (برادرش) و... بودند.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی صاحب کتاب کامل الزیارات، هارون بن موسی تلعکبری، ابواحمد حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ الرجال یا معرفة الناقلین عن الائمة الصادقین

۸ـ علی بن حسین مسعودی (؟ ـ ۳۴۶ ق)

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی معتزلی شافعی، از ذریه عبدالله بن مسعود، مورخ، جغرافی دان، دانشمند و جهانگرد بغدادی.

وی در بغداد زاده شد و علوم را در زادگاه خود فرا گرفت. در نوجوانی راه سفر و جهانگردی پیشه گرفت. وی سفرهای زیادی به کشورهای مختلف از جمله فلسطین، ارمنستان، هند، عمان و... داشته است. او ده سال از عمر خویش را مابین سوریه و مصر گذراند.

مسعودی تالیفات گوناگونی داشته است که متاسفانه بیشتر آنها گم یا نابود شده است. یکی از مهمترین این تالیفات کتابی به نام اخبار الزمان بوده، این کتاب در سی مجلد بوده که در حال حاضر فقط یک جلد از آن باقی مانده است.

مسعودی در شهر فسطاط مصر دار فانی را وداع گفت و در همانجا به خاک سپرده شد.

از تالیفات وی:

۱ ـ مروج الذهب

۲ ـ اثبات الوصیة

۳ ـ التنبیه و الاشراف

٤ ـ الاستبصار فی الامامة

٥ ـ سرالحیاة و...

۹ ـ نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی، دانشمند بزرگ اسماعیلیه.

در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم، به مقام قاضی‌القضات و داعی‌الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می‌گویند.

از تألیفات وی:

۱ ـ دعائم الاسلام

۲ ـ شرح الاخبار

۳ ـ اساس التاویل

٤ ـ افتتاح الدعوه

٥ ـ مفاتیح النعمه

٦ ـ الایضاح

۷ ـ الینبوع

۸ ـ المجالس و المسائرات

۱۰ ـ شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خـود بـود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شـیخ طـوسی دربارهٔ وی مـی‌گوید: «وی دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کـاملا آگـاه و در سـلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی ﷺ، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی، محمد بن حسن بن احمد بن ولید و...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن مـوسی بـن بـابویه قـمی، شـیخ مـفید، ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و... بودند.

خاکجای شیخ صدوق ـ این عالم بزرگ شیعه ـ در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

از تألیفات وی:

۱ ـ من لایحضره الفقیه (دومین کتاب از کتب اربعهٔ حدیث شیعه)

۲ ـ مدینة العلم

۳ ـ کمال الدین و تمام النعمه

٤ ـ الخصال

٥ ـ التوحید

٦ ـ الامالی

۷ ـ المقنع فی الفقه و...

۱۱ ـ محمد بن محمد اشعث (؟ ـ ؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقهٔ شیعه.

وی در کوفه، شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی ﷺ و راویان بزرگ شیعه

زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر ﷺ شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است. مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک نقل می‌کند که تلعکبری می‌گوید: «پدرم از ابوعلی محمد بن محمد اشعث برای من در سال ۳۱۳ هجری اجازه گرفته بود.»

تألیف وی:

۱ ـ الجعفریات (الاشعثیات).

۱۲ ـ عبدالله بن جعفر حمیری (؟ ـ ؟)

ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.

نجاشی درباره ایشان معتقد است: «وی بزرگِ علمای قم و شخصیت برجسته آنها که در سال ۲۹۰ و اندی از قم به شهر کوفه رفتند. بزرگان علمای کوفه از حمیری اخبار و روایات ائمه را زیاد شنیده‌اند و کتاب‌های زیادی تصنیف کردند.» شیخ طوسی در رجال ایشان را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری ﷺ می‌داند.

وی با امام هادی و امام حسن عسکری ﷺ نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر (عج) مرتبط بود.

درباره رحلت و محل دفن او اطلاع دقیقی در دست نیست اما به نظر می‌رسد وی در قم از دنیا رفته و در کنار بارگاه حضرت معصومه ﷺ مدفون شده باشد.

از تألیفات وی:

۱ ـ قرب الاسناد

۲ ـ العظمة و التوحید

۳ ـ الامامة

٤ ـ الاستطاعة و المعرفة

۵ ـ الطب

۶ ـ فضل العرب

۷ ـ مسائل ابی محمد و توقیعات

۸ ـ کتاب الدلائل

۹ ـ الغیبة و الحیرة

۱۳ ـ ابن شعبه (؟ ـ ؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه، محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران ـ یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه ـ زاده شد. در حلب که یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام به ویژه تشیع شد.

استاد وی ابوعلی محمد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین ستاره‌های جهان تشیع گردید، شیخ مفید بود.

علامه مجلسی دربارهٔ وی می‌گوید: «کتاب ایشان ـ تحف العقول ـ بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ تحف العقول عن آل الرسول

۲ ـ التمحیص

۱۴ ـ فرات بن ابراهیم کوفی (؟ ـ ؟)

ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی: فاضل، اندیشمند، کارشناس در علوم اجتماعی و فرهنگی، از راویان حدیث و شخصیت‌های دوران غیبت صغری و همروزگار ثقة‌الاسلام شیخ کلینی. در کوفه زاده شد و شاید به همین دلیل نام او را «فرات» گذاشتند.

وی از شخصیت‌های زیدی مذهب یا دست‌کم علاقه‌مند به آنها بود.

برخی از مشایخ وی در روایت تفسیرش عبارتند از: حسین بن سعید اهوازی، جعفر بن محمد بن مالک فزاری و عبید بن کثیر عامری.

وی از اصحاب امام رضا علیه‌السلام بوده است و محدثانی چون محمد بن حسن حرّ عاملی، مجلسی و آیت‌الله خوئی وی و تفسیرش را معتمد دانسته‌اند.

از تألیفات وی:

۱ ـ تفسیر فرات

قرن پنجم

۱۵ ـ سید رضی (۳۵۹ ـ ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن حسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی، از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

در بغداد زاده شد. نسب او از پدر به امام موسی کاظم علیه‌السلام و از طرف مادر به امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌رسد. در زمان پدر خود ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاءالدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» را به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی با فرمانروایی آل بویه و مقارن با دورهٔ سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی ـ فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید رضی لقب «اشعرالطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از: ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی

سیرافی، ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و...

وی بسیار بذل‌الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیک خانهٔ خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق‌هایی برای زندگی دانشجویان فراهم آمده بود و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابوعبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و ... بودند.

وی در محلهٔ کرخ بغداد در سن ٤٧ سالگی در سرای خود درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم ؑ به خاک سپرد.

از تألیفات وی:

۱ ـ نهج البلاغه

۲ ـ تلخیص البیان فی مجازات القرآن

۳ ـ مجازات الآثار النبویة

٤ ـ حقایق التاویل فی متشابه التنزیل

٥ ـ خصائص الائمة

٦ ـ دیوان اشعار

۱۶ ـ شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه. وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری، رهسپار بغداد شد و در آنجا

در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار از جمله شیخ صدوق، ابوغالب زراری، ابن جنید اسکافی و... به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. سرآمد شاگردان وی سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتح کراجکی و... بودند. شیخ طوسی درباره وی می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عابد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید: «بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی (ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی)، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و...

شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد ﷺ نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ المقنعة

۲ ـ الفرائض الشرعیة

۳ ـ الامالی

٤ ـ الارشاد و...

۱۷ ـ سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ ق)

ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سید مرتضی علم الهدی. فقیه مبرز، عالم متکلم و ادیب متبحر، دارای القاب ذوالثمانین و ذوالمجدین.

وی در بغداد زاده شد و از سوی پدر و مادر، نسبی بسیار شریف داشت. برادر وی سید

رضی بود. شیخ طوسی شاگرد عالیقدرش پس از ذکر نام و نسبش می‌نویسد: «کنیه‌اش ابوالقاسم و لقبش علم‌الهدی و الاجل المرتضی است. در علوم بسیاری یگانه روزگار بود.» پس از شیخ بزرگوار مفید، پیشوای فقهی شد. از جمله اساتید وی شیخ مفید، هارون بن موسی تلعکبری، ابن نباته، احمد بن سعید کوفی، حسین بن بابویه قمی (برادر علی بن محمد معروف به شیخ صدوق) و... بودند. علامه حلّی وی را معلم شیعهٔ امامیه خوانده است. در علوم معقول و منقول و تفسیر، سرآمد روزگار خود بود. وی در پنج روز مانده از ماه ربیع‌الاول در بغداد رحلت کرد، پسرش در خانه‌اش بر وی نماز خواند و در همان خانه‌اش مدفون شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ تنزیه الانبیاء

۲ ـ الانتصار فی ما انفردت به الامامیة من المسائل الفقهیة

۳ ـ الذریعه فی اصول الشریعه

٤ ـ المحکم و المتشابه

٥ ـ المختصر

٦ ـ الامالی

۷ ـ درر الفوائد و...

۱۸ ـ شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه». فقیه، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان و بزرگ جهان اسلام به ویژه تشیع. وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی درس آموخت. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از

آنجا کوچ و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گذارد.

پس از درگذشت سید مرتضی علم‌الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع، زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم بامرالله خلیفهٔ عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردند که با فروپاشی آل بویه، وی از آنجا به نجف اشرف عزیمت کرد و تا پایان عمر خود در همانجا بود و در همان خاک پاک، دفن شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ الاستبصار

۲ ـ تهذیب الاحکام

۳ ـ النهایه

٤ ـ المبسوط

٥ ـ الخلاف

٦ ـ التبیان و...

قرن ششم

۱۹ ـ فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ ـ ۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین‌الاسلام.

گویند وی در مشهد سناباد طوس متوطن بوده است. در ٥۲۳ ق در سبزوار جایگیر شد و به تعلیم و تصنیف پرداخت. از جمله شاگردان وی می‌توان به حسن بن فضل طبرسی (پسرش)، ابن شهرآشوب، شیخ منتجب الدین، قطب الدین راوندی، شاذان بن جبرئیل قمی و... اشاره کرد. وی از شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی و شیخ عبدالجبار، قاری رازی که در ری فقیه امامیه بوده، روایت نموده و صحیفة الرضا ﷺ از جمله مرویات اوست.

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن‌الائمه ﷺ به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱ ـ مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)

۲ ـ الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)

۳ ـ الآداب الدینیة للخزانة المعینیة

٤ ـ تفسیر الکافی الشافی

٥ ـ نثر اللئالی

٦ ـ اسرار الامامه

۷ ـ اعلام الوری باعلام الهدی و...

۲۰ ـ حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ ۵۴۸ ق)

ابونصر رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، عالم اخلاق و فقیه وارستهٔ شیعه در قرن ششم هجری. پدرش فضل بن حسن صاحب کتاب مستطاب تفسیر مجمع‌البیان و فرزندش علی بن حسن طبرسی صاحب متمم کتاب مشکاة الانوار فی غرر الاخبار.

از تألیفات وی:

۱ ـ مکارم الاخلاق

۲۱ ـ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والا مقام، در شهر آمُد منطقه‌ای در دیار بکر ـ حوالی رود دجله و فرات ـ زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

از تألیفات وی:

۱ ـ غرر الحکم و درر الکلم

۲ ـ الحکم و الاحکام من کلام سید الانام

۲۲ـ سید فضل الله راوندی (؟ - ۵۷۰ ق)

سید ابوالرضا ضیاءالدین فضل الله بن علی بن عبیدالله حسینی راوندی. فاضل، عالم، رییس مذهب، ادیب، شاعر و راوی ثقهٔ قرن ششم هجری.

در یکی از شهرهای اطراف کاشان به نام راوند و در خانواده‌ای دوستدار خاندان رسولﷺ زاده شد.

از وی پیوسته در کتاب‌های تراجم احوال و علم رجال به بزرگی یاد شده است؛ از جمله عماد کاتب می‌گوید: «سید فضل الله راوندی شخصیتی کم‌نظیر و دارای نسبی شریف و اخلاقی بزرگوار بود. واعظی بزرگ و دارای خطی خوش و تألیفات فراوان بوده...»

سید فضل الله راوندی از علمای بزرگی چون: شیخ رکن‌الدین علی بن عبدالصمد بن محمد تمیمی نیشابوری، احمد بن قافه کوفی، قاضی عمادالدین استرآبادی و... اجازهٔ روایت داشت. استادان وی، امام شهید عبدالواحد بن اسماعیل رویانی، سید ابوالبرکات مشهدی، شیخ بارع عبدالوهاب بغدادی و... بودند.

شاگردانی که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، جملگی از بزرگ‌ترین علمای شیعه بودند: ابن شهر آشوب مازندرانی، شیخ منتجب‌الدین بن بابویه قمی، شیخ محمد بن حسن طوسی (پدر خواجه نصیر طوسی)، شیخ قوام‌الدین بحرانی و شیخ تاج‌الدین شعیری.

وی پس از عمری خدمت به اسلام و علوم و معارف معصومینﷺ، در کاشان درگذشت.

از تألیفات وی:

۱ـ النوادر

۲ـ ضوء الشهاب في شرح الشهاب

۳ـ التفسیر و...

۲۳ـ ابن شهر آشوب (۴۸۹ـ ۵۸۸ ق)

رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه. وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. او در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی

علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

صلاح الدین خلیل صفدی صاحب الوافی بالوفیات دربارهٔ وی چنین می‌گوید: «وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه باطهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می‌توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نطنزی مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبدالواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و... را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱ ـ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام

۲ ـ مثالب النواصب

۳ ـ المخزون المکنون فی عیون الفنون

٤ ـ المائدة العائدة (الفائدة)

٥ ـ المثال فی الامثال و...

۲۴ ـ محمد بن ادریس (۵۴۳ ـ ۵۹۸ ق)

ابوعبدالله محمد بن احمد ادریس عجلی حلّی، از فحول علما و فقهای شیعه.

وی در شهر حلّه زاده شد. شیخ طوسی، نیای مادری وی به شمار می‌آید. وی به حریت فکر معروف است.

ابن داود در رجال خود می‌گوید: «ابن ادریس، پیشوای فقهای حلّه، متقن در علوم و دارای تصنیفات بسیار است».

شهید اول نیز او را با عبارات: شیخ، امام، علامه، شیخ العلماء، رییس مذهب ستوده است.

استادان وی که در محضرشان آموخت، عبارتند از: دایی وی (ابی علی طوسی)، شیخ عماد محمد بن ابی القاسم طبری، حسن بن رطبه سواری و...

شاگردانش، شیخ نجیب الدین بن نما حلّی، شمس‌الدین فخار بن معد موسوی و... بودند.

ابن ادریس ـ عالم بزرگوار جهان تشیع ـ در شهر حلّه جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی

۲ ـ کتاب التعلیقات

۳ ـ خلاصة الاستدلال و...

۲۵ ـ تاج‌الدین شعیری (؟ ـ ؟)

تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری، عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل حاکم، رییس و امام مجدالحکام ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس می‌گرفت. از شاگردان ایشان می‌توان به شیخ منتجب الدین از علمای قرن ششم هجری و صاحب کتاب الفهرست اشاره کرد.

تألیف وی:

۱ ـ جامع الاخبار

۲۶ ـ احمد بن علی طبرسی (؟ ـ ؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگردان وی شیخ منتجب الدین و ابن شهرآشوب مازندرانی بودند.

از تألیفات وی:

۱ ـ الاحتجاج علی اهل اللجاج

۲ ـ تاریخ الائمه علیهم السلام

۳ ـ فضائل الزهراء علیها السلام

٤ ـ مفاخر الطالبية

٥ ـ الكافي في الفقه

قرن هفتم

۲۷ ـ ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم)

علی بن حسن بن فضل، فقیه جلیل و محدث نبیل علی بن حسن بن فضل بن حسن طبرسی نواده پسری فضل بن حسن صاحب مجمع البیان (متوفی ٥٤٨ ق) از دانشمندان و فاضلان عصر خویش به شمار می‌رفته است. وی در ادامه و تکمیل اثر پدرش (حسن طبرسی متوفی ٥٤٨ ق) تتمیمی بر کتاب مکارم‌الاخلاق نوشته و آن را «مشكاة الانوار في غررالاخبار» نام نهاده است. صاحب ریاض‌العلماء از وی با عنوان ثقةالاسلام یاد کرده است. وی از سیدسعید جلال‌الدین ابی علی بن حمزه موسوی روایت می‌کند.

سال فوت او همانند پدرش حسن طبرسی معلوم نیست ولی به نظر می‌رسد او در پایان قرن ششم هجری یا نیمه اول قرن هفتم هجری چشم از جهان فروبسته باشد. بنابراین خانواده طبرسی از مفسران و محدثان شیعه از نیمه دوم قرن پنجم تا نیمه اول قرن هفتم هجری هستند که پدربزرگ، فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مجمع البیان و پدر، حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مکارم‌الاخلاق و پسر، علی بن حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مشکاةالانوار فی غررالاخبار است.

از تألیفات وی:

۱ ـ مشكاةالانوار في غررالاخبار

۲۸ـ ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ق)

عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم و هفتم هجری.

در شهر حلّه زاده شد. وی نیای مادری سید رضی‌الدین بن طاووس و از نسل مالک اشتر نخعی است. خاندان ورام از فقهای جلیل‌القدر بودند. در آغاز مانند خاندان خود، شغل نظامی داشت اما از آن کناره گرفت و به زهد و تقوی پرداخت و در گروه فقیهان بنام قرار گرفت. وی در همان شهر حلّه، چشم از جهان فروبست.

از تألیفات وی:

۱ـ تنبیه الخواطر و نزهة النواظر

۲ـ مسالة فی المواسعة والمضایقة

۲۹ـ علی بن عیسی اربلی (؟ ـ ۶۹۳ق)

ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، سیره‌نویس، تاریخ‌نگار، شاعر، متکلم و عالم امامیهٔ قرن هفتم هجری.

وی در اِربِل یکی از شهرهای شمال عراق زاده شد. پدرش حاکم اربل بود. فرزندان و نوه‌های وی همه از علما و ادبای زمان خود بودند.

فضل بن روزبهان عالم متعصب اهل تسنن دربارهٔ وی می‌گوید: «امامیه متفق‌اند که علی بن عیسی اربلی از بزرگ‌ترین علمای آنهاست و آثارش هیچگاه کهنه و پوسیده نمی‌شود. او قابل اعتماد و مورد وثوق در نقل است».

وی در نزد اساتید بنامی چون: سید بن طاووس صاحب کتاب اقبال الاعمال، علی بن فخار، ابن ساعی بغدادی و... شاگردی کرد و آموخت و شاگردانی را چون: علامه حلّی، شیخ رضی الدین (برادر علامه حلّی) و... تربیت کرد.

عیسی اربلی در بغداد درگذشت و در خانهٔ مسکونی خود به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ـ کشف الغمة فی معرفة الائمة علیهم‌السلام

۲ ـ المقامات

۳ ـ دیوان اشعار

٤ ـ کتاب الطیف

۳۰ ـ عمادالدین طبری (؟ ـ زنده در ۶۹۸ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کجی، ملقب به عمادالدین، عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن هفتم هجری.

استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.

بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.

از تألیفات وی:

۱ ـ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی

۲ ـ الزهد و التقوی

۳ ـ الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن نهم

۳۱ ـ ابن فهد حلی (۷۵۷ ـ ۸۴۱ق)

جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی، فقیه و عالم امامیه، جامع کمالات ظاهری و باطنی.

وی در شهر حلّه زاده شد. در علوم گوناگون از جمله تاریخ، کلام، علوم غریبه و... دست داشت و تألیفاتی دارد.

آنچه این عالم امامیه را از دیگر علما و فقها متمایز می‌کند، مشرب عرفانی، سیر و سلوک و زهد و تقوای اوست و در میان جمیع علما و فقها نیز بدین خاطر مشهور است.

صاحب روضات الجنات دربارهٔ وی می‌نویسد: «عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل ...، بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد. وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول

ظاهری و باطنی و علم و عمل است».

وی در مناظره و بحث، تسلط و اشرافی به کمال داشت. در بحثی و با حضور حاکم عراق دربارهٔ امامت و ولایت، علمای اهل سنت را مجاب و برآنها چیره شد؛ به نحوی که حاکم عراق مذهب تشیع را اختیار کرد و خطبه‌های خود را به نام امیرالمومنین علی و فرزندان پاک ایشان علیهم‌السلام می‌خواند.

استادانی که ابن فهد حلّی در نزد آنها شاگردی کرد و آموخت، عبارتند از: شهید اول، فخرالمحققین، فاضل مقداد سیوری، شیخ علی بن خازن فقیه حائری و...

از جمله شاگردانی که در محضر وی درس آموختند: شیخ علی بن هلال جزائری، فقیه نامی شیعه ابن العشرة کروانی عاملی، محمد نور بخش و...

ابن فهد پس از عمری مجاهدة و مطالعه، در ۸٤ سالگی در کربلای معلیّ درگذشت و خاکجای وی کنار خیمه‌گاه قرار دارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

از تألیفات وی:

۱ ـ آداب الداعی

۲ ـ استخراج الحوادث

۳ ـ اسرار الصلاة

٤ ـ التحصین فی صفات العارفین

۵ ـ عدة الداعی ونجاح الساعی و...

قرن دهم

۳۲ـ ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰ ـ زنده در ۹۰۲ ق)

ابوجعفر محمد بن زیدالدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین بن ابی جمهور. عالم، فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.

وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج‌فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ ۲احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت

نخستین استاد وی پدرش بود.

وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذاشته بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون، شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّا رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن‌الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود مهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.

ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و در یکی از همین مناظرات میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظرة بین الغروی و الهروی که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.

ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.

استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبدالکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.

شاگردانش نیز سیدمحسن رضوی، شیخ ربیعه جزائری، سید شرف‌الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و... بودند.

چون ابن ابی جمهور در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال‌برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ عوالی اللئالی [=غوالی اللئالی]

۲ ـ الاقطاب الفقهیة والوظایف الدینیة علی مذهب الامامیة

۳ ـ درر اللئالی

٤ ـ زاد المسافرین في اصول الدین

۵ ـ المجلي و...

قرن دوازدهم

۳۳ـ حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ ۱۱۰۴ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ‌الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل به دست مبارک ابوذر غفاری شیعه شد و با جان و دل، محبت اهل بیت‌علیهم‌السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه‌السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن‌الائمه حضرت رضا علیه‌السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندک کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین‌علیهم‌السلام

با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (=قصاید) وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را شامل می‌شود.

استادانی که وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم و فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع؛ و در دیگر نقاط، مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن عبدالواحد بن سیار حویز، شیخ محمدرضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و...

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا ؑ، در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ـ تفصیل وسائل‌الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة که شامل احادیث کتب اربعه و سایر کتاب‌های روائی که منابع آن به ۱۸۰ کتاب می‌رسد.

۲ـ الفصول المهمه فی اصول الائمه که شامل قواعد کلی اصول دین، اصول فقه، فروع فقه و اصول علم طب می‌باشد.

۳ـ دیوان شعر و ...

۳۴ـ مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی، فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه.

خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول،

صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت، علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم، ادبیات و... سرآمد و چیره‌دست بود.

وی همپای مدارج علمی، به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری و مشایخ نقل وی مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عاملی بودند. شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و... بودند.

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به «شیخ‌الاسلام» اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

٦٦ اثر از وی به یادگار مانده است که ١٣ اثر به عربی و ٥٣ اثر آن به فارسی است. این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ٧٤ سال عمر پربار، به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

١ ـ بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليهم السلام

٢ ـ مرآت العقول

٣ ـ حق اليقين

٤ ـ زاد المعاد

٥ ـ عين الحياة و...

قرن چهاردهم

۳۵ـ محدث نوری (۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور زاده شد. هشت سال بیشتر نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل‌القدر محمدعلی محلاتی می‌رفت. در دورهٔ جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلّا نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.

در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار شد و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود.

محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.

ایشان شاگرد برجسته‌ای (شیخ آقابزرگ طهرانی) را به جهان شیعه شناساند که آقا بزرگ طهرانی در الذریعة خود، وی را «شیخنا» معرفی می‌کند.

از تألیفات وی:

۱ ـ مستدرک الوسائل

۲ ـ نفس الرحمان

۳ ـ دارالسلام

٤ ـ جنة المأوی و ...

۳۶ـ حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲ـ ۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی، از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه.

وی در یکی از خاندان‌های با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروة الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.

بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فرا گرفت. به هجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزهٔ درسی استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله : میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.

در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن استاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول، همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند.

پس از مدتی کوتاه، به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت که در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.

پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران خدمات بسیار ارزنده‌ای انجام داد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروة الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می‌کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمۀ آثار اندیشمندان خارجی می‌کرد و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمدتقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه طوسی؛ جامع الرواة، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ الجعفریات (الاشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم ؛ چند جلد از مفتاح الکرامة، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی ـ یکی از شاگردان وی ـ در ۷۱۴ صفحه به تازگی در قم به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که عبارتند از: حاشیة علی العروة الوثقی؛ حاشیة علی خلاف الشیخ الطوسی؛ حاشیة الکفایة الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

مرحوم بروجردی بجز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست؛ به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات‌الصالحات به جای گذاشت:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه، کتابخانهٔ مسجد اعظم، مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین است، حسینیه و حمام سامرا، مسجد هامبورگ آلمان، بازسازی و مرمت چندین مدرسه، مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف، بیمارستان نکویی قم و... . آیت الله بروجردی در سن ۸۸ سالگی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعة است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندهٔ کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیتعلیهم السلام می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجة الاسلام و المسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجة الاسلام و المسلمین محمد حسین مهوری که در ترجمهٔ این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند، نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از حجت‌الاسلام والمسلمین نظرعلی حسین‌آبادی که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرایی و سرکار خانم گلناز غریب‌زاده که تدوین و تطبیق مطالب این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همهٔ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی، حضرت آیة الله العظمی سیدحسین بروجردی را طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیر نمایم، به ویژه مرحوم حضرت آیة الله حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند. اجر و پاداش همهٔ عزیزان را به دعای حضرت بقیة اللّه الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همهٔ عزیزان را به دیدهٔ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالی‌مقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدهٔ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائه بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلامﷺ پذیرا باشند؛ چراکه ان الهدیة علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

تهران - به تاریخ ۱۳۸۸/۳/۲۴

برابر با ولادت حضرت فاطمه زهراعلیها السلام - ۱۴۳۰ قمری

منابع و مآخذ تحقیق

۱. ***اختیار معرفة الرجال*** معروف به ***رجال الکشّی***. ابی جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.

۲. ***اعیان الشیعه***. امین، علامه سید محسن، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳. ***الغدیر***. امینی، احمد، مطبعة الحیدری، ۱۳۹۶ ق.

۴. ***تتمه المنتهی***. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.

۵. ***تنقیح المقال فی علم الرجال***. مامقانی، عبدالله، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ق.

۶. ***جامع الرواة***. اردبیلی غروی حائری، محمد بن علی، مکتبة آیة الله العظمی مرعشی نجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.

۷. ***خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال***. علامة حلّی، نشر الفقاهة، ایران، ۱۴۱۷ ق.

۸. ***دانشنامهٔ جهان اسلام***. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۹. ***دایرة المعارف بزرگ اسلامی***. مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۱۰. ***دایرة المعارف تشیع***. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۱. ***دایرة المعارف مصاحب***. مصاحب، غلامحسین، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۲. ***الذریعه الی تصانیف الشیعه***. طهرانی، آقا بزرگ، دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۳. ***رجال السیّد بحر العلوم*** معروف به ***الفوائد الرجالیّة***. بحرالعلوم طباطبائی،سید محمد مهدی، مکتبة الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.

۱۴. ***رجال النجاشی***. نجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن عباس، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.

۱۵. ***ریاض العلماء وحیاض الفضلاء***. افندی اصبهانی، میرزا عبدالله، مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.

۱۶. ***ریاض المحدّثین***. محمّد علی بن حسین نائینی، مکتبة آیةالله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۸۱ش / ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۳م.

۱۷. ***ریحانة الادب***. مدرس تبریزی، محمدعلی، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴ ش.

۱۸. ***السیرة النبویة***. ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۹ . *الفتوح اعثم کوفی*. اعثم کوفی، احمد بن علی، مترجم مستوفی هروی، محمد بن احمد، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۲۰ . *فرهنگ‌نامهٔ دهخدا*. دهخدا، علی‌اکبر، موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.

۲۱ . *فرهنگ‌نامهٔ معین*. معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۲۲ . *فهرست کتب الشیعة واصولهم*. شیخ طوسی، مکتبة المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.

۲۳ . *قاموس الرجال*. تستری، محمدتقی، مؤسسه نشر اسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.

۲۴ . *مجمع الرجال*. علی القهپائی، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.

۲۵ . *معجم المؤلفین*. کحاله، عمر رضا، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۶ . *معجم رجال الحدیث*. موسوی خویی، ابوالقاسم، نشر آثارالشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۷ . *معجم مؤلّفی الشیعة*. علی فاضل قائنی نجفی، وزارت ارشاد اسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.

۲۸ . *موسوعة العظماء الشیعة*. حکیمی، محمد، موسسة الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.

۲۹ . *نقد الرجال*. حسینی تفریشی، مصطفی، انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب العارية

(١)

باب استحباب إعارة المؤمن متاع البيت والحليّ وغيرهما مع أمن الإتلاف وعدم ثبوت الضّمان في غير الذّهب والفضّة إذا لم يفرّط المستعير إلّا مع شرط الضّمان وجواز الاستعارة من الكافر

قال الله تعالى في سورة البقرة (٢): ٢٣٧: ﴿وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

وفي سورة الماعون (١٠٧): ٦، ٧: ﴿الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ۞ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾.

١ ٢٤٧٥٢ (١) **مجمع البيان ٥٤٨/٥**: وقيل هو (أي الماعون) ما يتعاوره النّاس بينهم من الدّلو والفأس والقدر وما لا يمنع كالماء والملح عن ابن مسعود وابن عبّاس وسعيد بن جبير وروى ذلك مرفوعاً وروى أبوبصير عن أبي عبدالله ﷺ قال هو القرض تقرضه والمعروف تصنعه ومتاع البيت تعيره ومنه الزّكاة قال فقلت انّ لنا جيراناً إذا أعرناهم متاعاً كسروه وأفسدوه أفعلينا جناح أن نمنعهم فقال لا ليس عليك جناح أن تمنعهم إذا كانوا كذلك.

٢ ٢٤٧٥٣ (٢) **عوالي اللئالي ٢٥١/٣**: روى ابن مسعود عن النّبيّ ﷺ: «أنّ الماعون المذكور في الآية الكريمة هو العواري من الدّلو و القِدر والميزان».

٣ ٢٤٧٥٤ (٣) **وفيه: ٢٥١**: وروى جابر قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «ما من صاحب إبل لا يفعل حقّها فيها إلّا جاءت يوم القيامة أكبر ما كانت بقاع قرقر[١] وتشتدّ[٢] عليه بقوائمها

---

١. القاع هو المكان المستوى الواسع ـ والقرقر الأرض المستوية ـ اللسان. ٢. تشدّ ـ ك.

فصل پانزدهم: ابواب عاریه

باب ۱

استحباب عاریه و امانی بودن آن
و حکم عاریه گرفتن از کافر

خداوند تعالی می‌فرماید:

و بخشش و احسان را در میان خود فراموش نکنید، قطعاً خداوند به اعمال شما بیناست[۱].

کسانی که ایشان ریا می‌کنند و وسایل مورد نیاز زندگی را از دیگران جلوگیری می‌کنند[۲].

۱ (۱) ابن مسعود، ابن عباس و سعید بن جبیر گویند: «مقصود از ماعون، چیزهایی است که مردم به یکدیگر عاریه می‌دهند؛ مثل دلو، داس، دیگ و آنچه از دیگران جلوگیری نمی‌شود؛ مثل آب و نمک.»

این مطلب بدون ذکر سند از معصوم ﷺ نیز روایت شده است و ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مقصود از ماعون، وامی است که می‌پردازی و کار نیکی است که انجام می‌دهی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی و زکات نیز از آن است.

ابوبصیر گفت: ما همسایگانی داریم که وقتی چیزی را به آنها عاریه می‌دهیم، آن را می‌شکنند و نابودش می‌کنند، آیا اشکالی دارد از آنها بازداریم؟

امام ﷺ فرمود: نه؛ در صورتی که این‌گونه هستند، اشکال ندارد از آنان بازدارید.»

۲ (۲) ابن مسعود از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مقصود از ماعون که در آیه آمده، چیزهایی است که عاریه داده می‌شود؛ مانند دلو، دیگ و ترازو.»

۳ (۳) جابر از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر صاحب شتری حقّ آن را به‌جا نیاورد، روز قیامت آن شتر در بزرگ‌ترین حالت در بیابانی وسیع و هموار می‌آید و او را به شدت لگدمال و پایمال می‌کند.

یکی از اصحاب گفت: ای رسول خدا ﷺ! حق شتر چیست؟

---

۱. بقره ۲ / ۲۳۷.
۲. ماعون ۱۰۷ / ۷ ـ ۶.

وأخفافها قال رجل: يا رسول الله ما حقّ الإبل قال: «حلمها إلى الماء واعارة دلوها[1] واعارة فحلها». (ورواه العلّامة ﷺ في كتاب العارية من التذكرة عن أبي هريرة وفيه قيل يا رسول الله وما حقّها قال إعارة دلوها واطراق فحلها ومنحة لبنها يوم دردها).

٤ ٢٤٧٥٥ (٤) الدعائم ٤٨٩/٢: روينا عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال القرض والعارية وقِرَى الضيف من السّنّة.

٥ ٢٤٧٥٦ (٥) كافي ٢٣٩/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عبدالله بن المغيرة عن عبدالله بن سنان تهذيب ١٨٢/٧: استبصار ١٢٤/٣: الحسين بن سعيد عن النّضر عن ابن سنان قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن العارية فقال: لاغرم على مستعير عارية إذا هلكت إذا كان مأموناً.

٦ ٢٤٧٥٧ (٦) تهذيب ١٨٤/٧: محمّد بن أحمد بن يحيى عن هارون بن مسلم استبصار ١٢٥/٣: احمد بن محمّد بن يحيى عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد عن جعفر بن محمّد ﷺ قال: سمعته يقول: لاغرم على مستعير عارية إذا هلكت أو سرقت أو ضاعت إذا كان المستعير مأموناً.

٧ ٢٤٧٥٨ (٧) تهذيب ١٨٢/٧: ١٨٤: استبصار ١٢٤/٣: الحسين بن سعيد عن فضالة عن ابان فقيه ١٩٢/٣: روى أبان كافي ٢٣٨/٥: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن أبان عن محمّد (بن مسلم يب ـ صا ـ فقيه) عن أبي جعفر ﷺ قال: (سألته عن العارية يستعيرها الإنسان فتهلك أو تسرق فقال: إذا[2] كان أميناً فلا غرم عليه ـ فقيه كا صا يب ١٨٢) (كا ـ يب ١٨٤: قال (و ـ كا) سألته عن الذي[3] يستبضع المال فيهلك أو يسرق أعلى صاحبه ضمان؟ فقال: ليس عليه غرم بعد أن يكون الرّجل أميناً).

٨ ٢٤٧٥٩ (٨) تهذيب ١٨٢/٧: استبصار ١٢٥/٣: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال: قضىٰ أمير المؤمنين ﷺ في رجل أعار جارية[4] فهلكت من عنده ولم يبغها غائلة فقضىٰ أن لا يغرمها المعار ولا يغرم الرجل إذا استأجر الدّابّة مالم يكرهها أو يبغها غائلة.

---

١. حلبها على الماء واعارة ولدها ـ ك.
٢. ان ـ فقيه.
٣. الرجل ـ يب.
٤. عارية ـ صا.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: دوشیدن آن در کنار آب[1] و عاریه دادن بچهٔ آن (دلو آن) و عاریه دادن نرش.»

علامه حلی در کتاب عاریه التذکره این روایت را از ابوهریره از پیامبر اکرمﷺ روایت کرده است و در آن آمده است: «گفته شد: ای رسول خداﷺ! حق شتر چیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: عاریه دادن دلو آن و جفت کردن نرش با شتران ماده و بخشیدن شیر آن هنگام ریختن دندان‌هایش.»

(۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ؑ روایت می‌شود که فرمود: «قرض و عاریه دادن و پذیرایی از مهمان، از سنت است.» ۴

(۵) ابن سنان گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ عاریه سوال کردم. امام ؑ فرمود: هرگاه عاریه تلف شود و عاریه گیرنده مورد اعتماد و امین باشد، غرامتی بر عهدهٔ او نیست.» ۵

(۶) مسعدة بن زیاد از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه عاریه تلف، دزدیده یا گم شود و عاریه گیرنده مورد اعتماد و امین باشد، غرامتی بر عهدهٔ او نیست.» ۶

(۷) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ؑ سوال کردم: شخصی چیزی را عاریه می‌گیرد و آن چیز تلف یا دزدیده می‌شود. ۷

امام ؑ فرمود: در صورتی که امین باشد، غرامتی بر عهدهٔ او نیست.

و سوال کردم: شخصی مالی را برای تجارت می‌گیرد ولی آن تلف یا دزدیده می‌شود آیا ضمانی بر عهدهٔ اوست؟

امام ؑ فرمود: پس از آن‌که وی امین است، غرامتی بر عهده‌اش نیست.»

(۸) محمد بن قیس از امام باقر ؑ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی در زمان امیرمؤمنان ؑ کنیزی (یا چیزی) را عاریه داد و نزد عاریه‌گیرنده تلف شد بدون آن‌که کاری کرده باشد که سبب هلاکت آن شده باشد. علی ؑ در این باره حکم کرد که غرامتی بر عهده عاریه‌گیرنده نیست و غرامتی بر عهدهٔ اجاره‌کننده حیوان نیست تا وقتی که آن را به مشقت نیندازد و کاری که سبب هلاکت آن است انجام ندهد.» ۸

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. تا شیر آن به مردم برسد. این ترجمه بر اساس نسخه مستدرک الوسائل است. در اصل کتاب «حلبها علی الماء» بود که معنای آن روشن نشد.

(٩) **تهذيب ١٨٢/٧ : استبصار ١٢٤/٣** : الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد ٩ ٢٤٧٦٠
عن الحلبى عن أبى عبدالله عليه‌السلام قال: ليس على مستعير عارية ضمان وصاحب العارية والوديعة مؤتمن.

(١٠) **كافى ٢٤٠/٥** : علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد ١٠ ٢٤٧٦١
تهذيب ١٨٣/٧ : الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه‌السلام قال: سمعته يقول: بعث رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله الىٰ صفوان بن اميّة فاستعار منه سبعين درعاً بأطراقها[1] قال: فقال: (أ ـ كا) غصباً يا محمّد؟ فقال النّبىّ صلى‌الله‌عليه‌وآله[2] بل عارية مضمونة.

(١١) **تهذيب ١٨٢/٧** : الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن سلمة عن أبى عبدالله ١١ ٢٤٧٦٢
عن أبيه عليه‌السلام قال: جاء رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله الى صفوان بن اميّة فسأله سلاحاً ثمانين درعاً فقال له صفوان: عارية مضمونة أو غصباً فقال له رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: بل عارية مضمونة فقال: نعم.

(١٢) **الدعائم ٤٨٩/٢** : عن جعفر بن محمّد عليه‌السلام انّه قال: فى العارية تتلف من غير جناية ١٢ ٢٤٧٦٣
المستعير إن كان قد ضمّنه المعير إيّاها أو ضمنها هو وقت استعارتها كان عليه غرمها، وإن لم يكن ضمن ولا جنى عليها ولا تعدّىٰ ما أمر به لم يضمن وقد استعار رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله من صفوان بن اميّة فى غزوة حنين ثمانين درعاً فقال له صفوان: عارية (مردودة ـ خ) مضمونة فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله: نعم. عارية مضمونة.

(١٣) **فقيه ١٩٣/٣** : واستعار النّبىّ صلى‌الله‌عليه‌وآله من صفوان بن اميّة الجمحى سبعين درعاً حطميّة ١٣ ٢٤٧٦٤
وذٰلك قبل إسلامه فقال: أغصب أم عارية يا أبا القاسم؟ فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله: لا بل عارية مؤدّاة فجرت السنّة فى العارية إذا اشترط فيها أن تكون مؤدّاة، وكان صفوان ابن اميّة بعد إسلامه نائماً فى المسجد فسرق رداؤه فتبع اللصّ وأخذ منه الرّداء وجاء به إلى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله وأقام بذٰلك شاهدين عدلين عليه. فأمر صلى‌الله‌عليه‌وآله بقطع يمينه فقال صفوان: يا رسول الله أتقطعه من أجل ردائى؟ قد وهبته له فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله: ألا كان هذا قبل أن ترفعه إلىّ فقطعه فجرت السنة فى الحدّ إذا رفع إلى الإمام وقامت عليه البيّنة أن لا يعطّل ويقام.

---

١. فى نسخة من يب بأطرافها. بالفاء. الطراق ككتاب: البيضة الّتى توضع على الرّأس قاله فى القاموس و منه استعار رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله عن صفوان بن اميّة سبعين درعاً بأطراقها ـ مجمع.
٢. رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ـ يب.

۹ (۹) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «عاریه‌گیرنده ضامن نیست و عاریه‌گیرنده و امانتدار امین شمرده شده‌اند.»

۱۰ (۱۰) ابو بصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ شخصی را نزد صفوان بن امیه فرستاد و از وی درخواست عاریه هفتاد زره همراه کلاه‌خود نمود. صفوان گفت: ای محمد ﷺ! آیا آنها را به زور می‌گیری؟ پیامبر ﷺ فرمود: بلکه عاریهٔ مضمونه است.»

۱۱ (۱۱) سلمه از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ نزد صفوان بن امیه رفت و از وی هشتاد زره درخواست کرد. صفوان گفت: آیا عاریهٔ مضمونه است یا به زور می‌گیری؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بلکه عاریهٔ مضمونه است؟

صفوان گفت: باشد.»

۱۲ (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که دربارهٔ عاریه‌ای که بدون گناه و تقصیر عاریه‌گیرنده تلف می‌شود، فرمود: «اگر عاریه‌دهنده، عاریه‌گیرنده را ضامن کرده باشد یا او خود هنگام عاریه گرفتن ضامن شده باشد، غرامتش بر عهدهٔ اوست ولی اگر ضامن نشده و در مورد آن جنایت نکرده باشد و از دستور عاریه‌دهنده تجاوز نکرده باشد، ضامن نیست.

و پیامبر اکرم ﷺ در نبرد حنین، هشتاد زره از صفوان بن امیه عاریه گرفت. صفوان به پیامبر اکرم ﷺ گفت: عاریهٔ مضمونه است.

پیامبر ﷺ فرمود: آری، عاریهٔ مضمونه است.»

۱۳ (۱۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «پیامبر اکرم ﷺ پیش از اسلام آوردن صفوان بن امیه جمحی از وی هفتاد زره حطمیه به صورت عاریه درخواست کرد. صفوان گفت: ای ابوالقاسم! آیا عاریه است یا به زور می‌گیری؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: نه بلکه عاریه بازگردانی است.

از این رو در عاریه سنت بر این قرار گرفت که در صورت شرط، بازگردانده شود و صفوان بن امیه پس از اسلام در مسجد خوابیده بود که عبایش را دزد برد، وی دزد را تعقیب کرد و عبایش را از وی گرفت. آن‌گاه او را نزد پیامبر اکرم ﷺ آورد و دو شاهد عادل بر آن اقامه کرد. سپس پیامبر اکرم ﷺ دستور بریدن دست راست دزد را صادر فرمود. صفوان گفت: ای رسول خدا! آیا به خاطر عبای من دست وی را قطع می‌کنی؟ من آن را به وی بخشیدم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چرا پیش از رفع خصومت نزد من این کار را انجام ندادی؟

آن‌گاه دست وی را قطع کرد، از این رو در حد سنت بر این قرار گرفت که پس از رفع خصومت به امام و اقامه بینه حدّ تعطیل نمی‌شود و اجرا می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٤ ٢٤٧٦٥ (١٤) **الخصال: ١٩٣**: قال أبو عبدالله ﷺ: جرت في صفوان بن اميّة الجمحي ثلاث من السنن استعار منه رسول اللهﷺ سبعين درعاً حطميّة[١] فقال: أغصباً يا محمّد؟ قال بل عارية مؤدّاة فقال يا رسول الله أقبل هجرتي فقال النّبيّﷺ لا هجرة بعد الفتح وكان راقداً في مسجد رسول اللهﷺ وتحت رأسه رداءه فخرج يبول فجاء وقد سرق (وذكر نحوه إلى قوله فقطعه).

١٥ ٢٤٧٦٦ (١٥) **عوالى اللئالى ٢٥٢/٣**: روى أنس أنّ النّبيّﷺ استعار من أبي طلحة فرساً فركبه واستعار من ابن اميّة يوم حنين درعاً فقال: أغصباً يا محمّد؟ قال: بل عارية مضمونة مؤدّاة.

١٦ ٢٤٧٦٧ (١٦) **تهذيب ١٨٣/٧**: **كافى ٢٣٨/٥**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل عن زرارة قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ العارية مضمونة؟ (قال ـ يب) فقال جميع ما استعرته فتوى[٢] فلا يلزمك (ما ـ خ كا) تواه إلّا الذّهب والفضّة فإنّهما يلزمان الّا أن يشترط (عليه ـ كا) أنّه متى (ما ـ كا) توى لم يلزمك تواه وكذلك جميع ما استعرت فاشترط عليك لزمك والذّهب (والفضّة ـ يب ـ كا) لازم لك وإن لم يشترط عليك. **استبصار ١٢٦/٣**: عليّ عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل عن زرارة قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ أنّه قال: جميع ما استعرت فاشترط عليك لزمك، والذّهب لازم لك، وإن لم يشترط عليك.

١٧ ٢٤٧٦٨ (١٧) **تهذيب ١٨٣/٧**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن السّندى عن صفوان عن **فقيه ١٩٢/٣**: إسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله و[٣] أبي إبراهيمﷺ قالا[٤] العارية ليس على مستعيرها ضمان (إلّا أن يشترط ـ فقيه) إلّا ما كان من ذهب أو فضّة فإنّهما مضمونان اشترطا أو لم يشترطا و قالا[٥]: إذا استعيرت[٦] عارية بغير اذن صاحبها فهلكت فالمستعير ضامن. **استبصار ١٢٥/٣**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن السّندى عن صفوان عن إسحٰق بن عمّار عن أبي عبدالله وأبي إبراهيمﷺ قال إذا استعرت (وذكر مثله). **المقنع ١٣٠**: ليس على مستعيرِ عاريةٍ ضمان وذكر نحو ما في فقيه إلى قوله أو لم يشترطا.

---

١. الحطميّة: دروع تنسب إلى رجل كان يعملها ـ اللسان.
٢. أي هلك ـ اللسان.
٣. أو ـ فقيه.
٤. قال ـ فقيه.
٥. وقال ـ فقيه.
٦. استعرت ـ خ يب.

۱۴ (۱۴) در کتاب الخصال روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «دربارهٔ صفوان بن امیه جمحی سه سنت جاری شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی هفتاد زره حطمیه به صورت عاریه درخواست کرد. صفوان گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا غاصبانه و با زور می‌گیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه عاریه پس دادنی است.

صفوان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! هجرت مرا بپذیر!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پس از فتح مکه هجرتی نخواهد بود.

و همچنین صفوان عبایش را زیر سرش گذاشته بود و در مسجد خوابیده بود. سپس برای دفع ادرار بیرون رفت. در این حال شخصی آمد و عبایش را دزدید...»

ادامه این روایت تا: «دستش را قطع کرد» همانند روایت پیشین است.

۱۵ (۱۵) انس بن مالک روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ابو طلحه اسبی عاریه کرد و سوار شد و از فرزند امیه در نبرد حنین زرهی عاریه کرد. صفوان گفت: ای محمّد! آیا غاصبانه و با زور می‌گیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه عاریهٔ مضمونه پس‌دادنی است.»

۱۶ (۱۶) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا عاریه تضمین شده است؟

امام علیه السلام فرمود: هر چیزی را که عاریه گرفتی و تلف شد، تلف آن بر عهدهٔ تو نیست مگر طلا و نقره که این دو لازم است مگر در صورتی که شرط شود که در صورت تلف، تلف آنها بر عهدهٔ تو نباشد.

و همچنین هر چه را عاریه گرفتی و علیه تو شرط شود، بر عهدهٔ توست ولی طلا و نقره به تعهد توست، هرچند علیه تو شرط نکنند.»

با سند دیگری زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرچه را عاریه گرفتی و علیه تو شرط شود، به تعهد توست و طلا بر عهدهٔ توست هرچند علیه تو شرط نشود.»

۱۷ (۱۷) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام و امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «عاریه‌گیرنده (بدون شرط) ضامن نیست، مگر در طلا و نقره که این دو بدون شرط ضمانت یا با شرط تضمین شده‌اند.

و فرمودند: هرگاه چیزی بدون اجازه صاحبش عاریه گرفته شود و آن‌گاه تلف شود پس عاریه‌گیرنده ضامن است.»

در کتاب المقنع بخش نخست روایت آمده است.

۱۸ ۲۴۷۶۹ (۱۸) **کافی** ۲۳۸/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن عبدالله ابن المغیرة عن عبدالله بن سنان **تهذیب** ۱۸۳/۷: **استبصار** ۱۲۶/۳: الحسین بن سعید عن صفوان عن **ابن سنان**[1] قال: قال أبوعبدالله ؑ: لا یضمن العاریة إلّا أن یکون (قد ـ کا) اشترط فیها ضماناً إلّا الدّنانیر فإنّها مضمونة وإن لم یشترط فیها ضماناً.[2]

۱۹ ۲۴۷۷۰ (۱۹) **تهذیب** ۱۸۴/۷: أحمد بن محمّد عن محمّد ابن أبی عمیر عن جمیل بن صالح عن **عبدالملک** بن عمرو عن أبی عبدالله ؑ قال: لیس علی صاحب العاریة ضمان الّا أن یشترط صاحبها الّا الدّراهم فإنّها مضمونة اشترط صاحبها أو لم یشترط.

۲۰ ۲۴۷۷۱ (۲۰) **الدّعائم** ۴۸۹/۲: عن **جعفر** بن محمّد ؑ أنّه قال: ان جنی المستعیر علی العاریة فأتلفها أو شیئاً منها أو أفسد فیها ضَمِنَ ما أتلف وأفسد إذا کان قد تعدّیٰ.

۲۱ ۲۴۷۷۲ (۲۱) **کافی** ۳۰۲/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن أبیه عن **وهب** عن أبی عبدالله ؑ قال: قال أمیر المؤمنین صلوات‌الله علیه: من استعار عبداً مملوکاً لقوم فعیب فهو ضامن ومن استعار حرّاً صغیراً فعیب فهو ضامن. **تهذیب** ۱۸۵/۷: **استبصار** ۱۲۵/۳: محمّد بن أحمد بن یحیی عن (أبی ـ یب) جعفر عن أبیه عن **وهب** عن جعفر عن أبیه أنّ علیاً ؑ قال: من استعار (وذکر مثله). **قرب الإسناد** ۱۴۶: السّندی بن محمّد البزّاز قال: حدّثنی أبوالبختری وهب بن وهب القرشیّ عن جعفر بن محمّد عن أبیه انّ علیّاً ؑ قال من استعان عبداً مملوکاً (وذکر مثله). قال الشّیخ ؒ (فی صا): هذا الخبر یحتمل وجوهاً أحدها أنّه إنّما تضمن إذا استعاره من غیر مالکه الثّانی: أن یکون فرّط فی حفظه أو تعدّی حتّیٰ هلك الثّالث: أن یکون اشترط علیه الضّمان.

۲۲ ۲۴۷۷۳ (۲۲) **الدّعائم** ۴۹۰/۲: عن **جعفر** بن محمّد ؑ أنّه قال إذا ادّعی المستعیر تلف[3] العاریة ولم تکن له علی ذٰلك بیّنة وکان ممّن یتّهم لم یصدّق ویضمن.

وتقدّم فی روایة سماعة (۵) من باب (۱) ماورد من الحقوق فی المال سوی الزّکوٰة من أبواب ما یتأکّد استحبابه من الحقوق ج ۹ قوله ؑ والماعون لیس من الزّکوٰة هو المعروف

---

۱. ابن مسکان ـ یب. ۲. ضمان ـ یب ـ صا. ۳. اتلاف ـ خ.

۱۸ (۱۸) ابن سنان (یا ابن مسکان) از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «عاریه ضمانت ندارد مگر آن‌که شرط ضمان در آن شود، به جز دینار که بدون شرط ضمانت نیز در آن ضمان است.»

۱۹ (۱۹) عبدالملک بن عمرو از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «عاریه‌گیرنده ضامن نیست مگر آن‌که صاحبش شرط ضمانت کند، به جز درهم که ضمانت شده است؛ خواه صاحبش شرط کند یا شرط نکند.»

۲۰ (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «اگر عاریه‌گیرنده در مورد عاریه مرتکب کار خلافی شود و تمام یا بخشی از آن را تلف یا فاسد کند ـ در صورت زیاده‌روی و تجاوز ـ ضامن چیزی است که اتلاف و فاسد کرده است.»

۲۱ (۲۱) وهب از امام صادق ﷺ از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برده مملوک گروهی را عاریه کند، آن‌گاه عیبی بر آن وارد شود، ضامن آن است و هرکس کودک آزادی را عاریه کند و معیوب شود، ضامن آن است.»

این روایت در گزارش دیگری به جای «عاریه کند»، «کمک گیرد» آمده است.

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «در این روایت احتمالاتی وجود دارد:

۱ـ این‌که وی در صورت عاریه گرفتن از غیر مالکش، ضامن آن است.

۲ـ اینکه وی در نگهداری از آن کوتاهی یا [در بهره‌برداری از آن] زیاده‌روی کرده است تا تلف شده است.

۳ـ این‌که علیه وی شرط ضمانت کرده باشد.»

۲۲ (۲۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه عاریه‌گیرنده تلف عاریه را ادعا کند و بیّنه‌ای بر آن نداشته باشد، از کسانی است که در مورد اتهام قرار دارد، سخنش تصدیق نمی‌شود و ضامن آن می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب یکم از ابواب حقوق مستحب فرموده امام ﷺ که: «و ماعون از زکات نیست. آن کار نیکی است که انجام می‌دهی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی.»

تصنعه ومتاع البيت تعيره. وفى رواية سماعة (٦) قوله ﷺ والماعون أيضاً هو القرض يقرضه والمتاع يعيره. وفى رواية أبى بصير (٨) قوله ﷺ هو (أى الماعون) القرض يقرضه ومتاع البيت يعيره. وفى رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله ﷺ فكلّ مأمور به ممّا هو غذاء للعباد وقوامهم به فى امورهم (إلى أن قال) ويجوز لهم الإستعمال له من جميع جهات المنافع الّتى لا يقيمهم غيرها من كلّ شىء يكون لهم فيه الصّلاح من جهة من الجهات فهٰذا كلّه حلال بيعه وشرائه وإمساكه واستعماله وهبته وعاريته وأمّا وجوه الحرام من البيع والشّراء فكلّ أمر يكون فيه الفساد ممّا هو منهىّ عنه من جهة أكله وشربه أو كسبه أو نكاحه أو ملكه أو امساكه أو هبته أو عاريته (إلى أن قال) فهٰذا كلّه حرام ومحرّم إلخ وقوله ﷺ وأمّا الوجوه الأربع فقضاء الدّين والعارية والقرض وإقراء الضّيف واجبات فى السّنّة.

وفى أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يدلّ على لزوم رعاية الشّرط مالم يكن مخالفاً لكتاب الله. وفى رواية أبى بصير (١) من باب (١٠) انّ الرّاهن إذا استعار الرّهن وتلف عنده فليس على المرتهن شىء من أبواب الرّهن ج ٢٣ قوله أعرنى الذّهب الّذى رهنتك عارية فأعاره فهلك الرّهن عنده أعليه شىء لصاحب القرض فى ذٰلك قال ﷺ هو على صاحب الرّهن الّذى رهنه وهو الّذى أهلكه وليس لمال هٰذا توى. وفى رواية الحلبىّ (١) من باب (١) انّ الوديعة لا يضمنها المستودع من أبوابها ج ٢٣ قوله ﷺ إذا هلكت العارية عند المستعير لم يضمنه إلّا أن يكون قد اشترط عليه (كا ـ وقال فى حديث آخر إذاكان مسلماً عدلاً فليس عليه ضمان).

ويأتى فى رواية ابن أبى رافع (٣) من باب (٢٠) ما ورد فيمن استعار حلياً من النّاس ولم يردّه من أبواب حدّ السّرقة ج ٣٠ قولها بلغنى أنّ فى بيت مال أمير المؤمنين ﷺ عقد لؤلؤ وهو فى يدك وأنا أحبّ أن تعيرنيه أتجمّل به فى أيّام عيد الأضحىٰ فأرسلت إليها عارية مضمونة مردودة يا بنت أمير المؤمنين قالت نعم عارية مضمونة مردودة الخ.

در روایت ششم فرموده معصوم ﷺ که: «و ماعون همچنین وامی است که می‌پردازی و وسایلی است که عاریه می‌دهی.»

در روایت هشتم فرموده امام ﷺ که: «ماعون وامی است که می‌پردازی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی.»

در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده معصوم ﷺ که: «پس به همه این‌ها که غذای مردم و سامان کارهایشان به آنهاست ـ دستور داده شده است... و به کار گرفتن آنها جایز است، در تمام منافعی که چیز دیگری جایگزین آنها نمی‌شود از هر آن‌چه صلاح آنان در جهتی از جهات در آن است، پس همه این‌ها خرید و فروش، نگهداری، به کار گرفتن، بخشیدن و عاریه دادنش حلال است.

و جهات حرامِ خرید و فروش، پس هر چه در آن فساد است از چیزهایی که از آن نهی شده است، از جهت خوردن یا درآمد یا ازدواج یا نگهداری یا بخشیدن یا عاریه دادن... پس همه این‌ها حرام و حرام شده است.

و وجوه چهارگانه: پرداخت بدهی، عاریه دادن، پرداخت وام و پذیرایی از مهمان این‌ها در سنت لازم و واجب هستند.»

در روایات باب ششم از ابواب خیار مطالبی هست که بر لزوم رعایت شرایط غیر مخالف با کتاب خدا دلالت می‌کرد.

در روایت یکم از باب دهم از ابواب رهن این گفته که «از امام ﷺ پرسید: گرودهنده به گروگیرنده می‌گوید: طلایی را که نزد تو گرو گذاشتم به من عاریه بده. او نیز به وی عاریه می‌دهد و آن نزد وی تلف می‌شود، آیا به طلبکار چیزی بدهکار است؟

امام ﷺ فرمود: آن بر عهدهٔ گرودهنده است و او آن را نابود کرده است و خسارتی بر مال طلبکار وارد نمی‌شود.»

در روایت یکم از باب یکم از ابواب ودیعه فرموده امام ﷺ که: «هرگاه عاریه نزد عاریه‌گیرنده تلف شود، ضامن آن نیست، مگر آن‌که علیه وی شرط کرده باشد» و در روایت دیگری آمده است: «هرگاه مسلمانِ عادلی باشد، ضمانتی بر عهدهٔ او نیست.»

می‌آید:

و در روایت سوم از باب بیستم از ابواب حد سرقت این گفته که دختر امیرمؤمنان ﷺ به وی گفت: «شنیده‌ام که در بیت‌المال امیرمؤمنان ﷺ گردنبند مرواریدی است که آن در اختیار توست و من دوست دارم آن را به من عاریه دهی که در ایام عید قربان با آن خود را بیارایم.

ابن ابورافع به وی پیام فرستاد: ای دختر امیرمؤمنان ﷺ! این عاریه ضمانت شده پس‌دادنی است.»

وی گفت: آری! عاریه ضمانت شده پس دادنی است.»

(۲)

باب أنّ من استعار من غير المالك بغير اذنه فهو ضامن

وتقدّم في رواية إسحاق (۱۷) من الباب المتقدّم قوله ﷺ إذا استعيرت عارية بغير اذن صاحبها فهلكت فالمستعير ضامن. ويأتي في أحاديث الباب التّالي ما يدلّ على ذلك.

(۳)

باب أنّ من استعار شيئاً فرهنه بغير اذن المالك كان للمالك انتزاعه

۲۳ ۲۴۷۷۴ (۱) تهذيب ۱۸٤/۷: محمّد بن يعقوب عن كافي ۲۳۹/۵: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن أبان (بن عثمان ـ كا) عمّن حدّثه عن أبي عبد الله ﷺ في رجل استعار ثوباً ثمّ عمد إليه فرهنه فجاء أهل المتاع إلى متاعهم قال:[۱] يأخذون متاعهم. تهذيب ۱۸٤/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن حذيفة عن أبي عبدالله ﷺ (مثله). فقيه ۱۹۳/۳: روى أبان عن حريز عن أبي عبدالله ﷺ (مثله).

۲٤ ۲۴۷۷۵ (۲) الدّعائم ٤۹۰/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن رجل استعار عارية فارتهنها في مال يعني ولم يأذن له صاحبها في ذلك ثمّ أفلس أو غاب أو مات قال: يأخذ صاحب العارية عاريته ويطلب الرجل بِدَينه صاحبه.

وتقدّم في رواية ابن سعيد (۱) من باب (۱٤) حكم من رهن مال الغير بغير اذنه من أبواب الرّهن ج ۲۳ قوله رجل اكترى حماراً ثمّ أقبل به إلى أصحاب الثّياب فابتاع منهم ثوباً أو ثوبين وترك الحمار فقال ﷺ يردّ الحمار على صاحبه ويتبع الّذي ذهب بالثّوبين وليس عليه قطع إنّما هي خيانة. ويأتي في أحاديث باب (۱) تحريم الغصب ووجوب ردّ المغصوب إلى مالكه من أبواب الغصب ج ۲٤ ما يدلّ على ذلك. وفي رواية ابن أبي رافع (۳) من باب (۲۰) ماورد فيمن استعار حليّاً من النّاس ولم يردّه من أبواب حدّ السّرقة ج ۳۰ قوله فبعث إليّ أمير المؤمنين ﷺ فجئته فقال لي أتخون المسلمين يا ابن أبي رافع فقلت له

---

۱. فقال ـ يب الأوّل ـ فقيه.

باب ۲

حکم عاریه‌گرفتن بدون اجازه مالک

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفدهم از باب پیشین فرموده معصوم ﷺ که: «هرگاه چیزی بدون اذن صاحبش عاریه گرفته شود و نابود شود، عاریه‌گیرنده ضامن آن است.»

در روایات باب بعدی مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳

حکم رهن گذاشتن عاریه بدون اجازه مالکش

۲۳ (۱) ابان بن عثمان با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که لباسی را عاریه کرد و آن را نزد دیگری گرو گذاشت، سپس صاحبانش برای گرفتنش آمدند، فرمود: «آنان کالای خود را می‌گیرند.»

این روایت از ابان از حذیفه و از ابان از حریز نیز روایت شده است.

۲۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی چیزی را عاریه می‌کند و بدون اجازه صاحبش آن را در برابر مالی گرو می‌گذارد، سپس ورشکسته یا ناپدید می‌شود یا می‌میرد. امام ﷺ فرمود: صاحب عاریه، عاریه‌اش را برمی‌دارد و طلبکار برای گرفتن طلبش به دنبال بدهکار می‌رود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب چهاردهم از ابواب رهن این گفته که: «شخصی الاغی کرایه کرد و با آن به بازار لباس فروشان رفت. یکی دو دست لباس نسیه خرید، الاغ را رهن گذاشت و رفت.
امام ﷺ فرمود: الاغ به صاحبش تحویل داده می‌شود و کسی که لباس‌ها را برده تحت تعقیب قرار می‌گیرد ولی حکم قطع دست دربارهٔ وی اجرا نمی‌شود، زیرا آن خیانت است.»

می‌آید:

در روایات باب یکم از ابواب غصب مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت سوم از باب بیستم از ابواب حد سرقت این گفته که: «آن‌گاه امیرمؤمنان ﷺ به دنبال من فرستاد و من نزد وی آمدم. امام ﷺ فرمود: ای فرزند ابو رافع! آیا به مسلمانان خیانت می‌کنی؟

گفتم: پناه بر خدا از این‌که به مسلمانان خیانت کنم.

معاذ الله أن أخون المسلمين فقال كيف أعرت بنت أمير المؤمنين العقد الّذى فى بيت مال المسلمين بغير اذنى ورضاهم الخ.

(٤)

باب انّ العارية لمن أعارها ولايملك المستعير منها شيئاً

٢٥ ٢۴٧٧۶ (١) الدّعائم ٢/٤٨٩: عن جعفر بن محمّدعليه السلام انّه قال: العارية لمن أعارها ولا يملك المستعير منها شيئاً الّا ما ملّكه المعير وأباحه له ولا يزول شيء من ملكه عنها بعاريته إيّاها.

(٥)

باب أنّ من اذن لجاره أن يحمل على حائطه هل له أن ينزع ذلك الحمل أم لا؟

٢٦ ٢۴٧٧٧ (١) الدّعائم ٢/٥٢٤: عن جعفر بن محمّدعليه السلام أنّه سئل عن الرّجل يأذن لجاره أن يحمل على حائطه هل له إذا شاء أن ينزع ذلك الحمل قال: إن أراد أن ينزعه لحاجة نزلت به لا يريد بذلك الضّرر فذلك له وإن كان انّما يريد به الضّرر لغير حاجة منه إليه فلا أرى أن ينزعه.

امام ﷺ فرمود: چگونه بدون اجازه من و رضایت مسلمانان گردنبندی که متعلق به بیت‌المال آنان است، به دختر امیرمؤمنان ﷺ عاریه می‌دهی؟...»

باب ۴

مالکیت عاریه

(۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «عاریه متعلق به ۲۵
عاریه‌دهنده است و عاریه‌کننده مالک چیزی از آن نیست، مگر آنچه عاریه‌دهنده به وی تملیک و برای او مباح کند و با عاریه دادن از مالکیت صاحب آن چیزی کاسته نمی‌شود.»

باب ۵

حکم پس گرفتن عاریه توسط مالک

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی به همسایه ۲۶
خود اجازه می‌دهد که بر روی دیوار وی چیزی بگذارد. آیا هر وقت بخواهد می‌تواند آن را تخلیه کند؟

امام ﷺ فرمود: اگر به خاطر نیازی که برای وی پیشامد کرده تصمیم به تخلیه آن گرفته و قصد زیان رساندن ندارد، حقّ این کار را دارد ولی اگر بدون نیاز به آن تنها به قصد زیان رساندن می‌خواهد این کار را انجام دهد، صلاح نمی‌دانم که آن را تخلیه کند.»

كتاب الإجارة وأبوابها

(١)

باب جملة مما تجوز الإجارة فيه ومالاتجوز

٢٧ ٣٤٧٧٨ (١) **الدّعائم ٢/٧٤**: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليه أنّه رخّص في أخذ الأجر على تعليم الصّنعة إذا كانت ممّا يحلّ.

٢٨ ٣٤٧٧٩ (٢) **السّرائر ٤٧٧**: من جامع البزنطي صاحب الرّضا عليه السلام قال: سألته عن الرّجل يكتب المصحف بالأُجرة قال: لا بأس.

٢٩ ٣٤٧٨٠ (٣) **الدّعائم ٢/٧٤**: عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه سئل عن رجل رقى ملدوغاً[١] بسورة من القرآن فشفي فأعطاه على الرّقية أجراً فرخّص له في ذلك.

٣٠ ٣٤٧٨١ (٤) **وفيه ٢/٧٥**: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال: لا بأس أن يأخذ المؤذّن أجر الأذان من بيت المال فأمّا من سائر النّاس ممّن يؤذّن لهم فلا.

وتقدّم في أحاديث باب (١٢) استحباب التّطوّع بالصّلوٰة عن الميّت وكذا الصّوم والصّدقة من أبواب قضاء الصّلوٰة ج ٦ وأكثر أحاديث أبواب النّيابة في الحجّ ج ١٢ ما يناسب الباب. وفي رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله عليه السلام وأمّا تفسير الإجارات فإجارة الإنسان نفسه أو ما يملك أو يلي أمره من قرابته أو دابّته أو ثوبه بوجه الحلال من جهة الإجارات أن يؤجر نفسه أو

---

١. أي من عضّه الحيّة أو العقرب.

فصل شانزدهم: ابواب اجاره

باب ۱

موضوع عقد اجاره

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ اجرت گرفتن برای آموزش صنعت ۲۷
را در صورتی که حلال باشد، اجازه فرمود.

(۲) بزنطی گوید: «از امام رضا ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که در برابر گرفتن اجرت، قرآن ۲۸
می‌نویسد. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

(۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در زمان پیامبر اکرم ﷺ شخصی برای بهبودی ۲۹
مارگزیده‌ای سوره‌ای از قرآن را تلاوت کرد و بر اثر آن، وی شفا یافت. آن‌گاه مارگزیده اجرتی به وی پرداخت. پیامبر اکرم ﷺ گرفتن اجرت را به وی اجازه داد.»

(۴) در همان کتاب از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «برای اذان‌گو گرفتن حقوق از ۳۰
بیت‌المال اشکال ندارد ولی مزد گرفتن از کسانی که برایشان اذان می‌گوید، جایز نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از ابواب نماز قضا و بیشتر روایات ابواب نیابت در حج مناسب با این بحث هست.

و در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام ﷺ که: «توضیح اجاره‌ها ـ اجیر شدن انسان برای انجام کاری شخصاً یا اجاره دادن برده‌اش یا خویشاوندان تحت اختیارش یا حیوانش یا لباسش را به صورت حلال از شیوه‌های مختلف اجاره ـ به این صورت است که خودش یا خانه یا زمین یا چیزهای دیگرش را برای بهره‌برداری در منافع یا انجام کاری شخصاً یا

داره أو أرضه أو شيئاً يملكه فيما ينتفع به من وجوه المنافع أو العمل بنفسه وولده ومملوكه أو أجيره من غير أن يكون وكيلاً للوالي أو والياً للوالي فلا بأس أن يكون أجيراً يؤجر نفسه أو ولده أو قرابته أو ملكه أو وكيله في إجارته لأنّهم وكلاء الأجير من عنده الخ (ولاحظ الحديث إلى آخره فإنّ فيه ما يناسب الباب). وفي رواية فقه الرّضا (١٩) قوله ﷺ اعلم يرحمك الله انّ كلّما يتعلّمه العباد من أصناف الصّنايع مثل الكتاب والحساب والتّجارة الخ فلاحظ إلىٰ آخر الحديث فإنّه يناسب ذٰلك. وفي أحاديث باب (٩) تحريم أُجور الفواجر وباب (٣٤) كراهة الأُجرة على تعليم القرآن مع الشّرط وباب (٣٥) عدم جواز أخذ الأُجرة على الأذان وباب (٣٨) تحريم إجارة المساكن والسّفن للمحرّمات وباب (٤٦) كراهة كسب الحجّام وباب (٤٧) حكم عسيب الفحل وأجر التيوس وباب (٤٨) حكم كسب النّائحة وباب (٤٩) جواز كسب الماشطة وباب (١٩) عدم جواز سخرة المسلمين إلّا مع الشّرط من أبواب المزارعة ج ٢٣ ما يناسب ذٰلك ولاحظ الباب التّالي.

(٢)

باب كراهة إجارة الإنسان نفسه

قال الله تعالى في سورة النساء (٤): ٢٤: ﴿فَمَا ٱسْتَمْتَعْتُم بِهِۦ مِنْهُنَّ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَٰضَيْتُم بِهِۦ مِنۢ بَعْدِ ٱلْفَرِيضَةِ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

سورة الأعراف (٧): ١١٣: ﴿وَجَآءَ ٱلسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوٓاْ إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ ٱلْغَـٰلِبِينَ﴾.

الكهف (١٨): ٧٧: ﴿فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهْلَ قَرْيَةٍ ٱسْتَطْعَمَآ أَهْلَهَا فَأَبَوْاْ أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُۥ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾.

القصص (٢٨): ٢٥، ٢٦، ٢٧: ﴿فَجَآءَتْهُ إِحْدَىٰهُمَا تَمْشِي عَلَى ٱسْتِحْيَآءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَآءَهُۥ وَقَصَّ عَلَيْهِ ٱلْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ * قَالَتْ إِحْدَىٰهُمَا يَـٰٓأَبَتِ ٱسْتَـْٔجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَـْٔجَرْتَ ٱلْقَوِيُّ ٱلْأَمِينُ * قَالَ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ٱبْنَتَيَّ هَـٰتَيْنِ عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِي ثَمَـٰنِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ﴾.

به وسیله فرزند یا برده یا کارگرش اجاره دهد، بدون آنکه وکیل فرمانروا یا کارگزار وی باشد، پس اشکال ندارد که اجیر باشد و خودش یا فرزندش یا خویشاوندش یا برده‌اش را اجاره دهد یا وکیل در اجاره دادن وی او را اجاره دهد، زیرا این‌ها وکلای اجیر هستند...»

این روایت را تا پایان بنگر که مناسب با این بحث است.

در کتاب روایت نوزدهم فرموده امام ﷺ که: «بدان ـ که خداوند تو را رحمت کند ـ مهارت‌ها و حرفه‌های گوناگونی را که مردم می‌آموزند، همانند نویسندگی، حسابداری و بازرگانی...» تا پایان آن را بنگر که مناسب با این بحث است.

در روایات باب نهم، سی و چهارم، سی و پنجم، سی و هشتم، چهل و ششم، چهل و هفتم، چهل و هشتم و چهل و نهم از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب نوزدهم از ابواب مزارعه مناسب باب این بحث هست و باب بعدی را نیز بنگر.

باب ۲
کراهت اجیر شدن انسان

خداوند تعالی می‌فرماید:

پس واجب است مهریه زنانی را که متعه کرده‌اید، بپردازید و پس از تعیین مهریه هرگونه با یکدیگر توافق کنید، اشکالی بر شما نیست؛ زیرا خداوند دانای با حکمت است[1].

و جادوگران نزد فرعون آمدند، گفتند: اگر ما پیروز شویم، حتماً پاداش خواهیم گرفت[2].

پس آن دو رفتند تا آن‌گاه که به اهل قریه‌ای رسیدند، از آنان درخواست غذا کردند ولی اهل آن قریه از پذیرایی آنان خودداری کردند. آن‌گاه در آنجا دیواری را یافتند که نزدیک فرو ریختن بود، پس آن را استوار کرد. موسی گفت: اگر می‌خواستی برای این کار مزد می‌گرفتی[3].

پس یکی از آن دو زن ـ در حالی که با شرم و حیا راه می‌رفت ـ نزد موسی آمد، گفت: پدرم ـ برای پرداخت مزد آب کشیدنت برای ما ـ تو را فرا می‌خواند. پس وقتی موسی نزد وی آمد و سرگذشت خود را بازگو کرد، گفت: نترس! از گروه ستمکاران نجات یافتی.

یکی از آن دو دختر گفت: پدر جان! او را اجیر کن؛ زیرا بهترین کسی که اجیر می‌کنی نیرومند و امانتدار است.

گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو در بیاورم، به شرط این‌که به مدت انجام هشت سال اجیر من باشی، پس اگر آن را به ده رساندی از جانب خودت خواهد بود[4].

---

۱. نساء ۴ / ۲۴ ۲. اعراف ۷ / ۱۱۳. ۳. کهف ۱۸ / ۷۷.
۴. قصص ۲۸ / ۲۷ ـ ۲۵.

الطّلاق (٦٥): ٦: ﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُواْ بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُۥٓ أُخْرَىٰ﴾.

٣١ ٢٤٧٨٢ (١) **كافى** ٥/ ٩٠: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن منصور بن يونس عن المفضّل بن عمر قال: سمعت أباعبدالله ﷺ يقول: من آجر نفسه فقد حظر على نفسه الرّزق. وفي رواية أخرىٰ وكيف لا يحظره وما أصاب فيه فهو لربّه الّذي آجره.

٣٢ ٢٤٧٨٣ (٢) **فقيه** ٣/ ١٠٧: روى عبدالله بن محمّد الجعفى عن أبى جعفر ﷺ قال: من آجر نفسه فقد حظر عليها الرزق وكيف لا يحظر عليها الرزق وما أصاب فهو لربّ أجره.

٣٣ ٢٤٧٨٤ (٣) **كافى** ٥/ ٩٠: (علىّ بن محمّد بن بندار ـ معلّق) عن **تهذيب** ٦/ ٣٥٣: **استبصار** ٣/ ٥٥: أحمد (بن محمّد ـ يب ـ صا) عن أبيه عن **فقيه** ٣/ ١٠٧: محمّد بن عمرو (بن أبى المقدام ـ فقيه) عن عمّار السّاباطى قال: قلت لأبى عبدالله ﷺ الرّجل يتّجر فإن هو آجر نفسه أعطى (أكثر ـ فقيه) ما[1] يصيب في تجارته فقال ﷺ لا يؤاجر نفسه ولكن يسترزق الله عزّوجلّ ويتّجر فانّه إذا آجر نفسه حظر على نفسه الرزق. (حمله الشيخ على ضرب من الكراهة دون الحظر).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٣٤ ٢٤٧٨٥ (٤) **كافى** ٥/ ٩٠: علىّ بن محمّد بن بندار عن أحمد ابن أبى عبدالله عن أبيه ـ **تهذيب** ٦/ ٣٥٣: **استبصار** ٣/ ٥٥: أحمد بن محمّد عن أبيه عن ابن سنان **فقيه** ٣/ ١٠٦: محمّد بن خالد البرقى عن محمّد بن سنان عن أبى الحسن ﷺ قال سألته عن الإجارة فقال صالح (للنّاس ـ صا) لا بأس به[2] إذا نصح قدر طاقته فقد آجر موسى (بن عمران ـ فقيه) ﷺ نفسه واشترط فقال: إن شئت ثماني[3] وإن شئت عشراً. فأنزل الله عزّوجلّ فيه ﴿عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِى ثَمَـٰنِىَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ﴾.

٣٥ ٢٤٧٨٦ (٥) **رسالة المحكم والمتشابه** ٤٨: نقلاً من تفسير النعمانى عن علىّ ﷺ في بيان معايش الخلق وأمّا وجه الإجارة فقوله عزّوجلّ: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَـٰتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾

---

١. ممّا ـ فقيه. ٢. بها ـ فقيه ـ أسقط في (صا) قوله لا بأس به.
٣. ثمانياً ـ فقيه ـ ثماناً ـ يب.

پس اگر آن زنان برایتان بچه را شیر دادند، مزدشان را به آنان بپردازید و در میان خود به خوبی مشورت کنید و اگر به توافق نرسیدید، زن دیگری به کودک شیر دهد[1].

۳۱ (۱) مفضل بن عمر از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خود را اجاره دهد، روزی را از خود بازداشته است.»

و در روایت دیگری آمده است: «چگونه روزی را بر خود منع نمی‌کند و حال آن‌که آنچه را به دست می‌آورد، متعلق به کسی است که او را اجاره کرده است.»

۳۲ (۲) عبدالله بن محمد جعفی از امام باقرﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خود را اجاره دهد، روزی را از خود بازداشته است و چگونه روزی را بر خود منع نمی کند، درحالی که آنچه را به دست آورد برای کسی است که به وی مزد می‌دهد.»

۳۳ (۳) عمار ساباطی گوید: «به امام صادقﷺ گفتم: شخصی تجارت می‌کند ولی اگر اجیر دیگران شود، بیشتر از درآمدش از راه تجارت به وی داده می‌شود.

امامﷺ فرمود: خودش را اجیر نکند؛ بلکه از خداوند روزی طلب کند و تجارت کند؛ زیرا وقتی خود را اجیر می‌کند، روزی را بر خود می‌بندد.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ آن را بر کراهت حمل کرده است، نه حرمت.

۳۴ (۴) محمد بن سنان گوید: «از امام موسی بن جعفرﷺ دربارهٔ اجیر شدن سؤال کردم. امامﷺ فرمود: در صورتی که با مردم با خوبی و سازش رفتار کنی و به اندازه توان و قدرت برای آنان خیرخواهی کنی، اشکال ندارد. به تحقیق موسی بن عمران خودش را اجیر و شعیب با وی قرارداد بست و گفت: اگر خواستی هشت سال و اگر خواستی ده سال، خداوندﷻ در این باره می‌فرماید: به شرط این‌که به مدت هشت سال اجیر من باشی و اگر آن را به ده سال برسانی، از جانب خودت خواهد بود.»

۳۵ (۵) در کتاب تفسیر نعمانی از علیﷺ روایت می‌شود که دربارهٔ راه‌های معیشت مردم فرمود: «و دلیل اجاره، این سخن خداوند است که فرمود: ما در زندگی دنیا روزی‌های‌شان را تقسیم کردیم و برخی را بر برخی دیگر درجاتی افزودیم تا یکدیگر را به کار گمارند و رحمت پروردگارت بهتر است از آنچه انباشته می‌کنند.

---

۱ طلاق ۶۵ / ۶.

فأخبرنا سبحانه أنّ الإجارة أحد معايش الخلق إذ خالف بحكمته بين هممهم وارادتهم وسائر حالاتهم وجعل ذلك قواماً لمعايش الخلق وهو الرّجل يستأجر الرجل في ضيعته وأعماله وأحكامه وتصرّفاته وأملاكه ولو كان الرّجل منّا مضطرّاً إلى أن يكون بنّاءاً لنفسه أو نجّاراً أو صانعاً في شيء من جميع أنواع الصنائع لنفسه ويتولّىٰ جميع ما يحتاج إليه من إصلاح الثّياب وما يحتاج إليه من الملك[1] فمن دونه ما استقامت أحوال العالم بتلك[2] ولا اتّسعوا له ولعجزوا عنه ولٰكنّه تبارك وتعالىٰ أتقن تدبيره وأبان آثار حكمته لمخالفته بين هممهم وكلّ يطلب ما ينصرف إليه همّته ممّا يقوم به بعضهم لبعض وليستغني[3] بعضهم ببعض في أبواب المعاش الّتي بها صلاح أحوالهم.

٣٦ ٢٤٧٨٧ (٦) **عوالي اللئالي** ٢٥٤/٣: في الحديث أنّ عليّاً عليه السلام آجر نفسه من يهوديّ ليستقي الماء كلّ دلو بتمرة وجمع التمرات وحمله الى النّبيّ صلى الله عليه وآله فأكل منه.

٣٧ ٢٤٧٨٨ (٧) **مستدرك** ٢٨/١٤: أحمد بن محمّد السيّاريّ في كتاب التّنزيل والتحريف عن حمّاد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن **أبي الجارود** عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن قول الله جلّ اسمه: ﴿ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَـٰتِ﴾ قال: ذهب أمير المؤمنين صلوات الله عليه فآجر نفسه على أن يستقي كلّ دلو بتمرة مختارها[4] فجمع مدّاً فأتى به النّبيّ صلى الله عليه وآله وعبد الرّحمٰن بن عوف على الباب فلمزه[5] ووقع فيه فأنزلت فيه هٰذه الآية إلى قوله ﴿ٱسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ الآية. **مستدرك** ١٨٨/١٣: أحمد بن محمّد السّيّاريّ في كتاب القراآت عن حمّاد بن عيسى (مثله الى قوله وقع فيه).

وتقدّم في رواية محمّد بن يحيى (٥) من باب (٤٤) حكم من اشترى طعاماً فتغيّر سعره من أبواب البيع وشروطه ج ٢٢ قوله رجل استأجر أجيراً يعمل له بناء أو غيره وجعل يعطيه طعاماً الخ فلاحظ. وفي باب (٤٧) جواز أخذ الدّلّال والسّمسار الاجرة على البيع والشّراء ما يناسب ذلك. وفي رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) تحريم التكسّب بأنواع المحرّمات من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله عليه السلام وأمّا تفسير الإجارات فإجارة الإنسان

---

١. ممّا يحتاج إليه الملك ـ خ. ٢. بذلك ـ خ. ٣. وليستغن ـ خ.
٤. يختارها ـ ك ج ١٣. ٥. لمزه: عابه ـ اشار إليه بعينه ونحوها مع كلام خفيّ ـ المنجد.

پس خداوند به ما خبر داد که اجیر شدن یکی از راه‌های به دست آوردن روزی برای مردم است زیرا خداوند بر اساس حکمت خویش میان همت‌ها و اراده‌ها و سایر روحیات مردم تفاوت گذاشت و آن را سامان‌بخش زندگی مردم قرار داد و آن به این صورت است که شخصی، شخص دیگری را در مزرعه، کارها، فرمانروایی، تصرفات و املاکش اجیر می‌کند، اگر هر یک از ما ناچار بود که بنّایی و نجاری و همه صنعت‌ها و حرفه‌ها را برای کارهای خود بیاموزد و به تنهایی عهده‌دار رفع همه نیازهایش شود ـ مانند دوختن لباس و آنچه املاک به آن نیاز دارد تا نیازهای کوچک‌تر ـ اوضاع جهان این‌گونه سامان نمی‌یافت و مردم قدرت و توان آن را نداشتند و از انجام آن درمی‌ماندند.

از این رو خداوند تبارک و تعالی تدبیرش را استوار و آثار حکمتش را آشکار کرد و مردم را با همت‌های گوناگون آفرید و هر یک از آنان به دنبال کاری است که همتش او را به سوی آن می‌کشاند از اموری که هر یک از مردم برای دیگران عهده‌دار آن می‌شوند و یکدیگر را در نیازهای زندگی بی‌نیاز (یاری) می‌کنند که به وسیله آن کارهای‌شان سامان می‌یابد.»

۳۶ (۶) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که: «امیرمؤمنان ﷺ برای کشیدن آب، اجیر یک یهودی شده بود و در برابر کشیدن هر دلو آب، یک دانه خرما مزد می‌گرفت. حضرت مدتی آب کشید و خرماها را جمع کرد، آن‌گاه آنها را نزد پیامبر ﷺ آورد و وی از آنها خورد.»

۳۷ (۷) ابو جارود گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ تفسیر این آیه سؤال کردم: کسانی که از پرداخت‌کنندگان زکات با میل و رغبت عیب‌جویی می‌کنند...

امام ﷺ فرمود: امیرمؤمنان ﷺ خودش را برای کشیدن آب اجیر کرد و قرار گذاشت که در برابر کشیدن هر دلو آب یک دانه خرما ـ با انتخاب خودش ـ مزد بگیرد. علی ﷺ آنقدر آب کشید تا یک مدّ خرما جمع کرد. آن‌گاه آنها را نزد پیامبر ﷺ آورد. عبدالرحمان بن عوف که از کنار در مسجد شاهد این صحنه بود علی ﷺ را مسخره کرد. آن‌گاه این آیه تا جمله «برای آنان درخواست آمرزش کن یا درخواست آمرزش نکن... در این باره نازل شد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب چهل و چهارم از ابواب خرید و فروش و شروطش این گفته به امام ﷺ که: «شخصی دیگری را اجیر می‌کند تا ساختمانی برای وی بسازد یا کار دیگری انجام دهد و به وی مواد خوراکی می‌پردازد...»

و در باب چهل و هفتم مناسب با آن.

نفسه أو ما يملك أو يلي أمره من قرابته أو دابّته أو ثوبه بوجه الحلال من جهات الإجارات الخ ولاحظ الباب المتقدّم. ويأتي في أحاديث الباب التّالي وما يتلوه وغيرهما من أبواب الإجارة ما يناسب ذلك. وفي رواية الدّعائم (٦) من باب (٦) تحريم منع الأجير أجرته قوله فاستيجار الرّجل الرّجل والمرأة والدّابّة والعبد والأمة على عمل معلوم جايز. وفي رواية إسحاق (١) من باب (١٠) أنّه يجوز للأجير أن يشتري لآخر مضاربة قوله: الرّجل يستأجر الرّجل بأجرة معلومة فيبعثه في ضيعته الخ.

(٣)

باب كراهة إستعمال الأجير قبل تعيين أُجرته وعدم جواز منعه من صلوة الجمعة

۳۸ ۳۴۷۸۹ (١) كافي ٥/٢٨٨: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٧/٢١٢: أحمد بن محمّد عن سليمان بن جعفر الجعفريّ قال: كنت مع الرّضا عليه السلام في بعض الحاجة فأردت أن أنصرف الى منزلي فقال لي انصرف[١] معي فبت عندي اللّيلة فانطلقت معه فدخل الى داره مع المعتّب[٢] فنظر إلى غلمانه يعملون بالطّين أوارى الدّوابّ[٣] وغير ذلك وإذا معهم أسود ليس منهم فقال: ما هذا الرّجل معكم فقالوا: يعاوننا ونعطيه شيئاً قال قاطعتموه على أجرته فقالوا لا هو يرضى منّا بما نعطيه فأقبل عليهم يضربهم بالسّوط وغضب (لذلك ـ كا) غضباً شديداً فقلت: جعلت فداك لِمَ تدخل على نفسك فقال انّي قد نهيتهم عن مثل هذا غير مرّة أن يعمل معهم أحد[٤] حتّى يقاطعوه أجرته واعلم أنّه ما من أحد يعمل لك شيئاً بغير مقاطعة ثمّ زدته لذلك الشّيء ثلاثة أضعاف[٥] على أجرته الّا ظنّ أنّك[٦] قد نقصته أجرته فإذا قاطعته ثمّ أعطيته أُجرته حمدك على الوفاء فإن زدته حبّةً عرف ذلك (لك ـ كا) ويرى[٧] أنّك قد زدته.

---

١. انطلق ـ يب. ٢. مع المغيب ـ يب.
٣. والآريّ (بتشديد الياء وبدون التشديد): الأخيّة وأريت لها عملت لها آرياً قال ابن السكّيت في قولهم للمعلف آريّ قال هذا ممّا يضعه النّاس في غير موضعه وإنّما الآريّ محبس الدابّة وهي الأواري والأواخي واحدتها آخية.
٤. أجير ـ يب. ٥. أضعافه ـ يب. ٦. أنّه ـ يب.
٧. أرى ـ خ.

در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده معصوم ﷺ که: «و توضیح اجاره‌ها: پس اجاره دادن انسان، خودش یا برده‌اش یا خویشاوندان تحت اختیارش یا حیوانش یا لباسش را به صورت حلال از شیوه‌های گوناگون اجاره...»

باب پیشین را بنگر.

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی و سایر ابواب اجاره مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت ششم از باب ششم فرموده امام معصوم ﷺ که: «پس جایز است انسان مرد یا زن یا حیوان یا برده یا کنیزی را برای انجام کار معینی اجیر کند.»

و در روایت یکم از باب دهم این گفته که: «شخصی، دیگری را در برابر اجرت معینی اجیر می‌کند و او را به مزرعه خود می‌فرستد...»

باب ۳
کراهت به کار گرفتن اجیر بدون تعیین اجرت و جلوگیری از حضور وی در نماز جمعه

(۱) سلیمان بن جعفر جعفری گوید: «در یکی از کارهایی که امام رضا ﷺ می‌خواست انجام دهد، ۳۸
همراه وی بودم. پس از پایان آن کار می‌خواستم به منزلم بروم که امام ﷺ به من فرمود: با من بیا و امشب را با من سپری کن. همراه امام ﷺ رفتم و با معتب وارد خانه امام ﷺ شدم وقتی وارد خانه امام ﷺ شدیم، غلامان وی مشغول گِل درست‌کردن برای ساختن طویله چارپایان بودند وقتی امام ﷺ به آنها نگاه کرد، در میان‌شان غلام سیاهی را دید که از آنان نبود. امام ﷺ با مشاهده وی پرسید: این‌که با شماست، کیست؟

گفتند: او به ما کمک می‌کند و در پایان چیزی به وی می‌دهیم.

امام ﷺ پرسید: آیا با وی بر سر اجرتش توافق کرده‌اید؟

گفتند: نه، هر چه به وی بدهیم او راضی است.

امام ﷺ به شدت خشمگین شد و شروع کرد با تازیانه آنها را بزند. من به امام ﷺ گفتم: فدایت شوم! چرا خودتان را ناراحت می‌کنید؟

امام ﷺ فرمود: من بارها از این‌که کسی را بدون تعیین اجرت به کار گیرند نهی کرده‌ام. بدان! هیچ‌کس نیست که بدون تعیین اجرت برای تو کاری انجام دهد و در پایان سه برابر مزدش به وی بپردازی، مگر آن‌که می‌پندارد تو از مزدش کم گذاشته‌ای ولی هرگاه با وی طی کنی سپس به همان مقدار به وی بپردازی، به خاطر وفای به قرارداد، تو را ستایش می کند و اگر حتی به اندازه یک دانه به وی بیشتر بپردازی، قدرشناس توست و می‌داند که به وی زیادتر داده‌ای.»

۳۹ ۳۴۷۹۰ (۲) كافي ۲۸۹/۵: تهذيب ۲۱۱/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن هٰارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله ﷺ (قال ـ يب) قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يستعملنّ أجيراً حتّى يعلمه ما أجره ومن استأجر أجيراً ثمّ حبسه عن الجمعة يبوأ بإثمه وإن هو لم يحبسه اشتركا في الأجر.

۴۰ ۳۴۷۹۱ (۳) فقيه ۵/۴: بالإسناد المتقدّم في باب كراهة سؤر الفأر ج ۲ في حديث مناهي النّبيّ ﷺ ونهى أن يستعمل أجير حتّى يعلم ما أُجرته.

۴۱ ۳۴۷۹۲ (۴) العوالي ۲۵۳/۳: وروى أبوسعيد الخدري وأبوهريرة عن النّبيّ ﷺ أنّه قال: من استأجر أجيراً فليعلمه أجره. وتقدم في أحاديث باب (۴) وجوب الجمعة جماعة على جميع النّاس من أبواب صلوٰة الجمعة ج ۶ ما يمكن أن يستدلّ به على ذٰلك لأنّه لا يجوز لأحد أن يمنع عن إتيان الواجب. وفي رواية الجعفريّات (۱) من باب (۶) حرمة حبس الأجير عن الجمعة قوله ﷺ من استأجر أجيراً فلا يحبسه عن الجمعة فيأثم وإن لم يحبسه عن الجمعة اشتركا في الأجر وفي نوادر الرّاوندي مثله.

(۴)

باب استحباب دفع أجرة الأجير قبل أن يجفّ عرقه وجواز شروط ما يحلّ اشتراطه في الإجارة وجواز أخذ الأجرة قبل العمل

۴۲ ۳۴۷۹۳ (۱) كافي ۲۸۹/۵: تهذيب ۲۱۱/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن الحكم عن أبي عبدالله ﷺ في الحمّال والأجير قال: لا يجفّ عرقه حتّى تعطيه أُجرته.

۴۳ ۳۴۷۹۴ (۲) كافي ۲۸۹/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۱۱/۷: أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن حنّان عن شعيب قال: تكارينا لأبي عبدالله ﷺ قوماً يعملون (له ـ يب) في بستان له وكان أجلهم إلى العصر (قال ـ يب) فلمّا فرغوا قال لمعتّب: أعطهم أُجورهم قبل أن يجفّ عرقهم.

(۲) مسعدة بن صدقه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به خدا و روز واپسین ایمان دارد، اجیری را به کار نگمارد تا اجرتش را به وی بگوید و هرکس کارگری را اجاره کند و سپس از شرکت وی در نماز جمعه جلوگیری کند، گناهش به گردن وی خواهد بود و اگر از حضور وی در نماز جمعه جلوگیری نکند، در پاداش وی شریک خواهد بود.» ۳۹

(۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که در روایت نهی‌های پیامبر ﷺ آمده است: «آن حضرت از به کار گماردن کارگر پیش از اعلام اجرتش نهی کرد.» ۴۰

(۴) ابوسعید خدری و ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: هرکس کارگری را به کار می‌گمارد، باید اجرتش را به وی اعلام کند.» ۴۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم از ابواب نماز جمعه مطالبی هست که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

و در روایت یکم از باب ششم فرموده معصوم ﷺ که: «هرکس کارگری را به کار گرفت او را از حضور در نماز جمعه باز ندارد که در این صورت گناه کرده است و اگر از حضور وی در نماز جمعه جلوگیری نکند، هر دو در پاداش وی شریک خواهند بود.»

و در نوادر راوندی نیز مانند آن هست.

باب ۴
استحباب پرداخت مزد کارگر پیش از خشک شدن عرقش و شرط کردن در اجاره و گرفتن اجرت پیش از انجام کار

(۱) هشام بن حکم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ باربَر و کارگر فرمود: «عرقش نخشکد تا این‌که اجرتش را بپردازی.» ۴۲

(۲) شعیب گوید: «گروهی را برای کارکردن در یکی از بستان‌های امام صادق ﷺ اجیر کردیم و قرار آنان تا عصر بود وقتی از کار دست کشیدند، امام ﷺ به معتب فرمود: پیش از خشک شدن عرق‌شان مزدشان را بپرداز.» ۴۳

٤٤ ٢٣٧٩٥ (٣) **العوالى ٢٥٣/٣**: روى أبوهريرة أنّ النّبيّ ﷺ قال أعط الأجير أجره قبل أن يجفّ عرقه.

٤٥ ٢٣٧٩٦ (٤) **قرب الإسناد ٢٦٦**: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال: سألته عن رجل استأجر داراً سنتين (مسمّاتين ـ خ) علىٰ أنّ عليه بعد ذٰلك تطيينها وإصلاح أبوابها أيحلّ ذٰلك؟ قال لا بأس. **وسائل ١٠٧/١٩**: ورواه علىّ بن جعفر في كتابه وترك قوله سنتين مسمّاتين وقال: بشىء مسمّىٰ. **وتقدّم فى باب (٦)** ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ٢٣ مايدلّ على بعض المقصود. **ويأتى فى** رواية عبيد (١) من باب (١٣) حكم من استأجر مملوكاً من مولاه وشرط المملوك لنفسه شيئاً قوله الرجل يأتى الرجل فيقول اكتب لى بدراهم فيقول له آخذ منك وأكتب لك بين يديك فقال ﷺ لا بأس.

(٥)

باب انّه يجوز لمن يدخل المال فى بيت المال أو غيره أن يأخذ الأجرة بحساب المال

٤٦ ٢٣٧٩٧ (١) **تهذيب ١١٤/٧**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن هارون بن خارجة قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: ادخل المال بيت المال على أن آخذ من كلّ ألف ستّة؟ قال: حساب الأجر للأجر (للأجير ـ خ ل).

(٦)

باب تحريم منع الأجير أجرته

٤٧ ٢٣٧٩٨ (١) **فقيه ٦/٤**: بالإسناد المتقدّم فى باب كراهة سؤر الفأر ج ٢ فى حديث مناهى النّبىّ ﷺ وقال ﷺ: من ظلم أجيراً أجره أحبط الله عمله وحرّم عليه ريح الجنّة وانّ ريحها ليوجد من مسيرة خمسمأة عام. **عقاب الأعمال ٣٣١**: بالإسناد المتقدّم فى باب (٦) تأكّد استحباب عيادة المريض من أبواب ما يتعلّق بالمرض ج ٣ عن **أبى هريرة وابن عباس** عن رسول الله ﷺ فى خطبة خطبها قبل وفاته نحوه.

(۳) ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «مزدکارگر را پیش از خشک شدن عرقش بپرداز!» ۴۴

(۴) علی بن جعفر ؑ گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ؑ سؤال کردم: شخصی خانه‌ای را دو ساله ۴۵
اجاره می‌کند، به این شرط که پس از پایان مدت، آن را کاه‌گِل و درهایش را اصلاح کند. آیا این کار حلال است؟

امام ؑ فرمود: اشکال ندارد.»

در کتاب وسائل الشیعه این حدیث از کتاب علی بن جعفر روایت شده با این تفاوت که به جای «دو ساله»، «به اجرتی معین» آمده است.

ارجاعات

گذشت:

در باب ششم از ابواب خیار مطالبی مناسب با بخشی از مقصود هست.

می‌آید:

در روایت یکم از باب سیزدهم این گفته که: «شخصی از دیگری می‌خواهد که در برابر گرفتن چند درهم چیزی برای وی بنویسد. او گوید: نخست اجرتم را می‌گیرم و در برابرت می‌نویسم.

امام ؑ فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۵

جواز مزدگرفتن برای جمع‌آوری بیت‌المال

(۱) هارون بن خارجه گوید: «به امام صادق ؑ گفتم: من اموال را به بیت‌المال می‌برم به این ۴۶
شرط که از هر هزار، شش تا برای من باشد.

امام ؑ فرمود: حساب مزد به عهدهٔ صاحب کار (یا اجیر) است.»[1]

باب ۶

حرمت نپرداختن مزد کارگر

(۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ در روایت نهی‌هایش فرمود: ۴۷
«هرکس در مزد کارگری ستم کند، خداوند کارهای [نیکش] را نابود می‌کند و بوی بهشت را بر وی حرام می‌کند با این‌که بوی بهشت از فاصله پانصد سال به مشام می‌رسد.»

ابوهریره و ابن عباس این روایت را در بخشی از سخنرانی پیامبر اکرمﷺ پیش از رحلت روایت کرده‌اند.

---

۱. مرحوم علامه مجلسی ؒ برای این روایت احتمالاتی ذکر کرده است. ر.ک: ملاذ الاخیار ۱۴۲/۱۱ ـ ۱۴۳.

۴۸ ۳۴۷۹۹ (۲) فقیه ۲۶۲/۴: (بالإسناد المتقدّم فی باب (۱) أمکنة التخلّی من أبواب التخلّی ج ۲ فی حدیث (۸) وصیّة النّبیّﷺ لعلیّ ؑ) (یا علیّ) من منع أجیراً أجره فعلیه لعنة الله.

۴۹ ۳۴۸۰۰ (۳) مستدرک ۳۰/۱۴: شاذان بن جبرئیل القمی فی کتاب الروضة والفضائل بإسناده إلی أصبغ بن نباتة عن أمیرالمؤمنین ؑ فی حدیث قال: قال رسول اللهﷺ: ألا من عقّ والدیه فلعنة الله علیه، ألا من أبق من موالیه فلعنة الله علیه، ألا من ظلم أجیراً اجرته فلعنة الله علیه.

۵۰ ۳۴۸۰۱ (۴) أمالی المفید ۳۵۱: حدّثنا الشیخ الجلیل المفید أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النّعمان قال: أخبرنا أبوبکر محمّد بن عمر الجعابیّ قال حدّثنا أبوالعبّاس أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانی قال: حدّثنا أبو عوانة موسی بن یوسف القطّان الکوفیّ قال: حدّثنا محمّد بن سلیمان المقریّ الکندیّ عن عبد الصّمد بن علیّ النّوفلیّ عن أبی إسحاق السّبیعیّ عن الأصبغ بن نباتة العبدیّ قال لمّا ضرب ابن ملجم أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب ؑ غدونا علیه نفر من أصحابنا أنا والحارث وسوید بن غفلة وجماعة معنا فقعدنا علی الباب فسمعنا البکاء فبکینا فخرج إلینا الحسن بن علیّ ؑ فقال: یقول لکم: أمیر المؤمنین انصرفوا إلی منازلکم فانصرف القوم غیری واشتدّ البکاء من منزله فبکیت فخرج الحسن ؑ فقال: ألم أقل لکم انصرفوا فقلت: لا والله یا ابن رسول الله ما تتابعنی نفسی ولا تحملنی رجلی أن أنصرف حتّی أری أمیر المؤمنین صلوات الله علیه قال: فتلبّث[۱] فدخل ولم یلبث أن خرج فقال لی: أُدخل فدخلت علی أمیرالمؤمنین ؑ فإذا هو مستند معصوب الرأس بعمامة صفراء قد نزف[۲] واصفرّ وجهه ما أدری وجهه أصفر أو العمامة! فأکببت علیه فقبّلته وبکیت فقال لی: لا تبک یا أصبغ فإنّها والله الجنّة فقلت له: جعلت فداك انّی أعلم والله أنّك تصیر إلی الجنّة وإنّما أبکی لفقدانی إیّاك یا أمیر المؤمنین جعلت فداك. حَدّثنی بحدیث سمعته من رسول اللهﷺ فإنّی أرانی[۳] لا أسمع منك حدیثاً بعد یومی هذا أبداً فقال نعم، یا أصبغ دعانی رسول اللهﷺ یوماً فقال لی: یا علیّ إنطلق حتّی تأتی مسجدی ثمّ تصعد علیٰ منبری ثمّ تدعو النّاس إلیك فتحمد الله عزّوجلّ وتثنی علیه وتصلّی علیّ صلاة کثیرة ثمّ تقول:

---

۱. وبکیت ـ أمالی الطّوسی. ۲. نزف الدم فلاناً: خرج منه دم کثیر حتّی یضعف وهو نزیف ـ اللسان.
۳. أراك ـ أمالی الطّوسی.

۴۸ (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ در روایت سفارش‌هایش به علی ؑ فرمود: «(ای علی ؑ!) هرکس مزد کارگری را نپردازد، لعنت خدا بر او باد».

۴۹ (۳) اصبغ بن نباته در حدیثی از امیرمؤمنان ؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آگاه باشید! هرکس نسبت به پدر و مادرش ناسپاسی و حق‌ناشناسی کند، لعنت خدا بر او باد، آگاه باشید! هرکس از نزد صاحبانش بگریزد، لعنت خدا بر او باد. توجه کنید که هرکس در مزد کارگرش ستم کند، لعنت خدا بر او باد.»

۵۰ (۴) اصبغ بن نباته عبدی گوید: «پس از ضربت خوردن امیرمؤمنان ؑ به دست ابن ملجم ـ که لعنت خدا بر او باد ـ من با گروهی از دوستانم همانند حارث و سوید بن غفله صبح زود، درِ خانه علی ؑ رفتیم و پشت در، کنار دیوار نشستیم. همین‌طور که نشسته بودیم از داخل خانه امام ؑ صدای گریه شنیدم، از این رو ما هم شروع به گریستن کردیم. در این هنگام امام مجتبی ؑ بیرون آمد و فرمود: امیرمؤمنان ؑ به شما می‌گوید، به سوی خانه‌های‌تان بروید!

کسانی که پشت درِ خانه علی ؑ نشسته بودند، با شنیدن این پیام همه رفتند و تنها من ماندم. بار دیگر صدای گریه از خانه امام ؑ بلند شد و من با شنیدن آن صدا شروع به گریستن کردم. این بار نیز امام حسن ؑ بیرون آمد و فرمود: مگر به شما نگفتم بروید.

من گفتم: به خدا سوگند! ای فرزند رسول خدا ﷺ! دلم مرا همراهی نمی‌کند و پایم توان رفتن از اینجا را ندارد تا این‌که امیرمؤمنان ؑ را زیارت کنم.

آن‌گاه شروع به گریستن کردم. امام مجتبی ؑ لختی درنگ کرد و سپس وارد خانه شد. طولی نکشید که بیرون آمد و فرمود: وارد خانه شو!

من نزد امیرمؤمنان ؑ رفتم. آن حضرت تکیه داده بود و سرش را با عمامه زردی بسته بود. رنگ رخسار آن حضرت بر اثر کثرت خونریزی به حدی زرد شده بود که نمی‌دانم صورتش زردتر بود یا عمامه‌اش. به مجرد وارد شدن خود را بر وی انداختم و شروع به بوسیدن آن حضرت و گریستن کردم. امیرمؤمنان ؑ فرمود: ای اصبغ! گریه نکن. به خدا سوگند! من به سوی بهشت می‌روم.

به امام ؑ عرض کردم: فدایت شوم، به خدا سوگند! من می‌دانم که شما به سوی بهشت می‌روید ولی من به خاطر از دست دادن تو می‌گریم. ای امیرمؤمنان ؑ فدایت شوم! حدیثی که از پیامبر ﷺ شنیده‌ای برای من بازگو کن؛ زیرا این‌گونه می‌بینم که پس از امروز، هرگز نمی‌توانم حدیثی از شما بشنوم.

امام ؑ فرمود: آری، روزی پیامبر اکرم ﷺ مرا نزد خویش فراخواند و به من فرمود: به مسجد رفته و از منبر من بالا برو و مردم را به سوی خود فراخوان. آن‌گاه حمد و ثنای خداوند را به‌جا آور و بر من

أيها النّاس: انّي رسول رسول الله إليكم وهو يقول لكـم: [ألا] انّ لعـنة الله ولعـنة مـلائكته المقرّبين وأنبيائه المرسلين ولعنتي علىٰ من انتمى إلى غير أبيه أو ادّعى إلى غير مواليه أو ظلم أجيراً أجره فأتيت مسجده وصعدت منبره فلمّا رأتني قريش ومن كان في المسـجد أقبلوا نحوي فحمدت الله وأثنيت عليه وصلّيت علىٰ رسول اللهﷺ صلاة كثيرة ثمّ قلت: أيّها النّاس انّي رسول رسول الله إليكم وهو يقول لكم: ألا إنّ لعنة الله ولعنة مـلائكته المـقرّبين وأنبيائه المرسلين ولعنتي علىٰ من انتمىٰ إلى غير أبيه أو ادّعى إلى غير مواليه أو ظلم أجيراً أجره قال فلم يتكلّم أحد من القوم الّا عمر بن الخطّاب فإنّه قال: قد أبلغت يا أبا الحسـن ولٰكنّك جئت بكلام غير مفسّر فقلت أبلغ [ذٰلك] رسول اللهﷺ فرجعت إلى النّبيﷺ فأخبرته الخبر فقال: ارجع الى مسجدي حتّى تصعد منبري فاحمد الله وأثنِ عليه وصلّ عليّ ثمّ قل (يا ـ أمالي الطّوسي) أيّها النّاس ما كنّا لنجيئكم بشيء إلّا وعندنا تأويله وتفسيره ألا وانّي أنا أبوكم ألا وانّي أنا مولاكم ألا وانّي أنا أجيركم. **أمالي ابن الطّوسي: ۱۲۲**: الشيخ المفيد أبوعليّ الحسن بن محمّد الطّوسي قال: أخبرنا الشّيخ السّعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ الطّوسي قال: أخبرنا الشيخ المفيد أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن النّعمانؒ وذكر مثله سنداً ومتناً.

۵۱ (۵) **تفسير فرات بن إبراهيم الكوفي: ۱۴۶**: قال: حدّثني عبدالسّلام قال: حدّثنا هارون
۲۴۸۰۲ ابن أبي بردة قال: حدّثنا جعفر بن الحسن عن يوسف عن الحسين بن إسماعيل بن متمّم الأسديّ عن سعد بن طريف التّميميّ عن الأصبغ بن نباتة قال: كنت جالساً عند أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالبؑ في مسجد الكوفة فأتاه رجل من بجيلة يكنّىٰ أبا خديجة ومعه ستّون رجلاً من بجيلة فسلّم وسلّموا ثمّ جلس وجلسوا ثم انّ أبا خديجه قال: يا أمير المؤمنين أعندك سرّ من سرّ رسول اللهﷺ تحدّثنا به؟ قال: نعم. يا قنبر إئتني بالكتابة ففضّها[1] فإذا في أسفلها سليفة[2] مثل ذَنَب الفأرة مكتوب فيها بسم الله الرّحمٰن الرّحيم انّ لعنة الله

۱. أي كسرها.
۲. يمكن أن يكون مصغّر سلفة، والسلفة جلد رقيق يجعل بطانة للخفاف ـ اللسان.

بسیار درود بفرست. سپس بگو: ای مردم! من فرستاده رسول خدا ﷺ به سوی شما هستم وی می‌فرماید: هشدار! که لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقربش و پیامبران مرسلش و لعنت من بر کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد یا خود را به غیر سرپرستان و صاحبانش وابسته کند یا در اجرت اجیری ستم کند.

من به مسجد آمدم و بر فراز منبر پیامبر اکرم ﷺ رفتم وقتی قریش و دیگر حاضران در مسجد مرا دیدند به سویم آمدند. آن‌گاه من حمد و ثنای خدا را بجا آوردم و درود فراوان بر پیامبر اکرم ﷺ فرستادم و سپس گفتم: ای مردم! من فرستاده رسول خدا ﷺ به سوی شما هستم. او به شما می‌فرماید: هشدار! که لعنت خداوند و لعنت فرشتگان مقرب درگاهش و پیامبران فرستاده‌اش و لعنت من بر کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد یا خود را به غیر سرپرستان و صاحبان خود وابسته گرداند یا در مزد اجیری ستم کند.

پس کسی از میان آن گروه به جز عمر بن خطاب سخنی نگفت. او گفت: ای ابوالحسن! پیام خود را رساندی، ولی سخن مجمل و مبهمی گفت.

من گفتم: این را به پیامبر ﷺ خواهم گفت.

آن‌گاه نزد پیامبر ﷺ بازگشتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم. آن حضرت فرمود: به مسجد من بازگرد و بر فراز منبر من برو و حمد و ثنای خدا را بجا آور و بر من درود بفرست و سپس بگو: ای مردم! چنین نیست که ما چیزی را برای شما بیاوریم و تاویل و تفسیر آن نزد ما نباشد. بدانید که من خود، پدر شما هستم! بدانید که من خود مولی و سرپرست شما هستم! بدانید که من خود اجیر شما هستم.»

۵۱ (۵) اصبغ بن نباته گوید: «در مسجد کوفه نزد امیرمؤمنان ﷺ نشسته بودم که شخصی از بجیله با کنیه ابوخدیجه همراه شصت نفر از قبیله بجیله نزد امام ﷺ آمدند، سلام کردند و نشستند. سپس ابوخدیجه به علی ﷺ گفت: ای امیرمؤمنان ﷺ! آیا رازی از رازهای رسول خدا ﷺ پیش شما هست که آن را برای ما بازگو کنی؟

امام ﷺ فرمود: آری. آن‌گاه به قنبر فرمود: آن نوشته را بیاور!

وقتی قنبر نوشته را آورد، امام ﷺ مهرش را شکست و آن را باز کرد. در پایین آن جلد نازکی بود و در آن نوشته شده بود: به نام خداوند مهرگستر به همه موجودات در دنیا و به مؤمنان در دو جهان، قطعاً لعنت خدا، فرشتگانش و همه مردم بر کسی که خود را به غیر موالی و سرپرستانش نسبت دهد و لعنت خدا و فرشتگانش و همه مردم بر کسی که در اسلام بدعت ایجاد کند و یا بدعت‌گذاری را پناه دهد

وملائكته والنّاس أجمعين على من انتمى الى غير مواليه، ولعنة الله وملائكته والنّاس أجمعين علىٰ من أحدث فى الاسلام حَدَثاً (أ ـ خ) وآوىٰ محدثاً. ولعنة الله (وملائكته والنّاس أجمعين ـ ك) علىٰ من ظلم أجيراً أجره، ولعنة الله على من سرق منار الأرض[1] وحدودها يكلّف يوم القيامة أن يجيء بذلك من سبع سماوات وسبع أرضين ثمّ البث[2] إلى النّار فقال: والله لو كلّفت هٰذا دوابّ الأرض ما أطاقته[3] فقال له أبو خديجة ولكن أهل البيت موالي كلّ مسلم فمن يوالي غير مواليه؟ فقال: لست حيث ذهبت يا أبا خديجة (ولكنّا أهل البيت موالي كلّ مسلم فمن تولّىٰ غيرنا فعليه مثل ذٰلك قال ليس حيث ذهبت يا أبا خديجة ـ خ مخطوط) ليس بالدّينار ولا بالدّينارين ولا بالدّرهم ولا بالدّرهمين بل من ظلم رسول اللهﷺ أجره فى قرابته ﴿وَمَآ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ فمن ظلم رسول اللهﷺ أجره فى قرابته فعليه لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين.

۵۲ ۲۴۸۰۲ (۶) الدّعائم ۷۴/۲: رُوينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه أنّ رسول اللهﷺ قال: ملعون من ظلم أجيراً أجرته فاستيجار الرّجل الرّجل والمرأة والدّابّة والعبد والأمة على عمل معلوم جائز.

۵۳ ۲۴۸۰۴ (۷) مستدرك ۲۹/۱۴: صحيفة الرّضاؑ بإسناده عن آبائهؑ قال: قال رسول اللهﷺ: انّ الله تعالىٰ غافر كلّ ذنب الّا من أخَرَ[4] مهراً أو اغتصب أجيراً أجره أو باع رجلاً حرّاً.

۵۴ ۲۴۸۰۵ (۸) الجعفريات ۹۸: بإسناده عن عليّؑ قال: قال رسول اللهﷺ: انّ الله عزّوجلّ غافر كلّ ذنب الّا رجل اغتصب أجيراً أجره أو مهر امرأة. مستدرك ۳۱/۱۴: ورواه السيّد الراوندي فى نوادره بإسناده عنهﷺ (مثله).

۵۵ ۲۴۸۰۶ (۹) مكارم الأخلاق ۲۳۷: من كتاب المحاسن عن الصّادقؑ قال: أقذر الذّنوب ثلاثة قتل البهيمة وحبس مهر المرأة ومنع الأجير أجره.

---

۱. شبراً من الأرض ـ خ. ۲. التفت إلى النّاس ـ خ.
۳. ما أطاقته فقال له يا أبا خديجة إنّا أهل البيت موالي كلّ مسلم فمن تولّىٰ غيرنا فعليه مثل ذلك والأجير ليس بالدينار... ـ البحار. ۴. جحد ـ خ.

و لعنت خدا و فرشتگانش و همه مردم بر کسی که در اجرت اجیری ستم کند و لعنت خدا بر کسی که مناره مسجدی (یا یک وجب از زمین مسجدی) یا محدوده آن را سرقت کند وی در قیامت مجبور می‌شود که آن را تا هفت آسمان و هفت زمین بیاورد و آن‌گاه نزدیک آتش نگه داشته می‌شود (یا به مردم رو می‌کند) و می‌گوید: به خدا سوگند اگر این وظیفه بر عهدهٔ همه موجودات زمین نهاده می‌شد، آنان قدرت آن را نداشتند.

ابوخدیجه گفت: خانواده و خاندان هرکس دوستداران و بستگان هر مسلمانی هستند پس چه کسی با غیر موالیان خود ارتباط برقرار می‌کند؟

امام ﷺ فرمود: این‌گونه نیست که گمان کردی ای ابوخدیجه! بلکه ما اهل بیت موالیان هر مسلمانی هستیم پس هرکس با غیر ما ارتباط برقرار کند، چنین مجازاتی بر اوست.

ای ابوخدیجه! [مقصود از ظلم به اجیر] یک دینار و دو دینار و یک درهم و دو درهم نیست[1] بلکه هر کسی است که به مزد و پاداش پیامبر اکرمﷺ در مورد خویشاوندانش ظلم کند. خداوند تعالی می‌فرماید: «بگو برای آن پاداشی نمی‌خواهم مگر دوستی نزدیکانم» پس هرکس به پاداش پیامبرﷺ در مورد نزدیکانش ستم کند، لعنت خدا و فرشتگانش و همه مردم بر او باد.»

۵۲ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «ملعون است کسی که در اجرت اجیری ستم کند. پس جایز است انسان برای انجام کار معینی، مرد و زن و حیوان و برده و کنیزی را اجاره کند.»

۵۳ (۷) در کتاب صحیفة الرضا ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: خداوند آمرزنده هر گناهی است مگر کسی که مهریه زنی را به تأخیر اندازد (انکار کند) یا اجرت کارگری را غصب کند یا مرد آزادی را بفروشد.»

۵۴ (۸) در کتاب الجعفریات از علی ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «خداوند آمرزنده هر گناهی است مگر کسی که مزد کارگر یا مهریه زنی را غصب کند.»

۵۵ (۹) در کتاب المحاسن از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «پلیدترین گناهان سه گناه است؛ کشتن حیوان نگه داشتن مهریه زن و بازداشتن اجرت اجیر.»

---

۱. متن روایت در این قسمت مشوش است و بر اساس چاپ جدید تفسیر فرات ترجمه شد. تفسیر فرات ۵۲۶/۳۴۹/۲.

٥٦ ٢٤٨٠٧ (١٠) **جامع الأحاديث ٩٨**: حدّثنا هارون بن موسى قال حدّثنا محمّد بن موسى عن محمّد بن عليّ بن خلف عن موسى بن إبراهيم عن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ظلم الأجير أجره من الكبائر.

٥٧ ٢٤٨٠٨ (١١) **عوالي اللّئالي ٢٥٣/٣**: روى ابن عمر، أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال ثلاثة أنا خصمهم يوم القيامة رجل باع حرّاً فأكل ثمنه، ورجل استأجر أجيراً فاستوفى منه ولم يوفّه أجره ورجل أعطاني صفقة ثمّ غدر. **وتقدّم** في رواية ابن عمر (٢٢) من باب (٦٠) وجوب الخوف من الله تعالى من أبواب جهاد النّفس ج ١٧ قوله اللّهمّ ان كنت تعلم انّه كان لي أجير عمل لي على فَرْقٍ من أُرْز فذهب وتركه فزرعته فصار من أمره انّي اشتريت من ذلك الفَرْق بَقَراً ثمّ أتاني فطلب أجره فقلت اعمد الى تلك البقر فسقها فقال إنّما لي عندك فَرْق من أُرْز فقلت اعمد الى تلك البقر فسقها فإنّها من ذلك فساقها فإن كنت تعلم انّي فعلت ذلك من خشيتك ففرّج عنّا فانساحت الصّخرة عنهم. وفي رواية داود (٢) من باب (٧٩) ماورد في عدم قبول توبة من أضلّ النّاس ج ١٨ قوله عليه السلام انّ الله عزّوجلّ غافر كلّ ذنب إلّا من أحدث ديناً أو اغتصب أجيراً أجره. وفي احاديث باب (٢) تحريم حبس الحقوق عن أهلها من أبواب الدّين ج ٢٣ وباب (٤) استحباب دفع أجرة الأجير قبل أن يجفّ عرقه من ابواب الإجارة ج ٢٤ والباب التّالي ما يدلّ على ذلك. **ويأتي** في رواية السّكونيّ (١٩) من باب (١٧) انّ المهر يجب بالدّخول من أبواب المهور ج ٢٦ قوله صلى الله عليه وآله انّ الله يغفر كلّ ذنب يوم القيامة الّا مهر امرأة ومن اغتصب أجيراً أجره.

(٧)

باب انّ المستأجر ضامن لأجر الأجير حتّى يقضي إلّا أن يكون الأجير دعاه إلى وضعه على يد أحد فوضعه فلا ضمان

٥٨ ٢٤٨٠٩ (١) **كافي ٤٣١/٧؛ تهذيب ٢٨٩/٦**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن يزيد بن إسحاق عن هارون بن حمزة قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل استأجر أجيراً فلم يأمن أحدهما صاحبه، فوضع الأجر على يد[1] رجل فهلك ذلك الرّجل ولم يَدَع وفاءاً واستهلك

---

١. يدي ـ فقيه.

۵۶ (۱۰) موسی بن ابراهیم از امام موسی بن جعفرؑ از پدرش از نیاکانشؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «ظلم کردن به اجرت اجیر از گناهان کبیره است.»

۵۷ (۱۱) فرزند عمر از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سه گروه هستند که در قیامت من از آنها شکایت می‌کنم، شخصی که انسان آزادی را بفروشد و بهایش را بخورد شخصی که اجیری را به کار گمارد و از وی به طور کامل کار بکشد ولی اجرتش را نپردازد و شخصی که با من پیمان ببندد و سپس خیانت کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و دوم از باب شصتم از ابواب جهاد با نفس این گفته که: «خدایا! به یقین تو می‌دانی که من شخصی را برای انجام کاری در برابر مقداری برنج اجاره کردم ولی او پس از انجام کار بدون گرفتن اجرتش رفت و من آن برنج را کشت کردم تا به جایی رسید که با آن برنج گاوی خریدم؛ سپس آن مرد آمد و مزدش را در خواست کرد. من به او گفتم: به سوی آن گاو برو و آن را بردار و ببر!

وی گفت: همانا من مقداری برنج از تو طلبکار هستم.

گفتم: به سوی آن گاو برو و آن را با خود ببر زیرا آن گاو از همان برنج است. پس آن مرد آن گاو را برد. اگر تو می‌دانی که من از ترس تو آن کار را انجام دادم، پس برای ما گشایش ایجاد کن. آن‌گاه آن صخره از روی آنان کنار رفت.»

در روایت دوم از باب هفتاد و نهم فرموده پیامبرﷺ که: «قطعاً خداوند آمرزنده هر گناهی است، مگر کسی که دینی به وجود آورد یا اجرت اجیری را غصب کند.»

و در روایات باب دوم از ابواب بدهی و باب چهارم از ابواب اجاره و باب بعدی مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایت نوزدهم از باب هفدهم از ابواب مهریه فرموده پیامبرﷺ که: «قطعاً خداوند در قیامت هر گناهی را می‌آمرزد مگر [غصب] مهریه زن و کسی را که اجرت اجیری را غصب کند.»

باب ۷

ضمانت مستأجر اجرت اجیر را

۵۸ (۱) هارون بن حمزه گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخصی، دیگری را اجیر می‌کند و هیچ یک از آنان به دیگری اعتماد ندارند؛ از این رو مزد وی را به شخص سومی می‌سپارند ولی آن شخص می‌میرد و مزد آن کارگر نابود می‌شود و آن مرد چیزی از خود باقی نمی‌گذارد تا با آن، مزد کارگر پرداخت شود.

الأجر فقال: المستأجر ضامن لاجر الأجير حتّى يقضى إلّا أن يكون الأجير دعاه إلى ذلك فرضى بالرّجل، فإن فعل فحقّه حيث وضعه ورضى به. فقيه ۱۰۷/۳: روى هارون بن حمزة الغنوى عن أبي عبد الله ﷺ قال: سألته عن رجل (وذكر مثله). وتقدّم فى أحاديث باب (٤) استحباب دفع أُجرة الأجير وباب (٦) تحريم منع الأجير أجرته ما يدلّ على صدر الباب ولاحظ باب (٩) انّ الإجارة عقد لازم.

(٨)

باب انّه لا بأس بأن يقول المستأجر للموجر أكتري منك هٰذه الدّابّة إلى مكان كذا وكذا فإن جاوزته فلك كذا وكذا

٥٩ ٢٣٨١٠ (١) كافى ٢٨٩/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢١٤/٧: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أبي حمزة عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل يكتري الدّابّة فيقول: اكتريتها منك إلى مكان كذا وكذا فإن جاوزته (فلك كذا وكذا ـ كا) زيادة ويسمّي ذلك قال: لا بأس به كلّه.

(٩)

باب أنّ الإجارة عقد لازم لاينفسخ إلّا بالتقايل أو التعذّر

٦٠ ٢٣٨١١ (١) كافى ٢٩٢/٥: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن تهذيب ٢١٠/٧: أحمد بن محمّد عن محمّد بن سهل عن أبيه قال سألت أبا الحسن (موسى ـ كا) ﷺ عن الرجل يتكارىٰ من الرّجل البيت و[١] السّفينة سنة أو أكثر (من ذلك ـ يب خ ـ فقيه) أو أقلّ (من ذلك ـ يب خ) قال الكرى[٢] لازم (له ـ يب خ) إلى الوقت الّذى تكاراه[٣] إليه والخيار فى أخذ الكرى إلى ربّها إن شاء أخذ وإن شاء ترك. تهذيب ٢١٠/٧: أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن ابن مسكان عن أبي بصير قال: سألت أباعبدالله ﷺ عن الرجل (وذكر مثله). تهذيب ٢٠٩/٧: الحسين بن سعيد

---

١. أو ـ يب خ ـ فقيه. ٢. كراه ـ خ.
٣. اكتراه ـ كا خ ـ تكاري ـ يب خ ـ يتكاري ـ فقيه.

امام ﷺ فرمود: مستأجر ضامن اجرت اجیر است تا آن را پرداخت کند مگر آن‌که اجیر از او درخواست کرده باشد و به آن مرد راضی شده باشد که در این صورت حق وی در جایی است که آن را قرار داد و به آن راضی شد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم، باب ششم و باب نهم مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۸

تعهد مستأجر به موجود در اجاره حیوان

۵۹ (۱) ابوحمزه گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال کردم: شخصی حیوانی را کرایه می‌کند و می‌گوید: آن را تا فلان محل کرایه می‌کنم و اگر از آنجا گذشتم، فلان مبلغ زیادتر به تو می‌دهم و آن را معین می‌کند.

امام ﷺ فرمود: هیچ‌یک از این‌ها اشکال ندارد.»

باب ۹

لزوم عقد اجاره

۶۰ (۱) سهل گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی از دیگری یک خانه یا یک کشتی، یک ساله یا بیشتر یا کمتر اجاره می‌کند.

امام ﷺ فرمود: اجاره تا پایان مدت لازم و گرفتن کرایه در اختیار صاحب آن است اگر بخواهد، می‌گیرد و اگر بخواهد، وامی گذارد.»

این حدیث از ابوبصیر از امام صادق ﷺ و علی بن یقطین از امام موسی بن جعفر ﷺ نیز روایت شده است.

عن صفوان عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن فقيه ۱۵۹/۳ : عليّ بن يقطين قال: سألت أباالحسن ﷺ عن الرجل (وذكر مثله). كافى ۲۹۲/۵ : عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن أخيه الحسين عن عليّ بن يقطين قال: سألت أبا الحسن ﷺ عن الرّجل يكترى السّفينة (وذكر مثله). وتقدّم فى أحاديث باب (۲۷) استحباب إقالة النّادم من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ۲۳ ما يدلّ على انفساخ العقد بالتقايل. ويأتى فى باب (۱۲) حكم من اكترى دابّة إلى مسافة فقطع بعضها وأعيت، وباب (۱۵) انّ من آجر ولده فى مدّة معيّنة بأجرة معلومة وجب عليه الوفاء، وباب (۱۸) حكم من استأجر أجيراً يحفر بئراً عشر قامات وعجز ما يناسب ذٰلك.

(۱۰)

باب انّه يجوز للأجيرأن يشترى لآخر مضاربة مع اذن المستأجر

٦١ ۲۴۸۱۲ (۱) كافى ۲۸۷/۵ : تهذيب ۲۱۳/۷ : أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن إسحاق بن عمّار قال: سألت أبا إبراهيم ﷺ عن الرّجل يستأجر الرّجل بأجرة معلومة[۱] فيبعثه فى ضيعة[۲] فيعطيه رجل آخر دراهم ويقول اشتر (لى ـ يب ج ٦) بهٰذا[۳] كذا وكذا وما ربحت بينى[۴] وبينك فقال: إذا أذن له الّذى استأجره فليس به بأس. تهذيب ۳۸۱/٦ : الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط وابن جبلة وصفوان بن يحيى عن إسحاق بن عمّار عن العبد الصّالح ﷺ قال: سألته عن الرّجل (وذكر مثله).

(۱۱)

باب حكم من استأجر أجيراً وعيّن الأجرة والنّفقة فأنفق على الأجير شخص آخر فكافاه الأجير وأنّ من استأجر رجلاً بنفقة ولم يفسّر شيئاً هل عليه نفقة غسل ثياب الأجير وحمّامه أم لا

٦٢ ۲۴۸۱۳ (۱) كافى ۲۸۷/۵ : محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۱۲/۷ : أحمد بن محمّد عن العبّاس بن

---

۱. بأجر معلوم ـ يب. ۲. ضيعته ـ يب.
۳. بها ـ يب ج ۷ ـ أسقط فى يب ج ٦ قوله بهذا. ۴. فبينى ـ خ.

ارجاعات

گذشت:

روایات باب بیست و هفتم از ابواب مستحبات تاجر آنچه بر فسخ عقد با رضایت دو طرف دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در باب دوازدهم، پانزدهم و هجدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۰
جواز تجارت کردن اجیر برای غیر مستأجر با اجازه او

(۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی دیگری را با اجرت معین اجاره می‌کند و او را به مزرعه خود می‌فرستد. در آنجا فرد سومی مقداری درهم به وی می‌دهد و می‌گوید: با این درهم‌ها فلان جنس را برای من بخر و سود آن متعلق به هر دوی ما. ۶۱
امام ﷺ فرمود: در صورت اجازه مستأجر، اشکال ندارد.»

باب ۱۱
حکم پرداخت هزینه اجیر توسط شخص دیگر و هزینه لباس و حمام اجیر

(۱) سلیمان بن سالم گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی دیگری را با اجرت معین و هزینه وی اجیر می‌کند تا او را برای انجام کار به محلی بفرستد ولی وقتی اجیر به آن محل می‌رسد، ۶۲

موسى عن يونس عن سليمان بن سالم قال: سألت أباالحسن ﷺ عن رجل استأجر رجلاً بنفقة ودراهم مسمّاة على أن يبعثه إلى أرض فلمّا أن قدم أقبل رجل من أصحابه يدعوه إلى منزله الشّهر والشّهرين فيصيب عنده ما يغنيه عن[1] نفقة المستأجر فنظر الأجير إلى ما كان ينفق عليه في الشّهر إذا هو لم يدعُه فكافاه (به ـ يب) الّذي يدعوه فمن مال من تلك المكافاة (أ ـ خ) من مال الأجير أو (من ـ كا) مال المستأجر؟ قال إن كان في مصلحة المستأجر فهو من ماله وإلّا فهو على الأجير وعن رجل استأجر رجلاً بنفقة مسمّاة ولم يفسّر شيئاً على أن يبعثه إلى أرض (أُخرىٰ ـ كا) فما كان من مؤونة الأجير من غَسل الثّياب (أ ـ يب) والحمّام فعلىٰ من؟ قال على المستأجر.

(۱۲)

باب حكم من اكترىٰ دابّة إلى مسافة فقطع بعضها وأعيت ومن استأجر أجيراً ليحمل له متاعاً إلى موضع معيّن في وقت معيّن بأجرة معلومة ولم يوصله

۶۳ ۳۴۸۱۴ (۱) فقيه ۲۱/۳: روى الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمّد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر ﷺ يقول: إنّي كنت عند قاضٍ من قضاة المدينة فأتاه رجلان فقال أحدهما: إنّي اكتريت من هٰذا دابّة ليبلغني عليها من كذا وكذا إلىٰ كذا وكذا، فلم يبلّغني الموضع فقال القاضي لصاحب الدّابّة بلّغته إلى الموضع قال: لا قد أعيت دابّتي فلم تبلغ فقال له القاضي: ليس لك كراء إذا لم تبلغه إلى الموضع الّذي اكترىٰ دابّتك إليه قال ﷺ: فدعوتهما إليّ فقلت للّذي اكترى: ليس لك يا عبد الله أن تذهب بكراء دابّة الرجل كلّه وقلت للآخر: يا عبد الله ليس لك أن تأخذ كراء دابّتك كلّه ولكن انظر قدر ما بقي من الموضع وقدر ما ركبته فاصطلحا عليه ففعلا.

---

۱. من ـ يب.

یکی از دوستانش از او دعوت می‌کند و به مدت یکی، دو ماه در خانه‌اش از وی پذیرایی می‌کند؛ به طوری که از پرداخت هزینه توسط مستأجر بی‌نیاز می‌شود. اجیر نیز محاسبه می‌کند که اگر دوستش او را دعوت نمی‌کرد، هزینه ماهانه‌اش چقدر می‌شد و با آن مبلغ زحمات دوست میزبانش را جبران می‌کند. آن مبلغی که به وی پرداخته بر عهدهٔ کیست؛ بر عهدهٔ اجیر یا اجیر کننده؟

امامعليه السلام فرمود: اگر آن مبلغ به مصلحت اجیرکننده است، بر عهدهٔ او خواهد بود و در غیر این صورت بر عهدهٔ اجیر است.

و سؤال کردم: شخصی دیگری را با اجرت معین بدون توضیح آن اجاره می‌کند تا به محلی بفرستد. هزینه اجیر مانند شستن لباس و حمام بر عهدهٔ کیست؟

امامعليه السلام فرمود: بر عهدهٔ مستأجر.»

باب ۱۲
حکم در راه ماندن مرکب کرایه‌ای و عدم انجام کار در مدت اجاره توسط اجیر

۶۳ (۱) محمد بن مسلم از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «من نزد یکی از قاضیان مدینه بودم که دو نفر آمدند. یکی از آنان به قاضی گفت: من از این شخص مرکبی اجاره کردم تا مرا از فلان محل به محل دیگری برساند ولی وی مرا به مقصد نرساند.

قاضی از صاحب مرکب پرسید: آیا تو او را به مقصد رساندی؟

او گفت: نه، حیوانم عاجز شد و نرفت.

قاضی به وی گفت: در صورتی که تو وی را به مقصدی که حیوانت را کرایه کرده، نرسانده‌ای کرایه‌ای از وی طلبکار نیستی.

امامعليه السلام می‌فرماید: پس از حکم قاضی، من آن دو را نزد خود فراخواندم و به کسی که کرایه کرده بود گفتم: ای بندهٔ خدا! تو حق نداری تمام کرایه آن مرد را نپردازی و به دیگری گفتم: ای بنده خدا! تو حق نداری تمام کرایه حیوانت را دریافت کنی. بلکه مسیر باقیمانده و مسیر پیموده شده را بنگر و با هم بر آن مصالحه کنید. آنان نیز چنین کردند.»

٦٤ ٢٤٨١٥ (٢) **الدّعائم ٧٨/٢**: **عن جعفر بن محمّد** ﷺ **أنّه قال**: من اكترى دابّة بعينها أو سفينة بعينها ليحمل في السّفينة أو على الدّابّة شيئاً معلوماً إلى موضع معلوم فهلكت الدّابّة أو عطبت السّفينة فقد انفسخ الكراء وإن كان ذٰلك بعد أن حمل وقطع شيئاً من الطّريق كان عليه (بحساب ـ خ) ما قطع من الطريق وإن كان إنّما اكترى علىٰ البلاغ ولم يسمّ دابّة بعينها ولا سفينة بعينها كان على المكارى[١] بلاغ ما اكترى وله الأجر كاملاً.

٦٥ ٢٤٨١٦ (٣) **كافي ٢٩٠/٥** : **تهذيب ٢١٤/٧** : محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن العلاء عن **محمّد** بن مسلم عن أبى جعفر ﷺ قال: سمعته يقول: كنت جالساً عند قاضٍ من قضاة المدينة فأتاه رجلان فقال أحدهما إنّي تكاريت هٰذا يوافي بى السّوق يوم كذا وكذا وانّه لم يفعل قال: فقال: ليس له كراء قال: فدعوته وقلت (له ـ يب): يا عبدالله ليس لك أن تذهب بحقّه وقلت للآخر[٢]: ليس لك أن تأخذ كلّ الّذى عليه اصطلحا فترادّا بينكما.

٦٦ ٢٤٨١٧ (٤) **الدّعائم ٧٨/٢**: **عن جعفر بن محمّد** ﷺ **أنّه** سئل عن الرجل يكترى الدّابّة أو السّفينة على أن يوصل[٣] إلى مكان كذا وكذا في يوم كذا فإن لم يوصل[٤] يوم كذا[٥] كان الكراء دون ما عقده قال: الكراء على هٰذا فاسد وعلى المكترى أجر مثل حمله.

٦٧ ٢٤٨١٨ (٥) **كافي ٢٩٠/٥** : محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٢١٤/٧** : أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن **فقيه ٢٢/٣** : منصور بن يونس عن **محمّد الحلبيّ** قال: كنت قاعداً عند قاضٍ (من القضاة ـ كا) وعنده أبو جعفر ﷺ جالس، فأتاه رجلان فقال احدهما: إنّي تكاريت إبل هٰذا الرجل ليحمل لي متاعاً إلى بعض المعادن فاشترطت (عليه ـ كا ـ يب) أن يدخلني المعدن يوم كذا وكذا لأنّها[٦] سوق (و ـ يب) أتخوّف أن يفوتني فإن احتبست عن ذٰلك حططت من الكرى لكل[٧] يوم أحتبسه[٨] كذا وكذا وانّه حبسني عن ذٰلك الوقت كذا وكذا يوماً فقال القاضي: هٰذا شرط[٩] فاسد وفّه كراه فلمّا قام الرّجل أقبل إلىّ أبوجعفر ﷺ فقال: شرطه هٰذا جائز مالم يحطّ بجميع كراه.

---

١. للمكترى ـ خ. ٢. للأجير ـ يب. ٣. يوصله ـ توصله ـ خ.
٤. يوصله ـ توصله ـ خ. ٥. ذلك ـ خ. ٦. لأنّ بها سوقاً ـ فقيه.
٧. عن كلّ ـ فقيه. ٨. احتبسته ـ خ فقيه. ٩. شرطك ـ يب.

۶۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «هرکس حیوان یا کشتی معینی را کرایه کند تا با آن کشتی یا حیوان چیز معینی را تا محل مشخصی حمل کند، آن‌گاه آن حیوان هلاک شود یا آن کشتی در هم بشکند، کرایه فسخ می‌شود و اگر پس از پیمودن بخشی از مسیر، این حادثه روی دهد، به نسبت مسیر پیموده شده، از کرایه بر عهدهٔ کرایه کننده است.

ولی اگر برای رساندن بار، کرایه کند و از حیوان و کشتی معینی در قرارداد نام نبرد برای کرایه‌دهنده است که آن را به مقصد برساند و کرایه کامل برای کرایه گیرنده است.»

۶۵ (۳) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «نزد یکی از قاضیان مدینه نشسته بودم که دو نفر آمدند. یکی از آنان گفت: من از او خواستم که فلان روز مرا به بازار برساند و او این کار را انجام نداد.

قاضی گفت: کرایه‌ای به او تعلق نمی‌گیرد.

امام ﷺ فرمود: من او را فرا خواندم و به وی گفتم: ای بنده خدا! برای تو جایز نیست حق او را نپردازی و به دیگری گفتم: تو حق گرفتن تمام مبلغ مورد توافق را نداری. پس میان خودتان ردّ و بدل کنید.»

۶۶ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی حیوان یا کشتی کرایه می‌کند تا او را در روز معینی به محل مشخصی برساند و اگر او را در آن روز به مقصد نرساند، کرایه او کمتر از قرارداد باشد.

امام ﷺ فرمود: کرایه در این صورت باطل است و کرایه‌کننده اجرت‌المثل آن را بدهکار است.»

۶۷ (۵) محمد حلبی گوید: «نزد یکی از قاضیان نشسته بود. امام باقر ﷺ نیز آنجا حضور داشت که دو نفر آمدند. یکی از آنان به قاضی گفت: من از این مرد شتر کرایه کردم تا کالای مرا به یکی از معادن برساند و با او شرط کردم که در فلان روز مرا وارد معدن کند؛ زیرا در آنجا بازار برگزار است و من بیم دارم به آن نرسم و در برابر هر روز که دیرتر به بازار رسیدم، فلان مبلغ از کرایه‌اش می‌کاهم. او نیز فلان تعداد روز مرا دیرتر رساند.

قاضی گفت: این شرط باطلی است، کرایه او را به طور کامل بپرداز.

حلبی گوید: پس از رفتن آن مرد، امام ﷺ رو به من کرد و فرمود: تا وقتی که تمام کرایه کاسته نشود، شرط وی صحیح است.»

(۱۳)

باب أنّ من استأجر مملوكاً من مولاه وشرط المملوك لنفسه شيئاً على المستأجر لايلزمه ولايحلّ للمملوك وحكمه إذا ضيّع شيئاً واستهلك مالاً

۶۸ ۳۴۸۱۹ (۱) **كافي** ۲۸۸/۵: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) **تهذيب** ۲۱۳/۷: أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن عليّ بن إسماعيل بن عمّار عن **عبيد** بن زرارة قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ الرّجل يأتي الرّجل فيقول: اكتب لي بدراهم فيقول له: آخذ منك وأكتب (لك ـ كا) بين يديك[1] قال: (فقال ـ كا): لا بأس قال: وسألته عن رجل استأجر مملوكاً فقال المملوك: أرض مولاى بما شئت ولي عليك كذا وكذا دراهم مسمّاة فهل يلزم المستأجر وهل يحلّ للمملوك؟ قال: لا يلزم المستأجر ولا يحلّ للمملوك.

۶۹ ۳۴۸۲۰ (۲) **كافي** ۳۰۲/۵: **تهذيب** ۲۱۳/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن ابن مسكان عن زرارة **وأبي بصير** عن أبي عبد الله ﷺ قال قضى أمير المؤمنين[2] ﷺ في رجل كان له غلام فاستأجره منه صائغ أو غيره قال: إن كان ضيّع شيئاً أو أبق منه فمواليه ضامنون.

۷۰ ۳۴۸۲۱ (۳) **تهذيب** ۳۸۵/۶: محمّد بن عليّ بن محبوب عن العبّاس عن النّضر عن عاصم عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ في رجل استأجر مملوكاً فيستهلك مالاً كثيراً فقال: ليس على مولاه شيء وليس لهم أن يبيعوه ولٰكنّه يستسعى وإن عجز عنه فليس على مولاه شيء ولا على العبد شيء.

(۱۴)

باب حكم من آجر نفسه ليبذرق القوافل

۷۱ ۳۴۸۲۲ (۱) **تهذيب** ۳۸۵/۶: محمّد بن الحسن **الصّفّار** قال: كتبت إليه رجل يبذرق القوافل[3] من غير أمر السّلطان في موضع مخيف ويشارطونه على شيء مسمّىً (أن يأخذ منهم إذا

---

۱. بين يديه ـ خ كا.   ۲. قال قال أمير المؤمنين ـ يب.

۳. أي يكون لهم أجيراً ليحفظهم في المخاوف ويمنعهم من قطّاع الطّريق.

باب ۱۳
شرط برده اجیر و ضمانت اتلاف برده

(۱) عبید بن زراره گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی به دیگری می‌گوید: در مقابل گرفتن ۶۸
چند درهم برای من بنویس.

و او پاسخ می‌دهد: نخست اجرتم را می‌گیرم و در برابرت می‌نویسم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی برده‌ای را اجیر می‌کند. آن برده می‌گوید: صاحب مرا به هر مبلغی که خواستی راضی کن و برای من نیز فلان تعداد معین درهم نیز هست. آیا برای مستأجر لازم است؟ و آیا برای برده حلال است؟

امام ﷺ فرمود: برای مستأجر لازم نیست و برای برده حلال نیست.»

(۲) زراره و ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ دربارهٔ زرگر یا ۶۹
غیر زرگری که برده دیگری را اجاره کرد، حکم داد و فرمود: اگر چیزی را از میان برد یا از نزد وی گریخت، صاحبانش ضامن هستند.»

(۳) ابو بصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که برده‌ای را اجاره کرد و ۷۰
مال فراوانی را از میان برد، فرمود: «بر صاحبش چیزی نیست و آنان حق فروش وی را ندارند، بلکه باید [برای پرداخت آن] کار کند و اگر از پرداخت آن ناتوان شد، چیزی بر عهدهٔ صاحبش و چیزی بر عهدهٔ برده نیست.»

باب ۱۴
حکم اجاره کردن محافظ برای کاروان

(۱) محمد بن حسن صفار گوید: «به امام عسکری ﷺ نوشتم: شخصی بدون داشتن فرمان از ۷۱
سوی حکومت در محل‌های ترسناک از کاروان‌ها محافظت و پاسداری می‌کند و آنها با او قرارداد می‌بندند که پس از رسیدن به محل امن مبلغ معینی دریافت کند. آیا گرفتن آن مبلغ برای وی جایز است؟

صاروا إلى الأمن ـ يب) هل (يحلّ ـ يب) له[١] أن يأخذ منهم أم لا؟ فوقّع ﷺ: إذا آجر[٢] نفسه بشيء معروف أخذ حقّه إن شاء الله. فقيه ١٠٦/٣: وكتب محمّد بن الحسن الصّفّار ﷺ إلى أبي محمّد الحسن بن عليّ ﷺ يقول: رجل يبذرق القوافل (وذكر مثله).

(١٥)

باب انّ من آجر ولده في مدّة معيّنة بأجرة معلومة وجب عليه الوفاء مالم يعرض لإبنه مرض أو ضعف

٧٢ ٣٤٨٢٣ (١) فقيه ١٠٦/٣: وكتب محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطينيّ إلى أبي الحسن عليّ بن محمّد العسكريّ ﷺ في رجل دفع ابنه إلى رجل وسلّمه منه سنة بأجرة معلومة ليخيط له، ثمّ جاء رجل آخر فقال له: سلّم ابنك منّي سنة بزيادة هل له الخيار في ذلك؟ وهل يجوز له أن يفسخ ما وافق عليه الأوّل أم لا؟ فكتب ﷺ: يجب عليه الوفاء للأوّل ما لم يعرض لإبنه مرض أو ضعف. وتقدّم في رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله ﷺ فلا بأس أن يكون أجيراً يؤجر نفسه أو ولده أو قرابته أو ملكه أو وكيله في إجارته.

(١٦)

باب انّ من تقبّل العمل بأجرة معلومة هل له أن يسلّمه إلى غيره بربح فيه أم لا وانّ الله تعالى يحبّ عبداً إذا عمل عملاً فأحكمه

٧٣ ٣٤٨٢٤ (١) تهذيب ٢١٠/٧: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أبي حمزة عن أبي جعفر ﷺ قال: سألته عن الرّجل يتقبّل العمل[٣] فلا يعمل فيه ويدفعه إلى آخر يربح[٤] فيه قال: لا. كافي ٢٧٣/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ﷺ أنّه سئل عن الرّجل (وذكر مثله وزاد الّا أن يكون قد عمل فيه شيئاً).

---

١. أله ـ فقيه. ٢. وأجَرَ ـ فقيه. ٣. بالعمل ـ كا.

٤. فيربح ـ كا.

امامﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: هرگاه خودش را در برابر مبلغ متعارف اجیر کند، حق خود را می‌تواند بگیرد. انشاءالله.»

باب ۱۵
حکم اجاره دادن فرزند برای مدت معین در برابر اجرت معین

۷۲ (۱) محمد بن عیسی بن عبید یقطینی به امام هادیﷺ نوشت: «شخصی فرزندش را یک سال با اجرت معین به دیگری سپرد تا برایش خیاطی کند، آن‌گاه فرد سومی به وی گفت: فرزندت را با دستمزد بیشتر یک سال به من بسپار. آیا پدر آن فرزند چنین اختیاری دارد؟ و آیا می‌تواند قرارداد خود را با آن شخص فسخ کند یا نه؟

امامﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: تا وقتی که فرزندش ناتوان و بیمار نشده است واجب است به قراردادش با شخص اول عمل کند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده معصومﷺ که: «اشکال ندارد اجیر باشد؛ خودش یا فرزندش یا خویشاوندانش یا برده‌اش یا کسی را که در اجاره دادنش وکالت دارد، اجاره دهد...»

باب ۱۶
حکم پذیرفتن کار و واگذار کردن آن به دیگران و محکم‌کاری در کارها

۷۳ (۱) ابوحمزه گوید: «از امام باقرﷺ سؤال کردم: شخصی کاری را می‌پذیرد و بدون انجام کاری در آن با مقداری سود به دیگری واگذار می‌کند.

امامﷺ فرمود: نه.»

محمد بن مسلم از امام باقرﷺ یا امام صادقﷺ نظیر این حدیث را روایت کرده و پاسخ امامﷺ را به این صورت گزارش کرده است: «نه مگر آن‌که کاری در آن انجام دهد.»

۷۴ ۲۴۸۲۵ (۲) كافي ۲۷۴/۵: أبو عليّ الأشعري عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان تهذيب ۲۱۰/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن الحكم الخيّاط قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: (إنّي ـ كا) أتقبّل الثّوب بدرهم وأُسلّمه بأقلّ[1] من ذلك لا أزيد على أن أشقّه قال: لا بأس به[2]، ثمّ قال: لا بأس فيما تقبّلته[3] من عمل ثمّ استفضلت (فيه ـ كا).

۷۵ ۲۴۸۲۶ (۳) تهذيب ۲۱۰/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال: سألته عن الرجل الخيّاط يتقبّل العمل فيقطعه ويعطيه من يخيطه ويستفضل قال: لا بأس قد عمل فيه.

۷۶ ۲۴۸۲۷ (٤) الدّعائم ۸۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه سئل عن الصّانع يتقبّل العمل ثمّ يقبّله بأقلّ ممّا تقبّله به قال: إن عمل فيه شيئاً أو دبّره أو قطع الثّوب إن كان ثوباً أو عمل فيه عملاً مّا فالفضل يطيب له وإلّا فلا خير له فيه.

۷۷ ۲۴۸۲۸ (٥) تهذيب ۲۱۱/۷: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النّعمان عن ابن مسكان عن عليّ الصّائغ قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أتقبّل العمل ثمّ أقبّله من غلمان يعملون معي بالثُّلُثَيْنِ فقال لا يصلح ذلك الّا أن تعالج معهم (فيه ـ يب) قلت: انّي اذيبه[4] لهم قال: (فقال ـ يب) ذلك عمل فلا بأس. فقيه ۱۵۹/۳: سأل عليّ الصّائغ أبا عبدالله عليه السلام فقال أتقبّل العمل فأقبّله (وذكر مثله).

۷۸ ۲۴۸۲۹ (٦) كافي ۲۷۴/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۱۱/۷: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن عليّ بن ميمون الصّائغ قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام إنّي أتقبّل العمل فيه الصّياغة وفيه النّقش فأشارط النّقّاش على شرط[5] فإذا بلغ الحساب (فيما ـ يب) بيني وبينه استوضعته من الشّرط قال: فبطيب نفس منه قلت: نعم. قال: لا بأس.

۷۹ ۲۴۸۳۰ (۷) تهذيب ۲۳٤/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة قال: حدّثني إسماعيل ابن أبي بكر الحضرمي عن عليّ أبي الأكراد قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: انّي أتقبّل العمل فيه الصّياغة وفيه النقش فأُشارط النّقّاش على شيء فيما بيني وبينه العشرة أزواج بخمسة دراهم أو

---

۱. بأكثر (بأقلّ خ ل) ـ كا. ۲. بذلك ـ يب. ۳. تقبّلت ـ يب.
٤. فإنّي ادنيه ـ فقيه. ٥. شرطه ـ يب.

۷۴ (۲) حَکَم خیاط گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دوختن لباس را به یک درهم می‌پذیرم و به مبلغ کمتر واگذار می‌کنم و فقط آن را برش می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. سپس امام علیه السلام فرمود: کارهایی را که می‌پذیری و به مقداری کمتر واگذار می‌کنی، اشکال ندارد.»

۷۵ (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: خیاطی کار می‌پذیرد و پس از برش پارچه، دوخت آنها را به مبلغ کمتری به دیگران واگذار می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، در آن کاری انجام داده است.»

۷۶ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «صنعتگر کاری را می‌پذیرد و به مبلغ کمتر به دیگری واگذار می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اگر کاری در آن انجام دهد یا در آن برنامه‌ریزی و تدبیر کند یا اگر پارچه است آن را برش دهد یا هرگونه کاری در آن انجام دهد، مبلغ افزوده برای وی پاک و حلال است و در غیر این صورت برای وی خیری ندارد.»

۷۷ (۵) علی صائغ[زرگر] گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کار را می‌پذیرم و به جوانانی که با من کار می‌کنند به دو سوم آن مبلغ واگذار می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: این کار شایسته نیست، مگر آن‌که همراه آنان کار کنی.

گفتم: من برای آنان ذوب می‌کنم (یا نزدیک می‌کنم).

امام علیه السلام فرمود: این هم کاری است، اشکال ندارد.»

۷۸ (۶) علی بن میمون زرگر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کاری را می‌پذیرم که احتیاج به کنده‌کاری و زرگری دارد. کنده‌کاری آن را با مبلغی به شخصی واگذار می‌کنم ولی هنگام تسویه حساب از مبلغ قرارداد مقداری کم می‌گذارم.

امام علیه السلام فرمود: آیا این کار با رضایت کامل وی انجام می‌شود؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۷۹ (۷) علی ابوالاکراد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کاری را می‌پذیرم که نیاز به زرگری و کنده‌کاری دارد، از این رو با کنده‌کار بر مبلغی میان خودمان توافق می‌کنم مثلاً ده جفت به پنج درهم یا بیست جفت به ده درهم ولی هنگام تسویه حساب به وی می‌گویم: نیکی کن! و مبلغی کمتر از قرارداد به وی می‌دهم.

العشرين بعشرة فإذا بلغ الحساب قلت له أحسن فأستوضعه من الشّرط الّذى شارطته عليه قال: بطيب نفسه قلت: نعم. قال: لا بأس.

٨٠ ٢٤٨٣١ (٨) تهذيب ٧/٢١١: الحسين بن سعيد عن فقيه ٣/١٥٩: صفوان (بن يحيى ـ فقيه) عن أبى محمّد الخيّاط عن مجمع قال: قلت لأبى عبدالله عليه السلام: أتقبّل الثّياب (و ـ فقيه) أخيطها (ثمّ ـ يب) أعطيها[١] الغلمان بالثُّلُثَين؟ فقال: أليس تعمل فيها؟ قلت: أقطعها وأشترى لها الخيوط قال: لا بأس. وتقدّم فى رواية ابن قدّاح (١) من باب (٢٨) استحباب اتقان بناء القبر من أبواب الدفن ج ٣ قوله صلى الله عليه وآله إذا عمل أحدكم عملاً فليتقن. وفى رواية ابن سنان (٢) قوله عليه السلام ولكنّ الله عزّوجلّ يحبّ عبداً إذا عمل عملاً فأحكمه.

(١٧)

باب حكم ايجار المستأجر الرحى والمسكن والأجير والأرض والسفينة بأكثر ممّا استأجرها

٨١ ٢٤٨٣٢ (١) كافى ٥/٢٧٣: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٧/٢٠٤: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبى بصير قال قال أبو عبدالله عليه السلام انّى لأكره أن أستأجر رحىً وحدها ثمّ أُؤاجرها بأكثر ممّا استأجرتها (به ـ كا) الّا أن يحدث فيها حدث أو تغرم فيها غرامة.

٨٢ ٢٤٨٣٣ (٢) فقيه ٣/١٤٩: روى سليمان بن خالد عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إنّى لأكره أن أستأجر الرّحى وحدها ثمّ أؤجرها بأكثر ممّا استأجرتها الّا أن أحدث فيها حدثاً أو أغرم فيها غرماً.

٨٣ ٢٤٨٣٤ (٣) كافى ٥/٢٧٢: تهذيب ٧/٢٠٣: استبصار ٣/١٢٩: علىّ بن إبراهيم (عن أبيه ـ كا ـ يب) عن ابن أبى عمير عن أبى المغرا[٢] عن أبى عبدالله عليه السلام: فى الرّجل يستأجر الأرض ثمّ يؤاجرها بأكثر ممّا استأجرها فقال لا بأس انّ هٰذا ليس كالحانوت ولا الأجير انّ فضل الأجير والحانوت حرام. المقنع ١٣١: قال الصّادق عليه السلام وذكر مثله بتقديم وتأخير الّا أنّه أسقط قوله: ولا الأجير.

---

١. فأعطها ـ فقيه. ٢. أبى المعزا ـ يب ـ صا.

امام ﷺ فرمود: آیا این کار با رضایت کامل وی انجام می‌شود؟
گفتم: آری.
امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

(۸) مجمع گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: آیا دوزندگی لباس را بپذیرم و آن را به دوسوم مبلغ به شاگردانم واگذار کنم؟ ۸۰

امام ﷺ فرمود: آیا کاری در آن انجام نمی‌دهی؟
گفتم: آن را برش می‌دهم و برایش نخ می‌خرم.
امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و هشتم از ابواب دفن فرموده پیامبر ﷺ که: «هرگاه یکی از شما کاری انجام دهد باید آن را محکم کند.»

در روایت دوم فرموده امام ﷺ که: «ولی، خداوند عزیز و باشکوه بنده‌ای را دوست دارد که هرگاه کاری انجام دهد آن را محکم کند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۷

حکم اجاره دادن آسیاب، خانه، زمین، کشتی اجاره‌ای و کارگر به بیشتر از مبلغ اجاره شده

(۱) ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «برای من ناخوشایند است که فقط ۸۱ آسیابی را اجاره کنم و سپس با اجرت بیشتری اجاره دهم مگر آن‌که کاری در آن انجام شود و یا غرامتی برای آن پرداخت شود.»

(۲) سلیمان بن خالد از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «برای من ناخوشایند است که ۸۲ فقط آسیاب را اجاره کنم و با اجرت بیشتری اجاره دهم مگر آن‌که در آن کاری انجام دهم یا غرامتی برای آن بپردازم.»

(۳) ابو مغرا(معزا) از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که زمینی را اجاره ۸۳ می‌کند و به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد، فرمود: «اشکال ندارد. این مثل مغازه و اجیر نیست. همانا باقیمانده از اجرت اجیر و مغازه حرام است.»

در کتاب المقنع این روایت از امام صادق ﷺ بدون واژه «اجیر» اول روایت شده است.

۸۴ ۲۴۸۳۵ (٤) **الدّعائم** ٧٦/٢: عن **جعفر** بن محمّد عليه السلام **أنّه** سئل عن الدّار يكتريها الرّجل ثمّ يؤاجرها من غيره بأكثر قال لا الّا أن يحدث فيها شيئاً وان أكرىٰ بعضها بمثل ما استأجرها وسكن بعضاً فلابأس.

۸۵ ۲۴۸۳۶ (٥) **كافى** ٢٧١/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و **تهذيب** ٢٠٣/٧: **استبصار** ١٢٩/٣: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن (الحسن ـ صا) ابن محبوب عن خالد بن جرير عن **أبى الرّبيع** الشّامى عن أبى عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الرّجل يتقبّل الأرض من الدّهاقين فيؤاجرها بأكثر ممّا يتقبّلها[1] (به ـ فقيه) ويقوم فيها بحظّ السّلطان قال: لا بأس به انّ الأرض ليست مثل الأجير ولا مثل البيت انّ فضل الأجير والبيت حرام. **فقيه** ١٥٧/٣: روى الحسن بن محبوب عن خالد عن **أبى الرّبيع** قال: سئل أبو عبدالله عليه السلام عن الرّجل ـ وذكر مثله وزاد ـ ولو أنّ رجلاً استأجر داراً بعشرة دراهم فسكن ثلثيها وآجر ثلثها بعشرة دراهم لم يكن به بأس ولكن لا يؤاجرها بأكثر ممّا استأجرها.

۸۶ ۲۴۸۳۷ (٦) **كافى** ٢٧٢/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٢٠٢/٧: **استبصار** ١٢٩/٣: سهل بن زياد عن ابن فضّال عن أبى المغرا[2] عن إبراهيم بن ميمون، انّ إبراهيم (بن ـ كا ـ صا) المثنّىٰ سأل أباعبدالله عليه السلام وهو يسمع عن الأرض يستأجرها الرّجل ثمّ يؤاجرها[3] بأكثر من ذٰلك قال ليس به بأس انّ الأرض ليست بمنزلة البيت والأجير انّ فضل البيت حرام وفضل الأجير حرام.

۸۷ ۲۴۸۳۸ (٧) **كافى** ٢٧٢/٥: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن **تهذيب** ٢٠٤/٧: **استبصار** ١٣٠/٣: أحمد بن محمّد عن (علىّ بن الحكم عن ـ صا) عبدالكريم عن **الحلبىّ** قال: قلت لأبى عبدالله عليه السلام أتقبّل الأرض بالثّلث أو الرّبع[4] فأقبّلها بالنّصف، قال: لا بأس به، قلت فأتقبّلها بألف درهم فأقبّلها[5] بألفين قال: لا يجوز. قلت كيف جاز الأوّل ولم يجز الثّانى؟ قال: لأنّ هٰذا مضمون وذٰلك غير مضمون[6].

---

١. يتقبّل بها ـ يب ـ صا. ٢. أبى المعزا ـ يب ـ صا. ٣. يؤجرها ـ يب.

٤. بالربع ـ يب. ٥. وأقبّلها ـ يب ـ صا.

٦. يعنى فى الصورة الأولىٰ لم يضمن شيئاً بل قال ان حصل شئ؛ يكون ثلثه أو نصفه لك وفى الثانية ضمن شيئاً معيّناً فعليه أن يعطيه ولو لم يحصل شئ؛ كذا ذكره الفاضل الاسترابادى وهو جيّد (آت).

(۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی خانه‌ای را اجاره می‌کند و به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد. ۸۴

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر آن‌که کاری در آن انجام دهد و اگر بخشی از آن را به همان مبلغی که اجاره کرده، اجاره دهد و در قسمت دیگر آن سکونت کند، اشکال ندارد.»

(۵) ابوربیع شامی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دهقانان زمینی را برای کشاورزی اجاره می‌کند و به مقدار بیشتری اجاره می‌دهد و سهم حکومت را خود بر عهده می‌گیرد. ۸۵

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. زمین مثل اجیر و خانه نیست. همانا باقیمانده از اجرت اجیر و خانه حرام است.»

در گزارش دیگری در ادامه سخن امام علیه السلام آمده است: «و اگر شخصی خانه‌ای را به ده درهم اجاره کند و در دوسوم آن سکونت کند و ثلث آن را به ده درهم اجاره دهد، اشکالی ندارد ولی به بیش از مبلغی که اجاره کرده، اجاره ندهد.»

(۶) ابراهیم بن میمون گوید: «شنیدم که ابراهیم بن مثنّی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: شخصی زمینی را اجاره می‌کند و سپس به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد. ۸۶

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. زمین بسان اتاق و اجیر نیست. همانا باقیمانده اجرت اتاق و کارگر، حرام است.»

(۷) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین را در برابر ثلث یا یک‌چهارم محصول آن اجاره می‌کنم و در برابر نصف محصول آن واگذار می‌کنم. ۸۷

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: آن را به هزار درهم می‌پذیرم و به دوهزار درهم واگذار می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: جایز نیست.

گفتم: چگونه صورت اول جایز است و دوم جایز نیست؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا این ضمانت شده ولی آن ضمانت نشده است.»

٨٨ ٣٤٨٣٩ (٨) كافي ٥/٢٧٣: تهذيب ٧/٢٠٤: استبصار ٣/١٣٠: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن إسحٰق بن عمّار عن أبي عبدالله عليه السلام قال إذا تقبّلت أرضاً بذهب أو فضّة فلا تُقبّلها بأكثر ممّا تَقبّلتها به وان تَقبّلتها بالنّصف و[١] الثلث فلك أن تُقبّلها بأكثر ممّا تقبّلتها به لأنّ الذّهب والفضّة مضمونان. فقيه ٣/١٤٩: في رواية إسحٰق بن عمّار عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال إذا تقبّلت أرضاً بذهب أو فضّة فلا تقبّلها بأكثر ممّا قبّلتها به لأنّ الذهب والفضّة مضمونان.

٨٩ ٣٤٨٤٠ (٩) النوادر لأحمد بن محمّد بن عيسى: ١٦٨: محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام وأمّا إجارة الأرض بالطعام فلا يجوز ولا يؤخذ منها شيئاً الّا أن يؤاجر بالنّصف والثلث.

٩٠ ٣٤٨٤١ (١٠) وفيه: ١٦٩: قال لا يؤاجر الأرض بالحنطة والشعير والأربع[٢] ـ وهو السرب ولا بالنطاف ـ وهو فضلات المياه[٣] ولكن بالذّهب والفضّة إذا استأجرها[٤] بالذّهب والفضّة فلا يؤجر بأكثر لأنّ الذّهب والفضّة مضمون وهٰذا ليس بمضمون وهو ممّا أخرجت الأرض.

٩١ ٣٤٨٤٢ (١١) وفيه ١٦٧: محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام سألته عن الرجل يستأجر أرضاً فيؤاجرها بأكثر من ذٰلك قال: ليس به بأس انّ الأرض ليست بمنزلة البيت والأجير، انّ البيت[٥] والأجير حرام.

٩٢ ٣٤٨٤٣ (١٢) كافي ٥/٢٧٢: تهذيب ٧/٢٠٣: استبصار ٣/١٣٠ و ١٢٩: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبان عن إسماعيل بن الفضل الهاشمي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن رجل استأجر من السّلطان من أرض الخراج بدراهم مسمّاة أو بطعام مسمّى ثمّ آجرها وشرط[٦] لمن يزرعها ان يقاسمه النّصف أو أقلّ من ذلك أو اكثر وله في الأرض بعد ذٰلك فضل أيصلح له ذٰلك قال: نعم إذا حفر نهراً أو عمل لهم شيئاً[٧] يعينهم

---

١. أو ـ يب.

٢. ولا بالأربعاء وهو الشرب ـ خ ك ـ الربيع: جدول أو ساقية تجرى إلى النخل أو الزرع والجمع اربعاء ومنه الحديث لاتستأجر الأرض بالاربعاء وفي حديث آخر الاربعاء ان يسنّ مسنّاة فتحمل الماء ويسقي به الارض (المسنّاة حائط يبنى على وجه الماء ويسمّى السّدّ) مجمع.

٣. المسنّاة ـ خ ـ المنسناة ـ خ.

٤. استأجر بها ـ ك.

٥. انّ فضل البيت ـ ك.

٦. اشترط ـ يب.

٧. عملاً ـ يب ـ صا.

۸۸ (۸) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه زمینی را با طلا و نقره اجاره کردی آن را به مبلغ بیشتر به دیگری واگذار نکن ولی اگر به نصف یا ثلث اجاره کردی می‌توانی آن را به مقدار بیشتر به دیگری واگذار کنی زیرا طلا و نقره ضمانت شده‌اند.»

در روایت دیگری اسحاق بن عمار از ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه زمینی را به طلا و نقره اجاره کردی، به مبلغ بیشتر به دیگری واگذار نکن؛ زیرا طلا و نقره ضمانت شده‌اند.»

۸۹ (۹) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «و اجاره دادن زمین در برابر مواد خوراکی جایز نیست و چیزی از آن گرفته نمی‌شود مگر آن‌که به نصف و ثلث اجاره دهد.»

۹۰ (۱۰) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «زمین در برابر گندم و جو و آب دادن به مزرعه و آب‌های افزون بر نیاز، اجاره داده نمی‌شود، بلکه زمین در برابر طلا و نقره اجاره داده می‌شود و هرگاه در برابر طلا و نقره اجاره کرد به مبلغ بیشتر اجاره داده نمی‌شود؛ برای این‌که طلا و نقره ضمانت شده‌اند و این ضمانت شده نیست بلکه آن از محصول زمین است.»

۹۱ (۱۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی را اجاره می‌کند و به اجرت بیشتری اجاره می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. زمین همانند خانه و اجیر نیست. همانا خانه و اجیر حرام است.»

۹۲ (۱۲) اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی زمینی از زمین‌های خراج را در برابر تعداد معینی درهم یا مقدار معینی از حبوبات اجاره می‌کند، سپس آن را اجاره می‌دهد و با کشاورز آن شرط می‌کند که محصول آن را به نسبت نصف یا کمتر از آن یا بیشتر با وی تقسیم کند و پس از پرداخت سهم حکومت مقداری از محصول برای وی باقی می‌ماند، آیا این کار برای وی شایسته است؟

بذلك فله ذلك قال: وسألته عن الرجل[١] استأجر أرضاً من أرض الخراج بدراهم مسمّاة أو بطعام معلوم[٢] فيؤاجرها قطعة قطعة أو جريباً جريباً بشيء معلوم (أ ـ يب ـ صا) فيكون له فضل فيما[٣] استأجر (ه ـ صا ـ كا) من السّلطان ولا ينفق شيئاً أو يؤاجر تلك الأرض قطعاً (قطعاً ـ يب) على أن يعطيهم البذر[۴] والنفقة فيكون له في ذلك فضل على اجارته وله تربة الأرض (أله ذلك ـ فقيه) أوليست له؟ فقال: إذا استأجرت أرضاً فأنفقت فيها شيئاً أو رممّت[۵] (فيها ـ كا) فلا بأس بما ذكرت. **فقيه ١٥٧/٣**: وسئل أبو عبدالله عليه السلام عن رجل استأجر أرضاً من أرض الخراج (وذكر مثله وزاد قوله): ولا بأس أن يستكرى الرجل أرضاً بمأة دينار فيكرى بعضها بخمسة وتسعين ديناراً ويعمر بقيّتها. **المقنع ١٣١**: وسئل أبو عبدالله عليه السلام عن رجل استأجر أرضاً (وذكر نحو ما فى فقيه).

٩٣ ٢۴٨۴۴ (١٣) **تهذيب ٢٢٣/٧**: محمّد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنّ أباه كان يقول: لا بأس بأن يستأجر الرّجل الدّار أو الأرض أو السّفينة ثمّ يؤاجرها بأكثر ممّا استأجرها به إذا أصلح فيها شيئاً.

٩۴ ٢۴٨۴۵ (١۴) **كافى ٢٧٢/٥**: **تهذيب ٢٠٩/٧**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبى عبد الله عليه السلام قال: لو أنّ رجلاً استأجر داراً بعشرة دراهم فسكن[۶] ثلثيها[٧] وآجر ثلثها[٨] بعشرة دراهم لم يكن به بأس ولا يؤاجرها بأكثر ممّا استأجرها إلّا أن يحدث فيها شيئاً. **المقنع ١٣١**: لو أنّ رجلاً استأجر داراً (وذكر نحو ما فى كا).

٩٥ ٢۴٨۴۶ (١۵) **الدّعائم ٧٦/٢**: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه سئل عن الدّار يكتريها الرجل ثمّ يؤاجرها من غيره بأكثر قال: لا الّا أن يحدث فيها شيئاً وان أكرى بعضها بمثل ما استأجرها وسكن بعضاً فلا بأس.

---

١. رجل ـ يب صا فقيه. ٢. مسمّى ـ فقيه. ٣. ما ـ يب ـ صا.
۴. البذور ـ فقيه. ۵. رهنت ـ المقنع. ۶. وسكن ـ يب.
٧. بيتاً منها ـ يب. ٨. بيتاً منها ـ يب.

امام ﷺ فرمود: آری، هرگاه نهری برای آنان حفر کند یا کاری برای‌شان انجام دهد که به آنان کمک کند، چنین حقّی دارد.

و سؤال کردم: شخصی زمینی از زمین‌های خراج را در برابر تعداد معینی درهم یا مقدار معینی حبوبات اجاره می‌کند و آن را قطعه قطعه یا جریب جریب در برابر چیز معینی اجاره می‌دهد؛ آن‌گاه پس از پرداخت سهم حکومت برای وی مقداری باقی می‌ماند در حالی که چیزی هزینه نکرده است یا این‌که آن زمین را قطعه قطعه اجاره می‌دهد به شرط این‌که بذر و هزینه را بپردازد و در مقابل، مقداری بیش از اجاره حکومت برای وی باشد و اصل زمین نیز مال اوست. آیا چنین حقی دارد؟

امام ﷺ فرمود: هرگاه زمینی را اجاره و در آن هزینه یا چیزی را مرمت کردی، آنچه گفتی اشکال ندارد.»

و در گزارش دیگری در ادامه سخن امام ﷺ آمده است: «و اشکال ندارد که شخصی زمینی را به صد دینار اجاره کند، آن‌گاه بخشی از آن را به نود و پنج دینار اجاره دهد و بقیه آن را خودش کشت کند.»

۹۳ (۱۳) اسحاق بن عمار از امام صادق ﷺ از پدرش روایت می‌کند که امام سجاد ﷺ پیوسته می‌فرمود: «اشکال ندارد شخصی خانه یا زمین یا کشتی را اجاره کند و سپس به قیمت بیشتر آن را اجاره دهد، در صورتی که اصلاحی در آن انجام داده باشد.»

۹۴ (۱۴) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی خانه‌ای را به ده درهم اجاره کند و در دو سوم آن ساکن شود و ثلث آن را به ده درهم اجاره دهد، اشکال ندارد ولی به بیش از قیمتی که اجاره کرده، آن را اجاره ندهد، مگر در صورتی که کاری در آن انجام دهد.»

۹۵ (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ خانه‌ای سؤال شد که شخصی آن را اجاره می‌کند و به قیمت بیشتر به دیگری اجاره می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: نه، مگر این‌که کاری در آن انجام دهد و اگر بخشی از آن را به قیمتی که اجاره کرده، اجاره دهد و در باقیمانده آن سکونت کند، اشکال ندارد.»

۹۶ ۳۴۸۴۷ (۱٦) **كافى** ۲۷۳/٥: **تهذيب** ۲۰٤/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله عليه السلام: فى الرّجل يستأجر الدّار ثمّ يؤجرها[1] بأكثر ممّا استأجرها قال: لا يصلح ذلك الّا أن يحدث فيها شيئاً.

۹۷ ۳۴۸۴۸ (۱۷) **قرب الإسناد**: ۲٦٥: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل استأجر بيتاً بعشرة دراهم فأتاه الخيّاط أو غير ذلك فقال أعمل فيه والاجر بينى و بينك وما ربحت فلى ولك فربح أكثر من أجر البيت أيحلّ ذلك؟ قال: نعم لا بأس.

۹۸ ۳۴۸۴۹ (۱۸) **البحار** ۲٥۸/۱۰: ما وصل الينا من أخبار علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام (مثله) وزاد قال: وسألته عن رجل استأجر أرضاً أو سفينة بدرهمين فآجر بعضها بدرهم ونصف وسكن (هو ـ ئل) فيما بقى أيصلح ذلك؟ قال: لا بأس.

۹۹ ۳۴۸٥۰ (۱۹) **تهذيب** ۲۰٥/۷: **استبصار** ۱۳۱/۳: الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال: سألته عن الرّجل يستكرى الأرض بمائة دينار فيكرى بقيّتها[2] بخمسة وتسعين ديناراً ويعمر (هو ـ صا) بقيّتها قال: لا بأس.

۱۰۰ ۳۴۸٥۱ (۲۰) **كافى** ۲۷۳/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۲۰٤/۷: الحسين بن سعيد عن أخيه الحسن عن زرعة (بن محمّد ـ كا) عن **سماعة** قال: سألته عن رجل اشترى مرعىً يرعى (فيه ـ كا ـ فقيه) بخمسين درهماً أو أقلّ أو أكثر فأراد أن يدخل معه من يرعى فيه[3] ويأخذ منهم الثّمن قال: فليدخل معه من شاء ببعض ما أعطى[4] وان أدخل معه بتسعة وأربعين (درهماً ـ فقيه) وكانت غنمه (ترعى ـ فقيه) بدرهم فلا بأس (وان هو رعى فيه قبل أن يدخله بشهر أو شهرين أو أكثر من ذلك بعد أن يبيّن لهم فلا بأس ـ كا ـ يب) وليس له أن يبيعه بخمسين درهماً ويرعى معهم (ولا بأكثر من خمسين (درهماً ـ يب) ولا يرعى معهم ـ كا يب) الّا أن يكون قد عمل فى المرعىً عملاً حفر بئراً أو شقّ نهراً (أو تعنّىٰ[5] فيه ـ كا ـ يب) برضا أصحاب المرعىٰ فلا بأس

---

۱. يؤاجرها ـ كا. ۲. نصفها ـ صا. ۳. معه ـ فقيه.

٤. أعطاه ـ يب. ٥. التعنّى: من العناء بمعنى التّعب (مرآت).

۹۶ (۱۶) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که خانه‌ای را اجاره می‌کند و به قیمت بیشتری اجاره می‌دهد، فرمود: «این کار شایسته نیست مگر آن‌که کاری در آن انجام دهد.»

۹۷ (۱۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی اتاقی اجاره می‌کند، آن‌گاه خیاط یا صاحب حرفه دیگری نزد وی می‌آید و می‌گوید: من در آن کار می‌کنم و اجاره آن را هر دو می‌پردازیم و هر چه سود کردم آن را نیز با هم تقسیم می‌کنیم. سپس بیش از اجاره اتاق سود می‌کند، آیا برای شخص اجاره‌کننده این حلال است؟

امام ﷺ فرمود: آری، اشکال ندارد.»

۹۸ (۱۸) در کتاب بحار الانوار در ادامه روایت پیشین آمده است: «و سؤال کردم: شخصی کشتی یا زمینی را به دو درهم اجاره می‌کند، آن‌گاه بخشی از آن را به یک و نیم درهم اجاره می‌دهد و از بقیه آن خودش استفاده می‌کند، آیا این کار شایسته است؟

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۹۹ (۱۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی زمینی را صد دینار اجاره می‌کند، آن‌گاه نصف آن را به نود و پنج دینار اجاره می‌دهد و خود، باقیمانده آن را کشت می‌کند.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۰ (۲۰) سماعه گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی چراگاهی را برای چرانیدن به پنجاه درهم یا کمتر یا بیشتر می‌خرد، آن‌گاه تصمیم می‌گیرد افراد دیگری را نیز در آن شریک کند و اجاره زمین را از آنان بگیرد.

امام ﷺ فرمود: هرکس را می‌خواهد، در برابر بخشی از اجاره بها همراه خودش وارد چراگاه کند، هرچند به چهل و نه درهم باشد و گوسفندان خودش در برابر یک درهم از چراگاه استفاده کنند.

و اگر پیش از وارد کردن دیگران خودش یک ماه یا دو ماه یا بیشتر از چراگاه استفاده کرده باشد ـ در صورتی که این مطلب را برای آنان بیان کند ـ اشکالی ندارد ولی حق ندارد آن را به پنجاه درهم بفروشد و خودش نیز با آنها بچراند و همچنین حق ندارد به بیش از پنجاه درهم بفروشد و خودش با آنها نچراند، مگر آن‌که در چراگاه، کاری انجام داده، چاهی حفر یا نهری جاری کرده باشد یا برای جلب رضایت صاحبان چراگاه، رنج و زحمتی تحمل کرده باشد که در این صورت فروش آن به بیش از قیمت خرید اشکال ندارد؛ زیرا در آن کاری انجام داده و به همین خاطر برای وی شایسته است.»

ببيعه[1] بأكثر ممّا اشتراه (به ـ كا ـ فقيه) لأنّه قد عمل فيه عملاً فبذلك[2] يصلح[3] له. فقيه ۱٤۸/۳: سأل أباعبدالله ﷺ سماعة عن الرجل اشترى مرعىً (وذكر مثله). وتقدّم في باب (۱۱) انّه يجوز لمن استأجر الأرض أن يزارع غيره بحصّة من أبواب المزارعة ج ۲۳ ما يناسب ذلك.

(۱۸)

باب حكم من استأجر أجيراً يحفر بئراً عشر قامات فحفر قامة وعجز

۱۰۱ ۳۴۸۵۲ (۱) كافي ٤۲۲/۷: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن العبّاس بن معروف عن أبي شعيب المحاملي الرّفاعي قال: سألت أبا عبد الله ﷺ عن رجل قبّل رجلاً عن حفر بئر عشر قامات بعشرة دراهم فحفر قامة ثمّ عجز عنها فقال له: جزء من خمسة وخمسين جزءاًمن العشرة دراهم. المقنع ۱۳٤: سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل (وذكر نحوه).

۱۰۲ ۳۴۸۵۳ (۲) كافي ٤۳۳/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۸۷/٦: سهل بن زياد عن معاوية بن حكيم عن أبي شعيب المحاملي (عن ـ يب) الرّفاعيّ قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل قبّل رجلاً (أن ـ كا) يحفر له بئراً عشر قامات بعشرة دراهم فحفر له قامة ثمّ عجز قال: يقسم عشرة على خمسة وخمسين جزءاً فما أصاب واحداً فهو للقامة الأولىٰ والاثنين للثانية والثلاثة للثالثة على هذا الحساب إلى العشرة. وسائل ۱٦۰/۱۹: ورواه في النهاية عن أبي شعيب المحاملي.

(۱۹)

باب جواز جعل أكثر الأجرة في مقابلة أقلّ المدّة وبالعكس

۱۰۳ ۳۴۸۵۴ (۱) تهذيب ۲۰۷/۷: محمّد بن أحمد بن يحيى[4] عن بعض أصحابنا عن عباد بن سليمان عن سعد ابن سعد عمّن حدّثه عن إدريس بن عبدالله القميّ قال: قلت له: جعلت فداك، اجارة الرّحىٰ تعلّمني كيف تصحّ اجارتها؟ فانّ الماء عندنا ربّما دام وربّما انقطع قال:

---

۱. بأن يبيعه ـ يب ـ فقيه. ۲. فلذلك ـ فقيه. ۳. صلح ـ يب.

٤. محمّد بن عليّ بن محبوب ـ ئل.

ارجاعات

گذشت:

در باب یازدهم از ابواب مزارعه مناسب با این بحث هست.

باب ۱۸

حکم ناتوان شدن اجیر از حفر چاه به مقدار قرارداد

(۱) ابوشعیب محاملی رفاعی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی کندن یک چاه به اندازه ده قامت را به مبلغ ده درهم به فردی واگذار کرد وی پس از حفر یک قامت، از کندن بقیه آن درماند. ۱۰۱

امام ﷺ فرمود: یک پنجاه و پنجم از ده درهم، متعلق به اوست.»

(۲) ابوشعیب محاملی رفاعی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی کندن یک چاه به اندازه ده قامت را به ده درهم به دیگری واگذار می‌کند آن شخص به اندازه یک قامت از آن را حفر می‌کند و سپس از کندن بقیه آن درمی‌ماند. ۱۰۲

امام ﷺ فرمود: ده درهم تقسیم بر پنجاه و پنج می‌شود، آن گاه هرچه به دست آمد، یکی برای قامت اول و دو تا از آن برای قامت دوم و سه تا برای سوم و به همین ترتیب تا ده.»

باب ۱۹

اختلاف اجرت بر اساس اختلاف زمان

(۱) ادریس بن عبدالله قمی گوید: «به امام ﷺ گفتم: فدایت شوم! به من بیاموز که اجاره آسیاب چگونه صحیح است؟ زیرا در محل ما آب، گاهی پیوسته جریان دارد و گاهی قطع می‌شود. ۱۰۳

فقال لی: اجعل جلّ الإجارة فی الأشهر الّتی لا ینقطع الماء فیها والباقی اجعلها فی الأشهر الّتی ینقطع فیها الماء ولو درهم.

(۲۰)

باب أنّ من استأجر دابّة فشرط أن لایرکبها غیره ثمّ خالف کان ضامناً وإلّا فلا

۱۰٤ ۲۴۸۵۵ (۱) کافی ۲۹۱/۵: تهذیب ۲۱۵/۷: محمّد بن یحیی عن العمرکیّ بن علیّ عن علیّ بن جعفر عن أخیه أبی الحسن ﷺ قال: سألته عن رجل استأجر دابّة فأعطاها غیره فنفقت ما[1] علیه فقال: إن کان شرط[2] أن لا یرکبها غیره فهو ضامن لها وإن لم یسمّ فلیس علیه شیء.
البحار ۲۸۹/۱۰: ما وصل إلینا من أخبار علیّ بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر ﷺ قال: وسألته (وذکر مثله). **ویأتی** فی روایة أبی ولّاد (۱) من الباب التّالی ما یدلّ علیٰ ذٰلک.

(۲۱)

باب أنّ من استأجر دابّة إلی مسافة فتجاوزها أو رکبها إلی غیرها ضمن ولمیرجع بنفقتها إن أنفق علیها فإن اختلفا فالقول قول المالک

۱۰۵ ۲۴۸۵۶ (۱) کافی ۲۹۰/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۲۱۵/۷: استبصار ۱۳۴/۳: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن أبی ولّاد (الحنّاط ـ کا) قال: اکتریت بغلاً إلی قصر ابن[3] هبیرة ذاهباً وجائیاً بکذا وکذا وخرجت فی طلب غریم لی، فلمّا صرت (إلی ـ یب) قرب قنطرة الکوفة خبّرت أنّ صاحبی توجّه إلی النیل فتوجّهت نحو النّیل. فلمّا أتیت النّیل خبّرت انّ[4] (صاحبی ـ کا) توجّه إلیٰ بغداد فأتبعته وظفرت به وفرغت ممّا[5] بینی وبینه ورجعت إلی الکوفة وکان ذهابی ومجیئی خمسة عشر یوماً فأخبرت صاحب البغل بعذری وأردت أن أتحلّل منه ممّا صنعت وأرضیه فبذلت له خمسة عشر درهماً فأبیٰ أن یقبل فتراضینا

---

۱. فما ـ یب. ۲. اشترط ـ یب. ۳. بنی ـ یب.
٤. أنّه ـ یب ـ صا. ٥. فیما ـ یب ـ صا.

امام ﷺ فرمود: بیشتر اجاره را در ماه‌هایی قرار بده که در آنها آب قطع نمی‌شود و بقیه آن را در ماه‌هایی قرار بده که آب قطع می‌شود، هرچند یک درهم باشد.»

باب ۲۰

حکم اجاره حیوان به شرط سوار نشدن دیگری

۱۰۴ (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی مرکبی را اجاره می‌کند و به دیگری می‌دهد، آن‌گاه آن حیوان می‌میرد. چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام ﷺ فرمود: اگر شرط کرده که دیگری سوار آن نشود، وی ضامن آن است و اگر سخنی در این‌باره نگفته است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب بعدی آنچه مناسب با این باب است.

باب ۲۱

حکم استفاده از مرکب در غیر مسیر اجاره و اختلاف مالک و مستأجر

۱۰۵ (۱) ابوولاد حناط گوید: «قاطری را برای رفت و برگشت به قصر ابن هبیره به مبلغی کرایه کردم و به جستجوی یکی از بدهکارانم پرداختم وقتی نزدیک پل کوفه رسیدم به من خبر داده شد که وی به سوی نیل رفته است. من نیز به طرف نیل رفتم، وقتی به نیل رسیدم به من گفتند: وی به طرف بغداد رفته است. من نیز به دنبال وی حرکت کردم تا سرانجام به وی رسیدم. آن‌گاه کارم را با او انجام دادم و به کوفه بازگشتم.

رفت و برگشتم پانزده روز طول کشید. آن‌گاه برای صاحب استر عذرم را بیان کردم و برای این‌که وی مرا حلال کند و او را راضی کنم پانزده درهم به او دادم ولی او نپذیرفت و توافق کردیم که ابوحنیفه میان ما قضاوت کند. از این رو نزد او رفتیم و ماجرای خودمان را بازگفتیم.

ابوحنیفه به من گفت: با استر چه کردی؟

گفتم: آن را سالم تحویل دادم.

صاحب استر گفت: آری تحویل داد ولی پس از پانزده روز.

ابوحنیفه به وی گفت: از او چه می‌خواهی؟

او گفت: کرایه استرم را می‌خواهم، پانزده روز آن را از من جدا کرده است.

بأبى حنيفة فأخبرته بالقصّة وأخبره الرجل فقال لى: (و ـ كا) ما صنعت بالبغل فقلت: قد دفعته[۱] (إليه ـ كا) سليماً قال: نعم بعد خمسة عشر يوماً فقال: ما تريد من الرجل قال: أُريد كرىٰ بغلي، فقد حبسه عليّ خمسة عشر يوماً فقال: (انّى يب صا) ما أرى لك حقّاً لأنّه اكتراه إلى قصر ابن[۲] هبيرة فخالف وركبه إلى النّيل وإلى بغداد فضمن قيمة البغل وسقط الكرى فلمّا ردّ البغل سليماً وقبضته لم يلزمه الكرىٰ قال فخرجنا من عنده وجعل صاحب البغل يسترجع فرحمته ممّا أفتىٰ به أبو حنيفة، فأعطيته شيئاً وتحلّلت منه فحججت تلك السّنة، فأخبرت أبا عبدالله ؏ بما أفتىٰ (به ـ كا يب) أبو حنيفة فقال: فى مثل هٰذا القضاء وشبهه تحبس السّماء مائها وتمنع الأرض بركتها قال فقلت لأبى عبدالله ؏: فماترى أنت قال: أرى له عليك مثل كرى بغل ذاهباً من الكوفة إلى النّيل ومثل كرىٰ بغل (راكباً ـ كا) من النّيل إلى بغداد ومثل كرىٰ بغل من بغداد إلى الكوفة (و ـ يب) توفّيه إيّاه قال: فقلت (له ـ صا): جعلت فداك، (إنّى ـ كا) قد علّفته بدراهم فلى عليه علفه فقال: لا لأنّك غاصب فقلت: أرأيت لو عطب البغل و[۳] نفق أليس كان يلزمنى؟ قال: نعم. قيمة بغل يوم خالفته قلت: فان أصاب البغل كسر أو دبر أو غمز[۴] فقال: عليك قيمة ما بين الصّحة والعيب يوم تردّه عليه قلت: فمن يعرف ذٰلك قال: أنت وهو إمّا أن يحلف هو على القيمة فتلزمك فإن ردّ اليمين عليك فحلفت على القيمة لزمه[۵] (ذٰلك ـ كا يب) أو يأتى صاحب البغل بشهود يشهدون أنّ قيمة البغل حين أكرى[۶] كذا وكذا فيلزمك قلت: انّى (كنت ـ كا) أعطيته دراهم ورضى بها وحلّلنى فقال: إنّما رضى (بها ـ كا) وحلّلك[۷] حين قضى عليه أبو حنيفة بالجور والظّلم ولٰكن ارجع إليه وأخبره بما أفتيتك به، فإن جعلك فى حلّ بعد معرفته فلا شىء عليك بعد ذٰلك قال أبو ولّاد: فلمّا انصرفت من وجهي ذٰلك لقيت المكارى فأخبرته بما أفتانى به أبو عبدالله ؏ وقلت له: قل ما شئت حتّى أعطيكه فقال: قد حبّبتَ إليّ جعفر بن محمّد ؏ ووقع فى قلبى له التفضيل وأنت فى حلّ وإن أحببت[۸] أن أردّ عليك الّذى أخذت منك فعلت.

---

۱. رجعته ـ يب ـ صا. ۲. بنى ـ يب. ۳. أو ـ يب ـ صا.
۴. عقر ـ يب ـ صا. ۵. لزمك ـ يب. ۶. اكترى ـ يب ـ صا.
۷. أحلّك ـ يب ـ صا. ۸. أردت ـ يب ـ صا.

ابوحنیفه به وی گفت: من حقّی برای تو نمی‌دانم؛ زیرا وی تا قصر ابن هبیره از تو کرایه کرد؛ آن‌گاه تخلف کرد و به نیل و بغداد رفت، به همین دلیل ضامن قیمت استر شد و کرایه از عهدهٔ او ساقط شد و وقتی که استر را سالم تحویل داد و تو تحویل گرفتی کرایه‌ای بر عهدهٔ او نیست.

ابوولاد گوید: وقتی از نزد ابوحنیفه خارج شدیم صاحب استر از شگفتی و ناراحتی از فتوای ابوحنیفه شروع به گفتن «انا لله وانا الیه راجعون» نمود. من نیز دلم برای وی به رحم آمد و مبلغی به وی دادم و از او حلالیت خواستم. سپس در همان سال حج انجام دادم و فتوای ابوحنیفه را برای امام صادق ﷺ بازگو کردم. امام ﷺ فرمود: به خاطر مثل این قضاوت و شبیه به آن آسمان از بارش باران خودداری می‌کند و زمین برکت‌هایش را بازمی‌دارد!

به امام ﷺ گفتم: نظر شما چیست؟

امام ﷺ فرمود: نظر من این است که تو مثل کرایه رفتن استر از کوفه به نیل و از آنجا به بغداد و از بغداد به کوفه را به وی بدهکاری و به وی می‌پردازی.

به امام ﷺ گفتم: فدایت شوم! من چند درهم به آن علوفه دادم، آیا علفش را از وی طلبکارم؟

امام ﷺ فرمود: نه؛ زیرا تو غاصبی.

گفتم: مرا آگاه کن که اگر استر هلاک می‌شد، آیا بر عهدهٔ من بود؟

امام ﷺ فرمود: آری، قیمت استر در روزی که با او مخالفت کردی.

گفتم: اگر پای استر بشکند یا پشتش مجروح شود یا پایش در رود [به عهدهٔ کیست؟]

امام ﷺ فرمود: اختلاف قیمت سالم و معیوب در روز بازگرداندن به وی بر عهدهٔ توست.

گفتم: تشخیص آن به عهدهٔ کیست؟

امام ﷺ فرمود: تو و او. یا او بر قیمت، سوگند یاد می‌کند و بر تو لازم می‌شود و اگر سوگند را به تو بازگرداند و تو بر قیمت، سوگند یاد کردی بر او لازم می‌شود یا صاحب استر گواهانی می‌آورد که گواهی دهند قیمت استر هنگام کرایه دادن وی فلان مبلغ بوده است، پس بر تو لازم می‌شود.

گفتم: من چند درهم به وی دادم و او راضی شد و مرا حلال کرد.

امام ﷺ فرمود: وقتی ابوحنیفه با جور و ظلم علیه او حکم کرد، وی از تو راضی شد و حلالت کرد، از این رو نزد وی برو و فتوای مرا به او بگو، اگر پس از آگاهی از آن تو را حلال کرد، آن‌گاه چیزی بر عهدهٔ تو نیست.

ابوولاد گوید: پس از بازگشت از سفر در دیدار با موجر فتوای امام صادق ﷺ را برای وی بازگو کردم و به او گفتم: هر چه بگویی به تو می‌دهم.

وی گفت: تو جعفر بن محمد ﷺ را محبوب من کردی و برتری وی به دل من افتاد و تو را حلال کردم و اگر دوست داری آنچه را از تو گرفته‌ام بازگردانم، این کار را می‌کنم.»

۱۰۶ ۳۴۸۵۷ (۲) تهذيب ۲۱۳/۷: محمّد بن يعقوب عن كافي ۲۸۹/۵: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن[1] بن عليّ عن أبان بن عثمان عن الحسن الصّيقل قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: ما تقول في رجل اكترىٰ دابّة إلى مكان معلوم فجاوزه قال: يحسب[2] له الأجر بقدر ما جاوز (ه ـ يب) وإن عطب الحمار فهو ضامن.

۱۰۷ ۳۴۸۵۸ (۳) تهذيب ۲۲۳/۷: استبصار ۱۳۳/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن الميثمي عن أبان عن الحسن بن زياد الصّيقل عن أبي عبدالله عليه السلام في رجل اكترى من رجل دابّة إلى موضع فجاز الموضع الّذي تكارىٰ إليه فنفقت الدّابّة قال: هو ضامن وعليه الكرىٰ بقدر ذٰلك.

۱۰۸ ۳۴۸۵۹ (۴) كافي ۲۸۹/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۱۴/۷: أحمد بن محمّد (عن رجل ـ يب ـ كا خ) عن أبي المغرا[3] عن الحلبيّ قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل تكارىٰ دابّة إلى مكان معلوم فنفقت[4] الدّابّة قال: إن كان جاز الشّرط فهو ضامن وإن دخل وادياً لم[5] يوثقها فهو ضامن وإن سقطت في بئر فهو ضامن لأنّه لم يستوثق منها. فقيه ۱۶۲/۳: روى حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال في رجل (وذكر مثله).

۱۰۹ ۳۴۸۶۰ (۵) البحار ۲۸۹/۱۰: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل استأجر دابّة إلى مكان فجاز ذٰلك (المكان ـ ئل) فنفقت الدّابّة ما عليه؟ قال إذا كان جاز المكان الذي استأجر إليه فهو ضامن.

۱۱۰ ۳۴۸۶۱ (۶) الدّعائم ۷۹/۲: عن عليّ عليه السلام أنّ رجلاً رفع (عليه رجلاً)[6] قد اكترى دابّة إلى موضع معلوم فتجاوزه فهلكت الدّابّة فضمّنه الثّمن ولم يجعل عليه كراءاً يعني فيما زاد وقال جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما وإن لم تهلك الدّابّة وقد تجاوز بها المكترى (ما ـ خ) حدّ له فصاحبها بالخيار إن شاء ضمّنه ما نقصت في مدّة ما تجاوز بها المكتري وإن شاء أخذ منه مثل كراء ذٰلك وكذٰلك الوجه فيه أن يزيد[7] عليها فوق ما شرط من الحمل.

---

۱. الحسين ـ يب.
۲. يحتسب ـ يب.
۳. أبي المعزا ـ يب.
۴. فتضيع ـ فقيه.
۵. فلم ـ فقيه.
۶. اليه ـ ك.
۷. زيد ـ خ.

۱۰۶ (۲) حسن صیقل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دربارهٔ کسی که حیوانی را تا محل معینی اجاره کرده و از آنجا می‌گذرد نظرتان چیست؟

امام علیه السلام فرمود: به اندازه‌ای که گذشته اجرت برای وی محاسبه می‌شود و اگر الاغ بمیرد، او ضامن است.»

۱۰۷ (۳) حسن بن زیاد صیقل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که مرکبی را تا محلی اجاره می‌کند و از آنجا می‌گذرد، آن‌گاه حیوان می‌میرد فرمود: «او ضامن است و به مقدار آن مسیر کرایه بر عهدهٔ اوست.»

۱۰۸ (۴) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی حیوانی را تا محل معینی اجاره می‌کند، آن‌گاه آن حیوان هلاک می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: اگر از شرط گذشته است، وی ضامن است و اگر وارد بیابان ناامنی شده، وی ضامن است و اگر در چاهی افتاده، ضامن است زیرا آن را محکم نبسته است.»

۱۰۹ (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی حیوانی را تا محلی کرایه می‌کند آن‌گاه از آن محل می‌گذرد و حیوان می‌میرد، چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه از محل اجاره بگذرد، وی ضامن است.»

۱۱۰ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در زمان حضرت علی علیه السلام شخصی حیوانی را تا محل معینی کرایه کرد آن‌گاه از آن محل گذشت و حیوان هلاک شد. صاحب حیوان نزد امام علیه السلام از وی شکایت کرد. علی علیه السلام او را ضامن بهای حیوان کرد ولی کرایه‌ای برای مسیر اضافی بر عهدهٔ وی قرار نداد.

و امام صادق علیه السلام فرمود: در صورت گذشتن از محل قرارداد، اگر حیوان هلاک نشود صاحب آن می‌تواند کرایه‌کننده را ضامن کاهش حیوان در مدت گذشتن از محل قرارداد نماید و می‌تواند مثل کرایه آن را بگیرد.

و به همین صورت است اگر بیش از مقدار قرارداد بر آن بار حمل کند.»

۱۱۱ ۲۴۸۶۲ (۷) **تهذيب ۲۲۳/۷: استبصار ۱۳۵/۳:** محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن أبي الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن عليّ عن آبائه عليهم السلام (قال ـ يب) (انّه ـ صا) أتاه رجل تكارىٰ دابّة فهلكت فأقرّ أنّه جاز بها الوقت فضمّنه الثّمن ولم يجعل عليه كرى. (قال محمّد بن الحسن هٰذا موافق للعامّة ولسنا نعمل به والعمل على ما قدّمناه من انّه متىٰ جاز بها الوقت كان ضامناً للثّمن ولزمه الكِرىٰ.) وتقدّم في رواية عليّ بن جعفر (۱) من الباب المتقدّم ما يمكن أن يستدلّ به علىٰ ذٰلك. ويأتي في باب (۳۱) انّ العين أمانة لا يضمنها المستأجر الّا مع التّفريط ما يدلّ علىٰ ذٰلك.

(۲۲)

باب أنّ من استأجر أرضاً ليزرعها فعليه أجرتها زَرَعها أم لم يَزرَعها وحكم الزّرع والغرس والبناء في الأرض المستأجرة بغير إذن المالك

۱۱۲ ۲۴۸۶۳ (۱) **كافي ۲٦٥/٥:** حميد بن زياد عن **تهذيب ۱۹٦/۷:** الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن **فقيه ۱٥٥/۳:** (أبان عن ـ كا ـ فقيه) **إسماعيل** (بن الفضل كا ـ يب) قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل استأجر من رجل أرضاً فقال: أُجرتها[1] كذا[2] وكذا (على ـ كا) أن أزرعها[3] فإن[4] لم أزرعها أعطيتك[5] ذٰلك فلم يزرعها[6] (الرجل ـ فقيه) قال: له أن يأخذ (ه بماله ـ فقيه) إن شاء تركه وإن شاء لم يتركه[7]. **المقنع ۱۳۰:** فإن استأجر الرجل من صاحبه أرضاً (وذكر نحوه). ويأتي في باب (۲) حكم من زرع أو غرس في أرض بغير إذن المالك من أبواب الغصب ج ۲٤ وباب (۳) أنّ من غصب أرضاً فبنى فيها رفع بنائها ما يدلّ علىٰ ذيل الباب.

---

۱. آجرنيها ـ فقيه. ۲. بكذا ـ يب ـ فقيه. ۳. زرعتها ـ يب ـ فقيه.
٤. أو ـ فقيه. ٥. أعطيك ـ فقيه. ٦. يزرع ـ فقيه.
۷. ترك وإن شاء لم يترك ـ فقيه.

۱۱۱ (۷) زید بن علی ﷺ.از نیاکانش ﷺ روایت می‌کند که: «شخصی که مرکب کرایه‌ایش مرده بود نزد معصوم ﷺ آمد و اعتراف کرد که از محل قرارداد گذشته است. معصوم ﷺ او را ضامن قیمت آن کرد و کرایه‌ای بر عهدهٔ وی قرار نداد.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «این موافق با اهل سنت است و ما به آن عمل نمی‌کنیم و عمل ما بر طبق آنچه پیش‌تر گفتیم، است که هرگاه از محل مورد قرارداد بگذرد ضامن قیمت است و کرایه نیز بر عهدهٔ اوست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پیشین آنچه می‌توان بر این مطلب استدلال کرد.

می‌آید:

و در باب سی و یکم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲۲

لزوم پرداخت اجاره زمین کشاورزی در صورت کشت و عدم کشت و حکم کشاورزی و درختکاری و ساختمان‌سازی در زمین اجاره‌ای بدون اجازه مالک

۱۱۲ (۱) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی زمینی را از دیگری اجاره می‌کند و می‌گوید: فلان مبلغ اجاره آن بنابر این‌که آن را کشت کنم و اگر کشت نکردم همان مبلغ را به تو می‌دهم؛ آن‌گاه آن را کشت نمی‌کند.

امام ﷺ فرمود: او می‌تواند زمین را بگیرد. اگر بخواهد آن را رها می‌کند و اگر بخواهد رها نمی‌کند.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب دوم و سوم از ابواب غصب مطالبی مناسب با ذیل باب خواهد آمد.

(۲۳)

باب أنّه يجوز للمستأجر أن يؤجر العين للمؤجر وغيره إذا لم يشترط عليه استيفاء المنفعة بنفسه

۱۱۳ ۲۴۸۶۴ (۱) نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ۱۶۷: عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال من استأجر أرضاً بألف وآجر بعضها بمائتين ثمّ قال له صاحب الأرض الّذى آجرها: إنّى أدخل معك فيها بالّذى استأجرت منّى فنفقا جميعاً فما كان من فضل فهو بينهم كـان ذلك جائزاً. وتقدّم نحوه فى باب (۱۱) انّه يجوز لمن استأجر الأرض أن يزارع غيره بحصّة من أبواب المزارعة ج ۲۳ ولاحظ ساير أحاديث الباب ويأتى فى الباب التّالى ما يناسب الباب.

(۲۴)

باب أنّ بيع العين لايبطل الإجارة ويجب أن يبيّن للمشترى

۱۱۴ ۲۴۸۶۵ (۱) كافى ۲۷۱/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن أحمد بن اسحاق الرّازى قال: كتب رجل إلى أبى الحسن الثالث ﷺ رجل استأجر ضيعة من رجل فباع المؤاجر تلك الضّيعة (الّتى آجرها ـ كا ـ يب) بحضرة المستأجر (و ـ كا ـ فقيه) لم ينكر المستأجر البيع وكان حاضراً له شاهداً عليه فمات المشترى وله ورثة أيرجع ذلك (الشّيء ـ فقيه ـ يب) فى الميراث أو يبقى[1] فى يد المستأجر إلى أن تنقضى إجارته؟ فكتب ﷺ: (يثبت فى يد المستأجر ـ فقيه) إلى أن تنقضى إجارته. فقيه ۱۶۰/۳: كتب أبو همام إلى أبى الحسن ﷺ في رجل استأجر (وذكر مثله).

۱۱۵ ۲۴۸۶۶ (۲) تهذيب ۲۰۷/۷: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن الحسين عن إبراهيم بن محمّد الهمدانيّ قال: كتبت إلى أبى الحسن ﷺ وسألته عن رجل استأجر (وذكر مثله وزاد) وعن رجل يبيع متاعاً في بيت قد عرف كيله بربح إلى أجل أو بنقد ويعلم المشتري مبلغ كيل المتاع أيجوز ذلك؟ قال: نعم.

---

۱. يثبت ـ فقيه.

باب ۲۳

جواز اجاره دادن مال اجاره‌ای به موجر

۱۱۳ (۱) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی زمینی را به هزار اجاره می‌کند و بخشی از آن را به دویست اجاره می‌دهد، سپس صاحب زمین می‌گوید: به آن مبلغی که از من اجاره کرده‌ای با تو شریک می‌شوم. آن‌گاه اگر هر دو اجاره را بپردازند و مبلغ اضافی میانشان تقسیم شود، این جایز است.»

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

نظیر این روایت در باب یازدهم از ابواب مزارعه هست و دیگر روایات آن باب را نیز بنگر و در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۴

حکم فروش مال اجاره داده شده توسط مالک

۱۱۴ (۱) احمد بن اسحاق رازی گوید: «شخصی به امام موسی بن جعفر ﷺ نوشت: مردی مزرعه‌ای را اجاره می‌کند و آن‌گاه اجاره‌دهنده آن را در حضور مستأجر می‌فروشد و مستأجر از فروش آن جلوگیری نمی‌کند. سپس خریدار می‌میرد و وارثانی از خود بر جای می‌گذارد. آیا آن مزرعه به میراث باز می‌گردد یا تا پایان مدت اجاره در دست مستأجر باقی می‌ماند؟

امام ﷺ مرقوم فرمود: تا پایان مدت اجاره در دست مستأجر می‌ماند.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه نویسنده نامه، ابوهمام معرفی شده است.

۱۱۵ (۲) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ نوشتم: ... آن‌گاه نظیر روایت پیشین را آورده است و در پایان می‌افزاید: و سؤال کردم: شخصی مقداری حبوبات با پیمانه معلوم را ـ که در اتاقی است ـ با سود به صورت نسیه یا نقد می‌فروشد و خریدار، مقدار پیمانه آن را می‌داند. آیا این معامله جایز است؟

امام ﷺ فرمود: آری.»

۱۱۶ ۲۴۸۶۷ (۳) **كافي** ۳۸/۷: **تهذيب** ۱٤۱/۹: **استبصار** ۱۰٤/٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **فقيه** ۱۸۵/٤: روى محمّد ابن أبي عمير عن الحسين بن (أبي ـ خ فقيه) نعيم عن أبي الحسن موسى (بن جعفر ـ فقيه) ﷺ قال: سألته عن رجل جعل داراً سكنى[1] لرجل أيّام[2] حياته أو جعلها له ولعقبه من بعده قال[3]: هي له ولعقبه (من بعده ـ كا) كما شرط (قال: نعم ـ يب ـ صا) قلت: فإن احتاج (إلى بيعها ـ فقيه) يبيعها؟ قال: نعم. قلت فينقض بيعه الدّار السّكنىٰ؟ قال: لا ينقض البيع[4] السّكنىٰ كذٰلك سمعت أبي ﷺ يقول[5]: قال أبو جعفر ﷺ لا ينقض البيع الإجارة ولا السّكنىٰ ولٰكن[6] يبيعه على أنّ الّذي يشتريه لا يملك ما اشترى حتّى تنقضي السّكنىٰ على ما شرط و(كذٰلك ـ يب ـ صا) الإجارة قلت: فإن ردّ على المستأجر ماله وجميع ما لزمه من[7] النّفقة والعمارة فيما استأجر (ه ـ كا ـ صا) قال على طيبة النّفس ويرضى[8] المستأجر بذٰلك لا بأس.

۱۱۷ ۲۴۸۶۸ (٤) **كافي** ۲۷۰/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۲۰۸/۷: أحمد بن محمّد عن عليّ بن أحمد عن **يونس** قال: كتبت إلى الرّضا ﷺ أسأله عن رجل تقبّل من رجل أرضاً أو غير ذٰلك سنين مسمّاة ثمّ انّ المقبّل أراد بيع أرضه الّتى قبّلها قبل انقضاء السّنين المسمّاة هل للمتقبّل أن يمنعه من البيع قبل انقضاء أجله الّذى تقبّلها منه إليه وما يلزم المتقبّل له؟ قال: فكتب ﷺ له أن يبيع إذا اشترط على المشترى أنّ للمتقبّل من السّنين ماله.

(۲۵)

باب أنّ الإجارة هل تبطل بموت الموجر أو المستأجر أم لا

۱۱۸ ۲۴۸۶۹ (۱) **كافي** ۲۷۰/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد عن عليّ بن مهزيار عن إبراهيم بن محمّد الهمداني ومحمّد بن جعفر الرّزّاز عن محمّد بن عيسى عن إبراهيم الهمدانيّ **تهذيب** ۲۰۷/۷: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى

---

۱. سكنى داره ـ فقيه. ۲. ابّان ـ كا. ۳. هل ـ يب ـ صا.
٤. بالبيع ـ صا. ۵. قال ـ يب ـ صا. ٦. لٰكنّه ـ فقيه.
۷. في ـ فقيه. ۸. رضا ـ فقيه ـ صا.

۱۱۶ (۳) حسین بن نعیم گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی حق سکونت خانه‌ای را برای شخصی تا پایان عمرش یا برای او و فرزندانش قرار می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: آن برای او و پس از وی برای فرزندانش خواهد بود همان‌طور که قرار گذاشته است.

گفتم: اگر احتیاج پیدا کرد، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟

امام ﷺ فرمود: آری.

گفتم: آیا فروش خانه حق سکونت را نقض می‌کند؟

امام ﷺ فرمود: فروش حق سکونت را نقض نمی‌کند، پدرم برای من روایت کرد که امام باقر ﷺ فرمود: فروش، اجاره و حق سکونت را از میان نمی‌برد، بلکه به این شرط می‌فروشد که خریدار پس از پایان حق سکونت، مالک (منفعت) خانه می‌شود و اجاره نیز همین‌گونه است.

گفتم: اگر تمام اموال مستأجر و تمام مخارج و هزینه‌های تعمیر و آبادانی مورد اجاره را به وی بپردازد. [آیا می‌تواند خانه را از وی تحویل بگیرد؟]

امام ﷺ فرمود: با میل و رضایت مستأجر به آن اشکال ندارد.»

۱۱۷ (۴) یونس گوید: «در نامه‌ای از امام رضا ﷺ سؤال کردم: شخصی زمین یا چیز دیگری را به مدت چند سال مشخص از کسی اجاره می‌کند. سپس مالک زمین ـ پیش از پایان مدت ـ تصمیم به فروش زمینش می‌گیرد. آیا مستأجر می‌تواند پیش از مدت، مانع فروش وی شود و چه چیزی به عهدهٔ مالک است؟

امام ﷺ مرقوم فرمود: در صورتی که با خریدار شرط کند که حق مستأجر تا پایان مدت محفوظ بماند، می‌تواند آن را بفروشد.»

باب ۲۵
اجاره و مرگ مستأجر یا موجر

۱۱۸ (۱) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «از طریق نامه از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: زنی مزرعه خود را به مدت ده سال اجاره می‌دهد، به این شرط که در پایان هر سال اجاره آن سال را دریافت کند و مستأجر پیش از تمام شدن سال چیزی نپردازد. آن‌گاه آن زن پیش از سال سوم یا پس از پایان آن می‌میرد. آیا وارثان وی می‌توانند تا پایان مدت، اجاره را اجرا کنند یا با مرگ آن زن اجاره فسخ می‌شود؟

عن عليّ بن مهزيار ومحمّد بن عيسى العبيدى جميعاً عن إبراهيم بن محمّد الهمدانيّ، قال: كتبت إلى أبي‌الحسن عليه السلام وسألته عن امرأة آجرت ضيعتها عشر سنين على أن تعطىٰ الأُجرة[1] فى كلّ سنة عند انقضائها لا يقدّم لها شيء[2] (من الأجرة ـ كا) مالم يمض الوقت فماتت قبل ثلاث سنين أو بعد (ها ـ كا) هل يجب على ورثتها انفاذ الإجارة إلى الوقت أم تكون الإجارة منتقضة بموت[3] المرأة؟ فكتب عليه السلام: إن كان لها وقت مسمّى لم يبلغ[4] فماتت فلورثتها تلك الإجارة فإن لم تبلغ ذٰلك الوقت وبلغت ثلثه أو نصفه أو شيئاً منه فيعطى ورثتها بقدر ما بلغت من ذلك الوقت إن شاء الله. **تهذيب ۲۰۸/۷**: محمّد بن أحمد بن يحيى قال: حدّثنى به محمّد بن عبدالجبّار عن عليّ بن مهزيار عن أحمد بن إسحاق الأبهرى عن أبى الحسن عليه السلام بمثل ذٰلك.

(۲٦)

باب جواز إجارة الأرض للزراعة بالذّهب أو الفضّة والنّصف أو الثلث وحكم إجارتها بالحنطة والشّعير

۱۱۹ ۲۴۸۷۰ (۱) **استبصار ۱۲۸/۳**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ۲٦٤/۵**: **تهذيب ۱۹۵/۷**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان (بن يحيى ـ يب ـ صا) عن إسحاق بن عمّار عن **أبى بصير** عن أبى عبدالله عليه السلام **فقيه ۱۵۵/۳**: إسحاق بن عمّار عن أبى عبدالله عليه السلام قال لا تستأجر الأرض بالتّمر ولا بالحنطة ولا بالشّعير ولا بالأربعاء ولا بالنّطاف قلت: وما الأربعاء قال الشّرب والنّطاف فضل الماء، ولٰكن تقبّلها[5] بالذّهب والفضّة والنّصف والثّلث والرّبع. **معانى الأخبار: ۱٦۲**: أبى عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى[6] العطّار عن محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن السّندى عن صفوان عن إسحاق بن عمّار عن أبى عبدالله عليه السلام (مثل ما فى كا).

وتقدّم فى باب (۱۱) أنّه يجوز لمن استأجر الأرض أن يزارع غيره بحصّة من أبواب المزارعة ج ۲۳ وباب (۱۲) ما يجوز إجارة الأرض به وما لا يجوز ما يدلّ على ذٰلك.

---

۱. الإجارة ـ يب. ۲. إجارة ـ يب. ۳. لموت ـ يب.
٤. تبلغه ـ يب. ۵. تسلّمها ـ يب ـ صا ـ تتقبّلها ـ فقيه.
٦. أحمد بن الحسن ـ بعض النسخ.

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: اگر اجاره وقت معینی دارد که به آن نرسیده است و آن زن می‌میرد، آن اجاره به وارثان وی منتقل می‌شود. پس اگر به آن وقت نرسیده و به ثلث یا نصف یا بخشی از آن رسیده است، به وارثان وی به اندازه‌ای که به آن وقت رسیده، پرداخت می‌شود. انشاءالله.»

این روایت از احمد بن اسحاق ابهری نیز نقل شده است.

باب ۲۶
حکم اجاره زمین برای زراعت به طلا و نقره و به بخشی از محصول و به گندم و جو

(۱) ابوبصیر و اسحاق بن عمار به طور جداگانه از امام صادق ﷺ روایت می‌کنند فرمود: «زمین را با خرما و گندم و جو و اربعا و نطاف اجاره نکن. ۱۱۹

گفتم: اربعا چیست؟

امام ﷺ فرمود: آب کشاورزی و نطاف افزوده آب کشاورزی است. بلکه زمین را با طلا و نقره و نصف و یک سوم و یک چهارم محصول اجاره کن.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یازدهم و دوازدهم از ابواب مزارعه مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۲۷)

باب جواز اشتراط نقص الطّعام على الملّاح وحكم زيادته

۱۲۰ ۲۴۸۷۱ (۱) كافى ۲۴٤/٥: تهذيب ۲۱۷/۷: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن علىّ بن الحكم عن موسى بن بكر عن أبى الحسن ﷺ قال: سألته عن رجل استأجر سفينة من ملّاح فحملها طعاماً واشترط عليه ان نقص الطّعام فعليه قال: جائز قلت: (له ـ كا) انّه ربّما زاد الطّعام قال: فقال: يدّعى الملّاح أنّه زاد فيه شيئاً قلت: لا قال: هو لصاحب الطّعام الزّيادة وعليه النّقصان إذ كان قد اشترط عليه ذلك. السّرائر ٤٧۲: من كتاب موسى بن بكر الواسطىّ عن العبد الصّالح ﷺ نحوه. وتقدّم فى باب (٥۲) حكم فضول المكاييل والموازين من أبواب البيع ج ۲۲ وباب (٦) ثبوت خيار الشّرط بحسب ما شرط من أبواب الخيار ج ۲۳ ما يدلّ على ذلك. ويأتى فى أحاديث باب (۲۹) ثبوت الضّمان على الجمّال والمكارى والملّاح من أبواب الإجارة ج ۲٤ ماله مناسبة بالباب.

(۲۸)

باب أنّ صاحب الحمّام لايضمن الثّياب إلّا أن تودع عنده فيفرّط

۱۲۱ ۲۴۸۷۲ (۱) كافى ۲٤۲/٥ (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن تهذيب ۲۱۸/۷: أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن غياث بن إبراهيم عن أبى عبدالله[۱] (عن أبيه ـ يب) ﷺ أنّ أمير المؤمنين[۲] ﷺ أتى بصاحب حمّام وضعت عنده الثّياب فضاعت فلم يضمّنه وقال: إنّما هو أمين. فقيه ۱٦۳/۳: أتى علىّ ﷺ بصاحب حمّام (وذكر مثله).

۱۲۲ ۲۴۸۷۳ (۲) تهذيب ۳۱٤/٦: محمّد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه ﷺ أن عليّاً ﷺ كان يقول: لا ضمان على صاحب الحمّام فيما ذهب من الثّياب لأنّه إنّما أخذ الجعل على الحمّام ولم يأخذ على الثّياب. وسائل ۱٤۰/۱۹: ورواه الصّدوق بإسناده عن ابن مسكان.

---

۱. جعفر ـ يب. ۲. عليّاً ـ يب.

باب ۲۷

جواز ضمانت بارکشتی از سوی ناخدا

(۱) موسی بن بکر گوید: «از امام موسی بن جعفر ؏ سؤال کردم: شخصی از ناخدایی برای حمل حبوبات، کشتی اجاره می‌کند و با او شرط می‌کند که اگر چیزی از آن کاسته شد بر عهدهٔ ناخداست. ۱۲۰

امام ؏ فرمود: جایز است.

گفتم: گاهی مواد خوراکی زیاد می‌آید.

امام ؏ فرمود: آیا ملوان مدعی افزودن چیزی بر آن است؟

گفتم: نه.

امام ؏ فرمود: زیادی آن متعلق به صاحب مواد خوراکی است ولی کاهش آن ـ در صورت شرط ـ بر عهدهٔ ناخداست.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پنجاه و دوم از ابواب خرید و فروش و باب ششم از ابواب خیار مطالبی در ارتباط با این بحث هست.

می‌آید:

در روایات باب بیست و نهم از ابواب اجاره مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۸

ضمانت حمامی

(۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق ؏ از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان ؏ به یک حمام رفت و لباس‌های خود را نزد حمامی گذاشت، آن‌گاه لباس‌هایش گم شد ولی علی ؏ او را ضامن نکرد و فرمود: همانا او امین است.» ۱۲۱

در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت بدون ذکر سند نقل شده است.

(۲) اسحاق بن عمار از امام صادق ؏ از پدرش روایت می‌کند که امیرمؤمنان ؏ پیوسته می‌فرمود: «در لباس‌هایی که گم می‌شود، ضمانتی بر عهدهٔ حمامی نیست زیرا او تنها برای حمام اجرت می‌گیرد و برای نگهداری از لباس‌ها اجرت نمی‌گیرد.» ۱۲۲

این روایت از ابن مسکان نیز نقل شده است.

۱۲۳ ۳۴۸۷۴ (۲) قرب الإسناد: ۱۵۲: السّنديّ بن محمّد البزّاز قال: حدّثني أبوالبختري عن جعفر عن أبيه أنّ عليّاً ﷺ كان لا يضمّن صاحب الحمّام يقول: إنّما يأخذ أجراً على الدّخول إلى الحمّام.

وتقدّم في أحاديث باب (۱) أنّ الوديعة لا يضمنها المستودع من أبوابها ج ۲۳ ما يناسب ذلك.

(۲۹)

باب ثبوت الضّمان على الملّاح والجمّال والمكاري والحمّال ونحوهم إذا فرّطوا أو كانوا متّهمين ولم يحلفوا أو شرط عليهم الضّمان

۱۲٤ ۳۴۸۷۵ (۱) كافي ۲٤۳/٥: تهذيب ۲۱۷/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ (قال ـ يب) في رجل حمل مع[1] رجل في سفينة طعاماً فنقص قال: هو ضامن قلت (له ـ فقيه): انّه ربّما زاد قال: تعلم أنّه زاد (فيه ـ فقيه) شيئاً قلت: لا. قال: هو لك.

۱۲٥ ۳۴۸۷۶ (۲) فقيه ۱٦۱/۳: روى حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ في حمّال يحمل معه الزّيت فيقول قد ذهب أو أهرق أو قطع عليه الطّريق فإن جاء عليه ببيّنة عادلة أنّه قطع عليه أو ذهب فليس عليه شيء وإلّا ضمن وفي رجل حمل (وذكر مثله).

۱۲٦ ۳۴۸۷۷ (۳) كافي ۲٤۳/٥: تهذيب ۲۱۷/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال: سئل عن رجل (جمّال ـ كا ـ فقيه) استكرى[2] منه ابل وبعث معه بزيت إلى أرض فزعم انّ بعض زقاق الزّيت[3] إنخرق فاهراق ما فيه[4] فقال: انّه إن شاء أخذ الزّيت وقال: (انّه ـ كا ـ يب) انخرق ولكنّه[5] لا يصدّق إلّا ببيّنة عادلة.

---

۱. معه ـ فقيه. ۲. اكترى ـ فقيه.

۳. أزقاق الزّيت ـ يب ـ الزّقاق جمع الزقّ: جلد يجزّ ولا ينتف يستعمل لحمل الماء.

٤. الزّيت ـ فقيه. ٥. لكن ـ فقيه.

(۳) ابوالبختری از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «علی ﷺ حمامی را ضامن نمی‌کرد و می‌فرمود: وی تنها برای وارد شدن به حمام اجرت می‌گیرد.» ۱۲۳

ارجاعات

گذشت:

و در روایات باب یکم از ابواب ودیعه مناسب با این بحث هست.

باب ۲۹

ثبوت ضمانت ملوان و شتردار و کرایه‌دهنده و باربر و... در فرض تفریط آنها

(۱) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که با کشتی حبوبات حمل و نقل می‌کند و آنها کاهش می‌یابد، فرمود: «او ضامن است. ۱۲۴

گفتم: گاهی نیز اضافه می‌آید.

امام ﷺ فرمود: آیا می‌دانی که وی چیزی بر آن افزوده است؟

گفتم: نه.

امام ﷺ فرمود: آن مال توست.»

(۲) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ حمل و نقل کننده روغن زیتون که می‌گوید: نابود شد یا ریخت یا دزد به آن زد، فرمود: «اگر بیّنه عادلی بیاورد که دزد به آن زد یا نابود شد، چیزی بر عهدهٔ او نیست در غیر این صورت ضامن است.» ۱۲۵

(۳) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی از فرد شترداری شتر کرایه می‌کند و به همراهی شتردار روغن زیتون به جایی می‌فرستد. آن‌گاه شتردار ادعا می‌کند که بعضی از مشک‌ها پاره شد و روغن‌های آن ریخته است. ۱۲۶

امام فرمود: اگر بخواهد روغن زیتون را از او می‌گیرد، هرچند او بگوید: مشک‌ها پاره شده است ولی بدون بیّنه عادل سخنش پذیرفته نمی‌شود.»

۱۲۷ ۳۴۸۷۸ (٤) فقيه ١٦٢/٣: روى عن رجل جمّال (وذكر مثله وزاد) وأيّما رجل تكارى دابّة فأخذتها الذّبة فشقّت عينها فنفقت فهو لها ضامن إلّا أن يكون مسلماً عدلاً. (الذّبة: داء يأخذ الدّابة في حلوقها).

۱۲۸ ۳۴۸۷۹ (٥) تهذيب ١٢٩/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صالح بن خالد عن أبي جميلة عن زيد الشّحّام قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل جمّال اكترى منه بعثت معه بزيت إلى تصيبين[1] فزعم أنّ بعض أزقاق الزّيت انخرق فاهراق فقال له إن شاء أخذ الزّيت وإن زعم أنّه انخرق فلا يقبل إلّا ببيّنة عادلة.

۱۲۹ ۳۴۸۸۰ (٦) الدّعائم ٧٥/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن الحمّال يحمل معه الزّيت فيقول: ذهب أو أهريق (أو قطع عليه الطّريق ـ خ) فقال: انّه إن شاء أخذه فقال: ولو قال: انّه قطع عليه الطّريق فلا يصدّق إلّا ببيّنة.

۱۳۰ ۳۴۸۸۱ (٧) تهذيب ٢٢١/٧: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أيّوب بن نوح عن عبدالله بن المغيرة عن سعد قال: حدّثنا فقيه ١٦٢/٣: عثمان بن زياد عن أبي جعفر ﷺ قال: قلت (له ـ فقيه): انّ حمّالاً[2] لنا (يحمل ـ يب) فكاريناه[3] فحمل على غيره فضاع قال: ضمّنه وخذ منه.

۱۳۱ ۳۴۸۸۲ (٨) تهذيب ٢٢٢/٧: محمّد بن أحمد بن يحيى[4] عن أبي جعفر عن أبي الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن عليّ عن آبائه ﷺ أنّه أتى بحمّال كانت عليه قارورة[5] عظيمة (كانت خ) فيها دهن فكسرها فضمّنها إيّاه وكان يقول: كلّ عامل مشترك إذا أفسد فهو ضامن، فسألته ما المشترك فقال: الّذي يعمل لي ولك ولذا.

۱۳۲ ۳۴۸۸۳ (٩) الدّعائم ٧٥/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: من استؤجر على عمل فأفسده أو استهلكه ضمن فقال: أتي إلى أمير المؤمنين عليّ ﷺ بحمّال استؤجر على حمل قارورة عظيمة فيها دهن فكسرها فضمّنه وكان يضمّن الأجير.

---

١. تصيبين: اسم بلد ـ اللسان. ٢. جمّالاً ـ فقيه. ٣. كان يكارينا ـ فقيه.
٤. محمّد بن عليّ بن محبوب ـ نل. ٥. القارورة: جمع: قوارير: إناء يجعل فيه الشّراب والطّيب ونحوهما.

۱۲۷ (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه در ادامه سخن امام ﷺ از روایت پیشین آمده است: «هرگاه شخصی حیوانی را کرایه کند و آن حیوان به گلودرد مبتلا شود، آن‌گاه چشمانش شکاف بردارد و بمیرد، وی ضامن آن است، مگر آن‌که مسلمان عادلی باشد.»

۱۲۸ (۵) زید شحام گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: از شترداری شتر کرایه می‌شود تا همراه شترانش روغن زیتون به نصیبین ببرد. آن‌گاه وی ادعا می‌کند که برخی از مشک‌ها پاره شده و روغن‌هایش ریخته است.

امام ﷺ فرمود: صاحب روغن اگر بخواهد روغن زیتون را از وی می‌گیرد و اگر ادعا کند مشک‌ها پاره شده از وی پذیرفته نمی‌شود مگر با بیّنه عادلی.»

۱۲۹ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «باربری ـ که روغن زیتون حمل و نقل می‌کند ـ می‌گوید: نابود شد یا ریخت یا دزد به آن زد.

امام ﷺ فرمود: صاحب مال اگر بخواهد از وی می‌گیرد.

و فرمود: و اگر بگوید: دزد به آن زد تصدیق نمی‌شود مگر با بیّنه.»

۱۳۰ (۷) عثمان بن زیاد گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: شتردارِ خود را برای بردن باری کرایه می‌کنیم او نیز بردن آن را به دیگری واگذار می‌کند و گم می‌شود.

امام ﷺ فرمود: او را ضامن کن و از وی بگیر.»

۱۳۱ (۸) زید بن علی از نیاکانش ﷺ روایت می‌کند که: «باربری را نزد امام ﷺ آوردند که هنگام جابه‌جاییِ شیشهٔ روغن بزرگی، آن را شکسته بود، امام ﷺ او را ضامن کرد و فرمود: هر کارگر مشترکی در صورتی که چیزی را تباه کند، ضامن است.

از امام ﷺ سؤال کردم: مشترک یعنی چه؟

امام ﷺ فرمود: کسی که برای من و برای تو و برای این کار می‌کند.»

۱۳۲ (۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس برای انجام کاری اجیر شود، آن‌گاه آن را تباه و نابود کند، ضامن آن است.

و فرمود: باربری را ـ که برای جابه‌جا کردن شیشهٔ روغن بزرگی اجیر شده بود و آن را شکسته بود ـ نزد امیرمؤمنان ﷺ آوردند. علی ﷺ او را ضامن کرد. آن حضرت همواره اجیر را ضامن می‌کرد.»

۱۳۳ (۱۰) **کافی ۵/۲٤٤**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۷/۲۱٦**: سهل بن زياد عن محمّد بن
۲۴۸۸۴ الحسن بن شمّون عن عبدالله بن عبد الرّحمٰن عن مسمع بن عبدالملك عن أبي عبدالله ﷺ قال: قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه الأجير المشارك هو ضامن إلّا مِنْ سَبُعٍ أو (من ـ كا) غرق أو حرق أو لصّ مكابر.

۱۳٤ (۱۱) **کافی ۵/۲٤۳**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۷/۲۱۷**: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ
۲۴۸۸۵ كا) عن محمّد بن يحيى عن يحيى بن الحجّاج عن خالد بن الحجّاج[۱] قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الملّاح أحمل معه[۲] الطّعام ثمّ أقبضه منه فنقص[۳] فقال: إن كان مأموناً فلا تضمّنه.

۱۳۵ (۱۲) **کافی ۵/۲٤٤**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ۷/۲۱۷**: أحمد بن محمّد عن ابن أبي
۲۴۸۸۶ عمير عن **فقيه ۳/۱٦۲**: جعفر بن عثمان قال حمل أبي متاعاً إلى الشّام مع جمّال فذكر أنّ حملاً[۴] منه ضاع فذكرت (ذلك ـ كا ـ فقيه) لأبي عبدالله ﷺ فقال: أتتّهمه قلت: لا قال: فلا تضمّنه.

۱۳٦ (۱۳) **تهذيب ۷/۲۲۲**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبدالله عن الحسن بن الحسين
۲۴۸۸۷ اللّؤلؤيّ عن ابن سنان عن حذيفة بن منصور قال: قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يحمل المتاع بالأجر فيضيع المتاع فتطيب نفسه أن يغرمه لأهله أيأخذونه قال: فقال لي: أمين هو قال: قلت: نعم. قال: فلا يأخذون منه شيئاً.

۱۳۷ (۱٤) **تهذيب ۷/۱۲۹**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن محمّد بن سنان عن
۲۴۸۸۸ حذيفة بن منصور قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: انّ معاذ بن كثير وقيس أمراني أن أسألك عن جمّال حمل لهم متاعاً بأجر وأنّه ضاع منه جمل قيمته ستّمأة درهم وهو طيّب النّفس لغرمه لأنّها صناعته[۵] قال يتّهمونه قلت: لا. قال: لا يغرّمونه.

۱۳۸ (۱۵) **کافی ۵/۳۱٤**: محمّد بن جعفر أبوالعبّاس الكوفي عن محمّد بن عيسى بن عبيد و
۲۴۸۸۹ **تهذيب ۷/۲۲۵**: عليّ بن إبراهيم (جميعاً ـ كا) عن عليّ بن محمّد القاساني قال: كتبت إليه ـ

---

۱. الحجّال ـ يب. ۲. أحمله الطّعام ـ يب. ۳. فينقص ـ يب.
٤. جملاً ـ فقيه. ۵. ضياعته ـ خ.

۱۳۳ (۱۰) مسمع بن عبدالملک از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «اجیر مشترک ضامن است مگر از درنده یا غرق یا سوختن یا دزد چیره‌دست»

۱۳۴ (۱۱) خالد بن حجاج گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: مواد خوراکی را برای جابه‌جا کردن به ناخدایی می‌سپارم و وقتی از وی تحویل می‌گیرم، کاهش یافته است امام ﷺ فرمود: اگر مورد اعتماد است او را ضامن نکن.»

۱۳۵ (۱۲) جعفر بن عثمان گوید: «پدرم کالایی را با شترداری به شام فرستاد آن‌گاه شتردار به وی گفت: یک بار از آن گمشده است. من این موضوع را به امام صادق ﷺ گفتم. امام ﷺ فرمود: آیا او را متهم می‌کنی؟

گفتم: نه.

امام ﷺ فرمود: او را ضامن نکن.»

۱۳۶ (۱۳) حذیفة بن منصور گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی در برابر اجرت، کالا جابه‌جا می‌کند. آن‌گاه آن کالا گم می‌شود و خودش را راضی می‌کند تا به صاحبانش غرامت بپردازد، آیا از وی غرامت بگیرند؟

امام ﷺ پرسید: آیا او امین است؟

گفتم: آری.

امام ﷺ فرمود: پس چیزی از وی نگیرند.»

۱۳۷ (۱۴) حذیفة بن منصور گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: معاذ بن کثیر و قیس از من خواستند که از شما دربارهٔ شترداری سؤال کنم که کالایی را در برابر گرفتن مزد برای آنان حمل کند و در راه یک شتر از آنها گم می‌شود که ششصد درهم ارزش دارد و او خود را برای پرداخت غرامت آماده می‌کند، چون شغل او این است.

امام ﷺ فرمود: آیا او را متهم می‌کنند؟

گفتم: نه.

امام ﷺ فرمود: از وی غرامت نگیرند.»

۱۳۸ (۱۵) علی بن محمد قاسانی گوید: «در سال دویست و سی و یک که در مدینه بودم، به امام هادی نوشتم: فدایت شوم! شخصی به دیگری دستور می‌دهد کالا یا چیز دیگری برای وی خریداری کند. او نیز آن را می‌خرد آن‌گاه دزد به آن می‌زند یا راهزن سر راه وی را می‌گیرد. آن چیز از مال چه کسی می‌رود؟ از مال خریدار یا کسی که درخواست خرید کرده است؟

يعني أباالحسن (الثالث ـ كا) ﷺ وأنا بالمدينة سنة إحدىٰ وثلاثين ومائتين ـ جعلت فداك ـ رجل أمر رجلا يشتري (له ـ كا) متاعاً أو غير ذٰلك فاشتراه فسرق منه أو قطع عليه الطّريق من مال مَن ذهب المتاع (أ ـ يب) من مال الآمر أو من مال المأمور؟ فكتب سلام الله عليه: من مال الآمر.

۱۳۹ ۲۴۸۹۰ (۱۶) تهذيب ۲۲۲/۷: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى عن عبدالله بن المغيرة عن إسماعيل ابن أبي زياد السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ قال: إذا استبرك[1] البعير بحمله فقد ضمن صاحبه.

۱۴۰ ۲۴۸۹۱ (۱۷) تهذيب ۲۲۲/۷: محمّد بن عليّ بن محبوب عن ابن محبوب عن الحسين[2] بن صالح عن أبي عبدالله ﷺ قال: إذا استقلّ البعير والدّابّة بحملهما فصاحبهما ضامن.

۱۴۱ ۲۴۸۹۲ (۱۸) كافي ۳۵۰/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۳۰/۱۰: سهل بن زياد عن فقيه ۱۶۳/۳: ابن أبي نصر تهذيب ۲۲۲/۷: محمّد بن عليّ بن محبوب عن ابن أبي نصر عن فقيه ۸۲/۴: داود بن سرحان عن أبي عبدالله ﷺ في رجل حمل متاعاً على رأسه فأصاب انساناً فمات أو انكسر منه (شيء[3] ـ يب ج ۷ فقيه ۱۶۳) (فقال ـ كا ـ يب ج ۱۰) هو ضامن[4].

۱۴۲ ۲۴۸۹۳ (۱۹) كافي ۳۵۳/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً عن ابن محبوب. تهذيب ۲۲۳/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن تهذيب ۲۲۷/۱۰: فقيه ۱۱۶/۴: الحسن بن محبوب عن (عليّ ـ يب ـ فقيه) ابن رئاب (عن رجل ـ كا) عن أبي عبدالله ﷺ في رجل حمل عبده على دابّة فأوطات[5] (رجلاً ـ يب ـ فقيه) فقال: الغرم على مولاه. قرب الإسناد ۱۶۵: أحمد وعبدالله ابنا محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن أبي عبدالله ﷺ (نحوه).

وتقدّم في أحاديث باب (۶) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ۲۳ ما يدلّ على لزوم العمل بالشّرط. وفي أحاديث باب (۱) انّ الوديعة لا يضمنها المستودع من أبوابها ج ۲۳ ما يدلّ علىٰ ذٰلك ويأتي في أحاديث الباب التّالي ما يناسب ذٰلك.

---

۱. استبرك البعير: استناخ وهو أن يلصق صدره بالأرض ـ المنجد. ۲. الحسن ـ ئل ـ خ.
۳. كسر منه شيئاً ـ فقيه ج ۴. ۴. مأمون ـ فقيه ج ۴. ۵. فوطأت ـ فقيه يب ج ۱۰.

امام ﷺ در جواب مرقوم فرمود: از مال دستوردهنده رفته است.»

۱۳۹ (۱۶) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش از علی ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «وقتی شتر برای بار کردن بار خوابانده شود، صاحب آن ضامن است.»[۱]

۱۴۰ (۱۷) حسین بن صالح از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شتر و چهارپا برای بارکردن بار خوابانده شوند، صاحب آنها ضامن است.»

۱۴۱ (۱۸) داود بن سرحان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که با سر، چیزی را حمل می‌کرد و در راه به انسانی برخورد کرد و مُرد یا جایی از بدنش شکست. فرمود: «او ضامن است.»

۱۴۲ (۱۹) ابن رئاب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که برده‌اش با چهارپایی می‌رفت و در راه انسانی را پایمال کرد، فرمود: «صاحب برده باید غرامت بپردازد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از ابواب خیار مطالبی که بر لزوم عمل به شرط دلالت می‌کند و روایات باب یکم از ابواب ودیعه بر این بحث دلالت می‌کرد.

می‌آید:

و در روایات باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

۱. مرحوم علامه مجلسی ﷺ در معنای این روایت، احتمالاتی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۴۲۳/۱۱.

(۳۰)

باب ما ورد في ضمان كلّ من يعطى الأجر ليصلح فيفسد كالقصّار والصّبّاغ والصّائغ والغسّال والصّانع والبيطار ونحوهم وحكم ما إذا سرق المتاع عندهم أو تلف وكراهة قول الصّنّاع للمراجعين اليوم والغد

١٤٣ ٢٤٨٩٤ (۱) كافي ٢٤١/٥: تهذيب ٢١٩/٧: استبصار ١٣١/٣: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سئل عن القصّار يفسد قال: كلّ أجير يعطى الأجر على أن يصلح فيفسد فهو ضامن.

١٤٤ ٢٤٨٩٥ (۲) تهذيب ٢٢٠/٧: استبصار ١٣٢/٣: الحسين بن سعيد عن محمّد بن الفضيل عن أبي الصّبّاح قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن القصّار هل عليه ضمان؟ فقال: نعم كلّ من يعطى الأجر ليصلح فيفسد فهو ضامن.

١٤٥ ٢٤٨٩٦ (۳) فقيه ١٦١/٣: روى حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام في الرجل يعطى الثّوب ليصبغه فيفسده قال: كلّ عامل أعطيته أجراً على أن يصلح فأفسد فهو ضامن.

١٤٦ ٢٤٨٩٧ (٤) فقيه ١٦١/٣: وقال (أبو عبدالله) عليه السلام: كان أبي يضمّن القصّار والصوّاغ ما أفسدا وكان عليّ بن الحسين عليه السلام يتفضّل عليهم.

١٤٧ ٢٤٨٩٨ (٥) المقنع ١٣٠: كان أمير المؤمنين عليه السلام يضمّن القصّار والصّائغ وكلّ من أخذ شيئاً ليصلحه فأفسده.

١٤٨ ٢٤٨٩٩ (٦) فيه ١٣٠: كان أبو جعفر عليه السلام يتفضّل على القصّار والصّائغ إذا كان مأموناً.

١٤٩ ٢٤٩٠٠ (٧) الدّعائم ٨٠/٢: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أنّهم قالوا: يضمّن الصّنّاع ما أفسدوه أخطأوا أو تعمّدوا إذا عملوا بأجر وإن ادّعوا أنّهم عملوا بغير أجر وقال أصحاب المتاع: بل بأجر فالقول: قول أصحاب المتاع مع أيمانهم وعلى المدّعين اسقاط الضّمان عن أنفسهم بالبيّنة.

١٥٠ ٢٤٩٠١ (۸) كافي ٢٤٣/٥: تهذيب ٢١٩/٧: استبصار ١٣٢/٣: عليّ (بن إبراهيم ـ كا ـ صا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام رفع إليه رجل

باب ۳۰

ضمانت کسانی که برای اصلاح چیزی مزد می‌گیرند ولی آن را فاسد می‌کنند و حکم امروز و فردا کردن آنان

(۱) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: لباسشوی، لباس را نابود می‌کند. ۱۴۳
امام ﷺ فرمود: هر اجیری که برای اصلاح چیزی مزد می‌گیرد پس اگر آن را تباه کند، ضامن است.»

(۲) ابوالصباح گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: آیا لباسشوی ضامن است؟ ۱۴۴
امام ﷺ فرمود: آری. هرکس برای اصلاح چیزی مزد می‌گیرد، در صورتی که آن را تباه کند، ضامن است.»

(۳) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ رنگرزی که لباس را از بین می‌برد ۱۴۵
فرمود: «به هر کارپردازی که برای اصلاح چیزی مزد پرداخت کنی، پس آن چیز را فاسد کند، وی ضامن است.»

(۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «پدرم، لباسشوی و ۱۴۶
زرگر را نسبت به آنچه تباه می‌کردند، ضامن می‌کرد و علی بن حسین ﷺ به آنها می‌بخشید.»

(۵) در کتاب المقنع آمده است: «امیرمؤمنان ﷺ لباسشوی، زرگر و هر کسی را که چیزی را برای ۱۴۷
اصلاح آن تحویل بگیرد و آن را تباه کند، ضامن می‌کرد.»

(۶) در همان کتاب روایت می‌شود که: «امام باقر ﷺ لباسشوی و زرگر را در صورتی که مورد ۱۴۸
اعتماد بودند، می‌بخشید.»

(۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانش ﷺ روایت می‌شود که فرمودند: ۱۴۹
«صنعتگران ضامن چیزهایی هستند که به عمد یا خطا تباه می‌کنند ـ در صورتی که در مقابل اجرت کار کنند ـ و اگر ادعا کنند که بدون مزد کار می‌کنند و صاحب کالا بگوید: در مقابل دریافت اجرت کار می‌کنند. سخن صاحب کالا همراه با سوگندش پذیرفته است و مدعیان عدم دریافت اجرت برای برطرف کردن ضمانت از عهدهٔ خود باید بیّنه اقامه کنند.»

(۸) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی فردی را نزد امیرمؤمنان ﷺ ۱۵۰
آورد که او را برای درست کردن دری اجاره کرده بود و با کوبیدن میخ به در توسط وی شکافته شده بود، علی ﷺ او را ضامن کرد.»

استأجر رجلاً ليصلح بابه[١] فضرب المسمار فانصدع الباب[٢] فضمّنه أمير المؤمنين عليه السلام.

١٥١ ٣٤٩٠٢ (٩) كافي ٢٤٢/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن فقيه ١٦١/٣: حمّاد عن الحلبيّ تهذيب ٢١٨/٧: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبي المعزا[٣] عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: في الغسّال[٤] والصبّاغ[٥] ما سرق منهما[٦] من شيء فلم يخرج منه[٧] على أمر بيّن (له ـ فقيه) أنّه قد سرق فكلّ[٨] قليل له أو كثير (فهو ضامن ـ يب) فإن[٩] فعل فليس عليه شيء وإن (لم يفعل و ـ يب) لم يقم البيّنة وزعم أنّه قد ذهب الّذي ادّعى (عليه ـ كا ـ يب) فقد ضمنه إن لم يكن له بيّنة على قوله[١٠] (يب ـ وعن رجل استأجر أجيراً فأقعده على متاعه فسرق قال: هو مؤتمن). (وقد تقدّم مثل ذيل الحديث عن يب وفقيه في ذيل رواية الحلبي (٢) من باب (١) انّ الوديعة لا يضمنها المستودع من أبواب الوديعة ج ٢٣).

١٥٢ ٣٤٩٠٣ (١٠) كافي ٢٤٢/٥: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢١٨/٧: أحمد بن محمّد عمّن ذكره[١١] عن فقيه ١٦٢/٣: ابن مسكان عن أبي بصير (عن أبي عبدالله عليه السلام ـ فقيه كا) قال: سألته عن قصّار دفعت إليه ثوباً فزعم أنّه سرق من بين متاعه[١٢] قال: فعليه أن يقيم البيّنة أنّه[١٣] سرق من بين متاعه وليس عليه شيء وإن سرق (مع ـ فقيه) متاعه (كلّه ـ كا ـ يب) فليس عليه شيء.

١٥٣ ٣٤٩٠٤ (١١) كافي ٢٤٢/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٢٠/٧: استبصار ١٣٢/٣: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) عن عليّ بن الحكم عن إسماعيل ابن[١٤] أبي الصّباح عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن الثّوب أدفعه إلى القصّار فيحرقه[١٥] قال: أغرمه فإنّك إنّما دفعته إليه ليصلحه ولم تدفعه[١٦] إليه ليفسده.

---

١. باباً ـ يب ـ صا. ٢. أي انشق. ٣. أبي المغرا ـ نل.
٤. الصّائغ ـ يب. ٥. والقصّار ـ يب ـ والصّوّاغ ـ فقيه. ٦. منهم ـ يب ـ فقيه.
٧. ببيّنة ـ فقيه. ٨. وكلّ ـ فقيه كا. ٩. وإن ـ يب.
١٠. الّا أن يكون له على قوله البيّنة ـ يب ـ إن لم يكن له على قوله بيّنة ـ فقيه.
١١. عن عليّ بن النعمان ـ يب. ١٢. ثيابه ـ فقيه. ١٣. أنّ ذلك ـ فقيه.
١٤. عن ـ يب ـ صا. ١٥. فيخرقه ـ خ صا ـ يب. ١٦. تدفع ـ يب ـ صا.

۱۵۱ (۹) حلبی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ لباسشوی و رنگرز (و زرگر) فرمود: «هرچه از آنها دزدیده شود و دلیل روشنی برای دزدیده شدن آن نداشته باشد، ضامن کم و زیاد آن خواهد بود و اگر بینه بیاورد چیزی بر عهدهٔ او نیست و اگر دلیل روشن و بینه‌ای نداشته باشد و ادعا کند که مدعی خود آن را ربوده است در صورتی که بر این سخنش بیّنه نداشته باشد، ضامن آن است.»

نظیر بخش پایانی روایت در روایت دوم باب یکم از ابواب ودیعه هست.

۱۵۲ (۱۰) ابوبصیر گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال کردم: لباسی به لباسشوی واگذار می‌شود، آن‌گاه وی ادعا می‌کند که از میان لباس‌هایش دزدیده شده است.

امامﷺ فرمود: باید بینه بیاورد که از میان اجناسش دزدیده شده است. در این صورت چیزی بر عهدهٔ او نیست و اگر تمام اجناسش دزدیده شده است، باز هم چیزی بر او نیست.»

۱۵۳ (۱۱) ابوالصباح گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال کردم: لباسی را به لباسشوی می‌دهم و او آن را می‌سوزاند (یا سوراخ می‌کند).

امامﷺ فرمود: از وی غرامت بگیر؛ زیرا تو برای اصلاح، آن را به وی دادی، نه برای تباه کردنش.»

۱۵۴ ۲۳۹۰۵ (۱۲) تهذيب ۲۲۱/۷: استبصار ۱۳۳/۳: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن السّنديّ عن فقيه ۱۶۱/۳: عليّ بن الحكم عن إسماعيل بن الصّباح قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن القصّار يسلم إليه المتاع فخرقه[۱] أو غرقه أيغرمه؟ قال نعم. غرّمه ما[۲] جنت يداه فإنّك إنّما أعطيته ليصلح لم تعط[۳] ليفسد.

۱۵۵ ۲۳۹۰۶ (۱۳) كافي ۲۴۲/۵: تهذيب ۲۲۰/۷: استبصار ۱۳۳/۳: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد (بن عثمان ـ يب) عن الحلبيّ قال[۴] قال أبو عبدالله ﷺ وكان أمير المؤمنين ﷺ يضمّن القصّار والصّائغ احتياطاً (للنّاس ـ كا) وكان أبي ﷺ يتطوّل عليه إذا كان مأموناً.

۱۵۶ ۲۳۹۰۷ (۱۴) تهذيب ۲۲۰/۷: استبصار ۱۳۳/۳: الحسين بن سعيد عن فضالة و[۵] أبي المغرا[۶] عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ قال: كان عليّ ﷺ يضمّن القصّار والصّائغ يحتاط به على أموال النّاس وكان أبو جعفر ﷺ يتفضّل عليه إذا كان مأموناً.

۱۵۷ ۲۳۹۰۸ (۱۵) كافي ۲۴۳/۵: تهذيب ۲۱۹/۷: استبصار ۱۳۲/۳: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس قال: سألت الرّضا ﷺ عن القصّار والصّائغ (أ ـ كا) يضمّنون قال لا يصلح النّاس إلّا (بعد ـ يب ـ صا) أن يضمّنوا (قال ـ كا) وكان يونس يعمل به ويأخذ (ه ـ يب ـ خ صا).

۱۵۸ ۲۳۹۰۹ (۱۶) تهذيب ۱۵۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن حسين بن هاشم وعليّ بن رباط وصفوان بن يحيى تهذيب ۲۲۱/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن يعقوب بن شعيب (عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته)[۷] عن الرّجل يبيع للقوم بالأجر (و ـ يب ۲۲۱) عليه ضمان مالهم فقال: إذا طابت نفسه بذلك إنّما (أكره من أجل أنّي ـ يب ۲۲۱) أخشى[۸] أن يغرموه أكثر ممّا يصيب عليهم فإذا طابت نفسه فلا بأس.

---

۱. فيحرقه أو يخرقه ـ فقيه ـ صا. ۲. بما جنت يده ـ فقيه. ۳. تعطه ـ صا فقيه.
۴. عن أبي عبدالله ﷺ قال كان عليّ ﷺ ـ يب صا. ۵. عن ـ صا.
۶. أبي المغرا ـ ئل. ۷. قال سألت أبا عبدالله ﷺ ـ يب ۲۲۱.
۸. أخاف ـ يب ۱۵۷.

(۱۲) اسماعیل بن صباح گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: لباسی به لباسشوی داده می‌شود و او آن را پاره یا غرق می‌کند، آیا او را ضامن کند؟ ۱۵۴

امام ﷺ فرمود: آری او را ضامن زیان رساندن دستانش کند؛ زیرا تو فقط برای اصلاح، آن را به وی دادی، نه برای تباه کردن.»

(۱۳) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ لباسشوی و زرگر را برای حفظ و نگهداری اموال مردم ضامن می‌کرد و در صورتی که وی مورد اعتماد مردم بود، پدرم او را می‌بخشید.» ۱۵۵

(۱۴) ابو بصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ لباسشوی و زرگر را برای حفظ و نگهداری از اموال مردم ضامن می‌کرد و در صورتی که مورد اعتماد بود، امام باقر ﷺ بر او می‌بخشید.» ۱۵۶

(۱۵) یونس گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: آیا لباسشوی و زرگر ضامنند؟ ۱۵۷

امام ﷺ فرمود: کار مردم بدون ضامن بودن آنان سامان نمی‌یابد.

و یونس خود به این سخن عمل می‌کرد.»

(۱۶) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی در برابر دریافت مزد و با ضمانت، کالاهای مردم را برای‌شان می‌فروشد. [آیا این کار اشکال دارد؟] ۱۵۸

امام ﷺ فرمود: در صورتی که وی به آن راضی باشد. همانا ضامن کردن وی برای من ناخوشایند است زیرا می‌ترسم بیش از مقدار زیان وارد بر خود، او را بدهکار کنند، پس با رضایت او اشکال ندارد.»

۱۵۹ ۳۴۹۱۰ (۱۷) **تهذيب** ۲۲۰/۷: **استبصار** ۱۳۲/۳: الحسين بن سعيدعن حمّاد بن عيسى وابن أبى عمير عن معاوية بن عمّار عن أبى عبدالله ﷺ قال: سألته عن الصّبّاغ والقصّار قال: ليس يضمنان (قال الشّيخ ﷺ في يب فالوجه فى هٰذا الخبر أنّهما لا يضمنان إذا كانا مأمونين).

۱۶۰ ۳۴۹۱۱ (۱۸) **تهذيب** ۲۱۸/۷: أحمد بن محمّد عن العبّاس بن موسى عن يونس مولىٰ علىّ بن يقطين عن ابن مسكان عن أبى بصير عن أبى عبدالله ﷺ قال: لا يضمن الصّائغ ولا القصّار ولا الحائك إلّا أن يكونوا متّهمين فيخوّف بالبيّنة ويستحلف لعلّه يستخرج منه شيئاً وفى رجل استأجر حمّالاً فكسر الّذى يحمل (عليه ـ فقيه) أو يهريقه فقال (على نحو من العامل ـ يب) إن كان مأموناً فليس عليه شيء وإن كان غير مأمون فهو ضامن. **كافى** ۲۴۴/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن العبّاس بن موسى عن يونس عن **فقيه** ۱۶۳/۳: ابن مسكان عن أبى بصير عن أبى عبدالله ﷺ فى (الرّجل يستأجر ـ فقيه) الجمّال[1] يكسر الّذى يحمل (وذكر مثله).

۱۶۱ ۳۴۹۱۲ (۱۹) **تهذيب** ۲۲۱/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط عن منصور بن حازم عن بكر بن حبيب قال: قلت لأبى عبدالله ﷺ: أعطيت جبّة إلى القصّار فذهبت بزعمه قال: إن اتّهمته فاستحلفه وإن لم تتّهمه فليس عليه شيء.

۱۶۲ ۳۴۹۱۳ (۲۰) **تهذيب** ۲۲۱/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط **استبصار** ۱۳۳/۳: محمّد بن علىّ بن محبوب عن ابن رباط عن منصور عن بكر بن حبيب عن أبى عبدالله ﷺ قال: لا يضمن القصّار إلّا ما جنت يداه وإن اتّهمته أحلفته.

۱۶۳ ۳۴۹۱۴ (۲۱) **تهذيب** ۲۲۲/۷: محمّد بن الحسن **الصّفّار** قال: كتبت إلى الفقيه ﷺ فى رجل دفع ثوباً إلى القصّار ليقصره فيدفعه[2] القصّار إلى قصّار غيره ليقصره فضاع الثّوب هل يجب على القصّار أن يردّه[3] (إذا ـ يب) دفعه إلى غيره (و ـ يب) إن كان القصّار مأموناً فوقّع ﷺ: هو ضامن له إلّا أن يكون ثقة مأموناً إن شاء الله. **فقيه** ۱۶۳/۳: روى عن محمّد بن علىّ بن محبوب قال كتب رجل إلى الفقيه ﷺ (وذكر مثله.)

---

۱. الحمّال فيكسر ـ فقيه. ۲. فدفعه ـ فقيه. ۳. أن يردّ ما ـ فقيه.

۱۵۹ (۱۷) معاویة بن عمار گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ رنگرز و لباسشوی سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: ضامن نیستند.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «مقصود از این روایت این است که آنان در صورتی که مورد اعتماد باشند ضامن نیستند.»

۱۶۰ (۱۸) ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «زرگر، لباسشوی و بافنده ضامن نیستند مگر آنکه مورد اتهام و بدگمانی باشند که در این صورت با درخواست بیّنه و سوگند ترسانده می‌شوند تا چیزی از آن را بر ندارند.

و دربارهٔ کسی که باربری را اجاره کرد و او بار را شکست و یا آن را ریخت، امام ﷺ فرمود: او نیز مانند کارپرداز است، اگر مورد اعتماد است، چیزی برعهدهٔ او نیست و اگر مورد اعتماد نیست، ضامن است.»

۱۶۱ (۱۹) بکر بن حبیب گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: جبه‌ای را به لباسشوی دادم و او مدعی دزدیده شدن آن شد.

امام ﷺ فرمود: اگر به وی گمان بد داری، او را سوگند بده و اگر او را متهم نمی‌کنی چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۶۲ (۲۰) بکر بن حبیب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «لباسشوی ضامن نیست مگر آنچه را با دستانش آسیب رسانده و اگر مورد اتهام توست، او را سوگند بده!»

۱۶۳ (۲۱) محمد بن حسن صفار گوید: «به امام ﷺ نوشتم: شخصی لباسی را برای شستشو به لباسشوی می‌دهد و او نیز آن را به لباسشوی دیگری می‌دهد و در این میان لباس گم می‌شود. آیا واجب است لباسشوی در صورتی که آن را به دیگری داده است، آن را بازگرداند؛ با فرض این‌که وی مورد اعتماد است؟

امام ﷺ مرقوم فرمود: او ضامن است مگر آنکه امین و مورد اعتماد باشد، انشاءالله.»

این روایت از محمد بن علی بن محبوب نیز نقل شده است.

١٦٤ (٢٢) **كافي ٥/٢٤٢: تهذيب ٧/٢١٩: استبصار ٣/١٣١: عليّ** (بن إبراهيم ـ كا ـ صا) عن ٣٤٩١٥
أبيه عن ابن أبي نجران عن صفوان عن **الكاهليّ** عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن القصّار يسلّم إليه الثّوب واشترط عليه (أن ـ كا ـ صا) يعطي في وقت قال: إذا خالف (الوقت ـ كا) وضاع الثّوب بعد الوقت فهو ضامن.

١٦٥ (٢٣) **كمال الدّين ٤٥٤:** حدّثنا محمّد بن عليّ بن محمّد بن حاتم النوفليّ المعروف ٣٤٩١٦
بالكرمانيّ قال: حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن عيسى الوشّاء البغداديّ قال: حدّثنا أحمد بن طاهر القميّ قال: حدّثنا محمّد بن بحر بن سهل الشّيباني قال: حدّثنا أحمد بن[١] مسرور عن سعد بن عبدالله القميّ (إلى أن قال ٤٥٨) فقال مولاي (الحسن العسكريّ ﷺ) يا ابن اسحاق استخرج ما في الجراب ليميّز ما بين الحلال والحرام منها فأوّل صرّة بدأ أحمد بإخراجها قال الغلام: هٰذه (لفلان بن فلان) من محلّة كذا بقم تشتمل على اثنين وستّين ديناراً فيها من ثمن حجيرة باعها صاحبها وكانت ارثاً له عن أبيه خمسة وأربعون ديناراً ومن أثمان تسعة أثواب أربعة عشر ديناراً وفيها من أجرة الحوانيت ثلاثة دنانير فقال مولانا: صدقت يا بنيّ، دلّ الرّجل على الحرام منها فقال ﷺ: فتّش عن دينار رازي السّكّة تأريخه سنة كذا قد انطمس من نصف إحدى صفحتيه نقشه وقراضة آمليّة وزنها ربع دينار والعلّة في تحريمها أنّ صاحب هٰذه الصّرّة وزن في شهر كذا من سنة كذا على حائك من جيرانه من الغزل منّاً وربع منّ فأتت على ذٰلك مدّة وفي انتهائها قيّض لذٰلك الغزل سارق فأخبر به الحائك صاحبه فكذّبه واستردّ منه بدل ذٰلك منّاً ونصف منّ غزلاً أدقّ ممّا كان دفعه إليه واتّخذ من ذٰلك ثوباً كان هٰذا الدينار مع القراضة ثمنه الخبر.

وتقدّم في رواية فقيه (٣) من باب (٢٥) كراهة الحلف على البيع من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ٢٣ قوله ﷺ ويل لصنّاع أُمّتي من اليوم والغد. وفي رواية السّكونيّ (١) من باب (٧) حكم ما لو غرقت السّفينة وما فيها من أبواب اللقطة ج ٢٣ قوله ﷺ كان أمير المؤمنين ﷺ يضمّن القصّار والصبّاغ احتياطاً على أمتعة النّاس وكان لا يضمن عليه السّلام من الغرق والحرق والشّيء الغالب. وفي أحاديث باب (١) أنّ الوديعة لا يضمنها المستودع من

---

١. أحمد بن محمّد بن مسرور ـ نل.

۱۶۴ (۲۲) کاهلی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: لباسی به لباسشوی داده می‌شود و با او شرط می‌شود که در وقت معین تحویل دهد.

امام ﷺ فرمود: در صورتی که از آن زمان تخلف کند و پس از آن لباس گم شود، وی ضامن است.»

۱۶۵ (۲۳) سعد بن عبدالله قمی گوید: «سرورم امام حسن عسکری ﷺ فرمود: ای فرزند اسحاق! محتویات کیسه را بیرون بیاور تا حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند.

نخستین همیانی که احمد بیرون آورد، کودک فرمود: این متعلق به فلانی ساکن فلان محله قم است. در آن شصت و دو دینار است. چهل و پنج دینار آن بهای اتاقکی است که از پدرش آن را به ارث برده و فروخته است و چهارده دینار آن بهای نُه لباس است و سه دینار باقی مانده اجاره مغازه‌های اوست.

مولای‌مان ـ امام حسن عسکری ﷺ ـ فرمود: راست گفتی، ای فرزند عزیزم! حرام آن را به این مرد بشناسان!

امام زمان (عج) در میان دینارها جستجو کرد و یک دینار با سکه شهر ری به تاریخ فلان سال که از یک طرف نقش آن تا نیمه پاک شده بود و یک دینار قراضه آملی که وزن آن به اندازه ربع دینار بود بیرون آورد و فرمود: دلیل حرمت آنها این است که صاحب این همیان در فلان سال و فلان ماه یک و یک چهارم من نخ به همسایه بافنده‌اش داد مدتی بر آن گذشت تا سرانجام دزد به آن نخ‌ها زد. بافنده این موضوع را به صاحب آن گفت ولی او بافنده را تکذیب کرد و به جای آن یک من و نیم نخ لطیف‌تر تحویل گرفت و با آن لباسی بافت که این دو دینار بهای آن لباس است...»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب بیست و پنجم از ابواب مستحبات تاجر فرموده پیامبر ﷺ که: «وای بر صنعتگران امت من از امروز و فردا کردن.»

أبوابها ج ٢٣ ما يناسب الباب. وفى رواية زيد (٨) من باب (٢٩) ثبوت الضمان على الملّاح والجمّال من أبواب الإجارة قوله ﷺ كلّ عامل مشترك إذا أفسد فهو ضامن فسألته ما المشترك فقال الّذى يعمل لى ولك ولذا. وفى أحاديث باب (٢٦) ضمان الطّبيب والبيطار إذا لم يأخذ البرائة من أبواب موجبات الضّمان فى كتاب الديّات ج ٣١ ما يدلّ على بعض المقصود.

(٣١)

باب أنّ العين أمانة لايضمنها المستأجر إلّا مع التّعدّى أو التّفريط وحكم إجارة الدّار وشرط ثمر الشّجرة للمستأجر وجواز استيجار المرأة للارضاع

١٦٦ ٣٤٩١٧ (١) البحار ٢٨٩/١٠: ما وصل إلينا من أخبار علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال: سألته عن رجل استأجر دابّة فوقعت فى بئر فانكسرت ما عليه؟ قال: هو ضامن كان يلزمه أن[١] يستوثق منها وإن أقام البيّنة انّه ربطها واستوثق منها فليس عليه شيء.

١٦٧ ٣٤٩١٨ (٢) الدّعائم ٧٧/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: ما فعله المكترى فى الدّار بغير اذن صاحبها فعطبت[٢] من أجل فِعْلِه فهو ضامن وإن فعل ما يفعله مثله من السّكّان فلا ضمان عليه.

١٦٨ ٣٤٩١٩ (٣) وفيه ٧٨/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: من اكترى دابّة شهراً لِيَطْحَنَ عليها أو يعمل عملاً أو يسافر سفراً ولم يبيّن قدر ما تطحن أو ما تحمل[٣] أو ما تمشى كلّ يوم فالإجارة جائزة وله أن يستعمل الدّابّة فيما اكتراها له بقدر ما يستعمل فيه مثلها فإن تعدّىٰ عليها ضمن وكذلك السّفن.

١٦٩ ٣٤٩٢٠ (٤) وفيه ٧٦/٢: وعنه ﷺ أنّه سئل عن الرّجل يستأجر الدّار وفيها شجرات فيشترط ثمرها قال: لا بأس.

---

١. ان كان لم ـ ئل.

٢. العطب: الهلاك، يكون فى النّاس وغيرهم ـ اللّسان.

٣. تعمل ـ خ ل.

و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب لقطه فرموده معصوم ﷺ که: «امیرمؤمنان ﷺ لباسشوی و رنگرز را برای محافظت کالاهای مردم ضامن می‌کرد ولی از غرق شدن و آتش‌سوزی و حوادث غیر اختیاری ضامن نمی‌کرد.»

و در روایات باب یکم از ابواب ودیعه مناسب با این بحث هست.

و در روایت هشتم از باب بیست و نهم از ابواب اجاره فرموده امام ﷺ که: «هر کارپرداز مشترکی در صورت تباه کردن ضامن است.

راوی گوید: سؤال کردم: مشترک یعنی چه؟

امام ﷺ فرمود: کسی که برای من و تو و این کار می‌کند.»

و در روایات باب بیست و ششم از ابواب موجبات ضمان مطالبی است که بر بخشی از مقصود دلالت می‌کند.

باب ۳۱
امانی بودن عقد اجاره و شرط ضمن آن

۱۶۶ (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر ﷺ ـ سؤال کردم: شخصی چهارپایی را اجاره می‌کند، آن‌گاه در چاهی می‌افتد و جایی از بدنش می‌شکند. چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام ﷺ فرمود: او ضامن است، [چون] بر او واجب بود آن را محکم می‌بست و اگر بیّنه بیاورد که او را بسته و نگهداشته است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۶۷ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هر کاری که مستأجر در خانه اجاره‌ای بدون اجازه صاحبش انجام دهد و به خاطر آن، خانه ویران شود، وی ضامن است و اگر کاری انجام دهد که ساکنان همه خانه‌ها انجام می‌دهند ضمانتی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۶۸ (۳) در همان کتاب از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس چهارپایی را به مدت یک ماه برای آسیاب کردن یا انجام کاری یا مسافرتی اجاره کند و میزان آسیاب کردن یا باربری یا پیمودن مسافت هر روز را مشخص نکند اجاره وی صحیح است و به مقداری می‌تواند آن حیوان را در کاری که برای آن اجاره کرده به کار گیرد که نظیر آن حیوان به کار گرفته می‌شود و در صورت تجاوز از آن حد ضامن است و کشتی نیز همین‌طور است.»

۱۶۹ (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی خانه‌ای اجاره می‌کند که در آن چند درخت است و با صاحبخانه شرط می‌کند که از میوه‌های آنها استفاده کند.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

وتقدّم فی باب (۱) أنّ الوديعة لا يضمنها المستودع من أبوابها ج ۲۳ ما يدلّ علىٰ بعض المقصود. وفی رواية ابن قيس (۸) من باب (۱) استحباب اعارة المؤمن متاع البيت من أبواب العارية ج ۲۴ قوله ﷺ ولا يغرم الرّجل إذا استأجر الدابّة ما لم يكرهها أو يبغها غائلة. وفی أحاديث باب (۲۰) انّ من استأجر دابّة فشرط أن لا يركبها غيره ثمّ خالف الشّرط كان ضامناً من أبواب الإجارة ـ ج ۲۴: وباب (۲۱) انّ من استأجر دابّة إلى مسافة فتجاوزها ضمن أُجرة المثل وباب (۲۸) انّ صاحب الحمّام لا يضمن الثّياب وباب (۲۹) ثبوت ضمان الملّاح والجمّال إذا فرّطوا وباب (۳۰) ضمان كلّ من يعطى الأجر ليصلح فيفسد ما يدلّ علىٰ ذٰلك.

ويأتى فی أحاديث باب (۵۱) ماورد من الثّواب للحامل ولوضعها من أبواب أحكام الأولاد ج ۲۶ وباب (۵۵) انّه لا يصلح استرضاع المرأة الّتی ولدت من الزّنا وباب (۵٦) ماورد فی التخيّر للرّضاع وكراهة استرضاع الحمقاء ما يدلّ على ذيل الباب.

(۳۲)

باب ماورد فی أنّ من استأجر من امرأة بيتاً له باب إلى بيت تسكنه المرأة وقالت أنا أغلق الباب بيني وبينك فأبت أن يغلقه فليتحوّل منه

۱۷۰ ۳۴۹۲۱ (۱) فقيه ۳/۱۵۹: روى عن محمّد الطّيّار (الطّيّان ـ خ) قال: دخلت المدينة وطلبت بيتاً أتكاراه فدخلت داراً فيها بيتان بينهما باب وفيه امرأة فقالت تكارى هٰذا البيت قلت بينهما باب وأنا شابّ قالت أنا أغلق الباب بيني وبينك فحوّلت متاعى فيه وقلت لها: أغلقی الباب فقالت يدخل علىّ منه الرّوح دَعه فقلت لا أنا شابّ وأنتِ شابّة أغلقيه قالت اقعد أنت فی بيتك فلست آتيك ولا أقربك وأبت أن تغلقه. فأتيت أبا عبدالله ﷺ فسألته عن ذٰلك فقال تحوّل منه فانّ الرّجل والمرأة إذا خليا فی بيت كان ثالثهما الشّيطان. ويأتى فی أحاديث باب (۲۱) انّه لا يجوز للرّجل أن يخلو بالمرأة الأجنبيّة من أبواب جملة من أحكام الرّجال والنّساء الأجانب ج ۲۵ ما يناسب ذٰلك.

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب ودیعه مطالبی هست که بر بخشی از این بحث دلالت می‌کند در روایت هشتم از باب یکم از ابواب عاریه فرموده امام ﷺ که: «اجاره کننده حیوان تا وقتی آن را مجبور نکند و به هلاکت نیندازد غرامتی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایات باب بیستم، بیست و یکم، بیست و هشتم، بیست و نهم و سی‌ام از ابواب اجاره مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب پنجاه و یکم، پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم از ابواب احکام فرزندان مطالبی مناسب با ذیل باب خواهد آمد.

باب ۳۲

حکم اجاره اتاقی از منزل یک زن تنهاکه در اتاقی دیگر زندگی می‌کند

(۱) محمد طیّار گوید: «وارد مدینه شدم و به جستجوی یک اتاق اجاره‌ای پرداختم تا وارد خانه دو ۱۷۰
اتاقه‌ای شدم که میان آنها دری وجود داشت و زنی در آن خانه زندگی می‌کرد. آن زن گفت: این اتاق را اجاره می‌دهم.

گفتم: این دو اتاق به هم راه دارد و من هم جوان هستم.

آن زن گفت: من آن در را میان خودمان قفل می‌کنم. آن‌گاه وسایلم را به آنجا منتقل کردم و به آن زن گفتم: در را قفل کن.

زن گفت: از آنجا روح به سراغ من می‌آید. آن را رها کن.

گفتم: نه، من و تو مرد و زن جوان هستیم، در را قفل کن.

زن گفت: تو در اتاقت بنشین من نزد تو نمی‌آیم و نزدیکت نمی‌شوم.

و از قفل کردن در خودداری کرد؛ از این رو من نزد امام صادق ﷺ رفتم و در این باره از وی سؤال کردم، امام ﷺ فرمود: از آنجا جابه‌جا شو؛ زیرا هرگاه مرد و زن در اتاقی خلوت کنند، سومین آنها شیطان است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بیست و یکم از ابواب احکام مردان و زنان نامحرم مناسب با این بحث خواهد آمد.

(۳۳)

باب ماورد فی جواز اکتراء الدّار بالعُروض وفی سکنی دار بسکنی دار اُخریٰ

۱۷۱ ۲۴۹۲۲ (۱) الدّعائم ۷٦/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه رخّص فی اکتراء الدّور بالعُروض[۱] وفی سکنیٰ دار بسکنیٰ دار اُخریٰ.

(۳۴)

باب ماورد فی جواز اکتراء الدّار مشاهرة

۱۷۲ ۲۴۹۲۳ (۱) الدّعائم ۷٦/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عمّن یکتری داراً مشاهرة[۲] علی أنّه إن سکن یوماً لزمه کراء الشّهر فقال: لا بأس وله أن یکری الدّار بقیّة الشّهر فإن تشاجرا فی دفع الکراء أخذ لکلّ یوم بحسابه.

(۳۵)

باب انّ من اکتری داراً فرثّت أو انهدمت لم‌یجبر صاحبها علی إصلاحها وللمکتری الخیار

۱۷۳ ۲۴۹۲۴ (۱) الدّعائم ۷٦/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال من اکتری داراً فرثّت[۳] أو انهدمت لم یجبر صاحبها علی إصلاحها والمکتری بالخیار إن شاء أقام وإن شاء خرج وحاسبه بما سکن.

---

۱. العرض بالفتح فالسکون المتاع وکلّ شیء فهو عرض سوی الدراهم والدّنانیر فإنّهما عین والجمع عُروض کفلس وفلوس ـ مجمع.

۲. شاهر الأجیر مشاهرة: استأجر للشهر، والمشاهرة: المعاملة شهراً بشهر (اللسان: ٤/٤٣٢).

۳. فخربت ـ خ. رثّ الشّیء: بلی من قِدَم الزّمان، وضعف وسقط عن حال جدته.

باب ۳۳

حکم کرایه خانه با کالا و سکونت در خانه‌ای در مقابل سکونت خانه دیگر

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ کرایه کردن خانه را در برابر کالا و سکونت خانه‌ای را در مقابل سکونت خانه دیگر اجازه فرمود. ۱۷۱

باب ۳۴

جواز کرایه خانه به صورت ماهانه

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی خانه‌ای را ماهانه کرایه می‌کند به این شرط که اگر یک روز از یک ماه اقامت کرد، کرایه آن ماه را به طور کامل بپردازد. ۱۷۲

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد و مستأجر می‌تواند در باقیمانده آن ماه خانه را کرایه دهد و اگر در پرداخت کرایه با هم اختلاف کردند، کرایه هر روز را جداگانه دریافت می‌کند.»

باب ۳۵

حکم فروریختن بخشی از خانه کرایه‌ای یا ویران شدن آن

(۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس خانه‌ای را کرایه کند، آن‌گاه بخشی از آن فرو ریزد یا ویران شود، صاحبش را نمی‌توان مجبور به اصلاح آن کرد و مکتری اختیار دارد که اگر خواست بماند و اگر خواست خارج شود و به مقداری که سکونت کرده با صاحبخانه حساب کند.» ۱۷۳

(٣٦)

باب انّه ليس لمن اكترى داراً أو حانوتاً أن يدخل فيها مايضرّبها أو بالجيران وليس لصاحبها أن يمنعه من عمل يعمله مالم يكن يضرّ إلّا إذا سمّى ما يعمل فيها

١٧٤ ٣٤٩٢٥ (١) الدّعائم ٧٦/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: ليس لمن اكترى داراً أن يدخل فيها ما يضرّ بالدّار أو بالجيران وان اكتراها ولم يسمّ ما يعمل فيها فليس لصاحبها أن يمنعه من عمل يعمله ما لم يكن يضرّ وكذلك الحوانيت. وتقدّم في أحاديث باب (٧٨) جملة من حقوق الجار وحرمة إيذائه من أبواب العشرة ج ٢٠ ما يناسب ذلك. وفي باب (١٠) حكم من كانت له نخلة في حائط الغير وفيه عياله وأبىٰ أن يستأذن من أبواب إحياء الموات ج ٢٣ ما يناسب الباب فلاحظ.

(٣٧)

باب ماورد في تقديم قول المؤجر أو المستأجر

١٧٥ ٣٤٩٢٦ (١) الدّعائم ٧٧/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عن المتكاريَين يختلفان في الكراء قبل السّكنىٰ أو من بعدها قال: القول قول ربّ الدّار ويتحالفان ويتفاسخان.

١٧٦ ٣٤٩٢٧ (٢) وفيه ـ عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عن الرجل يسكن دار الرجل فيقول صاحب الدّار: أكريتها منه ويقول السّاكن: أسكنتني بالإكراء[١] ولا بيّنة لواحد منهما قال: القول قول ربّ الدّار مع يمينه وله قيمة الكراء وإن كانت لاحدهما بيّنة كانت البيّنة أولىٰ ـ وعنه عليه السلام أنّه قال: لا بأس بإكتراء المشاع[٢].

١٧٧ ٣٤٩٢٨ (٣) وفيه ـ عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عن رجل اكترى عن رجل داراً فادّعى أنّ ربّ الدّار أمره أن يرمّها وأنّه أنفق فيها وأنكر ذلك ربّ الدّار قال: البيّنة علَى المدّعى وعلىٰ ربّ الدّار اليمين وللمكترى ـ أخذ النّقض[٣] بعد ذلك.

---

١. بلا كراء ـ ك.

٢. المشاع: يقال نصيب فلان شائع في جميع هذه الدّار ومشاع: أى ليس بمقسوم ولا معزول. (اللسان: ١٩١/٨).

٣. أن يأخذ النّقض ـ خ ـ أجرة المثل ـ خ.

باب ۳۶
کیفیت استفاده از مغازه و خانه کرایه‌ای

(۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «کسی که خانه‌ای را کرایه ۱۷۴
کرده حق ندارد چیزی را داخل آن کند که به خانه همسایگان زیان بزند و اگر در قرارداد کرایه از کاری که در آن انجام می‌دهد نام نبرد، تا وقتی که زیان نزند صاحبش نمی‌تواند از کار او جلوگیری کند و مغازه نیز همین‌گونه است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتاد و هشتم از ابواب معاشرت و باب ده از ابواب احیای زمین‌های مرده مناسب با این بحث هست؛ ملاحظه کنید.

باب ۳۷
حکم اختلاف میان مستأجر و موجر

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ دربارهٔ اختلاف مستأجر و مؤجر ۱۷۵
بر سر اجاره قبل یا بعد از سکونت سؤال شد. امام ﷺ فرمود: «سخن صاحبخانه پذیرفته می‌شود و هر دو سوگند می‌خورند و اجاره فسخ می‌شود.»

(۲) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی در خانه فرد دیگری ۱۷۶
ساکن است. صاحبخانه می‌گوید: خانه را به او کرایه داده‌ام و شخص دیگر می‌گوید: به طور مجانی مرا ساکن کردی و هیچ‌یک از آنها بیّنه ندارند.

امام ﷺ فرمود: سخن صاحبخانه همراه با سوگندش پذیرفته می‌شود و قیمت کرایه خانه برای وی ثابت می‌شود و اگر یکی از آنها بینه داشت، بیّنه مقدم است.

و فرمود: کرایه کردن ملک مشاع اشکال ندارد.»

(۳) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی خانه‌ای را از دیگری ۱۷۷
کرایه می‌کند. مکتری مدّعی است که صاحبخانه دستور تعمیر خانه را به وی داده و او بر این اساس هزینه کرده و صاحبخانه منکر است. امام ﷺ فرمود: بیّنه بر مدّعی است و صاحبخانه باید سوگند یاد کند و پس از آن مکتری می‌تواند آن را خراب کند (یا اجرت‌المثل دریافت کند).»

۱۷۸ ۳۴۹۲۹ (٤) وفيه ٢/٧٩: عن جعفر بن محمّدعليه‌السلام انّه قال: إذا اختلف المتكاريان فقال المكترى: اكتريت إلى موضع كذا وكذا وقال ربّ الدّابّة: بل إلى موضع كذا وإن كان أحد الموضعين أبعد أو أكثر مؤنة فالبيّنة على المكترى[1] إن كان ادّعاه وإن تساويا وأراد كلّ واحد منهما القصد إلى الموضع الّذى ذكره فإن كان قبل أن يركب الدّابّة أو ركب ركوباً يسيراً أو انتقد المكرئ أُجرته فالقول قوله والمكترى مدّع إذا كان يشبه أن يكون كراء النّاس مثله وإن لم يركب ولم تفقد[2] تحالفا وتفاسخا ومن نكل عن اليمين لزمته دعوى صاحبه هٰذا إذا لم يكن بيّنة وإن كانت بيّنة فالبيّنة أقطع.

۱۷۹ ۳۴۹۳۰ (٥) وفيه ٢/٨٢: عن أبى جعفرعليه‌السلام أنّه قال: إذا دفع رجل إلى خيّاط ثوباً فخاطه قباءاً فقال ربّ الثّوب: إنّما أمرتك أن تخيطه قميصاً وقال الخيّاط: بل أمرتنى أن أخيطه[3] قباءاً ولا بيّنة بينهما فالقول قول الخيّاط مع يمينه.

(۳۸)

باب ماورد في أنّ الخيار يجب في الكراء كما يجب في البيوع

۱۸۰ ۳۴۹۳۱ (١) مستدرك ١٤/٤٠: الدّعائم: عن أبي عبداللهعليه‌السلام أنّه قال الخيار يجب في الكراء كما يجب في البيوع.

(۳۹)

باب أنّ من اكترى داراً فيها متاع لصاحبها على أنْ ينقله فتثاقل ليس له من الكراء إلّا بقدر ما سكن السّاكن

۱۸۱ ۳۴۹۳۲ (١) الدّعائم ٢/٧٧: عن جعفر بن محمّدعليه‌السلام أنّه قال في رجل اكترى داراً فيها متاع لربّ الدّار على أن ينقله فتثاقل عن نقله قال: ليس له من الكراء إلّا بقدر ما سكن السّاكن من[4] الدّار.

---

١. المدّعى ـ خ. ٢. ينتقد ـ خ. تنقد ـ خ. ٣. ما أمرتنى إلّا أن أخيطه ـ خ.
٤. في ـ خ.

۱۷۸ (۴) در همان کتاب از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه کرایه‌دهنده و کرایه‌کننده حیوان بر سر مسافت مورد کرایه با هم اختلاف کنند، اگر یکی از دو مسیر دورتر یا پرهزینه‌تر از دیگری است، در صورتی که کرایه‌کننده مدعی آن مسیر است، باید بیّنه بیاورد و اگر دو مسیر با هم مساوی است و هر کدام می‌خواهند به سمت مسیر مورد ادعای خود بروند ـ در صورتی که پیش از شروع پیمودن مسیر است یا اندکی از مسیر را پیموده است و[1] کرایه‌دهنده کرایه‌اش را دریافت کرده است ـ سخن کرایه دهنده پذیرفته است و کرایه کننده مدعی است، به شرط آن‌که کرایه آن مسیر در حدود کرایه آنها باشد و در صورتی که چیزی از مسیر را نپیموده و کرایه را نیز نپرداخته، هر دو سوگند یاد می‌کنند و اجاره فسخ می‌شود و هرکس از سوگند خودداری کند، ادعای دیگری دربارهٔ وی ثابت می‌شود. آنچه گفته شد در صورتی است که بینه در میان نباشد ولی در غیر این صورت، بیّنه برنده‌تر و قاطع‌تر است.»

۱۷۹ (۵) در همان کتاب از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی پارچه‌ای را به خیاطی بدهد و او با آن پارچه قبایی برای وی بدوزد، آن‌گاه صاحب پارچه بگوید: من از تو خواستم که با آن پیراهنی بدوزی و خیاط بگوید: بلکه، به من دستور دادی تا با آن قبا بدوزم و بینه‌ای در میان نباشد، در این صورت سخن خیاط همراه با سوگندش پذیرفته است.»

باب ۳۸
وجوب خیار در کرایه

۱۸۰ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «خیار در کرایه ثابت است به همان گونه که در بیع ثابت است.»

باب ۳۹
حکم اشغال بخشی از خانه کرایه‌ای توسط صاحبخانه

۱۸۱ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در بخشی از یک خانه وسایل صاحبش بود. شخصی به شرط تخلیه، آن را کرایه کرد ولی صاحبخانه در تخلیه آن کوتاهی کرد. امام صادق ﷺ در این باره فرمود: صاحبخانه تنها به مقداری که در خانه‌اش سکونت شده است حق دریافت کرایه را دارد.»

۱. در متن کتاب «او» آمده است که به نظر می‌رسد اشتباه است.

(٤٠)

باب حكم من اكترىٰ دابّة أو سفينة
فحمل عليها ماحرّم الله تعالى

١٨٢ ٢٤٩٣٣ (١) الدّعائم ٧٨/٢: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه قال من اكترى دابّة أو سفينة فحمل عليها المكترى خمراً أو خنازير أو (ما حرّم[١] الله) لم يكن على صاحب الدّابّة شيء وإن تعاقدا على حمل ذٰلك فالعقد فاسد والكراء علىٰ ذٰلك حرام.

وتقدّم في أحاديث باب (٣) تحريم بيع الخمر من أبواب ما يكتسب بـه ج ٢٢ وباب (٣٨) تحريم إجارة المساكن والسّفن للمحرّمات ما يدلّ على ذلك.

(٤١)

باب حكم من اكترى دابّة يوماً فحبسها بعد ذٰلك أيّاماً

١٨٣ ٢٤٩٣٤ (١) الدّعائم ٧٩/٢: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه قال: من اكترى دابّة يوماً فَحَبَسَهٰا بعد ذٰلك أيّاماً فربّ الدّابّة بالخيار إن شاء ضمّنه ما نقصت وإن شاء أخذ منه أجر مثلها.

(٤٢)

باب حكم من يدفع الحنطة إلى الطّحّان ويشترط عليه
أن يعطيه الدّقيق زيادة معلومة على كيل الحنطة

١٨٤ ٢٤٩٣٥ (١) الدّعائم ٨٠/٢: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه سئل عن الطّحّان تـدفع إليـه الحـنطة ويشترط عليه أن يعطى من الدّقيق زيادة معلومة على كيل الحنطة قال: لا خير في ذٰلك له الأجر وعليه أن يؤدّى أمانته.

---

١. ما يحرم ـ ك.

باب ۴۰

حکم حمل چیزهای حرام با کشتی یا حیوان کرایه‌ای

(۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس کشتی یا ۱۸۲
چهارپایی را کرایه کند و با آن شراب یا خوک یا چیزهای حرام را جابه‌جا کند، بر صاحب حیوان گناهی نیست و اگر بر حمل، قرارداد ببندند، عقد باطل است و کرایه گرفتن برای آن حرام است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سوم و سی و هشتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مطالبی مناسب که بر این بحث دلالت می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴۱

حکم کرایه حیوان برای یک روز و نگه داشتن آن به مدت چند روز

(۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس حیوانی را یک ۱۸۳
روز کرایه کند و پس از آن چند روز آن را نگهدارد، صاحب حیوان می‌تواند او را ضامن کاهش حیوان کند و می‌تواند از وی اجرت المثل دریافت کند.»

باب ۴۲

حکم تحویل گندم به آسیابان به شرط پرداخت آرد به پیمانه بیشتر

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی گندم به ۱۸۴
آسیابان تحویل می‌دهد و با وی شرط می‌کند که چند پیمانه آرد بیشتر از پیمانه‌های گندم تحویل دهد.
امام ﷺ فرمود: خیری در این کار نیست. آسیابان مزد بگیرد و امانت وی را بپردازد.»

(٤٣)

باب أنّ من اغتصب عبداً فآجره فقدر عليه مولاه أخذه وأخذ الأجرة ممّن كانت في يده

١٨٥ ٢٢٩٣٦ (١) الدّعائم ٢/٤٨٦: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال: إذا اغتصب الرّجل عبداً فاستأجره أو استأجر العبد نفسه ثمّ استحقّه مولاه أخذه وأخذ الأُجرة ممّن كانت في يديه.

ويأتي في أحاديث باب (١) تحريم الغصب ووجوب ردّ المغصوب إلى مالكه من أبواب الغصب ج ٢٤ ما يدلّ علىٰ ذلك.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

باب ۴۳

حکم اجاره دادن برده غصبی

(۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی برده‌ای را ۱۸۵
غصب کند و آن‌گاه آن را اجاره دهد یا بردهٔ خودش را به دیگری اجاره دهد و سپس صاحب آن برده به وی دست یابد، برده و اجرتش را از کسی که برده در اختیار اوست، می‌گیرد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب یکم از ابواب غصب مطالبی مناسب این بحث خواهد آمد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب الجعالة وأبوابها

(١)

باب جواز الجعالة على تعليم العمل وعلى الشّركة وللدّلّال والسّمسار والغزو وغيرها

١٨٦ (١) **قرب الإسناد** ٢٦٦: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه ٢٣٩٣٧
موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل قال لرجل علّمني عملك وأعطيك ستّة دراهم وشاركني قال إذا رضي فلا بأس.

١٨٧ (٢) **البحار** ٢٥٨/١٠: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن ٢٣٩٣٨
جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل قال لرجل أعطيك عشرة دراهم وتعلّمنى عملك[١] وتشاركنى هل يحلّ ذٰلك له؟ قال عليه السلام إذا رضى فلا بأس به.

١٨٨ (٣) **تهذيب** ١٥٦/٧: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان **كافى** ٢٣٩٣٩
٢٨٥/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٥٦/٧: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم أو غيره عن عبدالله بن سنان قال: سئل أبو عبدالله عليه السلام وأنا أسمع فقال له: انّا نأمر[٢] الرّجل فيشترى لنا الأرض والغلام والدّار والخادم[٣] ونجعل له جعلاً قال: لا بأس (بذلك[٤] ـ خ). **كافى** ٢٨٥/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان

---

١. علمك ـ خ.
٢. ربّما أمرنا ـ خ يب.
٣. والجارية ـ يب ـ خ كا.
٤. به ـ خ يب.

فصل هفدهم: ابواب جعاله

باب ۱

جواز جعاله بر آموزش، شراکت، دلالی، سمساری، جنگیدن و...

۱۸۶ (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید حرفه خود را به من بیاموز و من شش درهم به تو می‌دهم و با من شریک شو.

امام ﷺ فرمود: در صورت رضایت وی اشکال ندارد».

۱۸۷ (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: ده درهم به تو می‌دهم تا حرفه‌ات را به من بیاموزی و با من شریک شوی آیا این کار برای وی حلال است؟

امام ﷺ فرمود: در صورت رضایت وی اشکال ندارد».

۱۸۸ (۳) عبدالله بن سنان گوید: «شنیدم که از امام صادق ﷺ سؤال شد: ما از شخصی می‌خواهیم که زمین و برده و کنیز برای ما بخرد و برای وی اجرتی قرار می‌دهیم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد».

قال سمعت أبي سأل أبا عبدالله عليه السلام وأنا أسمع فقال له: ربّما أمرنا الرّجل (وذكر مثله). وتقدّم في رواية وهب (١) من باب (٨) جواز الاستنابة في الجهاد والإجعال للغزو من أبواب الجهاد ج ١٦ قوله إنّ علياً عليه السلام سئل عن الإجعال للغزو فقال عليه السلام لا بأس به. وفي رواية ابن سنان (٣) من باب (٦٢) جواز أخذ الجُعل على معالجة الدّواء من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله الرّجل يريد أن يشتري داراً أو أرضاً أو خادماً ويجعل له جُعلاً قال لا بأس. وفي رواية ابن سنان (٤) قوله ربّما أمرنا الرّجل فيشتري لنا الأرض والدّار والغلام والجارية ونجعل له جُعلاً ولاحظ ساير أحاديث الباب وباب (٤٧) جواز أخذ السّمسار والدّلّال الاجرة على البيع والشّراء من أبواب البيع ج ٢٢ فإنّ فيها ما يناسب الباب.

(٢)

باب أنّه لا بأس بجعل الآبق والضّالّة

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

١٨٩ (١) تهذيب ٢٤٧/٨: محمّد بن يعقوب عن كافي ٢٠١/٦: محمّد بن يحيى عن
٢٢٩٤٠ العمركي بن عليّ عن عليّ بن جعفر عن أخيه أبي الحسن عليه السلام قال: سألته عن جُعْلِ الآبق والضّالّة؟ قال: لا بأس به. قرب الإسناد ٢٩٥: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام (مثله). البحار ٢٦٤/١٠: ماوصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر (مثله سنداً ومتناً). وتقدّم في رواية وهب (١٢) من باب (١) انّ أفضل ما يستعمله الإنسان في اللقطة تركها من أبوابها ج ٢٣ قوله سألته عن جُعل الآبق والضّالّة قال لا بأس. ولاحظ باب (١٤) انّ من نوى أخذ الجُعل على الضّالّة فتلفت ضمن وباب (١٥) حكم جعل الآبق ومن أخذ آبقاً فأبق منه من أبواب اللّقطة ج ٢٣ ما يناسب ذلك. ويأتي في رواية غياث (١) من باب (٤٢) أنّ من أخذ آبقاً ليردّه إلى صاحبه فأبق لم‌يضمن من أبواب العتق ج ٢٤ قوله عليه السلام في جُعل الآبق انّ المسلم يردّ على المسلم.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هشتم از ابواب جهاد این گفته که: «از علی ﷺ دربارهٔ اجرت قرار دادن برای جهاد سؤال شد و آن حضرت فرمود: اشکال ندارد.»

در روایت سوم از باب شصت و دوم از ابواب کسب‌های روا و ناروا این گفته که: «شخصی می‌خواهد خانه یا زمین یا برده‌ای بخرد و برای آن اجرتی قرار می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

در روایت چهارم این گفته که: «به مردی دستور می‌دهیم تا برای ما زمین و خانه و برده و کنیز خریداری کند و برای او اجرتی قرار می‌دهیم.» و سایر روایات باب و باب چهل و هفتم از ابواب خرید و فروش را بنگر که در آنها مناسب با این بحث هست.

باب ۲
حکم اجرت گرفتن برای یافتن گمشده و برده فراری

(۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم دربارهٔ اجرت گرفتن برای یافتن برده فراری و گمشده سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.» ۱۸۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازدهم از باب یکم از ابواب لقطه این گفته که: «از امام ﷺ دربارهٔ اجرت گرفتن برای یافتن برده فراری و گمشده سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

و باب چهاردهم و پانزدهم از ابواب لقطه را بنگر که مناسب با این بحث است.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب چهل و دوم از ابواب عتق فرموده معصوم ﷺ که: «مسلمان به مسلمان بازگردانده می‌شود.»[1]

---

۱. باب ۴۲ از ابواب آزاد کردن برده روایت ۱.

(٣)

باب ماورد فى أنّ جعيلة الأعرابى من السّحت

وتقدّم فى رواية عبدالله بن طلحة (١٣) من باب (١٠) ما ورد فى أنواع السّحت من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله ﷺ من أكل السّحت سبعة الرّشوة (إلى أن قال) وجَعيلة الأعرابىّ (وفى الحديث جَعيلة الغرق سحت هو أن يجعل له جُعلاً ليخرج ما غرق من متاعه جعله سحتاً لأنّه عقد فاسد بالجهالة الّتى فيه ـ اللسان ج ١١ ص ١١٢).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳
حکم جعاله عرب بیابانگرد

ارجاعات

گذشت:

در روایت سیزدهم از باب دهم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام ؛ که: «از خوردن مال نامشروع هفت چیز است: رشوه... و مال جعالیه‌ای که عرب بیابانگرد آن را معین کند.»

در کتاب لسان العرب گوید: «در روایت آمده است که جعاله گرفتن برای یافتن مال غرق شده سحت [= مال نامشروع] است و آن به این صورت است که برای بیرون آوردن کالای غرق شده در دریا اجرتی تعیین شود و آن حرام و پلید است؛ زیرا عقد به دلیل مجهول بودن باطل است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب الوكالة وأبوابها

(١)

باب جواز الوكالة فى النّكاح والطّلاق والمعاملات وأنّها ثابتة حتّى يعلم الموكّل الوكيل بالخروج منها وأمره ماضٍ حتّى يبلغه العزل منها

١٩٠ ٢٤٩٤١ (١) **العوالى ٢٥٦/٣**: روى أنّ رسول الله ﷺ وكّل عمرو بن أُميّة الضّمرىّ (الضميرى ـ خ) فى قبول نكاح أُمّ حبيبة وكانت بالحبشة ووكّل أبا رافع فى قبول نكاح ميمونة بنت الحارث الهلاليّة خالة عبدالله بن العبّاس ووكّل عروة بن الجعد البارقىّ فى شراء شاة الأُضحيّة ووكّل السُّعاة فى قبض الصّدقات.

١٩١ ٢٤٩٤٢ (٢) **العوالى ٢٥٧/٣**: روى أنّ عليّاً ؈ وكّل أخاه عقيلاً فى مجلس أبى بكر أو عمر، وقال هٰذا عقيل فما قضى عليه فعلىّ وما قضى له فلى ووكّل عبدالله بن جعفر فى مجلس عثمان.

١٩٢ ٢٤٩٤٣ (٣) **تهذيب ٢١٣/٦**: محمّد بن علىّ بن محبوب عن محمّد بن خالد الطّيالسى عن عمرو بن شمر عن **فقيه ٤٧/٣**: جابر بن يزيد ومعاوية بن وهب عن أبى عبدالله ؈ (أنّه ـ فقيه) قال من وكّل رجلاً على إمضاء أمر من الأُمور فالوكالة ثابتة أبداً حتّى يُعْلِمَه بالخروج منها كما أعلمه بالدّخول فيها.

١٩٣ ٢٤٩٤٤ (٤) **تهذيب ٢١٣/٦**: محمّد بن علىّ بن محبوب عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن **فقيه ٤٩/٣**: محمّد ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبدالله ؈ عن[1] رجل وكّل آخر

---

١. فى ـ فقيه.

فصل هجدهم: ابواب وکالت

باب ۱

جواز وکالت در ازدواج، طلاق، معاملات
و بقای وکالت تا آگاهی وکیل از برکنار شدن

۱۹۰ (۱) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ عمروبن امیه ضمری را در پذیرش ازدواج ام حبیبه ـ که در حبشه بود ـ وکیل کرده و ابورافع را در پذیرش ازدواج میمونه دختر حارث هلالی ـ خالهٔ عبدالله بن عباس ـ و عروة بن جعد بارقی را در خریدن گوسفند قربانی و سعاة را برای گرفتن صدقات وکیل کرد.

۱۹۱ (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که امیرمؤمنان ؑ برادرش عقیل را در مجلس ابوبکر و عمر وکیل خود قرار داد و فرمود: «این عقیل است، آنچه علیه او حکم شود بر من است و آنچه برای وی حکم شود برای من است.

و عبدالله بن جعفر را در مجلس عثمان وکیل خود قرار داد.»

۱۹۲ (۳) جابر بن یزید و معاویة بن وهب از امام صادق ؑ روایت می‌کنند که فرمود: «هرکس شخصی را برای انجام کاری وکیل کند، وکالت او برای همیشه پابرجاست تا وقتی که به وی ابلاغ کند که از آن بیرون رود همان گونه که از وی خواست در آن وارد شود.»

۱۹۳ (۴) هشام بن سالم روایت می‌کند که از امام صادق ؑ سؤال شد: «شخصی دیگری را برای انجام کاری وکیل کرد و دو گواه برای آن گرفت. آن‌گاه وقتی وکیل برای انجام آن کار بیرون رفت موکّل گفت: شاهد باشید که من فلانی را از وکالت بر کنار کردم.

على وكالة فى (إمضاء ـ يب) أمر من الأمور وأشهد له بذلك شاهدين فقام الوكيل فخرج لإمضاء الأمر فقال: إشهدوا أنّى قد عزلت فلاناً عن الوكالة فقال: إنكان الوكيل أمضى الأمر الّذى وكّل فيه[1] قبل العزل[2] عن الوكالة فإنّ الأمر واقع ماضٍ على ما أمضاه الوكيل كره الموكّل أم رضى قلت: فإنّ الوكيل أمضى الأمر قبل أن يعلم بالعزل أو يبلغه أنّه قد عزل عن الوكالة فالأمر (ماضٍ ـ يب) على ما أمضاه قال: نعم قلت (له ـ يب): فإن بلغه العزل قبل أن يمضى الأمر ثمّ ذهب حتّى أمضاه لميكن ذلك بشىء قال: نعم: إنّ الوكيل إذا وكّل ثمّ قام عن المجلس فأمره ماضٍ أبداً والوكالة ثابتة حتّى يبلغه العزل عن الوكالة بثقة يبلغه أو مشافهة[3] بالعزل عن الوكالة.

وتقدّم فى رواية ابن عيسى (١) من باب (٧٧) استحباب وضع الطّين من قبر الحسين بين المتاع من أبواب زيارة المعصومين عليهم السلام ج ١٥ قوله وأمرنى عليه السلام أن أُطلّقها عنه وأُمتّعها بهذا المال. وفى رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله عليه السلام فلا بأس أن يكون أجيراً يؤجر نفسه أو ولده أو قرابته أو ملكه أو وكيله فى إجارته لأنّهم وكلاء الأجير من عنده. وفى رواية جميل (٢) من باب (٤١) حكم بيع المبيع قبل قبضه من أبواب البيع ج ٢٢ قوله عليه السلام ويوكّل الرّجل المشترى منه بقبضه وكَيْلِه قال لا بأس بذلك. وفى رواية سعد (٩) من باب (٤٧) إجبار المحتكر على بيع ما احتكره من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ٢٣ قوله عليه السلام وأمر يوسف عليه السلام بعض وكلائه فكان يقول بع بكذا وكذا الخ. ولاحظ باب (٩) حكم من باع طعاماً أو غيره بدراهم إلى أجل من أبواب السّلف ج ٢٣.

ويأتى فى الأبواب الآتية من كتاب الوكالة ج ٢٤ ما يدلّ على ذلك.

ولاحظ باب (٥٥) ثبوت الولاية للوكيل فى عقد النّكاح مالم يعزل من أبواب التّزويج ج ٢٥ ما يناسب ذيل الباب. وفى رواية العلاء (٢) من باب (٧١) ما ورد من الأمر بالإحتياط فى النّكاح قوله امرأة وكّلت رجلاً بأن يزوّجها من رجل الخ. وفى رواية

---

١. عليه ـ فقيه. ٢. أن يعزل ـ فقيه. ٣. يشافه ـ فقيه.

امام ﷺ فرمود: اگر وکیل پیش از برکناری‌اش که مورد وکالت را انجام داده است، آن کار همان گونه که وکیل انجام داده صحیح و گذراست؛ موکل از آن خشنود باشد یا ناخشنود.

گفتم: همانا وکیل پیش از آگاهی از برکناری یا ابلاغ آن به وی، کار مورد وکالت را انجام داد، آیا کار وی صحیح و گذراست؟

امام ﷺ فرمود: آری.

گفتم: اگر پیش از انجام کار خبر برکناری به وی برسد و سپس آن را انجام دهد، آیا آن کار صحیح نیست؟

امام ﷺ فرمود: نه، همانا وکیل وقتی وکیل شد و از مجلس بیرون رفت، تمام کارهایش برای همیشه صحیح است تا به وسیله شخص مورد اعتماد خبر برکناری‌اش ابلاغ شود و یا آن را رودررو از موکّل بشنود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هفتاد و هفتم از ابواب زیارت معصومین ﷺ این گفته که: «امام ﷺ به من دستور داد همسرش را از جانب وی طلاق دهم و او را از این مال بهره‌مند سازم.»

در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام ﷺ که: «اشکال ندارد اجیر باشد. خودش یا فرزندش یا خویشاوندش یا برده‌اش را اجاره دهد یا وکیل در اجاره دادنش او را اجاره دهد چون این‌ها، وکیل از جانب اجیر هستند.»

و در روایت دوم از باب چهل و یکم از ابواب خرید و فروش فرموده امام ﷺ که: «و او خریدارش را در تحویل گرفتن جنس وکیل می‌کند.

امام ﷺ فرمود: این اشکال ندارد.»

و در روایت نهم از باب چهل و هفتم از ابواب مستحبات تاجر فرموده معصوم ﷺ که: «و یوسف به یکی از وکیلانش دستور داد و گفت: به فلان قیمت بفروش.»

باب نهم از ابواب پیش‌خرید را بنگر.

می‌آید:

و در ابواب بعدی از کتاب وکالت مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و باب پنجاه و پنجم از ابواب ازدواج را بنگر که مناسب با ذیل باب است.

در روایت دوم از باب هفتاد و یکم این گفته که: «زنی، مردی را وکیل کرد تا او را به ازدواج شخصی درآورد....»

أبى هلال (٤) من باب (٣٦) انّه يجوز للرّجل أن يوكّل غيره ليطلّق امرأته من أبواب الطّلاق ج ٢٧ قوله رجل وكّل رجلاً بطلاق امرأته (إلى أن قال) وانّه قد بدا له فى ذلك قال ﷺ فليعلم أهله وليعلم الوكيل، وما يدلّ على ذلك أكثر ممّا ذكر فلا يحتاج إلى إيراده.

(٢)

باب حكم من وكّل رجلاً ليزوّجه امرأة ثمّ أنكر ذلك

١٩٤ (١) تهذيب ٢١٣/٦ : محمّد بن علىّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن ذبيان بن
٢٤٩٣٥ حكيم الأودىّ عن فقيه ٤٩/٣ : داود بن الحصين عن عمر بن حنظلة عن أبى عبدالله ﷺ (قال: سألته ـ فقيه) فى[1] رجل قال لآخر: اخطب لى فلانة فما فعلت (من ـ يب) شىء[2] ممّا قالت:[3] من صداق أو ضمنت من شىء أو شرطت فذلك رضى لى وهو لازم لى ولم يشهد على ذلك فذهب فخطب له وبذل عنه الصّداق وغير ذلك ممّا طالبوه وسألوه، فلمّا رجع إليه أنكر ذلك كلّه قال يغرم لها نصف الصّداق عنه وذلك أنّه هو الّذى ضيّع حقّها فلمّا ان[4] لم يشهد لها عليه بذلك الّذى قال له حلّ لها أن تتزوّج ولا تحلّ للأوّل فيما بينه وبين الله عزّوجلّ الّا أن يطلّقها لأنّ الله عزّوجلّ يقول ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ فإن لم يفعل فإنّه مأثوم فيما بينه وبين الله عزّوجلّ وكان الحكم الظّاهر حكم الإسلام (و ـ فقيه) قد أباح الله تعالى لها أن تتزوّج. ويأتى فى رواية أبى عبيدة (١) من باب (٦٧) حكم ما لو خالف الوكيل ما أمر به من أبواب التّزويج ج ٢٥ قوله ﷺ إن كان للمأمور بيّنة أنّه كان أمره أن يزوّجه كان الصّداق على الآمر وإن لم يكن له بيّنة كان الصّداق على المأمور.

---

١. عن ـ فقيه. ٢. شيئاً ـ فقيه. ٣. قاولت ـ فقيه.
٤. فامّا إذا ـ فقيه.

و در روایت چهارم از باب سی و ششم از ابواب طلاق این گفته که: «مردی، مرد دیگری را وکیل کرد تا همسرش را طلاق دهد... سپس تصمیمش تغییر کرد.

امام فرمود: باید خانواده‌اش و وکیل را آگاه کند.»

احادیثی که بر این بحث دلالت می‌کند بیش از این‌هاست از این رو نیازی به ذکر آنها نیست.

باب ۲

حکم انکار وکالت در ازدواج از سوی مرد

(۱) عمر بن حنظله گوید: «از امام صادق سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: فلان زن را برای من عقد کن و هرگونه توافقی دربارهٔ مهریه کردی یا چیزی را به عهده گرفتی و شرط کردی من به آن راضی هستم و بر عهدهٔ من است، ولی در این باره کسی را شاهد نمی‌گیرند آن‌گاه وکیل، آن زن را عقد می‌کند و مهریه و چیزهای دیگری را که درخواست می‌کنند از جانب موکّل خود می‌پردازد. پس از بازگشت، موکّل منکر همه چیز می‌شود. ۱۹۴

امام فرمود: وکیل از جانب شوهر نصف مهریه آن زن را باید بپردازد، زیرا او با شاهد نگرفتن برای زن علیه آن مرد حق آن را ضایع کرده است.

و فرمود: برای آن زن جایز است ازدواج کند ولی برای آن مرد میان خود و خدایش جایز نیست مگر آن‌که زن را طلاق دهد، برای این‌که خداوند باشکوه و عزیز می‌فرماید: «پس یا نگهداشتن زن به طور پسندیده یا آزاد گذاشتن وی با نیکی.» پس اگر طلاق ندهد میان خود و خدایش گناهکار است و حکم ظاهری آن حکم اسلام است و خداوند برای زن ازدواج را حلال کرده است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب شصت و هفتم از ابواب تزویج فرموده امام که: «اگر وکیل بیّنه دارد که به او دستور داده برایش زن بگیرد مهریه بر عهدهٔ موکل است و اگر بینه ندارد مهریه بر عهدهٔ وکیل است.»

(۳)

باب انّ المرأة إذا ظهر بها عيب يأخذ الزّوج المهر من وليّها الّذى دلّسها

ويأتى فى رواية أبى عبيدة (١٠) من باب (١) عيوب المرأة المجوّزة فى الفسخ من أبواب عيوب المرأة والتّدليس ج ٢٦ قوله ﷺ ويأخذ الزّوج المهر من وليّها الّذى كان دلّسها فإن لم يكن وليّها علم بشىء من ذٰلك فلا شىء له عليه وتردّ على أهلها وإن أصاب الزّوج شيئاً ممّا أخذت منه فهو له، وإن لم يصب شيئاً فلا شىء له، ولاحظ سائر أحاديث الباب فإنّها تدلّ علىٰ ذٰلك.

(٤)

باب أنّ المرأة إذا وكّلت رجلاً أن يزوّجها من رجل فزوّجها من نفسه فلم ترض فالتّزويج باطل

ويأتى فى رواية الحلبىّ (٢) من باب (٥٥) ثبوت الولاية للوكيل فى عقد النّكاح ما لم يعزل من أبواب التّزويج ج ٢٥ قوله للّذى يخطبها يا فلان عليك كذا وكذا قال نعم فقال هو للقوم اشهدوا انّ ذٰلك لها عندى وقد زوّجتها من نفسى فقالت المرأة ما كنت أتزوّجك ولا كرامة وما أمرى إلّا بيدى وما ولّيتك أمرى الّا حياءاً من الكلام قال ﷺ تنزع منه ويوجع رأسه.

(٥)

باب انّ المرأة إن وكّلت أباها ليأخذ مهرها من زوجها ثمّ مات فليس لها أن تطالب زوجها

(١) ويأتى فى رواية ابن أبى عمير (٣) من باب (١٣) كراهة توسّل الأب إلىٰ طلاق ابنته ۱۹۵
۲۴۹۴۶
بطلب مهرها من أبواب المهور ج ٢٦ قوله رجل قبض صداق ابنته من زوجها ثمّ مات هل لها أن تطالب زوجها بصداقها أو قبض أبيها قبضها فقال ﷺ إن كانت وكّلته بقبض صداقها من زوجها فليس لها أن تطالبه.

باب ۳

پس گرفتن مهریه از ولی زن معیوب که با فریبکاری او را شوهر دهد

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دهم از باب یکم از ابواب عیوب زن فرموده امام(ع) که: «شوهر مهریه را از سرپرست زن ـ پوشاننده عیب وی ـ می‌گیرد و اگر سرپرست زن از آن بی خبر باشد، شوهر چیزی از وی طلبکار نیست و زن را به خانواده‌اش بازمی‌گرداند و اگر شوهر به بخشی از آنچه به زن داده است دست یابد، متعلق به اوست و اگر به چیزی دست نیافت، چیزی برای او نیست.»

سایر روایات باب را نیز بنگر که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴

حکم به ازدواج درآوردن وکیل زن، او را برای خودش

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

می‌آید:

در روایت دوم از باب پنجاه و پنجم از ابواب ازدواج این گفته که: «وکیل زن به خواستگار وی گفت: فلان مبلغ بر عهدهٔ تو. خواستگار گفت: پذیرفتم.

آن‌گاه وکیل به مردم گفت: شاهد باشید که این مبلغ برعهدهٔ من است و من آن زن را به ازدواج خود درآوردم.

زن گفت: من هرگز با تو ازدواج نمی‌کنم و این ازدواج هیچ فضیلتی ندارد. اختیار من تنها به دست خودم است و من فقط به دلیل شرم از سخن گفتن تو را وکیل خود کردم.

امام(ع) فرمود: آن زن از وی گرفته می‌شود و سرش به درد آورده می‌شود.»

باب ۵

حکم گرفتن مهریه زن توسط پدرش

(۱) در روایت سوم از باب سیزدهم از ابواب مهور این گفته که: «مردی مهریه دخترش را از ۱۹۵
شوهرش گرفت و سپس درگذشت. آیا زن می‌تواند مهریه‌اش را از شوهرش درخواست کند یا گرفتن پدرش مانند دریافت خود اوست؟

امام(ع) فرمود: اگر آن زن پدرش را برای گرفتن مهریه‌اش وکیل کرده بود، حق مطالبه از شوهرش را ندارد.»

(٦)

باب تحريم الخيانة على الوكيل وأنّ شرّ خيانته ووزرها عليه

١٩٦ ٣٤٩٣٧ (١) كافى ٣٠٤/٥: عليّ بن محمّد عن صالح ابن أبي حمّاد عن أحمد بن حمّاد قال: أخبرني محمّد بن مرازم عن أبيه أو عمّه قال: شهدت أبا عبدالله عليه السلام وهو يحاسب وكيلاً له والوكيل يكثر أن يقول: والله ماخنت والله ماخنت فقال له أبوعبدالله عليه السلام: يا هٰذا خيانتك وتضييعك عليّ مالي سواء لأنّ الخيانة شرّها عليك ثمّ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو أنّ أحدكم هرب من رزقه لتبعه حتّى يدركه كما أنّه إن هرب من أجله تبعه حتّى يدركه، من خان خيانة حسبت[1] عليه من رزقه وكتب عليه وزرها. وتقدّم في أحاديث باب (٧) وجوب أداء الأمانة إلى البرّ والفاجر وتحريم الخيانة من أبواب الوديعة ج ٢٣ من الآيات والأخبار ما يدلّ على ذٰلك فراجع.

(٧)

باب انّ الوكيل إذا باع بوكس من الثّمن أو تغالى فيه جاز البيع والشّراء مالم يعلم تعمّده وأنّ من وكّل رجلين أن يبيعا له لم يجز لأحدهما أن يبيع إلّا أن يجعل البيع لكلّ واحد منهما منفرداً

١٩٧ ٣٤٩٣٨ (١) الدّعائم ٥٧/٢: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ صلوات الله عليهما أنّه قال: من وكّل وكيلاً على بيع وباعه له بوكس[2] من الثّمن جاز البيع عليه الّا أن يثبت أنّه تعمّد الخيانة أو حابى[3] المشتري (بوكس ـ ك) وكذٰلك إن وكّله على الشّراء فتغالىٰ فيه فإن لم يعلم أنّه تعمّد الزّيادة أو خان أو حابى فشراؤه جائز عليه وإن علم أنّه تعمّد شيئاً من الضّرر ردّ بيعه وشراؤه وإن وكّله على بيع شيء فباع له بعضه وكان ذٰلك على وجه النّظر فالبيع جائز قال: وإن أمر رجلين أن يبيعا له عبداً فباعه أحدهما لم يجز بيعه إلّا أن يجعل البيع لكلّ واحد منهما على الإنفراد إن انفردا ولهما معاً إذا اجتمعا.

---

١. حبست ـ خ ل ئل. ٢. الوكس: النّقص واتّضاع الثّمن في البيع ـ اللسان ج ٦ ص ٢٥٧.
٣. بيع المحاباة: هو أن يبيع شيئاً بدون ثمن مثله، فالزّائد من قيمة المبيع على الثّمن عطيّة ـ مجمع البحرين.

باب ۶

تحریم خیانت وکیل

۱۹۶ (۱) محمد بن مرازم از پدرش یا از عمویش روایت می‌کند که گفت: «نزد امام صادق ﷺ بودم که آن حضرت با یکی از وکلایش محاسبه می‌کرد و آن وکیل بسیار می‌گفت: به خدا سوگند من خیانت نکردم. به خدا سوگند من خیانت نکردم.

امام صادق ﷺ فرمود: ای مرد! خیانت تو و نابود کردن اموال من یکسان است؛ زیرا خیانت زیانش به تو می‌رسد. سپس بیان داشت که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اگر یکی از شما از روزی خود بگریزد روزی او را دنبال می‌کند، تا به وی برسد همان‌گونه که اگر از مرگش فرار کند مرگ او را تعقیب می‌کند تا به او دست یابد. هرکس خیانتی کند به حساب روزی‌اش گذاشته و گناهش بر او نوشته می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم از ابواب ودیعه مناسب با این بحث هست؛ مراجعه کنید.

باب ۷

حکم ارزان وگران فروختن وکیل و وکالت دو نفر در یک مورد

۱۹۷ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «کسی که دیگری را برای فروختن کالایی وکیل کند و او آن را ارزان بفروشد، معامله علیه موکل لازم است، مگر آن‌که قصد خیانت وکیل ثابت شود یا معلوم شود او بخشی از بهای کالا را به خریدار بخشیده است.

همچنین اگر او را برای خریدن چیزی وکیل کند و او آن را گران بخرد، پس اگر عمدی بودن یا خیانت وکیل یا بخشیدن بخشی از بها ثابت نشود معامله صحیح است و اگر معلوم شود که او قصد زیان زدن داشته است، خرید و فروش او فسخ می‌شود.

و اگر شخصی را برای فروش چیزی وکیل کند و او بخشی از آن را بفروشد و این کار برای رعایت مصلحت موکل باشد، معامله صحیح است.

و اگر از دو نفر بخواهد که برده‌ای را برای وی بفروشند، آن‌گاه یکی از آنان بفروشد، معامله صحیح نیست مگر آن‌که موکل به طور جداگانه و با هم اختیار معامله را به آنان داده باشد.»

(٨)

باب انّ من قال لأحد خذ من وكيلي كذا وكذا فللوكيل أن يؤدّيه إذا علم صدقه

١٩٨ ٣٤٩٢٩ (١) **العوالى ٢٥٦/٣**: روى عن جابر بن عبدالله أنّه قال: أردت الخروج إلى خيبر فأتيت رسول الله ﷺ وسلّمت عليه وقلت: انّى أُريد الخروج إلى خيبر فقال: إذا أتيت وكيلي فخذ منه خمسة عشر وسقاً، فإن ابتغى منك آية فضع يدك على ترقوته.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۸

حکم پرداخت وکیل مال موکل را به فرستاده او

(۱) جابر بن عبدالله انصاری گوید: «قصد رفتن به خیبر را کردم. از این رو نزد پیامبر اکرمﷺ رفتم، ۱۹۸
سلام کردم و گفتم: من می‌خواهم به خیبر بروم.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: وقتی نزد وکیل من رفتی از او پانزده وسق [=۲۷۰۰ کیلوگرم] خرما بگیر و اگر نشانی از تو خواست، دستت را بر روی گلویش بگذار.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب الغصب وما يناسبه وأبوابه

(١)

باب تحريم الغصب ووجوب ردّ المغصوب إلى مالكه

قال الله تعالى في سورة البقرة (٢): ١٨٨، ١٩٠: ﴿وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ بِٱلْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ * وَلَا تَعْتَدُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ﴾.

سورة النّساء (٤): ٢٩، ٣٠: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَٰنًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا﴾.

سورة التّوبة (٩): ٣٤: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْأَحْبَارِ وَٱلرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلْبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾.

سورة الكهف (١٨): ٧٩: ﴿أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَٰكِينَ يَعْمَلُونَ فِى ٱلْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾.

(١) فقيه ٦/٤: بالإسناد المتقدّم في حديث مناهي النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال ومن خان جاره شبراً ١٩٩ ٢٣٩٥٠
من الأرض جعله الله طوقاً في عنقه من تخوم[١] الأرضين السّابعة حتّى يلقى الله يوم القيامة مطوّقاً إلّا أن يتوب ويرجع.

---

١. التخوم: الفصل بين الأرضين من الحدود والمعالم ـ اللسان ج ١٢ ص ٦٤.

فصل نوزدهم: ابواب غصب

باب ۱

حرمت غصب و وجوب تحویل مال به صاحبش

خداوند تعالی می‌فرماید:

در میان خود، در اموال‌تان تصرفات باطل نکنید، به این‌که آن را به قاضیان رشوه دهید تا بخشی از اموال مردم را ـ آگاهانه ـ از روی گناه بخورید* و تجاوز نکنید که خداوند تجاوزکاران را دوست ندارد[۱].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ای مؤمنان! در میان خود در اموال‌تان تصرف باطل نکنید مگر آن‌که تجارتی بارضایت شما در میان باشد و خودتان را نکشید که خداوند به شما مهربان است * و هرکس از روی ظلم و ستم چنین کند، او را در آتشی خواهیم افکند و این کار بر خداوند آسان است[۲].

ای مؤمنان! بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان مسیحی از راه باطل اموال مردم را می‌خورند و راه خدا را می‌بندند...[۳].

آن کشتی متعلق به بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند و در برابر آنان پادشاهی بود که هر کشتی را به زور می‌گرفت، از این رو من تصمیم به معیوب کردن آن گرفتم[۴].

(۱) در روایت نهی‌های پیامبر اکرمﷺ آمده است که فرمود: «هرکس به اندازه یک وجب به زمین همسایه‌اش خیانت کند، خداوند آن را از هفتمین زمین به گردنش می‌آویزد تا با آن طوق آویخته به گردنش در قیامت با خداوند دیدار می‌کند، مگر آنکه توبه کند و بازگردد.»

---

۱. بقره ۲ / ۱۹۰ و ۱۸۸.　　۲. نساء ۴ / ۳۰ ـ ۲۹.　　۳. توبه ۹ / ۳۴.

۴. کهف ۱۸ / ۷۹.

۲۰۰ ۳۴۹۵۱ (۲) العوالی ۴۷۴/۳: روی عن النّبیّ صلی الله علیه و آله انّه قال من أخذ شبراً من الأرض بغیر حقّه (جعله الله طوقاً فی عنقه خ) طوّق به یوم القیامة إلی سبع أرضین.

۲۰۱ ۳۴۹۵۲ (۳) العوالی ۱۸۴/۳: قال النّبیّ صلی الله علیه و آله المسلم أخوالمسلم لا یحلّ له دمه وماله إلّا بطیبة من نفسه.

۲۰۲ ۳۴۹۵۳ (۴) نهج البلاغة ۱۱۸۳: قال علیّ علیه السلام الحجر الغصب فی الدّار رهن علی خرابها، ویروی هٰذا الکلام عن النّبیّ صلی الله علیه و آله.

۲۰۳ ۳۴۹۵۴ (۵) العوالی ۳۶۴/۱: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اقتطع مال مؤمن غصباً بغیر حقّه لم یزل الله معرضاً عنه ماقتاً[1] لأعماله الّتی یعملها من البرّ والخیر لا یثبتها فی حسناته حتّی یتوب ویردّ المال الّذی أخذه إلی صاحبه.

۲۰۴ ۳۴۹۵۵ (۶) العوالی ۲۲۴/۱: قال النّبیّ صلی الله علیه و آله لا یأخذنّ أحدکم متاع أخیه جادّاً ولا لاعباً من أخذ عیناً فلیردّها.

۲۰۵ ۳۴۹۵۶ (۷) مستدرك ۸۹/۱۷: القطب الرّاوندی فی لبّ اللباب عن النّبیّ صلی الله علیه و آله قال أربعة یزید عذابهم علی عذاب أهل النّار رجل مات وفي عنقه أموال فیکون في تابوت من جمر، الخبر.

۲۰۶ ۳۴۹۵۷ (۸) مستدرك ۸۸/۱۷: الشّیخ أبوالفتوح الرّازي في تفسیره عن رسول الله صلی الله علیه و آله انّه قال علی الید ما أخذت حتّی تؤدّیه[2]. العوالی ۲۲۴/۱: عن النّبیّ صلی الله علیه و آله (مثله). العوالی ۳۴۵/۲: عنه صلی الله علیه و آله مثله.

وتقدّم في روایة الحسن بن عليّ (۱۰) من باب (۳۰) تأکّد استحباب الصّدقة بأحبّ الأشیاء من أبواب ما یتأکّد استحبابه من الحقوق في المال ج ۹ قوله علیه السلام ثکلتك[3] أمّك أنت الجاهل بکتاب الله أما سمعت الله عزّوجلّ یقول إنّما یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ إنّك لمّا سرقت رغیفین کانت سیّئتین ولمّا سرقت رمّانتین کانت أیضاً سیّئتین ولمّا دفعتهما إلی غیر صاحبیهما بغیر أمر صاحبیهما کنت انّما أضفت أربع سیّئات إلی أربع سیّئات، ولاحظ سایر أحادیث الباب. وفي روایة حمّاد (۱۵) من باب (۱) انّ الخمس لله وللرّسول من أبواب من

---

۱. مقت الرّجل: أبغضه اشدّ البغض ـ المنجد.
۲. تؤدّی ـ خ.
۳. أي فقدتك، الثّکل: فقدان الولد ـ اللسان ج ۱۱، ص ۸۹.

۲۰۰ (۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس یک وجب زمین به ناحق بگیرد، روز قیامت تا زمین هفتم به گردنش آویخته می‌شود.»

۲۰۱ (۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است و خون و مال او برای وی حلال نیست مگر با رضایت خاطرش.»

۲۰۲ (۴) در نهج‌البلاغه آمده است که امیرمؤمنانؑ فرمود: «سنگ غصبی در خانه آن را به ویرانی می‌کشاند.»

این سخن از پیامبر اکرمﷺ نیز روایت شده است.

۲۰۳ (۵) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس مال مومنی را به غصب و ناحق بگیرد، پیوسته خداوند از او روی‌گردان و از کارهای نیک و خیر وی ناراحت و خشمگین است و آنها را در کارهای نیک ثبت نمی‌کند تا توبه نماید و مالی را که گرفته است به صاحبش بازگرداند.»

۲۰۴ (۶) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هیچ‌یک از شما به طور جدی یا شوخی کالای برادرش را برندارد و هرکس چیزی برداشت باید آن را بازگرداند.»

۲۰۵ (۷) قطب راوندی در کتاب لب اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «عذاب چهار گروه زیادتر از عذاب اهل آتش است؛ شخصی که بمیرد و بر گردنش اموالی است. وی در صندوقی از آتش است...»

۲۰۶ (۸) ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس، عهده‌دار چیزی است که گرفته است تا به صاحبش تحویل دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب سی‌ام از ابواب حقوق مستحب مالی فرموده معصومؑ که: «مادرت به سوگت نشیند، ای جاهل به کتاب خداوند. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «تنها خداوند از پرهیزکاران می‌پذیرد؟»

به درستی که تو هنگام سرقت دو قرص نان مرتکب دو گناه شدی و هنگام دزدیدن دو انار دو گناه دیگر انجام دادی و با پرداخت آن‌ها به غیر صاحبانش بدون دستور صاحبانش چهار گناه بر چهار گناه پیشین افزودی.»

و دیگر روایات آن باب را نیز بنگر.

يستحقّ الخمس ج ۱۰ قوله ﷺ وله صوافي الملوك ممّا كان في أيديهم من غير وجه الغصب لأنّ المغصوب (الغصب ـ خ) كلّه مردود. وفي رواية الأسدي (٦) من باب (٢) وجوب إيصال الخمس إلى أهله قوله ﷺ فلا يحلّ لأحد أن يتصرّف في مال غيره بغير اذنه. وفي تفسير القمّي (١١) من باب (٧) ما ورد في إباحة حصّة الإمام ﷺ قوله ﷺ لأنّه لا يدخل الجنّة إلّا طيّب المولد فادخلوها خالدين قال أمير المؤمنين ﷺ انّ فلاناً وفلاناً غصبونا حقّنا واشتروا به الإماء وتزوّجوا به النّساء ألا وانّا قد جعلنا شيعتنا من ذلك في حلّ لتطيب مواليدهم. وفي رواية أبي حمزة (١٤) قوله ﷺ يا أبا حمزة لقد غصبنا وشيعتنا حقّنا (وفي نسخة المستدرك لقد غصبونا ومنعونا حقّنا). وفي رواية عليّ بن الحسين المرتضىٰ (٢٢) من باب (١) أنّ الأنفال لله ولرسوله من أبواب الأنفال ج ١٠ قوله ﷺ فلمّا غصبهم الظَّلَمَةُ على الحقّ الّذي جعله الله ورسوله لهم وحصل ذلك في أيدي الكفّار وصار في أيديهم على سبيل الغصب حتّى بعث الله رسوله محمّداًﷺ فرجع له ولأوصيائه فما كانوا غصبوا عليه أخذوه منهم بالسّيف الخ. وفي رواية ابن خنيس (٧) من باب (٥) أنّ الدّنيا وما فيها لله تبارك وتعالى قوله ﷺ وليس لعدوّنا منه شيء إلّا ما غصب عليه (إلى ان قال) قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنوا في الْحَياةِ الدُّنيا (المغصوبين عليها ـ خ) خالِصَةً لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ بلا غصب. ولاحظ باب (١٠) عدم جواز الحجّ من المال الحرام من أبواب وجوب الحجّ ج ١٢ وباب (١٢٥) انّ المؤمن حرام كلّه ماله وعِرضه ودمه من أبواب العِشرة ج ٢٠ وباب (٢) عدم حلّيّة ما يشترى بالمكاسب المحرّمة من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ وباب (٤٣) جواز شراء ما يأخذه العامل من الغلّات والأموال وباب (١) انّه لا بيع إلّا عن ملك من أبواب البيع ج ٢٢.

وفي باب (٧) وجوب أداء الأمانة إلى البرّ والفاجر وتحريم الخيانة من أبواب الوديعة ج ٢٣ وباب (٦) تحريم الخيانة على الوكيل من أبواب الوكالة ج ٢٤ ما يدلّ على ذلك.

ويأتي في أحاديث الباب التّالي وما يتلوه وغيرهما من الأبواب المربوطة بالغصب ما يدلّ على ذلك. وفي رواية الطبرسي (٩) من باب (٥٨) ما ورد في فضل خبز الشّعير من أبواب الأطعمة ج ٢٨ قول سلمان لعمر يا عمر لأكل الشّعير وسفّ الخوص والاستغناء به

و در روایت پانزدهم از باب یکم از ابواب مستحقان خمس فرموده امام ﷺ که: «کالاهای ویژه پادشاهان که از جهت غیر غصب در اختیارشان هست، متعلق به او (امام ﷺ) است؛ زیرا اموال غصب شده به صاحبانش بازمی‌گردد.»

و در ششم از باب دوم فرموده معصوم ﷺ که: «پس برای احدی تصرف در مال دیگران بدون اجازه حلال نیست.»

و در روایت یازدهم از باب هفتم فرموده امام ﷺ که: «... زیرا وارد بهشت نمی‌شود مگر حلال‌زاده پس برای همیشه وارد آن شوید. امیرمؤمنان ﷺ فرمود: فلانی و فلانی حقّ ما را غصب کردند و با آن کنیز خریدند و با زنان ازدواج کردند، هشدار که ما شیعیان‌مان را از این جهت حلال کردیم تا فرزندان‌شان حلال‌زاده باشند.»

و در روایت چهاردهم فرموده امام ﷺ که: «ای ابوحمزه! حق ما و شیعیان‌مان را غصب کردند. (ما را غصب کردند و حق‌مان را بازداشتند).»

و در روایت بیست و دوم از باب یکم از ابواب انفال فرموده امام ﷺ که: «پس وقتی که ستمگران حقّی را که خداوند و پیامبرش برای‌شان قرار داده بود، به ناحق از آنان گرفتند و آن، غاصبانه به دست کافران افتاد تا این‌که خداوند پیامبرش محمّد ﷺ را برانگیخت، آن حق به وی و به جانشینانش رسید و آن را با شمشیر از کافران گرفتند.»

در روایت هفتم از باب پنجم فرموده معصوم ﷺ که: «... و برای دشمنان ما چیزی از آن نیست مگر آنچه را غصب کرده‌اند... بگو: آن در زندگی دنیا متعلق به مؤمنان است (و از آنها غصب شده است) در روز قیامت به طور خالص در اختیار آنان است بدون غصب.»

باب دهم از ابواب وجوب حج و باب صد و بیست و پنجم از ابواب معاشرت و باب دوم و چهل و سوم از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب یکم از ابواب خرید و فروش را بنگر.

و در باب هفتم از ابواب ودیعه و باب ششم از ابواب وکالت مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب بعدی و پس از آن و دیگر ابواب مرتبط با غصب مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت نهم از باب پنجاه و هشتم از ابواب اطعمه گفته سلمان به عمر که: «ای عمر! به یقین، خوردن جو و زنبیل بافتن و بی‌نیازی جستن از غذا و نوشیدنی‌های مرغوب و عالی و دوری از غصب حق مؤمن و ادعای ناحق نکردن نزد خدا برتر و محبوب‌تر است و به پرهیزگاری نزدیک‌تر.»

عن رفيع المطعم والمشرب وعن غصب مؤمن حقّه وادّعاء ما ليس له بحقّ أفضل وأحبّ إلى الله عزّوجلّ وأقرب للتّقوى. وفي رواية حمزة (٧) من باب (٦٤) حكم مال من مات ولا وارث له من أبواب الميراث ج ٢٩ قوله فقلت له ﷺ فما حال الغاصب فيما بينه وبين الله تعالىٰ فقال إذا هو أوصل المال إلى إمام المسلمين فقد سلم. وفي رواية سماعة (٢٤) من باب (١) حرمة قتل المؤمن بغير حقّ من أبواب القتل والقصاص ج ٣١ قوله ﷺ فإنّ دمائكم وأموالكم عليكم حرام كحرمة يومكم هٰذا وما يدلّ على تحريم الغصب في الأبواب المختلفة كثير جدّاً.

(٢)

باب حكم من زرع أو غرس في أرض بغير اذن المالك أو باذنه

٢٠٧ ٢٤٩٥٨ (١) كافي ٥/٢٩٦: تهذيب ٢٠٦/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبدالله بن هلال عن عقبة بن خالد قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أتى أرض رجل فزرعها[١] بغير اذنه حتّى إذا بلغ الزّرع جاء صاحب الأرض فقال: زرعت بغير اذني فزرعك لي و (لك ـ كا) عليّ ما أنفقت أله ذٰلك أم لا؟ فقال: للزارع[٢] زرعه ولصاحب الأرض كرى أرضه[٣]. فقيه ١٥٠/٣: وان أتى رجل أرضاً فزرعها بغير اذن صاحبها فلمّا بلغ الزرع (وذكر مثله الّا أنّه أسقط قوله: أله ذٰلك أم لا فقال). المقنع ١٢٤: فإن أتى رجل أرض رجل (وذكر نحوه ـ وأسقط قوله: أله ذٰلك أم لا فقال).

٢٠٨ ٢٤٩٥٩ (٢) كافي ٢٩٧/٥: تهذيب ٢٠٦/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن عليّ بن عقبة عن موسى بن أكيل النّميريّ عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ في رجل اكترى داراً وفيها بستان، فزرع في البستان وغرس نخلاً وأشجاراً وفواكه وغير ذٰلك ولم يستأمر[٤] في ذٰلك صاحب البستان[٥] فقال عليه الكرىٰ ويقوّم صاحب الدّار الزّرع والغرس قيمة عدل

---

١. فيزرعها ـ يب.
٢. فللزارع ـ فقيه المقنع.
٣. أي أجرتها.
٤. أي لم يشاور.
٥. الدّار ـ يب.

و در روایت هفتم از باب شصت و چهارم از ابواب میراث این گفته که: «وظیفه غاصب میان خود و خدایش چیست؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه وی مال را به دست پیشوای مسلمانان برساند حتماً پاک شده است.»

و در روایت بیست و چهارم از باب یکم از ابواب قتل و قصاص فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «همانا خون‌ها و اموال شما بر یکدیگر حرام است همانند حرمت این روز.»

احادیثی که بر حرام بودن غصب دلالت می‌کند، در ابواب گوناگون فراوان است.

باب ۲

حکم زراعت و درخت‌کاری در زمین دیگری

۲۰۷ (۱) عقبة بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمین دیگری را بدون اجازه‌اش کشت می‌کند، آن‌گاه وقتی زراعت می‌رسد، صاحب زمین می‌گوید: بدون اجازه من کشت کردی، پس زراعت مالِ من است و هر چه هزینه کرده‌ای از من طلبکاری. آیا وی چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: زراعت متعلّق به کشت‌کننده است و برای صاحب زمین کرایه زمینش است.»

۲۰۸ (۲) محمد بن مسلم روایت می‌کند که: «شخصی خانه‌ای کرایه کرد که باغی در آن بود، آن‌گاه وی بدون اجازه صاحب باغ در آن کشت کرد و درخت خرما و میوه کاشت. امام باقر علیه السلام در این باره فرمود: کرایه باغ بر عهدهٔ اوست و صاحبخانه کشت و درختان را عادلانه قیمت می‌کند و به کشت‌کننده می‌دهد و اگر اجازه گرفته بود، کرایه باغ بر عهدهٔ وی بوده و درختان و کشت مال وی است و او می‌تواند آنها را بِکَند و به هر کجا که می‌خواهد، ببرد.»

فيعطيه الغارس، وإن كان استأمر[1] فعليه الكرى وله الغرس والزّرع (و ـ يب) يقلعه ويذهب به حيث شاء.

۲۰۹ ۲۴۹۶۰ (۳) أمالي الطّوسي: ۶۹۷: حدّثنا الشّيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطّوسي قال: أخبرنا الحسين بن عبيد الله بن إبراهيم قال: حدّثنا أبو محمّد هارون بن موسى التلعكبري قال: حدّثنا محمّد بن همام بن سهيل قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن محمّد بن خالد الطّيالسي الخرّاز قال: حدّثنا أبوالعبّاس رزيق بن الزّبير الخلقاني قال كنت عند أبي عبدالله يوماً إذ دخل عليه رجلان من أهل الكوفة من أصحابنا فقال أبو عبدالله : تعرفهما قلت: نعم هما من مواليك فقال: نعم والحمد لله الّذي جعل أجلّة مواليّ بالعراق فقال له أحد الرّجلين جعلت فداك انّه كان عليّ مال لرجل ينسب إلى بني عمّار الصّيارف بالكوفة وله بذلك ذكر حقّ وشهود فأخذ المال ولم أسترجع منه الذّكر بالحقّ ولا كتبت عليه كتاباً ولا أخذت منه براءة وذلك لأنّي وثقت به، وقلت له مزّق الذّكر بالحقّ الّذي عندك. فمات وتهاون بذلك ولم يمزّقه وأعقب هذا أن طالبني بالمال ورّاثه وحاكموني وأخرجوا بذلك الذّكر بالحقّ وأقاموا العدول فشهدوا عند الحاكم.

فأُخِذْتُ بالمال وكان المال كثيراً فتواريت عن الحاكم فباع عليّ قاضي الكوفة معيشةً لي وقبض القوم المال وهذا رجل من إخواننا ابتلي بشراء معيشتي من القاضي ثمّ إنّ ورثة الميّت أقرّوا أنّ المال كان أبوهم قد قبضه وقد سألوه أن يردّ عليّ معيشتي ويعطونه في أنجم معلومة فقال: إنّي أحبّ أن تسأل أبا عبدالله عن هذا فقال الرّجل ـ جعلني الله فداك ـ كيف أصنع؟ فقال هل تصنع أن[2] ترجع بمالك على الورثة وتردّ المعيشة إلى صاحبها وتخرج يدك عنها قال: فإذا أنا فعلت ذلك له أن يطالبني بغير هذا قال له: نعم له أن يأخذ منك ما أخذت من الغلّة من ثمر الثّمار وكلّ ما كان مرسوماً في المعيشة يوم

۱. فيعطيه الغارس إن كان استأمره في ذلك وإن لم يكن استأمره في ذلك فعليه الكرى الخ ـ يب.
۲. عليك أن ـ ك.

(۳) ابوالعباس رزیق بن زبیر خلقانی گوید: «روزی نزد امام صادق ؈ بودم که دو نفر از شیعیان کوفه وارد شدند. امام ؈ فرمود: آیا آنها را می‌شناسی؟ ۲۰۹

گفتم: آری، آنها از دوستداران و پیروان شما هستند.

امام ؈ فرمود: آری، سپاس خدایی را که بزرگان پیروان مرا در عراق قرار داد.

یکی از آن دو نفر به امام ؈ گفت: فدایت شوم! من در کوفه مالی به یکی از افراد خاندان بنی عمار صراف بدهکار بودم و او در این باره گواه و رسید داشت. آن‌گاه مال را از من گرفت ولی من به دلیل اعتماد به او رسیدم را از وی تحویل نگرفتم و نوشته‌ای علیه وی ننوشتم و مدرکی دربارهٔ عدم بدهکاری خود دریافت نکردم و فقط به او گفتم: رسید مرا پاره کن! ولی او در این رابطه سهل‌انگاری کرد و آن را پاره نکرد تا درگذشت. پس از او وارثانش مال را از من درخواست کردند و نزد حاکم از من شکایت کردند و رسید مرا ارائه دادند و گواهان‌شان نزد حاکم به این مطلب گواهی دادند. از این رو من محکوم به پرداخت آن مال شدم و از آنجا که مال بسیار بود من از قاضی متواری شدم. قاضی کوفه نیز مزرعه مرا فروخت و آنها مال را تحویل گرفتند و این یکی از برادران‌مان است که به خریدن مزرعه من از قاضی گرفتار شده است. پس از چندی وارثان متوفی اعتراف کردند که پدرشان مال را تحویل گرفته بود و آنها از این مرد خواستند تا مزرعه مرا به من تحویل دهد و آنان در مدت معینی پول او را بپردازند. او نیز گفت: من دوست دارم این مساله را از امام صادق ؈ بپرسم. در این وقت فرد دیگر به امام گفت: خداوند مرا فدای تو گرداند! من چه کنم؟

امام ؈ فرمود: مالت را از وارثان میّت مطالبه می‌کنی و مزرعه را به صاحبش تحویل می‌دهی و از آن دست بر می‌داری.

آن مرد گفت: وقتی این کار را انجام دادم آیا صاحب زمین حق دارد چیز دیگری از من درخواست کند؟

امام ؈ فرمود: آری، او می‌تواند تمام محصولات و میوه‌هایی را که در روز خرید در مزرعه وجود داشته از تو درخواست کند و واجب است تو همه آنها را بپردازی مگر آنچه را که خود کشت کرده‌ای که در این صورت یا قیمت کشت برای کشاورز است یا باید تا وقت برداشت محصول برای تو صبر کند و اگر صبر نکند و قیمت را به تو بپردازد و کشت متعلق به وی باشد.

گفتم: فدایت شوم! اگر این شخص در زمین ساختمانی ساخته باشد یا درختی نشانده باشد چه حکمی دارد؟

امام ؈ فرمود: قیمت آن برای اوست یا ایجادکننده، آن را می‌کَنَد و برمی‌دارد.

اشتريتها يجب أن تردّ كلّ ذٰلك إلّا ما كان من زرع زرعته أنت. فإنّ للمزارع إمّا قيمة الزّرع وإمّا أن يصبر عليك إلى وقت حصاد الزّرع فلو لم يفعل كان ذٰلك له وردّ عليك القيمة وكان الزّرع له.

قلت جعلت فداك فإن كان هٰذا قد أحدث فيها بناء أو غرس قال له قيمة ذٰلك أو يكون ذٰلك المحدث بعينه يقلعه ويأخذه قلت جعلت فداك أرأيت إن كان فيها غرس أو بناء فقلع الغرس وهدم البناء فقال يردّ ذٰلك إلى ما كان أو يغرم القيمة لصاحب الأرض فإذا ردّ جميع ما أخذ من غلّاتها إلى صاحبها وردّ البناء والغرس وكلّ محدث إلى ما كان أو ردّ القيمة كذٰلك يجب على صاحب الأرض أن يردّ عليه كلّ ما خرج عنه فى اصلاح المعيشة من قيمة غرس أو بناء أو نفقة فى مصلحة المعيشة ودفع النّوائب عنها كلّ ذٰلك فهو مردود إليه. وتقدّم فى أحاديث الباب المتقدّم ويأتى فى الباب التّالى ما يدلّ علىٰ ذٰلك.

(۳)

باب أنّ من غصب أرضاً فبنى فيها رفع بناءها وسلّمت الأرض الى المالك

۲۱۰ ۲۴۹۶۱ (۱) تهذيب ۲۰۶/۷: محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن محمّد بن شيرة عن القاسم بن محمّد عن سليمان بن واقد قال: أخبرني عبدالعزيز بن محمّد قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول: من أخذ أرضاً بغير حقّها أو بنى فيها قال: يرفع بناؤه ويسلّم التربة إلى صاحبها، ليس لعرق ظالم حقّ، ثمّ قال: قال رسول الله ﷺ من أخذ أرضاً بغير حقّها كلّف أن يحمل ترابها إلى المحشر تهذيب ۳۱۱/۶: محمّد بن الحسن الصفّار عن عليّ بن محمّد عن القاسم بن محمّد عن سليمان بن داود المنقريّ قال أخبرني عبدالعزيز بن محمّد الدّراوردي قال سألت أبا عبدالله ﷺ عمّن أخذ أرضاً وبنى فيها قال يرفع (وذكر مثله). العوالى ۴۷۴/۳: روى يعلى بن مرّة الثّقفيّ أنّ النّبيّ ﷺ قال: من أخذ أرضاً (وذكر مثله). وتقدّم في الباب المتقدّم وما تقدّم عليه ما يدلّ علىٰ ذٰلك.

گفتم: فدایت شوم! مرا آگاه کن از این‌که در آن زمین، درخت یا ساختمانی بوده است و او درخت را کنده و ساختمان را ویران کرده است.

امام ﷺ فرمود: آن را به حالت نخست بازمی‌گرداند یا قیمت آن را به صاحب زمین غرامت می‌پردازد. پس وقتی همه محصولاتی را که از آن برداشته به صاحبش بازگرداند و ساختمان و درختان و هر تغییری را به حالت نخست بازگرداند یا قیمت آن را بپردازد. همین‌طور بر صاحب زمین نیز واجب است که تمام هزینه‌هایی را که برای اصلاح مزرعه پرداخته مانند قیمت درخت یا ساختمان یا هزینه‌های اصلاح زمین و دفع آفات، همه آنها را به وی بازگرداند.»

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

در روایات باب پیشین و باب بعدی مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳
حکم ساختمان‌سازی در زمین غصبی

۲۱۰ (۱) عبدالعزیز بن محمد از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس زمینی را به ناحق تصرف کند یا در آن ساختمان بسازد، ساختمانش را از بین می‌برد و زمین را به صاحبش تحویل می‌دهد و حقی برای ریشه ظلم نیست.

سپس افزود: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هرکس زمینی را به ناحق تصرف کند، موظف می‌شود که خاکش را به قیامت منتقل سازد.»

یعلی بن مرّة ثقفی نیز حدیث پیامبر اکرم ﷺ را روایت کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در دو باب گذشته مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

(٤)

باب أنّ من غصب جارية وأولدها وجب عليه ردّها والولد للمولىٰ الّا أن يرضىٰ بقيمته

٢١١ ٢٤٩٦٢ (١) الدّعائم ٤٨٥/٢: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما أنّه قال: من اغتصب جارية فأولدها أخذها صاحبها والولد رقيقاً، ومن اشترى جارية مغصوبة فأولدها أخذها صاحبها وقيمةالولد يعني إذا لم يعلم المشتري أنّها مغتصبة. (والظّاهر أنّ قوله يعني الخ من كلام المصنّف).

٢١٢ ٢٤٩٦٣ (٢) الدّعائم ٤٨٥/٢: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال: إذا اغتصب الرّجل أمة فهلكت عنده فهو ضامن لقيمتها، وإن كان قد وطئها فعلقت منه ثمّ استحقّها صاحبها فأخذها وهي حبلىٰ فماتت من النّفاس فالغاصب ضامن لقيمتها.

ويأتي في رواية الدّعائم (١) من باب (٦) حكم من غصب دابّة قوله عليه السلام فهي (أي الماشية) وما تناسل منها للمغصوبة منه وكذٰلك إذا اغتُصِبَتْ أمة فولدت. وفي أحاديث باب (٣٧) أنّ من أقرّ على نفسه انّه غصب جارية فأولدها تردّ مع ولدها على المغصوب منه من أبواب نكاح العبيد ج ٢٦ ما يدلّ علىٰ ذٰلك.

(٥)

باب أنّ للمالك أن يأخذ ماله ممّن وجده عنده

٢١٣ ٢٤٩٦٤ (١) كافي ٢٢٩/٥: تهذيب ١٣١/٧: عليّ بن إبراهيم عن صالح بن السّندي عن جعفر بن بشير عن الحسين ابن أبي العلاء عن أبي عمر السّرّاج[١] عن أبي عبدالله عليه السلام في الرّجل يوجد عنده السّرقة، فقال: هو غارم إذا لم يأت على بائعها بشهود[٢].

٢١٤ ٢٤٩٦٥ (٢) الدّعائم ٤٨٥/٢: عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال كلّ ذي مال أحقّ بماله.

٢١٥ ٢٤٩٦٦ (٣) الدّعائم ٤٨٦/٢: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال إذا اغتصب الرّجل عبداً فاستأجر(ه ـ خ) أو استأجر العبد نفسه ثمّ استحقّه مولاه أخذه وأخذ الأُجرة ممّن كانت في يديه.

---

١. عن أبي عمرو السرّاج ـ يب. ٢. شهوداً ـ يب.

باب ۴

حکم فرزنددار شدن از کنیز غصبی

(۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس کنیزی را غصب و فرزنددار کند، فرزند آن، برده است و صاحب کنیز او را با فرزندش می‌گیرد و هرکس کنیز غصبی را بخرد و آن را فرزنددار کند، صاحبش کنیز و قیمت فرزند را می‌گیرد، یعنی در صورتی که مشتری از غصبی بودن کنیز بی‌خبر باشد.» ۲۱۱

ظاهراً جمله پایانی «یعنی...» از کلام نویسنده کتاب است.

(۲) در همان کتاب از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی کنیزی را غصب کند و نزد او هلاک شود وی ضامن قیمت آن است و اگر با آن آمیزش کند و کنیز باردار شود سپس صاحبش آن را بیابد و در حالی که آبستن است او را بگیرد، آن‌گاه هنگام زایمان بمیرد غاصب، ضامن قیمت آن است.» ۲۱۲

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب ششم فرموده معصوم ﷺ که: «آن دام و آنچه از وی به وجود آمده متعلق به کسی است که از او غصب شده است و به همین گونه است در صورتی که کنیزی غصب و فرزنددار شود.»

در روایات باب سی و هفتم از ابواب ازدواج بردگان مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۵

حکم گرفتن مال توسط مالک آن

(۱) ابوعمر سراج از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که مال دزدی نزد او یافت شد، فرمود: «در صورتی که علیه فروشنده شاهد نیاورد، او باید غرامت بپردازد.» ۲۱۳

(۲) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هر صاحب مالی به مالش سزاوارتر است.» ۲۱۴

(۳) در همان کتاب از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی برده‌ای را غصب کند و آن را اجاره دهد یا برده خودش را اجاره دهد صاحبش حق گرفتن او را همراه با اجرتش از کسی که برده در اختیارش هست دارد.» ۲۱۵

(٦)

باب أنّ من غصب دابّة ضمن قيمتها إن تلفت وأرشها إن عيبت وإن تناسلت فلصاحبها ما تناسلت وإن أنفق عليها لم يرجع بشيء وإن اختلفا في القيمة فالقول قول المالك

٢١٦ ٣٤٩٦٧ (١) الدّعائم ٤٨٥/٢: عن جعفر بن محمّدعليه السلام انّه قال من اغتصب ماشية فتناسلت في يديه وكثرت فهي وما تناسل منها للمغصوبة منه وكذٰلك إذا اغتُصِبَتْ اَمَةٌ فولدت. وتقدّم في رواية أبي ولّاد (١) من باب (٢١) انّ من استأجر دابّة إلى مسافة فتجاوزها ضمن من أبواب الإجارة ج ٢٤ ما يدلّ على ذٰلك. وكذا في باب (٤) انّ من غصب جارية وأولدها وجب عليه ردّها من أبواب الغصب ج ٢٤.

(٧)

باب تحريم التّصرّف في المال المغصوب على الغاصب وغيره إلّا المالك وتحريم حلب ماشية أمرء إلّا بإذنه وتحريم الشّراء من الغاصب

٢١٧ ٣٤٩٦٨ (١) العوالي ١٤٦/١: قال النّبيّصلى الله عليه وآله: لا يحلبنّ أحدكم ماشية امرئ إلّا بإذنه، أيحبّ أحدكم أن يؤتى مشربته فيكسر[1] بابها ثمّ ينتشل[2] ما فيها فإنّما في ضروع[3] مواشيهم طعام أحدهم فلا يحلبنّ ماشية امرئ إلّا بإذنه، أو قال بأمره.

وتقدّم في أحاديث باب (١٠) عدم جواز الحجّ من المال الحرام من أبواب وجوب الحجّ ج ١٢ ما يدلّ على ذٰلك، وكذا في أحاديث باب (٢) عدم حلّيّة ما يشترى بالمكاسب المحرّمة من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ وباب (٤٢) انّ جوائز عمّال السّلطان حلال ما لم يعلم انّها حرام بعينها وباب (٤٣) جواز شراء ما يأخذه العامل من الغلّات والأموال ما يدلّ على ذٰلك. ولاحظ باب (٦٣) تحريم أكل مال اليتيم ظلماً. وفي أحاديث باب (١) انّه لا بيع

---

١. فتكسر خزانته فينتقل طعامه فإنّما تخزن لهم ضروع ـ ك.
٢. أي يؤخذ وينتزع.
٣. الضّرع لكلّ ذات ظلف أو خفّ كالثّدي للمرأة.

باب ۶
حکم غصب حیوان

۲۱۶ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس چهار پایی را غصب کند و نزد وی بزاید و زیاد شود، آن حیوان و آنچه از وی به وجود آمده است متعلق به صاحب آن است و به همین صورت است، هرگاه کنیزی غصب شود و فرزندی به دنیا آورد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و یکم از ابواب اجاره و همچنین باب چهارم از ابواب غصب مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۷
تحریم تصرف در مال غصبی و خریدن آن

۲۱۷ (۱) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «نباید احدی از شما دام کسی را بدون اجازه بدوشد، آیا کسی از شما دوست دارد که درِ باغش شکسته و محصولات آن غارت شود؟ شیر موجود در پستان دام‌های مردم، غذای آنان است، پس نباید دامِ شخصی بدون اجازه (یا دستور) وی دوشیده شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم از ابواب وجوب حج و باب دوم، چهل و دوم، چهل و سوم و شصت و سوم از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب یکم از ابواب خرید و فروش مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت نهم از این باب فرموده امام ﷺ که: «خریدن مال دزدی در صورت آگاهی از آن شایسته نیست.»

إلّا عن ملك من أبواب البيع ج ٢٢ ما يدلّ على ذٰلك وفى رواية جرّاح (٩) من هٰذا البـاب قوله ﷺ لا يصلح شراء السّرقة والخيانة إذا عرفت. وفي رواية الدّعـائم (١٠) قـوله ﷺ لا بأس بالشّراء منه مالم يعلم انّ المشترىٰ خيانة أو ظلم أو سرقة. ولا حـظ باب (٤) أحكام الشّراء من غير المالك.

(٨)

باب حكم ما عمل الغاصب فى المغصوب أو زاد فيه أو نقص

٢١٨ ٢٤٩٦٩ (١) الدّعائم ٤٨٦/٢: عن أبي جـعفر محمّد بن عليّ ﷺ أنّه سئل[1] في الغـاصب يـعمل العمل أو يزيد الزّيادة فيما اغتصب قال ما عمل أو زاد فهو له وما زاد ممّا ليس من عمله فهو لصاحب الشّيء وما نقص فهو على الغاصب.

(٩)

باب ما ورد في أنّ من زرع حنطة فلميزك زرعه فبظلم عمله

قال الله تعالى في سورة النّساء (٤): ١٦٠: ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ كَثِيرًا﴾.

٢١٩ ٢٤٩٧٠ (١) كافى ٣٠٦/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن عبدالعزيز العبديّ عن تفسير العيّاشيّ ٢٨٤/١: عبدالله ابن أبي يعفور قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول من زَرَعَ حنطة في أرض فلم يزكّ زرعه أو خرج زرعه كثير الشّعير فبظلم عمله في مـلك رقبة الأرض أو بظلم لمزارعيه وأكرته[2] لأنّ الله عزّوجلّ يقول ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَـادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾ يعني: لحوم الابل والبقر والغنم وقال انّ اسرائيل كان إذا أكلَ من لحم الابل[3] هيّج عليه وجع الخاصرة فحرّم علىٰ نفسه لحم الإبل وذٰلك (من ـ خ) قَبْلِ أن تنزّل التّوراة فلمّا أنزلت[4] التّوراة لم يحرّمه ولم يأكله.

---

١. قال ـ خ. ٢. اكرة جمع الاكّار: الحرّاث. ٣. البقر ـ تفسير العيّاشي.
٤. نزلت ـ خ كا.

و در روایت دهم فرموده معصوم ﷺ که: «تا وقتی که معلوم نیست کالای خریداری شده مال خیانتی یا ستم یا دزدی است، خریدن از وی اشکال ندارد.»

و روایات باب چهارم از ابواب خرید و فروش را نیز بنگر.

باب ۸

حکم افزودن بر مال غصبی یا کاستن از آن

۲۱۸ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی غاصب بر روی مال غصب شده کاری انجام می‌دهد یا بر آن می‌افزاید.

امام ﷺ فرمود: کاری که انجام می‌دهد یا چیزی که بر آن می‌افزاید متعلق به خود اوست و افزوده‌ای که نتیجه کار غاصب نیست متعلق به صاحب آن و کاهش آن بر عهدهٔ غاصب است.»

باب ۹

تأثیر ظلم و ستم بر رویش گیاهان

خداوند متعال می‌فرماید:

پس به دلیل ظلم یهودیان و بسیار بستن راه خدا، چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، برای‌شان حرام کردیم[1].

۲۱۹ (۱) عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس در زمینی گندم بکارد و آن رشد نکند یا در آن جو زیاد بروید، به دلیل این است که در مالک شدن زمین ظلم کرده است یا به کشاورزان و کارگرانش ستم کرده است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «پس به دلیل ظلم یهودیان چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، برای‌شان حرام کردیم.» مقصود گوشت شتر و گاو و گوسفند است.

و فرمود: همانا اسرائیل وقتی گوشت شتر می‌خورد، خاصره‌هایش به درد می‌آمد، از این رو گوشت شتر را بر خودش حرام کرد و این مربوط به پیش از فرود آمدن تورات است ولی وقتی تورات فرود آمد، آن را بر خود حرام نکرد بلکه از آن نخورد.»

---

۱. نساء ٤ / ١٦٠.

(١٠)

باب ماورد فيمن قتل دابّة عبثاً أو قطع شجراً أو أفسد زرعاً أو هدم بيتاً أو عوّر بئراً أو نهراً

۲۲۰ (١) الدّعائم ٤٢٤/٢: عن عليّ ﷺ أنّه قضى فيمن قتل دابّة عبثاً أو قطع شجراً أو أفسد
۳۴۹۷۱ زرعاً أو هدم بيتاً أو عوّر[1] بئراً أو نهراً أن يغرم قيمة ما أفسد واستهلك ويضرب جلدات نكالاً وإن أخطأ لم يتعمّد ذٰلك فعليه الغرم ولا حبس عليه ولا أدب، وما أصاب من بهيمة فعليه فيها ما نقص من ثمنها. وتقدّم في باب (٤١) حكم قتل الهرّة والبهيمة من أبواب أحكام الدّوابّ ج ٢١ ما يناسب ذٰلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

١. أي كبسها بالتّراب حتّى نضب ماؤها.

باب ۱۰

حکم کشتن دام و قطع درخت و نابود کردن کشت و ویران کردن خانه و پر کردن چاه یا نهر

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان ﷺ دربارهٔ کسی که بیهوده دامی را ۲۲۰
بکشد یا درختی را قطع کند یا زراعتی را نابود کند یا اتاقی را ویران نماید یا چاه یا نهری را خشک کند، حکم کرد که: «قیمت آنچه از میان برده غرامت بپردازد و چند ضربه برای عبرت دیگران به وی زده شود و اگر از روی خطا و اشتباه مرتکب این کارها شده، باید غرامت آن را بپردازد ولی زندان و ادب نمی‌شود و هرکس به حیوانی خسارتی وارد کند، کاهش بهایش بر عهدهٔ اوست.»

ارجاعات

گذشت:

در باب چهل و یکم از ابواب احکام حیوانات مناسب با این بحث هست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب الشّفعة وأبوابها

(١)

باب ما ورد فيمن له الشّفعة وما فيه

٢٢١ ٣٤٩٧٢ (١) **تهذيب ١٦٤/٧**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة عن أبان عن أبي العبّاس البقباق قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول الشّفعة لا تكون إلّا لشريك. **التّهذيب ١٦٤/٧**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر عن أبان عن عبدالرّحمٰن ابن أبي عبدالله عن أبي عبدالله ﷺ قال: سمعته يقول (وذكر مثله).

٢٢٢ ٣٤٩٧٣ (٢) **العوالي ٤٧٥/٣**: روى عن النّبيّ ﷺ أنّه قال: الشّفعة في كلّ مشترك ربع[١] أو حائط فلا يحلّ له أن يبيعه حتّى يعرضه على شريكه فإن باعه فشريكه أحقّ به.

٢٢٣ ٣٤٩٧٤ (٣) **وفيه ٤٧٩/٣**: روى عن النّبيّ ﷺ أنّه قال لا يحلّ أن يبيع حتّى يستأذن شريكه فإن باع ولم يأذن فهو أحقّ به.

٢٢٤ ٣٤٩٧٥ (٤) **العوالي ١٩٢/١**: قال رسول الله ﷺ الشريك شفيع، والشّفعة في كلّ شيء.

٢٢٥ ٣٤٩٧٦ (٥) **كافي ٢٨١/٥**: **تهذيب ١٦٦/٧**: علي بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلي عن السّكونيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال ليس لليهوديّ والنّصراني[٢] شفعة وقال: لا شفعة إلّا لشريك غير مقاسم وقال: قال[٣] أمير المؤمنين ﷺ وصيّ اليتيم بمنزلة أبيه يأخذ له الشّفعة إن[٤] كان له رغبة فيه وقال للغائب شفعة. **فقيه ٤٥/٣**: في رواية **طلحة** بن زيد عن جعفر بن محمّد

---

١. الرّبع: المنزل والدار بعينها ـ اللسان.
٢. لليهود والنّصارى ـ يب.
٣. قال وقال ـ يب.
٤. إذا ـ يب ـ إذا كانت رغبة وقال ـ فقيه ٤٦.

فصل بیستم: ابواب شُفعه

باب ۱

مستحق شُفعه و مورد آن

۲۲۱ (۱) ابوالعباس بقباق از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شُفعه فقط برای شریک است.»

این روایت از عبدالرحمان بن ابی عبدالله نیز نقل شده است.

۲۲۲ (۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «در هر خانه یا باغ مشترک حق شُفعه است، پس برای شریک، فروش آنها جایز نیست تا این‌که آن را بر شریکش عرضه کند. آن‌گاه اگر آن را فروخت شریکش به آن سزاوارتر است.»

۲۲۳ (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «فروختن مال مشترک جایز نیست تا این‌که از شریکش اجازه بگیرد، پس اگر بدون اجازه فروخت وی به آن سزاوارتر است.»

۲۲۴ (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «شریک حق شُفعه دارد و شُفعه در هر چیزی هست.»

۲۲۵ (۵) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «یهودیان و مسیحیان حق شُفعه ندارند.

و فرمود: حق شُفعه فقط برای شریکی است که مال شراکتی را تقسیم نکرده است.

و از امیرمؤمنان ﷺ روایت کرد که فرمود: وصیّ یتیم همانند پدر اوست، در صورت تمایل حق شُفعه او را می‌گیرد.

و فرمود: غایب حقّ شُفعه دارد.»

عن أبيه عليه السلام قال قال عليّ عليه السلام: ليس لليهودي (وذكر مثله إلى قوله: غير مقاسم). فقيه ٤٦/٣: وقال عليّ عليه السلام وصيّ اليتيم (وذكر مثله).

٢٢٦ ٣٤٩٧٧ (٦) تهذيب ١٦٧/٧: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال لا شفعة إلّا لشريك غير مقاسم وقال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لا يشفع في الحدود، وقال لا تورث الشّفعة.

٢٢٧ ٣٤٩٧٨ (٧) المقنع ١٣٦: واعلم أنّ الشّفعة لا تجب إلّا لشريك غير مقاسم، وروى إذا أرفت الأُرَفة[1] وعرفت الحدود فلا شفعة ووصيّ اليتيم بمنزلة أبيه يأخذ له بالشّفعة وللغائب شفعة. فقه الرّضا: ٢٦٥: وإنّما يجب عليه الشّفعة لشريك غير مقاسم فإذا عرف حصّة الرّجل من حصّة الشّريك فلا شفعة لواحد منهما.

٢٢٨ ٣٤٩٧٩ (٨) كافي ٢٨٠/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن حديد عن جميل بن درّاج عن بعض أصحابنا عن أحدهما عليهما السلام قال الشّفعة لكلّ شريك لم يقاسم.

٢٢٩ ٣٤٩٨٠ (٩) كافي ٢٨٢/٥: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن أحمد بن الحسن الميثميّ عن أبان عن أبي العبّاس و عبدالرّحمٰن ابن أبي عبدالله قالا: سمعنا أبا عبدالله عليه السلام يقول الشّفعة لا تكون إلّا لشريك لم يقاسم.

٢٣٠ ٣٤٩٨١ (١٠) العوالي ٤٧٥/٣: روى سعيد بن المسيّب وأبو سلمة بن عبدالرّحمان عن أبي هريرة عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال الشّفعة فيما لا يقسم فإذا وقعت الحدود فلا شفعة.

٢٣١ ٣٤٩٨٢ (١١) العوالي ٤٧٥/٣: روى عن الصّادق عليه السلام أنّه قال: إنّما جعل رسول الله صلى الله عليه وآله الشّفعة فيما لا يقسم فإذا وقعت الحدود وصرفت[2] الطّرق فلا شفعة. مستدرك ٩٩/١٧: ورواه في درر اللّئالي عن جابر عنه عليه السلام (مثله).

٢٣٢ ٣٤٩٨٣ (١٢) الدّعائم ٨٨/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال: شفعة الشّريك واجبة إذا كان من المسلمين، وليس للذّمّيّ شفعة وحقّ المؤمن واجب كان شفيعاً أو غير شفيع ولا شفعة في مقسوم.

---

١. أرّفت على الأرض تأريفاً بالرّاء المهملة جعلت لها حدوداً وقسمتها. ٢. وضربت ـ خ ك.

۲۲۶ (۶) طلحة بن زید از امام صادق ﷺ از پدرش از علی ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه تنها برای شریکی است که جدا نشده است.

و از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرد که فرمود: دربارهٔ حدود، شفاعت پذیرفته نمی‌شود و فرمود: حق شُفعه به ارث برده نمی‌شود.»

۲۲۷ (۷) در کتاب المقنع آمده است: «و بدان که حق شُفعه فقط برای شریک جدا نشده لازم است و روایت شده است که پس از اِفراز و شناخته شدن حدود، حق شُفعه نیست و وصی یتیم همانند پدرش حق شُفعه را برای یتیم می‌گیرد و برای غایب حق شُفعه است.»

در کتاب فقه الرضا آمده است: «حق شُفعه تنها برای شریک جدا نشده ثابت است. پس هرگاه سهم انسان از سهم شریکش بازشناخته شود، برای هیچ‌یک از آنان حق شُفعه نیست.»

۲۲۸ (۸) جمیل بن دراج با واسطه از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه برای شریک تقسیم نکرده است.»

۲۲۹ (۹) ابوالعباس و عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادق ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: «حق شُفعه فقط برای شریکی که تقسیم نکرده است.»

۲۳۰ (۱۰) ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه در مال افراز نشده است، پس هرگاه حدود معین شود (تقسیم شود)، شُفعه نیست.»

۲۳۱ (۱۱) در کتاب العوالی روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ حق شُفعه را فقط در مال تقسیم نشده قرار داد، پس هرگاه حدود تعیین شد و راه‌ها کشیده شد، حق شُفعه‌ای نیست.»

این روایت از جابر نیز نقل شده است.

۲۳۲ (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «حق شُفعه برای شریک مسلمان واجب است و برای کافر ذمی حق شُفعه نیست و حق مومن واجب است ـ شریک باشد یا شریک نباشد ـ و در مال تقسیم شده، شُفعه نیست.»

۲۳۳ ۳۴۹۸۴ (۱۳) **کافی ۲۸۰/۵: تهذیب ۱٦٤/۷**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبدالله بن هلال عن **فقيه ٤٥/٣**: عقبة بن خالد عن أبي عبدالله ؛ قال قضى رسول الله ؐ بالشّفعة بين الشّركاء في الأرضين والمساكن وقال: لاضرر ولا ضرار[1] وقال (الصّادق ؛ ـ فقيه) إذا أُرفت[2] الأُرَف، وحُدّت الحدود فلا شفعة (ولا شفعة إلّا لشريك غير مقاسم ـ فقيه).

۲۳٤ ۳۴۹۸۵ (۱٤) **فقيه ٤٥/٣**: روى طلحة بن زيد عن الصّادق ؛ عن أبيه ؛ أنّ رسول الله ؐ قضى بالشّفعة مالم تورف ـ يعني تقسم ـ.

۲۳٥ ۳۴۹۸۶ (۱٥) **تهذيب ۱٦۳/۷**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ۲۸۰/۵**: عليّ بن محمّد عن إبراهيم بن إسحاق عن عبدالله بن حمّاد[3] عن جميل بن درّاج عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ؛ قال إذا وقعت السّهام ارتفعت الشّفعة. **فقيه ٤٦/٣**: قال أبو جعفر ؛ (وذكر مثله).

۲۳٦ ۳۴۹۸۷ (۱٦) **المجازات النّبويّة: ۳۸٤**: ومن ذلك قوله عليه الصّلاة والسّلام إذا وَقَعَتِ الحدود وصُرِفَتِ الطُّرُق فلا شفعة.

۲۳۷ ۳۴۹۸۸ (۱۷) **أمالي ابن الطّوسي: ۳۹۲**: عن أبيه قال أخبرنا ابن مخلّد قال أخبرنا الرّزّاز قال: حدّثنا أبو خالد القرشي عبدالعزيز بن معاوية بن عبدالعزيز قال: حدّثنا أبو عاصم قال: حدّثنا مالك بن أنس عن الزّهريّ عن سعيد بن المسيّب وأبي سلمة عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ؐ: إذا وقعت الحدود فلا شفعة.

۲۳۸ ۳۴۹۸۹ (۱۸) **كافي ۲۸۱/۵: تهذيب ۱٦٤/۷: استبصار ۱۱٦/۳**: عليّ بن إبراهيم (عن أبيه ـ كا) عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبدالرّحمن عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ؛ قال: لا تكون الشّفعة إلّا لشريكين ما لم يقاسما[4] فإذا صاروا ثلاثة فليس لواحد منهم شفعة.

۲۳۹ ۳۴۹۹۰ (۱۹) **كافي ۲۱۰/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **تهذيب ۱٦٦/۷: استبصار ۱۱٦/۳**: أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ؛ أنّه قال

---

۱. اضرار ـ فقيه.
۲. الأرفة بالضّم: الحدّ والعَلَم وما يجعل فاصلاً بين أرضين ـ رفّت ـ خ كا.
۳. عبدالرّحمن بن حمّاد ـ يب.
٤. يتقاسما ـ يب ـ صا.

۲۳۳ (۱۳) عقبة بن خالد از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ در میان شریکان در زمین و خانه حکم به شُفعه کرد و فرمود: زیان و زیان رسانی [در اسلام] نیست.»

و امام صادق ﷺ فرمود: «هرگاه مال، افراز و حدود تعیین شود شُفعه‌ای وجود ندارد و شُفعه تنها برای شریکی تقسیم نکرده است.»

۲۳۴ (۱۴) طلحة بن زید از امام صادق ﷺ از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ پیش از تقسیم و افراز مال حکم به شُفعه کرد.»

۲۳۵ (۱۵) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه [برای تعیین سهم‌ها] قرعه زده شد، حق شُفعه برداشته می‌شود.»

۲۳۶ (۱۶) در کتاب المجازات النبویه از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه حدود تعیین شد و راه‌ها کشیده شد شُفعه‌ای وجود ندارد.»

۲۳۷ (۱۷) ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه حدود تعیین شد شُفعه‌ای وجود ندارد.»

۲۳۸ (۱۸) عبدالله بن سنان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شُفعه فقط برای دو شریک پیش از تقسیم است، پس آن‌گاه که سه نفر شوند برای هیچ‌یک از آنها حق شُفعه نیست.»

۲۳۹ (۱۹) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: برده‌ای متعلق به چند نفر است، یکی از آنان سهم خود را می‌فروشد و شریکش می‌گوید: من به آن سزاوارترم. آیا وی چنین حقی دارد؟

امام فرمود: آری، در صورتی که یک نفر باشد.

سؤال شد: آیا در حیوان حق شُفعه است؟

امام ﷺ فرمود: نه.

في المملوك (يكون ـ كا) بين شركاء فيبيع أحدهم نصيبه فيقول صاحبه: أنا أحقّ به أله ذٰلك؟ قال: نعم إذا كان واحداً فقيل (له: ـ يب ـ صا) (أ ـ صا) في الحيوان شفعة؟ فقال لا. **تهذيب ١٦٥/٧: استبصار ١١٦/٣:** الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد وصفوان عن عبدالله بن سنان قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام المملوك يكون بين شركاء فباع أحدهم نصيبه فقال أحدهم: أنا أحقّ به أله ذٰلك؟ قال نعم إذا كان واحداً.

٢٤٠ ٢٣٩٩١ (٢٠) **فقه الرّضا** عليه السلام **٢٦٤:** روى أنّ الشّفعة واجبة في كلّ شيء من الحيوان والعقار والرّقيق إذا[1] كان الشّيء بين شريكين فباع أحدهما فالشّريك أحقّ به من الغريب، وإذا[2] كان الشّركاء أكثر من اثنين فلا شفعة لواحد منهم. **المقنع ١٣٥:** الشّفعة في كلّ شيء واجبة من حيوان وأرض ورقيق وعقار (وذكر مثله).

٢٤١ ٢٣٩٩٢ (٢١) **تهذيب ١٦٦/٧: استبصار ١١٦/٣:** محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن البرقيّ عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السلام قال: الشّفعة على عدد الرّجال. **فقيه ٤٥/٣:** في رواية طلحة بن زيد عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام قال: قال عليّ عليه السلام (وذكر مثله). **فقيه ٤٥/٣:** وروى إسماعيل بن مسلم عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله[3] (وذكر مثله). **(قال الشّيخ** رحمه الله **في يب هٰذا الخبر موافق لمذاهب بعض العامّة ولسنا نأخذ به والّذي نعمل عليه ما قدّمناه من انّ الشّفعة تثبت إذا كان الشّيء بين نفسين فإذا زادوا فلا شفعة لواحد منهم).**

٢٤٢ ٢٣٩٩٣ (٢٢) **جامع الأحاديث ٩٠:** حدّثنا هارون بن موسى قال حدّثنا محمّد بن عليّ بن معمّر الكوفي عن محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب عن عليّ بن أسباط عن ابن فضّال عن الصّادق عن أبيه عن آبائه عليهم السلام عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال: الشّفعة على عدد الرّجال وليس بأصل.

٢٤٣ ٢٣٩٩٤ (٢٣) **الدّعائم ٨٩/٢:** عن أبي عبدالله جعفر بن محمّد عليهما السلام[4] أنّه قال إذا كان العبد بين رجلين فباع أحدهما نصيبه فالآخر أحقّ بالبيع وليس في الحيوان شفعة.

---

١. فإذا ـ مقنع. ٢. وان ـ مقنع. ٣. قال قال عليّ عليه السلام ـ خ.
٤. عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليهما السلام ـ خ.

عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: برده‌ای متعلق به چند شریک است و یکی از آنان سهم خود را می‌فروشد آن‌گاه یکی دیگر از شریکان می‌گوید: من به آن سزاوارترم، آیا وی چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری در صورتی که یک نفر باشد.»

۲۴۰ (۲۰) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که: «حق شُفعه در هر چیزی از حیوان و املاک و برده ثابت است در صورتی که آن چیز مشترک میان دو نفر باشد، آن‌گاه یکی از آنان بفروشد، پس شریک وی از بیگانه به آن سزاوارتر است و هرگاه شریکان بیش از دو نفر باشند هیچ‌یک از آنان حق شُفعه ندارند.»

در کتاب المقنع آمده است: «حق شُفعه در هر چیزی از حیوان، زمین، برده و املاک...» ادامه عبارت همانند عبارت پیشین است.

۲۴۱ (۲۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه به تعداد افراد است.»

طلحة بن زید از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش علیه السلام و اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این حدیث را روایت کرده‌اند.

مرحوم شیخ طوسی رحمه الله در کتاب التهذیب می‌فرماید: «این خبر با مذهب گروهی از اهل سنت سازگار است و ما به آن عمل نمی‌کنیم. آنچه ما بدان عمل می‌کنیم احادیثی است که پیش‌تر بیان کردیم مبنی بر این‌که حق شُفعه در صورتی ثابت است که مال، مشترک میان دو نفر باشد، پس وقتی که بیشتر باشند، حق شُفعه برای هیچ‌یک از آنان نیست.»

۲۴۲ (۲۲) ابن فضّال از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه به تعداد اشخاص است و یک حق واحد نیست.»

۲۴۳ (۲۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه برده‌ای مشترک میان دو نفر باشد و یکی از آنان سهم خود را بفروشد، دیگری به آن معامله سزاوارتر است و در حیوان حق شُفعه نیست.»

۲۴۴ ۳۴۹۹۵ (۲٤) **تهذیب** ۱٦٥/۷: **استبصار** ۱۱۷/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله ؑ قال: ليس في الحيوان شفعة (قال الشّيخ ؒ في يب قوله ؑ ليس في الحيوان شفعة محمول على انّه إذا كان أكثر من شريك واحد وقد بيّنّا فيما تقدّم في رواية يونس انّ في الحيوان شفعة).

۲۴۵ ۳۴۹۹۶ (۲٥) **فقيه** ٤٦/۳: أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن عبدالله بن سنان قال: سألته عن مملوك بين شركاء أراد أحدهم بيع نصيبه قال: يبيعه قال: قلت: فإنّهما كانا اثنين فأراد أحدهما بيع نصيبه، فلمّا أقدم على البيع قال له شريكه: أعطني قال: هو أحقّ به، ثمّ قال ؑ: لا شفعة في حيوان إلّا أن يكون الشّريك فيه واحداً[1].

۲۴۶ ۳۴۹۹۷ (۲٦) **كافي** ۲۸۱/٥: **تهذيب** ۱٦٤/۷: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن يزيد بن إسحاق (شَعِر ـ كا) عن هارون بن حمزة الغنويّ عن أبي عبدالله ؑ قال سألته عن الشّفعة في الدّور أشيء واجب للشّريك ويعرض على الجار فهو أحقّ بها من غيره فقال الشّفعة في البيوع إذا كان شريكاً فهو أحقّ بها (من غيره ـ يب) بالثّمن.

۲۴۷ ۳۴۹۹۸ (۲۷) **الدّعائم** ۸۷/۲: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ صلوات الله عليهم أنّه قال: لا شفعة فيما وقعت عليه الحدود وليس للجار شفعة وله حقّ وحرمة.

۲۴۸ ۳۴۹۹۹ (۲۸) **الدّعائم** ۸۸/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما انّه قال الشّفعة جايزة، فيما لم تقع عليه الحدود فإذا وقع القسم والحدود فلا شفعة، ولا شفعة لجار والشّفعة على قدر الأنصباء بالحصص.

۲۴۹ ۳۵۰۰۰ (۲۹) **كافي** ۲۸۰/٥: **تهذيب** ۱٦٥/۷: **استبصار** ۱۱۷/۳: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج عن منصور بن حازم قال: سألت أبا عبدالله ؑ عن دار فيها دور وطريقهم واحد في عرصة الدّار[2] فباع بعضهم منزله من رجل هل لشركائه في الطّريق أن يأخذوا بالشّفعة؟ فقال: إن كان باع[3] الدّار وحوّل[4] بابها إلى طريق غير ذلك فلا شفعة لهم، وإن باع الطّريق مع الدّار فلهم الشّفعة.

---

۱. رقبة واحدة ـ خ.
۲. أي ساحة الدّار سمّيت بذلك لاعتراض الصّبيان فيها.
۳. باب ـ يب ـ خ.
٤. وما حول ـ يب خ.

۲۴۴ (۲۴) سلیمان بن خالد از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در حیوان حقّ شُفعه نیست.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در کتاب التهذیب می‌فرماید: «سخن امام ﷺ که در حیوان حق شُفعه نیست بر موردی حمل می‌شود که بیش از یک شریک باشند و پیش‌تر در روایت یونس گذشت که در حیوان حق شُفعه هست.»

۲۴۵ (۲۵) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: برده‌ای مشترک میان چند نفر است و یکی از آنان تصمیم به فروش سهم خود می‌گیرد.

امام ﷺ فرمود: آن را می‌فروشد.

گفتم: آنان دو نفر هستند، یکی از آنان تصمیم به فروش سهم خود می‌گیرد. آن‌گاه وقتی اقدام به معامله می‌کند، شریکش به وی می‌گوید: آن را به من واگذار کن.

امام ﷺ فرمود: وی به آن سزاوارتر است. سپس فرمود: در حیوان حق شُفعه‌ای نیست مگر آن‌که شریک در آن یک نفر باشد.»

۲۴۶ (۲۶) هارون بن حمزه غنوی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: آیا در خانه برای شریک که آن را به همسایه‌اش عرضه می‌کند، حقّ شُفعه هست؟ آیا وی از دیگران به آن سزاوارتر است؟

امام ﷺ فرمود: شُفعه در بیع‌ها، این است که در صورتی که شریک باشد به همان قیمت به آن سزاوارتر است.»

۲۴۷ (۲۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از نیاکانش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «مالی که حدود آن تعیین شود، شُفعه در آن نیست و برای همسایه شُفعه نیست و برای وی حقّی و احترامی است.»

۲۴۸ (۲۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «شُفعه در چیزی جاری است که حدود آن معین نشده است، پس آن‌گاه که افراز و حدود آن مشخص شود، شُفعه‌ای وجود ندارد و برای همسایه حق شُفعه نیست و شُفعه به نسبت سهم شریکان است.»

۲۴۹ (۲۹) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: خانه‌ای است که در آن خانه‌های متعددی قرار دارد و راه همه آن خانه‌ها یکی است که از حیاط خانه بزرگ می‌گذرد. یکی از آن‌ها خانه‌اش را به دیگری می‌فروشد، آیا شریکان وی در آن راه حق شُفعه دارند؟

امام ﷺ فرمود: اگر خانه را فروخت و درش را به راه دیگری منتقل کرد، آنان حق شُفعه ندارند، ولی اگر راه و خانه را با هم فروخت آنان حق شُفعه دارند.»

۲۵۰ ۳۵۰۰۱ (۳۰) **كافى ۲۸۱/۵ : محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱٦۵/۷ –استبصار ۱۱۷/۳ :** أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن الكاهليّ عن منصور بن حازم قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ دار بين قوم اقتسموها، فأخذ كلّ واحد منهم قطعة وبناها وتركوا بينهم ساحة فيها ممرّهم، فجاء رجل فاشترى نصيب بعضهم أله ذٰلك؟ قال: نعم. ولكن يسدّ بابه ويفتح باباً إلى الطريق أو ينزل من فوق البيت ويسدّ بابه، فإن أراد صاحب الطّريق بيعه فإنّهم أحقّ به وإلّا فهو (على ـ صا) طريقه يجيء (حتّى ـ كا) يجلس[1] على ذٰلك الباب (حمل الشيخ ﷺ هٰذا الخبر وما قبله على أن يكون المراد بالقوم شريكاً واحداً أو على صدوره تقيّة).

۲۵۱ ۳۵۰۰۲ (۳۱) **تهذيب ۱٦۷/۷ :** الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن الكاهليّ عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله ﷺ قال قلت له دار بين قوم اقتسموها وتركوا بينهم ساحة فيها ممرّهم فجاء رجل فاشترى نصيب بعضهم أله ذٰلك قال نعم ولكن يسدّ بابه ويفتح باباً إلى الطّريق أو ينزل من فوق البيت فإن أراد شريكهم أن يبيع منقل[2] قدميه فإنّهم أحقّ به وإن أراد يجيء حتّى يقعد على الباب المسدود الّذي باعه لم يكن لهم أن يمنعوه.

۲۵۲ ۳۵۰۰۳ (۳۲) **الدّعائم ۸۸/۲ :** عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: لا شفعة إلّا في مشاع، أو ما كان من طريق مشترك أو حائط معقود بخشب أو بحجارة، أو ما أشبه ذٰلك من البناء، ولأصحاب الرّائغة غير النّافذة الشّفعة بعضهم على بعض بإشتراكهم في الرّائغة[3] فإذا وقعت القسمة لم يكن بين صاحب العلوّ وصاحب السّفل شفعة إلّا أن يكون بينهم شيء مشترك.

۲۵۳ ۳۵۰۰۴ (۳۳) **فقه الرّضا ﷺ ۲٦۵ :** فإذا كانت دار فيها دور وطريق أبوابها في عرصة واحدة فباع رجل داراً منها من رجل كان لصاحب الدّار الأخرىٰ شفعة إذا لم يتهيّأ له أن يحوّل باب الدّار الّتي اشتراها إلى موضع آخر فإن حوّل بابها فلا شفعة لأحد عليه. **المقنع ۱۳۵ :** وإذا كانت دار فيها وذكر نحوه.

۲۵۴ ۳۵۰۰۵ (۳۴) **فقه الرّضا ﷺ ۲٦٤ :** لا شفعة ليهوديّ ولا نصرانيّ ولا مخالف.

---

۱. ويجلس ـ صا. ۲. المنقل: طريق مختصر قال ابن بزرج كلّ طريق منقل ـ اللسان.

۳. الزائقة ـ ك ـ الرّائعة ـ خ ك ـ الرّائغة طريق يعدل ويميل عن الطّريق الأعظم. اللسان.

۲۵۰ (۳۰) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: گروهی یک خانه مشترک داشتند آن‌گاه آن را تقسیم کردند و هر یک بخشی از آن را گرفت و برای خود خانه‌ای ساخت و حیاط خانه به همان حال نخست باقی است و مسیرشان از آن می‌گذرد. سپس شخصی سهم یکی از آنان را خرید. آیا چنین حقی دارد؟

امام ﷺ فرمود: آری، ولی درِ آن را می‌بندد و دری به کوچه می‌گشاید یا از بالای خانه رفت و آمد می‌کند و در آن را می‌بندند، پس اگر صاحب راه بخواهد مسیر را بفروشد، شریکان وی به آن سزاوارترند و در غیر این صورت وی مالک راه خویش است و می‌آید تا پشت در بنشیند.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ این خبر و روایت پیشین را بر این حمل کرده است که مقصود از گروه، یک شریک است و یا این روایت به خاطر تقیه صادر شده است.»

۲۵۱ (۳۱) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: خانه‌ای مشترک میان گروهی بود. آنان آن را تقسیم کردند و حیاطی در آن، میان خود رها کردند که مسیرشان از آنجاست. آن‌گاه شخصی سهم یکی از آنان را خرید. آیا چنین حقی دارد؟

امام ﷺ فرمود: آری ولی در آن خانه را می‌بندد و درِ دیگری در کوچه باز می‌کند یا از بالای خانه رفت و آمد می‌کند، ولی اگر شریک آنان بخواهد راه عبورش را بفروشد، آنها به آن سزاوارترند و اگر بخواهد بیاید پشت در بسته‌ای که فروخته است بنشیند، آنان حق جلوگیری از او را ندارند.»

۲۵۲ (۳۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «شُفعه تنها در ملک مشاع یا دارای مسیر مشترک یا باغ دیوارکشی شده با چوب یا سنگ و یا ساختمان‌های شبیه به آن وجود دارد و صاحبان کوچه بن بست نسبت به یکدیگر در آن کوچه حق شُفعه دارند ولی وقتی تقسیم شد میان صاحب ملک بالا و پایین شُفعه نیست مگر آن‌که میان آنها چیز مشترکی باشد.»

۲۵۳ (۳۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «وقتی تعدادی خانه در یک خانه بزرگ باشد و درهای همه آن خانه‌ها به یک حیاط باز شود، آن‌گاه یکی از آنها خانه‌اش را به دیگری بفروشد ـ در صورتی که امکان جابه‌جا کردن درِ آن خانه وجود نداشته باشد ـ صاحبخانهٔ دیگر حقّ شُفعه دارد، ولی اگر درِ آن خانه را جابه‌جا کند، احدی نسبت به آن حق شُفعه ندارد.»

۲۵۴ (۳۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «یهودیان، مسیحیان و اهل سنت، حق شُفعه ندارند.»

۲۵۵ ۲۵۰۰۶ (۳۵) الدّعائم ۹۲/۲: عن علـيّ صلوات الله عليه أنّه قال الشّفعة لليهود والنّصارى فيما بينهم وليس لأحد منهم على مسلم شفعة.

۲۵۶ ۲۵۰۰۷ (۳۶) الدّعائم ۸۹/۲: عن عليّ صلوات الله عليه أنّه قال: ولا يقطع الشّفعة الغـيبة قـال: الشّفعة للغائب والصّغير ما هى لغيرهما إذا قدما الغائب وبلغ الصّغير.

۲۵۷ ۲۵۰۰۸ (۳۷) الدّعائم ۸۹/۲: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه قال: فى الشّفيع يحضر فى وقت الشّراء ثمّ يغيب ثمّ يقدم فيطلب شفعته قال ﷺ: هو على شفعته ما لم يذهب وقتها، ووقت الشّفعة للحاضر البالغ سنة، فإذا انقضت السّنة بعد وقت البيع ولم يطلب فلا شفعة له.

۲۵۸ ۲۵۰۰۹ (۳۸) الدّعائم ۸۹/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما أنّه قال فى الشّفيع يكون غائباً عن البيع قال: لا تنقطع شفعته حتّى يحضر علم بالبيع أو لم يعلم.

۲۵۹ ۲۵۰۱۰ (۳۹) الدّعائم ۹۲/۲: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه قال الوالد يقوم بالشّفعة لولده الطّفل، والوصيّ لليتيم، والقاضى لمن لا وصيّ له إذا كان ذلك من النّظر له.

۲۶۰ ۲۵۰۱۱ (۴۰) الدّعائم ۸۹/۲: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه قال الشّفعة فى كلّ عقار والعقار النّخل والأرضون والدُّور ولا شفعة فى سفينة ولا نهر ولا حيوان.

۲۶۱ ۲۵۰۱۲ (۴۱) العوالي ۴۷۶/۳: روى جابر عن النّبيّﷺ أنّه قال لا شفعة إلّا في رَبع أو حائط.

۲۶۲ ۲۵۰۱۳ (۴۲) كافي ۲۸۱/۵: (عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن ـ معلّق) ـ تهذيب ۱۶۴/۷: استبصار ۱۱۶/۳: يونس عن بعض رجاله عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن الشّفعة لمن هي، وفي أيّ شيء هي، (ولمن تصلح ـ كا ـ يب ـ صا)، وهـل تكـون فـي الحيوان شفعة، وكيف هي فقال: الشّفعة جائزة في كلّ شيء من حيوان أو أرض أو متاع إذا كان الشّيء بين شريكين لا غيرهما فباع أحدهما نصيبه فشريكه أحقّ به من غيره وإن زاد على الإثنين فلا شفعة لأحد منهم (وروى أيضاً أنّ الشّفعة لا تكون إلّا في الأرضين والدّور فقط ـ كا) فقيه ۴۶/۳: سئل الصّادق ﷺ عن الشّفعة (وذكر مثله إلّا انّ فيه الشّفعة واجبة).

۲۶۳ ۲۵۰۱۴ (۴۳) فقه الرّضا ﷺ ۲۶۴: والشّفعة على البايع والمشتري ليس للبايع أن يبيع أو يعرض على شريكه أو مجاوره ولا للمشتري أن يمتنع إذا طولب بالشّفعة.

۲۶۴ ۲۵۰۱۵ (۴۴) كافي ۲۸۲/۵: تهذيب ۱۶۶/۷: استبصار ۱۱۸/۳: عليّ بن إبـراهـيم عـن أبـيه

۲۵۵ (۳۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «یهودیان و مسیحیان در میان خودشان نسبت به یکدیگر حق شُفعه دارند و هیچ‌یک از آنان بر مسلمان حق شُفعه ندارد.»

۲۵۶ (۳۶) در همان کتاب از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «عدم حضور، حق شُفعه را از میان نمی‌برد. و فرمود: برای غایب و صغیر ـ هنگام آمد غایب و بلوغ صغیر ـ حق شُفعه است همان گونه که برای غیر آنها هست.»

۲۵۷ (۳۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که ایشان دربارهٔ کسی که در وقت معامله حضور داشت و سپس غایب شد، آن‌گاه آمد و درخواست حق شُفعه کرد فرمود: «او حق شُفعه دارد تا وقتی که زمان آن نگذشته است و وقت شُفعه برای حاضر، یک سال است، پس هرگاه یک سال از تاریخ معامله بگذرد و درخواست نکند، حق شُفعه ندارد.»

۲۵۸ (۳۸) در همان کتاب از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که دربارهٔ شریک غایبِ هنگام بیع فرمود: «حق شُفعه او از میان نمی‌رود تا حضور یابد، چه از انجام معامله باخبر باشد یا بی‌خبر باشد.»

۲۵۹ (۳۹) در همان کتاب از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «پدر برای فرزند صغیرش و وصی برای یتیم و قاضی برای یتیمِ بی‌وصی، حق شُفعه را اعمال می‌کنند؛ در صورتی که آن به مصلحت وی باشد.»

۲۶۰ (۴۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «حقّ شُفعه در هر عقاری وجود دارد و عقار، درخت خرما، زمین و خانه است و در کشتی، نهر و حیوان، شُفعه نیست.»

۲۶۱ (۴۱) جابر از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه تنها در خانه و باغ وجود دارد.»

۲۶۲ (۴۲) یونس از برخی دوستانش روایت می‌کند که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «حق شُفعه برای کیست و در چه موردی است؟ و آیا در حیوان حقّ شُفعه است؟ و چگونه است؟

امام ﷺ فرمود: شُفعه در هر چیزی مانند حیوان یا زمین یا کالا، جاری و نافذ است در صورتی که آن چیز مشترک میان دو نفر نه بیشتر باشد، آن‌گاه یکی از آنان سهم خود را بفروشد پس شریکش از دیگران به آن سزاوارتر است و اگر مال مشترک، میان بیش از دو نفر باشد برای هیچ‌یک از آنان حق شُفعه نیست.»

و نیز روایت شده: «فقط در زمین و خانه، حق شُفعه است.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ دربارهٔ حق شُفعه سؤال شد، آن‌گاه روایت پیشین را ذکر کرده با این تفاوت که در آن آمده است: «شُفعه لازم است.»

۲۶۳ (۴۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و شُفعه بر فروشنده و خریدار است، فروشنده حق ندارد بفروشد مگر آن‌که بر شریک و همسایه‌اش آن را عرضه کند و خریدار ـ در صورت درخواست حق شُفعه از وی ـ حق خودداری ندارد.»

۲۶۴ (۴۴) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «در کشتی، نهر و راه، حق شُفعه نیست.» در روایت دیگری آسیاب و حمام نیز افزوده شده است.

عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا شفعة في سفينة ولا في نهر ولا في طريق. فقيه ۴۶/۳: في رواية السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله (وذكر مثله وزاد ولا في رحى ولا في حمّام).

۲۶۵ ۲۵۰۱۶ (۴۵) المقنع ۱۳۵: اعلم أنّه لا شفعة إلّا لشريك غير مقاسم ولا شفعة في سفينة ولا طريق ولا حمّام ولا نهر ولا رحى ولا ثوب ولا شيء مقسوم.

۲۶۶ ۲۵۰۱۷ (۴۶) الدّعائم ۹۰/۲: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال لا شفعة في بئر ولا نهر ولا سفينة إلّا أن يكون مع شيء من ذلك أصل أرض لم تقسم.

۲۶۷ ۲۵۰۱۸ (۴۷) فقه الرّضا عليه السلام ۲۶۴: لا شفعة في سفينة ولا طريق يجمع[1] المسلمين ولا حيوان (الى أن قال) وروى أنّه ليس في الطّريق شفعة ولا في النّهر ولا في الرّحى ولا في حمّام ولا في ثوب ولا في شيء مقسوم.

(۲)

باب عدم ثبوت الشّفعة في الدّار إذا اشتريت برقيق ومتاع وجوهر وحكم ما إذا جعلت مهر امرأة

۲۶۸ ۲۵۰۱۹ (۱) تهذيب ۱۶۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن فقيه ۴۷/۳: الحسن بن محبوب قرب الإسناد ۱۶۵: أحمد وعبدالله ابنا محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن أبي عبدالله عليه السلام في رجل اشترى داراً برقيق ومتاع وبزّ[2] وجوهر قال (فقال ـ قرب الإسناد) ليس لِأحد فيها شفعة.

۲۶۹ ۲۵۰۲۰ (۲) الدّعائم ۹۱/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال من اشترى حصّة برقيق أو متاع بزٍّ أو جوهر أو ما أشبه ذلك فليس فيه شفعة.

۲۷۰ ۲۵۰۲۱ (۳) تهذيب ۱۶۷/۷: فقيه ۴۷/۳: الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيّة عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام[3] قال سألته عن رجل تزوّج امرأة على بيت في دار له وله في تلك الدّار شركاء قال جائز له ولها، ولا شفعة لأحد من الشّركاء عليها.

---

۱. لجميع ـ ك.
۲. ومتاع بزّ ـ قرب الإسناد ـ البزّ متاع البيت من الثّياب خاصّة.
۳. عن أبي عبدالله عليه السلام ـ خ فقيه.

۲۶۵ (۴۵) در کتاب المقنع آمده است: «بدان که حق شُفعه فقط برای شریک جدانشده است و در کشتی، راه، حمام، نهر، آسیاب، لباس و مال تقسیم‌شده حق شُفعه نیست.»

۲۶۶ (۴۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «در چاه، نهر و کشتی حق شُفعه نیست مگر آن‌که همراه یکی از آنها زمین تقسیم نشده‌ای باشد.»

۲۶۷ (۴۷) در کتاب فقه الرضا آمده است: «در کشتی، راه عمومی و حیوان حق شُفعه نیست»... و روایت شده: «در جاده، نهر، آسیاب، حمام، لباس و مال تقسیم‌شده، حق شُفعه نیست.»

باب ۲

عدم ثبوت شُفعه در خانه آنگاه‌که با برده و کالا و جواهر خریده شود و حکم مهریه قرار دادن خانه

۲۶۸ (۱) علی بن رئاب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که خانه‌ای را با برده و کالا و پارچه و جواهرات خرید فرمود: «احدی در آن حق شُفعه ندارد.»

۲۶۹ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس سهم دیگری را با برده یا پارچه یا جواهر یا مانند آن بخرد، در آن شُفعه وجود ندارد.»

۲۷۰ (۳) ابوبصیر گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال کردم: شخصی با زنی ازدواج می‌کند و مهریه او را اتاقی از یک خانه قرار می‌دهد که افراد دیگری در آن خانه شریک هستند.

امام ﷺ فرمود: این کار برای مرد و زن بی‌اشکال است و هیچ‌یک از شریکان نسبت به آن زن حق شُفعه ندارند.»

٢٧١ ٢٥٠٢٢ (٤) الدّعائم ٨٩/٢: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ[١] صلوات الله عليهما أنّه قال إذا دفع الرّجل الحصّة فى صداق امرأته فلا شفعة فيها.

(٣)

باب أنّ من طلب الشّفعة فذهب على أن يحضر الثّمن انتظر به ثلثة أيّام وإن طلب الأجل إلى أن يحمل الثّمن من بلد آخر انتظر به قدر الذّهاب والمجيء وزيادة ثلثة أيّام فإن أخّر فلا شفعة له

٢٧٢ ٢٥٠٢٣ (١) تهذيب ١٦٧/٧: محمّد بن الحسن بن الوليد عن محمّد بن الحسن الصفّار عن الهيثم ابن أبي مسروق النّهديّ عن عليّ بن مهزيار قال سألت أبا جعفر الثّاني عليه السلام عن رجل طلب شفعة أرض فذهب على أن يحضر المال فلم ينضّ[٢] فكيف يصنع صاحب الأرض إن أراد بيعها، أيبيعها أو ينتظر مجيء شريكه صاحب الشّفعة قال إن كان معه بالمصر فلينتظر به ثلاثة أيّام فإن أتاه بالمال وإلّا فليبع وبطلت شفعته في الأرض، وإن طلب الأجل إلى أن يحمل المال من بلد إلى بلد آخر فلينتظر به مقدار ما سافر الرّجل إلى تلك البلدة وينصرف وزيادة ثلاثة أيّام إذا قدم فإن وافاه وإلّا فلا شفعة له.

(٤)

باب حكم ما لو تلف بعض المبيع قبل الأخذ بالشّفعة

٢٧٣ ٢٥٠٢٤ (١) تهذيب ١٩٢/٧: عن محمّد بن عليّ بن محبوب عن رجل قال كتبت إلى الفقيه عليه السلام فى رجل اشترى من رجل نصف دار مشاعاً غير مقسوم وكان شريكه الّذى له النّصف الآخر غائباً فلمّا قبضها وتحوّل عنها تهدّمت الدّار وجاء سيل جارف فهدمها وذهب بها فجاء شريكه الغائب فطلب الشّفعة من هذا فأعطاه الشّفعة على أن يعطيه ماله كملاً[٣] الّذى نقد فى ثمنها فقال له ضع عنّى قيمة البناء فإنّ البناء قد تهدّم وذهب به السّيل، ما الّذى يجب فى ذلك فوقّع عليه السلام ليس له إلّا الشّراء والبيع الأوّل إن شاء الله.

---

١. أبي عبدالله جعفر بن محمّد ـ خ. ٢. أي ولم يحصل. ٣. أي تامّاً كاملاً.

۲۷۱ (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی سهم خود را مهریه همسرش قرار دهد، در آن شُفعه نیست.»

باب ۳
فرصت شریک برای فراهم کردن پول

۲۷۲ (۱) علی بن مهزیار گوید: «از امام جواد ﷺ سؤال کردم: شخصی حق شُفعه زمینی را درخواست کرد و برای آوردن بهای آن رفت ولی نتوانست آن را فراهم کند. اگر صاحب زمین تصمیم به فروش آن را داشته باشد، چه کند؟ آیا آن را بفروشد یا منتظر شریک خود ـ صاحب حق شُفعه ـ بماند؟

امام ﷺ فرمود: اگر در همان شهر است، سه روز منتظر وی بماند، اگر مال را آورد، [زمین را به او می‌فروشد] و در غیر این صورت زمین را بفروشد و حق شُفعه او باطل می‌شود و اگر برای آوردن مال از شهر دیگر درخواست مهلت کند، به مقدار رفت وبرگشت به آن شهر و سه روز پس از بازگشت به وی مهلت داده می‌شود. اگر در این مدت مال را پرداخت [زمین متعلق به اوست] و در غیر این صورت، حق شُفعه نخواهد داشت.»

باب ۴
حکم تلف شدن بخشی از مال پیش از اخذ به شُفعه

۲۷۳ (۱) محمد بن علی بن محبوب از شخصی روایت می‌کند که گفت: «به امام ﷺ نوشتم: شخصی نصف مشاع تقسیم نشده خانه‌ای را از دیگری می‌خرد که شریکش ـ مالک نصف دیگر ـ غایب است. پس از تحویل و تخلیه خانه سیل بنیان‌کنی آمد و خانه را خراب کرد و با خود برد. آن‌گاه شریکش آمد و از خریدار درخواست حق شُفعه کرد. او نیز حاضر شد خانه را به این شرط به وی واگذار کند که بهای پرداختی را به طور کامل بپردازد ولی شریک گفت: قیمت ساختمان را برای من کم کن زیرا ساختمان ویران شده و سیل آن را برده است. در این رابطه چه باید کرد؟

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: او تنها نسبت به خرید و فروش نخست حق دارد.»

(٥)

باب ما ورد فيمن سلّم الشّفعة قبل البيع ثمّ قام بها بعده

۲۷٤ ۲٥۰۲٥ (١) الدّعائم ٢/٩١: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن الرّجل يسلّم[١] الشّفعة قبل البيع ثمّ يقوم فيها بعد البيع قال له أن يقوم ما لم يسلّم بعد البيع.

(٦)

باب ما ورد في أنّ البيع إذا وقع على المشاع والمقسوم فللشّفيع أن يأخذها معاً أو يتركها معاً وانّه لا ضرر في الشّفعة ولا ضرار

۲۷٥ ۲٥۰۲٦ (١) الدّعائم ٢/٩١: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن البيع يقع على المشاع والمقسوم صفقة[٢] واحدة هل للشّفيع أن يأخذ المشاع بقيمته دون المقسوم قال لا، إنّما له الصّفقة بكمالها ما كان فيها من مشاع ومقسوم فإن أراد أخذها أخذها معاً وإلّا سلّمها[٣] معاً.

فقه الرّضا ﷺ ٢٦٤: ولا ضرر في شفعة ولا ضرار.

(٧)

باب ما ورد في أنّ المشتري إذا قال للشّفيع اشتريت بكذا وكذا فسلّم الشّفيع له الشّفعة ثمّ علم انّه اشتراه بأقلّ فله الرّجوع بالشّفعة

۲۷٦ ۲٥۰۲۷ (١) الدّعائم ٢/٩١: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال إذا قام الشّفيع على المشتري فقال اشتريت بكذا وكذا فسلّم له الشّفعة ثمّ علم أنّه اشترى بأقلّ من ذلك قال له الرّجوع إنْ أحبّ القيام بشفعته.

---

١. أي يتركها.
٢. الصّفقة: عقد البيع ـ ضرب اليد على اليد.
٣. أي يتركها ويرفع اليد عنها.

باب ۵
حکم ساقط کردن حق شُفعه پیش از معامله

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی پیش از ۲۷۴
معامله، حق شُفعه خویش را ساقط، آن‌گاه پس از معامله برای گرفتن آن اقدام می‌کند.

امام ﷺ فرمود: تا وقتی که پس از معامله آن را ساقط نکرده است، می‌تواند برای گرفتن آن اقدام کند.»

باب ۶
حق شُفعه در معامله مشاع همراه مال تقسیم‌شده
و زیان و زیان‌رسانی در شُفعه

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «مال مشاع و تقسیم ۲۷۵
شده با هم معامله می‌شوند، آیا شریک می‌تواند مال مشاع را جداگانه ـ بدون مال تقسیم‌شده ـ به قیمت خودش بگیرد؟

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

امام ﷺ فرمود: نه، معامله به طور کامل با هرآنچه در آن است ـ مشاع و تقسیم‌شده ـ حق اوست. اگر بخواهد بگیرد، با هم می‌گیرد، در غیر این صورت هر دو را رها می‌کند.»

در کتاب فقه الرضا آمده است: «زیان و زیان رساندن در شُفعه نیست.»

باب ۷
حکم دریافت بیشتر از قیمت واقعی توسط مشتری

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «هرگاه شریک برای ۲۷۶
گرفتن مال نزد خریدار برود و او بگوید که به فلان مبلغ خریدم و آن را به شریک واگذار کند، سپس شریک بفهمد که به کمتر از آن خریده است. [وی باید چه کند؟]

امام فرمود: می‌تواند برای افزوده قیمت به مشتری رجوع کند، در صورتی که خواهان گرفتن شُفعه باشد.»

(۸)

باب أنّ ما وضع البايع عن المشترى وضع عن الشّفيع
إذا كان مثله يوضع بين المتبايعين

۲۷۷ ۳۵۰۲۸ (۱) الدّعائم ۹۲/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال إذا وضع البايع عن المشترى بعد عقد الشّراء ما يوضع مثله بين المتبائعين وضع مثل ذلك عن الشّفيع وإن كان الّذى وضع ما لا يوضع فإنّما هو هبة للمشترى وليس يوضع ذلك عن الشّفيع.

(۹)

باب أنّ الشّفيع إذا أوجب أخذ الشّقص على نفسه
هل له الرّجوع أم لا

۲۷۸ ۳۵۰۲۹ (۱) الدّعائم ۹۲/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال إذا قام الشّفيع على المشترى وأوجب أخذ الشّقص[۱] على نفسه ثمّ رجع من ذلك وطالبه المشترى فإنّه يلزمه.

(۱۰)

باب أنّ الشّقص إذا بيع مراراً فى مدّة الشّفعة
فللشفيع أن يقوم على من شاء من المشترين

۲۷۹ ۳۵۰۳۰ (۱) الدّعائم ۹۲/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال إذا بيع الشّقص مراراً فى مدّة الشّفعة فللشّفيع أن يقوم على من شاء من المشترين.

(۱۱)

باب ما ورد فى أنّه إذا اختلف المشترى والشّفيع
فى ثمن الدّار فالقول قول المشترى

۲۸۰ ۳۵۰۳۱ (۱) الدّعائم ۹۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال إذا اختلف المشترى والشّفيع فى ثمن الدّار فالقول قول المشترى إذا جاء بما يُشبه مع يمينه إن لم تكن للشّفيع بيّنة.

---

۱. أي النّصيب في العين المشتركة.

باب ۸

حکم تخفیف فروشنده به مشتری

۲۷۷ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه پس از انجام معامله، فروشنده به مشتری تخفیف دهد به مقداری که به اندازه آن در میان معامله‌کنندگان تخفیف داده می‌شود، به همان میزان به شریک نیز تخفیف داده می‌شود ولی اگر میزان تخفیف به حدی است که به آن مقدار تخفیف داده نمی‌شود، آن بخششی است به مشتری توسط فروشنده و به شریک تخفیف داده نمی‌شود.»

باب ۹

حکم رجوع شریک از اخذ به شُفعه

۲۷۸ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شریک، اخذ به شُفعه کند و سهم خریداری‌شده را برای خود لازم کند و سپس از آن بازگردد و مشتری از او طلب کند، همانا بر او لازم می‌شود.»

باب ۱۰

حکم معاملات پی‌درپی در مدت شُفعه

۲۷۹ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه بخش مشاع از مال در زمان شُفعه پی‌درپی معامله شود، شریک از هر یک از مشتریان که بخواهد، آن را دریافت می‌کند.»

باب ۱۱

اختلاف مشتری و شریک در بهای خانه

۲۸۰ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه مشتری و شریک بر سر بهای خانه با هم اختلاف کنند، سخن مشتری همراه با سوگندش پذیرفته است در صورتی که سخن بی‌جایی نگوید و شریک نیز بیّنه نداشته باشد.»

(۱۲)

باب ما ورد في أنّ البيع إذا انعقد وجبت الشّفعة وأنّـها لمن يأتيـها وإذا عمل الشّفيـع ما يدلّ على قبول البيع قطع شفعته

۲۸۱ ۲۵۰۲۲ (۱) الدّعائم ۹۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال إذا انعقد البيع وجبت الشّفعة قبض المال أو لم يقبض.

۲۸۲ ۲۵۰۲۳ (۲) الدّعائم ۹۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عن رجل ادّعى أنّه اشترى شقصاً من غائب فقام عليه الشّفيع قال لا شفعة له حتّى يثبت البيع.

۲۸۳ ۲۵۰۲۴ (۳) العوالى ۴۷۸/۳: روى العامة[۱] مرفوعاً إلى النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال الشّفعة لمن يأتيها.

۲۸٤ ۲۵۰۲۵ (٤) الدّعائم ۹۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال إذا اكترى الشّفيع من المشترى الأرض المبيعة أو الدّار أو عامله في النّخل أو ساومه في شيء من ذلك فقد قطع شفعته.

۲۸۵ ۲۵۰۲۶ (۵) فقه الرّضا عليه السلام ۲٦٤: وإنّما يجب للشّريك إذا باع شريكه أن يعرض عليه فإن لم يفعل بطلت الشّفعة[۲] متى ما سأل لا أن يتجافى عنه أو يقول بارك الله لك فيما اشتريت وبعت أو يطلب منه مقاسمة.

(۱۳)

باب ما ورد في أنّ من بنى في الأرض المحبوسة فمات فباع بعض ورثته حصّته فلشريكه الشّفعة

۲۸٦ ۲۵۰۲۷ (۱) الدّعائم ۹۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال في الأرض تكون حبساً على القوم فيبني فيها بعضهم ثمّ يموت فيبيع بعض ورثته حصّته هل لصاحبه شفعة قال نعم له الشّفعة لأنّه يدخل على من بقي مضرّة إذا كان يهدم نصف كلّ بيت فيدخل في ذلك فساد.

---

۱. روى العلّامة ـ ك.

۲. فإن لم يفعل يطلب الشّفعة متى ما سأل إلّا أن يتجافى ـ ك (والظّاهر أنّ ما في فقه الرّضا سهو).

باب ۱۲
ثبوت شُفعه به مجرد وقوع معامله
و سقوط آن به وسیله آنچه بر پذیرش معامله دلالت کند

۲۸۱ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه معامله واقع شد حق شُفعه ثابت می‌شود ـ خواه مال، قبض شود یا قبض نشود.»

۲۸۲ (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی ادعا می‌کند که بخش مشاعِ مالی را از فرد غایبی خرید، آن‌گاه شریک برای گرفتن آن قیام کرد. امام ﷺ فرمود: تا معامله ثابت نشده است او حق شُفعه ندارد.»

۲۸۳ (۳) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «حق شُفعه برای کسی است که به آن اقدام کند.»

۲۸۴ (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شریک، زمین یا خانه مورد معامله را از مشتری کرایه کند یا در نخلستان برای وی کار کند یا دربارهٔ یکی از آنها با او وارد معامله شود، به تحقیق حق شُفعه‌اش را ساقط کرده است.»

۲۸۵ (۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «همانا برای شریک، واجب است که هنگام فروش شریکش خود را بر او عرضه کند و اگر چنین نکرد هر وقت بخواهد درخواست شُفعه می‌کند، مگر آن‌که خود را از آن دور کند و بگوید: خداوند در آنچه خریدی یا فروختی برکت دهد یا از وی درخواست تقسیم کند.»[۱]

باب ۱۳
حق شُفعه نسبت به ساختمان زمین موقوفه

۲۸۶ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «زمینی وقف گروهی است، یکی از آنان در آن زمین ساختمان می‌سازد و می‌میرد، آن‌گاه یکی از وارثان او سهم خود را می‌فروشد آیا وارث دیگر حق شُفعه دارد؟

امام ﷺ فرمود: آری، او حق شُفعه دارد، زیرا در صورتی که نیمی از هر اتاق ویران شود به وی زیان وارد می‌شود و آن تباه می‌شود.»

---

۱. این ترجمه بر اساس اصلاحی است که در پاورقی انجام گرفته است.

(١٤)

باب أنّ الشّفعة هل تورث أم لا

۲۸۷ ۳۵۰۲۸ (١) فقيه ٣/٤٥: وفي رواية **طلحة** بن زيد عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام قال قال عليّ عليه السلام الشّفعة لا تورث. **العوالي** ٣/٤٧٩: عن طلحة بن زيد (مثله سنداً ومتناً) **وفيه** مرسلاً عن عليّ عليه السلام (مثله). **جامع الأحاديث** ٨٩: حدّثنا هارون بن موسى قال حدّثنا محمّد بن عليّ بن معمّر الكوفيّ عن محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب عن عليّ بن أسباط عن **ابن فضّال** عن الصّادق عن أبيه عن آبائه عليهم السلام عن النّبيّ صلى الله عليه وآله (مثله). **وتقدّم** في رواية طلحة (٦) من باب (١) ما ورد فيمن له الشّفعة ج ٢٤ قوله عليه السلام لا تورث الشّفعة. **وفي** أحاديث الأبواب المتقدّمة من كتاب الشّفعة وأحاديث الأبواب الآتية من أبواب الميراث ج ٢٩ ما يشمل توريث الشفعة بالعموم والاطلاق.

(١٥)

باب ما ورد في انّ جار الدّار أحقّ بدار الجار وأرضه

۲۸۸ ۳۵۰۲۹ (١) **العوالي** ١/٥٨: روى قتادة عن الحسن عن سمرة عن النّبيّ صلى الله عليه وآله **أنّه** قال جار الدّار أحقّ بدار الجار والأرض. مستدرك ١٧/١٠٩: مجموعة الشّهيد عنه صلى الله عليه وآله مثله إلّا أنّه أسقط قوله والأرض.

باب ۱۴
حکم به ارث رسیدن حق شُفعه

(۱) طلحة بن زید از امام صادقؑ از پدرشؑ روایت می‌کند که علیؑ فرمود: حق شُفعه به ارث نمی‌رسد.» ۲۸۷

این حدیث از ابن فضال نیز روایت شده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب یکم فرموده امامؑ که: «حق شُفعه به ارث نمی‌رسد.»

در روایات ابواب گذشته از کتاب شُفعه و روایات بعدی از ابواب میراث مطالبی است که با عموم و اطلاق بر به ارث رسیدن حقّ شُفعه دلالت می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۵
حقّ همسایه خانه و زمین

(۱) سمره از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «همسایه به خانه و زمین سزاوارتر است.» ۲۸۸

این روایت در مجموعه شهید بدون واژه «زمین» روایت شده است.

كتاب الوقوف والصّدقات وأبوابها

(١)

باب استحباب الوقوف والصّدقات وبيان صدقات النّبيّ ﷺ وفاطمة والأئمة ﷺ والصّحابة

قال الله تعالى في سورة البقرة (٢): ٢٧٦، ٢٨٠: ﴿يَمْحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرْبِى ٱلصَّدَقَـٰتِ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾، ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

النّساء (٤): ١١٤: ﴿لَّا خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَىٰهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَـٰحٍ بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

التّوبة (٩): ١٠٤: ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ وَيَأْخُذُ ٱلصَّدَقَـٰتِ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ﴾.

يوسف (١٢): ٨٨: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا ٱلضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَـٰعَةٍ مُّزْجَىٰةٍ فَأَوْفِ لَنَا ٱلْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَآ إِنَّ ٱللَّهَ يَجْزِى ٱلْمُتَصَدِّقِينَ﴾.

الأحزاب (٣٣): ٣٥: ﴿وَٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَٱلْمُتَصَدِّقَـٰتِ وَٱلصَّـٰٓئِمِينَ وَٱلصَّـٰٓئِمَـٰتِ وَٱلْحَـٰفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَٱلْحَـٰفِظَـٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

الحديد (٥٧) ١٨: ﴿إِنَّ ٱلْمُصَّدِّقِينَ وَٱلْمُصَّدِّقَـٰتِ وَأَقْرَضُواْ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَـٰعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾.

فصل بیست و یکم: ابواب وقف و صدقات

باب ۱

استحباب وقف و صدقات و بیان صدقات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و فاطمه علیهاالسلام و امامان علیهم‌السلام و اصحاب

خداوند تعالی می‌فرماید:

خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد و خداوند هیچ ناسپاسِ گناهکاری را دوست ندارد[۱].

واگر تنگدستی وجود داشت پس تا زمان گشایش به وی فرصت داده شود و صدقه دادن شما برایتان بهتر است، اگر بدانید[۲].

در بسیاری از رازگویی‌هایشان خیری نیست، مگر آن کس که به صدقه یا کار پسندیده یا آشتی دادن میان مردم فرمان دهد و هرکس به خاطر دست یابی به خشنودی خداوند چنین کند، پاداش بزرگی به وی عنایت خواهیم کرد[۳].

مگر نمی‌دانند که خداوند توبه بندگانش را می‌پذیرد و صدقات را دریافت می‌کند و این‌که خداوند ـ خودش ـ بسیار توبه پذیرِ مهربان است[۴].

ای عزیز! ما و خاندانمان در سختی و فشار هستیم و سرمایه پست و اندکی آورده‌ایم. پس پیمانه کامل به ما بپرداز و به ما صدقه بده زیرا خداوند صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد[۵].

مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنان بسیار یاد خدا کننده، خداوند برای‌شان آمرزش و پاداش بزرگی فراهم کرده است[۶].

قطعاً مردان و زنان صدقه دهنده و وام دهندگان به خدا به صورت زیبا و پسندیده، پاداش آنان دو چندان می‌شود و برای‌شان پاداش پسندیده‌ای است[۷].

---

۱. بقره ۲ / ۲۷۶.
۲. بقره ۲ / ۲۸۰.
۳. نساء ٤ / ١١٤.
٤. توبه ۹ / ۱۰٤.
۵ یوسف ۱۲ / ۸۸.
٦. احزاب ۳۳ / ۳۵.
۷. حدید ۵۷ / ۱۸.

۲۸۹ ۲۵۰۴۰ (۱) **كافي ٥٤/٧**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب ١٤٨/٩**: الحسين بن سعيد عن النّضر (بن سويد ـ كا) عن يحيى (بن عمران ـ كا) الحلبيّ عن أيّوب بن عطيّة (الحذّاء ـ كا) قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول: قسّم نبيّ اللهﷺ[1] الفيء فأصاب عليّاً ﷺ أرض فاحتفر فيها عيناً فخرج (منها ـ يب) ماء ينبع في السّماء كهيئة عنق البعير فسمّاها (عين ـ يب) ينبع فجاء البشير يبشّر[2] فقال ﷺ بشّر الوارث هي صدقة بتّة[3] بتلاً في حجيج بيت الله وعابري سبيل[4] (الله ـ كا) لاتباع ولا توهب ولا تورث فمن باعها أو وهبها فعليه لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين لا يقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً. **الدعائم ٣٤١/٢**: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه قال: قسّم رسول اللهﷺ (وذكر نحوه وزاد قوله) وسمّاها ينبع.

۲۹۰ ۲۵۰۴۱ (۲) **تهذيب ١٣١/٩**: **استبصار ٩٨/٤**: الحسين بن سعيد عن محمّد بن عاصم عن الأسود ابن أبي الأسود الدّؤلي عن **فقيه ١٨٣/٤**: ربعي بن عبدالله عن أبي عبدالله ﷺ قال: تصدّق أمير المؤمنين (عليّ بن أبي طالب ـ فقيه) ﷺ بدار[5] له بالمدينة في بني زريق فكتب: «بسم الله الرّحمن الرّحيم هٰذا ما تصدّق به عليّ بن أبي طالب(ﷺ ـ فقيه) وهو حيّ سويّ تصدّق بداره الّتي في بني زريق صدقة لاتباع ولا توهب (ولا تورث ـ فقيه) حتّى يرثها الله الّذي يرث السّماوات والأرض وأسكن هٰذه الصّدقة خالاته ما عشن[6] وعاش عقبهنّ[7] فإذا انقرضوا فهي لِذَوي الحاجة من المسلمين (شهد الله ـ فقيه)». **الدّعائم ٣٤٣/٢**: عن أبي عبدالله جعفر بن محمّدﷺ أنّه قال تصدّق أمير المؤمنين عليّ ﷺ بدارٍ له (وذكر نحو ما في فقيه).

۲۹۱ ۲۵۰۴۲ (۳) **كافي ٣٩/٧**: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن بعض أصحابه عن أبان **تهذيب ١٣١/٩**: **استبصار ٩٧/٤**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن عجلان أبي صالح قال: أملىٰ (عليّ ـ كا) أبو عبدالله ﷺ «بسم الله الرّحمٰن الرّحيم هٰذا ما تصدّق (الله ـ خ كا) به فلان بن فلان وهو حيّ سويّ بداره الّتي في بني فلان بحدودها صدقة لاتباع

---

١. رسول الله ـ يب. ٢. ليبشّره ـ يب. ٣. بتّاً ـ يب.
٤. وعابر سبيله ـ يب. ٥. بداره الّتي في المدينة ـ فقيه. ٦. فلاناً ما عاش ـ صا.
٧. عقبه ـ صا.

۲۸۹ (۱) ایوب بن عطیه حذّاء از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ غنایم به دست آمده بدون جنگ را تقسیم کرد و به علی ﷺ زمینی رسید وی در آنجا چشمه‌ای حفر کرد که آب همانند گردن شتر به طرف بالا می‌جوشید و آن را «ینبع» نامید. آن‌گاه بشارت دهنده برای بشارت به وی آمد. امام ﷺ فرمود: به کسانی که آن را از من به ارث می‌برند، مژده بده! آن صدقه قطعی و لازم برای حجاج خانه خدا و ره‌پویان راه اوست که فروخته و بخشیده نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد، پس هرکس آن را بفروشد یا ببخشد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد و خداوند از او توبه و جایگزینی نپذیرد.»

در کتاب دعائم الاسلام نیز این حدیث روایت شده است.

۲۹۰ (۲) ربعی بن عبدالله از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ یکی از خانه‌هایش در مدینه در محله بنی زریق را وقف کرد و نوشت: به نام خداوند مهر گستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان]، این چیزی است که علی بن ابیطالب ـ در حال حیات و سلامتی کامل ـ آن را صدقه داد. خانه‌اش را در محله بنی زریق صدقه داد، صدقه‌ای که فروخته و بخشیده نمی‌شود (و به ارث نمی‌رسد) تا وقتی که خداوند آن را به ارث ببرد، کسی که آسمان‌ها و زمین را به ارث می‌برد و در این صدقه خاله هایش را تا پایان عمر و فرزندان‌شان را ساکن کرد و پس از انقراض آنان برای نیازمندان مسلمان است.»

این روایت در کتاب دعائم الاسلام نیز نقل شده است.

۲۹۱ (۳) عجلان ـ ابو صالح ـ گوید: «امام صادق ﷺ این‌گونه بر من دیکته کرد: به نام خداوند مهر گستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان] این چیزی که فلانی فرزند فلانی ـ در حال حیات و سلامتی کامل ـ برای خدا صدقه داد. خانه‌اش در فلان محله را با حدود

ولا توهب (ولا تورث ـ كا) حتّىٰ يرثها (الله الّذي ـ يب) يرث[۱] السّمٰوات والأرض وأنّه قد أسكن صدقته هٰذه فلاناً وعقبه فإذا انقرضوا فهي على ذى الحاجة[۲] من المسلمين. تهذيب ۱۳۱/۹: استبصار ۹۸/۴: محمّد بن يعقوب عن كافي ۳۹/۷: حميد بن زياد عن الحسن بن (محمّد بن ـ كا) سماعة عن أحمد بن عديس[۳] عن أبان عن عبدالرّحمٰن (ابن أبي عبدالله ـ يب صا) عن أبي عبدالله ؈ مثله.

۲۹۲ (۴) كافي ۵۶/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۳۲/۹: أحمد بن محمّد بن عيسى ۲۵۰۴۳ (عن محمّد بن عيسى ـ كا) عن منصور عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله ؈ قال ليس يتبع الرّجل[۴] بعد موته من الأجر إلّا ثلاث خصال: صدقة أجراها في حياته فهي تجرى (له ـ خ كا) بعد موته، وسنّة هدى[۵] سنّها فهي يعمل بها بعد موته[۶]، أو ولد صالح يدعوله[۷]. أمالي الصّدوق ۳۸: حدّثنا محمّد بن عليّ ؇ قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن منصور عن هشام بن سالم عن الصّادق جعفر بن محمّد ؇ قال ليس يتبع الرّجل (وذكر مثل ما في كا). كافي ۵۶/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله ؈ قال لا يتبع الرّجل بعد موته إلّا ثلاث خصال صدقة أجراها لله في حياته (وذكر مثله). كافي ۵۶/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ؈ (مثله) إلّا انّ فيه بعد قوله (تجرى بعد موته) وصدقة مبتولة[۸] لا تورث او سنّة هدى الخ. كافي ۵۶/۷: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان عن ابن مسكان عن محمّد الحلبى عن أبي عبدالله ؈ مثله إلّا أنّه قال أو ولد صالح يستغفر له. الخصال ۱۵۱: حدّثنا أبي ؇ قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميرى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن الحلبى عن أبى عبدالله ؈ (نحوه). الدّعائم ۳۴۰/۲: عن جعفر بن محمّد ؇ (نحوه).

---

۱. وارث ـ كا ـ صا. ۲. ذوى الحاجة ـ صا. ۳. عبدوس ـ صا.
۴. الميّت ـ يب. ۵. هو ـ يب.
۶. وفاته ـ خ كا. سنّة هدى يعمل بها بعده ـ خ كا. ۷. يستغفر له ـ أمالي.
۸. أي مقطوعة.

کاملش صدقه داد، صدقه‌ای که فروخته و بخشیده نمی‌شود. (و به ارث نمی‌رسد) تا خداوندِ وارث آسمان‌ها و زمین آن را به ارث بَرَد و در این صدقه فلانی و نسلش را ساکن کرد و پس از انقراض آنان این خانه متعلق به نیازمندان مسلمان است.»

این حدیث از عبد الرحمان بن ابی عبدالله نیز روایت شده است.

(۴) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پس از مرگ انسان، پاداشی به وی ۲۹۲
نمی‌رسد مگر در سه چیز: صدقه‌ای که در زمان حیاتش جاری کرده است که پس از مرگش نیز جریان دارد و روش هدایتی که پایه‌گذاری کرد و پس از مرگش به آن عمل شود یا فرزند شایسته‌ای که برای وی دعا کند.»

نظیر این حدیث از اسحاق بن عمار و حلبی و کتاب دعائم الاسلام با اندکی تفاوت روایت شده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۹۳ ۳۵۰۴۴ (۵) **كافي ۵۷/۷**: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن معاوية بن عمّار قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ ما يلحق الرّجل بعد موته؟ فقال: سنّة سنّها يعمل بها بعد موته فيكون له مثل أجر من عمل بها من غير أن ينتقص من أُجورهم شيء، والصّدقة الجارية تجرى من بعده، والولد الصّالح يدعو لوالديه بعد موتهما ويحجّ ويتصدّق عنهما ويعتق ويصوم ويصلّي عنهما فقلت: أُشركهما في حجّي؟ قال: نعم.

۲۹۴ ۳۵۰۴۵ (۶) **الدّعائم ۳٤۰/۲**: عن عليّ ﷺ انّه قال: لا يتبع أحداً من النّاس بعد الموت شيء إلّا صدقة جارية أو علمٌ صوابٍ أو دعاء ولد.

۲۹۵ ۳۵۰۴۶ (۷) **أمالي ابن الطّوسي ۲۳۷**: أخبرنا الشّيخ الأجلّ المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد بن الحسن بن عليّ الطّوسي ﷺ قال: حدّثنا الشّيخ السّعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ الطّوسي ﷺ قال أخبرنا محمّد بن محمّد قال: أخبرني أبوالحسن أحمد بن محمّد بن الحسن عن أبيه عن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن يونس بن عبدالرّحمٰن عن السّريّ بن عيسى عن عبدالخالق بن عبد ربّه قال: قال أبو عبدالله ﷺ خير ما يخلف الرّجل بعده ثلاثة: ولد بارّ يستغفر له، وسنّة خير يقتدىٰ به فيها، وصدقة تجرى من بعده.

۲۹۶ ۳۵۰۴۷ (۸) **كافي ۵۷/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبي عبدالله عن **فقيه ۱۸۲/٤**: يعقوب بن يزيد عن محمّد بن شعيب عن أبي كهمس عن **فقيه ۱۱۷/۱**: أبي عبدالله ﷺ قال: ستّة تلحق[۱] المؤمن بعد وفاته: ولد يستغفر له، ومصحف يخلفه، وغرس يغرسه، وقليب[۲] يحفره، وصدقة (ماء ـ فقيه ج ۱) يجريها[۳] وسنّة (حسنة ـ خصال ـ أمالي) يؤخذ بها من بعده. **الخصال ۳۲۳**: **أمالي الصّدوق ۱٤۳**: حدّثنا أبي ﷺ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن عيسى بن عبيد عن محمّد بن شعيب الصّيرفي عن الهيثم أبي كهمس عن أبي عبدالله (الصّادق ـ الأمالي) ﷺ قال: ستّ ـ خصالٍ ينتفع بها المؤمن بعد موته ولد صالح يستغفر له ومصحف يقرء فيه (وذكر نحوه).

۲۹۷ ۳۵۰۴۸ (۹) **الدّعائم ۳٤۰/۲**: عن عليّ ﷺ أنّه قال: الصّدقة والحبس ذخيرتان فدعوهما ليومهما.

---

۱. يلحقن ـ فقيه ج ۱. ۲. بئر ـ فقيه ج ٤ ـ القليب: البئر. ۳. يجريه ـ فقيه ج ۱.

(۵) معاویة بن عمار گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: پس از مرگ انسان چه چیزی به وی می‌رسد؟ ۲۹۳

امام ﷺ فرمود: سنتی را که پایه‌گذاری کند و پس از مرگش به آن عمل شود که در این صورت پاداش عمل‌کنندگان به آن برای او نیز هست، بدون آن‌که از پاداش آنان چیزی کاسته شود و صدقه‌ای که پس از وی جریان و استمرار دارد و فرزند شایسته‌ای که برای پدر و مادرش پس از مرگ‌شان دعا کند و حج گزارد و از جانب آنان صدقه دهد و برده آزاد کند و روزه بگیرد و نماز بخواند.

گفتم: آیا آنان را در حج خودم شریک گرداندم؟ امام ﷺ فرمود: آری.»

(۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «پس از مرگ مردم به هیچ‌یک از آنان چیزی نمی‌رسد مگر صدقه جاری و مستمری یا نشانه صحیح و درستی یا دعای فرزندی.» ۲۹۴

(۷) عبدالخالق بن عبد ربه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «بهترین چیزی که انسان پس از خود بر جای می‌گذارد سه چیز است: فرزند نیکوکاری که برایش درخواست آمرزش کند سنت خوبی که در آن از وی پیروی شود و صدقه‌ای که پس از وی جریان دارد.» ۲۹۵

(۸) ابو کهمس از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شش چیز است که پس از مرگ به مؤمن می‌رسد: فرزندی که برایش آمرزش بخواهد، قرآنی که برجای گذارد، درختی که می‌نشاند، چاهی که حفر می‌کند، صدقه‌ای (آبی) که جاری می‌کند و سنت (پسندیده‌ای) که پس از وی به آن عمل شود.» ۲۹۶

در گزارش دیگری از ابو کهمس آمده است که امام صادق ﷺ فرمود: «شش چیز است که مؤمن پس از مرگش از آنها سود می‌برد: فرزند شایسته‌ای که برایش آمرزش بخواهد و قرآنی که از روی آن تلاوت شود...» ادامه روایت مانند روایت پیشین است.

(۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «صدقه و وقف دو پس‌انداز است پس آنها را برای روز خودشان واگذارید». ۲۹۷

۲۹۸ ۲۵۰۴۹ (۱۰) **كافي ٤٨/٧**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد بن عثمان عن عبيد الله الحلبيّ ومحمّد بن مسلم عن أبي عبدالله ﷺ قالا: سألناه عن صدقة رسول اللهﷺ وصدقة فاطمةﷺ قال: صدقتهما لبني هاشم وبني المطّلب.

۲۹۹ ۲۵۰۵۰ (۱۱) **كافي ٤٨/٧**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن أحمد بن عمر عن أبيه عن أبي مريم قال: سألت أبا عبد الله ﷺ عن صدقة رسول اللهﷺ وصدقة عليّ ﷺ فقال: هي لنا حلال وقال: إنّ فاطمةﷺ جعلت صدقتها لبني هاشم وبني المطّلب.

۳۰۰ ۲۵۰۵۱ (۱۲) **كافي ٤٨/٧**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن إبراهيم ابن أبي يحيى المديني عن أبي عبدالله ﷺ قال: الميثب[1] هو الّذي كاتب عليه سلمان فأفاءه الله عزّ وجلّ على رسول اللهﷺ فهو في صدقتها.

۳۰۱ ۲۵۰۵۲ (۱۳) **قرب الإسناد ٣٦٣**: أحمد بن محمّد ابن أبي نصر قال وسألت الرّضاﷺ عن الحيطان السّبعة قال كانت ميراثاً من رسول اللهﷺ وقفاً[2] وكان رسول اللهﷺ يأخذ منها ما ينفق على أضيافه والنّائبة تلزمه فيها فلمّا قبض جاء العبّاس يخاصم فاطمةﷺ فشهد عليّ ﷺ وغيره أنّها وقف وهو (هي ـ خ) الدّلال والعواف والحسنىٰ والصّافية ومال أمّ إبراهيم والميثب والبرقة.

۳۰۲ ۲۵۰۵۳ (۱٤) **الدّعائم ٣٤١/٢**: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه قال: تصدّق رسول اللهﷺ بأموال جعلها وقفاً وكان ينفق منها على أضيافه وأوقفها على فاطمةﷺ منها: العواف[3] وبُرْقَة، والصّافية، ومشربة أمّ إبراهيم، والحسنىٰ[4]، والدّلال، والمَنْتُ[5].

---

١. الميثب: إسم موضع. (اللسان: ٧٩٣/١). ٢. وقف ـ خ.

٣. الأعواف: جزع معروف بالعالية بقرب المربوع، يسقيها مهزور، وحسني: موضع بالقفّ بقرب الدّلال يسقيها مهزور ومشربة أمّ إبراهيم: معروفة بالعالية بالقفّ، وإنّما سمّي بمشربة أمّ إبراهيم لأنّ مارية القبطيّة ولدت إبراهيم ابن النّبيّﷺ ولدته هناك، والمشربة بالفتح والضمّ الغرفة والمشارب العلالي فبرقة والدّلال والميثب والصّافية: متجاورات بأعلى الصّورين في شرق المدينة بجزع زهرة ويسقيهامهزور، ولزيادة الإيضاح يراجع وفاء الوفاء للسمهودي ج ٢، ص ٣٥ و ص ١٥٢ ـ ١٦٢ ـ من لايحضره الفقيه ج ٤، ص ١٨٠. ٤. الحسناء ـ خ.

٥. المنبت ـ خ.

۲۹۸ (۱۰) عبیدالله حلبی و محمد بن مسلم گویند: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ موقوفات پیامبر اکرمﷺ و فاطمهؑ سؤال کردیم. امام فرمود: موقوفات آنها برای فرزندان هاشم و فرزندان مطّلب بود.»

۲۹۹ (۱۱) ابو مریم گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ موقوفات پیامبر اکرمﷺ و علیؑ سؤال کردم. امامؑ فرمود: آنها برای ما حلال است.

و فرمود: فاطمهؑ موقوفاتش را برای فرزندان هاشم و مطلب قرار داد.»

۳۰۰ (۱۲) ابراهیم بن ابی یحیی مدینی روایت می‌کند که امام صادقؑ فرمود: «منطقه میثب همان جایی است که سلمان برای آزادی خودش بر آن قرارداد مکاتبه بست، آن‌گاه خداوند بدون جنگ آن را به غنیمت پیامبرﷺ در آورد و در موقوفات حضرت فاطمهؑ است.»

۳۰۱ (۱۳) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: «از امام رضاؑ دربارهٔ باغ‌های هفتگانه سؤال کردم. امامؑ فرمود: آنها موقوفاتی بود که از پیامبر اکرمﷺ به یادگار ماند و پیامبر اکرمﷺ از آنها برای پذیرایی از مهمان‌هایش و پیشامدهای ناگوارش هزینه می‌کرد. پس از رحلت پیامبر اکرمﷺ عباس با فاطمهؑ دربارهٔ آنها به نزاع پرداخت آن‌گاه علیؑ و دیگران گواهی دادند که آنها وقف است و آن باغ‌های هفتگانه عبارتند از: دلال، عواف، حسنی، صافیه، مال امّ ابراهیم، میثب و برقه.»

۳۰۲ (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ اموالی را صدقه و وقف قرار داد و از آنها برای پذیرایی از مهمان‌هایش هزینه می‌کرد و آنها را وقف فاطمه قرار داد. برخی از آنها عبارتند از: عواف، بُرْقَه، صافیه، مشربه ام‌ابراهیم، حسنی، دلال و مَنْبُت.»

۳۰۳ ۲۵۰۵۴ (۱۵) الدّعائم ۲ / ۳۴۰: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه ذكر أمير المؤمنين عليّاً صلوات الله عليه فقال: كان عبداً لله قد أوجب الله له الجنّة عَمد إلى ماله فجعله صدقة مبتولة تجري بعده للفقراء وقال: اللّهمّ إنّما جعلت هٰذا لتصرف النّار عن وجهي ولتصرف وجهي عن النّار.

مستدرك ۱۴/۴۶: كتاب جعفر بن محمّد بن شريح الحضرمي عن حميد بن شعيب السبيعي عن جابر بن يزيد الجعفي عن أبي جعفر ﷺ قال: سمعته يقول: كيف يزهد قوم في أن يعملوا الخير وقد كان عليّ ﷺ وهو عبدالله قد أوجب له الجنّة عمد إلى قربات له فجعلها صدقة مبتولة (وذكر نحوه).

۳۰۴ ۲۵۰۵۵ (۱۶) تهذيب ۹/۱۴۴: فقيه ۴/۱۸۰: روى العبّاس بن معروف عن عثمان بن عيسى عن (محمّد بن ـ يب) مهران بن محمّد قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ أوصىٰ أن يناح عليه سبعة مواسم فأوقف لكلّ موسم مالاً ينفق (فيه ـ فقيه).

۳۰۵ ۲۵۰۵۶ (۱۷) إرشاد المفيد ۲۵۹: روى هارون بن موسى قال: حدّثنا عبدالملك بن عبدالعزيز قال: لمّا وُلّيَ عبدالملك بن مروان الخلافة ردّ إلى عليّ بن الحسين ﷺ صدقات رسول الله ﷺ وصدقات عليّ بن أبي طالب ﷺ وكانتا مضمومتين فخرج عمر بن عليّ إلى عبدالملك يتظلّم إليه من نفسه فقال عبدالملك: أقول كما قال ابن أبي الحقيق:

أنا إذا مالت دواعي الهوى — وأنصت السّامع للقائل
واصطرع النّاس[1] بألبابهم — نقضي بحكم عادل فاصل
لانجعل الباطل حقّاً ولا — نلطّ دون الحقّ بالباطل
نخاف أن تسفه أحلامنا — فنخمل الدّهر مع الخامل

۳۰۶ ۲۵۰۵۷ (۱۸) كافي ۷/۴۹: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال: بعث إليّ أبوالحسن موسى ﷺ بوصيّة أمير المؤمنين ﷺ وهي: «بسم الله الرّحمٰن الرّحيم هٰذا ما أوصىٰ به وقضى (به ـ كا) في ماله عبدالله عليٌّ ابتغاء وجه الله ليولجني به الجنّة ويصرفني به عن النّار

---

۱. القوم ـ ك.

۳۰۳ (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که نزد امام صادق ﷺ نام علی ﷺ به میان آمد، امام ﷺ فرمود: «وی بنده خدا بود که خداوند بهشت را برایش واجب کرد با این حال اموالش را صدقه غیر قابل برگشت قرار داد که پس از وی برای نیازمندان جریان یابد و فرمود: خدایا! من این مال را قرار می‌دهم تا آتش را از چهره من دور کنی و چهره مرا از آتش دور کنی.»

جابر بن یزید جعفی از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «چگونه گروهی در انجام کارهای خیر بی‌رغبت هستند؟ درحالی که امیرمؤمنان ﷺ بنده خدا بود که بهشت را برایش واجب کرد با این حال اموال محبوب خویش را صدقه غیر قابل برگشت قرار داد...» ادامه این روایت، همانند روایت پیشین است.

۳۰۴ (۱۶) محمد بن مهران بن محمد گوید: «امام صادق ﷺ وصیت کرد که هفت موسم حج برایش عزاداری و نوحه‌سرایی کنند و برای هر موسم مالی را وقف کرد که هزینه آن شود.»

۳۰۵ (۱۷) عبدالملک بن عبدالعزیز گوید: «هنگامی که عبدالملک بن مروان به خلافت رسید موقوفات پیامبر ﷺ و علی ﷺ را به امام سجاد ﷺ تحویل داد و آنها به یکدیگر ضمیمه شده بودند. آن‌گاه عمر بن علی نزد عبدالملک رفت و از وی دادخواهی کرد. عبدالملک به وی گفت: در پاسخ تو اشعار ابن ابی الحقیق را می‌گویم: آن‌گاه که انگیزه‌های نفسانی متمایل شوند و شنونده برای گوینده دم فروبندد و مردم با عقل و اندیشه به مبارزه پردازند، در آن هنگام به حکم عادلانه و پایان‌دهنده قضاوت می‌کنیم. باطل را حق قرار نمی‌دهیم و حق را با باطل نمی‌پوشانیم. از آن می‌ترسیم که عقل و اندیشه ما به سفاهت گراید و در روزگار به فراموش‌شدگان بپیوندیم.»

۳۰۶ (۱۸) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «امام موسی بن جعفر ﷺ وصیت امیرمؤمنان ﷺ را برای من فرستاد و آن این است: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [بر همه موجودات در این جهان و بر مؤمنان در دو جهان] این وصیت و حکم بنده خدا علی ﷺ دربارهٔ اموالش است برای طلب خشنودی خدا تا به این وسیله مرا وارد بهشت کند و از آتش برکنار دارد و آتش را از من دور کند. در آن روزی که صورت‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه می‌شود.

آنچه در ینبع دارم و در آن محل و اطراف آن برای من معروف است همراه بردگان آن وقف کردم به جز رباح، ابونیزر و جبیر که آزاد هستند و هیچ‌کس سلطه‌ای بر آنان ندارد. آنها آزادشدگان منند که به مدت پنج سال در آن‌جا کار می‌کنند و هزینه زندگی خود و خانواده‌شان از آنجا تأمین می‌شود.

و هر آنچه در وادی القری دارم برای فرزندان فاطمه وقف کردم و بردگانش را وقف کردم.

ويصرف النّار عنّي يوم تبيضّ وجوه وتسودّ وجوه إنّ ما كان لي من مال بينبع[۱] يعرف لي فيها وما حولها صدقة ورقيقها غير[۲] أنّ رباحاً وأبا نيزر وجبيراً عتقاء ليس لِأحد عليهم سبيل فهم مواليّ[۳] يعملون في المال خمس حجج وفيه نفقتهم ورزقهم وأرزاق[۴] أهاليهم ومع ذٰلك ما كان لي بوادي القرىٰ كلّه[۵] (من ـ كا) مال لبني[۶] فاطمة ورقيقها صدقة وما كان لي بديمة[۷] وأهلها صدقة غير أنّ زريقاً[۸] له مثل ما كتبت لأصحابه[۹] وما كان لي بأذينة وأهلها صدقة والفقيرين[۱۰] كما قد علمتم صدقة في سبيل الله وإنّ الّذي كتبت من أموالي هٰذه صدقة واجبة بتلة حيّاً أنا أو ميّتاً ينفق في كلّ نفقة يبتغى[۱۱] بها وجه الله في سبيل الله ووجهه وذوى الرّحم من بني هاشم وبني المطّلب والقريب والبعيد.

فإنّه يقوم على ذٰلك الحسن بن عليّ يأكل منه بالمعروف وينفقه حيث يراه[۱۲] الله عزّوجلّ في حلّ محلّل لا حرج عليه فيه (وإن أراد أن يبذل مالاً من الصّدقة مكان مال فإنّه يفعل ذٰلك لا حرج عليه فيه ـ الدّعائم) فإن أراد أن يبيع نصيباً من المال فيقضى به الدَّين فليفعل إن شاء (و ـ كا) لا حرج عليه فيه وإن شاء جعله سري[۱۳] الملك وإنّ ولد عليّ ومواليهم وأموالهم إلى الحسن بن عليّ وإن كانت دار الحسن (بن عليّ ـ كا) غير دار الصّدقة فبدا له أن يبيعها فليبع[۱۴] إن شاء لا حرج عليه فيه وإن باع فإنّه يقسّم[۱۵] (ثمنها ـ كا) ثلاثة أثلاث فيجعل ثلثاً في سبيل الله و (يجعل ـ يب) ثلثاً في بنى هاشم وبنى المطّلب و يجعل الثّلث في آل أبي طالب وإنّه يضعه[۱۶] (فيهم ـ كا) حيث يراه[۱۷] الله.

وإن حدث بحسن (بن عليّ ـ يب) حدث وحسين حيّ فإنّه إلى الحسين بن عليّ وإنّ

---

۱. إنّ ما كان من مال ينبع من مال يعرف ـ يب.
۲. غير أبي رباح وأبي نيزر وجبير ـ يب ـ غير أنّ رباحاً وأبا بيزر وحبتراً ـ دعائم.
۳. موالٍ ـ يب.
۴. رزق ـ يب.
۵. ثلثه ـ الدعائم.
۶. بني فاطمة ـ يب.
۷. ببرقة ـ الدعائم، بدعة ـ يب، دعة: عين قرب المدينة.
۸. رقيقها لهم ـ يب.
۹. لأصحابهم ـ يب.
۱۰. الفقيرين اسم موضعين قرب بنى قريضة من نواحي المدينة.
۱۱. أبتغى ـ يب.
۱۲. يريد ـ يب.
۱۳. شراء ـ يب ـ وافي. سَراةُ المال: خِيارُه، الواحدُ سَرِيٌّ ـ اللسان.
۱۴. فليبعها ـ يب.
۱۵. يقسمها ـ يب.
۱۶. يضعهم ـ يب.
۱۷. يريد ـ يب.

و آنچه در «دیمه » (یا برقه یا دعه) دارم همراه بردگانش وقف کردم الّا این‌که با زریق نیز مانند دیگر بردگان، قرار داد مکاتبه می‌بندم.

و آنچه که در «اذینه» دارم همراه با بردگانش وقف کردم و «فقیرین» همان‌گونه که می‌دانید وقف در راه خداست.

و این اموالی را که نوشتم، همه صدقه واجب و غیرقابل برگشت است. خواه من زنده باشم یا نباشم و در هر راهی که خشنودی خداوند در آن است، هزینه می‌شود، در راه خدا و خشنودی وی و خویشاوندان از فرزندان هاشم و مطلّب و دور و نزدیک.

عهده‌دار این کار، حسن بن علی است. از آن به مقدار پسندیده مصرف می‌کند و در هر راهی که خدا می‌خواهد در حلال و حلال‌شده هزینه می‌کند و باکی بر وی نیست (و اگر بخواهد اموال یکی از موقوفات را به جای دیگری بپردازد، بدون آن‌که ایرادی بر او باشد، این کار را می‌کند).

و اگر بخواهد بخشی از مال را برای پرداخت بدهی بفروشد در صورت تمایل این کار را انجام می‌دهد و باکی بر او نیست.

و اگر بخواهد، آن را از املاک نفیس خود قرار می‌دهد.

و فرزندان علی﵇ و موالیان و اموال آنان در اختیار حسن هستند.

و اگر خانه حسن، خانه ملکی است؛ از این رو تصمیم به فروش خانه وقفی بگیرد و در صورت تمایل آن را بفروشد و باکی بر او نیست و اگر فروخت، بهای آن را به سه بخش تقسیم می‌کند: ثلث در راه خدا و ثلث در فرزندان هاشم و مطلّب و ثلث را در میان آل ابوطالب قرار می‌دهد و او هرگونه که خدا می‌خواهد تقسیم می‌کند.

و اگر حسن وفات کرد، حسین زنده است، کارها به دست اوست و حسین به همان گونه عمل می‌کند که به حسن دستور دادم. برای اوست مثل آنچه برای حسن نوشتم و بر عهدهٔ اوست مثل آنچه بر عهدهٔ حسن بود و فرزندان فاطمه﵂ به اندازه دیگر فرزندان علی﵇ بهره دارند و من تنها برای طلب خشنودی خداوند و به پاس احترام پیامبرﷺ و بزرگداشت دو فرزند فاطمه﵂ و شرافت دادن به آنان و جلب رضایت‌شان این اختیارات را برای آنان قرار دادم.

حسيناً يفعل فيه مثل الّذى أمرت به حسناً له مثل الّذى كتبت للحسن وعليه مثل الّذى على الحسن وإنّ (الّذى ـ يب) لبنى (ابنى ـ خ) فاطمة من صدقة علىّ مثل الّذى (جعلت ـ يب) لبنى علىّ وانّى إنّما جعلت الّذى جعلت لابنىْ فاطمة ابتغاء وجه الله عزّ وجلّ وتكريم حرمة رسول الله ﷺ وتعظيمهما وتشريفهما ورضاهما[1] (بهما ـ يب).

وإن حدث بحسن وحسين حدث فإنّ الآخر منهما ينظر فى بنى علىّ فإن وجد فيهم من يرضى بهداه وإسلامه وأمانته فإنّه يجعله إليه إن شاء وإن لم يرفيهم بعض الّذى يريد (ه ـ كا) فإنّه (فى بنى ابنىْ فاطمة فإن وجد فيهم من يرضى بهداه وإسلامه وأمانته فإنّه يجعله إليه إن شاء وإن لم يرفيهم بعض الّذى يريد فإنّه ـ يب) يجعله إلى رجل من آل أبى طالب يرضى به فإن وجد آل أبى طالب قد ذهب كبراؤهم وذووا آرائهم فإنّه يجعله إلى[2] رجل يرضاه من بنى هاشم.

وانّه يشترط[3] على الّذى يجعله إليه أن يترك المال على أُصوله وينفق ثمره[4] حيث أمرته[5] به من سبيل الله ووجهه[6] وذوى الرّحم من بنى هاشم وبنى المطّلب والقريب والبعيد لا يباع منه شىء ولا يوهب ولا يورث وإنّ مال محمّد بن علىّ (على ـ كا) ناحيته[7] وهو إلى ابنىْ فاطمة وانّ رقيقى الّذين فى صحيفة[8] صغيرة الّتى كتبت (لى ـ كا) عتقاء. هٰذا ما قضى به علىّ بن أبى طالب فى أمواله هٰذه الغد من يوم قدم مَسْكِن[9] ابتغاء وجه الله والدّار الآخرة والله المستعان على كلّ حال ولا يحلّ لامرئ مسلم يؤمن بالله واليوم الآخر أن يقول فى شىء[10] (ممّا ـ يب) قضيته[11] من[12] مالى ولا يخالف فيه أمرى من قريب أو[13] بعيد.

أمّا بعد: فإنّ ولائدى اللّائى أطوف عليهنّ السّبع عشرة منهنّ أُمّهات أولاد (أحياء ـ يب) معهنّ أولادهنّ ومنهنّ حبالىٰ ومنهنّ من لا ولد له فقضائى فيهنّ إن حدث بى حدث أنّه[14] من

---

۱. تعظيمها وتشريفها ورضاها ـ يب.
۲. فى ـ يب.
۳. شرط ـ يب.
۴. الثّمرة ـ يب.
۵. امره ـ يب.
۶. ووجوهه ـ يب.
۷. ناحية ـ يب.
۸. الصّحيفة الصّغيرة ـ يب.
۹. مَسْكِن: موضع بالكوفة على شاطئ الفرات.
۱۰. يغيّر شيئاً ـ يب.
۱۱. أوصيت به ـ يب.
۱۲. فى ـ يب.
۱۳. ولا ـ يب.
۱۴. انّ ـ يب.

و اگر حسن و حسین وفات کردند، آخرین آنها پیش از وفات در میان فرزندان علی ﷺ می‌نگرد، آن‌گاه اگر در میان آنها کسی را بیابد که به هدایت و اسلام و امانتداری‌اش راضی باشد، اگر بخواهد او را عهده‌دار اموال می‌کند ولی اگر آن کسی را که می‌خواهد در میان آنان نیافت (به سراغ فرزندان دو فرزند فاطمه می‌رود، پس اگر در میان آنان کسی را یافت که از هدایت و اسلام و امانتداری‌اش راضی باشد، اگر خواست کارها را به وی می‌سپارد و اگر در میان آنان کسی را که می‌خواست نیافت) آن را به شخصی از خاندان ابوطالب ـ که از وی راضی است ـ می‌سپارد و اگر دید که از بزرگان و صاحب نظران خاندان ابوطالب کسی باقی نمانده است به یکی از اشخاص مورد رضایت بنی هاشم می‌سپارد.

و با کسی که کار را به دستش می‌سپارد شرط می‌کند که اصل مال را حفظ کند و از منافع و محصولات آن در راه‌هایی که دستور دادم مصرف کند که آن راه خدا و خشنودی وی و خویشاوندان از بنی هاشم و بنی مطلّب و دور و نزدیک هستند و چیزی از آنها فروخته و بخشیده نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد.

و مال محمد بن علی، جدای از دیگر اموال است (یا در منطقه و ناحیه است) و اختیار آن به دست دو فرزند فاطمه است.

و آن دو برده‌ای که در برگه کوچک نوشتم، آزاد هستند.

این چیزی بود که علی ﷺ دربارهٔ اموالش ـ یک روز پس از ورود به مَسْکِن ـ برای طلب خشنودی خداوند و سرای آخرت حکم کرد و در هر حال از خداوند کمک می‌خواهم و برای شخص مسلمان که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، روا نیست که دربارهٔ آنچه دربارهٔ اموالم حکم کردم سخنی بگوید (و چیزی از آن را تغییر دهد) و با دستورات من مخالفت کند ـ خواه نزدیک باشد یا دور.

در پایان لازم به ذکر است که کنیزانی که در میان‌شان گردش می‌کنم، هفده نفر هستند. برخی از آنان فرزند دارند که همراه‌شان است و برخی حامله هستند و تعدادی نیز فرزند ندارند. حکم من دربارهٔ آنان چنین است که پس از من، آنهایی که فرزند ندارند و حامله نیز نیستند، برای خشنودی خداوند

كان منهنّ ليس لها ولد وليست بحبلىٰ فهي عتيق لوجه الله عزّوجلّ ليس لأحد عليهنّ سبيل ومن كان منهنّ لها ولد أو حبلىٰ[١] فتمسك على ولدها وهي من حظّه[٢] فإن مات ولدها وهي حيّة فهي عتيق ليس لأحد عليها سبيل هٰذا ما قضى به عليّ في ماله الغد من يوم قدم مَسْكِنٍ شهد أبو سمر[٣] بن أبرهة وصعصعة بن صوحان ويزيد[٤] بن قيس وهيّاج ابن أبي هيّاج وكتب عليّ بن أبي طالب بيده لعشر خلون من جمادي الأُولىٰ سنة سبع وثلاثين.
تهذيب ٩/١٤٦: الحسين بن سعيد عن صفوان عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال بعث إليّ بهٰذه الوصيّة أبو إبراهيم عليه السلام هٰذا ما أوصى به (وذكر مثله). **الدّعائم ٢/٣٤١:** عن عليّ صلوات الله عليه أنّه أوصىٰ بأوقاف أوقفها من أمواله ذكرها في كتاب وصيّته كان فيما ذكره منها هٰذا ما أوصىٰ به وقفاً (وذكر نحوه إلى قوله لا يوهب ولا يورث ثمّ قال:) وأنّ مال محمّد صلى الله عليه وآله على ناحيته إلى بني فاطمة عليها السلام وكذٰلك مال فاطمة إلى بنيها وذكر باقي الوصيّة.

٣٠٧ ٢٥٠٥٨ (١٩) **نهج البلاغة ٨٦٧:** من وصيّة له عليه السلام بما يعمل في أمواله كتبها بعد منصرفه من صفّين «هٰذا ما أمر به عبدالله عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين في ماله ابتغاء وجه الله ليولجني به الجنّة ويعطيني به الأَمَنَة وإنّه يقوم بذٰلك الحسن بن عليّ يأكل منه بالمعروف وينفق منه في المعروف فإن حدث بحسن حدث وحسين حيّ قام بالأمر بعده وأصدره مصدره وإنّ لبني فاطمة من صدقة عليّ مثل الّذي لبني عليّ وانّي إنّما جعلت القيام بذٰلك إلى ابنَيْ فاطمة ابتغاء وجه الله وقربة إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وتكريماً لحرمته وتشريفاً لوصلته ويشترط على الّذي يجعله إليه أن يترك المال على أُصوله وينفق من ثمره حيث أُمِرَ به وهُدِيَ له وأن لا يبيع من أولاد نخيل هٰذه القرىٰ وديّة[٥] حتّى تشكل أرضها غِراساً ومن كان من إمائي اللّاتي أطوف عليهنّ لها ولد أو هي حامل فَتُمْسَك على ولدها وهي من حظّه فإن مات ولدها وهي حيّة فهي عتيقة قد أُفرِجَ عنها الرّقّ وحرّرها العتق.

---

١. وهي حبلىٰ ـ يب. ٢. في حصّته ـ خ كا. ٣. أبو شمر ـ يب.
٤. وسعيد ـ يب. ٥. الوديّة: الفسيلة.

آزاد هستند و هیچ‌کس سلطه‌ای بر آنان ندارد و آنهایی که فرزند دارند یا حامله هستند، پس برای فرزندش نگه داشته می‌شود و از سهم فرزندش به شمار می‌آید و اگر در حال حیات آن کنیز، فرزندش بمیرد، وی آزاد خواهد بود و احدی بر او تسلط نخواهد داشت.

این حکمی است که علی یک روز پس از ورود به مَسْکِن دربارهٔ اموالش صادر کرد.

ابو سمر بن ابرهه، صعصعة بن صوحان، یزید (و سعید) بن قیس و هیّاج ابن ابی هیّاج گواه آن بودند.

و علی بن ابی‌طالب با دست خود آن را در دهم جمادی الاولی سال سی و هفت نوشت.»

در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی ﷺ به موقوفاتی از اموالش وصیت کرد و آنها را در نوشته وصیت خود بیان کرد. در بخشی از آن آمده است: «این وصیت به وقف است...» ادامه روایت تا «بخشیده نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد» همانند روایت پیشین است و سپس می‌فرماید: «و مال محمدﷺ به طور مجزاست و اختیار آن در دست فرزندان فاطمهﷺ است و همچنین اموال فاطمه اختیارش به دست فرزندانش است». ادامه روایت همانند روایت پیشین است.

(۱۹) در نهج‌البلاغه آمده است: «از وصیت‌های علی ﷺ دربارهٔ مصارف اموالش که پس از بازگشت ۳۰۷
از نبرد صفین مرقوم فرمود این است: این دستور بنده خدا ـ علی بن ابی‌طالب ـ دربارهٔ اموالش است تا خداوند مرا وارد بهشت نماید و به من آرامش و امنیت عنایت فرماید.

و حسن بن علی ﷺ عهده‌دار آن است و از آن به اندازه پسندیده برای خودش استفاده و در راه خیر از آن هزینه می‌کند.

پس اگر حسن وفات کرد و حسینﷺ در حال حیات بود، او پس از حسن سرپرستی آنها را به عهده می‌گیرد و کارها را به جریان می‌اندازد.

و فرزندان فاطمه از موقوفات علی ﷺ به اندازه دیگر فرزندان علی ﷺ سهم دارند و من تنها برای طلب خشنودی خداوند و نزدیکی به پیامبرﷺ و بزرگداشت حرمتش و گرامیداشت پیوند خویشاوندی او سرپرستی آن را به دو فرزند فاطمهﷺ سپردم.

و [حسن و حسین] با کسی که سرپرستی این اموال را به وی می‌سپارد، شرط می‌کند که اصل این اموال را حفظ کند و محصولات آن را در جایی که دستور داده و به آن رهنمون شد، مصرف کنند و نهال‌های درختان خرمای این مزارع را نفروشند تا درختان خرما سرتاسر آن را بپوشاند.

و کنیزانی که در میان‌شان گردش می‌کنم، آنهایی که فرزند دارند یا حامله هستند، برای فرزندشان نگه داشته و از سهم وی محاسبه می‌شوند و اگر در زمان حیات کنیز فرزندش بمیرد، آن کنیز آزاد است. بندگی از او گشوده شده است و عتق او را آزاد کرده است.»

۳۰۸ ۲۵۰۵۹ (۲۰) کافی ۴۸/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران عن تهذيب ۱۴۴/۹: فقيه ۱۸۰/۴: عاصم بن حميد عن أبي بصير قال: قال: أبو جعفر عليه السلام ألا اقرؤك[1] وصيّة فاطمة عليها السلام؟ (قال ـ كا ـ ك) قلت: بلىٰ (قال ـ ك ـ كا): فأخرج حِقّاً أو سَفَطاً فأخرج منه كتاباً (قال ـ ك) فقرأه[2] «بسم الله الرّحمٰن الرّحيم هٰذا ما أوصت به فاطمة بنت محمّد (رسول الله ـ كا) صلى الله عليه وآله أوصت بحوائطها السّبعة: العواف[3]، والدلال، والبرقة، والميثب[4]، والحسنىٰ، والصّافية، وما لامّ[5] إبراهيم[6] إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام فإن مضى عليّ فإلى الحسن فإن مضى الحسن فإلى الحسين فإن مضى الحسين فإلى الأكبر من ولدي[7] شهد[8] الله علىٰ ذٰلك والمقداد بن الأسود والزّبير بن العوّام، وكتب عليّ بن أبي طالب عليه السلام كافي ۴۸/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عاصم بن حميد مثله ولم يذكر حقّاً ولا سفطاً وقال: إلى الأكبر من ولدي دون ولدك. مستدرك ۵۰/۱۴: كتاب عاصم بن حميد الحنّاط عن أبي بصير قال: قال أبوجعفر عليه السلام: ألا أقرؤك (وذكر مثله) إلّا أنّ فيه فإلى الأكبر فالأكبر من ولدي. الدّعائم ۳۴۳/۲: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال لأبي بصير: يا أبا بصير ألا أقرؤك وصيّة فاطمة عليها السلام قال: نعم. فافعل متفضّلاً جعلت فداك فأخرج حقّاً (وذكر مثله).

۳۰۹ ۲۵۰۶۰ (۲۱) كافي ۴۹/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد بن عثمان عن أبي بصير قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: ألا أقرؤك وصيّة فاطمة عليها السلام قلت: بلىٰ قال: فأخرج اليّ صحيفة هٰذا ما عهدت فاطمة بنت محمّد صلى الله عليه وآله في مالها إلىٰ عليّ بن أبي طالب عليه السلام وإن مات فإلى الحسن وإن مات فإلى الحسين فإن مات الحسين فإلى الأكبر من ولدي دون ولدك الدّلال والعواف والميثب وبرقة والحسنىٰ والصّافية وما لأمّ إبراهيم شهد الله عزّوجلّ علىٰ ذٰلك والمقداد بن الأسود والزّبير بن العوّام.

۳۱۰ ۲۵۰۶۱ (۲۲) تهذيب ۱۴۵/۹ ـ فقيه ۱۸۰/۴: روى أنّ هٰذه الحوائط كانت وقفاً وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يأخذ منها ما ينفق على أضيافه ومن يمرّ به فلمّا قبض جاء العبّاس يخاصم فاطمة عليها السلام فيها فشهد عليّ عليه السلام وغيره أنّه وقف (عليها ـ يب ـ فقيه).

---

۱. احدّثك بوصيّة ـ يب ـ فقيه. ۲. فقرأ ـ يب. ۳. الأعواف ـ ك.
۴. المنبت ـ الدّعائم. ۵. مشربة امّ إبراهيم ـ الدّعائم ـ ك. ۶. ومال أمّ ـ يب ـ فقيه.
۷. ولده ـ الدّعائم. ۸. تشهد ـ ئل.

(۲۰) ابو بصیر گوید: «امام باقرؑ فرمود: آیا نمی‌خواهی وصیت فاطمه را برای تو بخوانم؟ ۳۰۸

گفتم: آری. امامؑ زنبیل یا جعبه‌ای را آورد و نوشته‌ای را از آن خارج کرد و شروع به خواندن نمود: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان.] این وصیت فاطمهؑ دختر محمدﷺ رسول خداست. علیؑ را پس از خود وصی و سرپرست باغ‌های هفتگانه‌ام قرار می‌دهم؛ عواف، دلال، برقه، میثب، حسنی، صافیه و مشربه ام‌ابراهیم.

و پس از علیؑ اختیار آنها را به حسنؑ می‌سپارم و پس از وی به حسینؑ و پس از حسینؑ بزرگ‌ترین فرزندم. خداوند بر این گواه است و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام نیز شاهد آن هستند و علیؑ آن را نوشت.»

این روایت از عاصم بن حمید و در کتاب دعائم الاسلام و ابو بصیر با سندهای متفاوت و اندکی اختلاف روایت شده است.

(۲۱) ابو بصیر از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «آیا مایلی وصیت فاطمهؑ را برایت بخوانم؟ ۳۰۹

گفتم: آری. امامؑ نوشته‌ای را نزد من بیرون آورد که در آن نوشته شده بود: این وصیت و سفارش فاطمهؑ دختر محمدﷺ دربارهٔ اموالش به علیؑ است و پس از وی حسنؑ آن‌گاه حسینؑ و پس از وفات وی بزرگترین فرزند از نسل من، نه نسل تو. اموال من عبارتند از: دلال، عواف، میثب، برقه، حسنی، صافیه و مشربه ام‌ابراهیم.

خداوند بر این وصیت گواه است و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام نیز بر آن شاهد هستند.»

(۲۲) در کتاب التهذیب و من لا یحضره الفقیه آمده است: «روایت شده که این باغ‌ها وقف بود و پیامبر اکرمﷺ هزینه پذیرایی از مهمان‌ها و واردان بر خود را از آنها تامین می‌کرد. پس از رحلت پیامبر اکرمﷺ عباس با فاطمهؑ بر سر آنها به نزاع پرداخت و علیؑ و دیگران شهادت دادند که آنها وقف بر فاطمهؑ است.» ۳۱۰

(۲۳) **كافى ۷/۷٤**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن أبى الحسن الثّاني ﷺ قال: ۳۱۱ ۳۵۰۶۲
سألته عن الحيطان السّبعة الّتى كانت ميراث رسول اللهﷺ لفاطمة ﷺ فقال: لا إنّما كانت وقفاً وكان رسول اللهﷺ يأخذ إليه منها ما ينفق على أضيافه والتّابعة يلزمه فيها فلمّا قبض جاء العبّاس يخاصم فاطمة ﷺ فيها فشهد عليّ ﷺ وغيره أنّها وقف على فاطمة ﷺ وهى الدّلال والعواف والحسنىٰ والصّافية ومال أمّ إبراهيم والميثب والبرقة.

(۲٤) **البحار ۱۰۳/۱۸٤**: **مصباح الأنوار** عن أبى جعفر ﷺ قال محمّد بن إسحاق: ۳۱۲ ۳۵۰۶۳
وحدّثني أبو جعفر محمّد بن عليّ أنّ فاطمة عاشت بعد رسول اللهﷺ ستّة أشهر قال: وانّ فاطمة بنت رسول اللهﷺ كتبت هٰذا الكتاب: «بسم الله الرّحمٰن الرّحيم هٰذا ما كتبت فاطمة بنت محمّد فى مالها إن حدث بها حادث تصدّقت بثمانين أوقيّة تنفق عنها من ثمارها الّتى لها كلّ عام فى كلّ رجب بعد نفقة السّقى ونفقة المغلّ[۱] وأنّها أنفقت أثمارها العام وأثمار القمح عاماً قابلاً في أوان غلّتها وإنّما[۲] أمرت لنساء محمّد أبيها خمساً وأربعين أو قيّة[۳].

وأمرت لفقراء بني‌هاشم وبني عبدالمطّلب بخمسين أو قيّة وكتبت في أصل مالها في المدينة أنّ عليّاً ﷺ سألها أن توليه مالها فيجمع مالها إلى مال رسول اللهﷺ، فلا تفرّق ويليه مادام حيّاً فإذا حدث به حادث دفعه إلى ابنَيّ الحسن والحسين فيليانه، وأنّي دفعت إلىٰ عليّ بن أبي طالب على أنّي أحلّله فيه فيدفع مالي ومال محمّدﷺ، لا يفرّق منه شيئاً يقضى عنّي من أثمار المال ما أمرت به وما تصدّقت به فإذا قضى الله صدقتها وما أمرت به فالأمر بيد الله تعالىٰ وبيد عليّ يتصدّق وينفق حيث شاء لا حرج عليه فإذ حدث به حدث دفعه إلى ابنَيّ الحسن والحسين المال جميعاً مالي ومال محمّدﷺ فينفقان ويتصدّقان حيث شاءا ولا حرج عليهما، وأنّ لابنة جندب ـ يعني بنت أبي ذرّ الغفاريّ ـ التابوت الأصفر وتغطها[٤] في المال ما كان ونعليّ الأدميّين والنّمط[٥] والجُبّ[٦] والسّرير والزّربية[۷] والقطيفتين[۸].

---

۱. المغل ـ ك.
۲. وأنّها ـ ك.
۳. الأوقيّة: زنة سبعة مثاقيل وزنة أربعين درهماً.
٤. يعطيها ـ ك ـ وفي حاشية البحار هٰكذا: وسفطها ظ ـ قيل: يعطها ظ.
٥. النّمط: ظهارة الفراش.
٦. الحُبّ ـ ك ـ الجُبّ: البئر ـ الحُبّ: الجرّة الكبيرة ـ المنجد.
۷. الزربيّة ـ ك ـ الزّربية: حظيرة المواشي ـ الزّربيّة: ما بُسط واتُّكِىءَ عليه ـ المنجد.
۸. القطيفة: فُرش مُخمَلة ـ دثار مُخمل وقيل كساء له خَمْل ـ اللسان.

(۲۳) احمد بن محمد گوید: «از امام رضاعلیه السلام دربارهٔ باغ‌های هفتگانه ـ میراث پیامبر اکرمﷺ برای فاطمهعلیها السلام – سؤال کردم. امامعلیه السلام فرمود: نه، آنها[میراث نبود بلکه] وقف بود و پیامبر اکرمﷺ هزینه پذیرایی مهمان‌هایش و هزینه‌های غیر قابل پیش‌بینی را از آنها تأمین می‌کرد. پس از رحلت پیامبرﷺ عباس در مورد آنها با فاطمهعلیها السلام به نزاع پرداخت. پس علیعلیه السلام و دیگران شهادت دادند که آنها وقف بر فاطمه است. ۳۱۱

و آنها عبارتند از: دلال، عواف، حسنی، صافیه، مشربه ام‌ّابراهیم، میثب و برقه.»

(۲۴) محمد بن اسحاق از امام باقرعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «فاطمهعلیها السلام پس از رحلت پیامبرﷺ شش ماه زندگی کرد. ۳۱۲

و فرمود: و او این نوشته را نوشت: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و مؤمنان در دو جهان]. این نوشته فاطمهعلیها السلام دختر محمدﷺ دربارهٔ اموالش است وی پس از درگذشت خود هشتاد اوقیه از محصولاتش را صدقه می‌دهد که هر سال در ماه رجب پس از کاهش هزینه آبیاری و کارهای انجام شده به وی تعلق می‌گیرد.

و محصولات آنها را امسال و گندم سال آینده را در وقت برداشت در راه خدا انفاق می‌کند و به همسران پدرم چهل و پنج اوقیه و نیازمندان فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب پنجاه اوقیه بپردازید.

و در رابطه با اصل مالش در مدینه، علیعلیه السلام از او خواسته که سرپرستی آن را برعهده گیرد و آن را با اموال پیامبرﷺ با هم جمع کند، پس میان آنها جدایی نیندازد و تا علیعلیه السلام زنده است عهده‌دار سرپرستی آن است و پس از وفاتش آن را به دو فرزندم حسن و حسین واگذار می‌کند و آنها سرپرستی آن را برعهده می‌گیرند.

و من علیعلیه السلام را در آن آزاد گذاشتم پس مال من و مال پدرم را با هم می‌پردازد و آن را از هم جدا نمی‌کند.

و از محصولات آن کارهایی را که دستور دادم و آنچه صدقه دادم می‌پردازد و پس از آن اختیارش در دست خدا و علیعلیه السلام است هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند و صدقه می‌دهد و باکی بر او نیست و پس از وفات خود اموال من و اموال محمدﷺ را به حسن و حسینعلیهما السلام تحویل می‌دهد و آنان هرگونه که بخواهند صدقه می‌دهند و انفاق می‌کنند و باکی برای‌شان نیست.

و آن صندوقچه و اموالی که در آن است و کفش‌های چرمی، فرش، لباس، تخت، متکا و رواناز مخمل را به دختر ابوذر بدهید.

وإن حدث بأحد ممّن أوصيت له قبل أن يدفع إليه فإنّه ينفق في الفقراء والمساكين، وأنّ الأستار لا تستتربها امرأة إلّا إحدى ابنتيّ غير أنّ عليّاً يستتربهنّ إن شاء مالم ينكح، وأنّ هٰذا ما كتبت فاطمة في مالها وقضت فيه والله شهيد والمقداد بن الأسود والزّبير بن العوّام وعليّ بن أبي طالب كتبها وليس على عليّ حرج فيما فعل من معروف قال جعفر بن محمّد عليه السلام: قال أبي عليه السلام: هٰذا وجدناه، وهٰكذا وجدنا وصيّتها عليها السلام.

۳۱۳ ۲۵۰۶۴ (۲۵) **البحار** ۱۸۵/۱۰۳: عن زيد بن عليّ قال: أخبرني عن الحسن بن عليّ عليه السلام قال هٰذه وصيّة فاطمة بنت محمّد أوصت بحقّ أرطها[۱] السّبع العواف والدّلال والبرقة والمبيت والحسنىٰ والصّافية وما لِأُمّ إبراهيم إلىٰ عليّ بن أبى طالب عليه السلام فإن مضى عليّ فإلى الحسن بن عليّ عليه السلام وإلىٰ أخيه الحسين صلوات الله عليه وإلى الأكبر فالأكبر من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله، ثمّ إنّى أُوصيك فى نفسى وهى أحبّ الأنفس إلىّ بعد رسول الله صلى الله عليه وآله إذا أنا متّ فغسّلنى بيدك وحنّطنى وكفّنّى وادفنّى ليلاً ولا يشهدنى فلان و فلان ولا زيادة عندك فى وصيّتى إليك واستودعتك الله تعالىٰ حتّى ألقاك جمع الله بينى وبينك فى داره وقرب جواره وكتب ذٰلك عليّ عليه السلام بيده.

۳۱۴ ۲۵۰۶۵ (۲۶) **كافى** ۵۳/۷: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان وعليّ بن إبراهيم عن أبيه عن صفوان ومحمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج أنّ أباالحسن موسى عليه السلام بعث إليه بوصيّة أبيه وبصدقته مع أبى إسماعيل مصادف.

«بسم الله الرّحمٰن الرّحيم هٰذا ما عهد جعفر بن محمّد وهو يشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد يحيى ويميت بيده الخير وهو على كلّ شيء قدير وأنّ محمّداً عبده ورسوله وأنّ الساعة آتية لاريب فيها وأنّ الله يبعث من فى القبور علىٰ ذٰلك نحيى وعليه نموت وعليه نبعث حيّاً إن شاء الله.

وعهد إلى ولده ألا يموتوا إلّا وهم مسلمون وأن يتّقوا الله ويصلحوا ذات بينهم ما استطاعوا فإنّهم لن يزالوا بخير ما فعلوا ذٰلك وإن كان دين يدان به وعهد ان حدث به حدث

---

۱. بحوائطها ـ ظ.

و اگر یکی از کسانی که مالی را برای‌شان وصیت کردم، پیش از تحویل مال به وی بمیرد، آن مال به نیازمندان و بینوایان داده می‌شود.

و به جز دو دخترم و علی ـ پیش از ازدواج ـ کسی حق استفاده از پرده‌هایم را ندارد. این نوشته و حکم فاطمه دربارهٔ اموالش است و خداوند گواه بر آن است و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام شاهدان آن هستند و علی آن را نوشت.

و علی هر کار معروفی انجام دهد باکی بر او نیست.

امام صادق می‌فرماید: پدرم گفت: این چیزی است که ما یافتیم و ما نیز این‌گونه وصیت او را یافتیم.»

۳۱۳ (۲۵) زید بن علی از امام حسن روایت می‌کند که فرمود: «این وصیت فاطمه دختر محمد است که در آن اختیار باغ‌های هفتگانه‌اش: عواف، دلال، برقه، مبیت، حسنی، صافیه و مال امّ ابراهیم را به علی واگذار می‌کند و پس از علی به حسن بن علی، آن‌گاه به برادرش حسین و سپس به ترتیب به بزرگترین فرزند پیامبر واگذار می‌کند.

سپس من دربارهٔ خودم ـ که پس از پیامبر خودم را بیش از همه دوست دارم ـ به تو وصیت می‌کنم که پس از وفاتم مرا به دست خود غسل بده و حنوط و کفن کن و شبانه به خاک بسپار و فلانی و فلانی را حاضر نکن. بیش از این به تو وصیتی ندارم و تا دیدار مجدد تو را به خدا می‌سپارم. خداوند در خانه‌اش و همسایگی‌اش ما را به یکدیگر برساند. علی آن را به دست خود نوشت.»

۳۱۴ (۲۶) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «امام موسی بن جعفر وصیت پدرش و وقف‌نامه خودش را به وسیله ابواسماعیل مصادف به سوی من فرستاد. آن وصیت این چنین است: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و مؤمنان در دو جهان] این سفارش و وصیت جعفر بن محمد است و او شهادت می‌دهد که معبودی جز خدای یکتا نیست. یگانه است و شریک ندارد. فرمانروایی و ستایش مخصوص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند. همه خوبی‌ها در اختیار اوست و او بر هرچیز تواناست.

و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده خداست و قیامت حتماً خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست و خداوند مردگان در قبرها را برمی‌انگیزد. با این اعتقادها زندگی می‌کنیم و با آن می‌میریم و با آن زنده خواهیم شد. انشاءالله.

و به فرزندانش سفارش می‌کند که جز در حال اسلام نمیرند و تقوای الهی پیشه کنند و تا می‌توانند میان خودشان آشتی برقرار کنند. زیرا آنان تا وقتی که این چنین کنند پیوسته در خیر

ولم يغيّر عهده هٰذا، وهو أولى بتغييره ما أبقاه الله لفلان كذا وكذا ولفلان كذا وكذا ولفلان كذا وفلان حرّ وجعل عهده إلى فلان».

«بسم الله الرّحمٰن الرّحيم هٰذا ما تصدّق به موسى بن جعفر (تصدّق ـ يب ـ فقيه) بأرض[۱] بمكان[۲] كذا وكذا (كلّها ـ يب ـ فقيه) وحدّ الأرض كذا وكذا (تصدّق بها ـ يب فقيه) كلّها ونخلها[۳] وأرضها وبياضها[۴] ومائها وأرجائها[۵] وحقوقها وشربها من الماء وكلّ حقّ قليل أو كثير ـ كا) هولها في مرفع[۶] أو مظهر[۷] أو مغيض[۸] (أو طول ـ يب ـ فقيه) أو مرفق أو ساحة[۹] أو شعبة[۱۰] أو مشعب[۱۱] أو مسيل أو عامر أو غامر تصدّق بجميع حقّه[۱۲] من ذٰلك على ولد (ه من ـ كا) صلبه (من ـ يب ـ فقيه) الرّجال والنّساء يقسم واليها ما أخرج الله عزّ وجلّ من غلّتها (بعد ـ كا ـ يب) الّذي يكفيها من[۱۳] عمارتها ومرافقها (و ـ كا) بعد ثلاثين عذقاً يقسّم في مساكين (أهل ـ كا) القرية بين ولد موسى[۱۴] للذّكر مثل حظّ الأنثيين.

فإن تزوّجت امرأة من ولد[۱۵] موسى[۱۶] فلا حقّ لها في هٰذه الصّدقة حتّى ترجع إليها بغير زوج فإن رجعت كان[۱۷] لها مثل حظّ الّتي لم تتزوّج من بنات موسى[۱۸]، وأنّ من توفّي من ولد موسى[۱۹] وله ولد فولده[۲۰] على سهم أبيه للذّكر مثل حظّ الأنثيين (على ـ كا) مثل ما شرط موسى[۲۱] (بن جعفر ـ كا) في[۲۲] ولده من صلبه، وأنّ من توفّي من ولد موسى[۲۳] ولم يترك ولداً ردّ حقّه إلى[۲۴] أهل الصّدقة وأنّه[۲۵] ليس لولد بناتي في صدقتي هٰذه حقّ إلّا أن يكون آباؤهم من ولدي و(أنّه ـ كا ـ فقيه) ليس لأحد حقّ في صدقتي مع ولدي (أ ـ خ كا) وولد ولدي وأعقابهم ما بقي منهم أحد.

---

۱. بأرضه ـ يب ـ فقيه.
۲. في مكان ـ يب ـ فقيه.
۳. بنخلها ـ فقيه.
۴. قناتها ـ يب ـ فقيه.
۵. أرحائها ـ فقيه.
۶. مرتفع ـ يب ـ فقيه.
۷. مطمئنّ ـ يب.
۸. عرض ـ يب ـ فقيه.
۹. سباحة ـ فقيه.
۱۰. أو أسقية ـ يب ـ فقيه.
۱۱. متشعّب ـ يب ـ فقيه.
۱۲. حقوقه ـ يب ـ فقيه.
۱۳. في ـ يب ـ فقيه.
۱۴. فلان ـ يب ـ فقيه.
۱۵. بنات ـ يب ـ فقيه.
۱۶. فلان ـ يب ـ فقيه.
۱۷. فإنّ ـ يب ـ فقيه.
۱۸. فلان ـ يب ـ فقيه.
۱۹. فلان ـ يب ـ فقيه.
۲۰. فلولده ـ فقيه.
۲۱. فلان ـ يب ـ فقيه.
۲۲. بين ـ يب ـ فقيه.
۲۳. فلان ـ يب ـ فقيه.
۲۴. على ـ كا.
۲۵. وأن ـ كا.

به سر خواهند برد و اگر اصلاح میان مردم آیین باشد به آن گرایش کنند.[۱]

و وصیت می‌کند که اگر برای وی حادثه‌ای پیشامد کرد و آن را تغییر نداده بود ـ با این‌که تا زنده است اختیار تغییر آن را دارد ـ برای فلانی، فلان مبلغ و برای فلانی، فلان مبلغ و برای فلانی، فلان مبلغ و فلان برده آزاد است و وصیّ خود را فلانی قرار داد.»

«به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان]. این صدقات و موقوفات موسی بن جعفر علیه السلام است. زمین واقع در فلان محله را با حدود چنین و چنان به طور کلی ـ اعم از نخل، زمین، قنات، آب، چاه، حقوق آن، حق آبیاری و تمام حقوقش در پستی و بلندی و عرض و طول و حیاط و مطبخ و نهر و جاده و سیل گاه و خراب و آباد ـ با تمام حقوقش بر فرزندانش ـ دختر و پسر ـ وقف کرد و متولّی آن پس از پرداخت هزینه‌های آن و پس از پرداخت محصول سی درخت به بینوایان اهل آنجا، بقیه محصولات آن را میان فرزندان موسی بن جعفر تقسیم می‌کند و به پسران، دو برابر دختران می‌پردازد.

و اگر یکی از دختران موسی بن جعفر علیه السلام ازدواج کرد، در این موقوفه حقّی ندارد تا این‌که بدون شوهر بازگردد و در این صورت همانند سایر دختران ازدواج نکرده سهم می‌برد.

و هر یک از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام فوت کند و فرزند داشته باشد، سهم وی به فرزندانش داده می‌شود ـ به پسر دو برابر دختر مثل آنچه موسی بن جعفر علیه السلام برای فرزندان خودش قرار داد و اگر یکی از فرزندانِ بدون فرزند موسی بن جعفر فوت کند، سهمش به دیگر اهل وقف باز می‌گردد.

و فرزندان دختران من در این موقوفه سهمی ندارند، مگر آن‌که پدران‌شان از فرزندان من باشند.

و تا وقتی که یکی از فرزندان من و فرزندان‌شان و از نسل‌شان کسی باقی است، دیگری حقی در این وقف ندارند.

و اگر نسل من منقرض شد و کسی از آنها باقی نماند، پس صدقه من به فرزندان پدرم از مادرم خواهد رسید، به همان صورت که برای فرزندان خودم قرار گذاشتم.

و در صورت انقراض آنها پس صدقه من در میان سایر فرزندان پدرم و نسل‌شان ـ تا وقتی یک نفر از آنان زنده است ـ خواهد رسید، به همان صورت که برای فرزندان خودم قرار گذاشتم.

و در صورت انقراض فرزندان پدرم، صدقه من به ترتیب به نزدیک‌ترین افراد به من می‌رسد تا خداوندی که وارث آن است (یا رازق آن است) آن را به ارث بَرَد و او بهترینِ وارثان است.

---

۱. دربارهٔ این جمله احتمالاتی ذکر شده است.

فإن[۱] انقرضوا فلم يبق منهم أحد فصدقتي[۲] على ولد أبي من اُمّي ما بقي أحد منهم على (مثل يب ـ فقيه) ما شرطته[۳] بين ولدي وعقبي فإن[۴] انقرض ولد أبي من اُمّي (فلم يبق منهم أحد ـ فقيه) فصدقتي على ولد أبي وأعقابهم ما بقي منهم أحد على (مثل ـ كا ـ فقيه) ما شرطت بين ولدي وعقبي فإذا انقرض (من ـ كا) ولد أبي ولم يبق منهم أحد فصدقتي على الأوّل فالأوّل[۵] حتّى يرثها الله الّذي ورثها[۶] وهو خير الوارثين تصدّق (موسى بن جعفر ـ كا[۷]) بصدقته هذه وهو صحيح صدقة (حبساً ـ كا ـ يب) بتلاً بتّاً (مبتوتة ـ يب) لا مشوبة[۸] فيها ولا ردّ[۹] أبداً ابتغاء وجه الله عزّوجلّ والدّار الآخرة (و ـ فقيه) لا يحلّ لمؤمن يؤمن بالله واليوم الآخر أن يبيعها (أو شيئاً منها ـ كا) و(لا يبتاعها و ـ يب ـ فقيه) لا يهبها ولا ينحلها ولا يغيّر شيئاً (منها ـ كا ـ فقيه) (ممّا وضعته[۱۰] عليها ـ كا ـ يب) حتّى يرث الله الأرض وما[۱۱] عليها.

وجعل صدقته هذه إلى عليّ وإبراهيم فإن انقرض أحدهما دخل القاسم مع الباقي (منهما ـ كا ـ يب) فإن[۱۲] انقرض أحدهما دخل إسماعيل مع الباقي منهما فإن[۱۳] انقرض أحدهما دخل العبّاس مع الباقي (منهما ـ كا ـ فقيه) فإن[۱۴] انقرض أحدهما (دخل ـ يب ـ فقيه) الأكبر[۱۵] من ولدي (مع الباقي يب ـ فقيه) (منهما ـ فقيه) وإن[۱۶] لم يبق من ولدي (معه ـ فقيه) إلّا واحد فهو الّذي يليه (كا ـ وزعم أبوالحسن أنّ أباه قدّم إسماعيل في صدقته على العبّاس وهو أصغر منه). **تهذيب ۱۴۹/۹**: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى ورواه أيضاً محمّد بن عليّ بن محبوب. **فقيه ۱۸۴/۴**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن السّندي عن صفوان (بن يحيى ـ فقيه) عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال: أوصىٰ أبوالحسن عليه السلام بهذه الصّدقة هذا ما تصدّق به موسى بن جعفر عليه السلام (وذكر مثله). **العيون ۳۷/۱**: حدّثنا أبي عليه السلام قال

---

۱. وإذا ـ كا.
۲. قسم ذلك ـ فقيه.
۳. شرطت ـ يب فقيه.
۴. فاذا ـ يب فقيه.
۵. على الأولىٰ فالأولىٰ ـ خ فقيه.
۶. رزقها ـ يب.
۷. فلان ـ يب ـ فقيه.
۸. لا رجعة ـ يب.
۹. رداً ـ يب فقيه.
۱۰. وصفته ـ يب.
۱۱. ومن ـ يب ـ فقيه.
۱۲. فإذا ـ يب.
۱۳. فإذا ـ يب.
۱۴. فإذا ـ يب.
۱۵. فالأكبر ـ كا.
۱۶. فإن ـ خ.

موسی بن جعفر ﷺ در حال سلامتی این صدقه را داد، صدقه‌ای که در راه خدا قطعی و غیر قابل بازگشت است و در آن بازگشتی ـ انشاءالله ـ وجود نخواهد داشت ـ به خاطر طلب خشنودی خداوند و سرای آخرت.

و برای مؤمنی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد فروش و بخشش و مهریه قرار دادن و تغییر چیزی از آن حلال نیست تا خداوند زمین و آنچه بر روی آن است به ارث بَرَد.

سرپرستی این موقوفه را به علی ﷺ و ابراهیم واگذار کرد و در صورت فوت یکی از آنان، قاسم را به فرد دیگر ضمیمه می‌کند.

و در صورت فوت یکی از این دو، اسماعیل را در کنار فرد دیگر قرار می‌دهد و باز هم اگر یکی از این دو نفر فوت کردند، عباس را در کنار فرد دیگر قرار می‌دهد و اگر یکی از این دو فوت کردند، بزرگ‌ترین فرزندم همراه فرد دیگر کار را به عهده می‌گیرد و اگر از فرزندانم تنها یک نفر باقی ماند، وی به تنهایی عهده‌دار آن می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد ابن أبي الصهبان عن صفوان بن يحيى عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال: بعث إليّ أبوالحسن بوصيّة أمير المؤمنين ﷺ وبعث إليّ بصدقة أبيه مع أبي إسماعيل مصادف وذكر صدقة جعفر بن محمّد ﷺ وصدقة نفسه: «بسم الله الرّحمٰن الرّحيم» وذكر نحو ما في كا إلّا أنّه ذكر بدل قوله مغيض (غيض) ولم يذكر قوله شعبة أو مشعب وذكر بدل قوله (حبساً بتلاً بتّاً لا مشوبة فيها) قوله (حبيساً بتّاً بتلاً لا مثنويّة فيها).

۳۱۵ (۲۷) مستدرك ۶۲/۱۴: أبوالعبّاس محمّد بن يزيد المبرّد في الكامل: حدّثنا أبو محلّم
۲۵۰۶۶ محمّد بن هشام في اسناد ذكره، آخره أبو نيزر وكان أبو نيزر، من أبناء بعض ملوك الأعاجم قال وصحّ عندي بعد أنّه من ولد النّجاشي فرغب في الإسلام صغيراً، فأتى رسول الله ﷺ فأسلم، وكان معه في بيوته فلمّا توفّي رسول الله ﷺ صار مع فاطمة وولدها ﷺ قال أبو نيزر جاءني عليّ ابن أبي طالب ﷺ وأنا أقوم بالضّيعتين، عين أبي نيزر والبغيبغة ـ إلى أن قال ـ ثمّ أخذ المعول وانحدر في العين فجعل يضرب وأبطأ عليه الماء فخرج وقد تفضّج[۱] جبينه ﷺ عرقاً فانتكف[۲] العرق عن جبينه ثمّ أخذ المعول وعاد إلى العين فأقبل يضرب فيها وجعل يهمهم فانثالت[۳] كأنّها عنق جزور فخرج مسرعاً وقال: أشهد الله أنّها صدقة، عليّ بدواة وصحيفة قال: فعجلت بهما إليه فكتب «بسم الله الرّحمٰن الرّحيم هٰذا ما تصدّق به عبدالله عليّ أمير المؤمنين تصدّق بالضّيعتين المعروفتين بعين أبي نيزر والبغيبغة على فقراء أهل المدينة وابن السّبيل ليقي الله بهما وجهه حرّ النّار يوم القيامة لا تباعا ولا توهبا حتّى يرثهما الله وهو خير الوارثين إلّا أن يحتاج إليهما الحسن والحسين فهما طلق لهما وليس لأحد غيرهما قال محمّد بن هشام فركب الحسين ﷺ دين فحمل إليه معاوية بعين أبي نيزر مائتي ألف دينار فأبىٰ أن يبيع وقال: إنّما تصدّق بها أبي ليقي الله بها وجهه حرّ النّار ولست بائعهما بشيء.

---

۱. فلان يتفضّج عرقاً: إذا عرقت أصول شعره ولم يبتلّ. (لسان العرب: ۳۴۶/۲)
۲. أي مسحه ونحّاه. (النهاية: ج ۱۱۶/۵).
۳. تثلت البئر نثلاً وأنثلها: استخرجت ترابها. (لسان العرب: ج ۶۴۵/۱۱).

(امام رضا ﷺ معتقد بود که پدرش اسماعیل را ـ با این‌که از عباس کوچک‌تر بود ـ در اداره وقف بر عباس مقدم داشت).

این روایت با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت نقل شده است.

۳۱۵ (۲۷) ابوالعباس محمد بن یزید مبرّد در کتاب الکامل آورده است: «... ابونیزر فرزند یکی از پادشاهان غیر عرب بود ـ بعداً برای من ثابت شد که وی از فرزندان نجاشی بود ـ در کودکی متمایل به اسلام شد از این رو نزد پیامبر ﷺ آمد و مسلمان شد و همراه پیامبر ﷺ ماند. پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ نزد فاطمه و فرزندانش رفت.

ابونیزر گوید: من در دو مزرعه ابونیزر و بغیبغه مشغول کارکردن بودم که علی ﷺ نزد من آمد... علی ﷺ کلنگ را برداشت و از سرچشمه قنات پایین رفت و شروع به کندن کرد ولی از آب خبری نبود. آن‌گاه در حالی که پیوسته عرق از پیشانی‌اش می‌ریخت، بیرون آمد و عرق پیشانی خود را پاک کرد. سپس بار دیگر کلنگ را برداشت و وارد چاه شد و شروع به کندن کرد. آن حضرت نفس نفس زنان کلنگ می‌زد تا سرانجام آب همانند گردن شتر از زمین جوشید. امام ﷺ به سرعت بیرون آمد و فرمود: خداوند را شاهد می‌گیرم که این صدقه است. ورق و دواتی برای من بیاور. شتابان آنها را نزد امام ﷺ حاضر کردم. علی ﷺ مرقوم فرمود: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و بر مؤمنان در دو جهان]. این چیزی است که بنده خدا، علی، امیرمؤمنان ﷺ صدقه داد. دو مزرعه معروف به چشمه ابونیزر و بغیبغه را برای نیازمندان اهل مدینه و در راه‌ماندگان وقف کرد تا به وسیله آنها خداوند سوزش آتش را روز قیامت از چهره وی بازدارد. آن دو فروخته و بخشیده نمی‌شوند تا خداوند آنها را به ارث برد و او بهترین وارثان است مگر آن‌که حسن و حسین به آنها احتیاج پیدا کنند که این دو برای آنان طلق و آزاد است ولی برای دیگران این‌گونه نیست.»

محمد بن هشام گوید: «امام حسین ﷺ بدهکار شد و معاویه دویست هزار دینار در مقابل چشمه ابونیزر برای وی فرستاد ولی امام ﷺ از فروش آن خودداری کرد و فرمود: همانا پدرم آن را صدقه داد تا خداوند سوزش آتش را از چهره‌اش بازدارد و من هرگز آنها را در برابر چیزی نمی‌فروشم.»

۳۱۶ ۲۵۰۶۷ (۲۸) العوالى ۲٦۱/۳: روى عن جابر انّه قال لم يكن من الصّحابة ذو مقدرة إلّا وقف وقفاً. وتقدّم ما يدلّ على ذٰلك فى أكثر أحاديث أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق فى كتاب الزّكاة ج ۹. وفى رواية محمّد بن أحمد (۸) من باب (۸۲) حدّ حرم الحسين عليه السلام من أبواب زيارة المعصومين عليهم السلام ج ۱۵ قوله انّ الحسين عليه السلام اشترى النّواحى الّتى فيها قبره من أهل نينوىٰ والغاضريّة بستّين ألف درهم وتصدّق بها عليهم. وفى أحاديث باب (۳۵) وجوب شكر نعم الله تعالىٰ من أبواب جهاد النّفس ج ۱۷ وباب (۴۳) ماورد فى الحثّ على الجود والسّخاء وباب (۱) ما ورد فى إتيان المعروف من أبواب فعل المعروف ج ۱۸ ما يناسب ذٰلك. وفى رواية ضريس (۱) من باب (۱۸) استحباب إكثار التسبيحات الأربعة من أبواب الذّكر ج ۱۹ قوله فإنّى اشهدك يا رسول الله انّ حائطى هٰذا صدقة مقبوضة على فقراء المسلمين أهل الصّدقة فأنزل الله عزّوجلّ آيات من القرآن ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ۞ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ۞ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾ وفى رواية يونس (۲) من باب (۴۸) حكم كسب النّائحة من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله عليه السلام يا جعفر أوقف لى من مالى كذا وكذا لنوادب تندبنى عشر سنين بمنىٰ أيّام منىٰ. ويأتى فى أحاديث الأبواب الآتية المربوطة بأحكام الوقوف والصّدقات ما يدلّ على ذٰلك.

(۲)

باب أنّه لايجوز للواقف أو المتصدّق أن يتصرّف فيما أوقفه أو فيما تصدّق به وحكم من أوقف أو تصدّق وقال إن احتجت إليه فأنا أحقّ به

۳۱۷ ۲۵۰۶۸ (۱) تهذيب ۱۲۹/۹: محمّد بن يعقوب عن كافى ۳۷/۷: محمّد بن جعفر الرّزّاز عن محمّد بن عيسى عن علىّ بن سليمان فقيه ۱۷۷/۴: روى محمّد بن أحمد بن يحيى عن العبيدى عن علىّ بن سليمان (بن رشيد ـ فقيه) قال: كتبت إليه (يعنى أباالحسن عليه السلام ـ كا ـ يب): جعلت فداك ليس لى ولد ولى ضياع ورثتها من أبى وبعضها استفدتها ولا آمن (من ـ فقيه) الحدثان، فإن لم يكن لى ولد وحدث بى حدث فماترى جعلت فداك (لى ـ كا) أن

۳۱۶ (۲۸) در کتاب العوالی از جابر روایت می‌شود که گفت: «هیچ‌یک از یاران پیامبرﷺ توانگر نبود، مگر آن‌که چیزی را وقف می‌کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در بیشتر روایات ابواب حقوق مستحب از کتاب زکات مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت هشتم از باب هشتاد و دوم از ابواب زیارت معصومینﷺ این گفته که: «به تحقیق امام حسینؑ اطراف محل قبرش را از مردم اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و آن را برای آنان صدقه (وقف) قرار داد.»

در روایات باب سی و پنجم و چهل و سوم از ابواب مبارزه با نفس و باب یکم از ابواب کارهای نیک مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب ذکر این گفته که: «به تحقیق من تو را شاهد می‌گیرم ای رسول خداﷺ! که این باغ من صدقه (وقف) تحویل داده شده برای مسلمانان نیازمند اهل صدقه است، آن‌گاه خداوند عزیز و باشکوه این آیات قرآن را نازل فرمود: پس آن کس که ببخشد و تقوا پیشه کند و پاداش نیک را راست انگارد او را برای زندگی مرفه آماده می‌کنیم.»

در روایت دوم از باب چهل و هشتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امامؑ که: «ای جعفر! از مال من فلان مبلغ را برای نوحه‌سرایان وقف کن تا به مدت ده سال در منی در روزهای اعمال منی برای من نوحه‌سرایی کنند.»[۱]

می‌آید:

در روایات ابواب بعدی، مربوط به احکام وقوف و صدقات مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲

عدم جواز تصرف واقف در وقف و قرار دادن واقف خودش را سزاوارتر از دیگران در صورت نیاز به مال موقوفه

۳۱۷ (۱) علی بن سلیمان بن رشید گوید: «به امام موسی بن جعفرؑ نوشتم: فدایت شوم! من فرزند ندارم و مزرعه‌ای از پدرم به ارث برده‌ام که بخشی از آن را تمام کردم و ایمن از حوادث نیستم. فدایت شوم! اگر فرزند نداشتم و مرگم فرارسید چیزی را به صلاح من می‌دانید؟ آیا بخشی از آن را بر برادران

---

۱. باب ٤٨ از ابواب کسب‌های روا و ناروا روایت ۲.

أوقف[1] بعضها على فقراء إخواني والمستضعفين أو أبيعها وأتصدّق بثمنها في حياتي عليهم؟ فإنّي أتخوّف أن لاينفذ الوقف بعد موتي فإن أوقفتها[2] في حياتي فلي أن آكل منها أيّام حياتي أم لا؟ فكتب عليه السلام: فهمت كتابك في أمر ضياعك وليس لك أن تأكل منها (ولا ـ فقيه) من الصّدقة فإن أنت أكلت منها لم ينفذ إن كان لك ورثة فبع وتصدّق ببعض ثمنها في حياتك وإن تصدّقت أمسكت لنفسك ما يقوتك مثل ما صنع أمير المؤمنين عليه السلام.

۳۱۸ (۲) **العوالي** ۲۶۰/۲: قال النّبيّ صلى الله عليه وآله في باب الوقف حبّس الأصل وسبّل الثّمرة.
۳۵۰۶۹

۳۱۹ (۳) **مستدرك** ۴۷/۱۴: وفي **درراللّئالي** عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: إن شئت حبّست أصله وسبّلت ثمرتها.
۳۵۰۷۰

۳۲۰ (۴) **كافي** ۳۹/۷: (حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن أحمد بن عديس[3] ـ معلّق) عن **تهذيب** ۱۳۴/۹: **استبصار** ۱۰۳/۴: أبان عن **أبي الجارود** قال: قال أبوجعفر عليه السلام: لا يشتري الرّجل ما تصدّق به وإن تصدّق بمسكن على ذي قرابته فإن شاء سكن معهم وإن تصدّق بخادم على ذي قرابته خدمته إن شاء (وفي بعض نسخ كا إن شاء الله والظّاهر أنّه سهو).
۳۵۰۷۱

۳۲۱ (۵) **تهذيب** ۱۳۸/۹: **استبصار** ۱۰۳/۴: عليّ بن الحسن بن فضّال عن عمرو بن عثمان عن عبدالله بن المغيرة عن **طلحة** بن زيد عن أبي عبدالله عن أبيه عليهما السلام أنّ رجلا تصدّق بدار له وهو ساكن فيها فقال: الحين اخرج منها. (قال الشّيخ رحمه الله في **استبصار** فلا ينافي الخبر الأول لأنّ الوجه في أمره بالخروج من الدّار إنّما أراد به صحّة الوقف لأنّا قد بيّنّا أنّ من صحّته تسليم الوقف إلى من وقف عليه ولم يكن الغرض بذلك أنّه محرّم عليه محظور).
۳۵۰۷۲

۳۲۲ (۶) **الدّعائم** ۳۴۴/۲: عن **أبي جعفر** محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال: تصدّق الحسين بن عليّ عليه السلام بدار فقال له الحسن بن عليّ: تحوّل عنها.
۳۵۰۷۳

۳۲۳ (۷) **تهذيب** ۱۳۵/۹: يونس بن عبدالرّحمن عن محمّد بن سنان عن **إسماعيل** بن الفضيل قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يتصدّق ببعض ماله في حياته في كلّ وجه من وجوه الخير قال إن احتجتُ إلى شيء من مال فأنا أحقّ به ترىٰ ذلك له وقد جعله لله يكون له في حياته فإذا هلك الرّجل يرجع ميراثاً أو يمضي صدقة قال: يرجع ميراثاً على أهله.
۳۵۰۷۴

---

۱. أقف ـ فقيه. ۲. وقفتها ـ فقيه. ۳. بن عبّاش ـ ئل ـ عايس ـ خ ل كا.

نیازمندم و بیچارگان وقف کنم یا آن را بفروشم و بهایش را در زمان حیات خود صدقه دهم؟ من از این بیمناکم که پس ازمن وقف در مسیر صحیح قرار نگیرد و اگر در زمان حیات خود آن را وقف کردم آیا تا زنده‌ام می‌توانم از آن بخورم؟

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: نامه‌ات را دربارهٔ مزرعه‌ات فهمیدم. در صورت وقف کردن، نمی‌توانی از آن استفاده کنی. اگر خودت از آن استفاده کنی وقف واقع نمی‌شود. اگر وارث داری آن را بفروش و مقداری از بهایش را تا زنده‌ای صدقه بده و اگر وقف کردی، بخشی از آن را برای اداره زندگی‌ات نگه دار، مثل کاری را که امیرمؤمنان ﷺ کرد.»

۳۱۸ (۲) در کتاب العوالی از پیامبر ﷺ روایت می‌شود که دربارهٔ وقف فرمود: «اصلِ مال را حبس کن و بهره‌اش را در راه خدا رها کن.»

۳۱۹ (۳) در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «اگر بخواهی، اصل مال را حبس و بهره‌اش را در راه خدا رها می‌کنی.»

۳۲۰ (۴) ابوجارود از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «انسان چیزی را که صدقه داده، نمی‌خرد و اگر خانه‌ای را وقف خویشاوندانش کند، در صورت تمایل، خودش نیز همراه آنان در آن ساکن می‌شود و اگر برده‌ای را وقف خویشاوندانش کند، در صورت تمایل به خودش نیز خدمت می‌کند.»

۳۲۱ (۵) طلحة بن زید از امام صادق ﷺ از پدرش روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که خانه‌ای را ـ که در آن ساکن است ـ وقف کرده فرمود: «هم‌اکنون از آنجا اخراج می‌شود.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در استبصار می‌فرماید: «این روایت با روایت اول منافات ندارد زیرا دلیل دستور امام ﷺ به بیرون رفتن از خانه این است که می‌خواهد وقف، صحیح واقع شود، زیرا ما بیان کردیم که از شرایط صحت وقف تحویل آن به موقوف علیه است و مقصود امام ﷺ این نیست که این کار برای وی حرام و ممنوع است.»

۳۲۲ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «حسین بن علی ﷺ خانه‌ای را وقف کرد و حسن بن علی ﷺ به وی فرمود: از آنجا منتقل شو!»

۳۲۳ (۷) اسماعیل بن فضیل گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی در زمان حیات خویش، بخشی از اموالش را برای هر کار خیری وقف می‌کند و می‌گوید: اگر به چیزی از آن نیازمند شدم، من به آن شایسته‌ترم. آیا این را برای وی جایز می‌دانید، در حالی که آن را برای خدا قرار داده است؟ و اگر در زمان حیاتش در اختیار خودش بود، پس از وی آیا به میراث باز می‌گردد یا وقف است؟

امام ﷺ فرمود: میراث برای خانواده‌اش می‌شود.»

۳۲٤ ۲۵۰۷۵ (۸) الدّعائم ۳٤٤/۲: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه قال من أوقف وقفاً فقال إن احتجتُ إليه فأنا أحقّ به فإن مات رجع ميراثاً.

(۳)

باب حكم الرّجوع فى الصّدقة والوقف قبل القبض وبعده وكفاية قبض الولىّ عن الصّغار وكراهة تملّك الصّدقة بالبيع والهبة ونحوها لا بالميراث

۳۲۵ ۲۵۰۷۶ (۱) كافي ۳۳/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۳٦/۹: استبصار ۱۰۰/٤: أحمد بن محمّد عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن ابن بكير عن الحكم ابن أبي عقيلة[1] قال: تصدّق أبي عليّ بدار وقبضتها ثمّ ولد له بعد ذلك أولاد فأراد أن يأخذها منّي ويتصدّق بها عليهم، فسألت أبا عبداللهﷺ عن ذلك وأخبرته بالقصّة فقال لا تعطها إيّاه قلت: فإنّه إذاً يخاصمني قال: فخاصمه ولا ترفع صوتك على صوته[2].

۳۲٦ ۲۵۰۷۷ (۲) كافي ۳۱/۷: تهذيب ۱۳۵/۹: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير تهذيب ۱۳۷/۹: استبصار ۱۰۲/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن السّندي عن ابن أبي‌عمير عن جميل (بن درّاج ـ يب ۱۳۷: صا) قال: قلت لأبي عبداللهﷺ: الرّجل يتصدّق على ولده بصدقة وهم صغار أله أن يرجع فيها؟ قال: لا، الصّدقة لله عزّوجلّ.

۳۲۷ ۲۵۰۷۸ (۳) كافي ۳۱/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۳۵/۹: استبصار ۱۰۱/٤: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن العلاء (بن رزين ـ كا) عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفرﷺ أنّه قال في الرّجل يتصدّق على ولد (له و ـ يب ـ صا) قد أدركوا إذا لم يقبضوا حتّى يموت فهو ميراث وإن تصدّق على من لم يدرك من ولده فهو جائز لأنّ والده هو الّذى يلى أمره وقال: لا يرجع في الصّدقة إذا ابتغى بها وجه الله عزّوجلّ وقال: الهبة والنّحلة يرجع فيها (صاحبها[3] ـ يب ۱۵٦) إن شاء حيزت أو لم تحز إلّا لذى رحم فإنّه لا يرجع فيه[4].

---

۱. ابن عتيبة ـ ئل خ ـ ابن أبى غفيلة ـ صا. ۲. عليه ـ صا.
۳. فيهما صاحبهما ـ صا ۱۰۸. ٤. فيها ـ يب ۱۵٦ صا ۱۰۸.

۳۲۴ (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس چیزی را وقف کند و بگوید: اگر به آن نیازمند شدم، من به آن سزاوارترم، پس از مرگش میراث می‌شود.»

باب ۳
حکم رجوع در وقف و صدقه و تملک آنها

۳۲۵ (۱) حکم بن ابی عقیله گوید: «پدرم خانه‌ای را به من صدقه داد و من آن را تحویل گرفتم، آن‌گاه پس از آن صاحب فرزندان دیگری شد و تصمیم گرفت آن را از من بگیرد و به آنان صدقه بدهد. من نیز ماجرا را برای امام صادق ﷺ بازگو و از وی کسب تکلیف کردم.

امام ﷺ فرمود: آن را به وی تحویل نده.

گفتم: در این صورت با من نزاع و مخاصمه می‌کند.

امام ﷺ فرمود: تو نیز با وی مخاصمه کن ولی صدایت را بلندتر از صدای او نکن.»

۳۲۶ (۲) جمیل بن دراج گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی بر فرزندان صغیرش صدقه‌ای می‌دهد، آیا حق رجوع دارد؟

امام ﷺ فرمود: نه، صدقه برای خداوند عزیز و باشکوه است.»

۳۲۷ (۳) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به فرزندان بالغش صدقه می‌دهد، فرمود: «در صورتی که تا زمان مرگ پدر تحویل نگیرند، آن میراث است و اگر به فرزند صغیرش صدقه دهد صحیح است، زیرا پدرش سرپرستی او را بر عهده دارد.

و فرمود: در صورتی که صدقه برای طلب خشنودی خداوند انجام شود، در آن رجوع نیست.

تهذيب ۱۵۶/۹: يونس بن عبدالرّحمٰن عن العلاء استبصار ۱۰۸/۴: الحسين بن سعيد عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال الهبة والنّحلة (وذكر مثله).

۳۲۸ ۲۵۰۷۹ (۴) كافي ۳۷/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۳۴/۹: استبصار ۱۰۲/۴: أحمد بن محمّد (وأبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار جميعاً ـ كا) عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن ﷺ قال: سألته عن الرّجل يوقف[1] الضّيعة، ثمّ يبدوله أن يحدث في ذلك شيئاً فقال: إن كان أوقفها لولده ولغيرهم[2] ثمّ جعل لها قيّماً لم يكن له أن يرجع (فيها ـ كا ـ يب) وإن كانوا صغاراً وقد شرط ولايتها لهم حتّى يبلغوا فيحوزها[3] لهم لم يكن له أن يرجع فيها وإن كانوا كباراً (و ـ يب ـ صا) لم يسلّمها إليهم ولم يخاصموا حتّى يحوزوها (عنه ـ كا ـ يب) فله أن يرجع فيها لأنّهم لا يحوزونها (عنه ـ كا ـ فقيه) وقد بلغوا. فقيه ۱۷۸/۴: صفوان بن يحيى عن أبي الحسن ﷺ قال: سألته (وذكر مثله) إلى قوله: لم يكن له أن يرجع فيها (وزاد قوله) لأنّهم لا يجوزونها[4] عنه وقد بلغوا.

۳۲۹ ۲۵۰۸۰ (۵) كمال الدّين ۵۲۰: حدّثنا محمّد بن أحمد الشّيباني وعليّ بن أحمد بن محمّد الدّقّاق والحسن بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب وعليّ بن عبدالله الورّاق رضى الله عنهم قالوا حدّثنا أبوالحسين محمّد بن جعفر الأسديّ ﷺ قال كان فيما ورد عليّ من الشّيخ أبي جعفر محمّد بن عثمان قدّس الله روحه في جواب مسائلي إلى صاحب الزّمان (عج) (إلى أن قال) أمّا ما سألت عنه من أمر الوقف على ناحيتنا وما يجعل لنا ثمّ يحتاج إليه صاحبه فكلّ مالم يُسَلّم فصاحبه فيه بالخيار وكلّ ما سُلّم فلاخيار فيه لصاحبه احتاج إليه صاحبه أو لم يحتج، افتقر إليه أو استغنى عنه (إلى أن قال ص ۵۲۱) وأمّا ما سألت عنه من أمر الرّجل الّذي يجعل لناحيتنا ضيعة ويسلّمها من قيّم يقوم بها ويعمرها ويؤدّي من دخلها خراجها ومؤونتها ويجعل ما يبقى من الدّخل لناحيتنا فإنّ ذلك جائز لمن جعله صاحب الضّيعة قيّماً عليها إنّما لا يجوز ذلك لغيره. الإحتجاج ۲۹۸/۲: عن أبي الحسن محمّد بن جعفر الأسديّ (نحوه).

---

۱. يقف ـ فقيه. ۲. لولد أو لغيرهم ـ فقيه. ۳. فيجوزها ـ خ فقيه.

۴. لا يحوزونها ـ خ فقيه.

و فرمود: هبه و بخشش، اگر صاحبش بخواهد از آن برمی‌گردد ـ خواه تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد ـ مگر به خویشاوند که در آن رجوع نمی‌شود.»

۳۲۸ (۴) صفوان بن یحیی گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی مزرعه‌اش را وقف می‌کند، سپس تصمیم می‌گیرد با آن کار دیگری انجام دهد.

امام ﷺ فرمود: اگر برای فرزندانش و دیگران وقف و برای آن، سرپرستی معین کرده است، حق بازگشت از آن را ندارد و اگر آنها صغیرند و شرط کرده که خودش سرپرستی آن را تا زمان بلوغ برای‌شان به عهده بگیرد و از طرف آنان تحویل گرفته است، حق بازگشت در آن ندارد.

و اگر بالغ هستند و هنوز به آنان تحویل نداده است و آنها نیز با جدال و مرافعه آن را تحویل نگرفته‌اند، می‌تواند در آن رجوع کند، زیرا آنان ـ با این‌که بالغند ولی ـ آن را تحویل نگرفته‌اند.»

۳۲۹ (۵) محمد بن جعفر اسدی گوید: «در میان پاسخ پرسش‌هایم از امام زمان(عج) که از شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان ؓ به دستم رسید، این مطلب وجود داشت: .. و پرسشت دربارهٔ وقف برای ما و آنچه برای ما قرار داده و سپس صاحبش به آن نیازمند می‌شود. پس هرآنچه تحویل داده نشده، صاحبش در آن اختیار دارد و آنچه تحویل داده شده، صاحبش اختیاری در آن ندارد، خواه صاحبش به آن احتیاج پیدا کند یا احتیاج پیدا نکند، به آن نیازمند باشد یا بی‌نیاز باشد...

و این‌که دربارهٔ شخصی سؤال کردی که مزرعه‌ای را برای ما قرار می‌دهد و آن را تحویل سرپرستی می‌دهد تا به کارهای آن رسیدگی و آن را آباد کند و از درآمدش خرج و هزینه آن را بپردازد و باقیمانده درآمد آن را برای ناحیه ما قرار دهد، همانا این کار برای کسی که صاحب مزرعه او را به عنوان سرپرست تعیین کرده جایز است و برای دیگران جایز نیست.»

۳۳۰ ۲۵۰۸۱ (٦) فقيه ١٨٢/٤: في رواية ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل تصدّق على ابنه بالمال أو الدّار أله أن يرجع فيه فقال نعم إلّا أن يكون صغيراً. تهذيب ١٥٧/٩: استبصار ١٠٦/٤: عليّ بن الحسن بن فضّال عن جعفر بن محمّد بن حكيم عن جميل بن درّاج عن أبي عبدالله عليه السلام عن رجل وهب لابنه شيئاً هل يصلح أن يرجع فيه (وذكر مثله).

۳۳۱ ۲۵۰۸۲ (٧) تهذيب ١٣٧/٩: استبصار ١٠٢/٤: فقيه ١٨٢/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر (بن سويد ـ يب ـ صا) عن القاسم بن سليمان عن عبيد بن زرارة عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال: في رجل تصدّق على وُلْد له قد أدركوا فقال: إذا لم يقبضوا حتّى يموت فهو ميراث فإنْ تصدّق على من لم يدرك من ولده فهو جائز لأنّ الوالد هو الّذي يلي أمره وقال (عليه السلام ـ فقيه) لا يرجع في الصّدقة إذا تصدّق بها ابتغاء وجه الله عزّوجلّ.

۳۳۲ ۲۵۰۸۳ (٨) كافي ٥٩/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن مهزيار عن بعض أصحابنا قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام تهذيب ١٤٣/٩: فقيه ١٧٦/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى اليقطيني عن عليّ بن مهزيار عن أبي الحسن[1] قال: كتبت إلى أبي الحسن (الثّالث ـ يب ـ فقيه) عليه السلام انّي وقفت أرضاً على ولدي وفي حجّ ووجوه برّ ولك فيه حقّ بعدي ولي بعدك[2] وقد أزلتها[3] عن ذلك المجرى فقال (عليه السلام ـ كا): أنت في حلّ وموسّع لك.

۳۳۳ ۲۵۰۸۴ (٩) البحار ٢٨٩/١٠: ٢٩١: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن الصّدقة إذا لم تقبض هل تجوز لصاحبها قال إذا كان أب تصدّق بها على ولد صغير فإنّها جائزة لأنّه يقبض لولده إذا كان صغيراً، وإذا كان ولداً كبيراً فلا يجوز له حتّى يقبض، قال وسألته عن رجل تصدّق على رجل بصدقة فلم يحزها هل يجوز ذلك قال هي جائزة حيزت أو لم تحز قال وسألته عن الصّدقة يجعلها الرّجل لله مبتوتة هل له أن يرجع فيها قال إذا جعلها لله فهي للمساكين وابن السّبيل فليس له أن يرجع فيها.

---

١. عن أبي الحسين ـ فقيه. ٢. أو لمن بعدك ـ كا ـ ولمن بعدك ـ فقيه.
٣. أنزلتها ـ خ يب.

(۶) جمیل بن دراج گوید: «از امام صادق ؑ سؤال کردم: شخصی مالی یا خانه‌ای را به فرزندش صدقه می‌دهد، آیا می‌تواند از آن برگردد؟ ۳۳۰

امام ؑ فرمود: آری مگر آن‌که صغیر باشد.»

در گزارش دیگری جمیل بن دراج از امام صادق ؑ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که چیزی را به فرزندش می‌بخشد، آیا شایسته است از آن بازگردد؟ فرمود:...

ادامه روایت همانند روایت پیشین است.

(۷) عبید بن زراره از امام صادق ؑ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به فرزندان بالغش صدقه می‌دهد فرمود: «در صورت تحویل نگرفتن آنان تا زمان مرگ وی آن میراث است و اگر به فرزند نابالغش صدقه دهد آن صحیح و نافذ است؛ زیرا پدر ولیّ و سرپرست اوست. ۳۳۱

و فرمود: در صورتی که برای طلب خشنودی خداوند صدقه داده شود، در آن بازگشت نیست.»

(۸) ابوالحسن (ابوالحسین) گوید: «به امام هادی ؑ نوشتم: من زمینی را برای فرزندم و در راه حج و کارهای نیک وقف کردم و برای شما یا امام بعد از شما پس از خود حقی قرار دادم ولی از آن منصرف شدم. ۳۳۲

امام ؑ فرمود: تو آزادی و برایت حلال است.»

(۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ؑ سؤال کردم: آیا صدقه پیش از تحویل برای صاحبش صحیح و جایز است؟ ۳۳۳

امام ؑ فرمود: هرگاه پدری به فرزند صغیرش صدقه دهد، آن صحیح و نافذ است، زیرا وقتی فرزندش صغیر است برای وی تحویل می‌گیرد ولی هرگاه فرزند بزرگ باشد، صحیح نیست تا تحویل بگیرد.

و سؤال کردم: شخصی به دیگری صدقه می‌دهد و او تحویل نگرفته است. آیا آن صحیح است؟

امام ؑ فرمود: صحیح است، تحویل داده شود یا تحویل داده نشود.

و سؤال کردم: شخصی صدقه را برای خدا و قطعی قرار می‌دهد، آیا حق بازگشت از آن را دارد؟

امام ؑ فرمود: هرگاه برای خدا قرار دهد، آن برای بینوایان و در راه ماندگان است از این رو نمی‌تواند از آن بازگردد.»

٣٣٤ ٣٥٠٨٥ (١٠) **فقيه ٤/١٨٣**: روى موسى بن بكر عن الحكم قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: انّ والدي تصدّق عليّ بدار، ثمّ بدا له أن يرجع فيها وانّ قضاتنا يقضون لي بها فقال: نِعْمَ ما قضت به قضاتكم، ولبئس ما صنع والدك، إنّما الصّدقة لله عزّوجلّ فما جعل لله فلا رجعة فيه له، فإن أنت خاصمته فلا ترفع عليه صوتك، وإن رفع صوته فاخفض أنت صوتك قلت له: انّه قد توفّي قال: فأطب بها. **الدّعائم ٢/٣٣٩**: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّ رجلاً سأله فقال يا ابن رسول الله إنّ والدي تصدّق عليّ بدار (وذكر نحوه) وفي آخره فطب بها نفساً.

٣٣٥ ٣٥٠٨٦ (١١) **الدّعائم ٢/٣٣٩**: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه سئل عن الصّدقة يجعلها الرّجل[١] لله مبتولة[٢] هل له أن يرجع فيها؟ قال إذا جعلها لله فهي للمساكين وأبناء السّبيل وليس له أن يرجع فيها.

٣٣٦ ٣٥٠٨٧ (١٢) **كافي ٧/٣٢**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبدالله عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل تصدّق بصدقة على حميم أيصلح له أن يرجع فيها؟ قال: لا ولكن إن احتاج فليأخذ من حميمه من غير ما تصدّق به عليه. **تهذيب ٩/١٥٤**: أحمد ابن أبي عبدالله عن عثمان بن عيسى **استبصار ٤/١٠٩**: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال: سألته عن رجل (وذكر مثله).

٣٣٧ ٣٥٠٨٨ (١٣) **تهذيب ٩/١٥٣**: **استبصار ٤/١٠٦**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ٧/٣١**: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير عن عبدالرّحمٰن قال: سألت أبا الحسنﷺ عن الرّجل يتصدّق[٣] على ولده وهم صغار بالجارية ثمّ تعجبه الجارية وهم صغار في عياله أترى أن يصيبها أو يقوّمها قيمة عدل فيشهد بثمنها عليه أم يَدَع ذلك كلّه فلا يعرض لشيء منه؟ قال: يقوّمها قيمة عدل ويحتسب بثمنها لهم على نفسه و[٤] يمسّها.

٣٣٨ ٣٥٠٨٩ (١٤) **وسائل ١٩/٢١١**: عليّ بن جعفر في كتابه عن أخيه ﷺ وسألته عن الرّجل يتصدّق على ولده (أو على غيرهم صدقة ـ الدّعائم) أيصلح له أن يردّها؟ قال: قال رسول اللهﷺ:

---

١. سئل عن الرّجل يجعل الصّدقة ـ غ.
٢. أي قطعاً.
٣. تصدّق ـ صا.
٤. ثمّ ـ يب.

(۱۰) حکم گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: پدرم خانه‌ای را به من صدقه داد، سپس تصمیم گرفت آن را بازگرداند و قاضیان ما در این‌باره به نفع من حکم کردند، امام ﷺ فرمود: قضات شما خوب قضاوت کردند و پدرت بد کاری کرد. همانا صدقه برای خداست و آنچه برای خداست، در آن بازگشتی نیست و اگر تو با پدرت مرافعه کردی صدایت را بر او بلند نکن و اگر او صدایش را بلند کرد، تو صدایت را کوتاه کن. ۳۳۴

گفتم: پدرم فوت کرده است.

امام ﷺ فرمود: آن را بر وی حلال کن.»

این روایت در کتاب دعائم الاسلام نیز نقل شده است.

(۱۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی چیزی را برای خدا صدقه قطعی قرار می‌دهد. آیا می‌تواند از آن بازگردد؟ ۳۳۵

امام ﷺ فرمود: وقتی برای خدا قرار دهد آن برای بینوایان و در راه‌ماندگان است و نمی‌تواند از آن بازگردد.»

(۱۲) سماعه گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی چیزی را به خویشاوند خود صدقه می‌دهد، آیا شایسته است از آن بازگردد؟ ۳۳۶

امام ﷺ فرمود: نه ولی اگر احتیاج پیدا کرد می‌تواند از خویشاوندش از غیر آنچه به وی صدقه داده، بگیرد.»

(۱۳) عبدالرحمان گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی کنیزی را به فرزندان نابالغش صدقه می‌دهد و سپس از آن کنیز خوشش می‌آید، آیا صلاح می‌دانید آن را بر دارد یا آن را به طور عادلانه قیمت کند و علیه خود بر بهایش گواه بگیرد یا همه این کارها را ترک کند و به هیچ‌یک از آنها دست نزند؟ ۳۳۷

امام ﷺ فرمود: آن را عادلانه قیمت کند و بهایش را برای آنان عهده‌دار شود و سپس با آن کنیز آمیزش کند.»

(۱۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی به فرزندش (یا دیگری) صدقه می‌دهد. آیا شایسته است از آن بازگردد؟ امام ﷺ پاسخ داد: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۳۳۸

الّذي يتصدّق بصدقة ثمّ يرجع فيها مثل الّذي يقيئ ثمّ يرجع في قيئه. البحار ۲۶۸/۱۰: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه ﷺ (مثله). الدّعائم ۳۳۹/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن الرّجل يتصدّق (وذكر نحوه).

۳۳۹ ۲۵۰۹۰ (۱۵) تهذيب ۱۵۱/۹: يونس بن عبدالرّحمن عن عبدالله بن سنان قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يتصدّق بالصّدقة ثمّ يعود في صدقته فقال: قال رسول الله ﷺ: إنّما مَثَل الّذي يتصدّق بالصّدقة ثمّ يعود فيها مَثَل الّذي يقيء ثمّ يعود في قيئه.

۳۴۰ ۲۵۰۹۱ (۱۶) تهذيب ۱۵۵/۹: استبصار ۱۰۹/۴: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: إنّما مَثَل الّذي يرجع في صدقته كالّذي يرجع في قيئه.

۳۴۱ ۲۵۰۹۲ (۱۷) تهذيب ۱۵۵/۹: استبصار ۱۰۹/۴: الحسين بن سعيد عن النّضر (بن سويد ـ يب) عن القاسم بن سليمان عن جرّاح المدائنيّ عن أبي عبدالله ﷺ أنّه قال: في الرّجل يرتدّ في الصّدقة قال: كالّذي يرتدّ في قيئه.

۳۴۲ ۲۵۰۹۳ (۱۸) تهذيب ۱۵۰/۹: الحسين بن سعيد عن محمّد بن خالد عن عبدالله بن المغيرة عن منصور بن حازم قال: قال أبو عبدالله ﷺ إذا تصدّق الرّجل بصدقة لم يحلّ له أن يشتريها ولا يستوهبها ولا يستردّها إلّا في ميراث.

۳۴۳ ۲۵۰۹۴ (۱۹) كافي ۳۱/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عبدالله بن المغيرة عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله ﷺ قال: إن تصدّقت بصدقة لم ترجع إليك ولم تشترها إلّا أن تورث.

۳۴۴ ۲۵۰۹۵ (۲۰) كافي ۳۲/۷: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن بعض أصحابنا عن أبان بن عثمان تهذيب ۱۵۱/۹: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ﷺ في الرّجل يتصدّق بالصّدقة أيحلّ له أن يرثها؟ قال: نعم.

۳۴۵ ۲۵۰۹۶ (۲۱) تهذيب ۱۵۰/۹: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن إسماعيل الجعفي فقيه ۱۸۴/۴: روى محمّد ابن أبي عمير عن أبان عن إسماعيل الجعفي قال: قال أبو جعفر ﷺ: من تصدّق بصدقة فردّها عليه الميراث، فهي له.

هرکس چیزی را صدقه دهد و سپس از آن بازگردد مانند کسی است که استفراغ می‌کند و سپس آن را باز می‌گرداند.»

در کتاب دعائم الاسلام نیز این روایت از امام صادق ﷺ نقل شده است.

(۱۵) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی چیزی را صدقه می‌دهد و ۳۳۹
سپس از آن باز می‌گردد.

امام ﷺ پاسخ داد: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ماجرای صدقه دهنده‌ای که از آن باز می‌گردد ماجرای استفراغ کننده‌ای است که آن را باز می‌گرداند.»

(۱۶) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ماجرای کسی که از ۳۴۰
صدقه‌اش باز می‌گردد، همانند کسی است که استفراغش را بازمی‌گرداند.»

(۱۷) جراح مدائنی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که از صدقه‌اش باز ۳۴۱
می‌گردد، فرمود: «او مانند کسی است که استفراغش را بازمی‌گرداند.»

(۱۸) منصور بن حازم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی صدقه‌ای دهد، ۳۴۲
برای وی جایز نیست که آن را بخرد یا آن را به عنوان بخشش بگیرد یا بازگرداند مگر از راه میراث.»

(۱۹) منصور بن حازم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اگر صدقه‌ای دادی به تو باز ۳۴۳
نمی‌گردد و آن را نخر مگر آن‌که ارث ببری.»

(۲۰) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ سؤال کرد: «شخصی صدقه‌ای می‌دهد آیا ۳۴۴
حلال است آن را به ارث ببرد؟ امام ﷺ فرمود: آری».

(۲۱) اسماعیل جعفی از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس صدقه‌ای بدهد و از راه ۳۴۵
میراث به وی بازگردد، آن متعلق به اوست.»

٣٤٦ ٢٥٠٩٧ (٢٢) تهذيب ١٥١/٩: الحسين بن سعيد عن فضالة عن القاسم بن يزيد[١] عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: إذا تصدّق الرّجل علىٰ ولده بصدقة فإنّه يرثها وإذا تصدّق بها على وجه يجعله لله فإنّه لاينبغي له.

وتقدّم في رواية ابن مسلم (٣) من باب (١١) اعتبار النيّة وقصد القربة في الصّدقة من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق ج ٩ قوله فقال هي عليك صدقة فقال عليه السلام إن كان قال ذٰلك لله عزّوجلّ فليمضها وإن كان لم يقل فله أن يرجع إن شاء فيها، وفي أحاديث باب (٣٥) حكم الرّجوع في الصّدقة وحكم تملّكها ما يدلّ على حكم الرّجوع في الصّدقة.

ويأتي في أحاديث باب (٩) حكم من تصدّق بجارية على غيره هل يحلّ له فرجها قبل القبض، وباب (١٠) حكم من تصدّق على ولده بشيء ثمّ أراد أن يدخل معهم غيرهم ما يناسب ذٰلك. وفي أحاديث باب (٦) أنّه لا ينبغي لمن أعطى لِله أن يرجع فيه ولا يرجع الرّجل فيما يهب لامرأته من أبواب الهبات ج ٢٤، وباب (٧) حكم الرّجوع في الهبة والنّحل قبل القبض، وباب (٨) أنّ الهبة إذا كانت موجودة فللواهب أن يرجع فيها، وباب (٩) عدم جواز الرّجوع في الهبة بعد التّعويض، وباب (١١) ماورد في أنّ الله تعالىٰ لا يرجع من هبته ما يناسب ذٰلك.

(٤)

باب اشتراط تعيين الموقوف عليه والدّوام في الوقف

٣٤٧ ٢٥٠٩٨ (١) كافي ٣٦/٧: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً ـ معلّق) عن تهذيب ١٣٢/٩: استبصار ٩٩/٤: فقيه ١٧٦/٤: عليّ بن مهزيار قال قلت (له ـ صا ـ فقيه) روى بعض مواليك عن آبائك عليهم السلام أنّ كلّ وقف إلى وقت معلوم فهو واجب على الورثة وكلّ وقف إلى غير وقت (معلوم ـ كا) جهل مجهول (فهو ـ صا ـ يب) باطل (مردود ـ كا ـ يب ـ فقيه) على الورثة وأنت أعلم بقول آبائك (عليك وعليهم السّلام ـ فقيه) فكتب عليه السلام هو عندي كذا[٢].

---

١. بريد ـ خ ل.
٢. هكذا ـ فقيه.

(۲۲) محمد بن مسلم از امام باقر ؏ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی به فرزندش صدقه‌ای بپردازد، آن را به ارث می‌برد و هرگاه به این صورت صدقه بدهد که آن را برای خدا قرار دهد، پس برای وی شایسته نیست.» ۳۴۶

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب یازدهم از ابواب حقوق مستحب این گفته که: «آن برای تو صدقه است. امام ؏ فرمود: اگر بگوید: آن برای خدای عزیز و باشکوه است، آن را به حال خود واگذارد و اگر نگفته باشد، اگر بخواهد می‌تواند از آن بازگردد.»

در روایات باب سی و پنجم از حقوق مستحب مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب نهم و دهم از باب وقف و باب ششم، هفتم، هشتم، نهم و یازدهم از ابواب هبه مناسب با این بحث خواهد آمد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴

اشتراط تعیین موقوف علیهم و استمرار در وقف

(۱) علی بن مهزیار گوید: «به امام ؏ گفتم: برخی از دوستداران شما از نیاکان‌تان روایت می‌کنند که: هر وقفی تا وقت معین بر وارثان ثابت و لازم است و هر وقفی تا وقت نا معین و مجهول باطل است و به وارثان باز می‌گردد و تو به سخن نیاکانت آگاه‌تری. ۳۴۷

امام ؏ مرقوم فرمود: آن نزد من به همین صورت است.»

۳۴۸ ۲۵۰۹۹ (۲) تهذيب ۱۳۲/۹: استبصار ۱۰۰/۴: محمّد بن الحسن الصّفّار قال: كتبت إلى أبى محمّد عليه السلام أسأله عن الوقف الّذى يصحّ كيف هو فقد روى انّ الوقف إذا كان غير موقّت فهو باطل مردود على الورثة وإذا كان موقّتاً فهو صحيح ممضي[1] (و ـ صا) قال قوم: إنّ الموقّت هو الّذي يذكر فيه أنّه وقف على فلان وعقبه فإذا انقرضوا فهو للفقراء والمساكين إلى أن يرث الله عزّوجلّ الأرض ومَن عليها قال: وقال آخرون: هٰذا موقّت إذا ذكر أنّه لفلان وعقبه ما بقوا ولم يذكر في آخره للفقراء والمساكين إلى أن يرث الله الأرض ومن عليها والّذي هو غير موقّت أن يقول: هٰذا وقف ولم يذكر أحداً. فما الّذى يصحّ من ذٰلك وما الّذي يبطل؟ فوقّع عليه السلام الوقوف بحسب ما يوقفها إن شاء الله. وتقدّم في أحاديث باب (۱) استحباب الوقوف والصّدقات ج ۲۴ ما يناسب الباب. ويأتي في باب (۷) انّ من أوقف أرضاً على قبيلة كثيرين، وباب (۸) حكم بيع الوقف ما يدلّ على ذٰلك.

(۵)

باب جواز وقف المشاع والصّدقة به قبل القسمة وقبل القبض

۳۴۹ ۲۵۱۰۰ (۱) كافي ۳۴/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۴۰/۹: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن أحمد بن عمر الحلبيّ عن أبيه عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن دار لم تقسم فتصدّق بعض أهل الدّار بنصيبه من الدّار قال: يجوز قلت: أرأيت إن كانت هبة؟ قال: يجوز قال وسألته عن رجل أسكن رجلاً داره (في ـ يب) حياته قال يجوز له وليس له أن يخرجه قلت: فله ولعقبه؟ قال يجوز (له ـ فقيه) وسألته عن رجل أسكن رجلاً (داراً ـ يب) ولم يوقّت له شيئاً قال يخرجه صاحب الدّار إذا شاء. تهذيب ۱۳۳/۹: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن ابن مسكان عن الحلبيّ قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن دار لم تقسم (وذكر مثله إلى قوله: هبة. قال: يجوز). فقيه ۱۸۶/۴: روى الحسن بن عليّ بن فضّال عن أحمد بن عمر الحلبيّ عن أبيه عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل أسكن داره رجلاً مدّة حياته (وذكر مثله).

---

۱. فمضى ـ خ صا.

(۲) محمد بن حسن صفار گوید: «در نامه‌ای از امام حسن عسکری ﷺ سؤال کردم: وقف صحیح چگونه است؟ روایت شده است: وقف نامحدود، باطل است و به وارثان باز می‌گردد و وقف مدت‌دار، صحیح و گذراست. ۳۴۸

و گروهی می‌گویند: مدت‌دار این است که در آن گفته شود: آن وقف بر فلانی و نسل اوست و پس از انقراض آنها برای نیازمندان و بینوایان است تا خداوند زمین و آنچه بر آن است به ارث برد.

و دیگران می‌گویند: مدت‌دار این است که گفته شود: آن برای فلانی و نسل او است تا وقتی که زنده‌اند و در پایان آن، برای نیازمندان و بینوایان تا وقتی که خداوند زمین و آنچه را در آن است به ارث برد، گفته نشود و غیر موقت این است که بگوید: این وقف است و از احدی نام نبرد. کدام یک از این‌ها صحیح و کدام یک باطل است؟

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: وقف‌ها بر اساس آن چیزی است که آن را وقف می‌کند انشاءالله.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم مناسب با این باب.

می‌آید:

و در باب هفتم و هشتم آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۵

جواز وقف مِلک مشاع و صدقه پیش از تقسیم و تحویل

(۱) عمر حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: پیش از آن‌که خانه‌ای تقسیم شود یکی از صاحبان آن سهم خود را صدقه می‌دهد. ۳۴۹

امام ﷺ فرمود: صحیح است.

گفتم: بفرمایید که اگر هبه بود [آیا صحیح بود؟]

امام ﷺ فرمود: صحیح است.

سؤال کردم: شخصی، دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام ﷺ فرمود: برای او لازم است و نمی‌تواند او را بیرون کند.

گفتم: آیا می‌تواند سکونت آن را برای وی و فرزندانش قرار دهد؟

امام ﷺ فرمود: صحیح است.

و سؤال کردم: شخصی ـ بدون تعیین مدت ـ دیگری را در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام ﷺ فرمود: صاحبخانه هر وقت بخواهد او را بیرون می‌کند.»

۳۵۰ ۲۵۱۰۱ (۲) تهذیب ۱۵۲/۹: الحسین بن سعید عن فضالة عن أبان عن الفضل بن عبدالملك عن أبي عبدالله عليه السلام في رجل تصدّق بنصيب له في دار على رجل قال: جائز وإن لم يعلم ماهو.

۳۵۱ ۲۵۱۰۲ (۳) کافی ۳٤/۷: تهذیب ۱۳۷/۹: أحمد بن محمّد (العاصمیّ ـ کا) عن عليّ بن الحسن عن فقيه ۱۸۲/٤: عليّ بن أسباط عن محمّد بن حمران عن زرارة عن أبی جعفر عليه السلام فی الرّجل يتصدّق بالصّدقة المشتركة قال: جائز. تهذیب ۱۳۹/۹: عليّ بن الحسن عن يعقوب عن محمّد بن حمران (وذكر مثله سنداً ومتناً). تهذیب ۱۳۹/۹: عليّ بن الحسن عن عليّ بن أسباط عن محمّد بن حمران عن أبی عبدالله عليه السلام مثله.

۳۵۲ ۲۵۱۰۳ (٤) الدّعائم ۳۳۸/۲: روينا عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليه (عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السلام ـ خ) أنّه سئل عن رجل تصدّق بصدقة مشتركة فقال: جائزة.

۳۵۳ ۲۵۱۰٤ (۵) وفيه ۳۳۸: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عن الصّدقة بالمشاع فقال: جائز تقبض كما يقبض المشاع.

۳۵٤ ۲۵۱۰۵ (٦) کافی ۳۱/۷: تهذیب ۱۳۵/۹: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير عن أبی المغرا (أبی المعزا ـ يب) عن أبی بصير قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن صدقة مالم تقسم ولم تقبض فقال: جائزة إنّما أراد النّاس النّحل فأخطأوا.

۳۵۵ ۲۵۱۰٦ (۷) کافی ۳۲/۷: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن محمّد بن مسلم عن محمّد بن مسعود الطّائيّ قال: قلت لأبی الحسن عليه السلام: إنّ أمّی تصدّقت عليّ بدار لها ـ أو قال ـ بنصيب لها فی دار فقالت لی استوثق لنفسك[1] فكتبت عليها أنّی اشتريت وأنّها قد باعتنی وقبضت الثّمن، فلمّا ماتت قال الورثة: احلف أنّك اشتريت ونقدت الثّمن، فإن حلفت له أخذته وإن لم أحلف لهم لم يعطونی شيئاً، قال: فاحلف لهم وخذ ما جعلته لك.

۳۵٦ ۲۵۱۰۷ (۸) تهذیب ۱۳۸/۹: أحمد بن محمّد عن ابن أبی نصر عن فقيه ۱۸۳/٤: حمّاد بن عثمان عن (محمّد ابن ـ يب) أبی الصّباح قال: قلت لأبی الحسن عليه السلام: انّ أمّی تصدّقت عليّ

---

۱. أی باحضار الشّهود والكتاب.

۳۵۰ (۲) فضل بن عبدالملک از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که سهم خود از خانه‌ای را صدقه داد فرمود: «صحیح است؛ هرچند نداند سهمش کدام است.»

۳۵۱ (۳) زراره از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که مال مشترکی را صدقه می‌دهد فرمود: «صحیح است.»

۳۵۲ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی مال مشترکی را صدقه می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: صحیح است.»

۳۵۳ (۵) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ دربارهٔ صدقه دادن مال مشاع سؤال شد. امام ﷺ فرمود: «صحیح است و همانند مال مشاع تحویل گرفته می‌شود.»

۳۵۴ (۶) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ صدقه دادن مال تقسیم نشده و تحویل گرفته نشده سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: صحیح است، مردم نحله را قصد می‌کنند ولی اشتباه می‌کنند.»

۳۵۵ (۷) محمد بن مسعود طائی گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: مادرم خانه‌اش یا سهمش را در خانه ای به من صدقه داد و به من گفت: برای خود نوشته و مدرکی تهیه کن! از این رو نوشتم که من خانه را از مادرم خریدم و او به من فروخت و بهایش را تحویل گرفت. پس از مرگ مادرم وارثان وی گفتند: سوگند یاد کن که آن را خریده‌ای و بهایش را پرداخته‌ای. اگر من برای آنان سوگند یاد کنم خانه را تحویل می‌گیرم و اگر سوگند نخورم چیزی به من نمی‌دهند.

امام ﷺ فرمود: برای‌شان سوگند یاد کن و آنچه را مادرت برایت قرار داده است تحویل بگیر.»

۳۵۶ (۸) ابوالصباح گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: مادرم سهمش از خانه‌ای را به من صدقه داد. من به وی گفتم: قضات این را اجازه نمی‌دهند. نوشته‌ای مبنی بر خرید آن به من بده. مادرم

بنصيب لها في دار فقلت لها: انّ القضاة لا يجيزون هٰذا ولٰكن اكتبيه شراءاً فقالت: اصنع من ذٰلك ما بدا لك، وكلّما ترىٰ انّه يسوغ لك، فتوفّقت فأراد بعض الورثة أن يستحلفني انّي قد نقدتها الثّمن ولم أنقدها شيئاً فماترى؟ قال: احلف له.

۳۵۷ ۲۵۱۰۸ (۹) تهذيب ۱۳۹/۹: استبصار ۱۰۲/۴: عليّ بن الحسن عن يعقوب (بن يزيد ـ صا) الكاتب عن ابن أبي عمير عن أبي المعزا عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن صدقة ما لم تقبض ولم تقسم قال: يجوز.

۳۵۸ ۲۵۱۰۹ (۱۰) الدّعائم ۳۳۹/۲: عن الحسين بن عليّ عليهما السلام أنّه ورث أرضاً وأشياء فتصدّق بها قبل أن يقبضها.

۳۵۹ ۲۵۱۱۰ (۱۱) فيه ۳۳۸/۲: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه سئل عن الصّدقة قبل أن تقبض فقال: إذا قبلها المتصدّق عليه أو قبلت له إن كان طفلاً جازت، قبضت أو لم تقبض، فإن لم تقبل فليست بشيء حتّى تقبل.

۳۶۰ ۲۵۱۱۱ (۱۲) تهذيب ۱۴۶/۹: محمّد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن هاشم عن فقيه ۱۸۳/۴: محمّد بن سليمان الدّيلمي عن أبيه عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن الرّجل يتصدّق على الرّجل الغريب ببعض داره، ثمّ يموت قال: يقوّم ذٰلك قيمته[1] فيدفع إليه ثمنه. وتقدّم ما يدلّ على ذٰلك بالعموم والإطلاق في باب (۱) استحباب الوقوف والصّدقات.

(۶)

باب وجوب العمل بشرط الواقف وعدم جواز تغييره وحكم الوقف على المسجد

۳۶۱ ۲۵۱۱۲ (۱) تهذيب ۱۲۹/۹: فقيه ۱۷۶/۴: كتب محمّد بن الحسن الصّفّار رحمه الله إلى أبي محمّد (الحسن بن عليّ ـ فقيه) عليهما السلام في الوقوف وما روى فيها (عن آبائه عليهم السلام ـ فقيه) فوقّع عليه السلام الوقوف (تكون ـ فقيه) على حسب ما[2] يوقفها أهلها إن شاء الله تعالى. كافي ۳۷/۷: محمّد بن يحيى قال: كتب بعض أصحابنا إلى أبي محمّد عليه السلام في الوقف (وذكر مثل ما في يب).

---

۱. قيمة ـ فقيه. ۲. ما يقفها ـ كا خ.

گفت: نوشته‌ای آن طور که به نظرت می‌رسد و به صلاح خودت می‌دانی، تنظیم کن. من نیز مدرکی از مادرم گرفتم. پس از درگذشت وی یکی از وارثان از من خواست که سوگند یادکنم که بهای آن را پرداخته‌ام در حالی که من چیزی نپرداخته‌ام. نظر شما در این باره چیست؟

امام ﷺ فرمود: برایش سوگند یاد کن.»

۳۵۷ (۹) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ صدقه دادن مالی که تحویل گرفته نشده و تقسیم نشده سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: صحیح است.»

۳۵۸ (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام حسین ﷺ زمین و چیزهای دیگری را به ارث برد و پیش از تحویل گرفتن، آنها را صدقه داد.»

۳۵۹ (۱۱) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ دربارهٔ صدقه دادن پیش از تحویل سؤال شد. امام ﷺ فرمود: «در صورت پذیرفتن شخصی که به وی صدقه داده شده یا پذیرفتن تو از جانب وی ـ در صورت نابالغ بودن وی ـ صحیح است؛ خواه تحویل گرفته شود یا تحویل گرفته نشود و اگر پذیرفته نشود اعتباری به آن نیست تا وقتی که پذیرفته شود.»

۳۶۰ (۱۲) سلیمان دیلمی گوید: «از امام صادق ﷺ پرسیدم: شخصی بخشی از خانه‌اش را به مرد غریبی صدقه می‌دهد و سپس می‌میرد. امام ﷺ فرمود: آن قیمت می‌شود و بهایش به وی پرداخته می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم مطالبی به طور عموم و اطلاق هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶

وجوب عمل به وقف و حرمت تغییر آن و حکم وقف بر مسجد

۳۶۱ (۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام ﷺ دربارهٔ وقف و روایات رسیده دربارهٔ آن سؤال کرد. امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: «وقف به همان صورتی است که صاحبش وقف کرده است انشاءالله.»

محمد بن یحیی گوید: «یکی از شیعیان دربارهٔ وقف به امام حسن عسکری ﷺ نامه نوشت.» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

وتقدّم فی باب (١٩) استحباب كنس المسجد والإسراج فيه من أبواب المساجد ج ٤ ما يدلّ على ذيل الباب. ولاحظ رواية عبدالرّحمن (١٨) من باب (١) استحباب الوقوف والصّدقات ج ٢٤.

(٧)

باب ما ورد في أنّ من أوقف أرضاً على قبيلة وهم كثيرون متفرّقون في البلاد فهي لمن حضر بلد الوقف

۳۶۲ ۲۵۱۱۳ (١) كافي ٣٨/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن موسى بن جعفر تهذيب ١٣٣/٩: فقيه ١٧٨/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن موسى بن جعفر (البغداديّ ـ يب ـ فقيه) عن عليّ بن (محمّد بن ـ كا ـ فقيه) سليمان النّوفلي قال: كتبت إلى أبي جعفر الثّاني عليه السلام أسأله عن أرض أوقفها جدّي على المحتاجين من ولد فلان بن فلان (الرّجل (الّذي ـ فقيه) يجمع القبيلة ـ يب ـ فقيه) وهم كثير متفرّقون في البلاد (وفي ولد الموقف حاجة شديدة فسألوني أن أخصّهم بهذا[1] دون سائر ولد الرّجل الّذي فيه الوقف[2] ـ يب ـ فقيه) فأجاب عليه السلام: ذكرت الأرض الّتي أوقفها جدّك على فقراء[3] (من ـ يب) ولد فلان (ابن فلان ـ كا) وهي لمن حضر البلد الّذي فيه الوقف وليس لك أن تتبع[4] من كان غائباً.

(٨)

باب حكم بيع الوقف

۳۶۳ ۲۵۱۱۴ (١) تهذيب ١٣٠/٩: استبصار ٩٧/٤: محمّد بن يعقوب عن كافي ٣٧/٧: محمّد بن جعفر الرّزّاز عن فقيه ١٧٩/٤: محمّد بن عيسى عن أبي عليّ بن راشد قال: سألت أبا الحسن عليه السلام قلت: جعلت فداك اشتريت أرضاً إلى جنب[5] (ضيعتي ـ كا يب) (بألفي[6] درهم ـ كا يب) فلمّا وفّرت[7] المال خبّرت أنّ الأرض وقف فقال: لا يجوز شراء الوقف[8] ولا تدخل الغلّة في مالك[9] ادفعها إلى من أوقِفَتْ[10] عليه قلت: لا أعرف لها ربّاً قال: تصدّق بغلّتها.

---

١. بها ـ فقيه. ٢. الّذي يجمع القبيلة ـ فقيه. ٣. نفر ـ يب.
٤. تبتغي ـ فقيه. ٥. جنبي ـ فقيه. ٦. بألف ـ فقيه.
٧. وفيت ـ كا. ٨. الوقوف ـ يب. ٩. ملكك ـ يب.
١٠. وقفت ـ فقيه.

ارجاعات

گذشت:

در باب نوزدهم از ابواب مساجد مطالبی دربارهٔ ذیل باب وارد شده است و روایت هجدهم از باب یکم را نیز بنگر.

باب ۷

حکم وقف زمین بر گروهی که در سرزمین‌های مختلف پراکنده‌اند

۳۶۲ (۱) علی بن محمد بن سلیمان نوفلی گوید: «در نامه‌ای از امام جواد ﷺ سؤال کردم: جدّم زمینی را بر فرزندان نیازمند فلانی ـ نیای اعلای افراد یک قبیله ـ وقف کرد و آنها بسیارند و در شهرهای گوناگون پراکنده. (و در میان فرزندان واقف نیاز شدیدی است و آنان از من خواسته‌اند که از میان فرزندان آن مرد، وقف را تنها به آنان اختصاص دهم.)

امام ﷺ در پاسخ فرمود: دربارهٔ زمینی که جدت برای فرزندان نیازمندِ فلانی وقف کرده، سخن گفتی. آن متعلق به ساکنان شهری است که وقف در آن وجود دارد و تو وظیفه نداری به جستجوی غایبان بپردازی.»

باب ۸

حکم فروش وقف

۳۶۳ (۱) ابو علی بن راشد گوید: «به امام کاظم ﷺ گفتم: فدایت شوم! زمینی را در کنار مزرعه‌ام به دو هزار درهم خریدم و پس از پرداخت پول، خبردار شدم که زمین وقف است.

امام ﷺ فرمود: خریدن وقف جایز نیست و محصولات آن در مِلک تو داخل نمی‌شود. آن را به موقوفٌ علیهم بپرداز.

گفتم: صاحبی برای آن نمی‌شناسم.

امام ﷺ فرمود: محصول آن را صدقه بده.»

٣٦٤ ٣٥١١٥ (٢) كافي ٣٦/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ١٣٠/٩: أحمد بن محمّد (ابن عيسى ـ كا) و(عدّة من أصحابنا عن ـ كا) سهل بن زياد جميعاً (والحسين بن سعيد ـ يب) عن عليّ بن مهزيار استبصار ٩٨/٤ محمّد بن محمّد وسهل بن زياد عن الحسين بن سعيد عن عليّ بن مهزيار فقيه ١٧٨/٤: روى العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار قال: كتبت إلى أبي جعفر ﷺ أنّ فلاناً ابتاع ضيعة فوقفها[1] وجعل لك في الوقف الخمس ويسأل عن رأيك في بيع حصّتك من الأرض أو يقوّمها[2] على نفسه بما اشتراها (به ـ فقيه ـ كا) أو يدعها موقوفة[3] فكتب ﷺ إليّ: أعلم فلاناً أنّي آمره ببيع حقّي[4] من الضيعة وإيصال ثمن ذلك إليّ وأنّ ذلك رأيي إن شاء الله أو يقوّمها[5] على نفسه إن كان ذلك أوفق[6] له (قال ـ فقيه): وكتبت إليه أنّ الرّجل ذكر[7] أنّ بين من وقف بقيّة هذه الضّيعة عليهم اختلافاً شديداً وأنّه ليس يأمن أن يتفاقم[8] ذلك بينهم (بعده ـ كا ـ يب ـ صا) فإن كان ترىٰ أن يبيع هذا الوقف ويدفع إلى كلّ إنسان منهم ما كان وقف له من ذلك أمرته فكتب ﷺ بخطّه إليّ: (و ـ كا ـ يب ـ صا): أعلمه أنّ رأيي (له ـ كا ـ يب ـ صا) إن كان قد علم الإختلاف ما بين أصحاب الوقف (و ـ فقيه) أن يبيع[9] الوقف أمثل (فليبع ـ فقيه) فإنّه ربّما جاء في الإختلاف (ما فيه ـ كا) تلف الأموال والنّفوس (قال الشّيخ ﷺ (في صا) فالوجه في هذا الخبر أن نحمله على جواز بيع ذلك إذا كان بالشّرط الّذي تضمّنه الخبر من أنّ كونه وقفاً يؤدّي إلى ضرر ووقوع اختلاف وهرج ومرج وخراب الوقف).

٣٦٥ ٣٥١١٦ (٣) الدّعائم ٣٤٤/٢: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ ﷺ أنّ بعض أصحابه كتب إليه أنّ فلاناً ابتاع ضيعة فأوقفها وجعل لك في الوقف الخُمس وذكر أنّه وقع بين الّذين أوقف عليهم هذا الوقف اختلاف شديد فإنّه ليس يأمن أن يتفاقم ذلك بينهم، وسأل عن رأيك في ذلك فكتب إليه أن أرىٰ[10] له ان لم يكن جعل آخر الوقف لله أن يبيع حقّي من هذه الضّيعة ويوصل عن ذلك إليّ وأن يبيع القوم إذا تشاجروا فإنّه ربّما جاء في الإختلاف تلف الأموال والأنفس.

---

١. فأوقفها ـ يب ـ صا.
٢. تقويمها ـ يب ـ صا.
٣. موقفة ـ يب.
٤. حصتي ـ فقيه.
٥. تقويمها ـ صا.
٦. أرفق به ـ فقيه.
٧. كتب ـ يب صا.
٨. أي يعظم.
٩. يبيع ـ يب ـ بيع ـ صا ـ فقيه.
١٠. انّ رأيي له ـ خ ـ ك.

۳۶۴ (۲) علی بن مهزیار گوید: «به امام جوادؑ نوشتم: فلانی مزرعه‌ای را خرید و آن را وقف کرد و خمس آن را نیز برای شما قرار داد. دربارهٔ فروش سهم شما از زمین یا به عهده گرفتن بهای آن به قیمت خرید یا رها کردن آن به صورت وقف، نظرتان را می‌پرسد.

امامؑ به من نوشت: به فلانی بگو که من به وی دستور می‌دهم سهم مرا از مزرعه بفروشد و بهایش را برایم‌بفرستد. این نظر من است انشاءالله یا اگر برایش بهتر است، قیمت آن را بر عهده بگیرد.

و به امامؑ نوشتم: آن شخص می‌گوید: میان کسانی که بقیه زمین را برای‌شان وقف کرده است، اختلاف بسیاری است و مطمئن نیست که پس از وی این اختلاف زیادتر نشود. اگر صلاح می‌دانید این وقف فروخته شود و سهم هر یک از آنان پرداخت شود، دستور آن را صادر بفرمایید.

امامؑ با دستخط خویش برای من مرقوم فرمود: به او بگو که نظر من این است که اگر به اختلاف موقوفٌ علیهم یقین دارد و فروش آن را بهتر می‌داند آن را بفروشد؛ زیرا چه بسا اختلاف سبب تلف مال و جان شود.»

مرحوم شیخ طوسیؒ می‌فرماید: «توجیه این روایت این است که آن را حمل کنیم بر جواز فروش وقف به شرطی که در روایت آمده است و آن این است که ادامه وقف، منجر به زیان و اختلاف و هرج و مرج و خراب شدن آن شود.»

۳۶۵ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که یکی از یاران امام باقرؑ به وی نوشت: «فلانی مزرعه‌ای خریده و آن را وقف کرده است و یک پنجم آن را برای شما قرار داده است و می‌گوید: میان موقوفٌ علیهم اختلاف شدیدی روی داده است، به طوری که وی مطمئن نیست این اختلاف زیاد نشود. در این باره نظر شما را سؤال کرده است.

امامؑ در پاسخ مرقوم فرمود: نظر من این است که اگر پایان وقف را برای خدا قرار نداده است سهم مرا از این مزرعه بفروشد و آن را به من برساند و موقوفٌ علیهم در صورت نزاع آن را بفروشند؛ زیرا چه بسا اختلاف منجر به تلف مال و جان شود.»

۳۶۶ ۲۵۱۱۷ (٤) تهذيب ١٤٤/٩: فقيه ١٧٧/٤: محمّد بن عيسى العبيدي قال: كتب أحمد بن حمزة إلى أبي الحسن عليه السلام: مَدِيْنٌ[1] وقف[2] ثمّ مات صاحبه وعليه دين لا يفي بماله[3] (إذا وقف ـ يب ١٣٨) فكتب عليه السلام يباع وقفه في الدَّين. تهذيب ١٣٨/٩: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أبي طاهر بن حمزة أنّه كتب إليه مدين (وذكر مثله).

۳۶۷ ۲۵۱۱۸ (٥) كافي ٣٥/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن فقيه ١٧٩/٤: الحسن ابن محبوب تهذيب ١٣٣/٩: أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن جعفر بن حيّان[4] قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل وقف غلّة له على قرابة من أبيه وقرابة من أُمّه وأوصى لرجل ولعقبه من تلك الغَلّة ليس بينه وبينه قرابة بثلاثمائة درهم (في ـ كا) كلّ سنة ويقسّم الباقي على قرابته من أبيه و(قرابته ـ كا) (من ـ كا ـ يب) امّه قال: جائز للذي أوصى له بذلك قلت: أرأيت إن لم يخرج من غلّة الأرض الّتي وقفها إلّا خمسمائة درهم؟ فقال: أليس في وصيّته أن يعطى الّذي أو صى له من الغلّة ثلاثمائة درهم ويقسّم الباقي على قرابته من أُمّه و(قرابته من ـ كا) أبيه؟ قلت: نعم قال ليس لقرابته أن يأخذوا من الغلّة شيئاً حتّىٰ يوفى[5] الموصىٰ له ثلاثمأة درهم ثمّ لهم ما يبقى بعد ذلك قلت: أرأيت إن مات الّذي أوصي (له ـ كا ـ فقيه)؟ قال: إن مات كانت الثلاثمائة درهم لورثته يتوارثونها ما بقى أحد (منهم ـ يب فقيه) فإذا انقطع ورثته ولم يبق منهم أحد كانت الثّلاثمائة درهم لقرابة الميّت تردّ إلى ما يخرج من الوقف ثمّ يقسّم بينهم يتوارثون ذلك ما بقوا[6] وبقيت الغلّة قلت: فللورثة (من ـ كا ـ فقيه) قرابة الميّت أن يبيعوا الأرض إذا احتاجوا (إليها ـ فقيه) ولم يكفهم ما يخرج من الغلّة قال نعم إذا رضوا كلّهم وكان البيع خيراً لهم باعوا. استبصار ٩٩/٤: أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن جعفر بن حنّان قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل أوقف غلّة له على قرابة من أبيه وقرابة من أُمّه فللورثة أن يبيعوا الأرض إذا احتاجوا ولم يكفهم (وذكر مثله).

---

١. مُدَبَّر ـ فقيه. ٢. أوقف ـ يب ١٣٨. ٣. ماله ـ يب ١٣٨.
٤. حنّان ـ يب ـ فقيه. ٥. يوفوا ـ فقيه. ٦. بقي ـ خ فقيه.

۳۶۶ (۴) محمد بن عیسی عبیدی گوید: «احمد بن حمزه به امام موسی بن جعفر ﷺ نوشت: شخص بدهکاری چیزی را وقف کرد و آن‌گاه با بدهکاری‌ای که مالش پاسخگوی آن نیست درگذشت.

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: وقف او برای پرداخت بدهی‌اش فروخته می‌شود.»

۳۶۷ (۵) جعفر بن حیّان (حنّان) گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی بخشی از درآمد خود را برای خویشاوندانش از طرف پدر و مادر وقف کرد و سیصد درهم از آن را هر سال برای شخصی و فرزندانش ـ که با وی خویشاوندی ندارد ـ وصیت کرد و بقیه آن را میان خویشاوندان پدری و خویشاوندان مادری‌اش تقسیم کرد.

امام ﷺ فرمود: برای کسی که برایش وصیت کرده، حلال است.

گفتم: بفرمایید که اگر زمین وقفی بیش از پانصد درهم محصول ندهد [چه باید کرد]؟

امام ﷺ فرمود: خویشاوندانش حق ندارند چیزی از محصول بردارند تا سیصد درهم کسی که برایش وصیت شده، پرداخت شود. سپس باقیماندهٔ آن متعلق به آنهاست.

گفتم: بفرمایید که اگر کسی که برایش وصیت کرده، بمیرد[چه باید کرد]؟

امام ﷺ فرمود: پس از مرگ وی آن سیصد درهم متعلق به وارثان اوست و تا یکی از آنها باقی است، آن را به ارث می برد و هرگاه وارثان وی منقرض شدند و کسی از ایشان باقی نماند آن سیصد درهم متعلق به خویشاوندان میّت است وبه درآمد وقف افزوده می‌شود و تا وقتی محصول باقی است و خویشاوندان میّت وجود دارند میان‌شان تقسیم می‌شود و آن رابه ارث می‌برند.

گفتم: آیا وارثان خویشاوندان میّت ـ در صورت نیاز و عدم کفاف درآمد آن ـ می‌توانند زمین را بفروشند؟

امام ﷺ فرمود: آری، هرگاه همه آنها راضی شوند و فروش برای‌شان بهتر باشد آن را می‌فروشند.»

۳۶۸ (٦) الإحتجاج ٣١٢/٢: ممّا خرج عن صاحب الزّمان صلوات الله عليه من جوابات ۲۵۱۱۹
المسائل الفقهيّة ما سأله عنها محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميريّ فيما كتب إليه (إلى أن قال): وسأل فقال: روي عن الفقيه في بيع الوقف خبر مأثور: إذا كان الوقف على قوم بأعيانهم وأعقابهم فاجتمع أهل الوقف على بيعه وكان ذلك أصلح لهم أن يبيعوه فهل يجوز أن يشتري من بعضهم إن لم يجتمعوا كلّهم على البيع أم لا يجوز إلّا أن يجتمعوا كلّهم على ذلك وعن الوقف الّذي لا يجوز بيعه؟ فأجاب: «إذا كان الوقف على إمام المسلمين فلا يجوز بيعه وإن كان على قوم من المسلمين فليبع كلّ قوم ما يقدرون على بيعه مجتمعين ومتفرّقين إنشاء الله».

۳۶۹ (٧) تهذيب ١٣٨/٩: فقيه ١٨١/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الفرج ۲۵۱۲۰
عن عليّ بن معبد قال: كتب إليه محمّد بن أحمد بن إبراهيم (بن محمّد ـ يب) (في ـ فقيه) سنة ثلاث وثلاثين و مائتين يسأله عن رجل مات وخلّف امرأة وبنين وبنات وخلّف لهم غلاماً أوقفه عليهم عشر سنين، ثمّ هو حرّ بعد العشر سنين فهل يجوز لهؤلاء الورثة بيع هذا الغلام وهم مضطرّون إذا كان على ما وصفته لك ـ جعلني الله فداك ـ؟ فكتب ﷺ: لا تبعه[1] إلى ميقات شرطه إلّا أن يكونوا مضطرّين إلىٰ ذلك فهو جائز لهم.

وتقدّم في رواية الحميري (٤) من باب (١) أنّه لا بيع إلّا عن ملك من أبواب البيع ج ٢٢ قوله وإنّما هي بائرة منذ عشرين سنة وهو يتحرّج من شرائها لأنّها يقال إنّ هذه الحصّة من هذه الضّيعة كانت قبضت عن الوقف قديماً للسّلطان فإن جاز شراؤها من السّلطان كان ذلك صلاحاً له وعمارة لضيعته الخ. ولاحظ رواية أيّوب بن عطيّة (١) وربعي بن عبد الله (٢) وعجلان (٣) وعبد الرّحمان (١٨) من باب (١) استحباب الوقوف والصّدقات فإنّ فيها ما يناسب الباب.

---

١. لا يبيعونه ـ فقيه.

(۶) عبد الله بن جعفر حمیری در ضمن پرسش‌های فقهی خود از طریق نامه از امام زمان (عج) ۳۶۸
پرسید: «از امام ﷺ دربارهٔ فروش وقف آمده است: هرگاه چیزی برای افراد معین و فرزندان‌شان وقف باشد و همه آنان تصمیم به فروش آن بگیرند و این کار برای‌شان بهتر باشد، می‌توانند آن را بفروشند. در این صورت اگر همه آنان راضی به فروش آن نباشند، آیا می‌توان سهم بعضی از آنان را خرید یا این کار جایز نیست مگر با رضایت همه آنان؟ و نیز دربارهٔ وقفی که فروش آن جایز نیست سؤال کرد.

امام ﷺ پاسخ داد: هرگاه چیزی برای پیشوای مسلمانان وقف باشد، فروش آن جایز نیست و اگر برای گروهی از مسلمانان وقف باشد، هر دسته آنچه را قدرت بر فروش آن دارند می‌توانند بفروشند، خواه با هم یا جداگانه. انشاءالله»

(۷) علی بن معبد گوید: «محمد بن احمد بن ابراهیم بن محمد در سال دویست و سی و سه از ۳۶۹
طریق نامه از امام ﷺ پرسید: شخصی می‌میرد و همسر و چند دختر و پسر از وی باقی می‌مانند. آن مرد برده‌ای از خود برجای می‌گذارد که آن را به مدت ده سال برای آنان وقف کرده است و پس از آن آزاد است. آیا ـ با این حال ـ وارثان وی در صورت ناچاری می‌توانند آن را بفروشند؟ خداوند مرا فدایت گرداند.

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: تا فرارسیدن زمان شرط وی آن را نفروش (یا نفروشند) مگر آن‌که ناچار به این کار باشند که برای‌شان جایز است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب یکم از ابواب بیع این گفته که: «آن زمین از بیست سال پیش بایر است و او از خریدن آن خودداری می‌کند؛ زیرا گفته می‌شود: این بخش از مزرعه در گذشته برای حاکم از وقف جدا شده است. اگر خریدن آن از حکومت جایز باشد این کار به مصلحت وی و سبب آبادی مزرعه‌اش می‌شود...»

و روایات یکم، دوم، سوم و هجدهم از باب یکم را بنگر که مناسب با این بحث است.

(۹)

باب أنّ من تصدّق بجارية على غيره هل يحلّ له فرجها قبل القبض أم لا؟

۳۷۰ (۱) **قرب الإسناد ۲۵۰**: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل قال لآخر هٰذه الجارية لك حياتك أيحلّ له فرجها قال يحلّ له فرجها مالم يدفعها إلى الّذى تصدّق بها عليه فإذا تصدّق بها حرمت عليه.
۲۵۱۲۱

وسائل ۲۱۱/۱۹: على بن جعفر فى كتابه عن أخيه (مثله).

۳۷۱ (۲) **وسائل ۲۱۱/۱۹**: قال وسألته عن الرّجل يتصدّق على الرّجل بجارية هل يحلّ فرجها (له ـ البحار) مالم يدفعها إلى الّذى تصدّق بها عليه قال إذا تصدّق بها حرمت عليه.
۲۵۱۲۲

البحار ۲۸۱/۱۰: ماوصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه عليه السلام (مثله). **ولاحظ باب** (۳) حكم الرّجوع فى الوقف والصّدقة قبل القبض من أبواب الوقوف.

(۱۰)

باب حكم من تصدّق على ولده بشيء ثمّ أراد أن يدخل معهم غيرهم

۳۷۲ (۱) **تهذيب ۱۳۶/۹؛ استبصار ۱۰۰/۴**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ۳۱/۷**: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبى عمير عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن أبى عبدالله عليه السلام فى الرّجل يجعل لولده شيئاً وهم صغار ثمّ يبدوله (أن ـ كا) يجعل معهم غيرهم من ولده قال: لا بأس.
۲۵۱۲۳

۳۷۳ (۲) **تهذيب ۱۳۷/۹؛ استبصار ۱۰۱/۴**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه عليّ بن يقطين قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن الرّجل يتصدّق[1] على بعض ولده بطرف من ماله ثمّ يبدو له بعد ذٰلك أن يدخل معه غيره من ولده قال: لا بأس بذٰلك، وعن الرّجل يتصدّق ببعض ماله على بعض ولده ويبيّنه لهم[2] أله
۲۵۱۲۴

---
۱. تصدّق ـ صا. ۲. له ـ صا.

باب ۹

حکم آمیزش با کنیزی که صدقه داده پیش از تحویل دادن آن

(۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی به دیگری ۳۷۰
می‌گوید: تا زنده‌ای این کنیز متعلق به تو. آیا صاحبش می‌تواند با آن آمیزش کند؟

امام ﷺ فرمود: تا وقتی به صدقه‌گیرنده تحویل نداده، آمیزش با آن برایش حلال است و پس از آن‌که او را صدقه داد، برایش حرام می‌شود.»

(۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی کنیزی ۳۷۱
را به دیگری صدقه می‌دهد، آیا پیش از تحویل دادن آن به صدقه‌گیرنده آمیزش با کنیز برایش حلال است؟

امام ﷺ فرمود: وقتی آن را صدقه داد، برایش حرام می‌شود.»

ارجاعات

باب سوم از ابواب وقوف را بنگر.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۰

حکم شریک کردن دیگران در صدقه به فرزند

(۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق ﷺ سؤال کرد: «شخصی مالی را برای تعدادی از ۳۷۲
فرزندان نابالغش قرار می‌دهد سپس تصمیم می‌گیرد دیگر فرزندانش را نیز در آن مال شریک کند.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

(۲) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی بخشی از اموالش را به ۳۷۳
تعدادی از فرزندانش صدقه می‌دهد، سپس تصمیم می‌گیرد دیگر فرزندانش را نیز در آن مال شریک کند.

امام ﷺ فرمود: این کار اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی بخشی از اموالش را به تعدادی از فرزندانش صدقه می‌دهد و این موضوع را به آنان می‌گوید. آیا پس از بیان صدقه بودن آن می‌تواند فرزندان دیگرش را در آن شریک کند؟

أن يدخل معهم من ولده غيرهم بعد أن أبانهم بصدقة؟ قال: ليس له ذٰلك إلّا أن يشترط أنّه مَن ولد فهو مثل من تصدّق عليه فذٰلك له.

۳۷٤ (۳) **تهذيب** ۹/۱۳٦: **استبصار** ٤/۱۰۱: أحمد بن محمّد بن عيسى عن **محمّد** بن سهل ۲۵۱۲۵
عن أبيه قال: سألت أبا الحسن الرّضا عليه السلام عن الرّجل يتصدّق على بعض ولده بطرف من ماله ثمّ يبدو له بعد ذٰلك أن يدخل[1] معه غيره من ولده قال: لا بأس (به ـ يب).

۳۷۵ (٤) **قرب الإسناد** ۲۸۵: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن ۲۵۱۲٦
جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل تصدّق على ولده بصدقة ثمّ بدا له أن يدخل فيه غيره مع ولده أيصلح ذٰلك؟ قال: نعم. يصنع الوالد بمال ولده ما أحبّ والهبة من الولد بمنزلة الصّدقة من غيره. **البحار** ۱۰/۲٦۲: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه قال وسألته (وذكر نحوه).

وتقدّم في رواية الحكم (۱) من باب (۳) حكم الرجوع في الصّدقة والوقف قوله تصدّق أبي عليّ بدار فقبضتها ثمّ ولد له بعد ذٰلك أولاد فأراد أن يأخذها منّي فيتصدّق بها عليهم فسألت أبا عبدالله عليه السلام عن ذٰلك وأخبرته بالقصّة فقال لا تعطها إيّاه قلت فإنّه إذاً يخاصمني قال فخاصمه ولا ترفع صوتك على صوته ولاحظ سائر أحاديث الباب. ويأتي في رواية جعفر بن حمدان (۱) من باب (۱۳) انّ من وطأ امته ثمّ شكّ في وقت الوطأ ليس له أن ينكر الولد من أبواب أحكام الأولاد ج ۲٦ قوله وقد أتت هٰذه بهٰذا الولد فلم ألحقه في الوقف المتقدّم المؤبّد وأوصيت إن حدث بي حدث الموت أن يجري عليه مادام صغيراً فإذا كبر أعطى من هٰذه الضّيعة جملة مأتي دينار غير مؤبّد ولايكون له ولا لعقبه بعد إعطائه ذٰلك في الوقف شيء فرأيك أعزّك الله في إرشادي فيما عملته وفي هٰذا الولد (إلى أن قال عليه السلام) وامّا إعطاء المأتي دينار وإخراجه إيّاه وعقبه من الوقف فالمال ماله فعل فيه ما أراد.

---

۱. ليدخل ـ صا.

امام ﷺ فرمود: چنین حقی ندارد مگر آن‌که شرط کند که هر فرزندی برایش متولد شد، مانند آنهایی است که به آنان صدقه داده است. او حق این کار را دارد.»

۳۷۴ (۳) سهل گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: شخصی بخشی از اموالش را به یکی از فرزندانش صدقه می‌دهد. سپس تصمیم می‌گیرد، دیگر فرزندانش را در آن با وی شریک کند.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۳۷۵ (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی صدقه‌ای به فرزندش می‌دهد، سپس تصمیم می‌گیرد دیگران را با فرزندش در آن شریک کند. آیا این کار برای وی شایسته است؟

امام ﷺ فرمود: آری، پدر هر کاری که دوست داشته باشد با مال فرزندش انجام می‌دهد وهبه به فرزند مانند صدقه به دیگران است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم این گفته به امام ﷺ که: «پدرم خانه‌ای را به من صدقه داد و من آن را تحویل گرفتم، آن‌گاه پدرم صاحب فرزندان دیگری شد و تصمیم گرفت آن را از من بگیرد و به آنان صدقه بدهد. من نیز ماجرا را برای امام صادق ﷺ بازگو کردم و در این باره از وی سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: آن را به پدرت نده.

گفتم: در این صورت با من مرافعه و نزاع می‌کند.

امام ﷺ فرمود: تو نیز با او مرافعه کن ولی صدایت را بلندتر از صدای او نکن.»

سایر روایات آن باب را بنگر.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب سیزدهم از ابواب احکام اولاد این گفته به امام ﷺ که: «... این کنیز این فرزند را به دنیا آورد، ولی من او را به آن وقف همیشگی گذشته پیوند ندادم و وصیت کردم که پس مرگم از تا وقتی نابالغ است هزینه‌اش پرداخت شود و پس از بلوغ از این مزرعه دویست دینار برای یک بار به وی پرداخت شود و خودش و فرزندانش ـ پس از آن بخشش ـ در آن وقف سهمی نداشته باشند. نظر شما دربارهٔ راهنمایی من در آنچه انجام دادم و دربارهٔ این فرزند چیست؟ خداوند به شما عزت دهد.

امام ﷺ فرمود: ... اما دربارهٔ بخشش دویست دیناری به وی و بیرون کردن او و فرزندانش از وقف، پس مال، متعلق به اوست، هر کار که بخواهد در آن انجام می‌دهد.»

(١١)

باب حكم صدقة من بلغ عشر سنين أو ثمان سنين أو سبعاً

٣٧٦ ٢٥١٢٧ (١) **تهذيب ١٨٢/٩**: عليّ بن الحسن عن يعقوب بن يزيد عن محمّد ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال: يجوز طلاق الغلام إذا كان قد عقل وصدقته ووصيّته وإن لم يحتلم.

٣٧٧ ٢٥١٢٨ (٢) **كافي ٢٨/٧**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد بن عيسى عن **فقيه ١٤٥/٤**: صفوان بن يحيى عن موسى بن بكر **تهذيب ١٨١/٩**: عليّ بن الحسن عن عليّ بن الحكم عن موسى بن بكر عن زرارة (عن أبي جعفر عليه السلام ـ كا ـ فقيه) قال: إذا أتى على الغلام عشر سنين فإنّه يجوز له في ماله ما أعتق أو تصدّق وأوصى على حدّ[١] معروف وحقّ فهو جائز.

٣٧٨ ٢٥١٢٩ (٣) **تهذيب ٢٤٨/٨**: موسى بن بكر عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: إذا أتى على الغلام عشر سنين فإنّه يجوز له من ماله ما أعتق وتصدّق على وجه المعروف فهو جائز.

٣٧٩ ٢٥١٣٠ (٤) **تهذيب ١٨٣/٩**: عليّ بن الحسن عن العبدي عن الحسن بن راشد عن العسكري عليه السلام قال: إذا بلغ الغلام ثمان سنين فجائز أمره في ماله وقد وجب عليه الفرائض والحدود وإذا تمّ للجارية سبع سنين فكذٰلك.

وتقدّم في أحاديث باب (٢٥) جواز صدقة الغلام من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في المال في كتاب الزّكاة ج ٩ ما يدلّ على ذٰلك. ويأتي في أحاديث باب (٧٣) حكم وصيّة من لم يبلغ من أبواب الوصايا ج ٢٤ ما يمكن أن يستدلّ به على ذٰلك. وفي رواية ابن بكير (٤) من باب (٢٠) حكم طلاق الصّبيّ من أبواب الطلاق ج ٢٧ قوله عليه السلام يجوز طلاق الغلام إذا كان قد عقل ووصيّته وصدقته وإن لم يحتلم، وفي نسخة لا يجوز. وفي رواية سماعة (٦) قوله عليه السلام إذا طلّق (أى الغلام) للسّنّة ووضع الصّدقة في موضعها وحقّها فلا بأس وهو جائز.

---

١. وجه ـ يب.

باب ۱۱
حکم صدقه دادن نابالغ

(۱) محمد بن مسلم از امام صادق ؑ یا امام باقر ؑ روایت می‌کند که فرمود: «طلاق و صدقه و ۳۷۶
وصیت نوجوان ـ در صورت برخورداری از عقل و درک ـ مؤثر است هرچند محتلم نشده باشد.»

(۲) زراره از امام باقر ؑ روایت می‌کند که فرمود: «وقتی نوجوان به ده سالگی می‌رسد، آزاد ۳۷۷
کردن برده و صدقه دادن و وصیت وی از مالش در حدّ پسندیده و حق، جایز و مؤثر است.»

(۳) زراره از امام باقر ؑ روایت می‌کند که فرمود: «وقتی نوجوان به ده سالگی می‌رسد، برای ۳۷۸
وی آزاد کردن برده و صدقه دادن بر وجه پسندیده جایز و صحیح است.»

(۴) حسن بن راشد از امام عسکری ؑ روایت می‌کند که فرمود: «وقتی کودک به هشت سالگی ۳۷۹
می‌رسد، تصرفات وی در مالش جایز است و به تحقیق فرایض و حدود بر وی واجب می‌شود و دختر وقتی به هفت سالگی رسید، همین‌طور است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و پنجم از ابواب حقوق مالی مستحب مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در احادیث باب هفتاد و سوم از ابواب وصایا مطالبی خواهد آمد که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

و در روایت چهارم از باب بیستم از ابواب طلاق فرمومده معصوم ؑ که: «طلاق نوجوان، وصیت و صدقه وی در صورت برخورداری از عقل، درک صحیح است هرچند محتلم نشده باشد.»

و در نسخه‌ای از روایت «صحیح نیست» آمده است.

و در روایت ششم فرموده امام ؑ که: «هرگاه نوجوان براساس سنت طلاق دهد و در جای مناسب و حقّ صدقه دهد، اشکال ندارد و صحیح است.»

(۱۲)

باب حكم صدقة المرأة وهبتها من مالها بغير إذن زوجها

۳۸۰ ۳۵۱۳۱ (۱) تهذيب ٤٦٢/٧ : الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج عن بعض أصحابنا في المرأة تهب من مالها شيئاً بغير اذن زوجها قال: ليس لها.

۳۸۱ ۳۵۱۳۲ (۲) الخصال ۵۸۸ : بالإسناد المتقدّم في باب استحباب الأذان والإقامة للنّساء ج ۵ عن جابر بن يزيد الجعفي قال: سمعت أبا جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليه السلام يقول: ليس على النّساء أذان (إلى أن قال) ولا يجوز للمرأة في مالها عتق ولا برّ إلّا بإذن زوجها.

ويأتي في رواية زرارة (١) من باب (٦) أنّه لا ينبغي لمن أعطى لله أن يرجع فيه من أبواب الهبات ج ٢٤ قوله عليه السلام لا يرجع الرّجل فيما يهب لامرأته ولا المرأة فيما تهب لزوجها. وفي رواية أبي بصير (٤٢) من باب (١) انّ الوصيّة حقّ على كلّ مسلم من أبواب الوصيّة ج ٢٤ قوله عليه السلام انّ لصاحب المال أن يعمل بماله ما شاء مادام حيّاً إن شاء وهبه وإن شاء تصدّق به وإن شاء تركه إلى أن يأتيه الموت. وفي رواية إبراهيم (١) من باب (١١) حكم التّصرّفات المنجّزة في مرض الموت قوله الميّت أولى بماله مادام فيه الرّوح. وفي رواية أبي شعيب (٢) قوله عليه السلام الإنسان أحقّ بماله مادام الرّوح في بدنه. وفي رواية عمّار (٤) قوله عليه السلام صاحب المال أحقّ بماله مادام فيه شيء من الرّوح يضعه حيث شاء، وفي بعض أحاديث هذا الباب أيضاً نحو ما ذكرناه فيمكن أن يستفاد من عمومه أو إطلاقه ما يدلّ على جواز صدقتها بغير إذن زوجها.

وفي رواية أبي مريم (٥) من باب (١٩) جواز الوصيّة بالكتابة قوله وجعت (امامة) وجعاً شديداً حتّى اعتقل لسانها فجائها الحسن والحسين ابنا عليّ عليهم السلام وهي لا تستطيع الكلام فجعلا يقولان لها والمغيرة (أي زوجها) كاره لذلك أعتقت فلاناً وأهله فجعلت تشير برأسها نعم وكذا وكذا فجعلت تشير برأسها أن نعم لا تفصح بالكلام فأجازا ذلك. وفي رواية عليّ بن جعفر (٧) قوله رجل اعتقل لسانه عند الموت او امرأة فجعل بعض أهاليهما يسأله اعتقت فلاناً وفلاناً فيؤمي برأسه أو تؤمي برأسها في بعض نعم وفي بعض لا وفي الصّدقة مثل ذلك

باب ۱۲

حکم صدقه دادن و بخشش زن بدون اجازه شوهر

(۱) جمیل بن دراج باواسطه از امام روایت می‌کند که دربارهٔ بخشش زن از مال خودش بدون اجازه شوهر فرمود: «چنین اختیاری ندارد.» ۳۸۰

(۲) جابر بن یزید جعفی از امام باقر روایت می‌کند که فرمود: «بر زنان اذان نیست... و آزاد کردن برده و نیکوکاری برای زن از مال خودش بدون اجازه شوهرش جایز نیست.» ۳۸۱

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب ششم از ابواب هبات فرموده امام که: «مرد آنچه را به همسرش بخشیده باز نمی‌گرداند و زن آنچه را به شوهرش بخشیده باز نمی‌گرداند.»

در روایت چهل و دوم از باب یکم از ابواب وصیف فرموده امام که: «صاحب مال تازنده است، هر کاری که بخواهد می‌تواند با مالش انجام دهد، اگر بخواهد می‌بخشد و اگر بخواهد صدقه می‌دهد و اگر بخواهد آن را به حال خود رها می‌کند، تا مرگش فرا رسد.»

و در روایت یکم از باب یازدهم این گفته امام که: «انسان تا روح در بدن دارد به مالش سزاوارتر است.»

در روایت دوم فرموده معصوم که: «انسان تا روح در بدن دارد به مالش سزاوارتر است.»

و در روایت چهارم فرموده امام که: «صاحب مال تا روح در بدن دارد به مالش سزاوارتر است و هر کجا که بخواهد آن را مصرف می‌کند.»

و از عموم و اطلاق پاره‌ای از روایات آن باب ـ مثل آنچه ذکر کردیم ـ می‌توان جواز صدقه زن بدون اجازه شوهر را استفاده کرد.

و در روایت پنجم از باب نوزدهم این گفته که: «امامه بیماری سختی گرفت به طوری که زبانش بند آمد. در حالی که وی قدرت سخن گفتن نداشت امام حسن و امام حسین بر بالین وی آمدند و شروع کردند به وی بگویند: فلان برده و خانواده‌اش را آزاد کردی؟ فلان کار را انجام دادی؟ و امامه با حرکت سر سخنان آنان را تایید می‌کرد و به خوبی سخن نمی‌گفت و مغیره ـ شوهرش ـ از کارهای وی ناراحت بود با این حال امام حسن و امام حسین تصرفات وی را صحیح دانستند.»

و در روایت هفتم این گفته که: «زن یا مردی هنگام مرگ زبانش بند آمده بود و یکی از بستگانش از وی سؤال می‌کرد: آیا فلان برده و فلان برده را آزاد کردی؟ آیا فلان مال را صدقه دادی؟ او نیز برخی از آنها را با سر تایید می‌کرد و برخی را منکر می‌شد. آیا این صحیح است؟

هل يجوز ذٰلك قال نعم هو جائز. وما يدلّ على أنّ صاحب المال أحقّ بماله أكثر من أن يحصى فيستفاد من إطلاقاته وعموماته أنّ المرأة لها أن تتصدّق من مالها وتهب. وفي رواية ابن سنان (۱) من باب (۳۷) صحّة العتق بالإشارة مع العجز من أبواب العتق ج ۲٤ قوله ﷺ ليس للمرأة مع زوجها أمر في عتق ولا صدقة ولا تدبير ولا هبة ولا نذر في مالها إلّا بإذن زوجها إلّا في حجّ أو زكوٰة أو برّ والديها أو صلة رحمها.

(۱۳)

باب جواز إعطاء فقراء بني هاشم من الصّدقات المندوبة ومن الوقف على الفقراء

۳۸۲ ۲۵۱۲۳ (۱) كافي ٦٥/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۳۸/۹: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن عليّ بن مهزيار قال: كتبت إلى أبي جعفر ﷺ أعلمه أنّ إسحاق بن إبراهيم وقف ضيعة على الحجّ وامّ ولده وما فضل عنها للفقراء وأنّ محمّد بن إبراهيم أشهد (ني ـ كا) على نفسه بمال ليفرّق على إخواننا[1] وأنّ في بني هاشم من يعرف حقّه يقول بقولنا ممّن هو محتاج فترىٰ أن أصرف ذٰلك إليهم إذا كان سبيله سبيل الصّدقة لأنّ وقف إسحاق إنّما هو صدقة فكتب ﷺ: فهمت يرحمك الله ما ذكرت من وصيّة إسحاق بن إبراهيم ﷺ وما أشهد لك بذٰلك (من ـ يب) محمّد بن إبراهيم ﷺ وما استأمرت[2] فيه من إيصالك[3] بعض ذٰلك إلى من له ميل ومودّة من بني هاشم ممّن هو مستحقّ فقير فأوصل ذٰلك إليهم يرحمك الله. فهم إذا صاروا إلىٰ هٰذه الخطّة أحقّ به من غيرهم لمعنى لو فسّرته لك لعلمته إن شاء الله. وتقدّم في أحاديث باب (۲۲) حرمة الزّكاة المفروضة على من انتسب إلى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج ۹ ما يناسب ذٰلك فراجع. وفي أحاديث باب (۱۸) استحباب الصّدقة على فقراء المؤمنين واستحباب صلة آل محمّد من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في كتاب الزّكاة ج ۹ ما يناسب الباب.

---

۱. يفرّق في أخواتها ـ يب. ۲. استأمرك ـ يب. ۳. انفاذك ـ يب.

امام ﷺ فرمود: آری، آن صحیح است.»

و روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه انسان بیش از دیگران اختیار مالش را دارد و بیش از حدّ شمارش است؛ از این رو از عموم و اطلاق آنها استفاده می‌شود که زن اختیار بخشش و صدقه دادن مالش را دارد.

در روایت یکم از باب سی و هفتم از ابواب عتق فرموده امام ﷺ که: «زن با وجود شوهرش هیچ اختیاری در آزاد کردن برده، صدقه دادن، تدبیر برده، بخشش و نذر در مالش ندارد مگر با اجازه شوهرش جز در ارتباط با حج یا زکات یا نیکی به پدر و مادر یا نیکی به خویشاوندان.»

باب ۱۳
جواز صدقه دادن به سادات

(۱) علی بن مهزیار گوید: «به امام جواد ﷺ نوشتم: اسحاق بن ابراهیم مزرعه‌ای را برای حج و کنیزی را که مادر فرزندش است وقف کرد و مازاد آن را برای نیازمندان قرار داده است و محمد بن ابراهیم اعتراف کرده که مالی [از آن وقف] برای تقسیم میان شیعیان نزد اوست و در میان بنی‌هاشم هم‌عقیده با ما، نیازمندانی وجود دارد. آیا صلاح می‌دانید آن مال را در میان آنان مصرف کنم؟ در صورتی که آن مال صدقه باشد، زیرا وقف اسحاق، صدقه است. ۳۸۲

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: دانستم آنچه را دربارهٔ وصیت اسحاق بن ابراهیم و گواهی محمد بن ابراهیم به آن و کسب تکلیف خود در مورد رساندن بخشی از مال به نیازمندان بنی هاشم دوستدار ما بیان کردی. آن مال را به آنان برسان ـ که خداوند تو را رحمت کند ـ آنان وقتی به آن سرزمین می‌رسند سزاوارتر از دیگران هستند، به دلیلی که اگر برایت توضیح دهم خواهی دانست. انشاءالله»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و دوم از ابواب مستحقان زکات و باب هجدهم از ابواب حقوق مستحب مناسب با این بحث هست.

كتاب السّكنىٰ والحبس وأبوابها

(١)

باب استحباب التّطوّع بالسّكنىٰ والحبس للمؤمن

٣٨٣ (١) كافي ٥٢٥/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى المحاسن ٦١١:
٢٥١٢٤ البرقي عن محمّد بن عيسى عن معمّر بن خلّاد قال انّ أبا الحسن ﷺ اشترى داراً وأمر مولى له (أن ـ كا) يتحوّل إليها، وقال: إنّ منزلك ضيّق فقال: قد أحدث[١] هٰذه الدّار أبي فقال أبو الحسن ﷺ: إن كان أبوك أحمق ينبغي[٢] أن تكون مثله.

٣٨٤ (٢) الدّعائم ٣٤٠/٢: عن عليّ ﷺ أنّه قال: الصّدقة والحبس[٣] ذخيرتان فدعوهما
٢٥١٢٥ ليومهما. وتقدّم في أحاديث باب (٨٧) قضاء حاجة المؤمن من أبواب العشرة ج ٢٠ ما يناسب ذٰلك بالعموم والإطلاق. وفي رواية مفضّل (٦٨) من باب (٩٣) حرمة المؤمن وحقوقه قوله من كانت له دار فاحتاج مؤمن إلى سكناها فمنعه إيّاها قال الله عزّوجلّ «يا ملائكتي أبخل عبدي على عبدي بسكنى الدّار الدّنيا وعزّتي وجلالي لا يسكن جناني أبداً» ولاحظ سائر أحاديث الباب فإنّ لها مناسبة بالمقام، وكذا باب (٨) حكم بيع الوقف من أبواب الوقوف ج ٢٤. ويأتي في الأبواب الآتية ما يدلّ علىٰ ذٰلك.

---

١. قد أجزأت هٰذه الدّار لأبي ـ المحاسن. ٢. فتبغي خ المحاسن.
٣. أي الوقف.

فصل بیست و دوم: ابواب سُکنیٰ و حبس

باب ۱

استحباب سکونت دادن به مؤمن

۳۸۳ (۱) معمر بن خلاد گوید: «امام موسی بن جعفر ﷺ خانه‌ای خرید و به یکی از دوستدارانش دستور داد به آنجا نقل مکان کند و به وی فرمود: خانه‌ات کوچک است.

آن مرد گفت: پدرم این خانه را ساخته است.

امام ﷺ فرمود: اگر پدرت احمق بود، آیا شایسته است (یا می‌خواهی) تو نیز مثل او باشی؟»

۳۸۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «صدقه و وقف دو نوع پس انداز است، پس آنها را برای روز خود ذخیره کنید».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و هفتم از ابواب معاشرت مطالبی هست که به طور عموم با این بحث تناسب دارد.

و در روایت شصت و هشتم از باب نود و سوم این گفته که: «هرکس خانه‌ای دارد و مومنی نیازمند سکونت در آن است و او را از آن خانه باز دارد، خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «ای فرشتگانِ من، بنده‌ام از ساکن کردن بنده‌ام در خانه دنیا بخل ورزید به عزت و جلالم سوگند، هرگز او را در بهشت هایم ساکن نخواهم کرد.» سایر روایات آن باب و باب هشتم از ابواب وقوف را بنگر که با این بحث تناسب دارد.

می‌آید:

و در ابواب بعدی مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۲)
باب أنّ السّكنىٰ تابعة لشروط المالك وأنّ النّاس فيها عند شروطهم ومن أسكن رجلاً ولم‌يوقّت يخرجه إذا شاء

۳۸۵ ۳۵۱۳۶ (۱) كافي ۳۳/۷: حميد بن زياد عن تهذيب ۱۳۹/۹: استبصار ۱۰۳/۴: الحسن بن (محمّد بن ـ كا ـ صا) سماعة عن غير واحد[۱] عن أبان فقيه ۱۸۶/۴: روى محمّد ابن أبي عمير عن أبان (بن عثمان ـ فقيه) عن عبدالرّحمٰن ابن أبي عبدالله عن حمران قال: سألته عن السّكنىٰ والعمرىٰ فقال: (إنّ ـ كا) النّاس فيه عند شروطهم إن كان شرطه[۲] حياته سكن حياته[۳] وإن كان لعقبه فهو لعقبه كما شرط حتّى يفنوا، ثمّ تردّ إلى صاحب الدّار.

۳۸۶ ۳۵۱۳۷ (۲) كافي ۳۳/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱٤۰/۹: استبصار ۱۰٤/٤: أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن فقيه ۱۸۷/٤: محمّد بن الفضيل عن أبي الصّبّاح (الكناني ـ يب ـ فقيه) عن أبي عبدالله ﷺ قال: سئل عن السّكنىٰ والعمرىٰ فقال: إن كان جعل السّكنىٰ في حياته فهو كما شرط وإن كان جعلها له ولعقبه (من بعده ـ كا ـ يب فقيه) حتّى يفنى عقبه فليس لهم أن يبيعوا ولا يورثوا[۴] (الدّار ـ فقيه) ثمّ[۵] ترجع الدّار إلى صاحبها الأوّل.

۳۸۷ ۳۵۱۳۸ (۳) الدّعائم ۳۲٤/۲: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ ﷺ أنّه سئل عن العمرىٰ والسّكنىٰ فقال: النّاس في ذٰلك عند شروطهم والسّكنىٰ والعمرىٰ والرّقبىٰ بمنزلة واحدة إلّا أنّ الشّروط تميّز بينهم فالسّكنىٰ[۶] أن يسكن الرّجل داره رجلاً مدّة معلومة ويبيحه ذٰلك بلا عوض، والعمرىٰ أن يسكنه طول عمره وإن شرط ذٰلك لعقبه جاز كما تقدّم ذكره والرّقبىٰ أن يسكنه إلى أن يموت أحدهما فأيّهما مات زال بموته حكم الرّقبىٰ ورجعت الدّار إلى أهلها.

۳۸۸ ۳۵۱۳۹ (٤) كافي ۳٤/۷: تهذيب ۱٤۰/۹: استبصار ۱۰٤/٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ في الرّجل يسكن الرّجل داره ولعقبه من بعده قال: يجوز وليس لهم أن يبيعوا ولا يورثوا قلت: فرجل أسكن داره (رجلاً ـ كا) حياته قال: يجوز ذٰلك قلت: فرجل أسكن (رجلاً ـ كا) داره ولم يوقّت قال: جائز ويخرجه إذا شاء.

---

۱. السّند في الكافي معلّق إلى أبان. ۲. شرط ـ صا. ۳. شرط حياته فهو حياته ـ فقيه.
٤. ولا يوارثوا ـ خ صا. ۵. حتّى ـ يب.
٦. لا يبعد أن يكون قوله فالسّكنىٰ أن يسكن الرّجل الخ من كلام صاحب الدّعائم فتأمّل.

باب ۲
وابسته بودن سکنی به شرایط آن

۳۸۵ (۱) حمران گوید: «از امام ﷺ دربارهٔ سکنی و عمری[۱] سؤال کردم، امام فرمود: مردم در مورد آن ملزم به رعایت شرایطشان هستند؛ اگر سکونت مادام العمر را شرط کرده است، تا زنده است سکونت می‌کند و اگر برای فرزندان وی شرط کرده است همان گونه که شرط کرده متعلق به نسل اوست تا منقرض شوند و سپس به صاحبخانه باز می‌گردد.»

۳۸۶ (۲) ابوالصباح گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ سُکنی و عُمری سؤال شد. امام ﷺ فرمود: اگر حق سکونت را مادام العمر قرار داده است، به همان صورت است که شرط کرده و اگر برای خودش و نسلش تا انقراضِ آنها قرار داده است حق فروش آن را ندارند و به ارث نمی‌برند و سپس به صاحبِ اول آن بازمی‌گردد.»

۳۸۷ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام باقر ﷺ دربارهٔ عُمریٰ و سُکنیٰ سؤال شد. امام ﷺ فرمود: «مردم در این‌باره موظف به رعایت شرط‌های‌شان هستند. سُکنیٰ و عُمریٰ و رُقبی مانند یکدیگرند با این تفاوت که شرطها آنها را از هم جدا کرده است. سکنی این است که شخصی برای مدت معینی دیگری را در خانه‌اش ساکن کند و بدون عوض آن را برایش مباح گرداند.

و عُمریٰ این است که او را مادام العمر ساکن کند و جایز است برای نسلش نیز شرط کند، همان گونه که پیش‌تر گذشت.

و رقبی این است که تا وقتی یکی از آنان زنده‌اند او را ساکن کند، پس هر کدام مُردند با مرگ وی حکم رُقبیٰ زایل می‌شود و خانه به صاحبش باز می‌گردد.»

۳۸۸ (۴) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که حق سکونت خانه‌ای را به فردی و نسلش واگذار می‌کند، فرمود: «این کار جایز است و آنان حق فروش خانه را ندارند و آن را به ارث نمی‌برند.

گفتم: شخصی دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام ﷺ فرمود: این کار جایز است.

گفتم: شخصی دیگری را بدون تعیین مدت در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام ﷺ فرمود: جایز است و هر وقت بخواهد بیرونش می‌کند.»

---

۱. سکنی، واگذاری حق سکونت خانه‌ای است به دیگری به طور مطلق و عمری واگذاری آن به طور مادام‌العمر است.

۳۸۹ ۲۵۱۴۰ (٥) فقيه ١٨٦/٤: روى الحسن بن عليّ بن فضّال عن أحمد بن عمر الحلبيّ عن أبيه عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل أسكن داره رجلاً مدّة حياته فقال يجوز له وليس له أن يخرجه قلت فله ولعقبه قال يجوز له، وسألته عن رجل أسكن رجلاً ولم يُوقّت له شيئاً قال: يخرجه صاحب الدّار إذا شاء.

۳۹۰ ۲۵۱۴۱ (٦) الدّعائم ٣٢٤/٢: عن عليّ صلوات الله عليه أنّه قال: العمرىٰ والرّقبىٰ سواء، قال أبو عبدالله عليه السلام العمرىٰ والسّكنىٰ أن يجعل الرّجل للرّجل السّكنىٰ في داره حياته وكذٰلك إذ جعلها له ولعقبه من بعده حتّىٰ يفنى عقبه وليس لهم أن يبيعوا فإذا فنوا رجعت الدّار إلى صاحبها الأوّل.

۳۹۱ ۲۵۱۴۲ (٧) العوالي ٢٦٣/٣: روى جابر أنّ النّبيّ صلى الله عليه وآله قال: أيّما رجل أعمر عُمرىٰ له ولعقبه فإنّها هي للّذي يعطاها ولا ترجع إلى الّذي أعطاها فإنّه أعطى عطاءاً وقعت فيه المواريث.

۳۹۲ ۲۵۱۴۳ (٨) الدّعائم ٣٤٤/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: لا بأس أن يحبس الرّجل على بناته ويشترط أنّه من تزوّجت منهنّ فلا حقّ لها في الحبس فإن تأيّمت[1] رجعت إلى حقّها.

۳۹۳ ۲۵۱۴۴ (٩) المقنع ١٦٦: وإذا أوصىٰ لرجل بسكنىٰ داره فلازم للورثة امضاء الوصيّة فإذا مات الموصىٰ له رجعت الدّار ميراثاً. فقه الرّضا عليه السلام ٢٩٩: نحوه إلّا أنّه زاد في آخره (لورثة الميّت).

۳۹۴ ۲۵۱۴۵ (١٠) قرب الإسناد ١٤٧: السّندي بن محمّد البزّاز قال حدّثني أبو البختري وهب بن وهب القرشي عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام أنّ السّكنىٰ بمنزلة العارية إن أحبّ صاحبها أن يأخذها أخذها وإن أحبّ أن يَدَعها فعل أيّ ذٰلك شاء. وتقدّم في أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يدلّ على لزوم مراعاة الشّرط. ولاحظ باب (٢٤) أنّ بيع العين لا يبطل الإجارة من أبوابها (ج ٢٤) ما يمكن أن يستدلّ به على ذٰلك. وفي رواية الحلبيّ (١) من باب (٥) جواز وقف المشاع والصّدقة به قبل القسمة من أبواب الوقوف ج ٢٤ قوله وسألته عن رجل أسكن رجلاً داره في حياته قال يجوز له وليس له أن يخرجه

---

١. أي صارت بلا زوج.

۳۸۹ (۵) عمر حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی دیگری را مادام‌العمر در خانه‌اش ساکن می‌کند.
امام ﷺ فرمود: برای وی جایز است و نمی‌تواند او را بیرون کند.
گفتم: سکونت خانه‌اش را برای وی و نسلش قرار می‌دهد.
امام ﷺ فرمود: برای وی جایز است.
و سؤال کردم: شخصی بدون تعیین مدت به دیگری سکونت می‌دهد.
امام ﷺ فرمود: صاحبخانه هر وقت بخواهد او را بیرون می‌کند.»

۳۹۰ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «عُمریٰ و رُقبی یکسان هستند.
امام صادق ﷺ فرمود: عمری و سکنی این است که شخصی حق سکونت خانه‌اش را مادام العمر به دیگری واگذار کند و همچنین است وقتی که برای وی و نسلش تا انقراض آنان قرار دهد و آنان حق فروش آن را ندارند و پس از انقراض آنان خانه به صاحب اولش باز می‌گردد.»

۳۹۱ (۷) جابر از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر شخصی برای خودش و نسلش خانه‌ای به صورت عمری قرار داده شود، آن خانه متعلق به اوست و به بخشنده باز نمی‌گردد زیرا او چیزی را بخشیده که به ارث می‌رسد.»

۳۹۲ (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «اشکال ندارد که انسان مِلکی را برای دخترانش حبس کند و شرط کند که هریک از آنها ازدواج کردند در آن حقی ندارند و اگر از شوهرش جداشد حقش به وی باز می‌گردد.»

۳۹۳ (۹) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه شخصی حق سکونت خانه‌اش را برای دیگری وصیت کند، وارثان وی باید آن را انجام دهند، آن‌گاه پس از مرگ کسی که برایش وصیت شده خانه به میراث باز می‌گردد.» نظیر این عبارت در کتاب فقه الرضا نیز آمده است.

۳۹۴ (۱۰) وهب بن وهب قریشی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سکنی همانند عاریه است اگر صاحبش دوست داشته باشد آن را بگیرد می‌گیرد و اگر دوست داشته باشد آن را رها کند، این کار را می‌کند، هر کار که بخواهد انجام می‌دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از ابواب خیار مطالبی در ارتباط با لزوم مراعات شرط گذشت و باب بیست و چهارم از ابواب اجاره را بنگر که در آن مطالبی است که می‌توان برای این بحث استدلال کرد.
و در روایت یکم از باب پنجم از ابواب وقوف این گفته و سؤال از امام ﷺ که: «شخصی دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می‌کند. امام ﷺ فرمود: برای وی جایز است و نمی‌تواند بیرونش کند.

قلت فله ولعقبه قال يجوز (له ـ خ) وسألته عن رجل أسكن رجلاً داراً ولم يوقّت له شيئاً قال يخرجه صاحب الدّار إذا شاء. ويأتي في أحاديث الباب التّالي وما يتلوه ما يناسب ذلك.

(۲)

باب حكم من جعل له السّكنى مدّة حياته ومات المالك وأنّ من أعمر شيئاً مادام حيّاً فلورثته إذا توفّي

۳۹۵ ۲۵۱۴۶ (۱) **كافي ٣٨/٧**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب **تهذيب ١٤٢/٩**: **استبصار ١٠٥/٤**: **فقيه ١٨٦/٤**: الحسن بن محبوب عن خالد بن نافع[1] البجليّ عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل جعل لرجل سكنىٰ دار له (مدّة ـ يب ـ فقيه) حياته ـ يعني صاحب الدّار ـ (فمات الّذي جعل السّكنى[2]) (وبقي الّذي جعل له السّكنى أرأيت إن ـ يب ـ صا ـ فقيه) أراد الورثة[3] أن يخرجوه (من الدّار ـ يب ـ صا ـ فقيه) (أ ـ كا فقيه) لهم ذلك؟ (قال ـ كا ـ يب ـ صا): فقال: أرى أن تقوّم الدّار بقيمة عادلة وينظر إلى ثلث الميّت فإن كان في ثلثه ما يحيط بثمن الدّار فليس للورثة أن يخرجوه، وإن كان الثّلث لا يحيط بثمن الدّار فلهم أن يخرجوه قيل له: أرأيت إن مات الرّجل الّذي جعل له السّكنىٰ بعد موت صاحب الدّار (أ ـ خ) يكون السّكنى لعقب الّذي[4] جعل له السّكنىٰ؟ قال: لا. (قال الشّيخ ﷺ في يب: ما تضمّن هٰذا الخبر من قوله ـ يعني صاحب الدّار ـ حين ذكر أن رجلاً جعل لرجل سكنىٰ دار له فإنّه غلط من الرّاوي ووَهَم منه في التّأويل لأنّ الأحكام الّتي ذكرها بعد ذلك إنّما تصحّ إذا كان قد جعل السّكنىٰ حياة من جعلت له السّكنىٰ فحينئذ يقوّم وينظر بإعتبار الثّلث وزيادته ونقصانه ولو كان الأمر على ما ذكره المتأوّل للحديث من أنّه كان جعل له مدّة حياته لكان حين مات بطلت السّكنىٰ ولم يحتج معه إلى تقويمه واعتباره بالثّلث وقد بيّنّا ما يدلّ علىٰ ذلك).

---

١. خالد بن رافع ـ كا. ٢. فلمّا مات صاحب الدّار ـ كا. ٣. ورثته ـ كا.
٤. لورثة الّذي ـ يب ـ صا.

گفتم: برای وی و نسلش قرار می‌دهد. امام ﷺ فرمود: جایز است و سؤال کردم: شخصی حق سکونت خانه‌اش را بدون تعیین مدت به دیگری واگذار می‌کند. امام ﷺ فرمود: صاحبخانه هر وقت بخواهد او را بیرون می‌کند.»

می‌آید:

در دو باب بعدی مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳
حکم کسی که حق سکنی برای او در دوران حیاتش قرار داده شود و مالک هم فوت کند

۳۹۵ (۱) خالد بن نافع بجلی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی حق سکونت یکی از خانه‌هایش را به دیگری تا پایان عمرش - یعنی پایان عمر صاحبخانه - واگذار می‌کند. آن‌گاه صاحبخانه می‌میرد و کسی که حق سکونت برایش قرار داده شده است زنده می‌ماند بفرمایید که اگر وارثان صاحبخانه بخواهند او را بیرون کنند، آیا می‌توانند؟

امام ﷺ فرمود: نظر من این است که آن خانه به طور عادلانه قیمت شود و ثلث میّت نیز محاسبه شود، پس اگر ثلث وی پاسخگوی بهای خانه است، وارثان حق بیرون کردن آن مرد را ندارند ولی اگر ثلث میّت به اندازه بهای خانه نیست می‌توانند او را بیرون کنند.

به امام ﷺ گفته شد: در صورتی که شخصی که برایش حق سکونت قرار داده شده است پس از مرگ صاحبخانه بمیرد، آیا حق سکونت برای فرزندان وی خواهد بود؟ امام ﷺ فرمود: نه.»

مرحوم شیخ طوسی در کتاب التهذیب می‌فرماید: «جمله: «یعنی پایان عمر صاحبخانه.» که در این روایت آمده است، اشتباه و توهمی است از سوی راوی در توضیح و تفسیر روایت. زیرا احکامی را که پس از آن بیان کرده است، تنها در صورتی صحیح است که سکنی تا پایان عمر کسی که حق سکونت برایش قرار داده شده، قرار داده شده باشد و در این صورت است که قیمت می‌شود و با کم و زیادی ثلث در نظر گرفته می‌شود. اگر تفسیر تاویل کننده صحیح بود که صاحبخانه تا پایان عمر خویش حق سکونت خانه‌اش را واگذار کرده بود، با مرگش سکنی باطل می‌شد و نیازی به قیمت کردن خانه و سنجیدن آن با ثلث نبود و به تحقیق بیان کردیم آنچه را که بر این مطلب دلالت می‌کند.»

٢٩٦ ٣٥١٤٧ (٢) **تهذيب ١٤٣/٩: استبصار ١٠٥/٤**: الحسين بن سعيد عن يوسف بن عقيل عن محمّد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قضى فى العمرىٰ أنّها جائزة لمن أعمرها فمن أعمر شيئاً مادام حيّاً فإنّه لورثته إذا توفّى.

(٤)

باب بطلان السّكنى والحَبيس بموت المالك مع عدم تعيين مدّة وأنّه يرجع ميراثاً

٢٩٧ ٣٥١٤٨ (١) **كافى ٣٥/٧**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ١٤١/٩**: أحمد ابن أبى عبدالله (عن أبيه ـ كا) عن **فقيه ١٨٢/٤**: عبدالله بن المغيرة عن عبدالرّحمٰن الخثعمىّ[١] قال: كنت أختلف إلى ابن أبى ليلىٰ فى مواريث لنا ليقسّمها، وكان فيها حَبيس فكان يدافعني، فلمّا طال (ذٰلك ـ فقيه ـ المعانى) (علىّ ـ المعانى) شكوته إلى أبى عبدالله عليه السلام فقال أو ما علم أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أمر بردّ الحبيس وانفاذ المواريث قال: فأتيته ففعل كما كان يفعل فقلت له: إنّى شكوتك إلى جعفر بن محمّد عليه السلام فقال لى كيت وكيت[٢] قال فحلّفنى ابن أبى ليلىٰ أنّه (قد ـ فقيه) قال ذٰلك (لك ـ كا ـ المعانى) فحلفت له فقضى لى بذٰلك. **المعانى ٢١٩**: حدّثنا أبى رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن خالد البرقى عن عبدالله بن المغيرة عن **عبدالرّحمٰن الجعفى** قال: كنت أختلف إلى ابن أبى ليلى فى مواريث وكان يدافعنى (وذكر مثله).

٢٩٨ ٣٥١٤٩ (٢) **كافى ٣٤/٧**: **تهذيب ١٤٠/٩**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه ١٨١/٤**: (روى محمّد ـ فقيه) ابن أبى عمير **تهذيب ٢٩١/٦**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن عبدالله بن أحمد الرّازى عن بكربن صالح عن ابن أبى عمير عن (عمر ـ كا ـ يب ج ٩: فقيه) **ابن أذينة** (البصرى ـ يب ج ٦) قال: كنت شاهداً ابن[٣] أبى ليلىٰ فقضى فى رجل جعل لبعض قرابته غلّة داره ولم يوقّت (لهم ـ يب ج ٦) وقتاً، فمات الرّجل فحضر ورثته ابن أبى ليلىٰ وحضر قرابته[٤] الّذى جعل له (غلّة ـ فقيه) الدّار فقال ابن أبى ليلىٰ: أرىٰ أن أدعها على ما تركها

---

١. الجعفى ـ يب ـ فقيه. ٢. أى كذا وكذا.
٣. لابن ـ فقيه ـ شاهد ابن أبى ليلا ـ يب ـ كا.
٤. قرابة يب ج ٩ ورثة ـ يب ج ٦ ـ والظّاهر انّ ما فى يب تصحيف.

۳۹۶ (۲) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ دربارهٔ عُمری حکم کرد که آن برای کسی که آن را قرار داده است صحیح و لازم است. پس هرکس چیزی را تا زنده است عُمریٰ قرار دهد، پس از مرگش متعلق به وارثانش است.»

باب ۴

بطلان سکنی و حبسِ بدونِ مدت با مرگ مالک

۳۹۷ (۱) عبدالرحمان خثعمی (جعفی) گوید: «من برای تقسیم میراثی که بخشی از آن حبس بود، نزد ابن ابی لیلی رفت و آمد می‌کردم و او مرا رد می‌کرد وقتی این ماجرا زیاد به طول انجامید نزد امام صادق ﷺ در این‌باره شکایت کردم. امام صادق ﷺ فرمود: آیا نمی‌داند که پیامبر اکرم ﷺ به بازگرداندن مال حبس شده و میراث قرار دادن آن دستور داده است.

عبدالرحمان گوید: آن‌گاه نزد ابن ابی لیلی رفتم و او نیز مثل گذشته مرا ردّ کرد. به وی گفتم: من به جعفر بن محمد ﷺ در این باره شکایت کردم و او این چنین فرمود. ابن ابی لیلی با شنیدن این جمله مرا سوگند داد که آیا امام صادق ﷺ چنین گفته است؟ و من برای وی سوگند یاد کردم. آن‌گاه براساس آن حکم کرد.»

۳۹۸ (۲) عمر بن اذینه بصری گوید: «شخصی درآمد خانه‌اش را ـ بدون تعیین مدت ـ برای یکی از بستگانش قرار داده بود. پس از مرگش وارثان وی به همراه کسی که درآمد خانه برایش قرار داده شده بود نزد ابن ابی لیلی آمدند. من خود شاهد بودم که ابن ابی لیلی گفت: نظر من این است که درآمد آن خانه را به همان صورتی که صاحبش قرار داده است، رها کنم.

محمد بن مسلم که در مجلس حضور داشت، گفت: بدان که علی بن ابی‌طالب در همین مسجد بر خلاف تو حکم کرد.

صاحبها فقال (له ـ كا يب) محمّد بن مسلم الثقفى: أما انّ علىّ بن أبى طالب ﷺ قد قضى فى هٰذا المسجد بخلاف ما قضيت (به ـ يب ج ٦) فقال: وما علمك؟ قال: سمعت أبا جعفر (محمّد بن علىّ ـ كا ـ يب ج ٩: فقيه) ﷺ يقول: قضى (أمير المؤمنين ـ كا ـ يب ج ٦) (علىّ ـ كا ـ يب ج ٩: فقيه) (بن أبى طالب ـ كا ـ يب ج ٩) ﷺ بردّ الحَبيس وانفاذ المواريث فقال ابن أبى ليلىٰ: هٰذا عندك فى كتاب؟ قال: نعم. قال: فأرسل (إليه ـ يب) وائتنى به قال (له ـ كا ـ فقيه) محمّد بن مسلم: على أن لا تنظر فى[1] الكتاب إلّا فى ذٰلك الحديث قال: لك ذاك قال (فاحضر الكتاب ـ فقيه) فأراه الحديث عن أبى جعفر ﷺ فى الكتاب فردّ قضيّته. **المعانى ۲۱۹**: أبى ﷺ قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمّد بن أحمد قال: حدّثنا عبدالله بن أحمد الرّازى عن بكر بن صالح عن ابن أبى عمير عن ابن عيينة البصرىّ قال: كنت شاهداً عند ابن أبى ليلىٰ (وذكر نحوه).

(٥)

باب أنّ من حبس مملوكة لأحد تخدمه مدّة حياته فأبقتْ قبل أن يموت المالك عتقتْ إذا مات المالك وليس للورثة أن يستخدموها قدر ما أبقت

٣٩٩ ٣٥١٥٠ (١) **كافى ٣٤/٧: تهذيب ١٤٣/٩**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن يعقوب بن شعيب **تهذيب ٢٦٤/٨: استبصار ٣٢/٤**: الحسين بن سعيد عن علىّ بن النّعمان عن يعقوب بن شعيب (عن أبى عبدالله ﷺ قال: سألته)[2] عن الرّجل يكون له الخادم (تخدمه ـ كا ـ يب ج ٩) فيقول: هى لفلان تخدمه ما عاش فإذا مات فهى حرّة فتأبق الأمة قبل أن يموت الرّجل بخمس سنين أو ستّ (سنين ـ يب ج ٨: صا) ثمّ يجدها ورثته، ألهم أن يستخدموها قدر[3] ما أبقت؟ قال: (لا ـ يب ج ٨: صا) إذا مات الرّجل فقد عتقت. **المقنع ١٥٨**: سئل عن الرّجل (وذكر نحوه).

٤٠٠ ٣٥١٥١ (٢) **تهذيب ١٤٣/٩**: يونس بن عبدالرّحمٰن عن العلا عن محمّد بن مسلم قال: سألت أباجعفر ﷺ عن رجل جعل لذات محرم جاريته حياتها قال: هى لها على النّحو الّذى قد قال.

---

١. من ـ فقيه. ٢. قال سألت أباعبدالله ﷺ يب ج ٨ ـ صا. ٣. بعد ـ يب ج ٨ ـ صا.

ابن ابی لیلی گفت: تو از کجا می دانی؟

محمد بن مسلم گفت: از ابوجعفر شنیدم که می‌فرمود: امیرمؤمنان ﷺ به بازگرداندن مال حبس شده و جاری کردن حکم میراث بر آن حکم کرد.

ابن ابی لیلی گفت: آیا در این باره نوشته‌ای نزد توست؟

محمد بن مسلم گفت: آری.

ابن ابی لیلی گفت: کسی را بفرست تا آن را نزد من بیاورد.

محمد بن مسلم گفت: به این شرط که در آن کتاب تنها به این روایت نگاه کنی. [و روایات دیگر را مطالعه نکنی.]

ابن ابی لیلی گفت: به این شرط عمل خواهم کرد.

محمد بن مسلم کتاب را آورد و حدیثِ امام باقر ﷺ را به وی نشان داد و ابن ابی لیلی حکم خود را نقض کرد.»

این حدیث از ابن عیینه بصری نیز روایت شده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۵

حکم فرار برده‌ای که برای خدمت به کسی وقف شده است

۳۹۹ (۱) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی کنیزی دارد، آن‌گاه می‌گوید: این کنیز متعلق به فلانی، تا او زنده است به وی خدمت کند و پس از مرگ وی آزاد است. سپس آن کنیز پنج یا شش سال پیش از مرگ آن شخص می‌گریزد و پس از مرگش وارثان وی کنیز را می‌یابند. آیا می‌توانند به اندازه‌ای که گریخته او را به کار گمارند؟

امام ﷺ فرمود: نه، با مرگ آن مرد، کنیز آزاد شد.»

۴۰۰ (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال کردم: شخصی کنیزش را برای یکی از بستگانش تا زنده است قرار می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: کنیز به همان صورتی که صاحبش گفته، متعلق به اوست.»

كتاب الهِبات وأبوابها

(١)

باب ما ورد في حلّيّة الهبة في غير المحرّمات
واستحبابها للمؤمنين خصوصاً الأقرباء

٤٠١ ٢٥١٥٢ **(١) إثبات الوصيّة** ١٤٨: روى عن سعيد بن المسيّب قال قحط المدينة فخرج النّاس يميناً وشمالاً فمددت عيني فرأيت شخصاً أسود على تلّ قد انفرد فقصدت نحوه، فرأيته يحرّك شفتيه فلم يتمّ دعاءه، حتّى أقبلت غمامة، فلمّا نظر إليها حمد الله وانصرف وأدركنا المطر حتّى ظننّاه المغرق[١]، فأتبعته حتّى دخل دار عليّ بن الحسين عليه السلام، فدخلت إليه فقلت له: يا سيّدي في دارك غلام أسود تفضّل عليّ ببيعه[٢] فقال: يا سعيد ولِمَ لا يوهب لك، ثمّ أمر القيّم على غلمانه بعرض[٣] كلّ من في الدّار عليه فجمعوا فلم أر صاحبي بينهم فقلت (له ـ ك) فلم أره فقال: إنّه لم يبق إلّا فلان السّائس فأمر به فأحضر، فإذا هو صاحبي فقلت له: هٰذا هو فقال له: يا غلام إنّ سعيداً قد ملكك فامض معه، فقال لي الأسود: ما حملك على أن فرّقت بيني وبين مولاي فقلت له: إنّي رأيت ما كان منك على التّل فرفع يده إلى السّماء مبتهلاً ثمّ قال: إن كانت سريرة ما بينك وبيني قد أذعتها عليّ فاقبضني إليك، فبكى عليّ بن الحسين عليه السلام وبكى من حضره وخرجت باكياً، فلمّا صرت إلى منزلي وافاني رسوله عليه السلام فقال لي: إن أردت أن تحضر جنازة صاحبك فافعل فرجعت معه ووجدت العبد قد مات بحضرته.

---

١. ظننّا الغرق ـ ك. ٢. ببيعه ـ خ. ٣. يعرض ـ خ.

فصل بیست و سوم: ابواب هبه

باب ۱

جواز هبه در غیر حرام، استحباب آن برای مؤمنان و به ویژه بستگان

(۱) سعید بن مسیب گوید: «در مدینه قحطی آمد و مردم از هر طرف [برای درخواست باران] ۴۰۱
بیرون آمدند. نگاهی به جمعیت انداختم. در میان مردم مرد سیاه‌پوستی را تنها بر روی بلندی مشاهده کردم. به طرف وی حرکت کردم وقتی به وی نزدیک شدم، دیدم لبانش حرکت می‌کند، هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها به سوی مدینه آمدند. با مشاهده آنها سپاس و ستایش خدا را به‌جا آورد و رفت. آن‌گاه آن چنان بارانی بر ما باریدن گرفت که گمان کردیم غرق می شویم. من آن شخص سیاهپوست را تعقیب کردم تا وارد خانه علی بن حسین ﷺ شد. نزد امام ﷺ رفتم و گفتم: سرورم! در خانه شما برده سیاهی است، با فروش آن، بر من منت گذار!

امام سجاد ﷺ فرمود: ای سعید! چرا او را به تو نبخشم؟ آن‌گاه به سرپرست بردگانش دستور داد همه بردگان خانه را بر من عرضه کند. همه آنان را یک‌جا گرد آوردند، ولی من گمشده خود را در میان آنان نیافتم. از این رو به امام ﷺ گفتم: او را نمی‌بینم.

سرپرست بردگان گفت: جز فلان برده مراقب چارپایان کسی باقی نمانده است.

امام ﷺ دستور داد او را نیز حاضر کردند، تا چشمم به وی افتاد گفتم: این همان است.

امام ﷺ فرمود: ای غلام! سعید مالک تو شد، همراهش برو!

برده سیاه به من گفت: چه عاملی سبب شد تا میان من و مولایم جدایی افکنی؟

گفتم: من آنچه را بر روی بلندی انجام دادی، مشاهده کردم.

غلام با شنیدن این سخن دستانش را با حالت گریه و زاری به آسمان بلند کرد و سپس گفت: اگر میان من و تو رازی بود که آن را آشکار کردی، پس مرا به سوی خودت فراخوان!

امام سجاد ﷺ از این سخن گریست و همه حاضران به گریه افتادند. من نیز با چشم گریان بیرون آمدم و وقتی به منزلم رسیدم، فرستاده امام سجاد ﷺ نزد من آمد و گفت: اگر می‌خواهی بر جنازه دوستت حاضر شوی، بیا.

وتقدّم فى رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله ﷺ فكلّ مأمور به ممّا هو غذاء للعباد وقوامهم به فى أُمورهم فى وجوه الصّلاح (إلى أن قال) فهٰذا كلّه حلال بيعه وشراءه وإمساكه واستعماله وهبته وعاريته وامّا وجوه الحرام من البيع والشّراء فكلّ أمر يكون فيه الفساد ممّا هو منهيّ عنه من جهة أكله وشربه أو كسبه أو نكاحه أو ملكه أو إمساكه أو هبته (إلى أن قال) فهٰذا كلّه حرام ومحرّم، وقوله ﷺ وكذٰلك كلّ بيع ملهوّبه وكلّ منهيّ عنه ممّا يتقرّب به لغير الله (الى ان قال) فهو حرام محرّم حرام بيعه وشراءه وإمساكه وملكه وهبته وعاريته وجميع التقلّب فيه إلّا فى حال تدعو الضرورة فيه إلى ذٰلك وقوله ﷺ وامّا ما يجوز من الملك والخدمة فستّة وجوه ملك الغنيمة وملك الشّراء وملك الميراث وملك الهبة وملك العارية وملك الأجر فهٰذه وجوه ما يحلّ الخ. وفى أحاديث باب (٧٧) استحباب الإهداء إلى المسلم ولو نبقاً وباب (٧٨) جواز قبول الهديّة الّتى يراد بها العوض ما يدلّ على بعض المقصود. ويأتى فى الأحاديث الآتية المربوطة بأبواب الهبات ج ٢٤ ما يناسب ذٰلك.

(٢)

باب أنّ من كانت له على رجل دراهم فوهبها له هل له أن يرجع فيها أم لا؟

٤٠٢ (١) **استبصار** ١١١/٤: **تهذيب** ١٥٤/٩: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ٣٢/٧: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير عن **معاوية** بن عمّار قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يكون له على الرّجل الدّراهم فيهبها له أله أن يرجع فيها؟ قال: لا. (حمله الشّيخ ﷺ فى صا على الإستحباب).
٢٥١٥٣

٤٠٣ (٢) **الدّعائم** ٣٢٣/٢: قال (جعفر بن محمّد ﷺ) فى الرّجل يكون له على الرّجل الدّراهم فيهبها له قال: ليس أن يرجع فيها.
٢٥١٥٤

٤٠٤ (٣) **تهذيب** ١٥٥/٩: الحسين بن سعيد عن فضالة عن معاوية بن عمّار قال: قلت لأبى عبدالله ﷺ: رجل كانت عليه دراهم لإنسان فوهبها له، ثمّ رجع فيها، ثمّ وهبها له، ثمّ رجع فيها، ثمّ وهبها له، ثمّ هلك، قال: هى للّذى وهب له.
٢٥١٥٥

هنگام بازگشت مشاهده کردم که آن برده در حضور امام سجاد ﷺ جان سپرده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام ﷺ که: «... هر چیزی که به آن دستور داده شده است از آنچه غذای مردم و سامان امورشان در راه‌های صلاح به آن است... پس همه این‌ها خرید و فروش و نگهداری و به کارگیری و بخشیدن و عاریه دادنش حلال است و شیوه‌های حرام خرید و فروش، پس هرآنچه دارای فساد است از چیزهای نهی شده از نظر خوردن یا نوشیدن یا کسب یا ازدواج یا مالک شدن یا نگهداری یا بخشیدن... پس همه این‌ها حرام و حرام شده است.»

و همچنین این سخن امام ﷺ که: «و همچنین هر کالای سرگرم‌کننده و نهی شده از چیزهایی که با آن به غیر خدا نزدیک می‌شود... پس آن حرام و حرام شده است، خرید و فروش و نگهداری و مالک شدن و بخشش و عاریه دادن و هرگونه تصرفی در آن مگر در حال ناچاری حرام است.»

و این سخن: «مالکیت و به خدمت گرفتن برده از شش راه جایز است: مالکیت غنیمت، مالکیت از راه خرید، مالکیت از راه میراث، مالکیت از راه بخشش، مالکیت از راه عاریه و مالکیت اجرت پس این جهات حلال است.»

و در روایات باب هفتاد و هفتم و هفتاد و هشتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایات ابواب بعدی مربوط به ابواب هبات مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲

حق رجوع در هبهٔ دین

۴۰۲ (۱) معاویة بن عمار گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی از دیگری تعدادی درهم طلبکار و آن‌ها را به وی می‌بخشد، آیا می‌تواند بازگردد؟

امام ﷺ فرمود: نه.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در کتاب الاستبصار این روایت را حمل بر استحباب کرده است.

۴۰۳ (۲) در کتاب دعائم الاسلام دربارهٔ شخصی که درهم‌هایی را که از دیگری طلبکار بود، بخشید روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «حق بازگرداندن آنها را ندارد.»

۴۰۴ (۳) معاویة بن عمار گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی تعدادی درهم به دیگری بدهکار بود. طلبکار آنها را به وی بخشید سپس برگشت، آن‌گاه بخشید و پس از آن بازگشت، آن‌گاه برای بار سوم بخشید و درگذشت.

امام ﷺ فرمود: آنها متعلق به کسی است که به وی بخشیده است.»

(۳)

باب أنّ من كان له على رجل مال فوهبه لولده ثمّ وهبه لمن هو عليه صحّت الهبة

۴۰۵ ۳۵۱۵۶ (۱) **تهذيب ۱۵۷/۹: استبصار ۱۰۶/۴**: أحمد بن محمّد عن الحسين عن صفوان بن يحيى قال: سألت الرّضا ﷺ عن رجل كان له على رجل مال فوهبه لولده، فذكر له الرّجل المال الّذي له عليه فقال له: ليس عليك فيه[۱] شيء في الدّنيا والآخرة يطيب ذلك له وقد كان وهبه لولد له؟ قال: نعم. يكون وهبه له ثمّ نزعه فجعله هبة لهذا. (حمله الشّيخ ﷺ في صا على ما إذا كان الولد كبيراً). ويأتي في أحاديث باب (۷) حكم الرّجوع في الهبة والنّحل ما يناسب ذلك.

(۴)

باب جواز تفضيل بعض الأولاد والنّساء على بعض في العطيّة خصوصاً مع المزيّة وكراهة ذلك مع عدمها

۴۰۶ ۳۵۱۵۷ (۱) **تهذيب ۱۵۶/۹**: يونس بن عبدالرّحمٰن عن أبي المعزا عن أبي بصير قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يخصّ بعض ولده بالعطيّة قال إن كان موسراً فنعم وإن كان معسراً فلا.

۴۰۷ ۳۵۱۵۸ (۲) **الدّعائم ۳۲۲/۲**: روينا عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن الرّجل يفضّل بعض ولده على بعض في الهبة والعطيّة فقال لا بأس بذلك إذا كان صحيحاً يفعل في ماله ما شاء فأمّا إن كان مريضاً ومات من علّته تلك لم تجز وقال: إذا وهب الرّجل لولده ما شاء وفضّل بعضهم على بعض بما أعطاه وأخرجه من ملكه إلى ملك من أعطاه إيّاه من ولده وهو صحيح جائز الأمر فلا بأس بذلك وله ماله يصنعه حيث أحبّ وقد صنع ذلك عليّ ﷺ بابنه الحسن، وفعل ذلك الحسين بابنه عليّ، وفعل ذلك أبي، وفعلت أنا.

---

۱. منه ـ صا.

باب ۳

حکم بخشیدن طلب به فرزند و سپس به بدهکار

۴۰۵ (۱) صفوان بن یحیی گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: شخصی از دیگری طلبکار بود و آن را به فرزندش بخشید. آن‌گاه بدهکار دربارهٔ بدهی‌اش با وی صحبت کرد و او گفت: در دنیا و آخرت چیزی بدهکار نیستی و آن را به وی بخشید در حالی که پیش‌تر به فرزندش بخشیده بود.

امام ﷺ فرمود: آری، آن را به فرزندش بخشید، سپس از او گرفت و به بدهکار بخشید.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در کتاب الاستبصار، این روایت را در موردی حمل کرده است که فرزند بالغ باشد.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هفتم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴

جواز فرق گذاشتن میان همسران و فرزندان

۴۰۶ (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی به برخی از فرزندانش چیزی می‌بخشد.

امام ﷺ فرمود: اگر توانگر است اشکال ندارد و اگر تنگدست است این کار را نکند.»

۴۰۷ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی در میان فرزندانش در بخشش و عطیه تفاوت می‌گذارد.

امام ﷺ فرمود: در صورتی که سالم است اشکال ندارد، در مالش هرگونه که بخواهد تصرف می‌کند و اگر بیمار است و بر اثر آن بیماری بمیرد، جایز نیست.

و فرمود: هرگاه شخصی به فرزندش آنچه می‌خواهد ببخشد و میان آنان در بخشش فرق گذارد به شرط آن‌که آنچه راکه بخشیده از ملک خود بیرون و به ملک کسی که به وی بخشیده داخل کند و سالم و جایز التصرف باشد، اشکالی در آن نیست. مالش متعلق به اوست در هر کجا که دوست داشته باشد مصرف می‌کند.

به تحقیق علی ﷺ با فرزندش حسن ﷺ این‌گونه رفتار کرد و امام حسین ﷺ با فرزندش علی ﷺ همین‌طور رفتار کرد. پدر من نیز چنین کرد و من نیز انجام دادم.»

۴۰۸ ۲۵۱۵۹ (۳) **تهذيب ۹/۲۰۱: استبصار ۱۲۷/۴:** الحسين بن سعيد عن النّضر عن القاسم عن جرّاح المدائني قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن عطيّة الوالد لولده ببيّنة قال إذا أعطاه في صحّته جاز. ويأتي في غير واحد من أحاديث باب (۱۱) حكم التّصرّفات المنجّزة في مرض الموت من أبواب الوصيّة ج ۲۴ ما يدلّ علىٰ أنّ صاحب المال أحقّ بماله مادام فيه شيء من الرّوح يضعه حيث شاء. وفي أحاديث باب (۶۸) جواز تفضيل بعض الأولاد علىٰ بعض من أبواب أحكام الأولاد ج ۲۶ ما يدلّ علىٰ ذٰلك فلاحظ.

(۵)

باب جواز هبة المشاع

۴۰۹ ۲۵۱۶۰ (۱) **الدّعائم ۲/۳۲۳:** عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه أجاز هبة المشاع إذا قبلت وتقبض بمثل ما يقبض به المشاع. وتقدّم في رواية الحلبيّ (۱) من باب (۵) جواز وقف المشاع من أبواب الوقوف ج ۲۴ قوله سألته عن دار لم تقسم فتصدّق بعض أهل الدّار بنصيبه من الدّار قال يجوز قلت أرأيت إن كانت هبة قال يجوز. ولاحظ سائر أحاديث الباب فإنّ لها مناسبة بالمقام.

(۶)

باب أنّه لاينبغي لمن أعطىٰ لله أن يرجع فيه ولايرجع الرّجل فيما يهب لامرأته والمرأة فيما تهب لزوجها وحكم هبة المرأة من مالها بغير اذن زوجها

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۲۲۹: ﴿ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكُۢ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُۢ بِإِحْسَٰنٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُوا۟ مِمَّآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ شَيْـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ﴾

النّساء (۴): ۴: ﴿وَءَاتُوا۟ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَىْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيٓـًٔا مَّرِيٓـًٔا﴾.

(۲) جراح مدائنی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ بخشش پدر به فرزند با بیّنه سؤال کردم، امام ﷺ فرمود: هرگاه در حال سلامتی ببخشد جایز است.» ۴۰۸

ارجاعات

می‌آید:

در بسیاری از روایات باب یازدهم از ابواب وصیت مطالبی خواهد آمد که دلالت می‌کند که تا روح در بدن انسان است، اختیاردار اموالش هست و در هر کجا بخواهد مصرف می‌کند.

و در روایات باب شصت و هشتم از ابواب احکام فرزند مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند؛ ملاحظه کنید.

باب ۵

جواز هبهٔ مال مشاع

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ بخشش مال مشاع را در صورت پذیرفتن اجازه داد و همانند مال مشاع تحویل گرفته می‌شود.» ۴۰۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب وقوف این گفته که: «از امام ﷺ دربارهٔ خانه تقسیم نشده‌ای که یکی از صاحبانش سهم خود را صدقه می‌دهد سؤال شد. امام ﷺ فرمود: جایز است.

گفتم: اگر بخشش باشد چه می‌فرمایید؟

فرمود: جایز است.»

سایر روایات آن باب را نیز بنگر زیرا مناسب با این مقام است.

باب ۶

حکم رجوع در هبه و هبهٔ زن بدون اجازه شوهرش

خداوند متعال می‌فرماید:

طلاق دو مرتبه است، پس یا نگه داشتن زن است به طور پسندیده یا رهاکردن وی با نیکی و برای شما حلال نیست که از آنچه به همسران‌تان داده‌اید چیزی بگیرید مگر آن‌که بترسند که حدود الهی را در کنار هم رعایت نکنند...[1].

و مهریه زنان را به عنوان هدیه به آنان بپردازید، آن‌گاه اگر چیزی از آن را با میل قلبی برای‌تان حلال کردند، پس آن را خوش و گوارا بخورید[2].

---

۱. بقره ۲ / ۲۲۹. ۲. نساء ۴ / ۴.

۴۱۰ ۳۵۱۶۱ (۱) كافى ۳۰/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و تهذيب ۱۵۲/۹: استبصار ۱۱۰/۴: أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن زرارة عن أبي‌عبدالله ﷺ قال: إنّما الصّدقة محدثة، إنّما كان النّاس على عهد رسول الله ﷺ ينحلون ويهبون ولا ينبغي لمن أعطى لله عزّوجلّ شيئاً أن يرجع فيه قال: وما لم يعط[۱] لله وفي الله فإنّه يرجع فيه، نحلة[۲] كانت أو هبة، حيزت أو لم تحز، ولا يرجع الرّجل فيما يهب لإمرأته، ولا المرأة فيما تهب لزوجها حيز[۳] أو لم يحز أليس[۴] الله تبارك وتعالى يقول: ﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُوا[۵] مِمَّآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا﴾ وقال: ﴿فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيٓـًٔا مَّرِيٓـًٔا﴾ وهذا يدخل في الصّداق والهبة. تهذيب ۴۶۳/۷: الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن أبي عبيدة عن أبي جعفر ﷺ قال: لا يرجع الرّجل (وذكر مثله). (حمله الشّيخ ﷺ على الإستحباب). تفسير العيّاشي ۱۱۷/۱: عن زرارة عن أبي جعفر ﷺ قال لا ينبغي لمن أعطى لله شيئاً (وذكر نحوه إلى قوله هنيئاً مريئاً.)

۴۱۱ ۳۵۱۶۲ (۲) تفسير العيّاشي ۲۱۹/۱: عن عليّ بن رئاب عن زرارة قال: لا ترجع المرأة فيما تهب لزوجها حيزت أو لم تحز أليس الله يقول: ﴿فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيٓـًٔا مَّرِيٓـًٔا﴾.

۴۱۲ ۳۵۱۶۳ (۳) فقيه ۲۷۳/۴: من ألفاظ رسول الله ﷺ الموجزة الّتي لم يسبق إليها، هبة الرّجل لزوجته تزيد في عفّتها. وتقدّم في رواية ابن مسلم (۳) من باب (۳) حكم الرّجوع في الصّدقة والوقف من أبواب الوقوف ج ۲۴ قوله ﷺ لا يرجع في الصّدقة إذا ابتغى بها وجه الله عزّوجلّ، وقال الهبة والنّحلة يرجع فيها صاحبها إن شاء حيزت أو لم تحز إلّا لذي رحم فإنّه لا يرجع فيه. وفي أحاديث باب (۱۲) حكم صدقة المرأة وهبتها من مالها بغير اذن زوجها ما يدلّ على ذيل الباب. ويأتي في رواية أبي ولّاد (۹) من باب (۱۱) حكم التّصرّفات المنجّزة في مرض الموت من أبواب الوصيّة ج ۲۴ قوله الرّجل يكون لامرأته عليه الدّين فتبرئه منه

---

۱. يعطه ـ صا.

۲. النّحلة بالكسر العطيّة، والنّحل العطيّة والهبة ابتداء من غير عوض ولا استحقاق. (لسان العرب: ۶۵۰/۱۱).

۳. حيزا أو لم يحازا ـ صا يب ج ۷. ۴. لأنّ ـ صا. ۵. ولا تأخذوا ـ كا ـ يب.

۴۱۰ (۱) زراره از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «همانا صدقه، جدید است. در زمان پیامبر اکرم ﷺ مردم به یکدیگر بخشش و هدیه می‌دادند و کسی که چیزی را برای خداوند می‌بخشد، بازگشت از آن شایسته وی نیست.

و فرمود: تا وقتی چیزی برای خدا و در راه خدا داده نشده است، برگشت‌پذیر است خواه هبه باشد یا نحله، تحویل گرفته شده باشد یا نه و انسان از آنچه به همسرش بخشیده بازنمی‌گردد و زن از آنچه به شوهرش بخشیده بازنمی‌گردد، خواه تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد، مگر خداوند تبارک و تعالی نمی‌فرماید: «و برای‌تان حلال نیست که از آنچه به همسرانتان داده‌اید، چیزی بگیرید»؟

و فرمود: ... آن‌گاه اگر چیزی از آن را با میل قلبی برای‌تان حلال کردند، پس آن را خوش و گوارا نوش‌جان کنید.

و این در مهریه و بخشش صدق می‌کند.»

این روایت از ابوعبیده از امام باقر ﷺ نیز نقل شده است و مرحوم شیخ طوسی ﷺ آن را بر استحباب حمل کرده است.

همچنین این روایت به استثنای بخشی از آغاز و انجام آن از زراره از امام باقر ﷺ نیز نقل شده است.

۴۱۱ (۲) علی بن رئاب از زراره روایت می‌کند که گفت: «زن از آنچه به شوهرش بخشیده بازنمی‌گردد، خواه تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد مگر خداوند نمی‌فرماید: «آن‌گاه اگر چیزی از آن را با میل قلبی برای‌تان حلال کردند، پس آن را خوش و گوارا بخورید.»

۴۱۲ (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «از سخنان کوتاه و پرمعنای پیامبر اکرم ﷺ که سابقه نداشته است، این است: بخشش انسان به همسرش بر پاکدامنی و خویشتن‌داری زن می‌افزاید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب سوم از ابواب وقوف فرموده امام ﷺ که: «در صدقه‌ای که به وسیله آن خشنودی خداوند عزیز و باشکوه طلب شود، بازگشت نیست.

و فرمود: بخشش و هدیه، صاحبش اگر بخواهد از آن بازمی‌گردد، تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد مگر به خویشاوند که در آن بازگشت نیست.»

و در روایات باب دوازدهم مطالبی که بر ذیل باب دلالت می‌کند وجود دارد.

في مرضها قال بل تهبه له فيجوز هبتها له ويحتسب ذٰلك من ثلثها إن كانت تركت شيئاً. وفي رواية الحلبيّ (۱۰) قوله المرأة تبرئ زوجها من صداقها في مرضها قال لا. وفي رواية سماعة (۱۱) قوله الرّجل يكون لامرأته عليه الصّداق أو بعضه فتبرئه منه في مرضها فقال لا ولٰكنّها إن وهبت لزوجها جاز ماوهبت له من ثلثها.

(۷)

باب حكم الرّجوع في الهبة والنّحل قبل القبض وبعده وحكم اعتبار نيّة القربة فيهما

٤١٣ ٢٥١٦٤ (۱) تهذيب ١٥٦/٩: استبصار ١١٠/٤: يونس بن عبد الرّحمن عن أبي المعزا[1] عن أبي بصير قال: قال أبو عبدالله ﷺ: الهبة جائزة قبضت أو لم تقبض، قسمت أو لم تقسم، والنّحل لا يجوز حتّىٰ يقبض، وإنّما أراد النّاس ذٰلك[2] فأخطأوا. المعاني ٣٩٢: حدّثنا أبي ﷺ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمّد ابن أبي عمير عن أبي المغرا عن أبي بصير عن أبي جعفر ﷺ (مثله بتقديم وتأخير).

٤١٤ ٢٥١٦٥ (۲) الدّعائم ٣٢٢/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: الهبة جائزة إذا قُبِلَتْ: قُبِضَتْ أو لم تُقْبَضْ، قُسِمَتْ أو لم تُقْسَم.

٤١٥ ٢٥١٦٦ (۳) كافي ٣٣/٧: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان تهذيب ١٥٦/٩: استبصار ١١٠/٤: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن أبي مريم (عن أبي جعفر ﷺ ـ كا) قال: إذا تصدّق الرّجل بصدقة (أو هبة يب ـ صا): قبضها صاحبها أو لم يقبضها، علمت أو لم تعلم فهي جائزة. تهذيب ١٥٦/٩: استبصار ١١٠/٤ ـ الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن عبد الرّحمٰن بن سيّابة عن أبي عبدالله ﷺ مثله.

٤١٦ ٢٥١٦٧ (٤) تهذيب ١٥٥/٩: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن أبان عمّن أخبره عن أبي عبدالله ﷺ قال: النّحل والهبة مالم تقبض حتّى يموت صاحبها قال: هي بمنزلة الميراث وإن كان الصّبيّ في حِجره فهو جائز قال: وسألته هل لِأحد أن يرجع في هبته وصدقته[3]؟

---

۱. عن أبي المغرا ـ ئل. ۲. النّحل ـ المعاني. ۳. صدقته أو هبته ـ يب ١٥٨ ـ صدقة أو هبة ـ صا.

می‌آید:

و در روایت نهم از باب یازدهم از ابواب وصیت این گفته به امامؑ که: «مردی به همسرش بدهکار است و زن در حال بیماری او را از بدهی‌اش پاک می‌کند.

امامؑ فرمود: بلکه بدهی را به او می‌بخشد، پس هبه زن به مرد صحیح است و از ثلث وی به حساب می‌آید اگر چیزی برجای گذاشته است.»

و در روایت دهم این گفته که: «آیا زن می‌تواند در حال بیماری، مرگ ذمه شوهرش را از بابت مهریه‌اش پاک کند؟ امامؑ فرمود: نه»

و در روایت یازدهم این گفته که: «مردی مهریه همسرش یا بخشی از آن را بدهکار است و آیا همسرش می‌تواند در حال بیماری، مرگ ذمه شوهرش را پاک کند؟ امامؑ فرمود: نه ولی اگر چیزی به شوهرش ببخشد از ثلث وی به حساب می‌آید.»

باب ۷

حکم رجوع در هبه و نحله

۴۱۳ (۱) ابوبصیر از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «هبه جایز تحویل گرفته شود یا تحویل گرفته نشود، تقسیم شود یا تقسیم نشود و نحله پیش از تحویل صحیح نیست. همانا مردم آن را قصد می‌کنند ولی اشتباه می‌کنند.»

ابوبصیر نظیر این روایت را از امام باقرؑ نیز نقل کرده است.

۴۱۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «هبه صحیح و گذراست در صورتی که پذیرفته شود؛ تحویل گرفته شود یا تحویل گرفته نشود، تقسیم شود یا تقسیم نشود.»

۴۱۵ (۳) ابومریم از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی چیزی را صدقه دهد، کسی که صدقه به او داده شده چه تحویل بگیرد یا تحویل نگیرد، بداند یا نداند، آن صدقه صحیح و لازم است.»

عبدالرحمان بن سیابه از امام صادقؑ نیز نظیر این حدیث را روایت کرده است.

۴۱۶ (۴) ابان از شخصی روایت می‌کند که گفت: «از امام صادقؑ دربارهٔ نحله و هبه‌ای که پیش از تحویل گرفته شدن صاحبش می‌میرد سؤال کردم. امام فرمود: آن به منزله میراث است و اگر به کودک در دامنش باشد آن صحیح و گذراست.

و سؤال کردم: آیا کسی می‌تواند از هبه و صدقه خویش بازگردد؟

قال: إذا تصدّق[1] لله فلا، وأمّا النّحل[2] والهبة فيرجع[3] فيها حازها أو لم يحزها،[4] وإن كانت لذي قرابة. استبصار ۱۰۶/٤: عليّ بن الحسن بن فضّال عن العبّاس بن عامر عن داود بن الحصين عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته هل لِأحد أن يرجع (وذكر مثله).

٤١٧ ٢٥١٦٨ (٥) تهذيب ١٥٨/٩: محمّد بن عليّ بن محبوب عن استبصار ١٠٧/٤: أحمد بن محمّد عن ابن أبي نصر عن حمّاد عن المعلّى بن خنيس قال: سألت أبا عبدالله ﷺ هل لأحد (وذكر مثله (وزاد في يب ١٥٨) وقال: من أضرّ بطريق المسلمين شيئاً فهو ضامن قال: وسمعته يقول: لا تحلّ الصّدقة لأحد من ولد العبّاس ﷺ ولا لِأحد من ولد عليّ ﷺ ولا لنظرائهم من ولد عبدالمطّلب ﷺ).

٤١٨ ٢٥١٦٩ (٦) تهذيب ١٥٧/٩: استبصار ١٠٧/٤: عليّ بن الحسن بن فضّال عن العبّاس بن عامر عن داود بن الحصين عن أبي عبدالله ﷺ قال: الهبة والنّحلة ما لم تقبض حتّىٰ يموت صاحبها قال: هي ميراث فإن كانت لصبيٍّ في حِجره فأشهد[5] عليه فهو جائز.

٤١٩ ٢٥١٧٠ (٧) تهذيب ١٥٨/٩: استبصار ١٠٧/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم عن عبدالرّحمٰن بن حمّاد عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي عبدالله ﷺ قال: أنت بالخيار في الهبة مادامت في يدك فإذا خرجت إلى صاحبها فليس لك أن ترجع فيها (يب ـ وقال: قال رسول الله ﷺ: من رجع في هبته فهو كالرّاجع في قيئه). استبصار ١٠٩/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن جرّاح المدائني عن أبي عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ من رجع في هبته فهو كالرّاجع في قيئه.

٤٢٠ ٢٥١٧١ (٨) كافي ٣٢/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٥٤/٩: أحمد ابن أبي عبدالله عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن رجل أعطى اُمّه عطيّة فماتت وكانت قد قبضت الّذي أعطاها وبانت به[6] قال هو والورثة فيها سواء.

---

١. أما ما تصدّق به ـ يب ١٥٨ ـ صا.
٢. النّحلة ـ صا.
٣. يرجع ـ يب ١٥٨ ـ صا ١٠٧.
٤. فيهما حازهما أو لم يحزهما ـ صا ١٠٧.
٥. وأشهد ـ صا.
٦. وبانت به كناية عن تمامية القبض (آ ت) ـ ثابت به ـ خ يب.

امامؑ فرمود: در صورتی که برای خدا صدقه دهد، نه ولی نحله و هبه را می‌توان از آن بازگشت، تحویل بگیرد یا تحویل نگیرد، هرچند به خویشاوند باشد.»

داود بن حصین از امام صادقؑ پرسش دوم را روایت کرده است.

(۵) معلی بن خنیس از امام صادقؑ بخش پایانی روایت پیش را آورده است و در ادامه آن ۴۱۷
می‌افزاید: «و فرمود: هرکس به جاده مسلمانان زیان بزند، ضامن است.

و از وی شنیدم که می‌فرمود: صدقه برای هیچ‌یک از فرزندان عباس و فرزندان علیؑ و نظایر آنها از فرزندان عبدالمطلب حلال نیست.»

(۶) داود بن حصین گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ هبه و نحله‌ای که پیش از تحویل صاحبش ۴۱۸
می‌میرد سؤال کردم. امامؑ فرمود: آن میراث است و اگر برای کودکی باشد که در دامن اوست بر آن گواهی بده که آن جایز است.»

(۷) ابراهیم بن عبدالحمید از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی که هبه در دست ۴۱۹
توست، اختیارش به دست توست، پس هرگاه به سوی هبه گیرنده رفت، تو حق بازگرداندن آن را نداری.»

و از پیامبر اکرمﷺ روایت کرد که فرمود: «هرکس از بخشش خود بازگردد، همانند کسی است که استفراغش را بازگرداند.»

جراح مدائنی از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس از بخشش خود بازگردد، همانند کسی است که استفراغش را بازگرداند.»

(۸) سماعه گوید: «از امامؑ سؤال کردم: شخصی هدیه‌ای به مادرش می‌دهد و پس از جداکردن ۴۲۰
و تحویل آن مادرش می‌میرد. امام فرمود: آن شخص با دیگر وارثان نسبت به آن مساوی است.»

۴۲۱ ۲۵۱۷۲ (۹) **كمال الدّين** ۵۲۲: حدّثنا محمّد بن محمّد بن عصام الكليني ﷺ قال: حدّثنا **فقيه** ۱۷۳/۴: **وسائل** ۲۳۴/۱۹: محمّد بن يعقوب (الكليني ﷺ ـ كمال الدّين ـ فقيه) عن محمّد بن يحيى (العطّار ـ كمال الدّين) عن **محمّد** بن عيسى بن عبيد (اليقطيني ـ كمال) قال: كتبت إلى عليّ بن محمّد (بن عليّ ـ كمال الدّين) ﷺ رجل جعل لك (جعلني الله فداك ـ كمال الدّين ـ فقيه) شيئاً من ماله ثمّ احتاج إليه أيأخذه لنفسه أو يبعث به إليك؟ فقال: هو بالخيار في ذٰلك مالم يخرجه عن يده ولو وصل إلينا لرأينا أن نواسيه (به ـ كمال الدّين ـ فقيه) وقد احتاج إليه.

۴۲۲ ۲۵۱۷۳ (۱۰) **تهذيب** ۱۵۹/۹: **استبصار** ۱۰۷/۴: محمّد بن أحمد بن يحيى عن موسى بن عمر عن العبّاس بن عامر عن أبان عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ (قال ـ يب): قال: الهبة لا تكون أبداً هبة حتّىٰ يقبضها والصّدقة جائزة عليه (يب ـ وإذا بعث بالوصيّة إلىٰ رجل من بلده فليس له إلّا أن يقبلها وإن كان في بلده ويوجد غيره فذٰلك إليه).

۴۲۳ ۲۵۱۷۴ (۱۱) **كافي** ۶/۷: **تهذيب** ۲۰۶/۹: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن القاسم بن الفضيل عن **فقيه** ۱۴۴/۴: ربعي عن **الفضيل** (بن يسار ـ فقيه) عن أبي عبدالله ﷺ (قال ـ يب كا) في الرّجل يوصى إليه قال: إذا بعث بها إليه من بلد فليس له ردّها (وإن كان في مصر يوجد فيه غيره فذاك إليه ـ فقيه).

۴۲۴ ۲۵۱۷۵ (۱۲) **كافي** ۳۰/۷: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۱۵۳/۹: **استبصار** ۱۰۸/۴: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير عن **عبيد** بن زرارة قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يتصدّق بالصّدقة أله أن يرجع في صدقته؟ فقال: إنّ الصّدقة محدثة إنّما كان النّحل والهبة ولمن وهب أو نحل أن يرجع في هبته حِيزَ أو لم يُحَزْ ولا ينبغي لمن أعطى شيئاً لله عزّوجلّ أن يرجع فيه.

۴۲۵ ۲۵۱۷۶ (۱۳) **تهذيب** ۲۰۶/۸: أحمد بن محمّد بن عيسى عن **محمّد** بن إسماعيل بن بزيع قال: سألت الرّضا ﷺ عن الرّجل يأخذ من اُمّ ولده شيئاً وهبه لها بغير طيب نفسها من خدم أو متاع أيجوز ذٰلك له؟ فقال: نعم. إذا كانت اُمّ ولده.

۴۲۱ (۹) محمد بن عیسی بن عبید یقطینی گوید: «به امام هادی ﷺ نوشتم: فدایت شوم! شخصی بخشی از مالش را برای شما قرار می‌دهد و سپس به آن نیاز پیدا می‌کند، آیا آن را برای خودش بردارد یا آن را به سوی شما بفرستد؟

امام ﷺ فرمود: تا وقتی که آن را از دستش خارج نکرده، اختیارش به دست اوست و اگر به ما برساند نظر ما این است که با او با مساوات و برابری رفتار کنیم در حالی که بدان نیازمند است.»

۴۲۲ (۱۰) ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هبه هرگز هبه نخواهد بود تا این‌که آن را تحویل دهد ولی صدقه بر او جایز است (و هرگاه مالِ وصیتی را از شهر خودش به سوی شخصی [در شهر دیگری] بفرستد آن شخص جز پذیرش آن راهی ندارد و اگر در همان شهر است و دیگری نیز پیدا می‌شود، اختیار با اوست.)»

۴۲۳ (۱۱) فضیل بن یسار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ وصی فرمود: «هرگاه از شهر دیگری برای او بفرستد چاره‌ای جز پذیرش آن ندارد (و اگر در شهری است که دیگری نیز یافت می‌شود، اختیار با اوست).»

۴۲۴ (۱۲) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی چیزی را صدقه می‌دهد، آیا می‌تواند آن را بازگرداند؟

امام ﷺ فرمود: صدقه، جدید است، تنها نحله و هبه وجود داشت و هبه کننده و نحله دهنده می‌توانند از هبه خود بازگردند تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد و برای کسی که چیزی را برای خدا می‌دهد، شایسته نیست که از آن بازگردد.»

۴۲۵ (۱۳) محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: شخصی چیزی را به کنیزش که از آن فرزند دارد، می‌بخشد و آن‌گاه آن را بدون رضایتش از وی می‌گیرد ـ مانند برده یا کالا ـ آیا این کار برای وی جایز است؟

امام ﷺ فرمود: در صورتی که از آن کنیز، فرزند دارد، آری.»

٤٢٦ ٣٥١٧٧ (١٤) تهذيب ١٥٥/٩: استبصار ١٠٨/٤: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن أبان عن عبدالرّحمٰن ابن أبي عبدالله وعبدالله بن سليمان[1] قالا: سألنا أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يهب الهبة أيرجع فيها إن شاء أم لا؟ فقال تجوز الهبة لذوى القرابة والّذى يثاب من هبته ويرجع فى غير ذٰلك إن شاء.

٤٢٧ ٣٥١٧٨ (١٥) الدّعائم ٣٢٢/٢: قال جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما: الهبة يرجع فيها صاحبها حِيزَتْ أو لم تُحَزْ إلّا لذوى قرابة أو للّذى يثاب فى هبته ويرجع فى غير ذٰلك إن شاء إذا كانت الهبة قائمة وإن فاتت فليس له شىء. وقال: فى الرّجل يكون له على الرّجل الدّراهم فيهبها له؟ قال: ليس له أن يرجع فيها.

٤٢٨ ٣٥١٧٩ (١٦) الدّعائم ٣٢٢/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: من وهب هبة يريد بها وجه الله والدّار الآخرة أو صلة رحم فلا رجعة له فيها، ومن وهب هبة يريد بها عوضاً كان له الرّجوع فيها إن لم يُعَوَّض.

٤٢٩ ٣٥١٨٠ (١٧) فقيه ٢٧٢/٤: من ألفاظ رسول الله صلى الله عليه وآله الموجزة الّتى لم يسبق إليها قال العائد فى هبته كالعائد فى قيئه. جامع الأحاديث ١٠١: حدّثنا سهل بن أحمد قال حدّثنى محمّد بن محمّد بن الأشعث عن موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله (وذكر مثله).

٤٣٠ ٣٥١٨١ (١٨) العوالى ١٥١/١: قال صلى الله عليه وآله لا يحلّ للرّجل أن يعطى العطيّة أو يهب هبة فيرجع فيها إلّا الوالد فيما يعطى ولده، مَثَلُ الّذى يعطى عطيّة ثمّ يرجع فيها كَمَثَلِ الكَلْبِ يأكل فإذا شبع قاء ثمّ عاد فى قيئه. وتقدّم فى أحاديث باب (٣٥) حكم الرّجوع فى الصّدقة من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق فى كتاب الزّكاة ج ٩ ما يناسب الباب. وفى رواية ابن عين (٢) من باب (٧٨) جواز قبول الهديّة الّتى يراد بها العوض من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله رجل أهدى إلى رجل هديّة وهو يرجو ثوابها فلم يثبه صاحبها حتّىٰ هلك وأصاب الرّجل هديّته بعينها أله أن يرتجعها إن قدر علىٰ ذٰلك؟ قال لا بأس أن يأخذه.

---

١. وعبد الله بن سنان ـ صا.

۴۲۶ (۱۴) عبدالرحمان بن ابی عبدالله و عبدالله بن سلیمان گویند: «از امام صادق ﷺ سؤال کردیم: شخصی چیزی را می‌بخشد آیا اگر بخواهد می‌تواند از آن بازگردد یا نه؟

امام ﷺ فرمود: هبه به خویشاوندان و هبه کسی که از هبه‌اش ثواب می‌برد، لازم و گذراست و در غیر آن اگر بخواهد می‌تواند بازگردد.»

۴۲۷ (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هبه کننده می‌تواند از هبه‌اش بازگردد، تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد، مگر هبه به خویشاوندان یا به کسی که از هبه‌اش ثواب می‌برد و در غیر این موارد اگر بخواهد و هبه به حال خود موجود باشد می‌تواند بازگردد و اگر هبه از دست رفته باشد، چیزی برای هبه دهنده نیست.

و دربارهٔ شخصی که از دیگری مقداری درهم طلبکار بود و آن را به وی بخشید، امام ﷺ فرمود: حق ندارد آنها را بازگرداند.»

۴۲۸ (۱۶) در همان کتاب از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس با انگیزه و هدف خشنودی خداوند و سرای آخرت و نیکی به خویشاوندان چیزی را ببخشد، حق بازگشت از آن را ندارد و هرکس به انگیزه جایگزینی چیزی را ببخشد، در صورتی که جایگزین نشود می‌تواند از آن بازگردد.»

۴۲۹ (۱۷) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «از سخنان کوتاه و پرمعنای بی سابقه پیامبر اکرم ﷺ این است: پس گیرنده بخشش همانند پس گیرنده استفراغش است.»

موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ نیز این حدیث را روایت کرده است.

۴۳۰ (۱۸) در کتاب العوالی از معصوم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «برای انسان روا نیست که هدیه‌ای عطا کند یا هبه‌ای ببخشد و پس بگیرد مگر پدر در آنچه به فرزندش می‌دهد. حکایت کسی که چیزی را می‌بخشد و سپس از آن بازمی‌گردد همانند حکایت سگی است که می‌خورد و وقتی سیر شد استفراغ می‌کند، سپس بار دیگر استفراغش را می‌خورد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و پنجم از ابواب حقوق مستحب مناسب با این باب هست.

و در روایت دوم از باب هفتاد و هشتم از ابواب کسرهای روا و ناروا این گفته که: «شخصی هدیه‌ای به انگیزه جایگزین به دیگری می‌دهد ولی هدیه گیرنده به جای آن چیزی نمی‌دهد تا می‌میرد و هدیه دهنده هدیه خویش را به همان صورت می‌یابد. آیا می‌تواند ـ در صورت امکان ـ آن را بازگرداند؟، امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد که آن را بردارد.»

وفي رواية أبي بصير (١) من باب (١٦) أنّ من اشترى شيئاً فوهب له شيء فأراد ردّ المبيع لم يردّ معه الهبة من أبواب الخيار ج ٢٣ قوله عليه السلام الهبة ليس فيها رجعة وقد قبضها إنّما سبيله على البيع فإن ردّ المبتاع البيع لم يردّ معه الهبة. ولاحظ باب (٢) أنّه لا يجوز للواقف أو المتصدّق أن يتصرّف فيما أوقفه أو فيما تصدّق به من أبواب الوقوف ج ٢٤ وباب (٣) حكم الرّجوع في الصّدقة والوقف، فإنّ فيهما ما يناسب ذلك.

وفي رواية ابن مسلم (٣) من هذا الباب قوله عليه السلام الهبة والنّحلة يرجع فيها صاحبها إن شاء حيزت أو لم تحز إلّا لذي رحم فإنّه لا يرجع فيه. ولاحظ باب (٩) أنّ من تصدّق بجارية على غيره هل يحلّ له فرجها قبل القبض أم لا؟ وباب (١٠) حكم من تصدّق على ولده بشيء ثمّ أراد أن يدخل معهم غيرهم من أبواب الوقوف ج ٢٤. وفي باب (٢) أنّ من كانت له على رجل دراهم فوهبها له هل له أن يرجع فيها أم لا؟ من أبواب الهبات ج ٢٤ وباب (٣) أنّ من كان له على رجل مال فوهبه لولده ثمّ وهبه لمن هو عليه صحّت الهبة ما يناسب ذلك.

وفي رواية زرارة (١) من باب (٦) أنّه لا ينبغي لمن أعطى لله أن يرجع فيه قوله عليه السلام ولا ينبغي لمن أعطى لله عزّوجلّ شيئاً أن يرجع فيه قال وما لم يعط لله وفي الله فإنّه يرجع فيه نحلة كانت أو هبة حيزت أو لم تحز ولا يرجع الرّجل فيما يهب لامرأته ولا المرأة فيما تهب لزوجها حيز أو لم يحز.

ويأتي في أحاديث الباب التّالي وما يتلوه وباب (١١) أنّ الله تعالى لا يرجع، من هبته ما يناسب الباب.

(٨)

باب أنّ الهبة إذا كانت موجودة للواهب أن يرجع فيها وإلّا فلا

٤٣١ (١) كافي ٣٢/٧: تهذيب ١٥٣/٩: استبصار ١٠٨/٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن
٢٥١٨٢ أبي عمير عن جميل (بن درّاج ـ يب) عن أبي عبدالله عليه السلام وحمّاد بن عثمان عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا كانت الهبة قائمة بعينها فله أن يرجع وإلّا فليس له.

و در روایت یکم از باب شانزدهم از ابواب خیار فرموده امام ﷺ که: «در بخشش تحویل گرفته شده بازگشتی نیست، تنها او بر کالا تسلط دارد، پس اگر خریدار، کالا را بازگرداند، همراه آن هبه را پس نمی‌دهد.»

و باب دوم و سوم از ابواب وقوف را بنگر که با این بحث مناسب است.

و در روایت سوم از همین باب فرموده معصوم ﷺ که: «هبه و نحله را اگر صاحبش بخواهد از آن بازمی‌گردد - تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد ـ مگر به خویشاوند که نمی‌توان از آن بازگشت.»

و باب نهم و دهم از ابواب وقوف را بنگر.

و در باب دوم و سوم از ابواب هبه مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب ششم فرموده معصوم ﷺ که: «برای کسی که چیزی را برای خدا بخشیده شایسته نیست که از آن بازگردد. فرمود: و آنچه برای خدا و در راه خدا بخشیده نشده است، می‌توان از آن بازگشت ـ نحله باشد یا هبه، تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد ـ و آنچه را شوهر به همسرش می‌بخشد یا زن به شوهرش می‌بخشد، نمی‌توان از آن بازگشت ـ تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد.»

می‌آید:

و در روایات باب بعدی و پس از آن و باب یازدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۸

حکم رجوع در هبه در صورت وجود مال موهوبه

۴۳۱ (۱) جمیل بن دراج و حلبی به طور جداگانه از امام صادق ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: «هرگاه هبه به حال خود باقی است، بخشنده حق رجوع دارد و در غیر این صورت نه.»

وتقدّم في رواية الدّعائم (١٥) من الباب المتقدّم قوله ﷺ ويرجع في غير ذلك إن شاء إذا كانت الهبة قائمة وإن فاتت فليس له شيء.

(٩)

باب عدم جواز الرّجوع في الهبة بعد التّعويض وحكم الرّجوع لمن يهب على أن يثاب فلايثاب

٤٣٢ ٢٥١٨٣ (١) كافى ٣٣/٧: تهذيب ١٥٤/٩: استبصار ١٠٨/٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال: إذا عوّض صاحب الهبة فليس له أن يرجع.

٤٣٣ ٢٥١٨٤ (٢) تهذيب ١٥٤/٩: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن القاسم بن سليمان قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يهب الجارية على أن يثاب فلا يثاب أله أن يرجع فيها؟ قال: نعم. إن كان شرط له عليه قلت أرأيت إن وهبها له ولم يثبه أيطؤها أم لا قال نعم. إذا كان لم يشترط عليه حين وهبها.

٤٣٤ ٢٥١٨٥ (٣) مستدرك ٧٢/١٤: ابن أبي جمهور فى درراللئالى عن النّبيّ ﷺ أنّه قال الواهب أحقّ بهبته مالم‌يثب. وتقدّم فى أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يدلّ على ذيل الباب.

(١٠)

باب ماورد فى أنّ المرأة إذا وهبت لابنتها وليدة ثمّ ماتت الإبنة ولم تدع وارثاً تردّ الوليدة بالميراث إليها

٤٣٥ ٢٥١٨٦ (١) الدّعائم ٣٢٣/٢: عن عليّ ﷺ أنّه قضىٰ فى امرأة وهبت لابنتها وليدة لها ثمّ توفّيت الابنة ولم‌تدع وارثاً غير اُمّها فقضى بردّ الوليدة بالميراث إليها. ويأتى فى باب (١٨) من يستحقّ الميراث ومن هو أولىٰ به من أبواب الميراث ج ٢٩ ما يدلّ على ذلك.

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزدهم از باب پیشین فرموده امامﷺ که: «... و در غیر این موارد اگر بخواهد باز می‌گردد، در صورتی که هبه به حال خود باقی باشد و اگر از دست برود، چیزی برای او نیست.»

باب ۹

عدم جواز رجوع در هبه معوّض

۴۳۲ (۱) عبدالله بن سنان از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه هبه دهنده عوض هبه‌اش را دریافت کند، حق رجوع از آن را ندارد.»

۴۳۳ (۲) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادقﷺ سؤال کردم: شخصی کنیزی را به انگیزه گرفتن عوض می‌بخشد ولی به جای آن چیزی به وی بخشیده نمی‌شود، آیا می‌تواند از آن بازگردد؟

امامﷺ فرمود: اگر با او شرط کرده است، آری.

گفتم: اگر کنیز را به کسی ببخشد و او به جای آن چیزی نبخشد آیا می‌تواند با آن کنیز آمیزش کند یا نه؟

امامﷺ فرمود: آری، در صورتی که هنگام بخشیدن با او شرط نکرده باشد.»

۴۳۴ (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هبه کننده تا وقتی که جایگزین هبه‌اش را دریافت نکرده، به آن سزاوارتر است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از ابواب خیار آنچه بر ذیل باب دلالت می‌کند.

باب ۱۰

حکم ارث بردن واهب، هبه‌اش را پس از مرگ موهوب له

۴۳۵ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که «در زمان امیرمؤمنانﷺ مادری دخترک کنیزی را به دخترش بخشید، سپس دختر مُرد و به جز مادرش وارث دیگری از خود برجای نگذاشت. علیﷺ در این‌باره حکم کرد که کنیزک به عنوان میراث به مادر بازگردد.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب هجدهم از ابواب میراث مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۱۱)

باب ماورد فى أنّ الله تعالى لايرجع من هبته

قال الله عزّوجلّ فى سورة آل عمران (۳): ۱۰۳: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾

٤٣٦ ٢٥١٨٧ (۱) تفسير العيّاشى ۱۹٤/۱: عن أبى الحسن علىّ بن محمّد بن ميثم عن أبى عبدالله عليه السلام قال: أبشروا بأعظم المنن عليكم قول الله: ﴿وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا﴾ فالإنقاذ من الله هبة والله لا يرجع من هبته.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۱

عدم بازگشت خداوند از بخشش خود

خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید:

نعمت‌های خدا را بر خود به یاد آورید! آن زمان که دشمن یکدیگر بودید، آن‌گاه خداوند میان دل‌های‌تان الفت و مهربانی برقرار کرد پس به سبب نعمت خدا برادر یکدیگر شدید و شما بر لب گودالی از آتش بودید، آن‌گاه خداوند از آن نجات‌تان داد. این‌گونه خداوند نشانه‌هایش را برای شما بیان می‌کند، باشد که هدایت گردید.[1]

(۱) ابوالحسن علی بن محمد بن میثم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «بر شما بشارت باد به بزرگ‌ترین نعمت‌ها بر شما و آن این سخن خداوند است: «و شما بر لب گودالی از آتش بودید آن‌گاه خداوند شما را از آن نجات داد.» پس نجات دادن خداوند هبه است و خداوند از بخشش خود باز نمی‌گردد.» ۴۳۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. آل عمران ۳ / ۱۰۳.

كتاب السّبق والرّماية وما يناسبهما

(١)

باب استحباب إجراء الخيل وتأديبها والإستباق

٤٣٧ ٣٥١٨٨ (١) **كافى ٥/٤٩**: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى ـ معلّق) عن محمّد بن يحيى عن غياث بن إبراهيم عن أبى عبد الله عن أبيه عن عليّ بن الحسين عليه السلام: أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أجرى الخيل وجعل سَبَقها[١] أواقى[٢] من فضّة.

٤٣٨ ٣٥١٨٩ (٢) **قرب الإسناد ١٢٤**: السّندى بن محمّد البزّاز قال: حدّثنى أبوالبخترىّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن عليّ بن الحسين عليه السلام (مثله وزاد): وأنّ النّبىّ صلى الله عليه وآله أجرى الإبل مقبلة من تبوك فسبقت العضباء[٣] وعليها أسامة فجعل النّاس يقولون: سبق رسول الله صلى الله عليه وآله ورسول الله يقول: سبق أسامة.

٤٣٩ ٣٥١٩٠ (٣) **كافى ٥/٤٨**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن أبى عبدالله عن أبيه عليه السلام: أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أجرى الخيل الّتى أضمرت من «الحفياء إلى مسجد بنى زريق» وسَبَقها من ثلاث نخلات فأعطى السّابق، عَذْقاً و أعطى المصلّى، عَذقاً وأعطى الثّالث عَذقاً. **كافى ٥/٤٨**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن محمّد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن أبى عبدالله عليه السلام مثله سواء.

---

١. وجعل فيها سبع أواقي ـ قرب الإسناد.

٢. أواقي: جمع أوقيّة. (والأوقيّة: زنة سبعة مثاقيل، وزنة أربعين درهماً ـ لسان العرب: ١٥/٤٠٤). وكانت الأوقية قديماً عبارة عن أربعين درهماً وهي في غير الحديث نصف سدس الرّطل وهو جزء من اثني عشر جزء ـ اللّسان.

٣. العضباء: بالعين المهملة: اسم ناقة رسول الله صلى الله عليه وآله (مجمع البحرين).

فصل بیست و چهارم:
ابواب سبق و رمایه (مسابقه و تیراندازی)

باب ۱

استحباب مسابقه اسب‌سواری و تربیت آن

۴۳۷ (۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از امام سجاد ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ مسابقه اسب سواری برگزار کرد و جایزه آن را چند اوقیه (هفت اوقیه) نقره قرار داد.» [هر اوقیه هفت مثقال است]

۴۳۸ (۲) ابوالبختری از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از امام سجاد ﷺ حدیث پیشین را روایت کرده است و در ادامه آن می افزاید: «پیامبر اکرم ﷺ در بازگشت از تبوک میان یارانش مسابقه برگزار کرد. در این مسابقه عضباء ـ شتر پیامبر اکرم ﷺ ـ که‌بر آن سوار بود پیشی گرفت. آن‌گاه مردم شروع کردند بگویند: رسول الله ﷺ بر دیگران پیشی گرفت و پیامبر ﷺ می‌فرمود: أسامه مسابقه را برد.»

۴۳۹ (۳) طلحة بن زید از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ میان اسب‌های لاغر و آماده شده از حفیا تا مسجد بنی زریق مسابقه برگزار کرد و جایزه آن را سه درخت خرما قرار داد که از نفر اول تا سوم به هر کدام یک درخت خرما جایزه داد.»

۴۴۰ ۳۵۱۹۱ (۴) **کافی ۵/۵۰**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه ومحمّد بن یحیی عن **طلحة** بن زید عن أبی عبدالله ﷺ قال: أغار المشرکون علی سرح المدینة فنادی فیها منادٍ: یا سوء صباحاه، فسمعها رسول الله ﷺ فی الخیل فرکب فرسه فی طلب العدوّ وکان أوّل أصحابه لحقه أبو قتادة علی فرس له، وکان تحت رسول الله ﷺ سرج دفّتاه لیف لیس فیه أشر ولا بطر فطلب العدوّ فلم یلقوا أحداً وتتابعت الخیل فقال أبو قتادة: یا رسول الله انّ العدوّ قد انصرف فإن رأیت أن نستبق فقال: نعم فاستبقوا فخرج رسول الله ﷺ سابقاً علیهم، ثمّ أقبل علیهم فقال: أنا ابن العواتك[۱] من قریش انّه لهو الجواد البحر[۲] ـ یعنی فرسه ـ.

۴۴۱ ۳۵۱۹۲ (۵) **المکارم ۱۸**: من کتاب النّبوّة عن **أنس** بن مالك قال: کان فی المدینة فزع فرکب النّبیّ ﷺ فرساً لأبی طلحة فقال: ما رأینا من شیء وإن وجدناه لبحراً، وبروایة أُخریٰ عن أنس قال: کان رسول الله ﷺ أشجع النّاس وأحسن النّاس وأجود النّاس قال: لقد فزع أهل المدینة لیلة فانطلق النّاس قِبَل الصوت قال: فتلقّاهم رسول الله ﷺ وقد سبقهم وهو یقول: لم[۳] تراعوا وهو علی فرس لأبی طلحة وفی عنقه السّیف قال: فجعل یقول للنّاس: لم تراعوا وجدناه بحراً أو أنّه لبحر.

۴۴۲ ۳۵۱۹۳ (۶) **کافی ۵/۴۹**: الحسین بن محمّد عن أحمد بن إسحاق **کافی ۵/۵۵۴**: أبو علیّ الأشعریّ عن أحمد بن إسحاق عن سعدان. (بن مسلم ـ کا ۵۵۴) عن **أبی بصیر** عن أبی عبدالله ﷺ قال: لیس شیء تحضره الملائکة إلّا الرّهان وملاعبة الرّجل أهله.

۴۴۳ ۳۵۱۹۴ (۷) **کافی ۵/۵۰**: محمّد بن یحیی عن محمّد بن أحمد عن **علیّ** بن إسماعیل رفعه قال: قال رسول الله ﷺ: ارکبوا وارموا وأن ترموا أحبّ إلیّ من أن ترکبوا ثمّ قال: کلّ لهو المؤمن[۴] باطل إلّا فی ثلاث فی تأدیبه الفرس ورمیه عن قوسه وملاعبته امرأته فانّهنّ حقّ (ألا ـ کا) انّ الله عزّوجلّ لیدخل بالسّهم[۵] الواحد الثلاثة الجنّة: عامل الخشبة والمقوّی به[۶] فی سبیل

---

۱. العواتك: جمع عاتكة، وأصل العاتكة المتضمّخة بالطیب. والعواتك من سلیم، ثلاث یعنی جدّاته ﷺ وسائر العواتك أُمّهات النّبیّ ﷺ من غیر بنی سلیم. قال ابن برّی: والعواتك اللّاتی ولدنه ﷺ اثنتا عشرة. (لسان العرب: ج ۱۰ ص ۴۶۴).

۲. أی کثیر العدو.

۳. والظّاهر انّ الصّحیح لن تراعوا کما فی بعض النّسخ.

۴. أمر للمؤمن ـ یب.

۵. فی السّهم ـ کا.

۶. کمن یشتری السّهام ویعطیها لمن یرمیها فی سبیل الله.

۴۴۰ (۴) طلحة بن زید از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبر اکرمﷺ مشرکان به دام‌های مدینه یورش بردند. در آنجا شخصی فریاد استغاثه و کمک خواهی بر آورد. پیامبر اکرمﷺ همراه سوارکارانی صدای او را شنید و سوار بر اسبش شد و به دنبال دشمن حرکت کرد. نخستین کسی که از یارانش به وی رسید ابو قتاده ـ سوار بر اسبش ـ بود. پیامبر اکرمﷺ بر زینی نشسته بود که از لیف خرما پر شده بود که حرکت نداشت.[۱] آنان در تعقیب دشمن تاختند ولی به کسی دست نیافتند کم‌کم سوارکاران یکی پس از دیگری به پیامبرﷺ پیوستند. ابو قتاده به پیامبرﷺ گفت: ای رسول خداﷺ! دشمن گریخت، اگر صلاح می‌دانید مسابقه‌ای برگزار کنیم.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: آری.

آنان مسابقه دادند و پیامبر اکرمﷺ اول شد. آن‌گاه رو به یارانش کرد و فرمود: من فرزند عاتکه‌ها[۲] از قریش هستم و این هم اسب نجیب تندرو است.»

۴۴۱ (۵) انس بن مالک گوید: «در مدینه [بر اثر یورش ناگهانی دشمن] صدای شیون بلند شد. پیامبر اکرمﷺ سوار بر اسب ابو طلحه شد و فرمود: ما از آن بدی ندیدیم و به راستی که آن را راهوار یافتیم.»

در روایت دیگری از انس آمده است: «پیامبر اکرمﷺ شجاع‌ترین و زیباترین و بخشنده‌ترین مردم بود. در یک شب صدای شیون و زاری از اهل مدینه بلند شد و مردم به سوی صدا حرکت کردند. پیامبر اکرمﷺ نیز که بر اسب ابو طلحه سوار و شمشیری به گردن آویخته بود از همه مردم زودتر به صحنه آمد و می‌فرمود: از دست ما جان سالم به در نمی‌برید. مردم نیز شروع کردند بگویند: از دست ما جان سالم به در نمی‌برید. آن را راهوار یافتیم. (یا آن اسب راهواری است).»

۴۴۲ (۶) ابو بصیر از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «کاری نیست که فرشتگان در آن حضور یابند مگر مسابقه اسب‌سواری و عشق‌بازی مرد با همسرش.»

۴۴۳ (۷) علی بن اسماعیل با واسطه از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سوارکاری و تیراندازی کنید و من تیراندازی را بیش از سوارکاری دوست دارم.

سپس فرمود: هر سرگرمی برای مؤمن باطل است مگر در سه چیز: تربیت اسب، تیراندازی از کمان و بازی با همسر، به تحقیق این‌ها حق است.

آگاه باشید که خداوند با یک تیراندازی سه نفر را وارد بهشت می‌کند: سازنده آن تیر از چوب و تقویت کننده آن در راه خدا و تیر انداز در راه خدا.»

---

۱. علامه مجلسی می‌فرماید: «این مطلب اشاره به تواضع پیامبر اکرمﷺ در سوار شدن دارد» مرآت العقول ۳۹۱/۱۸.

۲. نام دوازده تن از مادر بزرگ‌های پیامبرﷺ عاتکه بوده است که سه نفر از قبیله سلیم و بقیه از غیر بنی سلیم بوده‌اند.

الله والرّامى به فى سبيل الله. **تهذيب ۱۷۵/۶**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن عليّ بن إسماعيل عن عبدالله بن الصّلت عن أبى ضمرة عن ابن عجلان عن عبدالله بن عبدالرّحمٰن عن أبى الحسن أنّ رسول الله ﷺ قال اركبوا (وذكر مثله).

۴۴۴ ۲۵۱۹۵ (۸) **الجعفريّات ۸۷**: بإسناده عن عليّ ؑ قال: قال رسول الله ﷺ: كلّ لهو باطل إلّا ما كان من (ثلاثة خ) رميك عن قوسك، وتأديبك فرسك، وملاعبتك أهلك فإنّه من السّنّة. **الدّعائم ۳۴۵/۱**: عن عليّ ؑ: أنّ رسول الله ﷺ قال: كلّ لهو فى الدّنيا فهو باطل (وذكر مثله).

۴۴۵ ۲۵۱۹۶ (۹) **فقيه ۴۲/۴**: قال الصّادق ؑ: انّ الملائكة لتنفر عند الرّهان وتلعن صاحبه ما خلا الحافر والخفّ والرّيش والنّصل، وقد سابق رسول الله ﷺ أسامة بن زيد وأجرى الخيل. وتقدّم فى رواية عليّ بن جعفر (۲۴) من باب (۲۱) تحريم استعمال الملاهى من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله ؑ لا يستحبّ شيئاً من اللّعب غير الرّهان والرّمى. ويأتى فى الباب التّالى وما يتلوه ما يدلّ على ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲)

باب استحباب الرّمى والمراماة والسّباحة

قال الله الحكيم فى سورة الأنفال (۸): ۶۰: ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمۡ﴾.

۴۴۶ ۲۵۱۹۷ (۱) **كافى ۴۹/۵**: محمّد بن يحيى عن عمران بن موسى عن الحسن بن طريف (ظريف ـ ئل) عن عبدالله بن المغيرة رفعه قال: قال رسول الله ﷺ: فى قول الله عزّ وجلّ: ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ﴾ قال: الرّمى.

۴۴۷ ۲۵۱۹۸ (۲) **كافى ۴۹/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن أبى عبدالله عن آبائه ؑ قال: الرّمى سهم من سهام الإسلام.

۴۴۸ ۲۵۱۹۹ (۳) **الجعفريّات ۹۸**: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ؑ قال: قال رسول الله ﷺ: علّموا أبناءكم الرّمى والسّباحة.

عبدالله بن عبدالرحمان از امام موسی بن جعفر ﷺ از پیامبر اکرمﷺ نیز نظیر این حدیث را روایت کرده است.

۴۴۴ (۸) در کتاب الجعفریات، از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هر سرگرمی باطل است مگر با سه چیز؛ تیراندازی تو با کمان و تربیت اسبت و بازی کردنت با همسر که آن از سنت است.»

در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ از پیامبرﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هر سرگرمی در دنیا باطل است...» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

۴۴۵ (۹) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «به راستی فرشتگان هنگام شرط بندی گریزان هستند و آنان را لعنت می‌کنند مگر مسابقه شتردوانی و اسب سواری و تیراندازی و شمشیربازی و به تحقیق پیامبر اکرمﷺ با اُسامه مسابقه داد و مسابقه اسب‌سواری برگزار کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و چهارم از باب بیست و یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امامﷺ گذشت: «هیچ‌یک از بازی‌ها محبوب و پسندیده نیست مگر مسابقه اسب‌سواری و تیراندازی.»

می‌آید:

در دو باب بعدی مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲

استحباب تیراندازی، مسابقه تیراندازی و شنا

خداوند حکیم می فرماید:

و برای رویارویی با دشمنان آنچه می‌توانید نیرو و اسب‌های بسته و آماده فراهم کنید تا با آن دشمنان خدا و دشمنان خود و دیگران را جز این‌ها... بترسانید.[۱]

۴۴۶ (۱) عبدالله بن مغیره با واسطه روایت می‌کند که دربارهٔ آیه: «و برای رویارویی با دشمنان آنچه می‌توانید نیرو و اسب‌های بسته و آماده فراهم کنید.»

پیامبر اکرمﷺ فرمود: مقصود تیراندازی است.»

۴۴۷ (۲) طلحة بن زید از امام صادق ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «تیراندازی تیری از تیرهای اسلام است.»

۴۴۸ (۳) در کتاب الجعفریات از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «به پسران‌تان تیراندازی و شنا آموزش دهید.»

---

۱. انفال: ۸ / ۶۰.

۴۴۹ ۲۵۲۰۰ (٤) العوالي ٢٦٦/٣: روى أنّ النبيّ ﷺ مرّ بقوم من الأنصار يترامون فقال رسول الله ﷺ: أنا في الحزب الّذي فيه ابن الأدرع فأمسك الحزب الآخر وقالوا: لن يغلب حزب فيه رسول الله، قال: ارموا فإنّي أرمي معكم فرمي مع كلّ واحد رشقاً[1] فلم يسبق بعضهم بعضاً، فلم يزالوا يترامون وأولادهم وأولاد أولادهم لا يسبق بعضهم بعضاً.

۴۵۰ ۲۵۲۰۱ (٥) مستدرك ٧٩/١٤: في درر اللّئالي وفي الحديث، مشهور أنّه ﷺ مرّ بقوم من الأنصار يترامون وأنّه رمى مع كلّ فرقة منهما رشقاً فلم يسبق إحدىٰ الفرقتين الأُخرىٰ وبقي ذٰلك فيه وفي أولادهم يترامون فلا يسبق أحد منهم صاحبه.

۴۵۱ ۲۵۲۰۲ (٦) مستدرك ٧٧/١٤: السيّد عليّ بن طاووس في كتاب أمان الأخطار نقلاً عن كتاب الإمامة عن محمّد بن جرير الطبري الإمامي بإسناده إلى الصّادق ﷺ: وذكر ﷺ دخوله مع أبيه ﷺ علىٰ هشام في الشّام ـ إلى أن قال ـ فدخلنا وإذا قد قعد على سرير الملك وجنده وخاصّته وقوف على أرجلهم سماطان متسلّحان وقد نصب الغرض حذاه وأشياخ قومه يرمون فلمّا دخلنا وأبي أمامي وأنا خلفه فنادى أبي وقال: يا محمّد ارم مع أشياخ قومك الغرض فقال له أبي: إنّي قد كبرت عن الرّمي فإن رأيت أن تعفيني فقال: وحقّ من أعزّنا بدينه ونبيّه محمّد ﷺ لا أعفيك، ثمّ أومى إلى شيخ من بني أُميّة أن أعطه قوسك، فتناول أبي عند ذٰلك قوس الشّيخ ثمّ تناول منه سهماً فوضعه في كبد القوس، ثمّ انتزع ورمى وسط الغرض فنصبه[2] فيه ثمّ رمى فيه الثّانية فشقّ فواق سهمه[3] إلى نصله، ثمّ تابع الرّمي حتّى شقّ تسعة أسهم بعضاً في جوف بعض وهشام يضطرب في مجلسه فلم يتمالك ـ إلى أن قال ـ أجدتَ يا أبا جعفر وأنت أرمى العرب والعجم هلّا زعمت أنّك كبرت عن الرّمي ثمّ أدركته النّدامة على ما قال وكان هشام لم يكن (أحلّ قتل[4]) أبي ولا بعده في خلافته فهمّ به وأطرق إلى الأرض إطراقة تروّى[5] فيها وأنا وأبي واقف (حذاه مواجمين له[6]) فلمّا طال وقوفنا

---

١. الرّشق: الرّمي، وقد رشقهم بالسّهم والنّبل: رماهم ـ اللسان.
٢. فنصب فيه ـ خ.
٣. فُوق السّهم: موضع الوتر ـ اللسان ج ١٠، ص ٣١٩.
٤. أجاد أحداً قبل ـ خ ـ وكان هشام لم يُكَنّ أحداً قبل أبي ـ خ.
٥. روّى في الأمر: نظر فيه وتعقّبه وتفكّر ـ اللسان.
٦. حذاءه فلم يسأله ـ خ ـ حذاءه مواجه له ـ خ ـ الوجوم: السكوت على غيظ.

۴۴۹ (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از کنار گروهی از انصار گذشت که در تیراندازی با هم مسابقه می‌دادند. پیامبر اکرمﷺ فرمود: من با گروهی هستم که ابن الادرع در میان آنهاست.

با این سخن گروه دیگر دست کشیدند و گفتند: گروهی که پیامبرﷺ در میان‌شان است، هرگز شکست نمی‌خورند.

پیامبرﷺ فرمود: تیراندازی کنید، من با همه شما ـ هر دو گروه ـ تیراندازی می‌کنم.

آن‌گاه با هریک از دو گروه تیری انداخت، از آن پس آنها از یکدیگر نبردند. آنها پیوسته تیراندازی می‌کردند و فرزندان‌شان و فرزندان فرزندان‌شان با هم تیراندازی می‌کردند و از یکدیگر نمی‌بردند.»

۴۵۰ (۵) در کتاب درر اللئالی آمده است: «در روایت، مشهور است که پیامبر اکرمﷺ از کنار گروهی از انصار گذشت که با هم تیراندازی می‌کردند. پیامبر اکرمﷺ برای هر گروه یک تیر انداخت، در نتیجه هیچ‌یک از دو گروه از دیگری نبردند و این ویژگی در میان آنان و فرزندان‌شان باقی ماند. آنها با هم تیراندازی می‌کردند و هیچ‌یک از دیگری نمی‌بردند.»

۴۵۱ (۶) سید علی بن طاووس در کتاب امان الاخطار به نقل از کتاب الامامه از محمد بن جریر طبری شیعه از امام صادقﷺ روایت می‌کند که آن حضرت ماجرای ملاقات خود و پدرش را با هشام در شام بازگو می‌کند، تا این‌که می‌فرماید: «... آن‌گاه وارد شدیم و مشاهده کردیم هشام بر تخت پادشاهی نشسته و سپاهیان و نزدیکانش مسلح به صورت دو صف ایستاده‌اند. در مقابل وی نشانه‌ای قرار داده‌اند و بزرگان قومش به سوی آن تیراندازی می‌کنند. پدرم جلو و من پشت سرش حرکت می‌کردیم وقتی وارد شدیم، هشام پدرم را صدا زد و گفت: ای محمد! با بزرگان قومت به سمت نشانه تیراندازی کن!

پدرم فرمود: سنّ من از تیراندازی گذشته است، اگر صلاح می‌دانی مرا از این کار معاف کن!

هشام گفت: سوگند به حق خدایی که ما را با دینش عزت و سربلندی بخشید و به حق پیامبرش محمدﷺ تو را معاف نمی‌کنم.

سپس به یکی از بزرگان بنی امیه اشاره کرد که کمانش را به پدرم بدهد. در این هنگام پدرم کمان وی را گرفت و سپس تیری گرفت و در چله کمان قرار داد وسط نشانه را هدف گرفت و زه کمان را کشید و تیر را درست به مرکز نشانه زد. سپس تیر دیگری انداخت. تیر دوم چوبه تیر اول را شکافت تا به نوک پیکان آن رسید، پدرم به این صورت پی‌درپی تیر می‌انداخت تا این‌که نُه تیر انداخت و همه آنها در یکدیگر فرورفتند. اضطراب و نگرانی سراسر وجود هشام را فراگرفت تا این‌که نتوانست خودداری کند و گفت: نیکو تیراندازی کردی، ای ابوجعفر! تو ماهرترین تیرانداز عرب و عجم هستی، چگونه پنداشتی که سن تو از تیراندازی گذشته است.

سپس هشام از درخواست خود پشیمان شد. هشام در زمان خلافتش کشتن و تبعید پدرم[1] را روا نمی‌دانست، ولی پس از این ماجرا تصمیم به این کار گرفت. او مدتی ساکت به زمین نگریست و به فکر

---

۱. این جمله در نسخه‌های دیگر از روایت به دو صورت زیر نیز آمده است: «پیش از آن هرگز هشام از کسی تعریف نکرده بود» و «پیش از آن هرگز هشام از کسی با کنیه نام نبرده بود.»

غضب أبي فهمّ به، وكان أبي ﷺ إذا غضب نظر إلى السّماء نظر غضبان يرى النّاظر الغضب في وجهه، فلمّا نظر هشام إلى ذلك من أبي قال له: إليّ يا محمّد، فصعد أبي إلى السّرير وأنا أتبعه فلمّا دنا من هشام قام إليه واعتنقه وأقعده عن يمينه ثمّ اعتنقني وأقعدني عن يمين أبي، ثمّ أقبل على أبي بوجهه فقال له: يا محمّد، لا يزال العرب والعجم يسودها قريش مادام مثلك فيهم لله درّك من علّمك هذا الرّمي وفي كم تعلّمته فقال أبي: قد عَلِمْتُ أنّ أهل المدينة يتعاطونه فتعاطيته أيّام حداثتي ثمّ تركته فلمّا أراد أمير المؤمنين منّي ذلك عدت إليه فقال له: ما رأيت مثل هذا الرّمي قطّ مذ عقلت، وما ظننت أنّ في الأرض أحداً يرمي مثل هذا الرّمي، أيرمي جعفر مثل رميك؟ فقال: انّا نحن نتوارث الكمال والتّمام الّذيْنِ أنزلهما الله على نبيّهﷺ، الخبر.

٤٥٢ (٧) كافي ٥٠/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حفص بن البختري عن ٣٥٢٠٣ أبي عبدالله ﷺ أنّه كان يحضر الرّمي والرّهان. وتقدّم في غير واحد من أحاديث الباب المتقدّم ما يدلّ على ذلك فلاحظ. وفي رواية أبي بصير (٦) من هذا الباب قوله ﷺ ليس شيء تحضره الملائكة إلّا الرّهان.

(٣)

باب ما يجوز فيه السّبق والرّهان

٤٥٣ (١) كافي ٥٠/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حفص عن أبي ٣٥٢٠٤ عبدالله ﷺ قال: لا سبق إلّا في خفّ أو حافر أو نصل ـ يعني النّضال[1] ـ. كافي ٤٨/٥: الحسين بن محمّد الأشعريّ عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال: سمعته يقول لا سبق (وذكر مثله).

٤٥٤ (٢) مستدرك ٨١/١٤: ابن أبي جمهور في درر اللّئالي عن رسول اللهﷺ أنّه قال: لا سبق ٣٥٢٠٥ إلّا في نصل أو خفّ أو حافر وروى سبق بسكون الباء وفتحها.

---

١. انتضل القوم وتناضلوا: رموا للسّبق ـ اللسان.

فرو رفت. در این مدت من و پدرم در برابر وی ساکت و خشمگین ایستاده بودیم وقتی ایستادن ما به طول انجامید، پدرم خشمگین شد و قصد وی را کرد، چنین بود که هرگاه پدرم خشمگین می‌شد با عصبانیت به آسمان می‌نگریست به طوری که هرکس نگاه می‌کرد آثار خشم را در چهره وی مشاهده می‌کرد وقتی هشام این حالت را در چهره پدرم مشاهده کرد، به وی گفت: ای محمد! نزد من بیا.

آن‌گاه پدرم بالای تخت رفت و من نیز به دنبالش حرکت کردم وقتی به هشام رسید، در برابر پدرم به‌پا خاست و او را در آغوش کشید و در طرف راست خودش نشاند، سپس مرا در آغوش گرفت و سمت راست پدرم نشاند. سپس به پدرم رو کرد و گفت: ای محمد! تا وقتی همانند تو در میان قریش است آنان بر عرب و عجم سروری می‌کنند. برای خداست این مهارت و هنر تو در تیراندازی، چه کسی این‌گونه تیراندازی را به تو آموزش داد؟ و چه مدت آن را فراگرفتی؟

پدرم فرمود: می‌دانستم که اهل مدینه در تیراندازی فرومی‌روند، من نیز در دوران جوانی در آن فرورفتم، سپس آن را رها کردم ولی وقتی امیرالمؤمنین از من آن را خواست به آن بازگشتم.

هشام گفت: از وقتی که درک کرده‌ام هرگز همانند این تیراندازی ندیده‌ام و گمان نمی‌کنم که بر روی زمین کسی این‌گونه تیراندازی کند، آیا جعفر نیز می‌تواند مثل تو تیراندازی کند؟

پدرم فرمود: ما کمال و تمام را که خداوند بر پیامبرش فروفرستاد از یکدیگر به ارث می‌بریم...»

۴۵۲ (۷) حفص بن بختری روایت می‌کند که امام صادق ؑ در تیراندازی و مسابقه اسب‌سواری حاضر می‌شد.

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب پیشین مناسب با این بحث هست.

در روایت ششم از همین باب فرموده معصوم ؑ که: «چیزی نیست که فرشتگان در آن حضور یابند جز مسابقه اسب‌سواری.»

باب ۳

جواز مسابقه و شرط‌بندی

۴۵۳ (۱) حفص از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «مسابقه یا عوض و جایزه [روا] نیست مگر در شتردوانی یا اسب‌سواری یا تیراندازی» یعنی مسابقه در تیراندازی.

این روایت از عبدالله بن سنان نیز نقل شده است.

۴۵۴ (۲) ابن ابی جمهور در کتاب درراللئالی از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مسابقه یا جایزه نیست مگر در تیراندازی یا شتردوانی یا اسب‌سواری.»

واژه «سبق» در این روایت با سکون و فتحه «ب» روایت شده است.[۱]

---

۱. سَبَق بر وزن حَسَن به معنای جایزه و مالی که به برنده داده می‌شود، است و «سَبْق» مانند فرد به معنای مسابقه است.

۴۵۵ ۲۵۲۰۶ (۳) مستدرك ۷۹/۱۴: زيدالنرسي في أصله: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: إيّاكم ومجالسة اللّعان فإنّ الملائكة لتنفر عند اللّعان، وكذلك تنفر عند الرّهان وإيّاكم والرّهان إلّا رهان الخفّ والحافر والرّيش فإنّه تحضره الملائكة الخبر.

۴۵۶ ۲۵۲۰۷ (۴) قرب الإسناد ۸۸: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا سبق إلّا في حافر أو نصل أو خفّ.

۴۵۷ ۲۵۲۰۸ (۵) الدّعائم ۳۴۵/۱: (عن عليّ عليه السلام ـ ك) عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه رخّص في السّبق بين الخيل وسابق بينها وجعل في ذلك أواقي من فضّة وقال: لا سبق إلّا في ثلاث في حافر أو خفّ أو نصل يعني بالحافر: الخيل والخفّ: الإبل والنّصل: نصل السّهم يعني: رمي النّبل.

۴۵۸ ۲۵۲۰۹ (۶) الجعفريات ۸۴: بإسناده عن عليّ عليه السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله سبق بين الخيل وجعل فيه أواقي من فضّة.

۴۵۹ ۲۵۲۱۰ (۷) تهذيب ۲۸۴/۶: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن موسى عن أحمد بن الحسن عن أبيه عن عليّ بن عقبة عن موسى النّميري عن العلا بن سيّابة قال: سمعته يقول: لا بأس بشهادة الّذي يلعب بالحمام ولا بأس بشهادة صاحب السّباق المراهن عليه فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قد أجرى الخيل وسابق وكان يقول: إنّ الملائكة تحضر الرّهان في الخفّ والحافر والرّيش وما سوى ذلك قمار حرام.

۴۶۰ ۲۵۲۱۱ (۸) العوالي ۲۶۵/۳: روى أبو لبيد قال: سئل ابن مالك: هل كنتم تراهنون على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال: نعم. راهن رسول الله على فرس له فسبق فسرّ بذلك وأعجبه.

۴۶۱ ۲۵۲۱۲ (۹) المناقب ۱۶۹/۱: (في ضمن إيراد فصل في أموال رسول الله صلى الله عليه وآله ورقيقه:)

حُمُره: أهدى له المقوقس (يعفور) مع (دلدل) وأعطاه فروة الجذاميّ (عفير) مع (فضّة).

إبِلُه: (العضباء) وكانت لا تسبق، الخبر.

۴۶۲ ۲۵۲۱۳ (۱۰) وسائل ۲۵۳/۱۹: مستدرك ۸۰/۱۴: الحسين بن سعيد (الأهوازي ـ ك) في كتاب الزّهد عن بعض أصحابنا عن عليّ بن شجرة عن عمّه بشير النّبّال عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

۴۵۵ (۳) زید نرسی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «از همنشینی با شخص بسیار لعنت کننده بپرهیزید، زیرا فرشتگان از نزد لعنت‌کننده می‌گریزند و از شرط‌بندی بپرهیزید مگر در شتردوانی و اسب‌سواری و تیراندازی، زیرا فرشتگان در آن حضور می‌یابند.»

۴۵۶ (۴) حسین بن علوان از امام صادقؑ از پدرشؑ از علیؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «مسابقه یا جایزه نیست مگر در شتردوانی یا تیراندازی یا اسب‌سواری.»

۴۵۷ (۵) در کتاب دعائم الاسلام (از علیؑ) روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ برگزاری مسابقه میان اسب‌ها را اجازه فرمود و میان آنها مسابقه برگزار کرد و جایزه برنده را چند اوقیه نقره قرار داد و فرمود: مسابقه یا جایزه نیست مگر در شتردوانی یا اسب‌سواری یا تیراندازی.»

۴۵۸ (۶) در کتاب الجعفریات از علیؑ روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ میان سوارکاران مسابقه برگزار کرد و جایزه برنده آن را چند اوقیه نقره قرار داد.»

۴۵۹ (۷) علاء بن سیابه از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «شهادت کبوترباز اشکال ندارد و شهادت شرکت‌کننده در مسابقات جایزه‌دار اشکال ندارد، زیرا پیامبر اکرمﷺ مسابقه اسب‌سواری برگزار کرد و مسابقه داد و پیوسته می‌فرمود: فرشتگان در بر دو باخت شتردوانی و اسب‌سواری و تیراندازی حاضر می‌شوند و غیر آن قمار حرام است.»

۴۶۰ (۸) ابولبید گوید: «از ابن مالک سؤال شد: آیا شما در زمان پیامبر اکرمﷺ مسابقه برگزار می‌کردید؟ وی پاسخ داد: آری، پیامبر اکرمﷺ با اسب خویش در مسابقه شرکت کرد و برنده شد، به این خاطر بسیار شادمان و شگفت‌زده شد.»

۴۶۱ (۹) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب در ضمن بیان نام‌های وسایل پیامبر اکرمﷺ آمده است: «مرکب‌های پیامبرﷺ: مقوقس «یعفور» و «دلدل» را به وی هدیه کرد و فروة جذامی «عفیر» و «فضّه» را به حضرت بخشید.

شتران پیامبرﷺ: «عضبا» که هرگز در مسابقه بازنده نمی‌شد...»

۴۶۲ (۱۰) بشیر نبال از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «عرب بیابانگردی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا به وسیله این شترت با من مسابقه می‌دهی. پیامبر اکرمﷺ با وی مسابقه داد

قدم أعرابيّ (على ـ ئل) النّبيّ ﷺ فقال: يا رسول الله، تسابقني بناقتك هٰذه قال: فسابقه فسبقه الأعرابي فقال النّبيّ ﷺ: إنّكم رفعتموها فأحبّ الله أن يضعها (الحديث ـ ئل) (ك ـ انّ الجبال تطاولت لسفينة نوح وكان الجوديّ[1] أشدّ تواضعاً فحطّ الله بها على الجوديّ).

٤٦٣ ٢٥٢١٤ (١١) **العوالي** ٢٦٥/٣: روى الزّهري عن سعيد بن المسيّب قال: كان لرسول الله ﷺ ناقة يقال لها: العَضباء إذا تسابقنا سبقت، فجاء أعرابي على بكر فسبقها، فاغتمّ المسلمون فقيل: يا رسول الله، سبقت العضباء فقال: حقّاً على الله أن لا يرفع شيئاً الّا وضعه وفي رواية أُخرىٰ لا يرفع شيئاً في النّاس إلّا وضعه.

٤٦٤ ٢٥٢١٥ (١٢) **المحاسن** ٦٢٧: البرقيّ عن محمّد بن عيسى اليقطينيّ عن أبي عاصم عن هشام[2] بن ماهويه المداريّ عن الوليد بن أبان الرّازيّ قال: كتب ابن زاذان فرّوخ إلى أبي جعفر الثّاني يسأله عن الرّجل يركض في الصّيد لا يريد بذٰلك طلب الصّيد وإنّما يريد بذٰلك التّصحّح قال: لا بأس بذلك لا للّهو.

٤٦٥ ٢٥٢١٦ (١٣) **مستدرك** ٨٣/١٤ - **الشّهيد الثّاني** في شرح الدّراية: دخل غياث بن إبراهيم على المهديّ بن المنصور وكان تعجبه الحمام الطّيّارة الواردة من الأماكن البعيدة فروى حديثاً عن النّبيّ ﷺ أنّه قال: لا سبق إلّا في خفّ أو حافر أو نصل أو جناح فأمر له بعشرة آلاف درهم، فلمّا خرج قال المهدي: أشهد أنّ قفاه قفا كذّاب علىٰ رسول الله ما قال رسول الله ﷺ: جناح ولٰكن هٰذا أراد أن يتقرّب إلينا. وتقدّم في أحاديث الباب المتقدّم وما تقدّم عليه مما يناسب ذٰلك فراجع.

(٤)

باب جواز شرط مال السّابقة للسّابق والمصلّي والثّالث وأنّه بحسب الشّرط

٤٦٦ ٢٥٢١٧ (١) **قرب الإسناد** ٨٧: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن أبيه أنّ

---

١. الجودي: موضع، وقيل جبل، وقال الزجاج: هو جبل بآمد، وقيل: جبل بالجزيرة استوت عليه سفينة نوح ﷺ ـ اللّسان ج ١٣٨/٣. ٢. هاشم ـ خ.

و مرد عرب برنده شد آن‌گاه پیامبر اکرمﷺ فرمود: شما این شتر را بالا بردید، پس خداوند دوست داشت آن را فرود آورد. (همانا همه کوهها که برای فرود آمدن کشتی نوح بر روی خود سر کشیدند و کوه جودی بیش از همه فروتن بود، از این رو خداوند کشتی نوح را بر آن فرود آورد).»

۴۶۳ (۱۱) سعید بن مسیب گوید: «پیامبر اکرمﷺ شتری به نام «عضبا» داشت که هرگاه با آن مسابقه می‌داد برنده می‌شد، تا این‌که عرب بیابانگردی با شتر جوانی از آن بُرد، مسلمانان از این رخداد ناراحت شدند و به پیامبر اکرمﷺ گفته شد: ای رسول خداﷺ! «عضبا» بازنده شد. پیامبرﷺ فرمود: برای خداوند شایسته است که چیزی را بالا نبرد مگر آن‌که آن را فرود آورد.»

و در روایت دیگری آمده است: «چیزی را در میان مردم بالا نبرد مگر آن‌که آن را فرود آورد.»

۴۶۴ (۱۲) ابن زاذان فرّوخ به وسیله نامه از امام باقرﷺ سؤال کرد: «شخصی به دنبال شکار می‌دَود ولی انگیزه او از این کار شکار کردن نیست، بلکه انگیزه وی حفظ سلامتی و نشاط است. امامﷺ فرمود: این کار اشکال ندارد، در صورتی که برای خوشگذرانی نباشد.»

۴۶۵ (۱۳) مهدی پسر منصور از کبوترانی که از اماکن دور می‌آمدند ـ کبوتربازی ـ خوشش می‌آمد. یک روز غیاث بن ابراهیم نزد وی رفت و به پیامبر اکرمﷺ نسبت داد که فرموده است: «مسابقه (یا جایزه) [جایز] نیست مگر در اسب‌سواری یا شتردوانی یا تیراندازی یا کبوتربازی.

مهدی دستور داد ده هزار درهم به وی دادند وقتی غیاث رفت، مهدی گفت: شهادت می‌دهم که پشت سر وی همانند پشت سر دروغ‌گویان بر پیامبرﷺ است. پیامبر اکرمﷺ کبوتربازی را نفرمود ولی این شخص می‌خواست خود را به ما نزدیک کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین و ابواب قبل از آن مناسب با این بحث هست؛ مراجعه کنید.

باب ۴

جواز پرداخت جایزه به نفرات برتر مسابقه

۴۶۶ (۱) حسین بن علوان از امام صادقﷺ از پدرشﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ میان سوارکاران مسابقه برگزار کرد و از طرف خودش به برندگان جوایزی اهدا کرد.»

رسول اللهﷺ سابق بين الخيل وأعطى السّوابق من عنده وتقدّم في أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يدلّ على ذلك وفي رواية غياث (١) من باب (١) استحباب إجراء الخيل من أبواب السّبق ج ٢٤ قوله ﷺ انّ رسول اللهﷺ أجرى الخيل وجعل سبقها أواقي من فضّة. وفي رواية طلحة (٣) قوله ﷺ فأعطىﷺ السّابق عَذقاً وأعطى المصلّي عَذقاً وأعطى الثّالث عَذقاً.

(٥)

باب ما ورد في مصارعة الحسنينﷺ والنّبيّﷺ مع الأعرابيّ

٤٦٧ ٣٥٢١٨ (١) أمالي الصّدوق ٣٦١: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي قال: حدّثنا أحمد ابن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن فضالة بن أيّوب عن زيد الشّحّام عن أبي عبدالله الصّادق ﷺ جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ الباقر عن أبيهﷺ قال: مرض النّبيّﷺ المرضة الّتي عوفي منها فعادته فاطمةﷺ سيّدة النّساء ومعها الحسن والحسين (إلى أن قال) فقال لهما النّبيّﷺ: قوما الآن فاصطرعا فقاما ليصطرعا وقد خرجت فاطمة في بعض حاجتها فدخلت فسمعت النّبيّ وهو يقول: ايه يا حسن، شدّ على الحسين فاصرعه فقالت له: يا أبه وا عجباه، أتشجّع هٰذا على هٰذا أتشجّع الكبير على الصّغير فقال لها: يا بنيّة أما ترضين أن أقول أنا: يا حسن، شدّ على الحسين فاصرعه وهٰذا حبيبي جبرئيل يقول: يا حسين، شدّ على الحسن فاصرعه؟!.

٤٦٨ ٣٥٢١٩ (٢) مستدرك ٨٢/١٤: ابن أبي جمهور في درراللّئالي ـ وفي الحديث ـ أنّ النّبيّﷺ خرج يوماً إلى الأبطح فرأى أعرابيّاً يرعى غنماً له كان موصوفاً بالقوّة، فقال لرسول اللهﷺ: هل لك أن تصارعني؟ فقالﷺ: ما تسبق لي؟ فقال: شاة، فصارعه فصرعه النّبيّﷺ فقال له الأعرابي هل لك إلى العود فقالﷺ ما تسبق قال شاة أُخرىٰ فصارعه فصرعه النّبيّﷺ فقال الأعرابيّ: إعرض عليّ الإسلام فما أحد صرعني غيرك، فعرض عليه الإسلام فأسلم وردّ عليه غنمه.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از ابواب خیار آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت یکم از باب یکم از ابواب سبق فرموده معصوم ﷺ که: «پیامبر اکرم ﷺ میان سوارکاران مسابقه برگزار کرد و جایزه آن را چند اوقیه نقره قرار داد.»

و در روایت سوم فرموده امام ﷺ که: «پیامبر اکرم ﷺ به هر یک از نفرات اول تا سوم یک درخت خرما عنایت فرمود.»

باب ۵

کشتی گرفتن امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ و پیامبر ﷺ با عرب بیابانگرد

۴۶۷ (۱) زید شحّام از امام صادق ﷺ از امام باقر ﷺ از امام سجاد ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «یک بار پیامبر اکرم ﷺ بیمار شد و از آن شفا یافت. در این حال فاطمه ﷺ ـ بانوی زنان جهان ـ همراه دو فرزندش امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ به عیادت پدر رفت... آن‌گاه پیامبر اکرم ﷺ به حسن و حسین ﷺ فرمود: بپا خیزید و با هم کشتی بگیرید. آنها مشغول کشتی گرفتن شدند و فاطمه ﷺ برای انجام کاری به بیرون رفت وقتی بازگشت مشاهده کرد آنان هنوز مشغول کشتی گرفتن هستند و پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: آفرین بر تو ای حسن ﷺ! با یک حمله، حسین ﷺ را بر زمین بزن!

فاطمه ﷺ به پیامبر اکرم ﷺ گفت: ای پدر جان! بسیار عجیب است! تو حسن ﷺ را علیه حسین ﷺ تشویق می‌کنی؟ بزرگ را علیه کوچک تشویق می‌کنی؟!

پیامبر ﷺ فرمود: دختر عزیزم! آیا راضی نیستی من بگویم: ای حسن با یک حمله حسین ﷺ را بر زمین بزن در حالی که محبوبم جبرئیل گوید: ای حسین! با یک حمله حسن ﷺ را بر زمین بزن!»

۴۶۸ (۲) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی در بخشی از یک حدیث روایت می‌کند که: «روزی پیامبر اکرم ﷺ به صحرا رفت. در آنجا عرب بیابانگردی را در حال چرانیدن گوسفندانش دید که به دلاوری و زور و بازو معروف بود. آن مرد به پیامبر ﷺ گفت: آیا می‌توانی با من کشتی بگیری؟

پیامبر ﷺ فرمود: چه جایزه‌ای به من می‌دهی؟

مرد عرب گفت: یک گوسفند! پیامبر اکرم ﷺ با وی کشتی گرفت و او را بر زمین زد مرد عرب گفت: آیا حاضری دوباره با من کشتی بگیری؟

پیامبر ﷺ گفت: بر سر چه چیز؟

مرد عرب گفت: گوسفند دیگری. پیامبر اکرم ﷺ بار دیگر با وی کشتی گرفت و او را بر زمین زد. در این هنگام مرد عرب گفت: اسلام را بر من عرضه کن. تاکنون کسی جز تو مرا به زمین نزده است. پیامبر اکرم ﷺ اسلام را به او عرضه کرد. آن مرد مسلمان شد و پیامبر گوسفندانش را به وی بازگرداند.»

(٦)

باب الملاعبة بالمداحى وإرسال الطّير

٤٦٩ ٢٥٢٢٠ (١) بشارة المصطفىٰ ١٤٠: حدّثنا الشّيخ العالم أبو إسحاق إسماعيل ابن أبى القاسم بن أحمد الدّيلمى فى داره قال: أخبرنا أبو إسحاق إبراهيم بن بندار الصّيرفى قال: أخبرنا القاضى أبو جعفر محمّد بن علىّ الجبلى قال: أخبرنا السيّد الإمام أبو طالب الحسينى قال: أخبرنا أبو منصور محمّد بن الدينورى قال: أخبرنى علىّ بن شاكر بن البخترى قال: حدّثنا عبدالله بن محمّد بن العبّاس الضبىّ قال: حدّثنا يحيى بن سعيد القطّان عن عبيد الله بن الوسيم عن أبى رافع قال: كنت اُلاعب الحسن بن علىّ عليه السلام وهو صبىّ بالمداحى[1]. فإذا أصابت مدحاتى مدحاته قلت: احملني فيقول: ويحك أتركب ظهراً حمله رسول الله فأتركه فإذا أصابت مدحاته مدحاتى قلت له: لا أحملك كما لا تحملنى فيقول: أوَ ما ترضى أن تحمل بدناً حمله رسول الله صلى الله عليه وآله فأحمله. وتقدّم فى أحاديث باب (٣٢) إرسال الطّير وطلب الحمامات من أبواب أحكام الدوابّ ج ٢١ ما يدلّ علىٰ ذيل الباب.

---

١. المداحي: لعبة كانت معروفة بين الصّبيان، وهى أحجار كالأقراص، يحفرون حفيرة فيرمون بهذه الأحجار إليها، وتسمّى المراصيع (الفائق: ج ١ ص ٤١٨) ـ ك.

باب ۶
بازی مداحی[1] و پرنده‌بازی

۴۶۹ (۱) ابورافع گوید: «من با امام حسن ﷺ در زمان کودکی وی مداحی بازی می‌کردم. هر وقت سنگ‌های من به سنگ‌های او برخورد می‌کرد و من برنده می‌شدم و می‌گفتم: مرا ببر، وی می‌گفت: وای بر تو آیا می‌خواهی بر پشتی سوار شوی که پیامبر ﷺ او را بر دوش خود سوار می‌کند. من نیز او را رها می‌کردم و هر وقت سنگ‌های او به سنگ‌های من برخورد می‌کرد و او برنده می‌شد، من به وی می‌گفتم: همان طور که تو مرا نبردی من نیز تو را نمی‌برم و امام حسن ﷺ می‌فرمود: آیا خشنود نیستی از این‌که بدنی را بر پشت خود سوار می‌کنی که پیامبر اکرم ﷺ آن را می‌برد؟ من نیز او را سوار می‌کردم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و دوم از ابواب احکام حیوانات آنچه بر ذیل باب دلالت می‌کند.

---

۱. یکی از بازی‌های کودکان که هر یک با سنگ‌های پهن به سنگ‌های دیگری می‌زد و در صورت برخورد با آن بر پشت وی سوار می‌شد ـ م.

كتاب الوصايا وأبوابها

(١)

باب ماورد في أنّ الوصيّة حقّ على كلّ مسلم، وأنّ من مات بغير وصيّة مات ميتة جاهليّة واستحبابها بالمأثور وبيان كيفيّتها ومقدار ما يستحبّ أن يوصى به من المال

قال الله الحكيم في سورة البقرة (٢): ١٨٠، ٢٤٠: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ بِٱلْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ﴾، ﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَٰجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَٰجِهِم مَّتَٰعًا إِلَى ٱلْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

٤٧٠ ٣٥٢٢١ (١) **كافي** ٣/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن **فقيه** ١٣٤/٤: العلاء (بن رزين ـ كا) عن محمّد بن مسلم قال: قال أبو جعفر عليه السلام: الوصيّة حقّ وقد أوصى رسول الله صلى الله عليه وآله فينبغي للمسلم أن يوصي.

٤٧١ ٣٥٢٢٢ (٢) **فقيه** ١٣٤/٤: روى العبّاس بن عامر عن أبان عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال من لم يحسن عند الموت وصيّته كان نقصاً في مروّته وعقله وقال إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أوصى إلى عليّ عليه السلام وأوصى علي عليه السلام إلى الحسن عليه السلام وأوصى الحسن عليه السلام إلى الحسين عليه السلام وأوصى الحسين عليه السلام إلى عليّ بن الحسين عليه السلام وأوصى عليّ بن الحسين عليه السلام إلى محمّد بن عليّ الباقر عليه السلام. **دعوات الراوندي** ٢٣١: روى عن النبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال من لم يحسن الوصيّة عند

فصل بیست و پنجم: ابواب وصیت

باب ۱

احکام وصیت، کمیت و کیفیت انجام آن

خداوند حکیم می‌فرماید:

هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسید، بر شما لازم است که در صورت برجاگذاشتن ثروت انبوهی، برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند. انجام این کار برای پرهیزگاران، حقّ و لازم است[1].

کسانی که از شما وفات می‌کنند و از خود همسرانی بر جای می‌گذارند، باید هزینه یک سال آنان را وصیت کنند، بدون آن‌که [از خانه شوهر] اخراج شوند، پس اگر خودشان بیرون رفتند، دربارهٔ کارهای پسندیده‌ای که در مورد خود انجام می‌دهند، باکی بر شما نیست و خداوند شکست‌ناپذیر حکیم است[2].

۴۷۰ (۱) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «وصیت، حق است و به تحقیق پیامبر اکرم ﷺ وصیت کرد. پس شایسته است که مسلمان وصیت کند.»

۴۷۱ (۲) ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس هنگام مرگ، به نیکو وصیت نکند، سبب کاستی در جوانمردی و عقل وی خواهد بود.

و فرمود: همانا پیامبر اکرم ﷺ به علی ﷺ وصیت کرد و علی ﷺ به امام حسن ﷺ وصیت کرد و امام حسن ﷺ به امام حسین ﷺ وصیت کرد و امام حسین ﷺ به امام سجاد ﷺ وصیت کرد و امام سجاد ﷺ به امام باقر ﷺ وصیت کرد.»

در کتاب دعوات قطب راوندی از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس هنگام مرگ به

---

۱. بقره ۲ / ۱۸۰.   ۲. بقره ۲ / ۲۴۰

موته كان ذلك نقصاً[1] في عقله ومروءته وفيه وقال النّبيّ ﷺ من مات على وصيّة حسنة مات شهيداً.

۴۷۲ / ۲۵۲۲۳ (۳) **تهذيب** ۱۷۲/۹: الحسين بن سعيد عن فضالة عن العلا بن رزين عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ﷺ أنّه قال: الوصيّة حقّ على كلّ مسلم. **مستدرك** ۸۷/۱۴: **القطب الرّاونديّ** في دعواته عن النّبيّ ﷺ (مثله). **المقنعة** ۱۰۱: قال رسول الله ﷺ (وذكر مثله). **الدّعائم** ۳۴۵/۲: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ صلوات الله عليهما (مثله).

۴۷۳ / ۲۵۲۲۴ (۴) **كافي** ۳/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن **فقيه** ۱۳۴/۴: محمّد بن الفضيل عن أبي الصّباح (الكناني ـ كا) عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن الوصيّة فقال: هي[2] حقّ على كلّ مسلم. **تهذيب** ۱۷۲/۹: الحسين بن سعيد عن محمّد بن الفضيل عن أبي الصّباح الكناني قال: قال أبو عبدالله ﷺ (وذكر مثله الا أنّ فيه الوصيّة حق). **تهذيب** ۱۷۲/۹: يونس بن عبد الرّحمٰن عن المفضّل بن صالح عن زيد الشّحّام قال: سألت أبا عبدالله ﷺ (وذكر مثله).

۴۷۴ / ۲۵۲۲۵ (۵) **فقه الرّضا** ﷺ ۲۹۸: **المقنع** ۱۶۳: اعلم: انّ الوصيّة حقّ (واجب ـ فقه الرّضا) على كلّ مسلم.

۴۷۵ / ۲۵۲۲۶ (۶) **وسائل** ۲۵۸/۱۹: وفى **المصباح** قال: روى أنّه لا ينبغى أن يبيت الّا ووصيّته تحت رأسه.

۴۷۶ / ۲۵۲۲۷ (۷) **المقنعة** ۱۰۱: قال رسول الله ﷺ: ما ينبغي لِامرئ مسلم أن يبيت ليلة إلّا ووصيّته تحت رأسه.

۴۷۷ / ۲۵۲۲۸ (۸) **الدّعائم** ۳۴۵/۲: روينا عن جعفر بن محمّد ﷺ عن أبيه عن آبائه (عن عليّ ـ خ) ﷺ أنّ رسول الله ﷺ قال: ليس ينبغى للمسلم أن يبيت ليلتين إلّا ووصيّته مكتوبة عند رأسه. **الجعفريّات** ۱۹۹: بإسناده عن عليّ بن أبى طالب ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ ليس ينبغى (وذكر مثله).

---

۱. نقصاناً ـ ك. ۲. الوصيّة ـ يب الأوّل.

نیکی وصیت نکند آن سبب کاستی در عقل و جوانمردی وی خواهد بود.

و فرمود: هرکس با وصیت نیکویی بمیرد، شهید مرده است.»

۴۷۲ (۳) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «وصیت بر هر مسلمانی حق است.»

این روایت از پیامبر اکرم ﷺ و امام باقر ﷺ نیز نقل شده است.

۴۷۳ (۴) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ وصیت سؤال کردم، امام ﷺ فرمود: وصیت حق هر مسلمانی است.»

این حدیث از زید شحام نیز روایت شده است.

۴۷۴ (۵) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «بدان که وصیت، حق (واجب) بر هر مسلمانی است.»

۴۷۵ (۶) در کتاب المصباح از معصوم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «شایسته نیست انسان شب را سپری کند مگر آن‌که وصیتش زیر سرش باشد.»

۴۷۶ (۷) در کتاب المقنعه از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «برای شخص مسلمان شایسته نیست شب را سپری کند، مگر آن‌که وصیتش زیر سرش باشد.»

۴۷۷ (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «برای مسلمان شایسته نیست که دو شب را سپری کند، مگر آن‌که وصیتش نوشته زیر سرش باشد.»

در کتاب الجعفریات از علی ﷺ نظیر این حدیث، روایت می‌شود.

۴۷۸ (۹) العوالی ۲۶۸/۳ : روی عن ابن عمر أنّ النّبیّ ﷺ قال: ما حقّ امرئ مسلم له شيء يوصى به، يبيت ليلتين إلّا ووصيّته تكون عنده.
۳۵۲۲۹

۴۷۹ (۱۰) المقنعة ۱۰۱ : قال ﷺ من مات بغير وصيّة فقد مات ميتة جاهليّة.
۳۵۲۳۰

۴۸۰ (۱۱) كافى ۱۵۰/۸ : عليّ بن إبراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال:
۳۵۲۳۱ وقال أبو عبدالله ﷺ: إن أجّلت في عمرك يومين فاجعل أحدهما لأدبك لتستعين به على يوم موتك فقيل له: وما تلك الإستعانة؟ قال: تحسن تدبير ما تخلّف وتحكمه. قرب الإسناد ۶۹: هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال: قال جعفر بن محمّد ﷺ ان أفدت في عمرك يومين فاجعل أحدهما لآخرتک تستعين به على يوم موتك (وذكر نحوه).

۴۸۱ (۱۲) تهذيب ۱۷۴/۹ : محمّد بن أحمد بن يحيىٰ عن بنان بن محمّد عن أبيه عن فقيه
۳۵۲۳۲ ۱۳۴/۴ : عبدالله بن المغيرة عن السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال: من لم يوص عند موته لذوي قرابته (ممّن لا يرثه ـ يب) فقد ختم عمله بمعصية[1]. تفسير العيّاشي ۷۶/۱: عن السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن عليّ ﷺ (نحوه).

۴۸۲ (۱۳) تهذيب ۱۷۵/۹ : عليّ بن الحسن بن فضّال عن الحسن بن عليّ بن يوسف عن
۳۵۲۳۳ زكريّا بن محمّد ـ أبي عبدالله المؤمن ـ عن عليّ ابن أبي نعيم فقيه ۱۳۳/۴ : محمّد بن عيسى بن عبيد عن زكريّا المؤمن عن عليّ ابن أبي نعيم عن أبي حمزة عن أحدهما[2] ﷺ قال: إنّ الله تبارك وتعالى يقول: يا ابن آدم، تطوّلت عليك بثلاثة: سترت عليك ما لو علم[3] به أهلك ماواروك[4]، وأوسعت عليك فاستقرضت منك (لك ـ يب) فلم تقدّم خيراً، وجعلت لك نظرة عند موتك في ثلثك فلم تقدّم خيراً. الخصال ۱۳۶ : حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ﷺ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن عيسى العبيدي عن زكريّا المؤمن عن عليّ ابن أبي نعيم عن أبي حمزة عن أبي جعفر ﷺ (مثل ما في فقيه).

۴۸۳ (۱۴) الدّعائم ۳۶۱/۲ : عن أبي عبدالله ﷺ انه قال أوصت فاطمة بنت أسد بن هاشم أمّ
۳۵۲۳۴ عليّ بن أبي طالب ﷺ وقالت يا رسول الله أعتق خادمي فلانة فقال أما إنّك ما قدّمت من

۱. بمعصيته ـ فقيه. ۲. عن بعض الأئمّة ـ فقيه. ۳. يعلم ـ فقيه.
۴. أي ما دفنوك.

۴۷۸ (۹) ابن عمر از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «برای مسلمانی که چیز قابل وصیتی دارد، سزاوار نیست که دو شب را سپری کند مگر آن‌که وصیتش نزد وی باشد.»

۴۷۹ (۱۰) در کتاب المقنعه از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس بدون وصیت بمیرد قطعاً به مرگ جاهلیت مرده است.»

۴۸۰ (۱۱) مسعدة بن صدقه از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «اگر تنها دو روز به عمرت داده شود، یک روز آن را برای فراگیری آداب قرار ده تا از آن برای روز مرگت یاری جویی.

از امامؑ سؤال شد: آن کمک خواستن چیست؟

امامؑ فرمود: برای آنچه از خود بر جای می‌گذاری، به صورت زیبا، محکم و استوار برنامه‌ریزی کنی.»

در سند دیگری مسعدة بن صدقه از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «اگر دو روز به تو عمر داده شد یک روز آن را برای آخرت خویش قرار بده و از آن بر روز مرگت کمک بخواه...» ادامه روایت همانند روایت پیشین است.

۴۸۱ (۱۲) سکونی از امام صادقؑ از پدرشؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس هنگام مرگش برای خویشاوندانِ (غیر وارث) خود وصیت نکند، اعمالش را با نافرمانی و معصیت پایان داده است.»

در گزارش دیگری، این روایت از سکونی از امام صادقؑ از پدرش از علیؑ روایت شده است.

۴۸۲ (۱۳) ابوحمزه از امام باقرؑ یا امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ای فرزند آدم! سه نعمت به تو عنایت کردم، چیزهایی را از تو پوشاندم که اگر خاندانت آن را می‌دانستند، تو را به خاک نمی‌سپردند، بر تو گشایش دادم و سپس از تو درخواست وام کردم ولی تو خیری پیش نفرستادی و هنگام مرگ اختیار ثلث مالت را به تو دادم، ولی تو خیری پیش نفرستادی.»

۴۸۳ (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادقؑ فرمود: «فاطمه دختر اسد ـ مادر امیرمؤمنان ـ وصیت کرد و به پیامبر اکرمﷺ گفت: ای رسول خداﷺ فلان کنیز مرا آزاد کن! پیامبرﷺ فرمود: هر آنچه خیر پیش فرستی، حتماً آن را خواهی یافت.»

خير تجديه. الخبر (يأتى ما يقرب ذلك فى رواية محمّد بن جمهور (٦) من باب (١٩) جواز الوصيّة بالكتابة فلاحظ).

٤٨٤ ٣٥٢٣٥ (١٥) **كافى ٣/٧: تهذيب ١٧٣/٩**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد (بن عثمان ـ كا) عن (الحلبى عن ـ يب) أبى عبدالله ﷺ قال: قال له رجل: انّى خرجت إلى مكّة فصحبنى رجل وكان زميلى[1]، فلمّا (أن ـ كا) كان فى بعض الطّريق مرض وثقل ثقلاً شديداً، فكنت أقوم عليه ثمّ أفاق حتّى لم يكن عندى به[2] بأس، فلمّا (أن ـ كا) كان (فى ـ يب) اليوم الّذى مات فيه أفاق، فمات فى ذلك اليوم فقال أبو عبدالله ﷺ: ما من ميّت تحضره الوفاة إلّا ردّ الله عزّوجلّ عليه من سمعه وبصره وعقله للوصيّة، أخذ الوصيّة أو ترك[3] وهى الرّاحة الّتى يقال لها: راحة الموت فهى حقّ على كلّ مسلم. **فقيه ١٣٣/٤**: روى محمّد ابن أبى عمير عن حمّاد بن عثمان قال: قال أبو عبدالله ﷺ: ما من ميّت تحضره الوفاة (وذكر مثله).

٤٨٥ ٣٥٢٣٦ (١٦) **تهذيب ١٧٣/٩**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ٣/٧**: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن علىّ عن حمّاد بن عثمان عن الوليد بن صبيح قال: صحبنى مولى لأبى عبدالله ﷺ يقال له: (أعين) فاشتكى أيّاماً ثمّ برأ، ثمّ مات فأخذت متاعه وماكان له، فأتيت به أبا عبدالله ﷺ وأخبرته[4] أنّه اشتكى أيّاماً ثمّ برأ (ثمّ مات ـ كا) قال[5]: تلك راحة الموت أما انّه ليس من أحد يموت حتّىٰ يردّ الله عزّوجلّ من سمعه وبصره وعقله للوصيّة أخذ أو ترك. **الدّعائم ٣٤٥/٢**: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قيل له: إنّ أعين مولاك لما احتضر اشتدّ نزاعه، ثمّ أفاق حتّى ظننّا أنّه قد استراح ثمّ مات (وذكر نحوه وزاد فيه: وعدّد أشياء).

٤٨٦ ٣٥٢٣٧ (١٧) **تهذيب ١٧٤/٩**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمّد عن أبيه عن عبدالله بن المغيرة عن **السّكونىّ** عن جعفر (بن محمّد ـ فقيه) عن أبيه عن علىّ ﷺ قال: قال: لا أُبالى أضررت بورثتى أو سرقتهم ذلك المال. **فقيه ١٣٥/٤**: روى عبدالله بن المغيرة عن **السّكونىّ** عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال قال علىّ ﷺ ما أُبالى أضررت بولدى أو سرقتهم ذلك المال.

---

١. الزّميل: الرّفيق فى السّفر ـ وهو الرّديف أيضاً ـ اللسان.
٢. به عندى ـ يب.
٣. آخذ الوصيّة أو تارك ـ خ كا.
٤. فأخبرته ـ يب.
٥. فقال ـ خ.

نظیر این مطلب در روایت ششم از باب نوزدهم نیز خواهد آمد.

۴۸۴ (۱۵) حلبی گوید: «شخصی به امام صادق ﷺ گفت: من همراه یک نفر به مکه رفتم. در میان راه وی به شدت مریض و بیهوش شد و من به پرستاری و مراقبت از وی پرداختم تا این‌که در روز مرگ خویش به هوش آمد به طوری که خیال من از ناحیه وی آسوده شد و سپس درگذشت.

امام صادق ﷺ فرمود: مرگ هرکس که فرامی‌رسد خداوند عزیز و باشکوه گوش، چشم و عقل او را برای وصیت کردن به وی بازمی‌گرداند ـ خواه وصیت کند و خواه آن را ترک کند ـ این راحتی است که به آن راحت مرگ می‌گویند و آن برای هر مسلمانی حق است.»

حماد بن عثمان تنها سخن امام صادق ﷺ را روایت کرده است.

۴۸۵ (۱۶) ولید بن صبیح گوید: «یکی از غلامان آزاد شدهٔ امام صادق ﷺ به نام اعین همراه من بود وی چند روز بیمار شد و سپس بهبود یافت آن‌گاه درگذشت. من اموال و وسایلش را نزد امام صادق ﷺ آوردم و به امام گفتم که وی چند روز بیمار شد و سپس بهبود یافت و درگذشت. امام ﷺ فرمود: آن راحتی مرگ است. بدان که هیچ‌کس نمی‌میرد تا این‌که خداوند عزیز و باشکوه گوش، چشم و عقلش را برای وصیت به وی بازمی‌گرداند، خواه وصیت کند یا آن را ترک نماید.»

در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که به امام صادق ﷺ گفته شد: «اعین ـ غلام آزاد شده‌ات ـ هنگام مرگ، بیماری‌اش شدت یافت، سپس به هوش آمد به طوری که گمان کردیم راحت شده است آن‌گاه جان سپرد...» ادامه روایت همانند روایت پیشین است و در پایان می‌افزاید. «امام ﷺ چیزهایی را برشمرد.»

۴۸۶ (۱۷) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «باکی ندارم که به وارثان خود زیان بزنم یا آن مال را از آنان بدزدم.»

الجعفريّات ۲۴۳: باسناده عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه قال: ما أُبالي أضررت بورثتي أم سرقت ذلك المال فتصدّقت به. مستدرك ۹۲/۱۴: ورواه السيّد فضل الله الرّاونديّ باسناده الصّحيح عن موسى بن جعفر عن آبائه عنه عليهم السلام (مثله وفيه: بوارثي). البحار ۲۰۰/۱۰۳: نوادر الرّاوندي بإسناده عن موسى بن جعفر عن آبائه عليهم السلام قال: قال عليّ عليه الصّلاة والسّلام: ما أُبالي أضررت بوارثي أو سرقت ذلك المال فتصدّقت.

۴۸۷ ۳۵۲۲۸ (۱۸) كافي ۶۲/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: من أوصى ولم يحف[1] ولم يضارّ كان كمن تصدّق[2] به في حياته. فقيه ۱۳۴/۴: روى السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليه السلام قال: قال عليّ عليه السلام: من أوصى (وذكر مثله). تهذيب ۱۷۴/۹: محمّد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمّد عن أبيه عن عبدالله بن المغيرة عن السّكوني عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن عليّ عليهم السلام (مثله).

۴۸۸ ۳۵۲۲۹ (۱۹) كافي ۱۱/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و تهذيب ۱۹۲/۹: استبصار ۱۱۹/۴: عليّ بن إبراهيم عن أبيه (جميعاً ـ كا) عن ابن أبي نجران عن فقيه ۱۳۶/۴: عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لئن أوصى بخمس (من ـ صا) مالي أحبّ إليّ من أن أوصى بالرّبع، ولئن أوصى بالرّبع أحبّ إليّ من أو أوصى بالثّلث، ومَن أوصى بالثّلث فلم يترك فقد بالغ (الغاية ـ صا) (كا ـ يب ـ صا ـ قال: وقضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل توفّي وأوصى بماله كلّه أو أكثره فقال: (إنّ[3] ـ كا) الوصيّة تردّ إلى المعروف غير المنكر[4] فمن ظلم نفسه وأتى في وصيّته المنكر[5] والحيف[6] فإنّها تردّ إلى المعروف ويترك لأهل الميراث ميراثهم) وقال: من أوصى بثلث ماله فلم يترك وقد بلغ المدى[7] (كا ـ يب ـ صا ـ ثمّ قال: لئن أوصى بخمس مالي أحبّ إليّ من أو أوصى بالرّبع). فقيه ۱۳۶/۴: روى عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال:

---

١. الحيف: الميل في الحكم والجور والظّلم ـ اللسان. ٢. صدّق ـ يب.
٣. له ـ يب. ٤. عن المنكر ـ صا. ٥. بالمنكر ـ صا.
٦. والجنف ـ يب. ٧. المدى: الغاية.

در روایت دیگری از علی ﷺ روایت شده که فرمود: «فرقی نمی‌کند که به وارثانم زیان بزنم یا آن مال را بدزدم و آن را صدقه بدهم.»

نظیر این روایت از امام موسی بن جعفر ﷺ از علی ﷺ نیز روایت شده است.

۴۸۷ (۱۸) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «هرکس وصیت کند و به باطل و ظلم گرایش پیدا نکند و زیان نزند، همانند کسی است که در زمان حیات خویش صدقه دهد.»

در سند دیگری این روایت را سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از علی ﷺ روایت کرده است.

۴۸۸ (۱۹) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ پیوسته می‌فرمود: «وصیت به یک پنجم از مالم را بیشتر از وصیت به یک چهارم آن دوست دارم و وصیت به یک چهارم از مالم را بیشتر از وصیت به ثلث آن دوست دارم[1] و هرکس به ثلث وصیت کند چیزی فروگذار نکرده و به نهایت رسانده است.

و فرمود: امیرمؤمنان ﷺ دربارهٔ میّتی که به همه یا بیشتر مالش وصیت کرده بود، حکم کرد و فرمود: وصیت به صورت پسندیده غیر منکر باز می‌گردد (یا وصیت از حالت ناپسند به حالت پسندیده بازگردانده می‌شود) پس هرکس به خودش ستم کند یا در وصیتش چیز ناپسند یا ستمی قرار دهد به حالت پسندیده بازگردانده می‌شود و میراث وارثان به حال خود رها می‌شود.

---

۱. در متن کتاب «من او اوصی» آمده است که اشتباه است و صحیح آن «من ان اوصی» است ـ م.

قضى أمير المؤمنين ﷺ في رجل (وذكر مثل كا) إلى قوله: (إنّ الوصيّة تردّ إلى المعروف) ثمّ قال (ويترك لأهل الميراث ميراثهم). **العلل ٥٦٧**: أبي ﷺ قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميرى عن **قرب الإسناد ٦٣**: هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة (الرّبعى ـ العلل) عن[1] جعفر بن محمّد عن أبيه قال: قال عليّ ﷺ: وذكر نحوه إلى قوله فلم يترك (إلّا أنّ فيه) فلم يترك شيئاً.

٤٨٩ ٢٥٢٤٠ (٢٠) **الدّعائم ٣٥٧/٢**: عن عليّ صلوات الله عليه أنّه قال: من أوصىٰ بأكثر من الثّلث أو أوصىٰ بماله كلّه فإنّه لا يجوز ويردّ إلى المعروف غير المنكر فمن ظلم نفسه في الوصيّة وخاف[2] فيها فإنّها تردّ إلى المعروف ويترك لأهل الميراث حقّهم.

٤٩٠ ٢٥٢٤١ (٢١) **المقنع ١٦٤**: فإن أوصى في غير حقّ ولا سنّة فلا حرج على الوصيّ أن يردّه إلى الحقّ والسّنّة. **فقه الرّضا** ﷺ **٢٩٨**: فإن أوصىٰ في غير حقّ أو في غير سنّة فلا حرج أن يردّه إلى حقّ وسنّة.

٤٩١ ٢٥٢٤٢ (٢٢) **كافي ١١/٧**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم وحفص بن البختري وحمّاد بن عثمان عن أبي عبدالله ﷺ قال من أوصىٰ بالثّلث فلم يترك.

٤٩٢ ٢٥٢٤٣ (٢٣) **كافي ٥٨/٧**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه ١٣٥/٤**: **قرب الإسناد ٦٣**: هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله ﷺ[3] قال: من عدل في وصيّته كان بمنزلة من تصدّق بها في حياته ومن جار[4] في وصيّته لقى الله عزّوجلّ يوم القيامة وهو عنه معرض. **العلل ٥٦٧**: أبي ﷺ قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة الرّبعي عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ (مثل ما في فقيه).

٤٩٣ ٢٥٢٤٤ (٢٤) **العلل ٥٦٧**: أبي ﷺ قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ عن **فقيه ١٣٦/٤**: هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة (الرّبعي ـ العلل) عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال: قال عليّ ﷺ: الحيف في الوصيّة من الكبائر. **قرب الإسناد ٦٢**: هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة الرّبعى عن جعفر بن محمّد عن أبيه يرفعه قال الحيف فى الوصيّة من الكبائر ـ يعنى ـ الظّلم فيها.

---

١. قال حدّثني ـ قرب الإسناد. ٢. وجار ـ ك ـ وحاف ـ خ.
٣. جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ ـ فقيه ـ قرب الإسناد. ٤. خاف ـ خ علل ـ خان ـ خ علل.

و فرمود: هرکس به ثلث مالش وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده و به نهایت رسیده است... سپس فرمود: وصیت به یک پنجم از مالم را بیشتر از وصیت به یک چهارم دوست دارم.»

این روایت با اندکی تفاوت با سندهای دیگری نیز روایت شده است.

۴۸۹ (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به بیشتر از ثلث یا همه مالش وصیت کند، برای وی جایز نیست و به حالت پسندیده و غیر منکر بازمی‌گردد. پس هرکس در وصیت به خودش ظلم و در آن ستم کند، پس آن، به معروف و پسندیده بازگردانده می‌شود و حق وارثان به حال خود رها می‌شود.»

۴۹۰ (۲۱) در کتاب المقنع آمده است: «پس اگر به ناحق و برخلاف سنت وصیت کند، باکی بر وصی نیست که آن را به حق و سنت بازگرداند.»

در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر به ناحق و برخلاف سنت وصیت کند پس باکی نیست که آن را به حق و سنت بازگرداند.»

۴۹۱ (۲۲) هشام بن سالم و حفص بن بختری و حماد بن عثمان از امام صادق ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: «هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است.»

۴۹۲ (۲۳) مسعدة بن صدقه از امام صادق ﷺ (از پدرش ﷺ) روایت می‌کند که فرمود: «هرکس عادلانه وصیت کند، همانند کسی است که در زمان حیاتش صدقه داده است و هرکس در وصیتش ظلم [خیانت] کند، در حالی با خداوند دیدار می‌کند که از او روی گردان است.»

۴۹۳ (۲۴) مسعدة بن صدقه ربعی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «ظلم در وصیت، از گناهان کبیره است.»

۴۹۴ ۳۵۲۴۵ (۲۵) **تفسير العيّاشيّ** ۲۳۸/۱: عن السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال: السُّكر من الكبائر والحيف في الوصيّة من الكبائر.

۴۹۵ ۳۵۲۴۶ (۲۶) **مجمع البيان** ۱۸/۲: جاء في الحديث أنّ الضّرار في الوصيّة من الكبائر.

۴۹۶ ۳۵۲۴۷ (۲۷) **مستدرك** ۹۳/۱۴: **القطب الرّاوندي في دعواته** عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال: إنّ الرّجل ليعمل بعمل أهل الجنّة سبعين سنة فيحيف في وصيّته، فيختم له بعمل أهل النّار وانّ الرّجل ليعمل بعمل أهل النّار سبعين سنة فيعدل في وصيّته، فيختم له بعمل أهل الجنّة، ثمّ قرأ: ﴿وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ﴾ و قال: «تلك حدود الله».

۴۹۷ ۳۵۲۴۸ (۲۸) **تهذيب** ۱۹۱/۹: **استبصار** ۱۱۹/۴: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم وحفص بن البختري وحمّاد بن عثمان عن أبي عبدالله عليه السلام قال من أوصى بالثّلث فقد أضرّ بالورثة، والوصيّة بالخمس والرّبع أفضل من الوصيّة بالثّلث، و(قال ـ فقيه)، من أوصى بالثّلث فلم يترك. **كافي** ۱۱/۷: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً عن **فقيه** ۱۳۶/۴: (الحسن بن عليّ ـ فقيه) الوشّاء عن حمّاد بن عثمان عن أبي عبدالله عليه السلام (مثله).

۴۹۸ ۳۵۲۴۹ (۲۹) **فقيه** ۱۳۶/۴: روى السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: الوصيّة بالخمس لأنّ الله عزّوجلّ رضى لنفسه (من الغنيمة ـ جعفريّات) بالخمس وقال الخمس اقتصاد، والرّبع جهد (الورثة ـ جعفريّات) والثّلث حيف[1]. **الجعفريّات** ۲۴۲: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه كان يستحبّ الوصيّة بالخمس (وذكر نحوه).

۴۹۹ ۳۵۲۵۰ (۳۰) **الدّعائم** ۳۵۷/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه (قال ـ خ) استحبّ أن يقتصر في الوصيّة على الخمس، وقال: إنّ الله عزّوجلّ رضى بالخمس من عباده، وقال: الخمس اقتصاد، والثّلث جُهْد[2] بالورثة ولأن يوصى بالرّبع أحبّ إليّ من أو يُوصى بالثّلث. **المقنع** ۱۶۴: فإن أوصى بربع ماله فهو أحبّ إليّ من أن يوصى بالثّلث ومن أوصى بالثّلث فلم يترك.

---

۱. أي كثير جداً وتأكيد عنه عليه السلام على تقليل الوصيّة والله أعلم.

۲. شدّة ـ خ.

۴۹۴ (۲۵) سکونی از امام صادق از پدرش از علی روایت می‌کند که فرمود: «مستی، از گناهان کبیره است و ظلم در وصیت، از گناهان کبیره است.»

۴۹۵ (۲۶) در تفسیر مجمع البیان این روایت آمده است که: «زیان رساندن در وصیت از گناهان کبیره است.»

۴۹۶ (۲۷) قطب راوندی در کتاب دعواتش از پیامبر اکرم روایت می‌کند که فرمود: «شخصی هفتاد سال کار بهشتیان را انجام می‌دهد، آن‌گاه در وصیتش ظلم می‌کند پس کارش با عمل اهل آتش پایان می‌یابد و شخصی هفتاد سال کار دوزخیان را انجام می‌دهد و آن‌گاه عادلانه وصیت می‌کند، پس کارش با عمل بهشتیان به انجام می‌رسد آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: «و هرکس از حدود خدا تجاوز کند.» و فرمود: آن از حدود الهی است.»

۴۹۷ (۲۸) هشام بن سالم و حفص بن بختری و حماد بن عثمان از امام صادق روایت می‌کنند که فرمود: «هرکس به ثلث وصیت کند به وارثانش زیان زده است و وصیت به یک پنجم و یک چهارم بهتر از وصیت به ثلث است و (فرمود) هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است.»

۴۹۸ (۲۹) سکونی از امام صادق از پدرش از نیاکانش روایت می‌کند که امیرمؤمنان فرمود: «وصیت به یک پنجم [خوب و مناسب] است، زیرا خداوند عزیز و باشکوه برای خودش (از غنیمت) به خُمس راضی شد.

و فرمود: یک پنجم میانه‌روی است و یک چهارم زحمت و مشقتِ (وارثان) است و ثلث ظلم است.»

در کتاب الجعفریات روایت می‌شود که امیرمؤمنان وصیت به یک پنجم را دوست می‌داشت... ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

۴۹۹ (۳۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان دوست داشت در وصیت به یک پنجم بسنده شود و فرمود: «همانا خداوند از بندگانش به خمس راضی شد.

و فرمود: یک‌پنجم میانه‌روی است و ثلث فشار به وارثان است و من وصیت به یک‌چهارم را بیش از وصیت به ثلث دوست دارم.»

در کتاب المقنع آمده است: «وصیت کردن به یک چهارم مال نزد من محبوب‌تر از وصیت به ثلث است و هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است.»

۵۰۰ ۳۵۲۵۱ (۳۱) **فقه الرّضا: ۲۹۸**: فإن أوصى رجل بربع ماله فهو أحبّ إليّ من أن يوصى بثلثه، وإن أوصى بالثّلث فهو الغاية فى الوصيّة فإن أوصىٰ بماله كلّه فهو أعلم بما فعله.

۵۰۱ ۳۵۲۵۲ (۳۲) **الدّعائم ۳۵۷/۲**: قال جعفر بن محمّدﷺ: من أوصىٰ بالثّلث لم يترك (مالاً كثيراً ـ خ) وقد أضرّ بالورثة والوصيّة بالرّبع والخمس أفضل من الوصيّة بالثّلث.

۵۰۲ ۳۵۲۵۳ (۳۳) **العوالى ۶۹/۲**: قال النّبىّﷺ لمن أراد أن يوصى بجميع ماله فى سبيل الله لا تفعل ذٰلك فنهاه عن الصّدقة بجميعه فقال له فالنّصف. فقالﷺ لا. فقال: فالثّلث فقالﷺ الثّلث والثّلث كثير، ثمّ قال: لَئِن تتركه لعيالك خير لك.

۵۰۳ ۳۵۲۵۴ (۳۴) **مستدرك ۹۵/۱۴**: الشّهيد فى حواشيه على القواعد: عن سعد قال: مرضت مرضاً شديداً، فعادنى رسول اللهﷺ فقال لى: أوصيت فقلت: نعم. أوصيت بمالى كلّه للفقراء وفى سبيل الله فقال رسول اللهﷺ: أوص بالعشر فقلت: يا رسول الله، إنّ مالى كثير وذرّيتى أغنياء، فلم يزل رسول اللهﷺ يناقصنى وأُناقصه حتّى قال: أوص بالثّلث والثّلث كثير.

۵۰۴ ۳۵۲۵۵ (۳۵) **العوالى ۲۶۸/۳**: روى أبو هريرة عن عامر بن سعد عن أبيه: أنّه مرض بمكّة مرضة أشفى منها فعاده رسول اللهﷺ فقال: يا رسول الله، ليس يرثنى إلّا البنت، أفأوصى بثلثى مالى؟ فقال لا. قال: أفأوصى بنصف مالى ـ وفى رواية ـ: بشطر مالى، فقال: لا. فقال: أفأوصى بثلث مالى؟ فقالﷺ: بالثّلث والثّلث كثير، وقال: إنّك إن تدع أولادك أغنياء خيراً من أن تدعهم عالة يتبلبلون[1] النّاس.

۵۰۵ ۳۵۲۵۶ (۳۶) **كافى ۱۰/۷: تهذيب ۱۹۲/۹**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه (ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً ـ كا) عن **فقيه ۱۳۷/۴**: (محمّد ـ فقيه) ابن أبى عمير عن معاوية بن عمّار **كافى ۲۵۴/۳**: الحسين بن محمّد عن عبدالله بن عامر عن علىّ بن مهزيار عن حمّاد بن عيسى عن معاوية بن عمّار عن أبى عبداللهﷺ قال: كان البراء بن معرور (التّميمىّ ـ كا ج ۳) الأنصارىّ بالمدينة، وكان رسول اللهﷺ بمكّة، وأنّه حضره الموت، وكان رسول اللهﷺ (بمكّة وأصحابه ـ كا ج ۷) والمسلمون يصلّون إلى بيت المقدّس، فأوصى البراء (بن معرور ـ فقيه)

---

۱. يتبلبلون ـ ك. والظّاهر أنّها تصحيف ولعلّ صحّته: يتكفّفون. ومنه الحديث (عالة يتكفّفون النّاس) أى يمدّون أكفّهم إليهم يسألونهم. (النّهاية ج ۱۹۰/۴).

۵۰۰ (۳۱) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر شخصی به یک چهارم مالش وصیت کند، نزد من محبوب‌تر از وصیت به ثلث است و اگر به ثلث مالش وصیت کند، آن نهایت وصیت است، پس اگر به همه مالش وصیت کند، خودش به آنچه انجام داده آگاه‌تر است.»

۵۰۱ (۳۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است. (یا مال بسیاری بر جا نگذاشته است) و به وارثانش ستم کرده است و وصیت به یک چهارم و یک پنجم برتر از وصیت به ثلث است.»

۵۰۲ (۳۳) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که: «ایشان به شخصی که می‌خواست همه مالش را در راه خدا وصیت کند، فرمود: این کار را نکن! پس او را از صدقه دادن به همه مالش بازداشت. آن شخص گفت: پس نصف آن.

پیامبر فرمود: نه.

آن شخص گفت: پس ثلث آن.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ثلث و ثلث بسیار است.

سپس فرمود: اگر آن را برای خانواده‌ات باقی گذاری برایت بهتر است.»

۵۰۳ (۳۴) مرحوم شهید در حاشیه خود بر کتاب القواعد از سعد روایت می‌کند که گفت: «من به شدت بیمار شدم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عیادتم آمد و آن‌گاه به من فرمود: آیا وصیت کرده‌ای؟

گفتم: آری، وصیت کرده‌ام که همه مالم را به نیازمندان بدهند و در راه خدا مصرف کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به یک دهم وصیت کن!

گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال من بسیار است و فرزندان من توانگرند. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله مرتب با من چانه زد و من با وی چانه زدم تا سرانجام فرمود: به ثلث وصیت کن و ثلث بسیار است.»

۵۰۴ (۳۵) ابوهریره از عامر بن سعد حکایت می‌کند که پدرش یک بار در مکه بیمار شد و بهبود یافت. در آن بیماری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عیادتش رفت. وی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من تنها یک دختر از خود بر جای می‌گذارم، آیا به دوسوم مالم وصیت کنم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نه.

سعد گفت: آیا به نصف مالم وصیت کنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه.

سعد گفت: آیا به ثلث مالم وصیت کنم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به ثلث وصیت کن و ثلث بسیار است و فرمود: اگر تو فرزندانت را توانگر باقی گذاری بهتر از این است که نان خوران نیازمندی از خود باقی گذاری که مردم را ناراحت کنند.»

۵۰۵ (۳۶) معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه بود، در مدینه مرگ براء بن معرور تمیمی انصاری فرارسید و با این‌که در آن زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش

(إذا دفن ـ كا ـ يب) أن يجعل وجهه إلى (تلقاء ـ كا ج ٧: يب ـ فقيه) النّبيّ ﷺ إلى القبلة[١] (فجرت به السّنّة ـ كا ج ٣) و (أنّه ـ كا ج ٣) أوصىٰ بثلث ماله (فنزل به الكتاب ـ كا ج ٣) فجرت به السّنّة. **العلل** ٥٦٦: أبي ؓ قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن **معاوية** بن عمّار عن أبي عبدالله ؑ قال: كان البراء بن معرور الأنصاري بالمدينة، وكان رسول الله ﷺ بمكّة، وأنّه حضره الموت فأوصى بثلث ماله فجرت به السّنّة.

٥٠٦ ۲٥۲٥٧ (٣٧) **العوالي** ٢٦٩/٣: روى **أبو قتادة** أنّ النّبيّ ﷺ لما قدم المدينة سأل عن البراء بن معرور فقيل يا رسول الله: انّه قد هلك، وقد أوصى لك بثلث ماله فقبل رسول الله ثمّ ردّه علىٰ ورثته.

٥٠٧ ۲٥۲٥٨ (٣٨) **مستدرك** ٩٧/١٤: أحمد بن محمّد السيّاريّ في كتاب التنزيل والتحريف عن صفوان عن ابن مسكان عن **أبي بصير** عن أحدهما ؑ في قوله عزّوجلّ: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ﴾ قال: هي منسوخة بآية الفرائض الّتي فيها المواريث وقوله عزّوجلّ: ﴿فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ﴾ يعني ذٰلك: الوصيّة وقد جاء عنهم أنّها ليست بمنسوخة، وأنّ أصل الثّلث إنّما جعله (الله ـ خ) للميّت، لأنّ براء بن معرور مات بالمدينة من قبل الهجرة وأوصىٰ لرسول الله ﷺ بثلث ماله وأن (يجعل ـ خ) وجهه إلى رسول الله ﷺ وهو يومئذ بمكّة فجرت السّنّة.

٥٠٨ ۲٥۲٥٩ (٣٩) **تهذيب** ٢٤٢/٩: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن عيسى عن محمّد ابن أبي عمير عن **ابن سنان** عن أبي عبدالله ؑ قال: للرّجل عند موته ثلث ماله وإن لم يوص فليس على الورثة امضاؤه.

٥٠٩ ۲٥۲٦٠ (٤٠) **تهذيب** ٢٤٣/٩: أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن أخيه الحسين عن **عليّ** بن يقطين قال: قال: سألت أبا الحسن ؑ ما للرّجل من ماله عند موته؟ قال: الثّلث، والثّلث كثير.

---

١. أي إلى مكّة الّتي كان النّبيّ بها عند موت البراء فصارت قبلة.

به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند، براء وصیت کرد تا (هنگام دفن) صورتش را به سوی پیامبرﷺ ـ سمت قبله ـ قرار دهند (و این سنت شد) و به ثلث مالش وصیت کرد (آن‌گاه در این باره آیه نازل شد) و سنت بر آن قرار گرفت.»

۵۰۶ (۳۷) ابوقتاده گوید: «وقتی پیامبر اکرمﷺ به مدینه آمد، به وی گفته شد: براء بن معرور ثلث مالش را برای شما وصیت کرده است.

پیامبر اکرمﷺ آن را پذیرفت و به وارثانش بازگرداند.»

۵۰۷ (۳۸) در تفسیر آیه: «هنگام مرگ هر یک از شما، در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه، بر شما وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندان نوشته شد.»

ابوبصیر از امام باقرؑ یا امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «این آیه به آیه فرایض که در آن میراث‌ها بیان شده نسخ شده است.

و دربارهٔ این سخن خداوند: «پس هرکس پس از شنیدن، آن را تغییر داد.» امامؑ فرمود: مقصود از آن وصیت است.»

و از امامان رسیده است که آن آیه نسخ نشده است و خداوند اصل ثلث را برای میّت قرار داد، برای این‌که براء بن معرور پیش از هجرت در مدینه مُرد و ثلث مالش را برای پیامبر اکرمﷺ وصیت کرد و وصیت کرد که صورتش را به طرف پیامبر اکرمﷺ ـ که در آن هنگام در مکه بود ـ قرار دهند، پس سنت بر آن قرار گرفت.»

۵۰۸ (۳۹) ابن سنان از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «هنگام مرگ ثلث مال انسان در اختیار اوست و اگر وصیت نکند، وارثان دربارهٔ هزینه کردن آن وظیفه‌ای ندارند.»

۵۰۹ (۴۰) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفرؑ سؤال کردم: انسان هنگام مرگ اختیار چه مقدار از مالش را دارد؟

امامؑ فرمود: ثلث و ثلث بسیار است.»

٥١٠ ٣٥٢٦١ (٤١) الدّعائم ٣٥٦/٢: عن عليّ ؑ عن رسول الله ﷺ قال: المرء أحقّ بثلثه يضعه حيث أحبّ.

٥١١ ٣٥٢٦٢ (٤٢) كافي ٨/٧: تهذيب ١٨٨/٩: استبصار ١٢٢/٤: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن عبدالله[1] بن المبارك عن فقيه ١٤٩/٤: عبدالله بن جبلة عن سماعة عن أبى بصير عن أبى عبدالله ؑ قال: قلت له الرّجل (يكون ـ فقيه) له الولد أيسعه أن يجعل مال لقرابته؟ فقال: هو ماله يصنع به ماشاء[2] إلى أن يأتيه الموت (كا ـ يب ـ صا إنّ لصاحب المال أن يعمل بماله ما شاء مادام حيّاً إن شاء وهبه وإن شاء تصدّق به وإن شاء تركه إلى أن يأتيه الموت فإن أوصى به فليس له إلّا الثّلث إلاّ أنّ الفضل (فى ـ كا ـ يب) أن لا يضيع من يعوله ولا يضرّ بورثته).

٥١٢ ٣٥٢٦٣ (٤٣) كافى ٨/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن عثمان بن سعيد عن أبى المحامل عن أبى عبدالله ؑ قال الإنسان أحقّ بماله مادام الرّوح فى بدنه.

٥١٣ ٣٥٢٦٤ (٤٤) كافى ٨/٧: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان وأبو علىّ الأشعرى عن محمّد بن عبدالجبّار جميعاً عن فقيه ١٣٨/٤: صفوان عن مرازم عن بعض أصحابنا (عن أبى عبدالله ؑ ـ كا) فى الرّجل يعطى الشّىء من ماله فى مرضه فقال: إذا أبان فيه[3] فهو جائز وإن أوصى به (فهو ـ كا) من[4] الثّلث. فقيه ١٤٩/٤: ما رواه صفوان عن مرازم فى الرّجل (وذكر مثل ما فى فقيه).

٥١٤ ٣٥٢٦٥ (٤٥) الدّعائم ٣٥٦/٢: قال علىّ ؑ لرجل أن يوصى فى ماله بالثّلث والثّلث كثير. وقال جعفر[5] بن محمّد ؑ وكذٰلك المرأة لها مثل ذٰلك.

٥١٥ ٣٥٢٦٦ (٤٦) كافي ١١/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ١٩١/٩: استبصار ١١٩/٤: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن شعيب بن يعقوب قال: سألت أبا عبدالله ؑ عن الرّجل يموت، مالَهُ من ماله؟ فقال: له ثلث ماله وللمرأة أيضاً. فقيه ١٣٦/٤: روى حمّاد بن عيسى عن شعيب بن يعقوب عن أبي بصير (مثله).

---

١. عن يحيى ـ خ كا. ٢. مايشاء ـ صا. ٣. به ـ فقيه. أبان به أى عزله.
٤. فمن ـ فقيه. ٥. ابوجعفر ؑ ـ خ.

۵۱۰ (۴۱) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «انسان به ثلث مالش سزاوارتر است، هر کجا که دوست داشته باشد، آن را مصرف می‌کند.»

۵۱۱ (۴۲) ابوبصیر گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: آیا شخصی که فرزند دارد می‌تواند مالش را برای خویشاوندانش قرار دهد؟

امام ﷺ فرمود: آن مال اوست هر کار که بخواهد با آن انجام می‌دهد تا مرگش فرا رسد صاحب مال تا زنده است، هر کار که بخواهد با مالش انجام می‌دهد، اگر بخواهد، آن را می‌بخشد، اگر بخواهد، صدقه می‌دهد و اگر بخواهد به حال خود وامی‌گذارد تا مرگش فرارسد آن‌گاه اگر وصیت کند تنها ثلث برای اوست ولی بهتر این است که افراد تحت تکفل خویش را تباه نسازد و به وارثانش زیان نزند.»

۵۱۲ (۴۳) ابوالمحامل از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است.»

۵۱۳ (۴۴) مرازم با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که در بیماری مقداری از مالش را می‌بخشد، فرمود: «هرگاه آن را جدا کند صحیح است و اگر به آن وصیت کند، از ثلث است.»

۵۱۴ (۴۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان ﷺ به شخصی فرمود که به ثلث مالش وصیت کند و فرمود: «ثلث بسیار است.

و امام صادق ﷺ فرمود: و همچنین زن نیز به همان مقدار ـ ثلث حق دارد.»

۵۱۵ (۴۶) شعیب بن یعقوب گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: انسان پس از مرگ اختیار چه مقدار از مالش را دارد؟

امام ﷺ فرمود: ثلث مالش متعلق به اوست و زن نیز همین‌طور است.»

۵۱۶ ۳۵۲۶۷ (۴۷) كافي ۵۵/۷: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن صفوان فقيه ۱۷۲/۴: روى ابن أبي عمير وصفوان (بن يحيى ـ فقيه) عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال سألت أبا الحسن ﷺ عمّا يقول النّاس في الوصيّة بالثّلث والرّبع عند موته أشيء صحيح معروف أم كيف صنع أبوك فقال: الثّلث ذٰلك (الأمر ـ كا) الّذي صنع أبي ﷺ.[1]

۵۱۷ ۳۵۲۶۸ (۴۸) مستدرك ۹۶/۱۴: ابن أبي جمهور في درر اللّئالي: عن معاذ بن جبل عن النّبيّ ﷺ أنّه قال: إنّ الله تعالى تصدّق عليكم عند وفاتكم بثلث أموالكم زيادة في حسناتكم.

۵۱۸ ۳۵۲۶۹ (۴۹) تهذيب ۱۹۴/۹: عليّ بن الحسين[2] عن محمّد بن الوليد عن يونس بن يعقوب انّ أبا عبدالله ﷺ لمّا أوصىٰ قال له بعض أهله: إنّك قد أوصيت بأكثر من الثّلث قال: ما فعلت ولٰكن قد بقي من ثلثي كذا وكذا وهو لمحمّد بن إسماعيل.

۵۱۹ ۳۵۲۷۰ (۵۰) الدّعائم ۳۵۶/۲: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ صلوات الله عليهم أنّه حضر رجلاً مُقلّاً فقال له الرّجل ألا أوصي يا أمير المؤمنين فقال أوص بتقوى الله فامّا المال فدع مالك لورثتك فإنّه طفيف يسير وإنّما قال الله عزّوجلّ ﴿إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ﴾ وأنت فلم تترك خيراً توصي فيه.

۵۲۰ ۳۵۲۷۱ (۵۱) كافي ۹/۷: وقد روى أنّ النّبيّ ﷺ قال لرجل من الأنصار أعْتَقَ مماليك له لم يكن له غيرهم فعابه النّبيّ ﷺ وقال ترك صِبْيَةً صِغاراً يتكفّفون النّاس.

۵۲۱ ۳۵۲۷۲ (۵۲) العلل: ۵۶۶: أبي ﷺ قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن فقيه ۱۳۷/۴: هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة الرّبعى عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ انّ رجلاً من الأنصار توفّيَ وله صِبْيَة[3] صغار وله ستّة من الرّقيق فأعتقهم عند موته وليس له مال غيرهم فأتى النّبيّ ﷺ فأخبر[4] فقال ما صنعتم بصاحبكم قالوا دفنّاه قال لو علمت ما دفنّاه[5] مع أهل الإسلام ترك ولده يتكفّفون[6] النّاس قرب الإسناد ۶۳: هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال حدّثني جعفر بن محمّد عن أبيه إنّ رسول الله ﷺ بلغه أنّ رجلاً من الأنصار

---

۱. ﷺ ـ فقيه. ۲. الحسن ـ خ. ۳. صبية جمع الصّبي.
۴. فأخبره ـ العلل. ۵. دفنته ـ العلل. ۶. أي يسألون النّاس بأكفّهم.

(۴۷) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ وصیت به ثلث و یک چهارم هنگام مرگ که مردم می‌گویند سؤال کردم که آیا آن صحیح و پسندیده است و پدر شما چگونه انجام داد؟ ۵۱۶

امام ﷺ فرمود: ثلث آن چیزی است که پدر من انجام داد.»

(۴۸) معاذ بن جبل از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند هنگام مرگ‌تان برای افزایش نیکی‌های‌تان ثلث اموال‌تان را بر شما صدقه داد.» ۵۱۷

(۴۹) یونس بن یعقوب گوید: «وقتی امام صادق ﷺ وصیت کرد، یکی از بستگانش به وی گفت: شما بیش از ثلث وصیت کردید. ۵۱۸

امام ﷺ فرمود: من چنین نکردم، بلکه از ثلث من فلان مبلغ باقی ماند که برای محمد بن اسماعیل است.»

(۵۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌شود که امیرمؤمنان ﷺ بر بالین شخص فقیری حاضر شد. آن مرد به امام ﷺ گفت: «ای امیرمؤمنان ﷺ! آیا من وصیت نکنم؟! ۵۱۹

امام ﷺ فرمود: به تقوای الهی وصیت کن ولی مالت را برای وارثانت باقی گذار؛ زیرا آن ناچیز و اندک است. همانا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «اگر ثروت انبوهی برجای گذاشت، وصیت کند و تو ثروت انبوهی برجای نگذاشته‌ای که در آن وصیت کنی.»

(۵۱) در کتاب کافی روایت می‌شود که: «در زمان پیامبر اکرم ﷺ شخصی همه دارایی خود را که تعدادی برده بود، آزاد کرد و چیزی از خود باقی نگذاشت. پیامبر اکرم ﷺ به این کار او عیب گرفت و فرمود: کودکان صغیری از خود برجای گذاشت که دست نیاز به سوی مردم دراز کنند.» ۵۲۰

(۵۲) مسعدة بن صدقه ربعی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «یکی از انصار درگذشت و کودکان صغیری از خود برجای گذاشت. تمام دارایی این مرد شش برده بود که پیش از مرگ آنها را آزاد کرده بود و غیر از آن مال دیگری نداشت وقتی این خبر به پیامبر ﷺ رسید، فرمود: با بدن دوست‌تان چه کردید؟ ۵۲۱

گفتند: او را به خاک سپردیم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اگر من می‌دانستم که فرزندانش را به حالتی واگذاشت که دست گدایی به سوی مردم دراز کنند، هرگز او را در میان مسلمانان دفن نمی‌کردیم.»

با سند دیگری مسعدة بن صدقه از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به پیامبر اکرم ﷺ خبر رسید، یکی از انصار فوت کرده است و کودکان صغیری دارد که به نان شب

توفّى وله صبية صغار وليس لهم مبيت ليلة تركهم يتكفّفون النّاس وقد كان له ستّة (وذكر نحوه).

وتقدّم في رواية الفجيع (۲۳) من باب (۱۹) استحباب التّعجيل في أفعال الخير من أبواب المقدّمات ج ۱ قوله ﷺ لمّا حضرت والدي الوفاة أقبل يوصي. وفي رواية ابن مصعب (۲) من باب (۱۱) استحباب اختيار الماء على الأحجار من أبواب التّخلّي ج ۲ قوله وأوصى (البراء بن معرور) بالثّلث من ماله فنزل الكتاب بالقبلة وجرت السّنّة بالثّلث.

وفي رواية مصباح الأنوار (٤٠) من باب (۹) استحباب تلقين المحتضر الشّهادتين من أبواب الإحتضار ج ۳ قوله ﷺ فتقول (أي فاطمة ﷺ) يا أباالحسن ما أسرع اللّحاق بالله وأوصت بصدقتها ومتاع البيت وأوصته أن يتزوّج أمامة بنت أبي العاص بن الرّبيع ودفنها ليلاً. وفي رواية سليمان (٤١) قوله ﷺ من لم يحسن وصيّته عند الموت كان نقصاناً في مروءته وعقله قيل يا رسول الله وكيف يوصي الميّت قال إذا حضرته الوفاة واجتمع النّاس إليه قال اللّهمّ فاطر السّموات والأرض (إلى أن قال) ثمّ يوصي بحاجته وقوله ﷺ والوصيّة حقّ على كلّ مسلم وحقّ عليه أن يحفظ هذه الوصيّة ويعلمها. وفي رواية المصباح (٤٢) نحوه. وفي رواية الدّعائم (٤٣) قوله ﷺ: ينبغي لمن أحسّ بالموت أن يعهد عهده ويجدّد وصيّته قيل وكيف يوصي يا أمير المؤمنين؟ قال يقول بسم الله الرّحمٰن الرّحيم شهادة من الله (إلى أن قال) ويوصي كما أمر رسول الله ﷺ. وفي رواية وصيّة النّبيّ ﷺ لعليّ ﷺ (٤٤) قوله ﷺ يا عليّ من لم يحسن وصيّته عند موته كان نقصاً في مروءته ولم يملك الشّفاعة.

وفي أحاديث باب (۷) جواز التّوصية بعدم حضور من لا يحبّ ان يصلّي عليه من أبواب الصّلاة على الميّت ج ۳ ما يناسب ذلك. وفي غير واحد من أحاديث باب (۸) أنّ أوّل من جعل له النّعش فاطمة ﷺ من أبواب الدّفن ج ۳ ما يدلّ على أنّها أوصت بأن يجعل لها النّعش وأن لا يشهد جنازتها أحد من أعداء الله وأن يتزوّج عليّ ﷺ بأمامة بنت أختها. وفي أحاديث باب (۲۱) استحباب الدّفن في الحرمين، وباب (۲۲) حكم توجيه الميّت إلى

نیازمندند و آنها را به حالتی رها کرده که باید دست گدایی به سوی مردم دراز کنند. او شش برده داشت...» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و سوم از باب نوزدهم از ابواب مقدمات فرموده امام ﷺ که: «وقتی که وفات پدرم فرا رسید، شروع به وصیت کردن نمود....»

در روایت دوم از باب یازدهم از ابواب تخلی این گفته که: «براء بن معرور به ثلث از مالش وصیت کرد، آن‌گاه آیه قرآن دربارهٔ قبله نازل شد و سنت بر ثلث قرار گرفت»

و در روایت چهلم از باب نهم از ابواب احتضار فرموده امام ﷺ که: «فاطمه گوید: ای ابو الحسن ﷺ! چقدر زود و سریع است پیوستن من به خدا. آن‌گاه به صدقات خود و وسایل خانه وصیت کرد و به علی ﷺ وصیت کرد که با امامه دختر ابو العاص بن ربیع ازدواج کند و او را در شب به خاک سپارد.»

در روایت چهل و یکم فرموده پیامبراکرم ﷺ که: «هرکس هنگام مرگ نیکو وصیت نکند، کاستی در مردانگی و عقلش خواهد بود.

گفته شد: ای رسول خدا ﷺ! چگونه میّت وصیت کند؟

پیامبر ﷺ فرمود: هنگام مرگ که مردم در اطراف او گرد می‌آیند، بگوید: خدایا، آفریننده آسمان‌ها و زمین... سپس به کارهای خویش وصیت کند و این سخن پیامبر ﷺ که: «وصیت بر هر مسلمانی حق و لازم است و بر وی لازم است که از وصیتش نگهداری و اعلام کند.»

در روایت چهل و دوم مانند آن.

و در روایت چهل و سوم فرموده امام ﷺ که: «برای کسی که مرگ را احساس کرد شایسته است عهد و پیمانش را با خدا محکم کند و وصیتش را تجدید نماید.

گفته شد: چگونه وصیت کند؟ ای امیرمؤمنان ﷺ!

علی ﷺ فرمود: بگوید: به نام خداوند مهر گستر و بخشنده بر همه موجودات در این جهان و بر مؤمنان در دو جهان، گواهی است از جانب خدا.. و وصیت کند آن گونه که پیامبر ﷺ دستور داد.»

و در روایت چهل و چهارم فرموده پیامبر ﷺ که: «ای علی! هرکس هنگام مرگ، نیکو وصیت نکند، آن سبب کاستی در مردانگی اوست و شفاعت او را در بر نمی‌گیرد.»

و در روایات باب هفتم از ابواب نماز میّت مناسب با این بحث هست.

قبور النّبيّ ﷺ والأئمّة ﷺ ما يدلّ على جواز الوصيّة بالنّقل إلى بعض مشاهد آل الرّسول والتّوجيه إلى قبورهم، وما يدلّ على ذٰلك في الأبواب المختلفة أكثر من ذٰلك.

وفي أحاديث باب (٨) أنّ الرّجل إذا مات فأوصى بالحجّ من أبواب النيابة ج ١٢ وباب (١٨) حكم من أوصى أن يحجّ عنه مبهماً ما يناسب الباب. وفي رواية أبي خالد (٢٧) من باب (١٢) ماورد في جملة من الخصال المحرّمة من أبواب جهاد النّفس ج ١٦ قوله ﷺ الذّنوب الّتي تغيّر النّعم، البغي على النّاس (إلى أن قال) وترك الوصيّة حتّى يحضر الموت. وفي أحاديث باب (١٣) استحباب الوصيّة لمن أراد السّفر من أبوابه ج ٢١ ما يدلّ على ذٰلك. وفي رواية جعفر بن حنّان (٥) من باب (٨) حكم بيع الوقف من أبواب الوقوف ج ٢٤ قوله وأوصى لرجل ولعقبه من تلك الغلّة ليس بينه وبينه قرابة بثلاثمائة درهم في كلّ سنة ويقسم الباقي على قرابته من أبيه وقرابته من اُمّه قال ﷺ جائز للّذي أوصى له بذٰلك.

ويأتي في أحاديث الباب التّالي وما يتلوه. وباب (٥) أنّ من أوصى بأكثر من الثّلث بطلت الوصيّة في الزّائد، وباب (٦) أنّ الورثة إذا أجازوا الوصيّة في حياة الموصي لم يكن لهم الرّجوع، وباب (٧) أنّه يجوز لمن لا وارث له أن يوصي بجميع ماله ما يناسب ذٰلك.

(۲)

باب ماورد في أنّ الوصيّة تمام مانقص من الزّكاة وأنّ من أوصى بالثّلث احتسب له من زكاته

۵۲۲ ۲۵۲۷۳ (١) تهذيب ١٧٣/٩: فقيه ١٣٤/٤: روى مسعدة بن صدقة الرّبعي عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال: قال عليّ ﷺ الوصيّة تمام ما نقص من الزّكاة[1]. تهذيب ١٧٣/٩: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن وهب عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن عليّ ﷺ (مثله).

۵۲۳ ۲۵۲۷۴ (٢) كافي ٥٨/٧: محمّد بن يحيى رفعه عنهم ﷺ قال: قال: من أوصى بالثّلث احتسب له من زكاته.

---

١. أي بمعنى أنّه إن كان عليه شيء من الزّكاة فأوصى بوصيّة تحتسب له ممّا عليه من الزّكوة.

و در بسیاری از روایات باب هشتم از ابواب دفن مطالبی هست که حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرد برایش تابوتی قرار دهد و هیچ‌یک از دشمنان خدا بر جنازه‌اش حضور نیابند و علی علیه السلام با امامه ـ دختر خواهرش ـ ازدواج کند.

و در روایات باب بیست و یکم و بیست و دوم از ابواب دفن مطالبی که بر جواز وصیت کردن به انتقال جنازه خود به مشاهد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاکسپاری به طرف قبور آنان دلالت می‌کند و روایاتی که در ابواب گوناگون بر این مطلب دلالت می‌کند، بیش از این‌هاست.

و در روایات باب هشتم و هجدهم از ابواب نیابت مناسب با این بحث هست و در روایت بیست و هفتم از باب دوازدهم از ابواب مبارزه با نفس فرموده امام علیه السلام که: «گناهان تغییر دهنده نعمت، ظلم به مردم است... و ترک وصیت تا فرا رسیدن مرگ.»

و در روایات باب سیزدهم از ابواب سفر مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند و در روایت پنجم از باب هشتم از ابواب وقوف این گفته که: «و از محصولات آن برای شخصی که با وی خویشاوندی ندارد، سیصد درهم در هر سال وصیت کرد و بقیه آن را دستور داد میان خویشاوندان پدرش و بستگان مادرش تقسیم کنند.

امام علیه السلام فرمود: برای کسی که میّت برایش وصیت کرده، جایز است.»

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی و باب پنجم، ششم و هفتم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲

وصیت، کامل‌کننده کاستی‌های زکات

(۱) مسعدة بن صدقه ربعی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ۵۲۲ «وصیت، جبران‌کننده کاستی‌های زکات است.»

وهب از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از علی علیه السلام نیز این حدیث را روایت کرده است.

(۲) محمد بن یحیی با واسطه از معصوم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به ثلث مالش ۵۲۳ وصیت کند به حساب زکاتش گذاشته می‌شود.»

(۳)

باب أنّ من أوصى بثلث ماله ثمّ قتل فأخذت الدّية دخل ثلثها أيضاً في الوصيّة

۵۲۴ ۳۵۲۷۵ (۱) **كافي** ۱۱/۷: **تهذيب** ۱۹۳/۹: ۲۰۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال: قال أمير المؤمنين ﷺ: من أوصى بثلث[۱] (ماله ـ كا ـ فقيه) ثمّ قتل خطأً فإنّ[۲] ثلث ديته داخل في وصيّته. **تهذيب** ۳۱۳/۱۰: محمّد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمّد عن أبيه عن ابن المغيرة عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ في رجل أوصى بثلثه (وذكر مثله). **فقيه** ۱۶۹/۴: سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل أوصى (وذكر مثله). **المقنع** ۱۶۵: وإن أوصى رجل بثلث ماله (وذكر مثل ما في كا). **الجعفريّات** ۱۲۱: بإسناده عن عليّ ﷺ انّه قال في رجل أسلم ثمّ قتل خطأً قال ثلث ديته داخل في وصيّته.

۵۲۵ ۳۵۲۷۶ (۲) **كافي** ۶۳/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي نجران أو غيره عن **فقيه** ۱۶۸/۴: عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس (عن أبي جعفر ﷺ ـ كا) قال: قلت له رجل أوصى لرجل بوصيّة في[۳] ماله ثُلثٌ أو ربع فقتل[۴] الرّجل خطأً ـ يعني ـ الموصي فقال يحاز لهٰذه[۵] الوصيّة من ميراثه[۶] ومن ديته. **تهذيب** ۲۰۷/۹: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي نجران أو غيره عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن محمّد بن مسلم قال قلت له (وذكر مثله).

۵۲۶ ۳۵۲۷۷ (۳) **تهذيب** ۲۰۷/۹: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن أبيه عن يوسف بن عقيل عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ: قال: قضى أمير المؤمنين ﷺ في رجل أوصى لرجل وصيّة مقطوعة (غير ـ يب) مسمّاة من ماله ثلثاً أو ربعاً أو أقلّ من ذٰلك أو أكثر ثمّ قتل بعد ذٰلك الموصي فودي[۷] فقضى في وصيّته أنّها تنفذ من ماله وديته كما أوصى. **المقنع** ۱۶۵: قضى أمير المؤمنين ﷺ (وذكر مثله). الّا أنّ فيه بدل قوله (فودي) فأخذت ديته.

---

۱. بثلثه ـ يب.
۲. قال ـ يب ـ فقيه.
۳. من ـ يب ـ فقيه.
۴. فيقتل ـ فقيه.
۵. تجاز لهٰذا ـ يب ـ فقيه.
۶. ماله ـ فقيه.
۷. ودى القاتل القتيل: أعطى وليّه ديّته.

باب ۳

حکم به حساب آمدن یک‌سوم دیه مقتول از وصیت به ثلث

۵۲۴ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «هرکس ثلث مالش را وصیت کند و سپس به صورت خطایی کشته شود، ثلث دیه‌اش داخل در وصیت می‌شود.»

این روایت با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت نقل شده است.

۵۲۵ (۲) محمد بن قیس گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: شخصی ثلث یا یک چهارم مالش را برای دیگری وصیت می‌کند و سپس به صورت خطا کشته می‌شود. امام ﷺ فرمود: این وصیت از میراث و دیه او گرفته می‌شود. (یا برای موصی له از میراث و دیه مقتول گرفته می‌شود).

این نقل از محمد بن مسلم نیز روایت شده است.

۵۲۶ (۳) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در زمان امیرمؤمنان ﷺ شخصی بخشی از مالش ـ ثلث یا یک چهارم یا کمتر یا بیشتر از آن ـ را به طور قطعی برای دیگری وصیت کرد و سپس کشته و دیه‌اش پرداخت شد امیرمؤمنان ﷺ در این باره حکم کرد که وصیت وی به همان صورت که وصیت کرده در مال و دیه‌اش نافذ و جاری است.»

در کتاب المقنع قضاوت امیرمؤمنان ﷺ بیان شده است.

وتقدّم في أحاديث باب (٢١) أنّ المقتول إذاكان عليه الدَّين ولم يترك مالا يجب قضاء دينه من ديته من أبواب الدّين ج ٢٣ ما يناسب ذلك. ويأتي في رواية اسحاق (١) من باب (٨) أنّ الدّية ميراث كساير الأموال من أبواب الميراث ج ٢٩ قولهﷺ إذا قبلت دية العمد فصارت مالاً فهي ميراث كسائر الأموال.

(٤)

باب أنّ من أوصى بأن يجرى على رجل ما بقي من ثلثه هل للوصيّ أن يوقف ثلث الميّت أم لا؟

٥٢٧ ٣٥٢٧٨ (١) تهذيب ١٤٤/٩: فقيه ١٧٧/٤: محمّد بن أحمد (بن يحيى ـ يب) عن عمرو بن عليّ[١] بن عمر عن إبراهيم بن محمّد الهمدانيّ قال: كتبت إليه: ميّت أوصىٰ بأن يجرى علىٰ رجل ما بقى من ثلثه ولم يأمر[٢] بانفاذ ثلثه، هل للوصيّ أن يوقف ثلث الميّت بسبب الإجراء؟ فكتبﷺ: ينفذ ثلثه ولا يوقف. كافي ٣٦/٧: وكتب إبراهيم بن محمّد الهمدانيّ إليهﷺ (وذكر مثل ما في يب). المقنع ١٦٦: وكتب إلى بعض موالينا ﷺ ميّت (وذكر مثل ما في يب). تهذيب ١٤٤/٩: روى صفوان بن يحيى عن أبي الحسنﷺ قال: سألته عن الرّجل يوقف ثلث الميّت (وذكر مثله).

(٥)

باب أنّ من أوصى بأكثر من الثّلث بطلت الوصيّة في الزّائد إلّا أن يجيز الوارث

قال الله العزيز في سورة البقرة (٢): ١٨٢ ﴿فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

٥٢٨ ٣٥٢٧٩ (١) العلل ٥٦٧: حدّثنا محمّد بن الحسنﷺ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أبي طالب عبدالله بن الصّلت القمّيّ عن يونس بن عبدالرّحمٰن رفعه إلى أبي عبداللهﷺ في

---

١. عن عمر بن عليّ ـ فقيه. ٢. ولم يأمره ـ فقيه.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و یکم از ابواب بدهی مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب هشتم از ابواب میراث فرموده پیامبرﷺ که: «هنگامی که دیه عمد پذیرفته و به مال تبدیل شد، آن همانند دیگر اموال میراث خواهد بود.»

باب ۴
حکم وصیت به تامین هزینه دیگری از ثلث

۵۲۷ (۱) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امامؑ نوشتم: میّتی وصیت کرده که از ثلث مالش هزینه شخصی تا پایان عمرش پرداخت شود و وصیت نکرد که ثلث به وی داده شود. آیا وصی می‌تواند برای پرداخت مستمری ثلث مال میّت را وقف کند [و از درآمدش حق او را بپردازد؟]

امامؑ در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث مال میّت را جدا می‌کند و آن را وقف نمی‌کند.»[۱]

این حدیث از صفوان بن یحیی از امام موسی بن جعفرؑ نیز روایت شده است.

باب ۵
حکم وصیت به بیش از ثلث

خداوند عزیز می‌فرماید:

هرکس از وصیت‌کننده‌ای بیم انحراف از حق یا گناه داشته باشد و میان آنان آشتی دهد، گناهی بر وی نیست، همانا خداوند آمرزنده مهربان است[۲].

۵۲۸ (۱) در تفسیر آیه: «هرکس از وصیت‌کننده‌ای بیم انحراف از حق یا گناه داشته باشد و میان آنان آشتی دهد، گناهی بر وی نیست» یونس بن عبدالرحمان باواسطه از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «یعنی، هرگاه در وصیت زیاده‌روی نمود و این در صورتی است که بر ثلث بیفزاید.»

---

۱. مرحوم علامه مجلسیؒ احتمال دیگری نیز در روایت ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۴۲۹/۱۴.

۲. بقره ۲ / ۱۸۲.

قوله تعالى: ﴿فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا[1] أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ قال: ـ يعني إذا اعتدى في الوصيّة ـ: إذا زاد على الثّلث. **تفسير العيّاشي ۷۸/۱**: عن يونس رفعه إلى أبي عبدالله ﷺ (وذكر نحوه).

۵۲۹ ۳۵۲۸۰ (۲) **كافي ۱۰/۷**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ۱۹۲/۹**: **أحمد** بن محمّد قال كتب أحمد بن إسحاق إلى أبي الحسن ﷺ انّ درّة بنت مقاتل توفّيت وتركت ضيعة[2] أشقاصاً[3] في موضع[4] (كذا ـ فقيه) وأوصت لسيّدها[5] في[6] أشقاصها (بما يبلغ ـ كا ـ يب) أكثر[7] من الثّلث، ونحن أوصياؤها وأحببنا أن ننهي[8] ـ (ذلك ـ يب ـ فقيه) إلى سيّدنا فإن (هو ـ كا) أمر[9] بإمضاء الوصيّة على وجهها أمضيناها وإن أمر[10] بغير ذلك انتهينا إلى أمره في جميع ما يأمر[11] به إن شاء الله تعالى (قال ـ كا) فكتب ﷺ بخطّه: ليس يجب لها في[12] تركتها إلّا الثّلث وإن تفضّلتم وكنتم الورثة كان جائزاً لكم (إن شاء الله عزّوجلّ ـ كا ـ فقيه). **فقيه ۱۳۷/۴**: روى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن **أحمد** بن إسحاق أنّه كتب إلى أبي الحسن ﷺ: انّ درّة بنت مقاتل (وذكر مثله).

۵۳۰ ۳۵۲۸۱ (۳) **كافي ۸/۷**: حميد بن زياد عن **تهذيب ۱۸۸/۹**: **استبصار ۱۲۲/۴**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن **فقيه ۱۳۷/۴**: ابن أبي عمير عن مرازم عن **عمّار** السّاباطي عن أبي عبدالله ﷺ قال الميّت أحقّ بماله مادام فيه الرّوح يبين به (قال: نعم. فإن أوصى به ـ كا) فإن تعدّى[13] فليس له إلّا الثّلث.

۵۳۱ ۳۵۲۸۲ (۴) **الهداية ۸۱**: قال الصّادق ﷺ: ليس للميّت من ماله إلّا الثّلث فإن أوصى بأكثر من الثّلث ردّ إلى الثّلث.

---

۱. الجنف: الميل والجور ـ اللسان.

۲. الضّيعة والضّياع عند الحاضرة: مال الرّجل من النّخل والكرم والأرض. والضّيعة العقار والأرض المغلّة ـ اللسان ج ۸ ص ۲۳۰.

۳. والشّقص والشّقيص: الطّائفة من الشّيء والقطعة من الأرض. (لسان العرب: ج ۷ ص ۴۸).

۴. مواضع ـ كا. ۵. لسيّدنا ـ فقيه. ۶. من ـ كا.

۷. بأكثر ـ فقيه. ۸. إنهاء ـ فقيه. ۹. أمرنا ـ فقيه.

۱۰. أمرنا ـ فقيه. ۱۱. يأمرنا ـ فقيه. ۱۲. من ـ كا.

۱۳. فإن قال بعدي ـ يب ـ صا.

۵۲۹ (۲) احمد بن محمد گوید: «احمد بن اسحاق به امام هادی علیه السلام نوشت: درّه دختر مقاتل درگذشت و از خود مزارع متعددی در فلان منطقه بر جای گذاشت و بیش از ثلث اموالش را برای سرور و مولای خویش وصیت کرد. ما اوصیای او هستیم و دوست داریم در این مسئله به دستور سرورمان عمل کنیم. اگر دستور می‌دهد که وصیت به همان صورت عمل شود، براساس آن انجام دهیم و اگر دستوری غیر از این می‌دهد به تمام دستوراتش عمل خواهیم کرد. انشاءالله.

امام علیه السلام با دستخط خویش مرقوم فرمود: آن زن اختیار بیش از ثلث مالش را ندارد ولی اگر شما وارث هستید و ببخشید، برای‌تان جایز است. انشاءالله»

۵۳۰ (۳) عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام پرسید: «تا وقتی روح در بدن انسان است آیا به مالش سزاوارتر است که آن را جدا کند؟

امام فرمود: آری. پس اگر به آن وصیت و از حد تجاوز کرد تنها ثلث برای اوست.» (بنا بر نقل کافی)

عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی روح در بدن انسان است وی نسبت به مالش سزاوارتر است که آن را جدا کند ولی پس از آن تنها اختیار ثلث را دارد.» (بنابر نقل من لا یحضره الفقیه)

و یا این‌که فرمود: «تا وقتی روح در بدن انسان است، وی نسبت به مالش سزاوارتر است که آن را جدا کند ولی اگر بگوید: پس از من، تنها اختیار ثلث را دارد.» (بنا بر نقل التهذیب و الاستبصار)

۵۳۱ (۴) در کتاب الهدایه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «میّت اختیار بیش از ثلث مالش را ندارد، پس اگر به بیش از ثلث وصیت کرد به ثلث بازمی‌گردد.»

۵۳۲ ۲۵۲۸۳ (۵) **تهذيب** ۱۹۵/۹: **استبصار** ۱۲۰/٤: **عليّ بن الحسن**[1] **عن جعفر بن محمّد بن نوح عن الحسين** بن محمّد الرّازي قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام: **الرّجل يموت فيوصي**[2] **بماله كلّه في** أبواب البرّ (و ـ يب) بأكثر من الثّلث هل يجوز ذلك له؟ **وكيف يصنع الوصيّ؟ فكتب تجاز وصيّته مالم يتعدّ الثّلث.**

۵۳۳ ۲۵۲۸٤ (٦) **الدّعائم** ۳٦۱/۲: عن عليّ وأبي جعفر وأبي عبدالله عليهم السلام **أنّهم قالوا: من أوصى بوصيّة نفّذت من ثلثه، وإن أوصى بها ليهوديّ أو نصرانيّ أو فيما أوصى به فإنّه يجعل فيه** لقول الله تعالى: **﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ﴾.**

۵۳٤ ۲۵۲۸۵ (۷) **كافي** ٦۰/۷: **تهذيب** ۱۸۹/۹: **استبصار** ۱۲٤/٤: **محمّد بن يحيى عن عبدالله بن جعفر عن الحسين** بن مالك قال كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام: اعلم (يا ـ كا) سيّدي، **أنّ ابن أخ لي توفّي فأوصى لسيّدي بضيعة**[3] **وأوصى أن يدفع كلّ شيء**[4] **في داره حتّى الأوتاد تباع، ويجعل**[5] **الثّمن إلى سيّدي، وأوصى بحجّ، وأوصى للفقراء من أهل بيته، وأوصى لعمّته وأخته بمال، فنظرت فإذا ما أوصى به أكثر من الثّلث ولعلّه يقارب النّصف ممّا ترك، وخلّف ابناً** (له ـ كا) **ثلاث**[6] **سنين، وترك ديناً فرأى سيّدي؟ فوقّع عليه السلام: يقتصر من وصيّته على الثّلث من ماله، ويقسّم ذلك بين من أوصى له على قدر سهامهم إن شاء الله.**

۵۳۵ ۲۵۲۸٦ (۸) **تهذيب** ۱۹۸/۹: **استبصار** ۱۲۵/٤: **ما رواه أحمد بن محمّد بن عيسى عن العبّاس** بن معروف قال: كان لمحمّد بن الحسن ابن أبي خالد **غلام لم يكن به بأس عارف** يقال له: «ميمون» **فحضره الموت فأوصى إلى أبي الفضل العبّاس بن معروف بجميع ميراثه،** وتركته أن أجعله دراهم وأبعث بها إلى أبي جعفر الثّاني عليه السلام، **وترك أهلاً حاملاً واخوة قد دخلوا في** الإسلام وأمّاً مجوسيّة قال: **ففعلت ما أوصى به وجمعت الدّراهم ودفعتها إلى** محمّد بن الحسن وعزم رأيي أن أكتب إليه بتفسير ما أوصى به إليّ وما ترك الميّت من الورثة، فأشار عليّ محمّد بن بشير **وغيره من أصحابنا أن لا أكتب بالتّفسير ولا أحتاج إليه فإنّه يعرف ذلك من غير تفسيري،** فأبيت الّا أن أكتب إليه بذلك على حقّه وصدقه فكتبت

---

۱. عليّ بن الحسين ـ يب. ۲. ووصّى، صا. ۳. بضيعته ـ يب.
٤. ما ـ يب ـ صا. ۵. ويحمل ـ يب ـ صا. ٦. لثلاث ـ يب ـ صا.

۵۳۲ (۵) حسین بن محمد رازی گوید: «به امام موسی بن جعفرؑ نوشتم: شخصی پیش از مرگ، همه مالش -بیش از یک‌سوم- را برای کارهای خیر وصیت می‌کند، آیا این کار جایز است؟ و وصیّ او چه کند؟

امامؑ در پاسخ مرقوم فرمود: وصیت وی تا وقتی که از ثلث تجاوز نکند، صحیح است.»

۵۳۳ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امیرمؤمنانؑ و امام باقرؑ و امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس وصیتی کند، از ثلث مالش به آن عمل می‌شود و اگر برای یهودی یا نصرانی یا در هر کار دیگر وصیت کند، در آن راه مصرف می‌شود زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد همانا گناهش بر تغییردهندگان آن است.»

۵۳۴ (۷) حسین بن مالک گوید: «به امام موسی بن جعفرؑ نوشتم: بدان ای سرورم! یکی از برادرزاده‌های من درگذشت و وصیت کرد مزرعه‌اش به سرورم داده شود و همه وسایل خانه‌اش حتی میخ‌های آن فروخته و بهایش به سرورم پرداخت شود و یک حج انجام شود و به نیازمندانِ خاندانش و عمه و خواهرش مالی پرداخت شود وقتی من بررسی کردم مشاهده کردم وصیت‌های وی بیش از ثلث است و شاید به نصف برسد. با این حال وی یک فرزند سه ساله و مقداری بدهی از خود بر جای گذاشته است. نظر سرورم در این باره چیست؟

امامؑ در پاسخ مرقوم فرمود: در وصیت‌های او به ثلث بسنده می‌شود و آن، میان موارد وصیت به نسبت سهم‌شان تقسیم می‌شود. انشاءالله»

۵۳۵ (۸) عباس بن معروف گوید: «محمد بن حسن ابن ابی خالد، غلام خوب و اهل ولایتی به نام «میمون» داشت. وی هنگام مرگ به من وصیت کرد تا همه اموالش را به درهم تبدیل کنم و برای امام محمد تقیؑ بفرستم. با این‌که وی همسر آبستن، برادران مسلمان و مادر مجوسی از خود برجای‌گذاشت. من نیز به وصیت او عمل و درهم را جمع‌کردم و به محمد بن حسن پرداختم و تصمیم گرفتم آنچه به من وصیت شده است و وارثانی که میّت از خود بر جای گذاشته برای امام بنویسم، ولی محمد بن بشیر و دیگر دوستان ما به من گفتند: نیازی به نوشتن توضیح و شرح ماجرا نیست زیرا امامؑ بدون توضیح از آن آگاه است. با این حال من صادقانه حقیقت را نوشتم و درهم‌ها

وحصّلت الدّراهم وأوصلتها إليه ﷺ، فأمره أن يعزل منها الثّلث يدفعها إليه ويردّ الباقي على وصيّه يردّها علىٰ ورثته.

۵۳۶ ۲۵۲۸۷ (۹) **تهذيب** ۲۴۲/۹: **استبصار** ۱۲۶/۴: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عبدالجبّار عن العبّاس بن معروف قال: مات غلام محمّد بن الحسن وترك اختاً، وأوصى بجميع ماله له ﷺ قال: فبعنا متاعه فبلغ ألف درهم وحمل إلى أبي جعفر ﷺ قال: وكتبت إليه واعلمته أنّه أوصى بجميع ماله (له ـ يب) (قال ـ صا) فأخذ ثلث ما بعثت (به ـ يب) إليه وردّ الباقي، وأمرني أن أدفعه إلى وارثه.

۵۳۷ ۲۵۲۸۸ (۱۰) **تهذيب** ۲۴۲/۹: **استبصار** ۱۲۶/۴: محمّد بن أحمد بن يحيى عن العبّاس عن بعض أصحابنا قال: كتبت إليه ـ جعلت فداك ـ انّ امرأة أوصت إلى امرأة ودفعت إليها خمسمائة درهم، ولها زوج وولد فأوصتها أن تدفع سهماً منها إلى بعض بناتها وتصرف الباقي إلى الإمام فكتب ﷺ تصرف الثّلث من ذلك إليّ والباقي يقسم على سهام الله عزّوجلّ بين الورثة. **المقنع** ۱۶۷: كتب إلى بعض الأئمّة ﷺ: امرأة ماتت وأوصت (وذكر مثله) الّا انّ فيه بدل قوله (إليّ) إلى الامام.

۵۳۸ ۲۵۲۸۹ (۱۱) **تهذيب** ۱۹۴/۹: **استبصار** ۱۲۰/۴: عليّ بن الحسن[1] عن عمرو بن عثمان عن الحسن بن محبوب **تهذيب** ۲۱۶/۹: **استبصار** ۱۳۴/۴: الحسين بن سعيد عن الحسن بن محبوب عن الحسن بن صالح (الثوري ـ خ) عن أبي عبدالله ﷺ: في رجل أوصى لمملوك له بثلث ماله قال فقال يقوّم المملوك بقيمة[2] عادلة ثمّ ينظر ما يبلغ[3] ثلث الميّت فإن كان (الثّلث ـ خ) أقلّ من قيمة العبد بقدر ربع القيمة استسعى العبد في ربع قيمته وإن كان (الثّلث ـ خ) أكثر من قيمة العبد أعتق العبد ودفع إليه ما يفضل[4] من الثّلث بعد القيمة.

۵۳۹ ۲۵۲۹۰ (۱۲) **كافي** ۵۹/۷: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۱۸۹/۹: **استبصار** ۱۲۴/۴: محمّد بن أحمد (بن يحيى ـ صا) عن الحسين بن مالك **فقيه** ۱۷۳/۴: روى عبدالله بن جعفر الحميري عن الحسن بن مالك قال: كتبت إليه (يعني ـ عليّ بن محمّد ﷺ ـ فقيه): رجل مات وترك[5]

---

۱. عليّ بن الحسين ـ يب. ۲. بقيمته ـ خ. ۳. ما بلغ ـ خ.
۴. ما فضل ـ خ. ۵. وجعل ـ كا ـ فقيه.

را برای امام ﷺ فرستادم. امام نیز دستور داد ثلث آن را جدا کند و به وی تحویل دهد و باقیمانده آن را به وارثان وی بازگرداند.»

۵۳۶ (۹) عباس بن معروف گوید: «غلام محمد بن حسن درگذشت و خواهری بر جای گذاشت. وی هنگام مرگ همه اموالش را برای امام جواد ﷺ وصیت کرد. ما همه وسایل او را به هزار درهم فروختیم و آن را برای امام جواد ﷺ فرستادیم و من به امام ﷺ نوشتم و به وی خبر دادم که میّت همه اموالش را برای وی وصیت کرده است پس امام ﷺ ثلث آن را برداشت و بقیه آن را بازگرداند و به من دستور داد آن را به وارثش بپردازم.»

۵۳۷ (۱۰) عباس از یکی از شیعیان روایت می‌کند که گفت: «به امام ﷺ نوشتم: فدایت شوم! زن شوهر و فرزندداری زن دیگر را وصی خود قرار می‌دهد، پانصد درهم به وی می‌پردازد و وصیت می‌کند که بخشی از آن را به یکی از دخترانش بدهد و بقیه را برای امام ﷺ بفرستد.

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث آن را برای من بفرست و بقیه آن بر اساس سهم‌هایی که خداوند معین کرده است میان وارثان تقسیم می‌شود.»

۵۳۸ (۱۱) حسن بن صالح ثوری از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که ثلث مالش را برای برده‌اش وصیت کرد، فرمود: «آن برده عادلانه قیمت، سپس بررسی می‌شود که ثلث مال میّت چقدر می‌شود، پس اگر آن از قیمت برده به اندازه یک چهارم کمتر بود، وی برای پرداخت یک چهارم قیمتش کار و تلاش می‌کند و اگر ثلث میّت بیش از قیمت برده بود، وی آزاد می‌شود و افزوده ثلث از قیمت برده به وی پرداخت می‌شود.»

۵۳۹ (۱۲) حسن بن مالک گوید: «به امام هادی ﷺ نوشتم: شخص بی فرزندی در زمان حیات خود همه اموالش را برای شما قرار داد ولی پس از مرگش دارای فرزند شد اموال وی به سه هزار درهم می‌رسد که هزار درهم از آن را به سوی شما می‌فرستم. فدایت شوم! اگر صلاح می‌دانید مرا از نظر خود در این باره آگاه کنید تا به آن عمل کنم.

كلّ شيء (له ـ كا ـ يب ـ صا) في حياته لك ولم يكن له ولد، ثمّ أنّه أصاب بعد ذلك ولداً ومبلغ ماله ثلاثة آلاف درهم، وقد بعثت إليك بألف درهم فإن رأيت ـ جعلني الله فداك ـ أن تعلمني (فيه ـ كا ـ يب ـ صا) رأيك لأعمل به فكتب ﷺ أطلق لهم.

۵۴۰ ۲۵۲۹۱ (۱۳) كافي ۱۷/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد تهذيب ۱۹۷/۹: محمّد بن عليّ بن محبوب عن تهذيب ۲۱۹/۹: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ قال: إن أعتق رجل عند موته خادماً له ثمّ أوصى بوصيّة[۱] أُخرىٰ أُلغيت[۲] الوصيّة واعتق الخادم[۳] من ثلثه إلّا أن يفضل من الثّلث ما[۴] يبلغ الوصيّة.

۵۴۱ ۲۵۲۹۲ (۱۴) تهذيب ۱۹۴/۹: استبصار ۱۲۰/۴: عليّ بن الحسين[۵] عن أحمد بن الحسن عن أبيه عن عليّ بن عقبة عن أبي عبدالله ﷺ عن[۶] رجل حضره الموت فأعتق مملوكاً له ليس له غيره فأبى الورثة أن يجيزوا ذلك، كيف القضاء فيه؟ قال: ما يعتق منه إلّا ثلثه وسائر ذلك (للورثة و ـ خ صا) الورثة أحقّ بذلك ولهم ما بقي. تهذيب ۲۱۹/۹: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبد الله بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل (وذكر مثله إلى قوله: إلّا ثلثه). الهداية ۸۱: سئل (الصّادق ﷺ) عن رجل (وذكر نحوه إلى قوله: إلّا ثلثه) الا أنّه أسقط قوله (كيف القضاء فيه؟).

۵۴۲ ۲۵۲۹۳ (۱۵) الدّعائم ۳۰۶/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ[۷] أنّه قال: في الرّجل يعتق بعض عبيده عند الموت وليس له مال غيرهم ولم يعلم من أعتق أوّلاً منهم إذا لم يسمّه قال ﷺ: يقرع بينهم فيعتق الأوّل فالأوّل حتّى يبلغ الثّلث قال أبو جعفر محمّد بن عليّ صلوات الله عليهما: فإن سمّاهم فقال: أعتقوا عنّي فلاناً وفلاناً نظر (وا ـ خ) في ثلثه وفي أثمانهم ثمّ بدء بعتق من سمّاه أوّلاً فأوّلاً فإن خرج الثّلث على الرؤوس عتقوا، وإن فضل منه مالا يبلغ ثمن الّذي يلي من خرج آخراً منهم، فإن كان الّذي يخرج منه السّدس فما فوقه وقف فيما بقي عليه وكان الباقون ميراثاً.

---

۱. وصيّة ـ يب الأوّل. ۲. ألغيت ـ كا. ۳. أعتقت الجارية ـ خ يب.
۴. بما ـ يب الأوّل. ۵. عليّ بن الحسن ـ صا. ۶. في ـ صا.
۷. عن عليّ ﷺ ـ ك.

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: به آنان عطا کن.»

۵۴۰ (۱۳) ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی هنگام مرگ برده‌ای را آزاد و آن‌گاه وصیت دیگری کند، وصیت وی باطل و برده از ثلث وی آزاد می‌شود، مگر آن‌که به اندازه وصیت از ثلث، زیاد بیاید.»

۵۴۱ (۱۴) علی بن عقبه روایت می‌کند که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «تمام دارایی شخصی، یک برده بود که هنگام مرگ او را آزاد کرد ولی پس از مرگش وارثان وی آن را اجازه نمی‌دهند حکم این مسئله چیست؟

امام ﷺ فرمود: تنها ثلث آن آزاد می‌شود و بقیه آن متعلق به وارثان است و آنها به آن سزاوارترند و باقیمانده، مال آنان است.»

این حدیث بدون جمله پایانی از عقبة بن خالد نیز روایت شده است.

۵۴۲ (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «تمام دارایی شخصی تعدادی برده است که هنگام مرگ برخی از آنان را بدون ترتیب و تعیین آزاد می‌کند.

امام ﷺ فرمود: میان آنان قرعه زده می‌شود و به ترتیب آزاد می‌شوند تا به ثلث مال میّت برسد.

و امام باقر ﷺ فرمود: اگر آنان را معین کند و بگوید: فلان برده و فلان برده مرا آزاد کنید، ثلث مال میّت و قیمت آن بردگان با هم در نظر گرفته می‌شود و سپس به ترتیبی که از آنان نام برده، شروع به آزاد کردن آنان می‌شود. پس اگر ثُلث برای همه آنان کافی بود، آزاد می‌شوند و اگر به این ترتیب تعدادی از بردگان نام برده شده آزاد شدند و از ثلث میّت مقداری باقی ماند که به اندازه بهای برده بعدی نیست ـ در صورتی که حداقل به اندازه یک ششم قیمت برده باشد ـ آن برده نیز آزاد می‌شود و بقیه آن را بدهکار می‌شود و بردگان دیگر میراث خواهند برد.»

۵۴۳ ۳۵۲۹۴ (۱٦) فيه ۳۵۷/۲: عن أبي جعفر و أبي عبدالله صلوات الله عليهما أنّهما قالا: من أوصى بوصايا ذكر فيها العتق فإنّها تخرج من ثلثه ويبدأ بالعتق ويكون ما فضل في الوصايا.

۵۴٤ ۳۵۲۹۵ (۱۷) فيه ۳٦۲/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: من أوصى بثلث ماله لعبده فإنّه يقوّم فإن كان الثّلث أقلّ من قيمة العبد بقدر ربع القيمة استسعى العبد في الباقي وإن كان الثّلث أكثر من قيمته أعتق العبد ودفع إليه الفضل وإن لم يعتق بالقيمة من الثّلث إلّا دون السّدس لم تكن له وصيّة.

۵۴۵ ۳۵۲۹٦ (۱۸) فقه الرّضا عليه السلام ۲۹۹: وإن أوصى لمملوكه بثلث ماله قوّم المملوك قيمة عادلة فإن كانت قيمته أكثر من الثّلث أستسعى في الفضل ثمّ أعتق.

۵۴٦ ۳۵۲۹۷ (۱۹) كافي ۷/۷: أحمد بن محمّد عن تهذيب ۱۸۹/۹: استبصار ۱۲٤/٤: عليّ بن الحسن (بن فضّال ـ يب ـ صا) عن أخيه أحمد بن الحسن عن عمرو بن سعيد قال: أوصى أخو روميّ بن عمران جميع ماله لأبي جعفر عليه السلام قال عمرو: فأخبرني رومي أنّه وضع الوصيّة بين يدي أبي جعفر عليه السلام فقال: هذا ما أوصى لك (به ـ كا) أخي وجعلت أقرأ عليه فيقول لي: قف ويقول: احمل كذا ووهبت لك كذا حتّى أتيت على الوصيّة. فنظرت، فإذا أنّما أخذ الثّلث قال: فقلت له: أمرتني أن أحمل إليك الثّلث ووهبت لي الثّلثين فقال: نعم. قلت أبيعه وأحمله إليك؟ قال لا. على الميسور عليك[1] (من غلّتك ـ يب ـ صا).لا تبع شيئاً.

۵۴۷ ۳۵۲۹۸ (۲۰) تهذيب ۱۹۵/۹: استبصار ۱۲۳/٤: عليّ بن الحسن بن فضّال عن محمّد بن عبدوس قال: أوصى رجل بتركته متاع وغير ذلك لأبي محمّد عليه السلام فكتبت إليه: ـ جعلت فداك ـ رجل أوصى إليّ بجميع ما خلّف لك وخلّف ابنتي أخت له فرأيك في ذلك فكتب إليّ (عليه السلام ـ يب) بع ما خلّف وابعث به إليّ. فبعت وبعثت به إليه فكتب إليّ قد وصل.

۵۴۸ ۳۵۲۹۹ (۲۱) تهذيب ۱۹۵/۹: استبصار ۱۲۳/٤: قال عليّ بن الحسن: ومات محمّد بن عبدالله بن زرارة فأوصى إلى أخي أحمد (بن الحسن ـ صا) وخلّف داراً، وكان أوصى في جميع تركته أن تباع ويحمل ثمنها إلى أبي الحسن عليه السلام. فباعها فاعترض فيها ابن أخت له

---

۱. منك ـ يب ـ صا.

۵۴۳ (۱۶) در همان کتاب از امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس به کارهایی وصیت کند که یکی از آنها آزاد کردن برده است، آن کارها از ثلث میّت انجام می‌شود و ابتدا از آزاد کردن شروع می‌شود و بقیه آن در دیگر وصایا مصرف می‌شود.»

۵۴۴ (۱۷) در همان کتاب از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس ثلث مالش را برای برده‌اش وصیت کند، برده قیمت می‌شود، پس اگر ثلث میّت به اندازه سه چهارم قیمت برده بود، برده برای پرداخت یک چهارم باقیمانده کار و تلاش می‌کند و اگر ثلث میّت بیش از قیمت برده بود، آزاد و مازاد آن به وی پرداخت می‌شود و اگر با ثلث میّت کمتر از یک ششم برده آزاد شد وصیت میّت باطل می‌شود.»

۵۴۵ (۱۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر شخصی ثلث مالش را برای برده‌اش وصیت کند، آن برده عادلانه قیمت می‌شود، آن‌گاه اگر قیمتش بیش از ثلث بود برای به دست آوردن باقیمانده قیمت خود کار و تلاش می‌کند و پس از پرداخت آن آزاد می‌شود.»

۵۴۶ (۱۹) عمرو بن سعید گوید: «برادر رومی بن عمران همه مالش را برای امام باقر ﷺ وصیت کرد. رومی گوید: من وصیت برادرم را در مقابل امام باقر ﷺ قرار دادم و گفتم: این چیزی است که برادرم برای شما وصیت کرده است و آن‌گاه شروع به خواندن آن کردم. پس از خواندن مقداری از آن امام ﷺ فرمود: دست نگهدار! فلان مقدار را برای من بیاور و فلان مقدار را نیز به تو بخشیدم.

رومی گوید: پس از مراجعه به وصیت و بررسی آن، مشاهده کردم امام ﷺ ثلث آن را پذیرفته است. به امام گفتم: آیا شما دستور دادید که ثلث آن را نزد شما بیاورم و دو سوم را به من بخشیدید؟

امام ﷺ فرمود: آری.

گفتم: آیا آن را [یک‌سوم] بفروشم و نزد شما بیاورم؟

امام فرمود: نه، به هر مقدار که می‌توانی از محصول آن بپرداز و چیزی را نفروش!»

۵۴۷ (۲۰) محمد بن عبدوس گوید: «شخصی همه اموالش اعم از کالا و غیر آن را برای امام حسن عسکری ﷺ وصیت کرد. من به امام ﷺ نوشتم: فدایت شوم! شخصی به من وصیت کرده که همه اموالش را به شما بدهم و دختر خواهری از خود بر جای گذاشته است. نظر شما در این باره چیست؟

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: ماترک او را بفروش و برای من بفرست!

من نیز آن را فروختم و برای امام ﷺ فرستادم. آن‌گاه امام ﷺ نوشت: آنها رسید!»

۵۴۸ (۲۱) علی بن حسن گوید: «محمد بن عبدالله بن زراره مُرد و برادرم احمد بن حسن را وصی خود قرار داد وی خانه‌ای از خود بر جای گذاشت و وصیت کرد همه اموالش فروخته و بهای آن به

وابن عمّ (له ـ يب) فأصلحنا أمره بثلاثة دنانير وكتب إليه أحمد بن الحسن، ودفع الشّيء بحضرتي إلى أيّوب بن نوح، وأخبره أنّه جميع ما خلّف وابن عمّ له وابن اُخته عرض فأصلحنا أمره بثلاثة دنانير فكتب: قد وصل ذلك وترحم على الميّت، وقرأت الجواب قال عليّ: ومات الحسين بن أحمد الحلبيّ وخلّف دراهم مائتين، فأوصى لامرأته بشيء من صداقها وغير ذلك، وأوصى بالبقيّة لأبي الحسن عليه السلام. فدفعها أحمد بن الحسن إلى أيّوب بحضرتي وكتبت إليه كتاباً: فورد الجواب بقبضها ودعا للميّت. (قال الشّيخ في الإستبصار ۱۲۵/٤: ولو سلم الأخبار المتقدّمة من المعارضة لاحتملت وجوهاً أحدها أن يكون إنّما أمر صاحب المال بأن يحمل المال إليهم عليهم السلام لا على جهة الوصية بل جعلوها صلة لهم في حال حياتهم وإذا كان كذلك كان جائزاً على ما قدّمناه فيما تقدّم من الأخبار الاوّلة وإنّما يردّ إلى الثّلث ما كان وصيّة والثّاني أن يكون ورثة هؤلاء كانوا مخالفين لهم في الإعتقاد فجاز أن يحرموا ذلك ويحمل المال إلى الإمام والثّالث أنّه إنما جاز ذلك لما أوصى بوصيّته قبل أن يكون لهم وارث ثمّ صار له وارث لم ينقض وصيّته وكانت وصيّته ماضية في الجميع ولم يجب نقضها).

۵٤۹ (۲۲) كافي ۷/۷: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن تهذيب ۱۸۷/۹: استبصار ۱۲۱/٤:
۲۵۳۰۰ أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحسن عن فقيه ۱۵۰/٤: عليّ بن أسباط عن ثعلبة عن أبي الحسن عمر[1] بن شدّاد الأزدي (والسّريّ جميعاً ـ كا يب ـ صا) عن عمّار بن موسى عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الرّجل أحقّ بماله مادام فيه الرّوح أن أوصى به كلّه فهو جائز له. (قال الشّيخ رحمه الله: ما يتضمّن هذا الخبر من قوله: إن أوصى به كلّه فهو جائز، وَهَمٌ من الرّاوي لأنّ الوصيّة لا تمضي إلّا في الثّلث ويحتمل أن يكون المراد بالخبر أنّه إذا لم يكن له وارث). ويأتي في أحاديث الباب التّالي ما يناسب ذلك. وفي رواية أحمد بن محمّد (۳) من باب (۷) أنّه يجوز لمن لا وارث له أن يوصي بجميع ماله قوله انّ موالي سيّدنا وعبيده الصّالحين ذكروا أنّه ليس للميّت أن يوصي إذا كان له ولد بأكثر من ثلث ماله (إلى أن قال عليه السلام) إن كان

---

۱. عمرو ـ صا ـ فقيه.

امام موسی بن جعفر ﷺ پرداخت شود. احمد نیز آن را فروخت ولی خواهرزاده و برادرزاده میّت اعتراض کردند و ما با سه دینار کار آنها را اصلاح کردیم. احمد در حضور من اموال را به ایوب بن نوح تحویل داد و از طریق نامه تمام اموال میّت و ماجرای اصلاح برادرزاده و خواهرزاده وی را به سه دینار برای امام ﷺ بازگو کرد. امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: اموال رسید و برای درگذشته طلب رحمت کرد و من خودم جواب امام ﷺ را خواندم.

علی بن حسن گوید: حسین بن احمد حلبی مُرد و دویست درهم برجای گذاشت. او وصیت کرد که مهریه همسرش و مقداری از اموالش را به وی بپردازند و بقیه آن را به امام موسی بن جعفر ﷺ تحویل دهند. احمد بن حسن در حضور من آن را به ایوب تحویل داد و نامه‌ای برای امام ﷺ نوشت. امام ﷺ از طریق نامه‌ای اعلام وصول و برای درگذشته دعا کرد.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «اگر روایات پیشین به عنوان معارض پذیرفته شود، آنها را به صورت‌های گوناگون می‌توان توجیه کرد:

۱ ـ دستور صاحب مال به پرداخت اموالش به امامان از جهت وصیت نبوده است؛ بلکه آنان در زمان حیات خود، آن را برای امام ﷺ قرار داده‌اند و در این صورت بر روایات پیشین حاکم و گذراست و تنها وصیت به ثلث باز می‌گردد.

۲ ـ وارثان آنها در عقیده با خود آنها مخالف بوده‌اند، در این صورت جایز است از ارث محروم شوند و به امام ﷺ پرداخت شود.

۳ ـ وصیت آنان پیش از وجود وارث بوده است و پس از وصیت وارثان متولد شده‌اند و در این صورت جایز است که وصیت شکسته نشود و در همه اموالش نافذ باشد و نقض آن واجب نباشد.»

(۲۲) عمار بن موسی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر از دیگران است. اگر به همه آن وصیت کند برایش جایز است.» ۵۴۹

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «این جمله امام ﷺ که می‌فرماید: اگر به همه اموالش وصیت کند، جایز است، اشتباهی از راوی است، زیرا وصیت تنها در مورد ثلث صحیح و نافذ است و احتمال دارد مقصود از روایت موردی باشد که میّت وارثی نداشته باشد.»

أوصى بها من قبل أن يكون له ولد فجائز وصيّته. وفى باب (۱۰) انّ من حضره الموت فأعتق غلامه وأوصىٰ بوصيّة كانت أكثر من الثّلث قدّم العتق ما يناسب الباب. وفى رواية تحف العقول (۸) من باب (۱۳) جواز الوصيّة للوارث قولهﷺ ولا تجوز لوارث وصيّة فى أكثر من الثّلث. وفى رواية أبى ولّاد (۱) من باب (۲۵) أنّ من أوصىٰ ثمّ قتل نفسه صحّت وصيّته قولهﷺ أُجيزت وصيّته فى الثّلث. وفى رواية الصّفّار (۳) من باب (٤٦) حكم من أوصى لمواليه قوله رجل أوصىٰ بثلث ماله لمواليه ولمولياته، الذّكر والأُنثىٰ فيه سواء أو للذّكر مثل حظّ الأُنثيين فوقّعﷺ جائز للميّت ما أوصىٰ به علىٰ ما أوصىٰ به إن شاء الله. وفى رواية حمران (۱) من باب (۷۰) أنّ من أوصى بمال لأُمور متعدّدة فلم يبلغ يبدأ بأوّل ماسمّاه فالأوّل قولهﷺ فإن عجز الثّلث كان ذٰلك فى الّذى سمّى أخيراً لأنّه أعتق بعد مبلغ الثّلث مالا يملك فلا يجوز له ذٰلك.

(٦)

باب أنّ الورثة إذا أجازوا الوصيّة فى حياة الموصى لم يكن لهم الرّجوع فى الإجازة

۵۵۰ ۲۵۳۰۱ (۱) **كافى** ۱۲/۷: **تهذيب** ۱۹۳/۹: **استبصار** ۱۲۲/٤: علىّ بن إبراهيم (عن أبيه ـ كا ـ يب) عن فقيه ۱٤۷/٤: حمّاد (بن عيسى ـ فقيه) عن حريز عن محمّد بن مسلم عن أبى عبدالله ﷺ فى رجل أوصى بوصيّة وورثته شهود فأجازوا ذٰلك (له ـ يب خ) فلمّا مات الرّجل نقضوا الوصيّة هل لهم[1] أن يردّوا ما (قد ـ خ صا) أقرّوا به؟ قال: ليس لهم ذٰلك (و ـ فقيه) الوصيّة جائزة عليهم إذا أقرّوا بها فى حياته.

كافى ـ تهذيب ـ استبصار ـ أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن فقيه ـ صفوان بن يحيى عن منصور بن حازم عن أبى عبدالله ﷺ مثله. **تهذيب** ۱۹۳/۹: **استبصار** ۱۲۲/٤: علىّ بن الحسن بن فضّال عن العبّاس بن عامر عن داود بن الحصين عن أبى أيّوب عن أبى عبدالله ﷺ قال: سئل عن رجل أوصى (وذكر مثله).

---

۱. نقضوها ألهم ـ خ يب ـ خ صا.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد و در روایت سوم از باب هفتم این گفته که: «دوستداران و بندگانِ شایسته سرور ما گفته‌اند که میّت در صورت داشتن فرزند حق ندارد بیش از ثلث مالش را وصیت کند... اگر پیش از وجود فرزند وصیت کند، وصیت وی صحیح است.»

و در باب دهم نیز مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت هشتم از باب سیزدهم فرموده پیامبراکرم ﷺ که: «هیچ وصیتی برای هیچ وارثی در بیش از ثلث جایز و صحیح نیست.»

و در روایت یکم از باب بیست و پنجم فرموده معصوم ﷺ که: «وصیت وی در یک‌سوم، نافذ و گذراست.»

و در روایت سوم از باب چهل و ششم این گفته به امام ﷺ که: «شخصی ثلث مالش را برای بردگان و کنیزشان به طور مساوی یا برای مردان دوبرابر زنان وصیت کرد. امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: برای میّت جایز است هر چه وصیت کرده است، به همان صورت که وصیت کرده است. انشاءالله»

و در روایت یکم از باب هفتادم فرموده امام معصوم ﷺ که: «پس اگر ثلث کمتر بود، کمبود آن به آخرین فرد نام برده شده می‌خورد، زیرا میّت پس از مقدار ثلث برده‌ای را آزاد کرده که اختیار آن را نداشته است، پس برای وی جایز نیست.»

باب ۶

حکم اجازه وارثان درباره وصیت زمان حیات موصی

۵۵۰ (۱) محمد بن مسلم از امام صادق ﷺ سؤال کرد: «شخصی در حضور وارثان خویش به چیزی وصیت کرد و آنها وصیت وی را اجازه دادند ولی پس از مرگ وی آن را نقض کردند، آیا می‌توانند آنچه را پذیرفته‌اند ردّ کنند؟

امام ﷺ فرمود: چنین حقی ندارند و وصیت بر آنان لازم است، در صورتی که در زمان حیات وی آن را پذیرفته باشند.»

این حدیث از منصور بن حازم و ابوایوب نیز روایت شده است.

۵۵۱ ۲۵۳۰۲ (۲) الدّعائم ۳۶۲/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: إذا أوصیٰ الرّجل ـ یعنی بما یجاوز الثّلث ـ فأجاز له الورثة ذٰلك فی حیاته ثمّ بدالهم بعد الموت قال: لیس لهم أن یرجعوا.

۵۵۲ ۲۵۳۰۳ (۳) تهذیب ۱۹۳/۹: استبصار ۱۲۳/۴: علیّ بن الحسن عن أخیه أحمد بن الحسن عن أبیه عن جعفر بن محمّد بن یحیی عن علیّ بن الحسن بن رباط عن منصور بن حازم قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أوصی بوصیّة أکثر من الثّلث وورثته شهود فأجازوا ذٰلك له قال: جائز قال علیّ بن الحسن بن رباط: وهٰذا عندی علی أنّهم رضوا بذٰلك فی حیاته وأقرّوا به.

(۷)

باب أنّه یجوز لمن لا وارث له أن یوصی بجمیع ماله وحکم ما لو ولد له بعد موته

۵۵۳ ۲۵۳۰۴ (۱) فقیه ۱۵۰/۴: تهذیب ۱۸۸/۹: استبصار ۱۲۱/۴: (إسماعیل ابن أبی زیاد ـ فقیه) السّکونیّ عن جعفر (بن محمّد ـ فقیه) عن أبیه ﷺ أنّه سئل عن الرّجل یموت ولا وارث له ولا عَصَبة[1] قال: یوصی بما له حیث شاء[2] فی المسلمین والمساکین وابن السّبیل. المقنع ۱۶۷: وإذا مات الرّجل ولا وارث (وذکر نحوه). الجعفریّات ۱۲۱: بإسناده عن علیّ ﷺ فی الرّجل یموت (وذکر نحوه).

۵۵۴ ۲۵۳۰۵ (۲) الدّعائم ۳۹۴/۲: عن علیّ صلوات الله علیه أنّه قال: فی رجل مات ولیس له ورثة فأوصیٰ بماله للمساکین فأجاز وصیّته.

۵۵۵ ۲۵۳۰۶ (۳) تهذیب ۱۹۷/۹: استبصار ۱۲۵/۴: أحمد بن محمّد بن عیسیٰ قال: کتب إلیه محمّد بن إسحاق المتطبّب[3]: وبعد: ـ أطال الله بقاءك ـ نعلمك یا سیّدنا إنّا فی شبهة من هٰذه

---

۱. عَصَبة الرّجل: بنوه وقرابته لأبیه. والعصبة: الّذین یرثون الرّجل عن کلالة من غیر والد ولا ولد فأمّا فی الفرائض، فکلّ من لم تکن له فریضة مسمّاة، فهو عصبة (اللسان: ۶۰۵/۱). ۲. یشاء ـ فقیه.

۳. المتطبّب ـ صا.

۵۵۱ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که به امام صادق ؑ گفته شد: «هرگاه شخصی وصیتی کند ـ یعنی به بیش از ثلث و وارثان در زمان حیات ویِ آن را اجازه دهند و پس از مرگ نظرشان تغییر کند. [حکم آن چیست؟]

امام ؑ فرمود: حقّ بازگشت از آن را ندارند.»

۵۵۲ (۳) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق ؑ سؤال کردم: شخصی در حضور وارثانش به بیش از ثلث وصیت می‌کند و آنها آن را اجازه می‌گیرند.

امام ؑ فرمود: لازم است.»

علی بن حسن بن رباط ـ راوی از منصور بن حازم ـ گوید: «به نظر من این در صورتی است که در زمان حیات وی به آن راضی شوند و آن را بپذیرند.»

باب ۷

جواز وصیت انسان بدون وارث

۵۵۳ (۱) سکونی از امام صادق ؑ روایت می‌کند که از امام باقر ؑ دربارهٔ شخص بدون وارث و خویشاوند سؤال شد. امام ؑ فرمود: «هرگونه که بخواهد وصیت می‌کند تا مالش مصرف شود، در راه مسلمانان، بینوایان و درراه‌ماندگان.»

این حدیث از علی ؑ نیز روایت شده است و در کتاب المقنع، متن روایت آمده است.

۵۵۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که در زمان امیرمؤمنان ؑ شخص بدون وارثی درگذشت و اموالش را برای بینوایان وصیت کرد. علی ؑ وصیت او را اجازه داد.

۵۵۵ (۳) احمد بن محمد بن عیسی گوید: «محمد بن اسحاق متطبّب (متطیّب) به امام ؑ نوشت: پس از حمد و ثنای الهی، خداوند به شما طول عمر عنایت فرماید به عرض سرورمان می‌رسانیم که ما

الوصيّة الّتى أوصى بها محمّد بن يحيى (بن ـ يب) درياب وذٰلك أنّ موالى سيّدنا وعبيده الصّالحين ذكروا: أنّه ليس للميّت أن يوصى إذاكان له ولد بأكثر من ثلث ماله، وقد أوصى محمّد بن يحيى بأكثر من النّصف ممّا خلّف من تركته، فإن رأى سيّدنا ومولانا ـ أطال الله بقاءه ـ أن يفتح غياب هٰذه الظّلمة الّتى شكونا، ويفسّر ذٰلك لنا نعمل عليه ـ إن شاء الله تعالىٰ ـ فأجاب ﷺ: إن كان أوصى بها من قبل أن يكون له ولد فجائز وصيّته وذٰلك أنّ ولده ولد من بعده. وتقدّم في رواية الحسين (١٢) من باب (٥) أنّ من أوصى بأكثر من الثّلث بطلت الوصيّة فى الزّائد قوله رجل مات وترك كلّ شىء له فى حياته لك ولم يكن له ولد ثمّ انّه أصاب بعد ذٰلك ولداً ومبلغ ماله ثلاثة آلاف درهم وقد بعثت إليك بألف درهم فإن رأيت ـ جعلنى الله فداك ـ أن تعلمنى فيه رأيك لأعمل به فكتب ﷺ أطلق لهم.

(٨)
باب ماورد فيمن أوصى انّ مماليكى أحرار وله مماليك لخاصّة نفسه ومماليك في شركة رجل آخر

٥٥٦ ٣٥٣٠٧ (١) كافى ٢٠/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر تهذيب ٢٢٢/٩: أحمد بن محمّد عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر عن أحمد بن زياد عن أبى الحسن ﷺ قال سألته عن الرّجل[١] تحضره الوفاة وله مماليك لخاصّة نفسه و (له ـ كا يب) مماليك فى شركة رجل آخر فيوصى فى وصيّته مماليكى أحرار ما حال مماليكه الّذين فى الشّركة فكتب[٢] ﷺ يقوّمون عليه ان كان ماله يحتمل ثمّ فهم[٣] أحرار. فقيه ١٥٨/٤: روى أحمد بن محمّد ابن أبى نصر البزنطىّ عن أحمد بن زياد قال سألت أباالحسن ﷺ وذكر مثله الّا أنّ فيه مماليكى أحرار ما خلا مماليكى الّذين فى الشّركة.

---

١. رجل ـ كا. ٢. فقال ـ كا. ٣. هم ـ فقيه ـ كا.

نسبت به وصیت محمد بن یحیی بن درباب شک و شبهه داریم، به دلیل آن‌که دوستداران و بندگان شایسته سرورمان گفته‌اند که میّت فرزنددار حق ندارد بیش از ثلث مالش را وصیت کند، در حالی که محمد بن یحیی بیش از نصف ماترک خود را وصیت کرده است. پس اگر سرور و مولای ما ـ که خداوند عمرش را بلند گرداند ـ صلاح می‌دانند که این تاریکی را از پیش چشمان ما برطرف کنند و آن را برای ما بیان کنند ـ به آن عمل خواهیم کرد. انشاءالله تعالی

امامﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: اگر پیش از فرزنددار شدن به آن وصیت کرده است، وصیت وی صحیح است، به دلیل آن‌که فرزندش پس از وصیت متولد شده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازدهم از باب پنجم این گفته که: «شخص بدون وارثی در زمان حیاتش همه اموالش را برای شما قرار می‌دهد و می‌میرد. آن‌گاه پس از مرگش دارای فرزند می‌شود و اموال وی به سه هزار درهم می‌رسد که هزار درهم آن را برایتان می‌فرستم. خداوند مرا فدای شما گرداند، اگر صلاح می‌دانید نظر خود را برای من بیان کنید تا بدان عمل کنم.

امامﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: به آنان تحویل بده.»[1]

---

۱. ابواب ۸ ـ ۱۰ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشده است.

(۹)

باب أنّ من أعتق مملوكاً لايملك غيره في مرض الموت وعليه دين بقدر نصف التّركة صحّ العتق في سدس المملوك واستسعى وإن كان الدّين أكثر من ذلك بطل العتق

۵۵۷ ۲۵۳۰۸ (۱) كافى ۲۷/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۶۹/۹: ۲۱۸: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) عن ابن فضّال عن الحسن بن الجهم. قال: سمعت أبا الحسن ؑ يقول: فى رجل أعتق مملوكاً له وقد حضره الموت وأشهد له بذلك وقيمته ستّمائة درهم وعليه دين ثلاثمائة درهم ولم يترك شيئاً غيره قال: يعتق منه سدسه لأنّه إنّما له (منه ـ كا ـ يب ۱۶۹) ثلاثمائة (درهم ـ كا ـ يب ۱۶۹) (ويقضى منه ثلاثمائة درهم ـ كا) فله[1] (من الثّلاثمائة ثلثها وهو ـ كا) السّدس من الجميع.

۵۵۸ ۲۵۳۰۹ (۲) المقنع ۱۵۵: فإن أعتق رجل مملوكه عند موته وعليه دين وقيمة العبد ستّمائة درهم ودينه خمسمائة فإنّه يباع العبد فيأخذ الغرماء خمسمائة وتأخذ الورثة مائة، فإن كانت قيمة العبد ستّمائة درهم ودينه أربعمائة درهم فيأخذ الغرماء أربعمائة وتأخذ الورثة مائتين ولا يكون للعبد شيء، فإن كانت قيمة العبد ستّمائة درهم ودينه ثلاثمائة درهم واستوى مال الغرماء ومال الورثة أو كان مال الورثة أكثر من مال الغرماء لم يتّهم الرّجل على وصيّته، وأجيزت على وجهها ويوقف العبد فيكون نصفه للغرماء وثُلثه للورثة ويكون له السّدس من نفسه.

۵۵۹ ۲۵۳۱۰ (۳) كافى ۲۷/۷: تهذيب ۲۱۸/۹: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج عن زرارة عن أحدهما ؑ فى رجل أعتق مملوكه عند موته وعليه دين قال: إن كان قيمته[2] مثل الّذى عليه ومثله[3] جاز عتقه وإلّا لم يجز. تهذيب ۲۳۲/۸: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن فقيه ۷۰/۳: جميل (بن درّاج ـ يب) عن زرارة عن أبى عبدالله ؑ (مثله). فقيه ۱۶۶/۴: روى ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج عن أبى عبدالله ؑ (مثله).

---

۱. وله ـ يب ۲۱۸. ۲. قيمة العبد ـ يب ـ فقيه. ۳. ومثليه ـ فقيه ج ۳.

٥٦٠ ٢٥٣١١ (٤) **تهذيب** ١٦٩/٩: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج عن زرارة عن أبى عبدالله ﷺ أنّه قال: إذا ترك الدّين عليه ومثله أعتق المملوك واستسعى.

٥٦١ ٢٥٣١٢ (٥) **تهذيب** ١٦٩/٩: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حفص بن البخترى عن أبى عبدالله ﷺ أنّه قال إذا ملك المملوك سدسه استسعى وأجيز.

٥٦٢ ٢٥٣١٣ (٦) **كافى** ٢٦/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان وأبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان وابن أبي عمير عن عبدالرّحمن بن الحجّاج **تهذيب** ٢٣٢/٨: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير وصفوان عن عبد الرّحمٰن قال: سألنى أبو عبدالله ﷺ: هل يختلف ابن أبى ليلى وابن شبرمة؟ فقلت: (له ـ يب ج ٨) بلغنى أنّه مات مولى لعيسى بن موسى وترك عليه ديناً كثيراً وترك مماليك[١] يحيط دينه بأثمانهم، فأعتقهم عند الموت فسألهما (عيسى بن موسى ـ كا)[٢] عن ذٰلك فقال: ابن شبرمة: أرى أن يستسعيهم فى قيمتهم فيدفعها[٣] إلى الغرماء فإنّه قد أعتقهم عند موته وقال ابن أبى ليلى: أرى أن أبيعهم[٤] وأدفع أثمانهم إلى الغرماء فإنّه ليس له أن يعتقهم عند موته وعليه دين (كثير ـ يب ج ٩) يحيط بهم وهٰذا أهل الحجاز اليوم يعتق الرّجل عبده وعليه دين كثير فلا يجيزون عتقه إذا[٥] كان عليه دين كثير فرفع ابن شبرمة يده إلى السّماء فقال: سبحان الله يا ابن أبى ليلى متى قلت بهٰذا القول، والله ما[٦] قلته إلّا طلب خلافى فقال (لى ـ يب ج ٨) (أبو عبدالله ﷺ ـ كا ـ يب ج ٩) فعن[٧] رأى أيّهما صدر (الرّجل ـ يب ج ٩) (قال ـ كا ـ يب ج ٩) قلت: بلغنى أنّه أخذ برأى ابن أبى ليلىٰ وكان[٨] له فى ذٰلك هوىً فباعهم وقضى دينه قال: فمع[٩] أيّهما من قِبَلكم قلت (له ـ كا) مع ابن شبرمة وقد رجع ابن أبى ليلىٰ إلى رأى ابن شبرمة بعد ذٰلك (قال ـ يب ج ٩) فقال (أبو عبدالله ﷺ ـ يب ج ٩) أما والله انّ الحقّ لفى الّذى[١٠] قال ابن أبى ليلى وإن كان (قد ـ كا ـ يب ج ٨) رجع عنه (قال ـ يب ج ٩)

---

١. غلماناً ـ يب. ٢. رجل ـ يب ج ٩. ٣. فتدفع ـ يب ج ٩.
٤. يبيعهم ويدفع ـ يب. ٥. إن ـ خ يب. ٦. إن ـ خ يب.
٧. عن ـ خ يب. ٨. فكان ـ خ يب. ٩. مع ـ يب.
١٠. لفى ما ـ يب خ.

فقلت (له ـ كا): (إنّ ـ يب ج ۹) هٰذا ينكسر عندهم في القياس[۱] (قال ـ يب ج ۹) فقال: هات، قايسني (قال ـ يب ج ۹) فقلت أنا أقايسك فقال لتقولنّ بأشدّ ما يدخل فيه (من ـ كا ـ يب ج ۸) القياس (قال ـ يب ج ۹) فقلت (له ـ كا ـ يب ج ۸): رجل (مات و ـ يب ج ۹) ترك عبداً لم يترك مالاً غيره وقيمة العبد ستّمائة (درهم ـ كا ـ يب ج ۹) ودينه خمسمائة (درهم ـ كا ـ يب ج ۹) فأعتقه عند الموت كيف يصنع؟ (فيه ـ يب) قال: يباع (العبد ـ كا) فيأخذ الغرماء خمسمائة (درهم ـ كا) وتأخذ الورثة مائة (درهم ـ كا) (قال ـ يب ج ۹) فقلت: أليس قد بقي من قيمة العبد مائة درهم عن دينه؟ فقال: بلى (قال ـ يب ج ۹) قلت: أليس للرّجل ثلثه يصنع به ما يشاء؟[۲] قال: بلى (قال ـ يب ج ۹) قلت[۳]: أليس قد أوصى للعبد بالثّلث من المائة[۴] حين أعتقه قال: (فقال ـ كا ـ يب ج ۹) انّ العبد لاوصيّه له إنّما ماله لمواليه (قال ـ يب ج ۹) فقلت[۵]: (له ـ كا) فإذا كانت قيمة العبد ستّمائة درهم ودينه أربعمائة (درهم ـ كا ـ يب ج ۸) قال: كذٰلك يباع العبد فيأخذ الغرماء أربعمائة (درهم ـ كا) ويأخذ الورثة مأتين فلا[۶] يكون للعبد شيء (قال ـ يب ج ۹) قلت (له ـ كا): فإن كان قيمة العبد ستّمائة درهم ودينه ثلثمائة درهم (قال ـ يب) فضحك وقال (الآن ـ يب ج ۹) من ها هنا أتى أصحابك فجعلوا[۷] الأشياء شيئاً واحداً، ولم يعلموا السنّة إذا استوى مال الغرماء ومال الورثة، أو كان مال الورثة أكثر من مال الغرماء لم يتّهم الرّجل على وصيّته وأجيزت وصيّته[۸] على وجهها فالآن يوقف هٰذا (العبد ـ يب) (ويستسعى ـ يب ج ۹) فيكون نصفه للغرماء ويكون ثلثه للورثة ويكون له السّدس. **تهذيب ۲۱۷/۹**: يونس بن عبدالرّحمٰن عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: هل يختلف (وذكر مثله).

(۷) **الدّعائم ۶۹/۲**: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قيل له: مات مولى لعيسى بن موسى ۵۶۳
وترك عليه ديناً كثيراً، وترك غلماناً كثيراً يحيط دينه بأثمانهم، وأعتقهم عند الموت فسأل ۲۵۳۶۴
عيسى بن موسى ابن شبرمة وابن أبي ليلى عن ذٰلك؟ فقال له ابن شبرمة: أرى أن تستسعيهم

---

۱. بالقياس ـ يب ج ۹. ۲. شاء ـ يب. ۳. فقلت ـ خ يب.
۴. بثلث ماله ـ يب ج ۹. ۵. قلت وإن ـ خ يب. ۶. ولا ـ يب.
۷. جعلوا ـ يب. ۸. الوصيّة ـ يب.

فى قيمتهم، فتدفعها إلى الغرماء، فإنّه قد أعتقهم عند موته فقال ابن أبى ليلى: أرى أن تبيعهم وتدفع أثمانهم إلى الغرماء، فليس له أن يعتقهم وعليه دين يحيط بأثمانهم[1] فقال: عن رأى أيّها أهدر؟[2] قيل: عن رأى ابن أبي ليلى وكان له فى ذٰلك هوى فباعهم وقضى دينه فقال: أما والله إنّ الحقّ لفي ما قال ابن أبي ليلى وذكر بعد هٰذا احتجاجاً طويلاً.

٥٦٤ ٢٥٢١٥ (٨) الدّعائم ٣٠٥/٢: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما أنّه قال: من أعتق عبداً له عند الموت وعليه دين يحيط بثمن العبد بيع العبد ولم يجز عتقه وإن لم يحط الدّين به وعتق منه سهم من ستّة أسهم، السّدس فما فوقه جاز العتق إذا كان الّذى يعتق منه يخرج بالقيمة من الثّلث بعد الدّين.

٥٦٥ ٢٥٢١٦ (٩) وفيه ٣٠٥/٢: عنه ﷺ أنّه سئل عن رجل أعتق عند موته عبداً له ليس له مال غيره وعليه دين قال: وكم الدّين؟ قيل: مثل قيمة العبد أو أكثر قال: وإن كان مثل قيمته بيع العبد وقضى الدّين، وإن كان الدّين أكثر تحاصّ[3] الغرماء فى ثمن العبد، قيل له: هٰذا يدخل فيه؟ قال للقائل: فأدخل أنت فيه ما شئت قال: ما تقول فى العبد إذا كانت قيمته ستّمائة والدّين خمسمائة؟ قال: يباع العبد ويعطى الغرماء خمسمائة، ويعطي الورثة مائة قيل: أليس قد فضل من قيمة العبد مائة وله ثلثها وقد عتق منه بقدر ذٰلك؟ فتبسّم صلوات الله عليه وقال: هٰذه وصيّة ولا وصيّة لمملوك. قيل: فإن كانت قيمته ستّمائة والدّين أربعمائة؟ قال: كذٰلك يباع العبد فيعطى الغرماء أربعمائة والورثة مابقي قيل: فإن كان الدّين ثلاثمائة وقيمة العبد ستّمائة؟ قال: ومن‌هاهنا أتيتم جعلتم الأشياء شيئاً واحداً، ولم تعرفوا السّنّة إذا اعتدل مال الورثة والغرماء، أو كان مال الورثة أكثر من مال الغرماء جازت الوصيّة ولم يتّهم الرّجل على وصيّته، فالآن يوقف هٰذا المملوك على ثلاثمائة للغرماء ومائتين للورثة، وقد ملك سدسه ثمّ يخرج حرّاً.

---

١. بهم ـ خ. ٢. أيهما صدر ـ ك.
٣. تحاصّ القوم: إذا اقتسموا حصصاً ـ مجمع البحرين.

(١٠)

باب أنّ من حضره الموت فأعتق غلامه وأوصىٰ بوصيّة كانت أكثر من الثّلث قدّم العتق

٥٦٦ ٢٥٢١٧ (١) كافي ١٧/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن عليّ بن الحكم عن العلاء بن رزين تهذيب ١٩٤/٩: استبصار ١٢٠/٤: عليّ بن الحسين[1] عن عليّ بن أسباط عن فقيه ١٥٧/٤: علا بن رزين (القلا ـ يب ـ صا) عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل حضره الموت فأعتق غلامه[2] وأوصى بوصيّة فكان[3] أكثر من الثّلث قال: يمضي عتق الغلام ويكون النّقصان فيما بقي.

٥٦٧ ٢٥٢١٨ (٢) كافي ١٧/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢١٩/٩: استبصار ١٣٥/٤: فقيه ١٥٨/٤: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ فقيه) عن (أبي همام ـ فقيه) إسماعيل بن همام عن أبي الحسن ﷺ في رجل أوصى عند موته بمال لذوي قرابته وأعتق مملوكاً (له ـ كا) فكان جميع ما أوصى به يزيد على الثّلث، كيف يصنع (في وصيّته؟ ـ كا ـ يب ـ فقيه) فقال: يبدأ بالعتق فينفذ (ه ـ كا صا).

٥٦٨ ٢٥٢١٩ (٣) كافي ١٦/٧: تهذيب ٢١٩/٩: عليّ (ابن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبي عمير عن رجل عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ (قال ـ كا) في رجل أوصى بأكثر من الثّلث وأعتق مملوكه في مرضه فقال: إن كان أكثر من الثّلث ردّ إلى الثّلث وجاز العتق. وتقدّم في رواية أبي بصير (١٣) من باب (٥) انّ من أوصى بأكثر من الثّلث بطلت الوصيّة في الزّائد من الثّلث قوله ﷺ إن أعتق رجل عند موته خادماً له ثمّ أوصىٰ بوصيّة أُخرىٰ الغيت (القيت ـ خ) الوصيّة واعتق الخادم من ثلثه الخ. ويأتي في باب (١١) حكم التّصرّفات المنجّزة في مرض الموت وباب (٥٤) حكم من أوصىٰ بمال للحجّ والعتق والصّدقة فلم يبلغ فإنّه يناسب ذٰلك. وفي رواية الدّعائم (٤) من هٰذا الباب قوله ﷺ من أوصى بوصايا ذكر فيها العتق فإنّها تخرج من ثلثه ويبدء بالعتق.

---

١. عليّ بن الحسن ـ صا. ٢. مملوكه ـ كا. ٣. وكان ـ يب صا.

باب ۷ : جواز وصیت انسان بدون وارث ۴۰۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۱)

باب حكم التّصرّفات المنجّزة في مرض الموت

۵۶۹ ۳۵۳۲۰ (۱) **كافى ۷/۷: تهذيب ۱۸۷/۹**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحسن عن إبراهيم ابن أبى بكر ابن أبى السّمال الأسدىّ[1] عمّن أخبره عن أبى عبدالله عليه السلام قال الميّت أولىٰ بماله مادام فيه الرّوح.

۵۷۰ ۳۵۳۲۱ (۲) **كافى ۸/۷: تهذيب ۱۸۷/۹**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عثمان بن سعيد عن أبى (شعيب ـ يب) **المحامل**[2] عن أبى عبدالله عليه السلام قال الإنسان أحقّ بماله مادام الرّوح فى بدنه.

۵۷۱ ۳۵۳۲۲ (۳) **كافى ۸/۷**: محمّد بن يحيى وغيره عن **تهذيب ۱۸۷/۹**: محمّد بن أحمد عن يعقوب بن يزيد عن يحيى بن المبارك عن عبدالله بن جبلة عن **سماعة** قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام الرّجل يكون له الولد أيسعه أن يجعل ماله لقرابته؟ قال: هو ماله يصنع به ماشاء إلىٰ أن يأتيه الموت.

۵۷۲ ۳۵۳۲۳ (۴) **كافى ۷/۷**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۱۸۶/۹**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن عليّ عن ثعلبة بن ميمون عن أبى الحسن[3] السّاباطى عن **عمّار** بن موسى أنّه سمع أبا عبدالله عليه السلام يقول صاحب المال أحقّ بماله مادام فيه شيء من الرّوح يضعه حيث شاء.

۵۷۳ ۳۵۳۲۴ (۵) **تهذيب ۱۹۰/۹: استبصار ۱۲۱/۴**: عليّ بن الحسن بن فضّال عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبى عمير عن مرازم عن **عمّار** السّاباطىّ عن أبى عبدالله عليه السلام: فى الرّجل يجعل بعض ماله لرجل فى مرضه فقال: إذا أبانه[4] جاز.

۵۷۴ ۳۵۳۲۵ (۶) **تهذيب ۱۵۶/۹**: يونس بن عبدالرّحمن عن زرعة عن **سماعة** قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن عطيّة الوالد لولده فقال: أمّا إذا كان صحيحاً فهو ماله[5] يصنع به ماشاء، وأمّا فى مرضه[6] فلا يصلح. **تهذيب ۲۰۰/۹: استبصار ۱۲۷/۴**: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن **سماعة** قال: سألته عن عطيّة (وذكر مثله). (قال الشّيخ رحمه الله: هٰذا الخبر صريح فى الكراهة دون الحظر).

---

۱. الأزدى ـ يب. ۲. المحاملى ـ يب ـ المحامد ـ ئل. ۳. أبى الحسين ـ ئل.
۴. أى عزله. ۵. له ـ خ. ۶. مرض ـ خ.

باب ۱۱[۱]

حکم تصرفات منجز در بیماری منجر به فوت

(۱) ابراهیم بن ابی‌بکر بن ابی سمال اسدی (ازدی) با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ۵۶۹
فرمود: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است.»

(۲) ابوشعیب محاملی (محاملی یا محامد) از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «تا روح در ۵۷۰
بدن انسان است، از دیگران به مالش سزاوارتر است.»

(۳) سماعه گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: آیا انسان فرزنددار می‌تواند مالش را برای بستگانش ۵۷۱
قرار دهد؟

امام ﷺ فرمود: آن مال اوست، تا پیش از مرگ هر کار که بخواهد با آن می‌کند.»

(۴) عمار بن موسی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «صاحب مال تا روح در بدن دارد، ۵۷۲
به مالش سزاوارتر است، در هر کجا که بخواهد مصرف می‌کند.»

(۵) عمار ساباطی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که در بیماری مرگ ۵۷۳
بخشی از مالش را برای دیگری قرار داد فرمود: «در صورتی که آن را جدا کند جایز است.»

(۶) سماعه گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ بخشش پدر به فرزندش سؤال کردم، امام ﷺ فرمود: ۵۷۴
در حال سلامتی آن مال اوست، هر کار که بخواهد با آن می‌کند، ولی در حال بیماری جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «این روایت صریح در کراهت است نه حرمت.»

---

۱. ابواب ۸ ـ ۱۰ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشد.

۵۷۵ (۷) الدّعائم ۳۰۴/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عمّن أعتق ثلث عبده عند
۳۵۳۲۶
الموت ـ يعنى: وليس له مال غيره – قال: يعتق ثلثه ويكون الثّلثان للورثة.

۵۷۶ (۸) العوالى ۴۵۶/۱: روى عن النّبىّ ﷺ فى رجل أعتق مماليك له فى مرضه ولا مال (له
۳۵۳۲۷
ـ خ) سواهم فجزّأهم النّبىّ ﷺ ثلاثة أجزاء وأقرع بينهم فأعتق اثنين وأرقّ أربعة.

۵۷۷ (۹) تهذيب ۱۹۵/۹: استبصار ۱۲۰/۴: علىّ بن الحسين[1] عن محمّد بن علىّ عن
۳۵۳۲۸
الحسن بن محبوب عن أبى ولّاد قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يكون لامرأته عليه الدّين فتبرأه منه فى مرضها قال بل تهبه له فيجوز هبتها له ويحتسب ذٰلك من ثلثها إن كانت تركت شيئاً.

۵۷۸ (۱۰) تهذيب ۲۰۱/۹: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ تهذيب
۳۵۳۲۹
۳۷۴/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن محبوب عن أبى المعزىٰ عن الحلبىّ قال سئل أبو عبدالله ﷺ عن المرأة تبرئ زوجها من صداقها فى مرضها قال لا.

۵۷۹ (۱۱) تهذيب ۱۵۸/۹: محمّد بن أحمد بن يحيى عن علىّ بن السّندىّ عن عثمان بن
۳۵۳۳۰
عيسى تهذيب ۲۰۱/۹: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن سماعة (عن أبى عبدالله ﷺ ـ يب ۱۵۸) قال سألته عن الرّجل يكون لامرأته عليه الصّداق أو بعضه فتبرئه منه فى مرضها فقال لا ولٰكنّها[2] إن وهبت له جاز ما وهبت له من ثلثها. المقنع ۱۶۵: سئل الصّادق ﷺ (وذكر نحوه). وتقدّم فى رواية الدّعائم (۲) من باب (۴) جواز تفضيل بعض الأولاد والنّساء على بعض فى العطيّة من أبواب الهبات ج ۲۴ قوله الرّجل يفضّل بعض ولده على بعض فى الهبة والعطيّة فقال ﷺ لا بأس بذٰلك إذا كان صحيحاً يفعل فى ماله ما يشاء فأمّا إن كان مريضاً ومات من علّته تلك لم تجز. وفى رواية جرّاح المدائنى (۳) قوله ﷺ إذا أعطاه فى صحّته جاز. وفى رواية أبى بصير (۴۲) من باب (۱) انّ الوصيّة حقّ علىٰ كلّ مسلم قوله أيسعه أن يجعل ماله لقرابته فقال ﷺ هو ماله يصنع به ما شاء إلى أن يأتيه الموت إنّ لصاحب المال أن يعمل بماله ما شاء مادام حيّاً إن شاء وهبه وإن شاء تصدّق به وإن شاء

---

۱. علىّ بن الحسن ـ صا.
۲. قال لا ولٰكن ـ يب ۱۵۸ ـ المقنع.

۵۷۵ (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادقؑ دربارهٔ کسی که هنگام مرگ ثلث برده‌اش را آزاد می‌کند، سؤال شد ـ مقصود کسی است که چیز دیگری ندارد ـ امامؑ فرمود: «ثلث آن آزاد می‌شود و دو سوم باقیمانده متعلق به وارثان است.»

۵۷۶ (۸) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «در زمان پیامبرﷺ شخصی تمام دارایی خود را که تعداد شش برده بود در حال بیماری آزاد کرد. پیامبر اکرمﷺ آنها را به سه بخش تقسیم کرد و میان‌شان قرعه انداخت و به این وسیله دو برده را آزاد کرد و چهار نفر را برده کرد.»

۵۷۷ (۹) ابوولّاد گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: مردی به همسرش بدهکار است و آن زن در حال بیماری او را بی‌حساب می‌کند.

امامؑ فرمود: بلکه آن را به وی ببخشد، پس هبه آن زن به شوهرش صحیح است و از ثلث مالش به حساب می‌آید، اگر چیزی از خود برجای گذاشته است.»

۵۷۸ (۱۰) حلبی گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ زنی سؤال شد که در حال بیماری همسرش را از بابت مهریه‌اش بی‌حساب می‌کند. امامؑ فرمود: نه.»

۵۷۹ (۱۱) سماعه گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: مردی مهریه همسرش یا بخشی از آن را بدهکار است و همسرش در حال بیماری وی را از بابت بدهی‌اش بی‌حساب می‌کند.

امامؑ فرمود: نه. ولی اگر به وی ببخشد، جایز است و از ثلث مالش به حساب می‌آید.»

در کتاب المقنع نیز این روایت را نقل کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب چهارم از ابواب هبات این گفته که: «شخصی برخی از فرزندانش را در بخشش و هدیه بر برخی دیگر ترجیح می‌دهد.

امامؑ فرمود: در صورتی که سالم است اشکال ندارد. هرگونه که بخواهد در مالش تصرف می‌کند، ولی اگر در حال بیماری مرگ باشد، جایز نیست.»

و در روایت سوم فرموده امامؑ که: «هرگاه در حال سلامتی به وی ببخشد، جایز است.»

و در روایت چهل و دوم از باب یکم این گفته که: «آیا حق دارد اموالش را برای بستگانش قرار دهد؟

تركه إلى أن يأتيه الموت. وفي رواية مرازم (٤٤) قوله الرّجل يعطي الشّيء من ماله في مرضه فقال إذا أبان فيه فهو جايز وإن أوصى به فهو من الثّلث. وفي مرسلة كا (٥١) ومسعدة (٥٢) مايدلّ على عدم جواز عتق جميع المماليك عند الموت. وفي رواية عمّار (٣) من باب (٥) انّ من أوصى بأكثر من الثّلث بطلت الوصيّة قوله ﷺ الميّت أحقّ بماله مادام فيه الرّوح يبين به.

وفي رواية عمّار (٢٢) قوله الرّجل أحقّ بماله مادام فيه الرّوح إن أوصى به كلّه فهو جايز له. وفي باب (٩) أنّ من أعتق مملوكاً لا يملك غيره في مرض الموت، وباب (١٠) أنّ من حضره الموت فأعتق غلامه وأوصىٰ بوصيّة كانت أكثر من الثّلث قدّم العتق ما يناسب ذٰلك. ويأتي في باب (١٨) حكم المملوكين إذا ادّعيا أنّ مالكهما اعتقهما ما يناسب الباب. وراجع باب (٥٠) حكم من أعتق بعض مملوكه من أبواب العتق ج ٢٤.

(١٢)

باب أنّ للموصي أن ينقض وصيّته فيزيد فيها أو ينقص أو يعطي من حرمه ويحرم من أعطاه ما لم يمت فيعمل بالأخيرة

٥٨٠ ٢٥٣٣١ (١) **كافي** ١٢/٧: عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن **تهذيب** ١٩٠/٩: **فقيه** ١٤٧/٤: يونس (بن عبدالرّحمٰن ـ فقيه) عن (عبد الله ـ فقيه) ابن مسكان عن أبي عبدالله ﷺ قال قضى أمير المؤمنين ﷺ: انّ المدبّر من الثّلث، وانّ للرّجل أن ينقض وصيّته فيزيد فيها وينقص منها ما لم يمت.

٥٨١ ٢٥٣٣٢ (٢) **كافي** ١٣/٧: **تهذيب** ١٩٠/٩: عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن بعض أصحابه قال: قال عليّ بن الحسين ﷺ للرّجل أن يغيّر (من ـ يب ـ فقيه) وصيّته فيعتق من كان أمر بملكه[١] ويملّك من كان أمر بعتقه ويعطي من كان حرمه ويحرم من كان أعطاه ما لم يمت (ويرجع فيه ـ يب) **فقيه** ١٤٧/٤: في رواية يونس بن عبدالرّحمان بإسناده قال: قال عليّ بن الحسين ﷺ (وذكر مثله) إلّا انّ فيه (مالم يكن رجع عنه).

---

١. بتمليكه ـ فقيه.

امام ﷺ فرمود: آن مال اوست، هر کار که بخواهد با آن می‌کند تا مرگش فرارسد. همانا صاحبِ مال تا زنده است هر کار که بخواهد با مالش انجام می‌دهد، اگر بخواهد می‌بخشد و اگر بخواهد صدقه می‌دهد و اگر بخواهد به حال خود رها می‌کند تا مرگش فرارسد.»

در روایت چهل و چهارم این گفته که: «شخصی در حال بیماری بخشی از مالش را می‌بخشد. امام ﷺ فرمود: هرگاه آن را جدا سازد، جایز است و اگر به آن وصیت کند، از ثلث مالش خواهد بود.»

و در روایت پنجاه و یکم و پنجاه و دوم آنچه بر عدم جواز آزاد کردن همه بردگان هنگام مرگ دلالت می‌کند.

و در روایت سوم از باب پنجم فرموده امام ﷺ که: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است و آن را جدا می‌کند.»

و در روایت بیست و دوم این گفته که: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است. اگر تمام آن را وصیت کند، برایش جایز است.»

در باب نهم و دهم از ابواب وصیت مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در باب هجدهم از ابواب وصیت و باب پنجاهم از ابواب آزاد کردن برده مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۲
حکم تغییر وصیت

۵۸۰ (۱) ابن مسکان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ حکم کرد تدبیر برده[1] از ثلث مال میّت است و انسان تا زنده است می‌تواند وصیتش را نقض کند، بر آن بیفزاید یا از آن بکاهد.»

۵۸۱ (۲) یونس از یکی از دوستانش از امام سجاد ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «انسان تا زنده است اند می‌تووصیتش را تغییر دهد، برده‌ای را ـ که دستور به برده بودنش داده است ـ آزاد کند و کسی را که دستور آزادیش را صادر کرده است، به حال بردگی باقی گذارد، به کسی که محرومش ساخته ببخشد و کسی را که به وی بخشیده است، محرومش سازد (و از آن بازگردد).»

در گزارش دیگری این حدیث با این افزوده روایت شده است: «تا وقتی که از آن بازنگشته است.»

---

۱. یعنی حکم به آزادی برده پس از مرگ ـ م.

۵۸۲ ۲۵۲۳۳ (۳) كافى ١٢/٧: تهذيب ١٩٠/٩: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: للموصى أن يرجع في وصيّته إن كان في صحّة أو مرض. فقيه ١٤٧/٤: روى محمّد بن أبي عمير عن بكير بن أعين عن عبيد بن زرارة (مثله).

۵۸۳ ۲۵۲۳۴ (٤) كافى ١٢/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ١٩٠/٩: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) عن فقيه ١٤٧/٤: (الحسن بن عليّ ـ فقيه) بن فضّال عن عليّ بن عقبة عن بريد العجليّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لصاحب الوصيّة أن يرجع فيها ويحدث في وصيّته مادام حيّاً.

۵۸۴ ۲۵۲۳۵ (٥) الدّعائم ٣٦٠/٢: عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام أنّهما قالا: للمرء أن يرجع في وصيّته في صحّة كانت أو مرض أو يغيّر منها ما شاء فهو فيها بالخيار وما مات عليه منها أخرج من ثلثه.

۵۸۵ ۲۵۲۳۶ (٦) تهذيب ١٩١/٩: يونس عن منصور بن حازم قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل قال: إن حدث بي حدث في مرضي هذا فغلامي فلان حرّ قال أبو عبدالله عليه السلام: يردّ من وصيّته ما يشاء ويجيز ما يشاء.

۵۸۶ ۲۵۲۳۷ (٧) وفيه ١٩١/٩: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان بن عثمان عن عبدالرّحمٰن ابن أبي عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أصل الوصيّة أن يعتق الرّجل ما شاء ويمضي ما شاء ويسترقّ من كان أعتق و يعتق من كان استرقّ.

۵۸۷ ۲۵۲۳۸ (٨) وفيه ١٩١/٩: عنه عن فضالة بن أيّوب عن عبدالرّحمٰن بن سيّابة عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا مرض الرّجل فأوصىٰ بوصيّة عتق أو تصدّق فإنّه يردّ ما أعتق وتصدّق ويحدث فيها ما يشاء حتّىٰ يموت، وكذٰلك أصل الوصيّة.

۵۸۸ ۲۵۲۳۹ (٩) كافى ١٨٥/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٢٥٩/٨: استبصار ٢٧/٤: (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن أبي أيّوب (الخزّاز ـ كا) عن محمّد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل دبّر مملوكاً له ثمّ احتاج إلىٰ ثمنه (قال ـ يب ـ صا) فقال: هو مملوكه إن شاء باعه، وإن شاء أعتقه وإن شاء أمسكه حتّى يموت، فإذا مات السيّد فهو حرّ من ثلثه.

(۳) عبید بن زراره از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «وصیت‌کننده می‌تواند از وصیتش بازگردد، خواه سالم باشد یا بیمار.» ۵۸۲

(۴) برید عجلی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «وصیت‌کننده ـ تا زنده است ـ می‌تواند از آن بازگردد یا بر آن بیفزاید.» ۵۸۳

(۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمودند: «انسان می‌تواند از وصیتش بازگردد و هر چه از آن را می‌خواهد تغییر دهد ـ خواه سالم باشد یا بیمار ـ پس او اختیاردار آن است و وصیتی که پس از آن بمیرد از ثلث مال وی خارج می‌شود.» ۵۸۴

(۶) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی می‌گوید: اگر در این بیماری مرگ من فرارسید، فلان برده‌ام آزاد است. ۵۸۵

امام ﷺ فرمود: از وصیتش هرچه بخواهد، تغییر می‌دهد و هرچه بخواهد، اجازه می‌دهد.»

(۷) عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اصل وصیت این است که انسان هر برده‌ای را که می‌خواهد آزاد کند و هرکاری را که می‌خواهد انجام دهد و برده‌ای را که آزاد کرده به بردگی بازگرداند و آن را که در بردگی نگه‌داشته آزاد سازد.» ۵۸۶

(۸) عبدالرحمان بن سیابه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی بیمار شود و به آزاد کردن برده یا صدقه دادن وصیت کند، پس تا زنده است می‌تواند آزاد کرده و صدقه خود را بازگرداند و هر تصرفی می‌خواهد در آن انجام دهد و اصل وصیت نیز به همین گونه است.» ۵۸۷

(۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال کردم: شخصی برده‌اش را مُدَبّر قرار می‌دهد و سپس به بهای آن نیازمند می‌شود. ۵۸۸

امام ﷺ فرمود: او برده اوست اگر بخواهد او را می‌فروشد و اگر بخواهد آزادش می‌کند و اگر بخواهد وی را تا زمان مرگش نگه می‌دارد و پس از مرگش از ثلث وی آزاد می‌شود.»

٥٨٩ ٢٥٢٣٠ (١٠) **كافى ٦٦/٧: تهذيب ٢٣٨/٩**: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى **تهذيب ٣١٣/٦**: محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن سعيد بن يسار عن أبى عبدالله ﷺ (قال: سألته ـ يب ج ٦) فى رجل دفع إلى رجل مالاً وقال: إنّما أدفعه إليك[1] ليكون ذخراً[2] لابنتىّ فلانة (وفلانة ـ كا ـ يب ج ٩) ثمّ بدا للشّيخ[3] بعد ما دفع المال أن يأخذ منه خمسة وعشرين (ومائة ـ كا ـ يب ج ٩) دينار[4] فاشترى بها جارية لابن ابنه ثمّ إنّ الشّيخ[5] هلك (بعد ـ يب ج ٦) فوقع بين الجاريتين وبين الغلام (كلام ـ يب ج ٦) أو احداهما (خصومة ـ يب ج ٩) فقالتا:[6] (له ـ كا ـ يب ج ٦) (ويحك والله ـ كا ـ يب ج ٩) انّك لتنكح جاريتك حراماً إنّما اشتراها أبونا لك من مالنا الّذى دفعه إلى فلان، فاشترى لك[7] منه (هٰذه ـ كا ـ يب ج ٩) الجارية، فأنت تنكحها حراماً لا تحلّ لك، فأمسك الفتىٰ عن الجارية، فما ترى فى ذٰلك؟ فقال أليس الرّجل الّذى دفع المال أبا الجاريتين، وهو جدّ الغلام، وهو اشترى (له ـ كا ـ يب ج ٩) الجارية قلت: بلى[8] فقال فقل[9] (له ـ كا يب ج ٩) فليأت جاريته إذا كان (الجدّ ـ كا ـ يب ج ٩) هو الّذى أعطاه وهو الّذى أخذه[10].

٥٩٠ ٢٥٢٣١ (١١) **تهذيب ١٩٠/٩: ٢٤٣**: يونس (ابن عبدالرّحمٰن ـ خ) عن علىّ بن سالم قال: سألت أباالحسن (موسى ـ خ) ﷺ فقلت: إنّ أبى أوصى بثلاث وصايا فبأيّهنّ آخذ؟ قال: خذ بآخرهنّ قال قلت: فإنّها أقلّ، قال: فقال: وإن قلّ.

٥٩١ ٢٥٢٣٢ (١٢) **فقيه ١٧٣/٤: وسائل ٣٠٥/١٩**: محمّد بن يعقوب (الكلينى ـ فقيه) عن محمّد بن يحيى عن محمّد بن عيسى بن عبيد قال: كتبت إلى علىّ بن محمّد ﷺ: رجل أوصى لك (جعلنى الله فداك ـ فقيه) بشىء معلوم من ماله وأوصى لأقربائه من قِبَلِ أبيه وأمّه ثمّ إنّه غيّر الوصيّة فحرم من أعطى وأعطى مَن حرم، أيجوز له ذلك؟ فكتب ﷺ: هو بالخيار فى جميع

---

١. أدفع إليك المال ـ يب ج ٦.
٢. الرّبح ـ يب ج ٦.
٣. للرّجل ـ يب ج ٦.
٤. ديناراً ـ يب ٣١٣.
٥. الرّجل ـ يب ج ٦.
٦. فقالت ـ يب.
٧. له ـ يب ج ٦.
٨. نعم ـ يب ج ٦.
٩. قال فقال ـ يب خ.
١٠. أعطى وهو الّذى أخذ ـ يب ج ٦.

۵۸۹ (۱۰) سعید بن یسار گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی مالی به دیگری می‌دهد و می‌گوید: این مال را به تو می‌دهم تا ذخیره و پس‌اندازی برای دو دخترم ـ فلانی و فلانی ـ باشد. آن‌گاه پس از پرداخت مال، آن شخص تصمیم می‌گیرد بیست و پنج دینار (یا صدو بیست پنج دینار) از آن را بگیرد و با آن کنیزی برای نوه پسری‌اش بخرد. آن مرد این کار را انجام می‌دهد و می‌میرد. پس از مرگ وی میان دختران وی یا یکی از آنها و نوه‌اش دعوا می‌شود. دختران می‌گویند: (وای بر تو! به خدا سوگند!) آمیزش تو با این کنیز حرام است، زیرا پدر ما از مالی که برای ما به فلانی سپرد آن را برای تو خرید. پس کنیز را از آن مال خرید و تو به صورت حرام با آن آمیزش می‌کنی و برایت حلال نیست.

با این سخن آن جوان از کنیز جدا شد، در این باره نظر شما چیست؟

امام ﷺ فرمود: مگر کسی که مال را پرداخت پدر دو دختر و پدربزرگ جوان نیست و او کنیز را خرید؟

گفتم: آری.

امام ﷺ فرمود: در صورتی که پدربزرگش خودش آن مال را پرداخته و خودش گرفته است با کنیزش آمیزش کند.»

۵۹۰ (۱۱) علی بن سالم گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: پدرم سه وصیت کرده است به کدام یک از آنها عمل کنم؟

امام ﷺ فرمود: به آخرین آنها عمل کن.

گفتم: آن، از همه آنها کمتر است.

امام ﷺ فرمود: هرچند کمترین باشد.»

۵۹۱ (۱۲) محمد بن عیسی بن عبید گوید: «به امام هادی ﷺ نوشتم: (خداوند مرا فدایت گرداند!) شخصی مقدار معینی از اموالش را برای شما وصیت کرد و برای پدر و مادرش نیز وصیت کرد، سپس وصیتش را تغییر داد و کسی را که به وی بخشیده بود، محروم کرد و کسی را که محروم کرده بود، به وی بخشید، آیا این کار جایز است؟

امام ﷺ مرقوم فرمود: در همه این کارها اختیار با اوست تا مرگش فرا رسد.»

ذلك إلىٰ أن يأتيه الموت. وتقدّم فى أحاديث الباب المتقدّم ويأتى فى أحاديث الباب التّالى ما يناسب ذلك. وفى رواية ابن قيس (١) من باب (٦٠) انّ الموصىٰ له إذا مات قبل الموصى أو قبل القبض فالموصىٰ به لوارث الموصىٰ له قوله ﷺ فالوصيّة لوارث الّذى أُوصِىَ له إلّا أن يرجع فى وصيّته قبل موته. وفى رواية الدّعائم (٩) من باب (١) معنى التّدبير من أبوابه ج ٢٤ قوله ﷺ انّما هو كرجل أوصىٰ بوصيّة فإن بدا له فغيّرها قبل موته بطل منها ما رجع عنه ولاحظ سائر أحاديث الباب فإنّ لها مناسبة بالمقام. وفى رواية أبان (١) من باب (٢) حكم أولاد المدبّرة قوله أيجوز للّذى دبّر أمّهم أن يردّ فى تدبيره إذا احتاج قال نعم.

(١٣)

باب جواز الوصيّة للوارث

قال الله الحكيم فى سورة البقرة (٢): ١٨٠: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ بِٱلْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ﴾.

٥٩٢ ٣٥٣٤٣ (١) كافى ٩/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و تهذيب ٢٠٠/٩: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن ابن محبوب عن أبى ولّاد الحنّاط قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الميّت يوصى للوارث بشىء قال: (نعم أو قال ـ كا) جائز (له ـ كا).

٥٩٣ ٣٥٣٤٤ (٢) تهذيب ١٩٩/٩: استبصار ١٢٧/٤: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن أبى المعزا عن أبى بصير قال: قلت لأبى عبدالله ﷺ يجوز للوارث وصيّته قال نعم.

٥٩٤ ٣٥٣٤٥ (٣) كافى ٩/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن أبى المغرا عن أبى بصير قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الوصيّة للوارث فقال تجوز. تهذيب ١٩٩/٩: استبصار ١٢٦/٤: الحسين بن سعيد عن الحسن بن علىّ وفضالة عن عبدالله بن بكير كافى ١٠/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن علىّ عن عبدالله بن بكير عن محمّد بن مسلم قال: سألت أبا عبدالله ﷺ (وذكر مثله).

٥٩٥ ٣٥٣٤٦ (٤) تهذيب ١٩٩/٩: الحسين بن سعيد عن أحمد بن محمّد عن ابن بكير عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا عبدالله ﷺ وذكر مثله. تهذيب ١٩٩/٩: بهذا الإسناد عن محمّد بن مسلم

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایات باب بعدی مناسب آن خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب شصتم فرموده امام ﷺ که: «وصیت برای وارثی است که برایش وصیت شده است مگر آن‌که پیش از مرگ از وصیتش بازگردد.»

و در روایت نهم از باب یکم از ابواب تدبیر فرموده معصوم ﷺ که: «همانا او مانند شخصی است که وصیتی کرده است، پس اگر نظرش تغییر کند و پیش از مرگش آن را تغییر دهد، مقداری که از آن بازگشته باطل می‌شود.»

سایر روایات آن باب را نیز بنگر زیرا با این بحث تناسب دارد.

و در روایت یکم از باب دوم این گفته به امام ﷺ که: «کسی که مادرشان را تدبیر کرده است آیا اند می‌تودر صورت نیاز از تدبیر خویش بازگردد؟

امام ﷺ فرمود: آری.»

باب ۱۳
جواز وصیت برای وارث

خداوند حکیم می‌فرماید:

هرگاه مرگ یکی از شما فرارسید در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه، بر وی نوشته شده که برای پدر و مادر و بستگانش به طور پسندیده وصیت کند، این کار برای پرهیزگاران لازم است[1].

۵۹۲ (۱) ابوولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: آیا انسان می‌تواند چیزی را برای وارثش وصیت کند؟

امام ﷺ فرمود: آری یا فرمود: برای وی جایز است.»

۵۹۳ (۲) ابوبصیر گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: آیا وصیت برای وارث جایز است؟ امام ﷺ فرمود: آری.»

۵۹۴ (۳) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ وصیت برای وارث سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: جایز است.»

این روایت از محمد بن مسلم نیز نقل شده است.

۵۹۵ (۴) محمد بن مسلم حدیث پیشین را از امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ روایت کرده است و پس از

---

۱. بقره ۲/ ۱۸۰.

عن أبي جعفر ﷺ مثل ذلك[1]. قال: ثمّ تلا هٰذه الآية: ﴿إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ﴾. كافي ١٠/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن فقيه ١٤٤/٤ ـ ابن بكير (مثله سنداً ومتناً). (قال الصّدوق بعد ذكر هٰذه الرّواية في من لا يحضره الفقيه) قال مصنّف هٰذا الكتاب الخبر الّذي روى انّه لا وصيّة لوارث ليس بخلاف هٰذا الحديث ومعناه انّه لا وصيّة لوارث بأكثر من الثّلث كما لا تكون لغير الوارث بأكثر من الثّلث. تفسير العيّاشي ٧٦/١: عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ نحوه.

٥٩٦ ٢٥٣٤٧ (٥) كافي ٩/٧: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال الوصيّة للوارث لا بأس بها ـ الفضل بن شاذان عن يونس عن عبدالله بن بكير عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ نحوه.

٥٩٧ ٢٥٣٤٨ (٦) استبصار ١٢٧/٤: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن أبي ولّاد الحنّاط قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الميّت يوصي للبنت بشيء قال: جائز. (وتقدّم مثله في صدر الباب عن تهذيب الّا انّ فيه يوصي للوارث).

٥٩٨ ٢٥٣٤٩ (٧) تهذيب ٢٠٠/٩: الحسين بن سعيد عن القاسم عن أبان عن عبدالرّحمٰن ابن أبي عبدالله قال: سألت أباعبدالله ﷺ عن امرأة قالت لأمّها: إن كنت بعدي فجاريتي لك فقضى أنّ ذلك جائز وإن كانت الإبنة بعدها فهي جاريتها.

٥٩٩ ٢٥٣٥٠ (٨) تحف العقول ٣٤: خطبته ﷺ في حجّة الوداع: (إلى أن قال): أيّها النّاس: إنّ الله قسّم لكلّ وارث نصيبه من الميراث، ولا يجوز لوارث وصيّة في أكثر من الثّلث، والولد للفراش وللعاهر الحجر، من ادّعىٰ إلى غير أبيه ومن تولّىٰ غير مواليه فعليه لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين ولا يقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً.

٦٠٠ ٢٥٣٥١ (٩) تهذيب ٢٠٠/٩: استبصار ١٢٧/٤: الحسين بن سعيد عن القاسم بن سليمان قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل اعترف لوارث بدين في مرضه فقال: لا تجوز وصيّة لوارث ولا اعتراف. (حمله الشّيخ ﷺ على التّقيّة).

---

١. هٰكذا في التّهذيب أوردها بعد الرّواية الّتي نقلناها قبل هٰذه الرّواية.

نقل آن از امام باقر ﷺ می‌افزاید: «سپس امام ﷺ این آیه را تلاوت کرد: «اگر ثروت انبوهی از خود بر جای گذاشت برای پدر و مادر و بستگانش وصیت کند.»

این حدیث از ابن بکیر نیز روایت شده است. مرحوم صدوق ﷺ پس از نقل این روایت می‌فرماید: «مولف این کتاب گوید: حدیثی که روایت شده: وصیتی برای وارث نیست. مخالف با این روایت نیست بلکه معنای آن این است که وصیت برای وارث بیش از ثلث جایز نیست همان گونه که برای غیر وارث نیز بیش از ثلث جایز نیست.»

۵۹۶ (۵) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «وصیت کردن چیزی برای وارث اشکال ندارد.»

۵۹۷ (۶) ابوولاد حناط گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ میّتی سؤال کردم که چیزی را برای دخترش وصیت کرده بود، امام فرمود: جایز است.»

در ابتدای باب، نظیر این روایت هست با این تفاوت که در سؤال آمده بود: «برای وارث وصیت می‌کند.»

۵۹۸ (۷) عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که از ایشان سؤال کردم: «زنی به مادرش می‌گوید: اگر پس از من زنده بودی کنیزم مال تو باشد. امام ﷺ در این باره حکم کرد که این جایز است و اگر دختر پس از مادرش زنده بود کنیز متعلق به اوست.»

۵۹۹ (۸) در کتاب تحف العقول روایت می‌شود که در بخشی از سخنرانی پیامبر ﷺ در حجة الوداع آمده است: «...ای مردم! خداوند برای هر وارثی سهمش را از میراث قرار داد و برای هیچ وارثی وصیت به بیش از ثلث جایز نیست.

و فرزند، منسوب به شوهر است و زناکار، سزاوار سنگ است.

هرکس خود را به غیر پدرش نسبت دهد و هرکس سرپرستی و دوستی غیر سرپرستانش را بپذیرد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او خواهد بود و خداوند از وی هیچ توبه و فدیه‌ای را نمی‌پذیرد.»

۶۰۰ (۹) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که در حال بیماری [مرگ] برای وارثش به بدهی اعتراف می‌کند.

امام ﷺ فرمود: هیچ وصیت و اعترافی برای وارث جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ این روایت را بر تقیه حمل کرده است.

٦٠١ ٢٥٣٥٢ (١٠) الدّعائم ٣٥٨/٢: عن عليّ و أبي جعفر وأبي عبدالله ﷺ أنّهم قالوا لا وصيّة لوارث.

٦٠٢ ٢٥٣٥٣ (١١) تفسير العيّاشي ٧٧/١: عن ابن مسكان عن أبي بصير عن أحدهما ﷺ قوله: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ﴾ قال: هي منسوخة نسختها آية الفرائض الّتي هي المواريث ﴿فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ﴾ يعني بذٰلك الوصيّ. وتقدّم في أحاديث باب (٤) جواز تفضيل بعض الأولاد والنّساء على بعض فى العطيّة من أبواب الهبات ج ٢٤ ما يناسب ذٰلك وفى غير واحد من أحاديث باب (١) أنّ الوصيّة حقّ على كلّ مسلم ما يمكن أن يستدلّ به على ذٰلك بالعموم والإطلاق. ولاحظ أحاديث الباب التّالي. وفي رواية محمّد بن عيسى (١٢) من باب (١٢) انّ للموصى أن ينقض وصيّته قوله رجل أوصى لك بشيء معلوم من ماله وأوصى لأقربائه من قبل أبيه وأمّه ثمّ انّه غيّر الوصيّة (إلى أن قال) فكتب ﷺ هو بالخيار فى جميع ذٰلك إلى أن يأتيه الموت ويأتى فى رواية ابن قيس (٢) من باب (٢٦) انّه يجب الابتداء من التركة بعد الكفن بالدّين قوله ﷺ ولا وصيّة لوارث.

(١٤)

باب ثبوت الوصيّة بشهادة مسلمين عدلين وبشهادة ذمّيّين مرضيّين مع عدمهما

قال الله العزيز فى سورة المائدة (٥): ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ شَهَـٰدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ حِينَ ٱلْوَصِيَّةِ ٱثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِى ٱلْأَرْضِ فَأَصَـٰبَتْكُم مُّصِيبَةُ ٱلْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعْدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِى بِهِۦ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَـٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلْـَٔاثِمِينَ * فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰٓ أَنَّهُمَا ٱسْتَحَقَّآ إِثْمًا فَـَٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْأَوْلَيَـٰنِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَـٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَـٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعْتَدَيْنَآ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ * ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِٱلشَّهَـٰدَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَآ أَوْ يَخَافُوٓا۟ أَن تُرَدَّ أَيْمَـٰنٌۢ بَعْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱسْمَعُوا۟ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَـٰسِقِينَ﴾.

۶۰۱ (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ، امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمودند: «هیچ وصیتی برای وارث نیست.»

۶۰۲ (۱۱) در تفسیر آیه: «هرگاه مرگ یکی از شما فرارسید، در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه بر وی نوشته شده که برای پدر و مادر و بستگانش وصیت کند.»

ابوبصیر از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «این آیه منسوخ است، آیه فرایض که همان بیان میراث‌هاست آن را نسخ کرده است.»

«پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر تغییردهندگان آن است.» مقصود وصیّ است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم از ابواب هبات مناسب با این بحث هست و در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب وصیت مطالبی است که با عموم و اطلاق بر این بحث دلالت می‌کند و روایات باب بعدی را بنگر.

و در روایت دوازدهم از باب دوازدهم این گفته که: «شخصی مقدار معینی از مالش را برای بستگان پدر و مادریش وصیت می‌کند و سپس وصیتش را تغییر می‌دهد...

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: وی در همه این کارها اختیاردار است تا مرگش فرارسد.»

می‌آید:

و در روایت دوم از باب بیست و ششم فرموده امام ﷺ که: «وصیتی برای وارث نیست.»

باب ۱۴

ادلّه اثبات وصیت

خداوند عزیز می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسد، هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان، در صورتی که در مسافرت مصیبت مرگ به سراغ‌تان آید و [در ادای شهادت] اگر به آنان بدگمان هستید، پس از نماز آنها را نگه دارید تا به خداوند سوگند یاد کنند که: ما بیان حق را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم هرچند [به زیان] بستگان‌مان باشد و گواهی خدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت از گناهکاران خواهیم بود.

اگر معلوم شد که آن دو گناهکارند، دو نفر دیگر به جای آنها قرار می‌گیرند از کسانی که دو نفر اولِ نزدیکِ به میت به آنها خیانت کردند آن‌گاه به خدا سوگند یاد می‌کنند که: حتماً شهادت ما از شهادت آنها به حق نزدیک‌تر است و ما تجاوز نمی‌کنیم که در این صورت حتماً از ستمگران خواهیم بود.

۶۰۳ ۲۵۲۵۴ (۱) كافي ۴/۷: محمّد بن أحمد عن عبدالله بن الصّلت عن تهذيب ۱۷۸/۹: يونس بن عبدالرّحمٰن (عن عليّ بن سالم ـ يب) عن يحيى بن محمّد قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن قول الله عزّوجلّ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ شَهَـٰدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ حِينَ ٱلْوَصِيَّةِ ٱثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ قال: اللّذان منكم مسلمان واللّذان من غيركم من أهل الكتاب، فإنْ لَمْ تَجِدُوا مِنْ أهل الكتاب فمن المجوس لأنّ (رسول اللهﷺ سنّ ـ كا ـ يب) في المجوس سنّة أهل الكتاب في الجزية (قال ـ يب) وذلك إذا مات (الرّجل ـ كا ـ فقيه) في أرض غربة فلم يجد[۱] مسلمين أشهد رجلين من أهل الكتاب يحبسان (من ـ يب) بعد الصّلاة[۲] فيقسمانِ بالله عزّوجلّ (إنْ ارْتَبْتُم ـ يب ـ فقيه) لانَشْتَري بِهِ ثمناً ولو كان ذاقربىٰ ولا نكتم شهادة الله انّا إذاً لَمِنَ الآثمين) قال: وذلك إذا[۳] ارتاب وليّ الميّت في شهادتهما، فإن عثر على أنّهما شهدا بالباطل فليس له أن ينقض شهادتهما حتّىٰ يجيء بشاهدين[۴] فيقومان مقام الشّاهدين الأوّلين ﴿فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِى بِهِۦ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَـٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلْـَٔاثِمِينَ﴾ فإذا فعل ذلك نقض شهادة الأوّلين وجازت شهادة الآخرين يقول الله عزّوجلّ: ﴿ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِٱلشَّهَـٰدَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَآ أَوْ يَخَافُوٓا۟ أَن تُرَدَّ أَيْمَـٰنٌۢ بَعْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ﴾ تهذيب ـ عنه عن محمّد بن الفضيل عن أبي الحسن موسى ﷺ مثله. فقيه ۱۴۲/۴: روى يونس بن عبدالرّحمٰن عن يحيى بن محمّد عن أبي عبدالله ﷺ مثله. تفسير العيّاشيّ ۳۴۸/۱: عن عليّ بن سالم عن رجل قال: سألت أبا عبدالله ﷺ (وذكر نحو ما في كا) إلّا أنّ فيه فإن لم تجدوا من أهل الكتاب فمن المجوس لأنّ رسول اللهﷺ قال وسنّوا في المجوس سنّة أهل الكتاب.

۶۰۴ ۲۵۲۵۵ (۲) وفيه ۳۴۹/۱: عن ابن الفضيل عن أبي الحسن ﷺ (وذكر نحوه إلى قوله: في أرض غربة ثمّ قال) [فطلب رجلين مسلمين يشهدهما على وصيّة فلم يجد مسلمين يشهدهما فرجلين من أهل الكتاب قال حمران قال أبو عبدالله ﷺ واللّذان من غيركم من أهل الكتاب وإنّما ذلك إذا مات الرّجل المسلم في أرض غربة فطلب رجلين مسلمين يشهدهما على وصيّة] فلم يجد مسلمين فليشهد رجلين ذمّيّين من أهل الكتاب مرضيّين عند أصحابهما.

---

۱. يوجد مسلمان ـ فقيه. ۲. بعد العصر ـ فقيه. ۳. إن ـ يب ـ فقيه.
۴. شاهدان ـ يب.

این روش به این‌که شهادت را به طور صحیح ادا کنند یا از بازگشت سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است و تقوا پیشه کنید و حرف‌شنو باشید و خداوند گروه نافرمانان را هدایت نمی‌کند[1].

۶۰۳ (۱) یحیی بن محمد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه سؤال کردم: «ای کسانی که ایمان آوردید، در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان...»

امام علیه السلام فرمود: مقصود از دو نفر از شما، مسلمان است و از غیر خودتان از اهل کتاب و اگر از اهل کتاب کسی را نیافتید، از مجوسیان؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ مجوسیان به همان روش اهل کتاب در مورد جزیه عمل کرد و این در صورتی است که در سرزمین غربت مرگ کسی فرارسد و دو نفر مسلمان را نیابد. در این صورت دو نفر از اهل کتاب را گواه می‌گیرد. اگر به آنها گمان بد دارید، پس از نماز (عصر) نگه داشته می‌شوند تا به خداوند سوگند یاد کنند که: ما بیان حقیقت را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم هرچند [به زیان] بستگان‌مان باشد و شهادت خدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت حتماً از گناهکاران خواهیم بود. امام علیه السلام فرمود: این در صورتی است که ولیّ میّت در شهادت آنان شک کند و اگر معلوم شود که آنان گواهی باطل داده‌اند، حق مخالفت با شهادت آنان را ندارد تا این‌که دو شاهد بیاورد و به جای آنها قرار دهد. پس آنان به خدا سوگند یاد می‌کنند که: حتماً شهادت ما از شهادت آنان به حق نزدیک‌تر است و ما تجاوز نمی‌کنیم که در این صورت حتماً از ستمگران خواهیم بود. پس وقتی این کار را انجام داد، گواهی دو نفر اول نقض و شهادت دو نفر دوم ثابت می‌شود. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «این روش به این‌که شهادت را به طور صحیح ادا کنند یا از بازگشت سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است.»

این روایت از علی بن سالم از شخصی از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت نیز نقل شده است.

۶۰۴ (۲) ابن فضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت پیشین را تا جمله: «در سرزمین غربت مرگ کسی فرارسد» روایت می‌کند و سپس می‌افزاید: «آن‌گاه به جستجوی دو مرد مسلمان بپردازد تا آنان را بر وصیتش گواه بگیرد ولی اگر دو نفر مسلمان نیابد تا گواه بگیرد، در این صورت دو نفر از اهل کتاب.»

حمران از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «و آن دو نفر که از شما نیستند، از اهل کتاب هستند و این تنها در صورتی است که مرگ شخص مسلمانی در سرزمین غربت فرارسد، پس به جستجوی دو مرد مسلمان بپردازد تا بر وصیتش گواه بگیرد ولی دو نفر مسلمان نیابد؛ در این صورت باید دو مرد ذمی از اهل کتاب و مورد رضایت خودشان را شاهد بگیرد.»

---

۱. مائده ۵ / ۱۰۸ ـ ۱۰۶.

۶۰۵ (۳) کافی ۳۹۹/۷: (محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد بن عیسی ـ معلّق) عن تهذیب ۲۵۳/۶: ابن محبوب تهذیب ۱۷۹/۹: محمّد بن علیّ بن محبوب عن الحسن بن محبوب عن جمیل بن صالح عن حمزة بن حمران عن أبی عبدالله ﷺ قال سألته عن قول الله عزّ وجلّ ﴿ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ قال فقال اللّذان منکم مسلمان واللّذان من غیرکم من أهل الکتاب قال: فإنّما ذلك إذا مات الرّجل المسلم فی أرض[1] غربة فیطلب[2] رجلین مسلمین لیشهدهما[3] علی وصیّته فلم یجد مسلمین فلیشهد[4] علی وصیّته رجلین ذمّیّین من أهل الکتاب مرضیّین عند أصحابهما. تفسیر العیّاشیّ ۳۴۹/۱: عن ابن الفضیل قال قال حمران قال أبو عبدالله ﷺ واللّذان من غیرکم من أهل الکتاب (وذکر نحو ما فی کا).
۲۵۲۵۶

۶۰۶ (۴) کافی ۳/۷: محمّد بن یحیی عن تهذیب ۱۷۹/۹: أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعیل عن فقیه ۱۴۲/۴: محمّد بن الفضیل عن أبی الصّباح الکنانی قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن قول الله تبارك وتعالی ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ شَهَـٰدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ حِينَ ٱلْوَصِيَّةِ ٱثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ (قلت: ما آخران من غیرکم؟ ـ کا) قال: هما کافران قلت (فقول الله ـ العیّاشی) ﴿ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ فقال: مسلمان. تفسیر العیّاشیّ ۳۴۸/۱: عن أبی أسامة عن أبی عبدالله ﷺ قال: سألته عن قول الله ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟...﴾ (وذکر مثله). وفیه ـ عن زید الشّحّام عن أبی عبدالله ﷺ (مثله) إلی قوله: هما کافران.
۲۵۲۵۷

۶۰۷ (۵) کافی ۳۹۹/۷: محمّد بن یحیی عن تهذیب ۲۵۳/۶: أحمد بن محمّد بن عیسی عن ابن محبوب عن أبی أیّوب الخزّاز عن ضریس الکناسی قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن شهادة أهل الملل[5] هل تجوز علی رجل من غیر أهل ملّتهم؟ فقال: لا. إلّا أن لا یوجد فی تلك الحال غیرهم فإن لم یوجد غیرهم جازت شهادتهم فی الوصیّة لأنّه لا یصلح ذهاب حقّ امرئ مسلم ولا تبطل وصیّته.
۲۵۲۵۸

---

۱. بأرض ـ یب ج ۹. ۲. فطلب ـ یب ج ۹. ۳. یشهدهما ـ یب ج ۹.
۴. أشهد ـ یب ـ خ. ۵. أهل ملّة ـ یب.

۶۰۵ (۳) حمزة بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه سؤال کردم: «دو نفر عادل از خودتان یا دو نفر از غیر خودتان.»

امام علیه السلام فرمود: دو نفر از خودتان، مسلمان هستند و دو نفر از غیر خودتان از اهل کتاب هستند و فرمود: این تنها در صورتی است که شخص مسلمانی در سرزمین غربت مرگش فرارسد، پس به جستجوی دو مرد مسلمان بپردازد تا آنان را بر وصیتش گواه بگیرد ولی دو مسلمان نیابد، در این صورت باید دو مرد ذمی از اهل کتاب و مورد رضایت در میان خودشان را بر وصیتش گواه بگیرد.»

حمران از امام صادق علیه السلام این حدیث را بدون جمله اول روایت کرده است.

۶۰۶ (۴) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «ای کسانی که ایمان آوردید! در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید، هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان را گواه بگیرید یا دو نفر از غیر خودتان...»

گفتم: مقصود از دو نفر دیگر از غیر خودتان کیانند؟

امام علیه السلام فرمود: آنها کافر هستند.

گفتم: مقصود از دو نفر عادل از خودتان کیانند؟

فرمود: دو نفر مسلمان.»

این حدیث از ابواسامه از امام صادق علیه السلام و بخش اول آن از زید شحّام از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

۶۰۷ (۵) ضریس کناسی گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: آیا شهادت اهل یک دین علیه شخصی از غیر دین‌شان صحیح و نافذ است؟

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر آن‌که در آن حال، دیگری یافت نشود، پس اگر غیر آنان یافت نشد گواهی‌شان در مورد وصیت جایز است؛ زیرا از میان رفتن حق شخص مسلمان شایسته نیست و وصیت وی باطل نمی‌شود.»

۶۰۸ ۲۵۳۵۹ (۶) الدّعائم ۵۱۳/۲: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال في قول الله ﴿أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ قال: من أهل الكتاب قال أبو جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام: من كان في سفر فحضرته الوفاة فلم يجد مسلماً يشهده فأشهد ذمّيّين جازت شهادتهما في الوصيّة كما قال الله عزّوجلّ. قال جعفر بن محمّد عليه السلام إذا كان الرّجل بأرض غربة ليس بها مسلم، فحضرته الوفاة، فأشهد شهوداً من غير أهل القبلة على وصيّته حلّف الشّاهدان بالله ما شهدنا إلّا بالحقّ وأنّ فلاناً أوصى بكذا وكذا وهو قول الله عزوجلّ ﴿اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ إلى قوله فَيُقْسِمان بالله، الآية.

۶۰۹ ۲۵۳۶۰ (۷) كافي ۴/۷: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان و كافي ۳۹۸/۷: تهذيب ۲۵۲/۶: عليّ بن إبراهيم عن أبيه (جميعاً ـ كا ٤) عن ابن أبي عمير تهذيب ۱۸۱/۹: عليّ بن الحسن بن فضّال عن يعقوب بن يزيد عن محمّد ابن أبي عمير عن هشام بن الحكم عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى: ﴿أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ قال: إذا كان الرّجل في بلد[۱] (غربة ـ خ) ليس[۲] فيها مسلم جازت شهادة من ليس بمسلم على الوصيّة.

۶۱۰ ۲۵۳۶۱ (۸) كافي ۳۹۸/۷: تهذيب ۲۵۲/۶: عليّ ابن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن زرعة عن سماعة قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن شهادة أهل الملّة قال: فقال: لا تجوز إلّا على أهل ملّتهم فإن لم تجد[۳] غيرهم جازت شهادتهم على الوصيّة لأنّه لا يصلح ذهاب حقّ أحد.

۶۱۱ ۲۵۳۶۲ (۹) كافي ۴/۷: تهذيب ۱۸۰/۹: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ ومحمّد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته هل تجوز شهادة أهل ملّة من[۴] غير أهل ملّتهم قال: نعم إذا لم يوجد[۵] من أهل ملّتهم جازت شهادة غيرهم انّه[۶] لا يصلح ذهاب حقّ أحد. فقيه ۲۹/۳: روى عن عبيد الله بن عليّ الحلبيّ قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام هل تجوز (وذكر مثله).

---

۱. أرض ـ خ. ۲. لا يوجد ـ خ. ۳. يوجد ـ يب.
۴. أهل ذمّة على ـ فقيه. ۵. لم يجد ـ يب. إن لم يوجد ـ فقيه. ۶. لأنّه ـ يب.

۶۰۸ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که دربارهٔ این سخن خداوند: «یا دو نفر دیگر از غیر خودتان» فرمود: «مقصود اهل کتاب است.

امام باقر ﷺ فرمود: هرکس در مسافرت مرگش فرارسد و مسلمانی را برای گواه گرفتن نیابد، از این رو دو نفر ذمی را گواه بگیرد، شهادت آنان در مورد وصیت جایز است همان گونه که خداوند باعزت و باشکوه فرمود.

و امام صادق ﷺ فرمود: هرگاه شخصی در سرزمین غربت ـ که مسلمانی در آنجا نیست ـ مرگش فرارسد، پس افراد غیرمسلمانی را بر وصیت خود گواه گیرد. آن شاهدان به خدا سوگند داده می‌شوند: ما جز به حق شهادت نمی‌دهیم و فلانی به چنین و چنان وصیت کرد و این است تفسیر سخن خداوند باعزت و باشکوه: «دو نفر عادل از خودتان یا دو نفر دیگر از غیر خودتان» تا آنجا که می‌فرماید: «تا به خداوند سوگند یاد کنند.»

۶۰۹ (۷) در تفسیر این سخن خداوند تبارک و تعالی: «یا دو نفر دیگر از غیر خودتان» هشام بن حکم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان در شهر غریبی بود که مسلمان در آنجا یافت نمی‌شد، شهادت غیر مسلمان بر وصیت جایز است.»

۶۱۰ (۸) سماعه گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شهادت اهل یک آیین سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: جز بر پیروان همان آیین جایز نیست ولی اگر غیر از آنها یافت نشد، گواهی‌شان در مورد وصیت جایز است؛ زیرا از میان رفتن حق احدی شایسته نیست.»

۶۱۱ (۹) حلبی و محمد بن مسلم گویند: «از امام صادق ﷺ سؤال کردیم: آیا گواهی پیروان یک آیین بر پیروان آیین دیگر جایز است؟

امام ﷺ فرمود: آری، در صورتی که از پیروان آیین خودشان کسی یافت نشود، شهادت دیگران جایز است؛ زیرا از میان رفتن حقّ احدی شایسته نیست.»

٦١٢ (١٠) بصائر الدّرجات ٥٣٤: وأمّا ماذكرت: أنّهم يستحلّون الشّهادات بعضهم لبعض على
٢٥٣٦٣ غيرهم فإنّ ذلك ليس هو إلّا قول الله عزّوجلّ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَـٰدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ حِينَ ٱلْوَصِيَّةِ ٱثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِى ٱلْأَرْضِ فَأَصَـٰبَتْكُم مُّصِيبَةُ ٱلْمَوْتِ﴾ (وذلك ـ خ) إذا كان مسافراً وحضره الموت اثنان ذوا عدل من دينه فإن لم يجدوا فآخران ممّن يقرأ القرآن من غير أهل ولايته ﴿تَحْبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعْدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِى بِهِۦ ثَمَنًا﴾ (قليلاً ـ خ) ولو كان به ثمناً قليلاً وَلَوْ كانَ ذا قُرْبىٰ وَلا نَكْتُمُ شَهادَةَ اللهِ إنّا إذاً لَمِنَ الآثِمينَ فَإنْ عُثِرَ عَلىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحقّا إثْماً فَآخَرانِ يَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ الَّذينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الأوْلَيانِ من أهل ولايته ﴿فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَـٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَـٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعْتَدَيْنَآ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ * ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يَأْتُواْ بِٱلشَّهَـٰدَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَآ أَوْ يَخَافُوٓاْ أَن تُرَدَّ أَيْمَـٰنٌۢ بَعْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱسْمَعُواْ﴾ الخبر.

ويأتي في أحاديث الباب التّالي وما يتلوه، وباب (١٧) حكم شهادة المرأة في الوصيّة ما يناسب ذلك. وفي رواية ابن خالد (٤) من باب (٤٥) أنّ من أوصىٰ لأمّ ولده أعتقت من الثّلث قوله فكتب ﷺ لها ماأتاها به سيّدها في حياته معروف ذلك لها، تقبل على ذلك شهادة الرّجل والمرأة والخادم غير المتّهمين. وفي أحاديث باب (٢٤) ما يعتبر في الشّاهد من العدالة من أبواب الشّهادات ج ٣٠ ما يدلّ على اعتبار العدالة في الشّاهد. وفي أحاديث باب (٣١) قبول شهادة من ليس بمسلم على الوصيّة ما يناسب الباب فلاحظ.

(١٥)

باب حكم ما لو ارتاب وليّ الميّت بالشّاهدين الذّمّيّين

٦١٣ (١) كافي ٥/٧: عليّ بن إبراهيم عن رجاله رفعه قال: خرج تميم الدّاري وابن بيدي
٢٥٣٦٤ وابن أبي مارية في سفر وكان تميم الدّاري مسلماً، وابن بيدي وابن أبي مارية نصرانيّين، وكان مع تميم الدّاري خرج له فيه متاع، وآنية منقوشة بالذّهب، وقلادة أخرجها إلى بعض أسواق العرب للبيع، فاعتلّ تميم الدّاري علّة شديدة فلمّا حضره الموت دفع ما كان معه إلى ابن بيدي وابن أبي مارية، وأمرهما أن يوصلاه إلى ورثته، فقدما المدينة وقد أخذا من المتاع

(۱۰) در کتاب بصائر الدرجات از معصوم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «این‌که گفتی آنان گواهی گروهی از خود را به سود برخی دیگر و به زیان بیگانگان از خود حلال می‌شمارند این نیست مگر به دلیل سخن خداوند باعزت و باشکوه: «ای کسانی که ایمان آوردید! در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید، هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان، در صورتی که در مسافرت، مصیبت مرگ به سراغ‌تان آید.» ۶۱۲

و آن به این صورت است که هرگاه در مسافرت مرگش فرارسد، باید گواهان وی دو نفر عادل از آیین او باشند، پس اگر نیافتند، آن‌گاه دو نفر از اهل قرآن از غیر اهل ولایت. «اگر به آنان گمان بد دارید، آنها را پس از نماز نگه دارید تا به خداوند سوگند یاد کنند که: ما بیان حقیقت را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم.»

هرچند در برابر آن بها، اندکی باشد.

«هرچند [به زیان] بستگان‌مان باشد و گواهی خدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت حتماً از گناهکاران خواهیم بود.» آن‌گاه اگر معلوم شد که آنان گناهکارند، دو نفر دیگر از نزدیکان میّت که به آنها خیانت شده است به جای آنها قرار می‌گیرند. «تا به خدا سوگند یاد کنند که گواهی ما از گواهی آنها به حقیقت نزدیک‌تر است و ما تجاوز نمی‌کنیم که در این صورت از ستمگران خواهیم بود. این روش در این‌که به حق شهادت دهند یا از بازگرداندن سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است و پرهیزگاری پیشه کنید و حرف‌شنو باشید.»...

ارجاعات

می‌آید:

در روایات دو باب بعدی و باب هفدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت چهارم از باب چهل و پنجم این نوشته به امام ﷺ که: «آنچه صاحب آن کنیز در حال حیات خود به وی پاداش دهد پسندیده و متعلق به آن کنیز است و شهادت مرد و زن و برده در مورد آن پذیرفته می‌شود، در صورتی که مورد اتهام نباشند.»

و در روایات باب بیست و چهارم از ابواب شهادات مطالبی که دربارهٔ اعتبار عدالت در شاهد دلالت می‌کند و در روایات باب سی و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۱۵

حکم شک ولیّ میّت نسبت به دو شاهد ذمّی

(۱) علی بن ابراهیم با سند خود روایت می‌کند که: «تمیم‌داری و ابن بیدی و ابن ابی ماریه با هم به مسافرت رفتند. تمیم‌داری مسلمان بود و ابن بیدی و ابن ابی ماریه نصرانی بودند. تمیم داری در ۶۱۳

الآنية والقلادة، وأوصلا سائر ذٰلك إلى ورثته، فافتقد القوم الآنية والقلادة، فقال أهل تميم لهما: هل مرض صاحبنا مرضاً طويلاً أنفق فيه نفقة كثيرة؟ فقالا: لا. ما مرض إلّا أيّاماً قلائل قالوا: فهل سرق منه شيء في سفره هٰذا؟ قالا: لا. قالوا: فهل اتّجر تجارة خسر فيها؟ قالا: لا. قالوا: فقد افتقدنا أفضل شيء كان معه آنية منقوشة بالذّهب مكلّلة بالجوهر وقلادة فقالا: مادفع إلينا فقد أدّيناه إليكم فقدّموهما إلى رسول اللهﷺ. فأوجب رسول اللهﷺ عليهما اليمين، فحلفا فخلّا عنهما، ثمّ ظهرت تلك الآنية والقلادة عليهما، فجاء أولياء تميم إلى رسول اللهﷺ فقالوا: يا رسول الله قد ظهر على ابن بيدى وابن أبي مارية ما ادّعيناه عليهما، فانتظر رسول اللهﷺ من الله عزّوجلّ الحكم في ذٰلك، فأنزل الله تبارك وتعالى ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَـٰدَةُ بَيۡنِكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ حِينَ ٱلۡوَصِيَّةِ ٱثۡنَانِ ذَوَا عَدۡلٍ مِّنكُمۡ أَوۡ ءَاخَرَانِ مِنۡ غَيۡرِكُمۡ إِنۡ أَنتُمۡ ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ فأطلق الله عزّوجلّ شهادة أهل الكتاب على الوصيّة فقط إذا كان في سفر ولم يجد المسلمين ﴿فَأَصَـٰبَتۡكُم مُّصِيبَةُ ٱلۡمَوۡتِ تَحۡبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعۡدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ لَا نَشۡتَرِي بِهِۦ ثَمَنٗا وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰ وَلَا نَكۡتُمُ شَهَـٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡأٓثِمِينَ﴾ فهٰذه الشّهادة الأولى الّتي جعلها رسول اللهﷺ ﴿فَإِنۡ عُثِرَ عَلَىٰٓ أَنَّهُمَا ٱسۡتَحَقَّآ إِثۡمٗا﴾ أي أنّهما حلفا على كذب ﴿فَـَٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا﴾ يعني: من أولياء المدّعي ﴿مِنَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَحَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَوۡلَيَـٰنِ فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ﴾ يحلفان بالله أنّهما أحقّ بهٰذه الدّعوىٰ منهما وأنّهما قد كذبا فيما حلفا بالله ﴿لَشَهَـٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَـٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعۡتَدَيۡنَآ إِنَّآ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾ فأمر رسول اللهﷺ أولياء تميم الدّاري أن يحلفوا بالله على ما أمرهم به، فحلفوا فأخذ رسول اللهﷺ القلادة والآنية من ابن بيدى وابن أبي مارية وردّهما إلى أولياء تميم الدّاري ﴿ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِٱلشَّهَـٰدَةِ عَلَىٰ وَجۡهِهَآ أَوۡ يَخَافُوٓاْ أَن تُرَدَّ أَيۡمَـٰنُۢ بَعۡدَ أَيۡمَـٰنِهِمۡ﴾

تفسير القمي ١٨٩/١: قوله ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَـٰدَةُ بَيۡنِكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ حِينَ ٱلۡوَصِيَّةِ ٱثۡنَانِ ذَوَا عَدۡلٍ مِّنكُمۡ أَوۡ ءَاخَرَانِ مِنۡ غَيۡرِكُمۡ إِنۡ أَنتُمۡ ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَأَصَـٰبَتۡكُم مُّصِيبَةُ ٱلۡمَوۡتِ﴾ فإنّها نزلت في ابن بندى وابن أبي مارية النّصرانيّين، وكان رجل يقال له: «تميم الدّارمي» مسلم خرج معهما في سفر وكان مع تميم خرج (وذكر نحوه) إلّا أنّ

این سفر یک خورجین پر از جنس و یک ظرف طلاکاری شده و گردنبندی برای فروش در یکی از بازارهای عرب همراه داشت، تا این‌که به شدت بیمار شد. هنگام مرگ اموال خود را به ابن بیدی و ابن ابی ماریه داد و از آنها خواست که به دست وارثانش برسانند. آنان وقتی به مدینه آمدند آن ظرف و گردنبند را برداشتند و بقیه اجناس را به وارثان وی تحویل دادند وقتی خانواده تمیم ظرف و گردنبند را در میان وسایل نیافتند، به آن دو نفر گفتند: آیا خویشاوند ما مدت طولانی بیمار بود که مال بسیاری برای آن هزینه کرد؟

آن دو گفتند: نه بیش از چند روز اندک بیماری وی طول نکشید.

خانواده تمیم گفتند: آیا در این سفر چیزی از وی به سرقت رفت؟

آن دو گفتند: نه.

گفتند: آیا تجارت زیانباری انجام داد؟

آن دو گفتند: نه.

آنها گفتند: ما باارزش‌ترین چیزهای او را نمی‌یابیم، ظرف طلاکاری‌شده که جواهرات در آن به کار رفته و گردنبند.

آن دو گفتند: هرچه او به ما داد به شما تحویل دادیم.

خانواده تمیم آن دو نفر را نزد پیامبر اکرمﷺ آوردند و آن حضرت آنان را سوگند داد. آنها نیز سوگند یاد کردند و پیامبرﷺ رهایشان کرد. سپس آن ظرف و گردنبند نزد آن دو نفر مشاهده شد. خانواده تمیم نزد پیامبرﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خداﷺ! آنچه ما ادعا می‌کردیم نزد ابن بیدی و ابن ابی ماریه مشاهده شده است.

پیامبر اکرمﷺ در این باره منتظر حکم خداوند شد تا این‌که خداوند تبارک و تعالی این آیه را فرو فرستاد: «ای کسانی که ایمان آوردید! در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان در صورتی که در مسافرت مصیبت مرگ به سراغ‌تان آید.»

پس خداوند شهادت اهل‌کتاب را تنها در مورد وصیت آزاد گذاشته، وقتی در مسافرت باشد و مسلمانی نیابد.

«و [در ادای شهادت] اگر به آنان بدگمان هستید، پس از نماز آنها را نگهدارید تا به خداوند سوگند یاد کنند که: «ما بیان حقیقت را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم، هرچند [به زیان] بستگان‌مان باشد و گواهی خدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت حتماً از گناهکاران خواهیم بود.»

این گواهی نخست است که پیامبر اکرمﷺ آن را اجرا کرد.

«اگر معلوم شد که آنان گناهکارند.» یعنی سوگند دروغ یاد کردند.

«دو نفر دیگر به جای آنان قرار می‌گیرند.» یعنی از نزدیکان مدعی.

«از کسانی که دو نفر اولِ نزدیک به میّت به آنها خیانت کردند. آن‌گاه به خدا سوگند یاد می‌کنند.» به خدا سوگند یاد می کنند که آنها نسبت به دو نفر اول به این ادعا سزاوارترند و آن دو سوگند، دروغ یاد کردند.

فيه: تحبسونهما من بعد الصّلاة ـ يعني صلاة العصر ـ. المحكم والمتشابه ۷۵: عن أحمد بن محمّد بن سعيد بن عقدة عن جعفر بن أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي عن إسماعيل بن مهران عن الحسن بن عليّ ابن أبي حمزة عن أبيه عن إسماعيل بن جابر عن أبي عبدالله جعفر بن محمّد عليه السلام في حديث طويل فيما ذكره عن أميرالمؤمنين عليه السلام في أقسام آيات القرآن ووجوهه (إلى أن قال) في أمثلة ما تأويله في تنزيله: ومثله حديث تميم الدّاري مع ابن مندي[1] وابن أبي مارية[2] وما كان من خبرهم في السّفر وكانا رجلين نصرانيّين، وتميم الدّاري رجل من رؤس المسلمين، خرجوا في سفر لهم، وكان مع تميم الدّاري خرج (وذكر نحوه بتفاوت في اللّفظ). وتقدّم في أحاديث الباب المتقدّم وآياته مايناسب ذلك فلاحظ.

(۱۶)

باب حكم ثبوت الوصيّة بشهادة مسلم صادق

(۱) كافي ۶۴/۷: تهذيب ۲۳۷/۹: محمّد بن يحيى عن فقيه ۱۷۵/۴: محمّد بن الحسين (ابن أبي الخطّاب ـ فقيه) عن عبدالله بن جبلة[3] عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن رجل كانت له عندي دنانير وكان مريضاً، فقال لي: إن (كان ـ يب) حدث بي حدث فأعط فلاناً عشرين ديناراً وأعط أخي[4] بقيّة الدّنانير، فمات ولم أشهد موته، فأتاني[5] رجل مسلم صادق فقال لي: إنّه أمرني أن أقول لك انظر الدّنانير الّتي أمرتك أن تدفعها إلى أخي[6] فتصدّق منها بعشرة دنانير اقسمها في المسلمين ولم يعلم أخوه[7] أنّ (له ـ كا) عندي شيئاً فقال: أرى أن تصدّق منها بعشرة دنانير كما قال[8]. ويأتي في رواية ابن خالد (۴) من باب (۴۵) أنّ من أوصى لأمّ ولده اعتقت من الثّلث قوله فكتب لها ما أثابها (أبانها ـ خ) به سيّدها في حياته معروف ذلك لها تقبل على ذلك شهادة الرّجل والمرأة والخادم غير المتّهمين. ۶۱۴ ۳۵۲۶۵

---

۱. ابن بندي ـ خ.
۲. ابن أبي رمانة ـ خ.
۳. ابن حبيب ـ فقيه.
۴. أختي ـ فقيه.
۵. فأتى ـ فقيه.
۶. أختي ـ فقيه.
۷. ولم تعلم أخته ـ فقيه.
۸. كما أمرك ـ خ فقيه.

«حتماً شهادت ما از شهادت آنها به حقیقت نزدیک‌تر است و ما از حق، تجاوز نمی‌کنیم که در این صورت حتماً از ستمگران خواهیم بود.»

آن‌گاه پیامبر اکرمﷺ به خانواده تمیم داری فرمان داد آن گونه که به آنها دستور می‌دهد، سوگند یاد کنند. آنان نیز سوگند یاد کردند و پیامبر اکرمﷺ گردنبند و جام را از ابن بیدی و ابن ابی ماریه گرفت و به خانواده تمیم تحویل داد.

«این روش به این‌که شهادت را به طور صحیح ادا کنند یا از بازگشت سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است.»

این روایت در تفسیر قمی با تفاوت اندکی روایت شده است و در آن، نماز به نماز عصر تفسیر شده است.

همچنین اسماعیل بن جابر از امام صادقؑ در بخشی از یک روایت بلند از امیرمؤمنانؑ این روایت را با اندکی تفاوت نقل کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات و آیات پیشین مناسب با این بحث هست؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۱۶

اثبات وصیت با شهادت یک نفر مسلمان راستگو

(۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخص بیماری تعدادی دینار از من طلبکار بود. آن‌گاه به من گفت: اگر من مُردم، بیست دینار به فلانی بپرداز و بقیه آنها را به برادرم (یا خواهرم) تحویل بده. او مُرد و من هنگام مرگش نزد وی حاضر نبودم. آن‌گاه شخص مسلمان راستگویی نزد من آمد و گفت: آن شخص به من دستور داده به تو بگویم: ده دینار از دینارهایی را که دستور داده بودم به برادرم بپردازی به مسلمانان صدقه بده. ۶۱۴

و برادر میّت نمی‌دانست که میّت چیزی نزد من دارد.

امامؑ فرمود: نظر من این است که ده دینار آن را صدقه دهی همان گونه که گفت.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب چهل و پنجم این نوشته به امامؑ که: «آنچه صاحبش در زمان حیات خود به وی پاداش داده پسندیده و متعلق به اوست و شهادت مرد و زن و برده دربارهٔ آن پذیرفته است ـ در صورتی که مورد اتهام نباشند.»

(۱۷)

باب حكم شهادة المرأة في الوصيّة

۶۱۵ ۳۵۳۶۶ (۱) كافي ۴/۷: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير عن ربعي تهذيب ۹/۱۸۰: ۶/۲۶۸: استبصار ۳/۲۸: الحسين بن سعيد (عن ابن أبي عمير ـ يب ج ۹) عن فقيه ۴/۱۴۲: حمّاد (ابن عثمان[1] ـ يب ج ۹) عن ربعي (ابن عبدالله ـ فقيه) عن أبي عبدالله ﷺ في شهادة امرأة حضرت رجلا يوصي (ليس معها رجل ـ كا ـ فقيه ـ يب ج ۹) فقال يجاز[2] (في ـ صا ـ فقيه) ربع ما أوصى[3] (بحساب شهادتها ـ كا ـ يب ـ صا).

۶۱۶ ۳۵۳۶۷ (۲) كافي ۴/۷: تهذيب ۹/۱۸۰: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبان عن أبي عبدالله ﷺ (أنّه ـ كا) قال: في وصيّة لم يشهدها إلّا امرأة فأجاز شهادة المرأة[4] في الرّبع من الوصيّة (كا ـ بحساب شهادتها.)

۶۱۷ ۳۵۳۶۸ (۳) تهذيب ۹/۱۸۰: يونس بن عبدالرّحمن عن عاصم عن محمّد بن قيس قال: قال أبو جعفر ﷺ: قضى أمير المؤمنين ﷺ في وصيّة لم تشهدها إلّا امرأة أن تجوز شهادة المرأة في ربع الوصيّة إذا كانت مسلمة غير مريبة في دينها.

۶۱۸ ۳۵۳۶۹ (۴) تهذيب ۹/۱۸۰: الحسين بن سعيد عن يوسف بن عقيل عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ عن أمير المؤمنين ﷺ: أنّه قضى في وصيّة لم تشهدها إلّا امرأة، فأجاز بحساب شهادة المرأة ربع الوصيّة. تهذيب ۶/۲۶۸: استبصار ۳/۲۸: الحسين بن سعيد عن النّضر (بن سويد ـ يب) عن عاصم عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال: قضى أمير المؤمنين ﷺ في وصيّة لم يشهدها إلّا امرأة فقضى أن تجاز شهادة المرأة في ربع الوصيّة.

۶۱۹ ۳۵۳۷۰ (۵) فقه الرّضا ﷺ ۲۹۸: وتجوز شهادة امرأة في ربع الوصيّة إذا لم يكن معها غيرها. المقنع ۱۶۶: وتجوز شهادة المرأة (وذكر مثله).

۶۲۰ ۳۵۳۷۱ (۶) تهذيب ۹/۱۸۰: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ قال:

---

۱. ابن عيسى ـ فقيه. ۲. تجوز ـ خ. ۳. الوصيّة ـ فقيه.
۴. فإنّ شهادة المرأة تجوز ـ يب.

باب ۱۷

حکم شهادت زن در وصیت

۶۱۵ (۱) ربعی بن عبدالله از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ شهادت زنی که هنگام وصیت مردی حاضر بود، فرمود: «شهادت آن زن در یک چهارم وصیت میّت پذیرفته است.» (به نسبت شهادت آن زن).

۶۱۶ (۲) ابان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن شاهد بر آن بود، فرمود: «شهادت زن در یک چهارم از وصیت پذیرفته است.» (نسبت به شهادت آن زن).

۶۱۷ (۳) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن شاهد آن بود، این‌گونه حکم کرد که شهادت زن در یک‌چهارم وصیت ـ در صورتی که مسلمان باشد و در دینداری‌اش متهم نباشد ـ پذیرفته است.»

۶۱۸ (۴) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن شاهد آن بود، حکم کرد و آن را به نسبت شهادت یک زن ـ یک چهارم وصیت ـ مؤثر قرار داد.»

محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن گواه بر آن بود، این‌گونه حکم کرد که شهادت زن نسبت به یک چهارم وصیت مؤثر است.»

۶۱۹ (۵) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «شهادت یک زن در یک چهارم وصیت مؤثر است، در صورتی که دیگری همراه او نباشد.»

۶۲۰ (۶) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: زنی مدعی است که در شهر دیگری برای وی به ثلث وصیت شده و او بینه ندارد.

سئل أبو عبدالله ﷺ عن امرأة ادّعت أنّه أوصى لها في بلد بالثّلث وليس لها بيّنة قال: تصدّق في ربع ما ادّعت.

٦٢١ ٢٥٣٧٢ (٧) **تهذيب ٢٦٨/٦ : استبصار ٢٨/٣ : محمّد بن عليّ بن محبوب عن يعقوب بن يزيد** عن إبراهيم بن محمّد الهمدانيّ قال: كتب أحمد بن هلال إلى أبي الحسن ﷺ: امرأة شهدت على وصيّة رجل لم يشهدها غيرها وفي الورثة من يصدّقها وفيهم من يتّهمها فكتب ﷺ: لا. إلّا أن يكون رجل وامرأتان وليس بواجب أن تنفذ شهادتها ـ قال الشّيخ ﷺ الوجه في هٰذا الخبر أنّه لا تجاز شهادتها في جميع الوصيّة (وإن جاز قبولها في الرّبع منها).

٦٢٢ ٢٥٣٧٣ (٨) **تهذيب ٢٨٠/٦ : استبصار ٢٨/٣** : أحمد بن محمّد (بن عيسىٰ ـ يب) عن محمّد بن إسماعيل (بن بزيع ـ يب) قال سألت الرّضا ﷺ عن امرأة ادّعى بعض أهلها انّها أوصت عند موتها من ثلثها بعتق رقبة لها أيعتق ذٰلك وليس على ذٰلك شاهد إلّا النّساء قال لا تجوز شهادة النّساء في هٰذا (حمله الشّيخ ﷺ على عدم القبول في جميع الوصيّة لا في الرّبع أو على التّقيّة). **ويأتي** في رواية ابن خالد (٤) من باب (٤٥) أنّ من أوصى لأمّ ولده اعتقت من الثّلث قوله فكتب لها ما أثابها به سيّدها في حياته معروف ذٰلك لها تقبل على ذٰلك شهادة الرّجل والمرأة والخادم غير المتّهمين. **وفي** رواية عبدالرحمن (١٧) و (١٩) من باب (١٩) ما تجوز شهادة النّساء فيه من أبواب الشّهادات ج ٣٠ قوله سألته عن المرأة يحضرها الموت وليس عندها إلّا امرأة أتجوز شهادتها أم لا تجوز فقال تجوز شهادة النّساء في المنفوس والعُذرة. **وفي** رواية ابن سنان (سليمان ـ خ) (٢٠) نحوه. **ولاحظ** سائر أحاديث هٰذا الباب فإنّ لها مناسبة بالمقام.

(١٨)

باب حكم المملوكين إذا ادّعيا أنّ مالكهما أعتقهما وأشهدهما أنّ حمل جاريته منه وأنكر الورثة واسترقّوهم ثمّ اعتقا بعد فشهدا على ما قال مولاهما الأوّل

٦٢٣ ٢٥٣٧٤ (١) **كافي ٢٠/٧ : محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٢٢/٩ : استبصار ١٣٦/٤** : أحمد بن محمّد

امام ﷺ فرمود: در یک چهارم آن، ادعایش تصدیق می‌شود.»

۶۲۱ (۷) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «احمد بن هلال به امام موسی بن جعفر ﷺ نوشت: یک زن شاهد وصیت مردی بود و به جز او دیگری گواه آن نبوده است. برخی از وارثان سخن او را راست می‌انگارند و برخی وی را متهم می‌کنند.

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: نه [پذیرفته نیست] مگر آن‌که یک مرد و دو زن باشند و واجب نیست که شهادت وی نافذ باشد.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «توجیه این روایت به این است که شهادت وی در تمام وصیت موثر نیست (هرچند پذیرش آن در یک چهارم وصیت جایز است).»

۶۲۲ (۸) محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: یکی از بستگان زنی ادعا کرده که وی هنگام مرگش وصیت کرده که برده‌اش را از ثلث مالش آزاد کنند و شاهدان وی همگی زن هستند.

امام ﷺ فرمود: شهادت زنان در این مورد جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ این روایت را بر عدم پذیرش شهادت زنان در تمام وصیت - نه در یک چهارم آن - یا بر تقیه حمل کرده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب چهل و پنجم این نوشته به امام ﷺ که: «آنچه را صاحب آن کنیز در حال حیات به وی پاداش داده است پسندیده و متعلق به اوست و شهادت مرد و زن و برده در مورد آن پذیرفته است در صورتی که مورد اتهام نباشند.»

و در روایت هفدهم و نوزدهم از باب نوزدهم از ابواب شهادات این گفته که: «دربارهٔ زنی سؤال کردم که هنگام مرگ تنها یک زن نزد اوست آیا شهادت وی مؤثر است یا نه؟

امام ﷺ فرمود: شهادت زنان در مورد ولادت و بکارت مؤثر است.»

و در روایت بیستم نظیر آن خواهد آمد.

و سایر روایات این باب را بنگر که مناسب با این بحث است.

باب ۱۸

حکم ادعای دو برده در مورد آزادی خود و باردار بودن کنیز از صاحبش

۶۲۳ (۱) فرقد گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی همراه دو برده و کنیزش در مسافرت بود

عن فقيه ١٥٧/٤: (الحسن بن عليّ ـ فقيه) بن فضّال عن داود عن فرقد[١] قال: سئل أبوعبدالله ﷺ عن رجل كان في سفر ومعه جارية له و غلامان مملوكان فقال لهما: أنتما حرّان لوجه الله تعالى وأشهدا أنّ ما في بطن جاريتي هٰذه منّي، فولدت غلاماً، فلمّا قدموا على الورثة أنكروا ذٰلك واسترقّوهم[٢]، ثمّ إنّ الغلامين اعتقا بعد (ذٰلك ـ كا ـ يب) فشهدا بعد ما اعتقا أنّ مولاهما الأوّل أشهدهما أنّ ما في بطن جاريته منه قال: تجوز شهادتهما للغلام، ولا يسترقّهما الغلام الّذي شهدا له لأنّهما أثبتا نسبه. (حمله الشّيخ ﷺ على الاستحباب).

٦٢٤ (٢) تهذيب ٢٥٠/٦: استبصار ١٧/٣: تهذيب ٢٢٢/٩: استبصار ١٣٦/٤: (أبو عبدالله ٢٥٢٧٥ ـ يب ج ٦: صا ج ٣) البزوفري عن أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ في رجل مات وترك جارية (حبلىٰ ـ يب ج ٩) ومملوكين فورثهما أخ له، فأعتق العبدين، وولدت الجارية غلاماً (قال ـ صا ج ٤)، فشهدا بعد العتق أنّ مولاهما كان أشهدهما أنّه كان ينزل[٣] على الجارية، وأنّ الحبل[٤] منه قال: تجوز شهادتهما ويردّان عبدين كما كانا.

(١٩)

باب جواز الوصيّة بالكتابة والإشارة مع تعذّر النّطق

٦٢٥ (١) تهذيب ٢٤١/٩: محمّد بن أحمد بن يحيى عن فقيه ١٤٦/٤: عبدالصّمد بن محمّد عن ٢٥٢٧٦ حنّان بن سدير عن أبيه عن أبي جعفر ﷺ قال: دخلت على محمّد بن عليّ ـ ابن الحنفيّة[٥] وقد اعتقل لسانه، فأمرته بالوصيّة فلم يجب قال: فأمرت بالطّشت[٦] فجعل[٧] فيه الرّمل فوضع فقلت له: فخطّ[٨] بيدك (قال ـ يب): فخطّ وصيّته بيده إلى[٩] رجل ونسخت أنا في صحيفة. كمال الدّين ٣٦: حدّثنا أبي ﷺ قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن هاشم عن عبدالصّمد بن محمّد عن حنّان بن سدير عن أبي جعفر ﷺ (مثله) كما في فقيه.

---

١. داود ابن أبي يزيد ـ كا. ٢. استرقّوهما ـ يب. ٣. يقع ـ يب ج ٦ ـ صا ج ٣.
٤. الحمل ـ يب ج ٦. ٥. دخلت على ابن الحنفيّة محمّد بن عليّ ـ فقيه.
٦. بطست ـ فقيه. ٧. فجعلت ـ فقيه. ٨. خطّ ـ فقيه.
٩. في الرّمل ـ فقيه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

که مرگش فرا رسید و به برده‌هایش گفت: شما برای خشنودی خدا آزاد هستید و گواهی دهید که فرزند این کنیز از من است. پس از مدتی آن کنیز پسری به دنیا آورد ولی وقتی نزد وارثان آن مرد آمدند، آنان منکر سخنان آن دو برده شدند و آنها را به بردگی گرفتند. سپس آن دو برده آزاد شدند و پس از آزادی گواهی دادند که صاحب نخست‌شان آنها را شاهد گرفت که کنیز از وی باردار شده بود.

امام ﷺ فرمود: شهادت آنان دربارهٔ پسر آن کنیز جایز است و او آن دو را به بردگی نمی‌گیرد، زیرا آنان نسب او را اثبات کردند.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ این روایت را بر استحباب حمل کرده است.

۶۲۴ (۲) حلبی گوید: «شخصی درگذشت و یک کنیز و دو برده از خود برجای گذاشت که برادرش آنها را به ارث برد. وی آن دو برده را آزاد کرد و کنیز، پسری به دنیا آورد. آن‌گاه آن دو برده پس از آزادی گواهی دادند که صاحبشان با آن کنیز آمیزش می‌کرد و کنیز از او باردار شده است. امام صادق ﷺ در این باره فرمود: شهادت آنها جایز است و مانند گذشته به حالت بردگی بازمی‌گردند.»

باب ۱۹
جواز وصیت با اشاره و نوشتن

۶۲۵ (۱) سدیر از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در حالی که زبان محمد بن علی بن حنفیه بند آمده بود، نزد وی رفتم و به او دستور دادم وصیت کند ولی او پاسخ نداد. آن‌گاه دستور دادم تشتی آوردند و در آن ماسه نرم ریختند. آن را در کنار محمد قرار دادم و به وی گفتم: با دست بنویس. محمد شخصی را وصی خود قرار داد و وصیتش را نوشت و من در صفحه‌ای از روی آن نوشتم.»

۶۲۶ ۳۵۲۷۷ (۲) رجال الكشّى ۳۱۴: حمدويه قال: حدّثنا الحسن بن موسى قال روى أصحابنا عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال قال أبو عبدالله عليه السلام: أتانى ابن عمّ لى يسألنى أن آذن لحيّان السّراج فأذنت له فقال لى: يا أبا عبدالله، انّى أُريد أن أسألك عن شىء أنا به عالم إلّا أنّى أحبّ أن أسألك عنه، أخبرنى عن عمّك محمّد بن علىّ مات قال: قلت: أخبرنى أبى أنّه كان فى ضيعة له فأتى فقيل له: أدرك عمّك قال: فأتيته وقد كانت أصابته غشية فأفاق، فقال لى: ارجع إلى ضيعتك قال: فأبيت فقال: لترجعنّ قال: فانصرفت فما بلغت الضّيعة حتّى أتونى فقالوا: أدركه، فأتيته، فوجدته قد اعتقل لسانه، فدعا[1] بطست وجعل يكتب وصيّته، فما برحت[2] حتّى غمّضته وغسّلته وكفّنته وصلّيت عليه ودفنته، فإن كان هٰذا موتاً فقد والله مات قال: فقال لى: رحمك الله شبّه على أبيك قال: قلت: يا سبحان الله أنت تصدف على قلبك قال: فقال لى وما الصّدف على القلب؟ قال: قلت: الكذب.

۶۲۷ ۳۵۲۷۸ (۳) تهذيب ۲۴۲/۹: محمّد بن أحمد بن يحيى عن عمر بن علىّ عن إبراهيم بن محمّد الهمدانىّ قال: كتبت إليه رجل كتب كتاباً فيه ما أراد أن يوصى به هل يجب على ورثته القيام بما فى الكتاب بخطّه ولم يأمرهم بذلك؟ فكتب عليه السلام إن كان ولده[3] ينفذون كلّ شىء يجدون فى كتاب أبيهم فى وجه البرّ[4] وغيره. فقيه ۱۴۶/۴: روى عن إبراهيم بن محمّد الهمدانىّ قال: كتبت إلى أبى الحسن عليه السلام: رجل كتب كتاباً بخطّه ولم يقل لورثته هٰذه وصيّتى، ولم يقل إنّى قد أوصيت إلّا أنّه كتب كتاباً فيه (وذكر مثله).

۶۲۸ ۳۵۲۷۹ (۴) الدّعائم ۳۶۳/۲: قال جعفر بن محمّد عليه السلام: والإشارة بالوصيّة لمن لا يستطيع الكلام تجوز إذا فهمت.

۶۲۹ ۳۵۲۸۰ (۵) تهذيب ۲۴۱/۹: محمّد بن أحمد بن يحيى عن السّندىّ بن محمّد عن يونس بن يعقوب عن أبى مريم ذكره عن أبيه أنّ أُمامة بنت أبى العاص وأُمّها زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وكانت تحت علىّ بن أبى طالب عليه السلام بعد فاطمة عليها السلام فخلّف عليها بعد علىّ عليه السلام المغيرة بن نوفل ذكر أنّها وجعت وجعاً شديداً حتّى اعتقل لسانها فجاءها الحسن والحسين

---

۱. فأتوا ـ خ. ۲. فما رجعت ـ ك. ۳. إن كان له ولد ـ فقيه.
۴. أو غيره ـ خ ـ فقيه.

۶۲۶ (۲) عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «یکی از عمو زادگانم نزد من آمد و برای حیّان سراج درخواست اجازه کرد. من نیز به وی اجازه دادم. حیّان وارد شد و به من گفت: ای ابا عبدالله! می‌خواهم از شما دربارهٔ مطلبی بپرسم که آن را می‌دانم ولی دوست دارم از شما دربارهٔ آن سؤال کنم. به من بگو که آیا عمویت محمد بن علی درگذشت؟

گفتم: پدرم به من گفت که در یکی از مزارعش بود که شخصی نزد وی می‌رود و می‌گوید: عمویت را دریاب.

پدرم گفت: من درحالی نزد وی رفتم که وی بیهوش بود، آن‌گاه به هوش آمد و به من گفت: به مزرعه‌ات بازگرد. ولی من خودداری کردم، تا این‌که برای بار دوم گفت: حتماً باید بازگردی. من بیرون آمدم ولی هنوز به مزرعه نرسیده بودم که نزد من آمدند و گفتند: او را دریاب! وقتی نزد وی بازگشتم، مشاهده کردم زبانش بند آمده است. آن‌گاه تشتی درخواست کرد (یا تشتی آوردند) و شروع به نوشتن وصیتش کرد. من از آنجا حرکت نکردم تا این‌که چشمانش را بستم و غسل و کفن و نماز و دفنش را انجام دادم.

[آن‌گاه امام صادق ﷺ فرمود:] پس اگر این مرگ است به خدا سوگند حتما او مُرد.

حیّان به من گفت: خداوند تو را رحمت کند، امر بر پدرت مشتبه شده است.

امام ﷺ فرمود: گفتم: سبحان الله! ـ شگفتا ـ تو بر قلبت «صَذف» وارد می‌کنی.

وی پرسید: وارد کردن «صَذف» بر قلب چیست؟

گفتم: دروغ».

۶۲۷ (۳) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام ﷺ نوشتم: شخصی وصیت خود را می‌نویسد، آیا بر وارثان وی واجب است کارهایی را انجام دهند که وی در وصیتش با خط خود نوشته ولی به آنان دستور نداده است؟

امام ﷺ مرقوم فرمود: اگر فرزند او هستند (یا اگر فرزند دارد) هرچه در نوشته پدرشان می‌یابند ـ در راه‌های خیر و غیر آن ـ انجام می‌دهند.»

ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ نوشتم: شخصی با دستخط خویش نوشته‌ای می‌نویسد و به وارثانش نمی‌گوید: این وصیت من است و نمی‌گوید: من وصیت کرده‌ام وفقط نوشته‌ای نوشته است...» ادامه روایت، همانند روایت پیشین است.

۶۲۸ (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «برای کسی که قدرت بر سخن گفتن ندارد، با اشاره وصیت کردن، در صورتی که فهمیده شود صحیح است.»

۶۲۹ (۵) ابو مریم از پدرش روایت می‌کند که گفت: «امامه دختر ابو عاص و زینب دختر پیامبر اکرمﷺ پس از حضرت فاطمهﷺ همسر علی ﷺ بود و بعد از امیرمؤمنان ﷺ با مغیرة بن نوفل ازدواج کرد. در پایان عمر وی به بیماری بسیار شدیدی مبتلا شد به طوری که زبانش بند آمد. در این حال امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ بر بالین وی رفتند و او قدرت بر سخن گفتن نداشت. آن‌گاه آن دو امامﷺ

ابنا علىّ عليهما السلام وهى لا تستطيع الكلام فجعلا يقولان (لها ـ فقيه) والمغيرة كاره لذلك أعتقت فلاناً وأهله فجعلت تشير برأسها نعم وكذا وكذا فجعلت تشير برأسها أن[1] نعم لا تفصح بالكلام فأجازا ذلك لها. **فقيه** ١٤٦/٤: روى محمّد بن أحمد الأشعرىّ عن السّندىّ بن محمّد (وذكر مثله سنداً ومتناً). **الدّعائم** ٣٦٢/٢: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام (نحوه). **تهذيب** ٢٥٨/٨: أحمد بن محمّد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله عليه السلام أنّ أباه حدّثه أنّ أمامة بنت أبى العاص بن ربيع وأمّها زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله فتزوّجها بعد علىّ عليه السلام المغيرة بن نوفل أنّها وجعت وجعاً شديداً حتّى اعتقل لسانها فأتاها الحسن والحسين عليهما السلام وهى لا تستطيع الكلام فجعلا يقولان والمغيرة كاره لما يقولان أعتقت فلاناً وأهله فتشير برأسها نعم وكذا وكذا فتشير برأسها نعم أم لا قلت فأجازا ذلك لها قال نعم.

(٦) **كافى** ٤٥٣/١: علىّ بن محمّد بن عبدالله عن السّيّارىّ عن محمّد بن جمهور عن ٦٣٠ ٢٥٢٨١
بعض أصحابنا عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إنّ فاطمة بنت أسد أمّ أمير المؤمنين كانت أوّل امرأة هاجرت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من مكّة إلى المدينة على قدميها، وكانت من أبرّ النّاس برسول الله صلى الله عليه وآله، فسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول: إنّ النّاس يحشرون يوم القيامة عراة كما ولدوا فقالت: واسوأتاه فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: فإنّى أسأل الله أن يبعثك كاسية، وسمعته يذكر ضغطة[2] القبر فقالت: واضعفاه فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: فإنّى أسأل الله أن يكفيك ذلك، وقالت لرسول الله صلى الله عليه وآله يوماً: إنّى أريد أن أعتق جاريتى هذه، فقال لها: إن فعلت أعتق الله بكلّ عضو منها عضواً منك من النّار، فلمّا مرضت أوصت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، وأمرت أن يعتق خادمها، واعتقل لسانها فجعلت تومئ إلى رسول الله إيماءاً، فقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وصيّتها، فبينما هو ذات يوم قاعد إذ أتاه أمير المؤمنين عليه السلام وهو يبكى، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: ما يبكيك؟ فقال: ماتت أمّى فاطمة، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: وأمّى والله، وقام مسرعاً حتّى دخل فنظر إليها وبكى، ثمّ أمر النّساء أن يغسلنها، وقال صلى الله عليه وآله: إذا فرغتنّ فلا تحدثن شيئاً حتّى تعلمننى، فلمّا فرغن أعلمنه بذلك فأعطاهنّ أحد قميصيه الّذى يلى جسده، وأمرهنّ

١. أى نعم ـ فقيه.
٢. ضغطه: أى عصره وضيّق عليه وقهره ـ اللسان.

شروع کردند به وی بگویند: آیا فلان برده‌ات را با همسرش آزاد کردی؟ آیا دستور به فلان کار و فلان کار دادی؟ و امامه با این‌که شوهرش ـ مغیره - ناراحت بود و قدرت سخن گفتن نداشت، با سر سخنان آنها را تایید می‌کرد و امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ آن را جایز شمردند.»

حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پدرم امام باقر ﷺ برایم بازگو کرد: امامه دختر ابو عاص بن ربیع و زینب دختر پیامبر ﷺ پس از حضرت علی ﷺ با مغیره بن نوفل ازدواج کرد وی در پایان عمر به بیماری سختی مبتلا شد به طوری که زبانش بند آمد. در این حال امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ نزد وی رفتند و او قدرت بر سخن گفتن نداشت. آن‌گاه شروع کردند به وی بگویند: آیا فلان برده‌ات و همسرش را آزاد کردی؟ آیا فلان کار و فلان کار را انجام دادی؟

امامه با این‌که شوهرش از سخنان آن دو امام ناراحت بود با سرش برخی از آنها را تایید می‌کرد و برخی را نمی‌پذیرفت.

من گفتم: آیا امام حسن و امام حسین ﷺ آن را اجازه دادند؟

فرمود: آری».

۶۳۰ (۶) محمد بن جمهور با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «فاطمه دختر اسد و مادر امیرمؤمنان ﷺ نخستین زنی بود که پیاده از مکه به مدینه به سوی پیامبر اکرم ﷺ هجرت کرد و نیکوکارترین مردم نسبت به پیامبر ﷺ بود. وی از آن حضرت شنید که فرمود: مردم در روز قیامت برهنه همانند روز ولادت محشور می‌شوند.

فاطمه گفت: وای از زشتی و بی‌حیایی.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من از خداوند در خواست می‌کنم تا تو را پوشیده برانگیزد.

و شنید که پیامبر ﷺ از فشار قبر سخن به میان آورد، فاطمه گفت: وای از ضعیفی و ناتوانی.

پیامبر ﷺ به وی فرمود: من از خدا درخواست می‌کنم که فشار قبر را از تو بر طرف کند.

روزی فاطمه به پیامبر ﷺ گفت: من می‌خواهم این کنیزم را آزاد کنم.

پیامبر ﷺ فرمود: اگر این کار را انجام دهی خداوند در برابر هر عضوی از آن، عضوی از بدن تو را از آتش آزاد می‌کند.

وقتی فاطمه بنت اسد بیمار شد به پیامبر اکرم ﷺ وصیت و از آن حضرت درخواست کرد تا کنیزش را آزاد کند. زبان فاطمه در آن حال بند آمده بود و شروع کرد به پیامبر ﷺ اشاره کند. آن حضرت نیز وصیت او را پذیرفت.

یک روز پیامبر ﷺ نشسته بود که علی ﷺ با چشم گریان نزد وی آمد. پیامبر ﷺ از علی ﷺ پرسید: چرا می‌گریی؟

علی ﷺ گفت: مادرم فاطمه جان سپرد.

أن يكفّنها فيه، وقال للمسلمين: إذا رأيتموني قد فعلت شيئاً لم أفعله قبل ذٰلك فسلوني لم فعلته فلمّا فرغن من غسلها وكفنها، دخل ﷺ فحمل جنازتها على عاتقه[١]، فلم يزل تحت جنازتها حتّى أوردها قبرها، ثمّ وضعها ودخل القبر، فاضطجع فيه، ثمّ قام فأخذها على يديه حتّى وضعها فى القبر، ثمّ انكبّ عليها طويلا يناجيها ويقول لها: ابنك ابنك [ابنك] ثمّ خرج وسوّى عليها، ثمّ انكبّ على قبرها، فسمعوه يقول: لا إله ألا الله، اللّهمّ إنّى أستودعها إيّاك، ثمّ انصرف، فقال له المسلمون: انّا رأيناك فعلت أشياء لم تفعلها قبل اليوم، فقال: اليوم فقدت برّ أبى طالب إن كانت ليكون عندها الشّيء فتؤثرني به على نفسها وولدها، وإنّى ذكرت القيامة وأنّ النّاس يحشرون عراة، فقالت: واسوأتاه، فضمنت لها أن يبعثها الله كاسية، وذكرت ضغطة القبر فقالت: واضعفاه، فضمنت لها أن يكفيها الله ذٰلك، فكفّنتها بقميصى واضطجعت فى قبرها لذٰلك، وانكببت عليها فلقّنتها ما تسأل عنه، فإنّها سئلت عن ربّها فقالت: وسئلت عن رسولها فأجابت، وسئلت عن وليّها وامامها فارتجّ عليها فقلت: ابنك ابنك [ابنك].

٦٣١ ٢٥٣٨٢ (٧) **قرب الإسناد ٢٨٣**: عبدالله بن الحسن عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال: سألته عن رجل اعتقل لسانه عند الموت أو المرأة، فجعل بعض أهاليهما يسائله أعتقت فلاناً وفلاناً فيومئ برأسه أو تومئ برأسها فى بعض نعم، وفى بعض لا، وفى الصّدقة مثل ذٰلك هل يجوز ذٰلك؟ قال: نعم. هو جائز.

(٢٠)

باب أنّ من أوصى إلى صغير وكبير فعلى الكبير أن يمضي الوصيّة ولاينتظر بلوغ الصّغير وليس للصّغير إذا أدرك أن لايرضى إلّا بما كان من تبديل أو تغيير

٦٣٢ ٢٥٣٨٣ (١) **كافى ٤٦/٧**: محمّد بن يحيى قال: **فقيه ١٥٥/٤**: كتب محمّد بن الحسن (الصّفّار ﷺ ـ فقيه) إلى أبى محمّد (الحسن بن علىّ ـ فقيه) ﷺ: رجل أوصى إلى ولده وفيهم كبار قد

---

١. العاتق: ما بين المنكب والعنق.

پیامبرﷺ فرمود: مادر من نیز بود. آن‌گاه به سرعت برخاست و بر بالین وی رفت پیامبرﷺ به بدن فاطمه نگاه کرد و گریست. سپس به زن‌ها دستور داد او را غسل دهند و فرمود: پس از پایان غسل، بدون اطلاع من کاری انجام ندهید.

وقتی زنان از غسل وی فراغت یافتند، پیامبرﷺ را آگاه کردند. رسول خداﷺ یکی از دو پیراهنش (یا بهترین پیراهنش) راکه با بدنش در تماس بود به زنان داد و دستور داد فاطمه را در آن پیراهن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: هرگاه مشاهده کردید که من کار بی‌سابقه‌ای انجام دادم، دلیل آن را سؤال کنید.

وقتی زنان از غسل و کفن کردن فاطمه فارغ شدند، پیامبرﷺ وارد شد و تابوت او را بر شانه‌اش نهاد و تا وقتی که او را وارد قبر کردند، آن حضرت زیر جنازه‌اش بود. هنگامی که به کنار قبر رسید، تابوت را بر زمین نهاد و وارد قبر شد و در آن خوابید. سپس برخاست و بدن فاطمه را گرفت در قبر نهاد. آن‌گاه مدت طولانی سرش را روی او خم کرد و آهسته به او گفت: فرزندت، فرزندت (فرزندت).

آن‌گاه از قبر بیرون آمد و بر روی وی خاک ریخت تا صاف شد. سپس بر روی قبرش خم شد و شنیدند که می‌گوید: معبودی جز خدای یگانه نیست. خدایا! من او را به تو می‌سپارم و رفت. مسلمانان به پیامبرﷺ گفتند: مشاهده کردیم کارهایی انجام دادی که تاکنون انجام نداده بودی!

پیامبرﷺ فرمود: امروز احسان و نیکی ابوطالب از من قطع شد. به درستی که وی به گونه‌ای بود که اگر چیزی در اختیار داشت مرا بر خودش و فرزندانش ترجیح می‌داد. یک روز من از قیامت و محشور شدن مردم به صورت برهنه سخن به میان آوردم. فاطمه گفت: وای از زشتی آن! پس من برای وی ضمانت کردم که خداوند او را پوشیده برانگیزد و از فشار قبر سخن گفتم. فاطمه گفت: وای از ضعف و ناتوانی! پس من ضمانت کردم که خداوند آن را از وی برطرف کند. از این رو او را با پیراهن خود کفن کردم و به همین خاطر در قبرش خوابیدم و بر روی او خم شدم و پاسخ پرسش‌هایش را به او تلقین کردم. از او دربارهٔ خدا سؤال شد پاسخ داد. از پیامبرش سؤال شد پاسخ داد و از امامش سؤال شد، پس بر او اشتباه شد، من به وی گفتم: فرزندت، فرزندت (فرزندت).»

(۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرؑ سؤال کردم: مرد یا زنی در هنگام مرگ زبانش بند می‌آید. آن‌گاه یکی از بستگان‌شان شروع می‌کند به وی بگوید: آیا فلان برده و فلان برده را آزاد کردی؟ آیا فلان مال و فلان مال را صدقه دادی؟ او نیز با اشاره سر برخی را تایید می‌کند و برخی را نمی‌پذیرد. آیا این‌گونه وصیت جایز است؟ ۶۳۱

امامؑ فرمود: آری، آن جایز است.»

باب ۲۰

حکم وصی قرار دادن بالغ و نابالغ

(۱) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکریؑ نوشت: «شخصی فرزندانش را ـ که بالغ و ۶۳۲

أدركوا وفيهم صغار أيجوز للكبار أن ينفذوا وصيّته، ويقضوا دينه لمن صحّ[1] على الميّت بشهود عدول قبل أن يدرك (الأوصياء ـ كا ـ يب) الصّغار؟ فوقّع عليه السلام: (نعم ـ كا ـ يب) على الأكابر من الولدان أن يقضوا دين أبيهم ولا يحبسوه بذلك. **تهذيب** ١٨٥/٩: محمّد بن الحسن **الصّفّار** قال: كتبت إلى أبي محمّد عليه السلام (وذكر مثله).

٦٣٣ ٢٥٣٨٤ (٢) **كافي** ٤٦/٧: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٨٤/٩: **استبصار** ١٤٠/٤: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ صا) عن **فقيه** ١٥٥/٤: محمّد بن عيسى بن عبيد عن أخيه جعفر بن عيسى (بن عبيد ـ فقيه) عن عليّ بن يقطين قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل أوصى إلى امرأة فأشرك[2] في الوصيّة معها صبيّاً فقال: يجوز ذلك وتمضي المرأة الوصيّة، ولا تنتظر بلوغ الصّبيّ، فإذا بلغ الصّبيّ فليس له أن لا يرضىٰ إلّا ما[3] كان من تبديل أو تغيير فإنّ له أن يردّه إلى ما أوصى به الميّت. **المقنع** ١٦٤: **فقه الرّضا** عليه السلام ٢٩٩: وإذا أوصى[4] الرّجل إلى امرأة وغلام غير مدرك فجائز للمرأة أن تنفذ الوصيّة ولا تنتظر بلوغ الغلام (وذكر نحوه).

٦٣٤ ٢٥٣٨٥ (٣) **فقيه** ١٧٦/٤: روى عليّ بن الحكم عن زياد ابن أبي الحلال قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله هل أوصى إلى الحسن والحسين عليهما السلام مع أمير المؤمنين عليه السلام؟ قال: نعم قلت: وهما في ذلك السّنّ؟ قال: نعم ولا يكون لسواهما في أقلّ من خمس سنين. **ويأتي** في أحاديث باب (٦١) وجوب انفاذ الوصيّة على وجهها ما يناسب الباب.

(٢١)

باب أنّ من أوصى إلى اثنين فليس لهما أن ينفرد كلّ واحد منهما بنصف التّركة وعليهما انفاذ الوصيّة معاً وليس للمديون أن يؤدّي ما عليه إلى بعض الأوصياء

٦٣٥ ٢٥٣٨٦ (١) **كافي** ٤٦/٧: محمّد بن يحيى قال **فقيه** ١٥١/٤: كتب محمّد بن الحسن (الصّفّار رضي الله عنه ـ فقيه) إلى أبي محمّد (الحسن بن عليّ ـ فقيه) عليه السلام: رجل (مات و ـ كا) أوصى إلى رجلين

---

١. صحّح ـ فقيه. ٢. وشرك ـ يب ـ صا. ٣. بما ـ صا.
٤. وصّى ـ فقه الرّضا عليه السلام.

نابالغ هستند ـ وصی خود قرار داد. آیا فرزندان بالغ می‌توانند پیش از بالغ شدن کودکان وصایای وی را انجام دهند و بدهی کسانی را که بدهی‌شان با شاهدان عادل به اثبات رسیده بپردازند؟

امام ﷺ مرقوم فرمود: برای فرزندان بالغ لازم است بدهی پدرشان را بپردازند و به این خاطر آن را نگه ندارند.»

۶۳۳ (۲) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: مردی زنی را وصی خود قرار داد و کودکی را در انجام کارها با او شریک کرد.

امام ﷺ فرمود: این کار جایز است و آن زن به وصیت عمل می‌کند و منتظر بلوغ کودک نمی‌ماند پس وقتی که کودک بالغ شد حق عدم پذیرش ندارد مگر نسبت به چیزهایی که در وصیت میّت جابه‌جایی و تغییر صورت گرفته است که وی آنها را به وصیت میّت بازمی‌گرداند.»

در کتاب المقنع و فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی زنی را همراه کودک نابالغی وصی خود قرار دهد، پس برای زن جایز است که به وصیت عمل کند و منتظر بلوغ غلام نماند...» ادامه عبارت، مانند روایت پیشین است.

۶۳۴ (۳) زیاد بن ابی حلال گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: آیا پیامبر اکرم ﷺ همراه امیرمؤمنان ﷺ، امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ را نیز وصی خود قرار داد؟

امام صادق ﷺ فرمود: آری.

گفتم: با این‌که آنان در آن سن بودند.

امام ﷺ فرمود: آری ولی برای غیر آن دو در کمتر از پنج سال جایز نیست.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب شصت و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۱

دو وصی و انجام وصیت

۶۳۵ (۱) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری ﷺ نوشت: «شخصی درگذشت و دو نفر را وصی خود قرار داد. آیا هر یک از آنها جداگانه می‌توانند در نیمی از ماترک میّت تصرف کنند؟

أيجوز لأحدهما أن ينفرد بنصف التّركة والآخر بالنّصف؟ فوقّع ﷺ: لا ينبغي لهما أن يخالفا الميّت وأن يعملا[1] على حسب ما أمرهما إن شاء الله. **تهذيب ۱۸۵/۹**: **استبصار ۱۱۸/۴**: محمّد بن الحسن الصّفّار قال: كتبت إلى أبي محمّد ﷺ: رجل كان أوصى (وذكر مثله).

۶۳۶ ۲۵۲۸۷ (۲) **فقه الرّضا** ﷺ **۲۹۹**: وإذا أوصىٰ رجل إلىٰ رجلين فليس لهما أن ينفرد كلّ واحد منهما بنصف التّركة، وعليهما انفاذ الوصيّة على ما أوصى الميّت.

۶۳۷ ۲۵۲۸۸ (۳) **فقيه ۱۵۱/۴**: محمّد بن يعقوب الكليني ﷺ عن **كافي ۴۷/۷**: أحمد بن محمّد عن **تهذيب ۱۸۵/۹**: **استبصار ۱۱۸/۴**: عليّ بن الحسن (الميثميّ ـ فقيه) عن أخويه محمّد وأحمد عن أبيهما عن داود ابن أبي يزيد عن بريد بن معاوية قال: إنّ رجلاً مات وأوصىٰ (إليّ وإلى آخر أو ـ كا ـ يب ـ صا) إلىٰ رجلين فقال أحدهما (لصاحبه ـ فقيه): خذ نصف ما ترك وأعطني النّصف ممّا ترك فأبى عليه الآخر، فسألوا أبا عبدالله ﷺ عن ذلك فقال: ذلك له[2].

۶۳۸ ۲۵۲۸۹ (۴) **تهذيب ۲۴۳/۹**: **استبصار ۱۱۹/۴**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن عيسى عن صفوان بن يحيى قال: سألت أبا الحسن ﷺ عن رجل كان لرجل عليه مال فهلك وله وصيّان فهل يجوز أن يدفع إلى أحد الوصيّين دون صاحبه؟ قال: لا يستقيم إلّا أن يكون السّلطان قد قسم بينهم المال فوضع على يد هٰذا النّصف وعلى يد هٰذا النّصف أو يجتمعان بأمر السّلطان. (قال الشّيخ ﷺ في **الاستبصار**: فالوجه في هٰذا الخبر أنّه إن قسّم ذلك السّلطان العادل كان جائزاً وإن كان السّلطان الجائر ساغ التّصرّف فيه لضرب من التّقيّة).

ويأتي في أحاديث باب (۶۱) وجوب انفاذ الوصيّة على وجهها ما يناسب ذلك.

---

۱. ويعملان ـ فقيه.

۲. قوله ﷺ له ـ يحتمل رجوع الضّمير إلى من قال خذ نصف ما ترك وأعطني النّصف كما فهمه الصّدوق وقال لست أفتي بهذا الحديث بل أفتي بما عندي بخطّ الحسن بن عليّ ﷺ. ويحتمل رجوعه إلى من أبى على صاحبه ما احتمله الشّيخ فعلى هٰذا فلا منافاة بين هذه الرواية ورواية الصّفّار عن الحسن بن عليّ ﷺ.

امام ﷺ مرقوم فرمود: برای آنها سزاوار نیست با نظر میّت مخالفت کنند و باید بر اساس آنچه وی به آنها دستور داده است عمل کنند. انشاءالله.»

(۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی دو نفر را وصی خود قرار دهد آنان حق ندارند ۶۳۶ به طور جداگانه در نیمی از ماترک میّت تصرف کنند و برای آنان لازم است آن گونه که میّت وصیت کرده است به آن عمل کنند.»

(۳) برید بن معاویه گوید: «شخصی درگذشت و دو نفر را وصیّ خود قرار داد (یا من و دیگری را ۶۳۷ وصی خود قرار داد). یکی از آنان به دیگری گفت: نیمی از ماترک میّت را بردار و نیم دیگر را در اختیار من بگذار ولی دیگری نپذیرفت و از امام صادق ﷺ در این باره سؤال کردند. امام ﷺ فرمود: او چنین حقی دارد.»[1]

(۴) صفوان بن یحیی گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی مالی به دیگری ۶۳۸ بدهکار است. طلبکار می‌میرد و دو نفر را وصی خود قرار می‌دهد آیا جایز است بدهکار بدهی خود را به یکی از آنها به طور جداگانه تحویل دهد؟

امام ﷺ فرمود: صحیح نیست مگر آن‌که حاکم مالِ میّت را تقسیم کرده و به هر یک از آنان اختیار نیمی از آن را داده باشد یا به دستور حاکم، آن دو با هم کار کنند.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت آن است که اگر حاکم عادل آن را تقسیم کرده است، آن جایز است و اگر حاکم جور تقسیم کرده است، تصرف در آن به خاطر نوعی تقیه جایز است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب شصت و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

۱. احتمال دارد ضمیر «له» به آن کسی بازگردد که پیشنهاد تقسیم ماترک را ارایه داد. همان گونه که مرحوم صدوق این‌گونه فهمیده و فرموده است: «من به این روایت فتوا نمی‌دهم بلکه به دستخط حسن بن علی ﷺ ـ [روایت اول] که نزد من است فتوا می‌دهم و احتمال دارد ضمیر به کسی بازگردد که از پذیرش آن پیشنهاد خودداری کرد همان گونه که مرحوم شیخ طوسی احتمال داده است و بنابراین منافاتی میان این روایت و روایت صفار از امام حسن عسکری ﷺ نیست.» ـ م.

(٢٢)

باب أنّ الولد ليس له أن يمتنع من قبول وصيّة والده

٦٣٩ ٢٥٣٩٠ (١) كافى ٧/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٠٦/٩: فقيه ١٤٥/٤: سهل بن زياد عن عليّ بن الريّان قال كتبت إلى أبى الحسن ﷺ رجل دعاه والده إلىٰ قبول وصيّته هل له أن يمتنع من قبول وصيّة والده[١] فوقّع ﷺ: ليس له أن يمتنع.

٦٤٠ ٢٥٣٩١ (٢) المقنع ١٦٤: وإذا دعا رجل ابنه إلى قبول وصيّته فليس له أن يأبى.

وتقدّم فى رواية زيد بن عليّ (٩) من باب (١٢) ما ورد فى دعاء النّاس إلى الإسلام والإيمان من أبواب الأمر بالمعروف ج ١٨ قوله ﷺ ولا تعص والديك وإن أمراك (أرادا ـ خ) أن تخرج من دنياك فاخرج منها.

ويأتى فى رواية ابن مروان (٣٥) من باب (٧٢) وجوب البرّ والإحسان بالوالدين من أبواب أحكام الأولاد ج ٢٦ قوله ﷺ ووالديك فأطعهما وبرّهما حيّين كانا أو ميّتين وإن أمراك أن تخرج من أهلك ومالك فافعل فإنّ ذٰلك من الإيمان، ولاحظ سائر أحاديث الباب وباب (٧٤) تحريم العقوق.

(٢٣)

باب حكم الوصيّة إلى المرأة وشارب الخمر

٦٤١ ٢٥٣٩٢ (١) تهذيب ٢٤٥/٩: استبصار ١٤٠/٤: فقيه ١٦٨/٤: روى السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ قال: قال أمير المؤمنين ﷺ: المرأة لا يوصىٰ إليها لأنّ الله عزّوجلّ يقول: ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ﴾ (حمله الشّيخ ﷺ على ضرب من الكراهة أو التّقيّة).

٦٤٢ ٢٥٣٩٣ (٢) فقيه ـ وفى خبر آخر: سئل أبو جعفر ﷺ عن قول الله عزّوجلّ: ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ﴾ قال: لا تؤتوها شارب الخمر ولا النّساء، ثمّ قال: وأيّ سفيه أسفه من شارب الخمر!؟

---

١. وصيّته ـ كا.

باب ۲۲

وجوب پذیرش وصیت پدر از سوی فرزند

۶۳۹ (۱) علی بن ریان گوید: «به امام هادی ﷺ نوشتم: شخصی فرزندش را به پذیرش وصیت خود فرامی‌خواند. آیا فرزند می‌تواند وصیت پدرش را نپذیرد؟

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: حق نپذیرفتن آن را ندارد.»

۶۴۰ (۲) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه شخصی فرزندش را به پذیرش وصیت خود فراخواند، فرزند حق خودداری از پذیرفتن ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت زید نهم از باب دوازدهم از ابواب امر به معروف فرموده پیامبر اکرم ﷺ که: «از دستور پدر و مادرت سرپیچی نکن و اگر به تو دستور دادند که از تمام دنیایت بگذری این کار را بکن.»

می‌آید:

در روایت سی و پنجم از باب هفتاد و دوم از ابواب احکام اولاد فرموده پیامبر ﷺ که: «از پدر و مادرت اطاعت کن و در حال حیات آنان و پس از مرگشان به آنان نیکی کن و اگر به تو دستور دادند که از خانواده و اموالت بگذری این کار را بکن که آن از ایمان است.»

و سایر روایات آن باب و باب هفتاد و چهارم را بنگر.

باب ۲۳

حکم وصی قرار دادن زن و شرابخوار

۶۴۱ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «زن، وصیّ قرار داده نمی‌شود؛ زیرا خداوند باعزت و باشکوه می‌فرماید: «**اموال‌تان را به سفیهان ندهید.**»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ این روایت را بر نوعی کراهت یا تقیه حمل کرده است.

۶۴۲ (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که از امام باقر ﷺ دربارهٔ تفسیر این سخن خداوند سؤال شد: «**اموال‌تان را به سفیهان ندهید.**» امام ﷺ فرمود: «آنها را به شرابخوار و زنان ندهید. سپس فرمود: چه کسی سفیه‌تر از شرابخوار است؟!»

٦٤٣ ٢٥٣٩٤ (٣) الدّعائم ٥٣٤/٢: عن عليّ ﷺ أنّه كتب إلى رفاعة ـ لمّا استقضاه على الأهواز ـ كتاباً كان فيه: ذر المطامع، وخالف الهوى، وزيّن العلم بسمت صالح[1] (إلى أن قال): من ائتمن امرأة حمقاء[2] ومن شاورها فقبل منها ندم ـ الخبر.

٦٤٤ ٢٥٣٩٥ (٤) كافي ٣١٠/١: عليّ بن محمّد عن سهل أو غيره عن محمّد ابن الوليد عن يونس عن داود بن زربيّ عن أبي أيّوب النحويّ قال: بعث إليّ أبو جعفر المنصور في جوف الليل، فأتيته، فدخلت عليه وهو جالس على كرسيّ وبين يديه شمعة، وفي يده كتاب، قال: فلمّا سلّمت عليه رمى بالكتاب إليّ وهو يبكي فقال لي: هٰذا كتاب محمّد بن سليمان يخبرنا أنّ جعفر بن محمّد قد مات، «فإنّا لله وإنّا إليه راجعون» ثلاثاً، وأين مثل جعفر ثمّ قال لي: أكتب، قال: فكتبت صدر الكتاب، ثمّ قال: أكتب إن كان أوصى إلى رجل واحد بعينه فقدّمه واضرب عنقه، قال: فرجع إليه الجواب: انّه قد أوصى إلى خمسة، وأحدهم أبوجعفر المنصور ومحمّد بن سليمان، وعبدالله، وموسى، وحميدة.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

٦٤٥ ٢٥٣٩٦ (٥) المقنع ١٦٧: وكتب إلى بعض الأئمّة ﷺ: امرأة ماتت وأوصت إلى امرأة دفعت إليها خمسمائة درهم، ولها زوج وولد، فأوصتها أن تدفع سهماً منها إلى بعض بناتها، وتصرف الباقي إلى الإمام، فكتب ﷺ: يصرف الثّلث من ذٰلك إلى الإمام والباقي يقسّم على سهام الله بين الورثة.

وتقدّم في رواية العبّاس (١٠) من باب (٥) أنّ من أوصى بأكثر من الثّلث بطلت الوصيّة في الزّائد قوله امرأة أوصت إلى امرأة ودفعت إليها خمسمائة درهم (إلى أن قال) فكتب ﷺ تصرف الثّلث من ذٰلك إليّ والباقي يقسّم على سهام الله عزّوجلّ بين الورثة، وفي رواية ابن يقطين (٢) من باب (٢٠) أنّ من أوصى إلى صغير وكبير فعلى الكبير أن يمضي الوصيّة قوله ﷺ يجوز ذٰلك وتمضي المرأة الوصيّة ولا تنتظر بلوغ الصّبيّ.

---

١. أي السّكينة والوقار والإستقامة. ٢. حمق ـ خ.

(۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «هنگامی که امیرمؤمنان ﷺ رفاعه را به قضاوت اهواز منصوب کرد، در نامه‌ای به وی نوشت: حرص و طمع را کنار گذار و با هواهای نفسانی مخالفت کن و علم را به وقار و آرامش بیارا... هرکس زن احمقی را امین بشمارد و با وی مشورت کند و سخنش را بپذیرد، پشیمان می‌شود...» ۶۴۳

(۴) ابو ایوب نحوی گوید: «در دل شب ابوجعفر منصور به دنبال من فرستاد وقتی نزد او رفتم وی نامه‌ای در دست بر روی تختی نشسته بود و شمعی در مقابلش بود. هنگامی که به وی سلام کردم نامه را به طرف من انداخت و با چشمان گریان به من گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که خبر درگذشت جعفر بن محمد ﷺ را به ما گزارش کرده است. آن‌گاه سه مرتبه گفت: ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم! ۶۴۴

و ادامه داد: «مانند جعفر بن محمد ﷺ کجاست؟ سپس به من دستور داد نامه‌ای بنویسم. من عنوان نامه را نوشتم و منصور گفت: بنویس که اگر جعفر بن محمد یک نفر معین را وصی خود قرار داده است او را فرابخوان و گردنش را بزن!

جواب نامه منصور آمد: وی پنج نفر را وصی خود قرار داده است که ابوجعفر منصور یکی از آنهاست و محمد بن سلیمان، عبدالله، موسی و حمیده بقیه آنهایند.»

(۵) در کتاب المقنع روایت می‌شود که به یکی از امامان نوشته شد: «زنی درگذشت و پانصد درهم به زن شوهر و فرزنددار دیگری داد و به وی وصیت کرد بخشی از آن را به یکی از دخترانش بدهد و بقیه آن را برای امام ﷺ بفرستد. ۶۴۵

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث آن را برای امام ﷺ بفرستد و بقیه را بر اساس سهم‌های خدا میان وارثان تقسیم کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب پنجم این نوشته به امام ﷺ که: «زنی پانصد درهم به زن دیگری داد و به وی وصیت کرد... امام در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث آن را برای من می‌فرستد و بقیه را بر اساس سهم‌های خدا میان وارثانش تقسیم می‌کند.»

و در روایت دوم از باب بیستم فرموده امام ﷺ که: «آن جایز است و آن زن به وصیت عمل می‌کند و منتظر بالغ شدن کودک نمی‌ماند.»

(٢٤)

باب حكم الغائب والحاضر إذا أوصى إليه

٦٤٦ ٣٥٣٩٧ (١) **كافي** ٦/٧: **تهذيب** ٢٠٥/٩: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه** ١٤٤/٤: حمّاد بن عيسى عن ربعيّ (بن عبدالله ـ فقيه) عن **محمّد** بن مسلم عن أبي عبدالله ﷺ قال: إن أوصى رجل إلى رجل وهو غائب فليس له أن يردّ وصيّته، فإن أوصى إليه وهو بالبلد فهو بالخيار إن شاء قبل وإن شاء لم يقبل.

٦٤٧ ٣٥٣٩٨ (٢) **كافي** ٦/٧: **تهذيب** ٢٠٦/٩: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار[١] عن **فقيه** ١٤٥/٤: عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن **منصور** بن حازم عن أبي عبدالله ﷺ قال: إذا أوصى الرّجل إلى أخيه وهو غائب فليس له أن يردّ (عليه ـ كا ـ يب) وصيّته لأنّه لو كان شاهداً فأبى أن يقبلها طلب غيره.

٦٤٨ ٣٥٣٩٩ (٣) **كافي** ٦٠/٧: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٢٣٤/٩: أحمد بن محمّد بن عيسى عن **سعد** بن إسماعيل عن أبيه قال: سألت الرّضا ﷺ عن رجل حضره الموت، فأوصى إلى ابنه وأخوين، شهد الإبن وصيّته وغاب الإخوان، فلمّا كان بعد أيّام أبيا أن يقبلا الوصيّة مخافة أن يتوثّب[٢] عليهما ابنه، ولم يقدرا أن يعملا بما ينبغي، فضمن لهما ابن عمّ لهما[٣]، وهو مطاع فيهم أن يكفيهما ابنه، فدخلا بهذا الشّرط، فلم يكفهما ابنه، وقد اشترطا عليه، ابنه،[٤] وقالا: نحن نبرء[٥] من الوصيّة، ونحن في حلّ من ترك جميع الأشياء والخروج منه، أيستقيم أن يخلّيا عمّا في أيديهما وعن خاصّته[٦] قال هو لازم لك فارفق على أيّ الوجوه كان فإنّك مأجور[٧] (و ـ يب) لعلّ ذلك يحلّ بابنه.

٦٤٩ ٣٥٤٠٠ (٤) **فقه الرّضا** ﷺ ٢٩٨: وإذا أوصى رجل إلى رجل وهو شاهد فله أن يمتنع من قبول الوصيّة، وإن كان الموصى إليه غائباً، ومات الموصى من قبل أن يلتقى مع الموصى إليه، فإنّ الوصيّة لازمة للموصى إليه. **المقنع** ١٦٦: وإذا أوصى رجل (وذكر مثله).

---

١. عن عبد الله بن محمّد ـ في بعض النّسخ ـ مكان ابن عبدالجبّار.
٢. أي ينهض ويقوم ويستولي عليهما.
٣. لهم ـ يب.
٤. في حاشية كا ـ أي على ابن العمّ كفاية الإبن.
٥. براء ـ يب.
٦. في كا بدل قوله وعن خاصّته (ويخرجا منه).
٧. مأخوذ ـ خ كا.

باب ۲۴
حکم وصی قرار دادن حاضر و غایب

(۱) محمد بن مسلم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی فرد غایبی را وصی خود قرار دهد، وی حق نپذیرفتنِ آن را ندارد و اگر کسی را که در شهر است وصی خود قرار دهد، وی اختیار دارد، اگر بخواهد می‌پذیرد و اگر نخواست نمی‌پذیرد.» ۶۴۶

(۲) منصور بن حازم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی برادر غایبش را وصی خود قرار دهد وی نمی‌تواند آن را نپذیرد؛ زیرا اگر حاضر بود و نمی‌پذیرفت، میّت دیگری را می‌یافت.» ۶۴۷

(۳) اسماعیل گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: شخصی هنگام مرگ، فرزند و دو برادرش را وصی خود قرار می‌دهد. فرزند وی حاضر بود ولی دو برادرش غایب بودند. پس از چند روز دو برادر میّت از بیم آن‌که فرزند میّت بر آنان چیره شود و نتوانند به طور شایسته کار کنند، از پذیرش وصیت وی خودداری کردند. آن‌گاه یکی از عموزاده‌های‌شان ـ که سخنش در میان آنان پذیرفته است ـ ضمانت کرد تا جلوی فرزند میّت را بگیرد. دو برادر به این شرط پذیرفتند ولی آن عموزاده جلوی فرزند را نگرفت با این‌که آنان به این شرط پذیرفته بودند و آنان گفتند: ما خود را از وصیت بر کنار می‌کنیم و ترک همه چیزها و بیرون رفتن از زیر بار مسئولیت برای ما حلال است. ۶۴۸

آیا برای آنان صحیح است که از آنچه در اختیار دارند و از آنچه در اختیار فرزند است، دست بردارند؟

امام ﷺ فرمود: آن به عهده تو است، پس به هر شکل ممکن مدارا کن؛ زیرا تو برای این کار پاداش می‌گیری (یا بازخواست می‌شود) باشد که آن[1] فرزند را فراگیرد.»

(۴) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «هرگاه شخصی فرد حاضری را وصی خود قرار دهد، او می‌تواند از پذیرش وصیت خودداری کند و اگر وصی، غایب است و وصیت کننده پیش از دیدار با وی بمیرد پذیرش وصیت برای وی لازم است.» ۶۴۹

---

۱. مرحوم علام مجلسی ﷺ مقصود از «ذلک» را ترمی یا پاداش دانسته است و می‌فرماید: «یعنی ترمش یا پاداش، فرزند را فراگیرد پس با تو نرمش کند و به تو تحویل دهد و بر این کار پاداش گیرد و احتمال دارد اسم اشاره به قرینه مقام به مرگ بازگردد. ملاذ الاخیار ۱۶۵/۱۵

۶۵۰ ۲۵۴۰۱ (۵) كافى ٦/٧: تهذيب ٢٠٦/٩: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن فقيه ١٤٥/٤: (محمّد ـ فقيه) ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبدالله ﷺ فى الرّجل يوصى إلى الرّجل[1] بوصيّة فيكره أن[2] يقبلها، فقال أبو عبدالله ﷺ: لا يخذله على هٰذه الحال.

۶۵۱ ۲۵۴۰۲ (٦) الدّعائم ٣٦١/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: من أوصى إلى رجل فهو بالخيار فى أن يقبل الوصيّة أو يردّها اذاكان حاضراً فإن ردّها بحضرة الموصى لم تلزمه وإن كان قد أوصى إليه وهو غائب ثمّ مات الموصى فليس ينبغى للموصى إليه أن يردّ الوصيّة وقد مات الموصى وصارت حقّاً من حقوق الله عزّوجلّ.

وتقدّم فى رواية الفضيل (١١) من باب (٧) حكم الرّجوع فى الهبة من أبواب الهبات ج ٢٤ قوله ﷺ إذا بعث بها إليه من بلد فليس له ردّها.

(٢٥)

باب أنّ من أوصى ثمّ قتل نفسه صحّت وصيّته، وإن جرح نفسه ثمّ أوصى فمات منه لم تجز وصيّته

۶۵۲ ۲۵۴۰۳ (١) كافى ٤٥/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٠٧/٩: أحمد بن محمّد عن فقيه ١٥٠/٤: الحسن بن محبوب عن أبى ولّاد قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول: من قتل نفسه متعمّداً فهو فى نار جهنّم خالداً فيها قيل[3] له: أرأيت إن كان أوصى بوصيّة ثمّ قتل نفسه (متعمّداً ـ فقيه) من ساعته تنفذ وصيّته؟ قال: (فقال ـ كا ـ يب) إن كان أوصى قبل أن يحدث حدثاً فى نفسه من جراحة أو فعل[4] (لعلّه يموت ـ كا) اجيزت وصيّته فى الثّلث[5] وإن كان أوصى بوصيّة بعد[6] ما أحدث فى نفسه (من ـ كا ـ يب) جراحة أو فعل[7] لعلّه يموت لم تجز وصيّته.

۶۵۳ ۲۵۴۰۴ (٢) الدّعائم ٣٦٣/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن وصيّة قاتل نفسه قال: إذا أوصى بها بعد أن أحدث الحدث فى نفسه ومات منه لم تجز وصيّته.

---

١. رجل ـ كا. ٢. فأبى أن ـ يب. ٣. قلت ـ يب.
٤. أو قتل ـ يب. ٥. ثلثه ـ يب ـ فقيه. ٦. وقد ـ فقيه.
٧. فعلا ـ فقيه ـ قتل ـ يب.

۶۵۰ (۵) هشام بن سالم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که دیگری را وصی خود قرار داد و او از پذیرفتن آن ناخشنود است فرمود: «در این حال دست از کمک به وی برندارد.»

۶۵۱ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس دیگری را وصی خود قرار دهد، وی در پذیرفتن و نپذیرفتن وصیت اختیار دارد. در صورتی که حاضر باشد. پس اگر در حضور مُوصی نپذیرفت، برای وی لازم نیست ولی اگر در غیاب وی، او را وصی خود قرار داد و سپس موصی درگذشت موصی الیه نمی‌تواند وصیت را نپذیرد، در حالی که موصی مرده است و آن حقّی از حقوق خداوند گردیده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازدهم از باب هفتم از ابواب هبات فرموده امام ﷺ که: «هرگاه از شهر [دیگری] برای وی بفرستد او حق نپذیرفتن آن را ندارد.»

باب ۲۵
حکم وصیت خودکشی کننده

۶۵۲ (۱) ابوولّاد از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس عمداً خودکشی کند، برای همیشه در آتش دوزخ خواهد بود.

گفته شد: بفرمایید که اگر وصیتی کند و بلافاصله خودکشی کند آیا وصیتش صحیح است؟

امام ﷺ فرمود: اگر پیش از آن‌که آسیبی ـ همانند جراحت یا کار دیگری (قتل) ـ به خود برساند (که شاید کشنده باشد) وصیت کند، وصیت وی در ثلث مؤثر است ولی پس از آسیب رساندن به خود ـ همانند جراحت یا کاری (قتل) که شاید کشنده باشد ـ وصیت وی صحیح نیست.»

۶۵۳ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ دربارهٔ وصی خودکشی کننده سؤال شد.امام ﷺ فرمود: «هرگاه پس از آسیب رساندن به خود وصیت کند و بر اثر آن بمیرد، وصیت وی صحیح نیست.»

(٢٦)

باب أنّه يجب الابتداء من التركة بعد الكفن بالدّين ثمّ الوصيّة ثمّ الميراث وأنّ من مات وعليه دين يحيط بجميع ماله فلاينفق على عياله من المال

قال الله تعالى في سورة النّساء (٤): ١١: ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِىٓ أَوۡلَـٰدِكُمۡ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ (إلى أن قال) مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِي بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍ﴾.

٦٥٤ ٢٥٤٠٥ (١) **كافي** ٧/ ٢٣: **تهذيب** ٩/ ١٦٥: **استبصار** ٤/ ١١٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه (وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً ـ كا) عن ابن أبي نجران عن **فقيه** ٤/ ١٤٣: عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال: قال أمير المؤمنين ﷺ انّ الدّين قبل الوصيّة، ثمّ الوصيّة على إثر الدّين، ثمّ الميراث بعد الوصيّة، فإنّ أوّل[1] القضاء كتاب الله عزّوجلّ.

٦٥٥ ٢٥٤٠٦ (٢) **تفسير العيّاشيّ** ١/ ٢٢٦: عن **محمّد** بن قيس قال سمعت أبا جعفر ﷺ يقول في الدّين والوصيّة فقال إنّ الدّين قبل الوصيّة ثمّ الوصيّة على أثر الدّين ثمّ الميراث ولا وصيّة لوارث.

٦٥٦ ٢٥٤٠٧ (٣) **تهذيب** ٩/ ١٦٦: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٧/ ٢٤: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن بعض أصحابه عن أبان بن عثمان **استبصار** ٤/ ١١٧: **تهذيب** ٩/ ١٦٨: الحسين بن سعيد عن فضالة عن **أبان** عن رجل قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أوصى إلىٰ رجل وعليه دين[2] فقال: يقضي الرّجل ما عليه من دينه ويقسم ما بقي بين الورثة قلت فسرق ما كان[3] أوصى به من الدّين ممّن يؤخذ الدّين؟ أمن الورثة (أم من الوصيّ ـ صا ـ يب ـ فقيه) قال: لا يؤخذ من الورثة ولكنّ الوصيّ ضامن لها[4]. **فقيه** ٤/ ١٦٧: في رواية أبان بن عثمان قال: سأل رجل أبا عبدالله ﷺ عن رجل أوصى (وذكر مثله) (حمله الشّيخ ﷺ في (صا) على ما إذا تمكّن الوصيّ من إيصاله إلى مستحقّه فلم يفعل فهلك).

---

١. أولى ـ فقيه.
٢. أنّ عليه ديناً ـ يب ـ صا ـ أنّ عليّ ـ فقيه.
٣. فيفرّق الوصيّ ما كان أوصى به في الدّين ـ فقيه.
٤. أسقط في يب ١٦٦ من قوله قلت فسرق الخ.

باب ۲۶
حکم مقدم بودن بدهی بر وصیت و وصیت بر میراث

خداوند تعالی می‌فرماید:

خداوند دربارهٔ فرزندان‌تان به شما سفارش می‌کند که برای پسر همانند بهره دو دختر است... پس از وصیتی که بدان وصیت کرده یا بدهی.[1]

۶۵۴ (۱) محمد بن قیس از امام باقر ؈ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ؈ فرمود: «بدهی پیش از وصیت و وصیت به دنبال بدهی است، سپس میراث پس از وصیت است، چرا که نخستین (یا سزاوارترین) حکم کتاب خداست.»

۶۵۵ (۲) محمد بن قیس از امام باقر ؈ روایت می‌کند که دربارهٔ بدهی و وصیت فرمود: «بدهکاری پیش از وصیت است آن‌گاه وصیت به دنبال بدهی و سپس میراث است و برای هیچ وارثی وصیت نیست.»

۶۵۶ (۳) ابان از شخصی روایت می‌کند که: «از امام صادق ؈ دربارهٔ شخص بدهکاری سؤال کردم که فردی را وصی خود قرار داد (یا دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به دیگری وصیت کرد که من بدهکار هستم) امام ؈ فرمود: وصی، بدهی میّت را می‌پردازد و بقیه را میان وارثان تقسیم می‌کند.

گفتم: مالی که میّت برای پرداخت بدهی وصیت کرده بود دزدیده شد (یا وصی، مالی را که میّت برای پرداخت بدهی وصیت کرده بود، تقسیم کرد) بدهی از چه کسی گرفته می‌شود؟ از وارثان (یا از وصی؟)

امام ؈ فرمود: از وارثان گرفته نمی‌شود، بلکه وصی ضامن آن است.»

مرحوم شیخ طوسی ؒ در کتاب الاستبصار این روایت را بر موردی حمل کرده که امکان رساندن مال به دست طلبکار برای وصی وجود داشته است و او این کار را انجام نداد تا تلف شد.

---

۱. نساء ٤ / ١١.

٦٥٧ ٢٥٤٠٨ (٤) **الدّعائم** ٣٦٠/٢: عن عليّ ﷺ أنّه قضى رسول اللهﷺ بالدَّين قبل الوصيّة وأنتم تقرأون ﴿مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِى بِهَآ أَوْ دَيْنٍ﴾. **مستدرك** ١١٣/١٤: الشّيخ الطّوسي في أماليه: عن المفيد عن إبراهيم بن الحسن بن الجمهور عن أبي بكر المفيد الجرجانيّ عن أبي الدّنيا المعمّر المغربيّ عن أمير المؤمنين ﷺ قال: قضى رسول اللهﷺ أنّ الدّين (وذكر مثله). **البحار** ٢٠٦/١٠٣: مجالس الشّيخ عن المفيد عن إبراهيم بن الحسن بن جمهور عن أبي بكر المفيد الجرجرائي (مثله سنداً ومتناً).

٦٥٨ ٢٥٤٠٩ (٥) **مجمع البيان** ١٥/٢: وقد روى عن أمير المؤمنين ﷺ أنّه قال: إنّكم تقرأون في هٰذه الآية: الوصيّة قبل الدّين وأنّ رسول اللهﷺ قضى بالدّين قبل الوصيّة ـ والوجه في تقديم الدّين على الوصيّة في الآية انّ لفظ ـ أو ـ إنّما هو لأحد الشّيئين أو الأشياء ولا يوجب التّرتيب فكأنّه قال من بعد أحد هٰذين مفرداً أو مضموماً إلى الآخر وهٰذا كقولهم جالس الحسن أو ابن سيرين أي جالس أحدهما مفرداً أو مضموماً إلى الآخر.

٦٥٩ ٢٥٤١٠ (٦) **كافي** ٦٥/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير، ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير عن **عبدالرّحمٰن** بن الحجّاج عن أبي الحسن ﷺ قال: سألته عن رجل كان غارماً فهلك، فأخذ بعض ولده بما كان عليه فغرموا غرماً[١] (عن أبيهم ـ كا) فانطلقوا إلى داره فابتاعوها[٢]، ومعهم ورثة غيرهم نساء ورجال لم يطلقوا[٣] البيع ولم يستأمروهم[٤] فيه فهل عليهم في ذٰلك[٥] شيء؟ فقال: إذا كان إنّما أصاب الدّار من عمله ذٰلك فإنّما[٦] غرموا في ذٰلك العمل فهو عليهم جميعاً. **تهذيب** ١٧١/٩: عليّ بن الحسن بن فضّال عن أيّوب بن نوح وسنديّ بن محمّد عن صفوان بن يحيىٰ عن **عبدالرّحمٰن** بن الحجّاج عن أبي الحسن ﷺ في رجل كان عاملاً فهلك (وذكر مثله).

٦٦٠ ٢٥٤١١ (٧) **كافي** ٤٣/٧: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٦٤/٩: **استبصار** ١١٥/٤: أحمد بن محمّد عن **فقيه** ١٧١/٤: **ابن أبي نصر** (البزنطي ـ فقيه) بإسناد له[٧] (أنّه سئل ـ كا ـ فقيه)

---

١. غرامة ـ يب.
٢. فباعوها ـ يب.
٣. لم يطلبوا ـ يب.
٤. ولا يستأمرهم ـ يب.
٥. في أولئك ـ يب.
٦. وإنّما ـ يب.
٧. بإسناده ـ فقيه.

۶۵۷ (۴) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ پرداخت بدهی را پیش از عمل به وصیت لازم کرد، در حالی که شما می‌خوانید: پس از وصیتی که بدان وصیت شده یا پرداخت بدهی.»

۶۵۸ (۵) در تفسیر مجمع البیان از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌شود که فرمود: شما در این آیه وصیت را پیش از بدهی می‌خوانید در حالی که پیامبر اکرم ﷺ پرداخت بدهی را پیش از عمل به وصیت لازم کرد.»

و دلیل مقدم شدن بدهی بر وصیت[1] در آیه، این است که واژه «أوْ» ـ یا ـ همانا برای یکی از دو چیز یا یکی از چند چیز است و مستلزم ترتیب میان آنها نیست و مثل این است که گفته باشد: پس یکی از این دو به طور جداگانه یا همراه دیگری و این مانند سخن اعراب است که گوید: با حسن یا ابن سیرین همنشینی کن. یعنی با یکی از آن دو به طور جداگانه یا همراه دیگری همنشینی کن!»

۶۵۹ (۶) عبدالرحمان بن حجّاج گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخص بدهکاری درگذشت. آن‌گاه برخی از فرزندانش محکوم به پرداخت غرامت و بدهی پدرشان شدند. آنان نیز خانه پدرشان را فروختند، در حالی که میّت زنان و مردان وارث دیگری دارد که فروش خانه را اجازه ندادند (یا درخواست نکردند) و با آنان مشورت نکردند، آیا به دلیل این کار چیزی بر عهدهٔ آنهاست؟

امام ﷺ فرمود: در صورتی که آن خانه را از راه آن مسئولیت به دست آورده و در همان راه نیز بدهکار شده، برعهده همهٔ آنهاست.»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است با این تفاوت که به جای «شخص بدهکاری»، «یکی از کارگزاران» آمده است.

۶۶۰ (۷) فرزند ابو نصر بزنطی با سند خود روایت می‌کند که از امام ﷺ سؤال شد: «شخص بدهکاری می‌میرد و افراد نان خوری از خود باقی می‌گذارد، آیا هزینه آنان از مال وی پرداخت شود؟

---

۱. ظاهراً اشتباهی در روایت رخ داده است، زیرا در آیه وصیت مقدم بر بدهی ذکر شده است ـ م.

عن رجل يموت ويترك عيالاً وعليه دين أينفق[1] عليهم من ماله؟ قال: إن استيقن أنّ (الدّين ـ كا) الّذي عليه يحيط بجميع المال فلا ينفق عليهم، وإن لم يستيقن فلينفق عليهم من وسط المال. **كافي** ۴۳/۷: **تهذيب** ۱۶۵/۹: **استبصار** ۱۱۵/۴: حميد بن زياد عن (الحسن ـ صا ـ يب) ابن (محمّد بن ـ صا) سماعة عن الحسين بن هاشم ومحمّد بن زياد جميعاً عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن أبي الحسن ﷺ مثله إلّا أنّه قال: إن كان يستيقن أنّ الّذي ترك يحيط بجميع دينه فلا ينفق عليهم وإن لم يكن يستيقن فلينفق عليهم من وسط المال.

(۸) **تهذيب** ۲۴۶/۹: **فقيه** ۱۷۶/۴: محمّد بن يعقوب (الكلينيّ ﷺ ـ فقيه) عن **كافي** ۴۳/۷: **تهذيب** ۱۶۵/۹: **استبصار** ۱۱۵/۴: حميد بن زياد عن (الحسن ـ يب ۱۶۵: صا) ابن (محمّد بن ـ صا) سماعة عن سليمان بن داود (أو بعض أصحابنا ـ كا ـ يب ۱۶۵: صا) (عنه ـ خ كا يب ۱۶۵: صا) عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي الحسن ﷺ قال: قلت (له ـ كا ـ صا ـ فقيه): انّ رجلاً من مواليك مات وترك ولداً صغاراً، وترك شيئاً وعليه دين، وليس يعلم به الغرماء فإن قضاه[2] (لغرمائه ـ كا ـ يب ۲۴۶: فقيه) بقي ولده (و ـ كا) ليس لهم شيء فقال: أنفقه على ولده (قال الشّيخ ﷺ هٰذا الخبر مقطوع الإسناد مخالف لظاهر القرآن). ۶۶۱ ۳۵۴۱۲

وتقدّم في أحاديث باب (۱۵) أنّ ثمن الكفن من أصل المال من أبواب تحنيط الميّت و تكفينه ج ۳ ما يدلّ على ذٰلك. وفي رواية عباد (۳) من باب (۹) أنّ الرّجل إذا فرّط في زكاة ماله ثمّ أدّاها عند موته فهي مجزية عنه من أبواب من تجب عليه الزّكاة ـ ج ۹: قوله ﷺ يخرج ذٰلك (أي الزّكاة) من جميع المال إنّما هو بمنزلة الدّين لو كان عليه ليس للورثة شيء حتّىٰ يؤدّوا ما أوصىٰ به من الزّكاة. وفي رواية زرارة (۱) من باب (۱۱) جواز تأدية دين الأب من الزّكاة من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج ۹ قوله ﷺ إن كان أبوه أورثه مالاً ثمّ ظهر عليه دين لم يعلم به يومئذ فيقضيه عنه. قضاه من جميع الميراث. وفي رواية بريد (۲) من باب (۵) حكم من خرج حاجّاً فمات في الطّريق من أبواب النّيابة ج ۱۲ قوله ﷺ فإن فضل

---

۱. فينفق ـ فقيه. ۲. قضى ـ يب ۲۴۶ ـ فقيه.

امام ﷺ فرمود: اگر یقین دارد که بدهی‌اش همه اموالش را فرا می‌گیرد، هزینه آنان پرداخت نمی‌شود و اگر یقین ندارد، پس باید از اصل مال وی هزینه آنان را بپردازد.»

عبدالرحمان بن حجاج از امام موسی بن جعفر ﷺ نظیر این حدیث را روایت کرده است با این تفاوت که پاسخ امام ﷺ را این‌گونه بیان می‌کند: «اگر یقین دارد که اموال میّت همه بدهی‌های او را در بر می‌گیرد پس هزینه آنان را نمی‌پردازد و اگر یقین به آن ندارد، باید از اصل مال وی هزینه آنان را بپردازد.»

۶۶۱ (۸) علی بن ابی حمزه گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: یکی از دوستداران شما در گذشت و کودکان صغیر و مقداری مال و بدهی از خود بر جای گذاشت طلبکاران از مال او بی‌خبر هستند. اگر بدهی آنها پرداخت شود، فرزندانش بی چیز باقی می‌مانند.

امام ﷺ فرمود: آن را برای فرزندانش هزینه کن».

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «سند این روایت مقطوعه است و با ظاهر قرآن مخالف است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پانزدهم مطالبی آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت سوم از باب نهم از ابواب پرداخت کنندگان زکات فرموده معصوم ﷺ که: «زکات از تمام مال خارج می‌شود، زیرا آن همانند بدهی است که اگر بر عهدهٔ وی بود چیزی برای وارثان نیست تا آنچه از زکات را وصیت کرده است، بپردازند.»

و در روایت یکم از باب یازدهم از ابواب مستحقان زکات فرموده امام ﷺ که: «اگر پدرش مالی برای وی به میراث گذارد سپس آشکار شود که وی بدهی داشته که آن روز نمی‌دانسته است پس آن را از جانب پدرش از اصل مال می‌پردازد.»

و در روایت دوم از باب پنجم از ابواب نیابت فمروده معصوم ﷺ که: «اگر چیزی از آن زیاد بیاید، برای وارثان است در صورتی که بدهی نداشته باشد.»

همچنین این فرموده که: «همه آنچه با اوست و باقی گذاشته برای وارثان است مگر آن‌که بدهکار باشد که از جانب وی پرداخت می‌شود یا وصیتی کرده باشد که آن وصیت برای موصَی‌له انجام و از ثلث قرار داده می‌شود.»

من ذلك شيءٌ فهو للورثة إن لم يكن عليه دين وقوله ﷺ يكون جميع ما معه وما ترك للورثة إلّا أن يكون عليه دين فيقضي عنه أو يكون أوصىٰ بوصيّة فينفذ ذلك لمن أوصى له ويجعل ذلك من ثلثه. **ولاحظ** باب (٨) انّ الرّجل إذا مات فأوصى بالحجّ فإن كان صرورة فمن جميع المال وإن كان تطوّعاً فمن الثّلث **وباب** (١٠) حكم من مات ولم يحجّ حجّة الإسلام ولم يترك إلّا بقدر نفقة الحجّ. **وفي** أحاديث باب (١٥) أنّ ثمن كفن الميّت مقدّم على دينه من أبواب الدّين ج ٢٣ ما يدلّ علىٰ ذلك فراجع، **وفي** أحاديث باب (١) انّ الصّغير والسفيه محجورون عن التّصرّف من أبواب الحجر ج ٢٣. **وباب** (٤) ما ورد في التّفليس وتقسيم مال المفلس ما يناسب ذيل الباب. **ولاحظ** باب (٩) أنّ من أعتق مملوكاً لا يملك غيره في مرض الموت وعليه دين بقدر نصف التركة صحّ العتق في سدس المملوك من أبواب الوصايا ج ٢٤. **ويأتي** في رواية الحلبي (١) من باب (٦٢) حكم ضمان الوصيّ لمال الغرماء إذا عزله قوله فعمد الّذي أوصى إليه فعزل الّذي للغرماء فرفعه في بيته وقسم الّذي بقى بين الورثة. **وفي** أحاديث باب (٢) أنّ من أقرّ لوارث أو غيره بدين أو شيء جاز اقراره من أبواب الإقرار ج ٢٤، **وباب** (٤) أنّه إذا أقرّ واحد من الورثة بوارث أو عتق أو دَين لزمهم ذلك ما يناسب ذلك.

(٢٧)

باب أنّ من أوصى بزكاة واجبة وجب إخراجها من أصل المال

وتقدّم في رواية ابن صهيب (٣) من باب (٩) أنّ الرّجل إذا فرّط في زكاة ماله ثمّ أدّاها عند موته فهي مجزية من أبواب من تجب عليه الزّكاة ج ٩ قوله ﷺ يخرج ذلك (أي الزّكاة) من جميع المال إنّما هو بمنزلة دين لو كان عليه ليس للورثة شيء حتّىٰ يؤدّوا ما أوصى به من الزّكاة. **وفي** أحاديث باب (١١) أنّ الميّت إذا كانت عليه الزّكاة وحجّة الإسلام وقصرت التّركة يحجّ عنه من أقرب ما يكون وتخرج البقيّة في الزّكاة ما يدلّ علىٰ ذلك. **وفي** أحاديث باب (٢) ما ورد في أنّ الوصيّة تمام ما نقص من الزّكاة من أبواب الوصايا ج ٢٤ ما يناسب ذلك.

و در باب هشتم و باب دهم از ابواب نیابت در حج و در روایات باب پانزدهم از ابواب بدهی مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایات باب یکم و چهارم از ابواب حجر مطالبی مناسب با ذیل باب وجود دارد و باب نهم از ابواب وصیت را بنگر.

و در روایت یکم از باب شصت و دوم این گفته که: «وصی دست به کار می‌شود، حق طلبکاران را جدا می‌کند و در خانه‌اش می‌گذارد و بقیه آن را میان وارثان تقسیم می‌کند.»

می‌آید:

و در روایات باب دوم و چهارم از ابواب اقرار مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۷

اخراج وصیت به زکات از اصل مال

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت سوم از باب نهم از ابواب پرداخت کنندگان زکات فرموده امام ﷺ که: «زکات از اصل مال خارج می‌شود؛ زیرا آن همانند بدهی است که اگر بر عهدهٔ میّت بود چیزی برای وارثان نیست تا آنچه از زکات وصیت کرده است بپردازند.»

و در روایات باب یازدهم و باب دوم از ابواب وصایا مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد.

(٢٨)

باب وجوب إخراج حجّة الإسلام من أصل المال والمندوبة من الثّلث إن أوصى بها وحكم الوصيّة بالحجّ

وتقدّم في رواية عباد (٣) من باب (٩) أنّ الرّجل إذا فرّط في زكاة ماله ثمّ أدّاها عند موته فهي مجزية عنه من أبواب من تجب عليه الزّكاة ج ٩ قوله فإن كان أوصى بحجّة الإسلام قال ﷺ جائز يحجّ عنه من جميع المال. وفي أحاديث باب (٢) أنّ الموسر إن مات ولم يحجّ حجّة الإسلام من أبواب النّيابة (في كتاب الحجّ ج ١٢)، وباب (٨) أنّ الرّجل إذا مات فأوصى بالحجّ فإن كان صرورة فمن جميع المال، وباب (١٠) حكم من مات ولم يحجّ حجّة الإسلام ولم يترك إلّا بقدر نفقة الحجّ، وباب (١١) أنّ من استودع مالاً فهلك ولم يحجّ حجّة الإسلام حجّ عنه من عنده المال ما يدلّ على ذلك. ويأتي في الباب التّالي ما يناسب ذلك.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(٢٩)

باب أنّ من أوصى بعتق رقبة يجزى عنه عتق جارية

٦٦٢ ٢٥٤١٣ (١) تهذيب ٢٢٠/٩: محمّد بن يعقوب عن كافي ١٧/٧: أبي عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن فقيه ١٥٨/٤: محمّد بن إسماعيل (بن بزيع ـ فقيه) عن عليّ بن النّعمان تهذيب ٢٣٥/٨: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن عليّ بن النّعمان عن سويد القلا عن أيّوب (ابن الحرّ ـ كا ـ فقيه ـ يب ج ٩) عن أبي بكر الحضرميّ عن أبي عبدالله ﷺ قال: قلت له: إنّ علقمة بن محمّد أوصاني[١] أن أعتق عنه رقبة، فأعتقت عنه امرأة، أفتجزيه[٢] أو أعتق عنه (رقبة ـ يب ج ٨) من مالي؟ قال: يجزيه ثمّ قال (لي ـ كا ـ يب ج ٩): إنّ فاطمة أمّ ابني أوصت[٣] أن أعتق عنها رقبة فأعتقت عنها امرأة.

---

١. أوصى ـ فقيه. ٢. فيجزيه ـ يب ج ٨. ٣. امرأتي أوصتني ـ يب ج ٨.

باب ۲۸

وجوب اخراج حجة الاسلام از اصل مال و حج مستحب از ثلث در صورت وصیت و حکم وصیت به حج

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب نهم از ابواب پرداخت کنندگان زکات این گفته به امام ﷺ که: «... پس اگر به حجة الاسلام وصیت کند؟»

امام فرمود: جایز و مؤثر است و از اصل مال از جانب او حج انجام داده می‌شود.»

و در روایات باب دوم و هشتم و دهم و یازدهم از ابواب نیابت در حج مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.[1]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. ابواب ۲۹ تا ۳۲ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشده است.

(٣٠)

باب أنّ من أوصى بعتق رقبة مؤمنة فلم يوجد بما سمّى فيعتق من النّاس

٦٦٣ ٢٥٤١٤ (١) كافي ١٨/٧: تهذيب ٢٢٠/٩: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن فقيه ١٥٩/٤: ابن أبي عمير عن عليّ ابن أبي حمزة قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل أوصى بثلاثين ديناراً يعتق بها رجل من أصحابنا فلم يوجد بذلك قال: يشتري من النّاس فيعتق. - فقيه: وروى عليّ ابن أبي حمزة عنه عليه السلام أيضاً أنّه قال فليشتروا من عرض النّاس مالم يكن ناصبيّاً.

٦٦٤ ٢٥٤١٥ (٢) كافي ١٨/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن عليّ ابن أبي حمزة قال: سألت عبداً صالحاً عليه السلام عن رجل هلك فأوصى بعتق نسمة مسلمة بثلاثين ديناراً فلم يوجد له بالّذي سمّى؟ قال: ما أرى لهم أن يزيدوا على الّذي سمّى قلت: فإن لم يجدوا؟ قال: فليشتروا من عرض النّاس[١] ما لم يكن ناصباً. ويأتي في رواية عمّار (٢) من باب (٥٨) جواز تفويض الموصى أمر مصرف الوصيّة إلى الوصيّ قوله فأوصىٰ بنسمة مؤمنة عارفة فلمّا أعتقناه بان لنا أنّه لغير رشدة[٢] فقال عليه السلام قد أجزأت عنه.

(٣١)

باب أنّ من أوصى بعتق ثلث مماليكه ومات ولم يعيّن استخرج بالقرعة

٦٦٥ ٢٥٤١٦ (١) تهذيب ٢٣٤/٨: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن حريز عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرّجل يكون له المملوكون فيوصى بعتق ثلثهم قال كان عليّ عليه السلام يسهم بينهم.

٦٦٦ ٢٥٤١٧ (٢) المقنع ١٦٥: إذا كان للرّجل مماليك وأوصى بعتق ثلثهم قرع بينهم.

---

١. أى من عامّة النّاس أىّ شخص كان.

٢. رشده ـ خ.

٦٦٧ ٢٥۴١٨ (٣) **تهذيب** ٢٣٤/٨: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن **محمّد** بن مروان عن أبي عبدالله ﷺ قال: انّ أبي ترك ستّين مملوكاً[1] (وأوصى ـ يب ـ فقيه) بعتق[2] ثلثهم فأقرعت بينهم فأخرجت عشرين فأعتقتهم. **كافي** ٥٥/٧: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة وغيره عن أبان عن **محمّد** بن مروان عن أبي عبدالله ﷺ قال: قال: إنّ أبا جعفر ﷺ مات وترك (وذكر مثله).

فقيه ٧٠/٣: روى **محمّد** بن مروان عن أبي عبدالله ﷺ أنّه قال: انّ أبي ﷺ ترك (وذكر مثله). **تهذيب** ٢٢٠/٩: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ١٨/٧: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ (الوشّاء ـ كا) عن أبان **تهذيب** ٢٤٠/٦: الحسين بن سعيد عن القاسم عن **فقيه** ١٥٩/٤: أبان (بن عثمان ـ فقيه) عن **محمّد** بن مروان[3] عن الشّيخ (يعني ـ موسى بن جعفر عن أبيه ـ فقيه) ﷺ (أنّه ـ فقيه) (قال ـ يب ج ٦:فقيه): إنّ أبا جعفر ﷺ مات وترك ستّين مملوكاً (وأوصى ـ يب ج ٦) فأعتق[4] ثلثهم فأقرعت بينهم فأعتقت[5] الثّلث.

ويأتي في بعض أحاديث باب (٣١) ماورد من الحكم بالقرعة من أبواب القضاء ج ٣٠ ما يناسب الباب.

(٣٢)

باب حكم من أعتق أمة وأوصى أن ينفق عليها من الوسط

٦٦٨ ٢٥۴١٩ (١) **كافي** ١٨/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٢٢٠/٩: الحسين بن سعيد عن **فقيه** ١٥٩/٤: القاسم بن محمّد (الجوهريّ ـ فقيه) عن عليّ ابن أبي حمزة عن **أبي بصير** قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن محرّرة (كان ـ فقيه) أعتقها أخي، وقد كانت تخدم (مع ـ كا) الجواري وكانت في عياله فأوصاني أن أنفق عليها من الوسط فقال: إن كانت مع الجواري وأقامت عليهنّ[6] فأنفق عليها واتّبع وصيّته.

---

١. غلاماً ـ كا. ٢. فأعتق ـ كا. ٣. محمّد بن مسلم ـ خ كا.
٤. بعتق ـ يب ج ٦. ٥. وأخرجت ـ كا. وأعتقت ـ يب ٢٢٠.
٦. عليهم ـ يب ـ فقيه.

(٣٣)

باب أنّ من أوصى أن يعتق عنه نسمة بخمسمائة فاشتريت بأقلّ أعطيت الباقي ثمّ أعتقت

٦٦٩ ٢٥٤٢٠ (١) **كافي** ١٩/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٢٢١/٩: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن فقيه ١٥٩/٤: (الحسن ـ فقيه) ابن محبوب عن أبي أيّوب عن **سماعة** قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أوصى أن يعتق عنه نسمة بخمسمائة درهم من ثلثه فاشترى (الوصيّ ـ فقيه) نسمة بأقلّ من خمسمائة درهم وفضلت فضلة فما ترىٰ (فى الفضلة ـ فقيه) قال: تدفع (الفضلة ـ كا ـ يب) إلى النّسمة من قبل أن تعتق ثمّ تعتق عن الميّت. **المقنع** ١٦٥: وان أوصى أن يعتق عنه نسمة (وذكر نحوه).

٦٧٠ ٢٥٤٢١ (٢) **الدّعائم** ٣٦٣/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: فى رجل أوصى أن تعتق عنه نسمة بمائة دينار فوجدوها بأقلّ قال: يردّ الفضل على النّسمة.

(٣٤)

باب أنّ المريض إذا أوصى ثمّ برأ استحبّ له امضاء وصيّته

٦٧١ ٢٥٤٢٢ (١) **كافي** ٥٦/٧: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن **تهذيب** ٢٤٦/٩: **فقيه** ١٧٢/٤: الحسن بن عليّ الوشّاء عن عبدالله بن سنان عن عمر بن يزيد عن أبى عبدالله ﷺ قال: مرض عليّ بن الحسين ﷺ ثلاث مرضات فى كلّ مرضة[١] يوصي بوصيّة فإذا أفاق أمضىٰ وصيّته.

(٣٥)

باب حكم من أوصى بجزء من ماله

قال الله عزّوجلّ فى سورة البقرة (٢): ٢٦٠: ﴿ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا﴾. الحجر (١٥): ٤٤: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَٰبٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾.

---

١. مرض ـ يب.

باب ۳۴[1]

استحباب عمل به وصیت خود در صورت بهبودی از بیماری

(۱) عمر بن یزید از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «علی بن حسین ﷺ سه بار بیمار شد ۶۷۱
و در هر بیماری وصیتی کرد آن‌گاه پس از بهبودی وصیت خود را انجام داد.»

باب ۳۵

حکم وصیت به یک جزء از مال

خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید:

... سپس بر هر کوهی یک جزء آنها را قرار بده[2].

آن هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست[3].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. ابواب ۲۹ تا ۳۳ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشد. ۲ بقره ۲ / ۲٦۰.
۳. حجر ۱۵ / ٤٤.

٦٧٢ ٢٥۴٢٣ (١) كافي ٤٠/٧: تهذيب ٢٠٩/٩: استبصار ١٣٢/٤: عليّ (بن إبراهيم ـ كا ـ صا) عن أبيه عن حمّاد عن أبان بن تغلب قال: قال أبو جعفر عليه السلام: الجزء واحد من عشرة لأنّ الجبال (كانت ـ يب) عشرة والطّير (الطّيور ـ كا) أربعة.

٦٧٣ ٢٥۴٢۴ (٢) المعاني ٢١٧: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ عن عليّ بن السّنديّ عن محمّد بن عمرو بن سعيد عن جميل عن أبان بن تغلب عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال: في الرّجل يوصي بجزء من ماله أنّ الجزء واحد من عشرة لأنّ الله عزّوجلّ يقول: ﴿ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا﴾ وكانت الجبال عشرة والطّير أربعة فجعل على كلّ جبل منهنّ جزءاً.

٦٧۴ ٢٥۴٢٥ (٣) تفسير العيّاشيّ ١٤٣/١: عن عليّ بن أسباط أنّ أبا الحسن الرّضا عليه السلام سئل عن قول الله ﴿قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ أكان في قلبه شكّ؟ قال: لا ولكنّه أراد من الله الزّيادة في يقينه قال: والجزء واحد من العشرة.

٦٧٥ ٢٥۴٢٦ (٤) المقنع ١٦٣: وإن أوصى بجزء من ماله فهو واحد من عشرة.

٦٧٦ ٢٥۴٢٧ (٥) فقه الرّضا عليه السلام ٢٩٩: وإذا أوصى رجل لرجل بجزء من ماله فهو واحد من عشرة لقوله تعالى: ﴿ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا﴾ وكانت الجبال عشرة.

٦٧٧ ٢٥۴٢٨ (٦) كافي ٤٠/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٠٨/٩: استبصار ١٣٢/٤: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن فقيه ١٥٢/٤: (الحسن بن عليّ ـ فقيه) ابن فضّال عن ثعلبة بن ميمون عن معاوية بن عمّار قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل أوصى بجزء من ماله قال: جزء من عشرة قال الله عزّوجلّ: (ثمّ ـ يب ـ فقيه) ﴿ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا﴾ وكانت الجبال عشرة (أجبال ـ يب ـ صا).

٦٧٨ ٢٥۴٢٩ (٧) تهذيب ٢٠٩/٩: استبصار ١٣٢/٤: عليّ بن الحسن بن فضّال عن سندي بن الرّبيع عن محمّد ابن أبي عمير عن أبي أيّوب الخزّاز عن أبي بصير وحفص بن البختري عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل أوصى بجزء من ماله قال: جزء من عشرة وقال: كانت الجبال عشرة.

(۱) ابان بن تغلب از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که ایشان فرمود: «جزء، یکی از ده تاست، زیرا کوه‌ها ده تا بود و پرندگان چهارتا.» ۶۷۲

(۲) ابان بن تغلب از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به یک جزء، مالش وصیت می‌کند، فرمود: جزء، یکی از ده بخش است؛ زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «سپس بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار بده» و کوه‌ها ده تا بود و پرندگان چهار تا پس بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار داد.» ۶۷۳

(۳) علی بن اسباط روایت می‌کند که از امام رضا ﷺ دربارهٔ این آیه سؤال شد: «گفت: آری ولی برای این‌که قلبم آرامش یابد.» آیا در قلب ابراهیم شک بود؟ امام ﷺ فرمود: نه ولی از سوی خداوند افزایش یقین درخواست کرد و فرمود: و جزء، یکی از ده بخش است.» ۶۷۴

(۴) در کتاب المقنع آمده است: «و اگر به جزئی از مالش وصیت کند، آن یکی از ده بخش است.» ۶۷۵

(۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی به جزئی از مالش برای دیگری وصیت کند، پس آن یکی از ده بخش است، به دلیل این سخن خداوند تعالی: «سپس بر روی هر کوهی، جزئی از آنها را قرار بده» و کوه‌ها ده تا بود.» ۶۷۶

(۶) معاویة بن عمار گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی به یک جزء از مالش وصیت می‌کند. امام ﷺ فرمود: آن یک بخش از ده بخش است. خداوند باشکوه و عزت می‌فرماید: «سپس بر روی هر کوهی، یک جزء از آنها را قرار بده!» و کوه‌ها ده‌تا بود.» ۶۷۷

(۷) ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرده بود، فرمود: «آن یک بخش از ده بخش است و فرمود: کوه‌ها ده تا بود.» ۶۷۸

۶۷۹ ۲۵۴۳۰ (۸) **تفسير العيّاشى ۱۴۴/۱**: عن أبى بصير عن أبى عبدالله ﷺ فى رجل أوصىٰ بجزء من ماله فقال جزء من عشرة، كانت الجبال عشرة، وكان الطّير الطاووس والحمامة والدّيك والهدهد، فأمره الله أن يقطّعهنّ ويخلّطهنّ وأن يضع على كلّ جبل منهنّ جزءاً، وأن يأخذ رأس كلّ طير منها بيده قال: فكان إذا أخذ رأس الطّير منها بيده تطاير إليه ما كان منه حتّى يعود كما كان.

۶۸۰ ۲۵۴۳۱ (۹) وفيه ۱۴۳: عن **عبدالصّمد** بن بشير قال جمع لأبي جعفر المنصور القضاة فقال لهم: رجل أوصىٰ بجزء من ماله فكم الجزء؟ فلم يعلمواكم الجزء واشتكوا إليه فيه فأبرد بريداً إلى صاحب المدينة أن يسأل جعفر بن محمّد ﷺ: رجل أوصى بجزء من ماله فكم الجزء؟ فقد أشكل ذلك على القضاة، فلم يعلمواكم الجزء فإن هو أخبرك به وإلّا فاحمله على البريد ووجّهه إليّ، فأتى صاحب المدينة أبا عبدالله ﷺ فقال له: إنّ أبا جعفر بعث إليّ أن أسألك عن رجل أوصى بجزء من ماله، وسأل من قبله من القضاة فلم يخبروه ما هو، وقد كتب إليّ إن فسّرت ذلك له وإلّا حملتك على البريد إليه فقال أبو عبدالله ﷺ: هذا فى كتاب الله بيّن، انّ الله يقول لمّا قال إبراهيم: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَىٰ ـ إلى قوله ـ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا﴾ فكانت الطّير أربعة والجبال عشرة يخرج الرّجل من كلّ عشرة أجزاء جزءاً واحداً وإنّ إبراهيم دعا بمهراس فدقّ فيه الطّيور جميعاً وحبس الرؤوس عنده ثمّ إنّه دعا بالّذى أمر به فجعل ينظر إلى الرّيش كيف يخرج وإلىٰ العروق عرقاً عرقاً حتّى تمّ جناحه مستوياً فأهوىٰ نحو إبراهيم فمال[1] إبراهيم ببعض الرّؤوس، فاستقبله به، فلم يكن الرّأس الّذى استقبله به لذلك البدن حتّى انتقل إليه غيره، فكان موافقاً للرّأس فتمّت العدّة وتمّت الأبدان.

۶۸۱ ۲۵۴۳۲ (۱۰) **كافى ۳۹/۷**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن **تهذيب ۲۰۸/۹**: **استبصار ۱۳۶/۴**: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن عبدالله بن سنان (عن **عبدالرّحمٰن** بن سيّابة ـ كا ـ يب) قال: إنّ امرأة أوصت إليّ وقالت: ثلثي يقضى به دينى وجزء منه لفلانة. فسألت عن ذلك ابن أبي ليلى فقال: ما أرى لها شيئاً، ما أدرى ما الجزء! فسألت (عنه ـ كا ـ يب) أبا عبدالله ﷺ بعد ذلك، وخبّرته كيف قالت المرأة

---

۱. فقال ـ خ.

۶۷۹ (۸) ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرد، فرمود: «آن یک بخش از ده بخش است. کوه‌ها ده تا بود و پرندگان عبارت بودند از: طاووس، کبوتر، خروس و هدهد. پس خداوند به ابراهیم دستور داد آنها را تکه‌تکه کند و در هم بیامیزد و بر روی هر کوهی، یک بخش از آنها را قرار بدهد و سر هر پرنده را به دست گیرد. فرمود: پس هرگاه سر یکی از پرندگان را در دست می‌گرفت اجزای بدنش به سوی او پرواز می‌کردند و به حال نخست بازمی‌گشت.»

۶۸۰ (۹) عبدالصمد بن بشیر گوید: «قاضیان نزد منصور گرد آمدند. وی به آنها گفت: شخصی به یک جزء از مالش وصیت می‌کند، جزء چه مقدار است؟

آنان در پاسخ به این پرسش درماندند و در مورد آن نزد منصور اظهار ناراحتی و تأسف کردند! منصور پیکی به سوی حاکم مدینه فرستاد و به وی دستور داد از امام صادق ﷺ بپرسد: شخصی به یک جزء از مالش وصیت کرده است. جزء چه مقدار است؟ زیرا این مطلب بر قاضی‌ها مشکل شده است و نمی‌دانند جزء چه مقدار است پس اگر وی به این پرسش پاسخ داد [کاری به وی نداشته باش]؛ در غیر این صورت او را بر اسب تندرو سوار و به سوی من روانه کن.

حاکم مدینه نزد امام صادق ﷺ رفت و به او گفت: منصور پیکی نزد من فرستاد تا از شما دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرده بپرسم. وی پیش از این از قاضیان در این باره سؤال کرده است ولی آنان وی را از آن آگاه نکرده‌اند. منصور به من نوشته است که اگر آن را برای وی توضیح دادی [کاری به تو نداشته باشم]، در غیر این صورت، تو را با پیک تندرو نزد وی بفرستم.

امام صادق ﷺ فرمود: این در کتاب خدا روشن است. خداوند در پاسخ درخواست ابراهیم می‌فرماید: «پروردگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی... بر روی هر کوهی جزئی از آنها را...» پرندگان چهار تا و کوه‌ها ده تا بودند. آن مرد [وصیت‌کننده] از هر ده بخش یک جزء از مالش را خارج می‌کند.

در پی فرمان خداوند، ابراهیم ﷺ هاونی درخواست و سر پرندگان را جدا کرد و نزد خود نگه‌داشت و بدن‌های آنها را با هم در هاون کوبید. آن‌گاه پرنده‌ای را که به وی فرمان داده شده بود، فراخواند و شروع کرد پرها را بنگرد که چگونه خارج می‌شوند و به تک‌تک رگ‌ها نگاه کند تا این‌که بال‌های آن کامل شد و به سوی ابراهیم پر کشید. ابراهیم یکی از سرها را که متعلق به آن پرنده نبود جلو برد ولی آن بدن به آن نپیوست و به سر خود پیوست به همین صورت بدن‌های آنان و تعدادشان کامل شد.»

۶۸۱ (۱۰) عبدالرحمان بن سیابه گوید: «زنی به من وصیت کرد و گفت: با ثلث مالم بدهی‌ام را بپرداز و یک جزء آن را به فلان زن بده. در این باره از ابن ابی لیلی سؤال کردم وی گفت: من چیزی دربارهٔ آن نمی‌دانم، من نمی‌دانم جزء چیست. آن‌گاه از امام صادق ﷺ سؤال کردم و وصیت آن زن و سخن

وبما[1] قال ابن أبي ليلىٰ فقال: كذب ابن أبي ليلىٰ! لهما عشر الثّلث انّ الله عزّوجلّ أمر إبراهيم ﷺ فقال (له ـ صا): ﴿اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا﴾ وكانت الجبال يومئذ عشرة والجزء هو العشر من الشّيء. تفسير العيّاشي ١٤٤/١: عن عبدالرّحمٰن بن سيّابة قال: انّ امرأة أوصت (وذكر نحوه) إلّا أنّ فيه تقضى به دين ابن أخي بدل ديني.

٦٨٢ ٢٥٤٢٣ (١١) المعاني ٢١٧: أبي‌ﷺ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبان الأحمر عن عبدالله بن سنان قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن امرأة أوصت بثلثها يقضى به دين ابن أخيها وجزء لفلان وفلانة، فلم أعرف ذٰلك فقدمنا إلىٰ ابن أبي ليلى قال: فما قال لك؟ قلت: قال: ليس لهما شيء فقال: كذب والله، لهما العشر من الثّلث.

٦٨٣ ٢٥٤٢٤ (١٢) الدّعائم ٣٥٨/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّ رجلاً من أصحابه قال له: إنّ امرأة من عندنا أوصت بثلثها وقالت: يعطى منه جزء لفلان وجزء لفلانة، وإنّ ابن أبي ليلى رفع إليه ذٰلك فأبطله، وقال: إنّما ذكرت شيئاً لم تسمّه فقال أبو عبدالله ﷺ: لم يدر ابن أبي ليلى وجه الصّواب، الجزء واحد من عشرة. يعني أنّ الأجزاء كلّها إنّما تتجزّأ من عشرة فما دونها يقال: نصف وثلث وربع كذلك إلى العشرة وليس ذٰلك فوقها.

٦٨٤ ٢٥٤٢٥ (١٣) تفسير العيّاشي ١٤٤/١: عن محمّد بن إسماعيل عن عبدالله بن عبدالله قال: جاءني أبو جعفر بن سليمان الخراساني وقال نزل بي رجل من خراسان من الحجّاج فتذاكرنا الحديث فقال: مات لنا أخ بمرو وأوصى إليّ بمائة ألف درهم، وأمرني أن أعطي أبا حنيفة منها جزءاً ولم أعرف الجزء كم هو ممّا ترك، فلمّا قدمت الكوفة أتيت أبا حنيفة فسألته عن الجزء فقال: لي الرّبع فأبى قلبي ذٰلك فقلت: لا أفعل حتّى أحجّ وأستقصي المسألة فلمّا رأيت أهل الكوفة قد أجمعوا على الرّبع قلت لأبي حنيفة: لا سوءة[2] بذٰلك، لك أوصى بها يا با حنيفة، ولكن أحجّ وأستقصي المسألة فقال أبو حنيفة، وأنا أريد الحجّ فلمّا أتينا مكّة وكنّا في الطّواف فإذا نحن برجل شيخ قاعد قد فرغ من طوافه وهو يدعو ويسبّح إذا التفت أبو حنيفة، فلمّا رآه قال: إن أردت أن تسأل غاية النّاس فسل هٰذا فلا أحد بعده. قلت: ومن هٰذا؟ قال: جعفر بن محمّد ﷺ فلمّا قعدت واستمكنت إذ استدار أبو حنيفة خلف ظهر

---

١. ما ـ كا.
٢. لاستره ـ خ، لاتسبق ـ خ.

ابن ابی لیلی را برای وی بازگو کردم. امام ﷺ فرمود: ابن ابی لیلی دروغ گفت. یک‌دهم ثُلث متعلق به آن زن است. خداوند به ابراهیم ﷺ دستور داد و فرمود: «بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار بده» کوه‌ها در آن زمان ده تا بود و جزء یک دهم از هر چیز است.»

این روایت با سند دیگری نیز نقل شده است با این تفاوت که در آن آمده است: «با ثلث مالم بدهي برادرزاده‌ام را بپرداز...»

۶۸۲ (۱۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: زنی ثلث مالش را وصیت کرد که با آن بدهی برادرزاده‌اش پرداخت شود و یک جزء آن به فلان زن و فلان مرد داده شود. من آن را نمی‌دانستم از این رو نزد ابن ابی لیلی رفتم.

امام ﷺ پرسید: او به تو چه گفت؟

گفتم: او گفت: چیزی به آن مرد و زن نمی‌رسد.

امام ﷺ فرمود: به خدا سوگند! دروغ گفت. یک دهم از ثلث، متعلق به آنهاست.»

۶۸۳ (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که یکی از یاران امام صادق ﷺ به وی گفت: «یکی از زنانِ ما ثلث مالش را وصیت کرد و گفت: یک جزء آن را به فلان مرد و یک جزء آن را به فلان زن بپردازید. این موضوع از ابن ابی لیلی سؤال شد و او این وصیت را باطل دانست و گفت: چیزی گفته که آن را معین نکرده است.

امام صادق ﷺ فرمود: ابن ابی لیلی وجه صحیح آن را ندانسته است. جزء یکی از ده‌تاست. یعنی همه اجزاء یک چیز از تقسیم آن به ده قسمت و کمتر پدید می‌آید. گفته می‌شود: نصف و ثلث و یک چهارم، به همین صورت تا ده و بالاتر از آن چیزی نیست.»

۶۸۴ (۱۳) عبدالله بن عبدالله گوید: «ابوجعفر بن سلیمان خراسانی نزد من آمد و گفت: «یکی از حجاج اهل خراسان مهمان من شد و با هم دربارهٔ روایت گفتگو کردیم. وی گفت: یکی از برادران‌مان در مرو درگذشت و یکصد هزار درهم به من وصیت کرد و دستور داد یک جزء آن را به ابوحنیفه بپردازم ولی من نمی‌دانستم که یک جزء از ماترک وی چه مقدار است. از این رو وقتی به کوفه آمدم نزد ابوحنیفه رفتم و از وی دربارهٔ میزان جزء سؤال کردم وی گفت: یک چهارم آن متعلق به من است. ولی قلب من آن را نپذیرفت و با خود گفتم: من به وصیت عمل نمی‌کنم تا حج به جای آورم و دربارهٔ مسئله، تحقیق کامل انجام دهم. ولی وقتی مشاهده کردم همه اهل کوفه بر یک چهارم اتفاق نظر دارند به ابوحنیفه گفتم: جای نگرانی نیست. ای ابوحنیفه سهم تو از وصیت محفوظ است ولی من حج انجام می‌دهم و دربارهٔ مسئله، به طور کامل تحقیق می‌کنم.» ابو حنیفه گفت: من نیز تصمیم به حج دارم. با هم حرکت کردیم وقتی به مکه رسیدیم در طواف، مرد بزرگواری را مشاهده کردیم که طوافش را انجام داده و نشسته مشغول ذکر و دعا بود. ناگهان توجه ابو حنیفه به سوی او جلب شد. وقتی او را مشاهده کرد گفت: اگر می‌خواهی از سرآمد همه مردم بپرسی، از این مرد سؤال کن که بالاتر از وی کسی نیست. گفتم: این کیست؟ ابوحنیفه گفت: جعفر بن محمد ﷺ.

جعفر بن محمّد عليه السلام فقعد قريباً منّي، فسلّم عليه وعظّمه، وجاء غير واحد مزدلفين[١] مسلّمين عليه وقعدوا، فلمّا رأيت ذلك من تعظيمهم له اشتدّ ظهري فغمزني[٢] أبو حنيفة أن تكلّم[٣] فقلت: ـ جعلت فداك ـ إنّي رجل من أهل خراسان، وإنّ رجلاً مات وأوصى إليّ بمائة ألف درهم، وأمرني أن أعطي منها جزءاً وسمّى لي الرّجل، فكم الجزء ـ جعلت فداك؟ ـ فقال جعفر بن محمّد عليه السلام: يا أبا حنيفة، لك أوصى، قل فيها؟ فقال: الرّبع فقال لابن أبي ليلى قل فيها فقال: الرّبع. فقال جعفر عليه السلام ومن أين قلتم الرّبع؟ قالوا: لقول الله ﴿فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا﴾ فقال أبو عبدالله عليه السلام لهم وأنا أسمع هذا: قد علمت الطّير أربعة فكم كانت الجبال؟ إنّما الأجزاء للجبال ليس للطّير، فقالوا: ظننّا أنّها أربعة، فقال أبو عبدالله عليه السلام: ولكن الجبال عشرة.

٦٨٥ ٢٥٤٣٦ (١٤) **المعاني ٢١٧**: وروى أنّ الجزء واحد من سبعة لقول الله ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾.

٦٨٦ ٢٥٤٣٧ (١٥) **فقه الرّضا عليه السلام ٢٩٩**: وروى جزءٌ من سبعة لقوله تعالى ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾.

٦٨٧ ٢٥٤٣٨ (١٦) **الهداية ٨١**: وإذا أوصىٰ بجزء من ماله فالجزء واحد من سبعة لقول الله تعالى ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾.

٦٨٨ ٢٥٤٣٩ (١٧) **تهذيب ٢٠٩/٩ : استبصار ١٣٢/٤**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي نصر قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل أوصى بجزء من ماله فقال: واحد من سبعة، انّ الله تعالى يقول: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾ قلت: فرجل أوصى بسهم من ماله فقال: السّهم واحد من ثمانية ثمّ قرأ ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ﴾ إلى آخر الآية. **تفسير العيّاشيّ ٢٤٣/٢**: عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن أبي الحسن عليه السلام قال: سأله رجل عن الجزء وجزء الشيء فقال: من سبعة انّ الله يقول في كتابه: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾.

---

١. ازدلف: تقدّم وتقرّب. ٢. الغمز: العصر والكبس باليد (لسان العرب: ٣٨٩/٥).
٣. فعمد أبو حنيفة أن يكلّم ـ خ.

پس از انجام طواف رفتم نزدیک وی نشستم و به خوبی آرام گرفتم و جایگیر شدم. ابوحنیفه نیز از پشت امام ﷺ دورزد و نزدیک من نشست. آن‌گاه سلام کرد و به وی احترام گذاشت. بسیاری از مردم نیز نزدیک وی می‌آمدند و پس از سلام می‌نشستند. وقتی احترام مردم را نسبت به وی مشاهده کردم، اعتمادم زیاد شد. آن‌گاه ابوحنیفه مرا نیشگون گرفت که سخن بگویم. من نیز گفتم: فدایت شوم! من مردی از اهل خراسان هستم. شخصی درگذشت و یکصد هزار درهم را به من وصیت کرد و شخصی را نام برد و به من دستور داد یک جزء آن را به وی بپردازم. فدایت شوم! جزء چه مقدار است؟

امام ﷺ فرمود: ای ابوحنیفه! برای تو وصیت کرده است. نظرت را دربارهٔ آن بگو.

ابوحنیفه گفت: یک چهارم.

امام ﷺ به ابن ابی لیلی گفت: تو نظرت را دربارهٔ آن بگو!

او گفت: یک‌چهارم.

امام ﷺ فرمود: از کجا یک‌چهارم گفتید؟

گفتند: به دلیل سخن خداوند: **«پس چهار پرنده بگیر و آنها را با متمایل کردن به خود تکه‌تکه کن سپس بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار بده.»**

آن‌گاه من شنیدم که امام صادق ﷺ به آنها این‌گونه فرمود: من می‌دانم که پرندگان چهارتا بودند، کوه‌ها چند تا بود؟ اجزاء برای کوه‌هاست نه برای پرندگان.

آنها گفتند: گمان می‌کنیم چهارتا بود.

امام ﷺ فرمود: بلکه کوه‌ها ده تا بود.»

۶۸۵ (۱۴) در کتاب معانی الاخبار از معصوم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «جزء، یک بخش از هفت بخش است به دلیل سخن خداوند که فرمود: **«دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»**»

۶۸۶ (۱۵) در کتاب فقه الرضا از معصوم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «جزء، یک بخش از هفت بخش است به دلیل این سخن خداوند که فرمود: **«دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»**»

۶۸۷ (۱۶) در کتاب الهدایه آمده است: «و هرگاه به یک جزء از مالش وصیت کند، جزء یکی از هفت بخش است، به دلیل این سخن خداوند: **«دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»**»

۶۸۸ (۱۷) فرزند ابونصر گوید: «از امام رضا ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که یک جزء از مالش را وصیت کرده است. امام ﷺ فرمود: آن، یکی از هفت تاست. خداوند تعالی می‌فرماید: **«دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»**

گفتم: شخصی به یک سهم از مالش وصیت کرده است. امام ﷺ فرمود: سهم، یکی از هشت بخش است. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: **«صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و... است.»**»

با سند دیگری احمد بن محمد بن ابی نصر روایت می‌کند که شخصی از امام رضا ﷺ دربارهٔ جزء و جزء یک چیز سؤال کرد. امام ﷺ فرمود: آن از هفت بخش است. خداوند در قرآن می‌فرماید: **«دوزخ هفت در دارد که برای هر در، جزء معینی از آنهاست.»**

٦٨٩ ٢٥٤٤٠ (١٨) **تهذيب ٢٠٩/٩: استبصار ١٣٢/٤**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن إسماعيل بن همام الكنديّ عن الرّضا ﷺ في رجل أوصى بجزء من ماله قال: الجزء من سبعة يقول ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَٰبٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾. عنه عن أبي همام[١] عن الرّضا ﷺ مثله. **تفسير العيّاشي ٢٤٤/٢**: عن إسماعيل بن همام الكوفيّ قال: قال الرّضا ﷺ في رجل (وذكر نحوه).

٦٩٠ ٢٥٤٤١ (١٩) **إرشاد المفيد ١١٨**: ورووا أنّ رجلاً حضرته الوفاة فوصىّ بجزء من ماله ولم يعيّنه، فاختلف الورّاث في ذلك بعده، وترافعوا إلى أمير المؤمنين ﷺ، فقضى عليهم بإخراج السُّبع من ماله وتلا قوله تعالى: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَٰبٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾. وقضىٰ ﷺ في رجل وصّى عند الموت بسهم من ماله ولم يبيّنه، فلمّا مضى اختلف الورثة في معناه، فقضى عليهم بإخراج الثُمن من ماله، وتلا قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَٰكِينِ﴾ ـ إلى آخر الآية ـ وهم ثمانية أصناف لكلّ صنف منهم سهم من الصّدقات.

٦٩١ ٢٥٤٤٢ (٢٠) **تهذيب ٢١٠/٩: استبصار ١٣٣/٤**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبدالله الرّازي عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن الحسين بن خالد **فقيه ١٥٢/٤**: روى البزنطي عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن ﷺ قال: سألته عن رجل أوصى بجزء من ماله قال: سبع ثلثه. **المعاني ٢١٨: العيون ٣٠٨/١**: حدّثنا أبي ﷺ قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن (محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ[٢]) قال: حدّثني أبو عبدالله الرّازي (وذكر مثله سنداً ومتناً).

(٣٦)

باب حكم من أوصى بسهم من ماله
ومن أوصى بعتق كلّ مملوك قديم في ملكه

قال الله تعالى في سورة التّوبة (٩): ٦٠: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱلْعَٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

---

١. ابن همام ـ صا.
٢. أحمد بن محمّد بن يحيى بن عمران الأشعريّ ـ العيون.

۶۸۹ (۱۸) اسماعیل بن همام کندی از امام رضا﵇ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرده بود، فرمود: جزء [یک بخش] از هفت بخش است. خداوند می‌فرماید: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در، جزء معینی از آنان است.»

۶۹۰ (۱۹) در کتاب ارشاد مرحوم مفید آمده است: «روایت می‌کنند که شخصی هنگام مرگ به جزئی از مالش وصیت کرد و آن را معین نکرد. پس از مرگش وارثانش دربارهٔ آن با هم اختلاف کردند و برای حلّ آن به امیرمؤمنان﵇ مراجعه کردند، آن حضرت در مورد آنان به پرداخت یک هفتم از مال میّت حکم کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در، جزء معینی از آنان است.»

و شخصی هنگام مرگ به یک سهم از مالش ـ بدون تعیین آن ـ وصیت کرده بود پس از مرگش، وارثان وی در معنای سهم با هم اختلاف کردند، علی﵇ دراین باره به پرداخت یک هشتم از مالش حکم کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و... است» و آنها هشت گروه هستند که برای هر گروه یک سهم از صدقات است.»

۶۹۱ (۲۰) حسین بن خالد گوید: «از امام موسی بن جعفر﵇ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به یک جزء از مالش وصیت کرده بود. امام﵇ فرمود: یک هفتم از ثلث، مال اوست.»

باب ۳۶

حکم وصیت به یک سهم از مال و وصیت به آزادکردن برده‌های قدیمی

خداوند تعالی می‌فرماید:

صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و کارگزاران آن و کسانی که قلب‌های‌شان به دست آورده می‌شود و آزاد کردن بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است و این فریضه‌ای است از سوی خداوند و خداوند دانا و با حکمت است[1].

---

۱. توبه ۹ / ۶۰.

٦٩٢ ٢٥٣٤٣ (١) تفسير العيّاشي ٢ / ٩٠: عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته عن رجل أوصى بسهم من ماله وليس يدري أيّ شيء هو قال: السّهام ثمانية، ولذلك قسّمها رسول الله صلى الله عليه وآله ثمّ تلا: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَـٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَـٰكِينِ﴾ ـ إلى آخر الآية ـ ثمّ قال: إنّ السّهم واحد من ثمانية.

٦٩٣ ٢٥٣٤٤ (٢) كافي ٧ / ٤١: تهذيب ٩ / ٢١٠: استبصار ٤ / ١٣٣: عليّ (ابن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن صفوان قال: سألت الرّضا عليه السلام ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد (عن عليّ بن أحمد ـ يب ـ صا) عن صفوان وأحمد بن محمّد ابن أبي نصر قالا: سألنا (أبا الحسن ـ كا) الرّضا عليه السلام عن رجل أوصى (لك ـ يب ـ صا) بسهم من ماله ولا يدري[1] السّهم أيّ شيء هو؟ فقال: ليس عندكم فيما بلغكم عن جعفر ولا عن أبي جعفر عليهما السلام فيها شيء قلنا له: ـ جعلنا (الله ـ يب) فداك ـ ما سمعنا أصحابنا يذكرون شيئاً من هٰذا عن آبائك عليهم السلام، فقال السّهم واحد من ثمانية فقلنا له ـ جعلنا (الله ـ يب) فداك ـ كيف صار واحداً من ثمانية؟ فقال: أما تقرأ كتاب الله عزّوجلّ!؟ قلت: ـ جعلت فداك ـ إنّي لأقرأه ولٰكن لا أدري أيّ موضع هو فقال قول الله عزّوجلّ: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَـٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱلْعَـٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَـٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ﴾ ثمّ عقد بيده ثمانية قال وكذلك قسّمها رسول الله صلى الله عليه وآله على ثمانية أسهم فالسّهم واحد من ثمانية. المعاني ٢١٦: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبيه عن صفوان بن يحيى قال: سألت الرّضا عليه السلام عن رجل يوصي (وذكر نحوه).

٦٩٤ ٢٥٣٤٥ (٣) كافي ٧ / ٤١: تهذيب ٩ / ٢١٠: استبصار ٤ / ١٣٣: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلي عن فقيه ٤ / ١٥٢: السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه سئل عن رجل يوصي بسهم من ماله فقال: السّهم واحد من ثمانية لقول الله تبارك وتعالى: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَـٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱلْعَـٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَـٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ﴾.

---

١. ولا ندري ـ يب ـ صا.

۶۹۲ (۱) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: شخصی به یک سهم از مالش وصیت می‌کند و معلوم نیست آن چه مقدار است.

امام ﷺ فرمود: سهم‌ها هشت تاست و به همین گونه پیامبر اکرم ﷺ تقسیم کرد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و... است.» سپس فرمود: سهم یکی از هشت قسمت است.»

۶۹۳ (۲) صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر گویند: «از امام رضا ﷺ سؤال کردیم: شخصی به یک سهم از مالش وصیت کرده است و معلوم نیست (نمی‌دانیم) سهم چه مقدار است.

امام ﷺ فرمود: آیا در میان احادیثی که از امام صادق ﷺ یا امام باقر ﷺ به شما رسیده، چیزی در این باره نیست؟

گفتیم: خداوند ما را فدای‌تان گرداند! ما از دوستان‌مان چیزی در این باره از نیاکان شما نشنیده‌ایم.

امام ﷺ فرمود: سهم یکی از هشت قسمت است.

گفتیم: فدایت شویم! چگونه یکی از هشت قسمت گردیده است؟

امام ﷺ فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای؟

گفتم: فدایت شوم! من قرآن می‌خوانم ولی نمی‌دانم کجای آن است.

امام ﷺ فرمود: این آیه که می‌فرماید: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و کارگزاران آن و کسانی که قلب‌های‌شان به اسلام متمایل می‌شود و آزاد کردن بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است.» سپس هشت انگشت را نشان داد و فرمود: این‌گونه پیامبر اکرم ﷺ به هشت سهم تقسیم کرد. پس سهم، یکی از هشت بخش است.»

۶۹۴ (۳) سکونی روایت می‌کند که از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال شد که به یک سهم از مالش وصیت می‌کند، امام ﷺ فرمود: «سهم، یکی از هشت بخش است به دلیل سخن خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و کارگزاران بر آن و کسانی که قلب‌های‌شان به اسلام متمایل می‌شود و آزاد کردن بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است.»

المعانی ۲۱۶: حدّثنا أبی ﷺ قال: حدّثنا علیّ بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن الحسین بن یزید النّوفلیّ عن إسماعیل بن مسلم السّکونیّ عن أبی عبدالله ﷺ (مثله).

۶۹۵ ۲۵۴۴۶ (۴) فقیه ۱۵۲/۴: وقد روی أنّ السّهم واحدمن ستّة. المعانی ۲۱۶: وقد روی أنّ السّهم واحد من ستّة وذلك علی حسب ما یفهم من مراد الموصی وعلی حسب ما یعلم من سهام ماله [بینهم]. المقنع ۱۶۳: وان أوصی بسهم من ماله فهو واحد من ستّة. الهدایة ۸۱: فإذا أوصی (وذکر مثله).

۶۹۶ ۲۵۴۴۷ (۵) الدّعائم ۳۵۸/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: فی رجل أوصی لرجل بسهم من ثلثه فقال: یعطی سدسه لأنّ السّهام من ستّة.

۶۹۷ ۲۵۴۴۸ (۶) فقه الرّضا ﷺ ۲۹۹: فإن أوصی بسهم من ماله فهو سهم من ستّة أسهم.

۶۹۸ ۲۵۴۴۹ (۷) تهذیب ۲۱۱/۹: استبصار ۱۳۴/۴: علیّ بن الحسن بن فضّال عن عمرو بن عثمان[1] عن عبدالله بن المغیرة عن طلحة بن زید عن أبی عبدالله عن أبیه ﷺ قال: من أوصی بسهم من ماله فهو سهم من عشرة. (قال الشّیخ ﷺ فی الاستبصار: فالوجه فی هٰذا الخبر أحد شیئین أحدهما: أن یکون الرّاوی وهم لأنّه لا یمتنع أن یکون سمع ذٰلك فی تفسیر الجزء فرواه فی السّهم وظنّ أنّ المعنی واحد والوجه الثّانی: أن یحمل علیٰ أنّ السّهم واحد من عشرة وجوباً وواحد من ثمانیة استحباباً.)

وتقدّم فی روایة ابن أبی نصر (۱۷) من الباب المتقدّم قوله ﷺ السّهم واحد من ثمانیة ثمّ قرأ ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَـٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَـٰكِينِ﴾ الآیة. وفی روایة المفید (۱۹) قوله فقضی علیهم بإخراج الثُّمن من ماله وتلا قوله تعالیٰ ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَـٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَـٰكِينِ﴾ الآیة وهم ثمانیة اصناف لکلّ صنف منهم سهم من الصّدقات. ویأتی فی باب (۲۵) أنّ من قال کلّ مملوك لی قدیم فهو حرّ انعتق کلّ من کان فی ملکه ستّة أشهر من أبواب العتق ج ۲۴ ما یدلّ علی ذیل الباب.

---

۱. عمرو بن سعید ـ صا.

۶۹۵ (۴) در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است: «روایت شده است که: سهم، یکی از شش بخش است.»

در کتاب المعانی آمده است: «و به تحقیق روایت شده که سهم، یکی از شش بخش است و آن بستگی به آن چیزی دارد که از مقصود وصیت‌کننده فهمیده می‌شود و براساس سهم‌های مال وی در میان آنهاست.»

در کتاب المقنع آمده است: «واگر به یک سهم از مالش وصیت کند، آن یکی از شش بخش است.»

در کتاب الهدایه نیز نظیر آن آمده است.

۶۹۶ (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که دربارهٔ شخصی که به یک سهم از ثلث مالش برای دیگری وصیت کرده بود، فرمود: «یک‌ششم آن به وی داده می‌شود؛ زیرا سهم‌ها از شش‌تاست.»

۶۹۷ (۶) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر به یک سهم از مالش وصیت کند، آن یک سهم از شش سهم است.»

۶۹۸ (۷) طلحة بن زید از امام صادق ﷺ از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به یک سهم از مالش وصیت کند، آن، یک بخش از ده بخش است.»

مرحوم شیخ ﷺ در استبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به یکی از این دو صورت است: ۱ـ این‌که راوی اشتباه کرده باشد، زیرا محال نیست که این مطلب را در تفسیر جزء شنیده باشد و به خیال این‌که معنای آنها یکی است، دربارهٔ سهم نقل کرده باشد. ۲ـ این‌گونه حمل شود که سهم یکی از ده بخش است به صورت واجب و مستحب است یکی از هشت بخش پرداخت شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفدهم از باب پیشین فرموده معصوم ﷺ که: «سهم یکی از هشت بخش است، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و... است.»

در روایت نوزدهم این گفته که: «دربارهٔ آنان به پرداخت یک هشتم از مالش حکم کرد و این سخن خدا را تلاوت کرد: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و... است.» و آنها هشت گروه هستند که برای هر گروه، یک سهم از صدقات است.»

می‌آید:

در باب بیست و پنجم از ابواب عتق مطالبی خواهد آمد که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

(۳۷)

باب حكم من أوصى بشيء من ماله وحكم من أوصى لجيرانه

۶۹۹ ۲۵۴۵۰ (۱) **كافي** ۷/۴۰: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۹/۲۱۱: أحمد ابن أبي عبدالله عن محمّد بن عمرو عن جميل **كافي** ۷/۴۰: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۹/۲۱۱: أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن فضّال أو غيره عن جميل عن **فقيه** ۴/۱۵۱: أبان (بن تغلب ـ فقيه) عن عليّ بن الحسين عليه السلام أنّه[1] سئل عن رجل أوصى بشيء (من ماله ـ كا فقيه) فقال: الشيء في كتاب عليّ عليه السلام (واحد ـ خ) من ستّة. **المعاني** ۲۱۷: أبي رحمه الله قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار عن محمّد بن أحمد عن عليّ بن السّندي عن محمّد بن عمرو بن سعيد عن جميل عن أبان بن تغلب عن أبي حمزة عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما قال: قلت له: رجل أوصى (وذكر نحوه).

۷۰۰ ۲۵۴۵۱ (۲) **فقه الرّضا** عليه السلام ۲۹۹: وكذلك إذا أوصى بشيء من ماله غير معلوم فهو واحد من ستّة.

۷۰۱ ۲۵۴۵۲ (۳) **الهداية** ۸۱: فإذا أوصى بشيء من ماله فهو واحد من ستّة. وتقدّم في أحاديث باب (۸۱) انّ حدّ الجوار أربعون داراً من كلّ جانب من أبواب العِشرة ج ۲۰ ما يدلّ على ذلك.

(۳۸)

باب أنّ من أوصى لرجل بسيف وكان في جَفْنٍ وعليه حلية فله السيف بما فيه

۷۰۲ ۲۵۴۵۳ (۱) **كافي** ۷/۴۴: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۹/۲۱۱: أحمد بن محمّد عن **فقيه** ۴/۱۶۱: أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن أبي جميلة عن الرّضا عليه السلام قال: سألته عن رجل أوصى لرجل بسيف وكان في جفن[2] وعليه حلية، فقال له الورثة: إنّما لك النّصل[3] وليس لك المال[4] (قال ـ كا ـ يب) فقال: لا بل السّيف بما فيه له، قال: فقلت (له ـ يب ـ فقيه): رجل

---

۱. قال ـ خ.

۲. الجَفْن: غِمْد السّيف. وجفن السّيف: غمده. (لسان العرب: ۱۳/۸۹).

۳. النّصل: حديدة السّهم والرّمح، وهو حديدة السّيف مالم يكن لها مقبض فإذا كان لها مقبض فهو سيف (لسان العرب: ۱۱/۶۶۲).

۴. السّيف ـ فقيه.

باب ۳۷

حکم وصیت به چیزی از مال و وصیت برای همسایگان

(۱) ابان بن تغلب روایت می‌کند که از امام سجادعليه السلام سؤال شد: «شخصی به چیزی از مالش وصیت کرد. ۶۹۹

امامعليه السلام فرمود: چیز در کتاب علی یک بخش از شش بخش است.»

در سند دیگری ابان بن تغلب این روایت را از ابوحمزه روایت می‌کند.

(۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «به همین صورت هرگاه به چیز نامعینی از مالش وصیت کند، پس آن یک بخش از شش بخش است.» ۷۰۰

(۳) در کتاب الهدایه آمده است: «هرگاه به چیزی از مالش وصیت کند، پس آن یک بخش از شش بخش است.» ۷۰۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و یکم از ابواب آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳۸

حکم غلاف و زیور آلات شمشیر در وصیت به آن

(۱) ابوجمیله گوید: «از امام رضاعليه السلام سؤال کردم: شخصی شمشیرش را برای دیگری وصیت می‌کند و آن شمشیر در غلافی است که تزییناتی بر روی آن است. وارثان میّت می‌گویند: فقط تیغه آن متعلق به توست و چیزهای وابسته به آن مال تو نیست. ۷۰۲

امامعليه السلام فرمود: نه بلکه شمشیر با همه متعلقات آن مال اوست.

أوصى لرجل بصندوق وكان فيه مال، فقال الورثة: إنّما لك الصّندوق وليس لك المال (قال ـ كا ـ يب) فقال (أبوالحسن ﷺ ـ كا ـ يب): الصّندوق بما فيه له. **الهداية ٨٢**: وسئل الصّادق ﷺ عن رجل أوصى (وذكر نحوه إلى قوله السّيف بما فيه له).

٧٠٣ ٣٥٤٥٤ (٢) **كافي ٤٤/٧**: **تهذيب ٢١٢/٩**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن أبي جميلة (عن ـ يب) المفضّل بن صالح قال: كتبت إلى أبي الحسن ﷺ أسأله عن رجل أوصى لرجل بسيف فقال الورثة: إنّما لك الحديد وليس لك الحلية، ليس لك غير الحديد فكتب إليّ: السّيف له وحليته.

(٣٩)

باب أنّ من أوصى لرجل بصندوق فيه مال فله الصّندوق بما فيه وكذا من أوصى لشخص بسفينة وفيها طعام

٧٠٤ ٣٥٤٥٥ (١) **كافي ٤٤/٧**: **تهذيب ٢١٢/٩**: (محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين ـ معلّق) عن عليّ بن عقبة عن أبيه قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أوصى لِرَجل بصندوق وكان في الصّندوق مال، فقال الورثة: إنّما لك الصّندوق وليس لك ما فيه فقال: الصّندوق بما فيه له.

٧٠٥ ٣٥٤٥٦ (٢) **الهداية ٨١**: وسئل (الصّادق ﷺ) عن رجل أوصىٰ لرجل بصندوق فيه مال فقال: الصّندوق بما فيه له.

٧٠٦ ٣٥٤٥٧ (٣) **فقه الرّضا ﷺ ٢٩٩**: وإذا أوصىٰ رجل لرجل بصندوق أو سفينة وكان في الصّندوق أو السّفينة متاع أو غيره فهو مع ما فيه لمن أوصى له إلّا أن يكون قد استثنى بما فيه. **المقنع ١٦٦**: وإن أوصى لرجل بصندوق (وذكر نحوه).

٧٠٧ ٣٥٤٥٨ (٤) **كافي ٤٤/٧**: **تهذيب ٢١٢/٩**: محمّد بن يحيى عن **فقيه ١٦١/٤**: محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبدالله بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل قال: هٰذه السّفينة لفلان ولم[1] يسمّ مافيها وفيها طعام أيعطاها[2] الرّجل وما فيها؟

---

١. فلم ـ يب. ٢. أيعطيها ـ فقيه.

گفتم: شخصی صندوقی را برای دیگری وصیت کرد که در آن مال بود. وارثان وی گفتند: فقط صندوق متعلق به توست و اموال آن برای تو نیست.

امام فرمود: صندوق با آنچه در آن است متعلق به اوست.»

در کتاب الهدایه پرسش و پاسخ نخست از امام صادق ؈ آمده است.

۷۰۳ (۲) مفضّل بن صالح گوید: «از طریق نامه از امام موسی بن جعفر ؈ سؤال کردم: شخصی شمشیری را برای دیگری وصیت می‌کند. وارثان وی می‌گویند: تنها تیغه آهنی آن متعلق به توست و تزیینات آن مال تو نیست.

امام ؈ برای من مرقوم فرمود: شمشیر با زیور آلات آن متعلق به اوست.»

باب ۳۹

حکم وصیت به صندوق و مال داخل آن و وصیت به کشتی و گندم آن

۷۰۴ (۱) عقبه گوید: «از امام صادق ؈ سؤال کردم: شخصی صندوقی را برای دیگری وصیت می‌کند که در آن مال است. وارثان وی می‌گویند: تنها صندوق متعلق به توست و آنچه داخل آن است مال تو نیست.

امام ؈ فرمود: صندوق با آنچه داخل آن است متعلق به اوست.»

۷۰۵ (۲) در کتاب الهدایه آمده است: «از امام صادق ؈ دربارهٔ شخصی سؤال شد که صندوقی را برای دیگری وصیت کرد که در آن مال بود. امام ؈ فرمود: صندوق با آنچه داخل آن است متعلق به اوست.»

۷۰۶ (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی صندوق یا کشتی را برای دیگری وصیت کند و در آن صندوق و کشتی، کالا و چیز دیگری باشد، پس آن با آنچه داخلش هست متعلق به موصی‌له است مگر آن‌که محتویات آن را استثناء کند.»

در کتاب المقنع نیز نظیر آن آمده است.

۷۰۷ (۴) عقبة بن خالد گوید: «از امام صادق ؈ سؤال کردم: شخصی می‌گوید: این کشتی متعلق به فلانی است و از محتویات آن نامی به میان نمی‌آورد. در آن کشتی مواد خوراکی است. آیا کشتی و محتویات آن به آن مرد داده می‌شود؟

امام ؈ فرمود: آنها متعلق به موصی له است مگر آن‌که موصی در معرض اتهام باشد و برای وارثان چیزی باقی نمانده باشد.»

در کتاب الهدایه این روایت بدون سند آمده است.

قال: هي للّذي أوصى له بها إلّا أن يكون صاحبها متّهماً[1] وليس للورثة شيء. الهداية ٨١: سئل (الصّادق ؏) عن رجل قال: هذه السّفينة (وذكر نحو ما في فقيه). وتقدّم في رواية أبي جميلة (١) من الباب المتقدّم قوله ؏ الصّندوق بما فيه له.

(٤٠)

باب حكم الوصيّة بما أحبّ الوصيّ وبالمجمل وبيان ما هو القليل

قال الله تعالى في سورة المزّمّل (٧٣): ١، ٢، ٣: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ * قُمِ ٱلَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً * نِّصْفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً﴾.

٧٠٨ ٢٥٤٥٩ (١) المناقب ٣٨١/٢: الأصبغ: وصّى[2] رجل ودفع الى الوصيّ عشرة آلاف درهم وقال: إذا أدرك ابني فأعطه ما أحببت منها، فلمّا أدرك استعدى عليه أمير المؤمنين قال له: كم تحبّ أن تعطيه؟ قال ألف درهم قال أعطه تسعة آلاف درهم فهي الّتي أحببت وخذ الألف.

٧٠٩ ٢٥٤٦٠ (٢) المناقب ١٦٠/٤: امتحان الفقهاء: رجل كان له ثلاثة أعبد، اسم كلّ واحد منهم ميمون، فلمّا حضرته الوفاة قال: ميمون حر وميمون عبد ولميمون مائة دينار، مَن الحرّ؟ ومَن العبد؟ ولمَن المائة دينار؟ المعتق من هو أقدم صحبة عند الرجل، ويقترع الباقيان، فأيّهما وقعت القرعة في سهمه فهو عبد للّذي صار حرّاً، ويبقى الثّالث مدبّراً لا حرّ ولا مملوك، ويدفع إليه المائة دينار بالمأثور عن زين العابدين ؏.

٧١٠ ٢٥٤٦١ (٣) المناقب ٣٥٨/٤: امتحان الفقهاء: رجل حضرته الوفاة فقال عند موته: لفلان عندي ألف درهم إلّا قليلاً كم القليل؟ قال: القليل هو النّصف لقوله تعالى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ * قُمِ ٱلَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً * نِّصْفَهُۥٓ﴾ بالأثر عن الرّضا ؏.

---

١. استثنى منّا فيها – فقيه. ٢. أوصى ـ ك.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پیشین فرموده امام ﷺ که: «صندوق با تمام محتویات آن متعلق به اوست.»

باب ۴۰

حکم وصیت به مبلغی که وصی دوست دارد و وصیت به مجمل و قلیل

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای جامه بر خود پیچیده! شب را به عبادت سپری کن به جز اندکی. نیمی از آن را[1] یا اندکی از آن بکاه[2].

۷۰۸ (۱) اصبغ بن نباته گوید: «شخصی ده هزار درهم به وصی خود پرداخت و گفت: «هرگاه فرزندم بالغ شد، آنچه دوست داری از این مال به وی بده. وقتی آن فرزند به مرحله بلوغ رسید، به امیرمؤمنان ﷺ علیه وصی شکایت کرد. علی ﷺ به وصی گفت: چقدر دوست داری به او بدهی؟

وصی گفت: هزار درهم.

امیرمؤمنان ﷺ فرمود: نُه هزار درهم به وی بده؛ زیرا آن چیزی است که دوست داری و هزار درهم بگیر.»

۷۰۹ (۲) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب آمده است: «آزمایش فقیهان؛ شخصی سه برده دارد که نام همه آنها میمون است. هنگام مرگ می‌گوید: میمون آزاد است و میمون برده است و صد دینار متعلق به میمون است. چه کسی آزاد است؟ چه کسی برده است؟ و صد دینار برای کیست؟

کسی که سابقه همنشینی بیشتری با وی دارد، آزاد است و میان دو نفر دیگر قرعه زده می‌شود، پس قرعه به نام هر کدام درآمد، او برده کسی است که آزاده شده و برده سوم عبد مدبَّر خواهد بود، نه آزاد است و نه بنده و صد دینار به وی داده می‌شود.» این‌گونه از امام سجاد ﷺ به ما رسیده است.

۷۱۰ (۳) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «آزمایش فقیهان؛ شخصی هنگام مرگ می‌گوید: فلانی نزد من هزار درهم ـ اندکی کمتر ـ دارد، قلیل چه مقدار است؟

فرمود: قلیل نصف است به دلیل سخن خداوند تعالی: «ای جامه به خود پیچیده! شب را به عبادت سپری کن مگر اندکی را، نیمی از آن را.»

این‌گونه از امام رضا ﷺ به ما رسیده است.

---

۱. در آیه دو احتمال وجود دارد: نیمی را به عبادت بپرداز یا نیمی را استراحت کن ـ م.

۲. مزمل ۳/۷۳ - ۱

(۴۱)

باب حكم من أوصى لهم جدّهم بسهم أبيهم وحكم من أقرّ لأولاده بضيعة

۷۱۱ ۲۵۴۶۲ (۱) **كافي** ۴۵/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۲۱۴/۹: **سهل** بن زياد قال: كتبت إلى أبي محمّد ؏: رجل كان له ابنان، فمات أحدهما وله ولد ذكور وإناث، فأوصى لهم جدّهم بسهم أبيهم، فهٰذا السّهم الذّكر والأُنثى فيه سواء، أم للذّكر مثل حظّ الأُنثيين؟ فوقّع ؏: ينفذون وصيّة جدّهم كما أمر إن شاء الله. قال: وكتبت إليه رجل له ولد ذكور وإناث فأقرّ لهم بضيعة أنّها لولده ولم يذكر أنّها بينهم على سهام الله عزّوجلّ وفرائضه الذّكر والأُنثىٰ فيه سواء؟ فوقّع ؏: ينفذون (فيها ـ كا ـ يب) وصيّة أبيهم على ما سمّى، فإن لم يكن سمّى شيئاً ردّوها إلى كتاب الله عزّوجلّ (وسنّة نبيّه ؐ ـ كا) إن شاء الله. **فقيه** ۱۵۵/۴: وكتب **سهل** بن زياد الآدمي إلى أبي محمّد ؏: رجل له ولد ذكور وإناث فأقرّ بضيعة (وذكر مثله) إلّا أنّه قال ردّوها على كتاب الله عزّوجلّ.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۴۲)

باب حكم من أوصى من ماله لأعمامه وأخواله

۷۱۲ ۲۵۴۶۳ (۱) **كافي** ۴۵/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۲۱۴/۹: سهل بن زياد (وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ كا) عن ابن محبوب **تهذيب** ۳۲۵/۹: الحسن بن سماعة عن **فقيه** ۱۵۴/۴: الحسن بن محبوب عن (عليّ ـ يب ۳۲۵: فقيه) بن رئاب عن زرارة عن أبي جعفر ؏: في رجل أوصى بثلث ماله في أعمامه وأخواله فقال: لأعمامه الثّلثان ولأخواله الثّلث.

(۴۳)

باب حكم من أوصى لقرابته وحكم من أوصى بأنّ هٰذا المال لفلان ولم يأمره بأمر

۷۱۳ ۲۵۴۶۴ (۱) **تهذيب** ۲۱۵/۹: أحمد بن محمّد بن عيسى عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر قال: نسخت من كتاب بخطّ أبي الحسن ؏ رجل أوصى لقرابته بألف درهم وله قرابة من قِبَل

باب ۴۱

حکم وصیت برای نوه به اندازه سهم فرزند واقرار برای فرزند

۷۱۱ (۱) سهل بن زیاد گوید: «به امام حسن عسکری ﷺ نوشتم: شخصی دو پسر داشت. یکی از آنان درگذشت و از خود فرزندان دختر و پسر بر جای گذاشت. پدربزرگ‌شان به اندازه سهم پدرشان برای آنها وصیت کرد. آیا این سهم میان دختر و پسر به طور یکسان تقسیم می‌شود یا هر پسر به اندازه دو دختر سهم می‌برد؟ امام ﷺ مرقوم فرمود: به وصیت پدربزرگ‌شان آن‌گونه که دستور داده عمل می‌کنند، انشاءالله.

و به امام ﷺ نوشتم: شخصی که دختر و پسر دارد، مزرعه‌ای را برای آنان اقرار می‌کند و نمی‌گوید که میان‌شان بر اساس سهم‌های تعیین شده از سوی خداوند و آنچه را وی واجب کرده تقسیم شود یا دختر و پسر در آن یکسان هستند؟

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: به وصیت پدرشان به همان گونه که گفته عمل می‌کنند و اگر چیزی معین نکرده به کتاب خدا [و سنت پیامبر ﷺ] ارجاع می‌دهند.»

باب ۴۲

حکم وصیت برای عمو و دایی

۷۱۲ (۱) زراره از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که ثلث مالش را برای عموها و دایی‌هایش وصیت کرد، فرمود: «دوسوم آن متعلق به عموهایش است و ثلث برای دایی‌هایش.»

باب ۴۳

حکم وصیت برای بستگان و وصیت برای شخصی بدون تعیین مورد مصرف

۷۱۳ (۱) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: «نامه‌ای به امام موسی بن جعفر ﷺ نوشته شده بود و آن حضرت با خط خویش به آن پاسخ داده بود و من از روی آن نامه نسخه‌برداری کردم. به امام ﷺ نوشته شده بود: شخصی هزار درهم برای بستگانش وصیت می‌کند و او بستگانی از طرف پدر و مادر

أبيه وأمّه ماحدّ القرابة؟ يعطى من كان بينه قرابة، أولها حدّ ينتهي إليه؟ رأيك ـ فدتك نفسي ـ فكتب ﷺ إن لم يسمّ أعطاها قرابته[۱]. قرب الإسناد ۳۸۸: محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب[۲] قال: أخبرنا أحمد بن محمّد ابن أبي نصر قال: كتبت إلى أبي الحسن ﷺ رجل أوصى (وذكر نحوه).

۷۱۴ ۲۵۴۶۵ (۲) كافي ۶۳/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن سعد بن إسماعيل بن الأحوص[۳] عن أبيه قال: سألت أبا الحسن ﷺ عن رجل مسافر حضره الموت، فدفع ماله إلى رجل من التجّار فقال: إنّ هٰذا المال لفلان بن فلان ليس لي فيه قليل ولا كثير فادفعه إليه يضعه حيث يشاء، فمات ولم يأمر صاحبه الّذي جعل له بأمر ولا يدري صاحبه ما الّذي حمله على ذٰلك كيف يصنع به؟ قال: يضعه حيث يشاء إذا لم يكن يأمره. وعنه عن رجل أوصى إلى رجل أن يعطى قرابته من ضيعته كذا وكذا جريباً من طعام فمرّت عليه سنون لم يكن في ضيعته فضل، بل احتاج إلى السّلف والعينة (يجري ـ يب) على من أوصى له من السّلف والعينة أم لا؟ فإن أصابهم بعد ذٰلك يجر[۴] عليهم لما فاتهم من السّنين الماضية؟ (أم لا؟ ـ يب) فقال: كأنّي لا أبالي ان أعطاهم، أو أخذ[۵] ثمّ يقضي و(عنه ـ كا) عن رجل أوصى بوصايا لقراباته وأدرك الوارث (فقال ـ كا) للوصيّ أن يعزل[۶] أرضاً بقدر ما يخرج منه وصاياه إذا قسّم الورثة ولا يدخل هٰذه الأرض في قسمتهم أم كيف يصنع؟ فقال نعم. كذا ينبغي تهذيب ۲۳۷/۹: أحمد بن محمّد عن سعد بن الأحوص القمي قال: سألت أبا الحسن ﷺ عن رجل أوصى إلى رجل (وذكر مثله).

(۴۴)

باب استحباب الوصيّة للقرابة وإن كان قاطعاً

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۱۸۰: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ بِٱلْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ﴾.

---

۱. أي كائناً من كان.
۲. نقله في الوسائل عن أحمد بن محمّد بن عيسى.
۳. سعد بن سعد الأحوص ـ ئل.
۴. يجري ـ يب.
۵. أخّر ـ يب.
۶. يفرد ـ يب.

دارد. مرز خویشاوندی چیست؟ به هرکس خویشاوندی دارد، داده می‌شود یا مرزی دارد که به آن منتهی می‌شود؟ نظر شما چیست؟ فدایت شوم.

امام ﷺ مرقوم فرمود: اگر معین نکرده به خویشاوندانش می‌دهد.»

۷۱۴ (۲) اسماعیل بن احوص (یا سعد احوص) گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخص مسافری هنگام مرگ اموالش را به یکی از بازرگانان داد و گفت: این مال متعلق به فلانی فرزند فلانی است و من در آن هیچ حقی ندارم، نه کم و نه زیاد ـ آن را به وی بده یا در هر کجا که می‌خواهد مصرف کند. آن مرد درگذشت و به آن کسی که مال را برایش وصیت کرده بود هیچ دستوری دربارهٔ آن مال نداد و او نمی‌داند چه عاملی میّت را بر این کار واداشت. با آن مال چه کند؟

امام ﷺ فرمود: در صورتی که به وی دستوری نداده است، هر کجا که می‌خواهد مصرف کند.

و سؤال کردم: شخصی به دیگری وصیت می‌کند که چند جریب از محصول مزرعه‌اش را به خویشاوندانش دهد. چند سال می‌گذرد و مزرعه‌اش افزوده‌ای ندارد بلکه به پیش‌فروش و عینه نیاز دارد. آیا از پیش‌فروش و عینه به موصی له داده می‌شود یا نه؟ و اگر پس از آن به آنان محصول دهد آیا سال‌های گذشته جبران می‌شود یا نه؟

امام ﷺ فرمود: گویا من باکی ندارم که اگر به آنها پرداخت شود یا گرفته شود (به تأخیر افتد) و سپس پرداخت شود.

و سؤال کردم: شخصی برای خویشاوندانش وصیت‌هایی کرد و وارث پس از بلوغ به وصیّ گفت: زمینی را به اندازه‌ای که پاسخگوی وصیت‌های اوست کنار گذارد و هنگام تقسیم میراث، آن زمین تقسیم نشود [آیا به این صورت عمل کند] یا طور دیگری انجام دهد؟

امام ﷺ فرمود: آری، این‌گونه شایسته است.»

این روایت از سعد بن احوص نیز نقل شده است.

باب ۴۴

استحباب وصیت برای بستگان هرچند قاطع رحم باشد

خداوند تعالی می‌فرماید:

هرگاه مرگ یکی از شما فرا رسید، در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه بر وی نوشته شد که برای پدر و مادر و خویشاوندان خود به طور پسندیده وصیت کند که این کار برای پرهیزکاران ثابت و لازم است.[1]

---

۱. بقره ۲ / ۱۸۰.

الرّعد (۱۳): ۲۱: ﴿وَ ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلْحِسَابِ﴾.

۷۱۵ ۲۵۴۶۶ (۱) كافي ۵۵/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن جميل بن صالح عن هشام بن أحمر وعليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن تهذيب ۲۴۶/۹: فقيه ۱۷۲/۴: (محمّد ـ يب ـ فقيه) ابن أبي عمير عن إبراهيم بن عبدالحميد (جميعاً ـ كا) عن سالمة[1] مولاة (ولد ـ يب ـ فقيه) أبي عبدالله ﷺ قالت: كنت عند أبي عبدالله ﷺ حين حضرته الوفاة، فأغمي عليه، فلمّا أفاق قال: أعطوا الحسن بن عليّ بن الحسين (بن عليّ ـ يب) ـ وهو الأفطس[2] ـ سبعين ديناراً (وأعطوا فلاناً كذا وكذا وفلاناً كذا وكذا ـ كا) قلت (له ـ يب): أتعطى رجلاً حمل عليك بالشفرة؟ فقال: ويحك أما تقرئين[3] القرآن؟ قلت: بلى. قال: أما سمعت قول الله عزّوجلّ؟ ﴿وَ ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلْحِسَابِ﴾ (كا ـ قال ابن محبوب في حديثه: حمل عليك بالشفرة يريد أن يقتلك فقال: أتريدين عليّ أن لا أكون من الّذين قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَ ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلْحِسَابِ﴾. نعم يا سالمة إنّ الله خلق الجنّة وطيّبها وطيّب ريحها وانّ ريحها لتوجد من مسيرة ألفي عام ولا يجد ريحها عاقّ ولا قاطع رحم). الغيبة للطوسي ۱۱۹: أخبرنا جماعة عن أبي جعفر محمّد بن سفيان البزوفريّ عن أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن جميل بن صالح عن هشام بن أحمر عن سالمة مولاة أبي عبدالله ﷺ قالت: كنت (وذكر نحو ما في كا). تفسير العيّاشيّ ۲۰۹/۲: الفضل بن شاذان عن أبي عبدالله قال: حدّثنا إبراهيم بن عبدالحميد عن سالمة مولاة امّ ولد كانت لأبي عبدالله قالت: كنت (وذكر نحو ما في يب وزاد قال: وقال: «يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» قال: هو صلة الامام).

---

۱. سلمى ـ فقيه ـ سلمة مولى ـ خ كا.

۲. أي من انخفض قصبة أنفه وانتشر.

۳. تقرئي ـ يب فقيه.

و کسانی که ارتباط برقرار می‌کنند، با آنچه خداوند به ارتباط با آن دستور داده است و از پروردگارشان به شدت می‌ترسند و از بدی حساب، بیمناکند.[1]

۷۱۵ (۱) سالمه (یا سلمی) کنیز امام صادق ﷺ گوید: «هنگام وفات امام صادق ﷺ نزد وی بودم. امام ﷺ بیهوش شد وقتی به هوش آمد، فرمود: به حسن بن علی بن حسین ـ که پهن بینی بود ـ هفتاد دینار بپردازید (و به فلانی، فلان مبلغ بپردازید و...).

به امام ﷺ گفتم: آیا به کسی می‌بخشی که با قداره به شما حمله کرد؟

امام ﷺ فرمود: وای بر تو! آیا قرآن را نخوانده‌ای؟

گفتم: آری.

امام ﷺ فرمود: آیا این سخن خداوند عزیز و باشکوه را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و کسانی که ارتباط برقرار می‌کنند با آنچه خداوند به ارتباط با آن دستور داده است و از پروردگارشان به شدت می‌ترسند و از بدی حساب، بیمناکند.»

در روایت ابن محبوب آمده است: «با قداره به شما حمله کرد و قصد کشتن‌تان را داشت.

امام ﷺ فرمود: آیا می‌خواهی من از کسانی نباشم که خداوند درباره‌شان می‌فرماید: «و کسانی که ارتباط برقرار می‌کنند با آنچه خداوند به ارتباط با آن دستور داده است و از پروردگارشان به شدت می‌ترسند و از بدی حساب، بیمناکند.» آری. ای سالمه! خداوند بهشت را آفرید و آن را پاکیزه قرار داد و آن را خوشبو کرد. بوی بهشت از فاصله دو هزار سال به مشام می‌رسد ولی بوی آن را فرزند ناسپاس، حق‌ناشناس و بُرنده پیوند خویشاوندی نمی‌شنود.»

در تفسیر عیاشی پس از نقل این روایت می‌افزاید و دربارهٔ: «ارتباط برقرار می‌کنند با آنچه خداوند دستور به پیوند داده است.» فرمود: آن پیوند و ارتباط با امام است.»

---

۱. رعد ۱۳ / ۲۱.

۷۱۶ ۳۵۴۶۷ (۲) فيه ۷۷/۱: عن سماعة عن أبى عبدالله ﷺ فى قوله: ﴿إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ بِٱلْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ﴾ قال: شيئاً جعله الله لصاحب هٰذا الأمر قال: قلت: فهل لذٰلك حدّ؟ قال: نعم. قلت: وما هو؟ قال: أدنى ما يكون ثلث الثّلث.

۷۱۷ ۳۵۴۶۸ (۳) فيه ۷۶: عن عمّار بن مروان عن أبى عبدالله ﷺ قال: سألته عن قول الله: ﴿إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ﴾ قال: حقّ جعله الله فى أموال النّاس لصاحب هٰذا الأمر قال: قلت: لذٰلك حدّ محدود؟ قال: نعم. قال: قلت: كم؟ قال: أدناه السّدس وأكثره الثُّلث.

۷۱۸ ۳۵۴۶۹ (٤) مستدرك ۱٤۳/۱٤: أحمد بن محمّد السّيّارى فى كتاب التنزيل والتحريف فى قوله تعالىٰ: ﴿إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ﴾ قال: قال الصّادق ﷺ: وهو حقّ فرضه الله عزّوجلّ لصاحب هٰذا الأمر من الثّلث قيل له: كم هو؟ قال: أدناه ثلث المال والباقى فيما أحبّ الميّت. وتقدّم فى أحاديث باب (۱۱۲) ماورد فى قطيعة الرّحم وصلتها من أبواب العشرة ج ۲۰ ما يمكن أن يستفاد منه ذٰلك. وفى رواية العيّاشى والسّكونىّ (۱۲) من باب (۱) انّ الوصيّة حقّ على كلّ مسلم ج ۲٤ قوله ﷺ من لم يوص عند موته لِذَوى قرابته ممّن لا يرثه فقد ختم عمله بمعصية. ولاحظ باب (۱۳) جواز الوصيّة للوارث وذيله.

(٤٥)

باب أنّ من أوصى لأمّ ولدِه أعتقت من الثّلث ولها مابقى من الوصيّة

۷۱۹ ۳۵۴۷۰ (۱) كافى ۲۹/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۲٤/۹: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) فقيه ۱٦۰/٤: عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر (البزنطىّ ـ فقيه) قال نسخت من كتاب بخطّ أبى الحسن ﷺ فلان مولاك[1] توفّى ابن أخ له وترك امّ ولد له ليس لها ولد فأوصى لها بألف (درهم ـ فقيه) هل تجوز الوصيّة وهل يقع عليها عتق وما حالها؟ رأيك ـ فدتك نفسى ـ (فى ذٰلك ـ فقيه) فكتب ﷺ: تعتق من الثّلث ولها الوصيّة. قرب الإسناد ۳۸۸:

۱. مولاى ـ يب.

۷۱۶ (۲) در تفسیر آیه: «...در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه بروی نوشته شد که برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند که این کار برای پرهیزکاران ثابت و لازم است.» سماعه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: مقصود چیزی است که برای امام ﷺ قرار دهد.

گفتم: آیا برای آن حدّی است؟

امام ﷺ فرمود: آری.

گفتم: آن چقدر است؟

امام فرمود: کمترین مقدار آن یک نهم است.»

۷۱۷ (۳) عمار بن مروان گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «در صورت برجای گذاشتن ثروت انبوه بر شما وصیت نوشته شد.»

امام ﷺ فرمود: این حقی است که خداوند در اموال مردم برای امام ﷺ قرار داده است.

گفتم: آیا برای آن حدّ معینی است؟

امام ﷺ فرمود: آری.

گفتم: چه مقدار؟

امام ﷺ فرمود: کمترین مقدار آن، یک‌ششم و حداکثر آن، ثلث است».

۷۱۸ (۴) احمد بن محمد سیاری در کتاب التنزیل و التحریف دربارهٔ این سخن خداوند: «اگر مال انبوهی بر جای گذارد، بر شما وصیت نوشته شد.» از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: آن حقّی است که خداوند برای امام از ثلث واجب کرده است.

به امام ﷺ گفته شد: آن چه مقدار است؟

امام ﷺ فرمود: کمترین آن ثلث مال است و بقیه مال در آنچه میّت دوست دارد، مصرف می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب صد و دوازدهم از ابواب معاشرت مطالبی است که در این رابطه می‌توان استفاده کرد.

و در روایت دوازدهم از باب یکم فرموده معصوم ﷺ که: «هرکس هنگام مرگ برای خویشاوندان غیر وارثش وصیت نکند، اعمالش با معصیت پایان پذیرفته است.»

و باب سیزدهم از ابواب وصیت را بنگر.

محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب قال: أخبرنا أحمد بن محمّد ابن أبي نصر قال: وكتبت إلى أبي الحسن ﷺ: فلان مولاك توفّي وترك ابن أخ له (وذكر نحوه) إلّا أنّ فيه ألفي درهم، بدل (ألف).

۷۲۰ ۳۵۴۷۱ (۲) كافي ۲۹/۷: تهذيب ۲۲۴/۹: محمّد بن يحيى عمّن ذكره عن أبي الحسن الرّضا ﷺ في امّ الولد إذا مات عنها مولاها وقد أوصى لها قال: تعتق من الثّلث ولها الوصيّة.

۷۲۱ ۳۵۴۷۲ (۳) كافي ۲۹/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن فقيه ۱۶۰/۴: (الحسن ـ فقيه) ابن محبوب عن جميل بن صالح عن أبي عبيدة قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل كانت له امّ ولد وله منها غلام، فلمّا حضرته الوفاة أوصى لها بألفي درهم أو بأكثر، للورثة أن يسترقّوها؟ (قال ـ كا ـ يب) فقال لا بل تعتق من ثلث الميّت وتعطى ما أوصى لها به. (كا ـ وفي كتاب العبّاس تعتق من نصيب ابنها وتعطى من ثلثه ما أوصى لها به). تهذيب ۲۲۴/۹: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن جميل بن صالح عن أبي عبدالله ﷺ عن رجل كانت له (وذكر مثل ما في كا). السّرائر ۴۸۳: من كتاب المشيخة تصنيف الحسن بن محبوب: جميل عن أبي عبيدة قال: سألت أبا عبدالله ﷺ (وذكر نحو ما في فقيه).

۷۲۲ ۳۵۴۷۳ (۴) كافي ۲۹/۷: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن تهذيب ۲۲۴/۹: أحمد بن محمّد عن فقيه ۳۲/۳: ابن أبي عمير عن حسين[1] بن خالد الصّيرفيّ عن أبي الحسن الماضي ﷺ قال: كتبت إليه في رجل مات وله امّ ولد وقد جعل لها (سيّدها ـ فقيه) شيئاً في حياته، ثمّ مات قال: فكتب ﷺ: لها ما أثابها[2] به سيّدها في حياته، معروف ذلك لها تقبل على ذلك شهادة الرّجل والمرأة والخادم[3] غير المتّهمين.

(۴۶)

باب حكم من أوصى لمواليه وموالياته

۷۲۳ ۳۵۴۷۴ (۱) تهذيب ۲۱۵/۹: فقيه ۱۷۳/۴: محمّد بن عيسى العبيدي عن الحسن بن راشد قال: سألت العسكري ﷺ عن رجل أوصى بثلثه بعد موته فقال: ثلثي بعد موتي بين مواليّ

---

۱. يحيى ـ خ فقيه. ۲. أتاها ـ فقيه ـ أباتها ـ يب. ۳. الخدم ـ فقيه.

ومواليّاتي، ولأبيه موال يدخلون موالي أبيه في وصيّته بما يسمّون (في ـ يب) مواليه أم لا يدخلون؟ فكتب عليه السلام: لا يدخلون.

۷۲٤ ۲٥٤۷٥ (۲) **تهذيب** ۲٤٤/۹: محمّد بن عليّ بن محبوب قال: كتب رجل إلى الفقيه عليه السلام: رجل أوصى لمواليه وموالي أبيه بثلث ماله فلم يبلغ ذلك قال: المال لمواليه وسقط موالي أبيه.

۷۲٥ ۲٥٤۷٦ (۳) **كافي** ٤٥/۷: محمّد بن يحيى قال: **تهذيب** ۲۱٥/۹: **فقيه** ١٥٥/٤: (و ـ يب فقيه) كتب **محمّد** بن الحسن (الصفّار عليه السلام ـ يب ـ فقيه) إلى أبي محمّد (الحسن بن عليّ ـ فقيه) عليه السلام: رجل أوصى بثلث ماله لمواليه ولمولياته[۱] الذكر والأنثى فيه بسواء أو ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ﴾ من الوصيّة؟ فوقّع عليه السلام: جائز للميّت ما أوصى به على ما أوصى به إن شاء الله.

(٤٧)

باب ماورد فيمن أوصى بثلث ماله لعبده

۷۲٦ ۲٥٤۷۷ (۱) **الدعائم** ۳٦۲/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: من أوصى بثلث ماله لعبده فإنّه يقوّم، فإن كان الثلث أقلّ من قيمة العبد بقدر ربع القيمة استسعى العبد في الباقي، وإن كان الثلث أكثر من قيمته أعتق العبد ودفع إليه الفضل، وإن لم يعتق بالقيمة من الثلث إلّا دون السدس لم تكن له وصيّة.

(٤٨)

باب أنّ المكاتب إن أوصى أو اوصي له صحّت بقدر ما اعتق منه

۷۲۷ ۲٥٤۷۸ (۱) **كافي** ۲۸/۷: **تهذيب** ۲۲۳/۹: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران عن **فقيه** ١٦٠/٤: عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام (قال: قضى أمير المؤمنين عليه السلام

---

۱. في مواليه ومواليّاته ـ فقيه ـ ولمواليّاته ـ يب.

ـ فقيه ـ يب ج ٨) في مكاتب كانت تحته امرأة حرّة، فأوصت له عند موتها بوصيّة فقال أهل الميراث:[1] لا تجوز[2] وصيّتها له انّه مكاتب لم يعتق (ولا يرث ـ كا ـ يب) فقضى أنّه[3] يرث بحساب ما أعتق منه ويجوز له من الوصيّة بحساب ما أعتق منه وقضى عليه السلام في مكاتب أوصى (له ـ فقيه ـ كا) بوصيّة وقد قضى نصف ما عليه، فأجاز (له ـ فقيه) نصف الوصيّة وقضى عليه السلام في مكاتب قضى ربع ما عليه، فأوصى له بوصيّة، فأجاز (له ـ فقيه ـ يب ٨) ربع الوصيّة، وقال عليه السلام في رجل (حرّ ـ كا ـ يب ج ٨) أوصى لمكاتبة[4]، وقد قضت سدس ما كان عليها فأجاز لها بحساب ما أعتق منها. **تهذيب ٢٧٥/٨**: البزوفري عن أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمّد عن عبدالرّحمٰن بن أبي نجران مثله سنداً ونحوه متناً الّا انّه أسقط قوله (وقضى في مكاتب أوصى له بوصيّة وقد قضى نصف ما عليه فأجاز نصف الوصيّة) وزاد (وقضى في وصيّة مكاتب قد قضى بعض ما كوتب عليه ان يجاز من وصيّته بحساب ما أعتق منه).

٧٢٨ ٢٥۴٧٩ (٢) **الدّعائم ٣٦٢/٢**: عن عليّ عليه السلام أنّه سئل عن وصيّة المكاتب والوصيّة له فقال: يجوز منها بقدر ما عتق منه.

٧٢٩ ٢٥۴٨٠ (٣) **تهذيب ٢٢٣/٩**: الحسين بن سعيد عن يوسف بن عقيل عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال: قضى أمير المؤمنين عليه السلام في مكاتب قضى بعض ما كوتب عليه أن يجاز من وصيّته بحساب ما أعتق منه، وقضى في مكاتب قضى نصف ما عليه فأوصى بوصيّة فأجاز نصف الوصيّة، وقضى في مكاتب قضى ثلث ما عليه وأوصى بوصيّة فأجاز ثلث الوصيّة.

٧٣٠ ٢٥۴٨١ (۴) **تهذيب ٢٢٣/٩**: عنه عن النّضر بن سويد عن أبان بن عثمان عمّن حدّثه عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال: في مكاتب أوصى بوصيّة وقد قضى الّذي كوتب عليه إلّا شيئاً يسيراً فقال: يجوز بحساب ما أعتق منه.

---

١. المرأة ـ يب ج ٨. ٢. لا نجيز ـ كا ـ يب ج ٩. ٣. بأنّه ـ كا.
۴. لمكاتبته ـ فقيه ـ خ يب.

(۴۹)

باب أنّ من دبّر عبده أو أوصى بعتقه وعليه تحرير رقبة في كفّارة لم يُجزِ عنه ذلك

۷۳۱ ۲۵۴۸۲ (۱) تهذيب ۲۲۵/۹: عليّ بن الحسن بن فضّال عن عبد الرّحمن ابن أبي نجران عن عبدالله بن سنان قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل جعل لعبده العتق إنْ حدث به الحدث فمات الرّجل وعليه تحرير رقبة واجبة في كفّارة يمين أو ظهار أيجزي عنه أن يعتق عنه في تلك الرّقبة الواجبة عليه فقال لا.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۵۰)

باب حكم من أوصى بمال لآل محمّد ﷺ
أو بمال قليل لولد فاطمة ﷺ

۷۳۲ ۲۵۴۸۳ (۱) كافی ۵۸/۷: تهذيب ۲۳۳/۹: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن فقيه ۱۷٤/٤: (محمّد ـ فقيه) ابن أبي عمير عن حمّاد بن عثمان عن أبي عبدالله ﷺ قال: أوصى رجل بثلاثين ديناراً لولد فاطمة ﷺ قال: فأتى بها الرّجل (إلى ـ كا) أبي عبدالله[۱] ﷺ فقال أبو عبدالله ﷺ: ادفعها إلى فلان شيخ من ولد فاطمة ﷺ وكان معيلاً مقلّاً فقال له الرّجل: إنّما أوصى بها الرّجل لولد فاطمة ﷺ فقال أبو عبدالله ﷺ: انّها لا تقع من ولد فاطمة ﷺ وهي تقع من هٰذا الرّجل (و ـ كا ـ فقيه) له عيال[۲].

۷۳۳ ۲۵۴۸۴ (۲) كافی ۵۸/۷: تهذيب ۲۳۳/۹: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن فقيه ۱۷٤/٤: عليّ بن مهزيار عن أحمد بن حمزة قال: قلت له: انّ في بلدنا ربّما أوصى بالمال لآل محمّد ﷺ فيأتوني[۳] به فأكره أن أحمله إليك حتّى أستأمرك فقال: لا تأتني به ولا تعرّض له[۴].

(۵۱)

باب انّ من أوصى لغير الوارث من صغير
أو كبير بالمعروف فقد جازت وصيّته

۷۳٤ ۲۵۴۸۵ (۱) تفسير العيّاشيّ ۷٦/۱: عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال: من أوصى بوصيّة لغير الوارث من صغير أو كبير بالمعروف غير المنكر فقد جازت وصيّته.

---

۱. أبا عبدالله ـ يب ـ فقيه.
۲. والظّاهر أنّ المراد أنّه يكفي اعطاؤك بواحد من ولد فاطمة ﷺ.
۳. فيأتون ـ يب.
٤. يمكن أن يكون النّهي للتّقيّة أو لأمر خاصّ بينه وبين الرّاوي.

باب ۵۰[1]

حکم وصیت برای آل محمدﷺ و فرزندان فاطمهﷺ

۷۳۲ (۱) حماد بن عثمان گوید: «شخصی سی دینار برای فرزندان فاطمهﷺ وصیت کرد و شخصی آنها را نزد امام صادقﷺ آورد. امامﷺ فرمود: آنها را به فلان پیرمرد از فرزندان فاطمهﷺ بده و او عیالوار و تهیدست بود.

آن مرد گفت: همانا آن مرد آنها را برای فرزندان فاطمهﷺ وصیت کرده است.

امامﷺ فرمود: آنها به [همه] فرزندان فاطمهﷺ داده نمی‌شود، بلکه به این مرد عیالوار داده می‌شود.»

۷۳۳ (۲) احمد بن حمزه گوید: «به امامﷺ گفتم: در شهر ما گاهی مالی برای آل محمد وصیت می‌شود و آن را نزد من می‌آورند و من دوست ندارم آن را بدون اجازه شما نزدتان بیاورم. امامﷺ فرمود: آن را نزد من نیاور و به آن کاری نداشته باش.»

باب ۵۱

حکم وصیت برای غیر وارث

۷۳۴ (۱) محمد بن قیس از امام باقرﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برای غیر وارث ـ از کوچک و بزرگ ـ چیزی را به طور معروف (غیر منکر) وصیت کند وصیتش موثر است.»

---

۱. باب ۴۵ تا ۴۹ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان حذف شد.

(٥٢)

باب حكم الوصيّة بإخراج الولد من الميراث

٧٣٥ ٢٥٤٨٦ (١) تهذيب ٩/٢٣٥: استبصار ٤/١٣٩: محمّد بن يعقوب عن كافي ٧/٦١: الحسين بن محمّد الأشعريّ عن معلّى (بن محمّد ـ كا) عن فقيه ٤/١٦٢: الحسن بن عليّ الوشّاء عن محمّد بن يحيى[١] عن وصيّ عليّ بن السّريّ قال: قلت لأبي الحسن (موسى ـ كا ـ يب ـ صا) عليه السلام إنّ عليّ بن السريّ توفّي، فأوصى إليّ فقال رحمه الله قلت وانّ ابنه جعفراً[٢] وقع على امّ ولد له، فأمرني أن أخرجه من الميراث (قال ـ كا ـ يب ـ صا): فقال لي: أخرجه (من الميراث ـ كا) فإن[٣] كنت صادقاً فسيصيبه خبل[٤] قال: فرجعت فقدّمني إلى أبي يوسف القاضي فقال له: ـ أصلحك الله ـ أنا جعفر بن عليّ بن السريّ، وهٰذا وصيّ أبي، فمره فليدفع[٥] إليّ ميراثي (من أبي ـ يب كا فقيه) فقال (أبو يوسف القاضي ـ كا) لي ما تقول فقلت (له ـ كا ـ يب): نعم. هٰذا جعفر بن عليّ بن السريّ وأنا وصيّ عليّ بن السريّ قال فادفع إليه ماله فقلت: (له ـ فقيه) أريد أن أكلّمك قال: فادن[٦] (إليّ ـ كا) فدنوت حيث لا يسمع أحد كلامي فقلت[٧] له: هٰذا وقع على امّ ولد لأبيه، فأمرني أبوه، وأوصى إليّ أن أخرجه من الميراث ولا اورّثه شيئاً، فأتيت موسى بن جعفر عليه السلام بالمدينة، فأخبرته وسألته، فأمرني أن أخرجه من الميراث ولا اورّثه شيئاً، فقال: الله! انّ أبا الحسن عليه السلام أمرك؟ قال قلت: نعم. (قال ـ كا) فاستحلفني ثلاثاً، ثمّ قال (لي ـ كا ـ فقيه) أنفذ ما أمرك (به أبو الحسن عليه السلام ـ كا) فالقول قوله قال الوصيّ: فأصابه الخبل بعد ذٰلك قال أبو محمّد الحسن بن عليّ الوشّاء: رأيته بعد ذٰلك (وقد أصابه الخبل ـ كا ـ يب). كشف الغمّة ٢/٢٤٠: من كتاب الدّلائل عن الوشّاء قال:

---

١. ومحمّد بن يحيى ـ كا. ٢. جعفر بن عليّ ـ كا. ٣. وإن ـ خ.
٤. الخبل: فساد الأعضاء حتّى لا يدري كيف يمشي (لسان العرب: ١١/١٩٧).
٥. أن يدفع ـ فقيه ـ فيدفع ـ صا. ٦. فادنه ـ يب ـ صا. ٧. وقلت ـ خ.

باب ۵۲

حکم محروم کردن فرزند از میراث

(۱) وصیّ علي بن سرّی گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: علی بن سرّی درگذشت و مرا وصیّ خود قرار داد. ۷۳۵

امام ﷺ فرمود: خداوند او را رحمت کند!

گفتم: فرزندش ـ جعفر ـ با کنیز فرزنددار پدرش آمیزش کرد و او به من دستور داد وی را از ارث محروم کنم.

امام ﷺ فرمود: او را از میراث محروم کن. اگر تو راست بگویی بدن او به زودی لَخت و بی‌حس خواهد شد. وقتی بازگشتم او مرا نزد ابو یوسف قاضی برد و به وی گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد! من جعفر بن علی بن سرّی هستم و این شخص وصی پدرم هست به او دستور بده تا میراث پدرم را به من بدهد.

ابو یوسف به من گفت: او چه می‌گوید؟

گفتم: آری این جعفر بن علی بن سرّی است و من نیز وصی پدرش هستم.

ابو یوسف گفت: پس مالش را به وی بپرداز.

گفتم: می‌خواهم خصوصی با تو صحبت کنم.

ابو یوسف گفت: نزدیک من بیا. من نیز نزدیک رفتم به طوری که هیچ‌کس سخنم را نمی‌شنید و به وی گفتم: این مرد با کنیزِ فرزنددار پدرش آمیزش کرده و پدرش به من دستور داده و وصیت کرده که از میراث محرومش کنم و از ارث چیزی به وی نپردازم. من در مدینه نزد موسی به جعفر ﷺ رفتم و ماجرا را برای وی گفتم و از او سؤال کردم او به من دستور داد که از میراث بیرونش کنم و چیزی به وی نپردازم. ابو یوسف گفت: تو را به خدا سوگند! آیا ابوالحسن به تو دستور داد؟

گفتم: آری. وی سه مرتبه مرا سوگند داد و آن‌گاه گفت: آنچه ابو الحسن به تو دستور داد عمل کن که سخنِ حق، سخن اوست.

وصیّ گوید: پس از آن اعضای بدن وی لَخت و شل شد.

حسن بن علی وشّا گوید: من درحالی که بدنش لَخت شده بود او را مشاهده کردم».

حدّثني محمّد بن يحيى عن وصيّ عليّ بن السريّ قال: قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام وذكر نحوه. (قال الشيخ رحمه الله: هٰذا الحكم مقصور على هٰذه القضيّة لا يتعدّىٰ به إلى غيرها لأنّه لا يجوز أن يخرج الرّجل من الميراث المستحقّ بنسب شائع بقول الموصى، وأمره أن يخرج من الميراث إذا كان نسبه ثابتاً ظاهراً وميلاده مشهوراً).

٧٣٦ (٢) كافي ٦٤/٧: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) تهذيب ٢٣٦/٩: استبصار ١٣٩/٤:
٣٥٤٨٧ فقيه ١٦٣/٤: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب ـ صا ـ فقيه) عن عبدالعزيز بن المهتدي (عن جدّه) عن محمّد بن الحسين ـ كا) عن سعد بن سعد (أنّه ـ كا) قال: سألته ـ يعني أباالحسن الرّضا عليه السلام ـ عن رجل كان له ابن يدّعيه، فنفاه وأخرجه[1] من الميراث، وأنا وصيّه فكيف أصنع؟ فقال: (يعني الرّضا ـ كا) عليه السلام: لزمه الولد لاقراره[2] بالمشهد لا يدفعه الوصيّ عن شيء قد علمه.

ويأتي في رواية القميّ (١١) من باب (٦١) وجوب انفاذ الوصيّة ما يدلّ على ذلك.

(٥٣)

باب أنّ من أوصى بمال للكعبة يدفع إلى المحتاجين من زوّارها

وتقدّم في أحاديث باب (١٩) مصرف ما جعل للكعبة من أبواب بدؤ المشاعر وفضلها ـ ج ١٢: ما يدلّ علىٰ ذٰلك.

(٥٤)

باب حكم من أوصىٰ بمال للحجّ والعتق والصّدقة فلم يبلغ

٧٣٧ (١) كافي ١٩/٧: تهذيب ٢٢١/٩: استبصار ١٣٥/٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن فقيه
٣٥٤٨٨ ١٥٦/٤: (محمّد ـ فقيه) ابن أبي عمير عن معاوية بن عمّار قال: أوصت إليّ امرأة من أهلي[3]

---

١. ثمّ أخرجه ـ صا. ٢. باقراره ـ كا. ٣. أهل بيتي بمالها ـ فقيه.

مرحوم شیخ طوسی﵀ می‌فرماید: «این حکم مخصوص به همین مورد است و به موارد دیگر سرایت داده نمی‌شود ؛ زیرا جایز نیست انسان را به دلیل سخن موصی و دستور وی از میراثی محروم کرد که او به خاطر نَسَب مشهوری استحقاق آن را دارد، در صورتی که نَسَب وی ثابت و آشکار باشد و ولادتش مشهور باشد.»

۷۳۶ (۲) سعد بن سعد گوید: «از امام رضا﵇ سؤال کردم: شخصی فرزندی دارد که آن را به خود منسوب می‌کرد، آن‌گاه او را از خود نفی و از میراث محرومش کرد و من وصی او هستم، چه کار کنم؟

امام﵇ فرمود: به دلیل اقرار وی در حضور مردم، فرزند برای او لازم است و وصیّ به دلیل چیزی که خود می‌داند، او را از میراث محرومش نمی‌کند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یازدهم از باب شصت و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۵۳

حکم پرداخت مال وصیت شده برای کعبه به زائران آن

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نوزدهم از ابواب مشاعر مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۵۴

حکم کافی نبودن مال وصیت شده برای عتق، حج و صدقه

۷۳۷ (۱) معاویة بن عمار گوید: «زنی از بستگان من ثلث مالش را به من وصیت کرد و دستور داد با آن از جانب وی برده‌ای آزاد و حجی انجام و صدقه داده شود ولی به همه آنها نرسید. از این رو از ابو حنیفه سؤال کردم.

بثلث مالها وأمرت أن يعتق (عنها ـ فقيه) ويحجّ ويتصدّق فلم يبلغ ذلك، فسألت أبا حنيفة (عنها ـ كا ـ يب ـ صا) فقال: تجعل أثلاثاً، ثلثاً في العتق وثلثاً في الحجّ وثلثاً في الصّدقة، فدخلت على أبي عبدالله عليه السلام فقلت (له ـ فقيه) انّ امرأة من أهلي ماتت، وأوصت إليّ بثلث مالها، وأمرت أن يعتق عنها ويتصدّق (عنها ـ فقيه) ويحجّ عنها، فنظرت فيه فلم يبلغ، فقال: ابدأ بالحجّ فإنّه فريضة من فرائض الله عزّوجلّ ويجعل[1] مابقي طائفة في العتق[2] وطائفة في الصّدقة، فأخبرت أبا حنيفة بقول أبي عبدالله عليه السلام فرجع عن قوله وقال بقول أبي عبدالله عليه السلام.

تهذيب ۲۱۹/۹: **استبصار** ۱۳۵/٤: **كافي** ۱۸/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه (ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً ـ معلّق في كا) عن ابن أبي عمير عن **معاوية بن عمّار** (عن أبي عبدالله عليه السلام ـ صا) في امرأة أوصت بمال في عتق وصدقة وحجّ فلم يبلغ قال: ابدأ بالحجّ فإنّه مفروض، فإن بقي شيء فاجعله[3] في الصّدقة طائفة وفي العتق طائفة. **فقيه** ۱۵۹/٤: روى **معاوية بن عمّار** عن أبي عبدالله عليه السلام قال في امرأة (وذكر مثله).

(۲) **كافي** ٦۳/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن يحيى قال: حدّثني **معاوية بن عمّار** قال: ماتت أخت مفضّل بن غياث فأوصت بشيء من مالها الثّلث في سبيل الله، والثّلث في المساكين، والثّلث في الحجّ، فإذا هو لا يبلغ ما قالت، فذهبت أنا وهو إلى ابن أبي ليلى، فقصّ عليه القصّة فقال اجعل ثلثاً في ذا، وثلثاً في ذا، وثلثاً في ذا فأتينا ابن شبرمة فقال أيضاً كما قال ابن أبي ليلى، فأتينا أبا حنيفة، فقال كما قالا، فخرجنا إلى مكّة فقال لي: سل أبا عبدالله ـ ولم تكن حجّت المرأة ـ فسألت أبا عبدالله عليه السلام فقال لي ابدأ بالحجّ فإنّه فريضة من الله عليها، وما بقي فاجعل بعضاً في ذا، وبعضاً في ذا، قال: فتقدّمت، فدخلت المسجد، فاستقبلت أبا حنيفة وقلت له: سألت جعفر بن محمّد عن الّذي سألتك عنه فقال لي: ابدأ بحقّ الله أوّلاً فإنّه فريضة عليها وما بقي فاجعله بعضاً في ذا، وبعضاً في ذا، فوالله ما قال لي خيراً ولا شرّاً، وجئت إلى حلقته وقد طرحوها[4] وقالوا: قال أبو حنيفة ابدأ بالحجّ فإنّه فريضة من الله عليها، قال: قلت: هو بالله كان كذا وكذا؟ فقالوا: هو أخبرنا هذا. ۷۳۸ ۲۵۴۸۹

---

۱. واجعل ـ فقيه.
۲. واسقط في يب قوله طائفة في العتق ـ والظّاهر انّه سهو من النّسّاخ.
۳. فاجعل ـ صا.
٤. أي وضعوها مورداً للانظار وتكلّموا فيها.

وی گفت: آن را به سه بخش تقسیم کن، ثلث برای عتق، ثلث برای حج و ثلث برای صدقه. آن‌گاه نزد امام صادق ﷺ رفتم و گفتم: زنی از بستگانم درگذشت و ثلث مالش را به من وصیت کرد و دستور داد که با آن از جانب وی برده‌ای آزاد کنم و صدقه بدهم و حج انجام دهم وقتی بررسی کردم، مشاهده کردم به همه آنها نمی‌رسد.

امام ﷺ فرمود: از حج آغاز کن ؛ چرا که آن فریضه‌ای از فرایض خداوند است و بخشی از باقیمانده آن را در راه عتق و بخش دیگر را در صدقه مصرف کن.

وقتی سخن امام ﷺ را برای ابو حنیفه بازگو کردم، از نظر خود به نظر امام ﷺ بازگشت.»

معاویة بن عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ زنی که مالی را برای عتق، صدقه و حج وصیت کرد و برای آنها کافی نبود فرمود: «از حج آغاز کن، چرا که آن واجب است آن‌گاه اگر چیزی از آن باقی ماند بخشی از آن را در صدقه و بخش دیگر را در عتق مصرف کن.»

۷۳۸ (۲) معاویة بن عمار گوید: «خواهر مفضّل بن غیاث در گذشت و ثلث مالش را در راه خدا، ثلث را برای بینوایان و ثلث را برای انجام حج وصیت کرد ولی آن مقدار برای حج کافی نبود و خودش حج انجام نداده بود، از این رو من و مفضل نزد ابن ابی لیلی رفتیم. وی ماجرا را بازگو کرد و ابن ابی لیلی گفت: برای هرکدام ثلث از آن را مصرف کن.

از آنجا نزد ابن شبرمه رفتیم. او نیز همان نظر ابن ابی لیلی را بیان کرد. سپس نزد ابو حنیفه رفتیم و او نیز همان نظر را تکرار کرد. آن‌گاه به مکه رفتیم. مفضل گفت از امام صادق ﷺ سؤال کن. وقتی از امام صادق ﷺ سؤال کردم، فرمود: از حج آغاز کن، زیرا آن فریضه‌ای است از جانب خدا بر عهدهٔ آن زن و بخشی از باقیمانده را برای این مصرف کن و بخشی را برای آن.

پس از بازگشت از سفر حج در مسجد نزد ابو حنیفه رفتم و به وی گفتم: سوالی را که از تو پرسیدم از جعفر بن محمد ﷺ نیز سؤال کردم وی فرمود: نخست از حقّ خداوند آغاز کن، زیرا آن فریضه‌ای است بر عهدهٔ وی و بخشی از باقیمانده آن را در این مصرف کن و بخشی را در آن.

وقتی این سخن را به ابو حنیفه گفتم، به خدا سوگند سکوت کرد و نه سخن نیکی بر زبان آورد و نه سخن زشتی. از آنجا به مجلس درس ابو حنیفه رفتم. مشاهده کردم شاگردان وی دربارهٔ این مساله بحث می‌کنند و می‌گویند: ابو حنیفه گفت: از حج آغاز کن، زیرا آن فریضه‌ای است از جانب خدا بر عهدهٔ وی.

من گفتم: به خدا سوگند نظر ابو حنیفه این‌چنین بود.

آنها گفتند: خودش این‌گونه به ما گفت.»

٧٣٩ (٣) فقه الرّضا ﷺ ٣٠٠: وإن أوصى بثلث ماله في حجّ وعتق وصدقة تمضي وصيّته وإن
٢٥٤٩٠
لم يبلغ ثلث ماله ما يحجّ عنه، ويعتق به ويتصدّق منه بدئ بالحجّ فإنّه فريضة وما بقي جعل في عتق أو صدقة إن شاء الله. **المقنع** ١٦٤: فإن أوصى بثلث ماله (وذكر نحوه إلّا أنّ فيه: بعضه في العتق وبعضه في الصّدقة) بدل قوله (في عتق أو صدقة).

٧٤٠ (٤) الدّعائم ٣٥٧/٢: عن أبي جعفر وأبي عبدالله صلوات الله عليهما أنّهما قالا: من
٢٥٤٩١
أوصى بوصايا ذكر فيها العتق فإنّها تخرج من ثلثه، ويبدأ بالعتق، ويكون ما فضل في الوصايا قال جعفر بن محمّد ﷺ: وكذٰلك إن أوصى بأن يحجّ عنه من لم يكن حجّ فإنّه يبدأ بالحجّ على سائر الوصايا.

وتقدّم في أحاديث باب (٧) انّ الحجّ أفضل من العتق والصّدقة من أبواب فضائل الحجّ ـ ج ١٢: ما يناسب ذلك. وفي رواية الحلبيّ (٢) من باب (١٩) أنّ من أوصى بمال ليحجّ به أو يوضع في فقراء ولد فاطمة ﷺ من أبواب النّيابة في الحجّ ج ١٢ قوله ﷺ: إن كانت عليها حجّة مفروضة فان ينفق ما أوصت به في الحجّ أحبّ إليّ من أن يقسّم في غير ذٰلك. وفي غير واحد من أحاديث باب (٥) انّ من أوصى بأكثر من الثّلث بطلت الوصيّة في الزّايد من أبواب الوصايا ـ ج ٢٤: ما يناسب الباب. ويأتي في باب (٧٠) انّ من أوصى بمال لأمور متعدّدة فلم يبلغ يبدء بأوّل ما سمّاه مٰالَهُ مناسبة بذٰلك.

(٥٥)

باب حكم المال الّذي يوصى به في سبيل الله

٧٤١ (١) كافي ١٥/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن تهذيب ٢٠٣/٩: استبصار
٢٥٤٩٢
١٣٠/٤: (أحمد بن ـ يب ـ صا) فقيه ١٥٣/٤: محمّد بن عيسى عن محمّد بن سليمان عن الحسين بن عمر قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: انّ رجلاً أوصى إليّ بشيء في السّبيل[١] فقال (لي ـ يب ـ فقيه) اصرفه في الحجّ قال: قلت (له ـ كا ـ يب ـ صا) أوصى إليّ في السّبيل قال (لي ـ يب):

١. سبيل الله ـ فقيه.

(۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و اگر ثلث مالش را برای حج، عتق و صدقه وصیت کند، وصیتش صحیح است و اگر ثلث مالش به حج و عتق و صدقه نرسید، نخست از حج آغاز می‌شود و باقیمانده آن برای عتق یا صدقه قرار داده می‌شود. انشاءالله.» ۷۳۹

در کتاب المقنع نیز این عبارت آمده است، با این تفاوت که پایان آن چنین است: «و بخشی از باقیمانده آن برای عتق و بخشی برای صدقه قرار داده می‌شود.»

(۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس به کارهایی وصیت کند که یکی از آنها عتق است، آن وصیت‌ها از ثلث وی خارج و از عتق آغاز و باقیمانده آن در سایر وصایا مصرف می‌شود. ۷۴۰

امام صادق علیه السلام فرمود: به همین صورت اگر کسی که حج انجام نداده وصیت به حج کند در این صورت پیش از سایر وصیت‌ها نخست از حج آغاز می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم از ابواب فضایل حج مناسب با این بحث هست و در روایت دوم از باب نوزدهم از ابواب نیابت در حج فرموده امام علیه السلام که: «اگر بر عهدهٔ آن زن حج واجب است، پس در صورتی که آنچه را وصیت کرده برای حج مصرف شود نزد من محبوب‌تر است از این‌که در راه‌های دیگر هزینه شود.»

در بسیاری از روایات باب پنجم از ابواب وصایا مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در باب هفتاد مناسب آن خواهد آمد.

باب ۵۵

حکم وصیت در راه خدا

(۱) حسین بن عمر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به من وصیت کرده که مالی را در راه خدا مصرف کنم. ۷۴۱

امام علیه السلام فرمود: در راه حج مصرف کن.

گفتم: به من وصیت کرده که در راه خدا مصرف کنم.

امام علیه السلام فرمود: برای حج مصرف کن.

اصرفه في الحجّ (قال: فقلت له أوصى إليّ في السّبيل فقال ـ يب ـ صا): (اصرفه في الحجّ ـ يب) (فإنّي ـ كا ـ يب ـ فقيه) لا أعلم شيئاً[1] من سبيله أفضل من الحجّ. **المعاني ١٦٧**: أبي ﷺ قال: حدّثني محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن العبيدي عن محمّد بن سليمان البصري: عن الحسين بن عمر قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ انّ رجلاً (وذكر نحو ما في كا). **تفسير العيّاشي ٩٥/٢**: عن الحسن بن محمّد قال: قلت: لأبي عبدالله ﷺ: انّ رجلاً أوصى لي في سبيل الله (وذكر نحو ما في كا).

٧٤٢ ٢٥٤٩٣ (٢) **الهداية ٨١**: وسئل الصّادق ﷺ عن رجل أوصى بماله في سبيل الله قال: سبيل الله شيعتنا. وروى أنّه قال: اصرفه في الحجّ فإنّي لا أعرف سبيلاً من سبله أفضل من الحجّ.

٧٤٣ ٢٥٤٩٤ (٣) **فقه الرّضا ﷺ ٢٩٩**: فإن أوصى بمال[2] في سبيل الله ولم يسمّ السّبيل فإن شاء جعله لإمام المسلمين، وإن شاء جعله في حجّ، أو فرّقه على قوم مؤمنين. **المقنع ١٦٤**: وإذا أوصى الرّجل (وذكر نحوه إلّا أنّه أسقط قوله: ولم يسمّ).

٧٤٤ ٢٥٤٩٥ (٤) **كافي ١٥/٧**: محمّد بن جعفر الرّزّاز عن محمّد بن عيسى ومحمّد بن يحيى عن **تهذيب ٢٠٤/٩**: **استبصار ١٣٠/٤**: محمّد بن أحمد (بن يحيى ـ يب ـ صا) عن **فقيه ١٥٣/٤**: محمّد بن عيسى بن عبيد عن الحسن بن راشد قال: سألت (أباالحسن ـ فقيه ـ المعاني) العسكري ﷺ بالمدينة عن رجل أوصى بمال[3] في سبيل الله فقال: سبيل الله شيعتنا. **المعاني ١٦٧**: حدّثنا أبي ﷺ قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ عن محمّد بن عيسى بن عبيد (مثله سنداً ومتناً). **تفسير العيّاشي ٩٤/٢**: عن الحسن بن راشد قال: سألت العسكري ﷺ (وذكر مثل ما في كا). **الهداية ٨١**: سئل (الصّادق ﷺ) عن رجل (وذكر مثله). (قال الشيخ ﷺ في (يب): ذكر أبو جعفر ابن بابويه ﷺ الوجه في الجمع بين هذا الخبر والخبر الّذي قال فيه سبيل الله الحجّ أنّ المعنى في ذلك أن يعطى المال لرجل من الشّيعة ليحجّ به فيكون قد انصرف في الوجهين معاً وسلمت الأخبار من التّعارض وهذا وجه حسن).

---

١. سبيلاً من سبله ـ فقيه. ٢. بماله ـ ك. ٣. بماله ـ المعاني ـ الهداية.

(گفتم: به من وصیت کرده، در راه خدا هزینه کنم.

امام‌ﷺ فرمود: در راه حج هزینه کن) چرا که من چیزی را در راه خدا برتر از حج نمی‌شناسم.»
این روایت از حسن بن محمد نیز نقل شده است.

۷۴۲ (۲) در کتاب الهدایه روایت می‌شود که از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال شد که مالش را در راه خدا وصیت کرده است. امام‌ﷺ فرمود: «راه خدا شیعیان ما هستند و روایت شده که امام فرمود: در راه حج مصرف کن؛ چرا که من راهی از راه‌های خدا را برتر از حج نمی‌شناسم.»

۷۴۳ (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر مالی را برای صرف در راه خدا وصیت کند و نامی از آن راه به میان نیاورد، اگر بخواهد آن را برای امام مسلمانان قرار می‌دهد و اگر بخواهد در راه حج مصرف یا میان گروهی از مؤمنان تقسیم می‌کند.» در کتاب المقنع نیز نظیر این عبارت با تفاوت اندکی آمده است.

۷۴۴ (۴) حسن بن راشد گوید: «در مدینه از امام هادی‌ﷺ سؤال کردم: شخصی مالی را برای صرف در راه خدا وصیت می‌کند.

امام‌ﷺ فرمود: راه خدا شیعیان ما هستند.»

در کتاب الهدایه این روایت از امام صادق‌ﷺ نقل شده است.

مرحوم شیخ طوسی‌ﷺ در کتاب التهذیب می‌فرماید: «مرحوم صدوق‌ﷺ گوید: راه جمع میان این روایت و روایتی که در آن راه خدا را حج معرفی می‌کند این است که آن مال به یکی از شیعیان داده شود تا با آن حج گزارد. در این صورت در هر دو راه مصرف و تعارض میان روایات نیز بر طرف شده است.

و این راه نیکویی است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۷۴۵ (۵) كافي ۱۴/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۰۲/۹: استبصار ۱۲۸/۴:
۲۵۴۹۶
فقيه ۱۴۸/۴: سهل بن زياد عن محمّد بن الوليد عن يونس بن يعقوب أنّ رجلاً كان (يكون ـ يب) بهمدان[۱] ذكر أنّ أباه مات وكان لا يعرف هٰذا الأمر فأوصى بوصيّة عند الموت وأوصى أن يعطى شيء[۲] في سبيل الله فسئل عنه أبو عبدالله عليه السلام كيف يفعل به؟ وأخبرناه أنّه كان لا يعرف هٰذا الأمر (فأوصى بوصيّة عند الموت ـ فقيه) فقال: لو أنّ رجلاً أوصى إليّ أن أضع (ماله ـ فقيه) في يهوديّ أو نصرانيّ لوضعته فيهم[۳]. انّ الله عزّوجلّ يقول: ﴿فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعۡدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثۡمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ (إنّ الله سميع عليم ـ فقيه)﴾ فانظروا إلى من يخرج إلى هٰذا الوجه[۴] ـ يعني ـ (بعض ـ خ ل كا) الثّغور، فابعثوا به إليه.

۷۴۶ (۶) كافي ۱۵/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۰۳/۹: استبصار ۱۳۱/۴: أحمد بن
۲۵۴۹۷
محمّد (بن عيسى ـ كا يب) عن عليّ بن الحكم عن حجّاج الخشّاب عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن امرأة أوصت إليّ بمال أن يجعل في سبيل الله فقيل لها: تحجّ[۵] به؟ فقال:[۶] اجعله في سبيل الله فقالوا لها: فنعطيه آل محمّد صلى الله عليه وآله؟ قالت: اجعله في سبيل الله فقال أبو عبدالله عليه السلام: اجعله في سبيل الله كما أمرت قلت: مرني كيف أجعله؟ قال: اجعله كما أمرتك، انّ الله تبارك وتعالى يقول: ﴿فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعۡدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثۡمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ﴾ أرأيتك لو أمرتك أن تعطيه يهوديّاً كنت تعطيه نصرانيّاً؟ قال: فمكثت بعد ذٰلك ثلاث سنين، ثمّ دخلت عليه فقلت له مثل الّذي قلت[۷] (له ـ يب) أوّل مرّة فسكت هنيئة، ثمّ قال: هاتها قلت من أعطيها؟ قال: عيسى شَلَقان[۸].

---

۱. بهمذان ـ كا. ۲. شيئاً ـ يب ـ صا. ۳. فيهما ـ كا.
۴. في هٰذه الوجوه ـ فقيه. ۵. نحجّ ـ صا. ۶. فقالت ـ صا.
۷. قلته ـ يب خ.
۸. شَلَقان: بفتح المعجمه واللام ثمّ القاف: لقب عيسى ابن أبي منصور، كان خيّراً فاضلاً، من وكلائه عليه السلام (انقلاً من هامش كا).

۷۴۵ (۵) یونس بن یعقوب گوید: «یکی از اهالی همدان گفت: پدرش که شناختی نسبت به ولایت نداشت، هنگام مرگ وصیت کرد که چیزی در راه خدا مصرف شود و سپس در گذشت. از امام صادق ﷺ در این‌باره سؤال شد که با آن مال چه کنند؟ و به وی گفته شد که آن مرد شناختی نسبت به ولایت نداشت (و هنگام مرگ این وصیت را کرد).

امام ﷺ فرمود: اگر شخصی به من وصیت کند که مالش را برای یهودی یا نصرانی مصرف کنم، این کار را انجام می‌دهم. خداوند باشکوه و عزت می‌فرماید: «**پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر تغییر دهندگان آن است، به راستی خداوند شنوای داناست.**»

پس کسی را بیابید که در این راه ـ یعنی مرزها ـ بیرون می‌رود و آن را برای وی بفرستید.»

۷۴۶ (۶) حجّاج خشّاب گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: زنی به من وصیت کرد که مالی را در راه خدا مصرف کنم. به وی گفته شد: آیا با آن حج انجام شود؟ وی گفت: آن را در راه خدا مصرف کن!

به وی گفتند: آیا آن را به آل محمد ﷺ بدهیم؟

گفت: آن را در راه خدا مصرف کن!

امام صادق ﷺ فرمود: آن را در راه خدا مصرف کن همان گونه که دستور داد.

گفتم: به من بفرمایید چگونه مصرف کنم؟

امام ﷺ فرمود: همانگونه که به تو دستور داد مصرف کن! خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «**پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر تغییر دهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوای آگاه است.**»

به من بگو که اگر به تو گفته بود آن را به یهودی بده آیا به نصرانی می‌دادی؟

حجّاج گوید: سه سال صبر کردم سپس نزد امام رفتم و ماجرا را بار دیگر بازگو کردم. امام ﷺ مقداری سکوت کرد و سپس فرمود: آن را بیاور.

آن را به چه کسی بدهم؟

فرمود: به عیسی شَلَقان.»[۱]

---

۱. وی عیسی بن ابی منصور است که مرد نیکوکار، بخشنده و از نمایندگان امام بود ـ م.

(٥٦)

باب أنّ المجوسىّ إذا أوصى بمال للفقراء انصرف إلى فقراء المجوس فإن صرف فى فقراء المسلمين وجب أن يصرف بقدره من مال الصّدقة إلى فقراء المجوس

٧٤٧ ٢٥٤٩٨ (١) **كافي** ١٦/٧: **تهذيب** ٢٠٢/٩: **استبصار** ١٢٩/٤: علىّ بن إبراهيم عن أبيه **فقيه** ١٤٨/٤: عن **أبي طالب** عبدالله بن الصّلت (القمىّ أنّه ـ فقيه) قال: كتب الخليل بن هاشم إلى ذى الرّئاستين ـ وهو والى نيسابور ـ أنّ رجلاً من المجوس مات و أوصى للفقراء بشىء من ماله، فأخذه قاضى نيسابور،[١] فجعله فى فقراء المسلمين، فكتب الخليل إلى ذى الرّئاستين بذلك، فسأل المأمون عن ذلك فقال: ليس عندى فى ذلك (من ـ يب ـ صا) شىء فسأل أبا الحسن عليه السلام فقال أبو الحسن عليه السلام: انّ المجوسى لم يوص لفقراء المسلمين، ولكن ينبغى أن يؤخذ مقدار ذلك المال من مال الصّدقة فيردّ على فقراء المجوس.

٧٤٨ ٢٥٤٩٩ (٢) **العيون** ١٥/٢: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانى رضي الله عنه قال: حدّثنا علىّ بن إبراهيم بن هاشم عن ياسر الخادم قال: سأل بعض القوّاد أبا الحسن الرّضا عليه السلام: (إلى أن قال): قال ياسر: وكتب من نيسابور إلى المأمون: أنّ رجلاً من المجوس أوصى عند موته بمال جليل يفرق فى الفقراء والمساكين، ففرّقه قاضى نيسابور على فقراء المسلمين فقال المأمون للرّضا عليه السلام: يا سيّدى ما تقول فى ذلك؟ فقال الرّضا عليه السلام: إنّ المجوس لا يتصدّقون على فقراء المسلمين، فاكتب إليه أن يخرج بقدر ذلك من صدقات المسلمين، فيتصدّق به على فقراء المجوس. **ويأتى** فى الباب التّالى ما يدلّ على ذلك وكذا باب (٦١) وجوب انفاذ الوصيّة على وجهها.

---

١. الوصىّ بنيسابور ـ فقيه.

باب ۵۶
حکم وصیت مجوسی به صرف مال در میان نیازمندان

۷۴۷ (۱) ابو طالب عبدالله بن صلت قمی گوید: «یکی از مجوسیانِ نیشابور مقداری از اموالش را برای نیازمندان وصیت کرد. پس از مرگش، قاضی نیشابور آن مال را گرفت و در میان تهیدستان مسلمان تقسیم کرد. خلیل بن هاشم ـ حاکم نیشابور ـ این موضوع را برای ذوالریاستین نوشت و او نیز از مامون سؤال کرد. مامون گفت: من چیزی در این باره نمی‌دانم. آن‌گاه از امام رضا ﷺ آن را سؤال کرد. امام ﷺ فرمود: مجوسی برای نیازمندانِ مسلمان وصیت نمی‌کند، شایسته است به مقدار آن مال از زکات برداشته و به تهیدستان مجوسی بازگردانده شود.»

۷۴۸ (۲) یاسر خادم گوید: «...از نیشابور به مامون نوشت: یکی از مجوسیان هنگام مرگ وصیت کرد که مال زیادی را در میان تهیدستان و بینوایان تقسیم کنند و قاضی نیشابور آن را در میان نیازمندان مسلمان تقسیم کرد.

آن‌گاه مامون به امام رضا ﷺ گفت: سرورم در این باره چه می‌فرمایید؟

امام رضا ﷺ فرمود: مجوسیان به نیازمندان مسلمان صدقه نمی‌دهند، به او بنویس که به مقدار آن مال از زکات و صدقات مسلمانان بردارد و به نیازمندان مجوسی صدقه دهد.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب شصت و یکم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۵۷)

باب جواز الوصيّة من المسلم والذمّيّ للذمّي بمال وعدم جواز دفعه إلى غيره

۷۴۹ ۲۵۵۰۰ (۱) **كافي** ۱۶/۷: **تهذيب** ۲۰۲/۹: **استبصار** ۱۲۹/۴: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن الرّيّان بن شبيب[۱] قال: أوصت ماردة لقوم نصارى فرّاشين بوصيّة فقال أصحابنا: أقسم هٰذا في فقراء المسلمين[۲] من أصحابك. فسألت الرّضا عليه السلام فقلت (له ـ يب): إنّ أختي أوصت بوصيّة لقوم نصارى، وأردت أن أصرف ذٰلك إلى قوم من أصحابنا مسلمين. فقال: أمض الوصيّة على ما أوصت به قال الله تبارك وتعالى: ﴿فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ﴾.

۷۵۰ ۲۵۵۰۱ (۲) **وسائل** ۳۴۵/۱۹: عليّ بن موسى بن طاووس في «كتاب غياث سلطان الورى» نقلاً من كتاب الحسين بن سعيد بسنده إلى محمّد بن مسلم قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل أوصى بماله في سبيل الله قال: أعطه لمن أوصى له، وإن كان يهوديّاً أو نصرانيّاً، إنّ الله يقول: ﴿فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ﴾.

۷۵۱ ۲۵۵۰۲ (۳) **وسائل** ۳۴۵/۱۹: عليّ بن موسى بن طاووس في «كتاب غياث سلطان الورى» عن الحسين بن سعيد في حديث آخر عن الصّادق عليه السلام قال: قال عليه السلام: لو أنّ رجلاً أوصى إليّ أن أضع في يهوديّ أو نصرانيّ لوضعت فيهم انّ الله يقول: ﴿فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ﴾.

۷۵۲ ۲۵۵۰۳ (۴) **تهذيب** ۳۷۲/۹: **فقيه** ۲۴۴/۴: روى الحسن بن عليّ الخزّاز عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لا يرث الكافر المسلم، وللمسلم أن يرث الكافر إلّا أن يكون المسلم قد أوصى للكافر بشيء.

۷۵۳ ۲۵۵۰۴ (۵) **تهذيب** ۲۰۴/۹: **استبصار** ۱۲۹/۴: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أبي محمّد الحسن بن عليّ الهمدانيّ عن إبراهيم بن محمّد قال: كتب أحمد بن هلال إلى أبي الحسن عليه السلام

---

۱. الصّلت ـ خ ئل.　　۲. المؤمنين ـ كا.

باب ۵۷
جواز وصیت مسلمان و ذمی برای ذمی

۷۴۹ (۱) ریّان بن شبیب گوید: «مارده برای گروهی از خادمان کلیساهای مسیحیان مالی را وصیت کرد. مسلمانان گفتند: آن را در میان تهیدستان مسلمان از دوستانت تقسیم کن.

من از امام رضا ﷺ سؤال کردم و گفتم: خواهرم برای گروهی از نصارا وصیتی کرده است و من دوست دارم آن را در میان دوستان مسلمانم مصرف کنم.

امام ﷺ فرمود: همان گونه که وصیت کرده است به وصیت عمل کن. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «همانا گناه آن به عهدهٔ تغییر دهندگان آن است.»

۷۵۰ (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که مالش را برای صرف در راه خدا وصیت کرد. امام ﷺ فرمود: به کسی بپرداز که برایش وصیت کرد، هرچند یهودی یا نصرانی باشد. خداوند می‌فرماید: «هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

۷۵۱ (۳) حسین بن سعید از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی به من وصیت کند که مالی را برای یهودی یا نصرانی مصرف کنم این کار را انجام خواهم داد. خداوند می‌فرماید: «هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییر دهندگان آن است.»

۷۵۲ (۴) ابو خدیجه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولی مسلمان می‌تواند از کافر ارث ببرد مگر آن‌که مسلمان چیزی را برای کافر وصیت کند.»

۷۵۳ (۵) احمد بن هلال از طریق نامه از امام هادی ﷺ دربارهٔ یهودی که هنگام مرگ برای هم کیشان خود وصیت کرد، سؤال کرد. امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: «آن را به سوی من بفرست و مرا آگاه کن تا آن را در راه شایسته مصرف کنم انشاءالله».

(يسأله ـ يب) عن يهوديّ مات، وأوصى لديّانهم،[1] فكتب ؑ: أوصله إليّ وعرّفني لأنفذه فيما ينبغي إن شاء الله.

٧٥٤ ٢٥٥٠٥ (٦) **تهذيب** ٢٠٥/٩ **استبصار** ١٣٠/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن محمّد بن محمّد قال: كتب عليّ بن بلال إلى أبي الحسن (عليّ بن محمّد ـ يب) ؑ: يهوديّ مات، وأوصى لديّانه بشيء أقدر على أخذه، هل يجوز أن آخذه فأدفعه إلى مواليك، أو أنفذه فيما أوصى به اليهوديّ؟ فكتب ؑ: (وذكر مثله). **فقيه** ١٧٣/٤: روى محمّد بن أحمد بن يحيى قال: حدّثنا محمّد بن عيسى عن محمّد بن محمّد قال: كتب عليّ بن بلال إلى أبي الحسن ـ يعني عليّ بن محمّد ؑ (وذكر مثله). **وتقدّم** في الباب المتقدّم ما يدلّ على ذلك. **ويأتي** في رواية ابن مسلم (١) من باب (٦١) وجوب انفاذ الوصيّة على وجهها قوله ؑ: أعطه لمن أوصى له به وإن كان يهوديّاً أو نصرانيّاً الخ. **وفي** رواية الدّعائم (٢) قولهم ؑ: من أوصى بوصيّة نفذت من ثُلثِه وإن أوصى بها ليهوديّ أو نصرانيّ أو فيما أوصى به الخ.

(٥٨)

باب جواز تفويض الموصى أمر مصرف الوصيّة إلى الوصيّ

٧٥٥ ٢٥٥٠٦ (١) **كافي** ٥٩/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى بن عبيد **تهذيب** ٢٣٣/٩: محمّد بن أحمد عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن جعفر بن عيسى قال: كتبت إلى أبي الحسن ؑ (أسأله ـ كا) في رجل أوصى ببعض ثلثه من بعد موته من غلّة ضيعة له إلى وصيّه يضع[2] (نصفه ـ كا) في مواضع سمّاها له معلومة في كلّ سنة والباقي من الثّلث يعمل فيه بما شاء ورأى الوصيّ، فأنفذ الوصيّ ما أوصى إليه من المسمّى المعلوم، وقال: في الباقي قد صيّرت لفلان كذا (ولفلان كذا، ولفلان كذا ـ كا) في كلّ سنة، وفي الحجّ كذا (وكذا ـ كا) وفي الصّدقة كذا في كلّ سنة، ثمّ بدا له في (كلّ ـ كا) ذلك فقال: قد شئت الأوّل

---

١. أي لأهل دينهم وملّتهم. ٢. يضعه ـ يب.

۷۵۴ (۶) محمد بن محمد گوید: «علی بن بلال به امام هادی ﷺ نوشت: یک نفر یهودی درگذشت و پیش از مرگ چیزی را برای هم کیشان خود وصیت کرد و من می‌توانم آن را بگیرم. آیا جایز است آن را بگیرم و به دوستداران شما بپردازم یا در راهی که یهودی وصیت کرده مصرف کنم؟

پاسخ امام ﷺ همانند روایت پیشین است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایت یکم از باب شصت و یکم فرموده امام ﷺ که: «به کسی بپرداز که برایش وصیت کرد هرچند یهودی یا نصرانی باشد...».

در روایت دوم فرموده امامان ﷺ که: «هرکس وصیتی کند، از ثلث مالش به آن عمل می‌شود. هرچند برای یهودی یا نصرانی یا در راه دیگری وصیت کند...».

باب ۵۸

جواز واگذار شدن مصرف وصیت به وصی

۷۵۵ (۱) جعفر بن عیسی گوید: «به امام رضا ﷺ نوشتم: شخصی بخشی از ثلث خود - از محصولات یکی از مزرعه‌هایش - را به وصی خود وصیت کرد که (نیمی از) آن را هر سال در کارهای معینی - که از آنها نام برد - مصرف کند و با باقیمانده ثلث هر کاری که می‌خواهد و صلاح می‌داند انجام دهد. وصیّ کارهایی را که موصی معین کرده بود انجام داد و دربارهٔ بقیه آن گفت: در هر سال به فلانی فلان مبلغ می‌پردازم (و به فلانی فلان مبلغ و...) و فلان مبلغ برای حج و هر سال فلان مبلغ صدقه می‌دهم.

ورأيت خلاف مشيّتي الأُولىٰ ورأيي، أله أن يرجع فيها[1] (و ـكا). يصيّر ماصيّر لغيرهم، أو ينقصهم، أو يدخل معهم غيرهم إن أراد ذٰلك؟ فكتب ﷺ: له أن يفعل ما شاء إلّا أن يكون كتب كتاباً على نفسه.

۷۵۶ ۲۵۵۰۷ (۲) كافي ۶۲/۷: تهذيب ۲۳۶/۹: عليّ (بن إبراهيم ـكا) عن أبيه عن فقيه ۱۷۲/۴: ابن أبي عمير عن عمّار بن مروان قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: انّ أبي حضره الموت فقيل[2] له: أوص فقال: هٰذا ابني ـ يعني ـ عمر[3] فما صنع فهو جائز، فقال (له ـكا يب) أبو عبدالله ﷺ: فقد أوصى أبوك وأوجز (قال ـ فقيه) قلت: فإنّه أمر (وأوصى ـ فقيه) لك بكذا وكذا؟ فقال: أجره[4] قلت: فأوصى بنسمة مؤمنة عارفة، فلمّا أعتقناه بان (لنا ـكا ـ يب) أنّه لغير رشدة[5] فقال قد أجزأت عنه (كا ـ فقيه ـ إنّما مثل ذٰلك مثل رجل اشترى أضحيّة على أنّها سمينة، فوجدها مهزولة فقد أجزأت عنه).

(۵۹)

باب حكم ما لو أوصى أحد ببنوّة غلام وعتق غلام فاعتقل لسانه ولم‌يعيّنهما

۷۵۷ ۲۵۵۰۸ (۱) تهذيب ۱۷۱/۹: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن زكريّا المؤمن عن يونس عن أبي حمزة الثّمالي قال: قال: إنّ رجلاً حضرته الوفاة، فأوصى إلى ولده: غلامي يسار هو ابني، فورّثوه مثل مايرث أحدكم، وغلامي يسار فاعتقوه فهو حرّ فذهبوا يسألونه أيّما يعتق؟ وأيّما يورث؟ فاعتقل لسانه، قال: فسألوا النّاس، فلم يكن عند أحد جواب، حتّىٰ أتوا أبا عبدالله ﷺ، فعرضوا المسألة عليه قال: فقال: معكم أحد من نسائكم قال: فقالوا: نعم معنا أربع أخوات لنا، ونحن أربعة أُخوة قال: فاسألوهنّ أيّ الغلامين كان يدخل عليهنّ؟ فيقول أبوهنّ: لا تستترن منه، فإنّما هو أخوكنّ، قالوا: (قلن ـ ظ) نعم كان

---

۱. فيه ـ يب. ۲. فقلت ـ فقيه. ۳. عمرو ـ فقيه.
۴. أجزه ـ يب ـ أجز ـ فقيه. ۵. أي لغير نكاح حلال فإنّ ولد رشدة في مقابل ولد زنية.

سپس نظر وی در همه این موارد تغییر می‌کند و می‌گوید: نخست این‌گونه می‌خواستم و سپس بر خلاف خواست و نظر اولم تصمیم گرفتم. آیا می‌تواند از آن بازگردد و آنچه را قرار گذاشته برای دیگران قرار گذارد یا از آن بکاهد یا دیگران را با آنها شریک کند در صورتی که آن را بخواهد؟

امام ﷺ مرقوم فرمود: هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد مگر آن‌که نوشته‌ای علیه خود تنظیم کرده باشد.»

۷۵۶ (۲) عمار بن مروان گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: وقتی مرگ پدرم رسید به وی گفته شد: وصیت کن و او گفت: هر کاری که فرزندم ـ عمر ـ انجام دهد، صحیح است.

امام ﷺ فرمود: پدرت مختصر و فشرده وصیت کرد.

گفتم: وی دستور داد فلان مبلغ به شما پرداخت شود.

امام ﷺ فرمود: انجام بده.

گفتم: برادرم سفارش کرد برده مومن و اهل ولایتی را آزاد کنیم وقتی آزاد کردیم، معلوم شد که آن حلال‌زاده نبوده است.

امام ﷺ فرمود: از جانب وی مجزی و کافی است (همانا حکایت آن حکایت کسی است که قربانی را بنا بر فربه بودن می‌خرد، آن‌گاه آن را لاغر می‌یابد که از طرف وی کافی است.»

باب ۵۹

حکم وصیت به فرزند بودن برده‌ای و آزادکردن برده‌ای بدون تعیین

۷۵۷ (۱) ابو حمزه ثمالی گوید: «شخصی هنگام مرگ به فرزندش وصیت کرد و گفت: برده‌ام یسار فرزند من است. همانند یکی از خود به وی ارث بدهید و برده دیگرم یسار را آزاد کنید پس او آزاد است.

پس رفتند از وی بپرسند که کدام برده آزاد است و کدام یک ارث می‌برد؟ زبانش بند آمد. آن‌گاه از مردم در این باره تحقیق کردند ولی کسی برای این پرسش پاسخی نداشت تا این‌که نزد امام صادق ﷺ آمدند و مساله را مطرح کردند. امام ﷺ فرمود: آیا کسی از زنان‌تان همراه شما هست؟

گفتند: آری چهار تن از خواهران‌مان همراه ما هستند و ما چهار برادر هستیم.

امام ﷺ فرمود: از آنان بپرسید کدام یک از دو غلام وقتی نزد آنان می‌رفت، پدرشان می‌گفت: از وی خود را نپوشانید، زیرا او برادرتان است.

الصّغير يدخل علينا فيقول أبونا: لا تستترن منه، فإنّما هو أخوكنّ، فكنّا نظنّ أنّما يقول ذلك لأنّه ولد في حجورنا وانّا ربّيناه، قال: فيكم أهل البيت علامة؟ قالوا: نعم. قال: انظروا أترونها بالصّغير؟ قال: فرأوها به، قال: تريدون أعلّمكم أمر الصّغير؟ قال: فجعل عشرة أسهم للولد، وعشرة أسهم للعبد قال: ثمّ أسهم عشر مرّات قال: فوقعت على الصّغير سهام الولد قال: فقال: أعتقوا هذا وورّثوا هذا. ويأتي في باب (۳۱) الحكم بالقرعة في القضايا المشكلة من أبواب القضاء ومن له الحكم ج ۳۰ ما يناسب الباب.

(۶۰)

باب انّ الموصى له إذا مات قبل الموصي أو قبل القبض فالموصى به لوارث الموصى له

۷۵۸ ۳۵۵۰۹ (۱) كافي ۱۳/۷: تهذيب ۲۳۰/۹: استبصار ۱۳۷/۴: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران عن فقيه ۱۵۶/۴: عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر (الباقر ـ فقيه) عليه السلام قال: قضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل أوصى لآخر والموصى له غائب، فتوفّي الّذي أوصى له قبل الموصي، قال: الوصيّة لوارث الّذي أوصى له (و ـ فقيه) قال عليه السلام (و ـ كا ـ يب ـ صا): من أوصى لأحد شاهداً (كان ـ كا ـ يب ـ صا) أو غائباً[1] فتوفّي الموصى له قبل الموصي، فالوصيّة لوارث الّذي أوصى له إلّا أن يرجع في وصيّته قبل موته[2]. المقنع ۱۶۶: ومن أوصى إلى آخر شاهداً كان أم غائباً فتوفّي الموصى له قبل الّذي أوصى فإنّ الوصيّة لوارث الّذي أوصى له ان لم يرجع في وصيّته قبل أن يموت.

۷۵۹ ۳۵۵۱۰ (۲) كافي ۱۳/۷: تهذيب ۲۳۱/۹: استبصار ۱۳۸/۴: محمّد بن (أحمد بن ـ صا) يحيى عن عمران بن موسى عن موسى بن جعفر عن فقيه ۱۵۶/۴: عمرو بن سعيد المدائني عن محمّد بن عمر السّاباطي[3] قال: سألت أبا جعفر (يعني الثّاني ـ فقيه) عليه السلام عن رجل أوصى إليّ وأمرني أن أعطي عمّاً له في كلّ سنة شيئاً. فمات العمّ، فكتب عليه السلام أعطه ورثته.

---

۱. شاهد أو غائب ـ فقيه.
۲. قبل أن يموت ـ فقيه.
۳. الباهلي ـ ئل ـ خ ل كا.

آنان گفتند: آری غلام کوچک وقتی نزد ما می‌آمد، پدرمان می‌گفت: خود را از او نپوشانید؛ زیرا او برادر شماست ولی ما گمان می‌کردیم پدرمان به دلیل این‌که وی در دامن ما متولد شده و ما او را بزرگ کرده‌ایم این سخن را می‌گوید.

امام ﷺ فرمود: آیا شما خانواده نشانه ویژه‌ای دارید؟

گفتند: آری.

امام ﷺ فرمود: بنگرید که آیا آن را در غلام کوچک مشاهده می‌کنید؟

وقتی آنان بررسی کردند آن نشانه را در آن غلام کوچک یافتند. آن‌گاه امام ﷺ فرمود: آیا می‌خواهید هویت غلام کوچک را برای‌تان روشن کنم؟ سپس ده تیر قرعه برداشت و نام فرزند را بر روی آنها نوشت و ده تیر برای برده معین کرد و ده بار قرعه زد در هر بار تیرهای فرزند به غلام کوچک اصابت می‌کرد. آن‌گاه امام ﷺ فرمود: این را آزاد کنید و به این ارث دهید.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب سی و یکم از ابواب قضا مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۶۰

مرگ موصیٰ‌له پیش از موصِي يا پيش از تحويل گرفتن

۷۵۸ (۱) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در زمان علی ﷺ شخصی برای فرد غایبی مالی را وصیت کرد ولی او پیش از موصِي وفات کرد. امیرمؤمنان ﷺ در این باره حکم کرد و فرمود: وصیت متعلق به وارث موصیٰ له است.

و فرمود: هرکس برای فرد حاضر یا غایبی وصیت کند و وی پیش از موصِي بمیرد، پس وصیت برای وارث موصیٰ‌له است، مگر آن‌که موصِي پیش از مرگ از وصیتش بازگردد.»

در کتاب المقنع آمده است: «هرکس برای فرد حاضر یا غایبی وصیت کند و موصی‌له پیش از موصی بمیرد، پس وصیت برای وارث موصیٰ‌له خواهد بود، در صورتی که موصِي پیش از مرگ از وصیتش باز نگردد.»

۷۵۹ (۲) محمد بن عمر ساباطی گوید: «از امام جواد ﷺ سؤال کردم: شخصی به من وصیت کرد و دستور داد که در هر سال چیزی به عمویش بپردازم. آن‌گاه عمویش مُرد. امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: به وارثان وی بپرداز.»

۷٦۰ ۳۵۵۱۱ (۳) **كافى ۱۳/۷: تهذيب ۲۳۱/۹: استبصار ۱۳۸/٤: محمّد بن (أحمد بن ـ صا) يحيى** عن محمّد بن أحمد عن أيّوب بن نوح عن فقيه ۱۵٦/٤: العبّاس بن عامر (عن مثنّى ـ يب ـ صا ـ فقيه) قال: سألته عن رجل أوصى له بوصيّة، فمات قبل أن يقبضها ولم يترك عقباً، قال: اطلب له وارثاً أو مولى (نعمة ـ صا) فادفعها إليه، قلت: فإن لم أعلم له وليّاً[1] قال: اجهد على أن تقدر له على وليّ، فإن لم تجده وعلم الله عزّوجلّ منك الجدّ[2] فتصدّق بها.

۷٦۱ ۳۵۵۱۲ (٤) **تفسير العيّاشى ۷۷/۱: عن مثنّىٰ بن عبدالسّلام عن أبى عبدالله** ﷺ قال: سألته عن رجل وذكر نحوه إلى قوله فادفعها إليه وزاد: (فإنّ الله يقول: ﴿فَمَن بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ﴾ قلت: إنّ الرّجل كان من أهل فارس، دخل فى الإسلام لم يسمّ ولا يعرف له وليّ، قال: اجهد أن يقدر له على وليّ فإن لم تجده وعلم الله منك الجهد تتصدّق بها).

۷٦۲ ۳۵۵۱۳ (۵) **المقنع ۱٦٦**: وإذا أوصى لرجل بوصيّة ومات قبل أن يقبضها، فاطلب له وارثاً واجهد فإن لم تجد وعلم الله منك الجهد فتصدّق بها.

۷٦۳ ۳۵۵۱٤ (٦) **تهذيب ۲۳۱/۹: استبصار ۱۳۸/٤**: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن شعيب عن أبى بصير وعن فضالة عن العلا عن **محمّد** (بن مسلم ـ صا) جميعاً عن أبى عبدالله ﷺ قال: سئل عن رجل أوصى لرجل فمات الموصى له قبل الموصى قال: ليس بشىء. **تهذيب ۲۳۱/۹: استبصار ۱۳۸/٤**: علىّ بن الحسن بن فضّال عن العبّاس بن عامر عن أبان بن عثمان عن منصور بن حازم عن أبى عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل أوصى لرجل بوصيّة إن حدث بى[3] حدث فمات (وذكر مثله).

۷٦٤ ۳۵۵۱۵ (۷) **الدّعائم ۳٦۰/۲**: عن علىّ ﷺ وأبى جعفر صلوات الله عليه أنّهما قالا فى رجل أوصى لرجل غائب بوصيّة ومات على وصيّته، فنظر بعد ذلك فوجد الموصىٰ له قد مات قبل الموصى، قالا: بطلت الوصيّة، وإن كان غائباً، فأوصىٰ له، ثمّ مات بعده نظر، فإن كان قد قبل الوصيّة فهى لورثته، وإن لم يقبلها فهى لورثة الموصى.

---

۱. يعلم له وليّ ـ فقيه ـ اعلم له وارثاً ـ صا.
۲. الجهد ـ فقيه.
۳. به ـ صا.

۷۶۰ (۳) عباس بن عامر (از مثنی) گوید: «از امام ﷺ سؤال کردم: برای شخصی وصیت می‌شود ولی او پیش از تحویل می‌میرد و کسی را از خود بر جای نمی‌گذارد. امام ﷺ فرمود: به جستجوی وارث یا مولایی[1] برای وی بپرداز و به او بده.

گفتم: اگر برای وی مولایی نیافتم.

امام ﷺ فرمود: بکوش تا مولایی برای وی بیابی، پس اگر کسی را نیافتی و خداوند تلاش و کوشش تو را در این راه دانست، آن را صدقه بده.»

۷۶۱ (۴) مثنی بن عبدالسلام روایت پیشین را تا «به جستجوی وارث یا مولایی برای وی بپرداز و به او بده» روایت می‌کند و در ادامه از امام ﷺ نقل می‌کند: زیرا خداوند می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

گفتم: آن مرد از اهل فارس است که اسلام آورده و وارثی برای وی شناخته نشده و خود نیز از آن نام نبرده است.

امام ﷺ فرمود: بکوش تا وارثی برای وی بیابی و اگر نیافتی و خداوند از تلاش و کوشش تو آگاه شد، آن را صدقه بده».

۷۶۲ (۵) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه چیزی را برای شخصی وصیت کند و موصی‌له پیش از تحویل گرفتن آن بمیرد، به جستجوی وارث او بپرداز، پس اگر وارثی برای وی نیافتی و خداوند از تلاش تو آگاه شد، پس آن را صدقه بده.»

۷۶۳ (۶) ابو بصیر و محمد بن مسلم گویند: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی سؤال شد که برای دیگری وصیت کرد، آن‌گاه موصی‌له پیش از موصی درگذشت. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

این روایت از منصور بن حازم نیز نقل شده است.

۷۶۴ (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی برای فرد غایبی وصیت کرد و با همان وصیت درگذشت. آن‌گاه پس از بررسی مشخص شد که موصی‌له پیش از موصی درگذشته است. علی ﷺ و امام باقر ﷺ در این‌باره فرمودند: وصیت باطل است و اگر برای فرد غایبی وصیت کرد و موصی‌له پس از موصی درگذشت، بررسی می‌شود. اگر موصی‌له وصیت را پذیرفته است، آن برای وارثان اوست و اگر نپذیرفته است برای وارثان موصی است.»

---

۱. برده آزاده شده و آزاد کننده وی در صورت نداشتن وارث، از یکدیگر ارث می‌برند و به هریک مولای دیگری گفته می‌شود ـ م.

(۶۱)

باب وجوب انفاذ الوصيّة على وجهها ولايجوز للوصيّ أن يبدّلها أو يغيّرها فإن غيّرها فهو ضامن إلّا أن يوصي بغير ما أمر الله تعالى فللوصيّ أن يردّها إلى الحقّ

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۱۸۱، ۱۸۲: ﴿فَمَن بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

۷۶۵ ۲۵۵۱۶ (۱) **كافي** ۱۴/۷: **تهذيب** ۲۰۳/۹: **استبصار** ۱۲۹/۴: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه** ۱۴۸/۴: حمّاد (بن عيسى ـ كا ـ يب ـ فقيه) عن حريز عن محمّد بن مسلم قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل أوصى بماله[۱] في سبيل الله فقال: أعطه لمن أوصى له (به ـ كا ـ فقيه) وإن كان يهوديّاً أو نصرانيّاً، إنّ الله تبارك وتعالى يقول: ﴿فَمَن بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ﴾. **كافي** ۱۴/۷: **تهذيب** ۲۰۱/۹: **استبصار** ۱۲۸/۴: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن عليّ بن الحكم عن العلاء (بن رزين ـ كا) عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام في رجل (وذكر مثله). **المقنع** ۱۶۵: سئل الصّادق عليه السلام عن الرّجل (وذكر نحوه). **تفسير العيّاشي** ۷۷: عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل (وذكر نحوه).

۷۶۶ ۲۵۵۱۷ (۲) **الدّعائم** ۳۶۱/۲: عن عليّ وأبي جعفر وأبي عبدالله عليهم السلام أنّهم قالوا: من أوصى بوصيّة نفذت من ثلثه، وإن أوصى بها ليهوديّ، أو نصرانيّ، أو فيما أوصى به فإنّه يجعل فيه لقول الله تعالى: ﴿فَمَن بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ﴾.

۷۶۷ ۲۵۵۱۸ (۳) **كافي** ۱۴/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن عليّ بن مهزيار قال: كتب أبوجعفر عليه السلام إلى جعفر وموسى: وفيما أمرتكما من الإشهاد بكذا وكذا نجاة لكما في

---

۱. والمراد بماله الثّلث أو الأقلّ منه ولذا قال في الفقيه، ماله هو الثّلث.

باب ۶۱
حکم تغییر وصیت

خداوند تعالی می‌فرماید:

پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییر دهندگان آن است. قطعاً خداوند شنوای آگاه است.

پس هرکس از وصیت کننده‌ای بیم انحراف از حق یا گناه داشته باشد؛ آن‌گاه میان آنان آشتی دهد، گناهی بر او نیست، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است.[1]

۷۶۵ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که مالش[2] را برای صرف در راه خدا وصیت کرد. امام علیه السلام فرمود: به کسی بپرداز که برایش وصیت کرده هرچند یهودی یا نصرانی باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش برعهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

محمد بن مسلم این روایت را از امام باقر علیه السلام نیز نقل کرده است.

۷۶۶ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس به چیزی وصیت کند در ثلث وی موثر است. پس اگر برای یهودی یا نصرانی یا چیز دیگری وصیت کند، در همان راه قرار داده می‌شود، به دلیل سخن خداوند تعالی که می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

۷۶۷ (۳) علی بن مهزیار گوید: «امام جواد علیه السلام به جعفر و موسی نوشت: دستوری که دربارهٔ شاهد گرفتن در مورد فلان کار به شما دادم سبب نجات شما در آخرت و عمل به وصیت پدر و مادرتان و نیکی

---

۱. بقره ۲ / ۱۸۱ ـ ۱۸۲.
۲. مقصود از مالش، یک‌سوم است که در اختیار میت است.

آخر تكما، وانفاذاً لما أوصى به أبواكما، وبرّاً منكما لهما، واحذرا أن لا تكونا بدّلتما وصيّتهما، ولا غيّرتماها عن حالها لأنّهما قد خرجا من ذلك (رضي الله عنهما) وصار ذلك في رقابكما وقد قال الله تبارك وتعالى في كتابه في الوصيّة: ﴿فَمَن بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

۷۶۸ ۲۵۵۱۹ (٤) **فقه الرّضا** عليه السلام ٢٩٨: ومن أوصى بماله أو ببعضه في سبيل الله من حجّ، أو عتق، أو صدقة أو ما كان من أبواب الخير فإنّ الوصيّة جائزة لا يحلّ تبديلها، لأنّ الله يقول: ﴿فَمَن بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

۷۶۹ ۲۵۵۲۰ (٥) **جامع الأخبار** ٤٤٩: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من ضمن وصيّة الميّت في أمر الحجّ ثمّ فرّط في ذلك من غير عذر لا يقبل الله صلاته ولا صيامه ولا يستجاب دعاؤه، وكتب عليه كلّ يوم وليلة مائة خطيئة أصغرها كمن زنى بامّه أو بابنته، فإن قام بها من عامه كتب الله له بكلّ درهم ثواب حجّة وعمرة، فإن مات ما بينه وبين القابل مات شهيداً، وكتب له ما بينه وبين القابل كلّ يوم وليلة ثواب شهيد، وقضى له حوائج الدّنيا والآخرة.

۷۷۰ ۲۵۵۲۱ (٦) **وفيه** ـ وقال صلى الله عليه وآله: من ضمن وصيّة الميّت ثمّ عجز عنها بغير عذر لا يقبل منه صرف ولا عدل،[1] ولعنه كلّ ملك بين السّماء والأرض، ويصبح ويمسي في سخط الله، وكلّما قال: يا ربّ، نزلت عليه اللّعنة، وكتب الله ثواب حسناته كلّها لذلك الميّت، فإن مات على حاله دخل النّار وإن قام بها كتب له كلّ يوم وليلة عتق رقبة، وله عند الله تعالى بكلّ درهم مدينة وستّون حوراء، ويمسي ويصبح وله بابان مفتوحان إلى الجنّة، فإن مات ما بينه وبين القابل مات مغفوراً له وأعطاه الله يوم القيامة مثل ثواب من حجّ واعتمر، ويكون في الجنّة رفيق يحيى بن زكريّا عليه السلام.

۷۷۱ ۲۵۵۲۲ (٧) **وفيه** ٤٥٠: وقال صلى الله عليه وآله: من ضمن وصيّة الميّت من أمر الحجّ فلا يعجزنّ فيها، فإنّ عقوبتها شديدة، وندامتها طويلة، لا يعجز عن وصيّة الميّت إلّا شقيّ، ولا يقوم بها إلّا سعيد، فمن قام بها سريعاً حرّم الله جسده على النّار، وأدخله الجنّة مع الصّدّيقين والشّهداء، وأكرمه

---

١. العدل: الفداء، وقيل الصّرف: التطوّع، والعدل: الفرض وقيل الصّرف: التّوبة والعدل: الفدية.

شما به آنان است و بپرهیزید تا وصیت آنان را جا به جا نکنید و از حالت خودش تغییر ندهید، زیرا آنان از عهدهٔ آن خارج شدند و به گردن شما افتاد و به تحقیق خداوند تبارک و تعالی در قرآن دربارهٔ وصیت می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوایِ داناست.»

۷۶۸ (۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و هرکس مالش یا بخشی از آن را برای صرف در راه خدا مانند حج یا عتق یا صدقه یا راههای خیر وصیت کند، پس وصیت صحیح و جایز است و تغییر و تبدیل آن جایز نیست، زیرا خداوند می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوایِ آگاه است.»

۷۶۹ (۵) در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس عمل به وصیت میّتی را دربارهٔ حج بر عهده بگیرد، سپس بدون عذر در آن کوتاهی کند، خداوند نماز و روزه‌اش را نمی‌پذیرد و دعایش را اجابت نمی‌کند و در هر شب و روز صد گناه بر او می‌نویسد که کوچک‌ترین آنها همانند [گناه] کسی است که با مادر یا دخترش زنا کند.

ولی اگر در همان سال آن را انجام دهد، خداوند در مقابل هر درهم، پاداش یک حج و عمره به وی عنایت می‌کند. آن‌گاه اگر تا یک سال پس از آن بمیرد، شهید مرده است و برای هر روز و شب تا سال آینده خداوند پاداش شهید برای وی می‌نویسد و حاجت‌های دنیا و آخرتش را برآورده می‌کند.»

۷۷۰ (۶) در همان کتاب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس وصیت میّتی را بر عهده گیرد و سپس بدون عذر در انجام آن سستی کند، خداوند هیچ توبه و فدیه‌ای از وی نمی‌پذیرد و تمام فرشتگان میان آسمان و زمین او را لعنت می‌کنند و شب و روز را در خشم خداوند سپری می‌کند و هر وقت بگوید: پروردگارا! لعنت بر او فرود می‌آید و خداوند پاداش همه نیکی هایش را برای آن میّت می‌نویسد و اگر در آن حالت بمیرد وارد آتش می‌شود.

و اگر به آن عمل کند، خداوند در هر روز و شب پاداش آزاد کردن برده برای وی می‌نویسد و در مقابل هر درهم برای او یک شهر و شصت حور العین است و شب و روز را در حالی سپری می‌کند که دو در از بهشت بر روی وی گشوده است. پس اگر تا یک سال بمیرد آمرزیده مرده است و خداوند در روز قیامت همانند پاداش حج و عمره گزار به وی عنایت می‌کند و در بهشت رفیق یحیی بن زکریا خواهد بود.»

۷۷۱ (۷) در همان کتاب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس عمل به وصیت میّتی را دربارهٔ حج بر عهده گیرد، پس نباید در انجام آن تنبلی کند زیرا مجازات آن سخت و پشیمانی از آن طولانی است. در انجام وصیت میّت سستی نمی‌کند مگر بدبخت و به جز خوشبخت به انجام آن

كرامة سبعين شهيداً، وكتب له مادام حيّاً كلّ يوم ألف حسنة، ورفع له ألف درجة، الويل لمن عجز عنها، كتب عليه كلّ يوم ألف خطيئة، ويبنى له بكلّ قدم بيت فى النّار ولا ينظر الله إليه حيّاً ولا ميّتاً، فإن مات على حاله، قام من قبره، مكتوب بين عينيه: آيس من رحمة الله[1].

۷۷۲ ۲۵۵۲۳ (۸) كافى ۲۲/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب تهذيب ۲۲۶/۹: محمّد بن عليّ بن محبوب عن فقيه ۱۵۴/۴: الحسن بن محبوب (عن أبى أيّوب ـ يب) عن محمّد بن مارد قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أوصى إلى رجل وأمره أن يعتق عنه نسمة بستّمائة درهم من ثلثه، فانطلق الوصىّ، فأعطى الستّمائة درهم رجلا يحجّ بها عن الميّت[2] (قال ـ كا ـ يب) فقال (أبو عبدالله ﷺ ـ يب ـ فقيه): أرى أن يغرم الوصىّ ستّمائة درهم من ماله ويجعل[3] الستّمائة (درهم ـ كا) فيما أوصى به الميّت فى[4] نسمة[5].

۷۷۳ ۲۵۵۲۴ (۹) الدّعائم ۳۶۱/۲: عن أبى عبدالله جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن رجل أوصى فى حجّ فجعل وصيّه ذلك فى نسمة قال: يغرم الوصىّ ما خالف فيه ويردّ إلى ما أمر به الموصى.

۷۷۴ ۲۵۵۲۵ (۱۰) تهذيب ۲۲۵/۹: علىّ بن الحسن بن فضّال عن أيّوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن سعيد الأعرج عن أبى عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل يوصى بنسمة فيجعلها الوصىّ فى حجّة قال: يغرمها ويقضى وصيّته.

۷۷۵ ۲۵۵۲۶ (۱۱) تفسير القمىّ ۶۵: ﴿فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ قال الصّادق ﷺ: إذا أوصى الرّجل بوصيّة فلا يحلّ للوصى أن يغيّر وصيّته يوصيها، بل يمضيها على ما أوصى إلّا أن يوصى بغير ما أمر الله فيعصى فى الوصيّة ويظلم، فالموصى إليه جائز له أن يردّه إلى الحقّ، مثل رجل يكون له ورثه فيجعل المال كلّه لبعض ورثته ويحرم بعضاً، فالوصىّ جائز له أن يردّه إلى الحقّ وهو قوله: ﴿جَنَفًا أَوْ إِثْمًا﴾ فالجنف: الميل إلى بعض ورثته دون بعض، والإثم: أن يأمر بعمارة بيوت النّيران واتّخاذ المسكر فيحلّ للوصىّ أن لا يعمل بشىء من ذلك.

---

۱. من رحمته ـ خ.
۲. عنه ـ كا ـ فقيه.
۳. ويجعلها ـ فقيه.
۴. من ـ كا.
۵. النّسمة: الإنسان ـ قال خالد النّسمة: النّفس والرّوح ـ اللسان.

اقدام نمی‌کند و هرکس به سرعت به انجام آن اقدام کند، خداوند بدنش را بر آتش حرام و همراه شهیدان و صدیقان او را داخل بهشت می‌کند و به اندازه هفتاد شهید وی را احترام و اکرام می‌کند و تا زنده است هر روز هزار نیکی برایش می‌نویسد و هزار درجه او را بالا می‌برد.

وای بر کسی که در انجام آن تنبلی کند! خداوند هر روز هزار گناه برایش ثبت می‌کند و در مقابل هر گام خانه‌ای در آتش برای وی بنا می‌کند و به زنده و مرده‌اش نگاه [رحمت] نمی‌کند. آن‌گاه اگر بر این حال بمیرد، در حالی از قبر بیرون می‌آید که بر پیشانی‌اش نوشته شده است: نومید از رحمت خدا!»

۷۷۲ (۸) محمد بن ماردگوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی به وصیّ خود دستور داد، برده‌ای به بهای ششصد درهم از ثلث مالش برایش آزاد کند ولی وصی ششصد درهم به شخصی پرداخت می‌کند تا از جانب میّت حج گزارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: نظر من این است که وصی باید از مال خود ششصد درهم غرامت بپردازد و آن را در وصیت میّت ـ آزاد کردن برده ـ مصرف کند.»

۷۷۳ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که به حج وصیت می‌کند و وصی او با آن، برده آزاد می‌کند. امام علیه السلام فرمود: «وصی غرامت کار خلاف خود را می‌پردازد و دستور موصی را انجام می‌دهد.»

۷۷۴ (۱۰) سعید اعرج گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به آزاد کردن برده‌ای وصیت کرد ولی وصی آن را در حج هزینه کرد. امام علیه السلام فرمود: غرامت می‌پردازد و وصیت میّت را انجام می‌دهد.»

۷۷۵ (۱۱) دربارهٔ آیه: «پس هرکس از گرایش به باطل یا گناه وصیت کننده‌ای بترسد، از این رو میان آنها آشتی دهد، گناهی بر او نیست.» در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی وصیتی کند، تغییر آن برای وصیّ جایز نیست، بلکه همان گونه که میّت وصیت کرده باید انجام دهد مگر آن‌که بر خلاف دستور خداوند وصیت و ستم کند، پس در این صورت برای وصی جایز است که آن را به حق بازگرداند. مثل این‌که شخصی همه اموالش را برای برخی از وارثانش وصیت و دیگران را محروم کند پس برای وصی جایز است که آن را به حق بازگرداند و این معنای این سخن خداوند است: «جنفاً او اثماً» جنف، تمایل به برخی وارثان بدون دیگران است و اثم، این است که به تعمیر و آبادی آتشکده‌ها و ساختن شراب دستور دهد، در این صورت برای وصی جایز است که به هیچ‌یک عمل نکند.»

۷۷۶ ۲۵۵۲۷ (۱۲) **كافي ۲۱/۷: تهذيب ۱۸۶/۹**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب عن محمّد بن سوقة قال: سألت أبا جعفر ؑ عن قول الله تبارك وتعالى: ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ﴾ قال نسختها (الآية ـ كا) الّتي بعدها قوله عزّوجل ﴿فَمَنْ خَافَ مِن مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا (فاصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلا إِثْمَ عليه ـ كا)﴾ قال: يعني الموصى إليه إن خاف جنفاً من الموصي (إليه في ثلثه ـ يب) فيما أوصى به إليه ممّا لا يرضى الله به من خلاف الحقّ فلا إثم (عليه أي ـ كا) على الموصى إليه أن يبدّله إلى الحقّ وإلى ما يرضى الله به من سبيل الخير.[1] **تفسير العياشي ۷۸/۱**: عن محمّد بن سوقة قال: سألت أبا جعفر ؑ عن قول الله (وذكر نحو ما في يب).

۷۷۷ ۲۵۵۲۸ (۱۳) **كافي ۲۰/۷**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن رجاله قال: قال إنّ الله عزّوجل أطلق للموصى إليه أن يغيّر الوصيّة إذا لم يكن بالمعروف وكان فيها حيف ويردّها إلى المعروف لقول الله عزّوجلّ: ﴿فَمَنْ خَافَ مِن مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾.

۷۷۸ ۲۵۵۲۹ (۱۴) **الدّعائم ۳۵۷/۲**: عن عليّ صلوات الله عليه[2] أنّه قال: من أوصى بأكثر من الثّلث أو أوصى بماله كلّه فإنّه لا يجوز ويردّ إلى المعروف غير المنكر، فمن ظلم نفسه في الوصيّة وخاف فيها فإنّها تردّ إلى المعروف ويترك لأهل الميراث حقّهم.

۷۷۹ ۲۵۵۳۰ (۱۵) **فقه الرّضا ؑ ۲۹۸**: فإن أوصى في غير حقّ، أو في غير سنّة فلا حرج أن يردّه إلى حقّ وسنّة. وتقدّم في رواية بريد (۲) من باب (۵) حكم من خرج حاجّاً فمات في الطّريق من أبواب النّيابة في الحجّ ج ۱۲ قوله ؑ أو يكون أوصى بوصيّة فينفذ ذلك لمن أوصى له. وفي رواية ابن فرقد (۸) من باب (۱۶) حكم من أوصى بمال في الحجّ ولا يبلغ ما يحجّ به من بلاده قوله ؑ وإن كان يبلغ ما يحجّ به من مكّة فأنت ضامن. وفي رواية عليّ بن مزيد (۹) نحوه. وفي رواية محمّد بن قيس (۱۹) من باب (۱) انّ الوصيّة حقّ على كلّ مسلم من أبواب الوصيّة ج ۲۴ قوله ؑ فمن ظلم نفسه وأتى في وصيّته المنكر والحيف فإنّها تردّ إلى المعروف. وفي رواية إبراهيم (۱) من باب (۴) حكم من أوصى بأن يجرى على رجل ما بقي من ثلثه قوله ؑ ينفذ ثلثه ولا يوقف. وفي رواية صفوان مثله. وفي رواية ابن يقطين (۲) من

---

۱. الحق ـ يب.   ۲. وعن جعفر بن محمّد ؑ ـ خ.

۷۷۶ (۱۲) محمد بن سوقه گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

امام ﷺ فرمود: آیه بعدی، آن را نسخ کرده است. [و آن، این] سخن خداوند است: «پس هرکس از گرایش به باطل یا گناه وصیت کنندهای بترسد (پس میان آنها سازش برقرار کند، گناهی بر او نیست) یعنی اگر وصی بترسد که موصی در وصیت به یک‌سوم بر خلاف رضای خداوند ـ که باطل است ـ گرایش یابد، بر او گناهی نیست که آن را به حق و موافق رضای خداوند ـ از راههای خیر ـ تبدیل کند.»

۷۷۷ (۱۳) ابراهیم بن هاشم با سند خود از امام ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در صورتی که وصیت به طور پسندیده و متعارف نباشد و در آن ظلمی صورت گرفته باشد خداوند وصی را در تغییر وصیت آزاد گذاشت تا آن را به صورت پسندیده تبدیل کند. به دلیل سخن خداوند عزیز و باشکوه: «پس هرکس از گرایش به باطل یا گناه وصیت‌کننده‌ای بترسد آن‌گاه میان آنان سازش بر قرار کند، گناهی بر او نیست.»

۷۷۸ (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به بیش از ثلث یا همه اموالش وصیت کند، آن جایز نیست و به حدّ پسندیده غیر منکر باز می‌گردد، پس هرکس در وصیت به خودش ستم و در آن ظلم کند به حدّ پسندیده باز می‌گردد و حق وارثان به آنها داده می‌شود.»

۷۷۹ (۱۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر برای ناحق یا برخلاف سنت وصیت کند، باکی نیست که به حق و سنت تبدیل شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب پنجم از ابواب نیابت در حج فرموده امام ﷺ که: «یا وصیتی کرده باشد که برای موصَیٰ‌له بدان عمل می‌شود.»

در روایت هشتم از باب شانزدهم فرموده معصوم ﷺ که: «و اگر به اندازه‌ای است که می‌توان با آن از مکه حج گزارد، تو ضامن هستی.»

و در روایت نهم مانند آن.

و در روایت نوزدهم از باب یکم از ابواب وصیت فرموده امام ﷺ که: «هرکس به خود ستم کند و در وصیتش امر ناپسند و ظلمی انجام دهد، پس به امر پسندیده باز می‌گردد.»

و در روایت یکم از باب چهارم فرموده معصوم ﷺ که: «ثلث آن هزینه می‌شود و وقف نمی‌شود.»

و در روایت مانند آن.

باب (٢٠) حكم من أوصى إلى صغير وكبير قوله ﷺ فإذا بلغ الصّبيّ فليس له أن لا يرضىٰ إلّا ما كان من تبديل أو تغيير فإنّ له أن يردّه إلى ما أوصى به الميّت.

وفي باب (٢١) أنّ من أوصى إلى اثنين فليس لهما أن ينفرد كلّ واحد منهما بنصف التّركة ما يناسب ذلك. وفي رواية يونس (٥) من باب (٥٥) حكم المال الّذي يوصى به في سبيل الله قوله ﷺ لو أنّ رجلاً أوصىٰ إليّ أن أضع (ماله ـ خ) في يهوديّ أو نصرانيّ لوضعته فيهم انّ الله عزّوجلّ يقول ﴿فَمَن بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ﴾. وفي رواية الحجّاج (٦) قوله ﷺ اجعله في سبيل الله كما أمرت قلت مرني كيف أجعله قال اجعله كما أمرتك إنّ الله تعالى يقول ﴿فَمَن بَدَّلَهُۥ﴾ الآية. وفي أحاديث باب (٥٦) انّ المجوسيّ إذا أوصىٰ بمال للفقراء انصرف إلى فقراء المجوس، وباب (٥٧) جواز الوصيّة من المسلم والذّمّيّ للذّمّيّ، والباب التّالي ما يناسب الباب.

(٦٢)

باب حكم ضمان الوصيّ لمال الغرماء إذا عزله ورفعه في بيته فسرق

٧٨٠ ٣٥٥٣١ (١) تهذيب ١٦٨/٩: استبصار ١١٧/٤: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ أنّه قال في رجل توفّيٰ، فأوصى إلى رجل، وعلى الرّجل المتوفّى دين فعمد الّذى أوصى إليه، فعزل الّذى[١] للغرماء، فرفعه في بيته، وقسّم الّذي بقى بين الورثة، فيسرق الّذى للغرماء من اللّيل، ممّن يؤخذ؟ قال: هو ضامن حين عزله في بيته يؤدّى من ماله وعنه عن عمرو بن عثمان عن المفضّل عن زيد (الشّحّام ـ صا) عن أبى عبدالله ﷺ مثله.

٧٨١ ٣٥٥٣٢ (٢) الدّعائم ٣٦٣/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال في رجل أوصىٰ إلى رجل وعليه دين، فأخرج الوصيّ الدّين من رأس مال الميّت، فقبضه إليه وصيّره في بيته، وقسّم الباقي على الورثة، ونفّذ الوصايا، ثمّ سرق المال من بيته، قال: يضمن لأنّه ليس له أن يقبض مال

١. الدّين ـ صا.

و در روایت دوم از باب بیستم فرموده معصوم ﷺ که: «کودک پس از بلوغ حق عدم رضایت ندارد مگر دربارهٔ دگرگونی‌ها و تغییراتی که در وصیت انجام پذیرفته است که حق بازگرداندن آنها را به وصیت میّت دارد.»

و در باب بیست و یکم از ابواب وصیت مناسب با این بحث هست.

و در روایت پنجم از باب پنجاه و پنجم فرموده امام ﷺ که: «اگر کسی به من وصیت کند که مالش را برای یهودی یا نصرانی مصرف کنم، حتماً برای آنان مصرف خواهم کرد؛ زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

و در روایت ششم فرموده امام ﷺ که: «آن را در راه خدا صرف کن، همان گونه که دستور داد. گفتم: بفرمایید چگونه مصرف کنم؟ فرمود: همان گونه که به تو دستور داد مصرف کن؛ زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «پس هرکس آن را تغییر دهد...»

در روایات باب پنجاه و ششم و پنجاه هفتم و باب بعدی مناسب با این بحث هست.

باب ۶۲
حکم ضمانت وصی برای طلبکاران

۷۸۰ (۱) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخص بدهکاری فردی را وصی خود قرار می‌دهد و می‌میرد. وصی دست به کار می‌شود، مال طلبکاران را جدا می‌کند و در اتاقی قرار می‌دهد و بقیه را میان وارثان تقسیم می‌کند. آن‌گاه شبانه به مال طلبکاران دزد می‌زند، از چه کسی گرفته می‌شود؟

امام ﷺ فرمود: وصی از هنگام قرار دادن آن در اتاقش ضامن آن است و باید از مالش بپردازد.»

این روایت از زید شحّام نیز نقل شده است.

۷۸۱ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخص بدهکاری دیگری را وصی خود قرار می‌دهد. آن‌گاه وصی بدهی را از اصل مال میّت جدا می‌کند و آن را تحویل می‌گیرد و به خانه‌اش می‌برد و به وصایای میّت عمل و باقیمانده را میان وارثان تقسیم می‌کند. سپس آن مال از خانه‌اش دزدیده می‌شود.

امام صادق ﷺ دراین باره فرمود: وی ضامن است زیرا حق نداشت مال طلبکاران را بدون دستورشان تحویل بگیرد.»

الغرماء بغير أمرهم. وتقدّم في رواية ابن مسلم (٦) من باب (٣٤) انّ المالك إذا أخرج زكوٰة ماله ولم يجد لها أهلاً فضاعت فلا ضمان عليه من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج ٩ قوله ﷺ إذا وجد لها موضعاً فلم يدفعها إليه فهو لها ضامن (إلى أن قال) وكذٰلك الوصيّ الّذي يوصى إليه يكون ضامناً لما دفع إليه إذا وجد ربّه الّذي أمر بدفعه إليه فإن لم يجد فليس عليه ضمان. وفي رواية سليمان (٧) قوله رجل أوصىٰ إلى رجل فأعطاه ألف درهم زكاة ماله فذهبت من الوصيّ قال هو ضامن ولا يرجع على الورثة. وفي رواية أبان (٣) من باب (٢٦) انّه يجب الابتداء من التّركة بعد الكفن بالدّين من أبواب الوصايا ج ٢٤ قوله قلت فسرق ما كان أوصىٰ به من الدّين، ممّن يؤخذ الدّين، أمن الورثة أم من الوصيّ قال ﷺ لا يؤخذ من الورثة ولٰكنّ الوصيّ ضامن لها.

(٦٣)

باب أنّه هل للوصيّ أن يعيّن مال اليتيم أو يتّجر فيه أم لا

٧٨٢ ٢٥٥٣٣ (١) **تهذيب** ٩/٢٤١: أحمد بن محمّد بن عيسى عن إسماعيل بن سعد الأشعريّ عن أبي الحسن الرّضا ﷺ قال: سألته عن مال اليتيم هل للوصيّ أن يعيّنه[١] أو يتّجر فيه قال: إن فعل فهو ضامن. وتقدّم في أحاديث باب (٦٧) ماورد في التّجارة بمال اليتيم من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ ما يدلّ على ذٰلك.

(٦٤)

باب عدم جواز دفع الوصيّ مال اليتيم إليه قبل البلوغ والرّشد ولزوم دفعه إليه إن آنس منه رشده وعلى اليتيم أن يأخذ ماله

قال الله تعالى في سورة النّساء (٤): ٥، ٦: ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ ٱلَّتِى جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ قِيَـٰمًا وَٱرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَٱكْسُوهُمْ وَقُولُوا۟ لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۞ وَٱبْتَلُوا۟ ٱلْيَتَـٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُوا۟ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَآ إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا۟﴾.

---

١. العينة ـ السّلف ـ اللسان ـ تقدّم معنى العينة في باب (٤٢) انّه يجوز لمن عليه الدّين أن يتعيّن من صاحبه من أبواب البيع فلاحظ.

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب سی و چهارم از ابواب مستحقان زکات فرموده امام ﷺ که: «هرگاه موردی برای آن بیابد و به آن نپردازد، وی ضامن آن است... و به همین گونه وصی نیز ضامن مالی است که به وی داده می‌شود، در صورتی که موردی را که مامور به پرداخت آن است بیابد ولی اگر آن را نیابد ضمانتی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایت هفتم این گفته به امام ﷺ که: «شخصی هزار درهم زکات مالش را به دیگری می‌دهد و او را وصی خود می‌کند. آن مال از وصی برده می‌شود.

امام ﷺ فرمود: او ضامن است و به وارثان مراجعه نمی‌کند.»

و در روایت سوم از باب بیست و ششم از ابواب وصایا این گفته به امام ﷺ که: «آنچه برای پرداخت بدهی وصیت کرده، دزدیده می‌شود. بدهی از چه کسی گرفته می‌شود از وارثان یا از وصی؟

امام ﷺ فرمود: از وارثان گرفته نمی‌شود، بلکه وصی ضامن آن است.»

باب ۶۳

حکم تجارت وصی با مال یتیم

(۱) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: آیا وصی می‌تواند مال یتیم را عینه[1] دهد یا با آن تجارت کند. امام فرمود: اگر چنین کند، ضامن است.» ۷۸۲

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب شصت و هفتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مطالبی هست که بر این روایت دلالت می‌کند.

باب ۶۴

عدم جواز پرداخت مال یتیم پیش از رسیدن به مرحله بلوغ و رشد و لزوم پرداخت آن هنگام رشد

خداوند تعالی می‌فرماید:

اموال‌تان را که خداوند سامان بخش زندگی‌تان قرار داده است به سفیهان ندهید و خوراک و پوشاک آنان را از آن تامین کنید و با آنان به طور پسندیده سخن گویید و یتیمان را بیازمایید تا آن‌گاه که به سن ازدواج رسیدند، اگر در آنان رشد یافتید، اموال‌شان را به ایشان بپردازید و با اسراف و شتاب از بیم بزرگ شدن آنان، آنها را نخورید.[2]

---

۱. خرید جنسی به صورت نقد با پول یتیم و فروش آن با قیمت بیشتر به صورت نسیه به صاحب اولش - م.

۲. نساء ۴ / ۵ - ۶.

۷۸۳ ۲۵۵۲۴ (۱) **تفسیر العیّاشی ۲۲۱/۱**: عن یونس بن یعقوب قال: قلت لأبی عبدالله ﷺ: قول الله: ﴿فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ﴾ أیّ شیء الرّشد الّذی یؤنس منهم؟ قال: حفظ ماله.

۷۸۴ ۲۵۵۲۵ (۲) **فیه ۲۲۰**: عن علیّ ابن أبی حمزة عن أبی عبدالله ﷺ قال: سألته عن قول الله: ﴿وَلَا تُؤْتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ﴾ قال: هم الیتامی لا تعطوهم أموالهم حتّی تعرفوا منهم الرّشد قلت: فکیف یکون أموالهم أموالنا؟ فقال: إذا کنت أنت الوارث لهم. وفی روایة عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله ﷺ لا تؤتوها شرّاب الخمر والنّساء.

۷۸۵ ۲۵۵۲۶ (۳) **الخصال ۲۳۵**: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید ﷺ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد وعبدالله ابنی محمّد بن عیسی عن محمّد ابن أبی عمیر عن حمّاد بن عثمان النّاب عن عبید الله بن علیّ الحلبیّ عن أبی عبدالله ﷺ قال إنّ نجدة الحروری کتب إلی ابن عبّاس یسأله عن اربعة أشیاء هل کان رسول الله ﷺ یغزو بالنساء وهل کان یقسم لهنّ شیئاً وعن موضع الخمس وعن الیتیم متی ینقطع یتمه وعن قتل الذراری فکتب إلیه ابن عبّاس امّا قولك فی النّساء فإنّ رسول الله ﷺ کان یحذیهنّ[ز] ولا یقسم لهنّ شیئاً وامّا الخمس فإنّا نزعم انّه لنا وزعم قومٌ انّه لیس لنا فصبرنا فأمّا الیتیم فانقطاع یتمه أشُدّه وهو الاحتلام إلّا أن لا تؤنس منه رشداً فیکون عندك سفیهاً أو ضعیفاً فیمسك علیه ولیّه وامّا الذّراری فلم یکن النّبیّ ﷺ یقتلها وکان الخضر ﷺ یقتل کافرهم ویترك مؤمنهم فإن کنت تعلم منهم ما یعلم الخضر فأنت أعلم.

۷۸۶ ۲۵۵۲۷ (۴) **تفسیر العیّاشی ۲۲۱**: عن عبدالله بن أسباط عن أبی عبد الله ﷺ قال: سمعته یقول: إنّ نجدة الحروری کتب إلی ابن عبّاس یسأله عن الیتیم متی ینقضی یتمه؟ فکتب إلیه: أمّا الیتیم، فانقطاع یتمه أشُدّه وهو الاحتلام الّا أن لا یؤنس منه رشد بعد ذلك فیکون سفیهاً أو ضعیفاً فلیشدّ علیه[۱].

۷۸۷ ۲۵۵۲۸ (۵) **کافی ۶۸/۷**: حمید بن زیاد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن بعض أصحابه عن مثنّی بن راشد **فقیه ۱۶۴/۴**: ابن أبی عمیر عن مثنّیٰ بن راشد عن أبی بصیر عن

ز. احذیٰ احذاء أعطاه شیئاً من الغنیمة.

۱. فلیسند علیه ـ ئل.

(۱) یونس بن یعقوب گوید: «به امام صادق ؑ گفتم: این سخن خداوند که می‌فرماید: «پس اگر از آنان رشد درک شود، اموال‌شان را به آنان بپردازید.» ۷۸۳
معنای رشد که از آنها درک می‌شود، چیست؟
امام ؑ فرمود: نگهداری از مالش».

(۲) علی بن ابی حمزه گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و اموال‌تان را به سفیهان ندهید.» ۷۸۴
امام ؑ فرمود: آنان یتیمان هستند، اموال‌شان را به آنها ندهید تا از رسیدن آنان به مرحله رشد آگاه شوید؟
گفتم: چگونه اموال آنها اموال ما می‌شود؟
امام ؑ فرمود: وقتی تو وارث آنها باشی.»
در روایت عبدالله بن سنان از امام صادق ؑ روایت می‌شود که فرمود: «اموال را به شرابخواران و زنان ندهید.»

(۳) حلبی از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «نجده حروری از طریق نامه چهار چیز از ابن عباس پرسید ؛ آیا پیامبر اکرم ﷺ از زنان در جنگ استفاده می‌کرد؟ و آیا از غنایم به آنان چیزی می‌داد؟ و دربارهٔ مصرف خمس و پایان یتیمی یتیم و کشتن کودکان سؤال کرد.» ۷۸۵
ابن عباس در پاسخ نوشت: پرسشت دربارهٔ زنان؛ به تحقیق پیامبر اکرم ﷺ آنان را از غنایم بهره‌مند می‌کرد ولی به آنان سهم پرداخت نمی‌کرد.
و دربارهٔ خمس؛ ما براین باوریم که آن متعلق به ماست و گروهی می‌پندارند که مال ما نیست از این رو ما صبر کردیم.
دربارهٔ یتیم؛ پس پایان یتیمی وی نیرومندی اوست و آن احتلام است، مگر آن‌که در او رشدی نیابی و نزد تو کم خرد یا سفیه باشد، در این صورت سرپرست وی از او نگهداری می‌کند.
و دربارهٔ کودکان؛ پیامبر اکرم ﷺ آنها را نمی‌کشت و خضر نبی ؑ کافران‌شان را می‌کشت و مؤمنان‌شان را رها می‌کرد. پس اگر تو علم خضر را داری، خود بهتر می‌دانی.»

(۴) عبدالله بن اسباط از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «نجده حروری از طریق نامه از ابن عباس دربارهٔ یتیم سؤال کرد که چه وقت یتیمی وی پایان می‌یابد؟ ۷۸۶
ابن عباس در پاسخ نوشت: پایان یتیمی یتیم نیرومندی اوست و آن احتلام است، مگر آن‌که پس از بلوغ در وی رشدی نیابد که در این صورت سفیه یا ضعیف است و باید به او یاری دهد.»

(۵) ابو بصیر گوید: «از امام صادق ؑ سؤال کردم: کودک یتیمی، قرآن را فراگرفته است و اشکالی در عقل او نیست. وی مالی نزد شخصی دارد و آن شخص می‌خواهد با مال وی مضاربه کند. کودک نیز به وی اجازه می‌دهد. ۷۸۷

أبی عبدالله ﷺ قال: سألته عن يتيم قد قرأ القرآن وليس بعقله بأس، وله مال على يدى رجل فأراد (الرّجل ـ كا) الّذى عنده المال أن يعمل (بمال اليتيم مضاربة فأذن (له ـ كا) الغلام فی ذلك فقال لا يصلح أن يعمل ـ كا ـ يب) به حتّى يحتلم ويدفع إليه ماله قال: وان احتلم ولم يكن له عقل لم يدفع إليه شیء أبداً. كافی ۶۸/۷: حميد عن الحسن عن جعفر بن سماعة عن داود بن سرحان عن أبی عبدالله ﷺ مثل ذلك. تهذيب ۲۴۰/۹: الحسن (بن سماعة ـ يب) عن جعفر بن سماعة عن داود بن سرحان عن أبی عبدالله ﷺ (مثله).

۷۸۸ ۲۵۵۳۹ (۶) تفسير القمیّ ۱۳۱/۱: عن أبی الجارود عن أبی جعفر ﷺ فی قوله ﴿وَٱبْتَلُوا۟ ٱلْيَتَـٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُوا۟ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَآ إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا۟﴾ قال: من كان فی يده مال (بعض ـ ك) اليتامى فلا يجوز له أن يعطيه حتّى يبلغ النّكاح (ويحتلم ـ ك) فإذا احتلم وجب عليه الحدود وإقامة الفرائض ولا يكون مضيّعاً ولا شارب خمر ولا زانياً فإذا آنس منه الرّشد دفع إليه المال واشهد عليه وإن كانوا لا يعلمون انّه قد بلغ فإنّه يمتحن بريح إبطه أو نبت عانته فإذا كان ذلك فقد بلغ فيدفع إليه ماله إذا كان رشيداً.

۷۸۹ ۲۵۵۴۰ (۷) فقيه ۱۶۵/۴: فی رواية محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن عبدالله بن المغيرة عمّن ذكره عن أبی عبدالله ﷺ أنّه قال فی تفسير هٰذه الآية[1]: إذا رأيتموهم يحبّون آل محمّدﷺ فارفعوهم درجة. تفسير العيّاشیّ ۲۲۱/۱: عن عبدالله بن المغيرة عن جعفر بن محمّدﷺ فی قول الله ﴿فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ﴾ قال: فقال: إذا (وذكر مثله).

۷۹۰ ۲۵۵۴۱ (۸) فقيه ۱۶۵/۴: روى محمّد بن يعقوب الكلينی ﷺ عن كافی ۶۹/۷: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين[2] عن محمّد بن عيسى[3] عمّن رواه عن أبی عبدالله ﷺ (قال ـ فقيه) فی رجل مات وأوصى إلى رجل وله ابن صغير، فأدرك الغلام وذهب إلى الوصیّ فقال له: ردّ علیّ مالی لأتزوّج، فأبى عليه، فذهب حتّى زنى، قال: يلزم ثلثی إثم زنا هٰذا الرّجل ذلك الوصیّ، لأنّه[4] منعه المال ولم يعطه فكان يتزوّج.

---

۱. أی آية ﴿فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾. ۲. الحسن ـ كا.
۳. ابن قيس ـ فقيه. ۴. الّذى ـ فقيه.

امام فرمود: شایسته نیست که با آن مال کار کند تا این‌که محتلم شود و مالش را به وی بپردازد.

فرمود: و اگر محتلم شد و عقل نداشت، هرگز چیزی به او ندهد».

این روایت از داود بن سرحان نیز نقل شده است.

۷۸۸ (۶) دربارهٔ آیه: «و یتیمان را بیازمایید، تا آن‌گاه که به سن ازدواج رسیدند، پس اگر در آنان رشد یافتید اموال‌شان را به ایشان بپردازید و اموال آنها را با اسراف و شتاب از ترس بزرگ شدن‌شان نخورید.» ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس مال یتیمان را در اختیار دارد، برای وی جایز نیست که به وی تحویل دهد تا به سن ازدواج برسد (و محتلم شود) پس آن‌گاه که محتلم شد، حدود و عمل به واجبات بر او واجب می‌شود و در صورتی که هدر دهنده مال و شرابخوار و زناکار نباشد هرگاه در وی رشد یافت، مال را به وی تحویل می‌دهد و علیه او گواه می‌گیرد و اگر ندانند که بالغ شده، به وسیله بوی زیر بغل و رویش مو بر شرمگاهش آزمایش می‌شود. اگر این‌گونه بود، حتماً بالغ شده و در صورتی که رشید باشد، مالش به وی داده می‌شود.»

۷۸۹ (۷) عبدالله بن مغیره با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود: «هنگامی که آنان را دوستدار آل محمد صلی الله علیه و آله یافتید، یک درجه آنان را بالا ببرید.»

این روایت بدون واسطه نیز از عبدالله بن مغیره نقل شده است.

۷۹۰ (۸) محمد بن عیسی (قیس) با واسطه روایت می‌کند که: «شخصی که فرزند نابالغ داشت، دیگری را وصی خود قرار داد و درگذشت. کودک به مرحله بلوغ رسید و نزد وصی رفت و گفت: مالم را به من بپرداز تا ازدواج کنم ولی وصی از پرداخت آن خودداری کرد. آن‌گاه آن جوان زنا کرد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: دو سوم گناه زنای آن بر عهدهٔ وصی است ؛ زیرا مالش را از او بازداشت و به وی نداد تا ازدواج کند.»

٧٩١ ٢٥٥٤٢ (٩) كافي ٦٨/٧ : محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٤٠/٩ : ٢٤٥ : فقيه ١٦٥/٤ : أحمد بن محمّد بن عيسى عن سعد بن إسماعيل عن أبيه قال سألت الرّضا عليه السلام عن وصيّ أيتام تدرك أيتامه فيعرض عليهم أن يأخذوا الّذي لهم فيأبون عليه كيف يصنع قال عليه السلام يردّه عليهم ويكرههم على ذلك[1]. وتقدّم في رواية ابن حمران (٢) من باب (١٢) اشتراط التكليف بالبلوغ من أبواب المقدّمات ج ١ قوله عليه السلام انّ الجارية إذا تزوّجت ودخل بها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتم ودفع إليها مالها. وفي رواية ابن سنان (١٠) قوله متى يدفع إلى الغلام ماله قال إذا بلغ وأونس منه رشد ولم يكن سفيهاً ولا ضعيفاً. ولاحظ ساير أحاديث الباب. وفي رواية هشام (١) من باب (١) انّ الصغير والسّفيه والمجنون محجورون عن التّصرّف من أبواب الحجر ج ٢٣ قوله عليه السلام وإن احتلم ولم يؤنس منه رشده وكان سفيهاً أو ضعيفاً فليمسك عنه وليّه ماله. وفي ساير أحاديث الباب ما يدلّ على ذلك فلاحظها. ويأتي في أحاديث باب (٧٣) حكم وصيّة من لم يبلغ والسّفيه ما يناسب الباب. وفي رواية يزيد الكناسي (١٠) من باب (٥١) انّ الولاية على الصّغير لأبيه من أبواب التّزويج ج ٢٥ قوله عليه السلام إذا دخلت على زوجها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتم ودفع إليها مالها.

(٦٥)

باب أنّ الوصيّ إذا نسي بعض أبواب الوصيّة يجعلها في البرّ

٧٩٢ ٢٥٥٤٣ (١) كافي ٥٨/٧ : عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢١٤/٩ : سهل بن زياد عن محمّد بن الرّيّان قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام أسأله عن إنسان أوصى بوصيّة، فلم يحفظ الوصيّ إلّا باباً واحداً منها كيف يصنع في الباقي؟ فوقّع عليه السلام: الأبواب الباقية يجعلها[2] في البرّ. فقيه ١٦٢/٤ : محمّد بن الحسن الصّفّار رحمه الله عن سهل بن زياد عن محمّد بن الرّيّان قال: كتبت إليه ـ يعني عليّ بن محمّد عليهما السلام ـ أسأله ـ (وذكر مثل ما في يب).

٧٩٣ ٢٥٥٤٤ (٢) المقنع ١٦٧ : فإن أوصى بوصيّة ولم يحفظ الوصيّ إلّا باباً واحداً منها فإنّ الأبواب الباقية تجعل في البرّ.

---

١. عليه ـ فقيه. أسقط في يب ٢٤٥ قوله (على ذلك).

٢. اجعلها ـ يب.

(۹) اسماعیل گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: وصیّ تعدادی یتیم پس از بالغ شدن‌شان از آنان ۷۹۱
می‌خواهد اموال‌شان را تحویل بگیرند ولی آنها خودداری می‌کنند، او چه کند؟
امام ﷺ فرمود: به آنان تحویل می‌دهد و بر آن مجبورشان می‌کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب دوازدهم از ابواب مقدمات فرموده امام ﷺ که: «با ازدواج دختر و هم بستر شدن با او در نُه سالگی یتیمی وی پایان می‌یابد و مالش به او تحویل داده می‌شود.»

و در روایت دهم فرموده امام معصوم ﷺ که: «چه وقت مال کودک بـه وی تـحویل مـی‌شود؟ امام ﷺ فرمود: هنگامی که بالغ شد و از او احساس رشد شد و سفیه و ناتوان نبود.»

سایر روایات باب را بنگر.

و در روایت یکم از باب یکم از ابواب حجر فرموده امام ﷺ که: «و اگر محتلم شد و از او احساس رشد یافتگی نشد و کم عقل یا ناتوان بود، سرپرستش باید مالش را از او باز دارد.»

سایر روایات آن باب بر این بحث دلالت می‌کند؛ پس ملاحظه کنید.

می‌آید:

در روایات باب هفتاد و سوم از ابواب وصیت مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت دهم از باب پنجاه و یکم از ابواب تزویج فرموده معصوم ﷺ که: «هنگامی که دختر در نه سالگی به خانه شوهر رفت، یتیمی وی پایان می‌یابد و اموالش به وی تحویل داده می‌شود.»

باب ۶۵

حکم فراموش شدن وصیت توسط وصی

(۱) محمد بن ریّان گوید: «به امام هادی ﷺ نوشتم: شخصی وصیت کرده است، ولی وصیّ تنها ۷۹۲
یک مورد از آن را به یاد دارد، دربارهٔ بقیه چه کند؟
امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: سایر موارد را در کارهای خیر مصرف می‌کند.»

(۲) در کتاب المقنع آمده است: «پس اگر میّت وصیتی کند و وصی تنها یک مورد از آن را به ۷۹۳
خاطر داشته باشد، سایر موارد در کارهای خیر مصرف می‌شود.»

(٦٦)

باب جواز شراء الوصيّ من مال الميّت إذا بيع فيمن زاد

٧٩٤ ٢٥٥٤٥ (١) **كافي ٥٩/٧**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين[1] بن إبراهيم بن محمّد الهمداني **تهذيب ٢٤٥/٩**: **فقيه ١٦٢/٤**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن **الحسين بن** إبراهيم الهمدانيّ قال: كتب[2] محمّد بن يحيى هل للوصيّ أن يشتري شيئاً من مال[3] (الميّت ـ كا ـ فقيه) إذا بيع فيمن زاد فيزيد[4] ويأخذ لنفسه؟ فقال يجوز إذا اشترى صحيحاً.

(٦٧)

باب أنّ من أذن لوصيّه في المضاربة بمال ولده الصّغار من غير ضمان جاز له ذلك

٧٩٥ ٢٥٥٤٦ (١) **فقيه ١٦٩/٤**: روى محمّد بن يعقوب الكليني رحمه الله قال: حدّثني **كافي ٦٢/٧**: **تهذيب ٢٣٧/٩**: أحمد بن محمّد (العاصمي ـ فقيه) عن عليّ بن الحسن[5] (الميثمي ـ فقيه) عن الحسن بن عليّ بن يوسف عن مثنّى بن الوليد عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه سئل عن رجل أوصى إلى رجل بولده وبمال لهم وأذن له عند الوصيّة أن يعمل بالمال و (أن ـ كا) يكون الرّبح (فيما ـ كا) بينه وبينهم فقال: لا بأس به من أجل أنّ أباه قد أذن له في ذلك وهو حيّ.

٧٩٦ ٢٥٥٤٧ (٢) **كافي ٦٢/٧**: **تهذيب ٢٣٦/٩**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه ١٦٩/٤**: ابن أبي عمير عن عبدالرّحمن بن الحجّاج عن خالد (بن بكير ـ كا ـ يب) الطّويل قال: دعاني أبي حين حضرته الوفاة فقال: يا بنيّ، اقبض مال اخوتك الصّغار فاعمل[6] به وخذ نصف الرّبح، وأعطهم النّصف، وليس عليك ضمان، فقدّمتني اُمّ ولد لأبي[7] بعد وفاة أبي إلى ابن أبي ليلى فقالت (له ـ كا): انّ هذا يأكل أموال ولدي قال: فقصصت[8] عليه ما أمرني به أبي فقال ابن أبي ليلى: إن كان أبوك أمرك بالباطل لم أجزه ثمّ أشهد عليّ ابن أبي ليلى إن أنا حرّكته فأنا له ضامن، فدخلت على أبي عبدالله عليه السلام بعد (ذلك ـ يب) فقصصت[9] عليه قصّتي ثمّ قلت له: ماترى؟ فقال:

---

١. الحسن ـ خ كا. ٢. كتبت مع ـ فقيه. ٣. المال ـ يب.
٤. يزيد ـ يب ـ فقيه. ٥. الحسين ـ فقيه. ٦. واعمل ـ يب.
٧. له ـ يب ـ أبي ـ فقيه. ٨. فاقتصصت ـ يب. ٩. فاقتصصت ـ يب ـ فقيه.

باب ۶۶

جواز خرید مال میت به وسیله مزایده توسط وصی

(۱) حسین بن ابراهیم همدانی گوید: «محمد بن یحیی به امام ﷺ نوشت: آیا وصی می‌تواند چیزی ۷۹۴
از مال میّت را از طریق مزایده بخرد، در مزایده شرکت کند، بر بهای آن بیفزاید و برای خودش بردارد؟

امام ﷺ فرمود: در صورتی که به طور صحیح بخرد، جایز است.»

باب ۶۷

اجازه مضاربه با مال یتیم از سوی موصی به وصی

(۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی دیگری را وصی و قیّم ۷۹۵
فرزندانش و اموال آنها قرار می‌دهد و هنگام وصیت به وی اجازه می‌دهد با آن مال کار کند و سودش متعلق به وی و فرزندانش باشد.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد، به خاطر آن‌که پدرش در زمان حیات خود اجازه آن را داده است.»

(۲) خالد بن بکیر طویل گوید: «پدرم هنگام مرگ مرا فراخواند و گفت: فرزندم! مال برادران ۷۹۶
کوچکت را بردار، با آن کار کن و نصف سود آن را تو بردار و نصف آن را به آنها بده و ضمانتی بر عهدهٔ تو نیست.

پس از وفات پدرم، کنیز فرزند دار از پدرم مرا نزد ابن ابی لیلی بُرد و به او گفت: این مرد اموال فرزندم را می‌خورد.

من نیز دستور پدرم را برای وی بازگو کردم. ابن ابی لیلی گفت: اگر پدرت به تو دستور باطلی داده باشد من آن را اجازه نمی‌دهم.

سپس ابن ابی لیلی علیه من گواه گرفت که اگر در مال تصرف کردم، ضامن هستم. آن‌گاه نزد امام صادق ﷺ رفتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم. سپس به امام ﷺ گفتم: نظر شما چیست؟

امام ﷺ فرمود: من قدرت مخالفت با سخن ابن ابی لیلی را ندارم و تو میان خود و خدایت ضامن نیستی.»

أمّا قول ابن أبي ليلى فلا أستطيع ردّه وأمّا فيما بينك وبين الله عزّوجلّ فليس عليك ضمان.

٧٩٧ ٢٥٥٣٨ (٣) الدّعائم ٣٦٤/٢: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال: إذا أذن الموصى للوصيّ أن يتّجر بمال ولده الأطفال، فله ذٰلك، ولا ضمان عليه فيه وإن شرط له فيه ربحاً فهو على شرطه. وتقدّم في رواية الحلبي (١٦) من باب (١) وجوب الزّكاة على البالغ العاقل من أبواب من تجب عليه الزّكاة ج ٩ قوله عليه السلام فإذا عملتَ به (أي بمال اليتيم) فأنت له ضامن والرّبح لليتيم. وفي رواية سماعة (٢) من باب (٢) حكم زكاة مال اليتيم إذا كان عند من يتّجر به قوله الرّجل يكون عنده مال اليتيم ويتّجر به أيضمنه قال نعم. وفي أحاديث باب (٩) حكم المضاربة بمال اليتيم وذيله من أبواب المضاربة ج ٢٣ ما يدلّ على ذٰلك. وفي رواية إسماعيل (١) من باب (٦٣) انّه هل للوصيّ أن يعيّن مال اليتيم أو يتّجر فيه من أبواب الوصايا ج ٢٤ قوله هل للوصيّ أن يعيّن مال اليتيم أو يتّجر فيه قال عليه السلام إن فعل فهو ضامن.

(٦٨)

باب أنّ الوصيّ إذا ادّعى على الميّت ديناً بلا بيّنة هل له أن يأخذ ممّا في يده أم لا

٧٩٨ ٢٥٥٣٩ (١) كافي ٥٧/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٣٢/٩: أحمد بن محمّد عن فقيه ١٧٤/٤: ابن فضّال عن عليّ بن عقبة عن بريد بن معاوية عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: إنّ رجلاً أوصى إليّ فسألته أن يشرك معي ذا قرابة له ففعل، وذكر الّذي أوصى إليّ أنّ له قبل الّذي أشركه في الوصيّة خمسين ومائة[١] درهم وعنده[٢] رهناً[٣] بها جام من فضّة، فلمّا هلك الرّجل أنشأ الوصيّ يدّعي أنّ له قبله أكرار حنطة قال: إن أقام البيّنة وإلّا فلا شيء له، قال: قلت (له ـ كا ـ يب): أيحلّ له أن يأخذ ممّا في يده شيئاً؟ قال: لا يحلّ له. قلت: أرأيت لو أنّ رجلاً عدا[٤] عليه فأخذ ماله فقدر على[٥] أن يأخذ من ماله ما أخذ، أكان[٦] ذٰلك له؟ قال: إنّ هٰذا ليس مثل[٧] هٰذا.

---

١. خمسمائة ـ فقيه. ٢. درهم عنده ورهناً ـ يب. ٣. رهن ـ فقيه.
٤. اعتدى ـ فقيه. ٥. عليه ـ فقيه. ٦. أيحل ـ فقيه.
٧. بمثل ـ فقيه.

۷۹۷ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه موصی به وصی اجازه تجارت با اموال فرزندان غیر بالغش را دهد، او حق این کار را دارد و ضمانتی بر عهدهٔ او نیست و اگر مقداری از سود را برای وصی شرط کند، او موظف به رعایت آن شرط است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب زکات دهندگان فرموده امام ﷺ که: «هرگاه با مال یتیم تجارت کردی، تو ضامن آن هستی و سود آن برای یتیم است.»

و در روایت دوم از باب دوم این گفته به امام ﷺ که: «شخصی که مال یتیم را در اختیار دارد و با آن تجارت می‌کند، آیا ضامن آن است؟ امام ﷺ فرمود: آری.»

و در روایات باب نهم از ابواب مضاربه مطالبی که بر این دلالت می‌کند، هست.

و در روایت یکم از باب شصت و سوم از ابواب وصایا این گفته به امام ﷺ که: «آیا وصیّ می‌تواند با مال یتیم، عِینه یا تجارت کند؟ امام ﷺ فرمود: اگر این کار را انجام داد، ضامن آن است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۶۸

حکم ادّعای طلب از موصی توسط وصی

۷۹۸ (۱) برید بن معاویه گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی مرا وصی خود قرار داد. من نیز از وی خواستم که یکی از بستگانش را شریک من قرار دهد و او این کار را انجام داد و به من گفت از کسی که او را شریک من در وصیت قرار داد، صد و پنجاه درهم طلبکار است و در مقابل آن جام سیمینی نزد او رهن است پس از مرگ وی، شریک من در وصیت ادعا کرد که از او چندین کُر گندم طلبکار است.

امام ﷺ فرمود: اگر بینه اقامه کرد [آن را می‌گیرد] و در غیر این صورت چیزی برای او نیست.

گفتم: آیا برای وی جایز است، از آنچه در اختیار دارد، چیزی بردارد؟

امام ﷺ فرمود: برایش حلال نیست.

گفتم: بفرمایید که اگر میّت به او ظلم کرده باشد و مالش را گرفته باشد، آن‌گاه وی قدرت یافته که از مال میّت آن را بگیرد، آیا حق چنین کاری را دارد؟

امام ﷺ فرمود: این مثل آن نیست.»

(٦٩)

باب حكم وصيّ الوصيّ في القيام بالوصيّة وحكم أخذ الأجرة

٧٩٩ ٣٥٥٥٠ (١) تهذيب ٢١٥/٩: فقيه ١٦٨/٤: كتب محمّد بن الحسن الصّفّار ﷺ إلى أبي محمّد (الحسن بن عليّ ـ فقيه) ﷺ: رجل كان وصيّ رجل، فمات وأوصى إلى رجل (آخر ـ فقيه) هل يلزم الوصيّ وصيّة الرّجل الّذي كان هٰذا وصيّه؟ فكتب ﷺ: يلزمه بحقّه إن كان له قبله حقّ إن شاء الله. وتقدّم في أحاديث باب (٦٤) أنّه يجوز لقيّم مال اليتيم والوصيّ أن يتناول منه أجرة مثله من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ ما يمكن أن يستدلّ به على ذيل الباب.

(٧٠)

باب أنّ من أوصى بمال لأمور متعدّدة فلم يبلغ يبدأ بأوّل ماسمّاه فالأوّل حتّى يتمّ

٨٠٠ ٣٥٥٥١ (١) كافي ١٩/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٢١/٩: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن ابن محبوب عن أبي جميلة تهذيب ١٩٧/٩: محمّد بن عليّ بن محبوب عن فقيه ١٥٧/٤: الحسن بن محبوب عن أبي جميلة عن حمران عن أبي جعفر ﷺ في[١] رجل أوصى عند موته (وقال ـ فقيه): أعتق[٢] فلاناً وفلاناً وفلاناً (وفلاناً وفلاناً[٣]) فنظر[٤] في ثلثه فلم يبلغ (ثلثه ـ يب ١٩٧: فقيه) أثمان[٥] قيمة المماليك (الخمسة ـ كا ـ يب ٢٢١: فقيه) الّتي[٦] أمر[٧] بعتقهم، قال: (ينظر إلى الّذين سمّاهم ويبدأ[٨] بعتقهم ـ كا ـ يب ٢٢١: فقيه) فيقوّمون وينظر[٩] إلى ثلثه فيعتق منه[١٠] أوّل شيء[١١] (ذكر ـ فقيه) ثمّ الثّاني، ثمّ الثّالث، ثمّ الرّابع، ثمّ الخامس، فإن عجز الثّلث كان (ذٰلك ـ يب ١٩٧) في الّذي سمّى أخيراً[١٢] لأنّه أعتق بعد مبلغ الثّلث ما لا يملك فلا يجوز له ذٰلك. (حمله الشّيخ ﷺ على

---

١. عن ـ يب ١٩٧ ـ فقيه.
٢. أعتقوا ـ يب ١٩٧.
٣. حتّى ذكر خمسة ـ يب ١٩٧ ـ فقيه.
٤. فنظرت ـ يب ٢٢١ ـ كا.
٥. المال ـ يب ٢٢١.
٦. الّذين ـ يب ـ فقيه.
٧. أمرهم ـ يب ١٩٧.
٨. وبدأ ـ يب ٢٢١ ـ فقيه.
٩. يقوّمون وينظرون ـ يب ١٩٧.
١٠. منهم ـ يب ١٩٧.
١١. من سمّى ـ يب ١٩٧.
١٢. آخراً ـ فقيه.

باب ۶۹

حکم وصیِ وصی و اجرت گرفتن وی

۷۹۹ (۱) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری ﷺ نوشت: «وصیّ شخصی درگذشت و دیگری را وصی خود قرار داد، آیا عمل به وصیت میّت اول برای وصیِ وصی لازم است؟

امام ﷺ مرقوم فرمود: به خاطر حقی[1] که میّت اول بر او دارد عمل به وصیت وی برای وصی دوم لازم است، اگر بر او حقی داشته باشد. انشاءالله.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب شصت و چهارم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مطالبی است که از آن بر ذیل باب می‌توان استدلال کرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۷۰

عدم کفایت مالِ میت برای انجام وصایای او

۸۰۰ (۱) حمران روایت می‌کند که: «شخصی هنگام مرگ از پنج برده نام برد و وصیت کرد آنان را آزاد کنند وقتی ثلث وی تعیین شد به بهای برده‌هایی که دستور به آزادی‌شان داده بود، نرسید.

امام باقر ﷺ در این باره فرمود: (بردگانِ نام برده شده در نظر گرفته می‌شوند و شروع بـه آزاد کردن‌شان می‌شود) پس قیمت می‌شوند و ثلث میّت در نظر گرفته می‌شود و نخستین آنها. سپس دوم، آن‌گاه سوم پس از آن چهارم و در پایان پنجم آزاد می‌شود و اگر ثلث میّت برای آزادی همه کافی نبود، کمبود آن برای کسی است که دیرتر نام برده شده است؛ زیرا بیش از مقدار ثلث آزاد کرده است که مالک آن نبوده است، پس برای وی جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی‌ؒ این روایت را بر موردی حمل کرده است که وصیت بیش از ثلث باشد.

---

۱. این حق دوگونه تفسیر شده: حق ایمان و تصریح میت اول به تعیین وصی از طرف وصی. ملاذ الاخیار ۱۲۷/۱۵ - ۱۲۸.

ما إذا كان الوصيّة أكثر من الثّلث). وتقدّم في رواية الدّعائم (١٥) من باب (٥) أنّ من أوصى بأكثر من الثّلث بطلت الوصيّة في الزّائد قوله ﷺ يقرع بينهم فيعتق الأوّل فالأوّل حتّى يبلغ الثّلث وقوله ﷺ فإنْ سمّاهم فقال أعتقوا عنّي فلاناً وفلاناً نظروا في ثلثه وفي أثمانهم ثمّ بدئ بعتق من سمّاه أوّلاً فأوّلاً الخ.

(٧١)

باب أنّه يستحبّ للإنسان أن يكون وصيّ نفسه ويقدّم ما يريد أن يوصى به

٨٠١ ٣٥٥٥٢ (١) كافي ٦٥/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٣٧/٩: أحمد بن محمّد عن إبراهيم بن مهزم عن عنبسة العابد قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: أوصني، فقال: أعدّ جهازك، وقدّم زادك، وكن وصيّ نفسك ولا تقل لغيرك، يبعث إليك بما يصلحك.

٨٠٢ ٣٥٥٥٣ (٢) نهج البلاغة ١١٨٩: قال عليّ ﷺ يا ابن آدم، كن وصيّ نفسك، واعمل في مالك ما تؤثر أن يعمل فيه من بعدك.

وتقدّم في أحاديث باب (٧٥) استحباب انتهاز فرص الخير من أبواب جهاد النّفس ج ١٨ ما يناسب ذلك.

(٧٢)

باب أنّ من ترك عند امرأته نفقة لمدّة ثمّ مات رجع الباقي في الميراث

٨٠٣ ٣٥٥٥٤ (١) تهذيب ٢٤٣/٩: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن زرارة قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن رجل سافر وترك عند امرأته نفقة ستّة أشهر أو نحواً من ذلك، ثمّ مات بعد شهر وشهرين فقال: تردّ فضل ما عندها في الميراث.

٨٠٤ ٣٥٥٥٥ (٢) الدّعائم ٣٦٣/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ: أنّه قال: من أوصى بوصايا ثمّ مات وقد كان دفع إلى عياله أرزاقهم لمدّة، فما فضل عن يوم موته فهو تركة، والوصيّة تجري فيه.

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزدهم از باب پنجم فرموده امام ﷺ که: «میان آنها قرعه زده می‌شود و به ترتیب آزاد می‌شوند تا به ثلث برسد.»

و این فرموده که: «پس اگر بردگانی را نام برد و گفت: فلانی و فلانی را از جانب من آزاد کنید، ثلث مال وی و بهای بردگان در نظر گرفته می‌شود و سپس به ترتیبی که از آنان نام برده، آزاد می‌شوند.»

باب ۷۱

استحباب وصی بودن انسان برای خودش

۸۰۱ (۱) عنبسه عابدگوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مرا سفارش کن. امام ﷺ فرمود: وسایل مورد نیازت را فراهم کن و توشه‌ات را جلو بفرست و خود وصیّ خویش باش و به دیگری نگو که آنچه کارت را سامان می‌دهد، برایت بفرستد.»

۸۰۲ (۲) در نهج‌البلاغه آمده است که علی ﷺ فرمود: «ای فرزند آدم، وصی خودت باش و با مالت چنان کن که دوست داری پس از تو با آن، آن‌گونه رفتار شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتاد و پنجم از ابواب مبارزه با نفس مناسب با این بحث هست.

باب ۷۲

حکم مازاد نفقه همسر پس از مرگ

۸۰۳ (۱) زراره گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال کردم: شخصی شش ماه یا در این حدود نفقه همسرش را می‌دهد و به مسافرت می‌رود، آن‌گاه پس از یکی دو ماه فوت می‌کند.

امام ﷺ فرمود: اضافه آنچه نزد همسر اوست به میراث باز می‌گردد.»

۸۰۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس وصیت‌هایی کند و برای مدتی نفقه افراد تحت تکفلش را نزد آنان بگذارد و بمیرد، افزون بر هزینه آنان تا زمان مرگ وی میراث است و وصیت در مورد آن جاری می‌شود.»

(۷۳)

باب حكم وصيّة من لم‌يبلغ والسّفيه والمجنون

۸۰۵ ۲۵۵۵۶ (۱) كافي ۲۸/۷: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن فقيه ۱٤٦/٤: عليّ بن الحكم عن عليّ بن النّعمان[۱] عن أبي أيّوب عن محمّد بن مسلم قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول: إنّ الغلام إذا حضره الموت (فأوصى ـ كا ـ فقيه) ولم يدرك جازت وصيّته لذوي الأرحام ولم تجز للغرباء. تهذيب ۱۸۱/۹: عليّ بن الحسن بن فضّال عن يزيد بن إسحاق عن هارون بن حمزة عن أبي أيّوب (مثله سنداً ومتناً). نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ۱۵۹: عن أحمد بن محمّد عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال: الغلام إذا أدركه الموت ولم يدرك مبلغ الرّجال وأوصى (وذكر نحوه).

۸۰۶ ۲۵۵۵۷ (۲) كافي ۲۸/۷: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن بعض أصحابه عن أبان بن عثمان فقيه ۱٤۵/٤: روى محمّد ابن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن عبدالرّحمٰن ابن أبي عبدالله قال: قال أبو عبدالله ﷺ إذا بلغ الغلام عشر سنين جازت وصيّته.

۸۰۷ ۲۵۵۵۸ (۳) تهذيب ۱۸۲/۹: عليّ بن الحسن عن العبّاس بن معروف عن أبان بن عثمان عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن وصيّة الغلام هل تجوز؟ قال: إذا كان ابن عشر سنين جازت وصيّته.

۸۰۸ ۲۵۵۵۹ (٤) كافي ۲۹/۷: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله بن جبلة عن أبي المعزا فقيه ۱٤۵/٤: روى محمّد ابن أبي عمير عن أبي المعزا عن أبي بصير تهذيب ۱۸۲/۹: عليّ بن الحسن عن محمّد بن عليّ عن عليّ بن النّعمان عن سويد القلا عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ (أنّه ـ فقيه) قال: إذا بلغ الغلام عشر سنين فأوصى بثلث ماله في حقّ جازت وصيّته، وإذا كان ابن سبع سنين فأوصى من ماله باليسير في حقّ جازت وصيّته.

---

۱. داود بن النّعمان ـ خ كا ـ فقيه.

باب ۷۳

حکم وصیت نابالغ، سفیه و دیوانه

۸۰۵ (۱) محمد بن مسلم از امام صادق ؈ روایت می‌کند که فرمود: «کودک نابالغ در صورتی که هنگام مرگ وصیت کند دربارهٔ بستگانش مؤثر است و برای بیگانگان مؤثر نیست.»

نظیر این روایت از عبدالله بن سنان نیز نقل شده است.

۸۰۶ (۲) عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق ؈ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه نوجوان ده ساله شد، وصیت وی جایز است.»

۸۰۷ (۳) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق ؈ دربارهٔ وصیت نوجوان سؤال کردم که آیا جایز است؟ امام ؈ فرمود: وقتی به ده سالگی رسید، وصیتش جایز است.»

۸۰۸ (۴) ابو بصیر از امام صادق ؈ روایت می‌کند که فرمود: «وقتی نوجوان ده ساله شد؛ آن‌گاه اگر ثلث مالش را برای صرف در راه حق وصیت کرد، وصیتش جایز است و وقتی هفت ساله شد و به اندکی از مالش برای صرف در راه حق وصیت کرد، وصیتش جایز است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٨٠٩ ٢٥٥٦٠ (٥) تهذيب ١٨١/٩: عليّ بن الحسن بن فضّال عن محمّد بن الوليد عن أبان الأحمر عن أبي بصير وأبي أيّوب عن أبي عبدالله ﷺ في الغلام ابن عشر سنين يوصي؟ قال: إذا أصاب موضع الوصيّة جازت.

٨١٠ ٢٥٥٦١ (٦) تهذيب ١٨٢/٩: عن عليّ بن الحسن عن محمّد وأحمد ابني الحسن عن أبيهما عن أحمد بن عمر الحلبي عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال: سأله أبي وأنا حاضر عن قول الله عزّوجلّ: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ﴾ قال: الإحتلام قال: فقال: يحتلم في ستّ عشرة وسبع عشرة ونحوها فقال: إذا أتت عليه ثلاث عشرة سنة ونحوها؟ فقال: لا إذا أتت عليه ثلاث عشرة سنة كتبت له الحسنات وكتبت عليه السيّئات وجاز أمره إلاّ أن يكون سفيهاً أو ضعيفاً فقال: وما السّفيه؟ فقال: الّذي يشتري الدّرهم بأضعافه قال: وما الضّعيف؟ قال: الأبله.

٨١١ ٢٥٥٦٢ (٧) تفسير العيّاشي ٢٩١/٢: عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال: سأله أبي وأنا حاضر: اليتيم متى يجوز أمره؟ فقال: حين يبلغ أشُدّه. قلت: وما أشدّه؟ قال الإحتلام قلت: قد يكون الغلام ابن ثماني عشرة سنة لا يحتلم أو أقلّ أو أكثر؟ قال: إذا بلغ ثلاث عشرة سنة كتب له الحسن، وكتب عليه السيّء، وجاز أمره إلّا أن يكون سفيهاً أو ضعيفاً.

وتقدّم في أحاديث باب (١٢) إشتراط التّكليف بالبلوغ من أبواب المقدّمات ج ١، وفي غير واحد من أحاديث باب (١) أنّ الصغير و السّفيه والمجنون محجورون عن التّصرّف من أبواب الحجر ج ٢٣ ما يناسب ذلك فلاحظ. وفي رواية جميل (١) من باب (١١) حكم صدقة من بلغ عشر سنين من أبواب الوقوف ج ٢٤ قوله ﷺ يجوز طلاق الغلام إذا كان قد عقل وصدقته ووصيّته وإن لم يحتلم. وفي رواية زرارة (٢) قوله ﷺ إذا أتى على الغلام عشر سنين فإنّه يجوز له في ماله ما أعتق أو تصدّق وأوصى على حدّ معروف. ويأتي في باب (٤٧) حكم عتق الصّبيّ مملوكه إذا بلغ عشر سنين من أبواب العتق ج ٢٤ ما يناسب ذلك. وفي رواية ابن بكير (٤) من باب (٢٠) حكم طلاق الصّبيّ من أبواب الطّلاق ج ٢٧ ما يدلّ على ذلك فلاحظ.

(۵) ابو بصیر و ابو ایوب از امام صادق ﷺ ـ دربارهٔ نوجوان ده ساله‌ای که وصیت می‌کند ـ روایت ۸۰۹
می‌کنند که فرمود: «در صورتی که برای کار صحیحی وصیت کند، جایز است.»

(۶) عبدالله بن سنان گوید: «پدرم در حضور من از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و ۸۱۰
باشکوه سؤال کرد: «تا هرگاه به مرحله نیرومندی رسید.» امام ﷺ فرمود: مقصود از آن احتلام است.

و فرمود: در شانزده سالگی یا هفده سالگی یا نظیر آن محتلم می‌شود.

پدرم گفت: وقتی سیزده سال یا در حدود آن بر وی گذشت [آیا به مرحله نیرومندی رسیده است]؟

امام ﷺ فرمود: نه، وقتی سیزده سال بر او بگذرد، نیکی‌ها به سودش و بدی‌ها به زیانش نوشته می‌شود و کارهایش صحیح است، مگر آن‌که سفیه یا ضعیف باشد.

پدرم گفت: سفیه کیست؟

امام ﷺ فرمود: کسی که یک درهمی را به چند برابر می‌خرد. پدرم پرسید: ضعیف کیست؟ امام ﷺ فرمود: ابله».

(۷) عبدالله بن سنان گوید: «پدرم در حضور من از امام صادق ﷺ سؤال کرد: چه وقت تصرفات ۸۱۱
یتیم صحیح و مؤثر است؟

امام ﷺ فرمود: وقتی نیرومند شد.

گفتم: نیرومندی چیست؟

امام ﷺ فرمود: احتلام.

گفتم: گاهی جوانِ هجده ساله یا کمتر یا بیشتر محتلم نمی‌شود.

امام ﷺ فرمود: وقتی به سیزده سالگی رسید خوبی‌ها برایش و بدی‌ها علیه وی نوشته می‌شود و تصرفاتش موثر است مگر آن‌که سفیه یا ناتوان باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازده از ابواب مقدمات عبادات و در بسیاری از روایات باب یک از ابواب حجر مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب یازدهم از ابواب وقوف فرموده معصوم ﷺ که: «طلاق نوجوان ـ در صورتی که عاقل باشد ـ و صدقه او و وصیتش جایز است، هرچند محتلم نشده باشد.»

و در روایت دوم فرموده امام معصوم ﷺ که: «وقتی بر نوجوان ده سال گذشت، عتق، صدقه و وصیت وی در حدّ پسندیده در مالش جایز است.»

می‌آید:

در باب چهل و هفتم از ابواب عتق مناسب با این بحث خواهد آمد و در روایت چهارم از باب بیستم از ابواب طلاق آنچه بر این دلالت می‌کند؛ پس ملاحظه کنید.

(٧٤)

باب أنّ المملوك لاوصيّة له إلّا بإذن سيّده

٨١٢ ٢٥٥٦٣ (١) **تهذيب** ٢١٧/٩: **استبصار** ١٣٥/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم (بن حميد ـ صا) عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال: في المملوك مادام عبداً فإنّه وماله لأهله، لايجوز له تحرير ولاكثير عطاء ولا وصيّة إلّا أن يشاء سيّده.

٨١٣ ٢٥٥٦٤ (٢) **تهذيب** ٢١٦/٩: **استبصار** ١٣٤/٤: الحسين بن سعيد عن عليّ بن حديد عن جميل بن درّاج عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن أحدهما عليهما السلام أنّه قال: لا وصيّة لمملوك. (حمله الشّيخ رحمه الله على أحد شيئين: أحدهما أنّه لاوصيّة لمملوك من غير اذن مولاه، وثانيهما: أنّه لا يجوز للمملوك أن يوصي لإنّه لا يملك شيئاً). **الدّعائم** ٣٦٢/٢: عن عليّ عليه السلام وأبي جعفر وأبي عبدالله صلوات الله عليهم أنّهم قالوا: لاوصيّة لمملوك. **وتقدّم في** أحاديث باب (٢) أنّ الرّقّ محجور عليه في التّصرّف في المال من أبواب الحجر ج ٢٣ ما يدلّ على ذلك. **وفي** رواية عبد الرّحمٰن (٦) من باب (٩) حكم من أعتق مملوكاً لا يملك غيره في مرض الموت وعليه دين بقدر نصف التّركة من أبواب الوصايا ج ٢٤ قوله عليه السلام انّ العبد لاوصيّة له إنّما ماله لمواليه. **ويأتي في** باب (١٨) انّ المكاتب المبعّض ان أوصىٰ أو أوصى له جاز له من الوصيّة بقدر الحرّيّة من أبواب المكاتبة ج ٢٤ مايدلّ على ذلك.

(٧٥)

باب ماورد في من يتولّى قسمة أموال من مات بلا وصيّة وله أولاد صغار وكبار وفي مَنْ وَصِيَ مَنْ لا وَصِيَّ له وما يزيل الوصيّ عن الوصيّة

٨١٤ ٢٥٥٦٥ (١) **كافي** ٦٧/٧: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٢٤٠/٩: أحمد بن محمّد (عن عثمان بن عيسى ـ يب) عن **فقيه** ١٦١/٤: زرعة عن **سماعة** قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام[1] عن رجل مات وله بنون وبنات صغار وكبار من غير وصيّة، وله خدم ومماليك وعقد، كيف يصنع الورثة بقسمة ذلك الميراث؟ قال: إن قام رجل ثقة قاسمهم ذلك كلّه فلا بأس.

---

١. سألته ـ يب ـ فقيه.

باب ۷۴

حکم وصیت برده

(۱) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «انسان تا وقتی برده است خودش و مالش متعلق به صاحبش است، برای وی آزاد کردن برده و بخشش بسیار و وصیت جایز نیست مگر آنکه مولایش بخواهد.» ۸۱۲

(۲) عبدالرحمان بن حجاج از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «برای برده وصیت نیست.» ۸۱۳

مرحوم شیخ طوسی ﷺ این روایت را بر یکی از این دو وجه حمل کرده است: ۱ـ برای برده بدون اجازه مولایش وصیت نیست. ۲ـ برای برده وصیت جایز نیست چون مالک چیزی نیست.

در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ و امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمودند: «برای برده، وصیت نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوم از ابواب حجر مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت ششم از باب نهم از ابواب وصایا فرموده امام ﷺ که: «برای برده وصیتی نیست، زیرا مال وی متعلق به مولایش است.»

می‌آید:

در باب هجدهم از ابواب مکاتبه مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۷۵

حکم تقسیم اموال شخص بدون وصیت و حکم سلب صلاحیت وصی و حکم فاقد وصی

(۱) سماعه گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی بدون وصیت درگذشت و دختران و پسران بزرگ و کوچکی وارث وی هستند و دارای بردگان و قرار دادهایی است. وارثان وی چگونه میراثش را تقسیم کنند؟ ۸۱۴

امام ﷺ فرمود: اگر شخص مورد اعتمادی عهده‌دار تقسیم همه آنها شود، اشکال ندارد.»

۸۱۵ ۲۵۵۶۶ (۲) الدّعائم ۲/۳۶۳: عن عليّ ﷺ أنّه قال: لا يزيل الوصيّ عن الوصيّة إلّا ذهاب عقله أو ارتداد أو تبذير أو خيانة أو ترك سنّة، والسّلطان وصيّ من لا وصيّ له، والنّاظر لمن لا ناظر له. وتقدّم في رواية ابن رئاب (۱) من باب (۵) جواز بيع الوليّ مال اليتيم من أبواب البيع ج ۲۲ قوله ﷺ لا بأس بذلك إذا باع عليهم القيّم لهم النّاظر لهم فيما يصلحهم الخ. ولا حظ باب (٦) أنّ الأيتام إذا لم يكن لهم وصيّ ولا وليّ جاز أن يبيع مالهم ورقيقهم بعض العدول مع المصلحة.

(٧٦)

باب ماورد في انّ القاضي يوكّل وكيلاً للغُيّب يقاسم الوصيّ

۸۱٦ ۲۵۵۶۷ (۱) الدّعائم ۲/۳٦٤: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ ﷺ أنّه قال: من أوصى بوصيّة وترك ورثة غُيّباً[1] فرفع صاحب الوصيّة ذلك إلى القاضي فإنّ القاضي يوكل وكيلاً للغيّب يقاسم الوصيّ.

(٧٧)

باب حكم من أوصي إليه بعتق نسمتين بمبلغ معيّن فاشترى واحدة واعتقها ولايصيب بما بقي من المال نسمة أُخرى

۸۱۷ ۲۵۵۶۸ (۱) مستدرك ۱٤/۱٤۳: كتاب عبدالله بن يحيى الكاهلي قال: حدّثني عبدالحميد بن غوّاص الطّائي قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: انّ رجلاً أوصىٰ إليّ بنسمتين، فاشتريت واحدة فأعتقتها، وبقيت الأُخرى وليس أصبت بما بقي نسمة فقال: انظر مكاتباً فضلت عليه فضلة من نجومه[2] ففكّه بها.

---

١. غياباً ـ ك.

٢. وقد جعل فلان ماله على فلان نجوماً معدودة يؤدّى عند انقضاء كلّ شهر منها نجماً.

(۲) در کتاب دعائم الاسلام از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «وصی را از وصی بودن ساقط نمی‌کند، مگر از دست دادن عقل یا ارتداد یا ریخت و پاش و به هدر دادن مال یا خیانت یا ترک کردن سنت و حاکم وصیِ کسی است که وصی ندارد و ناظرِ کسی است که ناظر ندارد.» ۸۱۵

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب خرید و فروش فرموده امام ﷺ که: «آن اشکال ندارد، در صورتی که سرپرست آنان و ناظر در آنچه مصلحت آنان است آن را بفروشد.»

و باب ششم از ابواب خرید و فروش را بنگر.

باب ۷۶

حکم تعیین وکیل از جانب قاضی برای ورثهٔ غایب به منظور تقسیم اموال میّت

(۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس وصیتی کند و برخی از وارثانش غایب باشند آن‌گاه وصی در این باره به قاضی مراجعه کند، به تحقیق قاضی برای غایبان وکیلی تعیین می‌کند تا مال را با وصی تقسیم کنند.» ۸۱۶

باب ۷۷

حکم وصیت به آزاد کردن دو برده با مبلغ معینی

(۱) عبدالحمید بن عَوّاض طائی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی به من وصیت کرد که از جانب وی دو برده آزاد کنم، یک برده خریدم و آزاد کردم و با باقیمانده پول وی نتوانستم برده دیگری بیابم. ۸۱۷

امام ﷺ فرمود: برده مکاتبی را پیدا کن که از اقساط آزادی وی مقداری مانده باشد و با آن پول او را آزاد کن.»

كتاب العتق وأبوابه

(١)

باب استحباب عتق العبيد خصوصاً عشيّة عرفة ويومها واختيار عتق العبد على الأمة

قال الله تعالى في سورة الأحزاب (٣٣): ٣٧: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِىٓ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ﴾. (والمراد بقوله ﴿لِلَّذِىٓ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ﴾ زيد بن حارثة وانعام الله عليه توفيقه للإسلام وإنعام الرّسول عليه إعتاقه بعد ان ملكه).

(١) كافي ٦/ ١٨٠: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ ٨١٨ ٢٥٥٦٩
ومعاوية بن عمّار وحفص بن البختري تهذيب ٨/ ٢١٦: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن معاوية بن عمّار وحفص بن البختري عن أبي عبدالله (جعفر بن محمّد ـ يب) ؑ أنّه قال: في الرّجل يعتق المملوك؟ قال: يعتق الله[١] بكلّ عضو منه عضواً من النّار وقال يستحبّ للرّجل أن يتقرّب (إلى الله ـ كا) عشيّة عرفة ويوم عرفة بالعتق والصّدقة. فقيه ٣/ ٦٦: روى حمّاد عن الحلبي عن أبي عبدالله ؑ قال: يستحبّ للرّجل (وذكر مثله). الدّعائم ٢/ ٣٠١: عن جعفر بن محمّد ؑ أنّه سئل عن الرّجل يعتق المملوك قال يعتق الله تعالى بكلّ عضو منه عضواً من النّار واستحبّ العتق عشيّة عرفة.

---

١. إنّ الله عزّوجلّ يعتق ـ كا.

۸۱۹ ۲۵۵۷۰ (۲) كافى ۱۸۰/۶: عليّ عن أبيه عن حمّاد بن عيسى ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير عن ربعي **تهذيب** ۲۱۶/۸: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن ربعي بن عبدالله عن زرارة عن أبي جعفر (محمّد بن عليّ ـ يب) عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أعتق مسلماً أعتق الله العزيز الجبّار (له ـ الثّواب) بكلّ عضو منه عضواً من النّار **الثّواب** ۱۶۶: أبي رحمه الله قال: حدّثني سعد بن عبدالله عن أحمد ابن أبي عبدالله عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن ربعيّ عن سماعة عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله من أعتق (وذكر مثل ما في كا).

۸۲۰ ۲۵۵۷۱ (۳) كافى ۱۸۰/۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۲۱۶/۸: الحسين بن سعيد عن إبراهيم ابن أبي البلاد **الثّواب** ۱۶۶: أبي رحمه الله قال: حدّثني سعد بن عبدالله عن أحمد ابن أبي عبدالله عن أبيه عن إبراهيم ابن أبي البلاد، عن أبيه رفعه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أعتق مؤمناً أعتق الله العزيز الجبّار بكلّ عضو منه عضواً من النّار، فإن كانت أنثى أعتق الله العزيز الجبّار بكلّ عضوين منها عضواً (منه ـ كا) من النّار، لأنّ المرأة بنصف[۱] الرّجل. **فقيه** ۶۶/۳: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أعتق (وذكر مثله). **المقنع** ۱۵۵: اعلم انّ من أعتق (وذكر مثله). **العوالى** ۲۹۸/۲: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وذكر مثله إلّا أنّه أسقط قوله لأنّ المرأة بنصف الرّجل.

۸۲۱ ۲۵۵۷۲ (۴) **فقه الرّضا** عليه السلام ۳۰۵: أروى عن العالم عليه السلام أنّه قال لا عتق إلّا لمؤمن من أعتق رقبة مؤمنة انثى كانت أو ذكراً أعتق الله بكلّ عضو من أعضائه عضواً منه من النّار.

۸۲۲ ۲۵۵۷۳ (۵) **العوالى** ۴۲۱/۳: روى واثلة بن الأسقع وغيره: أنّ النّبيّ صلى الله عليه وآله قال: من أعتق رقبة مؤمنة أعتق الله بكلّ عضو منها عضواً له من النّار.

۸۲۳ ۲۵۵۷۴ (۶) **الدّعائم** ۳۰۱/۲: روينا عن عليّ عليه السلام أنّه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أعتق رقبة مؤمنة أو مسلمة وقى الله بكلّ عضو منها عضواً منه من النّار، وعن عليّ وأبي جعفر وأبي عبدالله عليهم السلام مثل ذلك.

---

۱. نصف ـ يب ـ ثواب.

۸۲۴ ۲۵۵۷۵ (۷) الدّعائم ۳۰۱/۲: عن عليّ بن الحسين ﷺ أنّه قال: ما من مؤمن يعتق رقبة مؤمنة إلّا أعتق الله بكلّ عضو منها عضواً منه من النّار حتّى الفرج بالفرج.

۸۲۵ ۲۵۵۷۶ (۸) مستدرك ۴۴۹/۱۵: القطب الرّاوندي في لبّ اللّباب عن النّبيّ ﷺ أنّه قال: من أعتق رقبة أعتق الله رقبته من النّار.

۸۲۶ ۲۵۵۷۷ (۹) أمالي ابن الطّوسيّ ۳۹۰: حدّثنا الشّيخ السّعيد الإمام المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد بن الحسن بن عليّ الطّوسيّ ﷺ قال: أخبرنا الشّيخ السّعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن عليّ الطّوسيّ قال: أخبرنا ابن مخلّد قال: حدّثنا الخلدي قال: حدّثنا محمّد بن يونس بن موسى قال: حدّثنا أبو نعيم قال: حدّثنا الحكم ابن أبي نعيم قال: سمعت فاطمة بنت محمّد ﷺ تحدّث عن أبيها ﷺ قالت: قال رسول الله ﷺ: من أعتق رقبة مؤمنة كان له بكلّ عضو منها فكاك عضو منه من النّار. قال محمّد فذاكرت بهذا الحديث الشّاذكوني فقالي رجل عنده حدّثناه أبو نعيم.

۸۲۷ ۲۵۵۷۸ (۱۰) أمالي ابن الطّوسيّ ۱۸۳: أخبرنا الشّيخ المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد قال: أخبرنا الشّيخ السّعيد الوالد محمّد بن الحسن قال: أخبرنا محمّد بن محمّد قال: أخبرني أبو نصر محمّد بن الحسين الخلّال قال: حدّثنا الحسن بن الحسين الأنصاري قال: حدّثنا زافر بن سليمان عن أشرس الخراساني عن أيّوب السجستاني (السختياني ـ خ) عن أبي قلابة قال: قال رسول الله ﷺ (في حديث): ومن أعتق رقبة فهي فداء من النّار كلّ عضو منها فداء عضو منه.

۸۲۸ ۲۵۵۷۹ (۱۱) كافي ۱۸۰/۶: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن أبان عن بشير النّبّال قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول: من أعتق نسمة[1] صالحة لوجه الله عزّوجلّ كفّر الله عنه مكان كلّ عضو منه عضواً من النّار. الثواب ۱۶۶: أبي ﷺ قال حدّثني سعد بن عبدالله عن أحمد ابن أبي عبدالله عن أبيه عن محمّد بن سنان عن بشير النّبّال (مثله).

۸۲۹ ۲۵۵۸۰ (۱۲) العوالي ۴۲۱/۳: روى عمر بن عنبسة[2] أنّ النّبيّ ﷺ قال: من أعتق رقبة مؤمنة كانت فداؤه من النّار.

---

۱. أي مملوكاً.
۲. عمر بن عبينة ـ خ ك.

۸۳۰ ۲۵۵۸۱ (۱۳) أمالی الصّدوق ٤٤٣: حدّثنا الحسین بن أحمد بن إدریس قال حدّثنا محمّد بن عبدالجبّار عن الحسین بن علیّ ابن أبی حمزة عن إسماعیل بن عبدالخالق (عن إبراهیم بن نعیم ـ ك) وأبی الصّباح الکنانی جمیعاً عن أبی بصیر قال سمعت أبا عبدالله الصّادق ﷺ یقول: من کفّ أذاه عن جاره أقاله الله عزّوجلّ عثرته یوم القیامة ومن عفّ بطنه وفرجه کان فی الجنّة ملکاً محبوراً ومن أعتق نسمة مؤمنة بنی الله عزّوجلّ له بیتاً فی الجنّة.

۸۳۱ ۲۵۵۸۲ (١٤) مستدرك ٤٤٩/١٥: الشّیخ أبوالفتوح فی تفسیره عن ابن عازب قال: أتی أعرابی إلی رسول الله ﷺ وقال: علّمنی عملا یدخلنی الجنّة. فقال رسول الله ﷺ: إن أوجزت فی اللّفظ فهو کبیر فی المعنی إذهب فأعتق نسمة أو فكّ رقبة فقال: یا رسول الله أو لیسا سواء؟ قال: لا العتق أن تعتق عبدك، والفكّ إعطاء ثمنه، أو إعانته ـ یعنی ـ المکاتب[1].

۸۳۲ ۲۵۵۸۳ (١٥) الدّعائم ٣٠٢/٢: وعن رسول الله ﷺ أنّه ذکر العتق فقال: إنّ العتق لشیء عجیب، فقال له أبوذرّ: فأیّ الرّقاب أفضل یا رسول الله؟ قال: أغلاها ثمناً، وأنفسها عند أهلها، قال فمن لم یکن له مال یا رسول الله؟ قال: عفو طعامه قال: فمن لم یکن له عفو طعامه؟ قال: فضل رأی یرشد به صاحبه قال فمن لم یکن له فضل رأی؟ قال قوّة تعود بها علی ضعیفك قال: فإن لم یستطع؟ قال: تصنع لآخرتك وتعین مظلوماً قال یا رسول الله فإن لم أفعل؟ قال فتنحّی عن طریق النّاس ما یؤذیهم، قال: فإن لم أفعل؟ قال فکفّ أذاك عن النّاس، فإنّها صدقة تتصدّق بها علی نفسك.

۸۳۳ ۲۵۵۸٤ (١٦) مستدرك ٤٥٠/١٥: الشّیخ أبوالفتوح الرّازی فی تفسیره عن أبی ذرّ الغفاری أنّه قال: أعطانی رسول الله ﷺ غلاماً وقال: تحسن ملکته، تطعمه ممّا تطعم، وتکسوه ممّا تکسو، قال: وکان عندی قمیص فجعلته نصفین وألبسته نصفاً، فلمّا ذهبت إلی المسجد لصلوة المغرب قال رسول الله ﷺ: ما فعلت بالقمیص قلت یا رسول الله قلت لی: تحسن ملکة الغلام، وأطعمه ما تطعم وألبسه ممّا تلبسه، وکان لی قمیص واحد، فکسوته شقّة،[2] ثمّ قال لی رسول الله ﷺ: تحسن ملکته، فأعتقته، ثمّ قال لی رسول الله ﷺ: ما فعلت بالغلام؟ قلت ما

---

١. المکاتب ـ هو العبد یکاتب علی نفسه بثمنه فإذا سعی وأدّاه عتق ـ اللسان ج ١ ص ٧٠٠.

٢. الشقّة: نصف الشیء إذا شقّ.

عندی غلام یا رسول الله قال: ما فعلت به؟ قلت: أعتقته، قال: آجرك الله.

٨٣٤ ٣٥٥٨٥ (١٧) **تهذیب** ٦/٣٢٥: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ٥/٧٤: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر **المحاسن** ٦٢٤: البرقیّ عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن سیف بن عمیرة وسلمة[1] صاحب السّابریّ عن (أبی اسامة ـ کا ـ یب) **زید الشّحّام** عن أبی عبدالله ﷺ: أنّ أمیر المؤمنین[2] ﷺ أعتق ألف مملوك من كدّ یده.

٨٣٥ ٣٥٥٨٦ (١٨) **الدّعائم** ٢/٣٠٢: عن علیّ ﷺ أنّه کان یعمل بیده ویجاهد فی سبیل الله، فیأخذ فیئه[3]، ولقد کان یری ومعه القطار من الإبل علیها النّوی، فیقال له: ما هٰذا یا أبا الحسن؟ فیقول: نخل إن شاء الله فیغرسه، فما یغادر منه واحدة، واقام علی الجهاد أیّام حیاة رسول الله ﷺ، ومذ قام بأمر النّاس إلی أن قبضه الله، وکان یعمل فی ضیاعه مابین ذٰلك، فاعتق ألف مملوك کلّهم من کسب یده ﷺ. **الغارات** ١/٩٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ قال: أعتق علیّ ﷺ ألف مملوك ممّا عملت یداه.

٨٣٦ ٣٥٥٨٧ (١٩) **الغارات** ١/٩١: عن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علیّ بن أبی طالب قال أعتق علیّ ﷺ ألف أهل بیت بما مجلت یداه[4] وعرق جبینه.

٨٣٧ ٣٥٥٨٨ (٢٠) **المحاسن** ٦٢٤: البرقیّ عن محسن بن أحمد عن ابان بن عثمان عن محمّد بن مروان عن أبی عبدالله ﷺ أنّ أبا جعفر ﷺ مات وترك ستّین مملوكاً فأعتق ثلثهم عند موته.
وتقدّم فی روایة أبی بصیر (١) من باب (٢٠) استحباب کفالة أهل بیت من المسلمین من أبواب ما یتأکّد استحبابه من الحقوق فی المال فی کتاب الزّکاة ج ٩ قوله ﷺ لأن أحجّ حجّة أحبّ إلیّ من أن أعتق رقبة ورقبة حتّی انتهی إلی عشرة الخ. وفی روایة محمّد بن عمر بن یزید (٢) من باب (٢٥) جواز صدقة الغلام قوله ﷺ علم الله عزّوجلّ أنّ کلّ أحد لا یقدر علی فكّ رقبة فجعل إطعام الیتیم والمسکین مثل ذٰلك تصدّق عنه. وفی روایة معمّر (٢٥) من باب (٤٤) استحباب اطعام الطّعام ما یقرب ذٰلك وفی غیر واحد من أحادیثه ما یناسب ذٰلك.

---

١. سلیمة ـ المحاسن. ٢. علیّاً ـ المحاسن. ٣. فیه ـ خ.
٤. المجلة: قشرة رقیقة یجتمع فیها ماء من أثر العمل ـ مجلت یداه إذا ثخن جلدها وظهر فیها ما یشبه البثر من العمل بالأشیاء الصّلبة الخشنة.

وفی روایة البجلی (۱۳) من باب (٤٥) استحباب صدقة الماء قوله ﷺ أربع من أتی بواحدة منهنّ دخل الجنّة (إلی أن قال) أو أعتق رقبة عانیة[1]. وفی روایة الدّعائم والبحار (نحوه).

وفی غیر واحد من أحادیث باب (۷) ماورد فی أنّ الحجّ أفضل من العتق من أبواب فضائل الحجّ ج ۱۲ ما یدلّ علی فضیلة العتق. وفی روایة ابن عجلان (۲) من باب (۷) استحباب سدّ الخلل والفرج فی عرفات من أبواب الوقوف بعرفات ج ١٤ قوله ﷺ فإذا أفاض ﷺ أمر بعتقهم (أی بعتق أهل السّودان) وجوائز لهم من المال. وفی روایة أبی مخنف (۲) من باب (٦٨) لزوم التّسویة بین النّاس فی قسمة بیت المال من أبواب جهاد العدوّ ج ١٦ قوله ﷺ فمن کان منکم له مال فَلْیَصِلْ به القرابة ولیفكّ به العانی والأسیر وابن السّبیل فإنّ الفوز بهذه الخصال مکارم الدّنیا وشرف الآخرة. وفی روایة ربیعة وعمارة (٤) ما یقرب ذلك. وفی روایة أبی بصیر (١٤) من باب (٦٨) وجوب عفّة البطن من أبواب جهاد النّفس ج ١٨ قوله ﷺ ومن أعتق نسمة مؤمنة بنی الله عزّوجلّ له بیتاً فی الجنّة.

وفی روایة معاویة (۳) من باب (٤٥) ماورد فی کرائم أخلاق رسول الله ﷺ من أبواب العشرة ج ۲۰ قوله ﷺ والله لقد أعتق (علیّ ﷺ) ألف مملوك لوجه الله عزّوجل دَبِرَت فیهم یداه.

وفی حدیث مناهی النّبیّ ﷺ (۱۳) من باب (۷۸) جملة من حقوق الجار قوله ﷺ ما زال یوصینی (جبرئیل) بالممالیك حتّی ظننت أنّه سیجعل لهم وقتاً إذا بلغوا ذلك الوقت اعتقوا. وفی غیر واحد من أحادیث باب (۲۵) استحباب العمل بالید من أبواب طلب الرّزق ج ۲۲ ما یدلّ علی فضل العتق وأنّ علیاً ﷺ أعتق ألف مملوك من ماله وکدّ یده. وفی روایة عبدالرّحمن (۱۸) من باب (۱) استحباب الوقوف من أبوابها ج ٢٤ قوله ﷺ ورقیقها غیر أبی رباح وأبی نیزر وجبیر عتقاء لیس لأحد علیهم سبیل الخ.

ویأتی فی أحادیث الأبواب الآتیة المربوطة بالعتق ما یدلّ علی استحبابه. وفی روایة سماعة (٤٨) من باب (۲) بدؤ التّزویج وفضله من أبواب التّزویج ج ۲٥ قوله ﷺ أربعة ینظر الله عزّوجلّ إلیهم یوم القیامة من أقال نادماً أو أعتق نسمة. وفی روایة ابن سالم (٤٩)

---

۱. أی الأسیر وکلّ من ذلّ واستکان وخضع.

قوله ﷺ انّ لله تعالى ظلاً تحت يده يوم القيامة لا يستظلّ تحته إلّا نبيّ أو وصيّ نبيّ أو مؤمن أعتق عبداً مملوكاً (مؤمناً ـ خ).

(٢)

باب أنّه لاعتق إلّا ما أريد به وجه الله عزّوجلّ

٨٣٨ ٢٥٥٨٩ (١) **تهذيب** ٢١٧/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ١٧٨/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن **هشام** بن سالم وحمّاد و ابن اذينة وابن بكير وغير واحد عن أبي عبدالله ﷺ أنّه قال: لا عتق إلّا ما أُريد به وجهَ الله عزّوجلّ. **فقيه** ٦٨/٣: قال الصّادق ﷺ (وذكر مثله).

٨٣٩ ٢٥٥٩٠ (٢) **الدّعائم** ٣٠٣/٢: عن **جعفر** بن محمّد ﷺ (مثله وزاد: ومن قال: كل مملوك أملكه فهو حرّ، أو حلف بذلك، أو أكره عليه ولم يرد به وجهَ الله، ولم يقل ذلك لم يكن عتقه بعتق).

٨٤٠ ٢٥٥٩١ (٣) **كافي** ١٧٨/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن عليّ ابن أبي حمزة عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ قال: لا عتق إلّا ما طلب به وجه الله عزّوجلّ.

٨٤١ ٢٥٥٩٢ (٤) **فقه الرّضا** ﷺ ٣٠٥: ولا يكون العتق إلّا لوجه الله خالصة ولا عتق لغير الله.

٨٤٢ ٢٥٥٩٣ (٥) **الدّعائم** ٣٠٣/٢: روينا عن **جعفر** بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ أنّ رسول الله ﷺ نهي عن العتق لغير الله. **وتقدّم** في أحاديث باب (١٣) وجوب النّيّة في العبادات من أبواب المقدّمات ج ١ و باب (١٤) علامة المرائي ما يناسب ذلك فراجع. **وفي** رواية حمّاد (١) من باب (١١) اعتبار النيّة وقصد القربة في الصّدقة من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في المال (ج ٩) قوله ﷺ ولا عتق إلّا ما أُريد به وجه الله عزّوجلّ. **وفي** رواية ابن أُذينة وابن بكير (٢) مثله. **وفي** رواية ابن مسلم (٣) قوله فقال هي عليك صدقة فقال ﷺ إن كان قال ذلك لله فليمضها وإن لم يقل فليرجع فيها إن شاء.

وفي رواية عبدالرّحمن (١٨) من باب (١) استحباب الوقوف من أبوابها ج ٢٤ قوله ﷺ وانّ رقيقي الّذين في الصّحيفة الصّغيرة الّتي كتبت لي عتقاء هذا ما قضى به عليّ بن أبي طالب في أمواله هذه الغد من يوم قَدِمَ مَسْكِنِ ابتغاء وجه الله والدّار الآخرة وقوله ﷺ من كان

منهنّ ليس لها ولد وليست بحبلىٰ فهى عتيق لوجه الله. وفى رواية بشير (١١) من الباب المتقدّم قوله من أعتق نسمة صالحة لوجه الله كفّر الله مكان كلّ عضو منه عضواً من النّار.

ويأتى فى رواية إبراهيم (١) من باب (٤) استحباب كتابة كتاب العتق قوله ﷺ هٰذا ما أعتق جعفر بن محمّد، أعتق فلاناً غلامه لوجه الله لا يريد به جزاءاً ولا شكوراً. وفى رواية ابن سنان (٢) قوله ﷺ أعتقه لوجه الله لا يريد به جزاءاً ولا شكوراً. وفى رواية سعيد (٢) من باب (١٢) جواز عتق ولد الزّنا قوله أيعتق ولده يلتمس به وجه الله قال ﷺ نعم لا بأس.

وفى رواية ابن أبى سعيد (١) من باب (٢٥) حكم من أعتق كلّ مملوك قديم قوله كلّ مملوك لى قديم فهو حرّ لوجه الله. وفى رواية إسماعيل (١) من باب (٣١) حكم من أعتق وجعل المعتق سائبة قوله ﷺ إذا أعتق لله فهو مولى للّذى أعتقه. وفى رواية غياث (١) من باب (٥٠) حكم من أعتق بعض مملوكه قوله رجل أعتق بعض غلامه فقال علىّ ﷺ هو حرّ كلّه ليس لله شريك، وفى رواية طلحة مثله. وفى رواية عبدالأعلى (٥) من باب (١٢) أنّه لا ينعقد اليمين بالطّلاق والعتاق من أبواب الأيمان ج ٢٤ قوله ﷺ ولا عتق إلّا لوجه الله، ولاحظ سائر أحاديث الباب. وفى رواية إسحاق (١) من باب (٩) حكم من نذر إن لم يحجّ قبل التّزويج أن يعتق غلامه من أبواب النّذر ج ٢٤ قوله فقلت لم يرد بعتقه وجه الله عزّوجلّ فقال إنّه نذر فى طاعة الله ويأتى فى رواية عبدالله (٤) من باب (١٨) أنّه يستحبّ لمن ضرب عبده أن يعتقه من أبواب الكفّارة ج ٢٧ قوله ﷺ فالله أحقّ أن يجار عائذه من محمّدﷺ فقال الرّجل هو حرّ لوجه الله.

(٣)

باب أنّه لايصحّ العتق قبل الملك وان علّق عليه

(١) تهذيب ٢١٧/٨: استبصار ٥/٤: محمّد بن يعقوب عن كافى ١٧٩/٦: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبدالله بن عبدالرّحمٰن (الأصمّ ـ كا) عن مسمع أبى سيّار عن أبى عبدالله ﷺ قال: قال رسول اللهﷺ: لا عتق إلّا بعد ملك. الدّعائم ٣٠٤/٢: عن رسول اللهﷺ انّه قال لا عتق إلّا بعد ملك وعن علىّ ﷺ مثل ذلك. ٨٤٣ ٢٥٥٩٢

٨٤٤ ٢٥٥٩٥ (٢) **كافى ٦٣/٦**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن شعيب بن يعقوب عن **أبى بصير** عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان الّذين من قبلنا يقولون: لا عتاق ولا طلاق إلّا بعد ما يملك الرّجل.

٨٤٥ ٢٥٥٩٦ (٣) **نوادر أحمد بن محمّد ٣٦**: عن **أبى بصير** عن أبى عبدالله عليه السلام قال: من أعتق ما لا يملك فهو باطل، وكلّ من قبلنا يقولون لا طلاق ولا عتاق إلّا بعد ما يملك.

٨٤٦ ٢٥٥٩٧ (٤) **تهذيب ٢١٧/٨**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ١٧٩/٦**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن **منصور** بن حازم عن أبى عبدالله عليه السلام قال: **فقيه ٦٩/٣**: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا طلاق قبل نكاح ولا عتق قبل ملك.

٨٤٧ ٢٥٥٩٨ (٥) **تهذيب ٢٤٩/٨**: البزوفرىّ عن أحمد بن إدريس عن ابن أبى الصّهبان عن أبى طالب عبدالله بن الصّلت عن صفوان عن **ابن مسكان** عن أبى عبدالله عليه السلام قال: من أعتق ما لا يملك فلا يجوز.

٨٤٨ ٢٥٥٩٩ (٦) **وسائل ١٧/٢٣**: **علىّ بن جعفر** فى كتابه عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل يقول إن اشتريت فلاناً فهو حرّ، وإن اشتريت هذا الثّوب فهو صدقة، وإن نكحت فلانة فهى طالق قال: ليس ذلك بشىء.

٨٤٩ ٢٥٦٠٠ (٧) **الدّعائم ٣٠٤/٢**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: فى الرّجل يقول: (وذكر نحوه وزاد: إنّما يطلّق ويعتق ويتصدّق بما يملك). **وتقدّم** فى رواية حسان (١) من باب (٢) حرمة صوم الوصال من أبواب الصّوم المحرّم ج ١١ قوله عليه السلام ولا عتق قبل ملك، **وفى** رواية الجعفريّات (٣) قوله عليه السلام ولا عتق إلّا من بعد ملك. **وفى** رواية ابن شبيب (٣) من باب (١) انّه لا بيع إلّا عن ملك من أبواب البيع ج ٢٢ قوله عليه السلام لا عتق إلّا فيما تملكه. **وفى** رواية أبى جميلة (١) من باب (٧٠) أنّ من أوصى بمال لأمور متعدّدة فلم يبلغ يبدأ بأوّل ما سمّاه من أبواب الوصايا ج ٢٤ قوله عليه السلام لأنّه أعتق بعد مبلغ الثّلث ما لا يملك فلا يجوز له ذلك.

ويأتى فى أحاديث باب (٥) أنّ الرّجل إذا ملك أحد الآباء انعتق عليه من أبواب العتق ج ٢٤ ما يناسب ذلك، **وفى** رواية زيد (١) من باب (٥١) حكم ما لو أعتق الوالد مملوك الولد

قولهﷺ جازت عتاقة أبيك يتناول والدك من مالك وبدنك، وفي رواية زرارة (٩) من باب (١٢) أنّه لا ينعقد اليمين بالطّلاق والعتق من أبواب الأيمان ج ٢٤ قولهﷺ ولا يعتق إلّا ما يملك. ولا حظ باب (١٧) حكم من نذر عتق أوّل مملوك يملكه من أبواب النّذر ج ٢٤. وفي رواية هشام (١) من باب (٢١) حكم من اشترى عبداً أو أمة نسيئة من أبواب العتق ج ٢٤ قولهﷺ فإنّ عتقه ونكاحه باطلان لأنّه أعتق ما لا يملك.

وفي رواية أبي بصير (١) من باب (٧٢) حكم من اشترى أمة فأعتقها وتزوّجها وأولدها ومات ولم يخلف شيئاً من أبواب نكاح العبيد ج ٢٦ قولهﷺ فإنّ عتقه ونكاحه باطل لأنّه أعتق ما لا يملك. وفي رواية منصور (١) من باب (٨) أنّه لا رضاع بعد فطام من أبواب ما يحرم بالنّسب ج ٢٥ قولهﷺ لا عتق قبل ملك. وفي رواية الرّاوندي مثله. وفي أحاديث باب (٢) انّ الطّلاق بعد النّكاح من أبواب الطّلاق ج ٢٧ ما يدلّ على أنّه لا عتق إلّا بعد ملك.

(٤)
باب استحباب كتابة كتاب العتق وكيفيّته

(١) كافي ١٨١/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٢١٦/٨: الحسين بن ٨٥٠ ٣٥٦٠١
سعيد عن إبراهيم ابن أبي البلاد قال: قرأت عتق أبي عبداللهﷺ فإذا هو: (شرحه ـ كا): «هذا ما أعتق جعفر بن محمّد، أعتق فلاناً غلامه لوجه الله لا يريد به[١] جزاءاً ولا شكوراً، على أن يقيم الصلاة، ويؤتي الزّكاة، ويحجّ البيت، ويصوم شهر رمضان، ويتولّى أولياء الله، ويتبرّأ من أعداء الله. شهد فلان، وفلان، وفلان، ثلاثة». المقنع ١٥٥: فإذا أعتقت فاكتب كتاب العتق كما كتب جعفر بن محمّدﷺ «هذا ما أعتق جعفر بن محمّد، أعتق فلانة أو فلاناً غلامه لوجه الله (وذكر مثله). الدّعائم ٣٠٣/٢: روينا عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه أعتق عبداً له وكتب وثيقة هذا ما أعتق جعفر بن محمّد (وذكر نحوه الّا أنّ فيه ويسبغ الطّهارة ويقيم الصّلاة وزاد في آخره ويجاهد في سبيل الله).

---

١. منه ـ يب ـ المقنع.

٨٥١ ٢٥٦٠٢ (٢) **كافى ١٨١/٦**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن سنان عن غلام أعتقه أبو عبدالله ﷺ: «هذا ما أعتق جعفر بن محمّد: اعتق غلامه السّندى فلاناً، على أنّه يشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له، وأنّ محمّداً عبده ورسوله، وأنّ البعث حق، وأنّ الجنّة حق، وأنّ النّار حق، وعلى أنّه يوالى أولياء الله، ويتبرّأ من أعداء الله، ويحلّ حلال الله، ويحرّم حرام الله، ويؤمن برسل الله، ويقرّ بما جاء من عند الله، أعتقه لوجه الله، لا يريد به جزاء ولا شكوراً، وليس لأحد عليه سبيل إلّا بخير، شهد فلان».

٨٥٢ ٢٥٦٠٣ (٣) **فقه الرّضا ﷺ ٣٠٥**: وصفة كتاب العتق: «بسم الله الرّحمٰن الرّحيم، انّ فلان بن فلان أعتق فلاناً أو فلانة غلامه أو جاريته لوجه الله لا يريد منه جزاءاً ولا شكوراً، على أن يقيم الصّلاة، ويؤتى الزّكاة، ويحجّ البيت ويصوم شهر رمضان، ويتولّىٰ أولياء الله، ويتبرّأ من أعداء الله».

(٥)

باب أنّ الرّجل إذا ملك أحد الآباء، أو الأولاد، أو إحدى النّساء المحرّمات إنعتق عليه، وأنّه يملك من عداهم من الأقارب وكراهة تملّكهم خصوصاً الوارث واستحباب عتقهم

٨٥٣ ٢٥٦٠٤ (١) **كافى ١٧٧/٦**: حدّثنا محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم عن أبى جعفر الأوّل ﷺ قال: إذا ملك الرّجل والديه أو أُخته أو خالته أو عمّته عتقوا عليه، ويملك ابن أخيه وعمّه، ويملك أخاه وعمّه وخاله من الرّضاعة.

٨٥٤ ٢٥٦٠٥ (٢) **تهذيب ٢٤٠/٨**: **استبصار ١٥/٤**: الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن العلا عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ﷺ قال: إذا ملك الرّجل والديه أو أُخته أو عمّته أو خالته أعتقوا، ويملك ابن أخيه وعمّه وخاله، ويملك (أخاه و ـ كا) عمّه وخاله من الرّضاعة. **كافى ١٧٧/٦**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة عن أبى عبدالله ﷺ (مثله) الّا انّ فيه عتقوا.

(۳) تهذيب ۲۴۱/۸ : استبصار ۱۵/۴ : فضالة والقاسم عن كليب الأسدى قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يملك أبويه وإخوته، فقال: إن ملك الأبوين فقد عتقا، وقد يملك إخوته فيكونون مملوكين ولا يعتقون. ۸۵۵ ۳۵۶۰۶

(۴) كافى ۱۷۸/۶ : الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء عن أبان بن عثمان تهذيب ۲۴۰/۸ : استبصار ۱۴/۴ : الحسين بن سعيد عن فضالة والقاسم عن أبان عن عبدالرّحمٰن ابن أبى عبدالله قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يتّخذ أباه أو اُمّه أو أخاه أو اُخته عبيداً[۱]، فقال: أمّا الاُخت فقد عتقت حين يملكها وأمّا الأخ فيسترقّه[۲] وأمّا الأبوان فقد عتقا حين يملكهما، قال: وسألته عن المرأة ترضع عبدها أتتّخذه عبداً؟ قال: تعتقه وهى كارهة. ۸۵۶ ۳۵۶۰۷

(۵) الدّعائم ۳۰۸/۲ : عن علىّ وأبى جعفر وأبى عبدالله عليهم السلام أنّهم قالوا: من ملك ذا رحم منه محرم عليه فهو حرّ حين يملكه ولا سبيل عليه. ۸۵۷ ۳۵۶۰۸

(۶) كافى ۱۷۷/۶ : حدّثنا محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن العلاء بن رزين تهذيب ۲۴۰/۸ : استبصار ۱۵/۴ : الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن العلاء عن محمّد (بن مسلم ـ كا صا) عن أبى جعفر عليه السلام قال لا يملك الرّجل والده ولا والدته[۳] ولا عمّته ولا خالته ويملك أخاه وغيره من ذوى قرابته من الرّجال. ۸۵۸ ۳۵۶۰۹

(۷) كافى ۱۷۸/۶ : محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن معاوية بن وهب تهذيب ۲۴۰/۸ : استبصار ۱۴/۴ : الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن معاوية بن وهب عن عبيد بن زرارة قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عمّا يملك الرّجل من ذوى قرابته قال: لا يملك والده ولا والدته[۴] ولا اُخته ولا ابنة أخيه ولا ابنة اُخته[۵] ولا عمّته ولا خالته و (هو ـ يب ـ صا) يملك ماسوى ذلك من الرّجال من ذوى قرابته[۶] ولا يملك امّه من الرّضاعة. ۸۵۹ ۳۵۶۱۰

---

۱. عبداً ـ يب. ۲. أى يدخله فى الملك. ۳. والديه ولا ولده ـ يب ـ صا.
۴. والديه ولا ولده ـ يب ـ صا. ۵. ولا بنت أخيه ولا بنت اُخته ـ صا.
۶. من ذوى القرابة ـ يب.

۸۶۰ ۲۵۶۱۱ (۸) تهذيب ۲۴۱/۸ : استبصار ۱۵/۴ : فضالة عن محمّد بن خالد عن عبدالله بن بكير عن عبيد بن زرارة عن أبى عبدالله ﷺ قال: لا يملك الرّجل أخاه من النّسب ويملك ابن أخيه ويملك أخاه من الرّضاعة قال: وسمعته يقول: لا يملك ذات محرم من النّساء ولا يملك أبويه ولا ولده وقال: إذا ملك والديه أو اُخته أو عمّته أو خالته أوبنت أخيه[1] وذكر هذه الآية[2] من النّساء عتقوا ويملك ابن أخيه[3] وخاله ولا يملك امّه من الرّضاعة ولا يملك اُخته ولا خالته، إذا ملكهم اعتقوا (قال الشّيخ‫ ﷺ في صا: ما تضمّن أوّل هذا الخبر من قوله لا يملك الرّجل أخاه من النّسب محمول على الكراهيّة وقال ﷺ في يب: أنّه محمول على الاستحباب).

۸۶۱ ۲۵۶۱۲ (۹) فقه الرّضا ﷺ وإذا ترك الرّجل جارية أمّ ولد ولم يكن ولده منها باقياً فإنّها مملوكة للورثة، وإن كان ولدها باقياً فإنّها للولد وهم لا يملكونها وهى حرّة لأنّ الإنسان لا يملك أبويه ولا ولده.

۸۶۲ ۲۵۶۱۳ (۱۰) تهذيب ۲۴۲/۸ : استبصار ۱۶/۴ : الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن رجل عن أبى عبدالله ﷺ قال: الرّجل يملك أخاه إذا كان مملوكاً ولا يملك اُخته.

۸۶۳ ۲۵۶۱۴ (۱۱) أمالى الصّدوق ۳۷۳ : حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال: حدّثنا علىّ بن الحسين السعدآبادى عن أحمد بن محمّد بن خالد قال: حدّثنا أبوالقاسم الكوفىّ عن حنّان بن سدير عن أبيه قال: قلت لأبى جعفر الباقر ﷺ هل يجزى الولد والده؟ فقال ليس له جزاء إلّا فى خصلتين أن يكون الوالد مملوكاً فيشتريه فيعتقه، أو يكون عليه دين فيقضيه عنه.

۸۶۴ ۲۵۶۱۵ (۱۲) تهذيب ۲۴۲/۸ : استبصار ۱۶/۴ : محمّد بن علىّ بن محبوب عن الحسن بن علىّ الكوفىّ عن عثمان بن عيسى عن سماعة (بن مهران ـ يب) قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل يملك ذا رحم (هل ـ يب) يحلّ له أن يبيعه أو يستعبده؟ قال: لا يصلح له أن يبيعه وهو مولاه وأخوه، فإن مات ورثه دون ولده، وليس له أن يبيعه ولا يستعبده.

---

۱. أخته ـ خ صا.

۲. والمراد بالآية قوله تعالى فى سورة النّساء ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ... الآية: ۲۳.

۳. ابن أخته ـ خ صا.

۸٦٥ ۲۵۶۱۶ (١٣) فقيه ٣/ ٨٠: روى الحسن بن محبوب عن سماعة عن أبى عبدالله ؑ فى رجل يملك ذا رحمه، هل يصلح له أن يبيعه أو يستعبده؟ قال: لا يصلح له بيعه ولا يتّخذه عبداً وهو مولاه وأخوه فى الدّين وأيّهما مات ورثه صاحبه الّا أن يكون له وارث أقرب إليه منه.

۸٦٦ ۲۵۶۱۷ (١٤) تهذيب ٨/ ٢٤٢: استبصار ١٦/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن علىّ بن الحسن عن علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ؑ قال: سألته عن رجل زوّج جاريته أخاه أو عمّه (أو ابن عمّه ـ يب) أو ابن أخيه، فولدت، ما حال الولد؟ قال إذا كان الولد يرث من ملكه شيئاً عتق. وسائل ٢٣/ ٢٩: ورواه علىّ بن جعفر فى كتابه مثله.

۸٦٧ ۲۵۶۱۸ (١٥) قرب الإسناد ٢٥١: عبدالله بن الحسن العلوىّ عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ؑ قال: سألته عن رجل تزوّج جارية أُخته أو عمّته أو عمّه أو ابن أُخته فولدت ما حاله؟ قال: إذا كان للولد شىء ممّن يملكه عتق.

۸٦۸ ۲۵۶۱۹ (١٦) تهذيب ٨/ ٢٤٤: استبصار ١٨/٤: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله وجعفر ومحمّد بن العبّاس عن علاء عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ؑ قال: يملك الرّجل أخاه وغيره من ذوى قرابته من الرّجال[1].

۸٦۹ ۲۵۶۲۰ (١٧) تهذيب ٨/ ٢٤٤: استبصار ١٨/٤: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله بن جبلة عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة عن أبى عبدالله ؑ قال: يملك الرّجل ابن أخيه[2] وأخاه من الرّضاعة.

۸۷۰ ۲۵۶۲۱ (١٨) العوالى ٣/ ٤٣٩: قال النبىّ ﷺ: من ملك ذا رحم فهو حرّ. مستدرك ١٥/ ٤٥٦: أبوالقاسم الكوفى فى كتاب الاستغاثة: عنه ﷺ: (مثله). وتقدّم فى أحاديث باب (٧) أنّ الرّجل لا يملك من النّساء ذات محرم من أبواب بيع العبيد ج ٢٣ ما يدلّ على بعض المقصود، وفى رواية ابن ميسر (١) من باب (٧) أن العامل إذا اشترى أباه وظهر فيه ربح عتق نصيبه من الرّبح من أبواب المضاربة ج ٢٣ قوله ؑ يقوّم (الأب) فإن زاد درهماً واحداً عتق واستسعى فى مال الرّجل. ويأتى فى أحاديث الباب التّالى وما يتلوه ما يناسب الباب.

---

١. من الرّضاعة ـ صا.
٢. ابن أخته ـ صا.

(٦)

باب أنّ من أرضعت ابن جاريته تعتقه ولاتملكه، وأنّ من أرضعت ابن سيّده لاتعتق وله أن يبيعها

٨٧١ ٢٥٦٢٢ (١) **كافى** ١٧٨/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ وابن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال: في امرأة أرضعت ابن جاريتها قال: تعتقه.

٨٧٢ ٢٥٦٢٣ (٢) **المقنع** ١٥٩: اعلم أنّ الرّجل لا يملك أبويه ولا ولده ولا اُخته ولا ابنة اُخته ولا عمّته ولا خالته ويملك ابن أخيه وعمّه وخاله، ويملك أخاه من الرّضاعة ولا يملك اُمّه من الرّضاعة وما يحرم من النّسب فإنّه يحرم من الرّضاع، ولا يملك من النّساء ذات محرم ويملك الذّكور ما خلا الوالد والولد، وقال أبو عبدالله عليه السلام في امرأة أرضعت ابن جاريتها: إنّها تعتقه.

٨٧٣ ٢٥٦٢٤ (٣) **تهذيب** ٢٤٤/٨: **استبصار** ١٨/٤: الحسن (بن محمّد ـ صا) بن سماعة عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان (عن أبي عبدالله ـ صا) قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن امرأة ترضع غلاماً لها من مملوكة حتّى تفطمه (هل ـ صا) يحلّ لها بيعه؟ قال لا. حرام عليها ثمنه، أليس قد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يحرم من الرّضاع ما يحرم من النّسب؟ أليس قد صار ابنها؟ فذهبت أكتبه، فقال أبو عبدالله عليه السلام: وليس مثل هذا يكتب.

٨٧٤ ٢٥٦٢٥ (٤) **تهذيب** ٢٤٤/٨: **استبصار** ١٨/٤: الحسن (بن محمّد ـ صا) بن سماعة عن عبدالله بن جبلة عن إسحاق بن عمّار عن عبدصالح عليه السلام قال: سألته عن رجل كانت له خادم، فولدت جارية فأرضعت خادمه ابناً له وأرضعت امّ ولده ابنة خادمه فصار الرّجل أبا بنت الخادم من الرّضاع يبيعها؟ قال: نعم. إن شاء باعها فانتفع بثمنها، قلت: فإن كان قد[١] وهبها لبعض أهله حين ولدت وابنه اليوم غلام شابّ فيبيعها ويأخذ ثمنها ولا يستأمر ابنه أو يبيعها ابنه؟ قال يبيعها هو ويأخذ ثمنها، ابنه ومال ابنه له قلت: فيبيع الخادم وقد أرضعت ابناً له؟ قال: نعم وما أحبّ له أن يبيعها، قلت: فإن احتاج إلى ثمنها؟ قال: فيبيعها. **ولاحظ باب (٧)**

---

١. قلت: فإنّه قد كان ـ صا.

أن الرّجل لا يملك من النّساء ذات محرم من أبواب بيع العبيد ج ٢٣. وتقدّم في رواية عبدالرّحمٰن (٤) من الباب المتقدّم قوله وسألته عن المرأة ترضع عبدها أتتّخذه عبداً قال تعتقه وهي كارهة.

(٧)

باب أنّ المرأة إذا ملكت أحداً من الآباء أو الأمّهات أو الأولاد انعتق وتملك من سواهم، وأنّه إذا ملك أحد الزّوجين صاحبه بطل العقد وثبت الملك فتحلّ الأمة ويحرم العبد

٨٧٥ ٢٥۶٢۶ (١) كافي ١٧٧/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحجّال عن أسد ابن أبي العلاء تهذيب ٢٤٢/٨: استبصار ١٦/٤: الحسين بن سعيد عن أبي محمّد عن أسد ابن أبي العلاء عن أبي حمزة (الثّمالي ـ يب ـ صا) قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن المرأة: ما تملك من قرابتها؟ قال: كلّ أحد الّا خمسة: أباها وأمّها و ابنها وابنتها وزوجها. وتقدّم في أحاديث باب (٧) الرّجل لا يملك من النّساء ذات محرم من أبواب بيع العبيد ج ٢٣ ما يناسب الباب. وفي أحاديث باب (٥) أنّ الرّجل إذا ملك أحد الآباء أو الأولاد انعتق عليه من أبواب العتق ج ٢٤ ما يدلّ على ذلك. ويأتي في أحاديث باب (٣٥) أنّ المرأة إذا ملكت زوجها فأعتقته وأرادت تزويجه يجدّدان نكاحاً آخر من أبواب نكاح العبيد ج ٢۶ ما يناسب ذلك.

(٨)

باب أنّ من أعتق عبداً أو أمة على شرط فله شرطه

٨٧۶ ٢٥۶٢٧ (١) فقيه ۶٩/٣: سأل أبا عبدالله ﷺ عبدالرّحمٰن ابن أبي عبدالله عن رجل قال لغلامه: أعتقك علىٰ أن أزوّجك جاريتي هٰذه فإن نكحت عليها أو تسرّيت فعليك مائة دينار فأعتقه علىٰ ذلك فنكح أو تسرّى أعليه مائة دينار ويجوز شرطه؟ قال: يجوز عليه شرطه.

٨٧٧ ٢٥۶٢٨ (٢) تهذيب ٣٧٠/٧: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن الحسن عن فضالة عن العلاء تهذيب ٢٢٢/٨: محمّد بن يعقوب عن كافي ١٧٩/۶: محمّد بن يحيىٰ عن محمّد بن الحسين

عن صفوان (بن يحيى ـ كا) عن العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليه السلام في الرّجل يقول لعبده: أعتقتك[1] على أن أزوّجك ابنتي[2] فإن تزوّجت عليها أو تسرّيت (عليها ـ يب ج ٧) فعليك مائة دينار فأعتقه علىٰ ذٰلك (وزوّجه ـ كا) فتسرّى أو تزوّج[3] قال: (لمولاه ـ كا) عليه شرطه الأوّل[4].

٨٧٨ ٢٥٦٢٩ (٣) تهذيب ٢٢٢/٨: محمّد بن يعقوب عن كافي ١٧٩/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن الحسين بن عثمان ومحمّد ابن أبي حمزة عن إسحاق بن عمّار وغيره عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن الرّجل يعتق مملوكه ويزوّجه ابنته ويشترط عليه إن هو أغارها[5] أن يردّه في الرّقّ قال: له شرطه.

٨٧٩ ٢٥٦٣٠ (٤) الدّعائم ٣٠٧/٢: عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال من اشترى عبداً أو أمة فأعتقه على أنّه متىٰ وجد ثمنه ردّه إليه فذٰلك لازم له متى وجد الثّمن الّذي اشتراه به كان عليه أن يعطيه إيّاه والمسلمون عند شروطهم، وإن أعتق عبده على أن يزوّجه أمته فذٰلك يلزمه، وإن شرط عليه أنّه إذا تزوّج غيرها حرّة أو مملوكة لغيره ليخرج ولده من ملكه فعليه كذا وكذا من المال فالشّرط له لازم.

٨٨٠ ٢٥٦٣١ (٥) المقنع ١٥٦: فإن قال رجل لغلامه: اعتقك على أن ازوّجك جاريتي فإن نكحت عليها أو اشتريت[6] جارية فعليك مائة دينار وأعتقه على هٰذا، فنكح أو اشترى فعليه الشّرط.

٨٨١ ٢٥٦٣٢ (٦) فقيه ٦٩/٣: قال أبوعبدالله عليه السلام في رجل أعتق مملوكه على أن يزوّجه ابنته وشرط عليه أن تزوّج أو تسرّىٰ عليها فعليه كذا وكذا قال: يجوز.

٨٨٢ ٢٥٦٣٣ (٧) كافي ١٧٩/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه أو قال: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن عبدالرّحمٰن عن أبي عبدالله عليه السلام قال أوصىٰ أمير المؤمنين عليه السلام فقال: إنّ أبا نيزر ورباحاً وجبيراً أعتقوا على أن يعملوا في المال خمس سنين. (وتقدّم نحو هٰذا عن كافي وتهذيب والدّعائم في باب (١) استحباب الوقوف من ـ أبوابها ـ ج ٢٤ في حديث طويل).

---

١. أعتقك ـ يب ج ٨. ٢. أمتي ـ يب ج ٧. ٣. فيتسرّىٰ أو يتزوّج ـ يب ج ٨.
٤. قال: عليه مائة دينار ـ يب ج ٨ ٥. أغارها: أي تزوّج عليها فيوجب غيرتها ـ أغاظها ـ يب.
٦. أو تسرّيت ـ خ.

۸۸۳ ۳۵۶۲۴ (۸) **تهذیب ۲۳۷/۸**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبى عبدالله عن السّندىّ بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن أبان عن **أبى العبّاس** عن أبى عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل قال: غلامى حرّ وعليه (عمالة ـ فقيه) كذا وكذا سنة فقال: هو حرّ وعليه العمالة[1].

۸۸۴ ۳۵۶۲۵ (۹) **فقيه ۷۵/۳**: روى أبان عن **أبى العبّاس** عن أبى عبدالله ﷺ (مثله وزاد) قلت: إنّ أبى ليلىٰ يزعم أنّه حرّ وليس عليه شىء، قال: كذب، انّ عليّاً ﷺ أعتق أبا نيزر وعياضاً ورياحاً[2] وعليهم عمالة كذا وكذا سنة ولهم رزقهم وكسوتهم بالمعروف فى تلك السّنين.

۸۸۵ ۳۵۶۲۶ (۱۰) **الدّعائم ۳۰۶/۲**: عن **علىّ** ﷺ أنّه أعتق أبا بيرز[3] وحبتراً ورياحاً وزريقاً على أن يعملوا فى ضيعة حبسها أربع سنين ثمّ هم أحرار فعملوا ثمّ عتقوا.

وتقدّم فى أحاديث باب (۶) ثبوت خيار الشّرط بحسب ما شرط من أبواب الخيار ج ۲۳ ما يدلّ على ذٰلك.

(۹)

باب أنّ من أعتق مملوكاً وشرط عليه خدمته مدّة فأبق ثمّ مات المولى فوجدها ورثته ليس لهم أن يستخدموها

۸۸۶ ۳۵۶۲۷ (۱) **كافى ۱۷۹/۶**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد أو قال: عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن يعقوب بن شعيب **تهذيب ۲۲۲/۸**: الحسين بن سعيد عن علىّ بن النّعمان عن **يعقوب** بن شعيب قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أعتق جاريته وشرط عليها أن تخدمه خمس سنين، فأبَقَت ثمّ مات الرّجل فوجدها ورثته ألهم أن يستخدموها؟ قال: لا. **فقيه ۶۹/۳**: سأل أبا عبدالله ﷺ **يعقوب** بن شعيب عن رجل (وذكر مثله).

۸۸۷ ۳۵۶۲۸ (۲) **المقنع ۱۵۶**: إذا أعتق الرّجل جاريته وشرط عليها أن تخدمه خمس سنين فأبقت ثمّ مات الرّجل فوجدها ورثته فليس لهم أن يستخدموها.

وتقدّم فى أحاديث باب (۶) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ۲۳ ما يناسب ذٰلك.

---

۱. العمالة: اجر العامل وأراد بها ما يحصل من كسب الغلام.
۲. أبا نيروز وعياضاً ورباحاً ـ ئل.
۳. أبا بيزر وجبيل ورياحاً وزريقاً ـ خ ـ أبا يثرب وجبيراً وزريقاً ـ ک.

(۱۰)

باب وجوب نفقة المملوك ورعاية حقوقه واستحباب البرّ به والانفاق على من أعتق ولا حيلة له حتّى يستغنى وأنّه لا بأس للرّجل أن يقول لمملوكه يا أخى ويا ابنى

۸۸۸ ۲۵۶۳۹ (۱) **كافى ۱۸۱/۶: تهذيب ۲۱۸/۸**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب قال: كتبت إلى أبى الحسن الرّضا عليه السلام وسألته عن الرّجل يعتق غلاماً صغيراً أو شيخاً كبيراً أو من به زمانة[۱] و(من ـ كا) لا حيلة له فقال: من أعتق مملوكاً لا حيلة له فإنّ عليه أن يعوله حتّى يستغنى عنه وكذٰلك كان على[۲] عليه السلام يفعل إذا أعتق الصّغار ومن لا حيلة له.

۸۸۹ ۲۵۶۴۰ (۲) **تنبيه الخواطر ۵۷/۱**: عن المعذور[۳] بن سويد قال: دخلنا على أبى ذرّ رضى الله عنه بالربذة فإذا عليه برد وعلىٰ غلامه مثله فقلنا: لو أخذت برد غلامك إلى بردك كانت حلّة وكسوته ثوباً غيره قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إخوانكم جعلهم الله تحت أيديكم، فمن كان أخوه تحت يده فليطعمه ممّا يأكل وليكسه ممّا يلبس، ولا يكلّفه ما يغلبه، فإن كلّفه ما يغلبه فليبعه[۴].

۸۹۰ ۲۵۶۴۱ (۳) **المقنع ۱۶۰**: ومن أعتق مملوكاً لا حيلة له فإنّ عليه أن يعوله حتّى يستغنى، وإن كان للرّجل مملوك نصرانىّ وعليه الجزية أدّىٰ مولاه الجزية فيه.

۸۹۱ ۲۵۶۴۲ (۴) **أمالى ابن الطّوسى ۴۰۳**: أخبرنا الشّيخ الأجلّ الإمام المفيد أبو علىّ الحسن بن محمّد الطّوسىّ رحمه الله قال: حدّثنى والدى رحمه الله قال: أخبرنا أبو عبدالله حمويه قال حدّثنا أبو الحسين قال: حدّثنا أبو خليفة قال: حدّثنا مسلم بن إبراهيم أبو عمرو عن قرّة قال: حدّثنا عون بن عبدالله بن عتبة قال: كسى أبوذرّ بردين فائتزر بأحدهما وارتدى بشملة[۵]، وكسا غلامه أحدهما، ثمّ خرج إلى القوم فقالوا له: يا اباذرّ لو لبستهما جميعاً كان أجمل قال: أجل ولٰكنّى سمعت النّبىّ صلى الله عليه وآله يقول: أطعموهم ممّا تأكلون وألبسوهم ممّا تلبسون.

---

۱. الزمانة: العاهة ـ اللسان. ۲. أمير المؤمنين ـ كا. ۳. المعذر ـ ك.
۴. فليعنه ـ خ. ۵. الشمل: كساء دون القطيفة.

(۵) مستدرك ۴۵۷/۱۵: القطب الرّاونديّ في لبّ اللّباب قالﷺ: أحسنوا إلى ما خوّلكم الله فإنّه لا يمعركم[1] وإلّا فبيعوهم ولا تعذّبوا خلق الله وقالﷺ لا يدخل الجنّة خوّون ولا خائن ولا سيّء الملكة. ۸۹۲ ۳۵۶۴۳

(۶) فقيه ۷/۴: بالإسناد المتقدّم في حديث مناهي النّبيّﷺ عن عليّ ﷺ قالﷺ: وما زال (جبرئيل) يوصيني بالمماليك حتّى ظننت أنّه سيجعل لهم وقتاً إذا بلغوا ذلك الوقت اعتقوا. ۸۹۳ ۳۵۶۴۴

(۷) كافي ۵۲/۷: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال: بعث إليّ أبو الحسن موسى ﷺ بوصيّة أمير المؤمنين ﷺ (إلى أن قال) الله الله في النّساء وفيما ملكت أيمانكم فإنّ آخر ماتكلّم به نبيّكم ﷺ أن قال: أُوصيكم بالضّعيفين النّساء وما ملكت أيمانكم. ۸۹۴ ۳۵۶۴۵

(۸) الجعفريّات ۲۱۱: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال: لمّا احتضر رسول اللهﷺ(إلى أن قال) فكان آخر شيء سمعته من رسول اللهﷺ يقول: إليك إليك ذي العرش لا إلى الدّنيا، اوصيكم بالضّعيفين خيراً: اليتيم، والمملوك. ۸۹۵ ۳۵۶۴۶

(۹) مستدرك ۴۵۷/۱۵: القطب الرّاونديّ في لبّ اللّباب عن النّبيّﷺ أنّه قال عند موته: الله الله في صلاتكم وما ملكت أيمانكم. ۸۹۶ ۳۵۶۴۷

(۱۰) أمالي المفيد ۱۶۶: أخبرني أبو الحسن أحمد بن محمّد بن الحسن بن الوليد قال: حدّثني أبي عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب الخزّاز عن أبي حمزة الثّماليﷺ عن أبي جعفر الباقر محمّد بن عليّ ﷺ قال: سمعته يقول أربع من كنّ فيه كمل إسلامه، وأعين على إيمانه ومحّصت[2] عنه ذنوبه ولقي ربّه وهو عنه راض ولو كان فيما بين قرنه إلى قدمه ذنوب حطّها الله عنه، وهي: الوفاء بما يجعل لله على نفسه، وصدق اللسان مع النّاس، والحياء ممّا يقبح عند الله وعند النّاس وحسن الخلق مع الأهل والنّاس، وأربع من كنّ فيه من المؤمنين أسكنه الله في أعلى علّيّين في غرف[3] فوق غرف في محلّ الشّرف كلّ الشّرف: من آوى اليتيم ونظر له فكان له أباً [رحيماً] ومن رحم الضّعيف وأعانه وكفاه، ومن أنفق على والديه ورفق بهما وبرّهما ۸۹۷ ۳۵۶۴۸

---

۱. يمعركم: يفقركم (لسان العرب ج ۱۷۱/۵). ۲. أي طهرت. ۳. الغرفة: العلية.

ولم يحزنهما، ومن لم يخرق[1] بمملوكه وأعانه على ما يكلّفه ولم يستسعه فيما لا يطيق.

۸۹۸ (۱۱) مستدرك ۴۵۸/۱۵: الحسين بن سعيد في كتاب الزّهد عن فضالة عن ابن فرقد عن ۲۵۶۴۹ أبي عبدالله ﷺ قال: قال: في كتاب رسول اللهﷺ إذا استعملتم ما ملكت أيمانكم في شيء يشقّ عليهم فاعملوا معهم فيه وإن[2] كان أبي يأمرهم فيقول كما أنتم فيأتي فينظر فإن كان ثقيلاً قال: بسم الله ثمّ عمل معهم وإن كان خفيفاً تنحّى عنهم.

۸۹۹ (۱۲) البحار ۲۸۶/۱۰: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن ۲۵۶۵۰ جعفرﷺ قال سألته عن الرّجل يقول لمملوكه يا أخي ويا ابني أيصلح ذلك؟ قال لا بأس.

وتقدّم في أحاديث باب (۱۴) عدم جواز اعطاء الزّكوة إلى من تجب نفقته من أبواب من يستحقّ الزّكوة ـ ج ۹: ما يدلّ على وجوب نفقة المملوك. وفي رواية المجاشعي (۸) من باب (۱) حرمة تعطيل البيت عن الحجّ من أبواب وجوب الحجّ ـ ج ۱۲: قوله ﷺ واوصيكم بنسائكم وما ملكت أيمانكم. وفي رواية الرّازي (۲) من باب (۹) فضل الإنفاق في الجهاد من أبواب جهاد العدوّ ـ ج ۱۶: قوله وهذان ديناران أريد أن أحمل بهما في سبيل الله فقال ﷺ ألك خادم قال نعم قال اذهب فأنفقهما على خادمك. وفي رواية ثابت (۱) من باب (۵۶) جملة من الحقوق الّتي تجب مراعاتها من أبواب جهاد النّفس (ج ۱۷) قوله ﷺ وأمّا حقّ مملوكك فأن تعلم أنّه خلق ربّك وابن أبيك وأمّك ولحمك ودمك لم تملكه لأنّك ما صنعته دون الله عزّوجلّ (إلى أن قال) فأحسن إليه كما أحسن الله إليك وإن كرهته استبدلت به ولم تعذّب خلق الله عزّوجلّ ولا حول ولا قوّة إلّا بالله. وفي حديث وصيّة النّبيّﷺ (۱) من باب (۱۰۸) ما ورد في ثواب من آوى اليتيم من أبواب العشرة ج ۲۰ قوله ﷺ أربع من كنّ فيه بنى الله تعالى له بيتاً في الجنّة من آوى اليتيم ورفق بمملوكه. وفي رواية الجعفريّات (۲) قوله ﷺ من آوى اليتيم ورفق بمملوكه أدخله الله تعالى في رضوانه ونشر عليه رحمته. وفي رواية كشف الغمّة (۳) من باب (۱۲) استحباب التّواضع في الملابس من أبوابها ـ ج ۲۱: قوله اشترى ﷺ يوماً ثوبين غليظين فخيّر قنبراً فيهما. وفي رواية الأصبغ وأبي مسعدة (۸)

---

۱. الخرق: ضد الرّفق.

۲. جاء في هامش الحجريّة مانصّه هكذا الأصل ولعلّ الصّحيح فيه وانّ أبي كان يأمرهم.

قوله فأخذ ثوبين أحدهما بثلاثة دراهم والآخر بدرهمين فقال يا قنبر خذ الّذى بثلاثة فقال أنت أولىٰ به تصعد المنبر وتخطب النّاس قال ﷺ أنت شابّ ولك شره الشّباب وأنا أستحى من ربّى أن أتفضّل عليك، سمعت رسول الله ﷺ يقول ألبسوهم ممّا تلبسون وأطعموهم ممّا تأكلون الخ. وفى رواية المكارم (۹) والأصبغ (۱۰) ما يدلّ على أنّ عليّاً ﷺ يقدّم غلامه فى اختيار الثّياب. وفى رواية تحف العقول (۱۶) من باب (۱) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ـ ج ۲۲: قوله ﷺ وأمّا الوجوه الخمس الّتى تجب عليه النّفقة لمن تلزمه نفسه فعلى ولده ووالديه وامرأته ومملوكه لازم له ذٰلك فى حال العسر واليسر. وفى رواية عبدالرّحمٰن (۱۸) من باب (۱) استحباب الوقوف والصّدقات من أبوابها ـ ج ۲٤: قوله ﷺ ليس لأحد عليهم (أى على رقيقه) سبيل فهم موالىّ يعملون فى المال خمس حجج وفيه نفقتهم ورزقهم وأرزاق أهاليهم الخ. وفى رواية أبان (۱۰) من باب (۸) أنّ من أعتق عبداً على شرطه فله شرطه من ابواب العتق ج ۲٤ قوله ﷺ انّ عليّاً ﷺ أعتق أبا نيزر وعياضاً ورياحاً وعليهم عمالة كذا وكذا سنة ولهم رزقهم وكسوتهم بالمعروف فى تلك السّنين.

ويأتى فى بعض أحاديث الباب التّالى ما يناسب ذٰلك. وفى رواية حفص (۳) من باب (۳۳) انّ المرأة إذا أعتقت ثمّ ماتت انتقل الولاء إلى عَصَبتها قوله ﷺ وتكون نفقتها عليهم حتّىٰ تدرك وتستغنى، وفى رواية زيد (۱) من باب (٤۰) أنّ من خاف إباق عبده أو بعيره جاز أن يقيّده قوله ﷺ فإذا خفت ذٰلك فاستوثق منه ولٰكن أشبعه واكسه.

(۱۱)

باب جواز عتق الولدانِ الصّغار
واستحباب اختيار عتق مَنْ أغنىٰ نفسه

(۱) كافى ۱۸۱/۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم وصفوان[1] بن يحيى عن العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ﷺ قال: سألته عن الصّبىّ يعتقه الرّجل؟ فقال: نعم قد أعتق علىّ ﷺ ولداناً كثيرة. ۹۰۰ ۳۵۶۵۱

---

۱. عن صفوان ـ خ.

۹۰۱ ۳۵۶۵۲ (۲) الدّعائم ۳۰۲/۲: عن أبی جعفر محمّد بن علیّ وجعفر بن محمّد ﷺ أنّهما سئلا عن عتق الأطفال فقالا: أعتق علیّ ﷺ ولداً كثيرة قال جعفر بن محمد ﷺ وهم عندنا مكتوبون مسمّون.

۹۰۲ ۳۵۶۵۳ (۳) تهذیب ۲۳۰/۸: محمّد بن یعقوب عن كافی ۱۹۶/۶: محمّد بن یحیی عن العمركیّ بن علیّ عن علیّ بن جعفر فقیه ۸۵/۳: روی عن علیّ بن جعفر عن أخیه (أبی الحسن ـ كا ـ یب) موسی[1] (بن جعفر ـ فقیه) ﷺ قال سألته عن رجل علیه عتق رقبة وأراد أن یعتق نسمة أیّهما أفضل أن یعتق شیخاً كبیراً أو شاباً أجرداً؟ قال: أعتق من أغنی نفسه، الشّیخ الكبیر الضّعیف أفضل من الشابّ الأجرد.

۹۰۳ ۳۵۶۵۴ (۴) قرب الإسناد ۲۸۳: عبدالله بن الحسن عن جدّه علیّ بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل علیه عتق رقبة أیّهما أفضل أن یعتق شیخاً كبیراً أو شاباً جلداً قال: أعتق من أغنی نفسه الشّیخ الضّعیف أفضل من الشّابّ الجلد.

۹۰۴ ۳۵۶۵۵ (۵) تهذیب ۲۱۸/۸: محمّد بن یعقوب عن كافی ۱۸۱/۶: محمّد (بن یحیی ـ كا) عن أحمد بن محمّد عن أبیه عن محمّد بن عیسی عن منصور (بن حازم ـ كا) عن هشام بن سالم (عن أبی عبدالله ﷺ ـ كا) قال: سألته عمّن أعتق النّسمة[2] فقال: أعتق من أغنی نفسه.

۹۰۵ ۳۵۶۵۶ (۶) الدّعائم ۳۰۲/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّ رجلاً سأله عن أیّ الرّقاب یعتق؟ قال: أعتق من قد أغنی عن نفسه.

وتقدّم فی أحادیث باب (۱) استحباب العتق ما یدلّ علی ذلك بإطلاقه.

ویأتی فی أحادیث باب (۲) انّ عتق الطّفل یجزی فی كفّارة الظّهار من أبواب الكفّارات ج ۲۷ ما یناسب ذلك.

(۱۲)

باب جواز عتق ولد الزّنا وولده

۹۰۶ ۳۵۶۵۷ (۱) تهذیب ۲۱۸/۸: محمّد بن یعقوب عن كافی ۱۸۲/۶: محمّد بن یحیی عن أحمد بن

---

۱. موسی أبی الحسن ـ یب.   ۲. عن النّسمة ـ یب.

محمّد عن عليّ بن الحكم عن عمر بن حفص عن سعيد بن يسار **تهذيب ٢٢٧/٨**: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن **فقيه ٨٦/٣**: سعيد بن يسار عن أبي عبدالله ﷺ قال: لا بأس بأن يعتق ولد الزّنا.

٩٠٧ ٢٥٦٥٨ (٢) **تهذيب ٤٤٨/٧**: عليّ بن الحسن بن فضّال عن سندي بن محمّد وأيّوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن سعيد بن يسار عن أبي عبدالله ﷺ في الرّجل يكون عنده العبد ولد زنى فيزوّجه الجارية فيولد لهما ولد، أيعتق ولده يلتمس به وجه الله تعالىٰ؟ قال: نعم. لا بأس. فليعتق إن أحبّ. ثمّ قال أبو عبدالله ﷺ: لا بأس فليعتق إن أحبّ. ويمكن أن يستدلّ علىٰ ذٰلك بالاطلاقات الواردة في باب (١) استحباب العتق.

(١٣)

باب جواز عتق المستضعف ولو في الواجب وحكم عتق المشرك والنّاصب

٩٠٨ ٢٥٦٥٩ (١) **تهذيب ٢١٨/٨**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ١٨٢/٦**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن أبيه محمّد بن عيسى عن ابن مسكان عن الحلبيّ قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: الرقبة تعتق من المستضعفين؟ قال: نعم.

٩٠٩ ٢٥٦٦٠ (٢) **قرب الإسناد ١٤١**: السّنديّ بن محمّد البزّاز قال: حدّثني أبوالبختري عن جعفر بن محمّد عن أبيه أنّ عليّاً ﷺ أعتق عبداً نصرانيّاً ثمّ قال: ميراثه بين المسلمين عامّة إن لم يكن له وليّ.

٩١٠ ٢٥٦٦١ (٣) **تهذيب ٢١٩/٨**: **استبصار ٢/٤**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ١٨٢/٦**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن الحسن بن صالح عن أبي عبدالله ﷺ قال: إنّ عليّاً ﷺ أعتق عبداً له نصرانيّاً فأسلم حين أعتقه. (حمله الشّيخ ﷺ على أنّه أعتقه لعلمه بأنّه إذا أعتقه يسلم).

٩١١ ٢٥٦٦٢ (٤) **الدّعائم ٣٠٣/٢**: عن عليّ ﷺ أنّه أعتق عبداً له نصرانيّاً فأسلم حين أعتقه فعتق النصرانيّ جائز وعتق المؤمن أفضل.

٩١٢ ٢٥٦٦٣ (٥) تهذيب ٢١٨/٨: استبصار ٢/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبد الله الرّازي عن الحسن بن عليّ ابن أبي حمزة فقيه ٨٥/٣: عن سيف بن عميرة قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام أيجوز للمسلم أن يعتق مملوكاً مشركاً؟ قال: لا.

٩١٣ ٢٥٦٦٤ (٦) كافي ١٩٦/٦: محمّد بن يحيى عن سلمة بن الخطّاب عن عبدالله بن محمّد بن نهيك عن عليّ بن الحارث عن صباح المزني عن ناجية قال: رأيت رجلاً عند أبي عبدالله عليه السلام فقال له: جعلت فداك إنّي أعتقت خادماً لي وهو ذا أطلب شراء خادم منذ سنين فما أقدر عليها فقال: ما فعلت الخادم قال: حيّة قال: ردّها في مملوكتها ما أغنى الله من عتق أحدكم تعتقون اليوم ويكون علينا غداً لا يجوز لكم أن تعتقوا إلّا عارفاً. وتقدّم في أحاديث باب (٣٠) أنّ من أوصى بعتق رقبة مؤمنة ولم يوجد بما سمّى من أبواب الوصايا ج ٢٤ ما يناسب ذلك. ويأتي في رواية أبي عليّ (١) من باب (١٤) أنّ من نذر عتق مملوكه لزم وإن لم يكن المملوك عارفاً من أبواب النّذر ج ٢٤ قوله فقالت اللّهم إن كشفت عنه ففلانة حرّة والجارية ليست بعارفة فأيّهما أفضل ـ جعلت فداك ـ تعتقها أو تصرف ثمنها في وجوه البرّ قال عليه السلام لا يجوز إلّا عتقها.

(١٤)

باب حكم ما إذا كان المملوك بين شركاء فأعتق بعضهم نصيبه

٩١٤ ٢٥٦٦٥ (١) كافي ١٨٢/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن المملوك بين شركاء فيعتق أحدهم نصيبه قال: إنّ ذلك فساد على أصحابه، لا يقدرون[1] على بيعه ولا مؤاجرته قال: يقوّم قيمة فيجعل على الّذي أعتقه عقوبة وإنّما جعل ذلك عليه لما أفسده.

٩١٥ ٢٥٦٦٦ (٢) تهذيب ٢٢٠/٨: استبصار ٤/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر عن هشام بن سالم وعليّ بن النّعمان عن ابن مسكان جميعاً عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن المملوك يكون بين شركاء فيعتق أحدهم نصيبه قال: إنّ ذلك فساد على أصحابه

---

١. لا يستطيعون ـ خ.

فلا يستطيعون بيعه ولا مؤاجرته قال: يقوّم قيمة فيجعل على الّذى أعتقه عقوبة (و ـ صا) إنّما جعل ذلك (عليه عقوبة ـ صا) لما أفسده.

۹۱۶ ۲۵۶۶۷ (۳) تهذيب ۲۲۰/۸: استبصار ۳/٤: محمّد بن يعقوب عن كافى ۱۸۳/٦: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال: سألته عن المملوك بين شركاء فيعتق أحدهم نصيبه فقال: (هٰذا فساد على أصحابه ـ كا) يقوّم قيمة[1] ويضمن (الثّمن ـ كا) الّذى أعتقه لأنّه أفسده على أصحابه.

۹۱۷ ۲۵۶۶۸ (٤) كافى ۱۸۳/٦: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن علىّ عن أبان بن عثمان تهذيب ۲۱۹/۸: استبصار ۳/٤: الحسين بن سعيد عن القاسم عن أبان عن عبدالرّحمٰن ابن أبى عبدالله قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن قوم ورثوا عبداً جميعاً، فأعتق بعضهم نصيبه منه كيف يصنع بالّذى أعتق نصيبه منه هل يؤخذ بما بقى؟ قال (نعم ـ كا) يؤخذ بما بقى (منه بقيمته يوم أعتق ـ كا).

۹۱۸ ۲۵۶۶۹ (٥) العوالى ٤۲۷/۳: قال النّبىّ ﷺ: من أعتق شقصاً[2] له من مملوكه وله مال قوّم عليه الباقى.

۹۱۹ ۲۵۶۷۰ (٦) الجعفريّات ۱۲۳: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه أنّ عليّاً ﷺ قضى فى عبد بين رجلين فقال أحدهما: أعتقه عمداً قال: يعتق من ماله ويغرم نصف قيمة العبد لشريكه.

۹۲۰ ۲۵۶۷۱ (۷) تهذيب ۲۲۰/۸: استبصار ٤/٤: محمّد بن يعقوب عن كافى ۱۸۲/٦: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن فقيه ٦۷/۳: حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله ﷺ أنّه سئل عن رجلين كان بينهما عبد، فأعتق أحدهما نصيبه فقال: إن كان مضارّاً كلّف أن يعتقه كلّه وإلّا استسعى العبد فى النّصف الآخر.

۹۲۱ ۲۵۶۷۲ (۸) كافى ۱۸۳/٦: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد تهذيب ۲۲۱/۸: استبصار ٤/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم عن محمّد بن قيس

---

۱. قيمته ـ يب.
۲. الشقص بالكسر: النصيب فى العين المشتركة من كلّ شىء (مجمع البحرين).

عن أبي جعفر عليه السلام قال: من كان شريكاً في عبد أو أمة قليل أو كثير[١] فأعتق حصّته وله سعة فليشتره من صاحبه فيعتقه كلّه، وإن لم يكن له سعة من مال نظر قيمته يوم أعتق (منه ما أعتق ـ يب ـ صا) ثمّ يسعى العبد بحساب[٢] ما بقي حتّى يعتق.

٩٢٢ ٢٥٦٧٣ (٩) **تهذيب** ٨/٢٢١: **استبصار** ٤/٤: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النّعمان عن ابن مسكان عن **فقيه** ٣/٦٨: حريز عن محمّد (بن مسلم ـ فقيه) قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: رجل ورث غلاماً وله فيه شركاء فاعتق لوجه الله نصيبه فقال: إذا أعتق نصيبه مضارّة وهو مؤسر ضمن للورثة وإذا أعتق (نصيبه ـ فقيه) لوجه الله عزّوجلّ كان الغلام قد أعتق من[٣] حصّة من أعتق ويستعملونه على قدر ما أعتق منه له ولهم[٤] فإن كان نصفه عمل لهم يوماً وله يوم[٥] وإن أعتق (الشّريك ـ يب فقيه) مضارّاً (وهو معسر ـ يب ـ صا) فلا عتق له لأنّه أراد أن يفسد على القوم ويرجع القوم على حصّتهم[٦].

٩٢٣ ٢٥٦٧٤ (١٠) **تهذيب** ٨/٢٢١: **استبصار** ٤/٣: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن حريز عمّن أخبره عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه سئل عن رجل أعتق غلاماً بينه وبين صاحبه قال: قد أفسد على صاحبه فإن كان له مال أعطى نصف المال وإن لم يكن له مال عومل الغلام يوماً (للغلام ـ يب) ويوماً للمولى ويستخدمه، وكذلك إن كانوا شركاء.

٩٢٤ ٢٥٦٧٥ (١١) **تهذيب** ٨/٢١٩: **استبصار** ٤/٣: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن **فقيه** ٣/٦٧: حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام في جارية كانت بين اثنين، فأعتق أحدهما نصيبه قال: إن كان مؤسراً كلّف أن يضمن، وإن كان معسراً أخدمت[٧] بالحصص.

٩٢٥ ٢٥٦٧٦ (١٢) **الدّعائم** ٣/٣٠٤: عن عليّ عليه السلام وأبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام أنّهم قالوا: من أعتق شركاً له في عبد له فيه شركاء أعتق منه حصّته، ويبقى القوم الباقون على حصصهم، ويلزم المعتق إن كان موسراً عتق ما بقي منه وأن يؤدّي إلى أصحابه الّذين لم يعتقوا قيمة حصصهم يوم أعتقه، وإن كان معسراً فهم على حصصهم، فمتى أدّىٰ إليهم العبد أو المعتق ذٰلك عتق

---

١. قليلاً كان أو كثيراً ـ صا.
٢. في حساب ـ يب ـ صا.
٣. منه ـ فقيه.
٤. على قدر مالهم فيه ـ فقيه.
٥. وله يوماً ـ يب.
٦. حصصهم ـ يب.
٧. أخذت ـ خ ـ فقيه.

العبد وإلّا خدمهم بالحصص، أو استسعوه إن اتّفق معهم على السّعاية، وإن أعتق أحدهم وكان المعتق الأوّل معسراً والثّاني موسراً لزمه للباقين غير المعتق الأوّل ما كان لزمه الأوّل، فإن أيسر يوماً ما رجع به عليه، وكذلك الأوّل فالأوّل هذا معنى قولهم الّذي رويناه عنهم عليهم السلام وإن اختلفت ألفاظهم فيه.

۹۲۶ ۲۵۶۷۷ (۱۳) المقنع ۱۵۶: ومن كان شريكاً في عبد أو جارية فأعتق حصّته وله سعة فليشتر حصّة صاحبه وليعتقه كلّه، وإن لم يكن له سعة في مال ينظر إلى قيمة العبدكم كانت يوم اعتق نصفه ثمّ يسعى العبد في حساب ما بقي حتّى يعتق كلّه.

۹۲۷ ۲۵۶۷۸ (۱۴) العوالي ۱۳۴/۱: قال صلى الله عليه وآله: من أعتق شركاً له من مملوك أقيم عليه قيمة عدل فأعطى شركاءه حصصهم وأعتق عليه العبد إن كان ذا يسار وإلّا فقد عتق منه ما عتق.

۹۲۸ ۲۵۶۷۹ (۱۵) كافي ۱۸۳/۶: عليّ عن أبيه عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن فقيه ۶۷/۳: محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في عبد كان بين رجلين فحرّر أحدهما نصيبه[1] وهو صغير وأمسك الآخر نصفه (حتّى كبر الّذي حرّر نصفه ـ كا) قال: يقوّم قيمة يوم حرّر الأوّل، وأمر المحرّر أن يسعى في نصفه الّذي لم يحرّر حتّى يقضيه.

۹۲۹ ۲۵۶۸۰ (۱۶) تهذيب ۲۲۱/۸: استبصار ۲/۴: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن عليّ قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن مملوك بين أناس فأعتق بعضهم نصيبه قال: يقوّم قيمته[2] ثمّ يستسعى فيما بقي ليس للباقي أن يستخدمه ولا يأخذ منه الضّريبة.

۹۳۰ ۲۵۶۸۱ (۱۷) كافي ۴۸۲/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن فقيه ۶۷/۳: محمّد بن الفضيل عن أبي الصّباح الكناني قال:[3] سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجلين تكون بينهما الامة فيعتق أحدهما نصفه[4] فتقول الأمة للّذي لم يعتق نصفه لا أريد أن تقوّمني ذرني كما أنا أخدمك وانّه أراد أن يستنكح النّصف الآخر قال: لا ينبغي له أن يفعل أنّه[5] لا يكون للمرأة فرجان ولا ينبغي (له ـ فقيه) أن يستخدمها ولكن يقوّمها ويستسعيها.

---

۱. نصفه ـ فقيه. ۲. قيمة ـ صا.
۳. عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجلين ـ كا. ۴. نصيبه ـ خ كا.
۵. لأنّه ـ كا.

وفي رواية أبي بصير مثله إلّا أنّه قال: وإن كان الّذي أعتقها محتاجاً فليستسعها. المقنع ۱۵۶: وإذا كانت بين الرّجلين جارية (وذكر نحوه).

۹۳۱ ۲۵۶۸۲ (۱۸) المقنع ۱۶۰: قال أبو عبدالله ﷺ في مملوكة بين شريكين أعتق أحدهما نصيبه ولم يعتق الثّاني: إنّها تخدم الثّاني يوماً وتخدم نفسها يوماً فإن ماتت وتركت مالاً فنصفه للّذي أعتق ونصفه للّذي أمسك.

۹۳۲ ۲۵۶۸۳ (۱۹) العوالي ۴۲۷/۳: وفي الحديث أنّ رجلاً أعتق شقصاً له من مملوكه فلم يضمّنه النّبيّ ﷺ قيمته.

۹۳۳ ۲۵۶۸۴ (۲۰) تهذيب ۲۱۹/۸: استبصار ۲/۴: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن بكير عن الحسن بن زياد قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ رجل أعتق شركاً[۱] له في غلام مملوك عليه شيء؟ قال: لا. وعنه عن محمّد بن خالد عن ابن بكير عن يعقوب بن شعيب عن أبي عبدالله ﷺ مثله. (قال الشّيخ الطوسيّ ﷺ في التهذيب: لانّا إنّما نلزمه عتق ما بقي إذا كان قد قصد بالعتق الإضرار بشريكه فأمّا ما لم يقصد ذلك بل يقصد وجه الله فلا يلزمه ذلك بل يستسعي العبد فيما بقي ويستحبّ له أن يشتري ما بقي ويعتقه). ويأتي في أحاديث باب (۵۰) حكم نكاح الأمة الّتي بعضها حرّة من أبواب نكاح العبيد ج ۲۶ ما يناسب ذلك فراجع. ولاحظ رواية سليمان بن خالد (۱) من باب (۲۲) انّ العبد الّذي اعتق نصفه إذا أتى حدّاً من حدود الله فعليه نصف حدّ الحر ونصف حدّ العبد من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ وغيرهما ج ۳۰.

(۱۵)

باب أنّ عتق المكره ليس بعتق، وأنّ من كان معه رقيق فسأله العشّار فقال هم أحرار ليس عليه شيء

۹۳۴ ۲۵۶۸۵ (۱) تهذيب ۲۱۷/۸: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۹۱/۶: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن (عمر ـ كا) بن أُذينة عن زرارة عن أبي جعفر ﷺ قال: سألته عن عتق المكره فقال: ليس عتقه بعتق.

---

۱. أي نصيباً.

(۲) الدّعائم ۹۵/۲: قال جعفر بن محمّد ﷺ وليس طلاق مكره بطلاق ولا عتقه بعتق. ۹۳۵ ۲۵۶۸۶

(۳) تهذيب ۲۲۷/۸: فقيه ۸٤/۳: الحسين بن سعيد عن صفوان (بن يحيى ـ فقيه) عن ۹۳۶ ۲۵۶۸۷
الوليد بن هشام قال قدمت من مصر ومعي رقيق فمررت بالعاشر[1] فسألني فقلت: هم أحرار كلّهم، فقدمت المدينة، فدخلت على أبي الحسن ﷺ، فأخبرته بقولي للعاشر فقال: ليس عليك شيء. قلت: إنّ منهم[2] جارية قد وقعت بها وبها حمل قال: ليس ولدها[3] بالّذي يعتقها إذا هلك سيّدها صارت من نصيب ولدها.

نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ۳۷: عن الوليد بن هشام المرادي (مثله إلى قوله: ليس عليك شيء).

ويأتي في احاديث باب (۲٤) أنّ طلاق المكره ليس بصحيح من أبواب الطّلاق ج ۲۷ مايدلّ على ذلك.

(۱۶)

باب أنّ المولَه والمدلّه والمعتوه ليس عتقه بعتق

(۱) كافي ۱۲۵/۶: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن عمر ابن أذينة عن ۹۳۷ ۲۵۶۸۸
زرارة وبكير ومحمّد بن مسلم وبريد وفضيل بن يسار وإسماعيل الأزرق ومعمّر بن يحيى عن أبي جعفر وأبي عبدالله ﷺ انّ المولَه[4] ليس له طلاق وله عتقه عتق.

(۲) فيه ۱۹۱/۶: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد عن عمر بن أذينة عن زرارة أو قال: ۹۳۸ ۲۵۶۸۹
ومحمّد بن مسلم وبريد بن معاوية وفضيل وإسماعيل الأزرق ومعمّر بن يحيى عن أبي جعفر وأبي عبدالله ﷺ إنّ المدلّه[5] ليس عتقه بعتق.

وتقدّم في أحاديث باب (۱۱) اشتراط التّكليف بالعقل من أبواب المقدّمات ـ ج ۱ ـ وباب (۱۳) وجوب النيّة في العبادات ما يدلّ على ذلك.

---

۱. العاشر: قابض العشر (اللسان ج ٤ ص ۵۷۰). ۲. فيهم ـ فقيه.
۳. قلت إنّ فيهم جارية وقعت عليها وبها حمل قال لا أليس ولدها ـ فقيه.
٤. الوَلَه: هو ذهاب العقل والتحيّر من شدّة الوجد أو الحزن أو الخوف. والموله: مُفعَل من الوَلَه (لسان العرب ج ۵۶۱/۱۳).
۵. المدلّه: الّذي لا يحفظ ما فعل ولا ما فعل به. والتدلّه: ذهاب العقل من الهوى. (لسان العرب ج ٤٨٨/١٣).

ويأتى فى أحاديث الباب التّالى ما يناسب ذلك خصوصاً رواية الحلبيّ (٣) فإنّ فيها قوله المرأة المعتوهة الذّاهبة العقل أيجوز بيعها وصدقتها قال لا.

(١٧)

باب أنّ السكران لايجوز عتقه

٩٣٩ ٢٥۶٩٠ (١) **تهذيب** ٢١٧/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١٩١/٦: حميد بن زياد عن ابن سماعة عن ابن رباط والحسين بن هاشم وصفوان جميعاً عن ابن مسكان عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله عليه السلام قال لا يجوز عتق السكران.

٩٤٠ ٢٥۶٩١ (٢) **كافى** ١٢۶/۶: حميد بن زياد عن ابن سماعة عن ابن رباط والحسين بن هاشم عن صفوان[1] جميعاً عن ابن مسكان عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن طلاق السكران فقال: لا يجوز ولا عتقه.

٩٤١ ٢٥۶٩٢ (٣) **تهذيب** ٢١٧/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١٩١/۶: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن عبدالكريم عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن المرأة المعتوهة[2] الذّاهبة العقل أيجوز بيعها وصدقتها؟ قال: لا. وعن طلاق السكران وعتقه قال: لا يجوز.

وتقدّم فى رواية الجعفريّات (٣) من باب (١١) اشتراط البلوغ والعقل فى جواز البيع من أبواب البيع ـ ج ٢٢: قوله عليه السلام إنّ هٰذا (أى السكران) لا يجوز عتاقه.

(١٨)

باب أنّ المملوك إذا نكل به أو مثّل به فهو حرّ

٩٤٢ ٢٥۶٩٣ (١) **تهذيب** ٢٢٣/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١٨٩/۶: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن **جعفر** بن محبوب عمّن ذكره عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كلّ عبد مثّل[3] به فهو حرّ.

---

١. وصفوان ـ نل ـ والظّاهر أنّ الصّحيح وصفوان كما فى نسخة الوسائل حتّى يناسب قوله جميعاً عن ابن مسكان.

٢. المعتوه: المدهوش من غير مسّ جنون وقيل: النّاقص العقل. (لسان العرب ج ٥١٢/١).

٣. أي عوقب في جرم.

۹۴۳ ۲۵۶۹۴ (۲) كافي ۱۷۲/۷: محمّد بن يحيى وغيره عن تهذيب ۳۹۵/۹: أحمد بن محمّد عن محمّد بن عبدالحميد عن هشام بن سالم تهذيب ۲۲۳/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن عبدالحميد عن فقيه ۸۵/۳: هشام بن سالم عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: قضى أمير المؤمنين عليه السلام فيمن نكل بمملوكه أنّه حرّ لا سبيل له عليه سائبة[1] يذهب فيتولّى إلى من أحبّ فإذا ضمن جريرته[2] فهو يرثه. المقنع ۱۶۰: قضى أمير المؤمنين عليه السلام (وذكر مثله).

۹۴۴ ۲۵۶۹۵ (۳) فقيه ۸۵/۳: روي في امرأة قطعت ثدي[3] وليدتها أنّها[4] حرّة لا سبيل لمولاتها عليها. المقنع ۱۶۰: والمرأة إذا قطعت (وذكر مثله).

۹۴۵ ۲۵۶۹۶ (٤) الجعفريّات ۱۲۳: بإسناده عن عليّ بن الحسين عليه السلام (عن أبيه عن عليّ عليه السلام ـ ك) أنّه قضى في رجل جدع أنف عبده فاعتقه عليّ عليه السلام وعزّره.

۹۴۶ ۲۵۶۹۷ (۵) وفيه ۱۲۳: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه قال: قضى عليّ عليه السلام في رجل جدع[5] اذن عبده فأعتقه عليّ عليه السلام وعاقبه.

۹۴۷ ۲۵۶۹۸ (٦) وفيه ۱۲۳: بهٰذا الإسناد قال: رفع إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام رجل أخصى عبده فأعتق عليّ عليه السلام العبد وعاقبه وقال من مثّل بعبده أعتقنا العبد مع تعزير شديد نعزّر السيّد.

۹۴۸ ۲۵۶۹۹ (۷) الدّعائم ۴۰۹/۲: عن أبي عبدالله عليه السلام إذا قتل الرّجل عبده أدّبه السّلطان أدباً بليغاً (إلى أن قال) فإن مثّل به عوقب (به ـ خ) وعتق العبد عليه.

ويأتي في رواية أبي بصير (۱۷) من باب (۳۳) حكم من قتل مملوكه من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ قوله عليه السلام وقضى أمير المؤمنين عليه السلام فيمن نكل بمملوكه فهو حرّ لا سبيل له عليه.

---

۱. سائبة أي ليس لمعتقه عليه ولاء ولا عقل بينهما ولا ميراث فيضع ماله حيث شاء.
۲. حدثه - يب ج ۸ ـ فقيه ـ المقنع. الجريرة: الذّنب والجناية.
۳. بدي ـ ئل.
٤. فهي ـ المقنع.
۵. أي قطع.

(۱۹)

باب أنّ المملوك إذا عمى أو أقعد أو جذم فقد عتق وحكم ما إذا صار أشلّ أو أعرج أو أعور

۹۴۹ ۲۵۷۰۰ (۱) **تهذيب ۲۲۲/۸**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ۱۸۹/۶**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن **حمّاد** (بن عثمان ـ كا) **فقيه ۸۴/۳**: عن أبى عبدالله عليه السلام [۱] قال: إذا عمى المملوك فقد (أ ـ يب) عتق. **المقنع ۱۵۷**: مرسلاً نحوه.

۹۵۰ ۲۵۷۰۱ (۲) **المحاسن ۶۲۵**: البرقى عن أبيه عن ابن أبى عمير عن **حمّاد** بن عثمان عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إذا عمى الغلام عتق.

۹۵۱ ۲۵۷۰۲ (۳) **تهذيب ۲۲۲/۸**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ۱۸۹/۶**: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن علىّ (الوشّاء ـ كا) عن أبان عن **إسماعيل** الجعفى عن أبى جعفر عليه السلام قال: إذا عمى المملوك أعتقه صاحبه، ولم يكن له أن يمسكه.

۹۵۲ ۲۵۷۰۳ (۴) **كافى ۱۸۹/۶**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن **السّكونىّ** عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا عمى المملوك [۲] فلا رقّ عليه والعبد إذا جذم [۳] فلا رقّ عليه. **فقيه ۸۴/۳**: روى السّكونىّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام (مثله).

۹۵۳ ۲۵۷۰۴ (۵) **تهذيب ۲۳۰/۸**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ۱۹۶/۶**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبى عبدالله [۴] عن أبيه عن **أبى البخترى** عن أبى عبدالله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال: لا يجوز فى العتاق [۵] الأعمى (والأعور ـ فقيه) والمقعد ويجوز الأشلّ والأعرج. **فقيه ۸۵/۳**: روى أبوالبخترى عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام قال: (وذكر مثله). **قرب الإسناد ۱۵۸**: السّندىّ بن محمّد البزّاز عن **أبى البخترى** عن جعفر عن أبيه: أنّ عليّاً عليه السلام قال (وذكر مثل ما فى فقيه). **المقنع ۱۶۲**: قال علىّ بن أبى طالب عليه السلام (وذكر مثله).

---

۱. قال الصّادق عليه السلام إذا عمى العبد ـ فقيه.
۲. العبد ـ فقيه.
۳. أجذم ـ فقيه.
۴. أحمد بن محمّد ـ يب.
۵. والمراد بقوله فى العتاق العتاق الواجب فى الكفّارات ونحوها وأمّا عدم الجواز لكون الأعمى والمقعد ينعتقان بالعمى والاقعاد.

٩٥٤ (٦) تهذيب ٣٠٨/٨: محمّد بن يعقوب عن كافي ٤٦٣/٧: محمّد بن يحيى عن
٢٥٧٠٥
محمّد بن أحمد عن أحمد بن الحسين[1] عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن عمّار السّاباطيّ عن أبي عبدالله عن أبيه عليهما السلام في رجل جعل على نفسه (لله ـ يب) عتق رقبة فأعتق أشلّ أو أعرج قال: إذا كان ممّا يباع أجزأ عنه إلّا أن يكون سمّى[2] فعليه ما اشترط وسمّى.

٩٥٥ (٧) وسائل ٤٦/٢٣: عليّ بن جعفر في كتابه عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته
٢٥٧٠٦
عن رجل جعل عليه عتق نسمة أيجزي عنه أن يعتق أعرج وأشلّ؟ قال: إذا كان ممّا يباع أجزأ عنه إلّا أن يكون وقّت على نفسه شيئاً فعليه ماوقّت. البحار ٢٥٧/١٠: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام (مثله). قرب الإسناد ٢٨٣: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام (نحوه).

٩٥٦ (٨) الدّعائم ٣٠٤/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: من وجب عليه عتق رقبة
٢٥٧٠٧
لم يجزِه أن يعتق أعمى ولا مقعداً ولا من لا يغني شيئاً إلّا أن يكون قد وقّت ذلك.

ويأتي في أحاديث باب (٤) حكم عتق الأعمى والمقعد والمجذوم في الكفّارة من أبواب الكفّارات ج ٢٧ ما يناسب ذلك.

(٢٠)

باب حكم مال المملوك إذا أعتق

٩٥٧ (١) كافي ١٩٠/٦: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه
٢٥٧٠٨
جميعاً ـ معلّق) عن ابن محبوب تهذيب ٢٢٣/٨: استبصار ١٠/٤: الحسن ابن محبوب عن فقيه ٦٩/٣: ابن بكير عن زرارة عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا كاتب الرّجل مملوكه وأعتقه[3] وهو يعلم أنّ له مالاً ولم يكن استثنى السيّد المال حين أعتقه فهو للعبد.

٩٥٨ (٢) كافي ١٩٠/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن فقيه ٦٩/٣: جميل بن
٢٥٧٠٩
درّاج عن زرارة عن أحدهما عليهما السلام[4] في رجل أعتق عبداً له (وله ـ كا) مال لمن مال العبد؟ قال: إن كان علم أنّ له مالاً تبعه ماله وإلّا فهو للمعتق.

---

١. الحسن ـ يب.
٢. سمّاه ـ يب.
٣. إذا كان للرّجل مملوك فأعتقه ـ صا ـ فقيه.
٤. عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام ـ فقيه.

۹۵۹ ۲۵۷۱۰ (۳) **كافي** ۱۹۰/۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي نجران عن محمّد بن حمران **تهذيب** ۲۲۳/۸: **استبصار** ۱۰/۴: الحسين بن سعيد عن فضالة وابن أبي عمير عن جميل وابن أبي نجران عن محمّد بن حمران (جميعاً ـ صا ـ يب) عن **زرارة** قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل أعتق عبداً له وللعبد مال لمن المال؟ فقال: إن كان يعلم أنّ له مالا تبعه ماله وإلّا فهو له.

۹۶۰ ۲۵۷۱۱ (٤) **تهذيب** ۲۲۳/۸: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن فضالة والقاسم عن أبان عن **عبدالرّحمٰن** ابن أبي عبدالله قال **فقيه** ۷۰/۳: سألته[1] عن رجل أعتق عبداً له وللعبد مال (وهو يعلم أنّ له مالاً ـ يب) فتوفّي الّذي أعتق العبد لمن يكون مال العبد؟ أيكون للّذي أعتق العبد أو للعبد؟ قال إذا أعتقه وهو يعلم انّ له مالاً فماله له، وإن لم يعلم فماله لولد سيّده.

۹۶۱ ۲۵۷۱۲ (۵) **المقنع** ۱۵۷: فإن أعتق رجل عبده وله مال فإن كان حين أعتقه علم أنّ له مالا تبعه ماله وإلّا فهو له، وإن لم يعلم أنّ له مالاً وأعتقه ومات فما له لولد سيّده.

۹۶۲ ۲۵۷۱۳ (٦) **الدّعائم** ۳۰۷/۲: عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام **أنّهما** قالا في رجل أعتق عبداً وللعبد مال قد علمه مولاه وتركه له، فالمال للعبد المعتق فإن كان المولى لم يعلم بالمال ثمّ أعتقه ثمّ علم به بعد ذلك هو أو ورثته من بعده فله ولهم أخذ المال.

۹۶۳ ۲۵۷۱۴ (۷) **تهذيب** ۲۳۷/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام أعتق عبداً له فقال له: إنّ ملكك لي ولكن قد تركته لك.

۹۶٤ ۲۵۷۱۵ (۸) **تهذيب** ۲۲٤/۸: **استبصار** ۱۱/٤: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۱۹۱/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن خالد عن **فقيه** ۹۲/۳: سعد بن سعد عن **أبي جرير**[2] قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل قال لمملوكه: أنت حرّ ولي مالك قال: لا يبدأ بالحرّيّة قبل المال[3] يقول (له ـ كا) لي مالك وأنت حرّ برضا (من ـ فقيه) المملوك (فإنّ ذلك أحبّ إليّ ـ كا).

---

١. سأله عبدالرّحمٰن ابن أبي عبدالله ـ فقيه.

٢. عن حريز ـ فقيه.

٣. قال يبدأ بالمال قبل العتق ـ فقيه.

(۲۱)

باب حكم من اشترى عبداً أو أمة نسيئة ثمّ أعتق العبد أو أولد الأمة ثمّ أعتقها فمات ولا مال له

(۱) **تهذيب ۲۳۱/۸: استبصار ۱۰/۴: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۹۳/۶: محمّد بن** يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال سئل أبو عبدالله عليه السلام وأنا حاضر عن رجل باع من رجل جارية بكذا[۱] إلى سنة فلمّا قبضها المشتري أعتقها من الغد وتزوّجها وجعل مهرها عتقها ثمّ مات بعد ذلك بشهر فقال أبو عبدالله عليه السلام: إن كان للّذي اشتراها إلى سنة مال أو عُقدة[۲] تحيط بقضاء ما عليه من الدّين في رقبتها فإنّ[۳] عتقه ونكاحه جائزان قال: وإن لم يكن للّذي اشتراها فأعتقها وتزوّجها مال ولا عُقدة يوم مات تحيط بقضاء ما عليه من الدّين برقبتها[۴] فإنّ عتقه ونكاحه باطلان[۵] لأنّه أعتق مالا يملك وأرى أنّها رقّ لمولاها الأوّل، قيل له (فإن كانت علقت أعنى من المعتق لها المتزوّج بها ما حال الّذى في بطنها، فقال: الّذي في بطنها مع أمّه كهيئتها ـ كا[۶]). (قال الشّيخ عليه السلام في صا ـ الوجه فيه أن نحمله على أنّه متى لم يخلّف مقدار نصف ثمن الجارية كان العتق باطلاً). ويأتي مثله عن **تهذيب ۲۰۲/۸ و ۲۱۳**: بسند آخر في باب (۷۲) حكم من اشترى أمة فأعتقها وتزوّجها وأولدها من أبواب نكاح العبيد ج ۲۶. ۹۶۵ ۳۵۷۱۶

(۲) **الدّعائم ۳۰۶/۲: عن جعفر بن محمّد** عليه السلام أنّه سئل عن رجل اشترى عبداً أو أمة بنسيئة ثمّ أعتق العبد أو أولد الأمة وأعتقها ثمّ قام عليه البائع فى حال العتق بالثّمن فلم يجد عنده شيئاً فقال: إن كان يوم أعتق أو أولد الجارية وقبل ذلك حين اشتراهما أو أحدهما مليّاً بالثّمن فالعتق جائز وإن كان فقيراً لا مال له فالعتق باطل ويرجع البائع فيهما. **ولاحظ باب (۹)** أنّ من أعتق مملوكاً لا يملك غيره في مرض الموت وعليه دين بقدر نصف التّركة صحّ العتق من أبواب الوصيّة ج ۲۴. ۹۶۶ ۳۵۷۱۷

---

۱. بكراً ـ يب ـ صا. ۲. العقدة: العقار. ۳. كان عتقه وتزويجه جائزاً ـ يب ـ صا.

۴. في رقبتها ـ خ يب. ۵. باطل ـ يب ـ صا.

۶. فإن كانت علقت من الّذي أعتقها وتزوّجها ما حال ما في بطنها قال: مع أمّه كهيئتها ـ يب ـ صا.

(۲۲)

باب أنّ من أعطاه المملوك مالاً ليشتريه ويعتقه كره له القبول وحكم مالو بذل لمولاه مالاً ليبيعه

٩٦٧ ٣٥٧١٨ (١) كافي ١٩٤/٦: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ معلّق) عن تهذيب ٢٣١/٨: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن العلاء (بن رزين ـ كا) عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ في المملوك يعطى الرّجل مالاً ليشتريه فيعتقه قال: لا يصلح (له ذلك ـ كا).

٩٦٨ ٣٥٧١٩ (٢) كافي ١٩٧/٦: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن إسماعيل بن سهل عن فقيه ٩٣/٣: معاوية بن ميسرة عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل يبيع عبده بنقصان من ثمنه ليعتق فقال: له العبد فيما بينهما (إنّ ـ كا) لك عليّ كذا وكذا أيأخذه[1] منه؟ فقال: يأخذه منه عفواً ويسأله إيّاه في عفوه[2]، فإن أبى فليدعه.

٩٦٩ ٣٥٧٢٠ (٣) الدّعائم ٣٠٧/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: في المملوك يدسّ مالاً مع رجل فيشتريه به فيعتقه ولم يعلم المولى بالمال، ولا أذن له فيه، فالمولى بالخيار إن شاء أعاده رقيقاً واحتبس المال أو ردّه إليه إن شاء. ويأتي في رواية سليمان (١) من باب (٥٢) حكم من دفع إليه مملوك مالاً ليشتريه من أبواب العتق ج ٢٤ ما يمكن أن يناسب ذلك.

(۲۳)

باب انّ عتق المملوك في الرّخاء أفضل من بيعه والصّدقة بثمنه وفي الشّدّة بيعه والصّدقة بثمنه أفضل من عتقه وكراهة عتق الفاسق وشارب الخمر واستحباب عتق المملوك الصّالح

٩٧٠ ٣٥٧٢١ (١) كافي ١٩٤/٦: الحسين بن محمّد عن أحمد بن إسحاق عن بكر بن محمّد عن أبي عبدالله ﷺ قال: سأله رجل وأنا حاضر فقال: يكون لي الغلام فيشرب الخمر ويدخل في

---

١. أله أن يأخذه منه؟ ـ فقيه. ٢. في عفو ـ فقيه.

هذه الأمور المكروهة فأريد عتقه فهل عتقه[1] أحبّ إليك أو أبيعه وأتصدّق بثمنه فقال: إنّ العتق في بعض الزّمان أفضل، وفي بعض الزّمان الصّدقة أفضل فإذاكان النّاس حسنة حالهم فالعتق أفضل فإذا كانوا[2] شديدة حالهم فالصّدقة أفضل وبيع هٰذا أحبّ إليّ إذا كان بهٰذه الحال. فقيه ۷۹/۳: روى عن بكر بن محمّد انّه قال دخلت على أبي عبدالله ﷺ وسأله رجل وذكر مثله باختلافٍ يسير في اللفظ. وتقدّم في رواية بشير (۱۱) من باب (۱) استحباب العتق قوله ﷺ من أعتق نسمة صالحة لوجه الله عزّوجلّ كفّر الله عنه مكان كلّ عضو منه عضواً من النّار. ويأتي في مرسلة فقيه (۹) من باب (۱۹٤) من وجد كسرة أو تمرة في الأرض يستحبّ له أن يأخذها الخ ـ من أبواب الأطعمة ج ۲۹ قوله فوجد لقمة خبز في القذر فأخذها وغسلها ودفعها إلى مملوك كان معه فقال تكون معك لآكلها إذا خرجت فلمّا خرج ﷺ قال للمملوك أين اللقمة قال أكلتها يا ابن رسول الله فقال إنّها ما استقرّت في جوف أحد إلّا وجبت له الجنّة فاذهب فأنت حرّ فإنّي أكره أن أستخدم رجلاً من أهل الجنّة وفي رواية داود (۱۰) ما يقرب ذٰلك وفي رواية الدّعائم (۱۱) قوله فكرهت أن أستملك رجلاً من أهل الجنّة.

(۲٤)

باب أنّ الأصل في النّاس الحرّيّة حتّى تثبت الرّقّيّة بالإقرار والبيّنة

(۱) كافي ۱۹٥/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن تهذيب ۲۳٥/۸: فقيه ۸٤/۳: ۹۷۱ ۲٥۷۲۲
(الحسن ـ يب ـ فقيه) ابن محبوب عن عبدالله بن سنان قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول كان أمير المؤمنين ﷺ[3] يقول (إن ـ كا ـ فقيه) النّاس كلّهم أحرار إلّا من أقرّ على نفسه بالعبوديّة[4] وهو مدرك من عبد أو أمة ومن شهد عليه (شاهدان ـ فقيه) بالرّق صغيراً كان أو كبيراً.

---

۱. فأعتقه ـ فقيه.
۲. وإذا كان النّاس ـ فقيه.
۳. عليّ بن أبي طالب ﷺ ـ يب.
٤. بالرّق ـ فقيه.

۹۷۲ ۲۵۷۲۳ (۲) الدّعائم ۵۲۴/۲: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ صلوات الله عليهما (في حديث) قال أبو جعفر ﷺ: قد قضى في هٰذا عليّ صلوات الله عليه قيل وما قضى به قال: قال: النّاس كلّهم أحرار إلّا من أقرّ على نفسه بالملك وهو بالغ أو من قامت عليه به بيّنة الخبر.

۹۷۳ ۲۵۷۲۴ (۳) كافي ۶۹/۸: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن جعفر العقبي رفعه قال خطب أمير المؤمنين ﷺ فحمد الله وأثنى عليه ثمّ قال أيّها النّاس إنّ آدم لم يلد عبداً ولا أمة وانّ النّاس كلّهم أحرار ولٰكنّ الله خوّل بعضكم بعضاً فمن كان له بلاء فصبر في الخير فلا يمنّ به على الله عزّوجلّ ألا وقد حضر شيء ونحن مسوّون فيه بين الأسود والأحمر فقال مروان لطلحة والزّبير ما أراد بهٰذا غيركما قال فأعطى كلّ واحد ثلاثة دنانير وأعطى رجلاً من الأنصار ثلاثة دنانير وجاء بعد غلام أسود فأعطاه ثلاثة دنانير فقال الأنصاري يا أمير المؤمنين هٰذا غلام أعتقته بالأمس تجعلني وإيّاه سواءاً فقال ﷺ إنّي نظرت في كتاب الله فلم أجد لولد إسماعيل على ولد إسحاق فضلاً.

۹۷۴ ۲۵۷۲۵ (۴) تهذيب ۷۴/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن العيص بن القاسم عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن مملوك ادّعى أنّه حرّ ولم يأت ببيّنة على ذٰلك أشتريه؟ قال: نعم. فقيه ۱۴۰/۳: وسأل أبا عبدالله ﷺ العيصُ بن القاسم عن مملوك (وذكر مثله).

۹۷۵ ۲۵۷۲۶ (۵) تهذيب ۲۳۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن الميثمي عن أبان عن إسماعيل بن الفضل قال قلت لأبي عبدالله ﷺ: حرّ أقرّ على نفسه بالعبوديّة أستعبده على ذٰلك؟ قال: هو عبد إذا أقرّ على نفسه.

۹۷۶ ۲۵۷۲۷ (۶) تهذيب ۲۳۵/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن السّندي بن محمّد ومحمّد بن الوليد عن أبان بن عثمان الأحمر عن الفضل قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل حرّ أقرّ أنّه عبد قال يؤخذ بما أقرّ به.

۹۷۷ ۲۵۷۲۸ (۷) المقنع ۱۶۰: إذا أقرّ حرّ أنّه عبد أخذ بما أقرّ به.

۹۷۸ ۲۵۷۲۹ (۸) تهذيب ۲۳۵/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن موسى بن عمر فقيه ۸۴/۳: عن العبّاس بن عامر عن أبان عن محمّد بن الفضل الهاشمي قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ رجل

(حرّ ـ يب) أقرّ أنّه عبد قال (أبو عبدالله ﷺ ـ يب) يأخذه بما قال أو يؤدّى[۱] المال. وتقدّم فى أحاديث باب (۱) تحريم بيع الأحرار من أبواب بيع العبيد ج ۲۳ ما يناسب الباب. وفى رواية الدّعائم (٤) من هٰذا الباب قوله ﷺ النّاس كلّهم أحرار إلّا من أقرّ على نفسه بالملك وهو بالغ أو من قامت عليه به بيّنة. وفى رواية حمران (۱۵) من باب (۳۰) حكم تعارض البيّنتين من أبواب القضاء ومن له الحكم ج ۳۰ قوله ﷺ النّاس كلّهم أحرار إلّا من أقرّ على نفسه بالرّقّ الخ. ولا حظ ساير أحاديث الباب.

(۲۵)

باب أنّ من قال كلّ مملوك لى قديم فهو حرّ انعتق كلّ من كان فى ملكه ستّة أشهر وكذا من أوصى بذلك

قال الله تعالى فى سورة يٰس (۳٦): ۳۹: ﴿وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَـٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَـٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ﴾.

(۱) كافى ۱۹۵/٦: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن داود النّهدىّ عن بعض أصحابنا قال: ۹۷۹ ۳۵۷۳۰
فقيه ۹۳/۳: دخل ابن أبى سعيد المكارى على (أبى الحسن ـ كا) الرّضا ﷺ فقال له أبلغ الله من قدرك أن تدّعى ما ادّعىٰ أبوك فقال له: مالك أطفأ الله نورك وأدخل الفقر بيتك أما علمت انّ الله تبارك وتعالىٰ أوحى إلىٰ عمران انّى واهب لك ذكراً فوهب له مريم ووهب لمريم عيسى، فعيسى من مريم، ومريم من عيسى، ومريم وعيسى ﷺ شىء واحد، وأنا من أبى وأبى منّى، وأنا وأبى شىء واحد فقال له ابن أبى سعيد: فأسألك عن مسألة فقال: لا أخالك تقبل منّى[۲] ولست من غنمى ولٰكن هلمّها فقال: رجل قال عند موته: كلّ مملوك لى قديم فهو حرّ لوجه الله. قال: نعم أنّ الله عزّ ذكره يقول في كتابه: ﴿حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ﴾ فما كان من مماليكه أتى عليه[۳] ستّة أشهر فهو قديم (وهو ـ كا) حرّ قال: فخرج (من عنده ـ كا) وافتقر حتّى مات ولم يكن عنده[٤] مبيت ليلة ـ لعنه الله ـ عيون الأخبار ۳۰۸: حدّثنا أبي

---

۱. أو يردّ ـ فقيه.
۲. لا أخالك الّا بعيداً منّى ـ خ كا ـ أي لا أظنّك.
۳. أتى له ـ يب ـ فقيه.
٤. له ـ العيون ـ فقيه.

ومحمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهم قالا: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار وأحمد بن إدريس جميعاً عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ عن إبراهيم بن هاشم عن داود بن محمّد النّهديّ عن بعض أصحابنا (مثله). **معاني الأخبار ٢١٨**: حدّثنا أبي رضي الله عنه قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار عن محمّد بن أحمد عن إبراهيم بن هاشم عن داود بن محمّد النّهديّ عن بعض أصحابنا (مثله). **تفسير القمّيّ ٢١٥/٢**: حدّثني أبي عن داود بن محمّد النّهديّ قال: دخل أبو سعيد[١] المكاري (وذكر نحوه). **تهذيب ٢٣١/٨**: محمّد بن يعقوب عن عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن داود النّهديّ عن بعض أصحابنا قال دخل ابن أبي سعيد المكاري على أبي الحسن الرّضا عليه السلام فقال له أسألك عن مسألة (وذكر مثله).

٩٨٠ ٢٥٧٣١ (٢) **إرشاد المفيد ١١٨**: وقضى (عليّ عليه السلام) في رجل وصّىٰ فقال: أعتقوا عنّي كلّ عبد قديم في ملكي، فلمّا مات لم يعرف الوصيّ ما يصنع؟ فسأله عن ذلك فقال: يعتق عنه كلّ عبد له في ملكه ستّة أشهر وتلا قوله جلّ إسمه: ﴿وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَـٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ﴾ وقد ثبت أنّ العرجون إنّما ينتهي إلى الشّبه بالهلال في تقوّسه وضؤلته بعد ستّة أشهر من أخذ الثّمرة منه.

٩٨١ ٢٥٧٣٢ (٣) **مستدرك ٤٦٧/١٥**: عماد الدّين محمّد بن عليّ الطّوسي في ثاقب المناقب عن عثمان بن سعيد عن أبي عليّ بن راشد ـ في خبر طويل ـ انّ أهل نيسابور بعثوا مع أبي جعفر محمّد بن إبراهيم النيسابوري أموالاً وحبراً فيه المسائل سبعون ورقة وكلّ مسألة فيها[٢] بياض، وقد أخذوا كلّ ورقتين فخزموهما بخزائم[٣] ثلاثة وختموا على كلّ خزام[٤] بخاتم وقالوا تحمل هذا الحبر والّذي معك إلى الإمام وتدفع الحبر إليه وتبيت عنده ليلة واغد عليه وخذ منه فإن وجدت الخاتم بحاله لم يكسر ولم يشعب[٥] فاكسر عنها ختمه وانظر الجواب فإن أجاب ولم يكسر الخواتيم فهو الإمام إلى أن ذكر دخوله المدينة بعد وفاة أبي عبدالله عليه السلام

---

١. صحيحه ابن أبي سعيد. ٢. تحتها ـ خ. ٣. فخزموها بخزائم ـ خ.
٤. خزام ـ خ.
٥. الشّعب: الإفساد، والمشعب: المثقب المشعوب فيه. (لسان العرب ج ٤٩٧/١).

ودخوله على عبدالله الأفطح ويأسه منه ودخوله في الحرم الشّريف واستغاثته وبكائه وبعث الكاظم عليه السلام إليه ودخوله عليه وقوله له وقد أجبتك عمّا في الحبر وبجميع ما يحتاج إليه منذ أمس (إلى أن قال) وافكك هٰذه الخواتيم (انظر ـ خ) هل أجبنا أم لا قبل أن تجيء بدراهمهم كذا أوصوك فإنّك رسول قال: فتأمّلت الخواتيم فوجدتها صحاحاً ففككت من وسطها واحداً فوجدت تحتها ما يقول العالم في رجل نذرلله عزّوجلّ لأعتقنّ كلّ مملوك كان في ملكي قديماً وكان له جماعة من المماليك تحته الجواب من موسى بن جعفر عليه السلام يعتق من كان في ملكه قبل ستّة أشهر والدّليل على صحّة ذٰلك قوله تعالى: ﴿حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾ والعرجون القديم ستّة أشهر الخبر. **المناقب ٤/٢٩١**: **أبو عليّ** بن راشد وغيره في خبر طويل (وذكر ما يقرب من ذٰلك).

(٢٦)

باب أنّ من نذر عتق أوّل ولد تلده الأمة فولدت توأماً أعتقهما

٩٨٢ ٢٥٧٣٣ (١) **تهذيب ٨/٢٣١**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ٦/١٩٥**: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبي عبدالله عن أبيه عن عبدالله بن الفضل الهاشميّ (عن أبيه ـ كا) رفعه قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل نكح وليدة رجل أعتق ربّها أوّل ولد تلده، فولدت توأماً[١] فقال: أعتق كلاهما.

٩٨٣ ٢٥٧٣٤ (٢) **الدّعائم ٢/٣٠٨**: عن عليّ وأبي جعفر وأبي عبدالله صلوات الله عليهم أنّهم قالوا: من نكح أمة وشرط له مواليها أنّ ولده منها أحرار فالشّرط جائز، وإن شرطوا له أنّ أوّل ولد تلده حرّ وما سوى ذٰلك مملوك فالشّرط كذٰلك جائز، وإن ولدت توأمين عتقا معاً.

٩٨٤ ٢٥٧٣٥ (٣) **الدّعائم ٢/٣٠٨**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: من أعتق حملاً لمملوكة، أو قال لها: ما ولدت أو أوّل ولد ولدته فهو حرّ فذٰلك جائز، ولو ولدت توأمين عتقا جميعاً.

---

١. توأمين ـ يب.

(۲۷)

باب ماورد فى أنّ عتق المملوك في حال المرض أفضل من تركه وتركه مملوكاً فى حال حضور الموت أفضل من عتقه

۹۸۵ ۲۵۷۲۶ (۱) **كافى** ۱۹۵/۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن مهزيار **فقيه** ۹۲/۳: إبراهيم بن مهزيار عن أخيه **عليّ** بن مهزيار قال: كتبت إليه أسأله عن المملوك يحضره الموت فيعتقه المولى[۱] فى تلك السّاعة فيخرج من الدّنيا حرّاً فهل لمولاه في ذٰلك أجر[۲] أو يتركه فيكون له أجره إذا مات وهو مملوك[۳] فكتب ﷺ (إليه ـ كا) يترك العبد مملوكاً فى حال موته فهو أجر لمولاه، وهٰذا عتق فى هٰذه السّاعة ليس بنافع له[۴].

۹۸۶ ۲۵۷۲۷ (۲) **فقيه** ۹۳/۳: وروى محمّد بن عيسى العبيدى عن **الفضل** بن المبارك انّه كتب إلى أبى الحسن عليّ بن محمّد ﷺ فى رجل له مملوك فمرض أيعتقه فى مرضه أعظم لِأجره أو يتركه مملوكاً ؟ فقال إن كان فى مرض فالعتق أفضل له لأنّه يعتق الله عزّوجلّ بكلّ عضو منه عضواً من النّار وإن كان فى حال حضور الموت فيتركه مملوكاً أفضل له من عتقه.

(۲۸)

باب ماورد في عتق المملوك بعد سبع سنين وأنّ صحبة عشرين سنة قرابة

۹۸۷ ۲۵۷۲۸ (۱) **تهذيب** ۲۳۰/۸: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۹۶/۶: أحمد (بن محمّد ـ يب) عن عدّة من أصحابنا عن عليّ بن أسباط عن **محمّد** بن عبدالله بن زرارة عن بعض آل أعين عن أبى عبدالله ﷺ قال: من كان مؤمناً فقد عتق بعد سبع سنين أعتقه صاحبه أم لم يعتقه، ولا تحلّ خدمة من كان مؤمناً بعد سبع سنين. (حمل على تأكّد استحباب العتق للإجماع على أنّه لا يعتق بنفسه ـ مرآت).

---

۱. مولاه ـ فقيه. ۲. هل للمولى فى عتقه ذٰلك أجر ـ فقيه.
۳. أو يتركه مملوكه فيكون له أجر إذا مات وهو مملوك له أفضل فكتب ـ فقيه.
۴. فى تلك السّاعة لم يكن نافعاً ـ فقيه.

(۲) **تهذيب** ۲٤۹/۸: البزوفرى عن أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن ۹۸۸ ۲۵۷۳۹
علىّ بن فضّال عن عبدالله بن بكير عن زرارة عن أبى جعفر ﷺ قال: إذا أتى المملوك قيمة ثمنه بعد سبع سنين فعليه أن يقبله.

(۳) **فقيه** ۳۲/۱: قال رسول الله ﷺ فى حديث: وما زال جبرئيل ﷺ يوصينى بالمملوك ۹۸۹ ۲۵۷٤۰
حتّى ظننت أنّه سيضرب له أجلا يعتق فيه.

(٤) **كافى** ۱۹۹/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن موسى بن عمر عن رجل ۹۹۰ ۲۵۷٤۱
عن الحسين بن علوان. **قرب الإسناد** ٥۱: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن أبى عبدالله ﷺ قال: صحبة عشرين سنة قرابة.

(۲۹)

باب أنّ من أعتق مملوكاً ثمّ مات واشتبه استخرج بالقرعة

(۱) **كافى** ۱۹۷/٦: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس قال فى ۹۹۱ ۲۵۷٤۲
رجل كان له عدّة مماليك فقال أيّكم علّمنى آية من كتاب الله عزّوجل فهو حرّ، فعلّمه واحد منهم ثمّ مات المولى ولم يدر أيّهم الّذى علّمه الآية هل يستخرج بالقرعة؟ قال نعم ولا يجوز أن يستخرجه أحد إلّا الإمام فإنّ له كلام وقت القرعة يقوله ودعاء لا يعلمه سواه ولا يقتدر عليه غيره. **تهذيب** ۲۳۰/۸: محمّد بن يعقوب عن علىّ بن إبراهيم (وذكر مثله سنداً ومتناً إلّا أنّ فيه) انّه يستخرج بالقرعة قال ولا يجوز أن يستخرجه أحد إلّا الإمام لأنّ له على القرعة كلاماً ودعاء لا يعلمه غيره. ويأتى فى أحاديث باب (۸۵) ما ورد فى قوم انهدمت عليهم دار وبقى منهم صبيّان من أبواب الميراث ج ۲۹ وباب (۳۱) الحكم بالقرعة فى القضايا المشكلة من أبواب القضاء ج ۳۰ ما يدلّ على ذلك.

(۳۰)

باب أنّ الميراث والولاء لمن أعتق رجلاً كان المعتق أو امرأة

(۱) **تهذيب** ۲٤۹/۸: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۹۷/٦: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ۹۹۲ ۲۵۷٤۳

ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ ومحمّد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: المقنع ۱۵۶: قال النّبيّ صلى الله عليه وآله: الولاء[1] لمن أعتق. الدّعائم ۳۱۷/۲: روينا عن جعفر بن محمّد عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله مثله. تهذيب ۸/ ۲۵۰: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۹۸/۶: محمّد بن يحيىٰ عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في حديث بريرة أنّ النّبيّ صلى الله عليه وآله قال لعائشة أعتقي فإنّ الولاء لمن أعتق.

۹۹۳ ۲۵۷۴۴ (۲) تهذيب ۸/ ۲۵۰: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۹۸/۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل[2] عن محمّد بن الفضيل عن أبي الصّباح الكناني عن أبي عبدالله عليه السلام (قال ـ كا) في امرأة اعتقت رجلاً لمن ولاؤه ولمن ميراثه؟ قال: للّذي أعتقه الّا أن يكون له وارث غيرها. تهذيب ۲۵۳/۸: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن الحلبيّ قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن امرأة أعتقت رجلاً لمن ولاؤه؟ قال: للّذي أعتقه إن لم يكن له وارث غيرها.

۹۹۴ ۲۵۷۴۵ (۳) الدّعائم ۳۱۸/۲: وعن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عن رجل أعتق عبداً في كفّارة يمين أو ظهار أو أمر وجب عليه عتقه فيه لمن يكون ولاؤه فقال: للّذي أعتقه.

۹۹۵ ۲۵۷۴۶ (٤) الدّعائم ۳۱۸/۲: وعن عليّ عليه السلام أنّه قال من اعتقته المرأة فولاؤه لها.

۹۹۶ ۲۵۷۴۷ (٥) الدّعائم ۳۹۱/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليه أنّه قال يرث المولى من أعتقه إن لم يَدَعْ وارثاً غيره.

۹۹۷ ۲۵۷۴۸ (٦) مستدرك ۴۷۰/۱۵: زيد النّرسي في أصله قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول لا يرثن النّساء من الولاء إلّا ما أعتقن.

۹۹۸ ۲۵۷۴۹ (۷) الدّعائم ۳۱۷/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه قال: من أعتق عبداً فله ولاؤه وعليه عقل خطئه.

۹۹۹ ۲۵۷۵۰ (۸) الدّعائم ۳۱۸/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انه قال في العبد يكون بين رجلين يعتقانه جميعاً قال: الولاء بينهما.

---

۱. الولاء: ولاء العتق: وهو إذا مات المعتق ورثه معتقه أو ورثة معتقه، لأنّ الولاء كالنّسب فلايزول بالإزالة. (لسان العرب ج ۱۵/ ۴۱۰).

۲. أحمد بن محمّد بن إسماعيل ـ يب.

۱۰۰۰ ۲۵۷۵۱ (۹) فقیه ۷۸/۳: وقیل للصّادق ﷺ: لم قلتم مولی الرّجل منه؟ قال: لأنّه خلق من طینه[1] ثمّ فرّق بینهما فردّه السّبی إلیه فعطف علیه ما کان فیه منه فأعتقه فلذٰلك هو منه. العلل ۵۱۹: أخبرنی علیّ بن حاتم قال: أخبرنا الحسین بن محمّد قال أخبرنا أحمد بن محمّد السّیّاری عن العمرکی عمّن ذکره عن أبی عبدالله ﷺ قال: قلت لِمَ قلتم (وذکر مثله).

۱۰۰۱ ۲۵۷۵۲ (۱۰) تهذیب ۲۵۷/۸: محمّد بن علیّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن الحسین بن سعید عن أخیه الحسن قال: کتبت إلی أبی جعفر ﷺ الرّجل یموت ولا وارث له إلّا موالیه الّذین أعتقوه هل یرثونه؟ ولمن میراثه؟ فکتب ﷺ: لمولاه الأعلی. وتقدّم فی روایة أبی البختری (۲) من باب (۱۳) جواز عتق المستضعف قوله ﷺ انّ علیّاً ﷺ أعتق عبداً نصرانیّاً ثمّ قال میراثه بین المسلمین عامّة إن لم یکن له ولیّ (حمل هٰذه الرّوایة علی أنّه ﷺ إمّا أعتقه سائبة أو ترك میراثه تبرّعاً). ویأتی فی أحادیث الباب التّالی وما یتلوه وباب (۳۳) انّ المرأة إذا أعتقت ثمّ ماتت انتقل الولاء إلیٰ عَصَبتها وباب (۳۴) انّ المعتق إذا مات انتقل الولاء إلی أولاده إذا کان رجلاً. وباب (۳۵) انّ المُعْتَق واجباً سائبة وإذا ضمن أحد جریرته فله ولاؤه، وباب (۳۶) انّه لا یصحّ بیع الولاء ولا هبته خصوصاً روایة الجعفریّات (۷) فإنّ فیها قوله ﷺ ما بال أقوام یبیع أحدهم رقیقه ویشترط أنّ الولاء له ألا انّ الولاء لمن أعتق وأعطی الثّمن، وباب (۵۲) حکم من دفع إلیه مملوك مالاً لیشتریه من سیّده ما یدلّ علی ذلك. وفی باب (۶۰) أنّ الولاء لمن أعتق والمیراث له من أبواب المیراث ج ۲۹ ما یدلّ علیٰ ذٰلك. وفی روایة جابر (۱۵) من باب (۵۵) انّ أعتی النّاس من قتل غیر قاتله من أبواب القصاص ج ۳۱ قوله ﷺ لعن الله من یوالی غیر موالیه.

(۳۱)

باب أنّ من أعتق وجعل المعتَقَ سائبة وتبرّأ من جریرته فلا ولاء له ولا میراث

۱۰۰۲ ۲۵۷۵۳ (۱) تهذیب ۲۵۰/۸: محمّد بن یعقوب عن کافی ۱۹۷/۶: محمّد بن یحیی عن عبدالله بن محمّد عن علیّ بن الحکم عن أبان عن إسماعیل بن الفضل قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن

---

۱. طینته ـ العلل.

الرّجل إذا أعتق (أ ـ كا) له أن يضع نفسه حيث شاء ويتولّى من أحبّ؟ فقال إذا أعتق لله فهو مولى للّذي أعتقه فإذا أعتق وجعل[1] سائبة فله أن يضع نفسه (حيث شاء ـ كا) ويتولّى من شاء.

۱۰۰۳ ۲۵۷۵۴ (۲) **كافي** ۱۷۱/۷: (عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ معلّق) عن **فقيه** ۸۰/۳: **تهذيب** ۲۵۶/۸: **استبصار** ۲۶/۴: (الحسن ـ فقيه ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن خالد بن جرير عن **أبي الرّبيع** قال: سئل أبو عبدالله عليه السلام عن السّائبة فقال: (هو ـ كا ـ فقيه) الرّجل يعتق غلامه، ثمّ يقول[2] له: اذهب حيث شئت ليس لي من ميراثك شيء ولا عليّ من جريرتك شيء ويشهد[3] على ذلك شاهدين. **المعاني** ۲۴۰: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن خالد بن جرير عن **أبي الرّبيع** الشّامي (نحوه). **المقنع** ۱۶۰: سئل أبو عبدالله عليه السلام عن السّائبة فقال (وذكر نحوه). **ويأتي في** باب (۳۵) أنّ المعتق واجباً سائبة وإذا ضمن أحد جريرته فله ولاؤه مايدلّ على ذلك.

(۳۲)

باب حكم ولاء ولد المعتَق وولد ولده

۱۰۰۴ ۲۵۷۵۵ (۱) **كافي** ۱۷۰/۷: (أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار ـ معلّق) عن صفوان **تهذيب** ۲۵۰/۸: **استبصار** ۲۱/۴: الحسين بن سعيد عن **فقيه** ۷۹/۳: صفوان (بن يحيى ـ كا ـ فقيه) عن **العيص** بن القاسم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن رجل اشترى عبداً وله أولاد من امرأة حرّة، فأعتقه قال: ولاء ولده لمن أعتقه. **المقنع** ۱۵۶: إذا اشترى رجل عبداً (وذكر نحوه).

۱۰۰۵ ۲۵۷۵۶ (۲) **تهذيب** ۲۵۲/۸: **استبصار** ۲۲/۴: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن أبان عن رجل عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال عليّ عليه السلام يجرّ الأب الولاء إذا أعتق.

۱۰۰۶ ۲۵۷۵۷ (۳) **الجعفريّات** ۱۰۵: بإسناده عن عليّ عليه السلام أنّه سئل عن عبد تزوّج حرّة فولدت له أولاداً، ثمّ أعتق قال: يجرّ[4] الأب الولاء وبه يأخذه.

---

۱. فجعل ـ خ. ۲. ويقول ـ يب ـ صا. ۳. وليشهد ـ يب.
۴. لحق ـ خ.

۱۰۰۷ ۲۵۷۵۸ (٤) **الدّعائم** ٣١٨/٢: وعن عليّ ﷺ وأبي جعفر ﷺ أنّهما قالا: إذا أعتق الأب جرّ ولاء ولده والابن يجرّ الولاء كما يجرّه الأب إذا أعتق. وذلك كالعبد يتزوّج الحرّة فيكون ولده أحراراً ويكون نسبهم كنسب أمّهم فإن أعتق أباهم مولاه جرّ ولاءهم فكانوا مواليه.

۱۰۰۸ ۲۵۷۵۹ (٥) **كافي** ٤٩٣/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **تهذيب** ٢٥١/٨: **استبصار** ٢١/٤: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن (عبدالله ـ كا) **ابن سنان** عن أبي عبدالله ﷺ (قال ـ كا): في العبد تكون تحته الحرّة قال: ولده أحرار فإن أعتق المملوك لحق بأبيه[1].

۱۰۰۹ ۲۵۷۶۰ (٦) **تهذيب** ٢٥١/٨: **استبصار** ٢١/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال قضى أمير المؤمنين ﷺ في مكاتب اشترط عليه ولاؤه إذا أعتق فنكح وليدة لرجل آخر فولدت له ولداً فحرّر ولده ثمّ توفّي المكاتب فورثه ولده فاختلفوا في ولده من يرثه؟ (قال ـ يب ـ صا) فألحق ولده بموالي أبيه. **فقيه** ٧٧/٣: روى محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال ان اشترط المملوك المكاتب على مولاه انّه لا ولاء لأحد عليه أو اشترط السّيّد ولاء المكاتب فأقرّ المكاتب الّذي كوتب فله ولائه قال وقضى أمير المؤمنين ﷺ (وذكر مثله).

۱۰۱۰ ۲۵۷۶۱ (٧) **الدّعائم** ٣١٧/٢: عن عليّ ﷺ انّه قال يرث الولاء الأقعد[2] فالأقعد فإذا استوى القُعْدَدُ فبنوا الأمّ والأب دون بني الأب.

۱۰۱۱ ۲۵۷۶۲ (٨) **تهذيب** ٢٥٢/٨: **استبصار** ٢٢/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر عن أبان عمّن ذكره عن عليّ بن الحسين ﷺ قال: قيل له اشترى فلان (رجل ـ يب) بالمدينة مملوكاً كان له أولاد فأعتقهم فقال إنّي أكره أن أجرّ ولاءهم ـ قال الشّيخ ﷺ في صا فالوجه في كراهيّة جرّ الولاء انّ الولاء إنّما يستحقّ فيما يعتق لوجه الله فأمّا إذا كان العتق واجباً أو سائبة فلا يستحقّ به الولاء وإذا كان الأمر على ذلك كره أن يعتق الإنسان مملوكاً ليجرّ ولاء ولده إليه دون أن يقصد به وجه الله تعالى بل ينبغي أن يقصد بالعتق وجه الله فيكون الولاء تابعاً له.

---

١. بابنه ـ خ صح.
٢. رجل قعدد: قريب من الجد الأكبر ـ فلان اقعد من فلان أي أقرب منه إلى جدّه الأكبر.

۱۰۱۲ ۲۵۷۶۳ (۹) تهذيب ۲۵۱/۸: استبصار ۲۱/۴: الحسين بن سعيد في كتابه فذكر هٰكذا أبو عبدالله ﷺ[1] قال: سألته عن حرّة زوّجتها عبداً لي فولدت منه أولاداً ثمّ صار العبد إلى غيري فأعتقه إلى من ولاء ولده أليّ إذا كانت أمّهم مولاتي؟ أم إلى الّذي أعتق أباهم فكتب ﷺ: إن كانت الأمّ حرّة جرّ الأب الولاء وإن كنت أنت أعتقت فليس لأبيهم جرّ الولاء.

۱۰۱۳ ۲۵۷۶۴ (۱۰) تهذيب ۲۵۳/۸: استبصار ۲۳/۴: محمّد بن أحمد بن يحيى عن العبّاس بن معروف عن محمّد بن سنان عن فقيه ۸۰/۳: حذيفة بن منصور عن أبي عبدالله ﷺ قال: المعتق هو المولى والولد ينتمي إلى من شاء[2].

۱۰۱۴ ۲۵۷۶۵ (۱۱) كافي ۱۹۸/۶: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۵۲/۸: استبصار ۲۲/۴: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن سليم الفرّاء عن الحسن[3] بن مسلم قال: حدّثتني عمّتي قالت: انّي جالسة بفناء الكعبة إذ أقبل أبو عبدالله ﷺ فلمّا رآني مال إليّ فسلّم (عليّ ـ كا) فقال: ما يجلسك هاهنا؟ فقلت: أنتظر مولىً لنا قالت: فقال لي أعتقتموه؟ قلت لا ولكن أعتقنا أباه فقال: ليس ذٰلك مولاكم[4] هٰذا أخوكم وابن عمّكم إنّما المولى الّذي جرت عليه النّعمة فإذا جرت على أبيه وجدّه فهو ابن عمّك وأخوك.

۱۰۱۵ ۲۵۷۶۶ (۱۲) تهذيب ۲۵۲/۸: استبصار ۲۲/۴: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۹۹/۶: الحسين بن محمّد عن أحمد بن إسحاق وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن فقيه ۷۹/۳: بكر بن محمّد (الأزدي ـ يب ـ صا ـ كا) (أنّه ـ فقيه) قال دخلت على أبي عبدالله ﷺ ومعي عليّ بن عبد العزيز فقال لي: من هٰذا؟ فقلت مولى لنا[5] فقال: أعتقتموه أو أباه؟ فقلت بل أباه فقال: ليس هٰذا مولاك هٰذا أخوك وابن عمّك وإنّما المولى (هو ـ كا) الّذي جرت عليه النّعمة فإذا جرت على أبيه فهو أخوك وابن عمّك. قرب الإسناد ۴۱: أحمد بن إسحاق (بن مسعدة ـ خ) قال حدّثنا بكر بن محمّد الأزدي (نحوه).

---

۱. وذكر الحسين بن سعيد في كتابه هٰكذا عن أبي عبدالله ﷺ ـ صا.
۲. يشاء ـ فقيه.
۳. الحسين ـ صا.
۴. بمولاكم ـ يب ـ صا.
۵. قلت مولانا ـ فقيه.

١٠١٦ ٢٥٧٦٧ (١٣) **كافي** ١٩٩/٦: **تهذيب** ٢٥٣/٨: **استبصار** ٢٣/٤: بكر بن محمّد عن جويرة[1] قالت مرّ (بي ـ كا ـ صا) أبو عبدالله ﷺ وأنا في المسجد الحرام أنتظر مولى لنا فقال يا امّ عثمان ما يقيمك هاهنا فقلت أنتظر مولى لنا فقال: أعتقتموه؟ فقلت: لا. فقال أعتقتم أباه؟ قلت لا أعتقنا جدّه فقال: ليس هٰذا مولاكم (بل ـ كا) هٰذا أخوكم.

١٠١٧ ٢٥٧٦٨ (١٤) **كافي** ١٩٨/٦: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن البرقي عن سعد بن سعد عن عبدالله بن جندب يرفعه إلى أبي جعفر ﷺ قال: قال: إنّما المولى الجليب العتيق وابنه عربيّ وابن ابنه من أنفسهم.

(٣٣)

باب أنّ المرأة إذا أعتقت ثمّ ماتت انتقل الولاء إلى عصبتها دون أولادها وكذا إذا ماتت وأوصت أن يعتق عنها

١٠١٨ ٢٥٧٦٩ (١) **تهذيب** ٢٥٣/٨: **استبصار** ٢٥/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال: قضى أمير المؤمنين ﷺ على امرأة أعتقت رجلاً واشترطت ولاءه ولها ابن فالحق ولاءه بعصبتها الّذين يعقلون عنه دون ولدها.

١٠١٩ ٢٥٧٧٠ (٢) **تهذيب** ٢٥٤/٨: **استبصار** ٢٥/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن العبّاس بن معروف عن ابن المغيرة عن يعقوب بن شعيب قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن امرأة اعتقت مملوكاً ثمّ ماتت قال: يرجع الولاء إلى بني أبيها.

١٠٢٠ ٢٥٧٧١ (٣) **تهذيب** ٢٥٤/٨: **استبصار** ٢٥/٤: الحسن بن محبوب عن أبي ولّاد حفص بن سالم الحنّاط قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أعتق جارية صغيرة لم تدرك وكانت أمّه قبل أن تموت سألته أن يعتق عنها رقبة من مالها (فأشتراها ـ يب) فأعتقها بعد ما ماتت أمّه لمن يكون ولاء المعتق؟ قال فقال: يكون ولاؤها لأقرباء امّه من قبل أبيها وتكون نفقتها عليهم حتّى تدرك وتستغني قال: ولا يكون للذي أعتقها عن أمّه من ولائها شيء.

---

١. كبيرة ـ صا ـ كثيرة ـ ئل.

١٠٢١ (٤) مستدرك ٤٧٢/١٥: الصّدوق في المقنع انّ المرأة إذا اعتقت ثمّ ماتت انتقل الولاء ٢٥٧٧٢
إلى عصبتها دون أولادها ذكوراً كانوا أو اناثاً وكذا إذا ماتت وأوصت أن يعتق عنها.

(٣٤)

باب أنّ المعتِق إذا مات انتقل الولاء إلى أولاده
إذا كان رجلاً وإن أعتق بأمر الغير كان الولاء للآمر

١٠٢٢ (١) تهذيب ٢٥٤/٨: استبصار ٢٤/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم بن حميد ٢٥٧٧٣
عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال: قضى (عليّ عليه السلام ـ صا) في رجل حرّر رجلاً فاشترط ولاءه فتوفّي الّذي أعتق وليس له ولد إلّا النّساء، ثمّ توفّي المولى وترك مالاً وله عصبة فاحتقّ[1] في ميراثه بنات مولاه والعصبة فقضى بميراثه للعصبة الّذين يعقلون عنه إذا أحدث حدثاً يكون فيه عقل[2].

١٠٢٣ (٢) كافي ١٧١/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن ٢٥٧٧٤
محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن تهذيب ٢٥٤/٨: استبصار ٢٣/٤: فقيه ٨١/٣: (الحسن ـ فقيه ـ يب ـ صا) بن محبوب عن أبي أيّوب عن بريد (بن معاوية ـ كا) العجلي قال: سألت أبا جعفر عليه السلام[3] عن رجل كان عليه عتق رقبة، فمات (من ـ يب ـ كا ـ فقيه) قبل أن يعتق (رقبة ـ كا ـ فقيه) فانطلق ابنه فابتاع رجلاً من كسبه[4] فأعتقه عن أبيه، وانّ المعتق أصاب بعد ذلك مالاً ثمّ مات وتركه، لمن يكون ميراثه؟[5] قال: فقال: إن كانت الرّقبة الّتي (كانت ـ خ) على أبيه في ظهار[6] أو شكر أو (كانت ـ فقيه) واجبة عليه فانّ المعتق سائبة لا سبيل لأحد عليه (قال ـ خ) وإن كان توالى[7] قبل أن يموت إلى أحد من المسلمين فضمن جنايته (وجريرته ـ فقيه) وحدثه كان مولاه ووارثه إن لم يكن له قريب يرثه قال: وإن لم يكن توالى إلى أحد (من المسلمين ـ كا) حتّى مات فإنّ ميراثه لامام المسلمين إن لم يكن له قريب يرثه

---

١. احتقّ القوم: قال كلّ منهم الحقّ بيدي ـ المنجد.
٢. العقل: الدّية.
٣. أبا عبدالله عليه السلام ـ صا.
٤. كيسه ـ يب ـ صا.
٥. تركته ـ صا.
٦. في نذر ـ فقيه.
٧. تولّى ـ فقيه.

(من المسلمين ـ يب ـ صا ـ فقيه) قال: وإن كانت الرّقبة (الّتي ـ يب ـ صا ـ فقيه) على أبيه تطوّعاً وقد كان أبوه أمره أن يعتق عنه نسمة فإنّ ولاء المعتق هو ميراث لجميع ولد الميّت (من الرّجال ـ يب ـ صا ـ كا) قال ويكون الّذى اشتراه فأعتقه[1] بأمر أبيه كواحد من الورثة إذا لم يكن للمعتق قرابة من المسلمين أحرار يرثونه، قال: وإن كان ابنه الّذى اشترى الرّقبة فأعتقها عن أبيه من ماله بعد موت أبيه تطوّعاً منه من غير أن يكون أبوه أمره بذلك فإنّ ولاءه وميراثه للّذي اشتراه من ماله فأعتقه[2] عن أبيه إذا لم يكن للمعتق وارث من قرابته.

(٣٥)

باب أنّ المعتق واجباً سائبة وإذا ضمن أحد جريرته فله ولاؤه وميراثه مع عدم وارث غيره وإلّا فولاؤه وميراثه للإمام وكذا لو تبرء المولى من جريرته

١٠٢٤ ٢٥٧٧٥ (١) كافي ١٧١/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن شعيب العقرقوفي تهذيب ٢٥٥/٨: الحسين بن سعيد عن فقيه ٨٠/٣: شعيب عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه سئل عن المملوك يعتق سائبة قال: يتولّىٰ من شاء وعلى من يتولّىٰ جريرته وله ميراثه (قال ـ فقيه) قلت (له ـ كا) فإن سكت حتّى يموت ولم يتولّ أحداً قال يجعل ماله في بيت مال المسلمين. كافي ١٧٢/٧: عليّ بن إبراهيم [عن أبيه] عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن يونس عن هشام بن سالم تهذيب ٣٩٥/٩: استبصار ١٩٩/٤: الحسن بن (محمّد بن ـ خ صح ـ صا) سماعة عن محمّد بن زياد و[3] محمّد بن الحسن العطّار عن هشام عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن مملوك أعتق سائبة قال يتولّىٰ[4] من شاء وعلى من تولّاه[5] جريرته وله ميراثه قلت: فإن سكت حتّى يموت قال يجعل ماله[6] في بيت مال المسلمين. استبصار ١٩٩/٤: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رئاب عن محمّد بن الحسن العطّار (مثله سنداً ومتناً).

---

١. وأعتقه ـ كا. ٢. فأعتق ـ كا. ٣. عن محمد ـ صا.

٤. يوالى ـ يب. ٥. توالى ـ يب. ٦. ميراثه ـ يب.

۱۰۲۵ ۲۵۷۷۶ (۲) **تهذيب ۹/۳۹۴**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن معاوية بن عمّار عن أبي عبدالله ﷺ قال: سمعته يقول: من أعتق سائبة فليتوال من شاء وعلىٰ من والىٰ جريرته وله ميراثه، فإن سكت حتّىٰ يموت أخذ ميراثه فجعل في بيت مال المسلمين إذا لم يكن له وليّ.

۱۰۲۶ ۲۵۷۷۷ (۳) **كافی ۷/۱۷۱**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد، وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان **تهذيب ۸/۲۵۶**: **استبصار ۴/۲۶**: الحسين بن سعيد عن النّضر عن ابن سنان عن أبی عبدالله ﷺ قال[۱] من أعتق رجلاً سائبة فليس عليه من جريرته شيء وليس له من ميراثه[۲] شيء وليشهد على ذلك (يب ـ صا ـ وقال من تولّى رجلاً ورضى بذلك فجريرته عليه وميراثه له). **المقنع ۱۵۶**: واعلم أنّ من أعتق (وذكر مثل ما فی يب صا).

۱۰۲۷ ۲۵۷۷۸ (۴) **الدّعائم ۲/۳۱۸**: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: إذا أعتق الرّجل عبداً سائبة فللعبد أن يوالی من شاء فإن رضی من والاه بولائه إيّاه كان له تراثه وعليه عقل خطئه[۳].

۱۰۲۸ ۲۵۷۷۹ (۵) **كافی ۷/۱۷۱**: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد ـ معلّق) عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن عمّار ابن أبی الأحوص **تهذيب ۸/۲۵۶**: **استبصار ۴/۲۶** الحسن بن محبوب عن عمّار ابن أبی الأحوص قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن السّائبة فقال: انظر فی القرآن فما كان فيه «فتحرير رقبة» فتلك يا عمّار السّائبة الّتی لا ولاء لأحد (من النّاس ـ يب ـ صا) عليها إلّا الله عزّوجلّ فما كان ولاؤه لله فهو لرسول الله ﷺ وماكان ولاؤه لرسول الله ﷺ فإنّ ولاءه للإمام ﷺ، وجنايته على الإمام وميراثه له. **تفسير العيّاشی ۱/۲۶۳**: عن عامر بن الأحوص قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن السّائبة (وذكر نحوه).

۱۰۲۹ ۲۵۷۸۰ (۶) **تهذيب ۸/۲۵۷**: **استبصار ۴/۲۷**: الحسن بن محبوب عن ابن سنان قال: قال أبو عبدالله ﷺ: قضى أميرالمؤمنين ﷺ فيمن كاتب عبداً (له ـ صا) أن يشترط ولاءه إذا كاتبه وقال: إذا أعتق المملوك سائبة أنّه لا ولاء عليه لأحد إن كره ذلك ولا يرثه إلّا من أحبّ أن يرثه

---

۱. قال: قال أبو عبدالله ﷺ ـ يب ـ صا.
۲. الميراث ـ يب ـ صا.
۳. العقل: الدّية.

فإن أحبّ أن يرثه وليّ نعمته أو غيره فليشهد رجلين بضمان ما ينوبه لكلّ جريرة جرّها أو حدث، فإن لم يفعل السيّد ذٰلك ولا يتوالىٰ إلى أحد فإنّ ميراثه يردّ إلى إمام المسلمين.

١٠٣٠ ٢٥٧٨١ (٧) تهذيب ٢٥٦/٨: استبصار ٢٦/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر عن فقيه ٧٩/٣: عاصم (بن حميد ـ فقيه) عن أبي بصير قال سألت أبا عبدالله ؑ عن الرّجل يعتق الرّجل في كفّارة يمين أو ظهار لمن يكون الولاء؟ قال للّذي يعتق (حمله الشّيخ على أنّه يكون ولاؤه له إذا كان توالى العبد إليه بعد العتق).

١٠٣١ ٢٥٧٨٢ (٨) تهذيب ٢٥٧/٨: استبصار ٢٧/٤: محمّد ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا عن زرارة عن أبي جعفر ؑ قال: السّائبة وغير السّائبة سواء في العتق. (قال الشّيخ ؒ فأوّل ما فيه أنّه مرسل وما هٰذا سبيله لا يعارض به على الأخبار المسندة. والثّاني انّه ليس في ظاهر الخبر أنّ ولاء السّائبة مثل ولاء غيرها وإنّما جعلهما سواء في العتق ونحن نقول بذٰلك فمن أين أنهما لا يختلفان في الولاء).

وتقدّم في رواية أبي بصير (٢) من باب (١٨) انّ المملوك إذا نكل به فهو حرّ قوله قضى ؑ فيمن نكل بمملوكه أنّه حرّ لا سبيل له عليه سائبة يذهب فيتولّىٰ إلىٰ من أحبّ فإذا ضمن جريرته فهو يرثه. وفي باب (٣١) انّ من أعتق وجعل المعتق سائبة فلا ولاء له ما يناسب الباب فراجع. وفي أحاديث باب (٦٢) أنّ ضامن الجريرة يرث مع عدم الأنساب من أبواب الميراث ج ٢٩ وباب (٦٣) انّه يجوز للمسلم ضمان جريرة السّائبة والذّمّيّ وباب (٦٤) حكم مال من مات ولا وارث له من قرابة ما يناسب ذٰلك.

(٣٦)

باب أنّه لايصحّ بيع الولاء ولا هبته ولا اشتراطه

١٠٣٢ ٢٥٧٨٣ (١) تهذيب ٢٥٨/٨: استبصار ٢٥/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمّد عن موسى بن القاسم عن عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ؑ قال: سألته عن بيع الولاء يحلّ؟ قال: لا يحلّ. قرب الإسناد ٢٦٤: عبدالله بن الحسن العلوي عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ؑ (نحوه). المقنع ١٦٠: سئل موسى بن جعفر ؑ عن بيع الولاء فقال: لا يحلّ ذٰلك.

١٠٣٣ (٢) تهذيب ٢٥٥/٨: استبصار ٢٤/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن هاشم
٢٥٧٨٥ عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عليه السلام فقيه ٧٨/٣: روى إسماعيل بن مسلم عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليه السلام قال: قال النّبيّ صلى الله عليه وآله: الولاء لُحمة كلُحمة النّسب[1] لا تباع ولا توهب. المجازات النّبويّة ١٧٢: ومن ذٰلك قوله عليه الصّلاة والسّلام: الولاء (وذكر مثله).

١٠٣٤ (٣) أمالي ابن الطّوسي ٣٩٥: أخبرنا الشّيخ الإمام المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد
٢٥٧٨٦ الطّوسي قال: أخبرنا الشّيخ السّعيد الوالد رحمه الله قال: أخبرنا أبوالحسين عليّ بن محمّد بن عبدالله بن بشران قال: حدّثنا أحمد بن سليمان النّجّاد املاءاً قال حدّثني محمّد بن عثمان العبسي قال: حدّثنا الحسن بن جعفر قال: حدّثنا سعيد بن محمّد قال: حدّثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن بيع الولاء وعن هبته. الدّعائم ٣١٨/٢: عن رسول الله صلى الله عليه وآله مثله.

١٠٣٥ (٤) تهذيب ٢٣٧/٨: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن داود الصّرمي
٢٥٧٨٧ قال: قال الطّيّب عليه السلام يا داود انّ النّاس كلّهم موال لنا فيحلّ لنا أن نشتري ونعتق فقلت له: جعلت فداك أنّ فلاناً قال غلام له قد أعتقه: بعني نفسك حتّى أشتريك قال: يجوز ولٰكن إنّما يشتري ولاءه.

١٠٣٦ (٥) تهذيب ٢٥٠/٨: محمّد بن يعقوب عن كافي ١٩٨/٦: أبي عليّ الأشعريّ عن
٢٥٧٨٨ محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان (بن يحيى ـ كا) عن عيص بن القاسم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قالت عائشة لرسول الله صلى الله عليه وآله: انّ أهل بريرة اشترطوا ولاءها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: الولاء لمن أعتق.

١٠٣٧ (٦) فقيه ٧٩/٣: في رواية عبيد الله[2] بن عليّ الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام انّه ذكر انّ بريرة
٢٥٧٨٩ كانت عند زوج لها وهي مملوكة فاشترتها عائشة فاعتقتها. فخيّرها رسول الله صلى الله عليه وآله ان شاءت تقرّ عند زوجها، وان شاءت فارقته وكان مواليها الّذين باعوها قد اشترطوا ولاءها على

---

١. اللحمة بالضمّ: القرابة. ٢. عبدالله ـ خ.

عائشة فقال رسول اللهﷺ: الولاء لمن أعتق وصدّق على بريرة بلحم فأهدته إلىٰ رسول اللهﷺ فعلّقته عائشة وقالت: إنّ رسول اللهﷺ لا يأكل الصّدقة فجاء رسول اللهﷺ واللحم معلّق فقال: ما شأن هٰذا اللحم لم يطبخ قالت: يا رسول الله صدّق به على بريرة وأنت لا تأكل الصّدقة فقالﷺ هو لها صدقة ولنا هديّة، ثمّ أمر بطبخه فجرت فيه ثلاث من السّنن.

١٠٣٨ ٣٥٧٩٠ (٧) **الجعفريّات** ١١٠: بإسناده عن عليّ بن أبي طالبﷺ قال: في بريرة أربع قضيات أرادت عائشة أن تشتريها واشترط مواليها أنّ الولاء لهم فاشترتها منهم علىٰ ذٰلك الشّرط فصعد النّبيّﷺ المنبر فقال ما بال أقوام يبيع أحدهم رقيقه ويشترط أنّ الولاء له ألا انّ الولاء لمن أعتق وأعطى الثّمن، فلمّا كاتبتها عائشة كانت تدور وتسأل النّاس وكانت تأوى إلى عائشة فيهدى لها الهديّة والخير، فقال رسول اللهﷺ يوماً لعائشة هل من شيء آكله قالت: لا. إلّا ما أتت به بريرة فقال: هاتيه، هو عليها صدقة ولنا هديّة. فنأكله. فلمّا أدّت كتابتها خيّرها رسول الله فاختارت نفسها، فقال رسول اللهﷺ: اعتدّى ثلث حيض.

١٠٣٩ ٣٥٧٩١ (٨) **الدّعائم** ٢٤٧/٢: عن عليّﷺ أنّه قال أرادت عائشة أن تشترى بريرة فاشترط عليها مواليها ولاءها فاشترتها منهم على ذٰلك الشّرط فبلغ ذٰلك رسول اللهﷺ فصعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثمّ قال ما بال القوم يشترطون شروطاً ليست فى كتاب الله، يبيع أحدهم الرّقبة ويشترط الولاء، والولاء لمن أعتق، وشرط الله آكد، وكلّ شرط خالف كتاب الله فهو ردّ، فلمّا عتقت بريرة خيّرها رسول اللهﷺ وكان لها زوج زوّجته وهي مملوكة فاختارت نفسها فقال رسول اللهﷺ لها: اعتدّى ثلاث حيض. قال جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما وكان زوج بريرة الّتى خيّرها فيه رسول اللهﷺ مملوكاً وإنّما تخيّر فى المملوك. فأمّا الحرّ فقد صارت حرّة بمنزلته. وتقدّم فى أحاديث باب (٣٠) أنّ الميراث والولاء لمن أعتق من أبواب العتق ج ٢٤ وباب (٣٢) حكم ولاء ولد المعتق وولد ولده ما يناسب ذٰلك **ولاحظ** باب (٣٨) أنّ الأمة المزوّجة إذا أعتقت تخيّرت في فسخ عقدها من أبواب نكاح العبيد ج ٢٦.

(٣٧)

باب صحّة العتق بالإشارة مع العجز عن النّطق وصحّة عتق المرأة بغير إذن زوجها واستحباب استيذانه وحكم العتق في مرض الموت

١٠٤٠ ٢٥٧٩٢ (١) كافي ٥١٤/٥: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد ـ معلّق) عن تهذيب ٤٦٢/٧: ٢٥٧/٨: فقيه ٢٧٧/٣: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ليس للمرأة مع زوجها أمر في عتق ولا صدقة ولا تدبير ولا هبة ولا نذر في مالها إلاّ بإذن زوجها إلاّ في (حجّ أو ـ فقيه) زكاة أو برّ والديها أو صلة قرابتها.

١٠٤١ ٢٥٧٩٣ (٢) الدّعائم ٣٠٩/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال عتق الأخرس جائز إذا علم أو كان يحسن الخطّ.

١٠٤٢ ٢٥٧٩٤ (٣) الدّعائم ٣٠٨/٢: وعن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: تعتق المرأة (عبدها ـ ك) وتفعل في مالها ما شاءت دون زوجها وغيره وليس لزوجها من مالها إلاّ ما طابت به نفسها.

وتقدّم في باب (١٢) حكم صدقة المرأة وهبتها من مالها بغير اذن زوجها من أبواب الوقوف والصّدقات ج ٢٤ ما يناسب ذلك فراجع. وفي رواية أبي مريم والحلبيّ (٥) من باب (١٩) جواز الوصيّة بالكتابة من أبواب الوصايا ج ٢٤ قوله فجعلا يقولان (أي الحسن والحسين عليهما السلام) (لها ـ فقيه) والمغيرة كاره لذلك أعتقتِ فلاناً وأهله فجعلتْ تشير برأسها نعم وكذا وكذا، فجعلتْ تشير برأسها أن نعم لا تفصح بالكلام فأجازا ذلك لها، ولاحظ سائر أحاديث الباب. ويأتي في رواية جابر (١٢) من باب (٢٦) جملة ممّا يحرم على النّساء من أبواب التّزويج ج ٢٥ قوله عليه السلام ولا يجوز للمرأة في مالها عتق ولا برّ إلاّ بإذن زوجها.

(٣٨)

باب عدم صحّة العتق بالكتابة واشتراط النّطق باللسان وحكمه مع العجز عن النّطق

١٠٤٣ ٢٥٧٩٥ (١) تهذيب ٢٤٨/٨: البزوفريّ عن أحمد بن إدريس عن عبدالله بن محمّد عن محمّد بن عبدالحميد عن أبي جميلة عن زرارة قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام في رجل كتب إلى امرأته

بطلاقها وكتب بعتق مملوكه ولم ينطق به لسانه، قال: ليس بشيء حتّى ينطق به لسانه.

۱۰۴۴ ۲۵۷۹۶ (۲) الدّعائم ۲/۳۰۸: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: من كتب بعتق مملوكه ولم ينطق به فليس بشيء حتّى ينطق[1]. وتقدّم في أحاديث باب (۱۹) جواز الوصيّة بالكتابة مع تعذّر النّطق من أبوابها ج ۲۴ والباب المتقدّم وذيله ما يناسب الباب. ويأتي في أحاديث باب (۳) انّ الطّلاق بيد الرّجل ولا طلاق حتّى يتكلّم به من أبوابه ج ۲۷ ما يدلّ على ذلك فراجع.

(۳۹)

باب تحريم الإباق على المملوك
وأنّه لاتقبل له صلوة وبيان حدّ الاباق

۱۰۴۵ ۲۵۷۹۷ (۱) كافي ۶/۱۹۹: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن خالد والحسين بن سعيد جميعاً عن القاسم بن عروة عن عبد الحميد عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال: ثلاثة لا يقبل الله عزّوجلّ لهم صلاة: أحدهم العبد الآبق حتّى يرجع إلى مولاه.

۱۰۴۶ ۲۵۷۹۸ (۲) فقيه ۳/۸۷: قال أبو جعفر ﷺ: العبد الآبق لا تقبل له صلاة حتّى يرجع إلىٰ مولاه.

۱۰۴۷ ۲۵۷۹۹ (۳) كافي ۶/۲۰۰: أحمد بن محمّد عن بعض أصحابنا رفعه عن أبي عبدالله ﷺ قال المملوك إذا هرب ولم يخرج من مصره لم يكن آبقاً. فقيه ۳/۸۷: قال الصّادق ﷺ (وذكر مثله). المقنع ۱۶۲: المملوك (وذكر مثله).

وتقدّم في أكثر أحاديث باب (۵) من لا تقبل صلوته من أبواب كيفيّة الصّلوة ج ۵ ما يدلّ على أنّ الآبق لا تقبل صلوته حتّى يرجع إلى مولاه. ويأتي في رواية محمّد بن مسلم (۱) من باب (۴) انّ الإباق يبطل التدبير من أبوابه ج ۲۴ قوله جارية مدبّرة أبقت من سيّدها (إلى أن قال) ألا تعتق من ثلث سيّدها قال ﷺ لا لأنّها أبقت عاصية لله ولسيّدها فأبطل الإباق التّدبير. وفي رواية موسى (۲) من باب (۳۷) أنّه يحرم على المرأة أن تسخط زوجها من أبواب مباشرة النّساء ـ ج ۲۵: قوله ﷺ ثلثة لا يرفع لهم عمل: عبد آبق. وفي رواية الحسن (۳) قوله ﷺ ثلاثة لا تقبل لهم صلوة عبد آبق من مواليه.

---

۱. فليس بشيء إلّا أن يكون أخرس ـ ك.

(۴۰)

باب أنّ من خاف إباق عبده جاز أن يقيّده ويستوثق منه ولاتسقط نفقته ويستحبّ عتق الآبق إذا وجد

۱۰۴۸ ۲۵۸۰۰ (۱) **كافي** ۱۹۹/۶: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن أبي جميلة عن **فقيه** ۸۷/۳: **زيد الشّحّام** عن أبي عبدالله ﷺ أنّه سأله رجل[۱] يتخوّف إباق مملوكه أو يكون المملوك قد أبق أيقيّده أو يجعل في رقبته[۲] راية[۳]؟ قال: إنّما هو بمنزلة بعير تخاف شراده، فإذا خفت ذٰلك فاستوثق منه و(لٰكن ـ كا) أشبعه واكسه قلت: وكم شِبْعه؟ فقال أمّا نحن فنرزق عيالنا مدّين من تمر.

۱۰۴۹ ۲۵۸۰۱ (۲) **المشكاة** ۲۲۹: نقلاً من كتاب المحاسن عن بعض أصحاب الرّضا ﷺ قال أبق غلام لأبى الحسن ﷺ إلى مصر فأصابه إنسان من أهل المدينة فقيّده وخرج به فدخل المدينة ليلاً فأتى به منزل أبى الحسن فخرج إليه أبو الحسن فقام إليه الغلام يسلّم عليه فسمع حركة القيد فقال من هٰذا قال غلامك فلان وجدته فقال للغلام إذهب فأنت حرّ. **ويأتى** فى رواية تحف العقول (۱۱) من باب (۴) وجوب نفقة الأبوين من أبواب النّفقة ج ۲۶ قوله وأمّا الوجوه الخمس الّتى تجب عليه النفقة لمن تلزمه نفسه فعلى ولده ووالديه وامرأته ومملوكه لازم له ذٰلك فى حال العسر واليسر.

(۴۱)

باب جواز عتق الآبق إذا لم‌يعلم موته حتّى فى الكفّارة الواجبة

۱۰۵۰ ۲۵۸۰۲ (۱) **تهذيب** ۲۴۷/۸: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۹۹/۶: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه **فقيه** ۸۶/۳: عن **أبى هاشم الجعفرىّ** قال سألت أباالحسن ﷺ عن رجل قد أبق منه مملوكه[۴] (أ ـ يب) يجوز أن يعتقه فى كفّارة الظّهار؟ قال: لا بأس به مالم يعرف منه موتاً. (قال أبو هاشم ﷺ وكان سألنى نصر بن عامر القمى أن أسأله عن ذٰلك ـ كا ـ يب).

---

۱. سئل عن رجل ـ فقيه. ۲. عنقه ـ فقيه.

۳. الرّاية هي القلادة الّتي توضع في عنق الغلام الآبق ليعلم أنّه آبق ـ مجمع. ۴. له مملوك قد أبق منه ـ فقيه.

۱۰۵۱ (۲) فقيه ۸۵/۳: روى عن أحمد بن هلال قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام كان عليّ عتق
۲۵۸۰۳
رقبة فهرب لي مملوك لست أعلم اين هو؟ يجزيني عتقه؟ فكتب عليه السلام نعم.

۱۰۵۲ (۳) المقنع ۱۶۲: وإذا أبق المملوك وأحبّ صاحبه أن يعتقه في كفّارة الظّهار فلا بأس.
۲۵۸۰۳
وتقدّم في أحاديث باب (۱) استحباب العتق ما يمكن أن يستدلّ بإطلاقه على ذلك. ولا حظ باب (۲) انّه لا عتق إلّا ما اُريد به وجه الله تعالى.

(۴۲)

باب أنّ من أخذ آبقاً أو مسروقاً ليردّه إلى صاحبه فأبق أو هلك ولم يفرّط لم يضمن

۱۰۵۳ (۱) كافي ۲۰۰/۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى الخثعميّ
۲۵۸۰۵
عن غياث بن إبراهيم عن أبي عبدالله عليه السلام انّ أمير المؤمنين عليه السلام قال في جعل الآبق (أنّ ـ فقيه) المسلم يردّ على المسلم وقال عليه السلام في رجل أخذ آبقاً فأبق[1] منه قال: لا شيء عليه. فقيه ۸۸/۳: روى غياث بن إبراهيم الدّارمي عن جعفر بن محمّد عن أبيه أنّ عليّاً عليه السلام قال (وذكر مثله).

۱۰۵۴ (۲) كافي ۲۰۰/۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه عن
۲۵۸۰۶
ابن محبوب عن الحسن بن صالح قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل أصاب عبداً آبقاً فأخذه وأفلت منه العبد قال ليس عليه شيء قلت: فأصاب جارية قد سرقت من جار له فأخذها ليأتيه بها فأبقت[2] ليس عليه شيء.

۱۰۵۵ (۳) تهذيب ۲۴۷/۸: محمّد بن يعقوب عن كافي ۲۰۱/۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن
۲۵۸۰۷
محمّد عن ابن أبي عمير عن محمّد ابن أبي حمزة عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال: ليس في الإباق عهدة. تهذيب ۳۱۲/۶: محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن أبي عمير عمّن رواه عن محمّد ابن أبي حمزة عمّن حدّثه عن أبي جعفر عليه السلام (مثله).

---

۱. ففرّ ـ فقيه.

۲. فنفقت ـ خ. نفقت أي ماتت.

١٠٥٦ ٢٥٨٠٨ (٤) **المقنع ١٦٢**: وإذا أصاب الرّجل عبداً آبقاً فأخذه فأفلت العبد منه فليس عليه شيء.

١٠٥٧ ٢٥٨٠٩ (٥) **تهذيب ٢٤٧/٨**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ٢٠١/٦**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلى عن السّكونىّ عن أبى‌عبدالله ﷺ أنّ أميرالمؤمنين ﷺ اختصم إليه فى رجل أخذ عبداً آبقاً وكان معه ثمّ هرب منه قال: يحلف بالله الّذى لا إله إلّا هو ما سلبه ثيابه ولا شيئاً ممّا كان عليه ولا باعه ولا داهن فى إرساله، فإذا حلف برئ من الضّمان. **فقيه ٨٧/٣**: روى إسماعيل بن مسلم عن جعفر بن محمّد عن أبيه أنّ عليّاً ﷺ اختصم إليه (وذكر مثله). وتقدّم فى أحاديث باب (١٥) حكم جُعل الآبق ومن أخذ آبقاً فأبق منه من أبواب اللّقطة ج ٢٣، وباب (١) أنّ الوديعة لا يضمنها المستودع من أبوابها ج ٢٣ ما يمكن أن يصطاد منه حكم الباب فلاحظ.

(٤٣)

باب أنّ العبد إذا قال لمولاه بعنى بكذا وأنا أعطيك كذا وللعبد مال لزم الشّرط وإلّا فلا

١٠٥٨ ٢٥٨١٠ (١) **تهذيب ٢٤٦/٨**: الحسن بن محبوب عن العلا عن الفضيل بن يسار قال: قال لى عبد مسلم عارف أعتقه رجل فدخل به على أبى عبدالله ﷺ قال: يا هٰذا من هٰذا السّندى؟ قال الرّجل: عارف وأعتقه فلان فقال أبو عبدالله ﷺ ليت إنّى كنت أعتقته فقال السّندىّ لأبى عبدالله ﷺ: انّى قلت لمولاى بعنى بسبعمائة درهم وأنا أعطيك ثلاثمائة درهم فقال له أبو عبدالله ﷺ: إن كان يوم شرطت لك مال فعليك أن تعطيه وإن لم يكن لك مال يومئذ فليس عليك شيء.

(٤٤)

باب أنّ أحد الورثة لو شهد بعتق المملوك جازت شهادته فى حصّته لا فى حصّة الباقين، ولم‌يضمن مع كون المقرّ مرضياً، بل يستسعى العبد

١٠٥٩ ٢٥٨١١ (١) **تهذيب ٢٤٦/٨**: محمّد بن علىّ بن محبوب عن علىّ بن السّندى عن حمّاد عن

حريز **تهذيب ٢٣٤/٨**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن العلا وحمّاد بن عيسى جميعاً عن **فقيه ٧٠/٣**: حريز عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال: سألته عن رجل ترك مملوكاً بين نفر[1] فشهد أحدهم أنّ الميّت أعتقه قال إن كان الشّاهد مرضيّاً لم يضمن وجازت شهادته (في نصيبه ـ فقيه) واستسعى[2] العبد فيما كان للورثة. **المقنع ١٥٦**: إن ترك مملوكاً (وذكر نحوه).

١٠٦٠ ٢٥٨١٢ (٢) **كافي ٤٣/٧**: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن بعض أصحابه عن أبان بن عثمان عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن رجل مات وترك غلاماً مملوكاً فشهد بعض الورثة[3] أنّه حرّ فقال إن كان الشّاهد مرضيّاً جازت شهادته (في نصيبه ـ كا) واستسعى[4] (العبد ـ يب) فيما كان لغيره من الورثة. **تهذيب ٢٤٦/٨**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن بنان عن موسى بن القاسم عن عليّ بن الحكم عن منصور قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام في رجل هلك (وذكر مثله). **ويأتي** في رواية ابن حازم (١) من باب (٤٠) أنّ بعض الورثة لو شهد بحرّيّة غلام مملوك قبلت شهادته في نصيبه من أبواب الشّهادات ج ٣٠ نحو صدر هذا الحديث.

١٠٦١ ٢٥٨١٣ (٣) **كافي ٤٢/٧**: **تهذيب ١٦٣/٩**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن **فقيه ١٧٠/٤**: يونس (بن عبدالرّحمٰن ـ فقيه) عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله عليه السلام في رجل مات وترك عبداً فشهد بعض ولده انّ أباه أعتقه قال تجوز عليه شهادته ولا يغرم ويستسعى الغلام فيما كان لغيره من الورثة.

١٠٦٢ ٢٥٨١٤ (٤) **الدّعائم ٣٠٨/٢**: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال: إذا شهد بعض الورثة أنّ الموروث أعتق عبداً من عبيده لم يضمن الشّاهد وجازت شهادته في نصيبه. **ويأتي** في باب (٤) أنّه إذا أقرّ واحد من الورثة بوارث أو عتق لزمه ذٰلك من أبواب الإقرار ج ٢٤ مايدلّ على ذٰلك.

---

١. جماعة ـ يب خ. ٢. ويستسعى ـ يب خ. ٣. ورثته ـ يب.
٤. ويستسعى ـ يب.

(٤٥)

باب أنّ الميّت إذا لم‌يدَع وارثاً سوى المملوك يشترى من تركته فيعتق ويعطى باقى التّركة

١٠٦٣ ٢٥٨١٥ (١) **تهذيب** ٢٤٧/٨ : **استبصار** ١٧٨/٤ : محمّد بن عليّ بن محبوب عن العبّاس (بن معروف ـ صا) عن يونس بن عبدالرّحمٰن عن **فقيه** ٨٣/٣ : ابن مسكان عن سليمان بن خالد عن بعضهم عليهم‌السلام قال كان عليّ عليه‌السلام [١] إذا مات الرّجل وله امرأة مملوكة اشتراها من ماله وأعتقها ثمّ ورّثها.

١٠٦٤ ٢٥٨١٦ (٢) **الدّعائم** ٣٨٦/٢ : عن عليّ عليه‌السلام أنّه قال: إذا مات الميّت ولم يدع وارثاً وله وارث مملوك قال يشترى من تركته فيعتق، ويعطى باقى التّركة بالميراث. **ويأتى فى باب (١١)** حكم الحرّ إذا لم يكن له وارث سوى المملوك من أبواب الإرث ج ٢٩ ما يدلّ على ذلك.

(٤٦)

باب حكم من أعتق عبداً وعليه دين وحكم دينه إذا مات سيّده أو باعه

١٠٦٥ ٢٥٨١٧ (١) **تهذيب** ٢٤٨/٨ : **استبصار** ٢٠/٤ : محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن محمّد بن يحيى الخزّاز الكوفيّ عن الحسن بن عليّ عن درست قال حدّثني عجلان عن أبى عبدالله عليه‌السلام فى رجل أعتق عبداً له وعليه دين قال دينه عليه لم يزده العتق إلّا خيراً.

١٠٦٦ ٢٥٨١٨ (٢) **تهذيب** ٢٤٨/٨ : **استبصار** ٢٠/٤ : محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن محمّد بن يحيى عن الحسن بن عليّ عن أبى إسحاق عن فيض عن أشعث عن الحسن عليه‌السلام فى الرّجل يموت وعليه دين وقد أذن لعبده فى التّجارة وعلى العبد دين قال: يبدأ بدين السّيّد.

١٠٦٧ ٢٥٨١٩ (٣) **تهذيب** ٢٤٨/٨ : **استبصار** ٢٠/٤ : محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن محمّد بن يحيى عن الحسن بن عليّ عن أبى إسحاق عن فيض عن أشعث عن شريح قال: قال

---

١. قال: قال أبو عبدالله عليه‌السلام: كان أمير المؤمنين عليه‌السلام ـ صا.

أمیرالمؤمنین ﷺ فی عبد بیع وعلیه دین قال: دینه علی من أذن له فی التّجارة وأکل ثمنه. وتقدّم فی أحادیث باب (۳۰) حکم دین المملوک من أبواب الدّین ج ۲۳ ما یدلّ علی ذلک فلاحظ.

(۴۷)

باب حکم عتق الصّبیّ مملوکه إذا بلغ عشر سنین وعتق الصّغیرة أمّها

۱۰۶۸ ۲۵۸۲۰ (۱) **کافی** ۲۸/۷ - عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد وأحمد بن محمّد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن **تهذیب** ۲۴۸/۸: موسی بن بکر عن زرارة عن أبی جعفر ﷺ قال: إذا أتی علی الغلام عشر سنین فإنّه یجوز له فی[1] ماله ما أعتق وتصدّق (وأوصی ـکا) علی حدّ معروف[2] (وحقّ ـکا) فهو جائز.

۱۰۶۹ ۲۵۸۲۱ (۲) **تهذیب** ۲۳۸/۸: **استبصار** ۱۲/۴: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۱۹۲/۶: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن عبدالرّحمن ابن أبی نجران عن عاصم بن حمید عن محمّد بن قیس عن أبی جعفر ﷺ قال: قال أمیر المؤمنین ﷺ: أیّما رجل ترک سرّیّة (و ـصا) لها ولد أو فی بطنها ولد أو لا ولد لها فإن (کان ـفقیه) أعتقها ربّها عتقت وإن لم یعتقها حتّی توفی فقد سبق فیها کتاب الله عزّوجلّ وکتاب الله أحقّ (قال ـفقیه) فإن کان لها ولد وترک مالاً جعلت فی نصیب ولدها (کا ـیب ـفقیه ـقال: وقضی أمیر المؤمنین ﷺ فی رجل ترک جاریة وقد ولدت منه ابنة[3] وهی صغیرة غیر أنّها تبین الکلام فأعتقت امّها فخاصم فیها موالی أبی الجاریة، فأجاز عتقها للأمّ[4]). **فقیه** ۸۳/۳: روی عاصم عن محمّد بن قیس عن أبی جعفر ﷺ (مثله وزاد فیه: ویمسکها أولیاء ولدها حتّیٰ یکبر الولد فیکون هو الّذی یعتقها إن شاء ویکونون هم یرثون ولدها مادامت أمة فإن أعتقها ولدها عتقت، وإن توفّی عنها ولدها ولم یعتقها فإن شاءوا أرقّوا وإن شاءوا أعتقوا).

---

۱. من ـیب. ۲. وجه المعروف ـیب. ۳. بنتاً ـیب.

۴. لامّها ـیب ـفقیه.

١٠٧٠ (٣) تهذيب ٢٣٩/٨: استبصار ١٣/٤: أبو عبدالله البزوفرى عن أحمد بن إدريس ٢٥٨٢٢
عن أحمد بن محمّد عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبى جعفر ﷺ قال: قضى علىّ ﷺ فى رجل توفّى وله سُرِيّة لم يعتقها قال: سبق كتاب الله فإن ترك سيّدها مالا تجعل فى (من ـ خ) نصيب ولدها ويمسكها أولياء ولدها حتّى يكبر ولدها فيكون المولود هو الّذى يعتقها ويكون الأولياء (هم ـ يب) الّذين يرثون ولدها مادامت أمة، فإن أعتقها ولدها فقد عتقت، وإن مات ولدها قبل أن يعتقها فهى أمة إن شاءوا أعتقوا وإن شاءوا استرقّوا. (قال الشيخ ﷺ فالوجه فى هذا الخبر هو أنّه إذا كان ثمن الجارية ديناً على صاحبها ولم يقض من ذلك شيئاً فإنّها توقف إلى أن يبلغ ولدها فإن أعتقها بأن يقضى دين أبيه تنعتق وإن لم يفعل ومات قبل البلوغ بيعت فى ثمنها إن شاؤا وإن شاؤا أن يعتقوها ويضمنون الدّين كان لهم ذلك ولو لم يكن الأمر كذلك لكانت تنعتق حين جعلت في نصيب ولدها أو تنعتق بحساب ما يصيب ولدها وتستسعى في الباقي).

وتقدّم في رواية سماعة (٣) من باب (١٤) عدم جواز الصّلوة خلف الصّبيّ والمجنون من أبواب صلوٰة الجماعة ج ٧ قوله ﷺ يجوز صدقة الغلام وعتقه. وفي رواية زرارة (٢) من باب (١١) حكم صدقة من بلغ عشر سنين من أبواب الوقوف ج ٢٤ قوله ﷺ إذا أتى على الغلام عشر سنين فإنّه يجوز له في ماله ما أعتق. وفي رواية ابن راشد (٤) قوله ﷺ إذا بلغ الغلام ثمان سنين فجائز أمره في ماله. وفي رواية ابن سنان (٦) من باب (٣٧) حكم وصيّة من لم يبلغ من أبواب الوصايا ج ٢٤ قوله ﷺ إذا أتت عليه ثلاث عشرة سنة كتبت له الحسنات وكتبت عليه السّيّئات وجاز أمره الّا أن يكون سفيهاً أو ضعيفاً ولاحظ ساير أحاديث الباب فإنّ لها مناسبة بالمقام.

ويأتي في رواية ابن بكير (٤) من باب (٢٠) حكم طلاق الصّبيّ من أبواب الطلاق ج ٢٧ قوله ﷺ يجوز طلاق الغلام ووصيّته وصدقته وإن لم يحتلم. وفي رواية سماعة (٦) قوله ﷺ إذا طلّق (الغلام) للسّنّة ووضع الصّدقة في موضعها وحقّها فلا بأس.

(٤٨)

باب أنّ من أعتق ثلاثة من مماليكه وكان له أكثر من ذلك فقيل له أعتقت مماليكك فقال نعم لم‌يعتق غير الثّلاثة

١٠٧١ ٢٥٨٢٣ (١) **تهذيب** ٢٢٦/٨: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن **فقيه** ٦٨/٣: **سماعة** قال: سألته عن رجل قال لثلاثة مماليك له: أنتم أحرار وكان له أربعة فقال له رجل من النّاس: أعتقت مماليكك؟ قال: نعم أيجب العتق لِأربعة[١] حين أجملهم؟ أو هو للثّلاثة الّذين أعتق؟ فقال إنّما يجب العتق لمن أعتق.

(٤٩)

باب انّ المنبوذ حرّ لايباع ولايشترى ويتوالى إلى من شاء فيضمن جريرته

١٠٧٢ ٢٥٨٢٤ (١) **تهذيب** ٢٢٧/٨: الحسين بن سعيد عن **فقيه** ٨٦/٣: حمّاد بن عيسى عن حريز عن أبى عبدالله ﷺ قال: المنبوذ[٢] حرّ إن شاء جعل ولاءه للّذين ربّوه وإن شاء لغيرهم.

١٠٧٣ ٢٥٨٢٥ (٢) **تهذيب** ٢٢٧/٨: الحسين بن سعيد عن صفوان عن العلا عن **محمّد** عن أحدهما ﷺ قال سألته عن اللّقيط قال: لا يباع ولا يشرىٰ.

١٠٧٤ ٢٥٨٢٦ (٣) **تهذيب** ٢٢٧/٨: الحسين بن سعيد عن ابن أبى نجران عن **المثنّى** عن أبى عبدالله ﷺ قال المنبوذ حرّ فإن أحبّ أن يوالى الّذى التقطه والاه، وإن أحبّ أن يوالى غيره والاه وإن طلب الّذى ربّاه نفقته[٣] وكان مؤسراً ردّ عليه وإن لم يكن مؤسراً صار[٤] ما أنفقه[٥] صدقة. **فقيه** ٨٦/٣: فى رواية المثنّىٰ عن أبى عبدالله ﷺ قال إن طلب (وذكر مثله).

وتقدّم فى رواية الحلبيّ (٢) من باب (٦٠) جواز بيع المملوك المولود من الزّنا من أبواب

---

١. عتق الأربعة ـ فقيه.

٢. قال أبو منصور المنبوذ الّذي تنبذه والدته فى الطّريق حين تلده فيلتقطه رجل من المسلمين ويقوم بأمره وسواء حملته امّه من زنا أو نكاح لايجوز أن يقال له ولد الزّنا لما أمكن فى نسبه من الثّبات (لسان العرب ج ٥١١/٣).

٣. بنفقته ـ فقيه. ٤. كان ـ فقيه. ٥. ماأنفق ـ فقيه.

ما يكتسب به ج ۲۲ قوله ؏ إلّا جارية لقيطة فإنّها لا تشترىٰ. وفي رواية أبان (۳) قوله ؏ فأمّا اللّقيط فلا تشتره. وفي رواية زرارة (٤) قوله لقيطة وجدت قال حرّة لا تشترىٰ ولا تباع. وفي باب (۱۱) انّ اللّقيط حرّ من أبواب اللّقطة ج ۲۳ ما يدلّ علىٰ ذلك.

(۵۰)

باب حكم من أعتق بعض مملوكه

۱۰۷۵ ۲۵۸۲۷ (۱) **تهذيب** ۲۲۸/۸: **استبصار** ٦/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن يحيى الخزّاز عن غياث بن إبراهيم الدّارى[1] عن جعفر عن أبيه ؏ أنّ رجلاً أعتق بعض غلامه[2] فقال (عليّ ـ خ صا) ؏: هو حرّ (كلّه ـ خ) ليس لله عزّوجلّ شريك. **تهذيب** ۲۲۸/۸: **استبصار** ٦/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر عن أبيه ؏ (مثله). **فقيه** ۸۵/۳: روى طلحة بن زيد عن جعفر بن محمّد عن أبيه ؏ في رجل أعتق (وذكر مثله). **المقنع** ۱۶۰: قال محمّد بن عليّ ؏ في رجل (وذكر نحوه). **الدّعائم** ۳۰٤/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما (نحوه).

۱۰۷۶ ۲۵۸۲۸ (۲) **العوالي** ۲۹۸/۲: قال رسول الله ﷺ: من أعتق شقصاً من عبد له عتق كلّه. وفيه: ۳۰٦: وقال النّبيّ ﷺ من أعتق شقصاً من عبد عتق عليه كلّه.

۱۰۷۷ ۲۵۸۲۹ (۳) وفيه ـ وروى عنه ﷺ أنّ رجلاً أعتق شقصاً من مملوكه فأسرىٰ النّبيّ ﷺ عتقه وقال ليس لله تعالى شريك.

۱۰۷۸ ۲۵۸۳۰ (٤) **تهذيب** ۲۲۵/۹: عليّ بن الحسن بن فضّال عن عبد الرّحمٰن ابن أبي نجران عن **فقيه** ۷۲/۳: عبدالله بن سنان قال سألت أبا عبدالله ؏[3] عن امرأة أعتقت ثلث خادمها بعد[4] موتها أعلى أهلها أن يكاتبوها إن شاءوا أو[5] أبوا؟ قال لا ولكن لها (من نفسها ـ فقيه) ثلثها وللوارث ثلثاها يستخدمونها[6] بحساب الّذي لهم[7] منها ويكون لها من نفسها بحساب

---

۱. الرّازى ـ ئل ـ الدّارمى ـ صا. ۲. مملوكه ـ فقيه. ۳. سأله عبدالله بن سنان ـ فقيه.
٤. عند ـ فقيه. ۵. وإن أبوا ـ فقيه. ٦. يستخدمها ـ فقيه.
۷. له ـ فقيه.

ما أعتق منها. تهذيب ۲۴۳/۹: الحسين بن سعيد عن النّضر عن هشام بن سالم وعليّ بن النّعمان عن ابن مسكان جميعاً عن أبي عبدالله ﷺ قال قلت له امرأة أعتقت ثلث خادمها عند الموت هل على أهلها أن يكاتبوها إن شاؤا وإن أبوا قال ليس لها ذٰلك ولٰكن لها ثلثها وللوارث ثلثاها فتخدم بحساب ذٰلك ويكون لها بحساب ما أعتق منها. المقنع ۱۵۸: سئل أبو عبدالله ﷺ عن امرأة (وذكر نحوه).

۱۰۷۹ ۲۵۸۳۱ (۵) كافي ۲۰/۷: تهذيب ۲۲۹/۸: استبصار ۷/۴: محمّد (بن أحمد ـ يب صا) بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن فقيه ۱۵۸/۴: النّضر بن شعيب عن الجازي[1] عن أبي عبدالله ﷺ في رجل توفّي وترك جارية له أعتق ثلثها فتزوّجها الوصيّ قبل أن يقسّم شيئاً من الميراث أنّها تقوّم وتستسعي هي وزوجها في بقيّة ثمنها بعد ما تقوّم فما أصاب المرأة من عتق أو رقّ فهو يجري[2] على ولدها. المقنع ۱۶۰: قال أبو عبدالله ﷺ في رجل (وذكر مثله). (قال الشّيخ ﷺ: فلا ينافي هٰذا الخبر أيضاً الخبرين الأوّلين لأنّ الوجه فيه أن نحمله على أنّه إذا لم يملك الرّجل غيرها فليس له أن يتصرّف في أكثر من ثلثها فجرى مجراها إذا كانت بين ثلاثة نفر).

۱۰۸۰ ۲۵۸۳۲ (۶) تهذيب ۲۲۹/۸: استبصار ۷/۴: محمّد بن أحمد بن يحيى عن النّوفلي عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ قال: إنّ رجلاً أعتق عبداً له عند موته لم يكن له مال غيره قال: سمعت رسول اللهﷺ يقول: يستسعي في ثلثي قيمته للورثة.

۱۰۸۱ ۲۵۸۳۳ (۷) تهذيب ۲۳۰/۸: استبصار ۷/۴: أحمد بن محمّد بن عيسى (عن محمّد بن عيسى ـ يب) عن زرعة عن الحلبيّ قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن امرأة أعتقت عند الموت ثلث خادمها هل على أهلها أن يكاتبوها؟ قال: ليس ذٰلك لها ولٰكن لها ثلثها فلتخدم بحساب ما أعتق منها.

۱۰۸۲ ۲۵۸۳۴ (۸) الدّعائم ۳۰۴/۲: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه سئل عمّن أعتق ثلث عبده عند الموت ـ يعني وليس له مال غيره ـ قال: يعتق ثلثه ويكون الثّلثان للورثة.

---

۱. الحارثي ـ صا ـ ئل ـ المحاربي ـ كا.

۲. أو رقّ جرى ـ يب صا.

١٠٨٣ ٢٥٨٣٥ (٩) قرب الإسناد ٢٨٨: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل أعتق نصف مملوكه وهو صحيح ما حاله؟ قال يعتق النّصف ويستسعى في النّصف الآخر يقوّم قيمة عدل. **البحار** ١٠/٢٦٣: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته (وذكر مثله).

١٠٨٤ ٢٥٨٣٦ (١٠) **تهذيب** ٨/٢٢٨: **استبصار** ٤/٦: الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن حمزة بن حمران عن أحدهما عليهما السلام قال: سألته عن رجل أعتق نصف جارية[1] ثمّ قذفها بالزّنا قال: فقال: أرى أنّ عليه خمسين جلدة ويستغفر الله (ربّه ـ صا) قلت: أرأيت إن جعلته في حلّ وعفت عنه؟ قال: لا ضرب عليه إذا عفت (عنه ـ يب) من قبل أن ترفعه[2] قلت فتغطّي رأسها منه حين أعتق نصفها؟ قال: نعم. وتصلّي وهي مخمّرة الرّأس[3]، ولا تتزوّج حتّى تؤدّي ما عليها أو يعتق النّصف الآخر. (ويأتي نحو ذلك في رواية حمزة (٤٠) من باب (١) حدّ القاذف من أبواب حدّ القذف ج ٣٠) (قال الشّيخ رحمه الله لا يمتنع أن يكون المراد به إذا لم يكن يملك منها إلّا نصفها ولو ملك جميعها لكانت قد انعتقت حسب ما تضمّنه الخبران الأوّلان وعلىٰ هٰذا التّأويل لا تنافي بين الأخبار).

(٥١)

باب حكم ما لو أعتق الوالد مملوك الولد

١٠٨٥ ٢٥٨٣٧ (١) **تهذيب** ٨/٢٣٥: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن أبي الجوزاء عن الحسين بن علوان عن زيد بن عليّ عن آبائه عن عليّ عليهم السلام قال: أتى النّبيّ صلى الله عليه وآله رجل فقال: يا رسول الله، إنّ أبي عمد إلى مملوك لي فأعتقه كهيئة المضرّة لي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنت ومالك من هبة الله لأبيك أنت سهم من كنانته يهب لمن يشاء إناثاً ويهب لمن يشاء الذّكور، ويجعل من يشاء عقيماً، جازت عتاقة أبيك، يتناول والدك من مالك وبدنك، وليس لك أن تتناول من ماله ولا من بدنه شيئاً إلّا بإذنه.

---

١. جاريته ـ يب.
٢. توقفه ـ صا ـ أي ترفعه إلى الحاكم.
٣. مختمرة الرّأس: مغطّاة الرّأس ـ اللّسان.

وتقدّم في أحاديث باب (۷۰) حكم الأخذ من مال الولد والأب من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ ما يناسب الباب، ولاحظ باب (۳) أنّه لا يصحّ العتق قبل الملك من أبواب العتق ج ۲٤.

(٥٢)

باب حكم من دفع إليه مملوك مالاً ليشتريه من سيّده

(۱) تهذيب ۲۳٦/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن ياسين الضّرير عن حريز عمّن حدّثه عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن مملوك أراد أن يشتري نفسه فدسّ إنساناً هل للمدسوس[1] أن يشتريه كلّه من مال العبد قال: إن أراد أن يشتريه كلّه من مال العبد فلا ينبغي، وإن أراد أن يستحلّ ذلك فيما بينه وبين الله عزّوجلّ حتّى يكون ولاؤه له فليزد هو من قبله من ماله في الثّمن شيئاً إن شاء درهماً وإن شاء ما شاء بعد أن يكون زيادة من ماله في ثمن العبد يستحلّ به الولاء فيكون ولاء العبد له، وأخبرنا ذلك عن بريد. فقيه ۸۱/۳: روى ياسين عن حريز عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن مملوك أراد أن يشترى نفسه فدّس انساناً، هل للمدسوس أن يشتريه كلّه من مال العبد ولا يخبر السّيّد أنّه إن ما يشتريه من مال العبد؟ قال: لا ينبغي وإن أراد أن يستحلّ ذلك في مابينه وبين الله عزّوجلّ حتّى يكون ولاؤه له فليزد هو ما يشاء بعد أن يكون زيادة من ماله في ثمن العبد يستحلّ به الولاء فيكون ولاء العبد له. ۱۰۸٦ ۲٥۸۲۸

(٥٣)

باب حكم من أعتق أمة حبلى واستثنى الحمل

(۱) تهذيب ۲۳٦/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي إسحاق عن النّوفليّ عن فقيه ۸٥/۳: السّكونيّ عن جعفر (بن محمّد ـ فقيه) عن أبيه ﷺ في رجل أعتق أمة وهي حبلى فاستثنى ما في بطنها قال: الأمة حرّة وما في بطنها حرّ لأنّ ما في بطنها منها. ۱۰۸۷ ۲٥۸۲۹

---

۱. دسّ عليه: أعمل المكر فيه، والمدسوس من أرسله العبد خفاءاً ليشتريه من مولاه.

۱۰۸۸ ۲۵۸۴۰ (۲) الدّعائم ۳۰۸/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: من أعتق أمته واستثنى ما في بطنها، فليس الاستثناء بشيء، وتعتق وما ولدت فهو حرّ.

(۵۴)

باب ما ورد في أنّ من يجب عليه عتق رقبة مؤمنة فلايجدها يجزيه عتق الأطفال

۱۰۸۹ ۲۵۸۴۱ (۱) تهذيب ۲۳۶/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن فقيه ۹۳/۳: (محمّد بن عيسى ـ فقيه) العبيديّ عن الفضل بن المبارك البصريّ عن أبيه عن أبي عبدالله ﷺ قال: قلت له: جعلت فداك: الرّجل يجب عليه عتق رقبة مؤمنة فلايجدها كيف يصنع (قال ـ يب) فقال: عليكم بالأطفال فأعتقوهم فإن خرجت مؤمنة فذاك وإلّا لم يكن عليكم شيء.[1]

(۵۵)

باب أنّ المملوك إذا طلب البيع لم تجب إجابته ولم يستحبّ إذا كان موافقاً وكان مولاه محسناً إليه

۱۰۹۰ ۲۵۸۴۲ (۱) تهذيب ۲۳۷/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن أبيه عن أحمد بن النّضر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر ﷺ قال: إذا كان عند الرّجل مملوك يستبيعه[2] وكان موافقاً له وكان محسناً إليه فلا يبيعه ولا كرامة له.

(۵۶)

باب ما يستحبّ من الدّعاء والكتابة للآبق وجملة من أحكام العتق

۱۰۹۱ ۲۵۸۴۳ (۱) فقيه ۸۹/۳: روى عن معاوية بن عمّار عن أبي عبدالله ﷺ قال: ادع بهذا الدّعاء للآبق واكتبه في ورقة (اللّهمّ، السّماء لك والأرض لك وما بينهما لك فأجعل ما بينهما أضيق

---

۱. وإن لم تخرج مؤمنة فليس عليكم شيء ـ فقيه.

۲. أي يطلب منه أن يبيعه ـ اللسان ج ۸ ص ۲۵.

على فلان من جلد جمل حتّى تردّه علىّ وتظفرني به[1] وليكن حول الكتاب آية الكرسى مكتوبة مدوّرة ثمّ ادفنه وضع فوقه شيئاً ثقيلاً فى الموضع الّذى كان يأوى[2] فيه بالليل.

۱۰۹۲ ۲۵۸۴۴ (۲) فقيه ۸۸/۳: روى عن أبى جميلة عن عبدالله ابن أبى يعفور عن أبى عبدالله ﷺ قال: اكتب للآبق فى ورقة أو فى قرطاس: (بسم الله الرّحمن الرّحيم يد فلان مغلولة إلى عنقه ﴿إِذَآ أَخْرَجَ يَدَهُۥ لَمْ يَكَدْ يَرَىٰهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورًا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ﴾ ثمّ لفّها ثمّ اجعلها بين عودين ثمّ ألقها[3] فى كوّة[4] بيت مظلم فى الموضع الّذى كان يأوى فيه. المقنع ۱۶۲: قال الصّادق ﷺ (وذكر نحوه).

۱۰۹۳ ۲۵۸۴۵ (۳) مستدرك ۴۸۱/۱۵: الشّيخ إبراهيم الكفعمى فى الجُنّة عن علىّ ﷺ: أنّ من أبق له شىء فليقرأ: ﴿أَوْ كَظُلُمَٰتٍ فِى بَحْرٍ لُّجِّىٍّ يَغْشَىٰهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِۦ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِۦ سَحَابٌ ظُلُمَٰتٌۢ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَآ أَخْرَجَ يَدَهُۥ لَمْ يَكَدْ يَرَىٰهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورًا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ﴾.

۱۰۹۴ ۲۵۸۴۶ (۴) فيه ۴۸۲/۱۵: وعن كتاب لفظ الفوائد: خيرة لردّ الغائب والآبق تكتب يوم الإثنين دائرة فى وسط دائرة تكتب فى الأولى قوله: ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ﴾ كذلك يضيق الله على فلان بن فلان[5] حتّى يرجع إلى الموضع الّذى خرج منه، ثمّ تكتب فى الثّانية ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِىٓ أَعْنَٰقِهِمْ أَغْلَٰلًا فَهِىَ إِلَى ٱلْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ[6] ۞ وَجَعَلْنَا مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾. ثمّ تكتب فى داخل الدّائرة ﴿إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجْعِهِۦ لَقَادِرٌ﴾ ثلاثاً كذلك يرجع فلان بن فلان إلى موضع خرج منه، ثمّ تكتب فى ظهر الورقة سطراً متطاولاً ﴿وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٌ﴾ وإن كان معه شىء من أثر المطلوب كان أجود، ويغرز[7] فى إسم الشّخص ابرة وينجر ويعلّق بخيط نيرة[8].

---

۱. ظفره الله: غلبه. ۲. يأوى: يعود إلى المأوى. ۳. علّقها ـ خ فقيه.

۴. الكوّة: الخرق فى الحائط والثّقب فى البيت ونحوه ـ اللسان. ۵. فلانة ـ خ.

۶. أى خاشعون أذلّاء لا يرفعون أبصارهم ـ اللسان. ۷. أى ويدخل.

۸. يبرة ـ خ ق. والنيرة: وهى الخيوط والقصبة إذا اجتمعتا وفى الصّحاح النير: علم الثوب ولحمته ـ اللسان. ـ والنجر: عمل النّجار ـ نحت الخشبة.

۱۰۹۵ ۲۵۸۴۷ (۵) وفيه ـ وفي كتاب خوّاص القرآن انّه من ضاع له شيء أوابق فليصلّ ضحى الجمعة ثماني ركعات فإذا سلّم قرأ الضّحى سبعاً وقال يا صانع العجائب، يا رادّ كلّ غائب، يا جامع الشتات، يا من مقاليد الأمور بيده اجمع على كذا وكذا، فإنّه لا جامع إلّا أنت.

۱۰۹۶ ۲۵۸۴۸ (۶) فيه ۴۸۳/۱۵: ورأيت بخطّ الشّهيدﷺ ذكر لردّ الضّائع والآبق تكرار هذين البيتين.

نادِ عليّاً مظهر العجائب ... تجده عوناً لك في النّوائب

كلّ همّ وغمّ سينجلي ... بولايتك يا عليّ يا عليّ يا عليّ

۱۰۹۷ ۲۵۸۴۹ (۷) وفيه ـ كتاب مثنّى بن الوليد الحنّاط عن ميسر بياع الزّطّيّ عن أبي عبداللهﷺ انّه علّمه دعاء يدعو به: اللّهمّ إنّي أسألك بقوّتك وقدرتك وما أحاط به علمك يا حيّ يا قيّوم أن تردّ علي فلان بن فلان.

(۵۷)
باب عدم جواز الرّجوع في العتق

۱۰۹۸ ۲۵۸۵۰ (۱) قرب الإسناد ۹۰: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن أبيهﷺ أنّ عليّاًﷺ كان يقول: من تصدّق بصدقة فردّت عليه فلا يجوز له أكلها ولا يجوز له إلّا انفاذها،[1] إنّما منزلتها بمنزلة العتق لله فلو أنّ رجلاً أعتق عبداً لله فردّ ذلك العبد لم يرجع في الأمر الّذي جعله لله فكذلك لا يرجع في الصّدقة.

وتقدّم في رواية طلحة (۱) من باب (۳۵) حكم الرّجوع في الصّدقة من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في كتاب الزّكاة ج ۹ قولهﷺ من تصدّق بصدقة ثمّ ردّت عليه فلا يأكلها لأنّه لا شريك لله عزّوجلّ في شيء ممّا جعل له إنّما هو بمنزلة العتاقة لا يصلح (يصحّ ـ خ) ردّها بعد ما يعتق، ولاحظ سائر أحاديث الباب وباب (۷) حكم الرّجوع في الهبة من أبوابها ـ ج ۲۴.

---

۱. أي ارسالها وإخراجها.

(۵۸)

باب أنّ من باع عبده فأعتقه المشتري ولم يؤدّ ثمنه ليس للمالك أن يردّه بل ثمنه دين على المشتري

(۱) **الغارات** ۱/۳۷۰: حدّثني ابن أبي سيف عن عبدالرّحمٰن بن جندب عن أبيه قال: قيل لعليّ ﷺ حين هرب مصقلة: أردد الّذين سبوا ولم تستوف أثمانهم في الرّقّ فقال: ليس ذلك في القضاء بحقّ، قد أعتقوا إذ أعتقهم الّذي اشتراهم وصار مالي ديناً على الّذي اشتراهم. ۱۰۹۹ ۲۵۸۵۱

(۵۹)

باب ما ورد فيمن أعتق النّسمة ثمّ يستخدمها

وتقدّم في رواية جعفر بن أحمد (۶) من باب (۱۴) ماورد في أوصاف شرار النّاس من أبواب جهاد النّفس ج ۱۶ قوله ﷺ شراركم الّذين لا يقرأون القرآن إلاّ هجراً، ولا يعتقون محرّرهم قال: قلت: وكيف ذلك؟ قال: يعتقون النّسمة ثمّ يستخدمونها.

(۶۰)

باب ما ورد في عتق عليّ ﷺ سبي الفرس

(۱) **البحار** ۱۰۴/۱۹۹: عن كتاب العدد القويّة ـ قال: أبو جعفر محمّد بن جرير بن رستم الطّبري ليس التّاريخي: لمّا ورد سبي الفرس إلى المدينة أراد عمر بن الخطّاب بيع النّساء وأن يجعل الرّجل عبيداً فقال له أمير المؤمنين ﷺ: انّ رسول الله ﷺ قال: أكرموا كريم كلّ قوم فقال عمر: قد سمعته يقول: إذا أتاكم كريم كلّ قوم فأكرموه وإن خالفكم فقال له أمير المؤمنين: هؤلاء قوم قد ألقوا إليكم السّلام ورغبوا في الإسلام ولا بدّ من أن يكون لي[1] فيهم ذرّيّة، وأنا أشهد الله وأشهدكم أنّي قد أعتقت نصيبي منهم لوجه الله تعالى. فقال: جميع ۱۱۰۰ ۲۵۸۵۲

---

۱. يكون لهم ـ خ.

بنی هاشم قد وهبنا حقّنا أيضاً لك فقال: اللّهمّ اشهد أنّى قد أعتقت ما وهبونى لوجه الله. فقال المهاجرون والأنصار: قد وهبنا حقّنا لك يا أخا رسول الله فقال: اللّهمّ اشهد أنّهم قد وهبوا لى حقّهم وقبلته وأشهدك أنّى قد أعتقتهم لوجهك فقال عمر: لم نقضت علىّ عزمى فى الأعاجم وما الّذى رغبك عن رأيى فيهم؟ فأعاد عليه ما قال رسول الله فى إكرام الكرماء فقال عمر: قد وهبت لله ولك يا أبا الحسن ما يخصّنى وسائر ما لم يوهب لك فقال أمير المؤمنين ﷺ: اللّهمّ اشهد على ما قالوا[1] وعلى عتقى إيّاهم. **المناقب ٤٨/٤**: لمّا ورد سبى الفرس إلى المدينة (وذكر نحوه بإختلاف لا يضرّ بالمقصود) إلى قوله فى الأعاجم.

(٦١)

باب ماورد فى أنّ المملوك إذا أحسن عبادة ربّه ونصح لسيّده ولم يضرّ به دخل الجنّة ورفع مقامه فى الدّنيا

١١٠١ ٢٥٨٥٣ (١) **العيون ٢٨/٢**: بالإسناد المتقدّم فى باب (٢٢) حرمة الزّكاة المفروضة على من انتسب إلى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج ٩ عن داود بن سليمان الفرّاء عن علىّ بن موسى الرّضا عن آبائه ﷺ قال قال رسول الله ﷺ (فى حديث) أوّل من يدخل الجنّة شهيد وعبد مملوك أحسن عبادة ربّه ونصح لسيّده ورجل عفيف متعفّف ذو عيال. وأوّل من يدخل النّار أمير متسلّط لم يعدل وذو ثروة من المال لم يعط المال حقّه وفقيه فخور.

١١٠٢ ٢٥٨٥٤ (٢) **عدّة الدّاعى ٢٣٥**: روى شعيب الأنصارى وهارون بن خارجة قالا: قال أبوعبدالله ﷺ أنّ موسى ﷺ انطلق ينظر فى أعمال العباد، فأتى رجلاً من أعبد النّاس. فلمّا أمسى الرّجل حرّك شجرة إلى جنبه فإذا فيها رمّانتين. قال: فقال يا عبدالله من أنت؟ إنّك عبد صالح أنا هاهنا منذ ماشاء الله ما أجد فى هذه الشّجرة إلّا رمّانة واحدة، ولو لا انّك عبد صالح ما وجدت رمّانتين قال: أنا رجل أسكن أرض موسى بن عمران قال فلمّا أصبح قال تعلم

---

١. قالوه ـ خ.

أحداً أعبد منك قال نعم. «فلان الفلانی» قال فانطلق إليه فإذا هو أعبد منه كثيراً فلمّا أمسی أُوتی برغیفین وماء فقال: یا عبدالله من أنت إنّك عبد صالح أنا هاهنا منذ ما شاء الله وما أُوتی إلّا برغیف واحد، ولولا أنك عبد صالح ما أتیت برغیفین، فمن أنت؟ قال: أنا رجل أسكن أرض موسی بن عمران. ثمّ قال موسی هل تعلم أحداً أعبد منك قال: نعم. «فلان الحدّاد» فی مدینة كذا وكذا قال فأتاه فنظر إلی رجل لیس بصاحب العبادة، بل أنّما هو ذاكر لله تعالی، وإذا دخل وقت الصّلاة قام فصلّی، فلمّا أمسی نظر إلی غلّته فوجدها قد اضعفت فقال یا عبدالله من أنت إنّك عبد صالح أنا هاهنا منذ ماشاء الله غلّتی[1] قریب بعضها من بعض واللّیلة قد أضعفت فمن أنت؟ قال أنا رجل أسكن أرض موسی بن عمران قال: فأخذ ثلث غلّته فتصدّق بها، وثلثاً أعطی مولی له، وثلثاً اشتری به طعاماً، فأكل هو وموسی قال: فتبسّم موسی، قال: من أیّ شیء تبسّمت قال: دلّنی نبیّ بنی إسرائیل علی فلان فوجدته من أعبد الخلق فدلّنی علی فلان فوجدته أعبد منه، فدلّنی فلان علیك وزعم أنّك أعبد منه، ولست أراك شبیه[2] القوم: قال: أنا رجل مملوك ألیس ترانی ذاكراً لله؟ أو لیس ترانی أُصلّی الصّلاة لوقتها، وان أقبلت علی الصّلاة أضررت بغلّة مولای وأضررت بعمل النّاس أترید أن تأتی بلادك؟ قال: نعم قال: فمرّت به سحابة فقال الحدّاد؟ یا سحابة تعالی فجاءت قال: أین تریدین؟ قالت: أرید أرض كذا وكذا قال: انصرفی، ثمّ مرّت به أُخریٰ فقال: یاسحابة تَعالی فجاءت: فقال: أین تریدین: فقالت: أُرید أرض كذا وكذا قال: انصرفی ثمّ مرّت به أُخری فقال: یا سحابة تعالی، فجاءته فقال: أین تریدین؟ قالت: أُرید أرض موسی بن عمران قال: فقال: احملی هٰذا حمل رقیق وضعیه فی أرض موسی بن عمران وضعاً رقیقاً قال: فلمّا بلغ موسی بلاده قال: یاربّ بما بَلَّغتَ هٰذا ما أری؟ قال تعالی: إنّ عبدی هٰذا یصبر علی بلائی ویرضی بقضائی ویشكر علی نعمائی. وتقدّم فی روایة ابن أبی جمهور (۲۷) من باب (۲) فضل الأذان من أبوابه ج ۵ قوله ﷺ ثلاثة علی كثبان المسك یوم القیامة (إلی أن قال ﷺ) ومملوك لم یشغله رقّ الدّنیا عن طاعة ربّه. وفی روایة زكریّا (۲۸) قوله ﷺ ثلاثة فی الجنّة

---

۱. الغلّة: الدّخل من كراء دار وفائدة أرض ونحو ذلك ـ المنجد.
۲. شبه ـ خ.

على المسك الأذفر مؤذّن أذّن احتساباً ومملوك يطيع الله ويطيع مواليه. وفى رواية عبدالله (٣٤) قولهﷺ ثلاثة لا يبالون بالحساب ولا يخافون الصّيحة والفزع الأكبر عبد أطاع الله وأطاع سيّده. وفى رواية سعيد بن المسيّب (١) من باب (١) ماورد فى حلّيّة الهبة من أبوابها ج ٢٤ قوله قحط المدينة فخرج النّاس يميناً وشمالاً فمددت عينى فرأيت شخصاً أسود على تلّ قد انفرد فقصدت نحوه فرأيته يحرّك شفتيه فلم يتمّ دعاءه حتّى أقبلت غمامة فلمّا نظر إليها حمد الله وانصرف وأدركنا المطر حتّى ظننّاه المغرق فاتبعته حتّى دخل دار علىّ بن الحسين عليه السلام الخ.

كتاب التّدبير والمكاتبة والإستيلاد

أبواب التّدبير

(١)

باب معنى التّدبير وأنّه لايخرج المدبّر عن ملك مولاه فله أن يرجع فى تدبيره ويتصرّف فيه تصرّف المالك فى ملكه

١١٠٣ ٢٥٨٥٥ (١) فقه الرّضا ﷺ ٣٠٥: والتّدبير أن يقول الرّجل لعبده أو لأمته أنت مدبّر فى حياتى وحرّ بعد موتى على سبيل العتق لا يريد بذلك إلّا ما شرحناه.

١١٠٤ ٢٥٨٥٦ (٢) كافى ١٨٥/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٢٥٩/٨: استبصار ٢٧/٤: (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن أبى أيّوب (الخزّاز ـ كا) عن محمّد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن رجل دبّر مملوكاً له ثمّ احتاج إلى ثمنه (قال ـ يب ـ صا) فقال: هو مملوكه إن شاء باعه، وإن شاء أعتقه، وإن شاء أمسكه حتّىٰ يموت فإذا مات السّيّد فهو حرّ من ثلثه.

١١٠٥ ٢٥٨٥٧ (٣) تهذيب ٢٦٠/٨: محمّد بن يعقوب عن كافى ١٨٥/٦: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس فى المدبّر والمدبّرة يباعان يبيعهما صاحبهما فى حياته فإذا مات فقد عتقا لأنّ التّدبير عِدَة وليس بشىء واجب فإذا مات كان المدبّر من ثلثه الّذى يترك وفرجها حلال لمولاها الّذى دبّرها وللمشترى إذا اشتراها حلال بشرائه[١] قبل موته.

---

١. شراؤه ـ يب.

۱۱۰۶ ۲۵۸۵۸ (۴) **تهذیب** ۲۶۲/۸: **استبصار** ۲۸/۴: الحسین بن سعید عن صفوان عن **إسحاق** بن عمّار قال: قلت لأبی إبراهیم ﷺ (عن ـ فقیه) الرّجل یعتق مملوکه عن دبر ثمّ یحتاج إلیٰ ثمنه قال: یبیعه (قال ـ فقیه) قلت: فإن کان (له ـ فقیه) عن ثمنه غنیّاً[1] قال: إن[2] رضی المملوک (فلا بأس ـ فقیه). **فقیه** ۷۰/۳: سأل **إسحاق** بن عمّار أبا إبراهیم ﷺ (وذکر مثله).

۱۱۰۷ ۲۵۸۵۹ (۵) **تهذیب** ۲۵۸/۸: **استبصار** ۲۷/۴: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۱۸۳/۶: الحسین بن محمّد عن المعلّی (بن محمّد ـ کا ـ صا) عن **الوشّاء** قال: سألت أبا الحسن الرّضا ﷺ عن الرّجل یدبّر المملوک وهو حسن الحال ثمّ یحتاج (هل ـ کا) یجوز له أن یبیعه؟ قال نعم إذا إحتاج إلی ذٰلک. **فقیه** ۷۱/۳: الحسن بن علیّ الوشّاء قال سألت أبا الحسن ﷺ عن الرّجل (وذکر مثله).

۱۱۰۸ ۲۵۸۶۰ (۶) **تهذیب** ۲۶۲/۸: **استبصار** ۲۸/۴: الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن **جمیل** قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن المدبّر أیباع؟ قال: إن احتاج صاحبه إلیٰ ثمنه و(قال: إذا ـ یب ـ صا) رضی المملوک فلا بأس. **فقیه** ۷۱/۳: روی **جمیل** عن أبی عبدالله ﷺ قال: سألته (وذکر مثله).

۱۱۰۹ ۲۵۸۶۱ (۷) **تهذیب** ۲۶۲/۸: **استبصار** ۲۸/۴: الحسین بن سعید عن صفوان وفضالة عن العلا عن **محمّد** (بن مسلم ـ یب) قال: قلت لأبی جعفر ﷺ: رجل دبّر مملوکه ثمّ یحتاج إلی الثّمن قال: إذا احتاج إلی الثّمن فهو له یبیع إن شاء وإن (شاء ـ یب) أعتق فذٰلک من الثّلث.

(۸) **الدّعائم** ۳۱۵/۲: عن رسول الله ﷺ **أنّه** أذن لرجل فی بیع مدبّر أراد بیعه.

۱۱۱۰ ۲۵۸۶۲ (۹) **الدّعائم** ۳۱۵/۲: عن أبی جعفر وأبی عبدالله ﷺ **أنّهما** قالا: المدبّر مملوک مالم یمت من دبّره غیر راجع عن تدبیره وهو مملوک إن شاء باعه، إن شاء وهبه، إن شاء أعتقه، إن شاء أمضی (فی ـ خ) تدبیره وإن شاء رجع فیه إنّما هو کرجل أوصیٰ بوصیّة فإن بدا له فغیّرها قبل موته بطل منها ما رجع عنه وإن ترکها حتّیٰ یموت مضت من ثلثه.

---

۱. غنی ـ فقیه.　　۲. إذا ـ فقیه.

۱۱۱۱ ۲۵۸۶۴ (۱۰) **العوالی ۳۰۷/۲**: وروی جابر الأنصاری أنّ رجلاً أعتق مملوكاً له عن دبر، فاحتاج فقال رسول الله ﷺ: من يشتريه منه؟ فباعه من نعيم بن عبدالله بثمانمائة درهم فدفعها إليه، وقال له: أنت أحوج منه.

۱۱۱۲ ۲۵۸۶۵ (۱۱) **العوالی ۳۰۸/۲**: روی **محمّد** بن مسلم في الصّحيح عن الصّادق ؑ أنّه قال: إذا باع المدبّر بطل تدبيره.

۱۱۱۳ ۲۵۸۶۶ (۱۲) **تهذيب ۴۸۱/۷**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابه عن أبي عبدالله ؑ أنّه سئل عن المدبّرة يقع عليها سيّدها؟ فقال: نعم.

۱۱۱۴ ۲۵۸۶۷ (۱۳) **تهذيب ۲۶۳/۸: استبصار ۲۹/۴**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن أبي مريم عن أبي عبدالله ؑ قال سئل عن الرّجل يعتق جاريته عن دبر أيطأها إن شاء أو ينكحها أو يبيع خدمتها (في ـ يب) حياته فقال نعم أيّ ذلك شاء فعل.

۱۱۱۵ ۲۵۸۶۸ (۱۴) **المقنع ۱۵۸**: ولا بأس أن يطأ السّيد المدبّرة. **الدّعائم ۳۱۵/۲**: وعنهم ؑ أنّهم قالوا لا بأس وذكر نحوه.

۱۱۱۶ ۲۵۸۶۹ (۱۵) **تفسير العيّاشي ۱۸۵/۱**: عن عمر بن يزيد قال: كتبت إلى أبي الحسن ؑ أسأله عن رجل دبّر مملوكه هل له أن يبيع عنقه؟ قال: كتب: ﴿كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ﴾.

۱۱۱۷ ۲۵۸۷۰ (۱۶) **فقه الرّضا ؑ ۳۰۵**: والمدبّر مملوك للمدبّر فإن كان مؤمناً لم يجز له بيعه وإن لم يكن مؤمناً جاز بيعه متى ما أراد المدبّر ومادام هو حيّ لا سبيل لأحد عليه ونروى أنّ[۱] المدبّر إذا باع المدبّر أن يشترط على المشترى أن يعتقه عند موته.

۱۱۱۸ ۲۵۸۷۱ (۱۷) **تهذيب ۲۶۳/۸: استبصار ۲۸/۴**: الحسين بن سعيد عن صفوان **فقيه ۷۱/۳**: عن العلاء عن **محمّد** (بن مسلم ـ صا ـ فقيه) عن أحدهما ؑ في الرّجل يعتق غلامه وجاريته[۲] عن دبر منه ثمّ يحتاج إلى ثمنه أ يبيعه؟ فقال: لا. إلّا أن يشترط على الّذي يبيعه إيّاه أن يعتقه عند موته. **تهذيب واستبصار** ـ وعنه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** عن

---

۱. ونروى على المدبّر ـ خ. ۲. أو جاريته ـ صا ـ فقيه.

أبي عبدالله ﷺ مثل ذلك. **المقنع** ۱۵۷ : وإذا أعتق الرّجل غلامه أو جاريته عن دبر منه ثمّ يحتاج إلى ثمنه فليس له أن يبيعه إلّا أن يشترط على الّذي يبيعه إيّاه أن يعتقه عند موته.

۱۱۱۹ ۲۵۸۷۲ (۱۸) **كافي** ۲۲/۷ : عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن أبي عمير عن **هشام** بن الحكم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يدبّر مملوكه أله أن يرجع فيه قال نعم هو بمنزلة الوصيّة. **تهذيب** ۲۲۵/۹ : محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن هشام بن الحكم **فقيه** ۱۷۶/۴ : روى محمّد ابن أبي عمير عن هشام بن الحكم قال سألته عن الرّجل (وذكر مثله).

۱۱۲۰ ۲۵۸۷۳ (۱۹) **كافي** ۲۳/۷ : ۱۸۳/۶ : **تهذيب** ۲۲۵/۹ : ۲۵۸/۸ : **استبصار** ۳۰/۴ : عليّ بن إبراهيم عن أبيه (ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً ـ كا ج ۷) عن ابن أبي عمير عن **معاوية** بن عمّار قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن المدبّر[1] فقال هو بمنزلة الوصيّة يرجع (فيها و ـ كا خ ۱۸۳) فيما شاء منها.

۱۱۲۱ ۲۵۸۷۴ (۲۰) **كافي** ۱۸۴/۶ : محمّد بن يحيى عن أحمد عن **تهذيب** ۲۵۹/۸ : **استبصار** ۳۰/۴ : (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن عليّ بن أبي حمزة عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ قال المدبّر مملوك ولمولاه أن يرجع في تدبيره إن شاء باعه، وإن شاء وهبه، وإن شاء أمهره قال: وإن تركه سيّده على التّدبير ولم يحدث فيه حدثاً حتّى يموت سيّده فإنّ المدبّر حرّ إذا مات سيّده و (هو ـ كا) من الثّلث إنّما هو بمنزلة رجل أوصى بوصيّة ثمّ بداله بعد فغيّرها (من ـ كا) قبل موته وإن هو تركها ولم يغيّرها حتّى يموت أخذ بها.

۱۱۲۲ ۲۵۸۷۵ (۲۱) **تهذيب** ۲۵۸/۸ : علي بن إبراهيم عن **كافي** ۱۸۴/۶ : **استبصار** ۳۰/۴ : محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير عن زرارة عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن المدبّر أهو من الثّلث؟ قال نعم وللموصى أن يرجع في صحّة[2] كانت وصيّته أو مرض.

---

۱. التدبير ـ خ.
۲. في وصيّته أوصى في صحّة أو مرض ـ يب ـ صا.

(٢٢) كافى ٢٢/٧: تهذيب ٢٢٥/٩: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن علىّ بن الحكم عن الفقيه ٧٢/٣: العلاء ـ ابن رزين ـ كا يب) عن محمّد بن مسلم عن أبى عبدالله ﷺ[١] قال المدبّر من الثّلث وللرّجل أن يرجع فى ثلثه إن كان أوصى فى صحّة أو مرض. كافى ٢٢/٧: تهذيب ٢٢٥/٩: علىّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل عن زرارة عن أحدهما ﷺ قال المدبّر من الثلث. الدّعائم ٣١٥/٢: عن علىّ وأبى جعفر وأبى عبدالله ﷺ (مثله). ١١٢٣ ٢٥٨٧٦

(٢٣) المقنع ١٥٨: واعلم أنّ التّدبير بمنزلة الوصيّة وللرّجل أن يرجع فى وصيّته متى شاء. ١١٢٤ ٢٥٨٧٧

(٢٤) تهذيب ٢٦٠/٨: استبصار ٢٩/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن هاشم عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن جعفر عن أبيه عن علىّ ﷺ قال: باع رسول‌الله ﷺ خدمة المدبّر ولم يبع رقبته. ١١٢٥ ٢٥٨٧٨

(٢٥) الدّعائم ٣١٥/٢: عن علىّ وأبى جعفر وأبى عبدالله ﷺ أنّهم قالوا: لا بأس ببيع خدمة المدبّر إذا ثبت المولى على تدبيره ولم يرجع عنه فيشترى المشترى خدمته، فإذا مات الّذى دبّره، عتق من ثلثه. ١١٢٦ ٢٥٨٧٩

(٢٦) تهذيب ٢٦٣/٨: استبصار ٢٩/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن فقيه ٧٢/٣: عاصم عن أبى بصير قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن العبد والأمة يعتقان عن دبر فقال: لمولاه أن يكاتبه إن شاء وليس له أن يبيعه إلّا أن يشاء العبد أن يبيعه قدر[٢] حياته وله أن يأخذ ماله إن كان له مال. المقنع ١٥٨: روى أنّ العبد والجارية (وذكر نحوه). ١١٢٧ ٢٥٨٨٠

(٢٧) تهذيب ٢٦٤/٨: استبصار ٢٩/٤ ـ الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن علىّ قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أعتق جارية له عن دبر فى حياته قال: إن أراد بيعها باع خدمتها (فى ـ يب) حياته فإذا مات أعتقت الجارية، وإن ولدت أولاداً فهم بمنزلتها. ١١٢٨ ٢٥٨٨١

---

١. عن أحدهما ـ فقيه. ٢. مدّة ـ فقيه.

١١٢٩ ٢٥٨٨٢ (٢٨) تهذيب ٢٦٢/٨: استبصار ٣٠/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن أبيه عن وهب عن جعفر عن أبيه ﷺ أنّ عليّاً ﷺ قال: لا يباع المدبّر إلّا من نفسه. (قال الشّيخ ﷺ في الاستبصار هٰذا الخبر يحتمل شيئين، أحدهما أنّه لا يباع على غيره بل ينبغي أن يباع من نفسه كما يباع المكاتب كذٰلك فإن أراد ذٰلك فذٰلك محمول على الاستحباب لأنّ الأخبار الأوّلة عامّة في جواز بيعه على من شاء، والوجه الآخر أنّه لا يباع إلّا نفس المدبّر ولا يباع أولاده).

١١٣٠ ٢٥٨٨٣ (٢٩) تهذيب ٢٦٢/٨: استبصار ٣١/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن أبي الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن عليّ عن آبائه عن فقيه ٧٣/٣: عليّ ﷺ قال المعتق على دبر فهو من الثّلث وما جنى هو والمكاتب وأمّ الولد فالمولى ضامن لجناياتهم.

ويأتي في أحاديث الباب التّالي وما يتلوه خصوصاً رواية أبان (١) من الباب التّالي ما يدلّ على ذٰلك. وفي أحاديث باب (١) استحباب مكاتبة المملوك المسلم من أبواب المكاتبة ج ٢٤ ما يدلّ على جواز مكاتبة المدبّر بالعموم والإطلاق. وفي أحاديث باب (٣٧) حكم المدبّر وامّ الولد إذا ارتكبا جناية من أبواب القتل والقصاص ج ٣١ ما يناسب ذٰلك.

(٢)

باب حكم أولاد المدبّرة من مملوك أو حرّ وحكم أولاد المدبّر من مملوكة

١١٣١ ٢٥٨٨٤ (١) كافي ١٨٤/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب تهذيب ٢٥٩/٨: استبصار ٢٩/٤: الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب عن أبان بن تغلب قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل دبّر مملوكته، ثمّ زوّجها من رجل آخر فولدت منه أولاداً ثمّ مات زوجها وترك أولاده[١] منها فقال أولاده منها كهيئتها،[٢] فإذا مات الّذي دبّر امّهم فهم أحرار،

---

١. الأولاد ـ يب.
٢. أي كحالتها ـ اللسان.

قلت له أيجوز للّذى دبّر امّهم أن يردّ[1] فى تدبيره إذا احتاج؟ قال نعم. قلت: أرأيت إن ماتت امّهم بعد ما مات الزّوج وبقى أولادها من الزّوج الحرّ أيجوز لسيّدها أن يبيع أولادها و (أن ـ كا) يرجع عليهم فى التّدبير؟ قال: لا. إنّما كان له أن يرجع فى تدبير امّهم إذا احتاج ورضيت هى بذلك.

۱۱۳۲ ۲۵۸۸۵ (۲) **تهذيب** ۲۶۰/۸: **استبصار** ۳۱/۴: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۸۴/۶: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن **عثمان** بن عيسى الكلابى عن أبى الحسن الأوّل ﷺ قال: سألته عن امرأة دبّرت جارية لها، فولدت جارية نفيسة، فلم تعلم[2] المرأة (حال ـ كا) المولودة مدبّرة (هى ـ كا) أو غير مدبّرة، فقال لى: متى كان الحمل بالمدبّرة؟ أقبل أن دبّرت أو بعد ما دبّرت، فقلت: لست أدرى ولكن أجبنى فيهما جميعاً فقال: إن كانت المرأة دبّرت وبها حبل ولم تذكر ما فى بطنها فالجارية مدبّرة والولد رقّ، وإن كان إنّما حدث الحمل بعد التّدبير فالولد مدبّر فى تدبير امّه. **فقيه** ۷۱/۳: سئل أبو إبراهيم ﷺ عن امرأة دبّرت جارية لها فولدت الجارية جارية نفيسة فلم يدر أمدبّرة هى مثل امّها أم لا؟ فقال: متى كان الحمل كان وهى مدبّرة أو قبل التّدبير؟ قلت: جعلت فداك لا أدرى أجبنى فيهما جميعاً فقال: إن كانت الجارية حبلىٰ قبل التّدبير ولم يذكر ما فى بطنها فالجارية مدبّرة وما فى بطنها رقّ وإن كان التّدبير قبل الحمل ثمّ حدث الحمل فالولد مدبّر مع امّه لأنّ الحمل إنّما حدث بعد التّدبير.

۱۱۳۳ ۲۵۸۸۶ (۳) **تهذيب** ۲۶۰/۸: **استبصار** ۳۱/۴: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۸۴/۶: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن **الحسن** بن علىّ (الوشّاء ـ كا) عن أبى الحسن الرّضا ﷺ قال سألته عن رجل دبّر جاريته وهى حبلىٰ فقال: إن كان علم بحبل الجارية فما فى بطنها بمنزلتها، وإن كان لم يعلم فما فى بطنها رقّ. **تهذيب** ۲۶۱/۸ – محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن **الوشّاء** قال: سألت الرّضا ﷺ عن رجل (وذكر مثله). **فقيه** ۷۱/۳: سأل الحسن بن علىّ **الوشّاء** أبا الحسن ﷺ عن الرّجل وذكر مثله.

---

۱. يردّها ـ يب.　۲. فلم تدر ـ يب ـ صا.

١١٣٤ ٢٥٨٨٧ (٤) **قرب الإسناد** ١٣٤: السّندى بن محمّد البزّاز قال حدّثنى أبوالبخترى وهب بن وهب القرشى عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن علىّ عليه السلام قال ما ولدت الضّعيفة المعتقة عن دبر بعد التّدبير فهو بمنزلتها يرقّون برقّها ويعتقون بعتقها، وما ولد قبل ذلك فهو مماليك لا يرقّون برقّها ولا يعتقون بعتقها. **الدّعائم** ٣١٦/٢: عن علىّ وأبى جعفر وأبى عبدالله عليهم السلام أنّهم قالوا: ولد المدبّرة الّتى تلده وهى مدبّرة كهيئتها يعتقون بعتقها ويرقّون برقّها.

١١٣٥ ٢٥٨٨٨ (٥) **تهذيب** ٢٦١/٨: **استبصار** ٣١/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن يزيد (بن إسحاق ـ صا) شعر (رفعه ـ صا) عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن جارية أعتقت عن دبر من سيّدها قال: فما ولدت فهم بمنزلتها وهم من ثلثه، فإن كانوا أكثر من الثّلث استسعوا فى النّقصان، والمكاتبة ما ولدت فى مكاتبتها فهم بمنزلتها إن ماتت فعليهم ما بقى عليها إن شاءوا، فإذا أدّوا عتقوا.

١١٣٦ ٢٥٨٨٩ (٦) **البحار** ٢٨٦/١٠: ما وصل إلينا من أخبار علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل قال: إذا متّ ففلانة جاريتى حرّة فعاش حتّىٰ ولدت الجارية أولاداً ثمّ مات ما حالهم؟ قال: عتقت الجارية وأولادها مماليك. **قرب الإسناد** ٢٨٣: عبدالله بن الحسن عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام نحوه.

١١٣٧ ٢٥٨٩٠ (٧) **كافى** ١٨٥/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٢٦٠/٨: **فقيه** ٧٣/٣: الحسن ـ يب) بن محبوب عن (علىّ ـ كا ـ فقيه) بن رئاب عن بريد بن معاوية (العجلىّ ـ كا) قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل دبّر مملوكاً له تاجراً مؤسراً. فاشترى المدبّر جارية (بأمر مولاه فولدت منه أولاداً ثمّ أنّ المدبّر ـ كا ـ فقيه) مات[١] قبل سيّده (قال ـ كا ـ يب) فقال أرى أنّ جميع ما ترك المدبّر من (مال أو ـ كا ـ يب) متاع (أو ضياع ـ فقيه) فهو للّذى دبّره، وأرى أن امّ ولده (رقّ ـ فقيه) للّذى دبّره، وأرى أنّ ولدها مدبّرون كهيئة أبيهم،

---

١. فمات ـ يب.

فإذا مات الّذی دبّر أباهم فَهُمْ أحرار. **المقنع** ١٦١: سئل الرّضا ؑ عن رجل دبّر مملوكاً له (وذكر مثله).

١١٣٨ ٢٥٨٩١ (٨) **تهذيب** ٣٣٦/٧: **استبصار** ٢٠٣/٣: محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن أبي جعفر عن أبي سعيد[١] عن أبي بصير عن أبي عبدالله ؑ قال لو انّ رجلاً دبّر جارية[٢] ثمّ زوّجها من رجل فوطأها كانت جاريته وولدها منه مدبّرين كما لو أنّ رجلاً أتى قوماً فتزوّج إليهم مملوكتهم كان ما ولد لهم مماليك (حملها الشّيخ ؒ على ما إذا شرطوا الرّقيّة).

وتقدّم في رواية عليّ (٢٧) من الباب المتقدّم قوله ؑ فإذا مات (أي المدبّر) أعتقت الجارية وإن ولدت أولاداً فهم بمنزلتها. **ويأتي** في أحاديث باب (٦٨) أنّ الولد إذا كان أحد أبويه حرّاً فهو حرّ من أبواب نكاح العبيد ج ٢٦ ما يمكن أن يستفاد منه أنّ أولاد المدبّر والمدبّرة مدبّرون.

(٣)

باب حكم من دبّر مملوكه وعليه دين

١١٣٩ ٢٥٨٩٢ (١) **تهذيب** ٢٦٢/٨: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن الحسن بن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي الحسن ؑ قال قلت له انّ أبي هلك وترك جاريتين قد دبّرهما وأنا ممّن أشهد لهما وعليه دين كثير فما رأيك؟ فقال رضي الله عن أبيك ورفعه مع محمّد ﷺ وأهله قضاء دينه خير له إن شاء الله.

١١٤٠ ٢٥٨٩٣ (٢) **المقنع** ١٥٧: ولا بأس ببيع المدبّر إذا كان على من دبّره دين ورضي المملوك.

١١٤١ ٢٥٨٩٤ (٣) **تهذيب** ٢٦١/٨: **استبصار** ٢٨/٤: أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن أخيه الحسين عن عليّ بن يقطين قال: سألت أبا الحسن ؑ عن بيع المدبّر قال: إذا أذن في ذلك فلا بأس به، وإن كان على مولى العبد دين فدبّره فراراً من الدّين فلا تدبير له، وإن كان دبّره في صحّة وسلامة فلا سبيل للدّيان عليه ويمضي تدبيره.

---

١. أبي سعد ـ صا.　　٢. جاريته ـ صا.

(٤) تهذيب ٢٦١/٨: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن فقيه ٧٢/٣: وهيب بن حفص عن أبي بصير تهذيب ٣١١/٦: محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب عن وهب بن حفص عن أبي بصير قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل دبّر غلامه وعليه دين فراراً من الدّين قال: لا تدبير له، وإن كان دبّره في صحّة منه وسلامة فلا سبيل للدّيان عليه. وتقدّم في غير واحد من أحاديث باب (١) معنى التّدبير، أنّ التّدبير بمنزلة الوصيّة فكما أنّ الدّين قدّم على الوصيّة قدّم أيضاً على التّدبير.

(٤)
باب أنّ الإباق يبطل التّدبير

١١٤٣ ٢٥٨٩٦ (١) تهذيب ٢٦٤/٨: استبصار ٣٢/٤: محمّد بن يعقوب عن كافي ٢٠٠/٦: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبدالله بن هلال عن فقيه ٨٧/٣: محمّد بن مسلم عن أبي جعفر (الأوّل ـ كا) ﷺ قال سألته عن جارية مدبّرة أبقت من سيّدها (مدّة ـ كا) سنين[١] (كثيرة ـ كا) ثمّ (انّها ـ فقيه) جاءت (من ـ كا) بعد ما مات سيّدها بأولاد ومتاع كثير وشهد لها شاهدان أنّ سيّدها قد كان دبّرها في حياته من قبل أن تأبق قال (فقال أبو جعفر ﷺ ـ كا يب ـ صا) أرى أنّها وجميع ما معها (فهو ـ كا) للورثة قلت (أ ـ صا يب) لا تعتق من ثلث سيّدها؟ قال: لا لأنّها أبقت عاصية لله ولسيّدها فأبطل الإباق التّدبير. المقنع ١٦٢: سئل أبو جعفر ﷺ عن جارية (وذكر نحوه).

١١٤٤ ٢٥٨٩٧ (٢) تهذيب ٢٦٥/٨: استبصار ٣٣/٤: البزوفري عن أحمد بن إدريس عن الحسن بن عليّ عن[٢] عبدالله بن المغيرة عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن العلاء بن رزين عن أبي عبدالله ﷺ عن[٣] رجل دبّر غلاماً له فأبق الغلام، فمضى إلى قوم فتزوّج منهم ولم يعلمهم أنّه عبد فولد له وكسب مالاً ومات مولاه الّذي دبّره فجاء ورثة الميّت الّذي دبّر العبد فطلبوا

---

١. سنيناً ـ يب. ٢. بن عبدالله ـ خ يب. ٣. في ـ يب.

العبد فماترى؟ فقال: العبد (رقّ ـ صا) وولده لورثة الميّت قلت: أليس قد دبّر العبد؟ فذكر أنّه لما أبق هدم تدبيره ورجع رقاً.

(٥)

باب حكم الأمة الّتي زوّجها سيّدها من رجل حرّ ثمّ قال لها إذا مات زوجك فأنت حرّة وحكم من علّق تدبيره على من جعل له خدمته

(١) تهذيب ٣٤٤/٧: روى الحسن بن محبوب عن محمّد بن حكيم قال سألت أبا الحسن ١١٤٥ ٢٥٨٩٨
موسى عليه السلام عن رجل زوّج أمته من رجل حرّ ثمّ قال لها: إذا مات زوجك فأنت حرّة، فمات الزّوج قال: فقال إذا مات الزّوج فهي حرّة تعتدّ منه عدّة الحرّة المتوفّىٰ عنها زوجها ولا ميراث لها منه لأنّها صارت حرّة بعد موت الزّوج. وتقدّم في رواية ابن شعيب (١) من باب (٥) حكم من حبس مملوكة لأحد تخدمه مدّة حياته فأبقت من أبواب السّكنىٰ والحبيس ج ٢٤ قوله عليه السلام إذا مات الرّجل فقد عتقت.

(٦)

باب أنّ من دبّر عبده هل له أن يعتقه في الكفّارة أم لا؟

(١) تهذيب ٢٦٥/٨: الحسين بن سعيد عن فضالة عن فقيه ٧٢/٣: أبان عن ١١٤٦ ٢٥٨٩٩
عبدالرّحمٰن قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل قال لعبده: إن حدث بي حدث فهو حرّ، وعلى الرّجل تحرير رقبة في كفّارة يمين أو ظهار[١] أله أن يعتق عبده الّذي جعل له العتق إن حدث به حدث في كفّارة تلك اليمين قال: لا يجوز للّذي[٢] جعل له ذٰلك. المقنع ١٥٨: إذا قال الرّجل لعبده (وذكر نحو ما في الفقيه).

(٢) الدّعائم ٣١٦/٢: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال: لا يجزئ عتق المدبّر من الرّقبة ١١٤٧ ٢٥٩٠٠
الواجبة.

---

١. الظّهار: قول الرّجل لا مرأته أنت عليّ كظهر امّي أو كظهر ذات رحمي ـ ليمين أو ظهار ـ فقيه.

٢. لا يجوز الّذي يجعل له في ذٰلك ـ فقيه.

(٧)

باب حكم تدبير المرأة بغير اذن زوجها

وتقدّم في رواية ابن سنان (١) من باب (٣٧) صحّة العتق بالإشارة مع العجز عن النّطق من أبواب العتق ج ٢٤ قوله ﷺ ليس للمرأة مع زوجها أمر في عتق ولا صدقة ولا تدبير. وما ورد من الآيات والأخبار في جواز تصرّف المالك في ملكه بإطلاقه يدلّ على جواز تدبير المرأة بغير اذن زوجها.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

أبواب المكاتبة

(١)

باب استحباب مكاتبة المملوك المسلم ولو لم يكن له مال وتأكد استحبابها إذا كان له مال أو كسب

قال الله تعالى في سورة النّور (٢٤): ٣٣: ﴿وَٱلَّذِينَ يَبْتَغُونَ ٱلْكِتَـٰبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَـٰكُمْ﴾.

(١) **كافي** ١٨٧/٦: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان بن يحيى **تهذيب** ٢٧٠/٨: الحسين بن سعيد عن صفوان (بن يحيى ـ كا) عن ابن مسكان عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّوجلّ: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ قال إن علمتم لهم مالاً وديناً.

(٢) **تهذيب** ٢٧٠/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ١٨٩/٦: محمّد بن يحيى (عن أحمد بن يحيى ـ يب) عن أحمد بن محمّد عن **فقيه** ٧٣/٣: محمّد بن سنان عن **العلاء** بن الفضيل عن أبي عبدالله عليه السلام (قال ـ كا) في قول الله عزّوجلّ: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ (قال: إن علمتم لهم مالاً. قال: قلت ـ فقيه) ﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَـٰكُمْ﴾ قال: تضع عنه من نجومه الّتي لم تكن تريد أن تنقصه منها ولا تزيد (ه ـ فقيه) فوق ما في نفسك فقلت: كم؟ فقال وضع أبو جعفر عليه السلام لمملوك له[1] ألفاً من ستّة آلاف.

---

١. عن مملوكه ـ كا.

(٣) **المقنع ١٥٩**: روى فى تفسير قول الله عزّوجلّ ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ إن علمتم لهم مالاً. وروى فى تفسيرها أن إذا رأيتموهم يحبّون آل محمّد ﷺ فارفعوهم درجة.

(٤) **الدّعائم ٣١٠/٢**: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه أنّ عليّاً ؑ قال: فى قول الله عزّوجلّ ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ قال: ـ يعنى ـ قوّة فى أداء المال. وعن أبى جعفر وأبى عبد الله ؑ أنّهما قالا: الخير هاهنا المال. قال الله عزّوجلّ إن ترك خيراً الوصيّة للوالدين والأقربين بالمعروف يعنى مالاً.

(٥) **الجعفريّات ١٧٨**: بإسناده عن علىّ ؑ أنّ رجلاً سأله عن قوله تعالى: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ قال ؑ يعنى قوّته لأداء المال.

(٦) **فقيه ٧٨/٣**: روى العلاء عن محمّد بن مسلم عن أبى عبدالله ؑ فى قول الله عزّوجلّ ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ قال: الخير أن يشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله ويكون بيده عمل يكتسب به أو يكون له حرفة.

(٧) **الجعفريّات ١٧٨**: بإسناده عن علىّ بن أبى طالب ؑ: أربع تعليم من الله ليس بواجبات: قوله تعالى: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ فمن شاء كاتب رقيقه، ومن شاء ترك لم يكاتب الحديث. **الدّعائم ٣٠٩/٢**: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ؑ أنّ عليّاً ؑ قال: أربع (وذكر مثله).

(٨) **كافى ١٨٧/٦**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن **تهذيب ٢٧٨/٨**: الحسين بن سعيد عن (أخيه ـ كا) الحسن عن زرعة عن **فقيه ٧٦/٣**: **سماعة**[١] قال سألته ؑ عن العبد يكاتبه مولاه وهو يعلم (أنّه لا يملك قليلاً ولا كثيراً ـ كا)[٢] قال يكاتبه[٣] ولو[٤] كان يسأل النّاس ولا يمنعه المكاتبة من أجل أن[٥] ليس له مال فإنّ الله عزّوجلّ يرزق العباد بعضهم من بعض (والمؤمن معان ويقال: ـ كا) والمحسن معان.

---

١. سأل أبا عبدالله ؑ سماعة ـ فقيه.

٢. أن ليس له قليل ولا كثير ـ يب ـ فقيه.

٣. فليكاتبه ـ فقيه.

٤. وإن ـ يب ـ فقيه.

٥. أنه ـ يب فقيه.

(٩) الدّعائم ٢/٣١٠: عن عليّ ﷺ أنّه قال: كاتب أهل بريرة، بريرة وكانت تسأل النّاس فذكرت عائشة أمرها للنّبيّ فلم ينكر كتابتها وهي تسأل النّاس.

(١٠) الدّعائم ٢/٣١١: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن العبد يسأل مولاه الكتابة وليس له قليل ولا كثير، قال: يكاتبه وإن كان يسأل النّاس فإنّ الله يرزق العباد بعضهم عن بعض.

(١١) الدّعائم ٢/٣١٠: عن عليّ ﷺ أنّه جلس (يوماً ـ خ) يقسّم مالاً بين المسلمين فوقف به شيخ كبير فقال: يا أمير المؤمنين، انّي شيخ كبير كماترى وأنا مكاتب فأعنّي من هذا المال فقال والله ما هو بكدّ[١] يدي ولا تراثي من الوالد ولكنّها أمانة أرعيتها فأنا اؤدّيها إلى أهلها ولكن اجلس فجلس والنّاس حول أمير المؤمنين فنظر إليهم فقال: رحم الله من أعان شيخاً كبيراً مثقلاً، فجعل النّاس يعطونه. ويأتي في رواية الحلبيّ (٩) من باب (٦) أنّ المكاتب إذا أدّى شيئاً أعتق بقدر ما أدّى قوله ﷺ كاتبوهم إن علمتم أنّ لهم مالاً. وفي رواية ابن مسلم (١) من باب (١٠) أنّه يستحبّ للسّيّد وضع شيء من مال المكاتبة الأصلي قوله ﷺ الخير، إن علمت أنّ عنده مالاً.

(٢)

باب حكم ما إذا أدّى المكاتب بعض نجومه ومطل بالباقي

١ (١) الدّعائم ٢/٣١٤: عن عليّ ﷺ أنّه قال: إذا أدّى المكاتب بعض نجومه[٢] ومطل[٣]
٢٥ بالباقي وعنده ما يؤدّي حبس في السّجن، وإن تبيّن عدمه أخرج يستسعى في الدّين الّذي عليه.

---

١. الكدّ: شدّة في العمل وطلب الرّزق والإلحاح في محاولة الشيء ـ اللسان ج ٣ ص ٣٧٧.

٢. تنجيم الدّين: هو أن يقدّر عطاءه في أوقات معلومة متتابعة ومنه تنجيم المكاتب ونجوم الكتابة ـ اللسان.

٣. مطل حقّه منعه إيّاه وحبسه منه.

(٣)

باب ما ورد في أنّ المرأة إذا كان لها مكاتب وكان عنده ما عليه فلتحتجب منه

(١) **العوالي ٤٣٤/٣**: روت أمّ سلمة قالت: قال رسول الله ﷺ: إذا كان لإحداكنّ مكاتب فكان عنده ما يؤدّي فلتحتجب منه.

(٤)

باب أنّ المكاتبة إذا أعانها زوجها حتّى عتقت هل لها الخيار أم لا؟

(١) **مستدرك ٢٧/١٦**: السيّد فضل الله الرّاونديّ في نوادره بإسناده عن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السلام قال في مكاتبة أعانها زوجها على كتابتها حتّى عتقت: لا خيار لها.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٥)

باب أنّه لا بأس للرّجل أن يكاتب مملوكه على رقيق موصوفين ولا بأس أن يضمن على المكاتب غيره ماكوتب عليه

(١) **قرب الإسناد ٢٨٨**: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل يكاتب مملوكه على وصيف أو يضمن عنه غيره أيصلح ذلك قال إذا قال خماسيّاً أو رباعيّاً[١] أو غير ذلك فلا بأس. **وسائل ١٤٤/٢٣**: ورواه عليّ بن جعفر في كتابه عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام.

(٢) **الدّعائم ٣١٤/٢**: عن عليّ عليه السلام أنّه قال: لا بأس بالكتابة على رقيق موصوفين ولا بأس أن يضمن على المكاتب غيره ماكوتب عليه.

---

١. أي يكون الوصيف طوله أربعة أشبار أو خمسة أشبار.

(٦)

باب أنّ المكاتب إذا أدّى شيئاً من مكاتبته أعتق بقدر ما أدّى الّا أن يشترط عليه إن عجز ردّ في الرّق، وما ورد في حدّ العجز وأنّ المسلمين عند شروطهم

(١) **تهذيب ٢٦٦/٨**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ١٨٦/٦**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن صفوان (بن يحيى ـ كا) عن العلاء بن رزين عن **محمّد** بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ المكاتب إذا أدّىٰ شيئاً أعتق بقدر ما أدّى إلّا أن يشترط مواليه إن (هو ـ كا) عجز فهو مردود[١] فلهم شرطهم.

(٢) **فقيه ٧٥/٣**: روى القاسم بن يزيد عن **محمّد** بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في مكاتب شرط عليه إنْ عجز أن يردّ في الرّق قال: المسلمون عند شروطهم.

(٣) **الدّعائم ٣١١/٢**: عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال: في مكاتب شرط عليه أنّه إن عجز ردّ في الرّق فقال: المسلمون عند شروطهم قال جعفر بن محمّد عليه السلام إذا شرط ذٰلك عليه فعجز ردّ في الرّق وكان النّاس أوّلاً لا يشترطون ذٰلك وهم اليوم يشترطونه، والمسلمون عند شروطهم.

(٤) **كافي ١٨٥/٦**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب **تهذيب ٢٦٥/٨**: **استبصار ٣٣/٤**: الحسن بن محبوب عن **معاوية** بن وهب عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: إنّي كاتبت جارية لأيتام لنا واشترطت عليها إن هي عجزت فهي ردّ في الرّق وأنا في حلّ ممّا أخذت منك[٢] قال فقال (لي ـ كا) لك شرطك وسيقال لك: إنّ عليّاً عليه السلام كان يقول: يعتق من المكاتب بقدر ما أدّىٰ من مكاتبته فقل: إنّما كان ذٰلك من قول عليّ عليه السلام قبل الشّرط، فلمّا اشترط النّاس كان لهم شرطهم فقلت له: (و ـ كا) ما حدّ العجز فقال: إنّ قضاتنا يقولون: إنّ عجز المكاتب أن يؤخّر النّجم إلى النّجم الآخر (و ـ كا) حتّى يحول عليه الحول قلت: فما (ذا ـ كا) تقول أنت؟ قال: لا ولا كرامة، ليس له أن يؤخّر نجماً عن أجله إذا كان ذٰلك في شرطه.

---

١. أي مرجوع في الرّق. ٢. منها ـ خ صح.

(٥) فقيه ٢٩/٣ : روى حمّاد عن الحلبيّ قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول في المكاتب كان النّاس مدّة[1] لا يشترطون إن عجز فهو ردّ في الرّقّ فهم اليوم يشترطون والمسلمون عند شروطهم ويجلد في الحدّ على قدر ما أعتق منه قلت: أرأيت إن أعتق نصفه أتجوز شهادته في الطّلاق؟ قال إن كان معه رجل وامرأة جازت شهادته. (قال مصنّف هٰذا الكتاب ﷺ إنّما قال ذٰلك على جهة التّقيّة وفي الحقيقة تقبل شهادة المكاتب والرّجل معه شاهدين وأدخل المرأة في ذٰلك لئلا يقول المخالفون أنّه قبل شهادة قد ردّها أمامهم وأمّا شهادة النّساء في الطّلاق فغير مقبولة على أصلنا).

(٦) فقيه ٧٦/٣: روى حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ في المكاتب يكاتب ويشترط عليه مواليه أنّه إن عجز فهو مملوك ولهم ما أخذوا منه قال: يأخذه مواليه بشرطهم.

(٧) كافي ١٨٦/٦ : الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن أبان عمّن أخبره عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن المكاتب قال يجوز عليه ما شرطت عليه. فقيه ٧٥/٣: سئل الصّادق ﷺ عن المكاتب (وذكر مثله).

(٨) تهذيب ٢٦٧/٨: استبصار ٣٤/٤ ـ أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن سيف عن فقيه ٧٣/٣: عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر ﷺ قال: سألته عن المكاتب يشترط عليه ان عجز فهو ردّ في الرّقّ فعجز قبل أن يؤدّي شيئاً فقال أبو جعفر ﷺ لا يردّه[2] في الرّقّ حتّى يمضي له ثلاث سنين ويعتق منه مقدار ما أدّىٰ (صدراً ـ فقيه) فإذا أدّى صدراً[3] فليس لهم[4] أن يردّوه في الرّقّ[5]. المقنع ١٦٠ : سئل أبو جعفر ﷺ عن المكاتب (وذكر مثله). (قال الشّيخ ﷺ الوجه في هٰذه الرّوايات أحد شيئين: أحدهما أن يكون وردت موافقة للعامّة. والآخر أن يكون ذٰلك محمولاً على الإستحباب).

(٩) كافي ١٨٧/٦ : عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير تهذيب ٢٦٨/٨: استبصار ٣٥/٤: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ

---

١. مرّة ـ خ. ٢. يردّه ـ فقيه.
٣. الصّدر: طائفة من الشّيء ومنه حديث المكاتب يعتق منه ما أدّى صدراً ـ مجمع.
٤. فليس له أن يردّه ـ المقنع. ٥. بمقدار ما أدّى فأمّا إذا صبروا فليس لهم أن يردّوه في الرّقّ ـ صا.

(قال ـ كا) في المكاتب (إذا ـ كا) أدّى بعض مكاتبته فقال: إنّ النّاس كانوا لا يشترطون وهم اليوم يشترطون والمسلمون عند شروطهم فإن كان شرط عليه أنّه إن عجز رجع[1] وإن لم يشترط عليه لم يرجع (كا يب: وفي قول الله عزّوجلّ ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ قال: كاتبوهم إن علمتم (أنّ ـ كا) لهم مالاً) (كا: قال: وقال: في المكاتب يشترط عليه مولاه أن لا يتزوّج إلّا بإذن منه حتّىٰ يؤدّى مكاتبته قال: ينبغي له أن لا يتزوّج إلّا بإذن منه فإنّ له شرطه).

(١٠) **تهذيب ٢٦٧/٨**: الحسين بن سعيد عن النّضر **فقيه ٧٨/٣**: عن القاسم بن سليمان عن أبي عبدالله ﷺ أنّ عليّاً ﷺ كان يستسعي المكاتب لأنّهم لم يكونوا يشترطون ان عجز فهو رقيق[2] وقال أبو عبدالله ﷺ: لهم شرطهم[3] وقال ﷺ: ينتظر بالمكاتب ثلاثة أنجم فإن هو عجز ردّ رقيقاً.

(١١) **قرب الإسناد ٢٨٧**: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن مكاتب بين قوم أعتق بعضهم نصيبه ثمّ عجز المكاتب بعد ذٰلك ما حاله قال يعتق ما يعتق ثمّ يستسعي فيما بقي. **البحار ٢٦٣/١٠**: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ (نحوه).

(١٢) **قرب الإسناد ٢٨٧**: بهٰذا الإسناد قال: سألته عن مكاتب أدّىٰ نصف مكاتبته أو بعضها، ثمّ مات وترك ولداً ومالاً كثيراً ما حاله قال: إذا أدّىٰ النّصف عتق وتؤدّى (عنه ـ قرب الإسناد) مكاتبته من ماله، وميراثه لولده. **البحار ٢٦٣/١٠**: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ (مثله).

(١٣) **قرب الإسناد ٢٨٨**: بهٰذا الإسناد قال سألته عن مكاتب جنىٰ جناية على من ما جنى قال على المكاتب. **البحار ٢٦٣/١٠**: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ (نحوه).

(١٤) **تهذيب ٢٦٦/٨**: **استبصار ٣٤/٤**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن الحسن بن موسى

---

١. يرجع ـ صا.　٢. رق ـ فقيه.　٣. شروطهم ـ فقيه.

الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن إسحاق بن عمّار عن (أبي ـ يب) جعفر عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام كان يقول: إذا عجز المكاتب لم تردّ مكاتبته في الرّقّ ولكن ينتظر عاماً أو عامين فإن قام بمكاتبته وإلّا ردّ مملوكاً.

(١٥) **مستدرك ١٣/١٦**: السيّد فضل الله الرّاونديّ في نوادره بإسناده الصّحيح عن موسى بن جعفر عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو انّ مكاتباً أدّى مكاتبته ثمّ بقي عليه أوقيّة (فعجز ـ الجعفريّات) ردّ في الرّقّ. **الجعفريّات ١١٣**: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله (في حديث) ولو أنّ مكاتباً (وذكر مثله).

(١٦) **فقه الرّضا** عليه السلام **٣٠٥**: المكاتب حكمه في الرّقّ والمواريث حكم الرّقّ إلى أن يؤدّي النّصف من مكاتبته، فإذا أدّى النّصف صار حكمه حكم الأحرار لأنّ الحرّيّة إذا صارت والعبوديّة سواء غلبت الحرّيّة على العبوديّة فصار حرّاً في نفسه، وأنّه إذا أعتق عتقاء جاز، فإن شرط أنّهم أحرار فالشّرط أملك، وعلى مابقي من المكاتبة أدّاه حتّى يستتمّ ما وقعت المكاتبة عليه، وأنّما بلغت الحرّيّة في النّصف وما بعده إذا لم يمكنه أداء ما يبقى عليه فكان ممنوعاً من البيع، وإن مات أجرى مجرى الأحرار وبالله التّوفيق.

(١٧) **العوالي ٤٣٧/٣**: قال النّبيّ صلى الله عليه وآله: المشروط رقّ ما بقي عليه درهم. **وفيه ٣١١/١**: روى عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: المكاتب رقّ (وذكر مثله).

(١٨) **وفيه ٣١٢/١**: روى عن النّبيّ صلى الله عليه وآله: أيّما رجل كاتب عبداً على مائة أوقيّة فأدّاها إلّا عشرة أواقي، وأيّما رجل كاتب عبداً على مائة دينار فأدّاها إلّا عشرة دنانير فهو مكاتب.

(١٩) **تهذيب ٢٦٦/٨**: **استبصار ٣٤/٤**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ١٨٧/٦**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن معاوية بن وهب قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن مكاتبة أدّت ثلثي مكاتبتها وقد شرط عليها إن عجزت فهي ردّ في الرّقّ ونحن في حلّ ممّا أخذنا منها وقد اجتمع عليها نجمان قال تردّ ويطيب لهم ما أخذوا (منها ـ كا) و (قال ـ يب ـ كا) ليس لها أن تؤخّر النّجم بعد حلّه شهراً واحداً إلّا باذنهم.

(٢٠) **الجعفريّات ١١٣**: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال: المكاتب إذا عجز لم يردّ في الرّقّ حتّى تتوالى عليه نجمان.

١ ٣ (٢١) **الدّعائم ٣١٣/٢**: قد جاء عن عليّ صلوات الله عليه أنّه قال: لا يردّ المكاتب فى الرّقّ حتّىٰ يتوالى عليه نجمان ـ يعنى ﷺ، أنّه يمهل إذا عجز عند محل النّجم[1] الأوّل إلى ما بينه وبين أن يحلّ عليه الثّاني، فإذا حلّ عليه الثّاني ولم يؤدّ ردّ في (الثّانى إلى ـ خ) الرّق.

١ ٢٥ (٢٢) **المقنع ١٥٨**: إن كاتب رجل عبده واشترط عليه إن عجز فهو ردّ فى الرّقّ فله شرطه ينتظر بالمكاتب ثلاثة أنجم فإن هو عجز ردّ رقيقاً.

١ ٢٥ (٢٣) **قرب الإسناد ١٠٩**: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن أبيه أنّ عليّاً ﷺ كان يؤجّل المكاتب بعد ما يعجز عامين معلومة فإن أقام بحرّيّته وإلّا ردّه رقيقاً. **قرب الإسناد ١٥١**: السّندى بن محمّد قال: حدّثني أبو البختريّ عن جعفر عن أبيه أنّ عليّ بن أبي طالب ﷺ كان يؤجّل (وذكر نحوه). **وتقدّم فى** رواية ابن مسلم (١) من باب (٣) أنّه ليس على الأمة قناع فى الصّلاة من أبواب السّتر فى الصّلاة ج ٤ قوله ﷺ وهى مملوكة حتّىٰ تؤدّى جميع مكاتبتها ويجرى عليها ما يجرى على المملوك فى الحدود كلّها. **وفى** رواية الجعفريّات (٣) من باب (٢) حرمة صوم الوصال من أبواب الصّوم المحرّم ج ١١ قوله ﷺ ولو انّ مكاتباً أدّىٰ مكاتبته ثمّ بقى عليه أوقيّة فعجز ردّ فى الرّقّ. **وفى** رواية الرّاوندى مثله. **وفى** أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يدلّ على لزوم مراعاة الشّرط. وراجع باب (١٥) حكم ميراث المكاتب من أبواب الإرث ج ٢٩.

(٧)

باب أنّ المكاتب لايجوز له التّزويج ولا الحجّ ولا التّصرّف فى ماله بما زاد عن القوت إلّا بإذن مولاه وحكم تزويج المكاتبة

١١ ٢٥٩ (١) **تهذيب ٢٦٩/٨**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ١٨٨/٦**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن **فقيه ٧٦/٣**: معاوية بن وهب عن أبي عبدالله ﷺ أنّه قال فى رجل[2] كاتب على نفسه وماله وله أمة وقد شرط عليه أن لا يتزوّج فأعتق الأمة وتزوّجها

---

١. محل النّجم: يوم النّجم أى أجله. ٢. مملوك ـ فقيه.

قال: لا يصلح له أن يحدث فى ماله إلّا أكلة[١] من الطّعام ونكاحه فاسد مردود قيل: فإنّ سيّده علم بنكاحه ولم يقل شيئاً؟ قال: إذا صمت حين يعلم ذلك فقد أقرّ[٢] قيل: فإنّ[٣] المكاتب عتق أفترى أن يجدّد النّكاح[٤] أو يمضى على النّكاح الأوّل؟ قال: يمضى على نكاحه. **المقنع** ١٥٩: إن كاتب رجل عبداً على نفسه (وذكر نحوه).

(٢) **المقنع** ١٥٩: المكاتب يجوز عليه جميع ما شرطت عليه ولو أنّ رجلاً كاتب مملوكاً واشترط عليه أن لا يبرح[٥] إلّا بإذنه حتّى يؤدّى مكاتبته لما جاز له أن يبرح إلّا بإذنه.

(٣) **الدّعائم** ٣١٢/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن المكاتب يشترط عليه أن لا يتزوّج إلّا بإذن الّذى كاتبه حتّىٰ يؤدّى مكاتبته قال: يلزمه ذلك إذا اشترط عليه فإن نكح فنكاحه فاسد مردود إلّا أن يعتق فيمضى على نكاحه.

(٤) **كافى** ١٨٦/٦: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعلىّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ معلّق) عن **تهذيب** ٢٦٨/٨: ابن محبوب عن علىّ ابن أبى حمزة عن **أبى بصير** عن أبى جعفر ﷺ قال: المكاتب لا يجوز له عتق ولا هبة ولا نكاح ولا شهادة ولا حجّ حتّىٰ يؤدّى جميع ما عليه إذا كان مولاه (قد ـ كا) شرط عليه إن (هو ـ كا) عجز عن نجم من نجومه فهو ردّ فى الرّقّ.

(٥) **تهذيب** ٢٧٥/٨: الحسن بن محبوب عن علىّ بن رئاب عن **أبى بصير** عن أبى جعفر ﷺ قال: المكاتب لا يجوز له عتق ولا هبة ولا تزويج حتّى يؤدّى ما عليه إن كان مولاه شرط عليه إن هو عجز فهو ردّ فى الرّقّ ولٰكن يبيع ويشترى وإن وقع عليه دين فى تجارة كان على مولاه أن يقضى دينه لأنّه عبده.

(٦) **تهذيب** ٢١٤/٨: الحسن بن محبوب عن علىّ بن رئاب عن **أبى بصير** قال: سألت أبا عبدالله ﷺ قلت له: الرّجل المسلم أله أن يتزوّج المكاتبة الّتى قد أدّت نصف مكاتبتها؟ قال: فقال: إن كان سيّدها حين كاتبها شرط عليها إن هى عجزت فهى ردّ فى الرّقّ فلا يجوز نكاحها حتّى تؤدّى جميع ما عليها.

---

١. الأكلة ـ يب ـ فقيه. ٢. أقرّه ـ يب. ٣. فإنْ كان المكاتب ـ فقيه.
٤. نكاحه ـ فقيه. ٥. برح المكان: زال عنه وفارقه.

١ ٢ (٧) الدّعائم ٢/٣١٢: عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام أنّهما قالا: إذا اشترط على المكاتب أنّه إن عجز ردّ في الرّقّ فحكمه حكم المملوك في كلّ شيء خلا ما يملكه فإنّه له يؤدّي منه نجومه، فإذا أعتق كان ما بقي في يديه له، وله أن يشتري ويبيع، فإن وقع عليه دين في مكاتبته في تجارته ثمّ عجز فإنّ على مولاه أن يؤدّي عنه لأنّه عبده يؤدّي ما عليه ولا يرث ولا يورث وله ما للمملوكين وعليه ما هو عليهم، ولا يجوز له عتق ولا هبة ولا نكاح ولا حجّ إلّا بإذن مواليه حتّى يؤدّي جميع ما عليه، وإن لم يشترط عليه أنّه إن عجز ردّ في الرّقّ وكوتب على نجوم معلومة فإنّ العتق يجري فيه مع أوّل نجم يؤدّيه فيعتق منه بقدر ما أدّى ويرقّ منه بقدر ما بقي عليه (ويكون كذٰلك حاله في جميع الأسباب من المواريث والحدود والعتق والهبات والجنايات وجميع ما يتجزّأ فيه فيجوز من ذٰلك له بقدر ما عتق منه و يبطل ما سوى ذٰلك والشّرط في العجز يلزمه على ما اشترط عليه إن اشترط عليه أنّه إن عجز عن نجم واحد أو نجمين أو ثلاثة أو ما كان الشّرط ردّ في الرّقّ فهم على شروطهم[١]).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١١ ٢٥ (٨) الدّعائم ٢/٢٤٧: وعنه عليه السلام أنّه سئل عن نكاح المكاتبة فقال: انكحها إن شئت، يعني بإذن السّيّد واذنها، وإن كان العتق جرى فيها. وتقدّم في رواية حمزة (١٠) من باب (٥٠) حكم من أعتق بعض مملوكه من أبواب العتق ج ٢٤ قوله عليه السلام ولا تتزوّج (أي الجارية الّتي أُعتِقَ نصفها) حتّى تؤدّي ما عليها أو يعتق النّصف الآخر. وفي رواية الحلبي (٩) من الباب المتقدّم قوله في المكاتب يشترط عليه مولاه أن لا يتزوّج إلّا بإذن منه حتّى يؤدّي مكاتبته قال ينبغي له أن لا يتزوّج إلّا بإذن منه فإنّ له شرطه. ويأتي في رواية أبي بصير (١) من باب (١٢) حكم من أعتق نصف جاريته وكاتبها على النّصف الآخر من أبواب المكاتبة ج ٢٤ قوله فلها أن تتزوّج في تلك الحال قال عليه السلام لا حتّى تؤدّي جميع ما عليها في نصف رقبتها. وفي رواية إبراهيم (١) من باب (١) ماورد في الكتاب والسّنّة من تحريم نكاح الأُمّهات والبنات من أبواب ما يحرم بالنّسب ج ٢٥ قوله عليه السلام وأمّا الّتي (حرّم رسول الله صلى الله عليه وآله من الفروج)

---

١. ما بين القوسين يحتمل أن يكون من كلام المصنّف.

فی السّنّة فالمواقعة فی شهر رمضان نهاراً (إلی أن قال) وتزويج المكاتبة الّتی قد أدّت بعض المكاتبة.

(٨)

باب أنّ المكاتب المطلق إذا تحرّر منه شیء تحرّر من أولاده بقدره حتّی يؤدّوا مابقی، فيتحرّرون، وورثوا منه بقدر الحرّيّة

(١) كافی ١٨٦/٦: محمّد بن يحيی عن أحمد بن محمّد وعلیّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب تهذيب ٢٦٦/٨: استبصار ٣٧/٤: الحسن ابن محبوب عن عمر بن يزيد عن بريد العجلی قال: سألته عن رجل كاتب عبداً له علی ألف درهم ولم يشترط عليه حين كاتبه إن هو عجز عن مكاتبته فهو ردّ فی الرّقّ، وانّ المكاتب أدّیٰ إلی مولاه خمسمائة درهم، ثمّ مات المكاتب وترك مالاً وترك ابناً له مدركاً فقال: نصف ماترك المكاتب من شیء فإنّه لمولاه الّذی كاتبه، والنّصف الباقی لابن المكاتب، لأنّ المكاتب مات ونصفه حرّ ونصفه عبدللذّی كاتبه، فابن المكاتب كهيئة أبيه نصفه حرّ ونصفه عبد (للذّی كاتب أباه ـ يب ـ صا)، فإن أدّیٰ إلی الّذی كاتب أباه ما بقی علی أبيه فهو حرّ لا سبيل لأحد من النّاس عليه. ٥ ٨

(٢) تهذيب ٢٧١/٨: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم بن حميد عن فقيه ٧٧/٣: محمّد بن قيس عن أبی جعفر ؑ قال: قضی أمير المؤمنين ؑ[١] فی مكاتبة توفّيت وقد قضت عامّة الّذی عليها وقد ولدت[٢] ولداً فی مكاتبتها (قال ـ يب) فقضی فی ولدها أن يعتق منه مثل الّذی أعتق منها ويرقّ منه ما[٣] رقّ منها. المقنع ١٥٨: إذا توفّيت مكاتبة وقد قضت عامّة الّذی عليها (وذكر نحوه). ٦ ٩

(٣) الدّعائم ٣١٣/٢: فقد روينا عن جعفر بن محمّد ؑ، أنّه قال: فی المكاتب يموت وقد أدّی بعض نجومه وله ابن من جاريته قال: ان كان قد اشترط عليه أنّه إن عجز فهو ٧ ٥٠

---

١. قضی علیّ ـ فقيه. ٢. فولدت ـ فقيه. ٣. مثل الّذی رقّ ـ فقيه.

مملوك رجع إليه مملوكاً ابنه والجارية، وإن لم يكن اشترط عليه ذٰلك أدّى ابنه ما بقى من كتابته وكان حرّاً وورث ما بقى وما ولدت المكاتبة فى مكاتبتها من ولد فهو بمنزلتها يعتقون بعتقها ويرقّون برقّها ولا يجوز للسيّد بيع من كاتبه إذاكان ماضياً فى أداء ما يجب عليه على أن يبطل كتابته فإن باعه ممّن يكون مكاتباً عنده بحاله كما بيعت بريرة فذٰلك جائز ويكون عند المشترى بحاله كما كان عند البايع إذا أدّىٰ ما عليه عتق.

۱۱ ۲٥ (٤) **الغارات** ٢٣٠/١: عن الحارث بن كعب عن أبيه قال: بعث علىّ ﷺ محمّد ابن أبى بكر أميراً على مصر (إلى أن قال) وكتب إلى علىّ ﷺ يسأله عن مكاتب مات وترك مالاً وولداً فكتب إليه علىّ ﷺ (إلى أن قال) وأمره فى المكاتب: إن كان ترك وفاء لمكاتبته فهو غريم[1] بيد مواليه يستوفون مابقى من مكاتبته وما بقى فلولده.

۱۱ ۳٥ (٥) **تهذيب** ٢٧٣/٨: **استبصار** ٣٨/٤: البزوفرى عن جعفر بن محمّد بن مالك عن محمّد بن الحسين ابن أبى الخطّاب عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيّة قال: سئل أبو عبدالله ﷺ عن مكاتب مات ولم يؤدّ من مكاتبته وترك مالاً وولداً من يرثه؟ قال: إن كان سيّده حين كاتبه اشترط عليه أنّه إن عجز عن (أداء ـ صا) نجومه فهو ردّ (فى الرّقّ ـ يب) وكان قد عجز عن أداء نجومه فإنّ ماترك[2] من شىء فهو لسيّده وابنه ردّ فى الرّق، وإن كان ولده بعده أو كان كاتبه معه وإن كان لم يشترط ذٰلك عليه فإنّ ابنه حرّ ويؤدّى عن أبيه ما بقى ممّا ترك أبوه وليس لابنه شىء حتّىٰ يؤدّى ما عليه وإن لم يترك أبوه شيئاً فلا شىء على ابنه. (قال محمّد بن الحسن ﷺ فى التهذيب: قوله ﷺ: وإن لم يترك أبوه شيئاً فلا شىء على ابنه. محمول على أنّه ليس عليه أكثر ممّا بقى على أبيه).

۱۲ ۳٥۹ (٦) **تهذيب** ٢٧٢/٨: **استبصار** ٣٧/٤: الحسين بن سعيد عن فقيه ٧٧/٣: ابن أبى عمير عن (عبدالله ـ فقيه) **ابن سنان** عن أبى عبدالله ﷺ فى مكاتب يموت وقد أدّى بعض مكاتبته وله ابن من جاريته[3] قال إن (كان ـ فقيه) اشترط عليه ان عجز فهو مملوك رجع ابنه مملوكاً والجارية وإن لم يكن اشترط عليه أدّى ابنه مابقى من مكاتبته وورث مابقى.

---

١. الغريم: المديون ـ الدّائن ـ الخصم.

٢. ماتركه ـ صا.

٣. جارية ـ يب.

(٧) **تهذيب** ٢٧٢/٨ : **استبصار** ٣٨/٤ : الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير وفضالة عن جميل بن درّاج قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن مكاتب يؤدّى بعض مكاتبته ثمّ يموت ويترك ابناً له من جارية له فقال: إن كان اشترط عليه أنّه إن عجز فهو رقّ رجع ابنه مملوكاً والجارية، وإن لم يشترط عليه صار ابنه حرّاً ويردّ على المولى بقيّة المكاتبة وورثه ابنه ما بقى.

(٨) **تهذيب** ٢٧١/٨ : الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج عن أبى عبدالله ﷺ فى مكاتب يموت وقد أدّى بعض مكاتبته وله ابن من جارية وترك مالاً قال: يؤدّى ابنه بقيّة مكاتبته ويعتق ويرث ما بقى. **المقنع** ١٥٩ : وإن مات مكاتب وقد أدّىٰ وذكر نحوه.

(٩) **تهذيب** ٢٧٢/٨ : **استبصار** ٣٨/٤ : الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن **فقيه** ٧٧/٣ : جميل (ابن درّاج ـ فقيه) عن مهزم قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن المكاتب يموت وله ولد فقال: إن كان اشترط عليه فولده مماليك، وإن لم يكن اشترط عليه سعى ولده فى مكاتبة أبيهم وعتقوا إذا أدّوا.

(١٠) **الدّعائم** ٢٤٧/٢ : عن علىّ ﷺ (فى حديث) وقال ﷺ: واعلم أنّ ما ولدت من ولد فى مكاتبتها فإنّما يعتق منه ما عتق منها، ويرقّ منه ما رقّ منها. **ويأتى** فى باب (١٥) حكم ميراث المكاتب من أبواب الميراث ج ٢٩ ما يدلّ على ذلك.

(٩)

باب انّ المكاتبة يحرم على مولاها وطئها فإن فعل لزمه المهر والحدّ فإن حملت لم تبطل الكتابة ولو عجزت فهى امّ ولد

(١) **تهذيب** ٢٦٨/٨ : **استبصار** ٣٦/٤ : محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١٨٦/٦ : علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن الحسين بن خالد عن الصّادق ﷺ قال: سئل عن رجل كاتب أمة (له ـ كا): فقالت الأمة: ما أدّيت من مكاتبتى فأنا به حرّة على حساب ذلك؟ فقال لها: نعم. فأدّت بعض مكاتبتها وجامعها مولاها بعد ذلك فقال: إن كان استكرهها على

ذٰلك ضرب من الحدّ بقدر ما أدّت من مكاتبتها ودرء[1] عنه (من ـ كا ـ يب) الحدّ بقدر ما بقى له من مكاتبتها، وإن كانت تابعته فهى شريكته[2] فى الحدّ تضرب[3] مثل ما يضرب.

(٢) الدّعائم ٣١٤/٢: عن علىّ ﷺ أنّه قال لا يطأ الرّجل مكاتبته إذا كاتبها.

(٣) تهذيب ٢٧٧/٨: قال علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ فى رجل وقع على مكاتبته فنال من مكاتبته فوطئها قال: عليه مهر مثلها، فإن ولدت منه فهى على مكاتبتها، وإن عجزت فردّت فى الرّقّ فهى من امّهات الأولاد قال: وسألته عن اليهودى والنّصرانى والمجوسى هل يصلح أن يسكنوا فى دار الهجرة؟ قال: امّا أن يلبثوا فيها فلا يصلح وقال: إن نزلوا نهاراً ويخرجوا منها باللّيل فلا بأس.

(٤) تهذيب ٢٦٩/٨: محمّد بن يعقوب عن كافى ١٨٨/٦: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبدالله ﷺ أنّ أمير المؤمنين ﷺ قال فى مكاتبة يطأها مولاها فتحمل قال: يردّ عليها مهر مثلها وتسعى فى قيمتها، فإن عجزت فهى من أمّهات الأولاد.
فقيه ٩٣/٣: روى السّكونىّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال: قال علىّ بن الحسين ﷺ (وذكر مثله الا أنّ فيه فتحبل). ويأتى فى رواية الحلبى (١٣) من باب (٢٠) حكم من زنا بجارية يملك بعضها من أبواب حدّ الزّنا ج ٣٠ قوله الرّجل وقع على مكاتبته قال ﷺ إن كان أدّت الرّبع جلد وإن كان محصناً رجم وإن لم تكن أدّت شيئاً فليس عليه شيء.

(١٠)

باب أنّه يستحبّ للسّيّد وضع شيء من مال المكاتبة الأصلىّ الّذى أضمره لا ممّا زاده لأجل الوضع ويستحبّ وضع السّدس

قال الله تعالى فى سورة النّور (٢٤): ٣٣: ﴿وَٱلَّذِينَ يَبۡتَغُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِمَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَكَاتِبُوهُمۡ إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرٗاۖ وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡۚ﴾.

(١) كافى ١٨٦/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن صفوان بن يحيى عن

---

١. وأدرئ ـ يب ـ ويدرء ـ صا. الدرء: الدّفع.
٢. كانت شريكته ـ يب. كانت شريكة ـ صا.
٣. ضربت ـ صا ـ يب.

العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم تهذيب ٢٧١/٨: الحسين بن سعيد عن صفوان عن العلا وحمّاد عن حريز جميعاً عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليه السلام قال: سألته عن قول الله عزّوجلّ ﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمْ﴾ قال: الّذى أضمرت أن تكاتبه عليه لا تقول اكاتبه بخمسة آلاف وأترك له ألفاً ولكن انظر إلى الّذى أضمرت عليه فأعطه (منه ـ يب ـ المقنع) (كا ـ وعن قوله عزّوجلّ: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ قال: الخير إن علمت انّ عنده مالاً). المقنع ١٥٨: سئل أبو عبدالله عليه السلام (وذكر مثله إلى قوله فأعطه منه).

(٢) الدّعائم ٣١١/٢: قال أبو جعفر عليه السلام: لا تقل أكاتبك بخمسة آلاف فأترك لك ألفاً ولكن انظر الّذى أضمرت عليه وعقدت فأعطه منه وقال جعفر بن محمّد عليه السلام: لا يزيد عليه ثمّ يضع الزّيادة ولكن يضع عنه من مكاتبته عليه.

(٣) فقيه ٧٨/٣: روى عن القاسم بن سليمان[1] قال وسألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّوجلّ: ﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمْ﴾ قال: سمعت أبى عليه السلام يقول: لا يكاتبه على الّذى أراد أن يكاتبه ثمّ يزيد عليه ثمّ يضع عنه ولكنّه يضع عنه ممّا نوى أن يكاتبه عليه.

(٤) تفسير القمىّ ١٠٢/٢: أمّا قوله: ﴿وَٱلَّذِينَ يَبْتَغُونَ ٱلْكِتَـٰبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمْ﴾ فإنّ العبيد والإماء كانوا يقولون لأصحابهم كاتبونا ومعنى ذلك انّهم يشترون انفسهم من أصحابهم على أنّهم يؤدّون ثمنهم فى نجمين أو ثلاثة أنجم فيمنعون عليهم فقال: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ ومعنى قوله ﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمْ﴾ قال: إذا كاتبتم تجعل لهم من ذلك شيئاً.

(٥) الدّعائم ٣١١/٢: عن علىّ عليه السلام أنّه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله فى قول الله عزّوجلّ: ﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمْ﴾، قال: ربع الكتابة.

(٦) الدّعائم ٣١١/٢: قال علىّ عليه السلام: يترك للمكاتب ربع الكتابة.

---

١. قاسم بن يزيد ـ ئل.

(٧) **الجعفريّات** ١٧٨: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ أنّ رجلاً سأله (إلى أن قال) قال: وقوله تعالى ﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِىٓ ءَاتَىٰكُمْ﴾ ـ أي ـ يحطّ عنه عند الكتابة الرّبع.

وتقدّم في رواية العلاء (٢) من باب (١) استحباب مكاتبة المملوك قوله ﷺ تضع عنه من نجومه الّتي لم تكن تريد أن تنقصه منها ولا تزيده فوق ما في نفسك فقلت كم قال وضع أبو جعفر ﷺ لمملوك له ألفاً من ستّة آلاف. **ويأتي** في رواية عليّ بن جعفر (١) من باب (١٣) جواز وضع بعض مال المكاتبة لتعجيلها قوله فقال (المكاتب) بعد ما كاتبه هب لي بعضاً وأعجّل لك ما كان مكاتبتي أيحلّ ذلك قال إذا كان هبة فلا بأس.

(١١)

باب انّ من كان له أب مملوك وكانت لأبيه امرأة مكاتبة فأعانها في مكاتبتها بشرط أن لايكون لها على أبيه خيار إذا ملكت نفسها، لزم الشّرط

١١ (١) **كافي** ١٨٨/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٢٦٩/٨: (الحسن ـ
٢٥ يب) ابن محبوب عن مالك بن عطيّة عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل كان له أب مملوك وكانت لأبيه امرأة مكاتبة قد أدّت بعض ما عليها فقال لها ابن العبد: هل لك أن أعينك في مكاتبتك حتّى تؤدّي ما عليك بشرط أن لا يكون لك الخيار على أبي إذا أنت ملكت نفسك؟ قالت: نعم. فأعطاها في مكاتبتها على أن لا يكون لها الخيار (عليه ـ كا) بعد ما ملك؟[١] قال: لا يكون لها الخيار، المسلمون عند شروطهم. **وتقدّم** في أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يدلّ على لزوم الشّرط. **ولاحظ** باب (٦) أنّ المكاتب إذا أدّىٰ شيئاً أعتق بقدر ما أدّى من أبواب المكاتبة ج ٢٤ فإنّ فيه ما يدلّ على لزوم رعاية ما شرط على المكاتب.

---

١. بعد ذلك ـ يب ـ ملكت ـ ظ.

(١٢)

باب حكم من أعتق نصف جاريته وكاتبها على النّصف الآخر وحكم من أعتق نصفها ولم‌يكاتبها

(١) **كافي ١٨٨/٦**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب ٢٦٩/٨**: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن مالك (ابن عطيّة ـ كا) عن **أبي بصير**، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل أعتق نصف جاريته ثمّ انّه كاتبها على النّصف الآخر بعد ذلك قال: فقال: فليشترط عليها أنّها إن عجزت عن نجومها فإنّها تردّ في الرّقّ في نصف رقبتها قال: فإن شاء كان له في الخدمة يوم ولها يوم (و ـ كا) إن لم يكاتبها قلت: فلها أن تتزوّج في تلك الحال؟ قال: لا حتّىٰ تؤدّي جميع ما عليها في[1] نصف رقبتها.

(١٣)

باب جواز وضع بعض مال المكاتبة لتعجيلها قبل الأجل بلفظ الهبة لا بلفظ الحطّ

(١) **تهذيب ٢٧٦/٨**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن العمركي **كافي ١٨٨/٦**: محمّد بن يحيى عن العمركي (بن عليّ ـ كا) عن **عليّ بن جعفر** عن أخيه أبي الحسن[2] عليه السلام قال: سألته عن رجل كاتب مملوكه فقال[3] بعد ما كاتبه: هب لي بعضاً[4] وأعجّل لك ما كان[5] مكاتبتي أيحلّ ذلك؟ قال: إذا كان هبة فلا بأس، وإن قال: حطّ[6] عنّي وأعجّل لك فلا يصلح. **فقيه ٧٤/٣**: سأل **عليّ بن جعفر** أخاه موسى بن جعفر عليه السلام عن رجل (وذكر مثله) وأسقط قوله (ما كان). **قرب الإسناد: ٢٨٧**: عبدالله بن الحسن عن جدّه **عليّ بن جعفر** عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام (مثله). **البحار ٢٦٣/١٠**: ما وصل إلينا من أخبار **عليّ بن جعفر** عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام (نحوه).

---

١. من ـ يب.
٢. موسى بن جعفر ـ يب.
٣. وقد قال ـ يب.
٤. بعض مكاتبتي ـ فقيه.
٥. مكان ـ يب.
٦. وإذا قال تحطّه ـ فقيه ـ تحطّ ـ قرب الإسناد.

(١٤)

باب حكم ولاء المكاتب وولده
وانّ من شرط ميراث المكاتب لم يصح

(١) **تهذيب ٨/٢٧٠**: الحسين بن سعيد عن يوسف ابن عقيل عن محمّد بن قيس عن أبى جعفر ﷺ قال: إن اشترط المملوك المكاتب على مولاه انّه لا ولاء لأحد عليه إذا قضى المال فأقرّ بذٰلك الّذى كاتبه فإنّه لا ولاء لأحد عليه، وإن اشترط السّيّد ولاء المكاتب فأقرّ الّذى كوتب فله ولاؤه.

(٢) **فقيه ٣/٧٧**: روى محمّد بن قيس عن أبى جعفر ﷺ قال: إن اشترط المملوك المكاتب على مولاه أنّه لا ولاء[١] لأحد عليه أو اشترط السّيّد ولاء المكاتب فأقرّ المكاتب الّذى كوتب فله ولاؤه، قال: وقضى أمير المؤمنين عليه الصّلاة والسّلام فى مكاتب اشترط عليه ولاؤه إذا أعتق فنكح وليدة لرجل آخر فولدت له ولداً فحرّر ولده ثمّ توفّى المكاتب فورثه ولده فاختلفوا فى ولده من يرثه فألحق ولده بموالى أبيه. **وتقدّم** فى أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يناسب ذٰلك. **ويأتى** فى أحاديث باب (١٦) انّ من شرط على المكاتب ميراثه بطل الشّرط من أبواب الميراث ج ٢٩. وباب (٦١) أنّ ميراث المكاتب إذا أدّى ما عليه ولا قرابة له للإمام ما يدلّ على ذٰلك.

(١٥)

باب انّ المكاتب إذا أدّى بعض مال المكاتبة
هل له أن يؤدّى ما بقى ضربة واحدة فيعتق أم لا

(١) **تهذيب ٨/٢٧١**: الحسين بن سعيد عن **فقيه ٣/٧٦**: علىّ بن النّعمان عن أبى الصّبّاح عن أبى عبدالله ﷺ فى المكاتب يؤدّى نصف مكاتبته ويبقى عليه النّصف ثمّ يدعو مواليه إلى بقيّة مكاتبته فيقول (لهم ـ فقيه) خذوا ما بقى ضربة واحدة قال: يأخذون ما بقى

---

١. الولاء: ميراث يستحقّه المرء بسبب عتق شخص فى ملكه أو بسبب عقد الموالاة.

ثمّ يعتق، وقال في المكاتب يؤدّي بعض مكاتبته ثمّ يموت ويترك ابناً ويترك مالاً أكثر ممّا عليه من مكاتبته قال يوفّي مواليه ما بقي من مكاتبته وما بقي فلولده. تهذيب ٢٧١/٨: و عنه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ مثل هاتين المسئلتين استبصار ٣٩/٤: بهذا الإسناد عن أبي عبدالله ﷺ في المكاتب يودّي بعض مكاتبته (وذكر مثله) ثمّ قال عنه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبي عن أبي عبدالله ﷺ مثل ذلك.

(٢) **تهذيب ٢٧٣/٨: استبصار ٣٦/٤:** أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ قال: في مكاتب ينقد نصف مكاتبته ويبقى عليه النّصف فيدعو مواليه فيقول: خذوا ما بقي ضربة واحدة قال: يأخذون ما بقي ويعتق.

(٣) **تهذيب ٢٧٣/٨: استبصار ٣٥/٤:** محمّد بن أحمد بن يحيى عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه ﷺ أنّ مكاتباً أتى عليّاً ﷺ وقال إنّ سيّدي كاتبني وشرط عليّ نجوماً في كلّ سنة فجئته بالمال كلّه ضربة فسألته أن يأخذه كلّه ضربة ويجيز عتقي فأبىٰ عليّ فدعاه عليّ ﷺ فقال: صدق فقال له: مالك لا تأخذ المال وتمضي عتقه قال ما آخذ إلّا النّجوم الّتي شرطت وأتعرّض من ذلك إلىٰ ميراثه فقال (له ـ صا) عليّ ﷺ: أنت أحقّ بشرطك.

(٤) **الدّعائم ٣١٣/٢:** عن عليّ وجعفر ﷺ أنّهما قالا: في المكاتب يعجّل ما عليه من النّجوم[١] فيأبى الّذي كاتبه إن يأخذ منه إلّا ما اشترط عليه عند محلّ كلّ نجم فإن كان شرط عليه أنّه إن عجز ردّ في الرّقّ لم يجبر المولى على أن يتعجّل الكتابة لأنّه لعلّه قد يعجز فيرجع إليه فإن كان لم يشترط عليه ذلك وحلّ عليه نجم فدفعه إليه مع باقي كتابته لم يكن له أن يمتنع من ذلك لأنّ العتق قد جرى فيه ولا يعود في الرّقّ أبداً وإنّما عليه أن يسعى في باقي كتابته.

---

١. النّجم: الوقت الّذي يحلّ فيه أداء الدّين: ما يؤدّي من الدّين في وقت معيّن يقال جعلت مالي عليه نجوماً منجّمة يؤدّي كلّ نجم منها في وقت كذا ـ المنجد.

(١٦)

باب جواز مكاتبة المملوك على ما يزيد عن قيمته أو ينقص أو يساوي

(١) **تهذيب** ٢٧٢/٨: الحسين بن سعيد عن فضالة عن **أبان** عمّن أخبره عن **فقيه** ٧٦/٣: أبى عبدالله عليه السلام في رجل ملك مملوكاً له (مال ـ يب) فسأل صاحبه المكاتبة أله أن لا يكاتبه إلّا على الغلاء؟ قال: نعم.

(٢) **الدّعائم** ٣١٠/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه سئل عن مملوك سئل الكتابة هل لمولاه أن لا يكاتب إلّا على الغلاء؟ قال: ذٰلك إليه ولا توقيت في الكتابة عليه.

(٣) **العوالي** ٣١١/١: روى **ابن مسعود** عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: إذا أدّىٰ المكاتب قدر قيمته عتق، وكان ما بقى عليه من مال الكتابة ديناً في ذمّته. وتقدّم في أحاديث باب (١) استحباب مكاتبة المملوك من أبواب المكاتبة ج ٢٤ وباب (٥) أنه لا بأس للرّجل أن يكاتب مملوكه على رقيق موصوفين، ما يمكن أن يستدلّ بإطلاقه وعمومه علىٰ ذٰلك.

(١٧)

باب حكم المكاتب إذا كان بين شريكين فيعتق أحدهما نصيبه

(١) **تهذيب** ٢٧٥/٨: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن **فقيه** ٧٤/٣: **عمّار** بن موسى (السّاباطى ـ فقيه) عن أبى عبدالله عليه السلام (في ـ يب) مكاتبة بين شريكين فيعتق أحدهما نصيبه كيف تصنع الخادم قال: تخدم الثّاني يوماً وتخدم نفسها يوماً قلت فإن ماتت وتركت مالاً قال المال بينهما نصفان بين الّذي أعتق وبين الّذي أمسك. **المقنع** ١٦٠: قال أبو عبدالله في مملوكة بين شريكين أعتق أحدهما نصيبه ولم يعتق الثّاني (وذكر نحوه).

(۱۸)

باب أنّ المكاتب المبعّض ان أوصى أو أوصى له جاز له من الوصيّة بقدر الحرّيّة وكذا كلّ مبعّض يرث ويورث بقدر ما أعتق منه

(۱) تهذيب ۲۷۵/۸: البزوفرى عن أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمّد عن عبدالرّحمٰن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبى جعفر ﷺ قال: قضى أمير المؤمنين ﷺ فى مكاتب تحته حرّة فأوصت له عند موتها بوصيّة فقال أهل المرأة: لا تجوز وصيّتها له لأنّه مكاتب لم يعتق ولا يرث، فقضى أنّه يرث بحساب ما أعتق منه، ويجوز له من الوصيّة بحساب ما أعتق منه. وقضى في مكاتب قضى ربع ما عليه فأوصى له بوصيّة فأجاز له ربع الوصيّة، وقضى فى رجل حرّ أوصى لمكاتبته وقد قضت سدس ماكان عليها فأجاز بحساب ما أعتق منها وقضى فى وصيّة مكاتب قد قضى بعض ما كوتب عليه أن يجاز من وصيّته بحساب ما أعتق منه.

(۲) الدّعائم ۳۶۲/۲: عن علىّ ﷺ أنّه سئل عن وصيّة المكاتب والوصيّة له فقال: يجوز منها بقدر ما عتق منه.

وتقدّم فى رواية أبان (٤) من باب (٤٨) انّ المكاتب إن أوصى صحّت وصيّته بقدرما أعتق منه من أبواب الوصايا ج ٢٤ قوله ﷺ يجوز بحساب ما أعتق منه. ويأتى في رواية ابن سنان (١) من الباب التّالى ما يناسب ذلك. وفى باب (١٤) انّ المكاتب يرث ويورث بحساب ما أعتق منه من أبواب الميراث، ج ٢٩ وباب (١٥) حكم ميراث المكاتب ما يدلّ على ذلك. وفي رواية الحارث (٢) من باب (٣٢) حدّ المسلم إذا فجر بالنّصرانية من أبواب حدّ الزّنا ج ٣٠ قوله ﷺ إن كان ترك وفاءاً لمكاتبته فهو غريم بيد (يبدأ ـ خ) مواليه يستوفون ما بقى من مكاتبته وما بقى فلولده.

(۱۹)

باب أنّ من أعتق عند موته ثلث خادمه لايجب على أهله أن يكاتبوه بل لها من نفسها ثلثها وللوارث ثلثاها

(۱) فقيه ۷۲/۳: سأل أباعبدالله ﷺ عبدالله بن سنان عن امرأة أعتقت ثلث خادمها عند

موتها أعلى أهلها إن يكاتبوها إن شاؤا وإن أبوا قال لا ولكن لها من نفسها ثلثها وللوارث ثلثاها يستخدمها بحساب الّذي له منها ويكون لها من نفسها بحساب ما أعتق منها. المقنع ١٥٨: سئل أبو عبدالله عليه السلام عن امرأة (وذكر نحوه).

(٢٠)

باب جواز إعطاء المكاتب من مال الصّدقة والزّكاة ليؤدّي مكاتبته

قال الله تبارك وتعالى في سورة التّوبة (٩): ٦٠: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱلْعَٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

١٢٣٢ ٢٥٩٨٥ (١) تهذيب ٢٧٥/٨: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي إسحاق عن بعض أصحابنا عن الصّادق عليه السلام قال: سئل عن مكاتب عجز عن مكاتبته وقد أدّى بعضها قال: يؤدّىٰ عنه من مال الصّدقة إنّ الله تعالى يقول: في كتابه ﴿وَفِى ٱلرِّقَابِ﴾. فقيه ٧٤/٣: سئل الصّادق عليه السلام عن مكاتب (وذكر مثله). تفسير العيّاشيّ ٩٣/٢: عن أبي إسحاق عن بعض أصحابنا عن الصّادق عليه السلام (مثله).

١٢٣٣ ٢٥٩٨٦ (٢) العوالي ٤٣٤/٣: روى سهل بن حنيف أنّ النّبيّ صلى الله عليه وآله قال: من أعان غارماً أو غازياً[1] أو مكاتباً في كتابته أظلّه الله يوم لا ظلّ إلّا ظلّه.

١٢٣٤ ٢٥٩٨٧ (٣) مستدرك ٢٢/١٦: القطب الرّاونديّ في قصص الأنبياء بإسناده عن الصّدوق عن أبي عبدالله بن حامد[2] عن محمّد بن يعقوب عن أحمد بن عبدالجبّار عن يونس عن ابن إسحاق عن عاصم بن عمرو بن قتادة عن محمود بن أسد عن ابن عبّاس عن سلمان الفارسيّ ـ في حديث طويل في سبب إسلامه إلى أن قال فلمّا فرغت ـ أي من ذكر قصّته ـ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كاتب يا سلمان، فكاتبت صاحبي على ثلاثمائة نخلة أحييها له وأربعين

---

١. الغازي: المجاهد في سبيل الله ـ اللّسان.

٢. عن عبدالله بن حامد ـ ظ.

أوقيّة فأعانني أصحاب رسول الله ثلاثين وديّاً[١] وعشرين وديّة كلّ رجل على قدر ما عنده فقال رسول الله ﷺ: انّي أضعها بيدي فحفرت لها حيث توضع، ثمّ جئت رسول الله ﷺ، فقلت: قد فرغت منها، فخرج معي حتّى جاءها، فكنّا نحمل إليه الوديّ فيضعه بيده فيستولي[٢] عليها فوالّذي بعثه بالحقّ نبيّاً ما مات منها وديّة واحدة وبقيت عليّ الدّراهم، فأتاه رجل من بعض المغازي بمثل البيضة من الذّهب، فقال رسول الله ﷺ: أين الفارسي المكاتب المسلم؟ فدعيت له، فقال: خذ هذه يا سلمان، فأدّها ممّا عليك، فقلت: يا رسول الله، أين تقع هذه ممّا عليّ؟ فقال: إنّ الله عزّوجلّ سيوفيّ بها عنك، فوالّذي نفس سلمان بيده لوزنت لهم منها أربعين أوقيّة فأدّيتها إليهم، وعتق سلمان. الخبر.

١٢٣٥ ٢٥٩٨٨ (٤) مستدرك ٢٣/١٦: القطب الرّاوندي في الخرائج وروى أنّه لمّا وافى رسول الله ﷺ مهاجراً نزل بقبا قال: لا أدخل المدينة حتّى يلحق بي عليّ ﷺ وكان سلمان كثير السّؤال عن رسول الله ﷺ وكان قد اشتراه بعض اليهود، وكان يخدم نخلاً لصاحبه إلى أن قال ثم قال: انّي عبد ليهوديّ فما تأمرني؟ فقال ﷺ: اذهب فكاتبه على شيء فادفعه[٣] إليه، فصار سلمان إلى اليهوديّ فقال إنّي أسلمت لهذا النّبيّ على دينه ولا تنتفع بي، فكاتبني على شيء أدفعه إليك وأملك نفسي، فقال اليهوديّ: أكاتبك على أن تغرس لي خمسمائة نخلة وتخدمها حتّى تحمل، ثمّ تسلّمها إليّ وعلى أربعين أوقيّة ذهباً جيّداً، فانصرف إلى رسول الله ﷺ فأخبره بذلك فقال رسول الله ﷺ: اذهب فكاتبه على ذلك وقدّر اليهودي أنّ هذا لايكون إلّا بعد سنين، وانصرف سلمان بالكتاب إلى رسول الله ﷺ فقال ﷺ: إذهب فأتني بخمسمائة نواة، وفي رواية الحشوية بخمسمائة فسيلة[٤] فجاء سلمان بخمسمائة نواة فقال: سلّمها إليّ عليّ ﷺ. ثمّ قال لسلمان: اذهب بنا إلى الأرض الّتي طلب النّخل فيها، فذهبوا إليها فكان رسول الله ﷺ يثقب الأرض بأصبعه (ثمّ ـ خ) يقول لعليّ ﷺ ضع في الثقب[٥] نواة ثمّ

---

١. الوديّ بتشديد الياء: صغار الفسيل، الواحدة وديّة.
٢. فيستوي ـ خ.
٣. تدفعه ـ خ.
٤. الفسيلة: الصّغير من النّخل والجمع الفسائل.
٥. الثقب ـ خ.

يردّ التراب عليها ويفتح رسول اللهﷺ أصابعه فينفجر الماء من بينها فيستقى ذٰلك الموضع ثمّ يصير إلى موضع ثان فيفعل به كذٰلك فإذا فرغ من الثّانية تكون الأُولىٰ قد نبتت ثمّ يصير إلى موضع الثّالثة، فإذا فرغ منها تكون الأُولىٰ قد حملت، ثمّ يصير إلى موضع الرّابعة وقد نبتت الثّالثة وحملت الثّانية، وهٰكذا حتّىٰ فرغ من غرس الخمسمائة وقد حملت كلّها فنظر اليهوديّ فقال: صدق قريش أنّ محمّداًﷺ ساحر، وقال قد قبضت منك النّخل فأين الذّهب؟ فتناول رسول اللهﷺ حجراً بين يديه فصار ذهباً أجود ما يكون فقال اليهوديّ: ما رأيت ذهباً قطّ مثله! وقدّره مثل تقدير عشرة أواقي، فوضعه في الكفّة فرجّح، فزاد عشراً فرجّح، حتّى صار أربعين أوقيّة لا تزيد ولا تنقص الخبر.

(٥) مستدرك ٢٥/١٦: القطب الرّاونديّ في الخرائج وروى أنّ سلمان أتاه ـ يعني ١٢٣
٢٥٩٧
رسول اللهﷺ ـ فأخبره أنّه قد كاتب مواليه على كذا وكذا وديّة ـ وهي صغار النّخل ـ كلّها تعلق وكان العلوق أمراً غير مضمون عند العاملين على ما جرت به عادتهم لو لا ما علم من تأييد الله لنبيّهﷺ فأمر سلمان بضمان ذٰلك لهم فجمعها لهم ثمّ قام وغرسها بيده فما سقطت واحدة منها وبقيت علماً معجزاً يستشفي بثمرها وترجى بركاتها وأعطاه تبرة[١] من ذهب كبيضة الدّيك فقال اذهب بها وأوف بها أصحاب الدّيون فقال متعجّباً به مستقلّاً لها وأين تقع هٰذه منّا عليّ؟ فأدارها على لسانه ثمّ أعطاه إيّاها وقد كان كهيئتها الأُولىٰ ووزنها لا يفي بربع حقّهم فذهب بها وأوفى القوم منها حقوقهم.

(٢١)

باب حكم المكاتب في الحدود والدّيات والشّهادات والفطرة

(١) تهذيب ٢٧٦/٨: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن أبي المعزىٰ عن ١٢٣٧
٢٥٩٩٠
الحلبيّ قال: قال أبو عبداللهؑ في المكاتب يجلد الحدّ بقدر ما أعتق منه قلت أرأيت إن أعتق نصفه أتجوز شهادته في الطّلاق؟ قال: إن كان معه رجل وامرأة جازت شهادته.

---

١. التبر: ما كان من الذّهب غير مضروب أو غير مصوغ أو في تراب معدنه ـ المنجد.

(۲) تهذيب ۲۷۷/۸: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن أحمد العلويّ (عن العمركيّ ـ ئل) عن عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال: سألته عن المكاتب هل عليه فطرة (شهر ـ فقيه) رمضان أو على من كاتبه (أ ـ يب) وتجوز شهادته قال: الفطرة عليه ولا تجوز شهادته. فقيه ۱۱۷/۲: سأل عليّ بن جعفر أخاه موسى بن جعفر ﷺ عن المكاتب (وذكر مثله). قرب الإسناد ۲۸۷: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ (نحوه). البحار ۲۶۳/۱۰: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ (نحوه).

وتقدّم في كثير من أحاديث باب (۳) وجوب الصّوم والإفطار عند رؤية الهلال من أبواب فضل صوم شهر رمضان ج ۱۰، وباب (۶) أنّ الهلال يثبت بشهادة رجلين عدلين ما يدلّ بإطلاقه على قبول شهادة المكاتب إذا كان عادلاً. وفي أحاديث باب (۳) وجوب أداء الفطرة عن النّفس وعن جميع من يعول من أبواب زكوة الفطرة (ج ۹) ما يدلّ على أنّ فطرة العبد على مولاه. وفي رواية حمّاد (۱) من باب (۴) أنّ المالك يؤدّي الفطرة عن المكاتب وعبده قوله ﷺ يؤدّي الرّجل زكوة الفطرة عن مكاتبه ورقيق امرأته. وفي رواية عليّ بن جعفر (۲) قوله الفطرة عليه (أي على المكاتب) ولا تجوز شهادته. ولاحظ ساير أحاديث الباب فإنّ فيها ما يناسب ذلك.

وفي رواية الحلبيّ (۵) من باب (۶) أنّ المكاتب إذا أدّى شيئاً من مكاتبته أعتق بقدر ما أدّى من أبواب المكاتبة ج ۲۴ قوله ﷺ ويجلد (المكاتب) في الحدّ على قدر ما أعتق منه، وقوله ﷺ إن كان معه (أي المكاتب) رجل وامرأة جازت شهادته. ويأتي في أحاديث باب (۱۸) ما ورد في قبول شهادة المملوك والمكاتب وعدمه من أبواب الشهادات ج ۳۰ ما يدلّ على بعض المقصود. وفي أحاديث باب (۲۸) أنّ المكاتب إذا زنى يجلد على قدر ما أعتق منه حدّ الحرّ من أبواب حدّ الزّنى ج ۳۰ ما يدلّ على بعض المقصود. وفي رواية ابن سنان (۱) من باب (۳۹) حكم المكاتب إذا قتل أو قتل من أبواب القتل ج ۳۱ قوله ﷺ عليه (أي المكاتب) من ديته بقدر ما أعتق وعلى مولاه ما بقي من قيمة المملوك فإن عجز المكاتب فلا عاقلة له إنّما ذلك على إمام المسلمين.

(۲۲)

باب ماورد في أنّ أوّل من كاتب لقمان الحكيم

(۱) الجعفريّات ۲٤۰: بإسناده عن عليّ ﷺ أنّه قال أوّل من هشم من العرب جميعاً جدّنا هاشم وأوّل من عرقب جعفر بن أبى طالب ذوالجناحين يوم موتة وأوّل من ارتبط فرساً فى سبيل الله تبارك وتعالى المقداد بن أسود الكندى وأوّل من رمى سهماً فى سبيل الله تبارك وتعالى سعد ابن أبى وقّاص وأوّل شهيد فى الإسلام مهجع وأوّل مولود فى الإسلام عبدالله بن الزّبير وأوّل من كاتب لقمان الحكيم وكان عبداً حبشيّاً.

أبواب الإستيلاد وأحكام امّ الولد

(١)

باب أنّ أمّ الولد مملوكة مادام سيّدها حيّاً وجواز أخذ الرّجل ما وهبه لأمّ ولده وجواز بيعها في ثمن رقبتها مع إعسار مولاها

وتقدّم في أحاديث باب (٥) جواز بيع امّ الولد في ثمن رقبتها من أبواب بيع العبيد ج ٢٣ ما يدلّ على بعض المقصود فراجع. وفي رواية ابن بزيع (١٣) من باب (٧) حكم الرّجوع في الهبة والنّحل قبل القبض وبعده من أبواب الهبات ج ٢٤ قوله يأخذ من أمّ ولده شيئاً وهبه لها (إلى أن قال ﷺ) نعم إذا كانت امّ ولده. ويأتي في أحاديث الباب التّالي وما يتلوه وغيرهما ما يدلّ على صدر الباب. وفي رواية أبي بصير (١) من باب (٤) انّ امّ الولد إذا مات ولدها قبل أبيه فهي أمة قوله ﷺ إن شاءوا باعوها في الدّين الّذي يكون على مولاها من ثمنها الخ.

(٢)

باب أنّ الجارية إذا أسقطت من سيّدها بعد موته فهي أمّ ولد وتنعتق وحكم بيع أمّ الولد من الرّضاع

(١) فقيه ٢٨٧/٣: روى العلا عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله ﷺ في حديث وقال ٠
٣
في جارية لرجل وكان يأتيها فأسقطت سقطاً منه بعد ثلاثة أشهر قال: هي امّ ولد.

(٢) قرب الإسناد ١٥٨: السّندي بن محمّد البزّاز قال حدّثني أبوالبختري عن جعفر بن ١
٤
محمّد عن أبيه قال: إذا أسقطت الجارية عن سيّدها فقد عتقت. ويأتي في أحاديث باب (١٦)

انّ الأمة إذا أرضعت ولد سيّدها صارت أمّ ولد من أبواب ما يحرم بالنّسب والرّضاع ج ٢٥ ما يدلّ على ذيل الباب.

(٣)

باب أنّ من تزوّج أمة فأولدها ثمّ اشتراها لم تكن أمّ ولد ولم يحرم بيعها حتّى تحمل منه بعد تملّكها

(١) **تهذيب** ٤٨٢/٧: الحسن بن محبوب عن محمّد بن مارد عن أبي عبدالله عليه السلام في الرّجل يتزوّج الأمة فتلد منه أولاداً ثمّ يشتريها فتمكث عنده ما شاءالله لم تلد منه شيئاً بعد ما ملكها ثمّ يبدو له في بيعها قال هي أمة إن شاء باع مالم يحدث عنده حمل بعد ذلك، وإن شاء أعتق. ١ ٢

(٤)

باب أنّ أمّ الولد إذا مات ولدها قبل أبيه فهي أمة لاتنعتق بموت سيّدها ويجوز بيعها حينئذ

(١) **تهذيب** ٢٣٨/٨: **استبصار** ١٢/٤: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ١٩٢/٦: عليّ (بن إبراهيم ـ كا، صا) عن أبيه عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا (عن أبي بصير ـ يب، صا) عن أبي عبدالله عليه السلام في رجل اشترى جارية يطأها فولدت له (ولداً ـ كا) فمات ولدها فقال: إن شاءوا باعوها في الدّين الّذي يكون على مولاها من ثمنها، وإن كان لها ولد قوّمت على ولدها من نصيبه. ١١ ٣٥

(٢) **تهذيب** ٢٣٩/٨: **استبصار** ١٣/٤: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ١٩٣/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار وغيره عن يونس في امّ ولد ليس لها ولد مات ولدها ومات عنها صاحبها ولم يعتقها، هل يحلّ لأحد تزويجها؟ قال: لا. هي أمة لا يحلّ لأحد تزويجها إلّا بعتق من الورثة، فإن كان لها ولد وليس على الميّت دين فهي للولد، وإذا ملكها الولد فقد عتقت بملك ولدها لها، وإن كانت بين شركاء فقد عتقت من نصيب ولدها وتستسعى[1] في بقيّة ثمنها. ١١ ٣٥

---

١. استسعى العبد: كلّفه من العمل ما يؤدّي عن نفسه إذا أعتق بعضه ليعتق به ما بقي.

(۳) **تهذیب ۲۰۶/۸: فقیه ۸۲/۳:** الحسن بن محبوب عن وهب بن عبد ربّه عن أبی عبدالله ﷺ فی رجل زوّج عبداً له من امّ ولد له[۱] (ولا ولد لها من السّیّد ـ یب)، ثمّ مات السّیّد قال: لا خیار لها علی العبد، هی مملوکة للورثة.

(۴) **کافی ۱۹۷/۶:** محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن صفوان بن یحیی عن أبی مخلّد السّرّاج قال: قال أبو عبدالله ﷺ «لإسماعیل حقیبة والحارث النّصری» اطلبوا إلی جاریة من هٰذا الّذی یسمّونه «کدبانوجه» تکون مع أُمّ فروة فدلّونا علی جاریة لرجل من السّرّاجین قد ولدت له ابنا ومات ولدها فأخبروه بخبرها، فأمرهم فاشتروها وکان اسمها «رسالة» فغیّر اسمها وسمّاها «سلمی» وزوّجها سالماً مولاه وهی «امّ الحسین بن سالم».

(۵) **المقنع ۱۷۸:** إذا ترک الرّجل جاریة امّ ولده ولم یکن ولده منها باقیاً فإنّها مملوکة للورثة فإن کان ولده منها باقیاً فإنّها للولد. **فقه الرّضا ﷺ ۲۹۱:** نحوه.

(۶) **فقیه ۸۲/۳:** فی روایة محمّد بن علیّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن البزنطیّ عن عبدالله بن سنان قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل یموت وله امّ ولد وله منها ولد أیصلح للرّجل أن یتزوّجها؟ فقال أخبرت أنّ علیاً ﷺ أوصی فی امّهات الأولاد اللّاتی کان یطوف علیهن، فمن کان منهنّ لها ولد فهی من نصیب ولدها، ومن لم یکن لها ولد فهی حرّة، وإنّما جعل من کان منهنّ لها ولد من نصیب ولدها لکیلا تنکح إلّا بإذن أهلها. **ویأتی فی** روایة أبی بصیر (۱) من الباب التّالی قوله ﷺ إن شاء أن یبیعها باعها فی الدّین الّذی یکون علی مولاها من ثمنها الخ.

(۵)

باب أنّ أمّ الولد إذا کان ولدها حیّاً وقت موت أبیه صارت من نصیب ولدها، وانعتقت علیه إن لم‌یعتقها سیّدها قبل أو لم‌یوص بعتقها أو لم‌یکن علیه دین مستوعب

(۱) **تهذیب ۲۴۰/۸:** علیّ بن الحسن عن علیّ بن أسباط عن عمّه یعقوب الأحمر عن

---

۱. زوج امّ ولد له عبداً له ـ فقیه.

أبى بصير عن أبى عبدالله ﷺ قال: إذا أعتق رجل جارية ثمّ أراد أن يتزوّجها مكانه فلا بأس ولا تعتدّ من مائه، وإن أرادت أن تتزوّج من غيره فلها مثل عدّة الحرّة، وأىّ رجل اشترى جارية فولدت منه ولداً فمات، إن شاء أن يبيعها باعها فى الدّين الّذى يكون على مولاها من ثمنها باعها وإن كان لها ولد قوّمت على ابنها من نصيبه وإن كان ابنها صغيراً انتظر به حتّى يكبر ثمّ يجبر على ثمنها، وإن مات ابنها قبل امّه بيعت فى ميراثه إن شاء الورثة.

(٢) تهذيب ـ استبصار ١٤/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن وهيب بن حفص عن أبى بصير قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل اشترى جارية فولدت منه ولداً فمات قال: إن شاء أن يبيعها باعها وإن مات مولاها وعليه دين قوّمت على ابنها فإن كان أبنها صغيراً انتظر به حتّى يكبر ثمّ يجبر على قيمتها فإن مات ابنها قبل أمّه بيعت فى ميراث الورثة إن شاء الورثة.

(٣) البحار ٢٦٧/١٠: ما وصل إلينا من أخبار علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ: قال سألته: عن الرّجل يموت وله امّ ولد وله معها ولد أيصلح للرّجل أن يتزوّجها؟ قال: أخبرك ما أوصى (به ـ ئل) علىّ ﷺ فى امّهات الأولاد قلت: نعم. قال: إنّ عليّاً ﷺ أوصى أيّما امرأة منهنّ كان لها ولد فهى من نصيب ولدها.

(٤) فقه الرّضا ﷺ ٢٩١: وإذا ترك الرّجل جارية امّ ولد ولم يكن ولده منها باقياً فإنّها مملوكة للورثة وإن كان ولدها باقياً فإنّها للولد وهم لا يملكونها وهى حرّة لأنّ الإنسان لا يملك أبويه ولا ولده، فإن كان للميّت ولد من غير هٰذه الّتى هى امّ ولده فإنّها تجعل فى نصيب ولدها إذا كانوا صغاراً فإذا أدركوا تولّوا هم عتقها فإن ماتوا قبل أن يدركوا الحقت ميراثاً للورثة. المقنع ١٧٨: نحوه. وتقدّم فى رواية يونس (١٠) من باب (١٩) أنّه يستحبّ للعبد والأمة أن يحجّا بإذن المالك من أبواب وجوب الحجّ ج ١٢ قوله انّ امّ امرأة كانت امّ ولد فماتت فأرادت المرأة أن تحجّ عنها قال ﷺ أو ليس قد عتقت بولدها (لولدها ـ خ) تحجّ عنها. وفى رواية أبى بصير (٣) من باب (٥) جواز بيع امّ الولد فى ثمن رقبتها من أبواب بيع العبيد ج ٢٣ قوله ﷺ إن كان لها ولد قوّمت على ولدها من نصيبه الخ. وفى رواية عبدالرّحمٰن (١٨) من باب (١) استحباب الوقوف والصّدقات من أبواب الوقوف ج ٢٤

قوله ﷺ ومن كان منهنّ لها ولد أو هي حبلىٰ فتمسك على ولدها وهي من حظّه. ولاحظ باب (٥) انّ الرّجل إذا ملك أحد الآباء انعتق عليه من أبواب العتق ج ٢٤ فإنّ فيها ما يناسب المقام. وفي رواية الوليد (٣) من باب (١٥) انّ عتق المكره ليس بعتق قوله ﷺ إذا هلك سيّدها صارت من نصيب ولدها. وفي رواية ابن قيس (٢) من باب (٤٧) حكم عتق الصّبيّ مملوكه إذا بلغ عشر سنين قوله ﷺ فإن كان لها ولد وترك مالاً جعلت في نصيب ولدها. ويأتي في رواية يونس (٣) من باب (١٤) حكم من أعتق أمته وتزوجها وجعل عتقها مهرها من أبواب نكاح العبيد ج ٢٦ قوله ﷺ وإن كان لها ولد وله مال أدّى عنها نصف قيمتها وعتقت.

(٦)

باب جواز جبر امّ الولد على الخدمة وعلى ارضاع الولد

(١) فقيه ٨٣/٣: روى سليمان بن داود المنقريّ عن عبد العزيز بن محمّد قال: سألت أبا ٣ / ۶
عبدالله ﷺ أو سمعته يقول لا تجبر الحرّة على رضاع الولد وتجبر امّ الولد.

(٧)

باب حكم امّ الولد إذا مات سيّدها فأعتقت ثمّ تنصّرت وتزوّجت نصرانياً وولدت

(١) تهذيب ٢١٣/٨: عليّ بن الحسن عن عبدالرّحمٰن ابن أبي نجران وسندي ابن ٤ / ٧
محمّد البزّاز عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال: قضى عليّ ﷺ في وليدة كانت نصرانيّة فأسلمت عند رجل فولدت لسيّدها غلاماً ثمّ أنّ سيّدها مات فأصابها عتاق السّريّة فنكحت رجلاً نصرانياً دارياً[1] وهو العطّار فتنصّرت ثمّ ولدت ولدين وحملت آخر فقضى فيها أن يعرض عليها الإسلام فأبت فقال أمّا ماولدت من ولد فإنّه لابنها من سيّدها الأوّل وأحبسها حتّى تضع ما في بطنها فإذا ولدت فاقتلها.

---

١. أي العطّار قالوا لأنّه نسب إلى دارين وهو موضع في البحر يؤتى منه بالطّيب من ناحية الهند ـ اللسان.

(٢) **استبصار** ٢٥٥/٤ : **تهذيب** ١٤٣/١٠ : الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال: قضى أمير المؤمنين ﷺ في وليدة كانت نصرانيّة فأسلمت وولدت لسيّدها ثمّ إنّ سيّدها مات فأوصى بها عتاقة السُّرّيّة على عهد عمر، فنكحت نصرانيّاً ديرانيّاً[١] وتنصّرت[٢]. فولدت (منه ـ يب) ولدين وحبلت بالثّالث قال: فقضى[٣] أن يعرض عليها الإسلام فعرض عليها فأبت فقال ما ولدت من ولد نصرانيّ فهم عبيد لأخيهم الّذي ولدت لسيّدها الأوّل وأنا أحبسها حتّى تضع ولدها الّذي في بطنها فإذا ولدت قتلتها. (قال الشّيخ ﷺ في يب: هذا الحكم مقصور على القضيّة الّتي فصّلها أمير المؤمنين ﷺ ولا يتعدّى إلى غيرها لأنّه لا يمتنع أن يكون هو ﷺ رأى قتلها صلاحاً لارتدادها وتزويجها ولعلّها كانت تزوّجت بمسلم ثمّ ارتدّت وتزوّجت فاستحقّت القتل لذلك ولامتناعها من الرّجوع إلى الإسلام).

(٨)

باب حكم من زوّج أمّ ولده فولدت

(١) **الدّعائم** ٣١٦/٢ : عن **جعفر** بن محمّد صلوات الله عليهما أنّه قال: إذا زوّج الرّجل أمّ ولده فولدت فولدها بمنزلتها يخدم المولى ويعتق بعتقها إذا مات سيّدها، وإن كان أبوه حرّاً فمات اشترى الولد من ميراثه منه وورّث ما بقي، وإذا زوّج الرّجل أمّ ولده فمات عنها الزّوج أو طلّقها رجعت إلى سيّدها وتعتدّ من الوفاة شهرين وخمسة أيّام ومن الطّلاق حيضتين إن كانت تحيض، فإن كانت ممّن لا تحيض فشهر ونصف ثمّ للمولى أن يطأها إن شاء بالملك بلا نكاح.

---

١. الدّير: خان النّصارى والدّيراني صاحب الدّير.
٢. فتنصّرت ـ يب.
٣. قضى ـ يب.

كتاب الإقرار وأبوابه

(١)

باب صحّة الإقرار من البالغ العاقل وانّه لا انكار بعد الإقرار وانّ المؤمن أصدق على نفسه من سبعين مؤمناً

١٢٥٧ ٢٦٠١٠ (١) **وسائل ٢٣/١٨٤**: روى جماعة من علمائنا فى كتب الإستدلال عن النّبيّ ﷺ انّه قال إقرار العقلاء على أنفسهم جائز. **العوالى ٣/٤٤٢**: عن النّبيّ ﷺ (مثله).

١٢٥٨ ٢٦٠١١ (٢) **العوالى ٣/٤٤٢**: قال النّبيّ ﷺ: لا انكار بعد إقرار.

١٢٥٩ ٢٦٠١٢ (٣) **صفات الشّيعة ٧٩**: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ؓ قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار عن بعض أصحابه عن أبي عبدالله ؑ قال المؤمن أصدق على نفسه من سبعين مؤمناً عليه. وتقدّم فى رواية سماعة (٢) من باب (١٠) حكم الزّكوٰة فى المال المأخوذ مضاربة من أبواب ما تجب فيه الزّكوٰة ج ٩ قوله ؑ إذا هم أقرّوا بأنّهم يزكّونه فليس عليه غير ذٰلك. وفى أحاديث باب (٢٤) انّ الأصل فى النّاس الحرّيّة من أبواب العتق ج ٢٤ ما يدلّ على ذٰلك.

ويأتى فى أحاديث الباب التّالى وما يتلوه، وباب (٤) ما إذا أقرّ واحد من الورثة أو اثنان غير عدلين بوارث وساير الأحاديث المربوطة بأبواب الإقرار ما يناسب ذٰلك. **وفى** رواية السّكونىّ (١) من باب (١٨) أنّ الرّجل إذا أقرّ بالولد ثمّ نفاه لم ينتف منه من أبواب أحكام الأولاد ج ٢٦ قوله ؑ إذا أقرّ الرّجل بالولد ساعة لم ينتفِ عنه أبداً. **وفى** أحاديث باب (٤٤) جملة من القضايا والأحكام المنقولة عن علىّ ؑ وغيرها من أبواب القضاء ج ٣٠.

فصل بیست و ششم: ابواب اقرار[1]

باب ۱

صحت اقرار از بالغِ عاقل و عدم تأثیر انکار پس از اقرار

۱۲۵۷ (۱) در کتاب وسائل الشیعه آمده است: «گروهی از علمای ما در کتاب‌های استدلالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کنند که فرمود: اقرار عاقلان علیه خودشان نافذ است.»

در کتاب العوالی نیز این روایت از پیامبر اکرمﷺ نقل شده است.

۱۲۵۸ (۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «انکارِ پس از اقرار، پذیرفته نیست.»

۱۲۵۹ (۳) محمد بن یحیی عطار از یکی از شیعیان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مومن علیه خود، راستگوتر از هفتاد مؤمن علیه اوست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب دهم از ابواب زکات دهندگان فرموده امام ﷺ که: «هنگامی که آنان اقرار کردند که زکات آن مال را پرداخته‌اند، پس در آن مال چیز دیگری نیست.»

در روایات باب بیست و چهارم از ابواب عتق مطالبی است که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی و باب چهارم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب احکام اولاد فرموده امام ﷺ که: «هرگاه شخصی در یک لحظه به فرزندی اعتراف کند، هرگز از وی جدا نخواهد شد.»

---

۱. کتاب عتق، تدبیر، مکاتبه و استیلاد به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشد.

وباب (١٤) ماورد في العفو عن الحدود من أبواب أحكام العامّة للحدود ج ٣٠، وباب (١٧) انّ من أقرّ على نفسه بحدّ ولم يعيّن جُلد حتّىٰ ينهى عن نفسه، وباب (١٨) حكم من أقرّ على نفسه بحدّ ثمّ جحد، وباب (١١) انّ الزّناء يثبت بالإقرار أربع مرّات من أبواب حدّ الزّناء ج ٣٠ وباب (٤٠) حكم الزّاني إذا هرب من الحفيرة، وباب (١) حدّ اللّواط وثبوته بالإقرار أربعاً من أبواب حدّ اللّواط ج ٣٠، وباب (٨) أنّ المرأة إذا وهبت جاريتها لزوجها فوقع عليها فأنكرت ثمّ أقرّت لزمها حدّ القذف من أبواب حدّ القذف ج ٣٠ وغيرها ممّا وردت في الأبواب المختلفة في القضاء والحدود والقصاص ما يدلّ على ذلك.

(٢)

باب أنّ من أقرّ لوارث أو غيره بدين أو شيء جاز إقراره إذا كان مأموناً مصدّقاً

١٢٦٠ ٢٦٠١٣ (١) **كافي ٤٢/٧**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ١٦٠/٩**: **استبصار ١١٢/٤**: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن أبي ولّاد قال: سألت أباعبدالله ﷺ عن رجل مريض أقرّ عند الموت لوارث بدين له عليه قال يجوز ذلك قلت فإن أوصى لوارث بشيء قال جائز.

١٢٦١ ٢٦٠١٤ (٢) **كافي ٤١/٧**: **تهذيب ١٥٩/٩**: **استبصار ١١١/٤**: أبوعليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن **فقيه ١٧٠/٤**: صفوان (بن يحيى ـ فقيه) عن منصور بن حازم قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أوصى لبعض ورثته أنّ له عليه ديناً فقال: إن كان الميّت مرضيّاً فأعطه الّذي أوصى له. **تهذيب ١٦٠/٩**: **استبصار ١١١/٤**: عليّ بن الحسن بن فضّال عن العبّاس بن عامر عن داود بن الحصين عن أبي أيّوب عن أبي عبدالله ﷺ مثله.

١٢٦٢ ٢٦٠١٥ (٣) **الدّعائم ٣٥٩/٢**: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن الرّجل يقرّ بالدّين في مرضه الّذي يموت منه لوارث من ورثته قال: ينظر حال المقرّ فإن كان عدلاً مأموناً من الجنف[١] جاز إقراره وإن[٢] كان على خلاف ذلك لم يجز اقراره إلّا أن يجيزه الورثة.

---

١. الحيف ـ خ. والجنف: الميل والجور ـ اللسان.

٢. ومن ـ خ.

و در روایات باب چهل و چهارم از ابواب قضاوت و باب چهاردهم، هفدهم و هجدهم از ابواب احکام عمومی حدود و باب یازدهم و چهلم از ابواب حد زنا و باب یکم از ابواب حدّ لواط و باب هشتم از ابواب حدّ قذف و روایات دیگری که در ابواب گوناگون در قضا، حدود و قصاص وجود دارد، مطالبی است که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲
حکم اقرار به بدهی قبل از فوت

۱۲۶۰ (۱) ابو ولّاد گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخص بیماری هنگام مرگ برای یکی از وارثانش به بدهی اقرار می‌کند.

امام ﷺ فرمود: آن نافذ است.

گفتم: اگر برای وارث چیزی را وصیت کند؟

امام فرمود: جایز است».

۱۲۶۱ (۲) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی وصیت می‌کند که به یکی از وارثانش مالی بدهکار است.

امام ﷺ فرمود: اگر میّت مورد قبول است، آنچه را وصیت کرده به وی بپرداز.»

این حدیث از ابو ایوب نیز روایت شده است.

۱۲۶۲ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی در حال بیماری مرگ اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است.

امام ﷺ فرمود: حال اقرار کننده در نظر گرفته می‌شود، پس اگر عادل و ایمن از گرایش به باطل است، اقرارش مؤثر است ولی اگر بر خلاف آن است، اقرارش جایز نیست مگر آن‌که وارثان آن را اجازه دهند.»

۱۲۶۳ ۳۶۰۱۶ (٤) **تهذيب** ١٦٧/٩: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن شعيب عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل معه مال مضاربة فمات وعليه دين وأوصى أنّ هٰذا الّذي ترك لأهل المضاربة أيجوز ذٰلك؟ قال: نعم. إذا كان مصدّقاً.

۱۲۶۴ ۳۶۰۱۷ (٥) **تهذيب** ١٦٦/٩: **استبصار** ١١٦/٤: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن شعيب عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ انّه سئل عن رجل كانت عنده مضاربة أو وديعة[1] أو أموال أيتام أو بضائع[2] وعليه سلف لقوم فهلك وترك ألف درهم أو أكثر من ذٰلك والّذي للنّاس عليه أكثر ممّا ترك فقال يقسّم لهؤلاء الّذين ذكرت كلّهم على قدر حصصهم أموالهم.

۱۲۶۵ ۳۶۰۱۸ (٦) **كافي** ٤١/٧: **تهذيب** ١٥٩/٩: **استبصار** ١١١/٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن **فقيه** ١٧٠/٤: حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ قال: قلت له: الرّجل يقرّ لوارث بدين (عليه ـ فقيه) فقال يجوز (ذٰلك ـ يب ـ صا) إذا كان مليّاً.

۱۲۶۶ ۳۶۰۱۹ (٧) **تهذيب** ١٩٠/٦: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن أبي المعزا عن **الحلبيّ** قال: سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل أقرّ لوارث بدين في مرضه أيجوز ذٰلك؟ قال: نعم إذا كان مليّاً.

۱۲۶۷ ۳۶۰۲۰ (٨) **كافي** ٤٢/٧: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٦٠/٩: **استبصار** ١١٢/٤: أحمد بن محمّد عن **فقيه** ١٧٠/٤: (الحسن ـ فقيه) ابن محبوب عن هشام بن سالم عن **إسماعيل** بن جابر قال: سألت أباعبدالله ﷺ عن رجل أقرّ لوارث له وهو مريض بدين عليه قال يجوز (عليه ـ كا ـ يب ـ صا) إذا (كان الّذي ـ فقيه) أقرّ به دون الثّلث. **المقنع** ١٦٥: وإذا أقرّ الرّجل (وذكر نحو ما في الفقيه).

۱۲۶۸ ۳۶۰۲۱ (٩) **تهذيب** ١٦٠/٩: **استبصار** ١١١/٤: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** قال: سألته عمّن أقرّ للورثة بدين عليه وهو مريض قال: يجوز عليه ما أقرّ به إذا كان قليلاً.

---

١. ووديعة ـ صا.   ٢. وبضائع ـ صا.

(۴) ابو بصیر گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: مال مضاربه‌ای نزد شخص بدهکاری است. وی هنگام مرگ وصیت می‌کند که آنچه بر جای می‌گذارد، متعلق به اهل مضاربه است آیا این وصیت مؤثر است؟ ۱۲۶۳

امام ﷺ فرمود: آری، در صورتی که راستگو دانسته شده باشد.»

(۵) ابو بصیر روایت می‌کند که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «نزد شخصی مال مضاربه یا ودیعه یا اموال یتیمان یا سرمایه دیگران است و به گروهی وام بدهکار است وی هزار درهم یا بیشتر بر جای می‌گذارد ولی بدهکاری او بیش از آن است. ۱۲۶۴

امام ﷺ فرمود: اموال وی میان همه آنهایی که گفتی، به نسبت اموال‌شان تقسیم می‌شود.»

(۶) حلبی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است. ۱۲۶۵

امام ﷺ فرمود: در صورتی که توانگر باشد، آن جایز است.»

(۷) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی هنگام بیماری اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است. آیا آن جایز است؟ ۱۲۶۶

امام ﷺ فرمود: آری، در صورتی که توانگر باشد.»

(۸) اسماعیل بن جابر گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی در حال بیماری اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است. ۱۲۶۷

امام ﷺ فرمود: جایز است در صورتی که مبلغی که اقرار کرده کمتر از ثلث باشد.»

در کتاب المقنع نظیر این مطلب بدون اسناد به امام ﷺ آمده است.

(۹) سماعه گوید: «از امام ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که در حال بیماری برای یکی از وارثانش به بدهی اقرار می‌کند. امام ﷺ فرمود: علیه وی مؤثر است در صورتی که اندک باشد.» ۱۲۶۸

١٢٦٩ ٣٦٠٢٢ (١٠) **كافي ٤٦٢/٧**: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) أحمد بن محمّد عن **تهذيب ٢٩٤/٨**: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النّعمان **كافي ٤٢/٧**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ١٦٠/٩**: **استبصار ١١٢/٤**: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) عن **فقيه ١٧٠/٤**: عليّ بن النّعمان عن (عبدالله ـ خ) ابن مسكان عن **العلاء** بيّاع السّابريّ قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن امرأة استودعت رجلاً مالاً، فلمّا حضرها[1] الموت قال له: إنّ المال الّذي دفعته إليك لفلانة، وماتت[2] المرأة فأتى أولياؤها الرّجل فقالوا (له ـ كا ـ يب): إنّه كان لصاحبتنا مال (و ـ كا) لا نراه إلّا عندك فاحلف لنا (أنّ ـ خ كا) ما (لها ـ كا)[3] قبلك شيء أيحلف لهم؟ فقال (لهم ـ صا): إن كانت (المرأة ـ صا) مأمونة عنده[4] فيحلف[5] (لهم ـ كا ـ يب ـ صا) وإن كانت متّهمة فلا يحلف، ويضع الأمر على ما كان فإنّما لها من مالها ثلثه.

١٢٧٠ ٣٦٠٢٣ (١١) **كافي ٦٣/٧**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن **سعد** بن إسماعيل بن الأحوص عن أبيه قال: سألت أباالحسن ﷺ عن رجل مسافر حضره الموت، فدفع ماله[6] إلى رجل من التّجّار فقال (له ـ يب): إنّ هذا المال لفلان بن فلان ليس لي (له ـ يب) فيه قليل ولا كثير فادفعه إليه يضعه[7] حيث يشاء[8] فمات ولم يأمر (فيه ـ يب) صاحبه الّذي جعل[9] له بأمر ولا يدرى صاحبه ما الّذي حمله على ذلك كيف يصنع (به ـ كا)؟ قال يضعه حيث يشاء[10] (كا ـ إذا لم يكن يأمره). **تهذيب ١٦٠/٩**: أحمد بن محمّد عن البرقي عن **سعد** بن سعد عن الرّضا ﷺ قال: سألته عن رجل مسافر (وذكر مثله).

١٢٧١ ٣٦٠٢٤ (١٢) **تهذيب ١٦١/٩**: **استبصار ١١٣/٤**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن **محمّد** بن عبدالجبّار قال: كتبت إلى العسكريّ ﷺ: امرأة أوصت إلى رجل وأقرّت له بدين ثمانية آلاف درهم، وكذلك ما كان لها من متاع البيت من صوف وشعر وشبه وصفر ونحاس وكلّ

---

١. حضرتها الوفاة ـ كا ٤٢.
٢. فماتت ـ يب ج ٨ كا ٤٦٢.
٣. مالنا ـ خ كا ٤٦٢ ـ يب ج ٨.
٤. عندك ـ صا.
٥. فليحلف ـ فقيه، يب ـ فاحلف ـ صا.
٦. مالاً ـ يب.
٧. يصرفه ـ يب.
٨. شاء ـ يب.
٩. جعله ـ يب.
١٠. شاء ـ يب.

۱۲۶۹ (۱۰) علاء بیّاع السّابری [= فروشنده پارچه‌های شاپوری] گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: زنی مالی را نزد مردی ودیعه می‌گذارد و هنگام مرگش می‌گوید: مالی که به تو دادم متعلق به فلان زن است.

پس از مرگ آن زن وارثان وی نزد آن مرد آمدند و گفتند: تازه گذشته ما مالی داشت که آن را جز نزد تو جایی نمی‌یابیم. برای ما سوگند یاد کن که نزد تو چیزی نیست. آیا برای‌شان سوگند یاد کند؟

امام ﷺ فرمود: اگر آن زن نزد وی مورد اعتماد است، برای‌شان سوگند یاد کند و اگر مورد تهمت و اتهام است، سوگند یاد نکند و بگذارد کار به روال خود انجام شود، زیرا آن زن از مال خود به اندازه ثلث حق دارد.»

۱۲۷۰ (۱۱) اسماعیل بن احوص گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: مرگ شخصی در مسافرت فرا رسید و مالش را به یکی از تاجران سپرد و گفت: این مال متعلق به فلانی فرزند فلانی است و من هیچ حقی در آن ندارم، نه کم و نه زیاد آن را به وی بپرداز تا هرکجا که می‌خواهد مصرف کند.

آن‌گاه وی درگذشت و به کسی که مال را برایش قرار داده بود دستوری دربارهٔ مصرف آن نداد او نمی‌داند چه انگیزه‌ای او را وادار به این کار کرد. با این مال چه کار کند؟

امام ﷺ فرمود: هر کجا که می‌خواهد آن را مصرف کند (در صورتی که به او دستوری نداده است).

سعد بن سعد نیز این روایت را از امام رضا ﷺ نقل کرده است.

۱۲۷۱ (۱۲) محمد بن عبدالجبار گوید: «به امام عسکری ﷺ نوشتم: زنی مردی را وصی خود قرار داد و هشت هزار درهم و همه وسایل خانه‌اش ـ وسایل پشمی، موپین، مسی و... ـ و همه اموالش را برای وی اقرار کرد و برای وصیتش شاهد گرفت و وصیت کرد که از این اموال برای وی دو حج انجام دهد و به کنیز آزاد شده‌اش چهار صد درهم بدهد. آن زن می‌میرد و شوهرش زنده می‌ماند. ما نمی‌دانیم چگونه از عهدهٔ این وصیت خارج شویم؟ و مساله بر ما مشتبه شده است و نویسنده نامه می‌گوید: آن

مالها أقرّت به للموصى إليه، وأشهدت على وصيّتها، وأوصت أن يحجّ عنها من هٰذه التّركة حجّتين[1] ويعطى مولاة لها أربعمائة درهم وماتت المرأة وتركت زوجاً فلم ندر كيف الخروج من هٰذا؟ واشتبه علينا الأمر وذكر كاتب: أنّ المرأة استشارته، فسألته أن يكتب لها ما يصحّ لهٰذا الوصيّ فقال لا تصح تركتك (لهٰذا الوصيّ ـ يب) إلّا بإقرارك له بدين (يحيط بتركتك ـ يب) بشهادة الشّهود وتأمريه[2] بعد (ها ـ صا) أن ينفذ ما توصيه[3] به، فكتبت له بالوصيّة على هٰذا، وأقرّت للوصيّ بهٰذا الدّين. فرأيك ـ أدام الله عزّك ـ في مسألة الفقهاء قبلك عن هٰذا وتعريفنا ذٰلك[4] لنعمل به إن شاء الله؟ فكتب ﷺ بخطّه: إن كان الدّين صحيحاً معروفاً مفهوماً فيخرج الدّين من رأس المال إن شاء الله، وإن لم يكن الدّين حقّاً أنفذ لها ما أوصت به من ثلثها كفى أو لم يكف.

۱۲۷۲ (۱۳) تهذيب ۱۶۱/۹: استبصار ۱۱۲/۴: محمّد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمّد عن أبيه عن عبدالله بن المغيرة عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ انّه كان يرد النّحلة في الوصيّة (و ـ يب ـ صا) ما أقرّ عند موته بلا ثبت ولا بيّنة ردّه. فقيه ۱۸۴/۴: في رواية السّكونيّ أنّ عليّاً ﷺ كان (وذكر مثله) (حمله الشّيخ ﷺ على ما إذا كان المقرّ متّهماً على الورثة لم يقبل إقراره إلّا ببيّنة).
۲۶-۲۵

۱۲۷۳ (۱۴) تهذيب ۱۶۲/۹: محمّد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ بن مهزيار قال: سألته عن رجل له امرأة لم يكن له منها ولد وله ولد من غيرها فأحبّ أن لا يجعل لها في ماله نصيباً فأشهد بكلّ شيء له في حياته وصحّته لولده دونها وأقامت معه بعد ذٰلك سنين أيحلّ له ذٰلك إذا لم يعلمها ولم يتحلّلها؟ وأنّ ما عمل به على أنّ المال له يصنع فيه ما شاء في حياته وصحّته؟ فكتب ﷺ: حقّها واجب فينبغي أن يتحلّلها.
۲۶-۲۶

۱۲۷۴ (۱۵) تهذيب ۱۶۲/۹: استبصار ۱۱۳/۴: محمّد بن أحمد بن يحيى عن هارون بن مسلم عن ابن سعدان عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال: قال عليّ ﷺ:
۲۶-۲۷

---

۱. حجّتان ـ صا. ۲. وتأمرينه ـ صا. ۳. ما توصينه ـ صا.
۴. بذٰلك ـ صا.

زن با وی مشورت کرد و از او خواست که وصیت‌نامه وی را به گونه‌ای تنظیم کند که برای وصی صحیح باشد و او به آن زن گفت: ماترک تو برای وصی صحیح نیست مگر با اقرار ـ در حضور شاهدان ـ به بدهکاری به او که همه ماترک تو را در بر گیرد و سپس به وی دستور دهی که به وصیت‌های تو عمل کند. آن زن نیز این‌گونه به وی وصیت و به این بدهی برای وصی اقرار کرد.

خداوند عزتت را پایدار گرداند! نظرتان دربارهٔ پاسخ امامان پیشین علیهم السلام به این پرسش[1] و آگاه کردن ما از آن پاسخ برای عمل به آن چیست؟ انشاءالله.

امام علیه السلام با خط خود مرقوم فرمود: اگر بدهی، صحیح، متداول و قابل فهم است، از اصل مال پرداخت می‌شود، انشاءالله و اگر بدهی حق نیست به وصیت‌های وی از ثلث عمل می‌شود خواه کافی باشد یا کافی نباشد.»

۱۲۷۲ (۱۳) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام همواره بخشش هنگام وصیت [یعنی در بیماری مرگ] و اقرار هنگام مرگ را ـ بدون نوشته و بیّنه ـ مؤثر نمی‌دانست.» یا «علی علیه السلام همواره بخشش را به وصیت باز می‌گرداند و اقرار هنگام مرگ را ـ بدون نوشته و بیّنه ـ نمی‌پذیرفت.»[2]

مرحوم شیخ طوسی رحمه الله این روایت را بر موردی حمل می‌کند که اقرار کننده نسبت به وارثان متهم باشد و اقرارش بدون بیّنه پذیرفته نشود.

۱۲۷۳ (۱۴) علی بن مهزیار گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی همسری بدون فرزند و فرزندی از زن دیگری دارد و دوست دارد که همسرش از وی ارث نبرد از این رو در حیات و سلامتی خود شاهد می‌گیرد که همه اموالش متعلق به فرزندش است و چیزی از آن مال همسرش نیست. پس از آن سال‌ها با همسرش زندگی می‌کند آیا این کار برای وی جایز است در صورتی که به همسرش نگوید و از او حلالیت نطلبد؟ و آیا کار او بر اساس این است که مال متعلق به اوست و در حال حیات و سلامتی هر کار بخواهد با آن می‌کند؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: حق همسرش واجب است. پس لازم است از وی حلالیت بطلبد.»

۱۲۷۴ (۱۵) مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت برای وارث و اقرار به بدهی [صحیح و مؤثر] نیست، یعنی وقتی بیمار اقرار کند که به یکی از وارثانش بدهکار است، چنین حقی ندارد.»

---

۱. مرحوم علامه مجلسی در معنای این جمله روایت، احتمالاتی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۳/۱۵.

۲. دو معنایی که برای روایت بیان شد بنابر دو احتمالی است که مرحوم علامه مجلسی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۱/۱۵.

لا وصيّة لوارث ولا إقرار بدين ـ يعني ـ إذا أقرّ المريض لأحد من الورثة بدين له فليس له ذٰلك. (حمله الشّيخ ﷺ على التّقيّة).

وتقدّم في أحاديث باب (١١) أنّ من كان بيده مال مضاربة فمات فإن عيّنها لواحد بعينه فهي له من أبواب المضاربة ج ٢٣ ما يدلّ علىٰ ذٰلك. وفي أحاديث باب (٦) انّ الورثة إذا أجازوا الوصيّة في حياة الموصى لم يكن لهم الرّجوع في الإجازة من أبواب الوصايا ج ٢٤ ما يناسب ذٰلك فراجع. وفي رواية القاسم (٩) من باب (١٣) جواز الوصيّة للوارث قوله رجل اعترف لوارث بدين في مرضه فقال لا تجوز وصيّة لوارث ولا اعتراف (حمله الشّيخ ﷺ على التّقيّة). وفي رواية عقبة (٤) من باب (٣٩) حكم من أوصى لرجل بصندوق فيه مال قوله رجل قال هٰذه السّفينة لفلان ولم يسمّ ما فيها أيعطيها الرّجل وما فيها قال ﷺ هي للّذي أوصى له بها إلّا أن يكون صاحبها متّهماً وليس للورثة شيء. وفي أحاديث باب (١) صحّة الإقرار من البالغ العاقل من أبواب الإقرار ج ٢٤ والباب التّالي وما يتلوه ما يدلّ على ذٰلك.

(٣)

باب انّ من أقرّ لواحد من اثنين بمال ومات ولم يعيّن فأيّهما أقام البيّنة فالمال له وإن لم يقم أحدهما بيّنة فالمال بينهما نصفان

١٢٧٥ ٢٦-٢٨ (١) **كافي** ٥٨/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال: قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: في رجل أقرّ عند موته (فقال ـ فقيه) لفلان وفلان لأحدهما عندي ألف درهم، ثمّ مات على تلك الحال فقال: (عليّ ﷺ ـ يب) أيّهما أقام البيّنة فله المال، فإن لم يقم واحد منهما البيّنة فالمال بينهما نصفان. **تهذيب** ١٦٢/٩: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي إسحاق عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن عليّ ﷺ (مثله). **فقيه** ١٧٤/٤: روى السّكونيّ بإسناده قال: قال امير المؤمنين ﷺ (وذكر مثله). **المقنع** ١٦٧: فإن قال رجل عند موته (وذكر نحوه).

مرحوم شیخ طوسی‌ﷺ این روایت را بر تقیه حمل کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یازده از ابواب مضاربه و باب ششم از ابواب وصایا مناسب با این بحث هست. و در روایت نهم از باب سیزدهم این گفته که: «شخصی در حال بیماری برای یکی از وارثانش اعتراف به بدهکاری کرد. امامﷺ فرمود: وصیت واعتراف برای وارث جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی‌ﷺ آن را بر تقیه حمل کرده است.

و در روایت چهارم از باب سی و نهم این گفته که: «شخصی گفت: این کشتی متعلق به فلانی است و نامی از محتویات آن به میان نیاورد، آیا آن کشتی با محتویاتش به وی داده می‌شود؟ امامﷺ فرمود: آن متعلق به موصی‌له است، مگر آنکه صاحب آن در معرض اتهام باشد و برای وارثان چیزی باقی نمانده باشد.»[1]

و در روایات باب یکم از ابواب اقرار و دو باب بعدی مطالبی است که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳
حکم اقرار به مالی برای یکی از دو نفر پیش از مرگ

۱۲۷۵ (۱) سکونی از امام صادقﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنانﷺ دربارهٔ شخصی که هنگام مرگ برای یکی از دو نفر به هزار درهم اقرار کرد و سپس با همان حال درگذشت فرمود: «هر کدام بیّنه اقامه کرد، مال متعلق به اوست و اگر هیچ کدام بیّنه اقامه نکردند مال میان‌شان به دو نیم تقسیم می‌شود.»

در کتاب المقنع این مطلب بدون اسناد به امامﷺ آمده است.

---

۱. باب ۳۹ از ابواب وصیت روایت ٤.

(٤)

باب انّه إذا أقرّ واحد من الورثة أو اثنان غير عدلين بوارث أو عتق أو دين لزمهم ذلك بنسبة حصصهم وإذا أقرّ اثنان عدلان أجيز على جميع الورّاث

١٢٧٦ ٣٦٠٢٩ (١) **تهذيب** ١٩٩/٦: ١٦٣/٩: **استبصار** ١١٤/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبدالله عن السّنديّ بن محمّد عن **فقيه** ١١٧/٣: **أبي البختريّ** - وهب بن وهب - عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال: قضى (أمير المؤمنين - صا ج ٤) عليّ ﷺ في رجل مات وترك ورثة فأقرّ أحد الورثة بدين على أبيه أنّه يلزمه ذلك في حصّته بقدر ماورث ولا يكون ذلك كلّه في ماله وان أقرّ اثنان من الورثة وكانا عدلين أُجيز ذلك على الورثة، وإن لم‌يكونا عدلين ألزما في حصّتهما بقدر ما ورثا، وكذلك إن أقرّ بعض الورثة بأخ أو أُخت إنّما يلزمه في حصّته وقال عليّ ﷺ: من أقرّ لأخيه فهو شريك[١] في المال، ولا يثبت نسبه، فإن أقرّ اثنان فكذلك الّا أن يكونا عدلين فيلحق نسبه، ويضرب في الميراث معهم. **استبصار** ٨/٣: (مثله سنداً، ومتناً إلى قوله بقدر ما ورثا). **قرب الإسناد** ٥٢: السّنديّ بن محمّد عن **أبي البختري** عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ (نحو ما في يب).

١٢٧٧ ٣٦٠٣٠ (٢) **كافي** ٤٣/٧: ١٦٨: **تهذيب** ١٦٣/٩: **استبصار** ١١٥/٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه** ١٧١/٤: ابن أبي عمير **تهذيب** ١٩٠/٦: **استبصار** ٧/٣: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد ابن أبي عمير عن محمّد بن أبي حمزة وحسين بن عثمان عن **إسحاق** بن عمّار عن أبي عبدالله ﷺ في رجل مات فأقرّ (عليه - خ كا ٤٣) بعض ورثته لرجل بدين قال يلزمه ذلك في حصّته. **فقيه** - وفي حديث آخر: أنّه إذا شهد اثنان من الورثة وكانا عدلين أُجيز ذلك على الورثة وإن لم يكونا عدلين الزما ذلك في حصّتهما. (قال الشّيخ ﷺ في **الاستبصار**: هذا الخبر محمول على أنّه يلزم في حصّته بمقدار ما يصيبه من الميراث لا أنّه يلزمه جميع الدّين في حصّته). **مستدرك** ١١٢/١٤: كتاب حسين بن عثمان بن شريك عن إسحاق بن عمّار عن **عمّار** عن أبي عبدالله ﷺ (نحوه).

---

١. شريكه - صا.

باب ۴
حکم اقرار برخی از وارثان به عتق یا بدهی

(۱) ابو البختری ـ وهب بن وهب ـ از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در زمان امیرمؤمنان ﷺ شخصی درگذشت و وارثانی از خود باقی گذاشت. آن‌گاه یکی از آنان به بدهکار بودن پدرش اقرار کرد. علی ﷺ در این باره حکم کرد که به اندازه سهم میراثش از آن بدهی بر عهدهٔ اوست و همه آن در مال او نیست و اگر دو نفر از وارثان اقرار کنند و عادل باشند علیه وارثان مؤثر است و اگر عادل نباشند در سهم‌شان به مقدار میراث‌شان بر عهدهٔ آنها ست و همچنین اگر برخی از وارثان به یک برادر یا خواهر اقرار کنند در سهم وی ثابت است. ۱۲۷۶

و علی ﷺ فرمود: هرکس به برادری شخصی اقرار کند، در مال با وی شریک خواهد بود ولی نسب وی ثابت نمی‌شود، پس اگر دو نفر اقرار کنند به همین صورت است مگر آن‌که آنها عادل باشند که به نَسَب او می‌پیوندد و همراه آنان از میراث سهم می‌برد.»

(۲) اسحاق بن عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ وارث میّتی که برای شخصی اقرار به بدهی می‌کند، فرمود: «سهم وی بر عهده‌اش است.» ۱۲۷۷

و در روایت دیگری آمده است: «هرگاه دو نفر از وارثان گواهی دهند و عادل باشند، این، علیه همه وارثان مؤثر است و اگر عادل نباشند، سهم‌شان بر عهدهشان ثابت است.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در استبصار می‌فرماید: «این خبر بر این حمل می‌شود که بدهی به نسبت میراث وی بر او لازم است نه این‌که همه بدهی در سهم او ثابت می‌شود.»

۱۲۷۸ ۲۶۰۲۱ (۳) **الدّعائم** ۲/ ۳۹۲: عن **عليّ** ﷺ أنّه قال إذا أقرّ بعض الورثة بوارث لا يعرف جاز عليه في نصيبه ولم يلحق نسبه ولم يورث بشهادته ويجعل كأنّه وارث ثمّ ينظر ما نقص الّذي أقرّ به بسببه فيدفع ممّا صار إليه من الميراث مثل ذلك إليه.

۱۲۷۹ ۲۶۰۲۲ (٤) **كافي** ۷/ ۱۶۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن **تهذيب** ۹/ ۱٦٤: **استبصار** ٤/ ۱۱٤: الفضل بن شاذان (جميعاً ـ كا) عن ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج (عن زكريّا بن يحيى ـ كا) عن (يحيى ـ خ كا) الشّعيري (و ـ صا) عن **الحكم** بن عتيبة قال[۱] كنّا على باب[۲] أبي جعفر ﷺ (ونحن جماعة ننتظر (ه ـ كا) أن يخرج ـ كا ـ فقيه) إذا جاءت[۳] امرأة فقالت: أيّكم أبو جعفر فقال[٤] لها (القوم ـ كا ـ فقيه): ما تريدين (منه ـ كا ـ يب ـ فقيه) قالت: (أُريد أن ـ كا) أسأله عن مسألة فقالوا لها: هٰذا فقيه أهل العراق، فسليه فقالت: انّ زوجي مات وترك ألف درهم و(كان ـ كا ـ فقيه) لي عليه (دين ـ فقيه) (من ـ كا ـ فقيه) صداقي[۵] خمسمائة درهم، فأخذت صداقي[٦] وأخذت ميراثي (ممّا بقي ـ يب ـ صا) ثمّ جاء رجل فادّعى عليه ألف درهم، فشهدت له (بذلك على زوجي ـ يب ـ صا) فقال الحكم: فبينا أنا أحسب[۷] (ما يصيبها ـ كا ۱٦۷: يب ـ صا) إذ خرج أبو جعفر ﷺ (فقال: ما هٰذا الّذي أراك تحرّك به أصابعك يا حكم؟ ـ كا ـ فقيه) فأخبرته[۸] بمقالة المرأة وما سألت عنه. فقال أبو جعفر ﷺ: أقرّت (له ـ يب) بثلث[۹] ما في يديها[۱۰] ولا ميراث لها قال الحكم: فوالله ما رأيت أحداً أفهم من أبي جعفر ﷺ! (قال الشّيخ ﷺ في يب المعوّل عليه أنّه إذا أقرّ لوارث بدين لزمه منه بقدر ما يصيبه في حصّته ولا يلزمه جميع الدّين).

۱۲۸۰ ۲۶۰۲۳ (۵) **كافي** ۷/ ۲٤: علي بن إبراهيم (وذكر مثل كاسنداً، ومتناً إلى قوله (يا حكم) وزاد) فقلت إنّ هٰذه المرأة ذكرت أنّ زوجها مات وترك ألف درهم، وكان لها عليه من صداقها خمسمائة درهم، فأخذت (منه ـ فقيه) صداقها وأخذت (منه ـ فقيه) ميراثها، ثمّ جاء رجل

---

۱. قالا ـ صا.
۲. بباب ـ يب صا.
۳. فجاءت ـ يب ـ صا.
٤. فقيل ـ يب ـ صا.
۵. مهر ـ يب ـ صا.
٦. مهري ـ يب.
۷. نحن نحسب ـ يب ـ صا.
۸. فأخبرناه ـ يب ـ صا.
۹. بثلثي ـ فقيه.
۱۰. يدها ـ يب.

(۳) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه یکی از وارثان به وارث ناشناخته‌ای اقرار کند، علیه وی نسبت به سهمش مؤثر است و نَسَب وی ثابت نمی‌شود و با شهادت او ارث نمی‌برد و این‌گونه فرض می‌شود که اگر او وارث بود، به چه میزان از سهم اقرار کننده کاسته می‌شد، پس، از سهم اقرار کننده به همان اندازه به وی داده می‌شود.» ۱۲۷۸

(۴) یحیی شعیری و حکم بن عتیبه گویند: «ما گروهی پشت درِ خانه امام باقر ﷺ منتظر وی بودیم که زنی آمد و گفت: ابو جعفر کدام یک از شماست؟ ۱۲۷۹

به وی گفتند: چه می‌خواهی؟

آن زن گفت: می‌خواهم از وی مساله‌ای بپرسم.

به وی گفتند: این ـ حَکَم بن عتیبه ـ فقیه اهل عراق است، از او بپرس.

آن زن گفت: شوهرم مُرد و هزار درهم بر جای گذاشت. من پانصد درهم بابت مهریه‌ام از وی طلبکار بودم. مهریه‌ام را برداشتم و باقیمانده را نیز به عنوان میراث برداشتم سپس شخصی آمد و ادعا کرد که از وی هزار درهم طلبکار است و من نیز علیه شوهرم و به سود آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: من مشغول محاسبه بودم که امام باقر ﷺ بیرون آمد و فرمود: ای حَکَم! برای چه می‌بینم انگشتانت را حرکت می‌دهی؟

من سخن آن زن و سوالش را برای امام ﷺ بازگو کردم.

امام ﷺ فرمود: آن به ثلث (دو سوم) آنچه در اختیار دارد برای آن مرد اقرار کرد و میراثی نیز برای وی نیست.

حکم گفت: به خدا سوگند! من کسی را با فهم‌تر از ابو جعفر ﷺ ندیدم.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در التهذیب می‌فرماید: «مبنای کلام امام ﷺ بر این اساس است که هرگاه برای وارثی اقرار به بدهی کند، به مقداری که به سهم او تعلق می‌گیرد در سهم او لازم می‌شود و تمام بدهی بر عهدهٔ او نمی‌آید.»

(۵) علی بن ابراهیم روایت پیشین را تا آنجا که امام ﷺ از حکم پرسید: «برای چه می‌بینم انگشتانت را حرکت می‌دهی؟» روایت کرده است و در ادامه می‌افزاید: «گفتم: این زن گفت: شوهرش درگذشت و هزار درهم بر جای گذاشت. پانصد درهم از او بابت مهریه‌اش طلبکار بود که آن را برداشت و میراثش را نیز برداشت. سپس مردی آمد و ادعا کرد هزار درهم از میّت طلبکار است و آن زن به نفع وی شهادت داد. ۱۲۸۰

فادّعي عليه ألف درهم، فشهدت له فقال الحكم فوالله ما أتممت الكلام حتّى قال أقرّت بثلث[1] ما في يديها ولا ميراث لها قال الحكم: فما رأيت والله أفهم من أبي جعفر ﷺ قطّ! قال ابن أبي عمير وتفسير ذٰلك انّه لا ميراث لها حتّى تقضى الدّين وإنّما ترك ألف درهم وعليه من الدّين ألف وخمسمائة درهم لها وللرّجل فلها ثلث الألف وللرّجل ثلثاه. **فقيه** ٤/١٦٦: روى محمّد ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج عن زكريّا بن يحيى السّعدي عن الحكم بن عيينة، قال: كنّا (وذكر مثله). **الدّعائم** ٢/٣٦٠: عن الحكم بن عيينة، قال: كنت جالساً على باب (وذكر نحو ما في كا) إلى قوله: ولا ميراث لها وزاد، (حتّى تقضيه) إلّا أنّ فيه: (بثلثى ما في يديها) بدل قوله: (بثلث ما في يديها).

١٢٨١ ٢٦٠٢٤ (٦) **تهذيب** ٩/١٦٩: عليّ بن الحسن بن فضّال عن محمّد بن الحسن عن أبيه عن أبي جميلة عن محمّد بن مروان عن الفضيل بن يسار قال: قال أبو جعفر ﷺ في رجل مات وترك امرأته وعَصَبته، وترك ألف درهم فأقامت امرأته البيّنة على خمسمائة درهم، فأخذتها وأخذت ميراثها، ثمّ إنّ رجلاً ادّعى عليه ألف درهم ولم يكن له بيّنة، فأقرّت له المرأة فقال أبو جعفر ﷺ: أقرّت بذهاب ثلث مالها ولا ميراث لها، تأخذ المرأة ثلثى الخمسمائة وتردّ عليه ما بقى لأنّ اقرارها على نفسها بمنزلة البيّنة. **وتقدّم في** أحاديث باب (٤٤) أنّ أحد الورثة لو شهد بعتق المملوك جازت شهادته في حصّته من أبواب العتق ج ٢٤ ما يناسب ذٰلك. **ويأتي في** باب (٤٠) أنّ بعض الورثة لو شهد بحرّية غلام قبلت شهادته من أبواب الشّهادات ج ٣٠ ما يناسب الباب فراجع.

(٥)

باب أنّ من أقرّ عند الحبس أو التّخويف أو التّجريد أو التّهديد لم يحدّ

١٢٨٢ ٢٦٠٢٥ (١) **كافى** ٧/٢٦١: عليّ بن محمّد بن بندار عن **تهذيب** ١٠/١٤٨: أحمد ابن أبي عبدالله

---

١. بثلثي ـ فقيه. ولا يبعد أن يكون المراد من قوله (أقرّت بثلث ما في يديها) أي أقرّت بثلث ما في يديها لنفسها لا للرّجل.

حکم گوید: به خدا سوگند هنوز سخن من تمام نشده بود که امام ﷺ فرمود: بـه ثـلث آنـچه در اختیار دارد، اقرار کرد و میراثی نیز برای وی نیست. حکم گفت: به خدا سوگند! هرگز کسی را با فهم‌تر از ابوجعفر ندیده‌ام.»

ابن ابی عمیر گوید: «توضیح سخن امام ﷺ این است کـه آن زن ارث نـمی‌برد تـا بـدهی میّت پرداخت شود و او هزار درهم بر جای گذاشته و هزار و پانصد درهم به همسرش و آن مرد بدهکار است، پس ثلث هزار درهم برای آن زن است و دو سوم آن متعلق به آن مرد.»

این حدیث در کتاب دعائم الاسلام نیز روایت شده است با این تفاوت که در پایان آن می‌افزاید: «تا این‌که بدهی را بپردازد و به جای جمله: ثلث آنچه در اختیار دارد، دو سوم آمده است.»

(۶) فضیل بن یسار گوید: «میّتی همسر و وارثان و هزار درهم از خود بر جای گذاشت. همسرش بر پانصد درهم، بیّنه اقامه کرد و آن را به همراه میراثش گرفت. سپس مردی هزار درهم علیه میّت - بدون بیّنه - ادعا و آن زن به سود وی اقرار کرد. امام باقر ﷺ در این باره فرمود: به از دست رفتن ثلث مالش اقرار کرد و ارث نمی‌برد آن زن، دو سوم پانصد درهم را می‌گیرد و بقیه را به آن مرد تحویل می‌دهد ؛ زیرا اقرار آن زن علیه خودش همانند بینه است.» ۱۲۸۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و چهارم از ابواب عتق مناسب با آن هست.

می‌آید:

و در باب چهلم از ابواب شهادات مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد؛ پس مراجعه کنید.

باب ۵

عدم تأثیر اقرار هنگام حبس، تهدید، ترساندن و برهنه کردن

(۱) ابو البختری از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «هرکس هنگام برهنه یا زندانی یا ترسانده یا تهدید شدن اقرار کند، حدی بر او نیست.» ۱۲۸۲

عن أبيه عن أبي **البختري** عن أبي عبدالله ﷺ أنّ أمير المؤمنين ﷺ قال: من أقرّ عند تجريد أو حبس أو تخويف أو تهديد فلا حدّ عليه. **قرب الإسناد** ٥٤: السّندي بن محمّد عن أبي البختري عن جعفر عن أبيه أنّ عليّاً ﷺ قال من أقرّ (وذكر مثله).

١٢٨٣ (٢) **الدّعائم** ٤٦٦/٢: عن **عليّ** ﷺ انّه قال من أقرّ بحدّ على تخويف أو حبس أو ضرب لم يجز ذلك عليه ولا يحدّ. **ويأتي** في باب (٤) حكم من أقرّ بالسّرقة بعد الضّرب أو العذاب أو الخوف من أبواب حدّ السّرقة ج ٣٠ ما يدلّ على ذلك. وكذا في أحاديث باب (٣) جواز تقرير المتّهم بالقتل من أبواب دعوى القتل ج ٣١ ما يدلّ على انّه لا يجوز على أحد قود ولا حدّ بإقرار بتخويف ولا حبس ولا ضرب ولا قيد.
٣٦٠٣٦

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۲۸۳ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس با ترساندن یا زندانی شدن یا کتک خوردن به حدّی اقرار کند، علیه او مؤثر نیست و حدّ بر او جاری نمی‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب چهارم از ابواب حدّ سرقت و همچنین روایات باب سوم از ابواب ادعای قتل مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب الأيمان وأبوابها

(١)

باب كراهة اليمين الصادقة وحرمة اليمين الكاذبة
إلّا للتّقية كدفع الظّالم عن نفسه أو ماله
أو نفس مؤمن أو ماله وحرمة نكثها

قال الله تعالى في سورة البقرة (٢): ٢٢٤: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا۟ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَـٰنِكُمْ أَن تَبَرُّوا۟ وَتَتَّقُوا۟ وَتُصْلِحُوا۟ بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

آل عمران (٣): ٧٧: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ ٱللَّهِ وَأَيْمَـٰنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُو۟لَـٰٓئِكَ لَا خَلَـٰقَ لَهُمْ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

المائدة (٥): ٥٣: ﴿وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَهَـٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقْسَمُوا۟ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ فَأَصْبَحُوا۟ خَـٰسِرِينَ﴾.

الانعام (٦): ١٠٩: ﴿وَأَقْسَمُوا۟ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ لَئِن جَآءَتْهُمْ ءَايَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا ٱلْـَٔايَـٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَآ إِذَا جَآءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

التوبة (٩): ١٣: ﴿أَلَا تُقَـٰتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوٓا۟ أَيْمَـٰنَهُمْ وَهَمُّوا۟ بِإِخْرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾.

النّحل (١٦): ٣٨، ٩٢، ٩٤: ﴿وَأَقْسَمُوا۟ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ لَا يَبْعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾، ﴿وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّتِى نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنۢ بَعْدِ

فصل بیست و هفتم: ابواب اَیْمان (سوگند)

باب ۱

حکم تکلیفی سوگند راست و دروغ

خداوند تعالی می‌فرماید:

و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید، تا بدین وسیله نیکوکاری و پرهیزگاری و سازش دادن میان مردم را رها کنید و خداوند شنوایِ آگاه است[۱].

حتما کسانی که پیمان با خدا و سوگندهای‌شان را به بهای اندکی می‌فروشند، آنان در آخرت بهره‌ای ندارند و خداوند ـ روز قیامت ـ با آنان سخن نمی‌گوید و به ایشان نگاه نمی‌کند و آنها را پاک نمی‌گرداند و برای‌شان عذاب دردناکی است[۲].

و مؤمنان می‌گویند: آیا اینان همان‌هایی هستند که با شدیدترین سوگندها به خدا قسم می‌خوردند، حتماً با شمایند؟ اعمال‌شان نابود شد و زیانکار گردیدند[۳].

و با شدیدترین قسم‌ها به خداوند سوگند یاد می‌کنند که اگر نشانه‌ای برای‌شان آمد حتماً به آن ایمان می‌آورند، بگو: نشانه‌ها در اختیار خداست و شما چه می‌دانید که هنگام آمدن نشانه ایمان نمی‌آورند؟[۴]

چرا با گروهی ـ که سوگندهای‌شان را شکستند و در بیرون کردن پیامبر تلاش کردند ـ نبرد نمی‌کنید با این‌که آنان نخست با شما نبرد آغاز کردند؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ ولی خداوند به ترسیدن از وی سزاوارتر است، اگر مؤمن باشید[۵].

و با شدیدترین قسم‌ها به خداوند سوگند یاد کردند که خداوند مردگان را بر نمی‌انگیزد. آری، آن وعدهٔ ثابت و حقی است بر عهدهٔ خداوند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند[۶].

---

۱. بقره ۲ / ۲۲٤. ۲. آل عمران ۳ / ۷۷. ۳. مائده ۵ / ۵۳.
٤. انعام ٦ / ۱۰۹. ۵. توبه ۹ / ۱۳. ٦. نحل ۱٦ / ۳۸.

قُوَّةٍ أَنكَٰثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَٰنَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِىَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾، ﴿وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ أَيْمَٰنَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌۢ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُواْ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

النّور (٢٤): ٥٣: ﴿وَأَقْسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُل لَّا تُقْسِمُواْ طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

المجادلة (٥٨): ١٦: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَيْمَٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.

المنافقون (٦٣): ٢: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَيْمَٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾.

١٢٨٤ (١) **كافى ٤٣٤/٧**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن عبدالله بن سنان
٢٦٠٢٧ عن أبى عبدالله ﷺ قال اجتمع الحواريّون إلى عيسى ﷺ فقالوا له يا معلّم الخير ارشدنا فقال لهم انّ موسى نبىّ الله[١] أمركم أن لا تحلفوا بالله كاذبين وأنا آمركم أن لا تحلفوا بالله كاذبين ولا صادقين. **كافى ٥٤٢/٥**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن أبى العبّاس الكوفى جميعاً عن عمرو بن عثمان (مثله). **دعوات الرّاوندى ١٠٦**: وقال الحواريّون لعيسى ﷺ أوصنا فقال قال موسى ﷺ لقومه لا تحلفوا (وذكر نحوه).

١٢٨٥ (٢) **تهذيب ٢٨٢/٨**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ٤٣٤/٧**: عدّة من أصحابنا عن
٢٦٠٢٨ أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن أبى أيّوب الخزّاز قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول لا تحلفوا بالله صادقين ولا كاذبين فإنّه عزّوجلّ يقول ﴿وَلَا تَجْعَلُواْ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَٰنِكُمْ﴾.

١٢٨٦ (٣) **تفسير العيّاشىّ ١١٢/١**: عن أبى أيّوب قال سمعت أبا جعفر الباقر ﷺ يقول
٢٦٠٢٩ لا تحلفوا بالله صادقين ولا كاذبين فإنّ الله يقول ﴿وَلَا تَجْعَلُواْ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَٰنِكُمْ﴾ قال إذا استعان رجل برجل على صلح بينه وبين رجل فلا تقولنّ انّ علىّ يميناً أن لا أفعل وهو قول الله ﴿وَلَا تَجْعَلُواْ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَٰنِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَيْنَ ٱلنَّاسِ﴾.

---

١. كليم الله ـ كا ج ٥.

و مانند آن زنی نباشید که پس از محکم تابیدن رشته‌هایش آنها را از هم جدا جدا می‌کرد به این‌که سوگندهای‌تان را مایه فریب یکدیگر قرار دهید تا گروهی افزون‌تر از گروه دیگر باشد. خداوند شما را به آن می‌آزماید و روز قیامت در آنچه اختلاف داشتید قطعاً برای‌تان توضیح داده خواهد شد[۱].

و سوگندهای‌تان را مایه فریب و نیرنگ یکدیگر قرار ندهید تا گامی پس از استواری بلغزد و به دلیل جلوگیری کردن‌تان از راه خدا عذاب را بچشید و برای شما عذاب بزرگی است[۲].

و با شدیدترین سوگندها به خداوند قسم یاد کردند که اگر به آنها دستور دهی حتماً با تو خارج خواهند شد. بگو: سوگند نخورید. پیروی پسندیده [بهتر از سوگند است] قطعاً خداوند به اعمال‌تان آگاه است[۳].

سوگندهای‌شان را سپر قرار دادند و به این وسیله از راه خدا جلوگیری کردند، از این رو عذاب خوار کننده‌ای برای آنان است[۴].

سوگندهایشان را سپر قرار دادند و به این وسیله از راه خدا جلوگیری کردند. قطعاً کار بسیار زشتی انجام می‌دهند[۵].

۱۲۸۴ (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «حواریّون نزد عیسی گرد آمدند و به وی گفتند: ای آموزگار خوبی‌ها! ما را راهنمایی و ارشاد کن!

عیسی ﷺ به آنان گفت: موسی ﷺ ـ پیامبر خدا (هم‌سخن خدا) به شما دستور داد که سوگند دروغ به خدا نخورید و من به شما دستور می‌دهم که به خدا سوگند یاد نکنید، راست باشد یا دروغ.»

در کتاب دعوات راوندی این روایت بدون نسبت به امام صادق ﷺ نقل شده است.

۱۲۸۵ (۲) ابو ایوب خزّاز از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به خدا، سوگندِ راست و دروغ نخورید، زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید!»

۱۲۸۶ (۳) ابو ایوب خزّاز از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به خدا سوگندِ راست و دروغ نخورید، زیرا خداوند می‌فرماید: «خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید!»

و فرمود: هرگاه شخصی از کسی برای برقراری آشتی میان خود و دیگری کمک خواست هرگز نباید بگوید که سوگند یاد کرده‌ام که چنین نکنم و این معنای سخن خداوند است: «خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش دادن میان مردم را رها کنید.»

---

۱. نحل ۱۶ / ۹۲. ۲. نحل ۱۶ / ۹۴. ۳. نور ۲۴ / ۵۳.
۴. مجادله ۵۸ / ۱۶. ۵. منافقون ۶۳ / ۲.

١٢٨٧ (٤) **فقيه ٢٢٩/٣: نوادر أحمد بن محمّد ٥١**: عثمان بن عيسى[١] عن **أبي أيّوب** عن أبي
٢٦٠٤٠ عبدالله ﷺ قال لا تحلفوا بالله صادقين ولا كاذبين فإنّ الله عزّوجلّ قد نهى عن ذلك فقال عزّوجلّ ﴿وَلَا تَجْعَلُوا۟ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَٰنِكُمْ﴾.

١٢٨٨ (٥) **تهذيب ٢٨٢/٨**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ٤٣٤/٧**: عدّة من أصحابنا عن
٢٦٠٤١ أحمد بن محمّد بن خالد عن يحيى بن إبراهيم عن أبيه عن أبي سلام المتعبّد. **فقيه ٢٣٤/٣**: روى محمّد بن إسماعيل عن **سلام** بن سهم الشّيخ المتعبّد أنّه سمع أبا عبدالله ﷺ يقول لسدير يا سدير (إنّه ـ فقيه) من حلف بالله كاذباً كفر ومن حلف بالله صادقاً أثم انّ الله عزّوجلّ يقول ﴿وَلَا تَجْعَلُوا۟ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَٰنِكُمْ﴾ **الإختصاص ٢٥**: قال الصّادق ﷺ من حلف بالله (وذكر مثله).

١٢٨٩ (٦) **تهذيب ٢٩٠/٨: نوادر أحمد بن محمّد ٥٢**: **عليّ** بن مهزيار قال كتب رجل إلى
٢٦٠٤٢ أبي جعفر ﷺ يحكي له شيئاً فكتب ﷺ إليه والله ماكان ذلك[٢] وإنّي لأكره أن أقول والله على حال من الأحوال ولكنّه غمّني أن يقال[٣] مالم يكن.

١٢٩٠ (٧) **تهذيب ٢٨٢/٨**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ٤٣٤/٧**: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن
٢٦٠٤٣ أبيه عن النّوفليّ عن **السّكونيّ** عن أبي عبد الله ﷺ قال: **فقيه ٢٣٣/٣**: قال رسول الله ﷺ: من أجلّ الله أن يحلف به (صادقاً ـ فقيه) أعطاه الله عزّوجلّ خيراً ممّا ذهب منه.

١٢٩١ (٨) **نهج البلاغة ١٠٥٨**: قال ﷺ في ضمن كتابه إلى الحارث الهمدانيّ وعظّم اسم الله أن
٢٦٠٤٤ تذكره إلّا على حقّ.

١٢٩٢ (٩) **كافي ٤٦٣/٧**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن النّوفليّ عن **عيسى** بن
٢٦٠٤٥ عبدالله بن محمّد بن عمر بن عليّ عن أبيه عن جدّه قال كانت من أيمان رسول الله ﷺ لا وأستغفر الله.

١٢٩٣ (١٠) **العوالي ٤٤٢/٣**: روى **ابن عبّاس** أنّ النّبيّ ﷺ قال والله لأغزونّ قريشاً والله لأغزونّ
٢٦٠٤٦ قريشاً، وفي بعض الرّوايات ثمّ قال: إن شاء الله.

---

١. عثمان بن عديّ ـ ئل. ٢. ذاك ـ يب. ٣. يقول ـ يب.

۱۲۸۷ (۴) ابو ایوب از امام صادق ؈ روایت می‌کند که فرمود: «چه راست و چه دروغ به خداوند سوگند یاد نکنید. به تحقیق خداوند از آن نهی کرده است و فرمود: خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.»

۱۲۸۸ (۵) سلام بن سهم ـ شیخ عابد ـ از امام صادق ؈ روایت می‌کند که به سدیر فرمود: «ای سدیر! هرکس سوگند دروغ به خدا یاد کند کافر شده است و هرکس به خدا سوگند راست بخورد، گناه کرده است. خداوند باعزت و شکوه می‌فرماید: «خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.»

در کتاب الاختصاص نیز این روایت را از امام صادق ؈ نقل کرده است.

۱۲۸۹ (۶) علی بن مهزیار مطلبی برای امام جواد ؈ نوشت. امام ؈ در پاسخ وی مرقوم فرمود: «به خدا سوگند! این‌گونه نیست و برای من خوشایند نیست که در هیچ حالی از احوال، واژه «به خدا سوگند» را بر زبان آورم ولی گفته شدن مطالب خلاف واقع مرا ناراحت می‌کند.»

۱۲۹۰ (۷) سکونی از امام صادق ؈ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس خداوند را بزرگ‌تر و باشکوه‌تر از آن بداند که به نامش سوگند (راست) یاد کند، خداوند بهتر از آنچه از دست دهد به وی عنایت می‌کند.»

۱۲۹۱ (۸) در نهج‌البلاغه آمده است که علی ؈ در بخشی از نامه‌اش به حارث همدانی فرمود: «نام خدا را بزرگ بدار از این‌که جز برای حق ذکر کنی.»

۱۲۹۲ (۹) محمد بن عمر بن علی گوید: «از سوگندهای پیامبر اکرم ﷺ این جمله بود: نه، به استغفرالله سوگند.»

۱۲۹۳ (۱۰) ابن عباس از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به خدا سوگند! حتماً با قریش خواهم جنگید! به خدا سوگند، حتماً با قریش خواهم جنگید.» در برخی روایات آمده است: «سپس فرمود: اگر خدا بخواهد.»

۱۲۹۴ ۳۶۰۴۷ (۱۱) وروی أنّه ﷺ كان كثيراً ما يقول في يمينه ويحلف بهٰذه اليمين ومقلّب القلوب والأبصار.

۱۲۹۵ ۳۶۰۴۸ (۱۲) **نوادر أحمد بن محمّد ۵۲**: ابن فضّال عن يونس بن يعقوب قال: كان أبو عبدالله ﷺ كثيراً ما يقول والله.

۱۲۹۶ ۳۶۰۴۹ (۱۳) **فقيه ۲۲۹/۳**: روى بكر بن محمّد الأزديّ عن أبي بصير عنه[۱] ﷺ أنّه قال: لو حلف الرّجل أن لا يحكّ أنفه بالحائط لابتلاه الله حتّى يحكّ أنفه بالحائط و (قال ـ نوادر) لو حلف الرّجل (أن ـ فقيه) لا ينطح برأسه الحائط لوكّل الله عزّوجلّ به شيطاناً حتّى ينطح برأسه[۲] حائط. **نوادر أحمد بن محمّد ۵۲**: عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ (مثله).

۱۲۹۷ ۳۶۰۵۰ (۱۴) **كافي ۴۳۶/۷**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن مالك بن عطيّة عن أبي عبيدة الحذّاء عن أبي جعفر ﷺ قال: إنّ في كتاب عليّ ﷺ: أنّ اليمين الكاذبة وقطيعة الرّحم تذران الدّيار بلاقع[۳] من أهلها، وتنغل الرّحم ـ يعني انقطاع النّسل **العقاب ۲۷۰**: حدّثني محمّد بن موسى بن المتوكّل ﷺ قال: حدّثني عبدالله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب (مثله سنداً ونحوه متناً. إلّا أنّ فيه وتنقلان[۴] الرّحم وإنّ انتقال[۵] الرّحم انقطاع النّسل).

۱۲۹۸ ۳۶۰۵۱ (۱۵) **الخصال ۱۲۴: العقاب ۲۶۱**: حدّثنا[۶] محمّد بن موسى بن المتوكّل ﷺ قال: حدّثنا[۷] عبدالله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمّد (بن خالد ـ خصال) عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيّة عن أبي عبيدة (الحذّاء ـ العقاب) عن أبي جعفر ﷺ قال: في كتاب عليّ ﷺ ثلاث خصال لا يموت صاحبهنّ أبداً حتّى يرى وبالهنّ: البغي وقطيعة الرّحم واليمين الكاذبة يبارز الله بها (الخصال ـ وإنّ أعجل الطّاعة ثواباً لصلة الرّحم وإنّ القوم ليكونون فجّاراً فيتواصلون فتنمى أموالهم ويبرّون فتزداد أعمارهم، وإنّ اليمين الكاذبة وقطيعة الرّحم لتذران الدّيار بلاقع من أهلها وينقّلان الرّحم، وإنّ تنقّل الرّحم انقطاع النّسل).

---

۱. أي عن أبي عبدالله. ۲. رأسه ـ النّوادر.
۳. أي الأرض الّتي لا شيء بها ـ تنغل الرّحم: تفسد الرّحم. ۴. وتنقلان ـ خ.
۵. تنقّل ـ خ. ۶. حدّثني ـ العقاب. ۷. حدّثني ـ العقاب.

۱۲۹۴ (۱۱) در کتاب العوالي روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ بسیار در سوگندهایش می‌فرمود و به این سوگند، قسم می‌خورد: «سوگند به دگرگون کننده قلب‌ها و چشم‌ها.»

۱۲۹۵ (۱۲) یونس بن یعقوب گوید: «امام صادق ﷺ بسیار می‌فرمود: به خدا سوگند!»

۱۲۹۶ (۱۳) ابو بصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی سوگند یاد کند که بینی‌اش را با دیوار نخاراند، خداوند او را گرفتار می‌کند تا بینی‌اش را با دیوار بخاراند و اگر شخصی سوگند یاد کند که سرش را به دیوار نکوبد خداوند باعزت و شکوه شیطانی را می‌گمارد تا سرش را به دیوار بکوبد.»

۱۲۹۷ (۱۴) ابو عبیده حذّاء از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در کتاب علی ﷺ آمده است: سوگند دروغ و بریدن پیوند خویشاوندی خانه‌ها را از روزی خالی می‌کند و سبب قطع نسل می‌شود.»

۱۲۹۸ (۱۵) ابو عبیده حذّاء از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در کتاب علی ﷺ آمده است: سه ویژگی است که هرگز صاحب آن نمی‌میرد تا آثار زشت آنها را ببیند: ظلم، بریدن پیوند خویشاوندی و سوگند دروغ که با آن با خدا مبارزه می‌کند و سریع‌ترین طاعت‌ها از نظر پاداش، نیکی به خویشان است و گروهی تبهکار هستند پس با هم پیوند برقرار می‌کنند، پس اموال‌شان افزایش می‌یابد و به یکدیگر نیکی می‌کنند پس عمرشان زیاد می‌شود و به تحقیق سوگند دروغ و بریدن پیوند خویشاوندی خانه‌ها را از روزی خالی می‌کند و سبب قطع نسل می‌شود.»

۱۲۹۹ ۲۶۰۵۲ (١٦) **كافي ٤٣٦/٧**: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد عن ابن أبي عمير عن **هشام بن سالم** عن أبي عبدالله ﷺ قال انّ يمين الصّبر الكاذبة تترك الدّيار بلاقع. **العقاب ٢٦٩**: حدّثني محمّد بن عليّ ماجيلويه ﷺ قال: حدّثني عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن محمّد ابن أبي عمير عن **هشام** بن سالم عن أبي عبدالله ﷺ (مثله).

۱۳۰۰ ۲۶۰۵۳ (١٧) **كافي ٤٣٥/٧**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن جعفر بن محمّد الأشعريّ عن **ابن القدّاح** عن أبي عبدالله ﷺ قال: قال رسول اللهﷺ: اليمين الصّبر[١] الفاجرة تدع الدّيار بلاقع. **المجازات النّبويّة ٨٠**: من ذلك قوله عليه الصّلاة والسّلام اليمين الفاجرة وذكر مثله.

۱۳۰۱ ۲۶۰۵۴ (١٨) **كافي ٤٣٦/٧**: عليّ بن محمّد بن بندار عن أحمد ابن أبي عبدالله عن محمّد بن عليّ عن عليّ بن عثمان بن رزين **العقاب ٢٧٠**: حدّثني محمّد بن عليّ ماجيلويه(ﷺ) عن محمّد ابن أبي القاسم عن محمّد بن عليّ القرشي عن عليّ بن عثمان بن رزين عن محمّد بن فرات خال أبي عمّار الصّيرفي عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر ﷺ قال: قال رسول اللهﷺ: إيّاكم واليمين الفاجرة فإنّها تدع الدّيار من أهلها بلاقع.

۱۳۰۲ ۲۶۰۵۵ (١٩) **فقيه ٢٣٢/٣**: قال الصّادق ﷺ: اليمين الكاذبة تدع الدّيار بلاقع من أهلها.

۱۳۰۳ ۲۶۰۵۶ (٢٠) **فقيه ٤/٤**: بالإسناد المتقدّم في حديث مناهي النّبيّﷺ: نهىﷺ عن اليمين الكاذبة وقال: إنّها تترك الدّيار بلاقع.

۱۳۰۴ ۲۶۰۵۷ (٢١) **كافي ٤٣٧/٧**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن محمّد بن يحيى عن طلحة بن زيد **العقاب ٢٧٠**: أبي (ﷺ) قال: حدّثني سعد بن عبدالله عن أحمد ابن أبي عبدالله عن أبيه عن محمّد بن يحيى الخزّاز ومحمّد بن سنان وعبدالله بن المغيرة عن طلحة بن زيد عن أبي عبدالله ﷺ قال انّ اليمين الفاجرة تنغل[٢] (في ـ كا) الرّحم (قال ـ كا) قلت: (جعلت فداك ـ كا) ما معنى تنغل[٣] (في ـ كا) الرّحم قال: تعقر[٤] (العقاب ـ وأمّا محمّد بن يحيى فإنّه روى تنقل في الرّحم).

---

١. يمين الصّبر: وهو أن يحبسه السّلطان على اليمين حتّى يحلف بها ـ اللسان.
٢. لتنقل ـ العقاب. ٣. تنقل ـ العقاب. ٤. تعقم ـ العقاب.

۱۲۹۹ (۱۶) از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «سوگند دروغ خانه‌ها را بی روزی می‌کند.»

۱۳۰۰ (۱۷) ابن قداح از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «سوگند دروغ در محاکمه خانه‌ها را بی‌روزی می‌کند.»

این روایت در کتاب المجازات النبویه نیز نقل شده است.

۱۳۰۱ (۱۸) جابر بن یزید از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از سوگند دروغ بپرهیزید؛ زیرا آن، خانه‌ها را بی‌روزی می‌کند.»

۱۳۰۲ (۱۹) در کتاب من لایحضره الفقیه از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «سوگند دروغ، خانه را بی‌روزی می‌کند.»

۱۳۰۳ (۲۰) در همان کتاب در روایت نهی‌های پیامبر ﷺ آمده است که آن حضرت از سوگند دروغ نهی کرد و فرمود: «آن، خانه‌ها را بی‌روزی می‌کند.»

۱۳۰۴ (۲۱) طلحة بن زید از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سوگند دروغ سبب تَنَغُّل رحم می‌شود.

گفتم: فدایت شوم! معنای تَنَغُّل رحم چیست؟

امام ﷺ فرمود: عقیم و نازا کردن.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۳۰۵ (۲۲) **کافی ۴۳٦/۷**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حنّان **العقاب ۲۷۰**: حدّثني محمّد بن
۳٦۰۵۸ الحسن ؓ قال: حدّثني محمّد بن الحسن الصّفّار عن يعقوب بن يزيد عن عبدالرّحمٰن بن حمّاد عن حنّان بن سدير عن **فليح**[۱] ابن أبي بكر الشّيباني قال: قال أبو عبدالله ؑ اليمين (الصّبر ـ كا ـ ئل) الكاذبة تورث العقب الفقر[۲].

۱۳۰٦ (۲۳) **الدّعائم ۹٤/۲**: عن **عليّ** ؑ أنّه قال: اتّقوا (الله ـ خ) اليمين الكاذبة فإنّها منفقة
۳٦۰۵۹ للسّلعة وممحقة للبركة، ومن حلف يميناً كاذبة فقد اجترى على الله، فلينتظر عقوبته.

۱۳۰۷ (۲٤) **کافی ٤۳۵/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال **المحاسن ۱۱۹**:
۳٦۰٦۰ البرقي عن محمّد بن عليّ عن ابن فضّال **العقاب ۲٦۹**: أبي ؓ قال: حدّثني سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ثعلبة (بن ميمون ـ كا ـ العقاب) عن **يعقوب الأحمر** قال: قال أبو عبدالله ؑ[۳] من حلف على يمين وهو يعلم أنّه كاذب فقد بارز الله عزّ وجلّ.

۱۳۰۸ (۲۵) **نوادر أحمد بن محمّد ۱۷۰**: يحيى بن عمران عن أبيه عن **عبدالله** بن سليمان عن
۳٦۰٦۱ أبي جعفر ؑ قال: قال رسول الله ﷺ من حلف على يمين صبر فقطع بها مال امرئ مسلم فإنّما قطع جذوة[٤] من النّار.

۱۳۰۹ (۲٦) **أمالي الصّدوق ۳۹۰**: حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار قال: حدّثنا أبي قال:
۳٦۰٦۲ حدّثنا **المحاسن ۱۱۹**: أحمد ابن أبي عبد الله البرقي عن أبيه (البرقي ـ المحاسن) **العقاب ۲۷۱**: أبي ؓ قال حدّثني محمّد بن يحيى قال: حدّثني أحمد ابن أبي عبدالله عن أبيه عن محمّد بن سنان عن أبي الجارود عن رجل من عبدالقيس عن **سلمان** ؓ أنّه مرّ[۵] على المقابر فقال: السّلام عليكم يا أهل القبور[٦] من المؤمنين والمسلمين يا أهل الدّيار هل علمتم أنّ اليوم جمعة فلمّا انصرف إلى منزله (ونام ـ الأمالي ـ العقاب) وملكته عيناه[۷] أتاه آتٍ فقال: وعليك السّلام يا أبا عبدالله تكلّمت فسمعنا وسلّمت فرددنا وقلت: هل تعلمون أنّ اليوم جمعة؟ وقد علمنا ما تقول الطّير في يوم الجمعة قال: (فقال ـ محاسن) وما تقول الطّير في

---

۱. فليج ـ ئل. ۲. العقر ـ خ. ۳. عن أبي عبدالله ؑ قال ـ المحاسن.
٤. الجذوة: الجمرة الملتهبة. ۵. قال مرّ سلمان ـ المحاسن. ٦. يا أهل الدّيار ـ المحاسن.
۷. عينه ـ المحاسن ـ العقاب.

۱۳۰۵ (۲۲) فلیح بن ابی بکر شیبانی گوید: «سوگند دروغ (در محاکمه)، سبب فقرِ فرزندان می‌شود.»

۱۳۰۶ (۲۳) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «دربارهٔ سوگند دروغ از خدا پروا کنید، زیرا آن کالا را به فروش می‌رساند و برکت را از میان می‌برد و هرکس سوگند دروغ یاد کند به تحقیق بر خداوند جرأت پیدا کرده است و باید منتظر مجازات آن باشد.»

۱۳۰۷ (۲۴) یعقوب احمر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به چیزی سوگند یاد کند، با این‌که می‌داند دروغ می‌گوید، به تحقیق با خداوند باعزت و باشکوه به مبارزه برخاسته است.»

۱۳۰۸ (۲۵) عبدالله بن سلیمان از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس در محاکمه، سوگند [دروغ] یاد کند و به سبب آن، مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، همانا تکه‌ای از آتش را تصاحب کرده است.»

۱۳۰۹ (۲۶) ابوجارود از مردی از عبدالقیس روایت می‌کند که سلمان از گورستانی گذشت و گفت: «سلام بر شما ای اهل قبرها از مؤمنان و مسلمانان ای اهل این خانه‌ها! آیا می‌دانید امروز جمعه است؟

سلمان این را گفت و به منزلش رفت. وقتی به خانه رسید و خوابید، کسی به خواب وی آمد و گفت: و بر تو سلام ای اباعبدالله! سخنانت را شنیدیم و سلامت را پاسخ دادیم و گفتی: آیا می‌دانید که امروز جمعه است؟ در حالی که ما می‌دانیم پرندگان در روز جمعه چه می‌گویند.

سلمان گفت: پرندگان در روز جمعه چه می‌گویند؟

يوم الجمعة؟ قال: تقول: قدّوس قدّوس ربّنا الرّحمٰن الملك، ما يعرف عظمة ربّنا من يحلف باسمه كاذباً.

۱۳۱۰ ۲۶۰۶۳ (۲۷) **العوالي** ۲۶۲/۱: قال رسول الله ﷺ: اليمين الفاجرة تخرّب الدّيار وتقصّر الأعمار.

۱۳۱۱ ۲۶۰۶۴ (۲۸) **الإختصاص** ۲۴۲: قال الرّضا ؑ: من بارز الله بالأيمان الكاذبة برئ الله منه.

۱۳۱۲ ۲۶۰۶۵ (۲۹) **فقيه** ۱۳/۴: روى عليّ ابن إسماعيل الميثمي عن بشير قال قرأت في بعض الكتب قال الله تبارك وتعالي لا أنيل رحمتي من يعرضني للأيمان الكاذبة ولا أدني منّي يوم القيامة من كان زانياً. **العقاب** ۲۶۱: أبي ؒ قال: حدّثني سعد بن عبدالله عن أحمد ابن أبي عبدالله عن بعض أصحابنا عن عليّ بن إسماعيل الميثمي عن بشير الدّهّان عمّن ذكره عن ميثم[1] رفعه قال: قال الله عزّوجلّ لا أنيل وذكر مثله.

۱۳۱۳ ۲۶۰۶۶ (۳۰) **أمالي ابن الطّوسي** ۳۵۸: أخبرنا الشّيخ المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد الطّوسي قال أخبرنا والدي ؒ قال: أخبرنا الحفّار قال: حدّثنا عثمان بن أحمد قال: حدّثنا أبو قلابة قال: حدّثنا وهب بن جرير[2] وأبو زيد ـ يعني الهروي ـ قال: حدّثنا شعبة عن الأعمش عن أبي وائل عن عبدالله عن النّبيّ ﷺ قال: من حلف يميناً يقتطع بها مال أخيه لقي الله عزّوجلّ وهو عليه غضبان فأنزل الله تصديق ذلك في كتابه ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ ٱللَّهِ وَأَيْمَـٰنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً﴾ قال: فبرز الأشعث بن قيس فقال فيّ نزلت خاصمت إلى رسول الله ﷺ فقضى عليّ باليمين.

۱۳۱۴ ۲۶۰۶۷ (۳۱) **العوالي** ۲۶۲/۱: قال رسول الله ﷺ من حلف يميناً كاذبة ليقطع بها مال امرئ مسلم لقي الله وهو عليه غضبان.

۱۳۱۵ ۲۶۰۶۸ (۳۲) **كافي** ۴۳۶/۷: عليّ عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله ؑ قال: قال رسول الله ﷺ: إنّ لله ملكاً رجلاه في الأرض السّفلى مسيرة خمسمائة عام، ورأسه في السّماء العليا مسيرة ألف سنة يقول: سبحانك سبحانك حيث كنت فما أعظمك قال فيوحي الله عزّوجلّ إليه ما يعلم ذلك من يحلف بي كاذباً.

---

۱. ميسم ـ ثل ط ق. ۲. ابن حريز ـ ثل.

او گفت: می‌گویند: پاک است! پاک است! پروردگارِ مهرگستر ما بر همه موجودات و فرمانروا. بزرگی پروردگار ما را نشناخت کسی که به نام وی سوگند دروغ یاد کرد.»

۱۳۱۰ (۲۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «سوگند دروغ خانه‌ها را خراب و عمرها را کوتاه می‌کند.»

۱۳۱۱ (۲۸) در کتاب الاختصاص از امام رضاﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس با سوگندهای دروغ با خدا مبارزه کند، خداوند از وی بیزاری می‌جوید.»

۱۳۱۲ (۲۹) بشیر گوید: «در کتابی خواندم که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «من رحمت خودم را به کسی نمی‌رسانم که مرا دستاویز سوگندهای دروغ قرار می‌دهد و روز قیامت زناکار به من نزدیک نمی‌شود.»

این روایت از میثم نیز نقل شده است.

۱۳۱۳ (۳۰) عبدالله از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس با سوگند، مال برادرش را تصاحب کند، خداوند را با حالت خشم بر خود دیدار می‌کند. در تایید این مطلب، خداوند این آیه قرآن را فرستاد: «به یقین کسانی که پیمان با خدا و سوگندهای‌شان را به بهای ناچیزی می‌فروشند.»

عبدالله گوید: در این هنگام اشعث بن قیس سر برآورد و گفت: این آیه دربارهٔ من فرود آمد، با پیامبر اکرمﷺ مخاصمه کردم و آن حضرت علیه من حکم کرد که سوگند یاد کنم.»

۱۳۱۴ (۳۱) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس برای تصاحب مال شخص مسلمانی سوگند دروغ یاد کند، خداوند را با حالت خشم بر خود دیدار می‌کند.»

۱۳۱۵ (۳۲) سکونی از امام صادقﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «خداوند فرشته‌ای دارد که پاهایش در زمین پایین به فاصله پانصد سال و سرش در آسمان بالا به طول فاصله هزار سال است و می‌گوید: خدایا! تو از هر عیب و نقصی پاک و منزه هستی، تو پاک و منزه هستی هر کجا که هستی، چقدر تو بزرگ هستی.

پس خداوند به وی وحی می‌فرستد: «این را نمی‌داند، کسی که به [نام] من سوگند دروغ یاد می‌کند.»

۱۳۱۶ ۲۶۰۶۹ (۳۳) **کافی ۴۳۷/۷**: علیّ عن أبیه ومحمّد بن إسماعیل عن الفضل بن شاذان جمیعاً عن ابن أبی عمیر عن إبراهیم بن عبد الحمید عن شیخ من أصحابنا یکنّی **أبا الحسن** عن أبی جعفر ﷺ قال: إنّ الله تبارك وتعالی خلق دیکاً أبیض عنقه تحت العرش ورجلاه فی تخوم[1] الأرض السّابعة، له جناح فی المشرق وجناح فی المغرب لا تصیح الدّیوك حتّی یصیح، فإذا صاح خفق[2] بجناحیه ثمّ قال: سبحان الله، سبحان الله (سبحان الله ـ فقیه) العظیم الّذی لیس کمثله شیء قال فیجیبه الله تبارك وتعالی فیقول: لا یحلف بی کاذباً من یعرف ما تقول. **فقیه ۳۰۶/۱**: قال أبو جعفر ﷺ انّ لله تبارك وتعالی ملکا علی صورة دیك أبیض رأسه تحت العرش وذکر مثله. **المحاسن ۱۱۸**: البرقی عن محمّد بن علیّ عن محمّد ابن أبی عمیر عن إبراهیم بن عبدالحمید عن **أبی الحسن** شیخ من أصحابنا عن أبی جعفر ﷺ (نحوه). **العقاب ۲۷۱**: حدّثنی محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثنی محمّد بن الحسن الصّفّار عن یعقوب بن یزید عن محمّد ابن أبی عمیر عن إبراهیم بن عبد الحمید عن **أبی الحسن** شیخ من أصحابنا عن أبی جعفر ﷺ (نحوه).

۱۳۱۷ ۲۶۰۷۰ (۳۴) **مستدرك ۳۸/۱۶**: جعفر بن أحمد القمیّ فی کتاب الأعمال المانعة من الجنّة: عن **أبی أمامة** الحارثی أنّ رسول الله ﷺ قال: ما من رجل أقطع مال[3] امرئ مسلم بیمینه إلّا حرّم الله علیه الجنّة وأوجب له النّار فقیل: یا رسول الله وإن کان شیئاً یسیراً قال: وإن کان سواکاً من أراك.[4] **العوالی ۴۴۳/۳**: روی أبوأمامة المازنی واسمه ایاس بن تغلب انّ النّبیّ ﷺ (وذکر نحوه).

۱۳۱۸ ۲۶۰۷۱ (۳۵) **الدّعائم ۵۱۸/۲**: روینا عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن آبائه عن علیّ أنّ رسول الله ﷺ نهی عن اقتطاع مال المسلم بالیمین الکاذبة.

۱۳۱۹ ۲۶۰۷۲ (۳۶) **مستدرك ۴۰/۱۶**: القطب الرّاوندیّ فی لبّ اللباب عن النّبیّ ﷺ قال: (وروی ـ خ) انّ أربعة من الذّنوب یعاقب بها فی الدّنیا قبل الآخرة: ترك الصّلاة وأذی الوالدین والیمین الکاذبة والغیبة.

---

۱. التّخوم: الفصل بین الأرضین من الحدود والمعالم، قال الفرّاء تخومها حدودها.

۲. خفق: ضرب. ۳. اقتطع حق ـ خ.

۴. الأراك: شجر یستاك بقضبانه له حمل کعناقید العنب ـ مجمع ص ۴۵۸.

۱۳۱۶ (۳۳) یکی از شیعیان با کنیه ابوالحسن از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند خروس سفیدی آفرید که گردنش در زیر عرش و پاهایش در محدوده هفتمین زمین است. یک بالش در مشرق و بال دیگرش در مغرب است. خروس‌های دیگر بانگ برنمی‌آورند تا این خروس بانگ برآورد. هنگام بانگ سردادن، دو بالش را بر هم می‌زند، سپس می‌گوید: پاک و منزه است خدا! پاک و منزه است خدا! (پاک و منزه است خدا)ی بزرگ که همانندی ندارد.

و خداوند تبارک و تعالی ندای او را پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: «کسی که سخنان تو را بشناسد سوگند دروغ به من نمی‌خورد.»

این روایت با سندهای گوناگون نقل شده است و در کتاب من لا یحضره الفقیه بدون سند به امام باقر نسبت داده شده است.

۱۳۱۷ (۳۴) ابوامامه حارثی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هیچ‌کس نیست که با سوگندش مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، مگر آن‌که خداوند، بهشت را بر وی حرام و آتش را برایش واجب می‌کند.

گفته شد: ای رسول خداﷺ، حتی اگر مال اندکی باشد.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: هرچند چوب مسواکی از درخت اراک باشد.»

در گزارش دیگری نام راوی ابوامامه مازنی ـ ایاس بن ثعلب ـ بیان شده است.

۱۳۱۸ (۳۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ از پدرشؑ از نیاکانشؑ از علیؑ روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ از تصاحب مال شخص مسلمان به وسیله سوگند دروغ نهی کرد.»

۱۳۱۹ (۳۶) قطب راوندی در کتاب لب اللباب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «چهار گناه پیش از آخرت در دنیا کیفر داده می‌شود؛ ترک نماز، آزار به پدر و مادر، سوگند دروغ و غیبت.»

۱۳۲۰ ۲۶۰۷۳ (۳۷) **الغرر ۱۸۵**: عن أمير المؤمنين ﷺ قال: أسرع شيء عقوبة اليمين الفاجرة.

۱۳۲۱ ۲۶۰۷۴ (۳۸) **الغرر ۵۵٤**: عن أمير المؤمنين ﷺ قال: كيف يسلم من عذاب الله المتسرّع[1] إلى اليمين الفاجرة.

۱۳۲۲ ۲۶۰۷۵ (۳۹) **كافي ۷/٤٤۲**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم **تهذيب ۸/۲۸٦**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن **أبي الصّباح** قال: والله لقد قال لي جعفر بن محمّد ﷺ: إنّ الله علّم نبيّه التّنزيل والتّأويل فعلّمه رسول الله ﷺ عليّاً ﷺ، قال وعلّمنا (و ـ كا) الله. ثمّ قال: ما صنعتم من شيء أو حلفتم عليه من يمين في تقيّة فأنتم منه في سعة.

۱۳۲۳ ۲۶۰۷٦ (٤۰) **العيون ۲/۱۲٤**: (بالإسناد المتقدّم في باب (۳۱) أنّ جلد الميتة لا يطهر بالدّباغ من أبواب النّجاسات ج ۲ عن ابن شاذان في حديث محض الإسلام[2] عن الرّضا ﷺ) والتّقيّة في دار التّقيّة واجبة، ولا حنث على من حلف تقيّة يدفع بها ظلماً عن نفسه.

۱۳۲٤ ۲۶۰۷۷ (٤۱) **نوادر أحمد بن محمّد ۷۵**: عن **أبي بكر الحضرميّ** قال: قلت لأبي عبد الله ﷺ: نحلف لصاحب العشّار[3] نجيز بذلك مالنا قال نعم. وفي الرّجل يحلف تقيّة قال: إن خشيت على دمك ومالك فاحلف تردّه عنك بيمينك، وإن رأيت أنّ يمينك لا تردّ عنك شيئاً فلا تحلف لهم. **فقيه ۳/۲۳۰**: قال (أبو عبدالله) ﷺ في رجل حلف تقيّة (وذكر مثله).

۱۳۲۵ ۲۶۰۷۸ (٤۲) **المحاسن ۳۳۹**: البرقي عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي أيّوب عن **نوادر أحمد بن محمّد ۷۵**: **معاذ بيّاع الأكسية** قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: أنا أستحلف بالطّلاق والعتاق، فما ترىٰ أحلف لهم قال: أحلف لهم بما أرادوا إذا خفت.

۱۳۲٦ ۲۶۰۷۹ (٤۳) **كافي ۷/٤٦۳**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن بعض أصحابه عن أحدهما ﷺ في رجل حلف تقيّة قال: إن خفت على مالك ودمك فاحلف تردّه بيمينك، فإن لم تر أنّ ذلك يردّ شيئاً فلا تحلف لهم.

---

۱. من يتسرّع ـ ك.

۲. محض الإسلام: خالصه وصريحه.

۳. العشّار: آخذ العشر.

۱۳۲۰ (۳۷) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «سریع‌ترین گناهان از نظر مجازات، مجازات سوگند دروغ است.»

۱۳۲۱ (۳۸) در همان کتاب از امیرمؤمنان روایت می‌شود که فرمود: «چگونه از عذاب خدا در امان است کسی که به سوگند دروغ شتاب می‌کند.»

۱۳۲۲ (۳۹) ابوالصباح گوید: «به خدا سوگند! امام صادق ﷺ به من فرمود: به تحقیق خداوند به پیامبرش ﷺ قرآن و تفسیر آن را آموخت. پیامبر ﷺ نیز آن را به علی ﷺ آموخت و به خدا سوگند! او به ما یاد داد. سپس فرمود: برای تقیه هر کاری که انجام دادید یا هر سوگندی که یاد کردید، پس شما نسبت به آن آزاد هستید.»

۱۳۲۳ (۴۰) ابن شاذان در روایت محض الاسلام از امام رضا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «تقیه در سرزمین تقیه واجب است و برای کسی که از روی تقیه برای دور کردن ظلمی از خود سوگند یاد کند، سوگندشکنی نیست.»

۱۳۲۴ (۴۱) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: آیا برای مامور مالیاتی سوگند یاد کنیم و به این وسیله اموال‌مان را عبور دهیم؟

امام ﷺ فرمود: آری.

و دربارهٔ شخصی که از روی تقیه سوگند یاد می‌کند، فرمود: اگر بر جان و مالت می‌ترسی سوگند یاد کن و خطر را با سوگند از خود دور کن! و اگر می‌دانی که سوگندت چیزی را از تو دور نمی‌کند، برای‌شان سوگند نخور!»

در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت دوم از امام صادق ﷺ نقل شده است.

۱۳۲۵ (۴۲) معاذ بیّاع اکسیه گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من به طلاق و عتق سوگند داده می‌شوم، نظر شما چیست که برای‌شان سوگند یاد کنم؟

امام ﷺ فرمود: هرگاه ترسیدی، به هرچه خواستند برای‌شان سوگند یاد کن.»

۱۳۲۶ (۴۳) یونس از یکی از دوستانش از امام صادق ﷺ یا امام باقر ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که از روی تقیه سوگند یاد کرد، فرمود: «اگر بر جان و مالت می‌ترسی سوگند یاد کن و با آن خطر را از خود دور ساز و اگر معتقد نیستی که آن چیزی را از تو دور کند برای‌شان سوگند نخور.»

۱۳۲۷ ۲۶۰۸۰ (٤٤) **تهذيب** ٣٠٠/٨: عن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: احلف بالله كاذباً ونجّ أخاك من القتل. **فقيه** ٢٣٥/٣: قال عليّ ﷺ احلف (وذكر مثله).

۱۳۲۸ ۲۶۰۸۱ (٤٥) **الجعفريّات** ٢٤٢: بإسناده عن عليّ ﷺ أنّه قال لرجل احلف بالله تعالى كاذباً وأنج أباك[1] من القتل.

۱۳۲۹ ۲۶۰۸۲ (٤٦) **الدّعائم** ٩٥/٢: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ صلوات الله عليهما أنّه سئل عن الرّجل يحلف تقيّة فقال: إن خشيت على أخيك أو على دينك[2] أو مالك فاحلف تردّ عن ذلك بيمينك وإن لم تر ذلك يردّ شيئاً فلا تحلف وفي كلّ شيء خاف المؤمن على نفسه فيه الضّرر فله عليه[3] التّقيّة.

۱۳۳۰ ۲۶۰۸۳ (٤٧) **تفسير العيّاشي** ٢٧٢/٢: عن أبي بكر قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: وما الحروريّة[4] إنّا قد كنّا وهم متتابعين[5] فهم اليوم في دورنا أرأيت إن أخذونا بالايمان قال: فرخّص لي في الحلف لهم بالعتاق والطّلاق فقال بعضنا: مدّ الرّقاب أحبّ إليك أم البراءة من عليّ ﷺ فقال: الرّخصة أحبّ إليّ أما سمعت قول الله في عمّار: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾.

۱۳۳۱ ۲۶۰۸۴ (٤٨) **نوادر أحمد بن محمّد** ٧٥: عن سماعة قال: قال ﷺ إذا حلف الرّجل بالله تقيّة لم يضرّه وبالطّلاق والعتاق أيضاً لا يضرّه، إذا هو أكره واضطرّ إليه. وقال ﷺ: ليس شيء ممّا حرّم الله إلّا وقد أحلّه لمن اضطرّ إليه.

۱۳۳۲ ۲۶۰۸۵ (٤٩) **نوادر أحمد بن محمّد** ٧٣: الحسن بن عليّ بن فضّال وفضالة عن ابن بكير عن زرارة قال: قلت لأبي جعفر ﷺ إنّا نمرّ بهؤلاء القوم فيستحلفونا على أموالنا ولقد أدّينا زكاتها فقال: يا زرارة، إذا خفت فاحلف لهم بما شاؤا فقلت ـ جعلت فداك ـ بطلاق وعتاق؟ قال: بما شاؤا.

---

١. أخاك ـ خ. ٢. دينك او دمك ـ خ. ٣. فيه ـ ك.

٤. الحروريّة: هم من الخوارج الّذين قاتلهم الإمام عليّ ﷺ، الحروراء: موضع بظاهر الكوفة تنسب إليه الحروريّة من الخوارج ـ اللسان ج ٤ ص ١٨٥. ٥. متابعين ـ ك.

۱۳۲۷ (۴۴) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «سوگند دروغ یاد کن و برادرت را از کشته شدن نجات ده!»

در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت را از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌کند.

۱۳۲۸ (۴۵) در کتاب الجعفریات از علی ﷺ روایت می‌شود که به مردی فرمود: «سوگند دروغ به خداوند تعالی یاد کن و پدر (برادرت) را از کشته شدن نجات بده!»

۱۳۲۹ (۴۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال شد که از روی تقیه سوگند یاد می‌کند، امام ﷺ فرمود: اگر بر برادرت یا دینت (یا جانت) یا مالت مـی‌ترسی، سوگند یاد کن و با آن خطر را دور کن و اگر معتقد نیستی که آن چیزی را برطرف کند، سوگند نخور و در هر چیزی که مومن بر خود احساس زیان کند، پس می‌تواند در آن تقیه کند.»

۱۳۳۰ (۴۷) ابوبکر گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: خوارج چگونه‌اند؟ ما و آنها تحت تعقیب بوده‌ایم و آنها امروز در خانه ما هستند، بفرمایید که اگر آنها از ما درخواست سوگند کردند، چه کنیم؟ امام ﷺ به من اجازه داد که برای آنها به عتق و طلاق سوگند یاد کنم. یکی از ما به امام ﷺ گفت: کشته شدن نزد تو محبوب‌تر است یا بیزاری از علی ﷺ.

امام ﷺ فرمود: آزادی نزد من محبوب‌تر است آیا سخن خداوند دربارهٔ عـمار را نشـنیده‌ای کـه فرمود: «مگر کسی که مجبور شود و قلبش با ایمان آرام است.»

۱۳۳۱ (۴۸) سماعه از امام ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی از روی تقیه به خدا سوگند یاد کند، به وی زیان نمی‌رساند و سوگند به طلاق و عتق نیز به او زیان نمی‌زند، در صورتی که به آن مجبور و ناچار شود.

و فرمود: هیچ‌یک از حرام‌های خداوند نیست مگر آن‌که خداوند آن را برای کسی که به آن ناچار شده حلال کرده است.»

۱۳۳۲ (۴۹) زراره گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: ما از کنار این گروه عـبور مـی‌کنیم و آنـها مـا را بـرای اموال‌مان سوگند می‌دهند، در حالی که زکات آنها را پرداخته‌ایم.

امام ﷺ فرمود: ای زراره هرگاه ترسیدی به هر چه خواستند برای‌شان سوگند یاد کن.

گفتم: فدایت شوم! حتی به طلاق و عتق؟

امام ﷺ فرمود: به آنچه خواستند.»

۱۳۳۳ (۵۰) **المحاسن ۳۳۹**: البرقي عن أبيه عن، **نوادر أحمد بن محمّد ۷۳**: فضالة عن
۲۶۰۸۶ سيف (بن عميرة ـ نوادر) عن **أبي بكر الحضرميّ** قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: رجل حلف للسّلطان بالطّلاق والعتاق فقال: إذا خشي سيفه وسوطه فليس عليه شيء يا أبا بكر، انّ الله عزّوجلّ يعفو والنّاس لا يعفون.

۱۳۳۴ (۵۱) **فقيه ۲۳۱/۳**: روى حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ قال: وسألته عن الرّجل
۲۶۰۸۷ يحلف لصاحب العشور يحرز بذٰلك ما له قال: نعم.

۱۳۳۵ (۵۲) **المحاسن ۳۳۹**: البرقي عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن **وأحمد بن**
۲۶۰۸۸ **محمّد ابن أبي نصر** جميعاً عن أبي الحسن ﷺ قال: سألته عن الرّجل يستكره على اليمين فيحلف بالطّلاق والعتاق وصدقة ما يملك أيلزمه ذٰلك؟ فقال: لا قال رسول اللهﷺ وضع عن امّتي ما أكرهوا عليه وما لم يطيقوا وما أخطأوا. **نوادر أحمد بن محمّد ۷۵**: عن أبي الحسن ﷺ (مثله).

۱۳۳۶ (۵۳) **فقيه ۲۳۰/۳**: وروى ابن بكير، **نوادر أحمد بن محمّد ۷۳**: الحسن بن عليّ بن
۳۶۰۸۹ فضّال وفضالة عن ابن بكير عن **زرارة** قال قلت لأبي جعفر ﷺ نمرّ بالمال على العُشّار فيطلبون منّا أن نحلف لهم ويخلّون سبيلنا ولا يرضون منّا إلّا بذٰلك قال: فاحلف[1] لهم فهو أحلّ من التّمر والزّبد.

۱۳۳۷ (۵٤) **كافي ۱۲۸/٦**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن
۳۶۰۹۰ معاوية بن وهب عن **إسماعيل** الجعفي قال قلت لأبي جعفر ﷺ أمرّ بالعشّار ومعي مال فيستحلفني فإن حلفت له تركني وإن لم أحلف له فتّشني وظلمني فقال احلف له قلت فانّه يستحلفني بالطّلاق فقال احلف له فقلت فإنّ المال لا يكون لي قال فعن مال أخيك إنّ رسول اللهﷺ ردّ طلاق ابن عمر وقد طلّق امرأته ثلاثاً وهي حائض فلم ير ذٰلك رسول الله شيئاً. **نوادر أحمد بن محمّد ۷٤**: عن إسماعيل الجعفي قال قلت لأبي جعفر ﷺ (وذكر نحوه إلى قوله مال أخيك).

---

۱. قال فما حلفت ـ نوادر.

۱۳۳۳ (۵۰) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شخصی برای حاکم به طلاق و عتق سوگند یاد می‌کند.

امامؑ فرمود: هرگاه از شمشیر و تازیانه‌اش بترسد، چیزی بر او نیست. ای ابوبکر! خداوند می‌بخشد و مردم نمی‌بخشند.»

۱۳۳۴ (۵۱) حلبی گوید: «آیا انسان می‌تواند برای مأمور مالیات به خاطر حفظ اموالش سوگند یاد کند؟
امامؑ فرمود: آری.»

۱۳۳۵ (۵۲) صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی‌نصر گویند: «از امام رضاؑ سؤال کردیم: شخصی مجبور به سوگند می‌شود و به طلاق، عتق و صدقهٔ اموالش سوگند یاد می‌کند، آیا آن بر عهده‌اش لازم می‌شود؟

امامؑ فرمود: نه، پیامبر اکرمﷺ فرمود: از امت من آنچه مجبور شدند و آنچه قدرت ندارند و آنچه اشتباه کردند، برداشته شده است.»

این روایت در کتاب نوادر احمد بن محمد نیز از امام موسی بن جعفرؑ روایت شده است.

۱۳۳۶ (۵۳) زراره گوید: «به امام باقرؑ گفتم: مالی را از مقابل دید مأموران مالیات می‌بریم. آنان از ما می‌خواهند برای‌شان سوگند یاد کنیم تا آزادمان گذارند و جز به سوگند از ما راضی نمی‌شوند.
امامؑ فرمود: برای‌شان سوگند یاد کن که آن حلال‌تر از خرما و کره است.»

۱۳۳۷ (۵۴) اسماعیل جعفی گوید: «به امام باقرؑ گفتم: با مال از کنار مأمور مالیات می‌گذرم، پس اگر برایش سوگند یاد کنم، مرا رها می‌کند و اگر برایش سوگند یاد نکنم از من بازجویی می‌کند و مورد ستم قرار می‌دهد.

امامؑ فرمود: برایش سوگند یاد کن.

گفتم: او مرا به طلاق سوگند می‌دهد.

امامؑ فرمود: برایش سوگند یاد کن.

گفتم: مال متعلق به من نیست.

امامؑ فرمود: از مال برادرت [دفاع کن]. ابن عمر همسرش را در حال حیض سه طلاقه کرده بود و پیامبر اکرمﷺ طلاق او را باطل شمرد و آن را چیزی به حساب نیاورد.»

۱۳۳۸ ۲۶۰۹۱ (۵۵) نوادر أحمد بن محمّد ۷۳: عن معمّر بن يحيى قال قلت لأبي جعفر ﷺ انّ معى بضايع للنّاس ونحن نمرّ بها على هؤلاء العشّار فيحلفونا عليها فنحلف لهم قال: وددت أنّى أقدر (على ـ ئل) أن أجيز أموال المسلمين كلّها وأحلف عليها كلّما خاف المؤمن على نفسه فيه ضرورة فله فيه التّقيّة.

۱۳۳۹ ۲۶۰۹۲ (۵۶) تهذيب ۳۰۱/۸: الصّفّار عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن عليّ بن النعمان عن العيص بن محمّد عن الحسن بن قرّة عن مسعدة عن أبي عبدالله ﷺ قال: ما آمن بالله من وفى لهم بيمين. (أى للمخالفين بالأيمان المبتدعة كالطّلاق والعتاق). وتقدّم فى رواية أبى محمّد (۷۳) من باب (۳۵) فضل يوم الجمعة من أبواب صلوٰة الجمعة ج ۷ قوله يقول الطّير فى يوم الجمعة سبقت رحمتك غضبك ما عرف عظمتك من حلف باسمك كاذباً. وفى رواية أبى بصير (۲۸) من باب (۳۲) استحباب إعطاء الصّدقة المندوبة ليلاً من أبواب مايتأكّد استحبابه من الحقوق فى المال فى كتاب الزّكوٰة ج ۹ قوله ﷺ وإنّ قطيعة الرّحم واليمين الكاذبة لتذران الدّيار بلاقع من أهلها وتنقلان الرّحم وإنّ تنقّل الرّحم انقطاع النّسل. وفى رواية تحف العقول (۲۶) من باب (۲۲) حكم قتال البغاة من أبواب جهاد العدوّ ج ۱۶ قوله ﷺ ولا حنث على من حلف تقيّة يدفع بها ظلماً عن نفسه. وفى رواية أبى خالد (۲۷) من باب (۱۲) ماورد فى جملة من الخصال المحرّمة من أبواب جهاد النّفس ج ۱۶ قوله ﷺ والذّنوب الّتى تعجّل الفناء قطيعة الرّحم واليمين الفاجرة والأقوال الكاذبة. وفى رواية حمران (۳۳) قوله ﷺ وإذا رأيت الأيمان بالله عزّ وجلّ كثيرة على الزّور (إلى أن قال ﷺ) فكن على حذر واطلب إلى الله عزّوجلّ النّجاة واعلم أنّ النّاس فى سخط الله عزّوجلّ وإنّما يمهلهم لأمر يراد بهم الخ. وفى أحاديث باب (۳۸) وجوب الصّدق ج ۱۷ ما يناسب ذٰلك. وفى أحاديث باب (۵۳) ما رفع عن أمّة النّبىّ ﷺ مايناسب ذيل الباب. وفى أحاديث أبواب التّقيّة خصوصاً باب (۲) ماورد من الإهتمام بالتّقيّة وقضاء حقوق الإخوان (ج ۱۸) مايدلّ على ذيل الباب. وفى رواية الدّعائم (۹) من باب (۸) جواز بيع الماء إذاكان ملكاً للبايع من أبواب البيع ج ۲۲ قوله ﷺ ثلاثة لا ينظر الله تعالى إليهم يوم القيامة ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم رجل حلف بعد العصر لقد أعطى بسلعته كذا وكذا فأخذها الآخر بقوله مصدّقاً له وهو

(۵۵) معمّر بن یحیی گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: سرمایه‌های مردم در اختیار من است و با آنها از کنار مأموران مالیاتی می‌گذریم. آنان ما را برای آنها سوگند می‌دهند و ما برای‌شان سوگند می‌خوریم. ۱۳۳۸
امام ﷺ فرمود: دوست دارم که همه اموال مسلمانان را عبور می‌دادم و بر آنها سوگند یاد می‌کردم. هرچیزی که مؤمن بر خودش بترسد و در انجام آن ناچار باشد، در آن می‌تواند تقیه کند.»

(۵۶) مسعده از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به خدا ایمان ندارد هرکس برای آنان به سوگندی عمل کند.» (یعنی به سوگندهای ابداع شده ـ مانند طلاق و عتق ـ برای مخالفان و اهل سنت.) ۱۳۳۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتاد و سوم از باب سی و پنجم از ابواب نماز جمعه این گفته که: «پرندگان در روز جمعه می‌گویند: رحمت تو بر خشمت پیشی گرفته است. بزرگی تو را نشناخت، هرکس که به نامت سوگند دروغ یاد کرد.»

و در روایت بیست و هشتم از باب سی و دوم از ابواب حقوق مستحق مالی فرموده امام ﷺ که: «بریدن پیوند خویشاوندی و سوگند دروغ، خانه‌ها را خالی از روزی و نسل را قطع می‌کند.»

در روایت بیست و ششم از باب بیست و دوم از ابواب جهاد با دشمن فرموده امام ﷺ که: «کسی که از روی تقیه برای برطرف کردن ظلمی از خود سوگند یاد کند، برایش سوگندشکنی نیست.»

و در روایت بیست و هفتم از باب دوازدهم از ابواب جهاد با نفس فرموده امام ﷺ که: «گناهانی که به نابودی سرعت می‌بخشد، بریدن پیوند خویشاوندی و سوگند دروغ و سخن دروغ است.»

و در روایت سی و سوم فرموده معصوم ﷺ که: «هرگاه مشاهده کردی که سوگندهای دروغ به خداوند زیاد است... پس بر حذر باش و با رفتن به سوی خداوند درخواست نجات کن و بدان که مردم در خشم خداوند باعزت و شکوه هستند و به خاطر تصمیمی که دربارهٔ آنها گرفته به آنان مهلت می‌دهد.»

و در روایات باب سی و هشتم و پنجاه و سوم مناسب با این بحث هست و در روایات ابواب تقیه به ویژه باب دوم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت نهم از باب هشتم از ابواب خرید و فروش فرموده پیامبر اکرم ﷺ که: «خداوند در قیامت به سه گروه نگاه نمی‌کند و آنها را پاک نمی‌کند و برای‌شان عذاب دردناکی است: شخصی که پس از عصر به دروغ سوگند یاد کند که در برابر کالایش فلان مبلغ پرداخت شد (یا فلان مبلغ در برابر کالایش داده است) و دیگری با تأیید سخنش آن را بگیرد.»

كاذب، وفى أحاديث باب (٢٥) كراهة الحلف على البيع والشّراء صادقاً وحرمته كاذباً من أبواب مايستحبّ للتّاجر ج ٢٢ ما يناسب الباب.

وفى رواية أبى الصّباح (٨) من باب (٥) جواز وقف المشاع من أبواب الوقوف قوله انّ أمّى تصدّقت علىّ بنصيب لها فى دار فقلت لها إنّ القضاة لا يجيزون هٰذا ولٰكن اكتبيه شراء (إلى أن قال) فأراد بعض الورثة أن يستحلفنى أنّى قد نقدتها الثّمن ولم أنقدها شيئاً فماترى قال ﷺ احلف له. وفى رواية العلاء (١٠) من باب (٢) من أقرّ لوارث جاز إقراره من أبوابه ج ٢٤ قولها إنّ المال الّذى دفعته إليك لفلانة وماتت المرأة فأتى أولياؤها الرّجل فقالوا انّه كان لصاحبتنا مال ولا نراه إلاّ عندك فاحلف لنا انّ مالها قبلك شىء أفيحلف لهم فقال ﷺ لهم إن كانت المرأة مأمونة عنده فيحلف لهم وإن كانت متّهمة فلا يحلف. ويأتى فى الباب التّالى وباب (١٧) أنّ اليمين لا تنعقد فى غضب ولا جبر، وباب (٣١) جواز الحلف فى الدّعوىٰ على غير الواقع للتّوصّل إلى الحقّ ودفع ظلم قضاة الجور، وباب (٤٠) جواز الإقتصاص بقدر الحقّ من مال المنكر ما يناسب الباب. وفى رواية زرارة (١) من باب (٢٤) انّ طلاق المكره والمضطرّ ليس بصحيح من أبوابه ج ٢٧ قوله فإن حلّفنى (العشّار) بالطّلاق والعتاق فقال ﷺ احلف له.

(٢)

باب أنّ المحقّ يستحبّ له أن يختار الغرم على اليمين إجلالاً لله تبارك وتعالىٰ والمدّعى يستحبّ له أن يترك الغريم ولايستحلفه تعظيماً لله عزّوجلّ

١٣٤٠ (١) كافى ٤٣٥/٧: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن تهذيب ٢٨٣/٨: أحمد بن محمّد
٣٦٠٩٣ عن علىّ بن الحكم عن علىّ ابن أبى حمزة عن أبى بصير (عن أبى عبدالله ﷺ ـ يب) قال حدّثنى أبو جعفر ﷺ: أنّ أباه كانت عنده امرأة من الخوارج أظنّه قال: من «بنى حنيفة» فقال له مولى له يا ابن رسول الله: انّ عندك امرأة تبرّأ من جدّك فقضى لأبى أنّه طلّقها فادّعت عليه صداقها فجاءت به إلى أمير المدينة تستعديه[١] فقال له أمير المدينة: يا علىّ، إمّا أن تحلف

١. استعداه: استنصره، واستعدى عليه السّلطان أى استعان به فأنصفه منه ـ اللسان ج ١٥ ص ٣٩.

و در روایات باب بیست و پنجم از ابواب مستحبات تاجر مناسب با این بحث هست.

و در روایت هشتم از باب پنجم از ابواب وقوف این گفته که: «مادرم سهم خود را از خانه‌ای به من صدقه داد. من به وی گفتم: قضات این را صحیح نمی‌دانند، بلکه برای آن قرارداد خرید تنظیم کن... پس یکی از وارثان تصمیم گرفت مرا سوگند دهد که من بهای آن را پرداخته‌ام، ولی من چیزی نپرداخته‌ام، نظر شما چیست؟

امام ﷺ فرمود: برایش سوگند یاد کن.»

و در روایت دهم از باب دوم از ابواب اقرار این گفته که: «مالی که به تو دادم متعلّق به فلان زن است آن زن مُرد و وارثانش نزد مرد آمدند و گفتند: «متوفای ما مالی داشت و ما معتقدیم که آن مال تنها نزد توست، برای ما سوگند یاد کن که وی چیزی نزد تو ندارد، آیا برای آنان سوگند یاد کند؟

امام ﷺ فرمود: اگر آن زن نزد وی مورد اعتماد است برای‌شان سوگند یاد کند و اگر مورد اتهام است، سوگند یاد نکند.»

می‌آید:

در باب بعدی و باب هفدهم، سی و یکم و چهلم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب بیست و چهارم از ابواب طلاق این گفته که: «اگر مرا به طلاق و عتق سوگند دهند؟

امام ﷺ فرمود: برای‌شان سوگند یاد کن.»

باب ۲
استحباب ترجیح غرامت بر سوگند توسط ذی‌حق
و استحباب سوگند ندادن از سوی مدعی به خاطر بزرگداشت خدا

۱۲۴۰ (۱) ابوبصیر از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پدرم همسری از خوارج داشت ـ گمان می‌کنم فرمود: از بنی حنیفه بود ـ تا این‌که یکی از دوستدارانش به وی گفت: ای فرزند رسول خدا ﷺ! تو همسری داری که از جدت بیزاری می‌جوید. آن‌گاه برای پدرم اتفاق افتاد که او را طلاق داد. آن زن مهریه‌اش را ادعا کرد و نزد حاکم مدینه شکایت کرد. حاکم مدینه گفت: ای علی! یا سوگند یاد کن یا به وی بپرداز. پدرم به من گفت: فرزندم! به پا خیز و چهار صد دینار به وی بده.

وإمّا أن تعطيها (حقّها ـ خ كا) فقال لي: قم يا بنيّ فأعطها أربعمائة دينار فقلت له: يا أبه ـ جعلت فداك ـ ألست محقّاً؟! قال بلى (يا بنيّ ـ كا) ولكنّي أجللت الله عزّوجلّ أن أحلف به يمين صبر. **نوادر أحمد بن محمّد** ۴۹: القاسم بن محمّد عن عليّ عن أبي بصير قال: حدّثني أبو جعفر عليه السلام أنّ أباه كان تحته امرأة من الخوارج (وذكر نحوه).

۱۳۴۱ ۲۶۰۹۴ (۲) **فقيه** ۲۳۳/۳: قال أبو جعفر الباقر عليه السلام: ماترك عبد شيئاً لله عزّوجلّ ففقده. (يعني يعوّضه الله تعالى في الدّارين أو في إحديهما).

۱۳۴۲ ۲۶۰۹۵ (۳) **كافي** ۴۳۵/۷: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۲۸۳/۸: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) عن عليّ بن الحكم عن بعض أصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا ادّعي عليك مال ولم يكن له عليك (شيء ـ يب) فأراد أن يحلفك، فإن بلغ مقدار ثلاثين درهماً فأعطه ولا تحلف وإن كان أكثر من ذلك فاحلف ولا تعطه.

۱۳۴۳ ۲۶۰۹۶ (۴) **تهذيب** ۱۹۳/۶: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي إسحاق عن عليّ بن درست **الثّواب** ۱۵۹: أبي (ره) قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن عليّ بن معبد عن درست عن عبدالحميد الطّائي عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال: قال النّبيّ صلى الله عليه وآله: من قدّم غريماً إلى السّلطان يستحلفه وهو يعلم أنّه يحلف، ثمّ تركه تعظيماً لله تعالى لم يرض الله تعالى له بمنزلة يوم القيامة إلّا بمنزلة[1] إبراهيم خليل الرّحمن عليه السلام.

وتقدّم في أحاديث الباب المتقدّم ما يمكن أن يستدلّ به على ذلك.

(۳)

باب ماورد في انّ من حلف بالله تعالى فليصدق ومن لم‌يصدق فليس من الله عزّوجلّ في شيء وكذلك من حلف له بالله فلم‌يرض

۱۳۴۴ ۲۶۰۹۷ (۱) **كافي** ۴۳۸/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى **المحاسن** ۱۲۰: البرقي عن أبي محمّد عن عثمان بن عيسى العامري **أمالي الصّدوق** ۳۹۱:

---

۱. منزلة ـ الثّواب.

من به پدرم گفتم: پدر جان، فدایت شوم! مگر تو بر حق نیستی؟

پدرم فرمود: آری (ای فرزندم!) ولی من خداوند را بزرگ‌تر از آن می‌دانم که در محاکمه و گرفتاری به او سوگند یاد کنم»

۱۳۴۱ (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگز بنده‌ای چیزی را برای خداوند رها نکرد که آن را از دست دهد.»

(یعنی خداوند در دو جهان یا یک جهان آن را برایش جایگزین می‌کند.)

۱۳۴۲ (۳) علی بن حکم از یکی از شیعیان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کسی علیه تو مالی را ادعا کرد و تو بدهکار نبودی، آن‌گاه تصمیم گرفت تو را سوگند دهد، پس اگر به سی درهم می‌رسد، آن را به وی بده و سوگند یاد نکن و اگر بیش از آن است سوگند بخور و به وی نپرداز.»

۱۳۴۳ (۴) عبد الحمید طایی از امام موسی بن جعفر ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس بدهکاری را نزد حاکم ببرد تا او را سوگند دهد، با این‌که می‌داند او سوگند می‌خورد سپس به خاطر بزرگداشت خداوند او را رها کند، خداوند روز قیامت هیچ مقامی را برای وی نمی‌پسندد مگر مقام ابراهیم دوست خدای رحمان.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مطالبی هست که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

باب ۳
تصدیق سوگند به خدا

۱۳۴۴ (۱) ابو ایوب خزاز از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به خدا سوگند یاد کند باید راست انگاشته شود و هرکس او را تصدیق نکند، رابطه‌اش با خدا بریده می‌شود و هرکس برایش به خدا سوگند یاد شود، باید راضی شود و هرکس راضی نشود، رابطه‌اش با خدا بریده می‌شود.»

حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب عن عثمان بن عيسى عن أبي أيّوب (الخزّاز ـ كا ـ أمالي) عن أبي عبدالله (الصّادق ـ أمالي) عليه السلام قال: من حلف بالله فليصدق، ومن لم يصدق فليس من الله (في شيء ـ فقيه ـ العقاب) ومن حلف له بالله عزّوجلّ فليرض، ومن لم يرض فليس من الله عزّوجلّ (في شيء ـ فقيه ـ العقاب). **نوادر أحمد بن محمّد ٥١: فقيه ٢٢٩/٣:** قال أبو أيّوب قال أبو عبدالله (وذكر مثله). **العقاب ٢٧٢:** أبي عليه السلام قال: حدّثني سعد بن عبدالله عن محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب عن حمّاد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبي عبدالله عليه السلام (وذكر مثله).

١٣٤٥ ٢٦٠٩٨ (٢) **كافي ٤٣٨/٧:** عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن منصور بن يونس عن أبي حمزة عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تحلفوا إلّا بالله ومن حلف بالله فليصدق ومن حلف له بالله فليرض ومن حلف له بالله فلم يرض فليس من الله عزّوجلّ. **نوادر أحمد بن محمّد ٥٠:** ابن أبي عمير عن منصور بن يونس مثله سنداً ومتناً.

١٣٤٦ ٢٦٠٩٩ (٣) **الدّعائم ٥٢١/٢:** عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه نهى أن يحلف أحد بغير الله وقال من حلف له بالله فليرض ومن لم يفعل فليس بمسلم.

١٣٤٧ ٢٦١٠٠ (٤) **المقنع ١٢٤:** قال النّبيّ صلى الله عليه وآله: من حلف بالله فليصدق ومن حلف له فليرض، ومن لم يرض فليس من الله.

ويأتي في رواية صفوان (٤) من باب (١٢) أنّ لا تنعقد اليمين بالطّلاق من أبواب الأيمان ج ٢٤ قوله عليه السلام أبالأنداد من دون الله تأمرني أن أحلف إنّه من لم يرض بالله فليس من الله في شيء. وفي باب (٤١) أنّ من كان له على غيره مال فأنكره فاستحلفه لم يجز له الإقتصاص من ماله ما يدلّ على ذلك.

(٤)

باب ماورد في أقسام اليمين وما يترتّب عليها

١٣٤٨ ٢٦١٠١ (١) **كافي ٤٣٨/٧:** محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن حديد عن بعض أصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام قال الأيمان ثلاث: يمين ليس فيها كفّارة ويمين فيها كفّارة

حسین بن مختار نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۳۴۵ (۲) ابو حمزه از امام سجادﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «سوگند نخورید مگر به خداوند و هرکس به خدا سوگند یاد کند، باید راستگو به شمار آید و هرکس برایش به خدا سوگند خورده شود باید راضی باشد و هرکس برایش به خدا سوگند یاد شود و راضی نباشد، هیچ رابطه‌ای با خداوند ندارد.»

این حدیث از منصور بن یونس نیز روایت شده است.

۱۳۴۶ (۳) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که آن حضرت از سوگند خوردن کسی به غیر خدا نهی کرد و فرمود: «هرکس برایش به خدا سوگند یاد شود باید راضی باشد و هرکس راضی نباشد مسلمان نیست.»

۱۳۴۷ (۴) در کتاب المقنع روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس به خداوند سوگند یاد کند باید راستگو به شمار آید و هرکس برایش سوگند یاد شود باید راضی باشد و هرکس راضی نباشد، رابطه‌ای با خدا ندارد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب دوازدهم از ابواب ایمان فرموده امامﷺ خواهد آمد: «آیا به من دستور می‌دهی به شریکان غیراز خدا سوگند خورم؟ به راستی هرکس به خدا راضی نباشد، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد.»

و در باب چهل و یک مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴
اقسام سوگندها

۱۳۴۸ (۱) علی بن حدید از یکی از شیعیان از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سوگند سه گونه است: سوگندِ بدون کفّاره، سوگند کفّاره‌دار و سوگندِ دروغِ سبب آتش. سوگندِ بدون کفّاره این است که شخصی بر ترک کار نیکی سوگند به خدا یاد کند، پس کفّاره‌اش انجام آن کار نیک است.

ويمين غموس توجب النّار فاليمين التي ليست فيها كفّارة الرّجل يحلف بالله على باب برّ أن لا يفعله فكفّارته أن يفعله واليمين الّتي تجب فيها الكفّارة الرّجل يحلف على باب معصية أن لا يفعله فيفعله فتجب عليه الكفّارة واليمين الغموس الّتي توجب النّار الرّجل يحلف على حقّ امرئ مسلم على حبس ماله.

۱۳۴۹ ۲۶۱۰۲ (۲) كافي ۴۳۶/۷: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن حسّان عن محمّد بن عليّ **المحاسن** ۱۱۹: البرقيّ عن محمّد بن عليّ عن عليّ بن حمّاد عن ابن أبي يعفور عن أبي عبدالله ﷺ قال اليمين الغموس ينتظر بها أربعين ليلة.

۱۳۵۰ ۲۶۱۰۳ (۳) كافي ۴۳۶/۷: أبو عليّ الأشعريّ عن محمد بن حسّان عن محمّد بن عليّ عن عليّ بن حمّاد عن حريز **العقاب** ۲۷۱: حدّثني محمد بن موسى بن المتوكّل ـ ﷺ ـ قال: حدّثني عليّ بن الحسين السعد آبادي عن أحمد ابن أبي عبدالله عن البزنطي عن عليّ **المحاسن** ۱۱۹: البرقي عن أحمد بن محمّد عن عليّ عن حريز عن بعض أصحابه عن أبي عبدالله ﷺ قال: اليمين الغموس[۱] الّتي توجب النّار الرّجل يحلف على حقّ امرئ مسلم على حبس ماله.

۱۳۵۱ ۲۶۱۰۴ (۴) فقيه ۲۳۱/۳: قال الصّادق ﷺ: اليمين على وجهين: أحدهما أن يحلف الرّجل على شيئ لا يلزمه أن يفعل، فيحلف أنّه يفعل ذلك الشّيئ أو يحلف على ما يلزمه أن يفعل، فيحلف فعليه الكفّارة إذا لم يفعله، والأخرى على ثلاثة أوجه: فمنها ما يؤجر الرّجل عليه إذا حلف كاذباً ومنها ما لا كفّارة عليه ولا أجر له، ومنها ما لا كفّارة عليه فيها والعقوبة فيها دخول النّار، فأمّا الّتي يؤجر عليها الرّجل: إذا حلف كاذباً ولم تلزمه الكفّارة فهو أن يحلف الرّجل في خلاص امرئ مسلم أو خلاص ماله من متعدٍّ يتعدّى عليه من لصّ أو غيره، وأمّا الّتي لا كفّارة عليه فيها ولا أجر له فهو أن يحلف الرّجل على شيء ثمّ يجدما هو خير من اليمين فيترك اليمين ويرجع إلى الّذي هو خير، وأمّا الّتي عقوبتها دخول النّار فهو أن يحلف الرّجل على مال امرئ مسلم أو على حقّه ظلماً فهٰذه يمين غموس توجب النّار ولا كفّارة عليه في

---

۱. هي اليمين الكاذبة الفاجرة الّتي يقطع بها الحالف مال غيره ـ مجمع.

سوگند کفّاره‌دار این است که شخصی بر ترک گناهی سوگند یاد کند، آن‌گاه آن را انجام دهد، پس کفّاره بر او واجب می‌شود.

سوگندِ دروغِ سبب آتش این است که شخصی برای تصاحب حق فرد مسلمانی و برای نپرداختن مالش، سوگند یاد کند.»

۱۳۴۹ (۲) ابن ابی یعفور از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سوگند دروغ، چهل شب مهلت داده می‌شود.»

۱۳۵۰ (۳) حریز از یکی از دوستانش روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: «سوگند دروغِ سبب آتش این است که شخصی برای تصاحب حق فرد مسلمانی و برای نپرداختن مالش سوگند یاد کند.»

۱۳۵۱ (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «سوگند دوگونه است: یکی این‌که شخصی بر کار غیر واجبی سوگند یاد کند که آن را انجام دهد یا بر کار واجبی سوگند یاد کند که در صورت ترک آن، کفّاره بر او لازم است.

و دیگری خود بر سه گونه است: یکی از آنها برای سوگند دروغ به انسان پاداش داده می‌شود و برخی نه کفّاره دارد و نه پاداش و سوم آن‌که کفّاره ندارد و مجازات آن ورود به آتش است. سوگندِ دروغِ بدون کفّاره‌ای که به انسان برای آن پاداش داده می‌شود این است که انسان برای نجات شخص مسلمان یا نجات مالش از دست تجاوزگری مانند دزد یا غیر دزد سوگند یاد کند.

سوگند بدون کفّاره و بدون پاداش این است که انسان بر چیزی سوگند یاد کند، سپس بهتر از آن را بیابد و آن را ترک کند و به کار بهتر روی آورد.

و سوگندی که مجازاتش ورود به آتش است، این است که شخصی برای تصاحب مال فرد مسلمانی یا برای پایمال کردن حقّ او و از روی ستم سوگند یاد کند، پس این سوگندِ دروغ سبب آتش است که در دنیا کفّاره ندارد.»

در کتاب المقنع این عبارت بدون استناد به امام ﷺ آمده است.

در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که سوگند بر دوگونه است: سوگندِ کفّاره‌دار و سوگندِ بدون کفّاره. سوگند کفّاره‌دار این است که انسان بر انجام کار واجبی سوگند یاد کند که اگر انجام نداد کفّاره بر عهدهٔ اوست یا بر ترک کار غیر واجبی سوگند یاد کند که در صورت انجام آن کفّاره بر عهدهٔ اوست.

الدّنيا، **المقنع** ۱۳٦: اليمين على وجهين (وذكر نحوه) **فقه الرّضا** ﷺ ۲۷۳: واعلم أنّ اليمين على وجهين يمين فيها كفّارة ويمين لا كفّارة فيها فاليمين الّتي فيها الكفّارة فهو ان يحلف العبد على شيء يلزمه ان يفعل فيحلف ان يفعل ذٰلك الشيء وان لم يفعله فعليه الكفّارة أو يحلف على ما يلزمه ان يفعله ان لا يفعله فعليه الكفّارة إذا فعله واليمين الّتي لا كفّارة فيها على ثلاثة أوجه (وذكر نحوه وزاد بعد قوله إلى الذي هو خير) وقال العالم ﷺ لا كفّارة عليه وذٰلك من خطوات الشّيطان.

۱۳۵۲ ۲٦۱۰۵ (٥) **كافي** ٤٦٣/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال: قال أمير المؤمنين ﷺ في رجل قيل له فعلت كذا وكذا قال: لا والله ما فعلته وقد فعله، فقال: كذبة كذبها يستغفر الله منها.

(٥)

باب تحريم البراءة من دين النّبيّ ﷺ والحلف بالبراءة من الله عزّوجلّ ورسوله والأئمة ﷺ

قال الله تعالى في سورة الواقعة (٥٦): ٧٥، ٧٦: ﴿فَلَآ أُقْسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ۝ وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾.

۱۳۵۳ ۲٦۱۰٦ (١) **تهذيب** ٢٨٤/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٤٣٨/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير رفعه قال **فقيه** ٢٣٤/٣: سمع رسول الله ﷺ رجلا يقول: أنا بريءٌ من دين محمّد فقال (له ـ كا ـ فقيه) رسول الله ﷺ: ويلك إذا برئت من دين محمّد فعلىٰ دين من تكون؟ (قال ـ يب ـ كا) فما كلّمه رسول الله ﷺ حتّى مات.

۱۳۵٤ ۲٦۱۰۷ (٢) **تهذيب** ٢٨٤/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٤٣٨/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن إسماعيل عن صالح بن عقبة عن يونس بن ظبيان قال: قال لي: يا يونس، لا تحلف بالبراءة منّا فإنّه من حلف بالبراءة منّا صادقاً أو كاذباً فقد بريء منّا. **فقيه** ٢٣٦/٣: قال الصّادق ﷺ ليونس بن ظبيان يا يونس، لا يحلف بالبراءة منّا (وذكر مثله).

و سوگند بدون کفّاره سه‌گونه است...» ادامه عبارت مانند روایت پیشین است و پس از جمله: «به کار بهتر روی آورد» می‌افزاید: «و معصوم ﷺ فرمود: کفّاره بر او نیست و آن پیروی از گام‌های شیطان است.»

۱۳۵۲ (۵) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که به شخصی گفته شد: «آیا فلان کار را انجام داده‌ای؟ وی گفت: نه، به خدا سوگند، آن را انجام نداده‌ام - در حالی که انجام داده است - امیرمؤمنان ﷺ در این باره فرمود: این دروغی است که بر زبان آورده است، از خدا دربارهٔ آن استغفار کند.»

باب ۵
حرمت بیزاری جستن از دین پیامبر ﷺ
و سوگند به بیزاری از خدا و پیامبر و امامان ﷺ

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

خداوند تعالی می‌فرماید:

به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم و اگر بدانید حتماً آن سوگند بزرگی است[۱].

۱۳۵۳ (۱) ابن ابی عمیر با واسطه روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ شنید که شخصی گوید: «من از دین محمد ﷺ بیزارم. پیامبر ﷺ به وی فرمود: وای بر تو! وقتی از دین محمد ﷺ بیزاری پس بر آیین چه کسی هستی؟ و از آن پس پیامبر ﷺ با او سخن نگفت تا وی درگذشت.»

۱۳۵۴ (۲) یونس بن ظبیان گوید: «امام صادق ﷺ به من فرمود: ای یونس! به بیزاری از ما سوگند یاد نکن، زیرا هرکس راست یا دروغ به بیزاری از ما سوگند یاد کند به تحقیق از ما بیزاری جُسته است.»

---

۱. واقعه ۵۶ / ۷۶ ـ ۷۵.

۱۳۵۵ ۳۶۱۰۸ (۳) **كافي ۴۶۱/۷**: محمّد بن يحيى قال **فقيه ۲۳۷/۳**: كتب محمّد بن الحسن (الصّفّار ؓ ـ فقيه) إلى أبي محمّد (الحسن بن عليّ ـ فقيه) ؑ رجل حلف بالبراءة من الله عزّوجلّ و[1] من رسوله[2] ﷺ فحنث[3] ما توبته وكفّارته؟ فوقّع ؑ يطعم عشرة مساكين لكلّ مسكين مدّ ويستغفر الله عزّوجلّ.

۱۳۵۶ ۳۶۱۰۹ (۴) **فقيه ۲۳۶/۳**: قال الصّادق ؑ من بريء من الله عزّ وجلّ صادقاً كان أو كاذباً فقد بريء الله منه.

۱۳۵۷ ۳۶۱۱۰ (۵) **فقيه ۲۳۷/۳**: روى عن **المفضّل** بن عمر الجعفي قال: سمعت أبا عبدالله ؑ يقول في قول الله عزّوجلّ: ﴿فَلَآ أُقْسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ * وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾ يعني به اليمين بالبراءة من الأئمّة ؑ يحلف بها الرّجل يقول: إنّ ذلك عند الله عظيم. وهذا الحديث في نوادر الحكمة.

ويأتي في باب (۱۹) كفّارة من حلف بالبراءة من الله ورسوله فحنث من أبواب الكفّارات ج ۲۷ ما يدلّ على ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۶)

باب أنّ من قال الله يعلم فيما لم يعلم اهتزّ العرش اعظاماً له

۱۳۵۸ ۳۶۱۱۱ (۱) **كافي ۴۳۷/۷**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۲۸۳/۸**: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن وهب بن عبد ربّه عن أبي عبدالله ؑ قال: من قال: الله يعلم (في ـ الأمالي) مالم يعلم اهتزّ لذلك عرشه اعظاماً له. **أمالي الصّدوق ۳۴۲**: حدّثنا أبي ؓ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن وهب عن **شهاب** ابن عبد ربّه عن أبي عبدالله الصّادق ؑ (مثله).

۱۳۵۹ ۳۶۱۱۲ (۲) **كافي ۴۳۷/۷**: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد عن وهب بن حفص عن أبي عبدالله ؑ قال من قال: علم الله مالم يعلم[4] اهتزّ العرش اعظاماً له.

---

۱. أو ـ فقيه.
۲. رسول‌الله ـ فقيه.
۳. الحنث في اليمين: نقضها ـ اللسان ج ۲ ص ۱۳۸.
۴. مالا يعلم ـ خ صح.

۱۳۵۵ (۳) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «شخصی به بیزاری از خداوند باعزت و باشکوه و پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند می‌خورد و آن‌گاه سوگندش را می‌شکند، توبه و کفّاره او چیست؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به ده مسکین غذا می‌دهد به هر مسکین یک مدّ و از خداوند درخواست آمرزش می‌کند.»

۱۳۵۶ (۴) در کتاب من لایحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس راست یا دروغ از خداوند عزیز و باشکوه بیزاری بجوید، به تحقیق خداوند از او بیزاری می‌جوید.»

۱۳۵۷ (۵) مفضّل بن عمر جعفی در تفسیر آیه: «به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم و اگر بدانید حتما آن سوگند بزرگی است.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مقصود، سوگند به بیزاری از امامان علیهم السلام است که انسان به آنها سوگند می‌خورد خداوند می‌فرماید: «آن نزد خدا بزرگ است.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب نوزده از ابواب کفارات، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶

حکم گفتن سخنِ «خدا می‌داند» در حالی که به دروغ می‌گوید

۱۳۵۸ (۱) وهب بن عبد ربّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس بگوید: خداوند می‌داند آنچه را که نمی‌داند [آنچه واقعیت ندارد]، عرش خدا از بزرگی این سخن به لرزه می‌افتد.»

این روایت از شهاب بن عبد ربّه نیز روایت شده است.

۱۳۵۹ (۲) وهب بن حفص از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس بگوید: خداوند می‌داند آنچه را که نمی‌داند، عرش خدا از بزرگی این سخن به لرزه می‌افتد.»

۱۳۶۰ ۳۶۱۱۳ (۳) كافى ۴۳۷/۷: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن تهذيب ۲۸۳/۸: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ثعلبة (بن ميمون ـ الأمالى) عن أبى جميلة المفضّل بن صالح عن أبان بن تغلب قال: (قال أبو عبدالله ـ كا) إذا قال العبد: علم الله وكان كاذباً قال الله عزّوجلّ: أما وجدت أحداً تكذب عليه غيرى؟ أمالى الصّدوق ۳۴۲: حدّثنا أبى قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن فضّال مثله سنداً ومتناً كما فى كا.

(۷)

باب انّ اليمين لاتنعقد بغير الله واسمائه الخاصّة وحكم الحلف بغيره

قال الله تعالى فى سورة البقرة (۲): ۱۶۸، ۱۶۹: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلْأَرْضِ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوّٞ مُّبِينٌ ۞ إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلْفَحْشَآءِ وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.

۱۳۶۱ ۳۶۱۱۴ (۱) تهذيب ۳۰۱/۸: محمّد بن علىّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن البرقى عن النّوفلى عن السّكونى عن جعفر عن أبيه عن علىّ قال إذا قال الرّجل: أقسمت أو حلفت فليس بشىء حتّى يقول: أقسمت بالله أو حلفت بالله. فقيه ۲۳۴/۳: وروى السّكونىّ عن جعفر بن محمّد (مثله).

۱۳۶۲ ۳۶۱۱۵ (۲) تفسير العيّاشى ۷۴/۱: عن محمّد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر يقول: ﴿لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَٰنِ﴾ قال: كلّ يمين بغير الله فهى من خطوات الشّيطان.

۱۳۶۳ ۳۶۱۱۶ (۳) الدّعائم ۹۶/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما أنّه قال الايمان لا تكون إلّا بالله، ولا يلزم العباد شىء ممّا يحلفون به إلّا ما كان بالله، وما كان غير ذلك ممّا يحلف به فليس فى شىء منه حنث، ولا تجب فيه كفّارة وقال لا أرى لأحد أن يحلف أحداً إلّا بالله والحالف بالله الصّادق معظّم لله.

۱۳۶۴ ۳۶۱۱۷ (۴) العوالى ۱۵۸/۱ و ۴۴۴/۳: عن النّبىّ أنّه قال: من حلف بغير الله فقد أشرك. (ج ۳: وفى بعض الرّوايات فقد كفر بالله).

۱۳۶۵ ۳۶۱۱۸ (۵) العوالى ۲۶۲/۱: قال رسول الله: من حلف بغير الله فقد كفر وأشرك.

۱۳۶۰ (۳) ابان بن تغلب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه بنده‌ای بگوید: «خداوند می‌داند و دروغگو باشد. خدای ﷻ می‌فرماید: «آیا به جز من دیگری را نیافتی که بر او دروغ ببندی؟»

باب ۷

عدم انعقاد سوگند به غیر الله و نام‌های ویژه‌اش

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای مردم! از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا وی دشمن آشکاری برای شماست. او تنها شما را به بدی و زشتی و بستن سخنانِ نادانسته به خداوند فرمان می‌دهد[1].

۱۳۶۱ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان بگوید: قسم خوردم یا سوگند یاد کردم، اثری ندارد تا این‌که بگوید: به خدا قسم خوردم یا به خدا سوگند یاد کردم.»

۱۳۶۲ (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ شنیدم که دربارهٔ این سخن خداوند: «از گام‌های شیطان پیروی نکنید.» فرمود: هر سوگندی به غیر خدا از گام‌های شیطان است.»

۱۳۶۳ (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «سوگند جز به خدا تحقق نمی‌یابد و هیچ‌یک از چیزهایی که بندگان به آنها سوگند یاد می‌کنند بر عهدهٔ آنها لازم نمی‌شود، مگر سوگندهایی که به خدا باشد و سوگندهای به غیر خدا در هیچ‌یک از آنها سوگندشکنی و کفّاره نیست و من برای احدی جایز نمی‌دانم که احدی را سوگند دهد مگر به خداوند و کسی که سوگند راست به خدا یاد می‌کند، خداوند را بزرگ داشته است.»

۱۳۶۴ (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به غیر خداوند سوگند یاد کند، به تحقیق شرک ورزیده است و در پاره‌ای از روایات آمده است: «به تحقیق به خداوند کافر شده است.»

۱۳۶۵ (۵) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس به غیر خدا سوگند یاد کند، به تحقیق کافر شده و شرک ورزیده است.»

---

۱. بقره ۲ / ۱۶۹ ـ ۱۶۸.

۱۳۶۶ ۲۶۱۱۹ (۶) **تفسير العيّاشيّ ۹۸/۱**: عن **زرارة** عن أبي جعفر ﷺ قال: سألته عن قوله: ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَآءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ قال: إنّ أهل الجاهليّة كان من قولهم: كلّا وأبيك، بلى وأبيك فأمروا أن يقولوا لا والله، وبلى والله.

۱۳۶۷ ۲۶۱۲۰ (۷) **فقيه ۲۳۱/۳**: وروى **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ في حديث آخر في رجل قال لا وأبي قال: يستغفر الله.

۱۳۶۸ ۲۶۱۲۱ (۸) **الغارات ۱۱۱**: حدّثنا محمّد قال: حدّثنا الحسن قال: حدّثنا إبراهيم قال: وحدّثني بشير بن خيثمة المرادي قال: حدّثنا عبد القدّوس عن أبي إسحاق عن **الحارث** عن عليّ ﷺ أنّه دخل السّوق فقال: يا معشر اللّحّامين من نفخ منكم في اللحم فليس منّا. فإذا هو برجل موليه ظهره فقال كلّا والّذي احتجب بالسّبع، فضربه عليّ ﷺ على ظهره ثمّ قال يا لحّام ومن الّذي احتجب بالسّبع قال: ربّ العالمين يا أمير المؤمنين فقال له: أخطأت ثكلتك[۱] أمّك إنّ الله ليس بينه وبين خلقه حجاب لأنّه معهم أينما كانوا فقال الرّجل: ما كفّارة ماقلت يا أمير المؤمنين؟ قال: أن تعلم أنّ الله معك حيث كنت قال: أطعم المساكين؟ قال: لا. إنّما حلفت بغير ربّك. **وسائل ۲۶۲/۲۲**: محمّد بن محمّد بن النّعمان المفيد في العيون والمجالس عن عليّ بن عاصم عن عطاء بن السّائب عن ميسرة قال انّ أمير المؤمنين ﷺ مرّ برحبة القصّابين بالكوفة وسمع رجلا يقول لا والّذي احتجب بسبع طباق قال فعلاه بالدّرّة وقال له ويحك إنّ الله لا يحجبه شيء ولا يحتجب عن شيء قال الرّجل أنا أكفّر عن يميني يا أمير المؤمنين قال لا لأنّك حلفت بغير الله. **مستدرك ۵۰/۱۶**: السّيّد المرتضى في الفصول قال أخبرنا الشّيخ أدام الله عزّه مرسلاً عن عليّ بن عاصم (مثله سنداً ونحوه متناً) **إرشاد المفيد ۱۲۰**: الشعبي قال سمع أمير المؤمنين ﷺ رجلا يقول (وذكر نحوه).

۱۳۶۹ ۲۶۱۲۲ (۹) **فقيه ۵/۴**: بالإسناد المتقدّم في حديث مناهي النّبيّ ﷺ قال: ونهى أن يحلف الرّجل بغير الله وقال: من حلف بغير الله عزّوجلّ فليس من الله في شيء ونهى أن يحلف الرّجل بسورة من كتاب الله عزّوجلّ وقال: من حلف بسورة من كتاب الله فعليه بكلّ آية منها كفّارة يمين فمن شاء برّ ومن شاء فجر ونهى أن يقول الرّجل للرّجل لا وحياتك وحياة فلان.

---

۱. أي فقد تك.

۱۳۶۶ (۶) زراره گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «خدا را یاد کنید همان‌گونه که نیاکان‌تان را یاد می‌کنید، یا یادی بیشتر و شدیدتر.»

امام ﷺ فرمود: از سخنان اهل جاهلیت این بود: به جان پدرت! این چنین نیست. به جان پدرت! این‌گونه است. پس به آنها دستور داده شد، بگویند: نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند!»

۱۳۶۷ (۷) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که گفت: نه به پدرم سوگند! فرمود: «از خداوند درخواست آمرزش می‌کند.»

۱۳۶۸ (۸) حارث روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ وارد بازار شد و فرمود: «ای گروه قصابان! هرکس از شما در گوشت بدمد، از ما نیست.

در این هنگام مردی که به علی ﷺ پشت کرده بود، گفت: سوگند به کسی که در هفت پرده خود را پوشانده است، این چنین نیست.

علی ﷺ به پشت وی زد و فرمود: ای قصاب! چه کسی در هفت پرده خود را پوشانده است. قصاب گفت: پروردگار جهانیان! ای امیرمؤمنان ﷺ!

علی ﷺ فرمود: اشتباه کردی، مادرت به سوگت نشیند! میان خدا و آفریدگانش حجابی نیست، زیرا آنها هر کجا که باشند، خدا با آنان است.

آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان ﷺ کفّاره سخن من چیست؟

علی ﷺ فرمود: این‌که بدانی خدا با توست هر کجا که باشی.

آن مرد گفت: آیا به بینوایان غذا دهم؟

علی ﷺ فرمود: نه، همانا تو، به غیر پروردگارت سوگند خوردی.

میسره گوید: امیرمؤمنان ﷺ در کوفه از بازار قصابان می‌گذشت که شنید شخصی می‌گوید: سوگند به کسی که در زیر هفت طبقه پوشیده است. علی ﷺ تازیانه را بالای سر او برد و فرمود: ای بیچاره چیزی خدا را نمی‌پوشاند و خدا از چیزی خود را نمی‌پوشاند.

آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان ﷺ! آیا من برای سوگند خود کفّاره بپردازم؟

امام ﷺ فرمود: نه، زیرا تو، به غیر خداوند سوگند یاد کردی.»

این روایت از شعبی نیز نقل شده است.

۱۳۶۹ (۹) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که در روایت نهی‌های پیامبر ﷺ آمده است: «آن حضرت از سوگند به غیر خدا نهی کرد و فرمود: هرکس به غیر خداوند ﷻ سوگند یاد کند، رابطه‌ای با خداوند نخواهد داشت.

و از سوگند خوردن به یک سوره از قرآن نهی کرد و فرمود: هرکس به یک سوره از قرآن سوگند یاد کند، در برابر هر آیه از آن، کفّاره یک سوگند بر عهدهٔ اوست. پس هرکس می‌خواهد، نیکی کند و هرکس می‌خواهد، گناه کند.»

و از این‌که کسی به دیگری بگوید: نه به جان تو و جان فلانی سوگند! نهی کرد.

۱۳۷۰ ۲۶۱۲۳ (۱۰) **الدّعائم** ۹۶/۲: عن رسول الله ﷺ **أنّه نهى أن يحلف بغير الله.**

۱۳۷۱ ۲۶۱۲۴ (۱۱) **نوادر أحمد بن محمّد** ۵۰: ابن أبي عمير عن منصور بن يونس عن **الثّمالي** عن عليّ بن الحسين ﷺ قال قال رسول الله ﷺ **لا تحلفوا إلّا بالله ومن حلف بالله فليصدق ومن حلف له بالله فليرض ومن حلف له بالله فلم يرض فليس من الله.**

۱۳۷۲ ۲۶۱۲۵ (۱۲) **الدّعائم** ۵۲۱/۲: قال **جعفر** بن محمّد ﷺ **لا يمين إلّا بالله.**

۱۳۷۳ ۲۶۱۲۶ (۱۳) **تهذيب** ۲۷۸/۸: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۴۴۹/۷: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبي عمير عن **فقيه** ۲۳۰/۳: حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ قال: **لا أرى[1] أن يحلف الرّجل إلّا بالله فأمّا قول الرّجل: لا بل شانئك[2] فإنّه من قول (أهل ـ كا ـ يب) الجاهليّة، ولو حلف الرّجل[3] بهذا وأشباهه[4] لترك الحلف بالله[5] فأمّا قول الرّجل يا هياه ويا هناه[6] فإنّما ذلك لطلب[7] الإسم ولا أرى به بأساً، وأمّا (قوله ـ كا ـ يب) لعمر الله و (قوله ـ كا ـ يب) لاها(الله[8] ـ يب) فإنّما ذلك[9] بالله عزّوجلّ.** **نوادر أحمد بن محمّد** ۵۰: عن **زرارة** عن أبي جعفر أو عن أبي عبدالله ﷺ قال: قال (وذكر نحو ما في فقيه).

۱۳۷۴ ۲۶۱۲۷ (۱۴) **قرب الإسناد** ۲۹۲: عبدالله بن الحسن عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال: **وقال: لا يحلف إلّا بالله، فأمّا قول لا بل شانئك فإنّه من قول أهل الجاهليّة ولو حلف بهذا وشبهه ترك أن يحلف بالله، وأمّا قول الرّجل يا هناه فإنّما طلب الإسم، وأمّا قوله لعمر الله[10] ولأيم الله[11] فإنّما هو بالله.**

۱۳۷۵ ۲۶۱۲۸ (۱۵) **تهذيب** ۲۷۸/۸: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۴۵۰/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن أبي نصر عن عبد الكريم عن **سماعة** عن أبي عبدالله ﷺ قال: **لا أرى للرّجل أن يحلف إلّا بالله وقال: قول الرّجل حين يقول: لا بل شانئك، فإنّما هو من قول الجاهليّة،**

---

۱. أرى أن لا يحلف إلّا بالله ـ فقيه. ۲. أشانئك ـ فقيه ـ الشّاني: المبغض.
۳. النّاس ـ يب ـ فقيه. ۴. أو شبهه ـ فقيه. ۵. ترك أن يحلف بالله ـ فقيه.
۶. يا هناه يا هناه ـ فقيه ـ يا هناه ويا هياه ـ يب خ ـ يا هناه او يا هياه ـ نوادر.
۷. طلب ـ يب ـ فقيه. ۸. لاهاه ـ كا ـ أيم الله ـ فقيه لاها الله: أي لا والله.
۹. هو ـ فقيه. ۱۰. قال الجوهري معنى فعمرو الله احلف ببقاء الله ودوامه.
۱۱. لأيم الله: هو إسم موضوع للقسم لا جمع يمين ـ مجمع.

۱۳۷۰ (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ از سوگند به غیر خدا نهی کرد.

۱۳۷۱ (۱۱) ثمالی از امام سجادؑ از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سوگند نخورید جز به خداوند و هرکس به خدا سوگند یاد کند باید راست بگوید و هرکس برایش به خدا سوگند خورده شود، باید راضی باشد و هرکس برایش به خدا سوگند خورده شود و راضی نشود، رابطه‌ای با خداوند نخواهد داشت.»

۱۳۷۲ (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «سوگندی تحقق نمی‌یابد مگر به خداوند.»

۱۳۷۳ (۱۳) حلبی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «شایسته نمی‌دانم که انسان جز به خداوند سوگند یاد کند و این سخن انسان که گوید: نه بلکه دشمنت بی پدر باشد.[۱] آن از سخنان جاهلیت است و اگر انسان به آن و مانند آن سوگند یاد کند، سوگند به خدا ترک می‌شود و این سخن که گوید: ای فلانی و ای فلانی! آن تنها برای درخواست نام است و اشکالی در آن نمی‌بینم ولی این سخن: «به پایداری خدا سوگند» و «نه به خدا سوگند» همانا سوگند به خداوند است.»

این روایت از زراره از امام باقرؑ یا امام صادقؑ نیز روایت شده است.

۱۳۷۴ (۱۴) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفرؑ روایت می‌کند که فرمود: «سوگند یاد نمی‌شود جز به خدا؛ و این سخن: نه بلکه دشمنت بی‌پدر باشد. از سخنان اهل جاهلیت است و اگر به آن و مانندش سوگند یاد شود، سوگند به خدا ترک می‌شود، ولی این سخن: ای فلانی! تنها برای درخواست نام است و این سخن: سوگند به بقاء و پایداری خدا و سوگند به خدا همانا سوگند به خداست.»

۱۳۷۵ (۱۵) سماعه از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان شایسته نمی‌دانم که جز به خداوند سوگند یاد کند.

---

۱. مرحوم علامه مجلسی در معنای این جمله، احتمالاتی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۹/۱٤.

ولو[1] حلف النّاس بهٰذا وشبهه[2] ترك أن يحلف بالله.

۱۳۷۶ ۳۶۱۲۹ (١٦) **فقيه** ٢٣٦/٣ : روى عن **عليّ** بن مهزيار قال: قلت لأبي جعفر الثّاني ﷺ: قوله عزّوجلّ: ﴿وَٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۞ وَٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ﴾ وقوله عزّوجلّ: ﴿وَٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ وما أشبه هذا فقال إنّ الله عزّوجلّ يقسم من خلقه بما يشاء وليس لخلقه أن يقسموا إلّا به عزّوجلّ.

۱۳۷۷ ۳۶۱۳۰ (١٧) **تهذيب** ٢٧٧/٨ : محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٤٤٩/٧ : عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد (عن الحلبي ـ يب) عن **نوادر أحمد بن محمّد** ٥١ : **محمّد** بن مسلم قال قلت لأبي جعفر ﷺ (في ـ نوادر) قول الله عزّوجلّ ﴿وَٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ﴾ ﴿وَٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ وما أشبه ذٰلك فقال: إنّ لله عزّوجلّ أن يقسم من خلقه بما شاء[3] وليس لخلقه أن يقسموا إلّا به.

۱۳۷۸ ۳۶۱۳۱ (١٨) **نوادر أحمد بن محمّد** ١٧١ : عن **العلاء** عن أبي جعفر ﷺ قال سألته: عن قول الله ﴿فَلَآ أُقْسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ﴾ قال عظم[4] إثم مَنْ يقسم بها.

۱۳۷۹ ۳۶۱۳۲ (١٩) **العوالي** ٤٤٥/١ : ٤٤٤/٣ : عن النّبيّ ﷺ انّه قال من كان حالفاً فليحلف بالله أو ليذر.

۱۳۸۰ ۳۶۱۳۳ (٢٠) **العوالي** ٢٦٢/١ : قال رسول الله ﷺ إذا حلفتم فاحلفوا بالله وإلّا فاتركوا.

۱۳۸۱ ۳۶۱۳۴ (٢١) **نوادر أحمد بن محمّد** ٤٧ : عن **عبدالله** ابن أبي يعفور عن أبي عبدالله انّه قال اليمين الّتي تكفّر أن يقول الرّجل لا والله ونحو ذٰلك.

۱۳۸۲ ۳۶۱۳۵ (٢٢) **العوالي** ٢٦٢/١ : قال رسول ﷺ من حلف بغير الله فقد كفر وأشرك.

۱۳۸۳ ۳۶۱۳۶ (٢٣) **تفسير العيّاشي** ١٩٩/٢ : عن **زرارة** عن أبي جعفر ﷺ قال شرك طاعة قول الرّجل لا والله وفلان ولولا الله وفلان[5] والمعصية منه.

۱۳۸۴ ۳۶۱۳۷ (٢٤) **كافي** ٣٨٠/١ : أحمد بن إدريس عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان بن يحيى عن **أبي جرير القمّيّ** قال: قلت لأبي الحسن ﷺ ـ جعلت فداك ـ قد عرفت انقطاعي إلى أبيك ثمّ

---

١. فلو ـ يب. ٢. وأشبهه ـ يب. ٣. بما يشاء ـ يب.
٤. أعظم ـ ئل. ٥. لو كلت فلان ـ في المصدر والظّاهر انّه تصحيف.

و فرمود: سخن انسان وقتی گوید: نه، بلکه دشمنت بی پدر باشد؛ همانا آن سخن جاهلیت است و اگر مردم به آن و همانندش سوگند یاد کنند، سوگند به خدا ترک می‌شود.»

۱۳۷۶ (۱۶) علی بن مهزیار گوید: «دربارهٔ این سخن خداوند: «سوگند به شب هنگامی که بپوشاند و سوگند به روز هنگامی که روشن شود.» و این سخن خداوند: «و سوگند به ستاره هنگامی که فرود آید.» و مانند آن از امام جواد ﷺ سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: خداوند عزیز و باشکوه به هریک از آفریدگانش که بخواهد سوگند یاد می‌کند ولی آفریدگان وی حق ندارند جز به او که عزیز و باشکوه است سوگند یاد کنند.»

۱۳۷۷ (۱۷) محمد بن مسلم گوید: «دربارهٔ این سخن خداوند ﷻ: «سوگند به شب هنگامی که فراگیر شود»، «سوگند به ستاره هنگامی که فرو آید.» و مانند آن از امام باقر ﷺ سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: همانا خداوند ﷻ حق دارد که به هریک از آفریدگانش که می‌خواهد، سوگند یاد کند ولی آفریدگانش حق ندارند جز به او سوگند یاد کنند.»

۱۳۷۸ (۱۸) علاء گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند یاد نمی‌کنم.» امام ﷺ فرمود: بزرگ است گناه کسی که به آن سوگند یاد کند.»

۱۳۷۹ (۱۹) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس سوگند می‌خورد یا باید به خدا سوگند یاد کند یا ترک کند.»

۱۳۸۰ (۲۰) در همان کتاب از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه سوگند یاد کردید پس به خدا سوگند یاد کنید و در غیر این صورت رها کنید.»

۱۳۸۱ (۲۱) عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سوگندِ کفّاره‌دار این است که انسان بگوید: نه به خدا سوگند و مانند آن.»

۱۳۸۲ (۲۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به غیر خدا سوگند یاد کند، به تحقیق کافر شده یا شرک ورزیده است.»

۱۳۸۳ (۲۳) زراره از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شرک در اطاعت این سخن انسان است: «نه به خدا و به فلانی سوگند» و «اگر خدا و فلانی نبود» و گناه از آن سرچشمه می‌گیرد.»

۱۳۸۴ (۲۴) ابو جریر قمی گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: فدایت شوم! شما خود دلبستگی و علاقه مرا به پدرت و پس از آن به خودت می‌دانی.

آن‌گاه برای وی به حق پیامبر اکرم ﷺ و حق یک یک امامان سوگند خوردم تا به خود امام رسیدم و گفتم: هر خبری را به من بگویی از سوی من به احدی از مردم نمی‌رسد و دربارهٔ پدرش سؤال کردم که آیا زنده است یا مرده؟

امام ﷺ فرمود: به خدا سوگند، او درگذشت.

گفتم: فدایت شوم! همانا شیعیان شما روایت می‌کنند که روش چهار پیامبر در اوست.

إليك ثمّ حلفت له وحقّ رسول اللهﷺ وحقّ فلان وفلان حتّى انتهيت إليه بأنّه لا يخرج (منّي ـ كا) ما تخبرني به إلى أحد من النّاس، وسألته عن أبيه أحيّ هو أو ميّت فقال: قد والله مات فقلت: ـ جعلت فداك ـ انّ شيعتك يروون أنّ فيه سنّة أربعة أنبياء قال: قد والله الّذي لا إله إلّا هو هلك قلت: هلاك غيبة أو هلاك موت قال: هلاك موت فقلت: لعلّك منّي في تقيّة فقال: سبحان الله قلت فأوصى إليك قال: نعم. قلت: فأشرك معك فيها أحداً قال: لا قلت: فعليك من اخوتك امام قال: لا قلت: فأنت الإمام؟ قال: نعم.

١٣٨٥ ٢٦١٣٨ (٢٥) كافي ١٨٧/١: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن مروك بن عبيد عن محمّد بن زيد الطّبري قال: كنت قائماً على رأس الرّضاﷺ بخراسان وعنده عدّة من بني هاشم وفيهم إسحاق بن موسى بن عيسى العبّاسي فقال: يا إسحاق بلغني أنّ النّاس يقولون: انّا نزعم أنّ النّاس عبيد لنا، لا وقرابتي من رسول اللهﷺ ما قلته قطّ ولا سمعته من آبائي قاله ولا بلغني عن أحد من آبائي قاله ولكني أقول: النّاس عبيد لنا في الطّاعة موالٍ لنا في الدّين فليبلغ الشّاهد الغائب.

١٣٨٦ ٢٦١٣٩ (٢٦) مستدرك ٦٦/١٦: عليّ بن طاووس في المهج عن أبي عليّ بن الحسين[1] بن محمّد بن عليّ الطّوسي، وعبدالجبّار بن عبدالله بن عليّ الرّازي وأبي الفضل منتهى ابن أبي يزيد الحسيني ومحمّد بن أحمد بن شهريار الخازن جميعاً عن محمّد بن الحسن الطّوسي عن ابن الغضائري وأحمد بن عبدون وأبي طالب بن الغرور وأبي الحسن الصّفّار والحسن بن إسماعيل بن أشناس جميعاً عن أبي المفضّل الشّيباني عن محمّد بن يزيد بن الأزهري عن أبي الوضّاح محمّد بن عبدالله النهشلي عن أبيه عن أبي الحسن موسى بن جعفرﷺ ـ في حديث طويل إلى أن قال ـ ثمّ أقبلﷺ على من حضره من مواليه وأهل بيته فقال ليفرح[2] روحكم انّه لا يرد أوّل كتاب من العراق إلّا بموت موسى بن المهدي وهلاكه فقال: وما ذلك أصلحك الله؟ قال: قد وحرمة هذا القبر مات في يومه هذا، الخبر.

---

١. الحسن ـ خ.

٢. في بعض الحواشي أنّ الصّحيح ليفرخ روعكم ـ لِيُفْرِخْ رَوْعُكَ أي ليخرج عنك فَزَعُكَ كما يخرج الفرخ عن البيضة ـ اللسان.

امامﷺ فرمود: به خدایی که معبودی جز او نیست او حتماً هلاک شد.

گفتم: هلاکت غیبت یا هلاکت مرگ؟

امامﷺ فرمود: هلاکت مرگ.

گفتم: شاید شما تقیه می‌کنید؟

امامﷺ فرمود: سبحان الله![1]

گفتم: آیا به شما وصیت کرد؟

فرمود: آری.

گفتم: آیا کسی را با شما در آن شریک کرد؟

فرمود: نه.

گفتم: آیا برادرانت بر تو امام هستند؟

فرمود: نه.

گفتم: آیا تو امام هستی؟

فرمود: آری.»

۱۳۸۵ (۲۵) محمد بن زید طبری گوید: «در خراسان بالای سر امام رضاﷺ ایستاده بودم. تعدادی از بنی هاشم نزد امامﷺ بودند و اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی نیز در میان آنان بود. امامﷺ فرمود: ای اسحاق! به من رسیده که مردم می‌گویند: ما می‌پنداریم مردم برده ما هستند، به خویشاوندی‌ام با پیامبرﷺ سوگند، این چنین نیست، من هرگز آن را نگفته‌ام و از نیاکانم نشنیده‌ام که گفته باشند و از هیچ‌یک از آنان به من نرسیده است که گفته باشند ولی من می‌گویم: مردم در پیروی کردن از خدا ما و در دین دوستدار ما هستند پس باید حاضر به غایب برساند.»

۱۳۸۶ (۲۶) عبدالله نهشلی از امام موسی بن جعفرﷺ در یک حدیث بلند روایت می‌کند که: «سپس امامﷺ به دوستداران و خاندانش که در مجلس حضور داشتند، رو کرد و فرمود: باید روح‌تان شاد باشد [= باید ترس‌تان بیرون رود] نخستین نامه‌ای که از عراق می‌آید خبر مرگ موسی بن مهدی و هلاکتش را می‌آورد.

گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد، موضوع از چه قرار است؟

امامﷺ فرمود: به حرمت این قبر سوگند، وی در این روز مُرد...»

---

۱. این جمله هنگام تعجب گفته می‌شود ـ م.

۱۳۸۷ ۲۶۱۴۰ (۲۷) **أمالي الصّدوق ۵۴۰**: حدّثنا الشّيخ الفقيه أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّيّ قال: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال: حدّثنا محمّد بن يعقوب قال: حدّثنا أبو محمّد القاسم بن العلاء عن عبدالعزيز بن مسلم **العيون ۲۲۲/۱**: حدّثنا أبو العبّاس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقاني ﷺ قال: حدّثنا أبو أحمد القاسم بن محمّد بن عليّ الهاروني قال: حدّثني أبو حامد عمران بن موسى بن إبراهيم عن الحسن بن القاسم الرّقّام قال: حدّثني القاسم بن مسلم عن أخيه عبد العزيز بن مسلم **كافي ۲۰۳/۱**: أبو محمّد القاسم بن العلاء رفعه عن **عبدالعزيز بن مسلم** قال: كنّا مع الرّضا[۱] ﷺ بمرو (إلى أن قال) تَعدَّوْا وبيتِ الله الحقّ ونبذوا[۲] كتاب الله وراء ظهورهم كأنّهم لا يعلمون ـ الحديث.

۱۳۸۸ ۲۶۱۴۱ (۲۸) **تفسير العيّاشيّ ۱۹۹/۲**: عن زرارة قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن قول الله عزّوجلّ: ﴿وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُم مُّشْرِكُونَ﴾ قال: من ذلك قول الرّجل لا وحياتك.

۱۳۸۹ ۲۶۱۴۲ (۲۹) **نوادر أحمد بن محمّد ۵۲**: عليّ (يعني ابن مهزيار) قال: قرأت في كتاب أبي[۳] جعفر ﷺ إلى داود بن القاسم أنّي (قد ـ ئل) جئت وحياتك.

۱۳۹۰ ۲۶۱۴۳ (۳۰) **مستدرك ۶۶/۱۶**: زيد الزّرّاد في أصله قال: سمع أبو عبدالله ﷺ رجلا يقول لآخر: وحياتك العزيزة لقد كان كذا وكذا قال أبو عبدالله ﷺ: أما انّه قد كفر وذلك انّه لا يملك من حياته شيئاً.

۱۳۹۱ ۲۶۱۴۴ (۳۱) **نوادر أحمد بن محمّد ۱۷۱**: عن العلاء عن أبي جعفر ﷺ قال وقول الرّجل لا بل شانئك فإنّ ذلك قسم أهل الجاهليّة. فلو حلف به الرّجل وهو يريد الله كان قسماً وأمّا قوله: (لعمرو الله) و (وأيم الله) فإنّما هو بالله وقولهم يا هناه ويا هماه[۴] فإنّ ذلك طلب الإسم.

۱۳۹۲ ۲۶۱۴۵ (۳۲) **الجعفريّات ۱۶۶**: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: من قال لأخيه المسلم لا امّ لك فليتصدّق بشيء ومن قال: لا وأبي فليقل: لا إله إلّا الله.

وتقدّم في رواية ابن أبي حمزة (۷) من باب (۶) ماورد في انّ لكلّ شهر عمرة من أبواب العمرة ج ۱۳ قوله وحقّك لقد كان في عامي هذه السّنة ستّ عمر. وفي رواية عيسى (۹) من

---

۱. في أيّام عليّ بن موسى الرّضا ﷺ ـ الأمالي ـ العيون.
۲. نبذ الشّيء: ألقاه أو طرحه.
۳. كتاب لأبي ـ ئل.
۴. هذه اللفظة تختصّ بالنّداء.

۱۳۸۷ (۲۷) عبدالعزیز بن مسلم گوید: «با امام رضا ﷺ در مرو بودم... تا آنجاکه امام ﷺ فرمود: سوگند به خانه خدا! از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر افکندند، گویا نمی‌دانند...»

۱۳۸۸ (۲۸) زراره گوید: «دربارهٔ این سخن خداوند ﷻ از امام باقر ﷺ سؤال کردم: **«بیشتر آنان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر این‌که شرک می‌ورزند.»**

امام ﷺ فرمود: این سخن انسان، مگر که گوید: نه به جان تو سوگند! از آن است.»

۱۳۸۹ (۲۹) علی بن مهزیار گوید: «در نامه امام جواد ﷺ به داود بن قاسم خواندم که امام مرقوم فرموده بود: «به جانت سوگند، من حتماً می‌آیم.»

۱۳۹۰ (۳۰) زید زراد گوید: «امام صادق ﷺ شنید که شخصی به دیگری می‌گوید: به جان تو که عزیز است سوگند! حتماً این‌گونه بود. امام ﷺ فرمود: بدانید که او کافر شد، به دلیل آن‌که وی هیچ اختیاری دربارهٔ زندگی او ندارد.»

۱۳۹۱ (۳۱) علاء از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سخن کسی که گوید: نه. بلکه دشمنت بی‌پدر شود. همانا آن سوگند اهل جاهلیت است. پس اگر کسی به آن سوگند یاد کند و مقصودش خدا باشد، آن سوگند است ولی این سخن: به پایداری و بقای خدا سوگند و اَیم الله همانا سوگند به خداست و سخن آنان: ای فلانی و ای فلانی! همانا برای درخواست نام است.»

۱۳۹۲ (۳۲) در کتاب الجعفریات از علی ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس به برادر مسلمانش بگوید: ای بی اصل و ریشه! باید چیزی صدقه دهد و هرکس بگوید: نه به پدرم سوگند! باید لا اله الا الله بگوید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتم از باب ششم از ابواب عمره این گفته که: «به حق تو سوگند، در این سال شش عمره انجام دادم.»

در روایت نهم از باب یکم از ابواب ایمان این گفته که: «از سوگندهای رسول خدا ﷺ این بود: «نه، به استغفرالله سوگند.»

باب (١) كراهة اليمين الصّادقة من أبواب الايمان ج ٢٤ قوله كانت من أيمان رسول اللهﷺ لا وأستغفر الله. وفي باب (٣) ماورد في أنّ من حلف بالله فليصدق ما يدلّ على ذلك. ويأتي في أحاديث الباب التّالي وما يتلوه، وباب (١٠) انّه لا تنعقد اليمين بالكواكب ما يناسب الباب. وفي رواية صفوان (٤) من باب (١٢) أنّه لا تنعقد اليمين بالطّلاق قوله أبا لأنداد من دون الله تأمرني أن أحلف انّه من لم يرض بالله فليس من الله في شيء ولاحظ ساير أحاديث الباب. وفي رواية سعد (١) من باب (١٧) انّ اليمين لا تنعقد في غضب قولها لا والله لا يكون بيني وبينك خير أبداً حتّى تحلف لي بعتق كلّ جارية لك (إلى أن قال) فقال ﷺ ليس عليك فيما أحلفتك عليه شيء واعلم أنّه لا يجوز عتق ولا صدقة إلّا ما أُريد به وجه الله عزّ وجلّ وثوابه.

(٨)

باب حكم من حلف بربّ المصحف وبسورة من كتاب الله

١٣٩٣ (١) تهذيب ٢٩٤/٨: محمّد بن يعقوب عن كافي ٤٦١/٧: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله ﷺ قال قال أمير المؤمنين ﷺ من حلف فقال لا وربّ المصحف (فحنث ـ كا ـ يب) فعليه كفّارة واحدة. تهذيب ٣٠٢/٨: محمّد بن عليّ بن
٢٦١٤٦
محبوب عن أحمد بن محمّد عن البرقيّ عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ قال: من قال (وذكر مثله). فقيه ٢٣٨/٣: قال: قال أمير المؤمنين ﷺ (وذكر مثله). وتقدّم في رواية فقيه (٩) من الباب المتقدّم قوله ﷺ من حلف بسورة من كتاب الله فعليه بكلّ آية منها كفّارة يمين وفي ساير أحاديث الباب ما يناسب ذلك.

(٩)

باب حكم استحلاف الكفّار بغير الله ممّا يعتقدونه

قال الله تعالى في سورة المائدة (٥): ٤٨، ٤٩: ﴿فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ ...﴾.

﴿وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنۢ بَعْضِ مَآ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ...﴾.

و در باب سوم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات سه باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت چهارم از باب دوازدهم این گفته که: «آیا به من دستور می‌دهی به شریکان خدا ـ نه به او ـ سوگند یاد کنم؟ به تحقیق هرکس به خدا راضی نباشد، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد.»

و دیگر روایات آن باب را بنگر.

و در روایت یکم از باب هفدهم این گفته که: «نه به خدا سوگند! رابطه میان من و تو هرگز خوب نخواهد بود، تا این‌که برای من به آزادی همه کنیزانت سوگند یاد کنی.

امام ﷺ فرمود: در آنچه تو را سوگند داد چیزی بر تو نیست و بدان، عتق و صدقه‌ای صحیح نیست مگر آنچه به وسیله آن رضای خدای ﷻ و پاداش وی قصد شود.»

باب ۸

حکم سوگند به پروردگار، قرآن و سوره‌ای از قرآن

۱۳۹۳ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «هرکس سوگند یاد کند و بگوید: به پروردگار قرآن سوگند! آن‌گاه سوگندش را بشکند، یک کفّاره بر اوست.» در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت بدون سند از علی ﷺ روایت شده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت نهم از باب پیشین فرموده امام ﷺ که: «هرکس به سوره‌ای از قرآن سوگند یاد کند در مقابل هر آیه آن کفّاره یک سوگند بر عهدهٔ اوست.» سایر روایات باب پیشین را بنگر.

باب ۹

حکم سوگند دادن کافران به غیر خدا از اعتقادات‌شان

خداوند تعالی می‌فرماید:

> پس در میان آنان به آنچه خداوند فرستاده قضاوت کن... و این‌که میان آنان به آنچه خدا فرستاده، حکم کن و از امیال و خواسته‌های آنان پیروی نکن و از آنان بر حذر باش تا تو را دربارهٔ پاره‌ای از آنچه خداوند به سویت فرستاده نفریبند...[۱]

---

۱. مائده ۵ / ۴۹ ـ ۴۸.

١٣٩٤ (١) **كافي** ٤٥١/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٢٧٨/٨: **استبصار**
٣٦١٤٧ ٣٩/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن هشام بن سالم عن **سليمان** بن خالد عن أبي عبدالله ﷺ قال: لا يحلف اليهوديّ ولا النّصرانيّ ولا المجوسيّ بغير الله، إنّ الله عزّوجلّ يقول: ﴿فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾. **تفسير العيّاشيّ** ٣٢٥/١: عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله ﷺ (مثله). **نوادر أحمد بن محمّد** ٥٣: النّضر بن سويد عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله ﷺ (مثله). الّا انّ فيه لا تحلف.

١٣٩٥ (٢) **كافي** ٤٥١/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٢٧٨/٨: **استبصار**
٣٦١٤٨ ٣٩/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن **نوادر أحمد بن محمّد** ٥٣: **جرّاح المدائني** عن أبي عبدالله ﷺ قال: لا يحلف بغير الله، وقال: اليهوديّ والنّصرانيّ والمجوسيّ لا تحلّفوهم إلّا بالله عزّوجلّ.

١٣٩٦ (٣) **كافي** ٤٥٠/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **تهذيب** ٢٧٩/٨:
٣٦١٤٩ **استبصار** ٤٠/٤: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن **نوادر أحمد بن محمّد** ٥٤: حمّاد عن **الحلبيّ** قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن أهل الملل (كيف ـ يب ـ صا) يستحلفون؟ فقال: لا تحلفوهم إلّا بالله عزّوجلّ.

١٣٩٧ (٤) **نوادر أحمد بن محمّد** ٥١: عن ابن أبي عمير عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ قال:
٣٦١٥٠ سألته عن استحلاف أهل الذّمّة فقال: لا تحلّفوهم إلّا بالله.

١٣٩٨ (٥) **كافي** ٤٥١/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى
٣٦١٥١ **تهذيب** ٢٧٩/٨: **استبصار** ٣٩/٤: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** (عن أبى عبدالله ﷺ ـ كا) قال: سألته هل يصلح لأحد أن يُحلف أحداً من اليهود والنّصارى والمجوس بآلهتهم قال: لا يصلح لأحد أن يحلف أحداً إلّا بالله عزّوجلّ. **نوادر أحمد بن محمّد** ٥٣: عثمان بن عيسى عن **سماعة** قال: سألته ﷺ (وذكر مثله) إلّا أنّه أسقط قوله: لأحد.

١٣٩٩ (٦) **نوادر أحمد بن محمّد** ١٧٣: عن **العلاء** (عن محمّد بن مسلم ـ ك) عن أبى جعفر ﷺ
٣٦١٥٢ قال ولا يحلف اليهوديّ والنّصرانيّ إلّا بالله ولا يصلح لأحد أن يستحلفهم بآلهتهم.

۱۳۹۴ (۱) سلیمان بن خالد از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «یهودی و نصرانی و مجوسی به غیر خدا سوگند داده نمی‌شوند، خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «میان آنان به آنچه خداوند فرستاد، حکم کن.»

۱۳۹۵ (۲) جرّاح مدائنی از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «به غیر خدا سوگند نخور و فرمود: یهودیان و مسیحیان و مجوسیان را جز به خداوند ﷻ سوگند ندهید.»

۱۳۹۶ (۳) حلبی گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ صاحب کیش‌های مختلف سؤال کردم که چگونه سوگند داده می‌شوند؟

امام فرمود: جز به خداوند ﷻ آنها را سوگند ندهید!»

۱۳۹۷ (۴) حلبی گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ سوگند دادن اهل ذمه سؤال کردم. امام ؑ فرمود: آنها را جز به خداوند سوگند ندهید!»

۱۳۹۸ (۵) سماعه گوید: «از امام صادق ؑ سؤال کردم: آیا برای کسی شایسته است که یکی از یهودیان یا مسیحیان یا مجوسیان را به خدایان‌شان سوگند دهد؟

امام ؑ فرمود: برای احدی شایسته نیست که احدی را سوگند دهد، مگر به خداوند ﷻ.»

۱۳۹۹ (۶) علاء (از محمد بن مسلم) از امام باقر ؑ روایت می‌کند که فرمود: «یهودیان و مسیحیان جز به خداوند سوگند داده نمی‌شوند و برای احدی شایسته نیست که آنان را به خدایان‌شان سوگند دهد.»

١٤٠٠ ٣٦١٥٣ (٧) **تهذيب** ٢٧٩/٨ **: استبصار** ٤٠/٤ **: محمّد بن يعقوب عن كافي** ٤٥١/٧ **: عليّ بن** إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن **السّكونيّ** عن أبي عبدالله ؑ: أنّ أمير المؤمنين ؑ: استحلف يهوديّاً بالتّوراة الّتي أنزلت على موسى ؑ

١٤٠١ ٣٦١٥٤ (٨) **قرب الإسناد** ١٥٢ **:** السّندي بن محمّد البزّاز قال: حدّثني **أبو البختري** عن جعفر عن أبيه أنّ عليّاً ؑ: كان يستحلف اليهود والنّصارى بكنايسهم[1] ويستحلف المجوس ببيوت نيرانهم.

١٤٠٢ ٣٦١٥٥ (٩) **تهذيب** ٢٧٩/٨ **: استبصار** ٤٠/٤ **:** الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد وابن أبي نجران جميعاً عن عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس قال: سمعت أبا جعفر ؑ يقول: **فقيه** ٢٣٦/٣ **:** قضى عليّ[2] ؑ فيمن[3] استحلف (رجلاً من ـ يب ـ فقيه) أهل الكتاب بيمين صبر أن يستحلف[4] بكتابه وملّته. **نوادر أحمد بن محمّد** ٥٤ **:** عن محمّد بن قيس قال سمعت أبا جعفر ؑ يقول: (وذكر مثله).

١٤٠٣ ٣٦١٥٦ (١٠) **تهذيب** ٢٧٩/٨ **: استبصار** ٤٠/٤ **:** الحسين بن سعيد عن فضالة عن العلاء والحسين عن صفوان بن يحيى عن العلاء عن **محمّد** بن مسلم عن أحدهما ؑ قال سألته عن الأحكام فقال في كلّ دين ما يستحلفون (به ـ يب).

١٤٠٤ ٣٦١٥٧ (١١) **فقيه** ٢٣٦/٣ **:** العلاء عن **محمّد** بن مسلم قال: سألته ؑ عن الأحكام فقال يجوز على[5] كلّ دين بما يستحلفون[6]. **نوادر أحمد بن محمّد** ٥٤ **:** عن محمّد بن مسلم قال: سألته ؑ (وذكر مثله).

١٤٠٥ ٣٦١٥٨ (١٢) **الدّعائم** ٥٢١/٢ **:** قال جعفر بن محمّد ؑ: ويستحلف أهل الكتاب بكتابهم وملّتهم.

١٤٠٦ ٣٦١٥٩ (١٣) **قرب الإسناد** ٨٦ **:** الحسن بن ظريف عن **الحسين** بن علوان عن جعفر عن أبيه انّ عليّاً ؑ: كان يستحلف النّصارىٰ واليهود في بيعهم وكنائسهم والمجوس في بيوت نيرانهم ويقول شدّدوا عليهم احتياطاً للمسلمين. ويأتي في رواية ابن عمران (١٣) من باب (٢)

---

١. بكتابهم ـ نل. ٢. أمير المؤمنين ـ فقيه. ٣. فيما ـ النّوادر.
٤. يستحلفه ـ فقيه. ٥. في ـ نوادر.
٦. ما يستحلّون ـ خ ل ـ ما يستحلفون ـ النّوادر.

۱۴۰۰ (۷) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ یک نفر یهودی را به تورات نازل شده بر موسی ﷺ سوگند داد.»

۱۴۰۱ (۸) ابوالبختری از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «علی ﷺ یهودیان و مسیحیان را به کنیسه‌های‌شان (به کتاب‌های‌شان) و مجوسیان را به آتشکده‌های‌شان سوگند می‌داد.»

۱۴۰۲ (۹) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «علی ﷺ دربارهٔ شخصی که اهل کتاب را مجبور به سوگند کرده بود، حکم کرد که وی را به کتاب و آیینش سوگند دهد.»

۱۴۰۳ (۱۰) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق ﷺ یا امام باقر ﷺ دربارهٔ داوری‌ها سؤال کردم. امام فرمود: در هر آیینی آن چیزی است که به آن سوگند داده می‌شوند.»

۱۴۰۴ (۱۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام ﷺ دربارهٔ قضاوت‌ها سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: در هر آیینی به آن چیزی صحیح است که به آن سوگند داده می‌شوند.»

۱۴۰۵ (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «اهل کتاب به کتاب آسمانی و آیین‌شان سوگند داده می‌شوند.»

۱۴۰۶ (۱۳) حسین بن علوان از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «علی ﷺ مسیحیان و یهودیان را به عبادتگاه‌ها و کنیسه‌های‌شان و مجوسیان را به آتشکده‌های‌شان سوگند می‌داد و می‌فرمود: به خاطر احتیاط برای مسلمانان بر آنان سختگیری کنید.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت سیزدهم از باب دوم از ابواب حدّ محارب و مرتد فرموده امام ﷺ که: «تو را به نُه

انّ المرتدّ عن فطرة دمه مباح من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ ج ٣١ قوله ﷺ لليهوديّ فنشدتك بالتّسع الآيات الّتى أنزلت على موسى ﷺ بطور سيناء وبحقّ الكنايس الخمس القدس وبحقّ السّمت الدّيّان هل تعلم انّ يوشع بن نون أتى بقومٍ بعد وفاة موسى شهدوا أن لا إله إلّا الله ولم يقرّوا انّ موسى رسول الله فقتلهم بمثل هٰذه القتلة فقال له اليهوديّ نعم.

(١٠)

باب أنّه لاتنعقد اليمين بالكواكب ولا بالأشهر الحرم ولا بمكّة ولا بالكعبة ولا بالحرم ولا بالاباء ولا بالطّواغيت وحكم الحلف بها

قال الله تعالى في سورة الواقعة (٥٦): ٧٥، ٧٦: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ۞ وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ﴾.

البلد (٩٠): ١، ٢، ٣: ﴿لَآ أُقۡسِمُ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ۞ وَأَنتَ حِلُّۢ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ۞ وَوَالِدٖ وَمَا وَلَدَ﴾.

١٤٠٧ (١) كافى ٧/ ٤٥٠: علىّ بن إبراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال: قال
٣٦١٦٠ أبو عبدالله ﷺ في قول الله عزّوجلّ: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ﴾ قال كان أهل الجاهليّة يحلفون بها فقال الله عزّوجلّ ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ﴾ قال عظّم أمر من يحلف بها قال: وكانت الجاهليّة يعظّمون المحرّم ولا يقسمون به ولا بشهر رجب ولا يعرضون فيهما لمن كان فيهما ذاهباً أو جائياً وإن كان قد قتل أباه ولا لشيء يخرج من الحرم دابّة أو شاة أو بعيراً أو غير ذٰلك فقال الله عزّوجلّ لنبيّه ﷺ: ﴿لَآ أُقۡسِمُ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ۞ وَأَنتَ حِلُّۢ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ﴾ قال: فبلغ من جهلهم أنّهم استحلّوا قتل النّبيّ ﷺ وعظّموا أيّام الشّهر حيث يقسمون به فيفون.

١٤٠٨ (٢) كافى ٧/ ٤٥٠: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن
٣٦١٦١ بعض أصحابنا قال: سألته عن قول الله عزّوجلّ: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ﴾ قال: أعظم[١] اثم من يحلف بها قال: وكان أهل الجاهليّة يعظّمون الحرم ولا يقسمون به (و ـ ئل) يستحلّون حرمة الله فيه ولا يعرضون لمن كان فيه ولا يخرجون منه دابّة فقال الله تبارك وتعالى:

---

١. عظم ـ نوادر.

معجزه‌ای که در طور سینا بر موسی ﷺ فرود آمد و به حق پنج کنیسه مقدس و به حق روش خداوند قهّار[۱] آیا می‌دانی که یوشع بن نون پس از وفات موسی ﷺ نزد گروهی رفت که به یگانگی خداوند گواهی می‌دادند و رسالت موسی را قبول نداشتند، پس آنها را به همین صورت کشت؟

یهودی گفت: آری.»

باب ۱۰

عدم تحقق سوگند به ستارگان، ماه‌های حرام، مکه، کعبه، حَرَم، نیاکان و طاغوت‌ها

خداوند تعالی می‌فرماید:

پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم و به یقین آن سوگند بزرگی است اگر بدانید[۲].

سوگند به این شهر می‌خورم و تو در این شهر دست گشاده‌ای و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است.[۳]

۱۴۰۷ (۱) از مسعدة بن صدقه دربارهٔ آیه: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم.» روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «اهل جاهلیت به آن سوگند یاد می‌کردند، پس خداوند ﷻ فرمود: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند یاد می‌کنم.» خداوند کار کسی را که به آن سوگند می‌خورد بزرگ دانست.

و فرمود: و اهل جاهلیت محرم و ماه رجب را بزرگ می‌شمردند و به آنها سوگند نمی‌خوردند و به کسانی که در این دو ماه رفت و آمد می‌کردند، کاری نداشتند، هرچند پدرش را کشته بود و نیز متعرّض چیزی نمی‌شدند که از حرم خارج می‌شد مانند اسب یا گوسفند یا شتر یا غیر آن. از این رو خداوند به پیامبرش فرمود: «سوگند به این شهر می‌خورم و تو در این شهر دست گشاده‌ای و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است.»

آنان به مرحله‌ای از جهالت رسیده بودند که کشتن پیامبرﷺ را روا و روزهای ماه را بزرگ می‌دانستند؛ چراکه به آنها سوگند یاد کرده و به آن وفا می‌کردند.»

۱۴۰۸ (۲) یونس از یکی از شیعیان روایت می‌کند که گفت: «از امام ﷺ دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند یاد می‌کنم.»

امام ﷺ فرمود: سوگند به آن بزرگ‌ترین گناه است.

و فرمود: اهل جاهلیت حرم را بزرگ می‌شمردند و به آن سوگند یاد نمی‌کردند و به کسانی که در

---

۱. این جمله روایت مبهم است و مرحوم علامه مجلسی ﷺ احتمالاتی برای آن ذکر کرده است. مرآة العقول ۴۴۲/۱۶

۲. واقعه ۵۶ / ۷۵ ـ ۷۶.

۳. بلد ۹۰ / ۱ ـ ۲.

﴿لَآ أُقْسِمُ بِهَـٰذَا ٱلْبَلَدِ ۞ وَأَنتَ حِلُّۢ بِهَـٰذَا ٱلْبَلَدِ ۞ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾ قال: يعظّمون البلد أن يحلفوا به ويستحلّون فيه حرمة رسول الله ﷺ. نوادر أحمد بن محمّد ١٧١: عن العلاء عن (محمّد ـ ك) عن أبي جعفر ؈ قال: سألته (وذكر نحوه).

١٤٠٩ ٢٦١٦٢ (٣) مستدرك ٦٨/١٦: محمّد بن الحسن الشّيباني في نهج البيان قال: روى عن الصّادق جعفر بن محمّد ؈ أنّه قال: كان أهل الجاهليّة يحلفون بالنّجوم فقال الله سبحانه: لا أحلف بها وقال ؈: ما أعظم اثم من يحلف بها وانّه لقسم عظيم عند أهل الجاهليّة.

١٤١٠ ٢٦١٦٣ (٤) العوالي ٤٤٤/٣: روى عن النّبيّ ﷺ انّه سمع عمر بن الخطّاب يحلف بأبيه فقال ﷺ: انّ الله ينهاكم أن تحلفوا بآبائكم.

١٤١١ ٢٦١٦٤ (٥) العوالي ٤٤٥/١: عن النّبيّ ﷺ قال: لا تحلفوا بآبائكم ولا بالطّواغيت. وتقدّم في أحاديث باب (٧) أنّ اليمين لا تنعقد بغير الله مايدلّ على ذلك.

(١١)

باب أنّ من قال هو يهوديّ أو نصرانيّ إن لم يفعل كذا لم تنعقد يمينه ولم تلزمه الكفّارة وإن حنث وكذا لو قال هو محرم بحجّة إن لم يفعل كذا

١٤١٢ ٢٦١٦٥ (١) تهذيب ٢٧٨/٨: يونس بن عبدالرّحمٰن عن إسحاق بن عمّار قال: قلت لأبي إبراهيم ؈ رجل قال هو يهوديّ أو نصرانيّ إن لم يفعل كذا وكذا فقال بئس ما قال وليس عليه شيء.

١٤١٣ ٢٦١٦٦ (٢) وفيه ٢٨٨/٨: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن عليّ نوادر أحمد بن محمّد ٣٥: عن أبي بصير قال: سألت أبا عبدالله ؈ عن الرّجل يقول: هو يهوديّ أو نصرانيّ إن لم يفعل كذا وكذا قال: ليس بشيء.

١٤١٤ ٢٦١٦٧ (٣) تهذيب ٢٨٨/٨: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن زرارة و عبدالرّحمان عن أبي عبدالله ؈ في رجل قال: هو محرم بحجّة إن لم يفعل كذا وكذا فلم يفعله قال: ليس بشيء. نوادر أحمد بن محمّد ٣٢: عن زرارة عن أبي عبدالله ؈ (مثله). وتقدّم في أحاديث باب (٧) أنّ اليمين لا تنعقد بغير الله ما يدلّ على ذلك.

آن بودند تعرض نمی‌کردند و هیچ حیوانی را از آن بیرون نمی‌کردند ولی حرمت خدا را در آن می‌شکستند، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «سوگند به این شهر می‌خورم و تو در این شهر دست گشاده‌ای و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است.» امام فرمود: شهر را بزرگ‌تر از آن می‌دانستند که به آن سوگند یاد کنند ولی حرمت پیامبر اکرمﷺ را در آن می‌شکستند.»

علاء (از محمد) از امام باقرؑ نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۴۰۹ (۳) محمد بن حسن شیبانی درکتاب نهج البیان از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «اهل جاهلیت به ستارگان سوگند می‌خوردند، پس خداوندی که از هر عیبی پاک است، فرمود: «به آنها سوگند می‌خورم.»

و امام فرمود: چقدر بزرگ است گناه کسی که به آنها سوگند یاد کند! در حالی که آن نزد اهل جاهلیت سوگند بزرگی است.»

۱۴۱۰ (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ شنید که عمر بن خطاب به پدرش سوگند یاد می‌کند. از این رو فرمود: «همانا خداوند شما را از سوگند به پدران‌تان بازداشت.»

۱۴۱۱ (۵) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «به نیاکان‌تان و به طاغوت‌ها سوگند نخورید!»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۱۱

حکم این‌که کسی بگوید: «اگر چنان نکند، یهودی یا نصرانی است» یا بگوید: «اگر چنان نکند، محرم به یک حج است»

۱۴۱۲ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفرؑ گفتم: شخصی می‌گوید که اگر فلان کار را انجام ندهد، یهودی یا نصرانی است.

امامؑ فرمود: سخن بسیار بدی گفته است ولی چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۴۱۳ (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخصی می‌گوید: اگر فلان کار را انجام ندهد یهودی یا نصرانی است. امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۴۱۴ (۳) زراره و عبدالرحمان به امام صادقؑ گفتند: «شخصی گفت که اگر فلان کار را انجام ندهد محرم به یک حج است و آن کار را انجام نمی‌دهد. امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۱۲)

باب أنّه لاتنعقد اليمين بالطّلاق والعتاق والصّدقة

۱٤۱٥ ۲٦۱٦۸ (۱) **كافى ٤٤۲/۷**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن صفوان عن ابن مسكان عن الحلبيّ عن أبى عبدالله ﷺ قال كلّ يمين لا يراد بها وجه الله تعالى فى طلاق أو عتق فليس بشىء.

۱٤۱٦ ۲٦۱٦۹ (۲) **كافى ٤٤۱/۷**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير **تهذيب ۲۸۸/۸**: **استبصار ٤۷/٤**: الحسين بن سعيد عن (محمّد ـ يب) ابن أبى عمير عن **نوادر أحمد بن محمّد ۳۳**: حمّاد (بن عثمان ـ نوادر) عن (عبيد الله بن علىّ ـ نوادر) **الحلبىّ** (عن أبى عبدالله ﷺ صا ـ كا) قال كلّ يمين لا يراد بها وجه الله عزّوجلّ فليس بشىء فى طلاق ولا غيره[۱]. **فقيه ۲۳۰/۳**: الحلبىّ عن أبى عبدالله ﷺ قال (وذكر مثله).

۱٤۱۷ ۲٦۱۷۰ (۳) **تهذيب ۲۸۷/۸**: الحسين بن سعيد عن **نوادر أحمد بن محمّد ۳۱**: صفوان **تفسير العيّاشى ۷۳/۱**: عن **منصور** بن حازم قال قال (لى ـ يب ـ نوادر) أبو عبدالله ﷺ أما سمعت بطارق؟ انّ طارقاً كان نخّاساً[۲] بالمدينة، فأتى أبا جعفر ﷺ فقال: يا أبا جعفر إنّى هالك (إنّى هالك ـ يب) إنّى حلفت بالطّلاق والعتاق والنّذور فقال له: يا طارق، إنّ هٰذه من خطوات الشّيطان.

۱٤۱۸ ۲٦۱۷۱ (٤) **كافى ٤٤٥/٦**: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبى عبدالله عن بعض أصحابه عن **صفوان الجمّال** قال: حملت أبا عبدالله ﷺ الحملة الثّانية إلى الكوفة وأبو جعفر المنصور بها، فلمّا أشرف على الهاشميّة ـ مدينة أبى جعفر ـ أخرج رجله من غرز الرّجل[۳]، ثمّ نزل ودعا ببغلة شهباء ولبس ثياب بيض وكمّة[٤] بيضاء فلمّا دخل عليه قال له أبو جعفر: لقد تشبّهت بالأنبياء فقال أبو عبدالله ﷺ: وأنّى تبعدنى من أبناء الأنبياء فقال: لقد هممت أن أبعث إلى المدينة من يعقر[٥] نخلها ويسبى ذرّيّتها فقال: ولم ذٰلك يا أمير المؤمنين فقال: رفع إلىّ أنّ

---

۱. ولا عتق ـ نوادر ـ فى طلاق أو عتق ـ كا ـ فقيه ـ أو غيره ـ صا.
۲. نخاساً ـ العيّاشى.
۳. غرز الرحل ـ خ ـ الغرز: الرّكاب.
٤. الكمّة: القلنسوة المدوّرة.
٥. أى يقطع.

باب ۱۲

عدم تحقق سوگند به طلاق، عتق و صدقه

(۱) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر سوگندی دربارهٔ طلاق یا عتق که ذات خداوند تعالی قصد نشود، اثر بر آن مترتّب نیست.» ۱۴۱۵

(۲) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر سوگندی دربارهٔ طلاق و غیر آن‌که ذات خداوندﷻ قصد نشود، بی‌اثر است.» ۱۴۱۶

(۳) منصور بن حازم گوید: «امام صادق ﷺ به من فرمود: آیا [ماجرای] طارق را شنیده‌ای؟ طارق در مدینه برده‌فروش بود. روزی نزد امام باقر ﷺ آمد و گفت: ای ابوجعفر! نابود شدم. من به طلاق، عتق و نذرها سوگند یاد کردم. امام ﷺ به وی فرمود: ای طارق این‌ها از گام‌های شیطان است.» ۱۴۱۷

(۴) صفوان جمّال گوید: «در مسافرت دوم امام صادق ﷺ به کوفه من آن حضرت را بردم و منصور نیز در آنجا بود. در میان راه وقتی امام ﷺ به هاشمیه ـ شهرِ منصور ـ رسید، پایش را از رکاب بیرون آورد و پیاده شد. سپس قاطر سیاه و سفیدی درخواست کرد، لباس سفیدی بر تن کرد و کلاه سفیدی بر سر نهاد و به سوی منصور حرکت کرد. وقتی نزد منصور رفت، وی به امام ﷺ گفت: به تحقیق خود را شبیه پیامبران کرده‌ای. امام ﷺ فرمود: چگونه مرا از فرزندان پیامبران دور می‌شماری؟ ۱۴۱۸

منصور گفت: تصمیم گرفتم کسی را به مدینه بفرستم تا نخل‌هایش را قطع کند و کودکان‌شان را اسیر کند.

امام ﷺ فرمود: ای امیرمؤمنان دلیل آن چیست؟!

منصور گفت: به من گزارش رسیده که دوستدارت ـ معلی بن خنیس ـ مردم را به سوی تو فرامی‌خواند و برایت مال جمع‌آوری می‌کند.

امام ﷺ فرمود: به خدا سوگند، این‌گونه نیست.

منصور گفت: از تو راضی نمی‌شوم مگر آن‌که به طلاق، عتق، قربانی و انجام حج با پای پیاده سوگند یاد کنی.

امام ﷺ فرمود: آیا به من دستور می‌دهی به شریکان خدا ـ غیر از او ـ سوگند یاد کنم؟ به تحقیق هرکس به خدا راضی نشود هیچ رابطه‌ای با خداوند نخواهد داشت.

مولاك المعلّى بن خنيس يدعو إليك ويجمع لك الأموال فقال: والله ما كان فقال: لست أرضى منك إلّا بالطّلاق والعتاق والهدى والمشي فقال أبالأنداد[1] من دون الله تأمرني أن أحلف إنّه من لم يرض بالله فليس من الله في شيء فقال: أتتفقّه عليّ؟ فقال: وأنّي تبعدني من الفقه وأنا ابن رسول الله ﷺ، فقال: فإنّي أجمع بينك وبين من سعى بك فقال: فافعل فجاء الرّجل الّذي سعى به فقال له أبوعبدالله: يا هذا (أتحلف ـ ئل) فقال: نعم. والله الّذي لا إله إلّا هو عالم الغيب والشّهادة الرّحمٰن الرّحيم لقد فعلت فقال له أبو عبدالله ﷺ ويلك، تمجّد الله فيستحيي من تعذيبك ولٰكن قل برئت من حول الله وقوّته وألجئت إلى حولي وقوّتي، فحلف بها الرّجل، فلم يستتمّها حتّىٰ وقع ميّتاً فقال له أبو جعفر: لا أصدّق بعدها عليك أبداً، وأحسن جائزته وردّه.

١٤١٩ ٢٦١٧٢ (٥) **تهذيب** ٨/ ٣٠٠: **استبصار** ٤/ ٤٤: **الصّفّار** عن محمّد بن السّنديّ عن عليّ بن الحكم عن أبان بن عثمان عن **عبدالأعلى** مولى آل سام عن أبي عبدالله ﷺ قال لا طلاق إلّا على كتاب الله ولا عتق إلّا لوجه الله.

١٤٢٠ ٢٦١٧٣ (٦) **الدّعائم** ٢/ ٩٩: عن **جعفر** بن محمّد ﷺ أنّه قال من حلف بطلاق أو عتاق ثمّ حنث فليس ذلك بشيءٍ لا تطلّق عليه امرأته ولا يعتق عليه عبده وكذلك من حلف بالحجّ أو الهدى لأنّ رسول الله ﷺ نهى عن اليمين بغير الله وعن الطّلاق لغير السّنّة وعن العتق لغير وجه الله وعن الحجّ لغير الله.

١٤٢١ ٢٦١٧٤ (٧) **العوالي** ١/ ٢٦٣: قال رسول الله ﷺ ملعون ملعون من حلف بالطّلاق أو حلّف به.

١٤٢٢ ٢٦١٧٥ (٨) **تهذيب** ٨/ ٢٩٢: **استبصار** ٤/ ٤٣: ٤٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمّد (عن أبيه ـ يب ـ صا ٤٣) عن ابن المغيرة عن **السّكونيّ** عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: كلّ يمين فيها كفّارة إلّا ما كان من طلاق أو عتاق أو عهد أو ميثاق (قال الشّيخ ﷺ في **الإستبصار** ٤٣: فالوجه في هذا الخبر أن نحمله على ضرب من التّقيّة لأنّ في العامّة من يقول بذلك ويوجب الكفّارة في كلّ يمين وإن كان في خلافه صلاح دينيّ أو دنيويّ الخ).

---

١. النّدّ: المثل والنّظير ـ اللسان.

منصور گفت: آیا برای من خود را فقیه می‌شماری؟

امام ﷺ فرمود: و چگونه مرا از فقه دور می‌دانی، در حالی که من فرزند رسول خداﷺ هستم.

منصور گفت: من تو را با کسی که از تو بدگویی کرده رودررو می‌کنم.

امام ﷺ فرمود: این کار را بکن! آن‌گاه مردی که نسبت به امام ﷺ سخن‌چینی کرده بود آمد. امام ﷺ به وی فرمود: ای مرد! آیا سوگند می‌خوری؟

وی گفت: آری، سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، عالم نهان و آشکار است، مهرگستر به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان است به تحقیق تو این کار را انجام دادی.

امام ﷺ فرمود: وای بر تو، خداوند را با بزرگی یاد می‌کنی و او نیز از عذاب تو شرم می‌کند بلکه بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به نیرو و قدرت خود پناه می‌برم.

آن مرد این‌گونه سوگند یاد کرد ولی هنوز سوگندش تمام نشده بود که افتاد و درگذشت.

منصور به امام گفت: پس از این ماجرا هرگز سخنی را به زیان تو راست نمی‌انگارم.

آن‌گاه هدیه نیکویی به امام داد و او را بازگرداند.»

۱۴۱۹ (۵) عبداعلی مولی آل سام از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هیچ طلاقی تحقق نخواهد یافت مگر بر طبق کتاب خدا و هیچ عتقی نیست مگر برای خشنودی خدا.»

۱۴۲۰ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به طلاق و عتق سوگند یاد کند و سپس با آن مخالفت کند، اثری نخواهد داشت. همسرش از وی جدا نخواهد شد و برده‌اش آزاد نخواهد گردید و به همین صورت است هرکس که به حج یا قربانی سوگند یاد کند؛ زیرا پیامبر اکرمﷺ از سوگندِ به غیر خدا و طلاقِ بر خلاف سنت و عتق برای غیر رضای خدا و حج برای غیر خدا نهی کرد.»

۱۴۲۱ (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «ملعون است! ملعون است! هرکس به طلاق سوگند یاد کند یا دیگری را به آن سوگند دهد.»

۱۴۲۲ (۸) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هر سوگندی کفّاره دارد مگر سوگندی که به طلاق یا عتق یا تعهد یا پیمان باشد.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به این صورت است که آن را بر نوعی تقیه حمل کنیم، زیرا گروهی از اهل سنت چنین نظری دارند و در هر سوگندی کفّاره را لازم می‌دانند، هرچند بر خلاف مصالح دینی و دنیوی باشد...»

١٤٢٣ ٣٦١٧٦ (٩) **تهذيب ٢٨٩/٨** : الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان **نوادر أحمد بن محمّد ٤١** : عن زرارة قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرّجل يقول: إن اشتريت فلانة أو فلاناً فهو حرّ وإن اشتريت هٰذا الثّوب فهو في المساكين وإن نكحت فلانة فهي طالق قال: ليس ذٰلك كلّه بشيء، لا يطلّق إلّا ما يملك، ولا يصدّق[1] إلّا بما يملك، ولا يعتق إلّا ما[2] يملك.

١٤٢٤ ٣٦١٧٧ (١٠) **تهذيب ٢٩٩/٨** : **استبصار ٤٤/٤** : محمّد بن الحسن الصّفّار عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن عمر[3] عن محمّد بن عذافر عن عمر بن يزيد قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن حلف الرّجل بالعتق بغير ضمير على ذٰلك فقال: من حلف بذٰلك (ولله ـ يب) فيه رضى فهو له لازم فيما بينه وبين الله وليس ذٰلك على المستكره. (قال الشّيخ في الإستبصار فالوجه في هٰذا الخبر أن نحمله على ضرب من الإستحباب).

١٤٢٥ ٣٦١٧٨ (١١) **العيون ٢٣٧/٢** : حدّثنا الحاكم أبوعليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال حدّثني محمّد بن يحيى الصّولي قال حدّثنا أبو ذكوان قال سمعت إبراهيم بن العبّاس يقول سمعت عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام يقول حلفت بالعتق ألاّ أحلف[4] بالعتق إلّا أعتقت رقبة وأعتقت بعدها جميع ما أملك إن كان يرى أنّه خير من هٰذا [وأومى إلى عبد أسود من غلمانه] بقرابتي من رسول الله صلى الله عليه وآله إلّا أن يكون لي عمل صالح فأكون أفضل به منه.

١٤٢٦ ٣٦١٧٩ (١٢) **نوادر أحمد بن محمّد ٤١** : عن زيد الحنّاط[5] قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام انّ امرأتي خرجت بغير اذني فقلت لها إن خرجت بغير إذني فأنت طالق فخرجت فلمّا أن ذكرت دخلت فقال أبو عبدالله عليه السلام: خرجت سبعين ذراعاً قال: لا. قال وما أشدّ من هٰذا يجيء مثل هٰذا من المشركين فيقول لامرأته القول فتنتزع فتتزوّج زوجاً آخر وهي امرأته.

وتقدّم في رواية داود (١١) من باب (٤٠) تحريم الولاية من قبل الجائر من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله وإنّ كلّ امرأة لي طالق وكلّ مملوك لي حرّ عليّ وعليّ إن ظلمت

---

١. ولايتصدّق ـ نوادر. ٢. بما ـ نوادر. ٣. محمّد ابن أبي عمير ـ صا.

٤. (في الوسائل المطبوعة القديمة هكذا) حلفت بالعتق ولا أحلف بالعتق إلّا أعتقت رقبة وأعتقت بعدها جميع ما أملك إن كان أرى أنّي خير من هٰذا الخ وهٰذا هو الصّحيح وما في المصدر مصحّف.

٥. الخيّاط ـ خ.

۱۴۲۳ (۹) زراره گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که می‌گوید: اگر فلان برده را خریدم، آن آزاد است و اگر این لباس را خریدم، متعلق به بینوایان است و اگر با فلان زن ازدواج کردم، مطلّقه است.

امام ﷺ فرمود: همه این‌ها بی‌اثر است، طلاق داده نمی‌شود مگر ازدواج شده و صدقه داده نمی‌شود مگر با آنچه ملک است و آزاد کرده نمی‌شود مگر آنچه ملک است.»

۱۴۲۴ (۱۰) عمر بن زید گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بدون قصد سوگند به عتق می‌خورد. امام ﷺ فرمود: هرکس به آن سوگند یاد کند و رضایت خداوند در آن باشد، میان خود و خدایش عتق بر او لازم است ولی به عهدهٔ شخص اکراه شده نیست.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به این است که آن را بر نوعی استحباب حمل کنیم.»

۱۴۲۵ (۱۱) ابراهیم بن عباس روایت می‌کند که امام رضا ﷺ به یکی از بردگان سیاهش اشاره کرد و فرمود: «به عتق سوگند یادکرده‌ام ـ با این‌که به عتق سوگند نمی‌خورم مگر آن‌که برده‌ای آزاد می‌کنم و پس از آن جمیع بردگانم را آزاد می‌کنم ـ که اگر به دلیل خویشاوندی با پیامبر ﷺ خود را برتر از این بدانم [یکی از بردگانم آزاد باشند] مگر آن‌که عمل شایسته‌ای داشته باشم که به خاطر آن افضل از این باشم.»[1]

۱۴۲۶ (۱۲) زید حنّاط گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: همسرم بدون اجازه من از خانه خارج شد و من به وی گفتم: اگر بدون اجازه من بیرون رفتی تو طلاق داده شده‌ای. آن‌گاه وی [از روی فراموشی] بیرون رفت و هنگامی که این مطلب به یادش آمد، وارد شد.

امام ﷺ فرمود: آیا به اندازه هفتاد ذراع از خانه دور شد؟

گفتم: نه.

امام ﷺ فرمود: چه چیزی از این سخت‌تر و زشت‌تر است! مشرکان مثل این کار را انجام می‌دهند و [یکی از آنها] به همسرش این سخن را می‌گوید، آن‌گاه آن زن [به این وسیله] خود را از شوهرش جدا می‌کند و با مرد دیگری ازدواج می‌کند، در حالی که هنوز همسر مرد اول است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازدهم از باب چهلم از ابواب کسب‌های روا و ناروا این گفته که: «و این‌که همه همسرانم مطلّقه و همهٔ بردگانم آزاد باشند و همه این‌ها بر عهدهٔ من باشد در صورتی که به کسی ظلم کنم یا ستم روا دارم و به عدالت رفتار نکنم.

امام ﷺ فرمود: چه گفتی؟

گفت: سوگندهایم را دوباره برای امام ﷺ تکرار کردم و امام ﷺ سرش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: دستیابی به آسمان برای تو آسان‌تر از آن است.»

---

۱. متن روایت به دور از نوعی ابهام نیست و بر اساس نسخه وسائل الشیعه ترجمه شد. علاوه بر آن‌که جمله «ان کان یری...» بر اساس پاورقی عیون نقل به معنا شده است و مقصود از آن خود امام ﷺ است ـ م.

أحداً أو جرتُ عليه وإن لم أعدل قال كيف قلت قال فأعدت عليه الأيمان فرفع رأسه إلى السّماء فقال تناول السّماء أيسر عليك من ذٰلك. وفي رواية زرارة (٤٩) من باب (١) كراهة اليمين الصّادقة قوله ﷺ إذا خفت فاحلف لهم بما شاؤا فقلت جعلت فداك بطلاق وعتاق قال ﷺ بما شاؤا. وفي رواية أبي بكر (٥٠) قوله رجل حلف للسّلطان بالطّلاق والعتاق فقال ﷺ إذا خشي سيفه وسوطه فليس عليه شيء. وفي رواية الجعفي (٥٤) قوله فإنّه يستحلفني بالطّلاق فقال احلف له فقلت فإنّ المال لا يكون لي قال فعن مال أخيك.

ويأتي في رواية ابن مسلم (٤) من باب (١٥) انّ اليمين لا تنعقد في معصية قوله ﷺ كلّ يمين في معصية فليس بشيء عتق أو طلاق أو غيره. وفي رواية ابن بكير (١٧) قولها جاريتي حرّة إن لم تفطري إن كلّمتك أبداً (إلى أن قال ﷺ) فلتكلّمها إنّ هٰذا كلّه ليس بشيء وإنّما هو من خطوات الشّيطان. وفي رواية الحلبي (٢٢) قوله ﷺ كلّ يمين لا يراد بها وجه الله عزّوجلّ ليس بشيء في طلاق أو عتق. وفي رواية عليّ بن جعفر (٢٣) قوله ﷺ إن لم يكن عليه طلاق أو عتق فليكلّمه. وفي رواية سعد (١) من باب (١٧) انّ اليمين لا تنعقد في غضب قوله فقالت لا والله لا يكون بيني وبينك خيراً أبداً حتّى تحلف لي بعتق كلّ جارية لك (إلى أن قال ﷺ) ليس عليك فيما أحلفتك عليه شيء.

وفي أحاديث باب (٣٤) انّ المرأة إذا حلفت لزوجها أن لا تتزوّج بعده لم ينعقد ما يدلّ على عدم انعقاد اليمين بالعتاق والصّدقة. وفي رواية أبي بصير (١) من باب (٣٥) أنّ من أعجبته جارية عمّته فخاف الاثم فحلف أن لا يمسّها قوله واعتق كلّ مملوك له وحلف بالأيمان أنْ لا يمسّها أبداً (إلى أن قال ﷺ) إنّما حلف على الحرام. ولاحظ باب (٣٩) أنّ من شرط لزوجته أن لا يتزوّج عليها من أبواب المهور ج ٢٦. وفي رواية أبي أُسامة (٣) من باب (٧) انّ الطّلاق لا يقع بالحلف ولا إذا كان المعلّق بالشّرط من أبواب الطّلاق ج ٢٧ قوله انّ صهراً لي حلف إن خرجت امرأته من الباب فهي طالق ثلاثاً (إلى أن قال ﷺ) فليمسكها فليس بشيء.

وفي رواية مجمع البيان (٦) قولهما ﷺ انّ من خطوات الشّيطان الحلف بالطّلاق والنّذور في المعاصي. وفي رواية زرارة (١) من باب (٢٤) انّ طلاق المكره والمضطرّ ليس بصحيح

و در روایت چهل و نهم از باب یکم فرموده امام ﷺ که: «هرگاه ترسیدی، به هر چه خواستند، برای‌شان سوگند یاد کن. گفتم: فدایت شوم! حتی به طلاق و عتق؟

امام ﷺ فرمود: به هرچه خواستند.»

و در روایت پنجاه این گفته که: «شخصی برای حاکم به طلاق و عتق سوگند می‌خورد. امام ﷺ فرمود: هرگاه از شمشیر و تازیانه وی بترسد چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایت پنجاه و چهارم این گفته که: «همانا مرا به طلاق سوگند می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: برایش سوگند یاد کن.

گفتم: مال، متعلق به من نیست.

امام ﷺ فرمود: برای دفاع از مال برادرت سوگند یاد کن.»

می‌آید:

و در روایت چهارم از باب پانزدهم فرموده معصوم ﷺ که: «هر سوگندی در معصیت بی‌اثر است عتق باشد یا طلاق یا غیر آن.»

و در روایت هفدهم این گفته که: «آن زن به خواهرش گفت: کنیز من آزاد باشد، اگر در صورت افطار نکردنت با تو سخن گویم... امام ﷺ فرمود: باید با وی سخن بگوید، این سوگند بی‌اثر است، آنها از گام‌های شیطان است.»

و در روایت بیست و دوم فرموده امام ﷺ که: «هر سوگندی که با آن خشنودی خداوند اراده نشود، بی‌اثر است، در طلاق باشد یا عتق.»

و در روایت بیست و سوم فرموده معصوم ﷺ که: «اگر طلاق یا عتقی بر عهدهٔ او نیست پس با وی سخن گوید.»

و در روایت یکم از باب هفدهم این گفته که: «نه به خدا سوگند! رابطه من و تو خوب و پسندیده نخواهد شد تا این‌که برای من سوگند یاد کنی که همه کنیزانت آزاد باشند... امام ﷺ فرمود: در آنچه به آن سوگند خورده‌ای چیزی بر عهده‌ات نیست.»

و در روایات باب سی و چهارم مطالبی است که بر عدم انعقاد سوگند به عتق و صدقه دلالت می‌کند.

و در روایت یکم از باب سی و پنجم این گفته که: «و همه بردگانش را آزاد کرد و سوگند یاد کرد که هرگز با آن آمیزش نکند. امام ﷺ فرمود: همانا سوگند بر حرام خورده است.»

و باب سی و نه از ابواب مهریه را بنگر.

و در روایت سوم از باب هفتم از ابواب طلاق این گفته که: «داماد من سوگند یاد کرد که اگر همسرش از خانه خارج شود، سه طلاقه باشد...

امام ﷺ فرمود: باید او را نگهدارد؛ زیرا سوگندش بی‌اثر است.»

در روایت ششم فرموده دو امام ﷺ که: «از گام‌های شیطان سوگند به طلاق و نذر در معصیت است.»

در روایت یکم از باب بیست و چهارم این گفته که: «من تاجر هستم و با مال از کنار ماموران مالیات می‌گذرم. امام ﷺ فرمود: تا می‌توانی آن را مخفی و در جای خودش مصرف کن،

قوله انّی رجل تاجر أمرّ بالعشّار ومعی مال فقال ﷺ غیّبه ما استطعت وضعه مواضعه فقلت وإن حلّفنی بالطّلاق والعتاق قال احلف له ثمّ أخذ تمرة فحفن بها من زبد کان قدّامه فقال ما اُبالی حلفت لهم بالطّلاق والعتاق أو أکلتها. وفی روایة صفوان (۱۱) من باب (۲) أنّه لا یکون ظهار فی یمین من أبوابه ج ۲۷ قوله ویحلف علی ذٰلک بالطّلاق فقال ﷺ هٰذا من خطوات الشّیطان لیس علیه شیء. وفی روایة ابن سنان (۱۲) قوله قلت امرأتی طالق علی الکتاب والسّنّة ان أعدت الصّلوٰة فأعدت الصّلوٰة (إلی أن قال ﷺ) الأهل أهله ولا شیء علیه إنّما هٰذا وشبهه من خطوات الشّیطان.

(۱۳)

باب جواز استحلاف الظّالم بالبراءة من حول الله وقوّته

١٤٢٧ ٣٦١٨٠ (۱) **نهج البلاغة** ۱۱۸۸/۲: کان ﷺ یقول: أحلفوا الظّالم إذا أردتم یمینه بأنّه بریء من حول الله وقوّته فإنّه إذا حلف بها کاذباً عوجل العقوبة، وإذا حلف بالله الّذی لا إلٰه إلّا هو لم یعاجل لأنّه قد وحّد الله سبحانه.

١٤٢٨ ٣٦١٨١ (۲) **وسائل** ۲۷۰/۲۳: سعید بن هبة الله الرّاوندیّ فی (الخرائج والجرائح) عن الرّضا عن أبیه ﷺ أنّ رجلاً وشیٰ إلی المنصور أنّ جعفر بن محمّد ﷺ یأخذ البیعة لنفسه علی النّاس لیخرج علیهم فاحضره المنصور فقال الصّادق ﷺ ما فعلت شیئاً من ذٰلک فقال المنصور لحاجبه: حلّف هٰذا الرّجل علی ما حکاه عن هٰذا ـ یعنی الصّادق ﷺ ـ فقال الحاجب، قل والله الّذی لاٰ إلٰه إلّا هو ـ وجعل یغلظ علیه الیمین ـ فقال الصّادق ﷺ: لا تحلّفه هٰکذا فانّی سمعت أبی یذکر عن جدّی رسول الله ﷺ أنّه قال: إنّ من النّاس من یحلف بالله کاذباً فیعظّم الله فی یمینه ویصفه بصفاته الحسنی فیأتی تعظیمه لله علیٰ إثم کذبه ویمینه ولٰکن دعنی احلّفه بالیمین الّتی حدّثنی أبی عن رسول الله ﷺ أنّه لا یحلف بها حالف إلّا باء بإثمه فقال المنصور: فحلّفه إذاً یا جعفر، فقال الصّادق ﷺ للرّجل: قل إن کنت کاذباً علیك فبرئت من حول الله وقوّته ولجأت إلی حولی وقوّتی، فقالها الرّجل، فقال الصّادق ﷺ: اللّهمّ إن کان کاذباً فأمته فما استتمّ کلامه حتّی سقط الرّجل میّتاً واحتمل ومضی به. الحدیث.

گفتم: و اگر مرا به طلاق و عتق سوگند داد [چه کار کنم]؟

امام ﷺ فرمود: برایش سوگند بخور. آن‌گاه امام ﷺ دانه خرمایی برداشت و آن را با کره‌ای که در مقابلش بود آغشته کرد و فرمود: باکی ندارم که برای آنان به طلاق و عتق سوگند یاد کنم یا این دانه خرما را بخورم.»

و در روایت یازدهم از باب دوم از ابواب ظهار این گفته که: «و بر آن به طلاق سوگند یاد می‌کند، امام ﷺ فرمود: این از گام‌هان شیطان است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایت دوازدهم این گفته که: «همسرم بر اساس قرآن و سنت مطلقه است. اگر نماز را اعاده کردم آن‌گاه نماز را اعاده کرد... امام ﷺ فرمود: همسرش متعلق به اوست و چیزی بر عهدهٔ او نیست، همانا این و مانند آن از گام‌های شیطان است.»

باب ۱۳
جواز سوگند دادن ستمگر به بیزاری از قدرت خدا

۱۴۲۷ (۱) در نهج البلاغه روایت می‌شود که امیرمؤمنان ﷺ پیوسته می‌فرمود: «هرگاه تصمیم به سوگند دادن ظالم گرفتید، او را این‌گونه سوگند دهید که از نیرو و قدرت خدا بیزار است؛ زیرا در صورت سوگند دروغ به آن در مجازات وی شتاب می‌شود و هنگامی که به یگانگی خداوند سوگند یاد کند در مجازات وی شتاب نمی‌شود؛ زیرا خداوند سبحان را به یگانگی یاد کرده است.»

۱۴۲۸ (۲) سعید بن هبة الله راوندی در کتاب الخرائج و الجرائح از امام رضا ﷺ از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد منصور از امام صادق ﷺ سخن چینی کرد که آن حضرت از مردم برای خود بیعت می‌گیرد تا علیه آنان قیام کند، منصور امام ﷺ را احضار کرد. امام ﷺ فرمود: من هیچ یک از این کارها را انجام نداده‌ام.

منصور به دربانش گفت: این مرد را بر آنچه دربارهٔ این - یعنی امام صادق ﷺ - می‌گوید، سوگند بده!

حاجب گفت: بگو: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست و سوگند را شدید و غلیظ کرد.

امام ﷺ فرمود: او را این‌گونه سوگند نده؛ زیرا من از پدرم شنیدم که از جدّم پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: گروهی از مردم به خدا سوگند دروغ می‌خورند، ولی در سوگندشان از خداوند به بزرگی یاد می‌کنند و او را به صفات نیک و پسندیده متصف می‌کنند، از این رو بزرگداشت خداوند، بر گناه دروغ و سوگندشان غلبه می‌کند. بلکه به من اجازه بده تا او را به سوگندی قسم دهم که پدرم از پیامبر اکرم ﷺ برای من روایت کرد که فرمود: هیچ‌کس به آن سوگند نمی‌خورد، مگر آنکه گناهش گریبانگیرش می‌شود.

منصور گفت: ای جعفر! پس تو او را سوگند بده.

امام ﷺ به آن مرد گفت: بگو: اگر من بر تو دروغ بسته‌ام، از نیرو و قدرت خداوند بیزاری می‌جویم و به قدرت و نیروی خودم پناه می‌برم.

آن مرد چنین گفت و امام ﷺ فرمود: خدایا! اگر دروغ می‌گوید، او را بمیران.

هنوز سخن امام تمام نشده بود که آن مرد بی جان بر زمین افتاد و او را برداشتند و بردند...»

١٤٢٩ (٣) إرشاد المفيد ٢٧٢: فمن ذلك ما رواه نقلة الآثار من خبره عليه السلام مع المنصور لمّا أمر
٣٦١٨٢ الرّبيع بإحضار أبي عبدالله عليه السلام فأحضره، فلمّا بصر به المنصور قال له: قتلني الله إن لم أقتلك، أتلحد في سلطاني وتبغيني الغوائل[١]. فقال له أبو عبدالله عليه السلام: والله ما فعلت ولا أردت، وإن كان بلغك فمن كاذب، ولو كنت فعلت فقد ظلم يوسف فغفر، وابتلى أيّوب فصبر، وأعطى سليمان فشكر فهؤلاء أنبياء الله وإليهم يرجع نسبك فقال له المنصور: أجل ارتفعها هنا فارتفع فقال له: إنّ فلان بن فلان أخبرني عنك بما ذكرت فقال أحضره يا أمير المؤمنين ليوافقني على ذلك، فأحضر الرّجل المذكور فقال له المنصور: أنت سمعت ما حكيت عن جعفر عليه السلام قال: نعم. فقال له أبو عبدالله عليه السلام: فاستحلفه على ذلك، فقال له المنصور: أتحلف؟ فقال: نعم. وابتدأ باليمين فقال له أبو عبدالله عليه السلام: دَعني يا أمير المؤمنين أحلّفه أنا فقال له: افعل فقال أبوعبدالله عليه السلام للسّاعي[٢]: قل برئت من حول الله وقوّته والتجأت إلى حولي وقوّتي لقد فعل كذا وكذا جعفر وقال كذا وكذا جعفر، فامتنع منها هنيئة[٣] ثمّ حلف بها فما برح حتّى ضرب برجله فقال أبو جعفر: جرّوا برجله فاخرجوه ـ لعنه الله ـ الخبر. **أمالي ابن الطّوسي ٤٦١**: حدّثنا الشّيخ المفيد أبو عليّ الحسن بن عليّ الطّوسي رحمه الله قال: أخبرنا الشّيخ السّعيد الوالد محمّد بن الحسن بن عليّ الطّوسي رحمه الله قال: أخبرنا جماعة عن أبي المفضّل قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى العراد قال: حدّثنا محمّد بن الحسن بن شمّون البصري قال: حدّثني الحسن بن الفضل بن الرّبيع حاجب المنصور لقيته بمكّة قال: حدّثني أبي عن جدّي الرّبيع قال: دعاني المنصور يوماً فقال: يا ربيع أحضر لي جعفر بن محمّد السّاعة، والله لأقتلنّه. فوجّهت إليه فلمّا وافى قلت: يا ابن رسول الله إن كان لك وصيّة أو عهد تعهده إلى أحد فافعل قال: فاستأذن لي عليه: فدخلت إلى المنصور فأعلمته موضعه فقال: أدخله، فلمّا وقعت عين جعفر عليه السلام على المنصور رأيته يحرّك شفتيه بشيء لم أفهمه، فلمّا سلّم على المنصور نهض إليه فاعتنقه وأجلسه إلى جانبه فقال له: ارفع حوائجك، فأخرج رقاعاً[٤]

---

١. الغوائل: المهالك ـ اللسان ج ١١ ص ٥٠٩.
٢. السّاعي: النمّام.
٣. أي الزّمان اليسير ـ مجمع ص ١٠٣.
٤. الرّقعة واحدة الرّقاع: أداة من ورق أو خشب أو حجر يكتب عليها.

۱۴۲۹ (۳) در کتاب ارشاد مرحوم شیخ مفید آمده است: «از آن جمله است آنچه راویان دربارهٔ ماجرای امام صادق علیه‌السلام با منصور بیان می‌کنند که: منصور به ربیع دستور داد امام صادق علیه‌السلام را احضار کند. وقتی امام علیه‌السلام را نزد منصور برد تا چشم وی به امام علیه‌السلام افتاد، گفت: خداوند مرا بکشد اگر تو را نکشم. آیا در حکومت من نافرمانی می‌کنی و علیه من دست به فتنه و آشوب می‌زنی؟

امام علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند! من چنین کاری نکرده‌ام و قصد آن را ندارم. اگر چنین خبری به تو رسیده است گوینده‌اش دروغگوست و بر فرض محال که من چنین کاری کرده باشم به تحقیق به یوسف ستم شد و او بخشید و ایوب به بلا گرفتار شد و صبر کرد و به سلیمان عطا شد و سپاسگزاری کرد. این‌ها پیامبران الهی هستند و نَسَب تو به آنان می‌رسد.

منصور گفت: بسیار خوب، از اینجا بالا بیا. امام علیه‌السلام بالا رفت. آن‌گاه منصور گفت: آنچه را من گفتم فلانی فرزند فلانی دربارهٔ تو به من گزارش کرد.

امام علیه‌السلام فرمود: ای امیرمؤمنان! او را احضار کن تا این مطلب را با من رو در رو کند.

آن مرد را حاضر کردند و منصور به وی گفت: تو آنچه را از جعفر علیه‌السلام نقل کردی، خودت شنیدی؟ آن مرد گفت: آری.

امام علیه‌السلام فرمود: او را بر این مطلب سوگند بده.

منصور به آن مرد گفت: آیا سوگند می‌خوری؟

آن مرد گفت: آری و شروع به سوگند خوردن کرد.

امام علیه‌السلام فرمود: ای امیرمؤمنان! به من اجازه بده او را سوگند دهم.

منصور گفت: این کار را بکن!

امام علیه‌السلام به شخص سخن چین فرمود: بگو: از نیرو و قدرت خداوند بیزاری می‌جویم و به نیرو و قدرت خود پناه می‌برم که جعفر چنین و چنان کرد.

آن مرد نخست لحظه‌ای درنگ کرد و سپس به آن سوگند خورد. طولی نکشید که پای بر زمین کوبید و مُرد.

منصور گفت: پای این را بکشید و به بیرون ببرید، خداوند لعنتش کند.»

در گزارش دیگری آمده است: «ربیع گوید: یک روز منصور مرا فراخواند و گفت: ای ربیع! هم اکنون جعفر بن محمد علیه‌السلام را نزد من حاضر کن. به خدا سوگند! او را خواهم کشت.

من شخصی را به دنبال امام علیه‌السلام فرستادم. هنگامی که امام علیه‌السلام آمد، گفتم: ای زاده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، اگر وصیت یا سفارشی می‌خواهی به کسی کنی، انجام بده.

امام علیه‌السلام فرمود: از منصور برای من اجازه بگیر.

نزد منصور رفتم و محل امام علیه‌السلام را به وی گفتم. منصور گفت: او را وارد کن.

وقتی نگاه منصور به امام علیه‌السلام افتاد، مشاهده کردم لب‌های امام علیه‌السلام حرکت می‌کند، ولی نفهمیدم چه می‌گوید. هنگامی که امام به منصور سلام کرد، وی در برابر امام به پاخاست و او را در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند. آن‌گاه به امام گفت: نیازهایت را باز گو کن.

امام علیه‌السلام نامه‌های گروهی را بیرون آورد و برای گروه دیگری [به طور شفاهی] در خواست کمک کرد. منصور آنها را بر آورده ساخت. آن‌گاه گفت: نیازهای خودت را نیز بازگو کن.

لأقوام وسأل في آخرين فقضيت حوائجه فقال المنصور. ارفع حوائجك في نفسك، فقال له جعفر ﷺ، لاتَدْعُني حتّى آتيك فقال له المنصور: ما إلى ذلك سبيل وأنت تزعم للنّاس يا أبا عبدالله أنّك تعلم الغيب فقال جعفر ﷺ: من أخبرك بهٰذا فأومأ المنصور إلى شيخ قاعد بين يديه فقال جعفر ﷺ للشّيخ: أنت سمعتني أقول هٰذا القول؟ قال الشّيخ: نعم. قال جعفر ﷺ للمنصور: أيحلف يا أمير المؤمنين فقال له المنصور: احلف، فلمّا بدأ الشّيخ في اليمين قال جعفر ﷺ للمنصور: حدّثني أبي عن أبيه عن جدّه عن أمير المؤمنين ﷺ أنّ العبد إذا حلف باليمين الّتي ينزّه الله عزّوجلّ فيها وهو كاذب امتنع الله من عقوبته عليها في عاجلته لما نزّه الله عزّوجلّ ولٰكنّي أنا أستحلفه، فقال المنصور: ذٰلك لك. فقال جعفر ﷺ للشّيخ: قل: أبرأ إلى الله من حوله وقوّته وألجأ إلى حولي وقوّتي إن لم أكن سمعتك تقول هٰذا القول فتلكّأ الشّيخ فرفع المنصور عموداً كان في يده وقال: والله لئن لم تحلف لأعلونّك بهٰذا العمود، فحلف الشّيخ فما أتمّ اليمين حتّى دلع لسانه كما يدلع الكلب، ومات لوقته ونهض جعفر ﷺ الخبر.

(٤) مستدرك ٧١/١٦: السّيّد عليّ بن طاووس في مهج الدّعوات: وجدت في كتاب عتيق: حدّثنا محمّد بن جعفر الرزّاز عن محمّد بن عيسى بن عبيدة عن بشير بن حمّاد عن صفوان بن مهران الجمّال قال: رفع رجل من قريش المدينة من بني مخزوم إلى أبي جعفر المنصور وذٰلك بعد قتله لمحمّد وإبراهيم ابني عبدالله بن الحسن، أنّ جعفر بن محمّد بعث مولاه المعلّى بن خنيس لجباية الأموال من شيعته، وأنّه كان يمدّ [بها] محمّد بن عبدالله فكاد المنصور أن يأكل كفّه على جعفر ﷺ غيظاً وكتب إلى عمّه داود ـ وداود إذ ذاك أمير المدينة ـ أن يسيّر إليه جعفر بن محمّد ﷺ ولا يرخّص له التلوّم[1] والمقام، فبعث إليه ﷺ داود، بكتاب المنصور فقال: اعمل في[2] المسير إلى أمير المؤمنين في غد ولا تتأخّر قال صفوان: وكنت بالمدينة يومئذ فأنفذ إليّ جعفر ﷺ فصرت إليه فقال لي: تعهّد راحلتك[3] فأنّا غادون في غد إن شاء الله إلى العراق ـ إلى أن قال ـ وسار متوجّهاً إلى العراق حتّى قدم مدينة أبي جعفر وأقبل حتّى استأذن، فأذن له. قال صفوان: فأخبرني بعض من شهد عند أبي جعفر قال: فلمّا ١٤٣٠ ٣٦١٨٣

---

١. أي التثبت والانتظار. ٢. أعمد علي ـ خ.

٣. الرّاحلة: كلّ بعير نجيب ـ اللسان ج ١١ ـ ٢٧٧. تعهّدت الشيء، أي تردّدت إليه وأصلحته ـ مجمع.

امام ﷺ فرمود: مرا احضار نکن تا خود نزد تو بیایم.

منصور گفت: این کار ممکن نیست، در حالی که تو برای مردم وانمود می‌کنی که می‌دانی، ای اباعبدالله.

امام ﷺ فرمود: چه کسی چنین گزارشی به تو داده است؟

منصور به پیرمردی که در برابرش نشسته بود، اشاره کرد. امام ﷺ به پیرمرد فرمود: آیا تو از من شنیدی که این سخن را بگویم؟

پیرمرد گفت: آری.

امام ﷺ به منصور گفت: آیا سوگند داده شود؟ (یا سوگند یاد کند) ای امیرمؤمنان! منصور به پیرمرد گفت: سوگند بخور. وقتی پیرمرد شروع به سوگند کرد، امام ﷺ به منصور فرمود: پدرم ﷺ از پدرش ﷺ از جدش ﷺ از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌کند که فرمود: به راستی وقتی انسان به سوگندِ دروغی قسم یاد کند که در آن خداوند ﷻ را از عیب‌ها پیرایه کند، خداوند به دلیل پیراسته شدنش توسط وی از مجازات وی در دنیا خود داری می‌کند. از این رو من او را سوگند می‌دهم.

منصور گفت: این کار در اختیار تو.

امام ﷺ به پیرمرد فرمود: بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به قدرت و نیروی خودم پناه می‌برم، اگر از تو نشنیده باشم که این سخن را می‌گویی.

پیرمرد از سوگند خوردن باز ایستاد، آن‌گاه منصور گرز آهنی را که در دست داشت بالا برد و گفت: به خدا سوگند! حتما با این گرز بر سرت خواهم کوبید.

پس پیرمرد سوگند خورد، ولی هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که زبانش همانند زبان سگ از کامش بیرون آمد و بلافاصله جان سپرد و امام صادق ﷺ به پا خاست...»

۱۴۳۰ (۴) صفوان بن مهران جمال گوید: «پس از آن‌که منصور، محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن را به قتل رساند، شخصی از قبیله قریشِ مدینه از شاخه بنی مخزوم به منصور گزارش داد که امام صادق ﷺ دوستدارش معلّی بن خنیس را برای جمع‌آوری اموال شیعیانش فرستاده و او به محمد بن عبدالله کمک می‌کرد. منصور با شنیدن این خبر نزدیک بود، به خاطر خشم از امام ﷺ دستش را بخورد آن‌گاه به عمویش داود ـ حاکم مدینه ـ نوشت که جعفر بن محمّد ﷺ را نزد وی بفرستد و به او اجازه درنگ و توقف ندهد. داود نامه منصور را برای امام ﷺ فرستاد و گفت: فردا برای حرکت به سوی منصور آماده باش و تأخیر نکن.

صفوان گوید: در آن زمان من در مدینه بودم، امام ﷺ به دنبال من فرستاد و نزد او رفتم. امام ﷺ به من فرمود: شترت را آماده کن که ما فردا به سوی عراق حرکت خواهیم کرد، انشاءالله.»... روایت ادامه می‌یابد، تا آنجا که گوید: «امام به سوی عراق حرکت کرد تا به شهر منصور رسید، آن‌گاه اجازه ورود گرفت، منصور نیز به وی اجازه داد.

صفوان گوید: یکی از اشخاص که نزد منصور بود، به من گفت: وقتی منصور چشمش به امام افتاد، او را نزد خود برد و سپس دربارهٔ سخنان مرد سخن چین به وی شکایت کرد. آن مرد در گزارشش گفته بود: معلّی بن خنیس ـ از وابستگان به امام ﷺ ـ مال جمع می‌کند.

رآه أبو جعفر قرّبه وأدناه، ثمّ استدعى[1] قصّة الرّافع على أبي عبدالله ﷺ يقول في قصّته: إنّ معلّى بن خنيس ـ مولى جعفر بن محمّدﷺ ـ يجبي له الأموال فقال أبو عبدالله ﷺ: معاذ الله مِنْ ذٰلك يا أمير المؤمنين قال له: تحلف على براءتك من ذٰلك قال: نعم أحلف بالله، أنّه ما كان من ذٰلك من شيء قال أبو جعفر: لا بل تحلف بالطّلاق والعتاق، فقال أبو عبدالله ﷺ: أما ترضى يميني بالله الّذي لا إلٰه إلّا هو قال أبو جعفر فلا تفقّه عليّ، فقال أبو عبدالله ﷺ: فأين يذهب بالفقه منّي يا أمير المؤمنين قال له: دع عنك هٰذا فانّي أجمع السّاعة بينك وبين الرّجل الّذي رفع عنك حتّى يواجهك فأتوا بالرّجل وسألوه بحضرة جعفر ﷺ فقال: نعم. هٰذا صحيح، وهٰذا جعفر بن محمّد، والّذي قلت فيه كما قلت، فقال أبو عبدالله ﷺ: تحلف أيّها الرّجل أنّ هٰذا الّذي رفعته صحيح؟ قال: نعم. ثمّ ابتدأ الرّجل باليمين، فقال: والله الّذي لا إلٰه إلّا هو، الطّالب الغالب الحيّ القيّوم فقال له جعفر ﷺ: لا تعجل في يمينك، فانّي أنا أستحلف قال المنصور: وما أنكرت من هٰذه اليمين قال: انّ الله حييّ كريم يستحيي من عبده إذا أثنى عليه أن يعاجله بالعقوبة لمدحه له، ولكن قل يا أيّها الرّجل: أبرأ إلى الله من حوله وقوّته وألجأ إلى حولي وقوّتي، أنّي لصادق برّ فيما أقول، فقال المنصور للقرشيّ: احلف بما استحلفك به أبو عبدالله ﷺ، فحلف الرّجل بهٰذه اليمين، فلم يستتمّ الكلام حتّى أجزم[2] وخرّ ميّتاً، فراع أبا جعفر ذٰلك وارتعدت فرائصه[3]... الخبر.

١٤٣١ (٥) مستدرك ٧٣/١٦: مجموعة الشّهيدﷺ نقلاً من كتاب قضايا أمير المؤمنين ﷺ عن
٢٦١٨٤ أويس القرني قال: كنّا عند أمير المؤمنين ﷺ إذا أقبلت امرأة متشبّثة برجل وهي تقول يا أمير المؤمنين لي على هٰذا الرّجل أربعمائة دينار، فقال ﷺ للرّجل: ما تقول المرأة: فقال: مالها عندي إلّا خمسون درهماً مهرها فقالت: يا أمير المؤمنين أعرض عليه اليمين فقال ﷺ: تقول باركاً وتشخص[4] ببصرك إلى السّماء «اللّهمّ إن كنت تعلم أنّ لهٰذه المرأة شيئاً أريد ذهاب حقّها وطلب نشوا[5] وأنكر ما ذكرته من مهرها فلا استعنت بك من مصيبة ولا سألتك

---

١. أسند ـ خ. ٢. جزم: انقطع وعجز وسكت. (لسان العرب ج ٩٨/١٢).
٣. الفريصة: اللحمة بين الجنب والكتف أو بين الثّدي والكتف ترعد عند الفزع.
٤. تشخص: ترفع. ٥. هٰكذا في الأصل ولا يخفى مافيه.

امام ﷺ فرمود: پناه می‌برم به خدا از این سخن ای امیرمؤمنان!

منصور گفت: آیا برای پاکی خود از این اتهام سوگند یاد می‌کنی؟

امام ﷺ فرمود: آری، به خدا سوگند می‌خورم که هیچ‌یک از آنها نبوده است.

منصور گفت: نه، بلکه به طلاق و عتق سوگند یاد کن.

امام ﷺ فرمود: آیا به سوگند من به خدایی که معبودی جز او نیست راضی نیستی؟

منصور گفت: برای من خود را به فقاهت نزن.

امام ﷺ فرمود: پس فقه من به کجا رفت، ای امیرمؤمنان؟

منصور گفت: این مطلب را رها کن. من هم‌اکنون تو را با شخصی که از تو خبر داده رو در رو می‌کنم. آن‌گاه آن مرد را آوردند و در حضور امام صادق ﷺ از وی سؤال کردند.

او گفت: آری، این صحیح است و این جعفر بن محمد است و سخنانی که دربارهٔ وی گفتم همه درست است.

امام فرمود: ای مرد آیا سوگند یاد می‌کنی که سخنانت صحیح است؟

مرد گفت: آری. سپس شروع به سوگند خوردن کرد و گفت: به خداوندی سوگند که خدایی جز او نیست جوینده، پیروز، زنده و قوام‌بخش است.

امام صادق ﷺ فرمود: در سوگند خوردن شتاب نکن. زیرا من تو را سوگند می‌دهم.

منصور گفت: چه چیز این سوگند را ناپسند شمردی؟

امام ﷺ فرمود: به راستی خداوند بسیار باحیا و بزرگوار است. هنگامی که بنده‌اش مدح و ثنای او را گوید ـ به دلیل ستایش او ـ از شتاب در مجازاتش شرم می‌کند. بلکه‌ای مرد بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به نیرو و قدرت خود پناه می‌برم که من در گفتارم راستگو و نیکوکارم.

منصور به مرد قریشی گفت: سوگند یاد کن به آنچه ابوعبدالله تو را به آن سوگند داد.

آن مرد به این کیفیت سوگند خورد ولی هنوز سخنش تمام نشده بود که خاموش شد و بی‌جان بر زمین افتاد.

از مشاهده این صحنه، ترس بر منصور چیره شد و شانه‌هایش شروع به لرزیدن کرد...»

۱۴۳۱ (۵) اویس قرنی گوید: «نزد امیرمؤمنان ﷺ بودیم که زنی، مردی را نزد امام ﷺ آورد و گفت: ای امیرمؤمنان ﷺ! من چهارصد دینار از این مرد طلبکار هستم. امام به آن مرد گفت: این زن چه می‌گوید؟

مرد گفت: او تنها پنجاه درهم بابت مهریه‌اش از من طلبکار است.

آن زن گفت: ای امیرمؤمنان ﷺ! او را سوگند بده!

فرج كربة ولا احتجت إليك فى حاجة، وإن كنت أعلم أنّك تعلم أن ليس لهٰذه المرأة شيئاً اريد ذهاب حقّها فلا تقمنى من مقامى هٰذا حتّى تريها نقمتها منك» فقال: والله يا أمير المؤمنين لا حلفت بهٰذا اليمين أبداً وقد رأيت أعرابيّاً حلف بها بين يدى رسول الله ﷺ فسلّط الله عليه ناراً فأحرقته من قبل أن يقوم من مقامه وأنا أوفيها ما ادّعته علىّ. وتقدّم فى رواية صفوان (٤) من الباب المتقدّم قوله ﷺ ويلك تمجّد الله فيستحيى من تعذيبك ولٰكن قل برئت من حول الله وقوّته وألجئت إلى حولى وقوّتى فحلف بها الرّجل فلم يستتمّها حتّى وقع ميّتاً فقال له أبو جعفر (المنصور) لا أصدّق بعدها عليك أبداً.

(۱٤)

باب ماورد فى أنّه لايمين للولد مع والده ولا للمرأة مع زوجها ولا للمملوك مع سيّده

۱٤۳۲ ۲۶۱۸۵ (۱) تهذيب ۲۸۵/۸: محمّد بن يعقوب عن كافى ۴۳۹/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ عن ابن القدّاح عن أبى عبدالله ﷺ قال: قال: لا يمين للولد[1] مع والده ولا للمرأة مع زوجها ولا للمملوك مع سيّده.

۱٤۳۳ ۲۶۱۸۶ (۲) تهذيب ۲۸۵/۸: محمّد بن يعقوب عن كافى ٤٤٠/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن منصور بن حازم عن أبى عبدالله ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: لا يمين لولد مع والده ولا لمملوك[2] مع مولاه ولا للمرأة مع زوجها ولا نذر فى معصية ولا يمين فى قطيعة (رحم ـ كا) (ويأتى مثله فى رواية منصور (۱) من باب (۸) أنّه لا رضاع بعد فطام من أبواب ما يحرم بالنّسب ج ۲۵ عن فقيه وأمالى الشّيخ وأمالى الصّدوق). نوادر أحمد بن محمّد ۲۶: ابن أبى عمير ومحمّد بن إسماعيل عن منصور بن يونس وعلىّ بن إسماعيل الميثمىّ عن منصور بن حازم عن أبى عبدالله ﷺ (مثله فى حديث).

۱٤۳٤ ۲۶۱۸۷ (۳) فقيه ۲۶۵/٤: فى حديث وصيّة النّبىّ ﷺ لعلىّ ﷺ يا علىّ لا يمين فى قطيعة رحم، ولا يمين لولد مع والده، ولا لأمرأة مع زوجها، ولا للعبد مع مولاه.

---

۱. لولد ـ يب. ۲. للمملوك ـ يب.

علی ﷺ فرمود: بر زمین زانو بزن و چشمانت را به آسمان بدوز و بگو: خدایا! اگر تو بر این زن حقّی سراغ داری که من تصمیم به بردن آن دارم... و آنچه او از مهریه خود می‌گوید و من انکار می‌کنم پس در هیچ مصیبتی از تو یاری نمی‌جویم و زدودن هیچ اندوهی را از تو درخواست نمی‌کنم و در هیچ حاجتی به تو نیازمند نیستم.

و اگر من آگاهم که تو می‌دانی این زن حقی ندارد که من بخواهم آن را ببرم، پس مرا از جایم حرکت نده تا این‌که عذاب خود را به وی نشان دهی.

آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان ﷺ به خدا سوگند من هرگز چنین سوگندی نخواهم خورد، به تحقیق عرب بیابانگردی را در برابر پیامبر اکرم ﷺ مشاهده کردم که این‌گونه سوگند یاد کرد پس خداوند آتشی بر او مسلط کرد که پیش از آن‌که از جایش برخیزد او را سوزاند. من آنچه را این زن به زبان من ادعا کرده است، می‌پردازم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب پیشین فرموده امام ﷺ که: «وای بر تو! خداوند را به بزرگی یاد می‌کنی، از این رو او از مجازات کردنت شرم می‌کند، بلکه بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به قدرت و نیروی خودم پناه می‌برم.

آن مرد این‌گونه سوگند یاد کرد ولی هنوز آن را تمام نکرده بود که بی‌جان بر زمین افتاد. منصور به امام گفت: از این پس هیچ سخنی را به زبان تو راست نمی‌انگارم.»

باب ۱۴

حکم سوگند فرزند، زن و برده بدون اجازه پدر، شوهر و مولی

(۱) ابن قدّاح از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «برای فرزند با وجود پدرش و برای زن با وجود شوهرش و برای برده با وجود مولایش، سوگندی نیست.» ۱۴۳۲

(۲) منصور بن حازم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «برای هیچ فرزندی با وجود پدرش و برای هیچ برده‌ای با وجود مولایش و برای زن با وجود شوهرش [حقّ] سوگند نیست و هیچ نذری در نافرمانی خدا و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.» ۱۴۳۳

نظیر این در روایت یکم از باب هشتم از ابواب محرمات نسب خواهد آمد.

(۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه در روایت سفارش‌های پیامبر ﷺ به علی ﷺ آمده است: «ای علی ﷺ، هیچ سوگندی در گسستن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست و برای هیچ فرزندی با وجود پدر و برای هیچ زنی با وجود شوهر و برای هیچ برده‌ای با وجود مولایش [حق] سوگند نیست.» ۱۴۳۴

١٤٣٥ ٣٦١٨٨ (٤) الخصال ٦٢١: في حديث الأربعمائة عن عليّ عليه السلام لا يمين لولد مع والده ولا للمرأة مع زوجها. وتقدّم في رواية الجعفريّات (٣) من باب (٢) حرمة صوم الوصال من أبواب الصّوم المحرّم ج ١١ قوله عليه السلام لا يمين لامرأة مع زوجها ولا يمين لولد مع والده ولا يمين للمملوك مع سيّده.

(١٥)

باب أنّ اليمين لاتنعقد في معصية كتحريم حلال أو تحليل حرام أو قطيعة رحم

قال الله تعالى في سورة البقرة (٢): ٢٢٤: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا۟ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَـٰنِكُمْ أَن تَبَرُّوا۟ وَتَتَّقُوا۟ وَتُصْلِحُوا۟ بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

١٤٣٦ ٣٦١٨٩ (١) كافي ٤٣٩/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٢٨٥/٨: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن خالد بن جرير عن أبي الرّبيع الشّامي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لا يجوز يمين في تحليل حرام ولا تحريم حلال ولا قطيعة رحم. تهذيب ٢٨٥/٨: محمّد بن يعقوب عن كافي ٤٣٩/٧: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء عن عبدالله بن سنان قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: (وذكر مثله).

١٤٣٧ ٣٦١٩٠ (٢) تهذيب ٢٨٨/٨: الحسين بن سعيد عن نوادر أحمد بن محمّد ٣٢: القاسم عن عليّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لا يمين في معصية الله ولا في [١] قطيعة رحم.

١٤٣٨ ٣٦١٩١ (٣) نوادر أحمد بن محمّد ٣٢: عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام أنّه قال: في رجل حلف يميناً فيها معصية الله قال ليس عليه شيء فليكلّم الّذي حلف على هجرانه.

١٤٣٩ ٣٦١٩٢ (٤) نوادر أحمد بن محمّد ٣٣: عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال كلّ يمين في معصية فليس بشيء، عتق، أو طلاق، أو غيره.

١٤٤٠ ٣٦١٩٣ (٥) الدّعائم ٩٤/٢: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال بئس القوم قوم يجعلون أيمانهم دون طاعة الله.

---

١. أو قطيعة رحم ـ نوادر.

۱۴۳۵ (۴) در کتاب الخصال در بخشی از روایت چهارصدگانه از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «برای هیچ فرزندی با وجود پدرش و برای زن با وجود شوهرش [حق] سوگند نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب دوم از ابواب روزه حرام فرموده معصوم ﷺ که: «برای هیچ زنی با وجود شوهرش [حق] سوگند نیست و برای هیچ فرزندی با وجود پدرش [حق] سوگند نیست و برای هیچ برده‌ای با وجود مولایش [حق] سوگند نیست.»

باب ۱۵
عدم انعقاد سوگند در نافرمانی خدا

خداوند تعالی می‌فرماید:

و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید که نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش دادن میان مردم را ترک کنید و خداوند شنوای داناست[1].

۱۴۳۶ (۱) ربیع شامی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سوگند در حلال کردن حرام و حرام کردن حلال و گسستن پیوند خویشاوندی جایز و صحیح نیست.»

این روایت از عبدالله بن سنان نیز نقل شده است.

۱۴۳۷ (۲) قاسم از علی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در مورد نافرمانی خدا و گسستن پیوند خویشاوندی هیچ سوگندی [صحیح] نیست.»

۱۴۳۸ (۳) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که در مورد نا فرمانی خدا سوگند خورده است فرمود: «چیزی بر او نیست و کسی که بر ترک حرف زدن سوگند یاد کرده باید سخن بگوید.»

۱۴۳۹ (۴) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر سوگندی در مورد نافرمانی خدا بی‌اثر است، عتق باشد یا طلاق یا غیر آن.»

۱۴۴۰ (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بد گروهی هستند، گروهی که پیروی از سوگندهای‌شان را در برابر اطاعت خدا قرار می‌دهند.»

---

۱ بقره ۲/ ۲۲٤

۱۴۴۱ ۳۶۱۹۴ (۶) مستدرك ۴۵/۱۶: السّيّد فضل الله الرّاوندي في نوادره بإسناده عن جعفر بن محمّد عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: بئس القوم قوم جعلوا طاعة أيمانهم دون طاعة الله الخبر.

۱۴۴۲ ۳۶۱۹۵ (۷) نوادر أحمد بن محمّد ۱۷۳: عن العلاء عن أبي جعفر عليه السلام قال: كلّ ما خالف كتاب الله في شيء من الأشياء من يمين أو غيره ردّ إلى كتاب الله.

۱۴۴۳ ۳۶۱۹۶ (۸) وفيه ۱۷۱: عن العلاء عن أبي جعفر عليه السلام قال: سئل (عن ـ ك) رجل جعل على نفسه المشي إلى الكعبة أو صدقة أو عتقاً أو نذراً أو هدياً إن عافى الله أباه أو أخاه أو ذا رحم أو قطع قرابة أو أمر مأثم قال: كتاب الله قبل اليمين، لا يمين في معصية. إنّما اليمين الواجبة الّتي ينبغي لصاحبها أن يفي بها[1] ما جعل لله عليه من الشّكر إن هو عافاه من مرض أو من أمر يخافه أو ردّ غائب أو ردّ من سفره أو رزقه الله وهذا الواجب على صاحبه ينبغي له أن يفي لربّه[2].

۱۴۴۴ ۳۶۱۹۷ (۹) تفسير العيّاشي ۱۱۲/۱: عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله عليه السلام ومحمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ﴾ قال: يعني الرّجل يحلف أن لا يكلّم أخاه وما أشبه ذلك، أو لا يكلّم أمّه.

۱۴۴۵ ۳۶۱۹۸ (۱۰) نوادر أحمد بن محمّد ۳۶: عن الرّبعي عن أبي عبدالله عليه السلام نحوه إلّا أنّ فيه بدل قوله أخاه ـ أباه.

۱۴۴۶ ۳۶۱۹۹ (۱۱) الدّعائم ۹۹/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما أنّه قال في قول الله عزّوجلّ: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ﴾ قال: هو الرّجل يحلف أن لا يكلّم أخاه أو أباه (أو امّه ـ ك) أو ما أشبه ذلك من قطيعة رحم أو ظلم أو إثم، فعليه أن يفعل ما أمر الله به ولا حنث عليه إن حلف أن لا يفعله.

۱۴۴۷ ۳۶۲۰۰ (۱۲) الخصال ۶۲۱: في حديث الأربعمائة بإسناده عن عليّ عليه السلام قال: ولا نذر في معصية، ولا يمين في قطعية (رحم ـ خ).

---

۱. أن يقول بها ـ خ. ۲. أن يفي له به ـ خ.

۱۴۴۱ (۶) سید فضل الله راوندی در کتاب نوادرش از امام صادقؑ از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «بد گروهی هستند، گروهی که پیروی از سوگندهای‌شان را در غیر اطاعت خدا قرار می‌دهند.»

۱۴۴۲ (۷) علاء از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرچه در موردی مخالف کتاب خدا باشد ـ سوگند یا غیر آن ـ به کتاب خدا باز می‌گردد.»

۱۴۴۳ (۸) علاء گوید: «از امام باقرؑ سؤال شد: شخصی برای خود واجب کرد که اگر پدر یا برادر یا خویشاوندش شفا یافت یا با خویشاوندی قطع رابطه کرد یا گناهی انجام داد، پیاده به مکه برود یا صدقه بدهد یا برده‌ای آزاد کند یا نذری انجام دهد یا قربانی کند.

امامؑ فرمود: کتاب خدا پیش از سوگند است و در نافرمانی خدا هیچ سوگندی [صحیح] نیست. سوگند صحیح و لازم که وفای به آن برای صاحبش شایسته است، سوگندی است که برای سپاسگزاری از خدا آن را بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد که اگر خداوند او را از بیماری یا حادثه ترسناکی نجات داد یا غایبی را به وطن بازگرداند یا از مسافرت به وطن بازگشت یا خداوند به او روزی داد، آن را انجام دهد و این واجب است و برای صاحبش شایسته است که برای پروردگار به آن عمل کند.»

۱۴۴۴ (۹) محمد بن مسلم در تفسیر این سخن خداوند که فرمود: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «مقصود این است که شخصی سوگند یاد کند که با برادرش یا مادرش سخن نگوید و مانند آن.»

۱۴۴۵ (۱۰) ربعی نیز از امام صادقؑ این حدیث را روایت کرده است، با این تفاوت که به جای «برادرش»، «پدرش» آمده است.

۱۴۴۶ (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که دربارهٔ این سخن خداوندﷻ: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» فرمود: «[مصداق] آن مردی است که سوگند یاد می‌کند با برادر یا پدر (یا مادرش) سخن نگوید یا کاری شبیه آن انجام دهد همانند بریدن پیوند خویشاوندی یا ظلم یا گناه پس بر اوست که به دستور خدا عمل کند و اگر به ترک آن سوگند خورده باشد، شکستن سوگند بر او لازم نمی‌آید.»

۱۴۴۷ (۱۲) در کتاب الخصال در روایت چهارصدگانه از علیؑ روایت می‌شود که فرمود: «و هیچ نذری در نافرمانی خدا و هیچ سوگندی در گسستن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

۱۴۴۸ ۳۶۲۰۱ (۱۳) کافی ۴۴۰/۷: (محمّد بن یحیی ـ معلّق) عن تهذیب ۲۸۵/۸: أحمد بن محمّد عن إسماعیل بن سعد الأشعریّ عن أبی الحسن الرّضا ﷺ قال: سألته عن رجل حلف فی قطیعة رحم فقال: قال رسول الله ﷺ: لا نذر فی معصیة، ولا یمین فی قطیعة رحم، قال: وسألته عن رجل أحلفه السّلطان بالطّلاق وغیر ذلك فحلف قال: لا جناح علیه وسألته عن رجل یخاف علی ماله من السّلطان فیحلف لینجو به منه قال: لا جناح علیه، وسألته هل یحلف الرّجل علی مال أخیه كما (یحلف ـ یب) علی ماله؟ قال: نعم.

۱۴۴۹ ۳۶۲۰۲ (۱۴) تهذیب ۲۸۶/۸: محمّد بن یعقوب عن كافی ۴۴۲/۷: محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن موسی بن سعدان كافی ۴۴۲/۷: علیّ بن إبراهیم عن محمّد بن علیّ عن موسی بن سعدان عن فقیه ۲۳۵/۳: عبدالله بن القاسم عن عبدالله بن سنان قال[۱]: قال أبو عبدالله ﷺ: لا یمین فی غضب ولا فی قطیعة رحم ولا فی جبر[۲] ولا فی إكراه قال قلت أصلحك الله فما فرق بین الإكراه والجبر[۳] قال الجبر[۴] من السّلطان ویكون الإكراه[۵] من الزّوجة والأمّ والأب ولیس ذلك بشیء. المعانی ۳۸۹: حدّثنا أبی ﷺ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن حمّاد بن عیسی عن عبدالله بن القاسم عن عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله ﷺ (مثله إلاّ أنّه أسقط قوله: والأمّ) المعانی ۱۶۶: حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه عن عمّه محمّد ابن أبی القاسم عن محمّد بن علیّ الكوفی عن موسی بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن عبدالله بن سنان قال: قال أبو عبدالله ﷺ (وذكر نحوه) إلاّ أنه أسقط قوله: ولا فی قطیعة رحم.

۱۴۵۰ ۳۶۲۰۳ (۱۵) نوادر أحمد بن محمّد ۲۶: صفوان بن یحیی وفضالة بن أیّوب جمیعاً عن فقیه ۲۲۸/۳: تفسیر العیّاشیّ ۷۳/۱: العلاء (بن رزین ـ نوادر ـ العیّاشی) (القلا ـ نوادر) عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ﷺ أنّه سئل عن امرأة جعلت مالها هدیاً وكلّ مملوك لها حرّاً إن كلّمت أختها أبداً، قال: تكلّمها ولیس هذا بشیء إنّما هذا وشبهه[۶] من خطوات الشّیطان.[۷]

---

۱. عن أبی عبدالله ﷺ قال قال كا ـ خ.
۲. فی إجبار ـ خ كا.
۳. والإجبار ـ خ كا.
۴. الاجبار ـ خ كا.
۵. من السّلطان یكون والإكراه ـ فقیه.
۶. وأشباهه ـ نوادر ـ عیّاشی.
۷. الشّیاطین ـ عیّاشی.

۱۴۴۸ (۱۳) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «از امام رضا ﷺ دربارهٔ شخصی که به بریدن پیوند خویشاوندی سوگند می‌خورد سؤال کردم. امام ﷺ پاسخ داد: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هیچ نذری در نافرمانی خدا و هیچ سوگندی در گسستن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.

و سؤال کردم: حاکم شخصی را به طلاق و غیر آن سوگند می‌دهد و او نیز سوگند می‌خورد. امام ﷺ فرمود: باکی بر او نیست.

و سؤال کردم: شخصی از طرف حاکم بر مالش بیمناک است، از این رو برای نجات آن سوگند می‌خورد. امام ﷺ فرمود: باکی بر او نیست.

و از امام ﷺ سؤال کردم: آیا انسان می‌تواند برای حفظ مال برادرش سوگند یاد کند، همان‌گونه که بر مال خود سوگند یاد می‌کند؟ امام ﷺ فرمود: آری.»

۱۴۴۹ (۱۴) عبد الله بن سنان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هیچ سوگندی در حال خشم و دربارهٔ گسستن پیوند خویشاوندی و در حال اجبار و اکراه [صحیح] نیست.

گفتم: خداوند کارهایت را سامان بخشد! چه تفاوتی میان اکراه و اجبار است؟

امام ﷺ فرمود: اجبار از طرف حاکم است و اکراه از طرف همسر و مادر و پدر و آن بی اثر است.»

این حدیث با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت روایت شده است.

۱۴۵۰ (۱۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ دربارهٔ زنی سؤال شد که سوگند یاد کرد اگر تا پایان عمر با خواهرش سخن گوید، اموالش قربانی و برده‌هایش آزاد باشد.

امام ﷺ فرمود: با او سخن گوید و اثری بر این نیست، همانا این سوگند و همانند آن از گام‌های شیطان است.»

۱۴۵۱ ۲۶۲۰۴ (١٦) كافي ٧/ ٤٤٠: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان عن العلاء عن محمّد بن مسلم أنّ امرأة من آل المختار حلفت على أختها أو ذات قرابة لها فقالت: أدني يا فلانة فكلي معي فقالت: لا فحلفت وجعلت عليها المشي إلى بيت الله وعتق ما تملك وألا يظلّها وإيّاها سقف بيت ولا تأكل معها على خوان أبداً فقالت الأُخرى مثل ذلك فحمل عمر بن حنظلة إلى أبي جعفر عليه السلام مقالتهما فقال: أنا قاضٍ في ذا قل لها: فلتأكل وليظلّها وإيّاها سقف بيت ولا تمشي ولا تعتق ولتتق الله ربّها ولا تعد إلى ذلك فإنّ هذا من خطوات الشّيطان. نوادر أحمد بن محمّد ٢٧: صفوان بن يحيى وفضالة بن أيّوب عن العلاء عن محمّد بن مسلم أنّ امرأة (وذكر نحوه). تفسير العيّاشي ١/ ٧٣: عن محمّد بن مسلم أنّ امرأة من آل المختار (وذكر نحوه).

۱۴۵۲ ۲۶۲۰۵ (١٧) نوادر أحمد بن محمّد ٢٩: عن حمّاد بن عثمان عن ابن بكير بن أعين قال: إنّ أخت عبدالله جدّ ابن[1] المختار دخلت على أخت لها وهي مريضة فقالت لها اختها: أفطري، فأبت فقالت أختها: جاريتي حرّة إن لم تفطري إن كلّمتك أبداً فقالت: جاريتي حرّة إن أفطرت فقالت الأُخرى: فعليّ المشيّ إلى بيت الله وكلّ مالي في المساكين إن لم تفطري فقالت: عليّ مثل ذلك إن أفطرت، فسئل أبو جعفر عن ذلك فقال عليه السلام: فلتكلّمها، إنّ هذا كلّه ليس بشيء وإنّما هو من خطوات الشّيطان.

۱۴۵۳ ۲۶۲۰۶ (١٨) فقيه ٣/ ٢٢٨: قال أبو عبدالله عليه السلام في رجل حلف إن كلّم أباه أو أمّه فهو يحرم بحجّة قال ليس بشيء. نوادر أحمد بن محمّد ٣٠: عن أبان عن زرارة وعبدالرّحمن ابن أبي عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام نحوه.

۱۴۵۴ ۲۶۲۰۷ (١٩) كافي ٧/ ٤٤٠: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن عمرو بن البراء قال سئل أبو عبدالله عليه السلام وأنا أسمع عن رجل جعل عليه المشي إلى بيت الله والهدى قال: وحلف بكلّ يمين غليظ[2] ألّا أكلّم أبي أبداً ولا أشهد له خيراً، ولا يأكل معي على الخوان أبداً ولا يأويني وإيّاه سقف بيت أبداً قال: ثمّ سكت فقال أبو عبدالله عليه السلام: أبقي شيء؟ قال: لا جعلت فداك قال: كلّ قطيعة رحم فليس بشيء.

---

١. ابن حمدان ـ ك. ٢. أي شديد.

۱۴۵۱ (۱۶) محمد بن مسلم گوید: «زنی از خاندان مختار به خواهر یا یکی از بستگانش گفت: ای فلانی! بیا با من غذا بخور.

او گفت: نه. آن‌گاه سوگند یاد کرد و پیاده رفتن به حج و آزادی بردگانش را بر خود واجب کرد که هرگز با وی زیر یک سقف ننشیند و بر سر یک سفره با او غذا نخورد سپس زن دیگر مانند او سوگند یاد کرد. عمر بن حنظله سخنان آنان را برای امام باقرؑ بازگو کرد. امامؑ فرمود: من در این‌باره حکم می‌کنم. به وی بگو: باید با او غذا بخورد و یک سقف بر آنها سایه افکند و [لازم نیست] پیاده حج گزارد و عتق کند و از پروردگارش بترسد و چنین کاری را تکرار نکند، زیرا آن از گام‌های شیطان است.»

۱۴۵۲ (۱۷) ابن بکیر بن اعین گوید: «خواهر عبدالله جدّ بن مختار به عیادت خواهر بیمارش رفت، خواهرش به وی گفت: افطار کن. ولی او از افطار کردن خودداری کرد. خواهرش گفت: اگر افطار نکردی و من تا پایان عمر با تو سخن گفتم، کنیزم آزاد باشد.

او گفت: اگر افطار کردم، کنیزم آزاد باشد.

خواهرش گفت: اگر افطار نکنی بر عهدهٔ من است که پیاده به حج بروم و همه اموالم برای بینوایان باشد.

وی گفت: اگر افطار کردم، مثل آنچه گفتی بر عهدهٔ من است.

از امام باقرؑ در این باره سؤال شد، امام فرمود: باید با وی سخن گوید، این‌ها بی اثر است، همانا آن از گام‌های شیطان است.»

۱۴۵۳ (۱۸) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادقؑ دربارهٔ کسی که سوگند یاد کرد که اگر با پدر و مادرش سخن گوید، یک حج انجام دهد فرمود: «اثری ندارد».

زراره و عبدالرحمن بن ابی عبدالله نیز این روایت را از امام صادقؑ نقل کرده‌اند.

۱۴۵۴ (۱۹) عمرو بن براء گوید: «شنیدم که از امام صادقؑ سؤال شد: شخصی بر خود لازم کرد که پیاده حج گزارد و قربانی کند و به هر سوگند غلیظ و شدیدی قسم بخورد و گفت: هرگز با پدرم سخن نمی‌گویم و در هیچ کار خیری به او کمک نمی‌کنم و با من بر سر یک سفره هرگز غذا نخواهد خورد و هیچ سقفی من و او را در زیر خود هرگز پناه نخواهد داد. سپس ساکت شد.

امامؑ فرمود: آیا چیز دیگری نیز باقی ماند؟

گفت: نه، فدایت شوم.

امامؑ فرمود: هرگونه بریدن پیوند خویشاوندی بی اثر است.»

۱۴۵۵ ۲۶۲۰۸ (۲۰) تهذيب ۳۱۱/۸: استبصار ۴۶/۴: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن رجل كافي ۴۴۰/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن سماعة (بن مهران ـ كا) قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل جعل عليه أيماناً أن يمشي إلى الكعبة أو صدقة أو (عتقاً أو ـ كا) نذراً أو هدياً إن هو كلّم أباه او امّه أو أخاه أو ذا رحم أو قطع قرابة أو مأثماً (فيه ـ كا) يقيم عليه أو امراً لا يصلح له فعله فقال (كتاب الله قبل اليمين و ـ كا ـ نوادر) لا يمين في معصية[1] (يب ـ صا ـ إنّما اليمين الواجبة الّتي ينبغي لصاحبها أن يفي بها ما جعل لله عليه في الشّكر إن هو عافاه الله من مرضه أو عافاه من أمر يخافه أو ردّ عليه ماله أو ردّه من سفر[2] (أو رزقه رزقاً فقال ـ يب) لله عليّ كذا وكذا شكراً ـ فهذا الواجب على صاحبه ينبغي له أن يفي به). نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ۲۷: عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران قال سألته وذكر نحو ما في يب.

۱۴۵۶ ۲۶۲۰۹ (۲۱) كافي ۴۴۱/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير تهذيب ۳۱۲/۸: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال في رجل حلف بيمين أن لا يكلّم ذا قرابة له قال: ليس بشيء فليكلّم الّذي حلف عليه وقال كلّ يمين لا يراد بها وجه الله عزّوجلّ فليس بشيء في طلاق أو عتق[3] قال (الحلبي ـ يب) وسألته عن امرأة جعلت مالها هدياً لبيت الله إن أعارت متاعها لفلانة وفلانة[4] فأعار بعض أهلها بغير أمرها قال ليس عليها هدى إنّما الهدى ما جعل لله هدياً للكعبة فذلك الّذي يوفى به إذا جعل لله وما كان من أشباه هذا فليس بشيء ولا هدى لا يذكر[5] فيه الله عزّوجلّ وسئل عن الرّجل يقول عليّ ألف بدنة وهو محرم بألف حجّة قال ذلك[6] من خطوات الشّيطان وعن الرّجل يقول (و ـ كا) هو محرم بحجّة قال ليس بشيء أو يقول أنا أهدي هذا الطّعام قال: ليس بشيء إنّ الطّعام لا يهدى أو يقول الجزور[7] بعد ما نحرت

---

۱. في معصية الله ـ يب. ۲. من سفره ـ صا. ۳. أو غيره ـ يب ـ صا.
۴. متاعاً لها فلاناً وفلاناً ـ يب. ۵. إلّا يذكر الله ـ يب ـ ولا هدى الا يذكر فيه اسم الله عزّوجلّ ـ فقيه.
۶. تلك ـ خ. ۷. لجزور ـ خ فقيه ـ النوادر.

۱۴۵۵ (۲۰) سماعة بن مهران گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخصی سوگندهایی یاد می‌کند که پیاده حج گزارد یا صدقه دهد (یا عتق کند) یا نذری را انجام دهد یا قربانی کند، در صورتی که با پدر یا مادر یا برادر یا یکی از بستگانش سخن گوید یا پیوند خویشاوندی را قطع کند یا گناهی را مرتکب شود و یا کار ناشایستی را انجام دهد.

امامؑ فرمود: (کتاب خدا پیش از سوگند است) هیچ سوگندی در نافرمانی خدا [صحیح] نیست. (سوگند صحیح و لازم که صاحبش باید به آن عمل کند، سوگندی است که آن را برای خدا از جهت سپاسگزاری بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد ـ که اگر خداوند او را از بیماری یا حادثه ترسناکی نجات داد یا مالش را به وی بازگرداند یا از مسافرت او را بازگرداند (یا چیزی را روزی وی کرد، پس بگوید:) برای خداوند فلان کار بر من لازم است و برای شکر گزاری از خدا ـ پس این بر صاحبش لازم است و برای وی شایسته است که آن را انجام دهد).»

۱۴۵۶ (۲۱) حلبی روایت می‌کند که امام صادقؑ دربارهٔ شخصی که سوگند یاد کرد با یکی از بستگانش سخن نگوید فرمود: «اثری بر آن نیست، با کسی که سوگند به زبانش یاد کرده، سخن گوید.

و فرمود: هر سوگند که با آن خشنودی خداوند قصد نشود، بی اثر است، در طلاق باشد یا عتق (یا غیر آن).

و از امام سؤال کردم: زنی با خود عهد کرد که اگر وسایلش را به فلان زن و فلان عاریه دهد، تمام اموالش را هدیه خانه خدا قرار دهد. آن‌گاه یکی از اعضای خانواده‌اش بدون دستور وی عاریه داد.

امامؑ فرمود: قربانی بر عهدهٔ او نیست، قربانی تنها در موردی است که برای خدا چیزی برای کعبه هدیه قرار داده شود، پس آن چیزی است که باید به آن عمل شود در صورتی که برای خدا قرار داده شود ولی آنچه شبیه این است، اثری ندارد و هیچ قربانی ـ بدون ذکر نام خدا در آن ـ [صحیح و لازم] نیست.

و از امامؑ سؤال شد: شخصی گوید: بر من است که هزار شتر قربانی کنم و به هزار حجّ محرم شوم.

امامؑ فرمود: آن از گام‌های شیطان است.

و از امامؑ سؤال شد: شخصی متعهد می‌شود محرم به یک حج شود.

امامؑ فرمود: اثری ندارد.

یا گوید: این غذا را هدیه و قربانی [برای خانه خدا] قرار دادم.

امامؑ فرمود: بی اثر است، همانا غذا، هدیه [برای خانه خدا] قرار داده نمی‌شود.

هو يهدى بها[١] لبيت الله تعالى قال انّما تهدى البدن وهنّ[٢] أحياء وليس تهدى حين صارت لحماً. استبصار ٤/٤٧: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير (وذكر مثله سنداً ومتناً إلى قوله في طلاق أو غيره). فقيه ٣/٢٣٠: و ٢٣١: قال الحلبيّ قال أبو عبدالله عليه السلام كلّ يمين لا يراد بها وجه الله عزّوجلّ فليس بشيء (وذكر الخبر الّا أنّه أورد بعض المسائل في بينها).

١٤٥٧ ٢٦٢١٠ (٢٢) نوادر أحمد بن محمّد ٣٩: عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال في رجل حلف بيمين أن لا يكلّم ذا قرابة له قال عليه السلام ليس بشيء فليس[٣] بشيء في طلاق أو عتق قال الحلبيّ وسألته عن امرأة جعلت مالها (وذكر مثله).

١٤٥٨ ٢٦٢١١ (٢٣) البحار ١٠/٢٦٨: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن الرّجل يصرم[٤] أخاه وذا قرابته ممّن لا يعرف الولاية؟ قال: إن لم يكن عليه طلاق أو عتق فليكلّمه.

١٤٥٩ ٢٦٢١٢ (٢٤) فقه الرّضا عليه السلام ٢٧٠: فإن حلف أن لا يقرب معصية أو حراماً ثمّ حنث فقد وجب عليه الكفّارة.

١٤٦٠ ٢٦٢١٣ (٢٥) وفيه ٣٠٥: ولا يمين في استكراه ولا على سكر ولا على عصبيّة ولا على معصية.

١٤٦١ ٢٦٢١٤ (٢٦) الدّعائم ٢/٩٩: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام: (أنّه قال ـ ك) انّما تكفّر من الأيمان مالم يكن عليك واجباً أن تفعله، فحلفت أن لا تفعله ثمّ فعلته، فعليك الكفّارة وما كان عليك أن تفعله، فحلفت أن لا تفعله ثمّ فعلته فليس عليك فيه شيء، ولا حنث في معصية ولا كفّارة. ومن حلف في معصية فليستغفر الله قال: ومن حلف على شيء من الطّاعات أن يفعله ثمّ لم يفعله، فعليه الكفّارة. وذلك مثل أن يحلف أن يصلّي تطوّعاً صلاة معلومة، أو يصوم أو يتصدّق، فأمّا إن حلف أن لا يصلّي أو حلف ليظلمنّ أو ليخوننّ أو ليفعلنّ شيئاً من المعاصي، فلا يفعل شيئاً من ذلك ولا حنث عليه فيه ولا كفّارة.

---

١. هو يهديها ـ يب النوادر ـ هو هدى ـ فقيه.
٢. وهي ـ خ فقيه ـ النوادر.
٣. هكذا في النّوادر والظّاهر أنّ في الخبر سقطاً.
٤. أي يهجر.

یا پس از ذبح شتری گوید: این هدیه‌ای برای خانه خدا باشد.

امام ﷺ فرمود: شترهای زنده هدیه خانه خدا می‌شوند ولی پس از آن‌که به گوشت تبدیل شد، هدیه نمی‌شود.»

۱۴۵۷ (۲۲) حلبی روایت می‌کند که امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی که سوگند یاد کرد با یکی از بستگانش سخن نگوید فرمود: «اثری بر آن نیست، در طلاق باشد یا عتق اثری بر آن نیست.

و سؤال کردم: زنی اموالش...» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

۱۴۵۸ (۲۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی با برادر یا یکی از بستگانش که شیعه نیستند، قطع رابطه می‌کند.

امام ﷺ فرمود: اگر طلاق یا عتقی بر عهده‌اش نیست، با او سخن گوید»

۱۴۵۹ (۲۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر سوگند یاد کرد که به گناه و حرام نزدیک نشود و سپس مخالفت کرد، حتماً کفّاره بر وی لازم است.»

۱۴۶۰ (۲۵) در همان کتاب آمده است: «هیچ سوگندی با اکراه و در حال مستی و تعصب‌های نابه جا و گناه [صحیح] نیست.»

۱۴۶۱ (۲۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «سوگندهای کفّاره‌دار عبارتند از: سوگند بر ترک کار غیر واجب که در صورت انجام آن بر تو کفّاره است.

و سوگند بر ترک کار واجب و انجام آن، در مورد آن چیزی بر تو نیست.

شکستن سوگند در گناه اشکال ندارد و کفّاره ندارد و هرکس دربارهٔ گناهی سوگند یاد کند، باید استغفار کند.

امام ﷺ در ادامه فرمود: و هرکس بر انجام یکی از طاعات سوگند یاد کند، سپس آن را به‌جا نیاورد، کفّاره بر عهده اوست؛ مثل این‌که سوگند یاد کند که نماز مستحب مشخصی را بخواند یا روزه بگیرد یا صدقه دهد ولی اگر بر ترک نماز یا انجام ظلم یا خیانت یا انجام برخی گناهان سوگند یاد کند و آن را انجام ندهد، در این باره سوگند شکنی نکرده است و کفّاره بر عهده او نیست.»

وتقدّم في رواية الجعفريّات (۳) من باب (۲) حرمة صوم الوصال من أبواب الصّوم المحرم ج ۱۱ قولهﷺ ولا يمين في قطيعة رحم ولا يمين فيما لا يبذل ولا يمين في معصية. وفي رواية ابن حديد (۱) من باب (٤) ماورد في أقسام اليمين من أبوابها ج ٢٤ قوله ﷺ واليمين الغموس الّتي توجب النّار الرّجل يحلف على حقّ امرئ مسلم على حبس ماله. وفي رواية منصور (۲) من الباب المتقدّم قولهﷺ لا يمين في قطيعة رحم. وفي رواية فقيه (۳) مثله.

ويأتي في رواية عبدالله (۱) من باب (۷) انّ الطّلاق لا يقع بالحلف من ابواب الطلاق ج ۲۷ قوله ﷺ ولا تجوز يمين في تحريم حلال ولا في تحليل حرام ولا في قطيعة رحم. وفي رواية يحيى (۲) من باب (٢٤) أنّ طلاق المكره والمضطرّ ليس بصحيح قوله ﷺ ولا يجوز يمين في قطيعة رحم ولا في شيء من معصية الله.

(١٦)

باب أنّ من حلف أن لايشتري لأهله شيئاً فليشتر لهم

١٤٦٢ ٣٦٢١٥ (۱) تهذيب ۳۰۱/۸: الصّفّار عن يعقوب عن محمّد بن أبي عمير عن الحكم الأعشى عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله ﷺ قال قلت الرّجل يحلف أن لا يشتري لأهله من السّوق الحاجة قال فليشتر لهم قال قلت له من يكفيه قال يشتري لهم قال قلت له انّ له من يكفيه والّذي يشتري له أبلغ منه وليس عليه فيه ضرر قال يشتري لهم.

١٤٦٣ ٣٦٢١٦ (۲) كافي ٤٤٢/٧: تهذيب ۲۸٦/۸: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير تهذيب ۲۸۸/۸: الحسين بن سعيد عن ابن فضّال عن عليّ بن الحسن بن رباط عن ابن بكير عن زرارة عن أبي جعفر ﷺ قال: قلت له الرّجل يحلف بالأيمان المغلّظة أن لا يشتري لأهله شيئاً قال فليشتر لهم وليس عليه شيء في يمينه.

ويأتي في باب (٥) أنّ من نذر أن لا يشتري لأهله شيئاً بنسيئة فليشتر لهم من أبواب النّذر ج ٢٤ ما يدلّ على ذلك.

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب دوم از ابواب روزه حرام فرموده پیامبراکرمﷺ که: «و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست و هیچ سوگندی در کار غیر ممکن [صحیح] نیست و هیچ سوگندی در گناه [صحیح] نیست.»

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب سوگند فرموده امام ﷺ که: «سوگند دروغ که موجب آتش دوزخ می‌شود این است که انسان علیه حق شخص مسلمانی سوگند یاد کند تا مال وی را برای خود نگه دارد.»

در روایت دوم از باب پیشین فرموده پیامبراکرمﷺ که: «هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»[1] در روایت سوم نظیر آن هست.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب طلاق فرموده معصوم ﷺ که: «و هیچ سوگندی در حرام کردن حلال و در حلال کردن حرام و در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

و در روایت دوم از باب بیست و چهارم فرموده معصوم ﷺ که: «و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی و در هیچ‌یک از معصیت‌های خداوند [صحیح] نیست.»[2]

باب ۱۶
عدم انعقاد سوگند به ترک خرید از بازار برای خانواده

(۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی سوگند یاد می‌کند که نیازهای خانواده‌اش را از بازار نخرد. ۱۴۶۲

امام ﷺ فرمود: برای‌شان می‌خرد.

گفتم: شخصی این کار را به جای او انجام می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: برای‌شان می‌خرد.

گفتم: او کسی را دارد که به جایش این کار را انجام دهد و او آگاه‌تر از خودش است و در آن زیان نمی‌بیند.

امام ﷺ فرمود: برای‌شان می‌خرد.»

(۲) زراره گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: شخصی با قسم‌های شدید سوگند یاد می‌کند که چیزی برای خانواده‌اش نخرد. ۱۴۶۳

امام ﷺ فرمود: برای‌شان بخرد و به خاطر سوگند، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب پنجم از ابواب نذر مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

---

۱. ۵۵۴/۲۴ باب ۱۴ از ابواب سوگند روایت ۲ (۳۶۱۸۶).

۲. باب ۲۴ از ابواب طلاق روایت ۲.

(۱۷)

باب أنّ اليمين لاتنعقد في غضب ولا جبر ولا إكراه ولا بغير قصد وإرادة

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۲۲۵: ﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِىٓ أَيْمَـٰنِكُمْ وَلَـٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾.

۱٤٦٤ ۳۶۲۱۷ (۱) **كافي** ٤٤٢/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۲۸۶/۸: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن سعد ابن أبي خلف قال قلت لأبي الحسن موسى ﷺ إنّي كنت اشتريت جارية[1] سرّاً من امرأتي وإنّه بلغها ذلك فخرجت من منزلي وأبت أن ترجع إلى منزلي فأتيتها في منزل أهلها فقلت لها إنّ الّذي بلغك باطل وإنّ الّذي أتاك بهذا عدوّ لك أراد أن يستفزّك[2] فقالت لا والله لا يكون (شيء ـ يب) بيني وبينك خير[3] أبداً حتّى تحلف لي بعتق كلّ جارية (لك ـ كا) وبصدقة مالك إن كنت اشتريت جارية وهي في ملكك اليوم فحلفت لها بذلك وأعادت اليمين وقالت لي فقل كلّ جارية لي السّاعة فهي حرّة فقلت لها كلّ جارية لي السّاعة فهي حرّة وقد اعتزلت جاريتي وهممت أن أعتقها وأتزوّجها لهواي فيها فقال (لي ـ يب) ليس عليك فيما أحلفتك عليه شيء، واعلم أنّه لا يجوز عتق ولا صدقة إلّا ما أريد به وجه الله وثوابه.

۱٤٦٥ ۳۶۲۱۸ (۲) **الدّعائم** ۹٥/۲: عن رسول الله ﷺ أنّه قال: لا يمين لمكره قال الله عزّوجلّ: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُۥ مُطْمَئِنٌّۢ بِٱلْإِيمَـٰنِ﴾.

۱٤٦٦ ۳۶۲۱۹ (۳) **تهذيب** ۲۸۰/۸: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٤٤٣/٧: عليّ بن إبراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله ﷺ قال: سمعته يقول[4] في قول الله عزّوجلّ ﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِىٓ أَيْمَـٰنِكُمْ﴾ قال: اللّغو (هو ـ يب) قول الرّجل: لا والله وبلى والله ولا يعقد على شيء. **تفسير العيّاشيّ** ۳۳۶/۱: عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال: قول الله (وذكر نحوه). **وفيه** ـ وفي رواية أُخرى عن محمّد بن مسلم قال ولا يعقد عليها.

---

۱. أمة ـ يب. ۲. أي يضطر بك. ۳. خيراً ـ يب.
٤. قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول ـ يب.

باب ۱۷

عدم انعقاد سوگند در حال خشم، اجبار، اکراه،بدون قصد و اراده

خداوند تعالی می‌فرماید:

خداوند شما را به سوگندهایِ بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند بلکه به آنچه قلب‌های‌تان انجام می‌دهد شما را بازخواست می‌کند و خداوند آمرزنده بردبار است[1].

۱۴۶۴ (۱) سعد بن ابی خلف گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: من پنهانی از همسرم کنیزی خریده بودم ولی او باخبر شد و از خانه من بیرون رفت و حاضر نشد بازگردد. من در منزل اقوامش نزد او رفتم و گفتم: آنچه به تو گفته شده باطل است و آن کسی که این خبر را به تو داده دشمن توست و می‌خواهد تو را گرفتار اضطراب و ناراحتی کند. همسرم گفت: نه، به خدا سوگند! رابطه من و تو هرگز خوب نخواهد شد تا این‌که سوگند یاد کنی که اگر کنیزه‌ای خریده‌ای و هنوز در ملک تو باقی است، همه کنیزانت آزاد باشند و تمام اموالت صدقه باشد.

من نیز به این صورت برای وی سوگند یاد کردم. همسرم دوباره سوگند را تکرار کرد و به من گفت: بگو: همه کنیزانی که اکنون دارم آزاد هستند. من نیز به وی گفتم: همه کنیزانی که هم اکنون دارم آزاد هستند.

آن‌گاه از کنیزم جدا شدم و تصمیم گرفتم به خاطر تمایلی که به او دارم، آزادش کنم و با وی ازدواج کنم.

امام ﷺ فرمود: در آنچه [همسرت] تو را به آن سوگند داد چیزی بر عهده‌ات نیست و بدان که هیچ عتق و صدقه‌ای صحیح نیست مگر آنچه با آن خشنودی خداوند و پاداش وی قصد شود.»

۱۴۶۵ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هیچ سوگندی از مکره صحیح نیست. خداوندﷻ می‌فرماید: «مگر آن‌که اکراه شود و قلبش با ایمان آرام باشد.»

۱۴۶۶ (۳) مسعدة بن صدقه در تفسیر این سخن خداوند: «خداوند شما را به سوگندهای لغوتان بازخواست نمی‌کند.» از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «لغو این است که شخصی بگوید: نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند و بر چیزی تصمیم نگرفته است.»

نظیر این روایت از عبدالله بن سنان و محمد بن مسلم نیز روایت شده است.

---

۱. بقره ۲ / ۲۲۵.

١٤٦٧ ٣٦٢٢٠ (٤) فقيه ٢٢٨/٣: روى أبو بصير عن أبي عبدالله ﷺ في قول الله عزّوجلّ: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِيٓ أَيْمَـٰنِكُمْ﴾ قال هو لا والله وبلى والله.

١٤٦٨ ٣٦٢٢١ (٥) تفسير العيّاشيّ ١١٢/١: عن أبي الصّباح قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن قول الله عزّوجلّ ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِيٓ أَيْمَـٰنِكُمْ﴾ قال هو لا والله وبلى والله وكلّا والله لا يعقد عليها أو لا يعقد على شيء.

١٤٦٩ ٣٦٢٢٢ (٦) تفسير العيّاشيّ ١١١/١: عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن قول الله تبارك وتعالىٰ لا إله غيره ﴿وَلَا تَجْعَلُواْ اللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَـٰنِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ﴾ قال هو قول الرّجل لا والله وبلى والله. وتقدّم في أحاديث باب (٥٣) ما رفع عن أمّة النّبيّ ﷺ من أبواب جهاد النّفس ج ١٧ ما يدلّ علىٰ ذٰلك. وفي رواية ابن أبي نصر (٥٢) من باب (١) كراهة اليمين الصّادقة من أبواب الأيمان ج ٢٤ قوله الرّجل يستكره على اليمين فيحلف بالطّلاق والعتاق وصدقة ما يملك أيلزمه ذلك فقال ﷺ لا قال رسول الله ﷺ وضع عن أمّتي ما أكرهوا عليه الخ. وفي رواية ابن يزيد (١٠) من باب (١٢) أنّه لا تنعقد اليمين بالطّلاق قوله سألت أبا عبدالله ﷺ عن حلف الرّجل بالعتق بغير ضمير على ذٰلك فقال ﷺ من حلف بذٰلك ولله فيه رضى فهو له لازم فيما بينه وبين الله وليس ذٰلك على المستكره. حمله الشّيخ ﷺ على ضرب من الإستحباب. وفي رواية ابن سنان (١٤) من باب (١٥) أنّ اليمين لا تنعقد في معصية قوله ﷺ لا يمين في غضب ولا في قطيعة رحم ولا في جبر ولا في إكراه.

ويأتي في رواية عبدالرّحمٰن (٢) من باب (٣٤) أنّ المرأة إذا حلفت لزوجها أن لا تتزوّج بعده لم تنعقد قوله ﷺ إنّها وإن كانت غضبىٰ فإنّها حلفت حيث حلفت وهي تنوي أن لا تخرج إليه طائعة وهي تستطيع ذٰلك ولو علمت أنّ ذٰلك لا ينبغي لها لم تحلف الخ. وفي رواية يحيى (٢) من باب (٢٤) أنّ طلاق المكره والمضطرّ ليس بصحيح من أبواب الطّلاق ج ٢٧ قوله ﷺ ولا يجوز عتق في استكراه فمن حلف أو حلّف في شيء من هٰذا وفعله فلا شيء عليه.

۱۴۶۷ (۴) ابو بصیر در تفسیر آیه: «خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان باز خواست نمی‌کند.» از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «آن، نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند است.»

۱۴۶۸ (۵) ابو الصباح گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند ﷻ سؤال کردم: «خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند.» امام ﷺ فرمود: مقصود نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند و چنین نیست به خدا سوگند است که بر آن تصمیمی ندارد. (یا تصمیم بر چیزی ندارد.)

۱۴۶۹ (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ سخن خداوند تبارک و تعالی که خدایی جز او نیست سؤال کردم: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری و پرهیزگاری را ترک کنید.»
امام ﷺ فرمود: آن سخن انسان است «نه به خدا سوگند» و «آری به خدا سوگند».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجاه و سوم از ابواب مبارزه با نفس مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت پنجاه و دوم از باب یکم از ابواب سوگند این گفته که: «شخصی مجبور به سوگند می‌شود و به طلاق، عتق و صدقه اموالش سوگند یاد می‌کند، آیا آنها بر وی لازم است؟
امام ﷺ فرمود: نه، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آنچه امت من بر آن اکراه شوند از آنان برداشته شده است.»

و در روایت دهم از باب دوازدهم از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال شد که بدون قصد سوگند به عتق یاد کرد. امام ﷺ فرمود: «هرکس بدان سوگند یاد کند و خشنودی خداوند در آن باشد، میان خود و خدایش بر عهدهٔ او لازم است ولی بر مکره لازم نیست.»

مرحوم شیخ طوسی ﵀ آن را بر نوعی استحباب حمل کرده است.

و در روایت چهاردهم از باب پانزدهم فرموده امام ﷺ که: «هیچ سوگندی در حال خشم و در بریدن پیوند خویشاوندی و با اجبار و اکراه صحیح نیست.»

می‌آید:

و در روایت دوم از باب سی و چهارم فرموده امام ﷺ که: «آن زن هرچند در حال خشم بود ولی سوگند یاد کرد آن‌گونه که سوگند یاد کرد و او قصد کرد که با میل و اختیار نزد آن مرد نرود و او چنین توانی دارد و اگر می‌دانست که این کار از عهده‌اش خارج است، سوگند یاد نمی‌کرد.»

و در روایت دوم از باب بیست و چهارم از ابواب طلاق فرموده امام ﷺ که: «و عتق با اکراه صحیح نیست، پس هرکس سوگند یاد کند یا سوگند داده شود در یکی از این‌ها و آن را انجام دهد، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

(۱۸)

باب أنّ من حلف يميناً ثمّ رأى مخالفتها خيراً من الوفاء بها فليأت بالّذى هو خير ولا كفّارة عليه

۱۴۷۰ ۳۶۲۲۳ (۱) **تهذيب** ۲۸۴/۸: **محمّد بن يعقوب عن كافى** ۴۴۴/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن علىّ بن النّعمان **كافى** ۴۴۴/۷: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن محمّد بن إسماعيل عن علىّ بن النّعمان عن **سعيد** الأعرج قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يحلف على اليمين فيرى أنّ تركها أفضل، وإن لم يتركها[۱] خشى أن يأثم أيتركها؟ فقال: أما سمعت قول رسول الله ﷺ إذا رأيت خيراً من يمينك فدعها. **نوادر أحمد بن محمّد** ۳۹: عن سعيد الأعرج قال: سألت أبا عبدالله ﷺ (وذكر مثله).

۱۴۷۱ ۳۶۲۲۴ (۲) **تهذيب** ۲۸۴/۸: **محمّد بن يعقوب عن كافى** ۴۴۳/۷: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن علىّ الوشّاء عن أبان بن عثمان عن **عبدالرّحمٰن** ابن أبى عبدالله عن أبى عبدالله ﷺ قال: إذا حلف الرّجل على شىء والّذى حلف عليه إتيانه خير من تركه فليأت الّذى[۲] هو خير ولا كفّارة عليه وإنّما ذلك من خطوات الشّيطان. **نوادر أحمد بن محمّد** ۳۶: عن زرارة عن أبى عبدالله ﷺ (مثله).

۱۴۷۲ ۳۶۲۲۵ (۳) **كافى** ۴۴۴/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **ابن فضّال** عن بعض أصحابنا عن أبى عبدالله ﷺ قال من حلف على يمين فرأى ما هو خير منها فليأت الّذى هو خير (منها ـ فقيه) وله (زيادة ـ فقيه) حسنة. **فقيه** ۲۲۸/۳: قال الصّادق ﷺ (وذكر مثله).

۱۴۷۳ ۳۶۲۲۶ (۴) **فقيه** ۲۳۴/۳: روى عن **سعد** بن الحسن عن أبى عبدالله ﷺ أنّه سئل عن الرّجل يحلف أن لا يبيع سلعته بكذا وكذا ثمّ يبدو له قال: يبيع ولا يكفّر.

۱۴۷۴ ۳۶۲۲۷ (۵) **تهذيب** ۲۸۴/۸: **محمّد بن يعقوب عن كافى** ۴۴۳/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **محمّد** بن سنان عمّن رواه عن أبى عبدالله ﷺ قال: من حلف على يمين فرأى غيرها خيراً منها فأتى ذلك فهو كفّارة يمينه وله حسنة.

---

۱. وإن تركها ـ النّوادر. ۲. بالّذى ـ النّوادر.

باب ۱۸
حکم مخالفت با سوگند در صورت بهتر بودن آن

۱۴۷۰ (۱) سعید اعرج گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی بر انجام کاری سوگند یاد می‌کند، آن‌گاه می‌بیند ترک آن بهتر است و اگر ترک نکند، ترس از گناه دارد، آیا آن را ترک کند؟

امام ﷺ فرمود: مگر سخن پیامبر اکرم ﷺ را نشنیده‌ای که فرمود: هرگاه بهتر از سوگند خود را یافتی، آن را رها کن!»

۱۴۷۱ (۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی بر کاری سوگند یادکند و انجام آن بهتر از ترکش باشد، باید کاری را که بهتر است انجام دهد و کفّاره‌ای بر او نیست. همانا آن، از گام‌های شیطان است.»

این حدیث از زراره نیز روایت شده است.

۱۴۷۲ (۳) ابن فضّال از یکی از شیعیان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند، آن‌گاه کار بهتری بیابد، پس باید آن کار بهتر را انجام دهد و برایش نیکی افزوده‌ای است.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت بدون سند نقل شده است.

۱۴۷۳ (۴) سعد بن حسن گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی سوگند یاد کرد که کالایش را به فلان قیمت نفروشد، سپس نظرش عوض شد.»

امام ﷺ فرمود: می‌فروشد و کفّاره نمی‌دهد.»

۱۴۷۴ (۵) محمد بن سنان با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند، آن‌گاه کار دیگری را بهتر از آن بیابد و انجام دهد، انجام آن کار کفّاره سوگندش خواهد بود و برایش حسنه‌ای است.»

۱۴۷۵ ۲۶۲۲۸ (۶) **الجعفريّات** ۱۶۷: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال قال رسول الله ﷺ من حلف على يمين فرأى غيرها خيراً منها فليأت الّذي هو خير (منها ـ الجعفريّات) وليكفّر عن يمينه. **الدّعائم** ۱۰۱/۲: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ عن رسول الله ﷺ أنّه قال من حلف (وذكر مثله).

۱۴۷۶ ۲۶۲۲۹ (۷) **العوالي** ۴۴۵/۳: عن النّبيّ ﷺ قال: من حلف على شيء ورأى خيراً منه فليكفّر وليأت الّذي هو خير.

۱۴۷۷ ۲۶۲۳۰ (۸) **وفيه** ۲۶۳/۱: وعنه ﷺ قال: إذا حلفت على يمين ورأيت غيرها خيراً منها فأت بالّذي هو خير وكفّر عن يمينك.

۱۴۷۸ ۲۶۲۳۱ (۹) **تهذيب** ۳۰۲/۸: أحمد بن محمّد بن عيسى عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن أبي الحسن ﷺ قال: انّ أبي ﷺ كان حلف[۱] عن بعض أمّهات أولاده أن لا يسافر بها، فإن شاء سافر بها فعليه أن يعتق نسمة تبلغ مائة دينار فأخرجها معه وأمرني فاشتريت نسمة بمائة دينار فأعتقها.

۱۴۷۹ ۲۶۲۳۲ (۱۰) **نوادر أحمد بن محمّد** ۴۳: عن **عبدالرّحمن** ابن أبي عبدالله قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن اليمين الّتي يجب فيها[۲] الكفّارة قال الكفّارات في الّذي يحلف على المتاع ألّا يبيعه ولا يشتريه ثمّ يبدو له فيشتريه فيكفّر (عن ـ ئل) يمينه.

۱۴۸۰ ۲۶۲۳۳ (۱۱) **تهذيب** ۲۹۲/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمّد عن أبيه عن ابن المغيرة عن **السّكونيّ** عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: كلّ يمين فيها كفّارة إلّا ما كان من طلاق أو عتاق أو عهد أو ميثاق.

وتقدّم في رواية ابن حديد (۱) من باب (۴) ماورد في أقسام اليمين قوله ﷺ فاليمين الّتي ليست فيها كفّارة الرّجل يحلف بالله على باب برّ أن لا يفعله فكفّارته أن يفعله. ويأتي في باب (۲۱) انّ من حلف ليضربنّ عبده جاز له العفو، وباب (۲۶) أنّ اليمين تنعقد على فعل الواجب وترك الحرام، وباب (۲۷) أنّ اليمين لا تنعقد إلّا على المستقبل إذا كان البرّ أرجح

---

۱. يحلف على ـ ئل. ۲. بها ـ خ.

۱۴۷۵ (۶) در کتاب الجعفریات از علی ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند، آن‌گاه کار دیگری را بهتر از آن بیابد، باید کار بهتر را انجام دهد و برای سوگندش کفّاره بپردازد.»

در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانشﷺ از پیامبر اکرمﷺ نیز این حدیث، روایت شده است.

۱۴۷۶ (۷) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند و بهتر از آن را مشاهده کند، پس باید کفّاره بپردازد و کار بهتر را انجام دهد.»

۱۴۷۷ (۸) و در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرگاه بر چیزی سوگند یاد کردی و کار دیگری را بهتر از آن یافتی، پس کار بهتر را انجام بده و برای سوگندت کفّاره بپرداز.»

۱۴۷۸ (۹) احمد بن محمد ابن ابی نصر از امام رضا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پدرم سوگند یاد کرد که یکی از همسران فرزند دارش را به مسافرت نبرد و اگر خواست او را به مسافرت ببرد یک برده به قیمت صد دینار آزاد کند. آن‌گاه او را با خود به مسافرت برد و به من دستور داد، پس برده‌ای به صد دینار خریدم و آزاد کردم.»

۱۴۷۹ (۱۰) عبد الرحمان ابن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ سوگندهای کفّاره‌دار سؤال کردم: امام ﷺ فرمود: کفارات بر عهدهٔ کسی است که سوگند یاد می‌کند کالایی را خرید و فروش نکند سپس نظرش تغییر می‌کند و آن را می‌خرد، پس برای سوگندش باید کفّاره بپردازد.»

۱۴۸۰ (۱۱) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌کند که پیامبراکرمﷺ فرمود: «در هر سوگندی کفّاره است مگر سوگندی که دربارهٔ طلاق، عتق یا تعهّد و پیمان باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب چهارم فرموده امام ﷺ که: «سوگند بدون کفّاره این است که انسان بر ترک کار نیکی به خدا سوگند یاد کند، پس کفّاره آن، انجام آن است.»

می‌آید:

در باب بیست و یکم، بیست و ششم و بیست و هفتم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت دهم از باب سوم از ابواب نذر این گفته که: «من دربارهٔ آن سوگندی یاد کرده‌ام و گفتم: برای خدا بر عهدهٔ من است که هرگز آن را نفروشم و اکنون به بهای آن و کاهش هزینه زندگی نیاز دارم.

ما يناسب الباب. وفى رواية الحسن بن عليّ (١٠) من باب (٣) أنّه لا ينعقد النّذر فى معصية ولا مرجوح من أبواب النّذر ج ٢٤ قوله انّي كنت حلفت فيها بيمين فقلت لله عليّ أن لا أبيعها أبداً وبى إليٰ ثمنها حاجة مع تخفيف المؤنة فقال فِ لله بقولك له. وفى رواية الحسين نحوه.

(١٩)

باب حكم الحلف على ترك الطّيّبات

قال الله تعالى فى سورة المائدة (٥): ٨٧، ٨٨، ٨٩: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُحَرِّمُوا۟ طَيِّبَـٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ ۝ وَكُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَـٰلًا طَيِّبًا وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤْمِنُونَ ۝ لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِىٓ أَيْمَـٰنِكُمْ وَلَـٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلْأَيْمَـٰنَ﴾.

١٤٨١ ٣٦٢٢٣ (١) تفسير القمىّ ١٧٩/١: حدّثنى أبى عن ابن أبى عمير عن بعض رجاله عن أبى عبدالله ﷺ (فى قوله تعالى: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُحَرِّمُوا۟ طَيِّبَـٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ﴾ قال: نزلت هذه الآية فى أمير المؤمنين ﷺ وبلال وعثمان بن مظعون فأمّا أمير المؤمنين ﷺ فحلف أن لا ينام باللّيل أبداً وأمّا بلال فإنّه حلف أن لا يفطر بالنّهار أبداً وأمّا عثمان بن مظعون فإنّه حلف أن لا ينكح أبداً فدخلت امرأة عثمان على عائشة وكانت امرأة جميلة فقالت عائشة: مالي أراك معطّلة فقالت: ولمن أتزيّن فوالله ما قاربنى زوجي منذ كذا وكذا فإنّه قد ترهّب ولبس المسوح وزهد فى الدّنيا فلمّا دخل رسول الله ﷺ أخبرته عائشة بذلك، فخرج فنادى الصّلاة جامعة فاجتمع النّاس فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثمّ قال: ما بال أقوام يحرّمون على أنفسهم الطّيّبات ألا إنّى أنام باللّيل وأنكح وأفطر بالنّهار فمن رغب عن سنّتى فليس منّى فقاموا هؤلاء فقالوا يا رسول الله فقد حلفنا على ذلك فأنزل الله تعالى ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِىٓ أَيْمَـٰنِكُمْ وَلَـٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلْأَيْمَـٰنَ فَكَفَّـٰرَتُهُۥٓ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَـٰكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَـٰثَةِ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ كَفَّـٰرَةُ أَيْمَـٰنِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ﴾ الآية.

امام ﷺ فرمود: به تعهدت با خدا برای وی وفا کن.»
و در روایت حسین نظیر آن خواهد آمد.

باب ۱۹
حکم سوگند بر ترک چیزهای پاکیزه

خداوند تعالی می‌فرماید:
ای کسانی که ایمان آوردید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای‌تان حلال کرد، حرام نکنید و تجاوز نکنید؛ زیرا خداوند تجاوزگران را دوست ندارد.
و از روزی‌های حلال و پاکیزه خداوند که به شما داده شده بخورید و از خدایی پروا کنید که شما به او مومن هستید.
خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند، بلکه شما را به سوگندهای با قصد و عمد بازخواست می‌کند.[1]

(۱) ابن ابی عمیر با واسطه در تفسیر آیه: «ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای‌تان ۱۴۸۱
حلال کرد، حرام نکنید و از حد مگذرید؛ زیرا خداوند تجاوزگران را دوست ندارد.» از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «این آیه دربارهٔ امیرمؤمنان ﷺ و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. امیرمؤمنان ﷺ سوگند یاد کرد که هرگز شب نخوابد و بلال سوگند یاد کرد که هرگز در روز افطار نکند و عثمان بن مظعون سوگند یاد کرد که هرگز با همسرش آمیزش نکند. پس از این ماجرا همسر عثمان بن مظعون که زن زیبایی بود نزد عایشه رفت. عایشه به وی گفت: چه شده است که خود را رها کرده‌ای؟

همسر عثمان گفت: برای چه کسی خود را بیارایم، به خدا سوگند از فلان زمان همسرم به من نزدیک نشده است، همانا او رهبانیت اختیار کرده و لباس‌های زبر می‌پوشد و دنیا را رها کرده است.

وقتی پیامبر اکرم ﷺ آمد، عایشه ماجرا را برای وی بازگو کرد. آن‌گاه پیامبر ﷺ بیرون رفت و مردم را به مسجد فرا خواند. وقتی مردم گرد آمدند، بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای الهی را به جا آورد. سپس فرمود: گروهی را چه شده است که پاکی‌ها را بر خودشان حرام می‌کنند. آگاه باشید که من در شب می‌خوابم و آمیزش می‌کنم و روز افطار می‌کنم پس هرکس از سنت من روی برتابد از من نیست.

در این هنگام آن گروه برخاستند و گفتند: ای رسول خدا ﷺ ما بر این کارها سوگند یاد کرده‌ایم. به همین مناسبت خداوند این آیه را فرستاد: «خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند؛ بلکه به سوگندهای با قصد و اراده، شما را بازخواست می‌کند که کفّاره آن غذا دادن به ده بینوا است از غذای متوسط خانواده‌تان یا پوشاندن آنان یا آزاد کردن برده‌ای. پس هرکه نیابد، سه روز روزه بگیرد. آن کفّاره سوگندهای‌تان است هرگاه سوگند یاد کردید.»

---

۱. مائده ۵ / ۸۷ ـ ۸۹.

١٤٨٢ ٢٦٢٢٥ (٢) **المناقب ١٠٠/٢**: ابن عباس ومجاهد وقتادة في قوله: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ﴾ الآية ـ نزلت في عليّ وأبي ذرّ وسلمان والمقداد وعثمان بن مظعون وسالم أنّهم اتّفقوا على أن يصوموا النّهار ويقوموا اللّيل ولا يناموا على الفراش ولا يأكلوا اللحم ولا يقربوا النّساء والطّيب ويلبسوا المسوح ويرفضوا الدّنيا ويسيحوا في الأرض وهمّ بعضهم أن يجبّ مذاكيره، فخطب النّبيّ صلى الله عليه وآله وقال: ما بال أقوام حرّموا النّساء والطّيب والنّوم وشهوات الدّنيا، أما إنّي لست آمركم أن تكونوا قسّيسين ورهباناً فإنّه ليس في ديني ترك اللّحم والنّساء ولا اتّخاذ الصوامع، وإنّ سياحة أمّتي ورهبانيّتهم الجهاد. إلى آخر الخبر.

١٤٨٣ ٢٦٢٢٦ (٣) **العوالي ١٤٩/٢**: روي في حديث أنّ النّبيّ صلى الله عليه وآله جلس للنّاس ووصف يوم القيامة ولم يزدهم على التّخويف، فرقّ النّاس وبكوا فاجتمع عشرة من الصّحابة في بيت عثمان بن مظعون، واتّفقوا على أن يصوموا النّهار، ويقوموا اللّيل، ولا يقربوا النّساء، ولا الطّيب ويلبسوا المسوح، ويرفضوا الدّنيا، ويسيحوا في الأرض ويترهّبوا، ويخصوا المذاكير، فبلغ ذلك النّبيّ صلى الله عليه وآله، فأتى منزل عثمان فلم يجده، فقال لامرأته: أحقّ مابلغني؟ فكرهت أن يكذّب رسول الله صلى الله عليه وآله وأن تبتدي على زوجها، فقالت يا رسول الله، إن كان أخبرك عثمان فقد صدقك، وانصرف رسول الله صلى الله عليه وآله، وأتى عثمان منزله، فأخبرته زوجته بذلك، فأتى هو وأصحابه إلى النّبيّ صلى الله عليه وآله فقال لهم: ألم أنبأ أنكم اتفقتم، فقالوا: ما أردنا إلّا الخير، فقال: إنّي لم أؤمر بذلك ثمّ قال: إنّ لأنفسكم عليكم حقّاً، فصوموا وأفطروا وقوموا وناموا، فإنّي أصوم وأفطر وأقوم وأنام وآكل اللحم والدّسم وآتي النّساء فمن رغب عن سنّتي فليس منّي ثمّ جمع النّاس وخطبهم وقال: ما بال قوم حرّموا النّساء، والطّيب والنّوم وشهوات الدّنيا، وأمّا أنا فلست آمركم أن تكونوا قسّيسين ورهباناً، إنّه ليس في ديني ترك اللّحم والنّساء، واتّخاذ الصّوامع، إنّ سياحة أمتي في الصوم، ورهبانيّتها الجهاد، اعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً، وحجّوا واعتمروا، وأقيموا الصّلاة، وآتوا الزّكاة، وصوموا شهر رمضان، واستقيموا يستقم لكم، فإنّما هلك من قبلكم بالتّشديد، شدّدوا على أنفسهم، فشدّد الله عليهم، فأولئك بقاياهم في الدّيارات والصّوامع.

۱۴۸۲ (۲) دربارۀ آیه: «ای مؤمنان، چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند، برای‌تان حلال کرد، حرام نکنید،...» ابن عباس، مجاهد و قتاده گویند: «این آیه دربارۀ علی ﷺ، ابوذر، سلمان، مقداد، عثمان بن مظعون و سالم نازل شد. آنها با یکدیگر توافق کردند که روزها روزه بدارند و شب‌ها را در رختخواب نخوابند و به عبادت سپری کنند و گوشت نخورند و به زن و بوی خوش نزدیک نشوند و لباس زبر و خشن بپوشند و دنیا را ترک کنند و برای عبادت بیابانگردی کنند و برخی از آنان تصمیم به بریدن آلت تناسلی خودگرفتند. آن‌گاه پیامبر اکرمﷺ سخنرانی کرد و فرمود: گروهی را چه شده است که زنان و بوی خوش و خواب و لذت‌های دنیا را حرام می‌کنند آگاه باشید که من به شما دستور ندادم قسّیس و راهب باشید. همانا در دین من ترک گوشت و زنان و صومعه‌نشینی نیست و به راستی سیاحت امت من و رهبانیت آنان جهاد است...»

۱۴۸۳ (۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «یک روز پیامبر اکرمﷺ نزد مردم نشست و به توصیف قیامت پرداخت و به غیر از ترساندن آنها سخنی نگفت: از این رو مردم بسیار ترسیدند و گریستند. آن‌گاه ده نفر از یاران پیامبر اکرمﷺ در خانه عثمان بن مظعون گرد آمدند و با هم قرار گذاشتند که روزها را روزه بدارند و شب‌ها را به عبادت سپری کنند و به زن و بوی خوش نزدیک نشوند و لباس زبر و خشن بر تن کنند و دنیا را ترک کنند و برای عبادت به گردش در زمین بپردازند و رهبانیت پیشه کنند و آلت تناسلی خود را از کار بیندازند. این خبر به پیامبر اکرمﷺ رسید و به خانه عثمان بن مظعون آمد ولی او را در خانه نیافت. به همسرش گفت: آیا آنچه به من رسیده واقعیت دارد؟ همسر عثمان از یک سو نمی‌خواست سخن پیامبر اکرمﷺ را دروغ شمارد و از سوی دیگر نمی‌خواست او ابتدا سخنی به زیان شوهرش گفته باشد، از این رو گفت: ای رسول خداﷺ! اگر عثمان به تو گفته است، سخنش درست است.

پیامبر اکرمﷺ رفت و عثمان به خانه آمد. آن‌گاه همسر عثمان ماجرا را برای وی بازگو کرد. عثمان و دوستانش نزد پیامبر اکرمﷺ آمدند و آن حضرت به آنان فرمود: آیا نگویم که شما با هم توافق کرده‌اید؟

آنان گفتند: ما به جز خیر، قصدی نداشتیم.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: به من چنین دستوری داده نشده است. آن‌گاه ادامه داد: بدن‌های‌تان قطعاً بر شما حق دارند، پس روزه بگیرید، افطار کنید، شب‌زنده‌داری کنید و بخوابید، چرا که من روزه می‌گیرم، افطار می‌کنم، شب زنده‌داری می‌کنم، می‌خوابم، گوشت و چربی می‌خورم و با زنان آمیزش می‌کنم، پس هرکس از سنت من روی گرداند از من نیست. آن‌گاه مردم را گرد آورد و برای‌شان سخنرانی کرد. پیامبر اکرمﷺ فرمود: گروهی را چه شده است که زن و بوی خوش و خواب و لذت‌های دنیا را حرام می‌کنند. آگاه باشید که من به شما دستور ندادم راهب و قسّیس باشید. همانا ترک گوشت و زنان و صومعه نشینی از آیین من نیست. همانا گردشگری امت من در روزه و رهبانیت آنان در جهاد است. خدا را بپرستید و چیزی را شریک وی قرار ندهید، حج و عمره گزارید، نماز بر پادارید، زکات بپردازید و ماه رمضان روزه بگیرید. معتدل و میانه رو باشید تا با میانه روی با شما رفتار شود. همانا پیشینیان شما به دلیل سختگیری نابود شدند آنها بر خود سخت‌گیری کردند، خداوند نیز بر آنان سخت گرفت و باقیمانده‌های آنان در دیرها و صومعه‌ها هستند.»

١٤٨٤ ٣٦٢٢٧ (٤) **تفسير العيّاشيّ ٣٣٦/١**: عن **عبدالله** بن سنان قال: سألته عن رجل قال لامرأته: طالق، أو مماليكه أحرار إن شربت حراماً ولا حلالاً، فقال أمّا الحرام فلا يقربه حلف أو لم يحلف وأمّا الحلال فلا يتركه، فإنّه ليس له أن يحرّم ما أحلّ الله، لأنّ الله يقول: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ﴾ فليس عليه شيء في يمينه من الحلال.

١٤٨٥ ٣٦٢٢٨ (٥) **الدّعائم ٩٨/٢**: عن **جعفر بن محمّد** ﷺ أنّه قال: من حرّم على نفسه الحلال فليأته فلا شيء عليه، وإن حلف أن لا يأتي ما أحلّ الله له فليكفّر عن يمينه وليأته إن شاء، وإن حلف ليأتينّ الحرام فلا يأته ولا حنث عليه.

وتقدّم في بعض أحاديث باب (١) أنّ السّفر في معصية الله حرام من أبواب السّفر ج ٢١ وبعض إشاراته ما يدلّ على ذلك. **ويأتي** في أحاديث باب (١) بدو التزويج وفضله من أبواب التّزويج ج ٢٥ وباب (٢) استحباب المتعة وإن عاهد الله على تركها من أبواب المتعة ج ٢٦ ما يناسب ذلك.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

(٢٠)

باب أنّ من حلف أن لايشرب من لبن عنزه ولايأكل من لحمها هل يتعدّى إلى أولادها أم لا

١٤٨٦ ٣٦٢٢٩ (١) **كافي ٤٦٠/٧**: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن حسّان عن أبي عمران الأرمني عن عبدالله بن الحكم **تهذيب ٢٩٣/٨**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن سهل بن الحسن عن يعقوب بن إسحاق الضّبيّ عن أبي محمّد الأرمني عن عبدالله بن الحكم عن **عيسى** بن عطيّة قال: قلت لأبي جعفر ﷺ: انّي آليت أن لا أشرب من لبن عنزي ولا آكل من لحمها فبعتها وعندي من أولادها فقال: لا تشرب من لبنها ولا تأكل من لحمها فإنّها منها.

۱۴۸۴ (۴) عبدالله بن سنان گوید: «از امام ﷺ سؤال کردم: شخصی می‌گوید: اگر مایع حلال یا حرامی نوشیدم همسرم مطلّقه یا بردگانم آزاد باشند.

امام ﷺ فرمود: وی نباید به حرام نزدیک شود چه سوگند یاد کند یا نکند ولی حلال را ترک نکند، زیرا او حق ندارد آنچه را خداوند حلال کرده، حرام نماید. زیرا خداوند می‌فرماید: «ای مؤمنان، چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای‌تان حلال کرده است، حرام نکنید.» و دربارهٔ سوگندش برای حلال، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۴۸۵ (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس حلال را بر خود حرام کند، پس آن را انجام دهد؛ زیرا چیزی بر او نیست و اگر بر ترک آنچه خداوند حلال کرده است سوگند یاد کند، برای سوگندش کفّاره بپردازد و اگر خواست آن را انجام دهد و اگر بر انجام کار حرامی سوگند یاد کرد، آن را انجام ندهد و شکستن سوگند بر او نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در برخی از روایات باب یکم از ابواب مسافرت و بعضی از اشارات آن آنچه بر این دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب یکم از ابواب ازدواج و باب دوم از ابواب متعه مناسب با این بحث وجود دارد.

باب ۲۰

حکم سوگند بر نخوردن شیر و گوشت یک بز

۱۴۸۶ (۱) عیسی بن عطیه گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: من سوگند یاد کردم که از شیر و گوشت بزم نخورم. آن‌گاه آن را فروختم ولی بچه‌های آن نزد من هستند.

امام ﷺ فرمود: از شیر و گوشت آنها هم نخور؛ زیرا آنها از آن بز هستند.»

(۲۱)

باب أنّ من حلف ليضربنّ عبده جاز له العفو عنه، بل يستحبّ له. ومن حلف أن يضرب عبده عدداً جاز أن يجمع خشباً فيضربه فيحسب بعدده

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۲۳۷: ﴿وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّآ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَاْ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ عُقْدَةُ ٱلنِّكَاحِ وَأَن تَعْفُوٓاْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنسَوُاْ ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

۱۴۸۷ ۳۶۲۴۰ (۱) **كافي ۴۶۰/۷**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن القاسم بن يحيى عن جدّه الحسن بن راشد عن **نجيّة العطّار**[1] قال: سافرت مع أبي جعفر ﷺ إلى مكّة فأمر غلامه بشيء فخالفه إلى غيره فقال أبو جعفر ﷺ: والله لأضربنّك يا غلام قال: فلم أره ضربه فقلت ـ جعلت فداك ـ انّك حلفت لتضربنّ غلامك فلم أرك ضربته فقال: أليس الله عزّوجلّ يقول: ﴿وَأَن تَعْفُوٓاْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ **تهذيب ۲۹۰/۸**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن إسحاق عن القاسم بن محمّد عن أبيه عن جدّه الحسن بن راشد عن **محمّد** العطّار قال (وذكر مثله).

۱۴۸۸ ۳۶۲۴۱ (۲) **نوادر أحمد بن محمّد ۱۷۲**: سئل أبو جعفر (يعني الثّاني ـ ئل) ﷺ هل يصحّ إذا حلف الرّجل أن يضرب عبده عدداً أن يجمع خشباً فيضربه فيحسب بعدده قال: نعم انّ عليّاً جلد الوليد بن عقبة في الخمر بسوط له رأسان فحسب كلّ جلدة بجلدتين.

۱۴۸۹ ۳۶۲۴۲ (۳) **الجعفريّات ۱۷۷**: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليّ بن الحسين عن أبيه أنّ عليّ بن أبي طالب ﷺ أتاه رجل فقال يا أمير المؤمنين انّي حلفت بالطّلاق (والعتاق أن ـ ك) أضرب امرأتي وغلامي مائة ضربة فقال ويحك خذ مائة قضيب من أيّ القضبان شئت وعرّضهنّ ما استطعت وإن شئت ضممت[2] العود إلى العود حتّى تنبسط لك القضبان ثمّ ارفع يدك حتّى تضرب الظّهر مابين المنكبين إلى الأيسر فيجزئ عنك كما أجزأ عن أيّوب ﷺ.

---

۱. نجبة العطّار ـ خ. ۲. فصمت ـ خ ك.

باب ۲۱
حکم سوگند بر زدن برده

خداوند تعالی می‌فرماید:

و اگر پیش از نزدیکی با همسران‌تان آنها را طلاق دادید، در حالی که برای‌شان مهریه مشخص کرده‌اید، پس نیمی از آن را بپردازید، مگر آن‌که آن زنان ببخشند یا کسی که پیوند ازدواج در اختیار اوست ببخشد و بخشش شما به تقوا نزدیک‌تر است و در میان خود بزرگواری را فراموش نکنید؛ زیرا خداوند به کارهای‌تان بیناست[1].

۱۴۸۷ (۱) نجبه عطار گوید: «همراه امام باقر ﷺ به مکه مسافرت کردم. امام ﷺ به غلامش دستوری داد، ولی او با آن مخالفت کرد. امام ﷺ فرمود: ای غلام، به خدا سوگند! تو را خواهم زد و من ندیدم که امام ﷺ غلامش را بزند، از این رو به وی گفتم: فدایت شوم! تو سوگند یاد کردی که غلامت را بزنی ولی من زدن تو را ندیدم.

امام ﷺ فرمود: مگر خداوند نمی‌فرماید: «بخشش شما به تقوا نزدیک‌تر است.»

این روایت از محمد عطار نیز نقل شده است.

۱۴۸۸ (۲) در کتاب نوادر احمد بن محمد روایت می‌شود که از امام جواد ﷺ سؤال شد: «در صورتی که شخصی سوگند یاد کند که تعدادی ضربه به برده‌اش بزند، آیا برای وی جایز است تعدادی چوب را بر روی هم گذارد و با آن برده‌اش را بزند و هر ضربه را به تعداد آن چوب‌ها به شمار آورد؟

امام ﷺ فرمود: آری، علی ﷺ، ولید بن عقبه را به دلیل میگساری با تازیانه دو سر زد و هر ضربه را دو ضربه به حساب آورد.»

۱۴۸۹ (۳) در کتاب الجعفریات از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از جدش امام سجاد ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌شود که: «شخصی نزد امیرمؤمنان ﷺ آمد و گفت: ای امیرمؤمنان ﷺ من به طلاق و عتق سوگند یاد کرده‌ام که همسر و غلامم را صد ضربه بزنم.

امام ﷺ فرمود: ای بیچاره! صد نی از هر نوع که خواستی بردار و تا می‌توانی آنها را پهن و عریض کن و اگر خواستی چوبی را به چوب دیگر ببند تا نی‌ها برایت منبسط شود، آن‌گاه دستت را بالا ببر تا پشت را ـ میان دو شانه به سمت چپ ـ بزنی، پس برایت کفایت خواهد کرد، همانگونه که برای ایوب ﷺ کفایت کرد.»

---

۱. بقره ۲ / ۲۳۷.

وتقدّم في أحاديث باب (۱۸) أنّ من حلف يميناً ثمّ رأى مخالفتها خيراً من الوفاء بها فليأت بالّذي هو خير ولا كفّارة عليه ما يناسب ذلك.

ويأتي في رواية زرارة (۱) من باب (۲) حكم ضرب شارب الخمر بسوط له طرفان من أبواب حدّ المسكر ج ۳۰ ما يناسب الباب.

(۲۲)

باب حكم تحريم الزّوجة والجارية

قال الله تعالى في سورة التّحريم (٦٦): ١، ٢: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَٰجِكَ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۞ قَدْ فَرَضَ ٱللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَـٰنِكُمْ وَٱللَّهُ مَوْلَـٰكُمْ وَهُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ﴾.

۱٤۹۰ ۳٦۲٤۳ (۱) **كافي** ١٣٥/٦: حميد (بن زياد) عن ابن سماعة عن صفوان عن حريز عن **محمّد** بن مسلم قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: رجل قال لامرأته: أنت عليّ حرام قال: ليس عليه كفّارة ولا طلاق.

۱٤۹۱ ۳٦۲٤٤ (۲) **تهذيب** ٤١/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ١٣٤/٦: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد **فقيه** ٣٥٦/٣: عن ابن أبي نصر[1] عن محمّد بن سماعة عن **زرارة** عن أبي جعفر ﷺ قال: سألته عن رجل قال لامرأته: أنت عليّ حرام فقال لي: لو كان لي عليه سلطان لأوجعت رأسه وقلت له: الله أحلّها لك فما[2] حرّمها عليك، انّه لم يزد على أن كذب فزعم أنّ ما أحلّ الله له حرام ولا يدخل عليه طلاق ولا كفّارة فقلت (له ـ فقيه) قول الله عزّوجلّ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ﴾ الآية. فجعل (عليه ـ فقيه) فيه الكفّارة فقال: انّما حرّم عليه جاريته مارية وحلف أن لا يقربها فإنّما جعل عليه الكفّارة في الحلف ولم يجعل عليه في التّحريم.

۱٤۹۲ ۳٦۲٤٥ (۳) **كافي** ٤٥٢/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس قال: قال أبو جعفر ﷺ: قال الله عزّوجلّ لنبيّه ﷺ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ

---

١. أحمد بن محمّد ابن أبي نصر البزنطي ـ فقيه. ٢. فمن ـ فقيه.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجدهم مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب دوم از ابواب صد مسکر مناسب آن خواهد آمد.

باب ۲۲

حکم حرام کردن همسر و کنیز بر خود

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای پیامبر! چرا حرام می‌کنی آنچه را که خداوند برایت حلال کرده است در حالی که خشنودی همسرانت را می‌جویی و خداوند آمرزندهٔ مهربان است. خداوند گشودن سوگندهای‌تان را برای شما واجب کرده است و خدا سرپرست شماست و او دانای با حکمت است[1].

۱۴۹۰ (۱) محمد بن مسلم گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی به همسرش می‌گوید: تو بر من حرام هستی. امام ﷺ فرمود: نه کفّاره بر اوست و نه طلاق.»

۱۴۹۱ (۲) زراره گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به همسرش می‌گوید: تو بر من حرام هستی.

امام ﷺ فرمود: اگر بر او قدرت و تسلط داشتم سرش را به درد می‌آوردم و به او می‌گفتم: خداوند او را برایت حلال کرده است، پس چه چیز او را بر تو حرام کرده است. او جز دروغ چیزی نمی‌گوید و می‌پندارد، آنچه را که خداوند برایش حلال کرده، حرام است و نه طلاق بر عهدهٔ اوست و نه کفّاره.

به امام ﷺ گفتم: در این سخن خداوند ﷻ: «ای پیامبر! چرا حرام می‌کنی، آنچه را خداوند برایت حلال کرده است.» بر او کفّاره قرار داده است.

امام ﷺ فرمود: پیامبر اکرم ﷺ کنیزش ـ ماریه ـ را بر خود حرام کرده بوده و بر نزدیکی کردن با آن سوگند یاد کرده بود، از این رو تنها برای سوگند بر او کفّاره قرار داده شده و در حرام کردن قرار داده نشد.»

۱۴۹۲ (۳) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند ﷻ به پیامبرش گفت: «ای پیامبر! چرا حرام می‌کنی، آنچه را خداوند برایت حلال کرده است»، «به تحقیق خداوند گشودن سوگندهای‌تان را برای شما واجب کرده است» پس آن را سوگند قرار داد و پیامبر ﷺ کفّاره آن را پرداخت.

---

۱. تحریم ٦٦ / ۱ و ۲.

﴿مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ﴾ ﴿قَدْ فَرَضَ ٱللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَـٰنِكُمْ﴾ فجعلها يميناً وكفّرها رسول اللهﷺ قلت: بما كفّر قال: أطعم عشرة مساكين لكلّ مسكين مدّ، قلنا فما حدّ الكسوة؟ قال ثوب يواري به عورته.

۱۴۹۳ ۳۶۲۴۶ (٤) الدّعائم ٩٨/٢: عن أبي جعفر صلوات الله عليه أنّه قال في قوله تعالى: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَٰجِكَ﴾ إلى قوله ﴿وَأَبْكَارًا﴾ فقالﷺ كان رسول اللهﷺ قد خلا بمارية القبطيّة قبل أن تلد إبراهيم فاطّلعت عليه عائشة فأمرها أن تكتم ذلك وحرّمها على نفسه فحدّثت عائشة بذلك حفصة فأنزل الله عزّوجلّ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَٰجِكَ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ ﴿قَدْ فَرَضَ ٱللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَـٰنِكُمْ﴾ إلى قوله ﴿وَأَبْكَارًا﴾. ويأتي في باب (٤) الصّيغ الّتي يقع بها الطّلاق وما لا يقع بها من أبواب الطّلاق ج ٢٧ ما يدلّ على ذلك.

(٢٣)

باب أنّ اليمين تقع على نيّة المظلوم دون الظّالم

۱۴۹۴ ۳۶۲۴۷ (١) تهذيب ٢٨٠/٨: محمّد بن يعقوب عن كافي ٤٤٤/٧: عليّ بن إبراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال: سمعت أبا عبداللهﷺ يقول: وسئل (عمّا يجوز و ـكا) عمّا لا يجوز من النيّة على الإضمار في اليمين فقال: قد يجوز في موضع ولا يجوز في آخر، فأمّا ما يجوز فإذا كان مظلوماً فما حلف به ونوى اليمين فعلى نيّته. وأمّا إذا كان ظالماً فاليمين على نيّة المظلوم. قرب الإسناد ٩: حدّثني هارون بن مسلم قال: حدّثني مسعدة بن صدقة قال: سئل جعفر بن محمّدﷺ (وذكر نحوه).

۱۴۹۵ ۳۶۲۴۸ (٢) الدّعائم ٩٦/٢: عن رسول اللهﷺ أنّه نهى أن يلغز في الايمان وقال: إذا كان مظلوماً فعلى نيّة الحالف، وإن كان ظالماً فعلى نيّة المستحلف. قال جعفر بن محمّدﷺ: اليمين على ما يستحلف الطّالب.

ولاحظ باب (١٧) أنّ اليمين لا تنعقد في غضب وباب (٣٦) حكم من حلف ونسي ما قال فإنّ فيهما ما يناسب المقام.

گفتم: با چه چیزی کفّاره آن را پرداخت؟

امام ﷺ فرمود: ده بینوا را خوراک داد به هر کدام یک مدّ طعام.

گفتیم: حدّ پوشاک چیست؟

امام ﷺ فرمود: لباسی که عورتش را بپوشاند.»

۱۴۹۳ (۴) در کتاب دعائم الاسلام در تفسیر آیه: «ای پیامبر! چرا حرام می‌کنی، آنچه را که خداوند برایت حلال کرده است. خشنودی همسرانت را می‌جویی...» تا «و ابکاراً» از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ پیش از ولادت ابراهیم، با ماریه قبطیه خلوت می‌کرد. عایشه از این موضوع آگاه شد. پیامبر اکرم ﷺ به وی دستور داد این مطلب را پوشیده دارد و ماریه را بر خود حرام کرد. آن‌گاه عایشه به حفصه گفت و خداوند این آیه را نازل فرمود: «ای پیامبر! چرا حرام می‌کنی، آنچه را که خداوند برایت حلال کرده است و از این راه خشنودی همسرانت را می‌جویی و خداوند آمرزندهٔ مهربان است» «به تحقیق خداوند گشودن سوگندهای‌تان را برای شما واجب کرده است...» تا «وابکاراً».

ارجاعات

می‌آید:

در باب چهارم از ابواب طلاق مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲۳

حکم وقوع سوگند بر اساس قصد مظلوم نه ظالم

۱۴۹۴ (۱) مسعدة بن صدقه گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: (در کجا جایز است و) کجا جایز نیست نیت در سوگند را پنهان کرد؟

امام ﷺ فرمود: در یک جا جایز است و در جای دیگر جایز نیست. وقتی مظلوم باشد جایز است، پس آنچه سوگند می‌خورد و قصد می‌کند مطابق نیتش واقع می‌شود و هنگامی که ظالم باشد، سوگند مطابق با نیت مظلوم واقع می‌شود.»

۱۴۹۵ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ از نیرنگ‌بازی در سوگند نهی کرد و فرمود: «در صورتی که مظلوم باشد بر طبق نیت سوگندخورنده است و اگر ظالم باشد بر طبق نیت سوگنددهنده است.

امام صادق ﷺ فرمود: سوگند مطابق با آن است که درخواست‌کننده سوگند می‌دهد.»

ارجاعات

باب هفدهم و سی و ششم را بنگر که مناسب با این مقام است.

(۲۴)

باب أنّ من حلف وضميره على غير ما حلف فيمينه على الضّمير

۱۴۹۶ ۳۶۲۴۹ (۱) كافى ۴۴۴/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن إسماعيل بن سعد الأشعريّ عن أبى الحسن الرّضا عليه السلام قال: سألته عن رجل حلف وضميره على غير ما حلف قال: اليمين على الضّمير.

۱۴۹۷ ۳۶۲۵۰ (۲) فقيه ۲۳۳/۳: سأل إسماعيل بن سعد أبا الحسن الرّضا عليه السلام عن الرّجل يحلف باليمين وضميره على غير ما حلف قال: اليمين على الضّمير ـ يعنى على ضمير المظلوم ـ.

۱۴۹۸ ۳۶۲۵۱ (۳) تهذيب ۲۸۰/۸: محمّد بن يعقوب عن كافى ۴۴۴/۷: علىّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن صفوان بن يحيى قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن الرّجل يحلف وضميره على غير ما حلف عليه قال: اليمين على الضّمير.

(۲۵)

باب أنّ الرّجل لايحلف ولايستحلف إلّا على علمه

۱۴۹۹ ۳۶۲۵۲ (۱) تهذيب ۲۸۰/۸: محمّد بن يعقوب عن كافى ۴۴۵/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن هشام بن سالم عن أبى عبدالله عليه السلام قال: لا يحلف الرّجل إلّا على علمه. كافى ۴۴۵/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبدالله عليه السلام (مثله).

۱۵۰۰ ۳۶۲۵۳ (۲) تهذيب ۲۸۰/۸: محمّد بن يعقوب عن كافى ۴۴۵/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن عبدالله بن المغيرة عن خالد بن أيمن[1] الحنّاط عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال لا يستحلف[2] الرّجل إلّا على علمه. نوادر أحمد بن محمّد ۱۷۰: عن العلاء عن أبى جعفر عليه السلام نحوه.

---

۱. حكم بن أيمن ـ يب. ۲. لا يحلف ـ يب.

باب ۲۴

حکم مطابقت سوگند با نیت واقعی

۱۴۹۶ (۱) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: شخصی سوگند یاد می‌کند و قصدش بر خلاف سوگندش است.

امام ﷺ فرمود: سوگند، مطابق با نیت است.»

۱۴۹۷ (۲) اسماعیل بن سعد از امام رضا ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کرد که سوگندی می‌خورد و نیتش بر خلاف آن است، امام ﷺ فرمود: «سوگند مطابق با نیت است.» یعنی مطابق با نیت مظلوم.

۱۴۹۸ (۳) صفوان بن یحیی گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی سوگند یاد می‌کند و نیتش بر خلاف سوگندش است.

امام ﷺ فرمود: سوگند موافق با نیت است.»

باب ۲۵

سوگند و سوگند دادن تنها بر اساس آگاهی

۱۴۹۹ (۱) هشام بن سالم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «انسان سوگند نمی‌خورد مگر مطابق با علمش.»

۱۵۰۰ (۲) ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «انسان سوگند داده نمی‌شود مگر مطابق با علمش.»

این روایت از علاء از امام باقر ﷺ نیز نقل شده است.

١٥٠١ ٢٦٢٥٤ (٣) كافى ٧/٤٤٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن بعض أصحابه تهذيب ٨/ ٢٨٠: محمّد بن يعقوب عن بعض أصحابه عن أبى عبدالله ﷺ قال: لا يستحلف الرّجل[١] إلّا على علمه ولا يقع (اليمين ـ كا) إلّا على العلم استحلف[٢] أو لم يستحلف.

(٢٦)

باب أنّ اليمين تنعقد على فعل الواجب وترك الحرام فتجب الكفّارة بالمخالفة

١٥٠٢ ٢٦٢٥٥ (١) كافى ٧/٤٤٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن القاسم بن بريد. عن نوادر أحمد بن محمّد ٤٥: محمّد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن الأيمان والنّذور واليمين الّتى هى لله طاعة فقال: ما جعل لله (عليه ـ نوادر ـ ئل) فى طاعة فليقضه، فإن جعل لله شيئاً من ذلك ثمّ لم يفعله فليكفّر (عن ـ ئل ـ نوادر) يمينه وأمّا ما كانت يمين فى معصية فليس بشىء.

١٥٠٣ ٢٦٢٥٦ (٢) كافى ٧/٤٤٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير عن زرارة عن أبى جعفر ﷺ قال: كلّ يمين حلفت عليها لك فيها منفعة فى أمر دين أو دنيا فلا شىء عليك فيها وإنّما تقع عليك الكفّارة فيما حلفت عليه فيما لله (فيه ـ خ) معصية أن لا تفعله ثمّ تفعله.

١٥٠٤ ٢٦٢٥٧ (٣) كافى ٧/٤٤٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعاً عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر تهذيب ٨/٢٩١: محمّد بن يعقوب عن عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن ثعلبة عن زرارة عن أبى جعفر ﷺ قال: كلّ يمين حلف عليها أن لا يفعلها ممّا له فيه منفعة فى الدّنيا والآخرة فلا كفّارة عليه وإنّما الكفّارة فى أن يحلف الرّجل والله لا أزنى والله لا أشرب (الخمر والله لا أسرق ـ كا) والله لا أخون وأشباه هذا ولا أعصى ثمّ فعل فعليه الكفّارة (فيه ـ كا).

---

١. العبد ـ يب خ. ٢. يستحلف ـ يب.

۱۵۰۱ (۳) یونس با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «انسان سوگند داده نمی‌شود مگر به علمش و سوگند، واقع نمی‌شود مگر به علم سوگند داده شود یا سوگند داده نشود.»

باب ۲۶

حکم سوگند بر انجام واجب و ترک حرام

۱۵۰۲ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ قسم‌ها و نذرها سؤال کردم که دربارهٔ اطاعت از خداست. امام ﷺ فرمود: آنچه را در راه اطاعت خدا بر خود لازم کند، باید انجام دهد، پس اگر چیزی از آن را برای خود لازم کند و سپس انجام ندهد، باید برای سوگندش کفّاره دهد ولی آن سوگندی که در نافرمانی خداست، اثری ندارد.»

۱۵۰۳ (۲) زراره از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر کار سودمند دینی یا دنیوی که بر آن سوگند یاد کنی، در آن چیزی بر عهدهٔ تو نیست و تنها در سوگندی کفّاره بر عهدهٔ توست که بر ترک نافرمانی خدا سوگند یاد کنی و سپس آن را انجام دهی.»

۱۵۰۴ (۳) زراره از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر کار سودمند دینی یا دنیوی که بر ترکش سوگند یاد کند، کفّاره بر او نیست و تنها کفّاره در آن است که شخصی سوگند یاد کند که به خدا سوگند، زنا نمی‌کنم، به خدا سوگند میگساری نمی‌کنم (به خدا سوگند دزدی نمی‌کنم) به خدا سوگند خیانت نمی‌کنم و همانند آن و گناه نمی‌کنم سپس انجام دهد، پس کفّاره بر عهدهٔ اوست.»

۱۵۰۵ ۳۶۲۵۸ (٤) كافي ٤٤٧/٧: (عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعاً ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن ثعلبة وحدّثنا [عـ]مّن ذكره عن ميسرة (جميعاً ـ ئل) قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: اليمين الّتي تجب فيها الكفّارة ما كان عليك أن تفعله فحلفت أن لا تفعله ففعلته فليس عليك شيء لأنّ فعلك طاعة لله عزّ وجلّ وما كان عليك أن لا تفعله فحلفت أن لا تفعله ففعلته فعليك الكفّارة.

وتقدّم في رواية ابن حديد (١) من باب (٤) ماورد في أقسام اليمين قوله عليه السلام فاليمين الّتي ليست فيها كفّارة الرّجل يحلف بالله على باب برّ أن لا يفعله فكفّارته أن يفعله واليمين الّتي تجب فيها الكفّارة الرّجل يحلف على باب معصية أن لا يفعله فيفعله فتجب عليه الكفّارة. ولاحظ سائر أحاديث الباب. وفي رواية العلاء (٨) من باب (١٥) أنّ اليمين لا تنعقد في معصية قوله عليه السلام إنّما اليمين الواجبة الّتي ينبغي لصاحبها أن يفي بها ما جعل لله عليه من الشّكران هو عافاه من مرض أو من أمر يخافه أو ردّ غائب أو ردّ من سفره أو رزقه الله وهذا الواجب على صاحبه ينبغي له أن يفي لربّه. وفي رواية ابن سنان (٤) من باب (١٩) حكم الحلف على ترك الطّيّبات قوله عليه السلام أمّا الحرام فلا يقربه حَلَفَ أو لم يحلف وأمّا الحلال فلا يتركه فإنّه ليس له أن يحرّم ما أحلّ الله. ويأتي في الباب التّالي ما يناسب الباب.

(٢٧)

باب أن اليمين لاتنعقد إلّا على المستقبل إذا كان البرّ أرجح فلو خالف أثم ولزمته الكفارة ولو حلف على ترك الرّاجح أو فعل المجروح لم تنعقد

۱۵۰٦ ۳۶۲۵۹ (١) كافي ٤٤٥/٧: (محمّد بن يحيى ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٢٩١/٨: استبصار ٤٢/٤: (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: ليس كلّ يمين فيها كفّارة، أمّا ما كان منها ممّا أوجب الله تعالى عليك أن تفعله فحلفت أن لا تفعله ففعلت[١] فليس عليك فيها الكفّارة، وأمّا مالم يكن ممّا أوجب الله

١. ففعلته ـ يب.

۱۵۰۵ (۴) ثعلبه و میسره از امام صادق ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: «سوگند کفّاره‌دار، کاری که انجام آن بر تو لازم است و بر ترک آن سوگند یاد کنی، آن‌گاه آن را انجام دهی، چیزی بر عهده‌ات نیست؛ زیرا کار تو اطاعت خداوند ﷻ است.

و کاری که ترک آن بر تو لازم است و بر ترک آن سوگند یاد کنی، آن‌گاه آن را انجام دهی، بر عهده‌ات کفّاره است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب چهارم فرموده امام ﷺ که: «سوگندِ بدون کفّاره این است که شخصی بر ترک کار نیکی به خدا سوگند یاد کند، پس کفّاره آن انجام آن کار است و سوگند کفّاره‌دار این است که شخصی بر ترک نافرمانی خدا سوگند یاد کند، آن‌گاه آن را انجام دهد، پس کفّاره بر او واجب است.»

سایر روایات آن باب را بنگر.

و در روایت هشتم از باب پانزدهم فرموده امام ﷺ که: «همانا سوگند صحیح و لازم که وفای به آن برای صاحبش شایسته است، سوگندی است که از جهت سپاسگزاری برای خدا بر خود لازم می‌کند که اگر او را از بیماری و حادثه ترسناکی نجات داد یا غایب را بازگرداند یا از مسافرت او را بازگرداند یا خداوند به او روزی داد [آن را انجام دهد] و این بر صاحبش واجب و شایسته است که برای پروردگارش به آن وفا کند.»

و در روایت چهارم از باب نوزدهم فرموده امام ﷺ که: «و نزدیک حرام نشود، سوگند یاد کند یا سوگند یاد نکند و حلال را ترک نکند؛ زیرا او حق ندارد آنچه را خداوند حلال کرده است، حرام کند.»

می‌آید:

در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۷

انعقاد سوگند و کفاره آن

۱۵۰۶ (۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «این‌گونه نیست که در همه سوگندها کفّاره باشد، کارهایی که خداوند بر تو واجب کرده است و تو بر ترک آنها سوگند یاد کنی آن‌گاه آن را انجام دهی، پس برای آن بر عهدهٔ تو کفّاره نیست ولی کارهایی که خداوند انجام‌شان را بر تو واجب نکرده است و بر ترک آنها سوگند یاد کنی، آن‌گاه آن را انجام دهی، پس برای آن کفّاره بر عهدهٔ توست.»

عليك أن تفعله فحلفت أن لا تفعله ففعلته فإنّ عليك فيها الكفّارة.

١٥٠٧ ٣٦٢٦٠ (٢) **كافي** ٤٤٦/٧: (محمّد بن يحيى ـ معلّق) عن **تهذيب** ٢٩١/٨: **استبصار** ٤٢/٤: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ صا) عن سعد بن سعد عن محمّد بن القاسم بن الفضيل عن حمزة بن حمران عن داود بن فرقد عن حمران قال: قلت: لأبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام: اليمين الّتي تلزمني فيها الكفّارة؟ فقالا: ما حلفت عليه ممّا لله فيه طاعة أن تفعله فلم تفعله فعليك فيه الكفّارة، وما حلفت عليه ممّا لله فيه المعصية فكفّارته تركه، ومالم يكن فيه معصية ولا طاعة فليس (هو ـ كا ـ صا) بشيء.

١٥٠٨ ٣٦٢٦١ (٣) **كافي** ٤٤٦/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٢٩١/٨: **استبصار** ٤٢/٤: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن ابن مسكان عن حمزة بن حمران عن زرارة قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أيّ شيء الّذي (تكون ـ صا) فيه الكفّارة من الأيمان؟ فقال: ما حلفت عليه ممّا فيه البرّ فعليه[1] الكفّارة إذا لم تف به، وما حلفت عليه ممّا فيه المعصية فليس عليك فيه الكفّارة إذا رجعت عنه، وما كان سوى ذلك[2] ممّا ليس فيه برّ ولا معصية فليس بشيء.

١٥٠٩ ٣٦٢٦٢ (٤) **كافي** ٤٤٦/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل (بن درّاج ـ كا) **تهذيب** ٢٩١/٨: أحمد بن محمّد بن عيسى عن **استبصار** ٤٢/٤: أحمد بن محمّد بن أبي نصر عن جميل عن زرارة عن أحدهما عليهما السلام[3] قال: سألته عمّا يكفّر من الأيمان فقال: ماكان عليك أن تفعله فحلفت أن لا تفعله ففعلته[4] فليس عليك شيء (إذا فعلته ـ كا) ومالم يكن (عليك ـ كا) واجباً أن تفعله فحلفت أن لا تفعله ثمّ فعلته فعليك الكفّارة. **نوادر أحمد بن محمّد** ٤٢: محمّد ابن أبي عمير وفضالة بن أيّوب عن جميل بن درّاج عن زرارة بن أعين عن أحدهما عليهما السلام (مثل ما في كا).

١٥١٠ ٣٦٢٦٣ (٥) **فقه الرّضا** عليه السلام ٢٧٠: اعلم ـ يرحمك الله ـ أنّ أعظم الأيمان الحلف بالله عزّوجلّ، فإذا حلف الرّجل بالله على طاعة ـ نظير رجل حلف بالله أن يصلّي صلاة معلومة أو أن يعمل

---

١. فعليك ـ صا. ٢. وقال إنّ ماسوى ذلك ـ صا. ٣. عن أبي جعفر عليه السلام ـ يب ـ صا.
٤. ثمّ فعلته ـ يب ـ صا.

(۲) حمران گوید: «به امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ گفتم: چه سوگندی بر عهدهٔ من کفّاره می‌آورد؟ ۱۵۰۷
فرمودند: سوگند بر انجام کاری که اطاعت خداست و ترک آن سبب کفّاره بر عهدهٔ توست و سوگند بر [انجام] معصیت خدا، کفّاره‌اش ترک آن است و کاری که نه معصیت و نه اطاعت است، اثری ندارد.»

(۳) زراره گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: چه سوگندی کفّاره دارد؟ ۱۵۰۸
امام ﷺ فرمود: سوگند بر کار نیک ـ در صورت عدم وفای به آن ـ برایش کفّاره است و سوگند بر معصیت ـ در صورت بازگشت از آن ـ برایش بر عهدهٔ تو کفّاره نیست و غیر از آن ـ آنچه نه کار نیک است و نه معصیت ـ اثری ندارد.»

(۴) زراره گوید: «از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ سؤال کردم: چه سوگندی کفّاره دارد؟ فرمود: ۱۵۰۹
سوگند بر ترک کاری که انجامش بر تو لازم است در صورت انجام آن چیزی بر عهدهٔ تو نیست و سوگند بر ترک کار غیر واجب، در صورت انجام، بر عهدهٔ تو کفّاره است.»

(۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان ـ که خداوند تو را رحمت کند ـ که بزرگ‌ترین سوگندها، ۱۵۱۰
سوگند به خدای ﷻ است. پس هرگاه انسان بر انجام اطاعتی به خداوند سوگند یاد کند ـ نظیر شخصی که بر به‌جاآوردن نماز معینی یا انجام کار نیکی سوگند یاد کند ـ بر او واجب است که به سوگندش وفا کند؛ زیرا آنچه بر آن سوگند خورده است اطاعت خداست. پس اگر به سوگندش وفا نکند و زمان آن بگذرد، پس به تحقیق سوگندش را شکسته و کفّاره بر او واجب است.

شيئاً من خصال البرّ ـ فقد وجب عليه في يمينه أن يفي بما حلف عليه لأنّ الّذي حلف عليه لله طاعة فإن لم يفِ بما حلف وجاز الوقت فقد حنث ووجب عليه الكفّارة، فإن حلف أن لا يقرب معصية أو حراماً ثمّ حنث فقد وجب عليه الكفّارة.

۱۵۱۱ ۳۶۲۶۴ (٦) **نوادر أحمد بن محمّد** ٤٥: عن سعيد بن عبدالله الأعرج قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يحلف بالمشى إلى بيت الله ويحرم بحجّة والهدى فقال: ما جعل لله فهو واجب عليه.

۱۵۱۲ ۳۶۲۶۵ (٧) **وفيه** ١٧٢: عن **العلاء**[1] عن أبي جعفر عليه السلام قال: ماكان عليه واجباً فحلف أن لا يفعله ففعله فليس عليه فيه شيء، ومالم يكن عليه واجباً فحلف أن لا يفعله ففعله فالكفّارة.

۱۵۱۳ ۳۶۲۶۶ (٨) **وفيه** ٣٨: عن **أبي الصّباح الكنانيّ** عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ليس من شيء هو لله طاعة يجعله الرّجل عليه إلّا [أنّه] ينبغي له أن يفي به إلى طاعة (الله ـ ك) وليس من رجل جعل لله عليه شيئاً في معصية الله إلّا أنّه ينبغي له أن يتركها إلى طاعة الله.

۱۵۱۴ ۳۶۲۶۷ (٩) **تهذيب** ٢٩٢/٨: **استبصار** ٤١/٤: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٤٤٦/٧: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن (الحسن بن عليّ ـ يب ـ كا) الوشّاء عن أبان بن عثمان عن **عبد الرّحمان** ابن أبي عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن الرّجل يقسم على الرّجل في الطّعام ليأكل فلم يطعم هل عليه في ذلك الكفّارة وما اليمين الّتي تجب فيها الكفّارة فقال: الكفّارة في الّذي يحلف على المتاع أن لا يبيعه ولا يشتريه ثمّ يبدو له (فيه ـ كا) فيكفّر عن يمينه وإن حلف على شيء والّذي (حلف ـ يب ـ صا) عليه إتيانه خير من تركه، فليأت الّذي هو خير ولا كفّارة عليه إنّما ذلك من خطوات الشّيطان.

۱۵۱۵ ۳۶۲۶۸ (١٠) **نوادر أحمد بن محمّد** ٤٦: عن حمزة بن حمران عن زرارة قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام أيّ شيء الّذي فيه الكفّارة من الأيمان قال ما حلفت عليه ممّا فيه المعصية فليس عليك فيه الكفّارة إذا رجعت عنه وما كان سوى ذلك ممّا ليس فيه برّ ولا معصية فليس بشيء.

---

١. محمّد بن مسلم ـ ك.

و اگر بر ترک معصیت یا حرامی سوگند یاد کند، سپس با آن مخالفت کند، به تحقیق کفّاره بر او واجب است.»

۱۵۱۱ (۶) سعید بن عبدالله اعرج گوید: «از امام صادق ؑ سؤال کردم: شخصی بر پیاده‌روی تا خانه خدا و احرام به حج و انجام قربانی سوگند یاد می‌کند. امام ؑ فرمود: آنچه را برای خدا قرار داد، آن بر وی واجب است.»

۱۵۱۲ (۷) علاء از امام باقر ؑ روایت می‌کند که فرمود: «کسی که بر ترک کار واجبی سوگند یاد کند، سپس آن را انجام دهد، برای آن، چیزی بر عهدهٔ او نیست و کسی که بر ترک کار غیر واجب سوگند یاد کند و سپس آن را انجام دهد، کفّاره بر عهدهٔ اوست.»

۱۵۱۳ (۸) ابوالصباح کنانی از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هیچ اطاعتی از خدا نیست که انسان آن را بر عهدهٔ خود لازم کند، مگر آن‌که وفای به آن برای اطاعت خدا شایسته است.

و هیچ‌کس کاری را در راه نافرمانی خدا بر خود لازم نمی‌کند، مگر آن‌که ترک آن و انجام اطاعت خدا برای وی شایسته است.»

۱۵۱۴ (۹) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق ؑ سؤال کردم: شخصی دیگری را به خوردن غذا سوگند می‌دهد ولی او نمی‌خورد، آیا در این مورد بر عهدهٔ او کفّاره است؟ و چه سوگندی در آن کفّاره است؟

امام ؑ فرمود: کفّاره بر عهدهٔ کسی است که بر ترک خرید و فروش کالایی سوگند می‌خورد، سپس نظرش تغییر می‌کند، پس باید برای سوگندش کفّاره بپردازد ولی اگر بر کاری سوگند یاد کند که انجامش بهتر از ترک آن است، پس باید کار بهتر را انجام دهد و کفّاره بر عهدهٔ او نیست؛ زیرا آن، از گام‌های شیطان است.»

۱۵۱۵ (۱۰) زراره گوید: «به امام صادق ؑ گفتم: چه سوگندی کفّاره دارد؟ امام ؑ فرمود: در صورتی که بر معصیت، سوگند یاد کنی و از آن بازگردی، برای آن بر عهدهٔ تو کفّاره نیست و غیر از آن - از کارهایی که نه نیک است و نه معصیت - اثری ندارد.»

وتقدّم في باب (١٥) أنّ اليمين لا تنعقد في معصية، وباب (١٨) أنّ من حلف يميناً ثمّ رأى مخالفتها خيراً من الوفاء بها فليأت بالّذي هو خير ولا كفّارة عليه، وباب (١٩) حكم الحلف على ترك الطيّبات، وباب (٢١) أنّ من حلف ليضربنّ عبده جاز له العفو مما يناسب ذلك.

(٢٨)

باب أنّ من حلف لغريمه أن لايخرج من البلد إلّا بعلمه وكان عليه في ذلك ضرر لم تنعقد

١٥١٦ ٢٦٢٦٩ (١) كافي ٤٦٢/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٩٠/٨: أحمد بن محمّد عن (محمّد بن ـ يب) سهل عن (محمّد ـ كا) ابن سنان عن إسحاق بن عمّار قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: الرّجل يكون عليه اليمين[١] فيحلفه غريمه بالأيمان المغلّظة أن لا يخرج من البلد (إلا يعلمه[٢] ـ كا) فقال لا يخرج حتّى يعلمه (قال ـ يب) قلت: إن أعلمه لم يَدَعه قال: إن كان علمه ضرراً عليه و على عياله[٣] فليخرج ولا شيء عليه.

١٥١٧ ٢٦٢٧٠ (٢) كافي ٤٦٠/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبدالله بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبي عبدالله ﷺ في رجل كان لرجل عليه دين فلزمه فقال الملزوم كلّ حلّ عليه حرام إن برح حتّى يرضيك، فخرج من قبل أن يرضيه كيف يصنع ولا يدري ما يبلغ يمينه وليس له فيها نيّة قال: ليس بشيء.

وتقدّم في باب (١٨) انّ من حلف يميناً ثمّ رأى مخالفتها خيراً من الوفاء بها فليأت بالّذي هو خير ولاكفّارة عليه، وباب (٢٧) انّ اليمين لا تنعقد إلّا على المستقبل إذاكان البرّ أرجح ما يمكن أن يستدلّ به على ذلك.

---

١. عليه الدّين ـ يب. ٢. إلّا بعلمه ـ ئل.
٣. إن كان عليه ضرر أو على عياله ـ يب.

ارجاعات

گذشت:

در باب پانزدهم، هجدهم، نوزدهم و بیست و یکم مناسب با این بحث وجود دارد.

باب ۲۸

عدم انعقاد سوگند بر بیرون نرفتن از شهر در صورت زیان

۱۵۱۶ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی بدهکار است و طلبکارش او را سوگندهای شدید می‌دهد که بدون آگاهی وی از شهر خارج نشود.

امام ﷺ فرمود: بدون آگاهی او خارج نشود.

گفتم: اگر او را باخبر کند، رهایش نمی‌کند.

امام ﷺ فرمود: اگر آگاهی طلبکار به زیان او و خانواده‌اش است، پس خارج شود و چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۵۱۷ (۲) عقبة بن خالد روایت می‌کند که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخص طلبکاری ملازم بدهکارش می‌شود، بدهکار می‌گوید: هر کار حلالی بر من حرام است اگر بدون رضایت تو بروم. آن‌گاه پیش از راضی کردن آن می‌رود. اکنون چه باید بکند؟ در حالی که نمی‌داند سوگندش که در آن نیت نداشت، چه حکمی دارد.

امام ﷺ فرمود: چیزی نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در باب هجدهم و بیست و هفتم مطالبی است که می‌توان بر این استدلال کرد.

(۲۹)

باب حكم من حلف على الرّجل

۱۵۱۸ ۳۶۲۷۱ (۱) كافي ٤٦٢/٧: (محمّد بن يحيى ـ معلّق) عن تهذيب ٢٩٤/٨: استبصار ٤١/٤: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن حفص وغير واحد من أصحابنا عن أبى عبدالله ﷺ قال: سئل عن الرّجل يقسم على أخيه قال ليس عليه شيء إنّما أراد إكرامه.

۱۵۱۹ ۳۶۲۷۲ (۲) تهذيب ٢٨٧/٨: استبصار ٤٠/٤: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن ابن المغيرة عن (عبد الله ـ صا) ابن سنان عن عبدالرّحمن ابن أبى عبدالله قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يقسم على الرّجل فى الطّعام يأكل معه فلم يأكل هل عليه فى ذلك كفّارة؟ قال: لا. نوادر أحمد بن محمّد ٣٠: عن أبان عن زرارة وعبدالرّحمن ابن أبي عبدالله قال: سألنا أبا عبدالله ﷺ (وذكر مثله).

۱۵۲۰ ۳۶۲۷۳ (۳) تهذيب ٢٩٢/٨: استبصار ٤١/٤: الحسين بن سعيد عن الحسن بن عليّ الوشّاء عن عبدالله بن سنان عن رجل عن عليّ بن الحسين ﷺ قال: إذا أقسم الرّجل على أخيه فلم يبرّ[1] قسمه فعلى المقسم كفّارة يمين. قال الشّيخ ﷺ في الإستبصار فالوجه في هذه الرّواية أن نحملها على ضرب من الإستحباب.

وتقدّم في رواية عبدالرحمن (۱۰) من باب (۲۷) أنّ اليمين لا تنعقد إلّا على المستقبل إذا كان البرّ أرجح قوله الرّجل يقسم على الرّجل في الطّعام ليأكل فلم يطعم هل عليه في ذلك الكفّارة وما اليمين الّتي تجب فيها الكفّارة فقال الكفّارة في الّذي يحلف على المتاع أن لا يبيعه الخ. ويأتي في رواية الحارث (۱۰) من باب (۲۲۲) استحباب أكل المؤمن من طعام أخيه من أبواب الأطعمة ـ ج ۲۹ قوله فخطّ بيده في القصعة ثمّ قال أقسمت عليك لمّا أكلت دون الخطّ وفي رواية الدّعائم (۱۱) قوله ﷺ اذا قال لك أخوك كل فكل ولا تلجئه إلى ان يقسم عليك فإنّه انّما يريد كرامتك.

---

۱. فيما يبرّ ـ صا.

باب ۲۹

حکم قسم دادن دیگران برای انجام کاری

(۱) حفص و تعداد دیگری از شیعیان روایت می‌کنند که از امام صادق ؑ سؤال شد: «شخصی برادرش را [بر انجام کاری] قسم می‌دهد. ۱۵۱۸

امام فرمود: چیزی بر عهده او نیست، همانا قصدش احترام و اکرام به او بود.»

(۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق ؑ سؤال کردم: شخصی دیگری را قسم می‌دهد تا با او غذا بخورد، ولی وی غذا نمی‌خورد، آیا کفّاره بر عهدهٔ اوست؟ امام ؑ فرمود: نه.» ۱۵۱۹

این روایت از زراره و عبدالرحمان بن ابی عبدالله نیز نقل شده است.

(۳) عبدالله بن سنان با واسطه از امام سجاد ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان، برادرش را [بر انجام کاری] قسم دهد ولی او به سوگندش عمل نکند، بر عهدهٔ قسم‌خورنده کفّاره سوگند است.» ۱۵۲۰

مرحوم شیخ طوسی ؒ در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به این است که آن را بر نوعی استحباب حمل کنیم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب بیست و هفتم این گفته که: «شخصی دیگری را سوگند می‌دهد که با او غذا بخورد ولی او غذا نمی‌خورد، آیا در این باره کفّاره بر عهده اوست؟ و چه سوگندی کفّاره دارد؟

امام ؑ فرمود: کفّاره بر عهدهٔ کسی است که بر ترک خرید و فروش کالایی سوگند یاد می‌کند....»

می‌آید:

در روایت دهم از باب دویست و بیست و دوم از ابواب خوراکی‌ها این گفته که: «با دستش در کاسه خطی کشید و سپس گفت: تو را سوگند می‌دهم که تا پایین خط را بخوری.»

و در روایت یازدهم فرموده امام ؑ که: «وقتی برادرت به تو می‌گوید: بخور، بخور و او را مجبور نکن تا تو را سوگند دهد، زیرا او خواستار احترام به توست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۰)

باب حكم من سأل النّاس بوجه الله تعالى أو أقسمهم بالله

۱۵۲۱ ۲۶۲۷۴ (۱) **فقيه ۲۲۸/۳: نوادر أحمد بن محمّد ۴۰**: (روى ـ فقيه) **محمّد** بن مسلم قال سألت أحدهما ﷺ عن رجل قالت له امرأته أسألك بوجه الله إلّا (ما ـ خ) طلّقتني قال يوجعها ضرباً أو يعفو عنها. **مستدرك ۷۶/۱۶: ۱۹۲/۱۸**: كتاب العلاء بن رزين عن **محمّد** بن مسلم قال سألته ﷺ (وذكر مثله). **ويأتي** في رواية زرقان (۵) أنّ السّارق قطعت يده اليمنى من وسط الكفّ من أبواب حدّ السّرقة ج ۳۰ قول المعتصم للإمام الهادي أقسمت عليك بالله لمّا أخبرت بما عندك فيه فقال أمّا إذا أقسمت عليّ بالله انّي أقول انّهم أخطئوا فيه السّنّة فإنّ القطع يجب أن يكون من مفصل أُصول الأصابع الخ.

(۳۱)

باب جواز الحلف فى الدّعوى على غير الواقع للتوصّل إلى الحقّ ودفع ظلم قضاة الجور

۱۵۲۲ ۲۶۲۷۵ (۱) **تهذيب ۲۸۷/۸**: الحسين بن سعيد عن أحمد بن محمّد عن **فقيه ۲۲۸/۳**: حمّاد بن عثمان عن **محمّد** ابن أبى الصّباح [۱] قال: قلت لأبى الحسن ﷺ: إنّ أُمّى تصدّقت علىّ بنصيب لها فى دار فقلت لها: انّ القضاة لا يجيزون هذا ولكن اكتبيه شراءاً (شرى ـ خ) فقالت: اصنع من ذلك ما بدالك فى كلّ [۲] ماترى أنّه [۳] يسوغ لك. فتوثقت فأراد بعض الورثة أن يستحلفنى أنّى قد نقدتها الثّمن ولم أنقدها شيئاً فماترى؟ قال: احلف له. **نوادر أحمد بن محمّد ۲۸**: عن حمّاد بن عثمان عن معاوية ابن أبى الصّباح قال: قلت لأبى الحسن ﷺ: (انّ ـ خ) امّى (وذكر نحوه). **وتقدّم** فى رواية محمّد بن مسعود (۷) وأبى الصّباح (۸) من باب (۵) جواز وقف المشاع والصّدقة به من أبواب الوقوف ج ۲۴ ما يناسب الباب. **وفى** غير واحد من أحاديث باب (۱) كراهة اليمين الصّادقة وحرمة اليمين الكاذبة إلّا للتقيّة ما يدلّ على ذلك.

---

۱. عن محمّد بن الصّباح ـ فقيه. ۲. وكلّ ـ فقيه. ۳. أن ـ فقيه.

باب ۳۰

حکم درخواست کمک از مردم به وجه خدا و سوگند دادن‌شان به خدا

۱۵۲۱ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ سؤال کردم: زنی به شوهرش می‌گوید: به وجه خداوند از تو می‌خواهم مگر آن‌که مرا طلاق دهی (یا طلاق ندهی).

امام ﷺ فرمود: یا با کتک، بدنش را به درد می‌آورد یا او را می‌بخشد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پنجم از ابواب حد سرقت این گفته معتصم به امام هادی ﷺ که: «تو را به خداوند سوگند می‌دهم که نظرت را در این باره بگویی.

امام ﷺ فرمود: اکنون که مرا به خداوند سوگند دادی، می‌گویم که آنان در این باره سنت را اشتباه کردند؛ چرا که قطع دست واجب است که از بند ریشه انگشتان باشد...»

باب ۳۱

جواز سوگند غیر واقع برای رسیدن به حق یا برطرف کردن ظلم

۱۵۲۲ (۱) محمد بن ابی صباح (یا محمد بن صباح) گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: مادرم سهم خود را از خانه‌ای به من صدقه داد. من به او گفتم: قاضی‌ها این را جایز نمی‌دانند، بنابراین قرارداد خرید بنویس.

مادرم گفت: هرکاری که به نظرت می‌رسد برای تو صحیح است، همان کار را بکن.

من نیز نوشته و مدرک از مادرم گرفتم. آن‌گاه یکی از وارثان تصمیم گرفت مرا سوگند دهد که بهای آن را پرداخته‌ام، در حالی که من چیزی نپرداخته بودم. نظر شما در این باره چیست؟

امام ﷺ فرمود: برایش سوگند یاد کن.»

این روایت از معاویة بن ابی صباح نیز روایت شده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتم و هشتم از باب پنجم از ابواب وقوف مناسب با این بحث هست.

و در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب سوگند مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۳۲)

باب أنّ من حلف لينحر ولده لم تنعقد يمينه

۱۵۲۳ ۳۶۲۷۶ (۱) تهذيب ۲۸۸/۸: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد تهذيب ۳۱۷/۸: استبصار ۴۸/۴: إبراهيم بن مهزيار عن الحسن عن القاسم بن محمّد عن أبان بن عثمان عن عبدالرّحمان ابن أبي عبدالله قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل حلف أن ينحر ولده فقال: ذلك من خطوات الشّيطان. نوادر أحمد بن محمّد ۳۳: تفسير العيّاشي ۷۳/۱: عن عبدالرحمن ابن أبي عبدالله قال: سألت أبا عبدالله ﷺ (وذكر مثله). ويأتي في باب (۶) أنّ من نذر أن ينحر ولده لم ينعقد من أبواب النّذر ج ۲۴ ما يناسب ذلك.

(۳۳)

باب أنّ من حلف على ترك الإصلاح بين النّاس لاينعقد

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۲۲۴: ﴿وَلَا تَجْعَلُواْ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَـٰنِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

۱۵۲۴ ۳۶۲۷۷ (۱) تهذيب ۲۸۹/۸: الحسين بن سعيد عن ابن أبي نجران عن ابن أبي عمير عن عليّ بن إسماعيل عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله ﷺ في قول الله عزّوجلّ ﴿وَلَا تَجْعَلُواْ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَـٰنِكُمْ﴾ قال هو إذا دعيت لصلح بين اثنين لا تقل عليّ يمين أن لا أفعل.

۱۵۲۵ ۳۶۲۷۸ (۲) تفسير العيّاشيّ ۱۱۲/۱: عن زرارة وحمران ومحمّد بن مسلم عن أبي جعفر وأبي عبدالله ﷺ وَلا تَجْعَلُوا اللهَ عُرْضَةً لأَيْمانِكُمْ قالا: هو الرّجل يصلح بين اثنين[۱] فيحمل ما بينهما من الإثم.

۱۵۲۶ ۳۶۲۷۹ (۳) وفيه عن أيّوب[۲] قال سمعته ﷺ يقول لا تحلفوا بالله صادقين ولا كاذبين فإنّ الله يقول ـ ﴿وَلَا تَجْعَلُواْ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَـٰنِكُمْ﴾ ـ قال إذا استعان رجل برجل على صلح بينه وبين رجل فلا يقولنّ انّ عليّ يميناً أن لا أفعل وهو قول الله ﴿وَلَا تَجْعَلُواْ ٱللَّهَ عُرْضَةً

---

۱. الرّجل ـ خ.

۲. عن أبي أيّوب ـ خ ئل.

باب ۳۲

حکم سوگند به کشتن فرزند

۱۵۲۳ (۱) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی بر کشتن فرزندش سوگند یاد می‌کند. امام ﷺ فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب ششم از ابواب نذر مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۳

حکم سوگند به ترک اصلاح میان مردم

خداوند تعالی می‌فرماید:

و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری، پرهیزگاری و سازش دادن میان مردم را ترک کنید و خداوند شنوای داناست[1].

۱۵۲۴ (۱) اسحاق بن عمار در تفسیر آیه: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «آن، هنگامی است که برای برقراری صلح میان دو نفر فراخوانده شدی. نگو: من سوگند یاد کرده‌ام که انجام ندهم.»

۱۵۲۵ (۲) زراره، حمران و محمد بن مسلم در تفسیر آیه: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» از امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمودند: «آن، این است که شخصی میان دو نفر آشتی برقرار و [منشأ] گناه را از میان آنان برطرف می‌کند.»

۱۵۲۶ (۳) ایوب از امام ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به خدا سوگند نخورید، چه راست بگویید یا دروغ؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «و خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» فرمود: هنگامی که شخصی برای برقراری صلح و آشتی میان خود و دیگری از کسی کمک می‌خواهد نگوید: من سوگند خورده‌ام که انجام ندهم و این [معنای] سخن خداوند است: «و خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری و پرهیزگاری و آشتی دادن میان مردم را ترک کنید.»

---

۱. بقره ۲ / ۲۲٤.

لِأَيۡمَٰنِكُمۡ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصۡلِحُواْ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾. ولاحظ باب (١٨) انّ من حلف يميناً ثمّ رآى مخالفتها خيراً من الوفاء بها فليأت بالّذى هو خير ولا كفّارة عليه.

(٣٤)

باب أنّ المرأة إذا حلفت لزوجها أن لاتتزوّج بعده لم تنعقد وكذا لو حلفت أن لاتخرج إليه من البلد

١٥٢٧ ٣٦٢٨٠ (١) **تهذيب ٢٨٩/٨**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **نوادر أحمد بن محمّد ٣٧**: منصور بن حازم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن امرأة حلفت لزوجها بالعتاق والهدى ان هو مات أن لا تتزوّج[١] بعده أبداً ثمّ بدالها أن تتزوّج[٢] فقال تبيع مملوكها انّى أخاف عليها الشّيطان[٣] وليس عليها فى الحقّ شىء فإن شاءت أن تهدى هدياً فعلت. **تهذيب ٣٧٢/٧**: علىّ بن الحسن بن فضّال عن أيّوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن منصور بن حازم عن أبى عبدالله ﷺ مثله.

١٥٢٨ ٣٦٢٨١ (٢) **تهذيب ٢٩٠/٨**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال سألت أبا الحسن ﷺ عن امرأة حلفت بعتق رقيقها أو بالمشى إلى بيت الله أن لا تخرج إلى زوجها أبداً وهو ببلد غير الأرض الّتى هى بها فلم يرسل إليها نفقة واحتاجت حاجة شديدة ولم تقدر على نفقة فقال إنّها وإن كانت غضبىٰ فإنّها حلفت حيث حلفت وهى تنوى أن لا تخرج إليه طائعة وهى تستطيع ذلك ولو علمت أنّ ذلك لا ينبغى لها لم تحلف فلتخرج إلى زوجها وليس عليها شىء فى يمينها فانّ هذا أبرّ.

١٥٢٩ ٣٦٢٨٢ (٣) **تهذيب ٣١١/٨**: الحسين بن سعيد عن **نوادر أحمد بن محمّد ٣٠**: عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته[٤] عن امرأة تصدّقت بمالها على المساكين ان خرجت مع زوجها ثمّ خرجت معه قال ليس عليها شىء. وتقدّم فى باب (١٥) أنّ اليمين لا تنعقد فى معصية وباب (١٨) أنّ من حلف يميناً ثمّ رأى مخالفتها خيراً من الوفاء بها فليأت

---

١. تزوّج ـ خ بب ٢٨٩. ٢. تزوّج ـ خ بب ٢٨٩. ٣. السّلطان ـ نوادر ـ خ بب ٣٧٢.
٤. أى أبا عبدالله ﷺ.

ارجاعات

باب هجدهم را بنگر.

باب ۳۴

حکم سوگند زن به ازدواج نکردن پس از شوهر و نزد وی نرفتن

۱۵۲۷ (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: زنی برای شوهرش به عتق و قربانی سوگند یاد می‌کند که پس از مرگ وی هرگز ازدواج نکند، سپس تصمیم به ازدواج می‌گیرد.

امام ﷺ فرمود: بردگانش را می‌فروشد. من از شیطان بر او می‌ترسم و در راه حق چیزی بر عهدهٔ او نیست، پس اگر بخواهد قربانی کند، انجام می‌دهد.»

۱۵۲۸ (۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: زنی که شوهرش در شهر دیگری است، به آزادی بردگانش و پیاده رفتن به خانه خدا سوگند یاد می‌کند که هرگز نزد شوهرش نرود. مرد نیز برای همسرش نفقه ارسال نمی‌کند و آن زن به شدت نیازمند می‌شود و قدرت بر تأمین هزینه‌اش را پیدا نمی‌کند.

امام ﷺ فرمود: آن زن هرچند خشمگین بود ولی وقتی که سوگند یاد کرد، قصد کرد که با میل نزد شوهرش نرود، در حالی که قدرت بر آن داشت و اگر می‌دانست که انجام آن از قدرتش بیرون است سوگند نمی‌خورد، بنابراین نزد شوهرش برود و دربارهٔ سوگندش چیزی بر عهدهٔ او نیست، زیرا این کار بهتر است.»

۱۵۲۹ (۳) سماعه گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: زنی متعهد می‌شود که اگر با شوهرش به مسافرت رود، اموالش برای بینوایان صدقه باشد، سپس همراه او بیرون رفت. امام ﷺ فرمود: چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پانزدهم و هجدهم مناسب با این بحث هست.

بالّذى هو خير ما يناسب ذلك.

ويأتى فى رواية زرارة (٢) من باب (٣٩) أنّ من شرط لزوجته أن لا يتزوّج عليها لم يلزم الشّرط من أبواب المهور ج ٢٦ قوله فجعل لها أن لا يتزوّج عليها وأن لا يتسرّى أبداً فى حياتها ولا بعد موتها على أن جعلت له هى أن لا تتزوّج بعده (أبداً ـ خ) (الى أن قال ﷺ) فإنّ ذلك ليس بشىء وليس شىء عليك ولا عليها وليس ذلك الّذى صنعتما بشىء ولاحظ سائر أحاديث الباب.

(٣٥)

باب أنّ من أعجبته جارية عمّته فخاف الإثم فحلف أن لايمسّها أبداً ثمّ ورثها انحلّت اليمين وحلّت له

١٥٣٠ ٢٦٢٨٣ (١) تهذيب ٣٠١/٨: عبيس بن هشام النّاشرى عن ثابت عن أبى بصير عن أبى عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل أعجبته جارية عمّته فخاف الإثم وخاف أن يصيبها حراماً وأعتق كلّ مملوك له وحلف بالأيمان أن لايمسّها أبداً فماتت عمّته فورث الجارية أعليه جناح أن يطأها فقال: انّما حلف على الحرام ولعلّ الله أن يكون رحمه فورّثه إيّاها لِما علم من عفّته.

(٣٦)

باب حكم من حلف ونسى ما قال

١٥٣١ ٢٦٢٨٤ (١) فقيه ٢٣٣/٣: سأل علىّ بن جعفر أخاه موسى بن جعفر ﷺ عن الرّجل يحلف (على اليمين ـ قرب الإسناد) وينسى[1] ما قاله قال: هو على مانوى. قرب الإسناد ٢٩٢: عبدالله بن الحسن عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرّجل (وذكر نحوه). وتقدّم فى باب (٢٤) أنّ من حلف وضميره على غير ما حلف فيمينه على الضّمير ما يناسب ذلك.

---

١. ويستثنى ـ خ قرب الإسناد.

می‌آید:

و در روایت دوم از باب سی و نهم از ابواب مهریه این گفته که: «پس برای همسرش متعهد می‌شود که هرگز با زن دیگری ازدواج نکند و کنیزی را برای هم‌خوابگی انتخاب نکند ـ چه همسرش زنده باشد یا مرده ـ به این شرط که همسرش نیز متعهد شود که پس از وی ازدواج نکند... امام ﷺ فرمود: آن اثری ندارد، نه چیزی بر عهدهٔ توست و نه بر عهدهٔ او و تعهداتی که با هم کردید، بی‌اثر است.»

سایر روایات آن باب را بنگر.

باب ۳۵
حکم سوگند بر ترک آمیزش با کنیز عمه و به ارث رسیدن کنیز به وی

۱۵۳۰ (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: مردی از کنیز عمه‌اش خوشش می‌آید، از این رو به خاطر ترس از گناه و زنا همه بردگانش را آزاد قرار می‌دهد و سوگند یاد می‌کند که هرگز با آن کنیز آمیزش نکند. آن‌گاه عمه‌اش می‌میرد و کنیز به او به ارث می‌رسد، آیا آمیزش با آن برایش اشکال دارد.

امام ﷺ فرمود: همانا او بر [ترک] حرام سوگند خورده است و شاید به دلیل خویشتن‌داریِ وی خداوند به او رحم کرده و آن کنیز را به میراث وی درآورده است.»

باب ۳۶
حکم فراموش کردن محتوای سوگند

۱۵۳۱ (۱) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کرد که سوگندی می‌خورد و سخنش را فراموش می‌کند. امام ﷺ فرمود: او بر همان نیت خویش است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب بیست و چهارم مناسب با این بحث هست.

(۳۷)

باب حكم استثناء مشيئة الله في اليمين وغيرها من الكلام والكتابة وكلّ موضع يناسب

قال الله تعالى في سورة الكهف (١٨): ٢٣، ٢٤: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۞ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰٓ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا﴾.

١٥٣٢ ٣٦٢٨٥ (١) **تهذيب** ٢٨٢/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٤٤٨/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من استثنى في يمين فلا حنث (عليه ـ يب) ولا كفّارة.

١٥٣٣ ٣٦٢٨٦ (٢) **الدّعائم** ٩٧/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال: من حلف ثمّ قال: إن شاء الله فلا حنث عليه.

١٥٣٤ ٣٦٢٨٧ (٣) **البحار** ٢٦٠/١٠: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن الرّجل يحلف على اليمين ويستثني ما حاله؟ قال هو على ما استثنى.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٥٣٥ ٣٦٢٨٨ (٤) **تهذيب** ٢٨١/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٤٤٨/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن حمزة بن حمران قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّوجلّ ﴿وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ قال: ذلك في اليمين إذا قلت: والله لا أفعل كذا وكذا، فإذا ذكرت أنّك لم تستثن فقل: إن شاء الله.

١٥٣٦ ٣٦٢٨٩ (٥) **تفسير العيّاشي** ٣٢٥/٢: عن حمزة بن حمران قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله: ﴿وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ فقال: أن تستثني ثمّ ذكرت بعد فاستثن حين تذكر.

١٥٣٧ ٣٦٢٩٠ (٦) **وفيه** ـ وعنه قال سألته عن قول الله: ﴿وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ قال: إذا حلفت ناسياً ثمّ ذكرت بعد فاستثنه حين تذكر.

١٥٣٨ ٣٦٢٩١ (٧) **تهذيب** ٢٨١/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٤٤٧/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبي جميلة المفضّل بن صالح عن محمّد الحلبيّ وزرارة ومحمّد بن مسلم عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام في قول الله عزّوجلّ: ﴿وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾

باب ۳۷

حکم انشاءالله گفتن در سوگند و نوشته و موارد دیگر

خداوند تعالی می‌فرماید:

و هرگز دربارهٔ چیزی نگو، حتماً من آن را فردا انجام خواهم داد، مگر این‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن و بگو: امید است پروردگارم مرا به راه شایسته‌تری رهنمون کند[1].

۱۵۳۲ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «هرکس در سوگندی «انشاءالله» بگوید نه سوگندشکنی بر اوست و نه کفّاره.»

۱۵۳۳ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس سوگند یاد کند و سپس بگوید: «انشاءالله»، سوگندشکنی بر او نیست.»

۱۵۳۴ (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی سوگند می‌خورد و «انشاءالله» می‌گوید. چه حکمی دارد؟

امام ﷺ فرمود: او بر آن چیزی است که استثناء کرده است.» [یعنی بر خواست خداست.]

۱۵۳۵ (۴) حمزة بن حمران گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند ﷻ سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

امام ﷺ فرمود: آن در سوگند است که هرگاه گفتی: به خدا سوگند چنین خواهم کرد. پس وقتی به یادآوردی که استثناء نکرده‌ای، بگو: «انشاءالله».

۱۵۳۶ (۵) حمزه بن حمران گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

امام ﷺ فرمود: اگر «انشاءالله» نگفتی و سپس به یاد آوردی، هنگام یادآوری بگو: «انشاءالله».

۱۵۳۷ (۶) همو گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

امام ﷺ فرمود: هرگاه با فراموشی سوگند یاد کردی سپس به یاد آوردی هنگام یادآوری «انشاءالله» بگو.»

۱۵۳۸ (۷) محمد حلبی، زراره و محمد بن مسلم دربارهٔ آیه: «و هرگاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن.» از امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ روایت می‌کنند که فرمودند: «هرگاه شخصی سوگند یاد کند

---

۱. کهف ۱۸ / ۲۳ ـ ۲٤.

قال: إذا حلف الرّجل فنسي أن يستثني فليستثن إذا ذكر. نوادر أحمد بن محمّد ٥٦: محمّد بن مسلم عن أبي جعفر وأبي عبدالله ﷺ (مثله). تفسير العيّاشي ٣٢٥/٢: عن زرارة ومحمّد بن مسلم عن أبي جعفر وأبي عبدالله ﷺ (مثله).

١٥٣٩ ٢٦٢٩٢ (٨) كافي ٤٤٩/٧: أحمد بن محمّد (يعني العاصميّ ـ ئل) عن عليّ بن الحسن عن عليّ بن أسباط عن الحسين بن زرارة قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن قول الله عزّوجلّ: ﴿وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ فقال: إذا حلفت على يمين ونسيت أن تستثني فاستثن إذا ذكرت.

١٥٤٠ ٢٦٢٩٣ (٩) تفسير العيّاشيّ ٣٢٥/٢: عن عبدالله بن سليمان عن أبي عبدالله ﷺ في قول الله: ﴿وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ قال: هو الرّجل يحلف فنسي أن يقول: إن شاء الله فليقلها إذا ذكر.

١٥٤١ ٢٦٢٩٤ (١٠) كافي ٤٤٨/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٢٨١/٨: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن الحسين القلانسيّ أو بعض أصحابه عن أبي عبدالله ﷺ قال: للعبد أن يستثني في اليمين فيما[١] بينه وبين أربعين يوماً إذا نسي. تهذيب ٢٨١/٨: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن عبدالله بن ميمون قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول: (وذكر مثله إلّا أنّه أسقط قوله في اليمين).

١٥٤٢ ٢٦٢٩٥ (١١) كافي ٤٤٨/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن جعفر بن محمّد الأشعريّ عن ابن القدّاح عن أبي عبدالله ﷺ قال قال أمير المؤمنين ﷺ الاستثناء في اليمين متى ما ذكر وإن كان بعد أربعين صباحاً ثمّ تلا هذه الآية ﴿وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ تفسير العيّاشيّ ٣٢٥/٢: عن القدّاح عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن عليّ ﷺ (مثله).

١٥٤٣ ٢٦٢٩٦ (١٢) تفسير العيّاشيّ ٣٢٤/٢: عن عبدالله بن ميمون عن أبي عبدالله ﷺ عن أبيه عليّ ابن أبي طالب صلوات الله عليه قال إذا حلف الرّجل بالله فله ثنياها[٢] إلى أربعين يوماً وذلك أنّ قوماً من اليهود سألوا النّبيّ ﷺ عن شيء فقال: ائتوني غداً ـ ولم يستثن ـ حتّى أخبركم فاحتبس عنه جبرئيل ﷺ أربعين يوماً ثمّ أتاه وقال: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۞ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾.

---

١. ما ـ يب. ٢. ثنيا ـ ك.

و فراموش کند «انشاءالله» بگوید، پس هنگام به یاد آوردن باید «انشاءالله» بگوید.»

۱۵۳۹ (۸) حسین بن زراره گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن!»

امام ﷺ فرمود: هرگاه سوگندی یاد کردی و «انشاءالله» را فراموش کردی، هنگام به یاد آوردن «انشاءالله» بگو.»

۱۵۴۰ (۹) عبدالله بن سلیمان دربارهٔ این سخن خداوند: «و هرگاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن!» از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مقصود این است که شخصی هنگام سوگند خوردن فراموش می‌کند «انشاءالله» بگوید، پس باید هنگام به یاد آوردن آن را بگوید.»

۱۵۴۱ (۱۰) حسین قلانسی یا دیگری از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان گفتن «انشاءالله» را در سوگندش فراموش کند، تا چهل روز می‌تواند آن را بگوید.»

نظیر این حدیث از عبدالله بن میمون نیز روایت شده است.

۱۵۴۲ (۱۱) ابن قدّاح از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «انشاءالله گفتن در سوگند وقتی است که به یاد آورد هرچند پس از چهل روز باشد.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن!»

از قدّاح نیز این روایت، نقل شده است.

۱۵۴۳ (۱۲) عبدالله بن میمون از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کسی به خدا سوگند یاد کند، تا چهل روز می‌تواند «انشاءالله» بگوید و دلیل آن، این است که گروهی از یهودیان از پیامبر اکرم ﷺ سؤالی پرسیدند. آن حضرت فرمود: فردا نزد من بیایید تا به شما خبر دهم و «انشاءالله» نگفت. آن‌گاه جبرئیل تا چهل روز نزد وی نیامد سپس آمد و این آیه را آورد: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو، من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن!»

١٥٤٤ ٣٦٢٩٧ (١٣) وفيه ـ في رواية عبدالله بن ميمون عن أبي عبدالله ﷺ في قوله: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ أن تقول إلّا من بعد الأربعين فللعبد الاستثناء في اليمين مابينه وبين الأربعين يوماً إذا نسي.

١٥٤٥ ٣٦٢٩٨ (١٤) وفيه ٣٢٥/٢: عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن قول الله: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ﴾ قال: هو الرّجل يحلف على الشّيء وينسى أن يستثني فيقولنّ لأفعلنّ كذا وكذا غداً أو بعد غد عن قوله (عن قول كذا ـ خ) ﴿وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾.

١٥٤٦ ٣٦٢٩٩ (١٥) فقيه ٢٢٩/٣: نوادر أحمد بن محمّد ٥٥: حمّاد بن عيسى عن عبدالله بن ميمون عن أبي عبدالله ﷺ قال[١] للعبد أن يستثني ما بينه وبين أربعين يوماً إذا نسي، انّ رسول اللهﷺ أتاه ناس[٢] من اليهود فسألوه عن أشياء فقال لهم: تعالوا غداً أحدّثكم ولم يستثن فاحتبس جبرئيل ﷺ (عنه ـ فقيه) أربعين يوماً ثمّ أتاه وقال: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ نوادر أحمد بن محمّد ٥٥: عن حسين القلانسيّ عن أبي عبدالله ﷺ بمثل ذلك[٣] وقال: للعبد أن يستثني في اليمين ما بينه وبين أربعين يوماً إذا نسي.

١٥٤٧ ٣٦٣٠٠ (١٦) الدّعائم ٩٨/٢: قد روينا عن جعفر بن محمّد ﷺ أنه قال: الأستثناء جائز بعد أربعين يوماً أو بعد السّنة.

١٥٤٨ ٣٦٣٠١ (١٧) كافي ٤٤٧/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب عن أبي جعفر الأحول نوادر أحمد بن محمّد ٥٥: عن أبي جعفر الأحول عن سلام بن المستنير عن أبي جعفر ﷺ في قول الله عزّوجلّ: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِىَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُۥ عَزْمًا﴾ قال: فقال: إنّ الله عزّوجلّ لمّا قال لآدم: ادخل الجنّة قال له: يا آدم لا تقرب هذه الشّجرة قال: وأراه إيّاها فقال آدم لربّه كيف أقربها وقد نهيتني عنها أنا وزوجتي؟ قال: فقال لهما: لا تقرباها يعني، لا تأكلا منها فقال آدم وزوجته: نعم

---

١. قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول ـ النّوادر. ٢. أناس ـ النّوادر.
٣. هكذا في النّوادر.

۱۵۴۴ (۱۳) عبدالله بن میمون دربارهٔ آیه: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا حتماً آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خداوند بخواهد و هرگاه فراموش کردی انشاءالله بگویی، پروردگارت را یاد کن.» از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه فراموش کردی که بگویی [بگو]، مگر پس از چهل روز، پس انسان هرگاه فراموش کرد تا چهل روز می‌تواند در سوگندش «انشاءالله» بگوید.»

۱۵۴۵ (۱۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من آن را فردا انجام خواهم داد، مگر آن‌که خدا بخواهد.»

امام ﷺ فرمود: مقصود آن مردی است که بر کاری سوگند می‌خورد و فراموش می‌کند «انشاءالله» بگوید، پس می‌گوید حتماً فردا یا پس از آن چنین خواهم کرد: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

۱۵۴۶ (۱۵) عبدالله بن میمون از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان فراموش کرد، تا چهل روز می‌تواند «انشاءالله» بگوید، همانا گروهی از یهود نزد پیامبر ﷺ آمدند و از وی پرسش‌هایی کردند. پیامبر ﷺ به آنان فرمود: فردا بیایید تا به شما بگویم و انشاءالله نگفت. آن‌گاه تا چهل روز جبرئیل نزد وی نیامد و سپس آمد و گفت: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن!»

حسین قلانسی این روایت را از امام صادق ﷺ نقل کرده است با این تفاوت که امام در ادامه فرمود: انسان هرگاه فراموش کند، تا چهل روز می‌تواند در سوگندش «انشاءالله» بگوید.»

۱۵۴۷ (۱۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «انشاءالله گفتن تا پس از چهل روز یا پس از یک سال جایز است.»

۱۵۴۸ (۱۷) سلام بن مستنیر دربارهٔ این سخن خداوند ﷻ: «و به تحقیق ما پیش‌تر با آدم پیمان بستیم، پس وی فراموش کرد و ما اراده از وی نیافتیم.» از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «آن‌گاه که خداوند ﷻ به آدم دستور داد وارد بهشت شود و به وی فرمود: ای آدم! به این درخت نزدیک نشو و آن را به وی نشان داد. آدم به پروردگارش گفت: من چگونه به آن نزدیک شوم و حال آن‌که من و همسرم را از آن بازداشتی.

خداوند فرمود: به آن نزدیک نشوید یعنی از آن نخورید.

آدم و همسرش گفتند: اطاعت، ای پروردگار ما! ما به آن نزدیک نمی‌شویم و از آن نمی‌خوریم.

و در این گفتارشان: «اطاعت...»، انشاءالله نگفتند. از این رو خداوند آنان را در این مورد به خودشان و یادشان واگذار کرد.

يا ربّنا لا نقربها ولا نأكل منها، ولم يستثنيا في قولهما: نعم فوكّلهما الله في ذلك إلى أنفسهما وإلى ذكرهما، قال وقد قال الله عزّوجلّ لنبيّهﷺ في الكتاب: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۞ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ﴾ أن لا أفعله فتسبق مشيئة الله فيّ أن لا أفعله فلا أقدر على أن أفعله قال: فلذلك قال الله عزّ وجلّ: ﴿وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ أي: استثن مشيئة الله في فعلك. **تفسير العيّاشيّ ٣٢٥/٢**: عن سلام بن المستنير عن أبي جعفر ﷺ قال: قال الله: (وذكر مثله إلّا أنّ فيه فسبق مشيئة الله).

١٥٤٩ ٢٦٣٠٢ (١٨) **تفسير العيّاشيّ ٣٢٤/٢**: عن أبي حمزة عن أبي جعفر ﷺ ذكر أنّ آدم لمّا أسكنه الله الجنّة فقال له: يا آدم لا تقرب هذه الشّجرة فقال: نعم يا ربّ، ولم يستثن فأمر الله نبيّه فقال: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۞ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ ولو بعد سنة.

١٥٥٠ ٢٦٣٠٣ (١٩) **تهذيب ٢٨٢/٨**: محمّد بن يعقوب عن عليّ عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ **كافي ٤٤٩/٧**: عليّ عن أبيه بإسناده عن السّكونيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال **فقيه ٢٣٣/٣**: قال رسول اللهﷺ: من حلف سرّاً فليستثن سرّاً ومن حلف علانية فليستثن علانية. **الدّعائم ٩٧/٢**: قد جاء عن عليّ ﷺ أنّه قال: من حلف (وذكر مثله بتقديم وتأخير).

١٥٥١ ٢٦٣٠٤ (٢٠) **الدّعائم ٩٧/٢**: روينا عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه قال: في قول الله عزّوجلّ: ﴿وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ فقال: ذلك في اليمين إذا قلت: والله لأفعلنّ كذا وكذا وإذا ذكرت أنّك لم تستثن فقل: إن شاء الله وقال: إنّ قوماً من اليهود سألوا النّبيّﷺ عن شيء فقال (للقوم ـ خ) إلقوني غداً أخبركم به فلم يستثن فاحتبس (عنه ـ خ) عند ذلك جبرئيل أربعين يوماً ثمّ أتاه فقال له: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۞ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾.

١٥٥٢ ٢٦٣٠٥ (٢١) **وفيه** ـ عن رسول اللهﷺ أنّه أمر بالإستثناء في الأيمان فقال: قدّم[١] المشيئة.

١٥٥٣ ٢٦٣٠٦ (٢٢) **تفسير القمّيّ ٣٢/٢**: قال عليّ بن إبراهيم فحدّثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ (في حديث) سألوا (أي قريش) رسول اللهﷺ عن الثلاث

---

١. قدّموا ـ خ.

امام ﷺ فرمود: به تحقیق خداوندﷻ در قرآن به پیامبرش می‌فرماید: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خداوند بخواهد.» که آن را انجام ندهم، پس خواست خدا دربارهٔ من پیشی گرفته که آن را انجام ندهم و قدرت بر انجام آن ندارم.

و فرمود: به همین دلیل خداوندﷻ می‌فرماید: «هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.» یعنی در کارهایت خواست خدا را استثناء کن.»

۱۵۴۹ (۱۸) ابوحمزه از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «وقتی خداوند آدم را در بهشت جای داد، به وی گفت: ای آدم، به این درخت نزدیک نشو. آدم گفت: اطاعت، ای پروردگار من! و انشاءالله نگفت. پس خداوند به پیامبرش دستور داد و فرمود: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خداوند بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.» هرچند پس از یک سال باشد.»

۱۵۵۰ (۱۹) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس آهسته سوگند یاد می‌کند باید آهسته «انشاءالله» بگوید و هرکس آشکارا سوگند یاد کند باید آشکارا «انشاءالله» بگوید.»

در کتاب دعائم الاسلام این روایت با اندکی تفاوت از علی ﷺ نقل شده است.

۱۵۵۱ (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام دربارهٔ این سخن خداوندﷻ: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.» از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «این دربارهٔ سوگند است وقتی که بگویی: به خدا سوگند! حتماً فلان کار را انجام می‌دهم و هنگامی که به یاد آوردی که «انشاءالله» نگفته‌ای، پس «انشاءالله» بگو.

و فرمود: گروهی از یهودیان از پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ چیزی سؤال کردند. آن حضرت فرمود: فردا به دیدار من بیایید تا به شما پاسخ دهم و «انشاءالله» نگفت. در این هنگام جبرئیل چهل روز نزد پیامبرﷺ نیامد، آن‌گاه آمد و به وی گفت: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

۱۵۵۲ (۲۱) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ در هنگام سوگند خوردن به استثناء کردن خواست خدا دستور داد و فرمود: «نخست «انشاءالله» بگویید.»

۱۵۵۳ (۲۲) ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که در بخشی از یک حدیث فرمود: «آنان - یعنی قریش - از پیامبر اکرمﷺ سه پرسش پرسیدند. آن حضرت فرمود: فردا به شما خبر می‌دهم و انشاءالله نگفت.

مسائل فقال رسول اللهﷺ غداً أخبركم ولم يستثن فاحتبس الوحى عنه أربعين يوماً حتّى اغتمّ النّبيّﷺ وشكّ أصحابه الّذين كانوا آمنوا به وفرحت قريش واستهزؤا وآذوا وحزن أبو طالب فلمّا كان بعد أربعين صباحاً[١] نزل عليه سورة[٢] الكهف (إلى أن قال ٣٤) ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ﴾ أخبره أنّه انّما حبس الوحى عنه أربعين صباحاً لانّه قال لقريش: غداً أخبركم بجواب مسائلكم ولم يستثن. وتقدّم في أحاديث باب (٨٣) ماورد في الكتابة والابتداء بالبسملة من أبواب العشرة ج ٢٠ ما يدلّ على حكم الاستثناء في الكتابة.

(٣٨)

باب جواز الحلف على غير الواقع جهراً واستثناء مشيئة الله سرّاً للخدعة في الحرب

١٥٥٤ ٢٦٢٠٧ (١) تهذيب ٦/١٦٣: محمّد بن أحمد بن يحيى عن هارون بن مسلم كافي ٧/٤٦٠: عليّ بن إبراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال: حدّثني شيخ من ولد عديّ بن حاتم عن أبيه عن جدّه عديّ (بن حاتم ـ يب) وكان مع أمير المؤمنينؑ[٣] في حروبه[٤] أنّ أمير المؤمنينؑ[٥] قال (في ـ كا) يوم التقى هو ومعاوية (لعنه الله يب) بصفّين ورفع[٦] بها صوته ليسمع[٧] أصحابه: والله لأقتلنّ معاوية وأصحابه ثمّ يقول[٨] في آخر قوله: إن شاء الله ـ يخفض[٩] بها صوته ـ وكنت قريباً منه فقلت (له ـ يب): يا أمير المؤمنين انّك حلفت على مافعلت[١٠] ثمّ استثنيت فما أردت بذلك فقال (لي ـ كا) إنّ الحرب خدعة وأنا عند المؤمنين غير كذوب فأردت أن أحرّض أصحابى عليهم كيلا يفشلوا وكى يطمعوا[١١] فيهم فافهم[١٢] ينتفع بها بعد اليوم إن شاء الله. واعلم أنّ الله جلّ ثناؤه قال لموسىؑ حيث أرسله إلى

---

١. يوماً ـ خ. ٢. بسورة ـ خ. ٣. عليّؑ ـ خ.
٤. غزوته ـ يب. ٥. عليّاًؑ ـ يب. ٦. فرفع ـ يب.
٧. يسمع ـ يب. ٨. ثمّ قال ـ يب. ٩. خفض ـ يب.
١٠. ماقلت ـ يب. ١١. لكيلا يفشلوا ولكى يطمعوا فيهم فافهم فإنّك تنتفع بها ـ يب.
١٢. فافقههم ـ خ كا.

از این رو چهل روز وحی از پیامبرﷺ قطع شد. آن حضرت از این حادثه اندوهگین شد و یارانش که به او ایمان آورده بودند گرفتار شک شدند و قریش شادمان گردیدند و مسخره کردند و آزار و اذیت رساندند و ابوطالب غمگین شد. پس از چهل روز سوره کهف نازل شد تا آیه: «و هرگز دربارۀ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد، مگر آن‌که خدا بخواهد.» خداوند به پیامبرﷺ خبر داد که دلیل قطع وحی در چهل روز گذشته این بود که به قریش گفت: فردا به پرسش‌های‌تان پاسخ خواهم گفت و انشاءالله نگفت.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و سوم از ابواب معاشرت مطالبی هست که حکم «انشاءالله» را در نوشتار بیان می‌کند.

باب ۳۸

جواز سوگند آشکارا و استثنای مشیت خدا به طور پنهان برای حیله در جنگ

۱۵۵۴ (۱) عدی بن حاتم که در جنگ‌های امیرمؤمنان ﷺ همراه آن حضرت بود گوید: «یک روز که علی ﷺ در نبرد صفین رودرروی [سپاه] معاویه قرار گرفت با صدای بلند به طوری که یارانش بشنوند، فرمود: به خدا سوگند! حتماً معاویه و یارانش را خواهم کشت و در پایان آن آهسته فرمود: انشاءالله.

عدی گوید: من که در این هنگام نزدیک امام ﷺ بودم، گفتم: ای امیرمؤمنان ﷺ شما برای گفتارتان (کار خود) سوگند یاد کردید و سپس انشاءالله گفتید. مقصودتان از این کار چه بود؟

امام ﷺ فرمود: به تحقیق، جنگ نیرنگ است و من نزد مؤمنان دروغگو نیستم. پس خواستم یارانم را علیه دشمنان تشویق کنم تا سست نشوند و به پیروزی امیدوار شوند این مطلب را درک کن که انشاءالله برایت مفید خواهد بود و بدان که خداوند ـ که ثنایش بزرگ است ـ وقتی موسی را

فرعون (فأتياه ـ يب) ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ وقد علم أنّه لا يتذكّر ولا يخشى، ولكن ليكون ذلك أحرص لموسى عليه السلام على الذّهاب. **تفسير القمّيّ ٦٠/٢**: حدّثني هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال: حدّثني رجل من بني عديّ بن حاتم عن أبيه عن جدّه عديّ بن حاتم ـ وكان مع عليّ صلوات الله عليه وآله في حروبه ـ أنّ عليّاً عليه السلام قال ليلة الهرير بصفّين (وذكر نحوه إلى قوله: بعد اليوم إن شاء الله). **مستدرك ٧٥/١٦**: محمّد بن مسعود العيّاشي في تفسيره عن عديّ بن حاتم عن أمير المؤمنين عليه السلام (نحوه) إلى قوله ـ ينتفع بها إن شاء الله تعالى ـ.

(٣٩)

باب ماورد فيمن حلف بما لايطيق وأتى به عند عليّ عليه السلام

١٥٥٥ ٨-٣٦٣ (١) **تهذيب ٣١٨/٨**: **الحسين** بن سعيد عن بعض أصحابنا يرفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل حلف أن يزن الفيل، فأتوه به فقال: ولِمَ تحلفون بما لا تطيقون فقلت: قد ابتليت فأمر بقرقور فيه قَصَبٌ، فأخرج منه قصب كثير، ثمّ علّم صبغ الماء بقدر ما عرف صبغ الماء قبل أن يخرج القَصب، ثمّ صيّر الفيل فيه حتّى رجع إلى مقداره الّذي كان انتهى إليه صبغ الماء أوّلاً، ثمّ أمر أن يوزن القصب الّذي أخرج، فلمّا وزن قال: هذا وزن الفيل: وقال: في رجل مقيّد حلف أن لا يقوم من موضعه حتّى يعرف وزن قيده، فأمر فوضعت رجله في إجّانة فيها ماء حتّى إذا عرف مقداره مع وضعه رجله فيه، ثمّ رفع القيد إلى ركبته ثمّ عرف مقدار صبغه، ثمّ أمر فألقى في الماء الأوزان حتّى رجع الماء إلى مقدار ما كان من القيد في الماء. فلمّا صار الماء على ذلك الصّبغ الّذي كان والقيد في الماء نظركم الوزن الّذين ألقي في الماء، فلمّا وزن فقال: هذا وزن قيدك. قال: وكان رجل جالس وبين يديه خمسة أرغفة وجاء رجل ومعه ثلاثة أرغفة، فألقاها معه فجاء رجل لا شيء معه فجلس معهما يأكلون فلمّا فرغوا ألقيَ إليهما ثمانية دراهم ومضى فقال صاحب الخمسة لصاحب الثّلاثة: خذ ثلاثة دراهم وامض فقال: لا أرى دون النّصف فقال: لا تفعل. فحلف أنّه لا يرضى دون

به سوی فرعون فرستاد، به وی فرمود: «(نزد وی بروید) پس با نرمی با او سخن گویید باشد که پند گیرد یا بترسد.» در حالی که خداوند می‌دانست که فرعون نه پند می‌گیرد و نه می‌ترسد، ولی این سخن، موسی را برای رفتن، حریص می‌کرد.»

نظیر این روایت تا جمله: «انشاءالله برایت مفید خواهد بود» با سندهای دیگری نیز نقل شده است با این تفاوت که آن را در مورد لیلة الهریر ذکر کرده است.

باب ۳۹
حکم سوگند بر وزن کردن فیل

۱۵۵۵ (۱) حسین بن سعید با واسطه روایت می‌کند که: «در زمان حضرت علی ﷺ شخصی سوگند یاد کرد که فیلی را وزن کند، آن‌گاه او را نزد علی ﷺ آوردند. علی ﷺ فرمود: چرا به چیزی که قدرت ندارید سوگند می‌خورید؟

آن مرد گفت: گرفتار آن شدم.

امیرمؤمنان ﷺ دستور داد کشتی بزرگی که در آن نی بود، آوردند. آن‌گاه مقداری را که کشتی در آب فرو رفته بود نشانه‌گذاری کرد و سپس مقدار زیادی از نی‌های کشتی را خارج کرد و فیل را در آن قرار داد و [نی‌های داخل کشتی را طوری تنظیم کرد] تا به همان اندازه گذشته در آب فرو رفت و سپس دستور داد نی‌هایی که از کشتی خارج کرده بودند وزن کنند و پس از وزن کردن فرمود: این وزن فیل است.

و شخصی که بند و زنجیر به پا داشت سوگند یاد کرد که از جای خود برنخیزد تا از وزن بند و زنجیرش آگاه شود. علی ﷺ در این باره دستور داد پاهایش را [به همراه بند] در تشتی قرار دهد و سطح آب را نشانه‌گذاری کرد. سپس بند و زنجیرش را به طرف زانویش بالا برد و اندازه فرو رفتن آب را به دست آورد. آن‌گاه دستور داد آنقدر وزنه در آب قرار دهند تا آب به همان مقدار بند بالا بیاید. وقتی آب به جایی رسید که بند و زنجیر در آن وجود داشت، وزن وزنه‌های داخل آب را به دست آورد و پس از وزن کردن آنها فرمود: این وزن بند و زنجیر توست.

شخصی با پنج قرص نان در برابرش نشسته بود و شخص دیگری با سه قرص نان آمد و نان‌هایش را روی نان‌های او قرار داد. آن‌گاه فرد سومی بدون نان آمد. آن‌گاه هر سه نشستند و نان‌ها را خوردند. در پایان فرد سوم هشت درهم به آنها داد و رفت. سپس صاحب پنج نان به صاحب سه نان گفت: این سه درهم را بگیر و برو. ولی سه نانی گفت: من به کمتر از نصف نمی‌اندیشم.

پنج نانی گفت: این‌گونه فکر نکن.

آن‌گاه سه نانی سوگند خورد که کمتر از نصف نپذیرد.

سر انجام برای حلّ اختلاف نزد امیرمؤمنان آمدند و ماجرای خود را بازگو کردند. علی ﷺ به صاحب پنج نان فرمود: تو چقدر نان داشتی؟

النّصف فارتفعا إلى أمير المؤمنين عليه السلام، فقصّا عليه قصّتهما فقال: كم لك؟ قال: خمسة فقال: هذه خمسة عشر وقال لآخر: كم لك؟ قال: ثلاثة فقال: هذه تسعة وذلك أربعة وعشرون نصيب كلّ واحد ثمانية فلصاحب الثلاثة تسعة قد أكلت ثمانية فإنّما بقى لك واحد ولصاحب الخمسة خمسة عشر أكل ثمانية وبقى له سبعة. ويأتى فى الرّضوى (٨) من باب (١) انّه لا ينعقد النّذر حتّى يقول لله علىّ كذا من أبواب النّذر ج ٢٤ قوله عليه السلام إلّا أن يكون جعل على نفسه ما لا يطيقه فلا شيء عليه إلّا بمقدار ما يحتمله وهذا ممّن يجب أن يستغفر الله منه ولا يعود إلى مثله. وفى رواية النّضر (١٢) من باب (٤٤) جملة من القضايا والأحكام المنقولة عن أمير المؤمنين عليه السلام من أبواب القضاء ج ٣٠ قوله عليه السلام يدخل الفيل سفينة ثمّ ينظر إلى موضع مبلغ الماء من السّفينة فيعلّم عليه ثمّ يخرج الفيل ويلقى فى السّفينة حديداً أو صفراً أو ما شاء فإذا بلغ الّذى علّم عليه أخرجه ووزنه.

(٤٠)

باب جواز الإقتصاص بقدر الحقّ من مال المنكر فإن استحلفه جاز له أن يحلف أنّه ليس عليه شيء

١٥٥٦ (١) تهذيب ٢٩٣/٨: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبى عبدالله الرّازى عن الحسن بن
٢٤٣٠٩ علىّ ابن أبى حمزة عن أبى بكر الأرمنى قال: كتبت إلى العبد الصّالح عليه السلام - جعلت فداك - انّه كان لى على رجل دراهم فجحدنى فوقعت له عندى دراهم فأقبض[1] من تحت يدى مالى عليه، وان استحلفنى حلفت أن ليس له علىّ شيء؟ قال: نعم. فاقبض من تحت يدك وان استحلفك فاحلف له أنّه ليس له عليك شيء. ولاحظ باب (٧٤) جواز استيفاء الدّين من مال الغريم الممتنع من الأداء بغير إذنه من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ ويأتى فى الباب التّالى ما يناسب ذلك.

---

١. فاقتص - ئل.

وی گفت: پنج نان.

امام ﷺ فرمود: این پانزده تا و از دیگری پرسید: تو چقدر داشتی؟

وی گفت: سه نان.

امام ﷺ فرمود: این نیز نُه تا و جمعاً بیست و چهار تا. سهم هر کدام هشت تا. پس برای سه نانی، نُه تاست که هشت تای آن را خورده‌ای و برایت یکی مانده است و پنج نانی پانزده سهم نان داشته که هشت تای آن را خورد و هفت تا برایش باقی ماند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هشتم از باب یکم از ابواب نذر فرموده امام ﷺ که: «مگر آن‌که کاری را بر خود لازم کرده باشد که قدرت انجام آن را ندارد، پس چیزی بر او نیست مگر به اندازه‌ای که قدرت دارد و این از مواردی است که باید از خداوند درخواست آمرزش کند و هرگز آن را تکرار نکند.»

در روایت دوازدهم از باب چهل و چهارم از ابواب قضا فرموده پیامبراکرم ﷺ که: «فیل را وارد یک کشتی و تا جایی که آب می‌رسد نشانه‌گذاری کند، سپس فیل را خارج کند و آهن یا مس یا چیز دیگری در کشتی بریزد. وقتی آب به محل نشانه رسید، آنها را خارج و وزن کند.»

باب ۴۰

جواز برداشتن حق خود از مال منکر و سوگند به بدهکار نبودن

(۱) ابوبکر ارمنی گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ نوشتم: فدایت شوم! من از شخصی تعدادی ۱۵۵۶
درهم طلبکار بودم، ولی او انکار کرد، آن‌گاه تعدادی درهم از وی به دست من افتاد. آیا مالم را از آن بردارم و اگر مرا سوگند داد، قسم بخورم که چیزی بر عهدهٔ من ندارد؟

امام ﷺ فرمود: آری، از مالی که به دستت آمده بردار و اگر تو را سوگند داد، قسم بخور که چیزی بر عهدهٔ تو ندارد.»

ارجاعات

باب هفتاد و چهارم از ابواب کسب‌های روا و ناروا را بنگر.

می‌آید:

و در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

(۴۱)

باب أنّ من كان له على غيره مال فأنكره فاستحلفه لم يجز له الإقتصاص من ماله بعد اليمين ويجوز قبلها، فإن ردّ المال بعد اليمين جاز قبوله

۱۵۵۷ ۳۶۳۱۰ (۱) **كافى** ۱۰۱/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن أبي عمير **تهذيب** ۲۹۳/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن ابن أبي عمير عن **فقيه** ۱۱۳/۳: إبراهيم بن عبد الحميد عن خضر (بن عمرو ـ كا ـ فقيه) النّخعي (قال: قال أحدهما عليه السلام[1] ـ كا) في الرّجل يكون له على رجل مال فيجحده[2] قال إن استحلفه فليس له أن يأخذ (منه بعد اليمين ـ كا ـ فقيه) شيئاً (وإن حبسه فليس له أن يأخذ منه شيئاً ـ فقيه) وإن تركه ولم يستحلفه فهو على حقّه.

۱۵۵۸ ۳۶۳۱۱ (۲) **تهذيب** ۲۹۴/۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي إسحاق عن عبدالرّحمان بن حمّاد عن إبراهيم بن عبد الحميد عن بعض أصحابنا في الرّجل يكون له على الرّجل مال فيجحده إيّاه فيحلف يمين صبر أنّ ماله عليه شيء قال: لا ليس له أن يطلب منه وكذلك إن احتسبه عند الله فليس له أن يطلبه منه.

۱۵۵۹ ۳۶۳۱۲ (۳) **فقيه** ۱۹۴/۳: روى عن مسمع ابن أبي سيّار[3] قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام انّي كنت استودعت رجلاً مالاً فجحدنيه وحلف لي عليه، ثمّ إنّه جاءني بعد ذلك بسنتين بالمال الّذي أودعته إيّاه فقال: هذا مالك فخذه وهذه أربعة آلاف درهم ربحتها فهي لك مع مالك واجعلني في حلّ فأخذت منه المال وأبيت أن آخذ الرّبح منه ووقفت المال الّذي كنت استودعته وأبيت أن آخذه حتّى أستطلع رأيك فماترى؟ فقال: خذ نصف الرّبح وأعطه النّصف وحلّله فإنّ هذا رجل تائب والله يحبّ التّوّابين.

۱۵۶۰ ۳۶۳۱۳ (۴) **البحار** ۲۸۱/۱۰: ماوصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل كان له على آخر دراهم فجحده ثمّ وقعت للجاحد مثلها عند

---

۱. عن أبي عبدالله عليه السلام ـ فقيه. ۲. على الرّجل المال فيجحده ـ يب.
۳. عن مسمع أبي سيّار ـ ئل.

باب ۴۱

حکم تقاص مال پیش از سوگند دادن و پس از آن

۱۵۵۷ (۱) خضر بن عمرو نخعی از امام صادق ﷺ (یا امام باقر ﷺ) روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که از دیگری طلبکار است و او منکر می‌شود، فرمود: «اگر او را سوگند دهد، پس از سوگند وی نمی‌تواند چیزی از او بردارد (و اگر او را زندان کند، حق ندارد چیزی از او بردارد) و اگر او را رها کند و درخواست سوگند از او نکند او بر حق خویش است.»

۱۵۵۸ (۲) ابراهیم بن عبدالحمید با واسطه روایت می‌کند که: «شخصی از دیگری طلبکار است ولی او انکار می‌کند، آن‌گاه طلبکار او را مجبور به سوگند می‌کند که چیزی بر عهدهٔ او ندارد امام ﷺ در این باره فرمود: نه، او نمی‌تواند از وی مطالبه کند و به همین صورت اگر آن مال را به حساب خدا گذارد، حق ندارد از وی مطالبه کند.»

۱۵۵۹ (۳) مسمع بن ابی سیار گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من مالی را نزد کسی امانت گذاشته بودم ولی او آن را انکار کرد و برای من بر آن سوگند یاد کرد، آن‌گاه پس از دو سال مال مرا آورد و گفت: این مال توست آن را بگیر و این چهار هزار درهم را از آن سود بردم آن هم با مال خودت متعلق به توست و مرا حلال کن. من مال خودم را گرفتم و از گرفتن سود آن خودداری کردم و مالی را که به وی امانت داده بودم، در جایی نهادم و چیزی از آن برنداشتم تا از نظر شما در این باره آگاه شوم. پس نظرتان چیست؟

امام ﷺ فرمود: نیمی از سود را بگیر و نیم دیگر را به وی بده و او را حلال کن؛ زیرا او مرد توبه‌کننده‌ای است و خداوند بسیار توبه‌کنندگان را دوست دارد.»

۱۵۶۰ (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی از دیگری تعدادی درهم طلبکار است ولی بدهکار آن را انکار می‌کند. سپس مثل همان مال از منکر به دست طلبکار می‌افتد آیا برای وی حلال است آن را انکار کند، همان گونه که بدهکار انکار کرد. امام ﷺ فرمود: آری و چیزی بر آن نیفزاید.

المجحود أيحلّ أن يجحده مثل ما جحده قال نعم ولا يزداد.

وتقدّم في باب (٧٤) جواز استيفاء الدّين من مال الغريم الممتنع من الأداء بغير اذنه من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ ما يناسب ذلك. ويأتي في باب (٢٤) انّ من رضي باليمين فحلف له فلا دعوى له بعد اليمين من أبواب القضاء ج ٣٠ ما يدلّ على ذلك.

(٤٢)

باب أوّل من حلف بالله كاذباً الشيطان اللعين

١٥٦١ ٢٦٣١٤ (١) **العيون** ١٩٦/١: حدّثنا تميم بن عبدالله بن تميم القرشي ﷺ قال: حدّثني أبي عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن عليّ بن محمّد بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون وعنده الرّضا عليّ بن موسى ﷺ، فقال له المأمون: يا ابن رسول الله، أليس من قولك: انّ الأنبياء معصومون؟ قال: بلى. قال: فما معنى قول الله عزّوجلّ ﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ﴾[١] فقال ﷺ: (إلى أن قال) لمّا أن وسوس الشّيطان إليهما[٢] وقال ﴿مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ﴾[٣] وإنّما ينها كما أن تقربا غيرها ولم ينهكما عن الأكل منها ﴿إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ ٱلْخَٰلِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّى لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ﴾ ولم يكن آدم وحوّاء شاهدا قبل ذلك من يحلف بالله كاذباً ـ فدلّاهما بغرور ـ فأكلا منها ثقة بيمينه بالله وكان ذلك من آدم قبل النّبوّة الحديث.

١٥٦٢ ٢٦٣١٥ (٢) **تفسير العيّاشيّ** ١٠/٢: عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله ﷺ رفعه إلى النّبيّ ﷺ أنّ موسى سأل ربّه أن يجمع بينه وبين أبيه آدم حيث عرج إلى السّماء في أمر الصّلاة ففعل فقال له موسى يا آدم أنت الّذي خلقك الله بيده ونفخ فيك من روحه وأسجد لك ملائكته وأباح لك جنّته وأسكنك جواره وكلّمك قبلاً ثمّ نهاك عن شجرة واحدة فلم تصبر عنها حتّى أهبطت إلى الأرض بسببها فلم تستطع أن تضبط نفسك عنها حتّى أغراك إبليس فأطعته فأنت الّذي أخرجتنا من الجنّة بمعصيتك فقال له آدم: أرفق بأبيك أي بنيّ محبّة[٤]

---

١. طه، الآية: ١٢١. في المصدر: فعصى، والصّحيح ما أثبتناه.
٢. لهما الشّيطان ـ خ ل.
٣. الاعراف، الآية: ٢٠.
٤. محنة ـ خ ـ و ليس في نسخة البحار والمستدرك قوله (محبّة أو محنة).

ارجاعات

گذشت:

در باب هفتاد و چهارم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در باب بیست و چهارم از ابواب قضا مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۲

نخستین سوگند دروغ

۱۵۶۱ (۱) علی بن محمد بن جهم گوید: «وقتی وارد مجلس مأمون شدم که امام رضاؑ نیز در آنجا بود. مأمون به امامؑ گفت: ای فرزند رسول خداﷺ! آیا شما نمی‌گویید پیامبران، معصوم هستند؟

امامؑ فرمود: آری.

مأمون گفت: پس معنای این سخن خداوندﷻ چیست؟ «آدم پروردگارش را عصیان کرد، پس گمراه شد.»

امامؑ فرمود: ... وقتی شیطان آنها را وسوسه کرد و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت بازنداشت بلکه شما را نهی کرد که به درخت دیگری نزدیک شوید و از خوردن از این درخت شما را منع نکرد: «مگر آن‌که شما دو فرشته یا جاودانه باشید و برای آنان سوگند یاد کرد که من حتماً خیرخواه شما هستم.»

و پیش از آن آدم و حوا هرگز مشاهده نکرده بودند که کسی سوگند دروغ به خدا بخورد، «پس آنها را با نیرنگ فریفت.» آنان از روی اعتماد به سوگند خوردن شیطان به خدا از آن خوردند و این ماجرا پیش از پیامبری آدم بود...»

۱۵۶۲ (۲) مسعدة بن صدقه از امام صادقؑ روایت می‌کند که در حدیثی که آن را به پیامبرﷺ متصل می‌کند، آن حضرت فرمود: «وقتی موسی دربارهٔ نماز به آسمان رفت، از خداوند درخواست کرد تا با پدرش ـ آدم ـ دیداری داشته باشد، خداوند نیز خواسته او را انجام داد. پس موسی به آدم گفت: ای آدم! تو کسی هستی که خداوند با دستش تو را آفرید و از روحش در تو دمید و فرشتگانش را در برابرت به سجده واداشت و بهشتش را برایت حلال کرد و در جوار خودش تو را ساکن کرد و رودررو با تو سخن گفت. سپس تو را از یک درخت بازداشت ولی تو صبر نکردی تا به این دلیل به زمین فرود آمدی و نتوانستی نفس خود را نگهداری تا این‌که شیطان تو را فریفت و تو از وی پیروی کردی. پس تو کسی هستی که با معصیت خود، ما را از بهشت خارج کردی.

ما (فيما ـ خ ل) لقى فى أمر هذه الشّجرة [يا بنىّ] انّ عدوّى أتانى من وجه المكر والخديعة فحلف لى باللّٰه انّه فى مشورته علىّ لمن النّاصحين (إلى أن قال) وحلف لى باللّٰه كاذباً أنّه لمن النّاصحين، ولم أظنّ يا موسى أنّ أحداً يحلف باللّٰه كاذباً، فوثقت بيمينه فهذا عذري ـ الخبر.

(۴۳)

باب ماورد فى تخلّف اُسامة عن علىّ عليه السلام فى حروبه لأنّه حلف أن لايقتل من شهد أن لا إله إلّا اللّٰه وأن محمّداً رسول‌اللّٰه

۱۵۶۳ ۲۶۲۱۶ (۱) **رجال الكشّىّ** ۳۹: قال أبو عمرو الكشّى وجدت فى كتاب أبى عبداللّٰه الشّـاذانـى قال: حدّثنى جعفر بن محمّد المداينى عن موسى بن القاسم البجلى (العجلى ـ خ ل) عن صفوان عن عبدالرحمن بن الحجّاج عن أبى عبداللّٰه عن آبائه عليهم السلام قال: كـتب عـلىّ عليه السلام إلى والى المدينة لا تعطينّ سعداً ولا ابن عمر من الفىء شيئاً، فأمّا اُسامة بن زيد فانّى قد عذرته فى اليمين الّتى كانت عليه.

۱۵۶۴ ۲۶۲۱۷ (۲) **تفسير القمى** ۱۴۸/۱: قوله: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَىٰٓ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا﴾ فإنّها نزلت لمّا رجع رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله من غزوة خيبر وبعث اُسامة بن زيد فى خيل إلى بعض قرى اليهود فـى ناحية «فدك» ليدعوهم إلى الإسلام، وكان رجل من اليهود يـقال له «مـرداس بـن نـهيك الفدكى» فى بعض القرى، فلمّا أحسّ بخيل رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله جمع أهله وماله وصار فى ناحية الجبل فأقبل يقول: أشهد أن لا إله إلّا اللّٰه وأنّ محمّداً رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله فمرّ باُسامة بن زيد فطعنه فقتله فلمّا رجع إلى رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله أخبر بذلك فقال له رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله: قتلت رجلاً شهد أن لا إله إلّا اللّٰه وأنّى رسول اللّٰه فقال: يا رسول اللّٰه، إنّما قال تعوّذاً من القتل فقال رسـول اللّٰه صلى الله عليه وآله فـلا شققت الغطاء عن قلبه ولا ما قال بلسانه قبلت ولا ما كان فى نفسه علمت فحلف بعد ذلك أنّه لا يقتل أحداً شهد أنْ لا إله إلّا اللّٰه وأنّ محمّداً رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله فتخلّف عن أمير المؤمنين عليه السلام فى حروبه وأنزل اللّٰه فى ذلك ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَىٰٓ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا ...﴾ الخ الآية.»

آدم به موسی گفت: ای فرزندم، دربارهٔ آنچه در مورد ماجرای این درخت بر سر پدرت آمد، از روی محبت با وی مدارا کن. (ای فرزندم!) دشمن من از راه مکر و نیرنگ وارد شد و در مشورتش برای من به خدا سوگند یاد کرد که او حتماً از خیرخواهان است... و برای من به خدا سوگند دروغ خورد که وی از خیرخواهان است و ای موسی! من گمان نمی‌کردم که کسی سوگند دروغ به خداوند بخورد، از این رو به سوگندش اعتماد کردم و این عذر من است...»

باب ۴۳

سوگند اُسامه بر نکشتن شخص مسلمان و بهانه وی برای عدم حضور در جنگ‌های علی ﷺ

۱۵۶۳ (۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «علی ﷺ به حاکم مدینه نوشت: به سعد و ابن عمر چیزی از غنایم نپرداز، ولی من حتماً عذر اُسامة بن زید را دربارهٔ سوگندی که عهدهٔ اوست، پذیرفتم.»

۱۵۶۴ (۲) در تفسیر قمي دربارهٔ این آیه: «ای مؤمنان، هرگاه در راه خدا مسافرت می‌کنید، پس بررسی کنید و به کسی که به شما سلام گوید و اظهار اسلام کند نگویید تو مؤمن نیستی، در حالی که کالای دنیا را می‌جویید.» آمده است: «این آیه در بازگشت پیامبر اکرم ﷺ از نبرد خیبر نازل شد. آن حضرت اُسامة بن زید را همراه سوارانی به قریه‌های یهودیان در ناحیه خیبر فرستاد، تا آنان را به اسلام دعوت کند. در یکی از دهکده‌ها، در میان یهودیان شخصی به نام مرداس بن نهیک فدکی بود. وی وقتی از آمدن سپاه پیامبر اکرم ﷺ باخبر شد خانواده و اموالش را به گوشه‌ای از یک کوه منتقل کرد و [هنگامی که مسلمانان آمدند] شروع کرد بگوید: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و این محمّد ﷺ فرستاده خداست.

آن‌گاه اُسامة بن زید از آنجا گذشت و با نیزه به او ضربه زد و او را کشت. وقتی نزد پیامبر اکرم ﷺ بازگشت ماجرا را برای پیامبر اکرم ﷺ بازگو کرد. پیامبر اکرم ﷺ به وی فرمود: آیا کسی را کشتی که به یگانگی خدا و رسالت من گواهی داد؟

اسامه گفت: ای رسول خدا ﷺ! تنها برای نجات از کشته شدن آن را گفت.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: تو که پرده از قلب او بر نداشتی و گفتارش را با زبان نپذیرفتی و از آنچه در درونش بود، آگاهی نیافتی.

پس از این ماجرا اُسامه سوگند یاد کرد که هرکس را که به یگانگی خدا و رسالت پیامبر ﷺ شهادت دهد، نکشد. از این رو در جنگ‌های حضرت علی ﷺ با وی همراهی نکرد و خداوند دربارهٔ این ماجرا این آیه را نازل فرمود: «و به کسی که به شما سلام می‌دهد و اظهار اسلام می‌کند، نگویید: تو مؤمن نیستی...»

كتاب النّذر والعهد وأبوابهما

(١)

باب أنّه لاينعقد النّذر حتّى يقول لله على كذا ويسمّي المنذور ويكون عبادة، ولاينعقد في غضب ولايصحّ لإرضاء الزّوجة ولا فيما لايطيق

١٥٦٥ ٢٦٢١٨ (١) **تهذيب** ٣٠٢/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٤٥٤/٧: أبي عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن **نوادر أحمد بن محمّد** ٣١: صفوان عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا قال الرّجل: عليّ المشي إلى بيت الله وهو محرم بحجّة، أو عليّ هدى كذا وكذا فليس بشيء حتّى يقول: لله عليّ المشي إلى بيته (أو يقول لله عليّ أن أحرم بحجّة ـ كا ـ النّوادر) أو يقول: لله عليّ هدى كذا وكذا إن لم أفعل كذا وكذا.

١٥٦٦ ٢٦٢١٩ (٢) **فقيه** ٢٢٨/٣: سئل (أبو عبدالله) عليه السلام عن رجل غضب فقال عليّ المشي إلى بيت الله الحرام قال إذا لم يقل لله عليّ فليس بشيء. **نوادر أحمد بن محمّد** ٣١: صفوان عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن رجل غضب (وذكر مثله).

١٥٦٧ ٢٦٢٢٠ (٣) **تهذيب** ٣٠٧/٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٤٥٨/٧: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام وسئل عن الرّجل يحلف بالنّذر ونيّته في يمينه الّتي حلف عليها درهم أو أقلّ قال: إذا لم يجعل لله فليس بشيء.

فصل بیست و هشتم: ابواب نذر و عهد

باب ۱

شرایط صحت نذر

۱۵۶۵ (۱) منصور بن حازم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخص مُحرمی بگوید: بر عهدهٔ من است که با پای پیاده به خانه خدا بروم یا فلان تعداد قربانی بر عهدهٔ من است. اثری ندارد تا این‌که بگوید: برای خدا بر عهدهٔ من است که پیاده به خانه‌اش بروم. (یا بگوید: برای خدا بر من است که یک حج به‌جا آورم) یا بگوید: برای خدا بر عهدهٔ من فلان تعداد قربانی است، اگر فلان کار را انجام ندهم.»

۱۵۶۶ (۲) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصِ خشمگینی سؤال کردم. امام فرمود: ...» سخن امام همانند روایت پیشین است.

۱۵۶۷ (۳) مسعدة بن صدقه گوید: «شنیدم که از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی به انجام نذری سوگند می‌خورد و در نیتش آنچه بر آن سوگند خورده یک درهم است یا کمتر از آن. امام ﷺ فرمود: هرگاه برای خدا قرار ندهد، اثری ندارد.»

۱۵٦۸ ۳٦۳۲۱ (٤) **نوادر أحمد بن محمّد** ۳۰: القاسم بن محمّد عن محمّد بن يحيى **الخثعميّ** قال: قلت له: الرّجل يقول: عليّ المشي إلى بيت الله أو مالي صدقة أو هدى[١] فقال (ﷺ ـ ك) إنّ أبي (ﷺ ـ ك) لا يرى ذلك شيئاً إلّا أن يجعله لله عليه.

۱۵٦۹ ۳٦۳۲۲ (٥) **وفيه** ٤٥: عن سعيد بن عبدالله الأعرج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يحلف بالمشي إلى بيت الله ويحرم بحجّة والهدي فقال ماجعل لله فهو واجب عليه.

۱۵۷۰ ۳٦۳۲۳ (٦) **تهذيب** ۸/۳۰۳: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۷/٤٥٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن محمّد بن الفضيل عن **أبي الصّباح الكنانيّ** قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل قال: عليّ نذر (انّه ـ يب) قال: ليس النّذر بشيء حتّى يسمّى شيئاً لله صياماً أو صدقة أو هدياً أو حجّاً. **نوادر أحمد بن محمّد** ۳٤: عن أبي الصّباح الكناني قال: سألت أبا عبدالله ﷺ قلت: رجل قال: (وذكر مثله).

۱۵۷۱ ۳٦۳۲٤ (۷) **كافي** ۷/٤٥٥: (محمّد بن يحيى ـ معلّق) عن **تهذيب** ۸/۳۰۳: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يقول: عليّ نذر قال: ليس بشيء حتّى يسمّي النّذر ويقول عليّ صوم لله أو يتصدّق أو يعتق أو يهدي هدياً وإن قال الرّجل أنا أهدي هذا الطّعام فليس هذا بشيء إنما تهدى البدن. **نوادر أحمد بن محمّد** ۳٤: عن أبي بصير قال: سألت أبا عبدالله ﷺ (وذكر نحوه).

۱۵۷۲ ۳٦۳۲۵ (۸) **فقه الرّضا** ﷺ ۲۷۰: اعلم أنّ كلّ ماكان من قول الإنسان: لله عليّ نذر من وجوه الطّاعة ووجوه البرّ فعليه الوفاء بما جعل على نفسه، وإن كان النّذر لغير الله فإنّه إن لم يعط ولم يف بما جعله على نفسه فلا كفّارة عليه ولا صوم ولا صدقة نظير ذلك أن تقول لله عليّ صلاة معلومة أو صوم معلوم أو برّ أو وجه من وجوه البرّ فيقول: إن عافاني الله من مرضي أو ردّني من سفري أو ردّ عليّ غائبي أو رزقني رزقاً أو وصلني إلى محبوبي حلالاً فأعطي ما تمنّي لزمه ما جعل على نفسه إلّا أن يكون جعل على نفسه ما لا يطيقه فلا شيء عليه إلّا بمقدار ما يحتمله، وهذا ممّن يجب أن يستغفر الله منه ولا يعود إلى مثله.

---

١. ومالي صدقة وهدي ـ خ ـ ومالي صدقة أو هدي ـ خ.

۱۵۶۸ (۴) خثعمی گوید: «به امام ﷺ گفتم: شخصی می‌گوید: پیاده رفتن به خانه خدا بر عهدهٔ من است یا مالم صدقه یا قربانی است.

امام ﷺ فرمود: همانا پدرم ﷺ برای این‌ها هیچ اثری نمی‌پذیرفت مگر آن‌که برای خدا بر عهدهٔ خود قرار دهد.»

۱۵۶۹ (۵) سعید بن عبدالله اعرج گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بر پیاده رفتن به خانه خدا و انجام حج و قربانی سوگند یاد می‌کند. امام ﷺ فرمود: آنچه برای خدا به عهدهٔ خود قرار دهد، پس آن بر وی واجب است.»

۱۵۷۰ (۶) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که گوید: نذری به عهدهٔ من است. امام فرمود: نذر اثری ندارد تا چیزی را برای خدا معین کند، [مانند] روزه یا صدقه یا قربانی یا حج.»

۱۵۷۱ (۷) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی می‌گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام ﷺ فرمود: اثری ندارد تا این‌که نذر را معین کند و بگوید: برای خدا روزه‌ای بر عهدهٔ من است یا صدقه می‌دهد یا برده آزاد یا قربانی می‌کند و اگر کسی بگوید: من این غذا را [به خانه خدا] هدیه می‌کنم، این اثری ندارد، زیرا شتر هدیه خانه خدا می‌شود.»

۱۵۷۲ (۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که هرکس که بگوید: برای خدا نذری بر عهدهٔ من است، از اطاعت‌های گوناگون و کارهای نیک مختلف، پس وفای به آنچه بر دوش خود قرار داده است، لازم است ـ و اگر نذر برای غیر خدا باشد، پس اگر آنچه را که بر عهده گرفته ندهد و به آن وفا نکند، کفّاره و روزه و صدقه‌ای بر عهدهٔ او نیست ـ مانند آن‌که بگویی: فلان نماز معین یا روزه معین یا کار نیک یا یک نوع نیکی برای خدا بر من است در صورتی که اگر خداوند بیماری مرا شفا دهد یا از مسافرت مرا به وطن بازگرداند یا مسافرم را بازگرداند یا روزی به من دهد یا مرا از راه حلال به محبوبم رساند. آن‌گاه خواسته‌اش به وی عنایت شود، آنچه بر عهدهٔ خود قرار داده، بر وی واجب است مگر این‌که چیزی که توان انجامش را ندارد بر خود واجب کند که در این صورت چیزی بر او نیست مگر به اندازه‌ای که قدرت دارد و واجب است در مورد آن از خداوند، طلب آمرزش کند و مانند آن را تکرار نکند.»

۱۵۷۳ ۳۶۲۲۶ (۹) وفيه ۲۷۳: والنّذر على وجهين: أحدهما: أن يقول الرّجل ان عوفي من مرضى أو تخلّص من كذا وكذا فعليّ صدقة أو صوم أو شيء من أفعال البرّ فهو بالخيار إن شاء فعل وإن شاء لم يفعل، فإن قال لله عليّ كذا وكذا من افعال البرّ فعليه أن يفي ولا يسعه تركه، فإن خالف لزمه صيام شهرين متتابعين وروى كفّارة يمين. المقنع ۱۳۷: النّذر على وجهين: أحدهما: أن يقول الرّجل إن كان كذا وكذا صمت أو صلّيت أو حججت أو فعلت شيئاً من الخير فهو بالخيار (وذكر نحوه). الهداية ۷۳: والنّذر على وجهين: فأحدهما أن يقول الرّجل: إن عوفيت من مرضى أو تخلّص من دين أو عدوّ أو كان كذا وكذا صمت أو صلّيت أو تصدّقت أو حججت أو فعلت شيئاً من الخير فهو بالخيار إن شاء فعل متتابعاً وإن شاء متفرّقاً وإن شاء لم يفعل (وذكر نحوه).

۱۵۷۴ ۳۶۲۲۷ (۱۰) نوادر أحمد بن محمّد ۱۷۲: عن العلاء عن أبي جعفر (يعني الثّاني ـ ئل) عليه السلام: قال وسألته عن الرّجل يقول: عليّ مائة بدنة أو ألف بدنة أو ما لا يطيق فقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ذلك من خطوات الشّيطان.

۱۵۷۵ ۳۶۲۲۸ (۱۱) وفيه ۳۹: عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال وسئل عن الرّجل يقول عليّ ألف بدنة وهو محرم بألف حجّة قال تلك من خطوات الشّيطان.

۱۵۷۶ ۳۶۲۲۹ (۱۲) كافي ۴۵۶/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ۳۰۵/۸: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن خالد بن جرير عن أبي الرّبيع قال: سئل أبو عبدالله عليه السلام عن الرّجل يقول للشّيء يبيعه: أنا أهديه إلى بيت الله (الحرام ـ كا) قال: فقال: ليس بشيء كذبة كذبها.

۱۵۷۷ ۳۶۲۳۰ (۱۳) الدّعائم ۱۰۰/۲: روينا عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليه عن أبيه عن آبائه أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن النّذر لغير الله ونهى عن النّذر في معصية أو قطيعة رحم.

۱۵۷۸ ۳۶۲۳۱ (۱۴) مستدرك ۸۳/۱۶: الشّيخ أبو الفتوح في تفسيره عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال لا نذر في معصية الله ولا فيما لا يملكه ابن آدم.

۱۵۷۹ ۳۶۲۳۲ (۱۵) تهذيب ۳۱۶/۸: استبصار ۴۷/۴: الصّفّار عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان (بن يحيى ـ يب) عن عبدالله بن مسكان عن محمّد بن بشير عن العبد الصّالح عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك انّي جعلت لله عليّ أن لا أقبل من بني عمّي صلة ولا أخرج متاعي في سوق

۱۵۷۳ (۹) در همان کتاب آمده است: «نذر بر دو گونه است: یکی از آنها این‌که انسان بگوید: اگر از بیماریم شفا یا از فلان حادثه نجات یافتم پس بر من صدقه یا روزه یا یکی از کارهای نیک است. در این صورت او اختیار دارد که اگر خواست آن را انجام دهد و اگر نخواست انجام ندهد ولی اگر بگوید: برای خدا فلان کار ـ از کارهای نیک ـ بر عهدهٔ من است پس بر اوست که به آن وفا کند و اختیار ترک آن را ندارد و اگر مخالفت کرد دو ماه پی‌درپی روزه بر عهدهٔ اوست و روایت شده که کفّاره سوگند بر عهدهٔ اوست.»

در کتاب المقنع آمده است: «نذر بر دو گونه است: ۱ ـ این‌که انسان بگوید: اگر چنین و چنان شد روزه می‌گیرم یا نماز می‌خوانم یا حج می‌گزارم یا کار خیری انجام می‌دهم....» ادامه عبارت، همانند عبارت پیشین است.

در کتاب الهدایة آمده است: «نذر بر دو گونه است: ۱ ـ این‌که انسان بگوید: اگر از بیماریم شفا یافتم یا از بدهی یا دشمن نجات پیدا کردم یا فلان حادثه اتفاق افتاد روزه می‌گیرم یا نماز می‌خوانم یا حج می‌گزارم یا کار خیری انجام می‌دهم در این صورت او اختیار دارد، اگر بخواهد پی‌درپی انجام می‌دهد و اگر بخواهد جدا جدا و اگر بخواهد انجام نمی‌دهد....» ادامه آن همانند عبارت پیشین است.

۱۵۷۴ (۱۰) علاء گوید: «از امام جواد ﷺ سؤال کردم: شخصی می‌گوید: صد شتر یا هزار شتر یا چیزی که قدرت ندارد بر عهدهٔ من است. امام ﷺ پاسخ داد: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

۱۵۷۵ (۱۱) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی می‌گوید: هزار قربانی بر من است و [متعهد می‌شود که] به هزار حج مُحرم شود.

امام ﷺ فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

۱۵۷۶ (۱۲) ابوربیع گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی دربارهٔ چیزی که می‌فروشد، می‌گوید: من آن را به خانه خدا هدیه کردم. امام ﷺ فرمود: اثری ندارد دروغی است که گفته است.»

۱۵۷۷ (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ از نذر برای غیر خدا نهی کرد و از نذر در معصیت یا بریدن پیوند خویشاوندی نهی کرد.»

۱۵۷۸ (۱۴) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هیچ نذری در معصیت خدا و آنچه فرزند آدم آن را در اختیار ندارد، صحیح نیست.»

۱۵۷۹ (۱۵) محمد بن بشیر گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: فدایت شوم! من برای خدا بر خود لازم کرده‌ام که از عموزادگانم هدیه‌ای نپذیرم و کالایم را در آن روزها به منی نبرم.

منىً (من ـ صا) تلك الأيّام قال: فقال: إن كنت جعلت ذلك شكراً فف به، وإن كنت إنّما قلت ذلك من غضب فلا شيء عليك.

۱۵۸۰ ۳۶۳۳۲ (۱۶) **تهذيب** ۳۱۷/۸: **استبصار** ۴۵/۴: أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن غير واحد من أصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام في الرّجل تكون له الجارية فتؤذيه امرأته وتغار عليه فيقول: هي عليك صدقة قال: إن (كان ـ يب) جعلها لله وذكر الله فليس له أن يقربها، وإن لم يكن ذكر الله فهي جاريته يصنع بها ما شاء. (وذكر الشّيخ أنّه محمول على مالو جعله نذراً صحيحاً وليس في خلافه مصلحة أو نحمله على الإستحباب).

وتقدّم في رواية عمّار (۳) من باب (۱۱) أنّ المسافر لا يجوز له في السّفر أن يقضي ما فاته من صوم شهر رمضان من أبواب من يجب عليه الصّوم ج ۱۱ قوله الرّجل يقول لله عليّ أن أصوم شهراً أو أكثر من ذلك أو أقلّ فعرض له أمر لا بدّ له أن يسافر أيصوم وهو مسافر قال عليه السلام إذا سافر فليفطر. **ولاحظ** باب (۱۹) مصرف ما جعل للكعبة من أبواب بدء المشاعر ج ۱۲، **وباب** (۱۴) أنّ من نذر أن يحرم قبل الميقات فليحرم من ابواب مواقيت الاحرام ج ۱۳ ما يناسب ذلك. **وفي** رواية زرارة وعبد الرّحمن (۳) من باب (۱۱) انّ من قال هو يهوديّ أو نصرانيّ إن لم يفعل كذا لم تنعقد يمينه من أبواب الأيمان ج ۲۴ قوله في رجل قال هو محرم بحجّة إن لم يفعل كذا وكذا فلم يفعله قال ليس بشيء **وفي** باب (۱۷) انّ اليمين لا تنعقد في غضب ما يدلّ على أنّ النّذر لا ينعقد في غضب.

ويأتي في الباب التّالي و ما يتلوه ما يناسب الباب. **ولاحظ** باب (۳) انّه لا ينعقد النّذر في معصية ولا مرجوح وكذا باب (۹) حكم من نذر إن لم يحجّ قبل التّزويج أن يعتق غلامه فإنّ فيه ما بظاهره ينافي الباب. **وفي** رواية إسحاق (۱) من باب (۲۰) كراهة إيجاب الشّيء على النّفس دائماً بنذر وشبهه قوله إنّي لم أجعلهما الله عليّ إنّما جعلت ذلك على نفسي أصلّيهما شكراً لله. **وفي** رواية مسلم (۳) قوله يا أبا الحسن لو نذرت في ابنيك نذراً إنّ الله عافاهما فقال عليه السلام أصوم ثلثة أيّام شكراً لله عزّوجلّ وكذلك قالت فاطمة عليها السلام الخ. **وفي** رواية حفص (۱۲) من باب (۱۹۷) كراهة كثرة الأكل من أبواب الأطعمة ج ۲۹ قوله عليه السلام لله عليّ أن لا أملأ بطني من طعام أبداً وقال إبليس (لع) لله عليّ أن لا أنصح مسلماً أبداً ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام

امام ﷺ فرمود: اگر آن را به عنوان سپاسگزاری به عهدهٔ خود قرار داده‌ای، به آن وفا کن و اگر این سخن را از روی خشم گفته‌ای، چیزی بر عهده‌ات نیست.»

۱۵۸۰ (۱۶) ابن ابی عمیر از تعدادی از شیعیان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «شخصی کنیزی دارد و همسرش او را به خاطر آن کنیز اذیت می‌کند و دربارهٔ آن غیرت می‌ورزد از این رو آن مرد می‌گوید: آن کنیز برای تو صدقه باشد. امام در این باره فرمود: اگر آن را برای خدا قرار داده و نام خدا را برده است، حق نزدیک شدن به آن را ندارد و اگر نام خدا را نبرده است آن کنیز اوست هرکاری که بخواهد با آن انجام می‌دهد.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «این روایت بر موردی حمل می‌شود که آن را به طور صحیح نذر کند و در مخالفت با آن مصلحتی نباشد یا آن را بر استحباب حمل می‌کنیم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب یازدهم از ابواب روزه‌داران این گفته که: «شخصی می‌گوید: برای خدا بر من است که یک ماه یا بیشتر از آن یا کمتر روزه بگیرم، آن‌گاه کاری برایش پیش می‌آید که ناگزیر از مسافرت است آیا در حال سفر روزه بگیرد. امام ﷺ فرمود: هرگاه مسافرت کرد باید افطار کند.»

و در باب نوزده از ابواب شروع مشاعر و باب چهاردهم از ابواب میقات‌های احرام مناسب با این بحث هست.

و در روایت سوم از باب یازدهم از ابواب أیمان این گفته که: «شخصی می‌گوید: اگر فلان کار را انجام ندهد مُحرم به یک حج باشد و آن‌گاه آن را انجام نداد. امام ﷺ فرمود: اثری ندارد.»[۱]

و در باب هفدهم مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد.

می‌آید:

و در دو باب بعدی آنچه مناسب با این باب است.

و باب سوم و نهم را بنگر که در آنها مطالبی است که در ظاهر با این بحث منافات دارد.

و در روایت یکم از باب بیستم این گفته که: «من آن دو رکعت نماز را برای خدا بر عهدهٔ خود قرار ندادم، بلکه آن را بر عهدهٔ خود لازم کردم تا برای شکرگزاری از خدا به‌جا آورم.»

و در روایت سوم این گفته که: «ای ابوالحسن! ای کاش برای دو فرزندت چیزی نذر می‌کردی تا خداوند شفای‌شان دهد.»

---

۱. ۵۴۲/۲۴ باب ۱۱ از ابواب سوگند روایت ۳ (۳۶۱۶۷).

يا حفص لله على جعفر وآل جعفر أن لا يملأوا بطونهم من طعام أبداً.

(۲)

باب أنّ من نذر وسمّى المنذور فهو عليه وإن لم‌يسمّ فليس عليه شيء ويستحبّ له أن يصلّي ركعتين أو يصوم يوماً أو يتصدّق بشيء

۱۵۸۱ ۲٦۲۲۴ (۱) **كافى ۷/۴۴۱**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **نوادر أحمد بن محمّد ۳۷**: **الحلبيّ** عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل جعل لله عليه نذراً ولم يسمّه قال: إن سمّى فهو الّذي سمّى، وإن لم يسمّ فليس عليه شيء.

۱۵۸۲ ۲٦۲۲۵ (۲) **فقيه ۳/۲۳۰**: قال **الحلبيّ** وسألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يجعل عليه نذراً ولا يسمّيه قال: إن سمّيته فهو ما سمّيت، وإن لم تسمّ شيئاً فليس بشيء، فإن قلت لله عليّ فكفّارة يمين.

۱۵۸۳ ۲٦۲۲٦ (۳) **نوادر أحمد بن محمّد ۳۳**: عن محمّد بن عليّ **الحلبيّ** قال: سألته عليه السلام عن رجل قال: عليّ نذر ولم يسمّ قال: ليس بشيء.

۱۵۸۴ ۲٦۲۲۷ (۴) **كافى ۷/۴۴۱**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن ثعلبة بن ميمون عن **نوادر أحمد بن محمّد ۴۲**: **معمّر بن عمر** قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يقول: عليّ نذر ولم يسمّ شيئاً قال: ليس بشيء. **البحار ۱۰/۲٦۷**: ما وصل إلينا من أخبار **عليّ بن جعفر** عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: وسألته عن رجل (وذكر مثله إلّا أنّ فيه ولا يسمّى).

۱۵۸۵ ۲٦۲۲۸ (۵) **الدّعائم ۲/۱۰۱**: قال جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما: وإن قال: لله عليّ نذر ولم يسمّ شيئاً فلا شيء عليه.

۱۵۸٦ ۲٦۲۲۹ (٦) **تهذيب ۸/۳۰۸**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ۷/۴٦۳**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبدالله بن عبدالرّحمن الأصمّ عن **مسمع بن عبدالملك** عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام سئل عن رجل نذر ولم يسمّ شيئاً قال: إن شاء صلّى ركعتين، وإن شاء صام يوماً، وإن شاء تصدّق برغيف.

علی ﷺ گفت: سه روزی برای سپاسگزاری از خدا روزه خواهم گرفت به همین صورت فاطمه ﷺ گفت...»

و در روایت دوازدهم از باب صد و نود و هفتم از ابواب خوراکی‌ها فرموده امام ﷺ که: «برای خدا بر من است که هرگز شکمم را از غذا پر نکنم و ابلیس گفت: برای خدا بر من است که هرگز مسلمانی را نصیحت نکنم، سپس امام صادق ﷺ فرمود: ای حفص! برای خدا بر جعفر و خاندان جعفر است که هرگز شکم‌های‌شان را از غذا پر نکنند.»

باب ۲

حکم نذر کردن بدون تعیین منذور

۱۵۸۱ (۱) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که بدون تعیین منذور برای خدا نذری را بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد فرمود: «اگر معین کند، همان چیزی است که تعیین کرده است و اگر تعیین نکند، چیزی بر او نیست.»

۱۵۸۲ (۲) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی بدون تعیین منذور برای خدا نذری را بر خود قرار می‌دهد. امام ﷺ فرمود: اگر تعیین کردی همان چیزی است که تعیین کرده‌ای و اگر تعیین نکردی، اثری ندارد و اگر بگویی: برای خدا بر من است کفّاره سوگند لازم می‌آید.»

۱۵۸۳ (۳) محمد بن علی حلبی گوید: «از امام ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بدون نام بردن از چیزی می‌گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام ﷺ فرمود: اثری ندارد.»

۱۵۸۴ (۴) معمر بن عمر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی سؤال کردم که بدون نام بردن از چیزی می‌گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام ﷺ فرمود: اثری ندارد.»

علی بن جعفر این روایت را از برادرش امام موسی بن جعفر ﷺ نیز نقل کرده است.

۱۵۸۵ (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «و اگر بدون نام بردن از چیزی بگوید: برای خدا نذری بر عهدهٔ من است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۵۸۶ (۶) مسمع بن عبدالملک از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «از امیرمؤمنان ﷺ سؤال شد: شخصی بدون نام بردن از چیزی نذری می‌کند. امام علی ﷺ فرمود: اگر بخواهد دو رکعت نماز بخواند و اگر بخواهد یک روز روزه بگیرد و اگر بخواهد یک قرص نان صدقه دهد.»

١٥٨٧ ٣٦٢٤٠ (٧) **فقه الرّضا** ﷺ ٢٧٤: **الهداية** ٧٤: ولو أنّ رجلاً نذر نذراً ولم يسمّ شيئاً فهو بالخيار إن شاء تصدّق بشيء، وإن شاء صلّى ركعتين أو صام يوماً إلّا أن يكون ينوي[١] شيئاً في نذره ويلزمه (فعل ـ الهداية) ذلك الشّيء (بعينه ـ فقه الرّضا) (من صدقة أو صوم أو حجّ أو غير ذلك ـ الهداية). **المقنع** ١٣٧: وإن نذر رجل نذراً (وذكر مثله إلى قوله: وإن شاء صام يوماً).

١٥٨٨ ٣٦٢٤١ (٨) **كافي** ٤٥٧/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي رفعه عن أبي عبدالله ﷺ قال: قلت له: الرّجل يقول: عليّ نذر ولا يسمّي شيئاً قال: كفّ من برّ غلّظ عليه أو شدّد. وتقدّم في رواية أبي جميلة (٣) من باب (١٣) أنّ من نذر أن يصوم زماناً يصوم خمسة أشهر من أبواب بقيّة الصّوم الواجب ج ١١ قوله رجل جعل لله نذراً ولم يسمّ شيئاً قال يصوم ستّة أيّام. وفي رواية أبي بصير (٧) من الباب المتقدّم قوله الرّجل يقول عليّ نذر قال ليس بشيء حتّى يسمّي النّذر الخ.

(٣)

باب أنّه لاينعقد النّذر في معصية ولا مرجوح وحكم نذر الشّكر والزّجر

١٥٨٩ ٣٦٢٤٢ (١) **كافي** ٤٦٢/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **استبصار** ٤٥/٤: الحسين بن سعيد عن **تهذيب** ٣١٢/٨: ابن أبي عمير عن حفص بن سوقة **تهذيب** ٣٠٠/٨: الصّفّار عن يعقوب بن يزيد عن محمّد ابن أبي بكر عن حفص بن سوقة[٢] عن ابن بكير عن زرارة قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ أيّ شيء لا نذر فيه[٣]؟ قال: فقال: كلّ ما كان لك فيه منفعة في دين أو دنيا فلا حنث عليك (فيه ـ كا ـ يب ٣١٢: نوادر) **النّوادر** ٣٥: عن زرارة قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: أيّ شيء لا نذر في معصية الله قال (وذكر مثله).

١٥٩٠ ٣٦٢٤٣ (٢) **الخصال** ٦٢١: في حديث الأربعمائة بإسناده عن عليّ ﷺ قال: لا نذر في معصية.

---

١. نوى ـ الهداية. ٢. وعبد الله بن بكير عن زرارة ـ يب ٣٠٠.

٣. لا نذر في معصية ـ كا يب ٣٠٠.

(۷) در کتاب فقه الرضا و الهدایه آمده است: «و اگر شخصی بدون نام بردن از چیزی نذری کند، او اختیار دارد که اگر بخواهد چیزی صدقه دهد و اگر بخواهد دو رکعت نماز گزارد یا یک روز روزه بگیرد مگر آن‌که در نذرش چیزی مقصودش باشد که در این صورت آن چیز بر عهدهٔ او لازم است (همانند صدقه یا روزه یا حج یا غیر آن).» در کتاب المقنع این عبارت تا: «یا یک روز روزه بگیرد» آمده است. ۱۵۸۷

(۸) حسن بن حسین لؤلؤیی با واسطه روایت می‌کند که به امام صادق ﷺ گفت: «شخصی بدون نام بردن از چیزی می‌گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام ﷺ فرمود: مشتی از گندم [بر عهدهٔ اوست] خواه بر او محکم یا سخت گرفته شود [یا نه] یا او نذر را محکم و یا شدید کند [یا نه].» ۱۵۸۸

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب سیزدهم از ابواب بقیه روزه‌های واجب این گفته که: «شخصی بدون نام بردن از چیزی نذری را بر خود لازم می‌کند. امام فرمود: شش روز روزه می‌گیرد.»

و در روایت هفتم از باب پیشین این گفته که: «شخصی می‌گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام فرمود: اثری ندارد تا از نذر نام ببرد....»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳

عدم انعقاد نذر در معصیت و مرجوح و حکم نذر سپاس و بازداشت

(۱) زراره گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: در چه چیزی نذر نیست؟ (یا چرا در معصیت نذر نیست) امام ﷺ فرمود: هرچه سود دینی یا دنیوی تو در آن باشد، مخالفت با نذر دربارهٔ آن برایت اشکال ندارد.» ۱۵۸۹

(۲) در کتاب الخصال از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «در هیچ معصیتی هیچ نذری [صحیح] نیست.» ۱۵۹۰

١٥٩١ ٢۶٢٤٤ (٣) **نوادر أحمد بن محمّد ٣٢**: عن إسحاق بن عمّار عن أبي إبراهيم عليه السلام قال: سألته أقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا نذر في معصية؟ قال: نعم.

١٥٩٢ ٢۶٢٤٥ · (٤) **العوالي ٤٤٨/٣**: روى عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: من نذر أن يطيع الله فليطعه، ومن نذر أن يعصي الله فلا يعصيه.

١٥٩٣ ٢۶٢٤۶ (٥) **تهذيب ٣١٢/٨**: الحسين بن سعيد عن الحسن بن عليّ عن **نوادر أحمد بن محمّد ٣٨**: **أبي الصّباح الكناني** عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ليس من شيء هو لله طاعة يجعله الرّجل عليه إلّا (أنّه ـ نوادر خ) ينبغي له أن يفي به (إلى طاعة ـ نوادر ـ خ)، وليس من رجل جعل لله عليه شيئاً في معصية الله إلّا أنّه ينبغي له أن يتركها إلى طاعة الله.

١٥٩٤ ٢۶٢٤٧ (٦) **فقه الرضا عليه السلام ٢٧١**: وإن هو نذر لوجه من وجوه المعاصي مثل الرّجل يجعل على نفسه نذراً على شرب الخمر أو فسق أو زنا أو سرقة أو قتل أو موت أو إساءة مؤمن، أو عقوق، أو قطيعة رحم، فلا شيء عليه في نذره، وقد روي أنّ عليه في ذلك كفّارة يمين بالله، للعقوبة ـ لا غير ـ لإقدامه على نذر في معصية. **وفيه ٢٧٣**: ولو انّ رجلاً حلف أو نذر أن يشرب خمراً أو يفعل شيئاً ممّا ليس لله فيه رضاً فحنث لا يفي بنذره فلا شيء عليه.

١٥٩٥ ٢۶٢٤٨ (٧) **تهذيب ٣١٣/٨: استبصار ٤٧/٤**: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن **عليّ ابن أبي حمزة** قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل جعل عليه مشياً إلى بيت الله الحرام وكلّ مملوك له حرّ إن خرج مع عمّته إلى مكّة ولا يكاري لها ولا يصحبها فقال: ليس بشيء ليتكار لها وليخرج معها.

١٥٩۶ ٢۶٢٤٩ (٨) **العوالي ٣١٢/٢**: روي أنّ النّبيّ صلى الله عليه وآله رأى رجلاً قائماً في الشّمس، فسأل عنه فقالوا: إنّه نذر أن يصوم ولا يستظلّ ولا يتكلّم ولا يزال قائماً فقال صلى الله عليه وآله: مروه فليتكلّم، وليستظلّ وليقعد وليتمّ صومه.

١٥٩٧ ٢۶٢٥٠ (٩) **تهذيب ٣١٠/٨: استبصار ٤٦/٤**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عبدالحميد[١] عن أبي جميلة عن **عمرو بن حريث** عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن رجل قال: إن كلّم ذا قرابة له فعليه المشي إلى بيت الله وكلّ ما يملكه في سبيل الله وهو بريء

---

١. محمّد بن عبدالجبّار ـ صا.

۱۵۹۱ (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: آیا پیامبر اکرمﷺ فرمود: در هیچ معصیتی هیچ نذری [صحیح] نیست؟ امام ﷺ فرمود: آری.»

۱۵۹۲ (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس نذر کند که از خداوند اطاعت کند، پس باید اطاعت کند و هرکس نذر کند که، نافرمانی خدا را به‌جا آورد، خدا را عصیان نکند.»

۱۵۹۳ (۵) ابوالصباح کنانی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هیچ اطاعتی برای خدا نیست که انسان آن را بر عهدهٔ خود قرار دهد مگر آن‌که شایسته است که به آن وفا کند و هیچ‌کس نیست که چیزی را در نافرمانی خدا بر خود لازم کند مگر آن‌که برای وی شایسته است آن را رها کند و اطاعت خدا را انجام دهد.»

۱۵۹۴ (۶) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر او یکی از انواع معاصی را نذر کند، مانند کسی که میگساری یا فسق یا زنا یا دزدی یا قتل یا مرگ یا بی‌احترامی به مؤمن یا ناسپاسی نسبت به پدر و مادر یا بریدن پیوند خویشاوندی را با نذر بر عهدهٔ خود قرار دهد، دربارهٔ نذرش چیزی بر عهدهٔ او نیست و به تحقیق روایت شده که برای مجازات وی کفاره سوگند به خدا به دلیل اقدام وی به نذر در معصیت برعهدهٔ اوست.»

در همان کتاب آمده است: «و اگر شخصی سوگند یاد کند یا نذر کند که شراب بنوشد یا کاری انجام دهد که خشنودی خدا در آن نیست، آن‌گاه بر خلاف آن عمل کند و به نذرش وفا نکند، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۵۹۵ (۷) علی بن ابی حمزه گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی بر عهدهٔ خود لازم می‌کند که اگر همراه عمه‌اش به مکه رفت یا برایش مرکب کرایه یا همراهی‌اش کرد، با پای پیاده به مکه رود و همه بردگانش آزاد باشند.

امام ﷺ فرمود: اثری ندارد برایش کرایه کند و همراهش خارج شود.»

۱۵۹۶ (۸) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ شخصی را مشاهده کرد که در آفتاب ایستاده است. از این رو دربارهٔ وی سؤال کرد. گفتند: وی نذر کرده است که روزه بگیرد و زیر سایه نرود و سخن نگوید و همواره ایستاده باشد.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: به وی دستور دهید، سخن بگوید و زیر سایه برود و بنشیند و روزه‌اش را به پایان رساند.»

۱۵۹۷ (۹) عمرو بن حریث گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی گفت که اگر با یکی از بستگانش سخن گوید، پیاده رفتن به خانه خدا بر عهدهٔ او باشد و همه اموالش در راه خدا صدقه باشد و او از آیین محمد بیزار باشد.

من دين محمّد(ﷺ ـ يب) قال: يصوم ثلاثة أيّام، ويتصدّق على عشرة مساكين. (وحمله الشّيخ ﷺ في الإستبصار ـ على الإستحباب وجوّز حمله على أن يجعل ذلك شكراً لله لمخالفة المعصية لا لخلف النّذر).

۱۵۹۸ ۳۶۲۵۱ (۱۰) **تهذيب ۸/ ۳۱۰:استبصار ۴/ ۴۶:** محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبدالله الرّازي عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن الحسن بن عليّ عن أبي الحسن ﷺ قال: قلت له: إنّ لي جارية ليس لها منّي مكان (ولا ناحية ـ يب) وهي تحتمل الثّمن إلّا أنّي كنت حلفت فيها بيمين فقلت: لله عليّ أن لا أبيعها أبداً وبي[۱] إلى ثمنها حاجة مع تخفيف المؤنة فقال فِ لله بقولك (له ـ يب). **تهذيب ۸/ ۳۰۱: استبصار ۴/ ۴۳:** الصّفّار عن عبدالله بن عامر عن عبدالرّحمن ابن أبي نجران عن الحسين بن بشر[۲] قال سألته عن رجل له جارية حلف بيمين شديدة واليمين لله عليه أن لا يبيعها أبداً وله إلى ثمنها حاجة مع تخفيف المؤنة قال فِ لله بقولك له.

۱۵۹۹ ۳۶۲۵۲ (۱۱) **الدّعائم ۲/ ۱۰۰:** روينا عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما عن أبيه عن آبائه أنّ رسول الله ﷺ نهى عن النّذر لغير الله، ونهى عن النّذر في معصية أو قطيعة الرّحم. قال جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما: ومن نذر في شيء من ذلك فلا نذر عليه، لأنّ نذره كان في معصية الله، وليس عليه شيء، وهو كالرّجل يجعل لله على نفسه نذراً واجباً إن قدر على معصية أن يفعلها، فإن قدر على ذلك فلا يفعله ولا نذر عليه، وإن كان النّذر في وجه من وجوه الطّاعات وسمّى النّذر الّذي جعله لله عزّوجلّ عليه فعليه الوفاء به وذلك مثل أن يقول لله عليّ صلاة معلومة، أو صوم معلوم، أو حجّ، أو عتق، أو وجه من وجوه البرّ إن عافاني الله من شيء كذا، أو رزقني الله رزقاً كذا، أو بلغني أمراً كذا من الأمور الجائزة من أمور الدّنيا والآخرة.

وتقدّم في رواية أبي بصير (۶) من باب (۱۴) أنّ من نذر أن يحرم قبل الميقات فليحرم وليفِ لله من أبواب مواقيت الإحرام ج ۱۳ قوله ﷺ لو أنّ عبداً أنعم الله عليه نعمة إمّا

---

۱. ولي ـ خ. ۲. الحسين بن يونس ـ صا.

امام ﷺ فرمود: سه روز روزه بدارد و به ده بینوا صدقه دهد.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در کتاب «الاستبصار» این روایت را حمل بر استحباب کرده است و جایز دانسته که آن حمل شود بر این‌که آن سپاسگزاری از خداست برای مخالفت با معصیت نه برای مخالفت با نذر.»

۱۵۹۸ (۱۰) حسن بن علی گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: من کنیزی دارم که نزد من جایگاه [و موقعیتی] ندارد و او بهایش را با خود دارد.

مگر آن‌که من دربارهٔ وی سوگندی خوردم و گفتم: برای خدا بر عهدهٔ من است که هرگز آن را نفروشم و اکنون به بهای آن ـ همراه با کاستن از هزینه زندگی ـ نیاز دارم.

امام ﷺ فرمود: برای خدا به تعهدت وفا کن.»

حسین بن بشیر گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی که کنیزی دارد سوگند و قسم شدید می‌خورد که برای خدا بر عهدهٔ اوست که هرگز کنیزش را نفروشد ولی اکنون نیازمند کاهش هزینه زندگی و بهای آن کنیز است.

امام ﷺ فرمود: برای خدا به تعهدت با وی عمل کن.»

۱۵۹۹ (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ از نذر برای غیر خدا نهی کرد و از نذر در معصیت یا بریدن پیوند خویشاوندی نهی کرد.

امام صادق ﷺ فرمود: «هرکس در یکی از این موارد نذر کند، نذری بر عهدهٔ او نیست زیرا نذرش در نافرمانی خداست و چیزی بر عهدهٔ او نیست و آن همانند کسی است که برای خدا بر عهدهٔ خود نذری واجب می‌کند که اگر بر انجام معصیتی قدرت یافت آن را انجام دهد، پس اگر قدرت بر آن یافت آن را انجام ندهد و نذری بر عهدهٔ وی نخواهد بود و اگر نذر دربارهٔ یکی از انواع اطاعت‌های خدا باشد و نذری را که بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد معین کند، پس باید به آن وفا کند مثل این‌که بگوید: برای خدا خواندن نماز معینی بر عهدهٔ من است یا روزه معینی یا حج یا عتق یا یکی از کارهای نیک، در صورتی که خداوند مرا از فلان بیماری شفا دهد یا فلان چیز را روزی من گرداند یا به فلان چیز از چیزهای جایز دنیوی یا اخروی برساند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب چهاردهم از ابواب میقات‌های حرام فرموده امام ﷺ که: «اگر خداوند به بنده‌ای نعمتی داد مثل این‌که بیمار بود یا به بلایی گرفتار بود پس خداوند او را از آن گرفتاری نجات

أن يكون مريضاً أو مبتلى ببليّه فعافاه الله من تلك البليّة فجعل على نفسه أن يحرم من خراسان فإنّ عليه أن يتمّ. وفى رواية ابن حازم (۲) من باب (۱٤) أنّه لا يمين للولد مع والده ولا للمرأة مع زوجها من أبواب الأيمان ج ۲٤ قولهﷺ لا نذر فى معصية ولا يمين فى قطيعة رحم، وفى أحاديث باب (۱٥) أنّ اليمين لا تنعقد فى معصية ما يناسب الباب، وفى أحاديث باب (۱) أنّه لا ينعقد النّذر حتّى يقول لله علىّ كذا ما يدلّ على ذلك. ولاحظ باب (۲) استحباب المتعة وإن عاهد الله على تركها من أبوابها ج ۲٦ فإنّ فيه ما يمكن أن يناسب الباب.

(٤)

باب أنّ من نذر هدياً لايقدر عليه لم يلزمه وحكم من نذر هدياً للكعبة من غير الأنعام

۱٦۰۰ (۱) تهذيب ۸/ ۳۱۰: استبصار ٤/ ٥٥: محمّد بن أحمد (بن يحيى ـ صا) عن أبى عبدالله ۲٦۲٥۲
عن فقيه ۳/ ۲۳٥: محمّد بن عبد الله بن مهران عن علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفرﷺ قال: سألته عن الرّجل يقول هو يهدى إلى الكعبة كذا وكذا ما عليه إذا كان لا يقدر على ما يهديه؟ قال: إن كان جعله نذراً ولا يملكه فلا شىء عليه، وإن كان ممّا يملك غلاماً أو جارية أو شبهه باعه[۱] واشترى بثمنه طيباً فيطيّب به الكعبة، وإن كانت دابّة فليس عليه شىء.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱۰) حكم من نذر أن يحجّ ماشياً أو حافياً فتعب أو عجز من أبواب مقدّمات الحجّ ج ۱۳ مايناسب ذلك فلاحظ وفى الرّضوى (۸) من باب (۱) انّه لا ينعقد النّذر حتّى يقول لله علىّ كذا قوله ﷺ لزمه ما جعل على نفسه إلّا أن يكون جعل على نفسه ما لا يطيقه فلا شىء عليه إلّا بمقدار ما يحتمله وهذا ممّن يجب أن يستغفر الله منه ولا يعود إلى مثله. وفى رواية العلاء (۱۰) قوله ﷺ قال رسول اللهﷺ ذلك (أى نذر

۱. أو شبههما باع ـ فقيه.

داد و او بر خود لازم کرد که از خراسان مُحرم شود، همانا بر او لازم است که آن را به صورت کامل انجام دهد.»

و در روایت دوم از باب چهاردهم از ابواب سوگند فرموده پیامبراکرم ﷺ که: «هیچ نذری در هیچ معصیتی [صحیح] نیست و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

و در روایات باب پانزده از ابواب سوگند و باب یکم از ابواب نذر آنچه بر این دلالت می‌کند و باب دوم از ابواب متعه را بنگر که ممکن است با این بحث مناسب باشد.

باب ۴

عدم قدرت در نذر قربانی و نذر هدیه برای کعبه از غیر دام

(۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ؑ سؤال کردم: شخصی متعهد می‌شود ۱۶۰۰
که چیزی را به کعبه هدیه کند، در صورتی که قدرت بر آن نداشته باشد، چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام ؑ فرمود: اگر آن را نذر کرده است و قدرت بر آن ندارد، چیزی بر عهده‌اش نیست و اگر برده یا کنیز یا چیزی دیگر نظیر آن دارد آن را می‌فروشد و با بهایش عطر می‌خرد و با آن کعبه را خوشبو می‌کند و اگر چیزی که دارد مرکب اوست، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم از ابواب مقدمات حج مناسب با این بحث هست.

و در روایت هشتم از باب یکم فرموده امام ؑ که: «آنچه بر عهدهٔ خود قرار داده بر او واجب است مگر آن‌که چیزی خارج از توانش بر عهدهٔ خود قرار دهد که در این صورت چیزی بر او نیست مگر به مقدار توانش و این از چیزهایی است که واجب است از خداوند دربارهٔ آن درخواست آمرزش کند و نظیر آن را تکرار نکند.»

ما لا يطيق) من خطوات الشّيطان. وفي رواية الحلبي (۱۱) مايقرب ذلك.

ويأتي في باب (۱۹) انّ المرأة إذا نذرت أن تقاد مزمومة فدفعها بعير فخرم أنفها لم يضمن صاحب البعير من أبواب ما يوجب الضّمان ج ۳۱ ما يناسب الباب.

(۵)

باب أنّ من نذر أن لايشترى لأهله شيئاً بنسيئة فليشتر لهم

۱۶۰۱ ۲۶۲۵۴ (۱) **كافي** ۴۴۱/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن إسحاق بن عمّار قال سألت أبا إبراهيم عليه السلام عن رجل قال لله عليّ المشي إلى الكعبة إن اشتريت لأهلي شيئاً بنسيئة فقال أيشقّ ذلك عليهم قال نعم يشقّ عليهم ان لا يأخذ لهم شيئاً بنسيئة قال فليأخذ لهم بنسيئة وليس عليه شيء. **نوادر أحمد بن محمّد** ۳۵: عن إسحاق بن عمّار قال سألت أبا إبراهيم عليه السلام وذكر نحوه.

۱۶۰۲ ۲۶۲۵۵ (۲) **تهذيب** ۳۰۰/۸: الصّفار عن أحمد بن الحسن بن فضّال عن أبيه عن أبي المعزا (أبي المغرا ـ خ) عن إسحاق بن عمّار عن العبد الصّالح عليه السلام قال سألته عن الرّجل جعل عليه المشي إلى بيت الله لا يشتري لأهله ثياباً بالنّسيئة سنة قال يضرّ ذلك بهم ويشقّ عليهم قلت نعم يشقّ عليهم قال فليشتر لهم ولا شيء عليه. وتقدّم في باب (۱۶) أنّ من حلف أن لا يشتري لأهله شيئاً فليشتر لهم من أبواب الأيمان ج ۲۴ ما يدلّ على ذلك.

(۶)

باب أنّ من نذر أن ينحر ولده لم‌ينعقد ويستحب له أن ينحر مكانه كبشاً

۱۶۰۳ ۲۶۲۵۶ (۱) **تهذيب** ۳۱۷/۸: **استبصار** ۴۷/۴: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن البرقيّ عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام أنّه أتاه رجل فقال (له ـ صا) إنّي نذرت أن أنحر ولدي عند مقام إبراهيم عليه السلام إن فعلت كذا وكذا، ففعلته (فقال عليه السلام ـ يب) قال عليّ عليه السلام: اذبح كبشاً سميناً تتصدّق بلحمه على المساكين.

و در روایت دهم فرموده امام ﷺ که پیامبراکرم ﷺ فرمود: «آن ـ نذر خارج از توان ـ از گام‌های شیطان است.» و روایت یازدهم نزدیک به آن است.

می‌آید:

در باب نوزده از ابواب موجبات ضمان مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۵

حکم نذر عدم خرید نسیه برای خانواده

۱۶۰۱ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی می‌گوید: برای خدا پیاده رفتن به کعبه بر من است اگر برای خانواده‌ام چیزی نسیه خریدم.

امام ﷺ فرمود: آیا این وضع بر آنان سخت است؟

گفتم: آری برای آنان سخت است که چیزی برای‌شان نسیه نخرد.

امام ﷺ فرمود: پس برای آنان نسیه بگیرد و چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۶۰۲ (۲) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی پیاده رفتن به خانه خدا را بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد که تا یک سال به صورت نسیه برای خانواده‌اش لباس نخرد.

امام ﷺ فرمود: آیا این کار آنان را در تنگنا و فشار قرار می‌دهد و برای‌شان سخت است؟

گفتم: آری برای آنان سخت است.

امام ﷺ فرمود: برای‌شان بخرد و چیزی بر عهده‌اش نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در باب شانزدهم از ابواب سوگند مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶

حکم نذر قربانی کردن فرزند

۱۶۰۳ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد امیرمؤمنان ﷺ آمد و گفت: من نذر کرده‌ام که اگر فلان کار را انجام دادم، فرزندم را نزدیک مقام ابراهیم قربانی کنم، آن‌گاه آن کار را انجام دادم.

علی ﷺ فرمود: یک قوچ چاق بکش و گوشتش را به بینوایان صدقه بده.»

١٦٠٤ ٣٤٢٥٧ (٢) **الخصال ١٥٦**: حدّثنا أحمد بن هارون الفامي وجعفر بن محمّد بن مسرور رضي الله عنه قالا: حدّثنا محمّد بن جعفر بن بطّة[1] عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن حمّاد بن عيسى عن حريز عمّن أخبره عن أبي جعفر عليه السلام قال: أوّل من سوهم عليه مريم بنت عمران وهو قول الله عزّوجلّ: ﴿وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَـٰمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾ والسّهام ستّة ثمّ استهموا في يونس لمّا ركب مع القوم فوقفت السّفينة في اللّجّة فاستهموا فوقع السّهم على يونس ثلاث مرّات قال: فمضى يونس إلى صدر السّفينة فإذا الحوت فاتح فاه فرمى بنفسه، ثمّ كان عبدالمطّلب ولد له تسعة فنذر في العاشر إن يرزقه الله غلاماً أن يذبحه قال: فلمّا ولد عبدالله لم يكن يقدر أن يذبحه ورسول الله صلى الله عليه وآله في صلبه، فجاء بعشر من الابل وساهم عليها وعلى عبدالله فخرج السّهام على عبد الله فزاد عشراً فلم تزل السّهام تخرج على عبدالله ويزيد عشراً، فلمّا [أن] بلغت مائة خرجت السّهام على الابل فقال عبد المطّلب: ما أنصفت ربّي فأعاد السّهام ثلاثاً فخرجت على الابل فقال: الآن علمت أنّ ربّي قد رضي فنحرها.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

١٦٠٥ ٣٤٢٥٨ (٣) **العيون ١/٢١٠**: حدّثنا أحمد بن الحسين القطّان[2] قال: أخبرنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفي[3] قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن الفضّال عن أبيه: قال: سألت أبا الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام عن معنى قول النّبيّ صلى الله عليه وآله: أنا ابن الذّبيحين قال: يعني إسماعيل بن إبراهيم الخليل عليه السلام وعبدالله بن عبد المطّلب. أمّا إسماعيل: فهو الغلام الحليم الّذي بشّر الله به إبراهيم ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعْيَ﴾ وهو لمّا عمل مثل عمله ﴿قَالَ يَـٰبُنَيَّ إِنِّىٓ أَرَىٰ فِى ٱلْمَنَامِ أَنِّىٓ أَذْبَحُكَ فَٱنظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَـٰٓأَبَتِ ٱفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾ ولم يقل: يا أبت افعل ما رأيت ﴿سَتَجِدُنِىٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّـٰبِرِينَ﴾ فلمّا عزم على ذبحه فداه الله بذبح عظيم بكبش أملح يأكل في سواد، ويشرب في سواد، وينظر في سواد، ويمشي في سواد، ويبول[4] في سواد، ويبعر في سواد، وكان يرتع قبل ذلك في رياض الجنّة أربعين عاماً، وما خرج من

---

١. أحمد بن محمّد بن بطّة ـ ك.
٢. أحمد بن الحسن القطّان ـ خ ك.
٣. محمّد بن أحمد بن عليّ الأسدي ـ خ ك.
٤. ويبرك ـ خ.

(۲) حریز از شخصی روایت می‌کند که امام باقر ﷺ فرمود: «نخستین کسی که برایش قرعه زده شد مریم دختر عمران بود و آن معنای این سخن خداوند است: «و تو نزد آنان نبودی هنگامی که تیرهای قرعه‌شان را می‌انداختند تا معین کنند کدام یک از آنان سرپرستی مریم را به عهده گیرند و تیرها شش تا بود.» ۱۶۰۴

سپس دربارهٔ یونس قرعه زدند؛ وقتی با مردم سوار شد و کشتی در برکه‌ای فرورفت، پس سه بار قرعه زدند و هر سه بار به نام یونس درآمد. آن‌گاه یونس به جلوی کشتی آمد و ناگهان نهنگی با دهان باز نمایان شد و یونس خود را به کام نهنگ انداخت.

سپس عبدالمطلب دارای نه فرزند شد. آن‌گاه نذر کرد که اگر خداوند دهمین پسر را روزی وی کرد، آن را قربانی کند وقتی عبدالله متولد شد وی توان قربانی کردن او را نداشت با این‌که پیامبر اکرم ﷺ در پشت وی بود. از این رو ده شتر آورد و میان آنها و عبدالله قرعه زد ولی قرعه به نام عبدالله درآمد. سپس هر بار ده شتر بر تعداد شتران می‌افزود و قرعه می‌زد ولی هر بار قرعه به نام عبدالله درمی‌آمد تا این‌که تعداد شتران به صد رسید و این بار قرعه به نام شتران درآمد. عبدالمطلب گفت: من با پروردگارم با انصاف رفتار نکردم، از این رو سه بار قرعه زد و هر سه بار قرعه به نام شتران درآمد. عبدالمطلب گفت: اکنون فهمیدم که پروردگارم راضی است. آن‌گاه شتران را قربانی کرد.»

(۳) حسن بن علی بن فضّال گوید: «از امام رضا ﷺ دربارهٔ معنای این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: من فرزند دو قربانی شده هستم. سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: مقصود آن، حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل و عبدالله بن عبدالمطلب است. اسماعیل همان جوان بردباری است که خداوند مژده ولادتش را به ابراهیم داد: «پس آن‌گاه که همراه ابراهیم به مرحله کار و تلاش رسید.» وقتی که او همانند ابراهیم کار کرد: ابراهیم گفت: ای فرزند عزیزم! به راستی من در خواب دیدم که حتماً سر از بدنت جدا می‌کنم پس بیندیش که چه نظری داری؟ اسماعیل گفت: ای پدر جان! آنچه را که به تو دستور داده شده است انجام بده و نگفت: آنچه را در خواب دیده‌ای انجام بده. به زودی مرا از بردباران خواهی یافت، اگر خدا بخواهد. پس وقتی که تصمیم به ذبح او گرفت، خداوند ذبح بزرگی را فدای او کرد. قوچ سیاه و سفیدی که در سیاهی[1] می‌خورد و در سیاهی می‌نوشید و در سیاهی نگاه می‌کرد و در سیاهی راه می‌رفت و در سیاهی بول می‌کرد و در سیاهی پشکل می‌کرد و پیش از آن چهل سال در باغ‌های بهشت چریده بود و از رحم ماده‌ای خارج نشده بود؛ بلکه خداوند به او گفته بود: «باش پس موجود شده بود» و برای فدای اسماعیل شدن به وجود آمده بود و هر چه تا روز قیامت در منی قربانی می‌شود، فدیه اسماعیل است، این یکی از دو ذبیح. ۱۶۰۵

و ماجرای دیگر از این قرار است که عبدالمطلب به حلقه در کعبه چنگ زده بود و در پیشگاه خدا

---

۱. کنایه از شدت چاقی است.

رحم أنثى، وإنّما قال الله عزّوجلّ له: ﴿كُن فَيَكُونُ﴾ فكان ليفدى به إسماعيل، فكلّ ما يذبح في منى فهو فدية لإسماعيل إلى يوم القيامة فهذا أحد الذّبيحين.

وأمّا الآخر: فإنّ عبدالمطّلب كان تعلّق بحلقة باب الكعبة ودعا الله أن يرزقه عشرة بنين. ونذر لله عزّوجلّ أن يذبح واحداً منهم متى أجاب الله دعوته فلمّا بلغوا عشرة قال: قد وفى الله لي، فلأوفينّ لله عزّوجلّ. فأدخل ولده الكعبة، وأسهم بينهم، فخرج سهم عبدالله أبي رسول الله ﷺ، وكان أحبّ ولده إليه ثمّ أجالها[1] ثانية فخرج سهم عبدالله، ثمّ أجالها ثالثةفخرج سهم عبدالله، فأخذه وحبسه وعزم على ذبحه فاجتمعت قريش ومنعته من ذلك، واجتمع نساء عبدالمطّلب يبكين ويصحن، فقالت له ابنته عاتكة: يا أبتاه اعذر فيما بينك وبين الله عزّوجلّ في قتل ابنك، قال: وكيف أعذر يا بنيّة، فانّكِ مباركة قالت: إعمد إلى تلك السّوائم الّتي لك في الحرم، فاضرب بالقداح على ابنك وعلى الابل[2] وأعط ربّك حتّى يرضى فبعث عبدالمطّلب إلى إبله فأحضرها وأعزل منها عشراً وضرب بالسّهام فخرج سهم عبدالله فما زال يزيد عشراً عشراً حتّى بلغت مائة فضرب فخرج السّهم على الابل فكبّرت قريش تكبيرة ارتجّت لها جبال تهامة، فقال عبدالمطّلب: لا. حتّى أضرب بالقداح ثلاث مرّات فضرب ثلاثاً كلّ ذلك يخرج السّهم على الابل، فلمّا كانت في الثّالثة اجتذبه الزّبير وأبو طالب وأخواتهما[3] من تحت رجليه فحملوه، وقد انسلخت جلدة خدّه الّتي كانت على الأرض وأقبلوا يرفعونه ويقبّلونه ويمسحون عنه التّراب، فأمر عبدالمطّلب أن تنحر الإبل بالحزورة ولا يمنع أحد منها الحديث. **المناقب** ۲۰/۱: تصوّر لعبد المطّلب أنّ ذبح الولد أفضل قربة لما علم من حال إسماعيل فنذر أنّه متى رزق عشرة أولاد ذكور أن ينحر أحدهم للكعبة شكراً لربّه فلمّا وجدهم عشرة قال لهم: يا بنيّ ما تقولون في نذري؟ فقالوا: الأمر إليك ونحن بين يديك. الخبر.

وتقدّم في رواية عبدالرّحمن (۱) من باب (۳۲) انّ من حلف لينحر ولده لم تنعقد من أبواب الأيمان ج ۲۴ قوله رجل حلف أن ينحر ولده قال ﷺ ذلك من خطوات الشّيطان.

---

۱. أي أدارها. ۲. على ابلك ـ خ ل. ۳. وأخواتهما ـ خ ل.

دعا می‌کرد که ده پسر به او عنایت کند و برای خدا نذر کرد که پس از اجابت دعایش یکی از آنان را قربانی کند وقتی فرزندانش به ده عدد رسیدند، عبدالمطلب گفت: به تحقیق خداوند برای من وفا کرد، پس من نیز حتماً باید برای خدا به وعده‌ام وفا کنم. آن‌گاه فرزندانش را داخل کعبه کرد و میان‌شان قرعه زد. قرعه به نام عبدالله ـ پدر پیامبر اکرمﷺ ـ در آمد و او محبوب‌ترین فرزندان عبدالمطلب نزد وی بود. سپس برای بار دوم قرعه زد و این بار نیز قرعه به نام عبدالله درآمد، آن‌گاه برای بار سوم قرعه زد و قرعه به نام عبدالله درآمد. از این رو عبدالله را گرفت و حبس کرد و تصمیم به سر بریدن وی گرفت. قریش با آگاهی از این خبر اطراف وی جمع شدند و او را از این کار بازداشتند. از سوی دیگر زنان و دختران عبدالمطلب دور هم گرد آمدند و شروع به شیون و زاری کردند. در این میان عاتکه ـ دختر عبدالمطلب ـ به پدر گفت: ای پدر جان! دربارهٔ کشتن فرزندت میان خود و خدایت، چاره‌ای بیندیش.

عبدالمطلب گفت: دخترم! چگونه چاره‌اندیشی کنم؟ به درستی که تو پر خیر و برکت هستی.

عاتکه گفت: به سراغ دام‌هایت در حرم برو و میان شتر و فرزندت قرعه بزن و به مقداری به پروردگارت عطا کن تا راضی شود.

عبدالمطلب فرستاد، شترانش را آوردند. آن‌گاه ده شتر جدا کرد و میان آنها و عبدالله قرعه زد ولی قرعه به نام عبدالله درآمد به همین صورت عبدالمطلب ده تا ده تا بر تعداد شتران می‌افزود و قرعه می‌زد ولی قرعه به نام عبدالله درمی‌آمد تا این‌که تعداد شتران به صد رسید و این بار قرعه به نام شتران درآمد. پس قریش چنان الله اکبر گفتند که از صدای تکبیرشان کوه‌های مکه به لرزه درآمد ولی عبدالمطلب گفت: نه [من نمی‌پذیرم] تا سه مرتبه قرعه را تکرار کنم. آن‌گاه عبدالمطلب سه مرتبه قرعه زد و هر بار قرعه به نام شتران درآمد. در تمام این مدت عبدالله زیر پاهای پدر گرفتار بود به طوری که گونه‌اش که بر زمین بود خراش برداشته بود. پس از پایان سومین قرعه، زبیر و ابوطالب و دیگر برادرانش او را از زیر پاهای پدر بیرون کشیدند و بر دوش خود سوار کردند. آنها عبدالله را می‌بوسیدند و خاک از بدن و لباس‌هایش پاک می‌کردند.

آن‌گاه عبدالمطلب دستور داد در حزوره شترها را ذبح کنند واحدی را از گوشت آنها بی‌نصیب نگذارند...»

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «وقتی عبدالمطلب از ماجرای اسماعیل آگاه شد، به ذهنش رسید که برترین فرزندش را برای خدا قربانی کند؛ از این رو نذر کرد که هر وقت دارای ده فرزند پسر شد، به خاطر سپاسگزاری برای پروردگارش یکی از آنان را برای کعبه قربانی کند. وقتی پسرانش به ده تا رسیدند به آنان گفت: ای فرزندانم! دربارهٔ نذر من چه می‌گویید؟

آنان گفتند: اختیار با توست و ما در برابرت هستیم...»

ادامه این حدیث همانند روایت پیشین است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی و دوم از ابواب سوگند این گفته که: «شخصی بر قربانی کردن فرزندش سوگند می‌خورد. امام فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

(۷)

باب أنّ من نذر أن يهدى طعاماً أو لحماً لم ينعقد، وإنّما ينعقد إذا نذر أن يهدى إلى الكعبة بدنة أو نحوها قبل الذّبح

۱٦۰٦ ۲٦۲٥۹ (۱) **نوادر أحمد بن محمّد ۳٤:** عن محمّد بن الفضل **الكناني** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل قال لطعام هو يهديه فقال لا يهدى الطّعام ولو أنّ رجلاً قال لجزور بعد ما نحرت هو يهديها لم يكن يهديها حين صارت لحماً إنّما الهدى وهنّ أحياء.

وتقدّم في رواية الحلبيّ (۲۱) من باب (۱٥) أنّ اليمين لا تنعقد في معصية من أبواب الأيمان ج ۲٤ قوله أو يقول أنا أهدى هذا الطّعام قال ﷺ ليس بشيء إنّ الطّعام لا يهدىٰ وقوله ﷺ إنّما تهدى البدن وهنّ أحياء وليس تهدى حين صارت لحماً. **وفي** رواية أبي بصير (۷) من باب (۱) أنّه لا ينعقد النّذر حتّى يقول لله عليّ كذا من أبوابه ج ۲٤ قوله وإن قال الرّجل أنا أهدى هذا الطّعام فليس هذا بشيء إنّما تهدى البدن.

(۸)

باب أنّ من نذر هدياً هل عليه إشعاره وتقليده والوقوف به بعرفة وأين ينحره

۱٦۰۷ ۲٦۲٦۰ (۱) **تهذيب ۳۱٤/۸:** الحسين بن سعيد عن فضالة عن **فقيه ۲۳٤/۳:** أبان عن **نوادر أحمد بن محمّد ٤٦: محمّد** (بن مسلم ـ فقيه ـ نوادر) عن أبي جعفر ﷺ في رجل قال: عليه[۱] بدنة ولم يسمّ أين ينحرها؟ قال: إنّما المنحر[۲] بمنى يقسّمها[۳] بين المساكين (يب ـ نوادر ـ وقال في رجل قال: عليه بدنة ينحرها بالكوفة فقال: إذا سمّى مكاناً فلينحر فيه فإنّه يجزي عنه).

۱٦۰۸ ۲٦۲٦۱ (۲) **كافي ٤٥٧/۷:** عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن القاسم بن محمّد **تهذيب ۳۱٦/۸: استبصار ٥٤/٤:** الصّفّار عن عليّ بن محمّد القاساني عن القاسم بن محمّد (الإصبهاني[٤] ـ يب)

---

۱. عليّ ـ فقيه. ۲. النّحر ـ فقيه. ۳. يقسّمونها ـ خ يب.
٤. الاصفهاني ـ صا.

باب ۷

حکم نذر هدیه دادن غذا و گوشت برای کعبه

۱۶۰۶ (۱) محمد بن فضل کنانی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی متعهد می‌شود طعامی را به خانه خدا هدیه کند.

امام ﷺ فرمود: غذا به خانه خدا هدیه نمی‌شود و اگر کسی پس از کشتن شتری تصمیم بگیرد آن را به کعبه هدیه کند، هنگام تبدیل به گوشت نباید هدیه کند، تنها قربانی در زمانی است که دام زنده باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یکم از باب پانزدهم از ابواب سوگند این گفته که: «من این غذا را به خانه خدا هدیه می‌کنم. امام فرمود: اثری ندارد. مواد خوراکی به کعبه هدیه نمی‌شود.

و فرمود: تنها دام در صورتی که زنده است به خانه خدا هدیه می‌شود و پس از آن‌که به گوشت تبدیل شد، هدیه نمی‌شود.»

و در روایت هفتم از باب یکم از ابواب نذر این گفته که: «اگر شخصی بگوید: من این مواد خوراکی را به خانه خدا هدیه می‌کنم، اثری ندارد، تنها دام هدیه می‌شود.»

باب ۸

حکم نذر قربانی برای حج

۱۶۰۷ (۱) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی کـه یک قربانی بـر عـهدهٔ اوست و مشخص نکرده آن را در کجا قربانی کند؟ فرمود: «همانا محل قربانی در منی است، آن را میان بینوایان تقسیم می‌کند.

و از امام سؤال شد: شخصی یک قربانی بر عهده‌اش است، آیا آن را در کوفه قربانی کند؟ امام ﷺ فرمود: در صورتی که مکانی را معین کرده، در همانجا قربانی کند؛ زیرا برایش مجزی است.»

۱۶۰۸ (۲) حفص بن غیاث گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ کفّاره نذر سؤال کردم امام ﷺ فرمود: کفّاره نذر

عن سليمان بن داود (المنقري ـ يب ـ صا) عن حفص بن غياث عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته[1] عن كفّارة النّذر فقال: كفّارة النّذر كفّارة اليمين، ومن نذر هدياً[2] فعليه ناقة يقلّدها ويشعرها ويقف بها بعرفة ومن نذر جزوراً فحيث شاء نحره.

۱۶۰۹ ۲۶۲۶۲ (۳) تهذيب ۴۸۱/۵: النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ قال في الرّجل يقول: عليّ بدنة قال: يجزى عنه بقرة إلّا أن يكون عنى بدنة من الإبل. وتقدّم في باب (۳۱) أنّ من جعل على نفسه بدنة ولم يسمّ مكان نحرها فينحرها قبالة الكعبة من أبواب الهدى ـ ج ۱۴: ما يناسب الباب.

(۹)

باب أنّ من نذر إن لم يحجّ قبل التّزويج أن يعتق غلامه لزم وإن كان الحجّ ندباً، وحكم من جعل على نفسه عتق رقبة من ولد إسماعيل ومن نذر أن يمشى إلى بيت الله ومن نذر أن يصوم يوماً معيّناً أو نذر صياماً فعجز

۱۶۱۰ ۲۶۲۶۳ (۱) تهذيب ۳۰۴/۸: محمّد بن يعقوب عن كافى ۴۵۵/۷: استبصار ۴۸/۴: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن النّوادر ۴۴: إسحاق بن عمّار عن أبى إبراهيم ﷺ قال: قلت له: رجل كانت عليه حجّة الإسلام فأراد أن يحجّ فقيل له: تزوّج ثمّ حجّ فقال: إن تزوّجت قبل أن أحجّ فغلامى حرّ فتزوّج قبل أن يحجّ فقال: أعتق غلامه فقلت: لم يرد بعتقه وجه الله تعالى فقال: انّه نذر فى طاعة الله والحجّ أحقّ من التّزويج وأوجب عليه من التّزويج، قلت: فإنّ الحجّ تطوّع (ليس بحجّة الإسلام ـ نوادر) قال: وإن كان تطوّعاً فهى طاعة لله عزّوجلّ قد أعتق غلامه.

۱۶۱۱ ۲۶۲۶۴ (۲) نوادر أحمد بن محمّد ۱۷۲: عن العلاء عن أبى جعفر ﷺ سئل عن رجل جعل على نفسه عتق رقبة من ولد إسماعيل قال ومن عسى أن يكون من ولد إسماعيل إلّا هؤلاء

---

۱. قال: سألت أبا عبدالله ﷺ ـ يب ـ صا.

۲. بدنة ـ يب ـ صا.

همان کفّاره سوگند است و هرکس یک قربانی برای کعبه نذر کند، بر اوست که ماده شتری را اشعار و تقلید کند و آن را در عرفه نگهدارد و هرکس شتری نذر کند، هر کجا که بخواهد، قربانی می‌کند.»

۱۶۰۹ (۳) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «از امیرمؤمنان ﷺ سؤال شد: شخصی می‌گوید: یک قربانی بر عهدهٔ من. امام ﷺ فرمود: یک گاو از طرف وی کفایت می‌کند مگر آن‌که مقصود وی از قربانی شتر باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب سی و یکم از ابواب قربانی مناسب با این بحث هست.

باب ۹

حکم نذر حج پیش از ازدواج و نذر عتق برده‌ای از فرزندان اسماعیل و نذر روزه روز معین یا نذر روزه در صورت ناتوانی

۱۶۱۰ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: شخصی که حج واجب بر عهده دارد، تصمیم به انجام آن می‌گیرد ولی به وی گفته می‌شود: ازدواج کن و سپس حج گزار. او می‌گوید: اگر پیش از حج ازدواج کردم، غلامم آزاد است. آن‌گاه پیش از حج ازدواج می‌کند.

امام ﷺ فرمود: غلامش را آزاد کرد؟

گفتم: از آزادی او رضای خدا را در نظر نگرفت.

امام ﷺ فرمود: وی در راه اطاعت خدا نذر کرده است و حج از ازدواج شایسته‌تر و واجب‌تر است.

گفتم: اگر حج مستحبی باشد نه حجة‌الاسلام.

امام ﷺ فرمود: هرچند مستحب است ولی اطاعت خدای ﷻ است، برده‌اش را آزاد کند.»

۱۶۱۱ (۲) علاء گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال شد که آزاد کردن برده‌ای از فرزندان اسماعیل را بر عهده گرفته است. امام ﷺ با دست به خانواده و فرزندانش اشاره کرد و فرمود: به جز این‌ها به چه کسی امید می‌رود که از فرزندان اسماعیل باشد.

وأشار بيده إلى أهله وولده. النّوادر ۳۶: عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر ﷺ ورجل يسأله عن رجل جعل عليه رقبة من ولد إسماعيل فقال: ومن عسى أن يكون من ولد إسماعيل إلّا وأشار بيده إلى ابنته.

۱۶۱۲ ۳۶۳۶۵ (۲) العوالى ۳۱۴/۲: روى ابن عبّاس انّ النّبىّ ﷺ أمر أخت عقبة بن عامر وقد نذرت أن تمشى إلى بيت الله، أن تمشى بحجّ[۱] أو عمرة.

وتقدّم حكم نذر الصّوم فى أكثر أبواب بقيّة الصّوم الواجب فى كتاب الصّوم ج ۱۱، وفى باب (۱۴) أنّ من نذر أن يمشى إلى بيت الله الحرام فمشى هل يجزيه عن حجّة الإسلام من أبواب وجوب الحجّ، وباب (۱۰) حكم من نذر أن يحجّ ماشياً أو حافياً فتعب أو عجز من أبواب مقدّمات الحجّ ج ۱۳ ما يناسب ذيل الباب. وفى رواية عنبسة (۸) من هذا الباب قوله ﷺ من جعل لله على نفسه شيئاً فبلغ فيه مجهوده فلا شىء عليه وكان الله أعذر لعبده وفى رواية أبى بصير (۹) مثله.

(۱۰)

باب حكم من نذر إن ولد له غلام وأدرك أن يحجّه أو يحجّ عنه، فمات الأب

۱۶۱۳ ۳۶۳۶۶ (۱) كافى ۴۵۹/۷: علىّ عن أبيه عن تهذيب ۳۰۷/۸: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن علىّ بن رئاب عن مسمع قال: قلت لأبى عبدالله ﷺ: كانت لى جارية حبلىٰ فنذرت لله عزّوجلّ إن ولدت غلاماً أن أحجّه أو أحجّ عنه فقال: إنّ رجلاً نذر لله عزّوجلّ فى ابن له إن هو أدرك أن يحجّ عنه أو يحجّه[۲] فمات الأب وأدرك الغلام بعد، فأتى رسول الله ﷺ (ذلك ـ يب) الغلام، فسأله عن ذلك، فأمر رسول الله ﷺ أن يحجّ عنه ممّا ترك أبوه.

---

۱. الحجّ ـ ك.

۲. أن يحجّه أو يحجّ عنه ـ يب.

زراره گوید: شنیدم که شخصی از امام باقر ﷺ سؤال کرد که فرد آزادی، برده‌ای از فرزندان اسماعیل را بر عهده گرفته است. امام به دخترش اشاره کرد و فرمود: به جز این به چه کسی امید می‌رود که از فرزندان اسماعیل باشد؟»

۱۶۱۲ (۳) ابن عباس روایت می‌کند که: «خواهر عقبة بن عامر نذر کرده بود که پیاده به خانه خدا برود. پیامبر اکرم ﷺ به وی دستور داد برای انجام یک حج یا عمره پیاده برود.»

ارجاعات

گذشت:

حکم نذر در روزه در بیشتر ابواب سایر روزه‌های واجب هست و در باب چهارده از ابواب وجوب حج و باب دهم از ابواب مقدمات حج مناسب با این بحث هست و در روایت هشتم از همین باب فرموده امام ﷺ که: «هرکس برای خدا چیزی را بر عهدهٔ خود قرار دهد آن‌گاه تا نهایت توان در انجام آن تلاش کند، چیزی بر عهدهٔ او نیست و خداوند برای بنده‌اش عذرپذیرتر است.»

و در روایت نهم، مانند آن هست.

باب ۱۰

حکم نذر انجام حج یا به حج فرستادن فرزند در صورت فرزنددار شدن و مرگ نذرکننده

۱۶۱۳ (۱) مسمع گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: کنیز من آبستن بود پس من برای خداوند ﷻ نذر کردم که اگر پسری به دنیا آورد او را به حج بفرستم یا از جانبش حج انجام دهم. امام ﷺ فرمود: مردی برای خداوند ﷻ درباره پسرش نذر کرد که اگر بالغ شود از جانب وی حج انجام دهد یا او را به حج بفرستد. پدر مُرد و پس از وی پسر به بلوغ رسید. آن‌گاه آن پسر نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و دربارهٔ آن پرسید. آن حضرت دستور داد که از جانب وی از ماترک پدرش حج گزارد.»

(۱۱)

باب أنّ من نذر الصّدقة بمال كثير وجب عليه الصّدقة بثمانين درهماً

قال الله تعالى فى سورة التّوبة (۹): ۲۵: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِى مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾.

۱٦۱٤ ۳٦۳٦۷ (۱) **تهذيب ۳۰۹/۸**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ٤٦۳/۷**: **عليّ** بن إبراهيم عن أبيه عن بعض أصحابه ذكره قال: لمّا سُمّ المتوكّل نذر إن عوفى أن يتصدّق بمال كثير، فلمّا عوفى سأل الفقهاء عن حدّ المال الكثير، فاختلفوا عليه فقال بعضهم: مائة ألف وقال بعضهم عشرة آلاف فقالوا فيه أقاويل مختلفة فاشتبه عليه الأمر فقال (له ـ يب) رجل من ندمائه يقال له: «صفعان» ألا تبعث إلى هذا الأسود فتسأل[1] عنه؟ فقال له المتوكّل من تعنى ويحك فقال (له ـ كا): ابن الرّضا فقال له: وهو يحسن[2] من هذا شيئاً؟ فقال (له يا أمير المؤمنين ـ يب) إن أخرجك من هذا فلى عليك كذا وكذا وإلّا فاضربنى مائة مقرعة فقال المتوكّل: قد رضيت يا جعفر بن محمود صر إليه وسله[3] عن حدّ المال الكثير فصار جعفر (بن محمود ـ كا) إلى أبى الحسن عليّ بن محمّد ؑ، فسأله عن حدّ المال الكثير فقال (له ـ يب) الكثير ثمانون فقال له جعفر: يا سيّدى (أرى ـ يب) أنّه يسألنى عن العلّة فيه فقال (له ـ كا) أبو الحسن ؑ: انّ الله عزّوجلّ يقول: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِى مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ﴾ فعدّدنا تلك المواطن فكانت ثمانين (مواطناً ـ يب). وفى **الإحتجاج ۲٥۷/۲**: **وتفسير القمىّ ۲۸٤/۱**: **وتحف العقول ٤۸۱**: **وتفسير العيّاشى ۸٤/۲**: **والبحار ۲۲۷/۱۰٤**: ذكر هذا الحديث بألفاظ مختلفة.

۱٦۱٥ ۳٦۳٦۸ (۲) **تهذيب ۳۱۷/۸**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن خالد عن سيف بن عميرة عن **أبى بكر الحضرمى** قال: كنت عند أبى عبدالله ؑ فسأله رجل

---

۱. فتسأله ـ يب. ۲. هل يحسن ـ يب.

۳. يا جعفر بن محمّد سر إليه واسأله ـ يب.

باب ۱۱
حکم نذر صدقه به مال فراوان

خداوند تعالی می‌فرماید:

به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های بسیاری و در روز نبرد حنین یاری کرد، هنگامی که فراوانیِ‌تان شما را به شگفتی و خودبینی واداشت ولی آن هیچ سودی به شما نرساند و زمین با همه پهناوری‌اش بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که روی گردانید به عقب گریختید[۱].

۱۶۱۴ (۱) ابراهیم بن هاشم از برخی دوستانش روایت می‌کند که: «وقتی متوکل مسموم شد، نذر کرد که اگر شفا یافت، مال فراوانی صدقه دهد. پس از بهبودی از فقیهان از مقدار مال فراوان سؤال کرد و آنان با هم اختلاف کردند یکی گفت: صد هزار. دیگری گفت: ده هزار. و هر یک دربارهٔ آن سخنی گفت و امر بر وی مشتبه شد تا این‌که یکی از ندیمانش به نام صفعان گفت: چرا به دنبال این سیاه نمی‌فرستی تا از وی بپرسی؟

متوکل گفت: ای بیچاره مقصودت کیست؟

صفعان گفت: فرزند رضا ؏.

متوکل گفت: آیا وی از این مطالب چیزی را خوب می‌داند؟

صفعان گفت: (ای امیرمؤمنان) اگر تو را از این سردرگمی نجات بخشد فلان مبلغ باید به من بدهی و اگر پاسخ صحیح نداد صد ضربه تازیانه به من بزن!

متوکل گفت: پذیرفتم ای جعفر بن محمود! نزد وی برو و از او دربارهٔ میزان مال فراوان سؤال کن.

جعفر بن محمود نزد امام هادی ؏ رفت و از میزان مال فراوان سؤال کرد. امام ؏ فرمود: فراوان هشتاد است.

جعفر به امام گفت: ای سرورم! من می‌دانم که متوکل از دلیل آن سؤال خواهد کرد.

امام ؏ فرمود: به تحقیق خداوند ﷻ می‌فرماید: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی یاری کرد.» تعداد آن جایگاه‌ها هشتاد موضع بود.»

این روایت در کتاب‌های مختلف با عبارت‌های گوناگون روایت شده است.

۱۶۱۵ (۲) ابوبکر حضرمی گوید: «نزد امام صادق ؏ بودم که شخصی سؤال کرد: فرد بیماری برای سپاسگزاری از خدا نذر می‌کند که اگر خداوند شفایش داد مال فراوانی صدقه دهد و چیزی را معین نمی‌کند. نظر شما چیست؟

---

۱. توبه ۹ / ۲۵.

عن رجل مرض فنذر لله شكراً إن عافاه الله أن يصّدّق من ماله بشيء كثير ولم يسمّ شيئاً فما تقول؟ قال: يتصدّق بثمانين درهماً فإنّه يجزيه وذلك بيّن في كتاب الله إذ يقول لنبيّه ﷺ ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ﴾ والكثير في كتاب الله ثمانون.

۱۶۱۶ ۳۶۳۶۹ (۳) المعاني ۲۱۸: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ﷺ قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن محمّد ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا عن أبي عبدالله ﷺ أنّه قال في رجل نذر أن يتصدّق بمال كثير فقال: الكثير ثمانون فما زاد لقول الله تبارك وتعالى ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ﴾ وكانت ثمانين موطناً.

۱۶۱۷ ۳۶۳۷۰ (٤) فقيه ۲۳۲/۳: قال الصّادق ﷺ: وإذا نذر أن يتصدّق بمال كثير ولم يسمّ مبلغه، فإنّ الكثير ثمانون وما زاد لقول الله جلّ وعزّ: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ﴾ وكانت ثمانين موطناً. فقه الرّضا ﷺ ۲۷٤: وإن امرؤ نذر أن يتصدّق (وذكر مثله). المقنع ۱۳۷: وإذا نذر يتصدّق (وذكر نحوه وزاد فيه ديناراً (درهماً ـ خ)). الهداية ۷٤: فإن نذر رجل (وذكر نحوه).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۶۱۸ ۳۶۳۷۱ (٥) مستدرك ۸٥/۱٦: عماد الدّين محمّد بن عليّ الطّوسي في ثاقب المناقب وابن شهر آشوب في المناقب عن عثمان بن سعيد عن أبي عليّ بن راشد أنّ الشّيعة بعثوا إلى الصّادق ﷺ أموالاً ورقاعاً مختومة فيها مسائل، فوصلت إلى المدينة بعد وفاته، فأجاب عنها الإمام موسى بن جعفر ﷺ قبل فكّ الخواتيم، وفي إحداها ما يقول العالم ﷺ في رجل قال: والله لأتصدّقنّ[1] بمال كثير فيما[2] يتصدّق الجواب تحته بخطّه: إن كان الّذي حلف بهذا اليمين من أرباب الدّراهم يتصدّق بأربعة وثمانين درهماً، وإن كان من أرباب شياه[3] فأربعة وثمانون شاة[4] وإن كان من أرباب البعير فأربعة وثمانون بعيراً، والدّليل على ذلك قوله تعالى ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ﴾ فعدّت مواطن رسول الله ﷺ قبل نزول الآية فكانت أربعة وثمانين موطناً.

---

۱. أتصدّق ـ خ. ۲. ما ـ خ. ۳. الغنم ـ خ.
٤. غنماً ـ خ.

امام ﷺ فرمود: هشتاد درهم صدقه دهد، آن برایش کافی است و خداوند آن را در کتاب خود بیان کرده است؛ زیرا به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی یاری کرد و فراوان در کتاب خدا هشتاد است.»

۱۶۱۶ (۳) محمد بن ابی عمیر از یکی از شیعیان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ کسی که نذر کرد مال فراوانی صدقه دهد فرمود: «فراوان، از هشتاد تا بیشتر است به دلیل سخن خداوند تبارک و تعالی: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی یاری کرد و آنها هشتاد موضع بود.»

۱۶۱۷ (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «و هرگاه نذر کند که مال فراوانی صدقه دهد و مبلغش را معین نکند، به یقین فراوان از هشتاد تا بیشتر است به دلیل سخن خداوند ﷻ که می‌فرماید: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوان یاری کرد و آنها هشتاد جایگاه بود.»

در کتاب فقه الرضا، المقنع و الهدایه این مطلب بدون اسناد به امام ﷺ آمده است.

۱۶۱۸ (۵) ابوعلی بن راشد گوید: «شیعیان اموال و نامه‌های مهر و موم شده‌ای که در آنها پرسش‌هایی بود برای امام صادق ﷺ فرستادند. پیک آنان پس از شهادت امام ﷺ به مدینه رسید. از این رو امام موسی بن جعفر ﷺ پیش از شکستن مهر نامه‌ها به پرسش‌ها پاسخ داد. در یکی از آنها آمده بود: امام ﷺ دربارهٔ شخصی که می‌گوید: به خدا سوگند حتماً مال فراوانی صدقه خواهم داد. می‌فرماید: چه مقدار باید صدقه دهد؟

در زیر آن، پاسخ امام به خط خودش آمده بود: کسی که چنین سوگندی خورده است اگر از صاحبان درهم است، هشتاد و چهار درهم صدقه دهد و اگر از گوسفندداران است، هشتاد و چهار گوسفند صدقه دهد و اگر از شترداران است، هشتاد و چهار شتر صدقه دهد و دلیل آن سخن خداوند تعالی است: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی و روز نبرد حنین یاری کرد.» پس صحنه‌های پیامبر اکرم ﷺ پیش از نزول این آیه شمارش شد و هشتاد و چهار صحنه بود.»

(۱۲)

باب أنّ من نذر أن يتصدّق بدراهم فصيّرها ذهباً لزمه الإعادة وكذالوعيّن مكاناً فخالف

۱۶۱۹ ۳۶۳۷۲ (۱) **كافى** ۴۵۶/۷: (أبو علىّ الأشعرىّ ـ معلّق) عن محمّد بن عبد الجبّار عن علىّ بن مهزيار **تهذيب** ۳۰۵/۸: (محمّد بن يعقوب عن أبى علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار ـ معلّق) عن علىّ بن مهزيار قال: قلت لأبى الحسن ﷺ: رجل جعل على نفسه نذراً إن قضى الله عزّوجلّ حاجته أن يتصدّق بدراهم[۱] (نذراً ـ يب) فقضى الله حاجته فصيّر الدّراهم ذهباً ووجّهها إليك أيجوز ذلك أو[۲] يعيد فقال يعيد.

۱۶۲۰ ۳۶۳۷۳ (۲) **غيبة الطّوسى** ۱۶۵: أحمد بن علىّ الرّازى عن أبى الحسين محمّد بن جعفر الأسدى قال: حدّثنى الحسين بن محمّد بن عامر الأشعرىّ القمى قال: حدّثنى يعقوب بن يوسف الضّراب الغسّانى ـ فى منصرفه من إصفهان ـ قال: حججت فى سنة إحدى وثمانين ومائتين وكنت مع قوم مخالفين من أهل بلدنا فلمّا قدمنا مكّة تقدّم بعضهم فاكترى لنا داراً فى زقاق بين سوق اللّيل وهى دار خديجة ﷺ تسمّى «دار الرّضا» ﷺ وفيها عجوز سمراء فسألتها: لمّا وقفت على أنّها دار الرّضا ﷺ، ما تكونين من أصحاب هذه الدّار؟ ولم سمّيت دار الرّضا؟ فقالت أنا من مواليهم وهذه دار الرّضا علىّ بن موسى ﷺ أسكنيها الحسن بن علىّ ﷺ، فانّى كنت من خدمه (إلى أن قال) فوقع فى قلبى أن الرّجل الّذى كنت أراه يدخل ويخرج هو هو فأخذت عشرة دراهم صحاحاً فيها ستّة رضويّة من ضرب الرّضا ﷺ قد كنت خبأتها لألقيها فى مقام إبراهيم ﷺ، وكنت نذرت ونويت ذلك فدفعتها إليها، وقلت فى نفسى أدفعها إلى قوم من ولد فاطمة ﷺ أفضل ممّا ألقيها فى المقام وأعظم ثواباً فقلت لها: ادفعى هذه الدّراهم إلى من يستحقّها من ولد فاطمة ﷺ، وكان فى نيّتى أنّ الّذى رأيته هو الرّجل، وإنّما تدفعها إليه، فأخذت الدّراهم وصعدت وبقيت ساعة ثمّ نزلت فقالت: يقول لك: ليس لنا فيها حقّ اجعلها فى الموضع الّذى نويت ولكن هذه الرّضويّة خذ منّا بدلها

---

۱. أن يتصدّق فى مسجده بألف درهم ـ يب ـ خ كا.
۲. أم ـ يب.

باب ۱۲

حکم پرداخت طلا به جای نذر نقره و مخالفت از محل نذر

۱۶۱۹ (۱) علی بن مهزیار گوید: «به امام هادیؑ گفتم: شخصی بر عهدهٔ خود نذری قرار می‌دهد که اگر خداوند حاجتش را برآورده ساخت، تعدادی درهم صدقه دهد. آن‌گاه خداوند حاجتش را برآورده ساخت و او درهم‌ها را تبدیل به طلا کرد و به سوی شما فرستاد، آیا این کار جایز است یا آن را اعاده کند؟ امامؑ فرمود: اعاده می‌کند.»

۱۶۲۰ (۲) حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی گوید: «یعقوب بن یوسف ضرّاب غسّانی ـ در بازگشت از اصفهان ـ گفت: من در سال ۲۸۱ هـ . ق حج به‌جا آوردم و در آن سفر همراه گروهی از اهل سنت از شهرمان بودم وقتی به مکه رسیدیم، گروهی از آنان رفتند و خانه‌ای واقع در کوچه‌ای میان بازار اللیل برای ما اجاره کردند که همان خانه حضرت خدیجهؑ بود و خانه الرضا نامیده می‌شد. در آن خانه پیرزن سبزه‌ای بود. وقتی خبردار شدم که آن خانه الرضا نام دارد از آن پیرزن سؤال کردم: با صاحبان این خانه چه نسبتی داری؟ و چرا این خانه، خانه الرضا نامیده می‌شود؟

پیرزن گفت: من از آزادشدگان آنان هستم و این خانه علی بن موسی الرضاؑ است که امام حسن عسکریؑ مرا در آن ساکن کرده است و من از خدمتکاران وی بودم...

یعقوب ادامه داد تا گفت: پس به قلبم افتاد کسی را که مشاهده می‌کنم می‌رود و می‌آید همان امام زمان (عج) است. من ده درهم صحیح که شش تای آن رضوی ـ از سکه‌های امام رضاؑ ـ بود پنهان کرده بودم که برای عمل به نذرم آنها را در مقام ابراهیم بریزم وقتی چنین دیدم با خود گفتم: آنها را به فرزندان حضرت فاطمهؑ بپردازم بهتر از آن است که در مقام ابراهیم بریزم و پاداش بیشتری دارد. از این رو درهم‌ها را به آن زن دادم و به وی گفتم: این درهم‌ها را به نیازمندان فرزندان حضرت فاطمهؑ بپرداز! و در نیتم بود کسی را که دیده‌ام همان امام زمان (عج) است و آن زن درهم‌ها را به وی می‌پردازد. آن زن درهم‌ها را گرفت و بالا رفت، مدتی گذشت و سپس بازگشت و

وألقها في الموضع الّذي نويت ففعلت. (الخبر وهو طويل) مستدرك ۹۰/۱۶: ورأيته في بعض كتب قدماء أصحابنا قال: حدّثنا أبوالفضل محمّد بن عبدالله بن عبد المطّلب قال: حدّثني أبوالقاسم موسى بن محمّد الأشعريّ القمّيّ قال: حدّثني يعقوب بن يوسى أبو الحسن الضرّاب في سنة تسعين ومائتين وساق مثله.

(۱۳)

باب أنّ من عاهد الله أن يتصدّق بجميع ما يملك جاز له أن يقوّم داره وجميع ملكه ويبيع به ثمّ يتصدّق بالقيمة أوّلاً فأوّلاً فإن بقي شيء أوصى به

۱۶۲۱ ۲۶۲۷۴ (۱) كافي ۴۵۸/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن تهذيب ۳۰۷/۸: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن محمّد بن يحيى الخثعميّ قال: كنّا عند أبي عبدالله ﷺ جماعة إذ دخل عليه رجل من موالي أبي جعفر ﷺ، فسلّم عليه، ثمّ جلس وبكى، ثمّ قال له: جعلت فداك إنّي كنت أعطيت الله عهداً إن عافاني الله من شيء كنت أخافه على نفسي أن أتصدّق بجميع ما أملك، وإنّ الله عزّوجلّ عافاني منه، وقد حوّلت عيالي من منزلي إلى قبّة من[۱] خراب الأنصار، وقد حملت كلّ ما أملك، فأنا بائع داري وجميع ما أملك فأتصدّق به.

فقال أبو عبدالله ﷺ: انطلق وقوّم منزلك وجميع متاعك وما تملك بقيمة عادلة وأعرف ذلك، ثمّ إعمد إلى صحيفة بيضاء فاكتب فيها جملة ماقوّمت[۲] ثمّ انظر[۳] إلى أوثق النّاس في نفسك، فادفع إليه الصّحيفة وأوصه ومره إن حدث بك حدث الموت أن يبيع منزلك وجميع ما تملك، فيتصدّق به عنك، ثمّ ارجع إلى منزلك وقم في مالك على ما كنت فيه، فكل أنت وعيالك مثل ما كنت تأكل، ثمّ انظر بكلّ شيء[۴] تصدّق به فيما تستقبل[۵] من صدقة أو صلة قرابة أو في[۶] وجوه البرّ، فاكتب ذلك كلّه وأحصه، فإذا كان رأس السّنة فانطلق إلى الرّجل الّذي أوصيت إليه[۷] فمره أن يخرج (إليك ـ كا) الصّحيفة، ثمّ اكتب (فيها ـ كا) جملة

---

۱. في ـ يب. ۲. ما قوّمته ـ يب. ۳. ثمّ انطلق ـ يب.
۴. إلى كلّ شيء ـ يب. ۵. فيما يسهل عليك ـ يب. ۶. وفي ـ يب.
۷. وصّيت إليه ـ يب.

گفت: به تو می‌فرماید: ما حقی در آن نداریم در همان محلی که نیت کرده‌ای قرار بده ولی به جای این درهم رضوی درهم دیگری از ما بگیر و در همان محلی که قصد کرده‌ای قرار بده. من نیز چنین کردم...»

ابوالقاسم موسی بن محمد اشعری قمی نیز این حکایت را از یعقوب بن یوسف نقل کرده است.

باب ۱۳

تعهد با خدا دربارهٔ صدقه دادن همه اموال

۱۶۲۱ (۱) محمد بن یحیی خثعمی گوید: «گروهی نزد امام صادق ؑ بودیم که یکی از وابستگان منصور وارد شد و سلام کرد. آن‌گاه نشست و شروع به گریستن کرد. سپس به امام ؑ گفت: فدایت شوم! من با خدا عهد و پیمان کرده‌ام که اگر خداوند مرا از حادثه‌ای که از آن بر جانم بیمناک بودم، نجات بخشد، تمام اموالم را صدقه دهم و خداوند مرا از آن نجات داد. اکنون خانواده‌ام را از خانه‌ام به قبه‌ای از خرابه‌های انصار منتقل کرده و همه اموالم را نیز برده‌ام تا خانه و همه اموالم را بفروشم و صدقه دهم.

امام صادق ؑ فرمود: برو و منزل و همه اموال و وسایلت را عادلانه قیمت کن و از قیمت آنها آگاه شو. سپس صفحه سفیدی بردار و همه آنچه را که قیمت کرده‌ای در آن بنویس. آن‌گاه مطمئن‌ترین اشخاص نزد خود را در نظر بگیر و آن صفحه را به وی تحویل بده و به وی وصیت کن و دستور بده که اگر مرگت فرارسید خانه وهمه اموالت را بفروشد و از جانب تو صدقه دهد. سپس به منزلت بازگرد و همانند گذشته در اموالت تصرف کن و خود و خانواده‌ات مانند گذشته از آن بخورید. آن‌گاه در آینده هر چه را که صدقه دادی یا با آن صله رحم کردی یا در کارهای خیر مصرف کردی، همه آنها را در نظر بگیر و بنویس و حساب کن و سر سال نزد شخصی که به وی وصیت کردی برو و از او بخواه آن صفحه را بیاورد و سپس همه آنچه را در آن سال صدقه داده‌ای و به خویشاوندانت نیکی یا در راه خیر مصرف کرده‌ای در آن بنویس و در هر سال این کار را تکرار کن تا همه آنچه را نذر کرده‌ای برای خدا بپردازی و خانه و وسایلت انشاءالله برایت باقی بماند.

ما تصدّقت (به ـ يب) وأخرجت من صلة قرابة أو برّ في تلك السّنة. ثمّ افعل (مثل ـ يب) ذلك في كلّ سنة حتّى تفي لله[1] بجميع ما نذرت فيه، ويبقى لك منزلك ومالك إن شاء الله (قال ـ كا): فقال الرّجل: فرّجت عنّي يا ابن رسول الله ـ جعلني الله فداك ـ.

(١٤)

باب أنّ من نذر عتق مملوكه لزم وإن لم يكن المملوك عارفاً

١٦٢٢ ٣۶٣٧۵ (١) تهذيب ٢٢٨/٨: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن مهزيار عن أبي عليّ بن راشد قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: جعلت فداك، إنّ امرأة من أهلنا اعتلّ صبيّ لها فقالت: اللّهمّ إن كشفت عنه ففلانة حرّة والجارية ليست بعارفة فأيّما أفضل ـ جعلت فداك ـ؟ تعتقها أو تصرف ثمنها في وجوه البرّ؟ فقال: لا يجوز إلّا عتقها. تهذيب ٣١٤/٨: استبصار ٤٩/٤: الحسين بن سعيد عن أبي عليّ بن راشد قال قلت لأبي جعفر الثّاني عليه السلام انّ امرأة وذكر مثله إلّا أنّ فيه ففلانة جاريتي حرّة. وتقدّم في أحاديث باب (١٣) جواز عتق المستضعف من أبواب العتق ج ٢٤ ما يناسب فراجع.

(١٥)

باب أنّ من نذر عتق أمته إن وطأها فخرجت من ملكه انحلّت اليمين وإن عادت بملك مستأنف

١٦٢٣ ٣۶٣٧۶ (١) تهذيب ٢٢٦/٨: الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن فقيه ٦٨/٣: العلاء عن محمّد (بن مسلم ـ فقيه) عن أحدهما عليهما السلام قال: سألته عن الرّجل تكون له الأمة فيقول يوم يأتيها[2] فهي حرّة ثمّ يبيعها من رجل (آخر ـ فقيه) ثمّ يشتريها بعد ذلك قال لا بأس بأن يأتيها فقد خرجت عن ملكه. المقنع ١٥٧: إذا كانت للرّجل أمة فيقول يوماً إنْ آتيها[3] فهي حرّة (وذكر نحوه).

---

١. حتّى تفي الله ـ يب.   ٢. متى آتيها ـ فقيه.   ٣. إن أتاها ـ خ.

آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا ﷺ! خداوند مرا فدایت گرداند! اندوهم را برطرف کردی.»

باب ۱۴

حکم نذر عتق برده غیر شیعه

۱۶۲۲ (۱) ابو علی بن راشد گوید: «به امام جواد ؑ گفتم: فدایت شوم! زنی از خاندان ما فرزندش بیمار شد و گفت: خدایا اگر بیماریش را برطرف کنی فلان کنیزم آزاد است و آن کنیز شناختی به امامت ندارد. کدام یک از این دو کار برتر است؟ فدایت شوم! این‌که آن را آزاد کند یا بهایش را در کارهای نیک مصرف کند؟ امام ؑ فرمود: جایز نیست مگر آزاد کردن آن.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سیزده از ابواب عتق مناسب با این بحث هست.

باب ۱۵

حکم نذر عتق کنیز در صورت آمیزش با آن و خروج آن از ملکش

۱۶۲۳ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق ؑ یا امام باقر ؑ سؤال کردم: شخصی کنیزی دارد و قرار می‌گذارد روزی که با آن آمیزش کند، آزاد باشد، سپس آن را به دیگری می‌فروشد و پس از آن دوباره آن را از وی می‌خرد.

امام ؑ فرمود: آمیزش با آن برایش اشکال ندارد، به تحقیق، آن از ملکش خارج شد.»

در کتاب المقنع این مطلب بدون اسناد به امام ؑ آمده است.

(١٦)

باب أنّ من علّق عتق الأمة على وطيها وطلب ولدها لزم ذلك بالوطى وإن لم‌ينزل

١٦٢٤ ٢٦٢٧٧ (١) تهذيب ٤١٨/٧: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبى مريم الأنصارى قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل قال يوم آتى فلانة أطلب ولدها فهى حرّة بعد أن يأتيها، أله أن يأتيها ولا ينزل فيها، فقال إذا أتاها فقد طلب ولدها.

(١٧)

باب حكم من نذر عتق أوّل مملوك ملكه فملك مماليك دفعة

١٦٢٥ ٢٦٢٧٨ (١) تهذيب ٢٢٥/٨: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبى عبدالله عليه السلام فى رجل قال: أوّل مملوك أملكه فهو حرّ، فورث سبعة جميعاً قال: يقرع بينهم ويعتق الّذى قرع. استبصار ٥/٤: فأمّا ما رواه الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن عبدالله بن سليمان قال: سألته عن رجل قال (وذكر مثله). إلّا أنّه أسقط قوله (جميعاً). المقنع ١٥٧: فإن قال: أوّل مملوك (وذكر مثله) إلّا أنّ فيه سبعة مماليك.

١٦٢٦ ٢٦٢٧٩ (٢) تهذيب ٢٢٥/٨: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن عبدالله بن سليمان قال: سألته عن رجل قال: أوّل مملوك أملكه فهو حرّ فلم يلبث أن ملك ستّة، أيّهم يعتق؟ قال: يقرع بينهم ثمّ يعتق واحداً. وسألته عن رجل يزوّج وليدته من رجل وقال: أوّل ولد تلدينه فهو حرّ، فتوفّى الرّجل وتزوّجها آخر فولدت له أولاداً فقال: أمّا من الأوّل فهو حرّ، وأمّا من الآخر فإن شاء استرقّهم.

١٦٢٧ ٢٦٢٨٠ (٣) تهذيب ٢٢٦/٨: استبصار ٥/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن إسماعيل بن يسار الهاشميّ عن عليّ بن عبدالله بن غالب القيسى عن الحسن الصّيقل قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل قال: أوّل مملوك أملكه فهو حرّ فأصاب ستّة قال: إنّما كانت نيّته على واحد فليختر أيّهم شاء فليعتقه. فقيه ٩٢/٣: سأله الحسن الصيّقل عن رجل قال (وذكر مثله). ويأتى فى أحاديث باب (٣١) ماورد من الحكم بالقرعة فى القضايا المشكلة من أبواب القضاء ج ٣٠ مايدلّ على ذلك.

باب ۱۶

حکم نذر عتق کنیز در صورت آمیزش با وی برای طلب فرزند

۱۶۲۴ (۱) ابومریم انصاری گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال کردم: شخصی می‌گوید: روزی که برای طلب فرزند با فلان کنیز آمیزش کنم، پس از آمیزش، وی آزاد است. آیا می‌تواند بدون انزال با وی آمیزش کند؟

امام ﷺ فرمود: هرگاه با آن آمیزش کند، از او طلب فرزند کرده است.»

باب ۱۷

حکم نذر عتق نخستین برده‌ای که به ملکیت انسان درآمده و مالک شدن تعدادی برده با هم

۱۶۲۵ (۱) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که می‌گوید: نخستین برده‌ای را که مالک شدم، آزاد باشد، آن‌گاه به یک باره هفت برده به ارث می‌برد فرمود: میان‌شان قرعه می‌زند و کسی را که قرعه به نامش درآمد آزاد می‌کند.»

عبدالله بن سلیمان نیز این حدیث را روایت کرده است و این مطلب در کتاب المقنع بدون اسناد به امام و اندکی تفاوت آمده است.

۱۶۲۶ (۲) عبدالله بن سلیمان گوید: «از امام ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که می‌گوید: نخستین برده‌ای را که مالک شدم، آزاد است و طولی نمی‌کشد که مالک شش برده می‌شود. کدام یک از آنها آزاد می‌شوند؟

امام ﷺ فرمود: میان‌شان قرعه زده می‌شود و یکی از آنها آزاد می‌شوند.

و دربارهٔ شخصی سؤال کردم که کنیزش را به ازدواج دیگری درمی‌آورد و می‌گوید: نخستین فرزندی که برای من به دنیا آورد آزاد است. آن‌گاه شوهر کنیز می‌میرد و با دیگری ازدواج می‌کند و فرزندانی به دنیا می‌آورد.

امام ﷺ فرمود: فرزند شوهر اولش آزاد است ولی فرزندان شوهر دومش را اگر بخواهد به بردگی می‌گیرد.»

۱۶۲۷ (۳) حسن صیقل گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که می‌گوید: نخستین برده‌ای را که مالک شدم آزاد است. آن‌گاه صاحب شش برده می‌شود.

امام ﷺ فرمود: همانا نیت او یک برده است، پس باید هر کدام را که بخواهد اختیار و او را آزاد کند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب سی و یک از ابواب قضا مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۱۸)

باب ماورد فی أنّ من اشتری نفسه من الله بمال فهو للإمام ﷺ

۱۶۲۸ ۳۶۳۸۱ (۱) تهذیب ۳۱۵/۸: الصفّار عن إبراهیم بن هاشم عن یحیی بن المبارک عن عبدالله بن جبلة عن إسحاق بن عمّار عن أبی عبدالله ﷺ قال: قلت له: رجل مرض فاشتریٰ نفسه من الله بمائة ألف درهم إن هو عافاه الله من مرضه، فبرئ فقال: یا إسحاق لمن جعلته قال: قلت: ـ جعلت فداك ـ للإمام قال: نعم. هو لله وماکان لله فهو للإمام. وتقدّم فی أحادیث باب (۶) أنّ ماکان لله تبارك وتعالی من حقّ فهو لرسوله وما کان للرّسول فهو للإمام من أبواب من یستحقّ الخمس ج ۱۰ ما یناسب ذلك.

(۱۹)

باب أنّ من نذر ثمّ علم بوقوع الشرط قبل النّذر لمیلزمه شیء

۱۶۲۹ ۳۶۳۸۲ (۱) کافی ۴۵۵/۷: (محمّد بن یحیی ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن تهذیب ۳۰۳/۸: الحسین بن سعید عن القاسم بن محمّد فقیه ۲۳۸/۳: نوادر أحمد بن محمّد ۴۳: عن جمیل بن صالح قال: کانت عندی جاریة بالمدینة فارتفع طمثها، فجعلت لله علیّ نذراً إن هی حاضت، فعلمت بعدُ أنّها حاضت قبل أن أجعل النّذر (علیّ ـ فقیه ـ نوادر) فکتبت إلی أبی عبدالله ﷺ وأنا بالمدینة فأجابنی: إن کانت حاضت قبل النّذر فلا (نذر ـ فقیه ـ نوادر) علیك وإن کانت حاضت بعد النّذر فعلیك.

۱۶۳۰ ۳۶۳۸۳ (۲) تهذیب ۳۱۳/۸: الحسین بن سعید عن صفوان وفضالة جمیعاً عن العلاء عن النّوادر ۴۳: محمّد بن مسلم (عن أحدهما ﷺ ـ یب) قال: سألته عن رجل وقع علی جاریة له فارتفع حیضها وخاف أن تکون قد حملت فجعل لله (علیه ـ نوادر) عتق رقبة وصوماً وصدقة إن هی حاضت، وقد کانت الجاریة طمثت قبل أن یحلف بیوم أو یومین، وهو لا یعلم قال ﷺ: لیس علیه شیء. مستدرك ۸۶/۱۶: کتاب العلاء بن رزین عن محمّد بن مسلم قال: سألته ﷺ (وذکر نحوه).

باب ۱۸

حکم خریدن انسان خودش را از خدا

۱۶۲۸ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی بیمار شد و خودش را از خدا به صد هزار درهم خرید به شرط آن‌که بیماری‌اش بهبود یابد. آن‌گاه شفا یافت.

امام ﷺ فرمود: ای اسحاق! آن پول را به چه کسی دادی؟

اسحاق گفت: فدایت شوم! به امام.

امام ﷺ فرمود: آری، آن متعلق به خداست و آنچه مال خداست، برای امام است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از ابواب مستحقان خمس مناسب با این بحث هست.

باب ۱۹

حکم تحقق شرطِ نذر پیش از نذر

۱۶۲۹ (۱) جمیل بن صالح گوید: «من در مدینه کنیزی داشتم که از عادت ماهانه افتاد. من نیز برای وی نذری کردم به شرط آن‌که حیض شود. آن‌گاه فهمیدم که وی پیش از نذر من حیض شده بود. از این رو ـ وقتی در مدینه بودم ـ به امام صادق ﷺ ماجرا را نوشتم. امام ﷺ پاسخ داد: اگر پیش از نذر حیض شده است، چیزی بر عهده‌ات نیست و اگر پس از نذر حیض شد، بر عهدهٔ توست.»

۱۶۳۰ (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی با کنیزش آمیزش می‌کند و او پس از آن حیض نمی‌شود. آن مرد می‌ترسد که کنیز حامله شده باشد از این رو برای خدا آزادی برده‌ای و روزه و صدقه را بر خود لازم می‌کند به شرط آن‌که حیض شود. در حالی که کنیز یکی دو روز پیش از سوگند وی حیض شده بود و او نمی‌دانست. امام ﷺ فرمود: چیزی بر عهده‌اش نیست.»

(۲۰)

باب ماورد فی کراهة إیجاب الشیء علی النّفس بالنّذر وشبهه دائماً وکراهة تعاهد الله تعالی واستحباب إجتلاب الخیر واستدفاع الشرّ بالنّذر غیر الدّائم

۱۶۳۱ ۳۶۲۸۴ (۱) **تهذیب** ۳۰۳/۸: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۴۵۵/۷: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن صفوان عن **النوادر** ۴۴: **إسحاق** بن عمّار قال: قلت لأبی عبدالله ﷺ: انّی جعلت علی نفسی شکراً لله رکعتین أصلّیهما (لله ـ النّوادر) فی الحضر والسّفر أفأصلّیهما فی السّفر بالنّهار؟ فقال: نعم. ثمّ قال إنّی أکره الإیجاب أن یوجب الرّجل علی نفسه قلت: إنّی لم أجعلهما لله علیّ إنّما جعلت ذلک علی نفسی اُصلّیهما شکراً لله ولم أوجبهما (لله ـ یب النّوادر) علی نفسی (أ ـ خ) فأدعهما إذا شئت؟ قال: نعم.

۱۶۳۲ ۳۶۲۸۵ (۲) **مستدرک** ۸۷/۱۶: القطب الرّاوندی فی قصص الأنبیاء بإسناده إلی الصّدوق عن أبیه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد عمّن ذکره عن **درست** عمّن ذکره عنهم ﷺ قال: بینما موسی ﷺ جالس إذ أقبل إبلیس وعلیه برنس ذو ألوان ـ إلی أن قال ـ یا موسی لا تخل بامرأة لا تحلّ لك فإنّه لا یخلوا رجل بإمرأة لا تحلّ له إلّا کنت صاحبه دون أصحابی وإیّاك أن تعاهد الله عهداً، فإنّه ما عاهد الله أحد إلّا کنت صاحبه دون أصحابی حتّی أحول بینه وبین الوفاء به. **أمالی المفید** ۱۵۶: حدّثنا الشّیخ المفید أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن النّعمان قال: أخبرنی أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولویه ﷺ قال: حدّثنی محمّد بن یعقوب الکلینی عن علیّ بن إبراهیم عن محمّد بن عیسی الیقطینی عن یونس بن عبدالرّحمان عن **سعدان بن مسلم** عن أبی عبدالله جعفر بن محمّد ﷺ عن رسول الله ﷺ (فی حدیث نحوه).

۱۶۳۳ ۳۶۲۸۶ (۳) **أمالی الصّدوق** ۲۱۲: حدّثنا محمّد بن إبراهیم بن إسحاق، قال: حدّثنا أبو احمد عبدالعزیز بن یحیی الجلودی البصری قال: حدّثنا محمد بن زکریّا قال: حدّثنا شعیب بن واقد قال: حدّثنا القاسم بن بهرام عن لیث عن مجاهد عن ابن عبّاس وحدّثنا محمّد بن إبراهیم بن إسحاق قال: حدّثنا أبو أحمد عبدالعزیز بن یحیی الجلودی قال: حدّثنا الحسن بن مهران

باب ۲۰
کراهت نذر و سوگند همیشگی

۱۶۳۱ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من برای سپاسگزاری از خدا دو رکعت نماز بر عهدهٔ خود قرار دادم که در وطن و مسافرت به‌جا آورم. آیا آن را در مسافرت در روز به‌جا آورم؟

امام ﷺ فرمود: آری. سپس فرمود: من واجب کردن را ناخوشایند دارم، این‌که شخصی بر خود واجب کند.

گفتم: من آن دو رکعت نماز را برای خدا بر عهدهٔ خود قرار ندادم بلکه تنها بر عهدهٔ خود قرار دادم که برای سپاسگزاری به‌جا آورم و آن را (برای خدا) بر خودم واجب نکردم. آیا می‌توانم هر وقت خواستم آن را ترک کنم؟

امام ﷺ فرمود: آری.»

۱۶۳۲ (۲) درست از شخصی که نامش را برد از معصوم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «وقتی موسی نشسته بود ابلیس با کلاهی رنگارنگ نزد وی آمد...

ابلیس گفت: ای موسی! با زن نامحرمی خلوت نکن، زیرا هیچ مردی با زن نامحرمی خلوت نمی‌کند مگر آن‌که من خودم شخصاً ـ نه یارانم ـ برای فریب او اقدام می‌کنم و بپرهیز از این‌که با خدا عهد و پیمانی ببندی، زیرا احدی با خدا پیمان نمی‌بندد مگر آن‌که من شخصاً ـ نه یارانم ـ همراه وی خواهم بود تا میان او و وفای به آن پیمان فاصله شوم.»

این روایت از سعدان بن مسلم از امام صادق ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ نیز روایت شده است.

۱۶۳۳ (۳) مسلم بن خالد از امام صادق ﷺ از پدرش روایت می‌کند که دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه: «به نذر وفا می‌کنند.» فرمود: «حسن و حسین ﷺ وقتی دو کودک کوچک بودند، بیمار شدند. پیامبر اکرم ﷺ به همراه دو نفر از آنان عیادت کرد. یکی از آن دو نفر گفت: ای ابوالحسن! ای کاش برای دو فرزندت نذری می‌کردی تا خداوند آنها را شفا دهد. علی ﷺ فرمود: سه روز برای سپاسگزاری از خداوند ﷻ روزه خواهم گرفت. فاطمه ﷺ نیز همین مطلب را گفت و کودکان گفتند: ما نیز سه روز روزه خواهیم گرفت.

قال: حدّثنا مسلم بن خالد[1] عن الصّادق جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام في قوله عزّوجلّ ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾[2] قال: مرض الحسن والحسين عليهما السلام وهما صبيّان صغيران فعادهما رسول الله صلى الله عليه وآله ومعه رجلان فقال أحدهما: يا أبا الحسن لو نذرت في ابنيك نذراً انّ الله عافاهما فقال: أصوم ثلاثة أيّام شكراً لله عزّوجلّ، وكذلك قالت فاطمة عليها السلام وقال الصّبيّان، ونحن أيضاً نصوم ثلاثة أيّام وكذلك قالت جاريتهم فضّة فألبسهما الله عافية فأصبحوا صياماً وليس عندهم طعام. الحديث. **مجمع البيان ٤٠٤/٥**: عن ابن عبّاس ومجاهد وأبي صالح جملتها انّهم قالوا مرض الحسن والحسين عليهما السلام وذكر القصّة باختلاف في الألفاظ وتقدّم ذكر القصّة في باب (٩) حكم من نذر أن يصوم لله تعالى يوماً أو أيّاماً من أبواب بقيّة الصّوم الواجب عن تفسير فرات والكشّاف. **وتقدّم** في أحاديث باب (٥) حكم من دخل لأخيه في أمر كانت مضرّته لنفسه اعظم من منفعة أخيه من أبواب فعل المعروف ج ١٨ ما يدلّ على كراهة إيجاب الحقوق على النّفس فلاحظ.

(٢١)

باب أنّ من نذر فعل واجب أو ترك محرّم لزم ووجبت الكفّارة بالمخالفة

١٦٣٤ (١) **تهذيب ٣١٤/٨: استبصار ٥٤/٤**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن جميل بن
٣٦٢٨٧ درّاج عن **النّوادر ٤٥**: عبدالملك بن عمرو عن أبي عبدالله عليه السلام قال من جعل لله عليه أن لا يركب محرّماً (سمّاه ـ يب) فركبه قال ولا أعلم[3] إلّا قال فليعتق رقبة أو ليصم شهرين (متتابعين ـ نوادر) أو ليطعم ستّين مسكيناً. **وتقدّم** في أحاديث باب (٢٦) انّ اليمين تنعقد على فعل الواجب وترك الحرام من أبواب الأيمان ج ٢٤ ما يمكن أن يستدلّ به على ذلك، وفي رواية إسحاق (١) من باب (٩) انّ من نذر إن لم يحجّ قبل التّزويج أن يعتق غلامه لزم ما يناسب الباب. ويأتي في باب (٢٠) كفّارة النّذر من أبواب الكفّارات ج ٢٧ ما يدلّ على ذلك.

---

١. مسلمة بن خالد ـ خ. ٢. الإنسان، الآية: ٧. ٣. ولا أعلمه ـ صا ـ نوادر.

همچنین کنیز آنان فضه این مطلب را تکرار کرد. آن‌گاه خداوند لباس سلامتی بر اندام آنان پوشاند. پس همگی روزه گرفتند در حالی که غذایی نداشتند...»

این روایت از ابن عباس و مجاهد و ابوصالح با اختلاف در الفاظ روایت شده است.

در باب نهم از ابواب سایر روزه‌های واجب این ماجرا از تفسیر فرات و کشاف روایت شده است.

ارجاعات

گذشت:

و در روایات باب پنجم از ابواب کارهای معروف مطالبی وجود دارد که بر کراهت واجب کردن حقوق بر خود دلالت می‌کند.

باب ۲۱

حکم نذر انجام واجب و ترک حرام

(۱) عبدالملک بن عمرو گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: هرکس برای خدا تعهد کند که کار حرامی ۱۶۳۴
را انجام ندهد و آن‌گاه آن را انجام دهد. نمی‌دانم جز این‌که امام ﷺ فرمود: باید برده‌ای آزاد کند یا دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد یا شصت بینوا را طعام دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و ششم از ابواب سوگند مطالبی هست که می‌توان بر این بحث استدلال کرد و در روایت یکم از باب نهم مناسب با این بحث هست

می‌آید:

و در باب بیستم از ابواب کفارات مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۲۲)

باب حكم نذر المرأة بغير إذن زوجها والمملوك بغير إذن سيّده والولد بغير إذن والده

۱۶۳۵ ۳۶۳۸۸ (۱) قرب الإسناد ۱۰۹: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن أبيه انّ عليّاً عليه السلام كان يقول: ليس على المملوك نذر إلّا أن يأذن له سيّده.

۱۶۳۶ ۳۶۳۸۹ (۲) فقه الرّضا عليه السلام ۲۷۳: المقنع ۱۳۷: واعلم أنّه لا يمين في قطيعة رحم ولا نذر في معصية (الله ـ فقه الرّضا عليه السلام) ولا يمين لولد مع الوالدين[1] ولا للمرأة مع زوجها ولا للمملوك مع مولاه.

وتقدّم في رواية ابن سنان (۱) من باب (۳۷) صحّة العتق بالإشارة من أبواب العتق ج ۲۴ قوله عليه السلام ليس للمرأة مع زوجها أمر في عتق ولا نذر في مالها إلّا بإذن زوجها. وفي أحاديث باب (۱۴) انّ يمين الولد والمرأة لا تنعقد مع عدم الإذن من أبواب الأيمان ج ۲۴ ما يناسب ذلك.

مركز تحقيقات كامپيوتری علوم اسلامی

(۲۳)

باب وجوب الوفاء بعهد الله والكفّارة المخيّرة بمخالفته

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۴۰، ۲۷: ﴿ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ﴾. ﴿يَٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱذْكُرُواْ نِعْمَتِىَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُواْ بِعَهْدِىٓ أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّٰىَ فَٱرْهَبُونِ﴾.

المائدة (۵): ۱: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوْفُواْ بِٱلْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ ٱلْأَنْعَٰمِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّى ٱلصَّيْدِ وَأَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ ٱللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾.

الانعام (۶): ۱۵۲: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُواْ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ ٱللَّهِ أَوْفُواْ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

---

۱. مع والده ـ المقنع.

باب ۲۲

حکم نذر زن بدون اجازه شوهر و برده بدون اجازه صاحبش و فرزند بدون اجازه پدر

(۱) حسین بن علوان از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ پیوسته ۱۶۳۵
می‌فرمود: «هیچ نذری بر برده نیست مگر آن‌که مولایش به وی اجازه دهد.»

(۲) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «و بدان که هیچ سوگندی دربارهٔ بریدن پیوند ۱۶۳۶
خویشاوندی [صحیح] نیست و هیچ نذری در نافرمانی خدا [صحیح] نیست و هیچ سوگندی برای فرزند با وجود پدر و مادر و برای زن با وجود شوهر و برای برده با وجود مولایش [صحیح] نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی و هفتم از ابواب عتق فرموده امام ﷺ که: «زن با وجود شوهرش اختیاری در عتق و نذر مالش ندارد مگر با اجازه شوهرش.»

و در روایات باب چهاردهم از ابواب سوگند مناسب با این بحث هست.

باب ۲۳

وجوب وفا به پیمان با خدا و کفّاره مخالفت با آن

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای بنی اسرائیل، نعمت‌هایم را که به شما ارزانی کردم، به یاد آورید و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان با شما عمل کنم و تنها از من بترسید[1].

کسانی که پس از محکم کردن پیمان با خدا آن را می‌شکنند و پیوندهایی را می‌برند که خداوند دستور به برقراری آنها داده است و در زمین فساد می‌کنند. آنان خودشان زیانکارند[2].

ای مؤمنان! به تعهدهای‌تان عمل کنید! چهارپایان ـ گاو و گوسفند و شتر و بز ـ برای شما حلال گردید مگر آنچه برای شما بیان می‌شود در حالی که در حال احرام شکار را حلال نشمارید، قطعاً خداوند به آنچه اراده کند، حکم می‌کند[3].

و هرگاه سخن گفتید عدالت را رعایت کنید، هرچند [به زیان] بستگان‌تان باشد و به تعهد با خدا عمل کنید. آن چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند باشد که پند گیرید[4].

---

۱. بقره ۲ / ۴۰. ۲. بقره ۲ / ۲۷. ۳. مائده ۵ / ۱.
۴. انعام ۶ / ۱۵۲.

النّحل (۱۶): ۹۱: ﴿وَ أَوْفُواْ بِعَهْدِ اَللَّهِ إِذَا عَـٰهَدتُّمْ وَلَا تَنقُضُواْ اَلْأَيْمَـٰنَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اَللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اَللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ وما يدلّ على ذلك من الآيات كثيرة جدّاً وفي هذا كفاية.

۱۶۳۷ ۳۶۳۹۰ (۱) **تفسير العيّاشي ۲۸۹/۱**: عن النّضر بن سويد عن بعض أصحابنا عن عبدالله بن سنان قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن قول الله: ﴿يَـٰأَيُّهَا اَلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ﴾ قال: العهود ـ وفيه: عن ابن سنان مثله.

۱۶۳۸ ۳۶۳۹۱ (۲) **الجعفريات ۳۶**: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ لا ايمان لمن لا أمانة له ولا دين لمن لا عهد له ولا صلاة لمن لا يتمّ ركوعها وسجودها.

۱۶۳۹ ۳۶۳۹۲ (۳) **مستدرك ۹۶/۱۶**: السّيّد فضل الله الرّاونديّ في نوادره بإسناده عن موسى بن جعفر عن آبائه ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ لمّا خلق الله جنّة عدن ـ إلى أن قال ـ قال الله تعالى وعزّتي وجلالي وارتفاع مكاني لا يدخلك مدمن خمر ـ إلى أن قال ـ ولا ختّار وهو الّذي لا يوفي بالعهد.

۱۶۴۰ ۳۶۳۹۳ (۴) **الغرر ۱۸۴**: عن أمير المؤمنين ﷺ انّه قال: أفضل الأمانة الوفاء بالعهد.[1]

۱۶۴۱ ۳۶۳۹۴ (۵) **مستدرك ۹۷/۱۶**: **الآمدي في الغرر** عن أمير المؤمنين ﷺ انّه قال من دلائل الإيمان الوفاء بالعهد.

۱۶۴۲ ۳۶۳۹۵ (۶) **الغرر ۵۶۴**: قال أمير المؤمنين ﷺ: كن منجزاً للوعد وفيّاً بالنّذر.[2]

۱۶۴۳ ۳۶۳۹۶ (۷) **مستدرك ۹۷/۱۶**: **الإمام العسكريّ** ﷺ في تفسيره قال: قال الباقر ﷺ ويقال للموفي عهوده في الدّنيا في نذوره وأيمانه ومواعيده: يا أيّتها الملائكة وفي هذا العبد في الدّنيا بعهوده فأوفوا له هاهنا بما وعدناه وسامحوه ولا تناقشوه فحينئذ تصيّره الملائكة إلى الجنان.

۱۶۴۴ ۳۶۳۹۷ (۸) **تهذيب ۳۰۹/۸**: **استبصار ۵۵/۴**: محمّد بن أحمد (بن يحيى ـ صا) عن محمّد بن أحمد الكوكبي عن العمركي البوفكي عن عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال: سألته عن رجل عاهد الله في غير معصية ما عليه إن لم يف بعهده قال: يعتق رقبة أو يتصدّق[3] بصدقة أو يصوم شهرين متتابعين.

---

۱. بالعهود ـ ك. ۲. موفياً للنّذر ـ ك. ۳. يصّدّق ـ صا.

و هرگاه با خدا پیمان بستید، به آن عمل کنید و سوگندهای‌تان را پس از محکم کردن نشکنید که خداوند را ضامن خود قرار دادید، قطعاً خداوند کارهای‌تان را می‌داند[1].

آیاتی از قرآن که بر این بحث دلالت می‌کند بسیار زیاد است و همین مقدار کافی است.

۱۶۳۷ (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «ای مؤمنان، به تعهدهای‌تان عمل کنید.» امام ﷺ فرمود: مقصود عهد و پیمان‌هاست.»

۱۶۳۸ (۲) در کتاب الجعفریات از علی ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «کسی که امانتدار نیست ایمان ندارد و کسی که پایبند به عهد و پیمان نیست، دین ندارد و کسی که رکوع و سجود نمازش را کامل به‌جا نیاورد، نماز ندارد.»

۱۶۳۹ (۳) سید فضل الله راوندی در کتاب نوادرش از امام موسی بن جعفر ﷺ از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که خداوند بهشت جاودان را آفرید... خداوند تعالی [به بهشت] فرمود: «به عزت و جلال و مقام بلندم سوگند، دائم الخمر و... و ختّار ـ کسی که به پیمانش عمل نمی‌کند ـ را وارد تو نخواهم کرد.»

۱۶۴۰ (۴) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «برترین امانتداری عمل به عهد و پیمان است.»

۱۶۴۱ (۵) و فرمود: «از نشانه‌های ایمان عمل به عهد و پیمان است.»

۱۶۴۲ (۶) و فرمود: «عمل‌کننده به وعده و وفاکننده به نذر باش.»

۱۶۴۳ (۷) در کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ﷺ از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «[روز قیامت] دربارهٔ کسی که در دنیا به تعهداتش در مورد نذرها و سوگندها و وعده‌هایش عمل کرده است، گفته می‌شود: ای فرشتگان، این بنده در دنیا به پیمان‌هایش عمل کرد، پس در اینجا به وعده‌های ما برای وی عمل کنید و بر او سهل و آسان گیرید و در حسابرسی او سخت‌گیری نکنید.

در این هنگام فرشتگان وی را به سوی بهشت حرکت می‌دهند.»

۱۶۴۴ (۸) علی بن جعفر گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر ﷺ ـ سؤال کردم: شخصی در غیر معصیت با خداوند عهد و پیمان می‌بندد، اگر به عهدش وفا نکند چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام ﷺ فرمود: برده‌ای آزاد می‌کند یا صدقه‌ای می‌پردازد یا دو ماه پی‌درپی روزه می‌گیرد.»

---

۱. نحل ۱۶ / ۹۱.

١٦٤٥ (۹) تهذيب ۸/۳۱۵: استبصار ۴/۵۴: الحسين بن سعيد عن إسماعيل عن حفص بن عمر بيّاع السّابري[1] عن أبيه عن أبي بصير عن أحدهما عليهما السلام قال: من جعل عليه عهداً لله وميثاقه في أمر لله (فيه ـ ئل) طاعة فحنث فعليه عتق رقبة أو صيام شهرين متتابعين أو إطعام ستّين مسكيناً.
٣٦٣٩٨

١٦٤٦ (۱۰) نوادر أحمد بن محمّد ۱۷۳: عن أبي جعفر الثّاني عليه السلام في رجل عاهد الله عند الحجر أن لا يقرب محرّماً أبداً. فلمّا رجع عاد إلى المحرّم فقال أبو جعفر عليه السلام: يعتق أو يصوم أو يطعم ستّين مسكيناً[2] وما ترك من الأمر أعظم ويستغفر الله ويتوب (إليه ـ ئل). وتقدّم في أحاديث باب (۴۰) ماورد في انّ المؤمن اذا وعد صدق من أبواب جهاد النفس ج ۱۷ ما يناسب ذلك وفي رواية الثّمالي (۱۵) من باب (۶۹) أنّ الحياء جماع كلّ جميل من أبواب جهاد النّفس ج ۱۸ قوله عليه السلام أربع من كنّ فيه كمل إيمانه وأعين على إيمانه (إلى أن قال عليه السلام) وهي الوفاء بما يجعل لله على نفسه الخ. وفي رواية الحسين (۲۴) من باب (۷) وجوب أداء الأمانة من أبواب الوديعة ج ۲۳ قوله عليه السلام ثلاثة لا عذر لأحد فيها (إلى أن قال عليه السلام) والوفاء بالعهد للبرّ والفاجر.
٣٦٣٩٩

ويأتي في رواية فقيه (۲۱) من باب (۱۷) أنّ المهر يجب بالدّخول من أبواب المهور ج ۲۶ قوله تعالى عبدي زوّجتك أمتي على عهدي فلم توف بعهدي وظلمت أمتي. وفي رواية أبي حمزة (۴) من باب (۱۰) وجوب الكفّارة المرتّبة في مخالفة اليمين من أبواب الكفّارات ج ۲۷ قوله سألت أبا عبدالله عليه السلام عمّن قال والله ثمّ لم يف فقال أبو عبدالله عليه السلام: كفّارته إطعام عشرة مساكين.

قد تمّ بحمدالله الذي ليس لصفته حدّ محدود ولا نعت موجود ولا وقت معدود المجلّد الرّابع والعشرون أحمده أضعاف ما حمده جميع خلقه كما يحبّ ويرضى وكما ينبغي لكرم وجهه وعزّ جلاله ومداد كلماته وأستعينه فاقة إلى كفايته وأُصلّي وأُسلّم على من اختاره لإيجازِ عِدَته وتمام نبوّته أرسله بالدّين المشهور والعلم المأثور والكتاب المسطور

---

۱. عن حفص عن عمر بيّاع السابري ـ صا.

۲. أو يتصدّق على ستّين مسكيناً ـ ئل.

۱۶۴۵ (۹) ابوبصیر از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «هرکس در کاری که اطاعت خدا در آن است، با او عهد و پیمان کند و آن‌گاه پیمان خود را بشکند، آزاد کردن یک برده یا دو ماه پی‌درپی روزه یا طعام دادن به شصت بینوا بر عهدهٔ اوست.»

۱۶۴۶ (۱۰) در کتاب نوادر احمد بن محمد از امام جواد ﷺ روایت می‌شود که دربارهٔ کسی که نزد حجرالاسود با خدا پیمان بست که هرگز کار حرامی انجام ندهد ولی پس از بازگشت کار حرام انجام داد فرمود: «عتق کند یا روزه بگیرد یا شصت بینوا را طعام دهد. با این حال کاری را که ترک کرده است بزرگ‌تر از این است و از خداوند درخواست آمرزش و توبه می‌کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهلم از ابواب جهاد با نفس مناسب با آن هست.

در روایت پانزدهم از باب شصت و نهم از ابواب جهاد با نفس فرموده امام ﷺ که: «چهار چیز در هر که باشد ایمانش کامل است و به ایمانش کمک و نیرو می‌رسد... و آنها عمل کردن به آنچه برای خدا بر عهدهٔ خویش قرار می‌دهد و... است.»

در روایت بیست و چهارم از باب هفتم از ابواب ودیعه فرموده امام ﷺ که: «سه چیز را احدی در مورد آن عذر و بهانه‌ای ندارد... وفای به عهد برای نیکوکار و تبهکار.»

در روایت بیست و یکم از باب هفدهم از ابواب مهریه فرموده خداوند تعالی که: «ای بنده من، من کنیزم را براساس پیمان خود به ازدواج تو درآوردم ولی تو به پیمان من وفا نکردی و به کنیز من ستم کردی.»

و در روایت چهارم از باب دهم از ابواب کفارات این گفته که: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ کسی که به خدا سوگند می‌خورد و سپس به آن عمل نمی‌کند، سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: کفّاره وی طعام دادن به ده بینواست.»[1]

---

۱. باب ۱۰ از ابواب کفارات روایت ۴.

وعلى آله الّذين هم موضع سرّه ولَجَأ أمره ومَؤئِل حِكَمِه وكهوفُ كتبه وجبال دينه لا سيّما الخلف المهدي المستور المنتظَر المفروض طاعته على كلّ البشر المؤيَّد على كافّة الأعداء بالنّصر والظّفر الإمام الحجّة الثّاني عشر لا ينكره إلّا من ضلّ وخسر.

اللّهمّ أسألك توفيق الطّاعة وبُعد المعصية وصدق النّيّة وإخلاص التّوبة والمغفرة والرّحمة لجميع المؤمنين والمؤمنات من سلف منهم ومن غبر إلى يوم القيامة لا سيّما لمن له عليّ حقّ وكرامة.

العبد الحقير الفقير المحتاج إلى ربّه الغنيّ **أبو محمّد عبدالمهديّ إسمعيل** بن القاسم بن الكاظم المعزّيّ الملايريّ.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۳: وجوب وفا به پیمان با خدا و کفّاره مخالفت با آن ۹۰۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن اول

۱. *قرآن کریم*

۲. *الصحیفة السجادیة*. امام زین‌العابدین ﷺ (۳۸ ـ ۹۴ ق)

قرن دوم

۳. *کتاب الصّفین*. ابان بن تغلب (؟ ـ ۱۴۱ ق)

۴. *الفضایل*. ابان بن تغلب (؟ ـ ۱۴۱ ق)

۵. *توحید المفضّل*. مفضل بن عمر جعفی (؟ ـ ۱۶۰ ق)

۶. *الرسالة الذهبیة*. للرضا ﷺ معروف به *طب امام رضا* ﷺ (؟ ـ ؟)

۷. *صحیفة الامام رضا* ﷺ. منسوب به امام رضا ﷺ (؟ ـ ؟)

۸. *الفقه*، معروف به *فقه الرضا* ﷺ. منسوب به امام رضا ﷺ (؟ ـ ؟)

۹. *اصل*. زید زراد (؟ ـ ؟)

۱۰. *اصل*. علاء بن رزین (؟ ـ ؟)

۱۱. *اصل*. عاصم بن حمید حناط (؟ ـ ؟)

۱۲. *اصل*. درست بن ابی منصور (؟ ـ ؟)

۱۳. *اصل*. جعفر بن محمد بن شریح حضرمی (؟ ـ ؟)

قرن سوم

۱۴. *المناقب*. نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ ق)

۱۵ . *وقعة صفین*. نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ ق)

۱۶ . *المشیخة*. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ ق)

۱۷ . *النوادر*. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ ق)

۱۸ . *المحاسن*. برقی (؟ ـ ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۱۹ . *الغارات*. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (؟ ـ ۲۸۳ ق)

۲۰ . *بصائر الدرجات*. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق)

۲۱ . *المزار*. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق)

۲۲ . *النوادر*. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری)

۲۳ . *جامع الاحادیث النبویة*. ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن قمی (؟ ـ ؟)

۲۴ . *تفسیر العسکری*. منسوب به امام حسن عسکری ﷺ (؟ ـ ؟)

۲۵ . *طریق النجاة*. شیخ عزالدین حسن بن ناصر بن ابراهیم حداد عاملی (؟ ـ ؟)

۲۶ . *کتاب الزهد*. حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)

۲۷ . *المؤمن*. حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)

۲۸ . *کتاب الزیارات*. حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)

۲۹ . *المناقب*. حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)

قرن چهارم

۳۰ . *کتاب التاریخ*. ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ ق)

۳۱ . *الفتوح*. ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ ق)

۳۲ . *کتاب التفسیر*. محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ حدود ۳۲۰ ق)

۳۳ . *تفسیر القمی*. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

۳۴ . *الکافی*. شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

۳۵ . *کتاب التمحیص*. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸ ـ ۳۳۶ ق)

۳۶ . *رجال الکشی*. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (؟ ـ حدود ۳۴۰ ق)

۳۷. *اثبات الوصیة*. علی بن حسین مسعودی (؟ ـ ۳۴۶ ق)

۳۸. *الاستغاثة*. علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ ق)

۳۹. *الابتداء*. علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ ق)

۴۰. *الانبیاء*. علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ ق)

۴۱. *کتاب الاخلاق*. ابن قاسم کوفی (؟ - ۳۵۲ ق)

۴۲. *الایضاح*. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)

۴۳. *دعائم الاسلام*. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)

۴۴. *کامل الزیارات*. جعفر بن محمد بن قولویه (؟ ـ ۳۶۷ ق)

۴۵. *الغیبة*. محمد بن ابراهیم نعمانی (؟ ـ ۳۸۰ ق)

۴۶. *تفسیر النعمانی*. ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی (؟ ـ ۳۸۰ ق)

۴۷. *علل الشرایع*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۴۸. *عیون اخبار الرضا* ؑ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۴۹. *کمال الدین وتمام النعمة*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۰. *الهدایة*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۱. *الامالی*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۲. *معانی الاخبار*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۳. *التوحید*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۴. *الخصال*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۵. *ثواب الاعمال*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۶. *المقنع*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۷. *من لا یحضره الفقیه*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۸. *فضائل الاشهر الثلاثة*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۹. *مصادقة الاخوان*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۶۰. *فضائل الشیعه، صفات الشیعه*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۶۱. *المانعات (الاعمال المانعة من دخول الجنة)*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ـ؟)

۶۲. *العروس*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ـ؟)

۶۳. *تحف العقول*. ابن شعبه (؟ـ؟)

۶۴. *التمحیص*. ابن شعبه (؟ـ؟)

۶۵. *دلائل الامامة*. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (؟ـ؟)

۶۶. *الجعفریات*. محمد بن محمد اشعث (؟ـ؟)

۶۷. *طب الائمه (طب النبی)*. عبدالله و حسین پسران بسطام (؟ـ؟)

۶۸. *کتاب الدلائل*. عبدالله بن جعفر حمیری (؟ـ؟)

۶۹. *قرب الاسناد*. عبدالله بن جعفر حمیری (؟ـ؟)

۷۰. *تفسیر فرات*. فرات بن ابراهیم کوفی (؟ـ؟)

۷۱. *المسلسلات*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ـ؟)

۷۲. *الغایات*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ـ؟)

قرن پنجم

۷۳. *نهج البلاغه*. سید رضی (۳۵۹ـ۴۰۶ ق)

۷۴. *المجازات النبویة*. سید رضی (۳۵۹ـ۴۰۶ ق)

۷۵. *کفایة الاثر*. خزاز رازی (؟ـحدود ۴۱۰ ق)

۷۶. *الارشاد*. شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۷۷. *الامالی*. شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۷۸. *الاختصاص*. شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۷۹. *الفرائض الشرعیة*. شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۸۰. *المقنعة*. شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۸۱. *تنزیه الانبیاء*. سید مرتضی (۳۵۵ـ۴۳۶ ق)

۸۲. *درر الفوائد*. سید مرتضی (۳۵۵ـ۴۳۶ ق)

۸۳. *المختصر*. سید مرتضی (۳۵۵ـ ۴۳۶ ق)

۸۴. *رسالة المحکم والمتشابه*. سید مرتضی (۳۵۵ـ ۴۳۶ ق)

۸۵. *انساب*. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ـ ۴۵۰ ق)

۸۶. *رجال*. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ـ ۴۵۰ ق)

۸۷. *الاستبصار*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

۸۸. *التبیان*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

۸۹. *اختیار معرفة الرجال معروف به رجال الکشی*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

۹۰. *تهذیب الاحکام*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

۹۱. *الامالی*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

۹۲. *الخلاف*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

۹۳. *الغیبة*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

۹۴. *المبسوط*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

۹۵. *النهایة*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

۹۶. *مصباح المتهجد*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

۹۷. *کنز الفوائد*. ابوالفتح کراجکی (؟ـ ۴۹۹ ق)

قرن ششم

۹۸. *روضة الواعظین*. ابن فتال نیشابوری (؟ـ ۵۰۸ ق)

۹۹. *تفسیر الکشاف*. جارالله زمخشری (۴۶۷ـ ۵۳۸ ق)

۱۰۰. *مجمع البیان*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ـ ۵۴۸ ق)

۱۰۱. *اعلام الوری باعلام الهدی*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ـ ۵۴۸ ق)

۱۰۲. *نثر اللآلی*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ـ ۵۴۸ ق)

۱۰۳. *الوسیط*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ـ ۵۴۸ ق)

۱۰۴. *مکارم الاخلاق*. حسن بن فضل طبرسی (؟ـ ۵۴۸ ق)

۱۰۵. *غرر الحکم و درر الکلم*. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰ـ ۵۵۰ ق)

۱۰۶. *تفسیر روح الجنان*. ابوالفتوح رازی (حدود ۴۷۰ـ نزدیک به ۵۵۴ ق)

۱۰۷. *الدعوات*. سید فضل‌الله راوندی (؟ـ ۵۷۰ ق)

۱۰۸. *النوادر*. سید فضل‌الله راوندی (؟ـ ۵۷۰ ق)

۱۰۹. *قصص الانبیاء*. سید فضل‌الله راوندی (؟ـ ۵۷۰ ق)

۱۱۰. *لبّ اللّباب*. سید فضل‌الله راوندی (؟ـ ۵۷۰ ق)

۱۱۱. *فضل الحولقة*. ابن عساکر (۴۹۹ـ ۵۷۱ ق)

۱۱۲. *الخرائج و الجرائح*. قطب الدین راوندی (؟ـ ۵۷۳ ق)

۱۱۳. *اسباب النزول*. قطب الدین راوندی (؟ـ ۵۷۳ ق)

۱۱۴. *تهافت الفلاسفه*. قطب الدین راوندی (؟ـ ۵۷۳ ق)

۱۱۵. *المناقب*. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹ـ ۵۸۴ ق)

۱۱۶. *قضاء حقوق المؤمنین*. ابوعلی بن طاهر صوری (؟ـ ۵۸۵ ق)

۱۱۷. *مناقب آل ابیطالب*. ابن شهر آشوب (۴۸۹ـ ۵۸۸ ق)

۱۱۸. *السرائر*. محمد بن ادریس (۵۴۳ـ ۵۹۸ ق)

۱۱۹. *جامع الاخبار*. تاج الدین شعیری (؟ـ؟)

۱۲۰. *الاحتجاج*. احمد بن علی طبرسی (؟ـ؟)

قرن هفتم

۱۲۱. *اربعون حدیثاً*. محمد بن عبدالله بن زهره حسینی (اوایل قرن هفتم)

۱۲۲. *مشکاة الانوار فی غرر الاخبار*. ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم)

۱۲۳. *تنبیه الخواطر*. ورام بن ابی فراس (؟ـ ۶۰۵ ق)

۱۲۴. *اسدالغابه*. ابن اثیر (۵۵۵ـ ۶۳۰ ق)

۱۲۵. *الکامل*. ابن اثیر (۵۵۵ـ ۶۳۰ ق)

۱۲۶. *اللباب*. ابن اثیر (۵۵۵ـ ۶۳۰ ق)

۱۲۷ . *المختصر*. ابن حاجب (۵۷۰ ـ ۶۴۶ ق)

۱۲۸ . *مصباح الزائر*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۲۹ . *الطرف من الانباء*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۰ . *کشف المحجة*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۱ . *اللهوف (الملهوف)*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۲ . *فلاح السائل*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۳ . *مهج الدعوات*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۴ . *فرج المهموم*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۵ . *امان من اخطار الاسفار والازمان*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۶ . *شرائع الاسلام*. محقق حلی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ ق)

۱۳۷ . *المعتبر*. محقق حلی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ ق)

۱۳۸ . *شرح نهج البلاغة*. کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (؟ ـ ۶۷۹ ق)

۱۳۹ . *فرحة الغری بصرحة الغری*. عبدالکریم بن طاووس (۶۴۸ ـ ۶۹۲ ق)

۱۴۰ . *کشف الغمه*. علی بن عیسی اربلی (؟ ـ ۶۹۳ ق)

۱۴۱ . *بشارة المصطفی*. عماد الدین طبری (؟ ـ زنده در ۶۹۸ ق)

قرن هشتم

۱۴۲ . *المدارک*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۳ . *منتهی المطلب*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۴ . *مختلف الشیعه*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۵ . *تذکرة الفقهاء*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۶ . *الدرة الباهرة*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

۱۴۷ . *المزار*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

۱۴۸ . *الذکری (ذکری الشیعه فی احکام الشریعه)*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

۱۴۹. *اربعون الشهید*. شهید اول (۷۳۴ـ۷۸۶ ق)

۱۵۰. *المجموع الرائق*. سید هبة الله موسوی (؟ـ؟)

قرن نهم

۱۵۱. *التحصین*. ابن فهد حلّی (۷۵۷ـ۸۴۱ ق)

۱۵۲. *عدة الداعی ونجاح الساعی*. ابن فهد حلّی (۷۵۷ـ۸۴۱ ق)

۱۵۳. *اسرار الصلوة*. ابن فهد حلّی (۷۵۷ـ۸۴۱ ق)

۱۵۴. *ارشاد القلوب*. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ـ۸۴۱ ق)

۱۵۵. *اعلام الدین*. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ـ۸۴۱ ق)

۱۵۶. *مختصر البصائر*. حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲ـ؟)

قرن دهم

۱۵۷. *غوالی اللئالی / عوالی اللئالی*. ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰ـزنده در ۹۰۲ ق)

۱۵۸. *جنة الامان الواقیة*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ـ۹۰۵ ق)

۱۵۹. *مختصر*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ـ۹۰۵ ق)

۱۶۰. *المصباح*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ـ۹۰۵ ق)

۱۶۱. *جامع المقاصد*. محقق کرکی (؟ـ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

۱۶۲. *شرح اللمعة*. شهید ثانی (۹۱۱ـ۹۶۶ ق)

۱۶۳. *اسرار الصلوة*. شهید ثانی (۹۱۱ـ۹۶۶ ق)

۱۶۴. *شرح النفلیة*. شهید ثانی (۹۱۱ـ۹۶۶ ق)

۱۶۵. *روض الجنان*. شهید ثانی (۹۱۱ـ۹۶۶ ق)

۱۶۶. *منیة المرید*. شهید ثانی (۹۱۱ـ۹۶۶ ق)

۱۶۷. *مسکّن الفؤاد*. شهید ثانی (۹۱۱ـ۹۶۶ ق)

۱۶۸. *حدیقة الشیعة*. احمد بن محمد مقدس اردبیلی (؟ـ۹۹۳ ق)

قرن یازدهم

۱۶۹. *مجمع البحرین*. طریحی (۹۷۹ـ۱۰۸۵ ق)

۱۷۰. *الوافی*. محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ـ ۱۰۹۱ ق)

۱۷۱. *مجمع البحرین فی فضائل السبطین*. سید ولی الله رضوی (؟ـ؟)

قرن دوازدهم

۱۷۲. *امل الامل*. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ ۱۱۰٤ ق)

۱۷۳. *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ۱۱۰٤ ق)

۱۷٤. *مدینة معاجز*. سید هاشم بحرانی (؟ـ ۱۱۰۷ ق)

۱۷۵. *تفسیر البرهان*. سید هاشم بحرانی (؟ـ ۱۱۰۷ ق)

۱۷٦. *بحارالانوار*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ ق)

۱۷۷. *حق الیقین*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ ق)

۱۷۸. *مرآت العقول*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۱۷۹. *مستدرک الوسائل*. محدث نوری (۱۲۵٤ـ ۱۳۲۰ ق)

۱۸۰. *جامع احادیث الشیعه*. حاج سیدحسین بروجردی (۱۲۹۲ـ ۱۳۸۰ ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست موضوعات

سخن ناشر ۵

مقدمه ۷

تعهدی عبادی و غیر عبادی ۷

ادله اثبات دعوی و جرم ۸

ورزش و فقه ۸

آشنایی با منابع جلد ۲٤ ..... ۸

آشنایی با مؤلفان منابع جامع احادیث شیعه جلد ۲٤ ..... ۱۲

۱ ـ برقی (؟ ـ ۲۷٤ یا ۲۸۰ق) ۱۲

۲ ـ ابراهیم بن محمد ثقفی (؟ ـ ۲۸۳ ق) ۱۳

۳ ـ عبدالله اشعری قمی (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری) ۱۳

٤ ـ محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ حدود ۳۲۰ق) ۱٤

۵ ـ علی بن ابراهیم قمی (؟ ـ ۳۲۹ ق) ۱۵

٦ ـ شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ق) ۱٦

۷ ـ کشیّ (؟ ـ حدود ۳٤۰ق) ۱۷

۸ ـ علی بن حسین مسعودی (؟ ـ ۳٤٦ق) ۱۸

۹ ـ نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳٦۳ق) ۱۹

۱۰ ـ شیخ صدوق (۳۰٦ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ق) ۱۹

۱۱ ـ محمد بن محمد اشعث (؟ ـ ؟) ۲۰

۱۲ ـ عبدالله بن جعفر حمیری (؟ ـ ؟) ۲۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۳ـ ابن شعبه (؟ ـ ؟) ۲۲
۱۴ـ فرات بن ابراهیم کوفی (؟ ـ ؟) ۲۲
۱۵ـ سید رضی (۳۵۹ـ۴۰۶ق) ۲۳
۱۶ـ شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ق) ۲۴
۱۷ـ سید مرتضی (۳۵۵ـ۴۳۶ق) ۲۵
۱۸ـ شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق) ۲۶
۱۹ـ فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ـ۵۴۸ق) ۲۷
۲۰ـ حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ۵۴۸ق) ۲۸
۲۱ـ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰ـ ۵۵۰ق) ۲۸
۲۲ـ سید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق) ۲۹
۲۳ـ ابن شهر آشوب (۴۸۹ـ۵۸۸ق) ۲۹
۲۴ـ محمد بن ادریس (۵۴۳ـ۵۹۸ق) ۳۰
۲۵ـ تاج‌الدین شعیری (؟ ـ ؟) ۳۱
۲۶ـ احمد بن علی طبرسی (؟ ـ ؟) ۳۱
۲۷ـ ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم) ۳۲
۲۸ـ ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ق) ۳۳
۲۹ـ علی بن عیسی اربلی (؟ ـ۶۹۳ق) ۳۳
۳۰ـ عمادالدین طبری (؟ ـ زنده در ۶۹۸ق) ۳۴
۳۱ـ ابن فهد حلی (۷۵۷ـ۸۴۱ق) ۳۴
۳۲ـ ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰ـ زنده در ۹۰۲ق) ۳۵
۳۳ـ حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ۱۱۰۴ق) ۳۷
۳۴ـ مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ۱۱۱۱ق) ۳۸
۳۵ـ محدث نوری (۱۲۵۴ـ ۱۳۲۰ق) ۳۹
۳۶ـ حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲ـ ۱۳۸۰ق) ۴۱
تشکر و اعتذار ۴۴
منابع و مآخذ تحقیق ۴۵

أبواب العارية ٤٨

(١) باب استحباب إعارة المؤمن متاع البيت والحليّ وغيرهما مع أمن الإتلاف وعدم ثبوت الضّمان في غير الذّهب والفضّة إذا لم يفرّط المستعير الّا مع شرط الضّمان وجواز الاستعارة من الكافر ٤٨

(٢) باب أنّ من استعار من غير المالك بغير اذنه فهو ضامن ٦٠

(٣) باب أنّ من استعار شيئاً فرهنه بغير اذن المالك كان للمالك انتزاعه ٦٠

(٤) باب انّ العارية لِمَن أعارها ولا يملك المستعير منها شيئاً ٦٢

(٥) باب أنّ من اذن لجاره أن يحمل على حائطه هل له أن ينزع ذلك الحمل أم لا؟ ٦٢

كتاب الإجارة وأبوابها ٦٤

(١) باب جملة ممّا تجوز الإجارة فيه ومالا تجوز ٦٤

(٢) باب كراهة إجارة الإنسان نفسه ٦٦

(٣) باب كراهة إستعمال الأجير قبل تعيين أجرته وعدم جواز منعه من صلوة الجمعة ٧٢

(٤) باب استحباب دفع أجرة الأجير قبل أن يجفّ عرقه وجواز شروط ما يحلّ اشتراطه في الإجارة وجواز أخذ الأجرة قبل العمل ٧٤

(٥) باب انّه يجوز لمن يدخل المال في بيت المال أو غيره أن يأخذ الأجرة بحساب المال ٧٦

(٦) باب تحريم منع الأجير أجرته ٧٦

(٧) باب انّ المستأجر ضامن لأجر الأجير حتّى يقضي إلّا أن يكون الأجير دعاه إلى وضعه على يد أحد فوضعه فلا ضمان ٨٤

(٨) باب انّه لا بأس بأن يقول المستأجر للموجر أكتري منك هٰذه الدّابّة إلى مكان كذا وكذا ٨٦

(٩) باب أنّ الإجارة عقد لازم لا ينفسخ إلّا بالتقايل أو التعذّر ٨٦

(١٠) باب انّه يجوز للأجير أن يشترى لآخر مضاربة مع اذن المستأجر ٨٨

(١١) باب حكم من استأجر أجيراً وعيّن الأجرة والنّفقة فأنفق على الأجير شخص آخر فكافاه الأجير وأنّ من استأجر رجلاً بنفقة ولم يفسّر شيئاً هل عليه نفقة غَسل ثياب الأجير وحمّامه أم لا ٨٨

(١٢) باب حكم من اكترىٰ دابّة إلى مسافة فقطع بعضها وأعيت ومن استأجر أجيراً ليحمل له متاعاً إلى موضع معيّن في وقت معيّن بأجرة معلومة ولم يوصله ٩٠

فصل پانزدهم: ابواب عاریه ۴۹
باب ۱: استحباب عاریه و امانی بودن آن و حکم عاریه گرفتن از کافر ۴۹
باب ۲: حکم عاریه گرفتن بدون اجازه مالک ۶۱
باب ۳: حکم رهن گذاشتن عاریه بدون اجازه مالکش ۶۱
باب ٤: مالکیت عاریه ۶۳
باب ۵: حکم پس گرفتن عاریه توسط مالک ۶۳

فصل شانزدهم: ابواب اجاره ۶۵
باب ۱: موضوع عقد اجاره ۶۵
باب ۲: کراهت اجیر شدن انسان ۶۷
باب ۳: کراهت به کار گرفتن اجیر بدون تعیین اجرت و جلوگیری از حضور وی در نماز جمعه .. ۷۳
باب ٤: استحباب پرداخت مزد کارگر پیش از خشک شدن عرقش و شرط کردن در اجاره و گرفتن اجرت پیش از انجام کار ۷۵
باب ۵: جواز مزد گرفتن برای جمع‌آوری بیت‌المال ۷۷
باب ٦: حرمت نپرداختن مزد کارگر ۷۷
باب ۷: ضمانت مستأجر اجرت اجیر را ۸۵
باب ۸: تعهد مستأجر به موجود در اجاره حیوان ۸۷
باب ۹: لزوم عقد اجاره ۸۷
باب ۱۰: جواز تجارت کردن اجیر برای غیر مستأجر با اجازه او ۸۹
باب ۱۱: حکم پرداخت هزینه اجیر توسط شخص دیگر و هزینه لباس و حمام اجیر ۸۹
باب ۱۲: حکم در راه ماندن مرکب کرایه‌ای و عدم انجام کار در مدت اجاره توسط اجیر ۹۱

(١٣) باب أنّ من استأجر مملوكاً من مولاه وشرط المملوك لنفسه شيئاً على المستأجر لا يلزمه ولا يحلّ للمملوك وحكمه إذا ضيّع شيئاً واستهلك مالاً ٩٤
(١٤) باب حكم من آجر نفسه ليبذرق القوافل ٩٤
(١٥) باب انّ من آجر ولده في مدّة معيّنة بأُجرة معلومة وجب عليه الوفاء مالم يعرض لابنه مرض أو ضعف ٩٦
(١٦) باب انّ من تقبّل العمل بأُجرة معلومة هل له أن يسلّمه إلى غيره بربح فيه أم لا وانّ الله تعالى يحبّ عبداً إذا عمل عملاً فأحكمه ٩٦
(١٧) باب حكم ايجار المستأجر الرحى والمسكن والأجير والأرض والسفينة بأكثر ممّا استأجرها ١٠٠
(١٨) باب حكم من استأجر أجيراً يحفر بئراً عشر قامات فحفر قامة وعجز ١١٠
(١٩) باب جواز جعل أكثر الأُجرة في مقابلة أقلّ المدّة وبالعكس ١١٠
(٢٠) باب أنّ من استأجر دابّة فشرط أن لا يركبها غيره ثمّ خالف كان ضامناً وإلّا فلا ١١٢
(٢١) باب أنّ من استأجر دابّة إلى مسافة فتجاوزها أو ركبها إلى غيرها ضمن ولم يرجع بنفقتها إن أنفق عليها فإن اختلفا فالقول قول المالك ١١٢
(٢٢) باب أنّ من استأجر أرضاً ليزرعها فعليه أجرتها زرعها أم لم يزرعها وحكم الزرع والغرس والبناء في الأرض المستأجرة بغير إذن المالك ١١٨
(٢٣) باب أنّه يجوز للمستأجر أن يؤجر العين للمؤجر وغيره إذا لم يشترط عليه استيفاء المنفعة بنفسه ١٢٠
(٢٤) باب أنّ بيع العين لا يبطل الإجارة ويجب أن يبيّن للمشتري ١٢٠
(٢٥) باب أنّ الإجارة هل تبطل بموت الموجر أو المستأجر أم لا ١٢٢
(٢٦) باب جواز إجارة الأرض للزراعة بالذّهب أو الفضّة والنّصف أو الثّلث وحكم إجارتها بالحنطة والشّعير .. ١٢٤
(٢٧) باب جواز اشتراط نقص الطّعام على الملّاح وحكم زيادته ١٢٦
(٢٨) باب أنّ صاحب الحمّام لا يضمن الثّياب إلّا أن تودع عنده فيفرّط ١٢٦
(٢٩) باب ثبوت الضّمان على الملّاح والجمّال والمكاري والحمّال ونحوهم إذا فرّطوا أو كانوا متّهمين ولم يحلفوا أو شرط عليهم الضّمان ١٢٨
(٣٠) باب ما ورد في ضمان كلّ من يعطى الأجر ليصلح فيفسد كالقصّار والصّبّاغ والصّائغ والغسّال والصّانع والبيطار ونحوهم وحكم ما إذا سرق المتاع عندهم أو تلف وكراهة قول الصّنّاع للمراجعين اليوم والغد ١٣٦

باب ۱۳: شرط برده اجیر و ضمانت اتلاف برده ۹۵
باب ۱٤: حکم اجاره کردن محافظ برای کاروان ۹۵
باب ۱۵: حکم اجاره دادن فرزند برای مدت معین در برابر اجرت معین ۹۷
باب ۱٦: حکم پذیرفتن کار و واگذار کردن آن به دیگران و محکم‌کاری در کارها ۹۷
باب ۱۷: حکم اجاره دادن آسیاب، خانه، زمین، کشتی اجاره‌ای و کارگر به بیشتر از مبلغ اجاره شده ۱۰۱
باب ۱۸: حکم ناتوان شدن اجیر از حفر چاه به مقدار قرارداد ۱۱۱
باب ۱۹: اختلاف اجرت بر اساس اختلاف زمان ۱۱۱
باب ۲۰: حکم اجاره حیوان به شرط سوار نشدن دیگری ۱۱۳
باب ۲۱: حکم استفاده از مرکب در غیر مسیر اجاره و اختلاف مالک و مستأجر ۱۱۳
باب ۲۲: لزوم پرداخت اجاره زمین کشاورزی در صورت کشت و عدم کشت و حکم کشاورزی و درختکاری و ساختمان‌سازی در زمین اجاره‌ای بدون اجازه مالک ۱۱۹
باب ۲۳: جواز اجاره دادن مال اجاره‌ای به موجر ۱۲۱
باب ۲٤: حکم فروش مال اجاره داده شده توسط مالک ۱۲۱
باب ۲۵: اجاره و مرگ مستأجر یا موجر ۱۲۳
باب ۲٦: حکم اجاره زمین برای زراعت به طلا و نقره و به بخشی از محصول و به گندم و جو ۱۲۵
باب ۲۷: جواز ضمانت بار کشتی از سوی ناخدا ۱۲۷
باب ۲۸: ضمانت حمامی ۱۲۷
باب ۲۹: ثبوت ضمانت ملوان و شتردار و کرایه‌دهنده و باربر و... در فرض تفریط آنها ۱۲۹
باب ۳۰: ضمانت کسانی که برای اصلاح چیزی مزد می‌گیرند ولی آن را فاسد می‌کنند و حکم امروز و فردا کردن آنان ۱۳۷

(۳۱) باب أنّ العين أمانة لا يضمنها المستأجر إلّا مع التّعدّى أو التّفريط وحكم إجارة الدّار وشرط ثمر الشّجرة للمستأجر وجواز استيجار المرأة للارضاع ۱۴۶
(۳۲) باب ماورد في أنّ من استأجر من امرأة بيتاً له باب إلىٰ بيت تسكنه المرأة وقالت أنا أغلق الباب بيني وبينك فأبت أن يغلقه فليتحوّل منه ۱۴۸
(۳۳) باب ماورد في جواز اكتراء الدّار بالعُروض وفي سكنى دار بسكنى دار أُخرىٰ ۱۵۰
(۳۴) باب ماورد في جواز اكتراء الدّار مشاهرة ۱۵۰
(۳۵) باب انّ من اكترى داراً فرثّت أو انهدمت لم يجبر صاحبها على إصلاحها وللمكترى الخيار ۱۵۰
(۳۶) باب انّه ليس لمن اكترى داراً أو حانوتاً أن يدخل فيها مايضرّبها أو بالجيران وليس لصاحبها أن يمنعه من عمل يعمله مالم يكن يضرّ إلّا إذا سمّىٰ ما يعمل فيها ۱۵۲
(۳۷) باب ماورد في تقديم قول المؤجر أو المستأجر ۱۵۲
(۳۸) باب ماورد في أنّ الخيار يجب في الكراء كما يجب في البيوع ۱۵۴
(۳۹) باب أنّ من اكترى داراً فيها متاع لصاحبها علىٰ أنْ ينقله فتثاقل ليس له من الكراء إلّا بقدر ما سكن السّاكن ۱۵۴
(۴۰) باب حكم من اكترىٰ دابّة أو سفينة فحمل عليها ماحرّم الله تعالى ۱۵۶
(۴۱) باب حكم من اكترى دابّة يوماً فحبسها بعد ذٰلك أيّاماً ۱۵۶
(۴۲) باب حكم من يدفع الحنطة إلى الطّحّان ويشترط عليه أن يعطيه الدّقيق زيادة معلومة على كيل الحنطة ۱۵۶
(۴۳) باب أنّ من اغتصب عبداً فآجره فقدر عليه مولاه أخذه وأخذ الأجرة ممّن كانت في يده ۱۵۸

كتاب الجعالة وأبوابها ۱۶۰

(۱) باب جواز الجعالة على تعليم العمل وعلى الشّركة وللدّلّال والسّمسار والغزو وغيرها ۱۶۰
(۲) باب أنّه لا بأس بجعل الآبق والضّالّة ۱۶۲
(۳) باب ماورد في أنّ جعيلة الأعرابي من السّحت ۱۶۴

كتاب الوكالة وأبوابها ۱۶۶

(۱) باب جواز الوكالة في النّكاح والطّلاق والمعاملات وأنّها ثابتة حتّى يعلم الموكّل الوكيل بالخروج منها وأمره ماضٍ حتّى يبلغه العزل منها ۱۶۶
(۲) باب حكم من وكّل رجلاً ليزوّجه امرأة ثمّ أنكر ذٰلك ۱۷۰

باب ۳۱: امانی بودن عقد اجاره و شرط ضمن آن ۱۴۷
باب ۳۲: حکم اجاره اتاقی از منزل یک زن تنها که در اتاقی دیگر زندگی می‌کند ۱۴۹
باب ۳۳: حکم کرایه خانه با کالا و سکونت در خانه‌ای در مقابل سکونت خانه دیگر ۱۵۱
باب ۳۴: جواز کرایه خانه به صورت ماهانه ۱۵۱
باب ۳۵: حکم فروریختن بخشی از خانه کرایه‌ای یا ویران شدن آن ۱۵۱
باب ۳۶: کیفیت استفاده از مغازه و خانه کرایه‌ای ۱۵۳
باب ۳۷: حکم اختلاف میان مستأجر و موجر ۱۵۳
باب ۳۸: وجوب خیار در کرایه ۱۵۵
باب ۳۹: حکم اشغال بخشی از خانه کرایه‌ای توسط صاحبخانه ۱۵۵
باب ۴۰: حکم حمل چیزهای حرام با کشتی یا حیوان کرایه‌ای ۱۵۷
باب ۴۱: حکم کرایه حیوان برای یک روز و نگه داشتن آن به مدت چند روز ۱۵۷
باب ۴۲: حکم تحویل گندم به آسیابان به شرط پرداخت آرد به پیمانه بیشتر ۱۵۷
باب ۴۳: حکم اجاره دادن برده غصبی ۱۵۹

فصل هفدهم: ابواب جعاله ۱۶۱
باب ۱: جواز جعاله بر آموزش، شراکت، دلالی، سمساری، جنگیدن و... .... ۱۶۱
باب ۲: حکم اجرت گرفتن برای یافتن گمشده و برده فراری ۱۶۳
باب ۳: حکم جعاله عرب بیابانگرد ۱۶۵

فصل هجدهم: ابواب وکالت ۱۶۷
باب ۱: جواز وکالت در ازدواج، طلاق، معاملات و بقای وکالت تا آگاهی وکیل از برکنار شدن ۱۶۷
باب ۲: حکم انکار وکالت در ازدواج از سوی مرد ۱۷۱

(۳) باب أنّ المرأة إذا ظهر بها عيب يأخذ الزّوج المهر من وليّها الّذي دلّسها ۱۷۲
(٤) باب أنّ المرأة إذا وكّلت رجلاً أن يزوّجها من رجل فزوّجها من نفسه فلم ترض فالتّزويج باطل ۱۷۲
(٥) باب أنّ المرأة إن وكّلت أباها ليأخذ مهرها من زوجها ثمّ مات فليس لها أن تطالب زوجها .. ۱۷۲
(٦) باب تحريم الخيانة على الوكيل وأنّ شرّ خيانته ووزرها عليه ۱۷٤
(۷) باب أنّ الوكيل إذا باع بوكس من الثّمن أو تغالى فيه جاز البيع والشّراء مالم يعلم تعمّده وأنّ من وكّل رجلين أن يبيعا له لم يجز لأحدهما أن يبيع إلّا أن يجعل البيع لكلّ واحد منهما منفرداً ۱۷٤
(۸) باب أنّ من قال لأحد خذ من وكيلي كذا وكذا فللوكيل أن يؤدّيه إذا علم صدقه ۱۷٦

كتاب الغصب وما يناسبه وأبوابه ۱۷۸

(۱) باب تحريم الغصب ووجوب ردّ المغصوب إلى مالكه ۱۷۸
(۲) باب حكم من زرع أو غرس في أرض بغير اذن المالك أو باذنه ۱۸٤
(۳) باب أنّ من غصب أرضاً فبنى فيها رفع بناءها وسُلِّمَتِ الأرض الى المالك ۱۸۸
(٤) باب أنّ من غصب جارية وأولدها وجب عليه ردّها والولد للمولى الّا أن يرضى بقيمته ۱۹۰
(٥) باب أنّ للمالك أن يأخذ ماله ممّن وجده عنده ۱۹۰
(٦) باب أنّ من غصب دابّة ضمن قيمتها إن تلفت وأرشها إن عيبت وإن تناسلت فلصاحبها ما تناسلت وإن أنفق عليها لم يرجع بشيء وإن اختلفا في القيمة فالقول قول المالك ۱۹۲
(۷) باب تحريم التّصرّف في المال المغصوب على الغاصب وغيره إلّا المالك وتحريم حلب ماشية أمرء إلّا بإذنه وتحريم الشّراء من الغاصب ۱۹۲
(۸) باب حكم ما عمل الغاصب في المغصوب أو زاد فيه أو نقص ۱۹٤
(۹) باب ما ورد في أنّ من زرع حنطة فلم يزك زرعه فبظلم عمله ۱۹٤
(۱۰) باب ماورد فيمن قتل دابّة عبثاً أو قطع شجراً أو أفسد زرعاً أو هدم بيتاً أو عوّر بئراً أو نهراً ۱۹٦

كتاب الشّفعة وأبوابها ۱۹۸

(۱) باب ما ورد فيمن له الشّفعة وما فيه ۱۹۸
(۲) باب عدم ثبوت الشّفعة في الدّار إذا اشتريت برقيق ومتاع وجوهر وحكم ما إذا جعلت مهر امرأة ۲۱۲
(۳) باب أنّ من طلب الشّفعة فذهب على أن يحضر الثّمن انتظر به ثلثة أيّام وإن طلب الأجل إلى أن يحمل الثّمن من بلد آخر انتظر به قدر الذّهاب والمجيء وزيادة ثلثة أيّام فإن أخّر فلا شفعة له ۲۱٤

باب ۳: پس گرفتن مهریه از ولی زن معیوب که با فریبکاری او را شوهر دهد ۱۷۳
باب ۴: حکم به ازدواج درآوردن وکیل زن، او را برای خودش ۱۷۳
باب ۵: حکم گرفتن مهریه زن توسط پدرش ۱۷۳
باب ۶: تحریم خیانت وکیل ۱۷۵
باب ۷: حکم ارزان و گران فروختن وکیل و وکالت دو نفر در یک مورد ۱۷۵
باب ۸: حکم پرداخت وکیل مال موکل را به فرستاده او ۱۷۷

فصل نوزدهم: ابواب غصب ۱۷۹
باب ۱: حرمت غصب و وجوب تحویل مال به صاحبش ۱۷۹
باب ۲: حکم زراعت و درخت کاری در زمین دیگری ۱۸۵
باب ۳: حکم ساختمان‌سازی در زمین غصبی ۱۸۹
باب ۴: حکم فرزنددار شدن از کنیز غصبی ۱۹۱
باب ۵: حکم گرفتن مال توسط مالک آن ۱۹۱
باب ۶: حکم غصب حیوان ۱۹۳
باب ۷: تحریم تصرف در مال غصبی و خریدن آن ۱۹۳
باب ۸: حکم افزودن بر مال غصبی یا کاستن از آن ۱۹۵
باب ۹: تأثیر ظلم و ستم بر رویش گیاهان ۱۹۵
باب ۱۰: حکم کشتن دام و قطع درخت و نابود کردن کشت و ویران کردن خانه و پر کردن چاه یا نهر . ۱۹۷

فصل بیستم: ابواب شُفعه ۱۱۹
باب ۱: مستحق شُفعه و مورد آن ۱۱۹
باب ۲: عدم ثبوت شُفعه در خانه آنگاه که با برده و کالا و جواهر خریده شود و حکم مهریه قرار دادن خانه . ۲۱۳
باب ۳: فرصت شریک برای فراهم کردن پول ۲۱۵

(۴) باب حكم ما لو تلف بعض المبيع قبل الأخذ بالشّفعة ۲۱۴
(۵) باب ما ورد فيمن سلّم الشّفعة قبل البيع ثمّ قام بها بعده ۲۱۶
(۶) باب ما ورد فی أنّ البيع إذا وقع على المشاع والمقسوم فللشّفيع أن يأخذهما معاً أو يتركها معاً وانّه لا ضرر في الشّفعة ولا ضرار ۲۱۶
(۷) باب ما ورد في أنّ المشترى إذا قال للشّفيع اشتريت بكذا وكذا فسلّم الشّفيع له الشّفعة ثمّ علم أنّه اشتراه بأقلّ فله الرّجوع بالشّفعة ۲۱۶
(۸) باب أنّ ما وضع البايع عن المشتري وضع عن الشّفيع إذا كان مثله يوضع بين المتبايعين ۲۱۸
(۹) باب أنّ الشّفيع إذا أوجب أخذ الشّقص على نفسه هل له الرّجوع أم لا ۲۱۸
(۱۰) باب أنّ الشّقص إذا بيع مراراً فی مدّة الشّفعة فللشفيع أن يقوم على من شاء من المشترين ۲۱۸
(۱۱) باب ما ورد فی أنّه إذا اختلف المشترى والشّفيع في ثمن الدّار فالقول قول المشترى ۲۱۸
(۱۲) باب ما ورد فی أنّ البيع إذا انعقد وجبت الشّفعة وأنّها لمن يأتيها وإذا عمل الشّفيع ما يدلّ على قبول البيع قطع شفعته ۲۲۰
(۱۳) باب ما ورد فی أنّ من بنى في الأرض المحبوسة فمات فباع بعض ورثته حصّته فلشريكه الشّفعة ۲۲۰
(۱۴) باب أنّ الشّفعة هل تورث أم لا ۲۲۲
(۱۵) باب ما ورد في انّ جار الدّار أحقّ بدار الجار وأرضه ۲۲۲

كتاب الوقوف والصّدقات وأبوابها ۲۲۴
(۱) باب استحباب الوقوف والصّدقات وبيان صدقات النّبيّ ﷺ وفاطمة والأئمة عليهم السلام والصّحابة ۲۲۴
(۲) باب أنّه لا يجوز للواقف أو المتصدّق أن يتصرّف فيما أوقفه أو فيما تصدّق به وحكم من أوقف أو تصدّق وقال إن احتجت إليه فأنا أحقّ به ۲۵۴
(۳) باب حكم الرّجوع فی الصّدقة والوقف قبل القبض وبعده وكفاية قبض الولیّ عن الصّغار وكراهة تملّك الصّدقة بالبيع والهبة ونحوها لا بالميراث ۲۵۸
(۴) باب اشتراط تعيين الموقوف عليه والدّوام فی الوقف ۲۶۸
(۵) باب جواز وقف المشاع والصّدقة به قبل القسمة وقبل القبض ۲۷۰
(۶) باب وجوب العمل بشرط الواقف وعدم جواز تغييره وحكم الوقف على المسجد ۲۷۴
(۷) باب ما ورد فی أنّ من أوقف أرضاً على قبيلة وهم كثيرون متفرّقون في البلاد فهی لمن حضر بلد الوقف ۲۷۶

باب ٤: حکم تلف شدن بخشی از مال پیش از اخذ به شُفعه ۲۱۵
باب ٥: حکم ساقط کردن حق شُفعه پیش از معامله ۲۱۷
باب ٦: حق شُفعه در معامله مشاع همراه مال تقسیم‌شده و زیان و زیان‌رسانی در شُفعه ۲۱۷
باب ۷: حکم دریافت بیشتر از قیمت واقعی توسط مشتری ۲۱۷
باب ۸: حکم تخفیف فروشنده به مشتری ۲۱۹
باب ۹: حکم رجوع شریک از اخذ به شُفعه ۲۱۹
باب ۱۰: حکم معاملات پی‌درپی در مدت شُفعه ۲۱۹
باب ۱۱: اختلاف مشتری و شریک در بهای خانه ۲۱۹
باب ۱۲: ثبوت شُفعه به مجرد وقوع معامله و سقوط آن به وسیله آنچه بر پذیرش معامله دلالت کند ۲۲۱
باب ۱۳: حق شُفعه نسبت به ساختمان زمین موقوفه ۲۲۱
باب ۱٤: حکم به ارث رسیدن حق شُفعه ۲۲۳
باب ۱٥: حقّ همسایه خانه و زمین ۲۲۳

فصل بیست و یکم: ابواب وقف و صدقات ۲۲٥

باب ۱: استحباب وقف و صدقات و بیان صدقات پیامبر ﷺ و فاطمه ؑ و امامان ؑ و اصحاب ۲۲٥
باب ۲: عدم جواز تصرف واقف در وقف و قرار دادن واقف خودش را سزاوارتر از دیگران در صورت نیاز به مال موقوفه ۲٥٥
باب ۳: حکم رجوع در وقف و صدقه و تملک آنها ۲٥۹
باب ٤: اشتراط تعیین موقوف علیهم و استمرار در وقف ۲٦۹
باب ٥: جواز وقف مِلک مشاع و صدقه پیش از تقسیم و تحویل ۲۷۱
باب ٦: وجوب عمل به وقف و حرمت تغییر آن و حکم وقف بر مسجد ۲۷٥
باب ۷: حکم وقف زمین بر گروهی که در سرزمین‌های مختلف پراکنده‌اند ۲۷۷

(۸) باب حكم بيع الوقف ۲۷۶
(۹) باب أنّ من تصدّق بجارية على غيره هل يحلّ له فرجها قبل القبض أم لا؟ ۲۸۴
(۱۰) باب حكم من تصدّق على ولده بشيء ثمّ أراد أن يدخل معهم غيرهم ۲۸۴
(۱۱) باب حكم صدقة من بلغ عشر سنين أو ثمان سنين أو سبعاً ۲۸۸
(۱۲) باب حكم صدقة المرأة وهبتها من مالها بغير إذن زوجها ۲۹۰
(۱۳) باب جواز إعطاء فقراء بنى هاشم من الصّدقات المندوبة ومن الوقف على الفقراء ۲۹۲

كتاب السّكنىٰ والحبس وأبوابها ۲۹۴
(۱) باب استحباب التّطوّع بالسّكنىٰ والحبس للمؤمن ۲۹۴
(۲) باب أنّ السّكنىٰ تابعة لشروط المالك وانّ النّاس فيها عند شروطهم ومن أسكن رجلاً ولم يوقّت يخرجه إذا شاء ۲۹۶
(۳) باب حكم من جعل له السّكنىٰ مدّة حياته ومات المالك وأنّ من أعمر شيئاً مادام حيّاً فلورثته إذا توفّى ۳۰۰
(٤) باب بطلان السّكنىٰ والحبيس بموت المالك مع عدم تعيين مدّة وأنّه يرجع ميراثاً ۳۰۲
(٥) باب أنّ من حبس مملوكة لأحد تخدمه مدّة حياته فأبقت قبل أن يموت المالك عتقت إذا مات المالك وليس للورثة أن يستخدموها قدر ما أبقت ۳۰٤

كتاب الهِبات وأبوابها ۳۰٦
(۱) باب ما ورد فى حلّيّة الهبة فى غير المحرّمات واستحبابها للمؤمنين خصوصاً الأقرباء ۳۰٦
(۲) باب أنّ من كانت له علىٰ رجل دراهم فوهبها له هل له أن يرجع فيها أم لا؟ ۳۰۸
(۳) باب أنّ من كان له على رجل مال فوهبه لولده ثمّ وهبه لمن هو عليه صحّت الهبة ۳۱۰
(٤) باب جواز تفضيل بعض الأولاد والنّساء على بعض في العطيّة خصوصاً مع المزيّة وكراهة ذلك مع عدمها ۳۱۰
(٥) باب جواز هبة المشاع ۳۱۲
(٦) باب أنّه لا ينبغى لمن أعطىٰ لله أن يرجع فيه ولا يرجع الرّجل فيما يهب لامرأته والمرأة فيما تهب لزوجها وحكم هبة المرأة من مالها بغير اذن زوجها ۳۱۲
(۷) باب حكم الرّجوع فى الهبة والنّحل قبل القبض وبعده وحكم اعتبار نيّة القربة فيهما ۳۱٦
(۸) باب أنّ الهبة إذاكانت موجودة للواهب أن يرجع فيها وإلّا فلا ۳۲٤
(۹) باب عدم جواز الرّجوع فى الهبة بعد التّعويض وحكم الرّجوع لمن يهب على أن يثاب فلا يثاب ۳۲٦

باب ۸: حکم فروش وقف ۲۷۷
باب ۹: حکم آمیزش با کنیزی که صدقه داده پیش از تحویل دادن آن ۲۸۵
باب ۱۰: حکم شریک کردن دیگران در صدقه به فرزند ۲۸۵
باب ۱۱: حکم صدقه دادن نابالغ ۲۸۹
باب ۱۲: حکم صدقه دادن و بخشش زن بدون اجازه شوهر ۲۹۱
باب ۱۳: جواز صدقه دادن به سادات ۲۹۳

فصل بیست و دوم: ابواب سُکنیٰ و حبس ۲۹۵
باب ۱: استحباب سکونت دادن به مؤمن ۲۹۵
باب ۲: وابسته بودن سکنی به شرایط آن ۲۹۷
باب ۳: حکم کسی که حق سکنی برای او در دوران حیاتش قرار داده شود و مالک هم فوت کند . ۳۰۱
باب ۴: بطلان سکنی و حبسِ بدونِ مدت با مرگ مالک ۳۰۳
باب ۵: حکم فرار بردهای که برای خدمت به کسی وقف شده است ۳۰۵

فصل بیست و سوم: ابواب هبه ۳۰۷
باب ۱: جواز هبه در غیر حرام، استحباب آن برای مؤمنان و به ویژه بستگان ۳۰۷
باب ۲: حق رجوع در هبهٔ دین ۳۰۹
باب ۳: حکم بخشیدن طلب به فرزند و سپس به بدهکار ۳۱۱
باب ۴: جواز فرق گذاشتن میان همسران و فرزندان ۳۱۱
باب ۵: جواز هبهٔ مال مشاع ۳۱۳
باب ۶: حکم رجوع در هبه و هبهٔ زن بدون اجازه شوهرش ۳۱۳
باب ۷: حکم رجوع در هبه و نحله ۳۱۷
باب ۸: حکم رجوع در هبه در صورت وجود مال موهوبه ۳۲۵
باب ۹: عدم جواز رجوع در هبه معوّض ۳۲۷

(۱۰) باب ماورد في أنّ المرأة إذا وهبت لابنتها وليدة ثمّ ماتت الإبنة ولم تدع وارثاً تردّ الوليدة بالميراث إليها ۳۲۶

(۱۱) باب ماورد في أنّ الله تعالىٰ لا يرجع من هبته ۳۲۸

كتاب السّبق والرّماية وما يناسبهما ۳۳۰

(۱) باب استحباب إجراء الخيل وتأديبها والإستباق ۳۳۰

(۲) باب استحباب الرّمي والمراماة والسّباحة ۳۳۴

(۳) باب ما يجوز فيه السّبق والرّهان ۳۳۸

(٤) باب جواز شرط مال السّابقة للسّابق والمصلّي والثّالث وأنّه بحسب الشّرط ۳٤۲

(۵) باب ما ورد في مصارعة الحسنين عليهما السلام والنّبيّ صلى الله عليه وآله مع الأعرابيّ ۳٤٤

(٦) باب الملاعبة بالمداحي وإرسال الطّير ۳٤٦

كتاب الوصايا وأبوابها ۳٤۸

(۱) باب ماورد في أنّ الوصيّة حقّ على كلّ مسلم، وأنّ من مات بغير وصيّة مات ميتة جاهليّة واستحبابها بالمأثور وبيان كيفيّتها ومقدار ما يستحبّ أن يوصى به من المال ۳٤۸

(۲) باب ماورد في أنّ الوصيّة تمام مانقص من الزّكاة وأنّ من أوصى بالثّلث احتسب له من زكاته ۳۷۲

(۳) باب أنّ من أوصى بثلث ماله ثمّ قتل فأخذت الدّية دخل ثلثها أيضاً في الوصيّة ۳۷٤

(٤) باب أنّ من أوصى بأن يجرى على رجل ما بقي من ثلثه هل للوصيّ أن يوقف ثلث الميّت أم لا؟ .. ۳۷٦

(۵) باب أنّ من أوصى بأكثر من الثّلث بطلت الوصيّة في الزّائد إلّا أن يجيز الوارث ۳۷٦

(٦) باب أنّ الورثة إذا أجازوا الوصيّة في حياة الموصي لم يكن لهم الرّجوع في الإجازة ۳۹۰

(۷) باب أنّه يجوز لمن لا وارث له أن يوصي بجميع ماله وحكم ما لو ولد له بعد موته ۳۹۲

(۸) باب ماورد فيمن أوصىٰ أنّ مماليكي أحرار وله مماليك لخاصّة نفسه ومماليك في شركة رجل آخر ۳۹٤

(۹) باب أنّ من أعتق مملوكاً لا يملك غيره في مرض الموت وعليه دين بقدر نصف التّركة صحّ العتق في سدس المملوك واستسعي وإن كان الدّين أكثر من ذلك بطل العتق ۳۹٦

(۱۰) باب أنّ من حضره الموت فأعتق غلامه وأوصىٰ بوصيّة كانت أكثر من الثّلث قدّم العتق ... ٤۰۰

(۱۱) باب حكم التّصرّفات المنجّزة في مرض الموت ٤۰۲

باب ۱۰: حکم ارث بردن واهب، هبه‌اش را پس از مرگ موهوب له ۳۲۷
باب ۱۱: عدم بازگشت خداوند از بخشش خود ۳۲۹

فصل بیست و چهارم: ۳۳۱
ابواب سبق و رمایه (مسابقه و تیراندازی) ۳۳۱
باب ۱: استحباب مسابقه اسب‌سواری و تربیت آن ۳۳۱
باب ۲: استحباب تیراندازی، مسابقه تیراندازی و شنا ۳۳۵
باب ۳: جواز مسابقه و شرط‌بندی ۳۳۹
باب ۴: جواز پرداخت جایزه به نفرات برتر مسابقه ۳۴۳
باب ۵: کشتی گرفتن امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ و پیامبر ﷺ با عرب بیابانگرد ۳۴۵
باب ۶: بازی مداحی و پرنده‌بازی ۳۴۷

فصل بیست و پنجم: ابواب وصیت ۳۴۹
باب ۱: احکام وصیت، کمیت و کیفیت انجام آن ۳۴۹
باب ۲: وصیت، کامل‌کننده کاستی‌های زکات ۳۷۳
باب ۳: حکم به حساب آمدن یک‌سوم دیه مقتول از وصیت به ثلث ۳۷۵
باب ۴: حکم وصیت به تامین هزینه دیگری از ثلث ۳۷۷
باب ۵: حکم وصیت به بیش از ثلث ۳۷۷
باب ۶: حکم اجازه وارثان درباره وصیت زمان حیات موصی ۳۹۱
باب ۷: جواز وصیتِ انسانِ بدون وارث ۳۹۳
باب ۱۱: حکم تصرفات منجز در بیماری منجر به فوت ۴۰۳

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۲) باب أنّ للموصى أن ينقض وصيّته فيزيد فيها أو ينقص أو يعطى من حرمه ويحرم من أعطاه ما لم يمت فيعمل بالأخيرة ۴۰۶
(۱۳) باب جواز الوصيّة للوارث ۴۱۲
(۱۴) باب ثبوت الوصيّة بشهادة مسلمين عدلين وبشهادة ذمّيّين مرضيّين مع عدمهما ۴۱۶
(۱۵) باب حكم ما لو ارتاب وليّ الميّت بالشّاهدين الذّمّيّين ۴۲۴
(۱۶) باب حكم ثبوت الوصيّة بشهادة مسلم صادق ۴۲۸
(۱۷) باب حكم شهادة المرأة في الوصيّة ۴۳۰
(۱۸) باب حكم المملوكين إذا ادّعيا أنّ مالكهما أعتقهما وأشهدهما أنّ حمل جاريته منه وأنكر الورثة واسترقّوهم ثمّ اعتقا بعد فشهدا على ما قال مولاهما الأوّل ۴۳۲
(۱۹) باب جواز الوصيّة بالكتابة والإشارة مع تعذّر النّطق ۴۳۴
(۲۰) باب أنّ من أوصىٰ إلىٰ صغير وكبير فعلىٰ الكبير أن يمضي الوصيّة ولا ينتظر بلوغ الصّغير وليس للصّغير إذا أدرك أن لا يرضى إلّا بما كان من تبديل أو تغيير ۴۴۰
(۲۱) باب أنّ من أوصى إلىٰ اثنين فليس لهما أن ينفرد كلّ واحد منهما بنصف التّركة وعليهما انفاذ الوصيّة معاً وليس للمديون أن يؤدّى ما عليه إلىٰ بعض الأوصياء ۴۴۲
(۲۲) باب أنّ الولد ليس له أن يمتنع من قبول وصيّة والده ۴۴۶
(۲۳) باب حكم الوصيّة إلىٰ المرأة وشارب الخمر ۴۴۶
(۲۴) باب حكم الغائب والحاضر إذا أوصى إليه ۴۵۰
(۲۵) باب أنّ من أوصى ثمّ قتل نفسه صحّت وصيّته، وإن جرح نفسه ثمّ أوصى فمات منه لم تجز وصيّته ۴۵۲
(۲۶) باب أنّه يجب الابتداء من التركة بعد الكفن بالدّين ثمّ الوصيّة ثمّ الميراث وأنّ من مات وعليه دين يحيط بجميع ماله فلا ينفق على عياله من المال ۴۵۴
(۲۷) باب أنّ من أوصى بزكاة واجبة وجب إخراجها من أصل المال ۴۶۰
(۲۸) باب وجوب إخراج حجّة الإسلام من أصل المال والمندوبة من الثّلث إن أوصى بها وحكم الوصيّة بالحجّ ۴۶۲
(۲۹) باب أنّ من أوصى بعتق رقبة يجزى عنه عتق جارية ۴۶۲
(۳۰) باب أنّ من أوصى بعتق رقبة مؤمنة فلم يوجد بما سمّى فيعتق من النّاس ۴۶۴
(۳۱) باب أنّ من أوصى بعتق ثلث مماليكه ومات ولم يعيّن استخرج بالقرعة ۴۶۴

باب ۱۲: حکم تغییر وصیت ۴۰۷
باب ۱۳: جواز وصیت برای وارث ۴۱۳
باب ۱۴: ادلّه اثبات وصیت ۴۱۷
باب ۱۵: حکم شک ولیّ میّت نسبت به دو شاهد ذمّی ۴۲۵
باب ۱۶: اثبات وصیت با شهادت یک نفر مسلمان راستگو ۴۲۹
باب ۱۷: حکم شهادت زن در وصیت ۴۳۱
باب ۱۸: حکم ادعای دو برده در مورد آزادی خود و باردار بودن کنیز از صاحبش ۴۳۳
باب ۱۹: جواز وصیت با اشاره و نوشتن ۴۳۵
باب ۲۰: حکم وصی قرار دادن بالغ و نابالغ ۴۴۱
باب ۲۱: دو وصی و انجام وصیت ۴۴۳
باب ۲۲: وجوب پذیرش وصیت پدر از سوی فرزند ۴۴۷
باب ۲۳: حکم وصی قرار دادن زن و شرابخوار ۴۴۷
باب ۲۴: حکم وصی قرار دادن حاضر و غایب ۴۵۱
باب ۲۵: حکم وصیت خودکشی کننده ۴۵۳
باب ۲۶: حکم مقدم بودن بدهی بر وصیت و وصیت بر میراث ۴۵۵
باب ۲۷: اخراج وصیت به زکات از اصل مال ۴۶۱
باب ۲۸: وجوب اخراج حجة الاسلام از اصل مال و حج مستحب از ثلث در صورت وصیت و
حکم وصیت به حج ۴۶۳

(۳۲) باب حكم من أعتق أمة وأوصى أن ينفق عليها من الوسط ۴۶۵
(۳۳) باب أنّ من أوصى أن يعتق عنه نسمة بخمسمائة فاشتريت بأقلّ أعطيت الباقي ثمّ أعتقت ۴۶۶
(۳۴) باب أنّ المريض إذا أوصى ثمّ برأ استحبّ له امضاء وصيّته ۴۶۶
(۳۵) باب حكم من أوصى بجزء من ماله ۴۶۶
(۳۶) باب حكم من أوصى بسهم من ماله ومن أوصى بعتق كلّ مملوك قديم في ملكه ۴۷۶
(۳۷) باب حكم من أوصى بشيء من ماله وحكم من أوصى لجيرانه ۴۸۲
(۳۸) باب أنّ من أوصى لرجل بسيف وكان في جَفْنٍ وعليه حلية فله السيف بما فيه ۴۸۲
(۳۹) باب أنّ من أوصى لرجل بصندوق فيه مال فله الصّندوق بما فيه وكذا من أوصى لشخص بسفينة وفيها طعام ۴۸۴
(۴۰) باب حكم الوصيّة بما أحبّ الوصيّ وبالمجمل وبيان ما هو القليل ۴۸۶
(۴۱) باب حكم من أوصى لهم جدّهم بسهم أبيهم وحكم من أقرّ لأولاده بضيعة ۴۸۸
(۴۲) باب حكم من أوصى من ماله لأعمامه وأخواله ۴۸۸
(۴۳) باب حكم من أوصى لقرابته وحكم من أوصى بأنّ هذا المال لفلان ولم يأمره بأمر ۴۸۸
(۴۴) باب استحباب الوصيّة للقرابة وإن كان قاطعاً ۴۹۰
(۴۵) باب أنّ من أوصى لأمّ ولده أعتقت من الثّلث ولها مابقى من الوصيّة ۴۹۴
(۴۶) باب حكم من أوصى لمواليه ومواليات ۴۹۶
(۴۷) باب ماورد فيمن أوصى بثلث ماله لعبده ۴۹۷
(۴۸) باب أنّ المكاتب إن أوصىٰ أو اوصِىَ له صحّت بقدر ما اعتق منه ۴۹۷
(۴۹) باب أنّ من دبّر عبده أو أوصى بعتقه وعليه تحرير رقبة في كفّارة لم يُجْزِ عنه ذلك ۴۹۹
(۵۰) باب حكم من أوصى بمال لآل محمّد ﷺ أو بمال قليل لولد فاطمة ؏ ۵۰۰
(۵۱) باب انّ من أوصى لغير الوارث من صغير أو كبير بالمعروف فقد جازت وصيّته ۵۰۰
(۵۲) باب حكم الوصيّة بإخراج الولد من الميراث ۵۰۲
(۵۳) باب أنّ من أوصى بمال للكعبة يدفع إلى المحتاجين من زوّارها ۵۰۴
(۵۴) باب حكم من أوصىٰ بمال للحجّ والعتق والصّدقة فلم يبلغ ۵۰۴
(۵۵) باب حكم المال الّذي يوصىٰ به في سبيل الله ۵۰۸

باب ۳۴: استحباب عمل به وصیت خود در صورت بهبودی از بیماری ۴۶۷
باب ۳۵: حکم وصیت به یک جزء از مال ۴۶۷
باب ۳۶: حکم وصیت به یک سهم از مال و وصیت به آزاد کردن برده‌های قدیمی ۴۷۷
باب ۳۷: حکم وصیت به چیزی از مال و وصیت برای همسایگان ۴۸۳
باب ۳۸: حکم غلاف و زیور آلات شمشیر در وصیت به آن ۴۸۳
باب ۳۹: حکم وصیت به صندوق و مال داخل آن و وصیت به کشتی و گندم آن ۴۸۵
باب ۴۰: حکم وصیت به مبلغی که وصی دوست دارد و وصیت به مجمل و قلیل ۴۸۷
باب ۴۱: حکم وصیت برای نوه به اندازه سهم فرزند واقرار برای فرزند ۴۸۹
باب ۴۲: حکم وصیت برای عمو و دایی ۴۸۹
باب ۴۳: حکم وصیت برای بستگان و وصیت برای شخصی بدون تعیین مورد مصرف ۴۸۹
باب ۴۴: استحباب وصیت برای بستگان هرچند قاطع رحم باشد ۴۹۱
باب ۵۰: حکم وصیت برای آل محمد ﷺ و فرزندان فاطمه ﷺ ۵۰۱
باب ۵۱: حکم وصیت برای غیر وارث ۵۰۱
باب ۵۲: حکم محروم کردن فرزند از میراث ۵۰۳
باب ۵۳: حکم پرداخت مال وصیت شده برای کعبه به زائران آن ۵۰۵
باب ۵۴: حکم کافی نبودن مال وصیت شده برای عتق، حج و صدقه ۵۰۵
باب ۵۵: حکم وصیت در راه خدا ۵۰۹

(۵۶) باب أنّ المجوسيّ إذا أوصى بمال للفقراء انصرف إلى فقراء المجوس فإن صرف في فقراء المسلمين وجب أن يصرف بقدره من مال الصّدقة إلى فقراء المجوس ۵۱۴
(۵۷) باب جواز الوصيّة من المسلم والذّمّيّ للذّمّي بمال وعدم جواز دفعه إلى غيره ۵۱۶
(۵۸) باب جواز تفويض الموصى أمر مصرف الوصيّة إلى الوصيّ ۵۱۸
(۵۹) باب حكم ما لو أوصى أحد ببنوّة غلام وعتق غلام فاعتقل لسانه ولم يعيّنهما ۵۲۰
(۶۰) باب انّ الموصىٰ له إذا مات قبل الموصى أو قبل القبض فالموصىٰ به لوارث الموصىٰ له... ۵۲۲
(۶۱) باب وجوب انفاذ الوصيّة على وجهها ولا يجوز للوصيّ أن يبدّلها أو يغيّرها فإن غيّرها فهو ضامن إلّا أن يوصي بغير ما أمر الله تعالى فللوصيّ أن يردّها إلى الحقّ ۵۲۶
(۶۲) باب حكم ضمان الوصيّ لمال الغرماء إذا عزله ورفعه في بيته فسرق ۵۳۴
(۶۳) باب أنّه هل للوصيّ أن يعيّن مال اليتيم أو يتّجر فيه أم لا ۵۳۶
(۶۴) باب عدم جواز دفع الوصيّ مال اليتيم إليه قبل البلوغ والرّشد ولزوم دفعه إليه إن آنس منه رشده وعلى اليتيم أن يأخذ ماله ۵۳۶
(۶۵) باب أنّ الوصيّ إذا نسي بعض أبواب الوصيّة يجعلها في البرّ ۵۴۲
(۶۶) باب جواز شراء الوصيّ من مال الميّت إذا بيع فيمن زاد ۵۴۴
(۶۷) باب أنّ من أذن لوصيّه في المضاربة بمال ولده الصّغار من غير ضمان جاز له ذلك ۵۴۴
(۶۸) باب أنّ الوصيّ إذا ادّعى على الميّت ديناً بلا بيّنة هل له أن يأخذ ممّا في يده أم لا ۵۴۶
(۶۹) باب حكم وصيّ الوصيّ في القيام بالوصيّة وحكم أخذ الأُجرة ۵۴۸
(۷۰) باب أنّ من أوصي بمال لأمور متعدّدة فلم يبلغ يبدأ بأوّل ماسمّاه فالأوّل حتّىٰ يتمّ ۵۴۸
(۷۱) باب أنّه يستحبّ للإنسان أن يكون وصيّ نفسه ويقدّم ما يريد أن يوصي به ۵۵۰
(۷۲) باب أنّ من ترك عند امرأته نفقة لمدّة ثمّ مات رجع الباقي في الميراث ۵۵۰
(۷۳) باب حكم وصيّة من لم يبلغ والسّفيه والمجنون ۵۵۲
(۷۴) باب أنّ المملوك لاوصيّة له إلّا بإذن سيّده ۵۵۶
(۷۵) باب ماورد في من يتولّىٰ قسمة أموال من مات بلا وصيّة وله أولاد صغار وكبار وفي مَنْ وَصِيّ مَنْ لا وَصِيّ له وما يزيل الوصيّ عن الوصيّة ۵۵۶
(۷۶) باب ماورد في انّ القاضي يوكّل وكيلاً للغُيّب يقاسم الوصيّ ۵۵۸
(۷۷) باب حكم من أوصى إليه بعتق نسمتين بمبلغ معيّن فاشترى واحدة واعتقها ولا يصيب بما بقي من المال نسمة أُخرى... ۵۵۸

باب ۵۶: حکم وصیت مجوسی به صرف مال در میان نیازمندان ۵۱۵
باب ۵۷: جواز وصیت مسلمان و ذمی برای ذمی ۵۱۷
باب ۵۸: جواز واگذار شدن مصرف وصیت به وصی ۵۱۹
باب ۵۹: حکم وصیت به فرزند بودن برده‌ای و آزاد کردن برده‌ای بدون تعیین ۵۲۱
باب ۶۰: مرگ موصیٰ‌له پیش از موصِی یا پیش از تحویل گرفتن ۵۲۳
باب ۶۱: حکم تغییر وصیت ۵۲۷
باب ۶۲: حکم ضمانت وصی برای طلبکاران ۵۳۵
باب ۶۳: حکم تجارت وصی با مال یتیم ۵۳۷
باب ۶۴: عدم جواز پرداخت مال یتیم پیش از رسیدن به مرحله بلوغ و رشد و لزوم پرداخت آن هنگام رشد ۵۳۷
باب ۶۵: حکم فراموش شدن وصیت توسط وصی ۵۴۳
باب ۶۶: جواز خرید مال میت به وسیله مزایده توسط وصی ۵۴۵
باب ۶۷: اجازه مضاربه با مال یتیم از سوی موصی به وصی ۵۴۵
باب ۶۸: حکم ادّعای طلب از موصی توسط وصی ۵۴۷
باب ۶۹: حکم وصیِ وصی و اجرت گرفتن وی ۵۴۹
باب ۷۰: عدم کفایت مالِ میت برای انجام وصایای او ۵۴۹
باب ۷۱: استحباب وصی بودن انسان برای خودش ۵۵۱
باب ۷۲: حکم مازاد نفقه همسر پس از مرگ ۵۵۱
باب ۷۳: حکم وصیت نابالغ، سفیه و دیوانه ۵۵۳
باب ۷۴: حکم وصیت برده ۵۵۷
باب ۷۵: حکم تقسیم اموال شخصِ بدون وصیت و حکم سلب صلاحیت وصی و حکم فاقد وصی ۵۵۷
باب ۷۶: حکم تعیین وکیل از جانب قاضی برای ورثهٔ غایب به منظور تقسیم اموال میّت ۵۵۹
باب ۷۷: حکم وصیت به آزاد کردن دو برده با مبلغ معینی ۵۵۹

كتاب العتق وأبوابه ٥٦٠
(١) باب استحباب عتق العبيد خصوصاً عشيّة عرفة ويومها واختيار عتق العبد عَلَى الأَمَةِ....... ٥٦٠
(٢) باب أنّه لاعتق إلّا ما أُريد به وجه الله عزّوجلّ ٥٦٦
(٣) باب أنّه لا يصحّ العتق قبل الملك وان علّق عليه ٥٦٧
(٤) باب استحباب كتابة كتاب العتق وكيفيّته ٥٦٩
(٥) باب أنّ الرّجل إذا ملك أحد الآباء، أو الأولاد، أو إحدى النّساء المحرّمات إنعتق عليه، وأنّه يملك من عداهم من الأقارب وكراهة تملّكهم خصوصاً الوارث واستحباب عتقهم ٥٧٠
(٦) باب أنّ من أرضعت ابن جاريته تعتقه ولا تملكه، وأنّ من أرضعت ابن سيّده لا تعتق وله أن يبيعها ... ٥٧٤
(٧) باب أنّ المرأة إذا ملكت أحداً من الآباء أو الأمّهات أو الأولاد انعتق وتملك من سواهم، وأنّه إذا ملك أحد الزّوجين صاحبه بطل العقد وثبت الملك فتحلّ الأمة ويحرم العبد ٥٧٥
(٨) باب أنّ من أعتق عبداً أو أمة على شرط فله شرطه ٥٧٥
(٩) باب أنّ من أعتق مملوكاً وشرط عليه خدمته مدّة فأبق ثمّ مات المولى فوجدها ورثته ليس لهم أن يستخدموها ٥٧٧
(١٠) باب وجوب نفقة المملوك ورعاية حقوقه واستحباب البرّ به والانفاق على من أعتق ولا حيلة له حتّى يستغني وأنّه لا بأس للرّجل أن يقول لمملوكه يا أخي ويا ابني ٥٧٨
(١١) باب جواز عتق الوالدانِ الصّغار واستحباب اختيار عتق مَنْ أغنىٰ نفسه ٥٨١
(١٢) باب جواز عتق ولد الزّنا وولده.............................. ٥٨٢
(١٣) باب جواز عتق المستضعف ولو في الواجب وحكم عتق المشرك والنّاصب.............................. ٥٨٣
(١٤) باب حكم ما إذا كان المملوك بين شركاء فأعتق بعضهم نصيبه ٥٨٤
(١٥) باب أنّ عتق المكره ليس بعتق، وأنّ من كان معه رقيق فسأله العشّار فقال هم أحرار ليس عليه شيء..... ٥٨٨
(١٦) باب أنّ المولّه والمدلّه والمعتوه ليس عتقه بعتق ٥٨٩

(١٧) باب أنّ السكران لا يجوز عتقه ٥٩٠

(١٨) باب أنّ المملوك إذا نكل به أو مثّل به فهو حرّ ٥٩٠

(١٩) باب أنّ المملوك إذا عمى أو أقعد أو جذم فقد عتق وحكم ما إذا صار أشلّ أو أعرج أو أعور ٥٩٢

(٢٠) باب حكم مال المملوك إذا أعتق ٥٩٣

(٢١) باب حكم من اشترى عبداً أو أمة نسيئة ثمّ أعتق العبد أو أولد الأمة ثمّ أعتقها فمات ولا مال له ٥٩٥

(٢٢) باب أنّ من أعطاه المملوك مالاً ليشتريه ويعتقه كره له القبول وحكم مالو بذل لمولاه مالاً ليبيعه ٥٩٦

(٢٣) باب أنّ عتق المملوك في الرّخاء أفضل من بيعه والصّدقة بثمنه وفي الشّدّة بيعه والصّدقة بثمنه أفضل من عتقه وكراهة عتق الفاسق وشارب الخمر واستحباب عتق المملوك الصّالح ٥٩٦

(٢٤) باب أنّ الأصل في النّاس الحرّيّة حتّى تثبت الرّقّيّة بالإقرار والبيّنة ٥٩٧

(٢٥) باب أنّ من قال كلّ مملوك لي قديم فهو حرّ انعتق كلّ من كان في ملكه ستّة أشهر وكذا من أوصى بذلك ٥٩٩

(٢٦) باب أنّ من نذر عتق أوّل ولد تلده الأمة فولدت توأماً أعتقهما ٦٠١

(٢٧) باب ماورد في أنّ عتق المملوك في حال المرض أفضل من تركه وتركه مملوكاً في حال حضور الموت أفضل من عتقه ٦٠٢

(٢٨) باب ماورد في عتق المملوك بعد سبع سنين وأنّ صحبة عشرين سنة قرابة ٦٠٢

(٢٩) باب أنّ من أعتق مملوكاً ثمّ مات واشتبه استخرج بالقرعة ٦٠٣

(٣٠) باب أنّ الميراث والولاء لمن أعتق رجلاً كان المعتق أو امرأة ٦٠٣

(٣١) باب أنّ من أعتق وجعل المعتَق سائبة وتبرّأ من جريرته فلا ولاء له ولا ميراث ٦٠٥

(٣٢) باب حكم ولاء ولد المعتَق وولد ولده ٦٠٦

(٣٣) باب أنّ المرأة إذا أعتقت ثمّ ماتت انتقل الولاء إلى عصبتها دون أولادها وكذا إذا ماتت وأوصت أن يعتق عنها ٦٠٩

(٣٤) باب أنّ المعتِق إذا مات انتقل الولاء إلى أولاده إذا كان رجلاً وإن أعتق بأمر الغير كان الولاء للآمر ٦١٠

(۳۵) باب أنّ المعتَق واجباً سائبة وإذا ضمن أحد جريرته فله ولاؤه وميراثه مع عدم وارث غيره وإلّا فولاؤه وميراثه للإمام وكذا لو تبرّء المولى من جريرته ۶۱۱
(۳۶) باب أنّه لا يصحّ بيع الولاء ولا هبته ولا اشتراطه ۶۱۳
(۳۷) باب صحّة العتق بالإشارة مع العجز عن النّطق وصحّة عتق المرأة بغير إذن زوجها واستحباب استيذانه وحكم العتق في مرض الموت ۶۱۶
(۳۸) باب عدم صحّة العتق بالكتابة واشتراط النّطق باللسان وحكمه مع العجز عن النّطق ۶۱۷
(۳۹) باب تحريم الإباق على المملوك وأنّه لا تقبل له صلوة وبيان حدّ الاباق ۶۱۷
(۴۰) باب أنّ من خاف إباق عبده جاز أن يقيّده ويستوثق منه ولا تسقط نفقته ويستحبّ عتق الآبق إذا وجد ۶۱۸
(۴۱) باب جواز عتق الآبق إذا لم يعلم موته حتّى في الكفّارة الواجبة ۶۱۹
(۴۲) باب أنّ من أخذ آبقاً أو مسروقاً ليردّه إلى صاحبه فأبق أو هلك ولم يفرّط لم يضمن ۶۱۹
(۴۳) باب أنّ العبد إذا قال لمولاه بعني بكذا وأنا أعطيك كذا وللعبد مال لزم الشّرط وإلّا فلا ۶۲۰
(۴۴) باب أنّ أحد الورثة لو شهد بعتق المملوك جازت شهادته في حصّته لا في حصّة الباقين، ولم يضمن مع كون المقرّ مرضياً، بل يستسعى العبد ۶۲۱
(۴۵) باب أنّ الميّت إذا لم يدع وارثاً سوى المملوك يشترى من تركته فيعتق ويعطى باقي التّركة ۶۲۲
(۴۶) باب حكم من أعتق عبداً وعليه دين وحكم دينه إذا مات سيّده أو باعه ۶۲۳
(۴۷) باب حكم عتق الصّبيّ مملوكه إذا بلغ عشر سنين وعتق الصّغيرة أمّها ۶۲۳
(۴۸) باب أنّ من أعتق ثلاثة من مماليكه وكان له أكثر من ذلك فقيل له أعتقت مماليكك فقال نعم لم يعتق غير الثّلاثة ۶۲۵
(۴۹) باب انّ المنبوذ حرّ لا يباع ولا يشتري ويتوالى إلى من شاء فيضمن جريرته ۶۲۵
(۵۰) باب حكم من أعتق بعض مملوكه ۶۲۶
(۵۱) باب حكم ما لو أعتق الوالد مملوك الولد ۶۲۸

(٥٢) باب حكم من دفع إليه مملوك مالاً ليشتريه من سيّده ٦٢٩
(٥٣) باب حكم من أعتق أمة حبلى واستثنى الحمل ٦٢٩
(٥٤) باب ما ورد في أنّ من يجب عليه عتق رقبة مؤمنة فلا يجدها يجزيه عتق الأطفال ٦٣٠
(٥٥) باب أنّ المملوك إذا طلب البيع لم تجب إجابته ولم يستحبّ إذا كان موافقاً وكان مولاه محسناً إليه ٦٣٠
(٥٦) باب ما يستحبّ من الدّعاء والكتابة للآبق وجملة من أحكام العتق ٦٣٠
(٥٧) باب عدم جواز الرّجوع في العتق ٦٣٢
(٥٨) باب أنّ من باع عبده فأعتقه المشتري ولم يؤدّ ثمنه ليس للمالك أن يردّه بل ثمنه دين على المشتري ٦٣٣
(٥٩) باب ما ورد فيمن أعتق النّسمة ثمّ يستخدمها ٦٣٣
(٦٠) باب ما ورد في عتق عليّ ﷺ سبي الفرس ٦٣٣
(٦١) باب ماورد في أنّ المملوك إذا أحسن عبادة ربّه ونصح لسيّده ولم يضرّ به دخل الجنّة ورفع مقامه في الدّنيا ٦٣٤

كتاب التّدبير والمكاتبة والإستيلاد ٦٣٧
أبواب التّدبير ٦٣٧
(١) باب معنى التّدبير وأنّه لا يخرج المدبّر عن ملك مولاه فله أن يرجع في تدبيره ويتصرّف فيه تصرّف المالك في ملكه ٦٣٧
(٢) باب حكم أولاد المدبّرة من مملوك أو حرّ وحكم أولاد المدبّر من مملوكة ٦٤٢
(٣) باب حكم من دبّر مملوكه وعليه دين ٦٤٥
(٤) باب أنّ الإباق يبطل التّدبير ٦٤٦
(٥) باب حكم الأمة الّتي زوّجها سيّدها من رجل حرّ ثمّ قال لها إذا مات زوجك فأنت حرّة وحكم من علّق تدبيره على من جعل له خدمته ٦٤٧
(٦) باب أنّ من دبّر عبده هل له أن يعتقه في الكفّارة أم لا؟ ٦٤٧

(٧) باب حكم تدبير المرأة بغير اذن زوجها ٦٤٨

أبواب المكاتبة ٦٤٩

(١) باب استحباب مكاتبة المملوك المسلم ولو لم يكن له مال وتأكّد استحبابها إذا كان له مال أو كسب. ٦٤٩

(٢) باب حكم ما إذا أدّىٰ المكاتب بعض نجومه ومطل بالباقي ٦٥١

(٣) باب ما ورد في أنّ المرأة إذا كان لها مكاتب وكان عنده ما عليه فلتحتجب منه ٦٥٢

(٤) باب أنّ المكاتبة إذا أعانها زوجها حتّى عتقت هل لها الخيار أم لا؟ ٦٥٢

(٥) باب أنّه لا بأس للرّجل أن يكاتب مملوكه علىٰ رقيق موصوفين ولا بأس أن يضمن على المكاتب غيره ماكوتب عليه ٦٥٢

(٦) باب أنّ المكاتب إذا أدّىٰ شيئاً من مكاتبته أعتق بقدر ما أدّىٰ الّا أن يشترط عليه إن عجز ردّ في الرّقّ، وما ورد فى حدّ العجز وأنّ المسلمين عند شروطهم ٦٥٣

(٧) باب أنّ المكاتب لا يجوز له التّزويج ولا الحجّ ولا التّصرّف فى ماله بما زاد عن القوت إلّا بإذن مولاه وحكم تزويج المكاتبة ٦٥٧

(٨) باب أنّ المكاتب المطلق إذا تحرّر منه شيء تحرّر من أولاده بقدره حتّي يؤدّوا مابقى، فيتحرّرون، وورثوا منه بقدر الحرّيّة ٦٦٠

(٩) باب انّ المكاتبة يحرم على مولاها وطئها فإن فعل لزمه المهر والحدّ فإن حملت لم تبطل الكتابة ولو عجزت فهى امّ ولد ٦٦٢

(١٠) باب أنّه يستحبّ للسّيّد وضع شيء من مال المكاتبة الأصليّ الّذى أضمره لا ممّا زاده لأجل الوضع ويستحبّ وضع السّدس ٦٦٣

(١١) باب انّ من كان له أب مملوك وكانت لأبيه امرأة مكاتبة فأعانها فى مكاتبتها بشرط أن لا يكون لها على أبيه خيار إذا ملكت نفسها، لزم الشّرط ٦٦٥

(١٢) باب حكم من أعتق نصف جاريته وكاتبها على النّصف الآخر وحكم من أعتق نصفها ولم يكاتبها. ٦٦٦

(١٣) باب جواز وضع بعض مال المكاتبة لتعجيلها قبل الأجل بلفظ الهبة لا بلفظ الحطّ ٦٦٦

(١٤) باب حكم ولاء المكاتب وولده وانّ من شرط ميراث المكاتب لم يصحّ ٦٦٧
(١٥) باب انّ المكاتب إذا أدّى بعض مال المكاتبة هل له أن يؤدّي ما بقي ضربة واحدة فيعتق أم لا.... ٦٦٧
(١٦) باب جواز مكاتبة المملوك على ما يزيد عن قيمته أو ينقص أو يساوي........ ٦٦٩
(١٧) باب حكم المكاتب إذا كان بين شريكين فيعتق أحدهما نصيبه ٦٦٩
(١٨) باب أنّ المكاتب المبعّض ان أوصى أو أوصي له جاز له من الوصيّة بقدر الحرّيّة وكذا كلّ مبعّض ويرث ويورث بقدر ما أعتق منه ٦٧٠
(١٩) باب أنّ من أعتق عند موته ثلث خادمه لا يجب على أهله أن يكاتبوه بل لها من نفسها ثلثها وللوارث ثلثاها........ ٦٧٠
(٢٠) باب جواز إعطاء المكاتب من مال الصّدقة والزّكاة ليؤدّي مكاتبته ٦٧١
(٢١) باب حكم المكاتب في الحدود والدّيات والشّهادات والفطرة ٦٧٣
(٢٢) باب ماورد في أنّ أوّل من كاتب لقمان الحكيم ٦٧٥

أبواب الإستيلاد وأحكام امّ الولد ٦٧٦
(١) باب أنّ أمّ الولد مملوكة مادام سيّدها حيّاً وجواز أخذ الرّجل ما وهبه لأمّ ولده وجواز بيعها في ثمن رقبتها مع إعسار مولاها........ ٦٧٦
(٢) باب أنّ الجارية إذا أسقطت من سيّدها بعد موته فهي أمّ ولد وتنعتق وحكم بيع أمّ الولد من الرّضاع ٦٧٦
(٣) باب أنّ من تزوّج أمة فأولدها ثمّ اشتراها لم تكن أمّ ولد ولم يحرم بيعها حتّى تحمل منه بعد تملّكها ... ٦٧٧
(٤) باب أنّ أمّ الولد إذا مات ولدها قبل أبيه فهي أمة لا تنعتق بموت سيّدها ويجوز بيعها حينئذ . ٦٧٧
(٥) باب أنّ أمّ الولد إذا كان ولدها حيّاً وقت موت أبيه صارت من نصيب ولدها، وانعتقت عليه إن لم يعتقها سيّدها قبل أو لم يوص بعتقها أو لم يكن عليه دين مستوعب........ ٦٧٨
(٦) باب جواز جبر امّ الولد على الخدمة وعلى ارضاع الولد ٦٨٠
(٧) باب حكم امّ الولد إذا مات سيّدها فأعتقت ثمّ تنصّرت وتزوّجت نصرانيّاً وولدت........ ٦٨٠
(٨) باب حكم من زوّج أمّ ولده فولدت........ ٦٨١

كتاب الإقرار وأبوابه ۶۸۲

(۱) باب صحّة الإقرار من البالغ العاقل وأنّه لا انكار بعد الإقرار وانّ المؤمن أصدق على نفسه من سبعين مؤمناً ۶۸۲

(۲) باب أنّ من أقرّ لوارث أو غيره بدين أو شيء جاز إقراره إذا كان مأموناً مصدّقاً ۶۸۴

(۳) باب انّ من أقرّ لواحد من اثنين بمال ومات ولم يعيّن فأيّهما أقام البيّنة فالمال له وإن لم يقم أحدهما بيّنة فالمال بينهما نصفان ۶۹۲

(۴) باب انّه إذا أقرّ واحد من الورثة أو اثنان غير عدلين بوارث أو عتق أو دين لزمهم ذلك بنسبة حصصهم وإذا أقرّ اثنان عدلان أُجيز على جميع الورّاث ۶۹۴

(۵) باب أنّ من أقرّ عند الحبس أو التخويف أو التجريد أو التهديد لم يحدّ ۶۹۸

كتاب الأيمان وأبوابها ۷۰۲

(۱) باب كراهة اليمين الصادقة وحرمة اليمين الكاذبة إلّا للتقيّة كدفع الظّالم عن نفسه أو ماله أو نفس مؤمن أو ماله وحرمة نكثها ۷۰۲

(۲) باب أنّ المحقّ يستحبّ له أن يختار الغرم على اليمين إجلالاً لله تبارك وتعالىٰ والمدّعي يستحبّ له أن يترك الغريم ولا يستحلفه تعظيماً لله عزّوجلّ ۷۲۶

(۳) باب ماورد في انّ من حلف بالله تعالى فليصدق ومن لم يصدّق فليس من الله عزّوجلّ في شيء وكذلك من حُلف له بالله فلم يرض ۷۲۸

(۴) باب ماورد في أقسام اليمين وما يترتّب عليها ۷۳۰

(۵) باب تحريم البرائة من دين النبيّ ﷺ والحلف بالبراءة من الله عزّوجلّ ورسوله والأئمّة عليهم السلام ... ۷۳۴

(۶) باب أنّ من قال الله يعلم فيما لم يعلم اهتزّ العرش اعظاماً له ۷۳۶

(۷) باب انّ اليمين لا تنعقد بغير الله واسمائه الخاصّة وحكم الحلف بغيره ۷۳۸

(۸) باب حكم من حلف بربّ المصحف وبسورة من كتاب الله ۷۵۰

(۹) باب حكم استحلاف الكفّار بغير الله ممّا يعتقدونه ۷۵۰

فصل بیست و ششم: ابواب اقرار ۶۸۳
باب ۱: صحت اقرار از بالغِ عاقل و عدم تأثیر انکار پس از اقرار ۶۸۳
باب ۲: حکم اقرار به بدهی قبل از فوت ۶۸۵
باب ۳: حکم اقرار به مالی برای یکی از دو نفر پیش از مرگ ۶۹۳
باب ۴: حکم اقرار برخی از وارثان به عتق یا بدهی ۶۹۵
باب ۵: عدم تأثیر اقرار هنگام حبس، تهدید، ترساندن و برهنه کردن ۶۹۹

فصل بیست و هفتم: ابواب أیمان (سوگند) ۷۰۳
باب ۱: حکم تکلیفی سوگند راست و دروغ ۷۰۳
باب ۲: استحباب ترجیح غرامت بر سوگند توسط ذی‌حق و استحباب سوگند ندادن از سوی مدعی به خاطر بزرگداشت خدا ۷۲۷
باب ۳: تصدیق سوگند به خدا ۷۲۹
باب ۴: اقسام سوگندها ۷۳۱
باب ۵: حرمت بیزاری جستن از دین پیامبر ﷺ و سوگند به بیزاری از خدا و پیامبر و امامان ﷺ ۷۳۵
باب ۶: حکم گفتن سخنِ «خدا می‌داند» در حالی که به دروغ می‌گوید ۷۳۷
باب ۷: عدم انعقاد سوگند به غیر الله و نام‌های ویژه‌اش ۷۳۹
باب ۸: حکم سوگند به پروردگار، قرآن و سوره‌ای از قرآن ۷۵۱
باب ۹: حکم سوگند دادن کافران به غیر خدا از اعتقادات‌شان ۷۵۱

(۱۰) باب أنّه لا تنعقد اليمين بالكواكب ولا بالأشهر الحرم ولا بمكّة ولا بالكعبة ولا بالحرم ولا بالاباء ولا بالطّواغيت وحكم الحلف بها ۷۵۶
(۱۱) باب أنّ من قال هو يهوديّ أو نصرانيّ إن لم يفعل كذا لم تنعقد يمينه ولم تلزمه الكفّارة وإن حنث وكذا لو قال هو محرم بحجّة إن لم يفعل كذا ۷۵۸
(۱۲) باب أنّه لا تنعقد اليمين بالطّلاق والعتاق والصّدقة ۷۶۰
(۱۳) باب جواز استحلاف الظّالم بالبراءة من حول الله وقوّته ۷۶۸
(۱۴) باب ماورد في أنّه لا يمين للولد مع والده ولا للمرأة مع زوجها ولا للمملوك مع سيّده ۷۷۶
(۱۵) باب أنّ اليمين لا تنعقد في معصية كتحريم حلال أو تحليل حرام أو قطيعة رحم ۷۷۸
(۱۶) باب أنّ من حلف أن لا يشتري لأهله شيئاً فليشتر لهم ۷۹۰
(۱۷) باب أنّ اليمين لا تنعقد في غضب ولا جبر ولا إكراه ولا بغير قصد وإرادة ۷۹۲
(۱۸) باب أنّ من حلف يميناً ثمّ رأى مخالفتها خيراً من الوفاء بها فليأت بالّذي هو خير ولا كفّارة عليه .. ۷۹۶
(۱۹) باب حكم الحلف على ترك الطّيّبات ۸۰۰
(۲۰) باب أنّ من حلف أن لا يشرب من لبن عنزه ولا يأكل من لحمها هل يتعدّى إلى أولادها أم لا ... ۸۰۴
(۲۱) باب أنّ من حلف ليضربنّ عبده جاز له العفو عنه، بل يستحبّ له، ومن حلف أن يضرب عبده عدداً جاز أن يجمع خشباً فيضربه فيحسب بعدده ۸۰۶
(۲۲) باب حكم تحريم الزّوجة والجارية ۸۰۸
(۲۳) باب أنّ اليمين تقع على نيّة المظلوم دون الظّالم ۸۱۰
(۲۴) باب أنّ من حلف وضميره على غير ما حلف فيمينه على الضّمير ۸۱۲
(۲۵) باب أنّ الرّجل لا يحلف ولا يستحلف إلّا على علمه ۸۱۲
(۲۶) باب أنّ اليمين تنعقد على فعل الواجب وترك الحرام فتجب الكفّارة بالمخالفة ۸۱۴
(۲۷) باب أن اليمين لا تنعقد إلّا على المستقبل إذا كان البرّ أرجح فلو خالف أثم ولزمته الكفّارة ولو حلف على ترك الرّاجح أو فعل المجروح لم تنعقد ۸۱۶
(۲۸) باب أنّ من حلف لغريمه أن لا يخرج من البلد إلّا بعلمه وكان عليه في ذلك ضرر لم تنعقد ۸۲۲
(۲۹) باب حكم من حلف على الرّجل ۸۲۴

باب ۱۰: عدم تحقق سوگند به ستارگان، ماه‌های حرام، مکه، کعبه، حَرَم، نیاکان و طاغوت‌ها.. ۷۵۷
باب ۱۱: حکم این‌که کسی بگوید: «اگر چنان نکند، یهودی یا نصرانی است» یا بگوید: «اگر چنان نکند، محرم به یک حج است»........................ ۷۵۹
باب ۱۲: عدم تحقق سوگند به طلاق، عتق و صدقه........................ ۷۶۱
باب ۱۳: جواز سوگند دادن ستمگر به بیزاری از قدرت خدا........................ ۷۶۹
باب ۱٤: حکم سوگند فرزند، زن و برده بدون اجازه پدر، شوهر و مولی........................ ۷۷۷
باب ۱۵: عدم انعقاد سوگند در نافرمانی خدا........................ ۷۷۹
باب ۱٦: عدم انعقاد سوگند به ترک خرید از بازار برای خانواده........................ ۷۹۱
باب ۱۷: عدم انعقاد سوگند در حال خشم، اجبار، اکراه،بدون قصد و اراده........................ ۷۹۳
باب ۱۸: حکم مخالفت با سوگند در صورت بهتر بودن آن........................ ۷۹۷
باب ۱۹: حکم سوگند بر ترک چیزهای پاکیزه........................ ۸۰۱
باب ۲۰: حکم سوگند بر نخوردن شیر و گوشت یک بز........................ ۸۰۵
باب ۲۱: حکم سوگند بر زدن برده........................ ۸۰۷
باب ۲۲: حکم حرام کردن همسر و کنیز بر خود........................ ۸۰۹
باب ۲۳: حکم وقوع سوگند بر اساس قصد مظلوم نه ظالم........................ ۸۱۱
باب ۲٤: حکم مطابقت سوگند با نیت واقعی........................ ۸۱۳
باب ۲۵: سوگند و سوگند دادن تنها بر اساس آگاهی........................ ۸۱۳
باب ۲٦: حکم سوگند بر انجام واجب و ترک حرام........................ ۸۱۵
باب ۲۷: انعقاد سوگند و کفاره آن........................ ۸۱۷
باب ۲۸: عدم انعقاد سوگند بر بیرون نرفتن از شهر در صورت زیان........................ ۸۲۳
باب ۲۹: حکم قسم دادن دیگران برای انجام کاری........................ ۸۲۵

(۳۰) باب حكم من سأل النّاس بوجه الله تعالى أو أقسمهم بالله ۸۲۶
(۳۱) باب جواز الحلف في الدّعوى على غير الواقع للتوصّل إلى الحقّ ودفع ظلم قضاة الجور .. ۸۲۶
(۳۲) باب أنّ من حلف لينحر ولده لم تنعقد يمينه ۸۲۸
(۳۳) باب أنّ من حلف على ترك الإصلاح بين النّاس لا ينعقد ۸۲۸
(۳۴) باب أنّ المرأة إذا حلفت لزوجها أن لا تتزوّج بعده لم تنعقد وكذا لو حلفت أن لا تخرج إليه من البلد ۸۳۰
(۳۵) باب أنّ من أعجبته جارية عمّته فخاف الإثم فحلف أن لا يمسّها أبداً ثمّ ورثها انحلّت اليمين وحلّت له .. ۸۳۲
(۳۶) باب حكم من حلف ونسي ما قال ۸۳۲
(۳۷) باب حكم استثناء مشيئة الله في اليمين وغيرها من الكلام والكتابة وكلّ موضع يناسب ۸۳۴
(۳۸) باب جواز الحلف على غير الواقع جهراً واستثناء مشيئة الله سرّاً للخدعة في الحرب ۸۴۲
(۳۹) باب ماورد فيمن حلف بما لا يطيق وأتى به عند عليّ ﷺ ۸۴۴
(۴۰) باب جواز الإقتصاص بقدر الحقّ من مال المنكر فإن استحلفه جاز له أن يحلف أنّه ليس عليه شيء..... ۸۴۶
(۴۱) باب أنّ من كان له على غيره مال فأنكره فاستحلفه لم يجز له الإقتصاص من ماله بعد اليمين ويجوز قبلها، فإن ردّ المال بعد اليمين جاز قبوله ۸۴۸
(۴۲) باب أوّل من حلف بالله كاذباً الشّيطان اللعين ۸۵۰
(۴۳) باب ماورد في تخلّف أُسامة عن عليّ ﷺ في حروبه لأنّه حلف أن لا يقتل من شهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله ۸۵۲

کتاب النّذر والعهد وأبوابهما ۸۵۴

(۱) باب أنّه لا ينعقد النّذر حتّى يقول لله عليّ كذا ويسمّى المنذور ويكون عبادة، ولا ينعقد في غضب ولا يصحّ لإرضاء الزّوجة ولا فيما لا يطيق ۸۵۴
(۲) باب أنّ من نذر وسمّى المنذور فهو عليه وإن لم يسمّ فليس عليه شيء ويستحبّ له أن يصلّي ركعتين أو يصوم يوماً أو يتصدّق بشيء ۸۶۲
(۳) باب أنّه لا ينعقد النّذر في معصية ولا مرجوح وحكم نذر الشّكر والزّجر ۸۶۴
(۴) باب أنّ من نذر هدياً لا يقدر عليه لم يلزمه وحكم من نذر هدياً للكعبة من غير الأنعام ۸۷۰
(۵) باب أنّ من نذر أن لا يشترى لأهله شيئاً بنسيئة فليشتر لهم ۸۷۲

باب ۳۰: حکم درخواست کمک از مردم به وجه خدا و سوگند دادن‌شان به خدا ۸۲۷
باب ۳۱: جواز سوگند غیر واقع برای رسیدن به حق یا برطرف کردن ظلم ۸۲۷
باب ۳۲: حکم سوگند به کشتن فرزند ۸۲۹
باب ۳۳: حکم سوگند به ترک اصلاح میان مردم ۸۲۹
باب ۳۴: حکم سوگند زن به ازدواج نکردن پس از شوهر و نزد وی نرفتن ۸۳۱
باب ۳۵: حکم سوگند بر ترک آمیزش با کنیز عمه و به ارث رسیدن کنیز به وی ۸۳۳
باب ۳۶: حکم فراموش کردن محتوای سوگند ۸۳۳
باب ۳۷: حکم انشاءالله گفتن در سوگند و نوشته و موارد دیگر ۸۳۵
باب ۳۸: جواز سوگند آشکارا و استثنای مشیت خدا به طور پنهان برای حیله در جنگ ۸۴۳
باب ۳۹: حکم سوگند بر وزن کردن فیل ۸۴۵
باب ۴۰: جواز برداشتن حق خود از مال منکر و سوگند به بدهکار نبودن ۸۴۷
باب ۴۱: حکم تقاص مال پیش از سوگند دادن و پس از آن ۸۴۹
باب ۴۲: نخستین سوگند دروغ ۸۵۱
باب ۴۳: سوگند اُسامه بر نکشتن شخص مسلمان و بهانه وی برای عدم حضور در جنگ‌های علی ﷺ .. ۸۵۳

فصل بیست و هشتم: ابواب نذر و عهد ۸۵۵
باب ۱: شرایط صحت نذر ۸۵۵
باب ۲: حکم نذر کردن بدون تعیین منذور ۸۶۳
باب ۳: عدم انعقاد نذر در معصیت و مرجوح و حکم نذر سپاس و بازداشت ۸۶۵
باب ۴: عدم قدرت در نذر قربانی و نذر هدیه برای کعبه از غیر دام ۸۷۱
باب ۵: حکم نذر عدم خرید نسیه برای خانواده ۸۷۳

(٦) باب أنّ من نذر أن ينحر ولده لم ينعقد ويستحب له أن ينحر مكانه كبشاً ۸۷۲
(٧) باب أنّ من نذر أن يهدى طعاماً أو لحماً لم ينعقد، وإنّما ينعقد إذا نذر أن يهدى إلى الكعبة بدنة أو نحوها قبل الذّبح ۸۷۸
(٨) باب أنّ من نذر هدياً هل عليه إشعاره وتقليده والوقوف به بعرفة وأين ينحره ۸۷۸
(٩) باب أنّ من نذر إن لم يحجّ قبل التّزويج أن يعتق غلامه لزم وإن كان الحجّ ندباً، وحكم من جعل على نفسه عتق رقبة من ولد إسماعيل ومن نذر أن يمشى إلى بيت الله ومن نذر أن يصوم يوماً معيّناً أو نذر صياماً فعجز ۸۸۰
(١٠) باب حكم من نذر إن ولد له غلام وأدرك أن يحجّه أو يحجّ عنه، فمات الأب ۸۸۲
(١١) باب أنّ من نذر الصّدقة بمال كثير وجب عليه الصّدقة بثمانين درهماً ۸۸٤
(١٢) باب أنّ من نذر أن يتصدّق بدراهم فصيّرها ذهباً لزمه الإعادة وكذالوعيّن مكاناً فخالف ۸۸۸
(١٣) باب أنّ من عاهد الله أن يتصدّق بجميع ما يملك جاز له أن يقوّم داره وجميع ملكه ويبيع به ثمّ يتصدّق بالقيمة أوّلاً فأوّلاً فإن بقى شيء أوصى به ۸۹۰
(١٤) باب أنّ من نذر عتق مملوكه لزم وإن لم يكن المملوك عارفاً ۸۹۲
(١٥) باب أنّ من نذر عتق أمته إن وطأها فخرجت من ملكه انحلّت اليمين وإن عادت بملك مستأنف ۸۹۲
(١٦) باب أنّ من علّق عتق الأمة على وطيها وطلب ولدها لزم ذلك بالوطى وإن لم ينزل ۸۹٤
(١٧) باب حكم من نذر عتق أوّل مملوك ملكه فملك مماليك دفعة ۸۹٤
(١٨) باب ماورد فى أنّ من اشترى نفسه من الله بمال فهو للإمام ﷺ ۸۹٦
(١٩) باب أنّ من نذر ثمّ علم بوقوع الشّرط قبل النّذر لم يلزمه شيء ۸۹٦
(٢٠) باب ماورد فى كراهة إيجاب الشّيء على النّفس بالنّذر وشبهه دائماً وكراهة تعاهد الله تعالى واستحباب إجتلاب الخير واستدفاع الشّرّ بالنّذر غير الدّائم ۸۹۸
(٢١) باب أنّ من نذر فعل واجب أو ترك محرّم لزم ووجبت الكفّارة بالمخالفة ۹۰۰
(٢٢) باب حكم نذر المرأة بغير إذن زوجها والمملوك بغير إذن سيّده والولد بغير إذن والده ۹۰۲
(٢٣) باب وجوب الوفاء بعهد الله والكفّارة المخيّرة بمخالفته ۹۰۲

باب ٦: حکم نذر قربانی کردن فرزند ۸۷۳

باب ۷: حکم نذر هدیه دادن غذا و گوشت برای کعبه ۸۷۹

باب ۸: حکم نذر قربانی برای حج ۸۷۹

باب ۹: حکم نذر حج پیش از ازدواج و نذر عتق برده‌ای از فرزندان اسماعیل و نذر روزه روز معین یا نذر روزه در صورت ناتوانی ۸۸۱

باب ۱۰: حکم نذر انجام حج یا به حج فرستادن فرزند در صورت فرزنددار شدن و مرگ نذرکننده .. ۸۸۳

باب ۱۱: حکم نذر صدقه به مال فراوان ۸۸۵

باب ۱۲: حکم پرداخت طلا به جای نذر نقره و مخالفت از محل نذر ۸۸۹

باب ۱۳: تعهد با خدا دربارهٔ صدقه دادن همه اموال ۸۹۱

باب ۱٤: حکم نذر عتق برده غیر شیعه ۸۹۳

باب ۱۵: حکم نذر عتق کنیز در صورت آمیزش با آن و خروج آن از ملکش ۸۹۳

باب ۱٦: حکم نذر عتق کنیز در صورت آمیزش با وی برای طلب فرزند ۸۹۵

باب ۱۷: حکم نذر عتق نخستین برده‌ای که به ملکیت انسان درآمده و مالک شدن تعدادی برده با هم .. ۸۹۵

باب ۱۸: حکم خریدن انسان خودش را از خدا ۸۹۷

باب ۱۹: حکم تحقق شرطِ نذر پیش از نذر ۸۹۷

باب ۲۰: کراهت نذر و سوگند همیشگی ۸۹۹

باب ۲۱: حکم نذر انجام واجب و ترک حرام ۹۰۱

باب ۲۲: حکم نذر زن بدون اجازه شوهر و برده بدون اجازه صاحبش و فرزند بدون اجازه پدر ۹۰۳

باب ۲۳: وجوب وفا به پیمان با خدا و کفّاره مخالفت با آن ۹۰۳

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه ۹۱۰

Sources of Shi'ite Jurisprudence

Volume 24

Translated

by

AHMAD ESMAEILTABAR, SEYYED AHMAD REZA HOSSEINI

and MOHAMMAD HOSSEIN MEHVARI

TEHRAN

Publisher: Farhang - e - Sabz

2009